تاریخ قومس

شامل

وقایع تاریخی، اوضاع جغرافیائی، تحقیقات باستانشناسی وشرح احوال رجال ومعاریف سمنان، دامغان، شاهرود، بسطام وجندق.

با انضمام

تاریخ مشرق ایران از دوران ماقبل تاریخ تا عصر حاضر

تألیف

رفیع

با مقدمه

استاد دکتر ذبیح الله صفا

2047.
G 923.254
M963G.

Murray, K. K.
Gandhi

JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Kashmir Division - Srinagar

0164

91/-
BOMBAY

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir
Acc. No. ....
Author ....
Title ....

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir
Acc. No. 227701
Author ....
Title ....

تاریخ قومس

شامل

وقایع تاریخی ، اوضاع جغرافیائی ، سیاسی ، اجتماعی ، اقتصادی و شرح حال عارفان ، دانشمندان ، شاعران ، هنرمندان ، وزراء و مشاهیر نواحی : سمنان ، دامغان ، شاهرود ، بسطام ، جندق و نقاط تابعه آنها

با نضمام

تاریخ مشرق ایران از دوران ماقبل تاریخ تا عصر حاضر

تألیف

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

با مقدمه

استاد دکتر ذبیح‌الله صفا

رئیس دانشکده ادبیات تهران

چاپ اول

فروردین ۱۳۴۴ خورشیدی

حق چاپ محفوظ ومخصوص مؤلف است

K UNIVERSITY LIB.
Acc No. 157077
Date 27-2-79

این کتاب دردوهزار نسخه بسرمایه مؤلف در چاپخانه اطلاعات
بچاپ رسیده است

بقلم استاد دکتر ذبیح‌الله صفا
رئیس دانشکده ادبیات تهران

مقدمه

کتابی که اکنون از نظر خوانندهٔ گرامی میگذرد محصول کوشش مداوم چندین سالهٔ جوان پاکباز دانشمند و دانش‌پژوهی‌است که بی‌انگیزهٔ مادی‌وتنها بر اثر عشق و علاقه‌شخصی بتحقیق و آرزوی خدمت بزادگاه خود ونواحی اطراف آن‌فراهم کرده است. اینگونه کتابها که درbارهٔ تاریخ و جغرافیای بلاد و نواحی مختلف نوشته می‌شود، در ایران سابقهٔ ممتد دارد و ازروزگاران قدیم نمونه های پرارزشی از نظایر آنها بما رسیده است مانند، کتابهای‌تاریخ بخارای نرشخی، فارسنامه ابن البلخی، تاریخ طبرستان محمد بن اسفندیار، تاریخ بیهق علی بن زید بیهقی، تاریخ طبرستان و رویان سید ظهیر الدین مرعشی، بدایع الازمان و عقد العلی از افضل الدین ابوحامد کرمانی و چند کتاب ارزندهٔ دیگر که در میان‌آثار ادبی زبان‌فارسی‌شهرت دارند.

ارزش این کتابهاتنها از جهت ادبی نیست بلکه بیشتر از جهات مختلف جغرافیایی و تاریخی واجتماعی ونظایر آنهاست. از این کتاب ها

که برخی بظاهر کوچك و محدودند ، اطلاعات بسیار ذیقیمت در بارهٔ مسائل مخصوص به هریك از نواحی که در تواریخ کلی قدیم آنها اشاره یی نمی‌شد میتوان بچنگ آورد . مثلاً در بارهٔ مدارس وعلما ، جغرافیا، خاصه جغرافیای تاریخی ، خاندانهای بزرك ریاست و امارت و علم ، اطلاعات تکمیلی تاریخی، نکات سودمند در بارهٔ سیر ادب وفرهنگ در ایران وامثال آنها مرهون این کتب است .

ناحیهٔ قدیم کومش (قومس درمتون جغرافیایی اسلامی) یکی از این نواحی مشهور ایرانست که ازروزگاران قدیم همواره اهمیت داشته و نام آن بکرات در کتب تاریخی وجغرافیایی آمده است . اهمیت این ناحیه مخصوصاً درآنست که معبرطبیعی رابطه میان نواحی شرقی وشمال شرقی ایران با نواحی مرکزی و غربی بوده و بهمین جهت کمتر حادثه یی میان شرق وغرب ایران رخ داده که اسمی از کومش درآن راه نیافته باشد . شهرهای مهم کومش وبعضی از قلاع آن از جملهٔ نقاط مهم تاریخی ایران بوده وحوادثی شگرف درآنها سپری شده اند . مانند قلعهٔ رأس الکلب که ترجمهٔ غلط عربی است از کلمهٔ «سگ سر» یا «سگسار» یعنی محل قوم سکا (البته دستهٔ کوچکی ازمهاجران این قوم به محل مذکور) وهمانست که امروزآنرا سنگسر می گویند وقلعهٔ بزرگی ازاسمعیلیه که در شمال شهمیرزادواقع وبه شیر قلعه موسوم است، واز سلسلهٔ قلاع متعددیست که اسمعیلیان در رشته های البرز کوه داشته اند وقلاع سارو (سارویه) و پاچنار سمنان که مانند کهندژهای قدیم بنظر می‌آید و امثال اینها .

قسمتی از نواحی شمال شرقی سمنان وشمال دامغان امروزی که در پای سلسله جبال قارن قرار گرفته اند از جملهٔ نواحی معروفی هستند که ازدورهٔ اشکانی تا چند قرن اول ازعهد اسلامی محل حکومت سلسلهٔ امرای

آل قارن وخود بتنهایی محل وقایع مهم بوده اند . از شهرهای دامغـان (هکاتوم پیلس) و بسطام (بستام مأخوذ از ریشهٔ ویستهم) و ناحیهٔ معروف خوار و حوادثی که بر آنها گذشته است می توان اطلاعات کثیر بدست آورد .

از همهٔ اینها مهمتر وجود عدهٔ زیادی از آثار باستانی در این ناحیهٔ وسیع و همچنین وجود رجال و بزرگانیست که در ادوار ماضیه در دامن قومس تربیت یافتند از قبیل :

بایزید بسطامی ، بوالحسن خرقانی ، منوچهری دامغانی ، علاء الدولهٔ سمنانی ، فروغی بسطامی ، یغما و نظایر آنان از علما و متصوفه و وزرا و امرا .

در بارهٔ این ناحیهٔ عظیم و مهم تاریخی ایران حتماً می بایست کتابی تدوین شود که همهٔ مسائل مربوط بآن را از قدیم الایام تا کنون روشن سازد و این کار شگرف مستلزم کوشش و مجاهدت فراوانـی بود که جز بصبر و حوصله و مداومت در تحقیق بپایان نمی رسید . جای کمال خوشوقتی است که دوست عزیز و فاضل ما آقای عبد الرفیع حقیقت کمر همت بر میان بست و این مهم را با نیروی جوان و اندیشهٔ پیر خود انجام داد و نتیجهٔ این کوشش چند ساله را اکنون به نام تاریخ قومس بمورد استفادهٔ پژوهندهٔ تاریخ این سامان درآورد .

در این کتاب کلیه مسائل جغرافیائی و تاریخی و باستانشناسی و تحقیقات مربوط برجال و معاریف قومس مورد تحقیق و استقصاء قرار گرفته و ذکر شده است . از خداوند متعال توفیق آقای حقیقت را در خدمات شگرف تر و مهمتری مسألت دارم .

ذبیح الله صفا



آرم تاریخی قومس
(چابک‌سوار اشکانی)

جهان پیرما ، قهرمانیها ، ازخودگذشتگی‌ها،دلاوریها، نبردها وصحنه های خونین بسیار بخود دیده است و تاریخ زندگانی آدمی ازآغازتا بامروز پر است از این پیش‌آمدها و سرگذشتها. بسیاری ازمردان بزرك درراه آرمان خود ویاملت خویش‌جان برکف نهاده‌اند، تاریخ‌نیز بارزش هریك داستان و داستانها آفریده است .

پیش گفتار مؤلف

سبحان خالقی کـه صفاتش ز کبریا
بر خاك عجز میفکند عقل انبیاء
گرصد هزارسال همه خلق کائنات
فکرت کنند درصفت و عزت خــدا
آخر بعجز معترف آیند کای اله
دانسته شدکه هیچ ندانسته ایم ما

●

روح پدرم شادکه میگفت به استاد
فرزند مرا عشق بیاموز ودگرهیچ

راستی باهمه‌قلم فرسائی‌درهرموضوع این تألیف وتألیفات دیگرم ، باید اعتراف‌نمایم که‌بیانم درترجمان احساسات وعشق وعلاقه‌مفرط به‌کار مطالعه وتحقیق‌که با سرشتم عجین گردیده، قاصراست.

من ازروزیکه خودرا شناخته ام تاکنون عشقی بالاتروفاخرتر ازمطالعه وتحقیق در تاریخ‌وشعروادبیات‌وهمچنین‌کاوش‌درگفتارواندیشهٔ‌بزرگان‌نیافته‌ام، بهمین‌لحاظ‌درراه‌نیل به‌این مقصود عالی‌بامنتهای ازخودگذشتگی‌پیش رفته‌ام‌وگاه اتفاق‌افتاده که‌شبانه‌روز بیش ازسه الی چهارساعت‌استراحت ننموده‌ام، ولی بعلت‌عشق زایدالوصفی که بتحصیل‌دانش‌داشته‌ام‌هیچگونه خستگی‌درخود احساس‌نکرده‌ام :

ژان‌پل‌سارتر نویسندهٔ وفیلسوف شهیر فرانسوی دریکی ازآثارخود نوشته :
(زندگی‌من‌درمیان‌کتابها شروع شد، و در میان‌کتابها نیزبخاموشی خواهد گرائید) بدون مبالغة این‌گفته سارتردرمورد زندگی من‌کاملا صادق است. وشرح احوال نگارنده نیز که درپایان این‌تألیف بچاپ رسیده مؤید این گفتارمی‌باشد.

کتابی که بنظرخوانندهٔ ارجمند میرسد شرارهٔ دیگری ازعشق بمطالعه وتحقیق‌مورد بحث درسطوربالا است .

آنتوان چخوف نویسنده بزرگ روس درقطعه (هاملت مسکوی) از زبان یك روشنفکر روسی نوشته است :

(از وقتی بدنیا آمده ام درمسکو زندگی کرده ام . اما خدا شاهد است من ریشه و اصل مسکورا نمیدانم ازعلت وجود ، فایده و نیازهای آن هم سر در نمی آورم ، درانجمن شهر راجع باداره شهر با اعضای انجمن صحبت می کنم. اما نمیدانم مسکو چند میل مربع مساحت دارد ، جمعیتش چقدراست ، متوفیات ومتولدینش چند تا است خرج ودخل شهر چگونه است تجارت آن چطوراست ، وباکی روابط بازرگانی داریم ؟

مسکوغنی تر است یالندن، واگرمسکو غنی تراست علتش چیست ؟ ...)

نگارنده نیز از بدو آشنائی به محیط زادگاه خود وهمچنین مطالعه و ورود درعالم کتاب، نظیرسئوالات فوق الذکر رااز خود مینمودم.

در نتیجه بیشترسئوالاتم بدون جواب میماند، بالاخره بعللی که در مقدمه کتاب اول خود (تاریخ سمنان) نوشتم مصمم به تألیف تاریخ زادگاه خود سمنان شدم ودر اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۱ شمسی نسبت بچاپ کتاب مذکور اقدام نمودم.

بعد از طبع و نشر تاریخ سمنان در ضمن مطالعات دقیق و مداوم خود متوجه شدم که مطالب تاریخی تألیف مذکور آنطوریکه باید یکنفر محقق و پژوهنده را قانع نمی کند، واز طرفی چون درضمن تهیه مطالب تاریخ سمنان متوجه این امرشدم که یکی از مهمترین ایالات مرکزی ایران که درحقیقت معبرطبیعی شرق وغرب کشور پهناور ایران از قدیمترین زمان تاریخی تاکنون بوده مورد تحقیق قرار نگرفته واسم آن ایالت فقط در کتب تاریخی مضبوط و درحقیقت مدفون و فراموش شده است، بهمین جهت با در نظر گرفتن یاد داشتها و مطالعات آماده شده قبلی خود در موقع تهیه مطالب تاریخ سمنان مصمم به تألیف تاریخ مفصل ایالت تاریخی کومش که عربها آنرا قومس خوانده اند ومورخان ایرانی نیز به پیروی از نویسندگان عرب در کتابهای خود آنرا قومس ثبت نموده اندشدم .

ونسبت به تهیه مطالب پراکنده وآشفته این تألیف پرداختم، در ابتدای کار درنظر داشتم مطالب تاریخی این تألیف را اختصاصی و اجمالی تهیه وتنظیم نمایم ولی درضمن کار متوجه شدم که بیان سلسله وقایع تاریخی این ایالت بطرز مورد نظر ممکن نیست، وهمانطوریکه نوشته شد سرزمین کومش (قومس) ازقدیمترین زمان تاریخی نقطه ارتباطی نواحی شرق وغرب وشمال شرقی ایران بوده و بعلت اهمیت سوق الجیشی وارتباطی خوددر کلیه وقایعی که درمشرق یا مغرب یاشمال شرقی ایران دراعصار مختلفه تاریخ رخ داده سهیم وشریك بوده است.

بهمین لحاظ وقایع تاریخی این تألیف ازدوران ما قبل تاریخ تا عصر حاضر به تفصیل مورد بحث قرار گرفت وتاریخ مشرق ایران نیز ضمیمه آن گردید .

کتاب حاضر دارای ۲۶ فصل میباشد وبطوریکه ملاحظه خواهید نمود از وقایع تاریخی، اوضاع جغرافیائی ، طبیعی ، سیاسی ، اجتماعی ، اقتصادی وجغرافیای تاریخی ، وهمچنین شرح احوال عارفان ، دانشمندان ، شاعران ، هنرمندان ، وزراء و مشاهیر ایالت مذکور از قدیمترین زمان ممکنه تاکنون سخن رفته است .

قضاوت در تهیه وتنظیم مطالب این تألیف رابه خوانندگان فاضل وگـرامی واگذار میکنم، واسامی افرادی را که در راه تألیف این کتاب بنحوی از انحاء نگارنده رایاری کرده وتشریك مساعی‌نموده‌اند، برای قدردانی از الطاف و محبتهای بی دریغ ایشان ذیلا درج مینمایم :

۱ـ آقای دکترتقی تفضلی‌رئیس کتابخانه مجلس شورایملی۲ـ دوست فاضل‌وارجمندم آقای مهدی بهشتی پور مدیر کتابخانه سازمان لغت نامه دهخدا ۳ـ آقای حسن مشحون سرپرست سابق اداره کل‌باستانشناسی۴ـ سرور ارجمندم آقای عباسعلی‌حقیقت مدیرکل مالی وزارت دادگستری ۵ـ همسرعزیزم خانم مریم هاشمی‌نسب ۶ ـ آقای علی‌حاکمی‌مدیرموزه ایران باستان ۷ـ آقای رستمی‌عکاس‌اداره کل‌باستان شناسی ۸ـ آقای علی معینی سمنـانی فارغ التحصیل‌رشته ادبی۹ـ آقای رحمت‌الله نجاتی‌دامغانی ۱۰ـ همکارعزیزم آقای‌حسین بخشایش ۱۱ـ دوست عزیزم آقای مهندس احمد راشدی رئیس اداره‌کار و امور اجتماعی شاهرود ۱۲ـ دوست‌عزیزم‌آقای‌محمدعلی‌شفیعی رئیس کتابخانه فرهنك شاهرود ۱۳ـ دوست شاعرم‌آقای محمد، احمد پناهی۱۴ـ دوست ارجمندم آقای‌کاظم مصطفوی فرماندارومعاون فرمانداری‌کل‌سمنان۱۵ـدوست‌عزیزم‌آقای‌رضا ناظمیان‌معاون‌فرمانداری‌وبخشدارحومهٔ‌سمنان ۱۶ـ دوست ارجمندم‌آقای حسین طلوعی سمنانی۱۷ـ آقای علی رضا خان وزیری سمنانی ۱۸ـ آقای علی نوبری عکاس شهرستان شاهرود ۱۹ ـ دوست عزیزم آقای سید احمد میرحسینی رئیس‌فرهنك بسطام شاهرود ۲۰ـ دوست ارجمندم آقای عبدالمحمد عزیزی معاون اداره‌کل‌تعلیمات متوسطهٔ وزارت فرهنك ۲۱ ـ دوست و همکار فاضلم آقای محمود شب‌خیز مقدم۲۲ ـ دوست هنرمندم آقای دکتر حیدر سعد .

برای بار دوم نیز جداگانه لازم‌میدانم از آقای **دکترتقی تفضلی** رئیس کتابخانه مجلس شورایملی‌که بابزرگواری وگشاده‌روئی‌اجازه‌استفاده ازکلیه کتابهای خطی کتابخانه مذکوررا برای‌نگارنده‌صادر نمودند،وهمچنین دوست‌فاضل‌وارجمندم **آقای‌مهدی‌بهشتی‌پور** رئیس کتابخانه‌لغت‌نامه دهخداکه باخوشروئی ومحبت‌خاصی‌سالها ازمراجعات‌مکرر نگارنده به‌کتابخانه سازمان‌لغت‌نامه استقبال‌کردند، نهایت تشکروسپاسگزاری را بنمایم

مطلبی‌که ذکرآن ازهمه‌نظر واجب‌و لازم بنظرمیرسد اظهار قدردانی ازتشریك‌مساعی بی‌دریغ همسر عزیزم‌می‌باشد، زیرا نامبرده‌باکمال علاقمندی و صمیمیت درپاکنویس‌کردن فیشتهای‌این تألیف شبانه‌روز نگارنده‌را یاری ومدد کرده‌اندوهمکاری وی برای‌من‌بی‌نهایت مغتنم وارزشمندبود ، بهمین‌لحاظ از زحمات‌ایشان نیز بدینوسیله‌قدردانی و تشکرمینمایم .

در خاتمه باید اقرار نمایم‌که با تمام تلاشی‌که از طرف نگارنده در بی غلط چاپ شدن این‌کتاب بعمل آمد مع‌الوصف در بعضی صفحات‌آن‌کم و بیش غلط های چاپی بچشم میخورد .

لطفاً خوانندگان قبل‌از مطالعه‌اوراق‌آن‌بادرنظر گرفتن غلطنامه‌آخر کتاب درتصحیح آنهااقدام‌فرمایند واین‌نقیصه‌کوچك چاپی را با توجه به تنها بودن نگارنده درامرتصحیح و غلط‌گیری نادیده بگیرند .

طهران بتاریخ پانزدهم فروردین ماه۱۳۴۴شمسی
عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

متن سخنرانی آقای دکتر امیرحسین آریان‌پور استاد دانشسرای عالی تهران در مراسم افتتاح کتابخانه عمومی سمنان

انسان و کتاب

کرهٔ زمین بصورت مستقل کنونی در حدود شش‌هزار میلیون سال پیش به وجود آمد. اینکره مانند همه هستی همواره در تغییر کمی و کیفی بود. ازاینرو در جریان زمان، تحول پذیرفت و بخشی ازمواد آن دگرگون وجاندار شد.

کره زمین ازلحاظ تطورجانوران از پنج دوران گذشته است: یك دوران مقدماتی و چهاردوران اصلی. ازروی سنگواره‌ها یافسیل‌هایی که به‌جامانده‌است، می‌توان گفت که نخستین جانداران دردوران مقدماتی یعنی پیش از ۱۶۰ میلیون سال پیش پدیدار شدند، وانسان در دوران چهارم یعنی تقریباً یك میلیون‌سال پیش پدیدآمد. بنابراین انسان یکی‌از نمودهای جدید هستی است.

انسان جانوری است ازشاخهٔ مهره داران ومانند سایرجانوران مهره‌دار، استخوان بندی اوبرمحوری به‌نام تیره پشت استوار است.

انسان مهره‌داری‌است ازردهٔ «پستانداران» ومانند سایرجانوران پستاندار. بچه‌خود را دراندرون بدن خود، درزهدان میپرورد وسپس میزاید وچندگاهی به او شیرمیدهد.

انسان پستانداری است ازراسته «نخستی‌ها» و نخستی‌ها جانورانی هستند بادست‌ها و پاهایی گیرنده ومغزی رشدکرده شامل لموری‌ها وتارسیه‌ها وانسان‌نماها وانسانها.

امتیازهایی که انسان راازنمودهای دیگر هستی جداکرده است به چهارگونه است: امتیازناشی ازرشد فراوان دست‌ها ومخصوصاً انگشتان، امتیازناشی‌ازرشدفراوان حنجره، امتیازناشی از رشد فراوان دستگاه‌پی، و امتیازناشی از طولانی بودن دوره بستگی بچه‌به بزرگتران. براثراین چهارامتیاز، ابزارسازی وسخنگویی واندیشه ورزی وزندگی‌اجتماعی امکان‌یافت، وانسان برخلاف جانوران‌دیگر، توانست‌درجریان زندگی‌خود، ازیك‌سوطبیعت رابشناسد وشناخت های خودرا به‌نسل‌های بعدانتقال دهد، وازسوی دیگر ابزارکاربسازد ومیراثی از ابزارها از خود باقی گذارد. درنتیجه این‌عوامل، فرهنك وتمدن به وجود آمد وطبیعت به سودانسان دگرگون‌شد.

دوره بستگی کودك انسانی به دیگران ازدوره‌بستگی بچه سایرجانوران درازتراست،

چنانکه لموری‌ها فقط چند هفته وانسان نماهاپس ازچند ماه می‌توانند به استقلال زندگی کنند، ولی‌انسان به هیچ روی قادرنیست که پیش ازهشت سالگی از حمایت مستقیم دیگران چشم پوشد. درازبودن دوره بستگی کودك انسانی به دیگران مجالی فراهم‌آورد تاهرفردی میراث‌های مادی ومعنوی نسل‌های پیش ازخود را تحویل گیرد ویك شبه ره صد ساله رود.

سخنگوئی به فرد انسان اجازه می‌دهدکه علاوه برتجربه‌های مادرونزدیکان خوداز آزمایشهای افراد ونسل‌های دیگرهم خبردار شود و برمیراث اجتماعی هنگفتی دست یابد بنابراین بایدگفت که انسان به‌وسیله زبان، آزمایشهای اقوام دور از خود ونسل‌های پیش از خودرا یاد میگیرد وازاین راه، جهان اندیشه خود راهم ازحیث مکان وهم از جهت زمان وسعت میبخشد.

هرموجود زنده به هنگام زاده شدن ، سازوبرك یا تجهیزاتی با خوددارد که زندگی رابرای او ممکن میسازد. مبنای این تجهیزات مادرزاد را سابقاً «فطرت» یا «غریزه» مینامیدند، ولی‌امروزآن را انعکاس «یا حرکت‌انعکاسی» میخوانند. حرکت انعکاسی‌حرکتی است که خود بخود وبدون تأمل، وفقط براثریك تحریك خارجی از جانور سرمیزند. از این‌قبیل است تنگ شدن مردمك چشم درمقابل نوروترشح غده بزاق درمقابل خوردنی. در هرحرکت انعکاسی، فعالیت یا واکنشی که براثر تحریك خارجی از جانور صادر میشود ، «پاسخ طبیعی» یا «پاسخ ساده» نام دارد.

جانوران پست مثلا حشرات تقریباً همه تجهیزات لازم برای زندگی را از دم تولد درخود دارند؛ به عبارت دیگر، طبعاً یافطرة برای زندگی‌آماده‌اند. ولی هرچه درجه تکامل جانوران بالاترباشد ، تجهیزات ثابت فطری‌آنها محدودتر است ، واز اینروناچارند که بسیاری ازرموز ضروری زندگی راپس‌از تولد باکوشش خودیادبگیرند ، یعنی به«انعکاس شرطی» بپردازند.

اگرچند بارهنگام غذا دادن به جانوری ازقبیل سگ ، زنگی‌را به صدا درآوریم ، بعداً صدای زنگ به تنهائی برای ترشح بزاق جانورکافی خواهد بود. یعنی‌یك تحریك مصنوعی (صدای زنگ) جای یك تحریك طبیعی (خوراك) رامیگیرد. تأثیرتحریك مصنوعی وپاسخی‌که جانور به‌آن میدهد ، «انعکاس شرطی» خوانده میشود

انعکاس شرطی وسیله‌ای است‌که دامنه تجهیزات فطری جانوررا بسط میدهد واو را با بسیاری ازکارهای زندگی‌که فطرة برای‌آنهاآمادگی ندارد، آشنا میکند. بدین ترتیب انعکاس‌شرطی‌که همانا «یادگیری» است ، وسیله اصلی حیات جانوران عالی است. هرچه جانوران عالیترباشند ، برای ایجاد انعکاس شرطی قابلیت بیشتری دارند ، چنانکه انسان میتواند سلسله وسیعی ازانعکاس‌های شرطی تشکیل دهد ، وبه لفظ دیگر، هرگونه‌کار وعادتی را بیاموزد. پس‌انسان‌که دارای تجهیزات مادرزاد ناچیز است ، دامنه تکامل نامحدودی دارد. همانطورکه غریزه یا انعکاس طبیعی وسیله تبیین حرکات محدود حیوانات است ، انعکاس شرطی‌یا یادگیری تبیین‌رفتاریافعالیت‌های بیکران‌انسانی‌است‌انسان، بدون‌یادگیری قادربه زیستن نیست ازاینروباید یادگیری یاآموزش و پرورش را اصل وذات زندگی انسانی دانست.

چنان‌که گذشت ، یادگیری انسانی با همه اهمیت و عظمت خود، وابسته زبان است ، وزبان یا به قول روان شناسان ، «شناسایی نطقی» (**connaissance discursive**)

منحصر به سخن گویی نیست ، بلکه انواع کتابت‌را هم در برمیگیرد . کتابت که باتمدن عصر مفرغ یعنی درحدود ۲۰۰۰سال قبل ازمسیح ابداع شد ، بقدری برتوانایی نظری و عملی انسان افزوده است که محققان علوم اجتماعی‌آن رافصل قاطعی درتاریخ میدانند وبه‌اتکاء آن ، سیرزندگی انسانی رابه دو دوره بخش میکنند : دوره پیش ازکتابت یا دوره پیش‌از تاریخ ، ودوره پس‌ازکتابت یا دوره تاریخی .

نخستین نوشته‌های انسان برالواح‌گلین وسنگی نقر میشد. با پیشرفت روزافزون تمدن ،کاغذ ومرکب وقلم پدیدآمد ، مصریان باستان هم‌کاغذ وهم مرکب ساختند. ولی مردم چین بودند که این‌دو فن رابه جهان‌آموختند . چینیان درگذشته‌های دور از سولفید جیوه مرکب سرخ ساختند وبه‌کاربردند ، ودرسده چهارم مسیحی مرکب سیاه اختراع کردند . اینان‌کاغذی ازخیزران و ابریشم فراهم ساختند وبا مهرهایی‌آلوده به مرکب‌که برکاغذ میکوبیدند ، نوعی چاپ به وجودآوردند . سپس‌توانستندحروف مجزا وقابل چیدن‌بسازند وفن‌چاپ رابه صورتی که قرن‌ها بعدباردیگر گوتنبرك‌اختراع کرد ، درآورند . براثر تکامل چاپ لازم شدکه برای تهیه‌کاغذ ، جنسی مناسبتراز ابریشم سنگین‌بها وخیزران سنگین‌وزن به دست‌آید. گفته‌اندکه موتی (Moti) ، فیلسوف چینی برای حمل نوشته‌های خیزرانی‌که تنها مایملك او بود، سه گاری لازم داشت ووزن اسنادی،که هرروزبرای توشیح نزد خاقان چین، شی‌هوانك‌تی (Shi huonfti) میبردند، به‌شصت‌کیلو گرم‌میرسید . پس‌در سده دوم مسیحی ازپوست درخت ولیف گیاهان وپارچه‌کهنه ،کاغذ جدیدی ساختند. کاغذ سازی چینی درقرن هشتم مسیحی به مسلمین ، ودرقرن سیزدهم به اروپاییان رسید.

به برکت همه این‌نوآوری‌ها کتاب پدیدآمد .

کتاب رمزانسانیت است. هرجامعه‌ای به‌نسبت الفتی‌که باکتاب دارد، متمدن است . سازمان بین‌المللی اونسکو آمارهایی درباره‌کتاب فراهم آورده است . مطابق یکی از این آمارها درسال ۱۹۶ تعداد ۳۴۱۰۰۰کتاب مستقل درجهان منتشرشد .

٤٤ درصد این‌کتاب‌ها در تمام اروپا ، ۲۳ درصد در تمام آسیا ، ۲۱ درصد دراتحادجماهیر شوروی، ٦درصددرآمریکای‌شمالی(کانادااوایالات‌متحد) ٤درصددرآمریکای جنوبی، یك‌درصد درآفریقا ویك درصد دراقیانوسیه انتشاریافت. مطابق یکی دیگر از این آمارها، درسال‌های اطراف ۱۹۶ تعداد ۷٦/۰٦٤کتاب مستقل در اتحادجماهیرشوروی، ۲۳/۷۸۳کتاب در انگلیس ۲۳/٦۸۲کتاب در ژاپون ، ۱۵/۰۱۲کتاب در ایالات متحد آمریکا،۱۰٫۷٤۱ کتاب درهند ، ۱٫۵٦۷کتاب دراسرائیل منتشرشده‌است. درهمین‌زمان‌در وطن عزیزما تنها۵۸۱ کتاب نشریافته‌است ، وبرای‌سرزمینی باسابقه فرهنگی ایران چنین رقمی بس‌ناچیزاست. ولی‌از مقایسه این رقم بارقم انتشارات‌عراق و عربستان سعودی‌که به ترتیب ۱٤۳ و٦۹ است، معلوم می‌شودکه درجهان‌آشفته‌کنونی‌تنها ما ازکاروان تمدن عقب نمانده‌ایم .

باشدکه جامعه ما وسایر جامعه‌های شرقی بپاخیزند وخود را دریابند ،و امیداست‌که این‌کتابخانه که به‌وسیله اداره‌کل فرهنگ وبه همت مردم تاریخی سمنان‌پدیدآمده‌است به افزایش‌کتاب‌وکتاب‌خوان وتکامل انسان وتعالی‌انسانیت بینجامد.

سمنان ششم‌آذرماه ۱۳٤۳ خورشیدی

اینك به نقل برخی از تقریظها و قدردانیهائی که بمناسبت تألیف تاریخ سمنان بنام نگارنده‌صادر شده است میپردازد.

۴۴۳
۲۶ر۱ر۴۲

دفتر مخصوص شاهنشاهی

آقای عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

عریضه مورخ ۴۱/۱۱/۱۹ شما با نضمام یك‌جلد کتاب تاریخ‌سمنان که تالیف‌نموده‌اید عیناً از شرفعرض‌لحاظ مبارك ملوکانه‌گذشت، خاطرمبارك‌اززحماتی که درجمع‌آوری مطالب‌وتدوین‌آن متحمل شده‌اید مسروروتقدیر فرمودند.

رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی

نقل از روزنامه اطلاعات‌شماره ۱۰۸۱۹ روز پنجشنبه هفدهم‌خرداد ماه‌سال ۱۳۴۱ شمسی

تاریخ سمنان: نویسنده: رفیع

چقدر خوبست که‌می‌بینیم گاهگاه مردان صاحب قلم وصاحب همتی دامن بکمرمیزنند ویك شهررا که خود درآن نشوونما یافته‌اند طی رساله یا کتابی بهموطنان خویش معرفی می کنند.

نوشتن تاریخ یك‌شهر نه‌تنها اطلاعات گرانبهائی دردسترس تمام مردم‌ایران‌میگذارد بلکه گاه اتفاق میافتدکه مطالب تازه وبدیعی دراختیار اهالی‌خودآن‌شهر به‌آنها‌عرضه‌میکند واین خودخدمتی عظیم وارزنده‌است.

تاریخ سمنان نیزازجمله‌اینگونه کتابهاست‌که بوضوح‌و تفصیل‌کامل از جزئی‌ترین تا کلی‌ترین‌خصوصیات شهر عزیز سمنان درآن‌سخن رفته‌است.

نویسنده این کتاب مفید آقای عبدالرفیع حقیقت هستند که زحمات ایشان شایسته تقدیس‌است.

نقل از روزنامه کیهان شماره ۵۶۶۷ روز یکشنبه ۱۳ خرداد ماه سال ۱۳۴۱

تاریخ سمنان تألیف عبدالرفیع حقیقت (رفیع).

تحقیق وتتبع درباره وجوه گوناگون وخصوصیات اوضاع واحوال نواحی وشهرهای مختلف امری است که در کشورهای پیشرفته اهمیت فراوانی دارد. درکشورهای اروپائی کمتر شهر وحتی قصبه‌ای رامیتوان یافت که درباب سوابق تاریخی وجغرافیائی و اوضاع و احوال اجتماعی واقتصادی آنجا تحقیقات کافی بعمل نیامده باشد.

درکشور ما نیز کم‌وبیش اینگونه تحقیقات سابقه داشته وآثار پراکنده‌ای نیزازاین مقوله بجای مانده‌است.

اخیراً اینگونه بررسی‌ها بیشتر مورد نظر وعلاقه محققین ایرانی قرارگرفت و اگر خوانندگان این‌سطور بخاطرداشته باشند، مدتی پیش‌دو کتاب مهم‌وپرارزش بنامهای(تاریخ کرمان) و (تاریخ یزد) رادراین ستون معرفی کردیم.

اخیراً یکی ازمحققیق جوان وباذوق شهر تاریخی سمنان درشناساندن‌زادگاه خود قدمی پرارزش برداشت، آقای رفیع درتهیه‌وتنظیم این کتاب‌سعی‌وکوشش قابل تحسین‌مرعی داشتند، و تاحدودی که‌ممکن بود از مراجعه‌بمنابع ومآخذگوناگون‌خودداری‌نکردندنظری بفهرست‌مآخذکتاب مؤید این گفته‌است.

بعداز نقل مطلبی ازخودکتاب تجسم زحمات‌مؤلف،درپایان چنین افزوده شده‌است:

توفیق بیشترمؤلف را دراینگونه خدمات پرارزش خواستاریم.

نقل ازشماره سوم‌دوره سی‌ویکم خردادماه ۱۳۴۱ مجله‌ادبی ارمغان

تاریخ سمنان:

مجموعهٔ سودمند ومفید دیگری‌است که دریکی دوماه اخیر طبع وانتشار یافته است. چنانچه درشمارهٔقبل درباره کتاب (المناجات اللهیات) نگاشتیم در برابر سیل نشریات و ومطبوعات مبتذل ونادرستی که سالیانی‌چند است بنیان دانش وادب ایران را مورد تهدید و تحقیر قرار داده است. انتشار اینگونه‌کتب که برمبانی تحقیق و تتبع نگارش میابد نشان دهندهٔ روزنه امیدی‌است که دانشمندان واهل فضل را نیروئی تازه می بخشد.

کتاب‌تاریخ سمنان ازشهر کهنسال سمنان سخن میراند ووضع طبیعی، اقتصادی‌وسیاسی آنرا بابیانی‌شیوا توصیف مینماید. علماء، دانشمندان، شعرا، و نویسندگانی که از این شهرستان برخاسته‌اندبعلاقه‌مندان وپژوهندگان علم وادب معرفی مینماید.

آقای عبدالرفیع حقیقت متخلص به‌رفیع مؤلف این کتاب‌مردی‌است‌فاضل‌ومحقق‌و برای تنظیم وتهیه مواد ومطالب کتاب مذکور رنجها کشیده وتحقیقاتی نموده که درخور تحسین و ستایش میباشد.

آثار نظمی آقای‌رفیع غالباً درمجله ارمغان بطبع رسیده ومورد توجه اهل ادب‌وهنر قرارگرفته‌است،ماطبع تاریخ‌سمنان‌رابدوست‌فاضل وشاعرخودآقای‌رفیع تبریک گفته‌امیدواریم درکارهای علمی وادبی همواره موفق‌وکامیاب باشند.

مجله ارمغان

نقل از شماره یکم سال شانزدهم فروردین‌ماه ۱۳۴۲ مجله‌ادبی یغما

تاریخ سمنان:

کتاب جامع ومفیدی‌است که اخیراً بهمت آقای عبدالرفیع‌حقیقت (رفیع) شاعر جوان باکاغذ اعلا وجلدزرکوب در ۲۴۰ صفحه بقطع وزیری درتهران طبع‌ومنتشر گردیده‌است، این کتاب درده‌فصل و۲۶ بخش تنظیم گردیده ودرآن ازاوضاع طبیعی ، سیاسی ، اقتصادی و همچنین خصوصیات اخلاقی وآداب ورسوم وسنن باستانی مردم شهر تاریخی سمنان بوضوح وتفصیل کامل سخن‌رفته‌است.

مطالعه این کتاب نفیس رابعلاقمندان کتب تاریخی‌توصیه مینمائیم وتوفیق مؤلف جوان را درایجاد آثاری دیگرآرزومندیم.

مجله یغما

نقل ازشماره۴۱۷جمعه۲۲ تیرماه ۱۳۴۱شمسی مجله‌امیدایران

تاریخ‌سمنان . تألیف‌رفیع. اخیراً کتاب جامع‌ومفیدی‌در اطراف جغرافیای کلی شهرقدیمی و تاریخی سمنان بهمت آقای عبدالرفیع حقیقت (رفیع) شاعر جوان ، بگنجینهٔ پربهای تاریخی وادبی افزوده‌شد ، شیفتگان مطالعهٔ آثار تاریخی‌وهم‌چنین مردم روشنفکر سمنان که باوجود پیشرفت‌های عظیم علمی وفرهنگی متاسفانه هنوز فاقد یك کتابخانه کوچك است تاچه حد مشکل وتوان فرساست وتاچه اندازه مستلزم‌همت‌وپشتکاراست، نظری بفهرست منابع‌ومآخذ کتاب تاریخ سمنان نشان می دهد که‌مولف باذوق وجوان‌چه روزها وشبهائی را در کنج کتابخانه‌ها دیده‌کاوشگرخودرا برای یافتن مطلبی دربارهٔ سمنان بجستجوانداخته است وخصوصیات‌دیگرکتاب ازقبیل نفاست کاغذ ودقت درچاپ مؤید آن است که تنها شور وعلاقه بزنده ساختن‌سایه روشنهای تاریخی زادگاه‌مشوق ومحرك آقای رفیع درتالیف تاریخ سمنان‌می‌باشد.

حاصل کلام آنکه کتاب تاریخ سمنان از کتب باارزشی است‌که مطالعهٔ آن برای علاقمندان کتب تاریخی بسیار پرفایده و سودمند است‌وزحمات مولف آن از هر حیث قابل ارزش وتقدیر و مخصوصا برای مردم سمنان فراموش‌شدنی‌نیست.

ما مطالعهٔ‌کتاب تاریخ سمنان‌را بهمه توصیه‌می کنیم وتوفیق‌مؤلف را دربوجود آوردن آثار گرانبهای دیگر آرزومندیم.

☆☆☆

تقریظ های متعدددیگری درمجله سپید وسیاه ، مجله‌راهنمای کتاب ، روزنامه‌ناهید درباره تاریخ سمنان درج‌شده و مابرای جلوگیری از اطاله‌کلام از چاپ آنها در اینجا خودداری کردیم.

اینك به نقل نامه های تقدیر آمیزچند نفر ازمسئولین‌اداری وبرخی از افرادعلاقمند ودانشمند میپردازد:

۴۱ر۱۱ر۲۴
شماره‌۴۷۰۹ر‌د

آقای عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

نامه مورخ ۴۱ر۱۱ر۲۰ جنابعالی بهمراه یك‌جلد‌کتاب تاریخ سمنان‌که جامع کلیه

اطلاعات‌طبیعی ، سیاسی واقتصادی آن شهر وهمچنین حاوی خصوصیات‌اخلاقی و آداب و رسوم مردم آنجا بود واصل وموجب کمال تشکر گردید . امیدوارم که درانجام خدمات فرهنگی همیشه توفیق داشته باشید.

نایب التولیه بنیادپهلوی مهندس شریف امامی

تاریخ ۴۱/۳/۱۲
شماره ۵۳۰

آقای عبدالرفیع حقیقت(رفیع)

کتاب‌تاریخ سمنان تألیف‌جنابعالی ، ملاحظه ومطالعه شدالحق کتاب جامعی است و زحماتیکه برای‌جمع آوری اطلاعات‌ومطالب‌وتدوین وتألیف آن متحمل شده‌اید قابل تحسین است ، ازخداوندمتعال توفیق بیشتری‌را برای ادامه این قبیل خدمات فرهنگی و اجتماعی تحت‌توجهات عالیه اعلیحضرت‌همایون شاهنشاه برای‌جنابعالی آرزومندم .

فرماندار کل سمنان. استقامت

شماره ۵۵۶۷
تاریخ ۱۳۴۱/ ۵/۱۶

آقای عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

اهتمام ومجاهدتی که‌درجمع آوری وتدوین تاریخ سمنان فرموده‌اید، ازنظراهل قلم‌و دانش پوشیده نبوده قابل تحسین وتقدیراست، توفیق سرکاررا درتکمیل وانجام این‌امرعالی وپسندیده که در نتیجه زنده کردن مجد و عظمت پیشینیان شریف این شهربوده و حاکی از زحمات شبانه روزی واطلاعات جامع‌ومفید شما میباشد از درگاه خداوند بزرگ مسئلت مینماید. درخاتمه‌تمنا دارد فعلا تعداد پنجاه‌جلد ازتاریخ سمنان را ارسال‌فرمائید تا مورد استفاده قرارگیرد .

شهردارسمنان. شهریاری

شماره ۷۵۱
بتاریخ ۱۳۴۱/۲/۳۱

دانش پژوه محترم وشاعرمکرم آقای عبدالرفیع حقیقت المتخلص برفیع

دینی‌راکه باتحمل زحمات بسیاروپژوهش بیشمار نسبت بمسقط‌الرأس خود ادانموده وتاریخ جامعی ازشهرستان سمنان که یکی از قدیمی‌ترین شهورباستانی ایران است تألیف و بطبع و انتشارآن توفیق حاصل‌فرموده‌اید، بسیار ارزنده و درخور ستایش و حق شناسی دانشجویان وقاطبه اهالی سمنان‌است، بنظر اینجانب مطالعه‌کتاب تاریخ سمنان جامع ترین راهنمای ارباب‌معرفت درشناسائی موقعیت تاریخی‌وطبیعی و جغرافیائی وشخصیت‌های گذشته وحال‌محلی‌وبالاخره محتویات‌مکتومه دراین شهرباستانی‌است درمقابل استفاده‌ای‌که بنده‌از مندرجات سودمند این کتاب‌مستطاب نمودم‌اظهار امتنان‌وقدرشناسی ازجنابعالی را فریضه‌خود دانسته توفیق شما را درادامه این قبیل خدمات فرهنگی ازخداوندمتعال‌مسئلت‌دارم.

سید محمد ارجمند

وزارت فرهنگ نیزطی‌نامه شماره ۷۲۰۴ مورخ۷ر۹ر۴۲ رسماً اززحمات نگارنده‌در راه تألیف‌وطبع تاریخ‌سمنان قدردانی وتقدیر بعمل‌آورد.

فهرست فصول و مطالب تاریخ قومس

	صفحه
فصل اول دورهٔ ماقبل تاریخ	۳
پیشدادیان	۳
پادشاهی هوشنگ	۳
پادشاهی طهمورث	٤
هوشنگ	۵
جمشید	۵
فریدون وکاوه آهنگر	٦
منوچهر	۷
کیانیان	۸
کیکاوس	۸
رستم وسهراب	۹
سیاوش وکیخسرو	۹
لهراسب وگشتاسب	۹
تاریخ تولدووفات زردشت	۱۱
بهشت پارسیان	۱۲
فصل دوم دوره تاریخی	۱۳
مهاجرت آریانها بفلات ایران	۱۳
قوم ماد	۱٦
فصل سوم هخامنشیان	۱۸
طلوع دولت پارس	۱۸
کورش کبیر	۱۹
محاربات شرقی کوروش	۲۰
انتحار کمبوجیه	۲۰
داریوش بزرگ	۲۱
طغیانهای هشتگانه	۲۱
تقسیمات کشوری داریوش بزرگ	۲۲
راهها وچاپارخانه‌های دوره هخامنشی	۲۲
تجارت وصنایع دوره هخامنشی	۲۳
فصل چهارم اسکندر وسلوکیها	۲٤
اسکندر درتعقیب داریوش	۲٤
گرفتار شدن داریوش سوم (دارا)	۲۵
تاریخ واقعه مرگ‌دارا	۲۷
اسکندردر پارت	۲۸
اسکندر درقومس	۲۹
نطق اسکندر درشهر صد دروازه	۲۹
رفتن اسکندر بطرف گرگان	۳۱
جانشینان اسکندر	۳۳
سلوکیها	۳٤
کوشش سلوکیها برای یونانی کردن مشرق	۳٤
قیام باختر	۳٤
قیام پارت	۳۵
فصل پنجم دوره پارتی	۳٦
اوضاع پارت درقدیم	۳٦
جغرافیای پارت	۳۷
نژاد پارتیها	۳۹
دودمان اشکانی	٤۰
ایالات تابعه دولت اشکانیان	٤٤

	صفحه
پایتخت اشکانیان	۴۴
نتیجه کاوشها وحفریات درقومس	۴۶
شورش گرگان	۵۷
فصل ششم ساسانیان	۵۹
شاپور اول	۶۰
شاپور ذوالاکتاف	۶۰
انوشیروان	۶۱
فرمانروایان طبرستان وقومس دردوره ساسانیان	۶۲
اوج قدرت وحکومت ساسانیان	۶۴
ایالتهای کشور ایران دردوره ساسانیان	۶۵
تقسیمات کشوری درزمان انوشیروان	۶۶
جنگهای خسرو پرویز وبهرام چوبین	۶۶
علل سقوط حکومت ساسانی	۶۸
فصل هفتم تسلط اعراب برایران	۷۰
وحدت مسلمانان یانطفه انقراض دولت ساسانیان	۷۰
تسخیر ولایات ایران	۷۲
فتح ری و دماوند وقومس توسط اعراب	۷۳
مرگ یزدگرد سوم	۷۴
فصل هشتم دوره فترت وسکوت	۷۵
حالت عمومی ایران در اوایل اسلام	۷۵
ایران یکی از ایالات خلفای اموی	۷۶
همکاری ایرانیان باقیام مختار	۷۷
حکومت حجاج بن یوسف	۷۷
جنگ سفیان کلبی واسپهدفرخان بارئیس خوارج درسمنان	۷۸
محاربات یزیدبن مهلب درگرگان	۷۸
خراسان تحت خلافت عمر بن عبدالعزیز	۷۹
حالت عمومی ایران درزمان خلفای بنی‌امیه	۸۰
فصل نهم اوایل دوره عباسیان، بامداد رستاخیز	۸۱
برافراشته شدن پرچم انقلاب در خراسان	۸۲

	صفحه
خونخواهی ابومسلم و قیام سنباد	۸۳
خلافت هارون الرشید	۸۵
فصل دهم دوره تجدید حیات واستقلال ایران مقدمه استقلال	۸۷
مرگ هارون‌الرشید	۸۷
جنگ امین ومأمون	۸۸
اعلام ولیعهدی حضرت رضا	۸۸
طاهریان	۸۹
علویان طبرستان	۹۰
صفاریان	۹۱
سامانیان	۹۲
یاغیگیری ماکان	۹۳
آل‌زیار	۹۵
قابوس‌بن وشمگیر	۹۸
نصر بن حسن فیروزان حاکم قومس	۹۹
فلک‌المعالی منوچهر بن قابوس بن وشمگیر	۹۹
آل‌بویه یادیلمیان	۱۰۰
فصل یازدهم دوره غزنویان	۱۰۲
سلطان محمود غزنوی	۱۰۲
سلطان مسعود غزنوی	۱۰۳
حاکم معروف قومس‌در دوره‌غزنویان	۱۰۵
درمدح ابوحرب بختیار	۱۰۵
شورش وغارت غزان درقومس	۱۰۷
فصل دوازدهم دوره سلجوقیان	۱۰۹
اصل و منشاء سلاجقه	۱۰۹
آلب ارسلان	۱۱۱
ملکشاه سلجوقی	۱۱۲
فرقه اسماعیلیه	۱۱۲
قلعه‌های اسماعیلیه درایران	۱۱۴
فرزندان ملکشاه	۱۱۴
آل‌باوند	۱۱۵
سلطان‌سنجر	۱۱۸
خوارزمشاهیان	۱۱۹
فصل سیزدهم عصر استیلای مغول و تاتار	۱۲۰

	صفحه
حمله مغول	۱۲۰
تعقیب سلطان محمد خوارزمشاه	۱۲۱
جلال‌الدین خوارزمشاه	۱۲۳
خرابی دامغان بدست فرقه اسماعیلیه	۱۲۴
هلاکوخان مغول	۱۲۴
ارغون‌خان	۱۲۵
غازان‌خان	۱۲۶
خرابیهای غازان درقومس	۱۲۶
الجایتو و ابوسعید ایلخان	۱۲۷
اشاعه مذهب اسلام در کشمیر	۱۲۸
نهضت سربداران	۱۲۹
نهضت سادات مازندران	۱۳۶
فصل چهاردهم دوره تیموریان	۱۳۹
شاهرخ	۱۴۰
الغ بیك	۱۴۰
ابوسعید گورکانی	۱۴۱
میرزا ابوالقاسم بابر	۱۴۱
میرزا علاءالدوله بن بایسنغر	۱۴۲
سلطان حسین بایقرا	۱۴۲
فصل پانزدهم دوره وحدت‌ملی وبسط تشیع	۱۴۴
عصر صفویه	۱۴۴
شاه اسماعیل اول	۱۴۴
شاه طهماسب	۱۴۶
جانشینان شاه طهماسب	۱۴۶
شاه عباس کبیر	۱۴۷
هجوم وحمله ازبکها	۱۴۷
شاه‌صفی	۱۴۹
شاه‌عباس دوم	۱۴۹
شاه‌سلیمان	۱۴۹
سلطان حسین صفوی	۱۴۹
هجوم افغانها	۱۵۰
فصل شانزدهم دوره نادری	۱۵۲
جنك مهماندوست	۱۵۲
پاداش نادر برای اخراج افغانها	۱۵۳
عادل شاه افشار	۱۵۴
شاهرخ افشار	۱۵۴
فصل هفدهم دوره بی‌دوام زندیه	۱۵۶
کریم‌خان‌زند	۱۵۶
جانشینان کریم‌خان	۱۵۷
فصل هیجدهم دوره‌قاجاریه	۱۵۸
آغامحمدخان قاجار	۱۵۸
تسخیر خراسان توسط آغامحمدخان	۱۵۹
فتحعلیشاه قاجار	۱۶۰
محمدشاه قاجار	۱۶۲
ناصرالدین‌شاه	۱۶۲
فعالیت فرقه بابیه درمشهد وقومس	۱۶۲
واقعه بدشت	۱۶۳
سفر ناصرالدین‌شاه بخراسان	۱۶۵
سفردوم ناصرالدین‌شاه بخراسان	۱۶۷
مرك ناصرالدین‌شاه	۱۶۷
مظفرالدین‌شاه	۱۶۷
محمدعلی شاه واحمدشاه قاجار	۱۶۷
کوشش‌شاه مخلوع وجنك ارشدوالدوله باملیون ایران	۱۶۸
بمباران شهرمشهد توسط روسها	۱۷۵
حکمرانان قومس دردوره قاجاریه	۱۷۵
کودتای اسفند ۱۲۹۹	۱۷۶
فصل نوزدهم عصرنوین پهلوی	۱۷۷
رضاشاه کبیر	۱۷۷
جنك دوم جهانی	۱۷۹
سلطنت اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی	۱۹۱
صحنه‌ای ازتجدید تاریخ	۱۹۱
واقعه ۲۸ مرداد	۱۹۲
فرماندار یکل سمنان	۱۹۷
جزرومد سعادت (شعر)	۱۹۸
فصل بیستم جغرافیای تاریخی‌قومس	۲۰۱
ایالت قومس در بعد ازاسلام	۲۰۳

صفحه

راههای قومس ۲۰۶
جغرافیای تاریخی سمنان ۲۰۸
سمنك ۲۱۱
سنگسر ۲۱۲
آهوان ۲۱۲
جغرافیای تاریخی جندق ۲۱۳
جغرافیای تاریخی دامغان ۲۱۵
مأذران ۲۱۸
جغرافیای تاریخی بسطام ۲۱۹
خرقان ۲۲۱
بیار ۲۲۲
جغرافیای تاریخی شاهرود ۲۲۲
زیدر ۲۲۳
فریومد ۲۲٤
خوار (گرمسار) ۲۲۶
فریم ۲۲۷
مشاهدات کلاویخو درنواحی قومس ۲۲۷
فصل بیست و یکم اوضاع عمومی قومس درحال حاضر ۲۳۱
حدود قومس ۲۳۱
کوههای قومس ۲۳۱
رودهای قومس ۲۳۲
شهرستان سمنان ۲۳۳
شهرسمنان ۲۳۷
تاریخچه فرهنك سمنان ۲٤۱
قصیده سمنان ۲٤۳
بخش سنگسر ۲٤٤
سنگسر ۲٤٤
شهمیرزاد ۲٤۶
درجزین ۲٤۷
ده صوفیان ۲٤۸
طالب آباد سنگسر ۲٤۸
زیارت ۲٤۸
دربند ۲٤۸
دهستان سرخه ۲٤۸
سرخه ۲٤۹

صفحه

لاسجرد ۲٤۹
بیابانك ۲٤۹
مومن آباد ۲۰۰
صوفی آباد ۲۵۰
ده نمك ۲۵۰
نظامی ۲۵۰
اسدآباد ۲۵۰
دهستان علاء ۲۵۱
علاء ۲۵۱
رکن آباد ۲۵۱
خیرآباد ۲۵۱
میراحمدی ۲۵۱
یوسف آباد ۲۵۲
حاجی آباد خوریان ۲۵۲
دلازیان ۲۵۲
دوزهیر ۲۵۲
جام ۲۵۲
آهوان ۲۵۳
افتر ۲۵۳
آب گرم سمنان ۲۵۳
غاردربند ۲۵۳
شهرستان دامغان ۲۵٤
تاریخچه فرهنك دامغان ۲۵۷
بخش حومه دامغان ۲۵۸
برم ۲۵۸
جزن ۲۵۹
ورکیان ۲۵۹
وامرزان ۲۵۹
زرگرآباد ۲۵۹
مایان ۲۵۹
دهستان رودبار ۲۵۹
قلعه ۲۶۰
ورزن ۲۶۰
کلاته ۲۶۰
آهوانو ۲۶۰
دهستان دامن کوه ۲۶۰

	صفحه
مهاندوست	۲۶۱
حداده	۲۶۱
طرزه	۲۶۱
مومن آباد	۲۶۱
کلاته‌ملا	۲۶۱
حسین آباد	۲۶۱
زرین آباد	۲۶۲
نعیم آباد	۲۶۲
امام آباد	۲۶۲
بخش صید آباد	۲۶۲
صید آباد	۲۶۲
تویه‌دروار	۲۶۳
تویه	۲۶۳
دروار	۲۶۳
صح	۲۶۳
دهستان قهاب صرصر	۲۶۳
علی آباد مطلب‌خان	۲۶٤
امروان	۲۶٤
قوشه	۲۶٤
فیروز آباد	۲۶٤
دولت آباد	۲۶٤
امیر آباد	۲۶٤
دهستان قهاب‌رستاق	۲۶۵
صالح آباد	۲۶۵
قاسم آباد	۲۶۵
حسن آباد	۲۶۵
شهرستان شاهرود	۲۶۶
شهر شاهرود	۲۶۸
تاریخچه فرهنك شاهرود	۲۷۰
بخش مرکزی شاهرود	۲۷۲
دهستان زیر استاق	۲۷۲
دزج	۲۷۳
بدشت	۲۷۳
باغ زندان	۲۷۳
ده ملا	۲۷۳
مغان	۲۷۳

	صفحه
اردیان	۲۷۳
راهنجان	۲۷٤
خوریان	۲۷٤
قلعه نوروزخان	۲۷٤
دهستان طرود	۲۷٤
طرود	۲۷۵
بخش قلعه نو خرقان	۲۷۵
قلعه نوخرقان	۲۷۵
پشت بسطام	۲۷۵
بسطام	۲۷۶
مجن	۲۷۷
قهح بالا	۲۷۷
میغان	۲۷۷
ابر	۲۷۷
ابرسیج	۲۷۷
گرمن	۲۷۷
قلعه‌آقا عبدالله	۲۷۷
میان آباد	۲۷۸
چهارطاق	۲۷۸
نکارمن	۲۷۸
بخش‌میامی	۲۷۸
میامی	۲۷۹
مزج	۲۸۰
خیج	۲۸۰
ارمیان	۲۸۰
کلاته‌خیج	۲۸۰
کوهان	۲۸۰
جیلان	۲۸۰
محمد آباد	۲۸۰
اسرائیل	۲۸۱
جودانه	۲۸۱
ری آباد	۲۸۱
کلاته اسد	۲۸۱
زیدر	۲۸۱
دهستان فرومد	۲۸۱
فرومد	۲۸۲

صفحه

عباس آباد ۲۸۲
استربند ۲۸۲
دهستان نردین ۲۸۳
نردین ۲۸۳
حسین آباد ۲۸۳
بخش بیارجمند ۲۸۳
بیار ۲۸٤
دستجرد ۲۸٤
قلعه بالا ۲۸٤
غزازان ۲۸٤
خانه خودی ۲۸۵
دهستان خارطوران ۲۸۵
تاریخچهٔ راه آهن تهران مشهد ۲۸۶
اسامی ایستگاههای راه آهن تهران مشهد ۲۸۷
خوروبیابانك ۲۸۸
جندق ۲۸۹
فرخی ۲۸۹
خور ۲۹۰
گرمه ۲۹۱
ادیب ۲۹۱
مهرجان ۲۹۱
بیاضیه ۲۹۲
تکمله جغرافیای تاریخی سمنان ۲۹۳
صادرات قومس ۲۹۵
فصل بیست و دوم بناهای تاریخی قومس ۲۹۶
مسجد جامع سمنان ۲۹۶
منار سمنان ۳۰۰
مسجد شاه سمنان ۳۰۰
سلسله متولیان مسجد سلطانی سمنان ۳۰۶
ارك سمنان ۳۰۷
مقبره طوطی ۳۰۸
مسجدهای جامع زاوغان و علاء ۳۰۹
گرمابه پهنه ۳۰۹
قلعه‌های سارو ۳۱۰
رباط انوشیروانی آهوان ۳۱۱
قلعه کوشمغان ۳۱۲
دزچرمنه ۳۱۳

صفحه

قلعه‌های پاچنار سمنان ۳۱۳
قلعه میرزا عسگری ۳۱٤
قلعه سراچه ۳۱٤
شیرقلعه شهمیرزاد ۳۱۵
قلعهٔ لاسگرد ۳۱۵
برج چهل دختر سمنان ۳۱۶
امامزاده یحیی ۳۱۸
علی بن جعفر ۳۱۸
مقبره شیخ نجم الدین ۳۱۹
مقبره درویش محمود ۳۱۹
امامزاده اشرف ۳۲۰
بارگاه علوی ۳۲۱
مسجد قائم سنگسر ۳۲۲
بناهای تاریخی دامغان ۳۲۳
تاریخانهٔ دامغان ۳۲۳
مسجد جامع دامغان ۳۳۱
منار مسجد جامع دامغان ۳۳۳
پیرعلمدار ۳۳۵
برج چهل دختر دامغان ۳۳۶
امامزاده جعفر ۳۳۷
مقبره امامزاده محمد ۳٤۱
مقبره شاهرخ میرزا ۳٤۲
امامزاده علی ۳٤۳
عبدالعالی و عبدالمعالی ۳٤۳
پیریغما ۳٤٤
گردکوه دامغان ۳٤٤
چشمه علی ۳٤۸
برج مهماندوست ۳۵۰
بناهای تاریخی بسطام ۳۵۱
آرامگاه بایزید بسطامی ۳۵۱
صومعه بایزید ۳۵۳
مسجد بایزید ۳۵۵
بقعهٔ امامزاده محمد ۳۵۶
منار بسطام ۳۵۷
مسجد جنب بقعهٔ امامزاده محمد ۳۵۹
دالان ورودی صحن امامزاده محمد ۳۶۱
مسجد جامع بسطام ۳۶۲
برج کاشانه بسطام ۳۶٤

	صفحه
آرامگاه شیخ ابوالحسن خرقانی	۳۶۶
مسجد جامع شاهرود	۳۶۷
مسجد حضرت مجتبی	۳۶۸
تکیه ومسجد میامی	۳۶۹
کاروانسرا وقلعه های بدشت	۳۷۰
کاروانسراهای میاندشت	۳۷۰
مسجدجامع فرومد	۳۷۱
عمارت شهرستان درفرومد	۳۷۲
بناهای تاریخی جندق و بیابانك	۳۷۳
زندان انوشیروان	۳۷۳
مسجد فرخی	۳۷۳
بناهای تاریخی خور	۳۷۳
مسجد جامع خور	۳۷۳
آثارتاریخی گرمه	۳۷۴
آثارتاریخی بیاضهٔ	۳۷۴
آثارتاریخی اردیب	۳۷۵
فصل بیست وسوم عارفان ودانشمندان قومس	۳۷۶
بایزید بسطامی	۳۷۶
ابوالعباس دامغانی	۳۸۱
شیخ ابوالحسن خرقانی	۳۸۱
ابوجعفر دامغانی	۳۸۷
ابوعبدالله داستانی	۳۸۸
ابویزید اصغر	۳۸۹
ابوعلی دامغانی	۳۸۹
ابوسعید سمنانی	۳۸۹
ابوعبدالله دامغانی	۳۹۰
ابوسعید دامغانی	۳۹۰
قاضی احمد دامغانی	۳۹۰
ابوشجاع بسطامی	۳۹۰
ابوعبدالله صوفی سمنانی	۳۹۰
خنظلی سمنانی	۳۹۰
عبدالله بن محمد یونس سمنانی	۳۹۱
ابراهیم بن اسحاق الزراد دامغانی	۳۹۱
ابوعلی فضل بن محمد فارمدی	۳۹۱
ابوالحسن بسطامی	۳۹۱
شیخ سکاك	۳۹۲
بی بی منجمه سمنانی	۳۹۲
شیخ علاء الدوله سمنانی	۳۹۳

	صفحه
شیخ تقی الدین علی دوستی سمنانی	۳۹۸
عبدالکریم زرین کمر سمنانی	۳۹۹
اخی شرف الدین سمنانی	۳۹۹
اشرف سمنانی	۳۹۹
عبدالرحمن محمد بن علی حنفی بسطامی	۴۰۱
لسان الدین افضل سمنانی	۴۰۱
سدیدالدین سمنانی	۴۰۱
رضاقلی خان هدایت	۴۰۲
عنایت الله بایزیدی بسطامی	۴۰۴
احمد بن امین الدین فقیه شافعی بسطامی	۴۰۴
حاجی سید حسن حسنی	۴۰۴
میر محمدخان طباطبائی	۴۰۴
حاجی ملاعلی سمنانی	۴۰۵
میرزا سید رضی سمنانی	۴۰۷
آقامیرزا ابوطالب سمنانی	۴۰۸
شریعتمدار دامغانی	۴۰۸
آقاشیخ احمد شاهرودی	۴۱۰
فیض سمنانی	۴۱۱
شیخ عباسعلی ملاقدیر شاهرودی	۴۱۲
سیدمظفر صدرسمنانی	۴۱۳
دکتر ذبیح الله صفا	۴۱۴
حبیب یغمائی	۴۲۱
آقای نجفی سمنانی	۴۲۵
آقاشیخ محمد کاظم مهدوی دامغانی	۴۲۶
دکتر مهدوی دامغانی	۴۲۷
علامهٔ حائری	۴۲۸
محمدعلی شفیعی	۴۳۱
فصل بیست وچهارم وزراء و مشاهیر قومس	۴۳۲
ابوعلی دامغانی	۴۳۲
قاضی القضاة علی دامغانی	۴۳۳
قاضی محمد دامغانی	۴۳۳
ملك جلال الدین مخلص سمنانی	۴۳۳
قاضی رکن الدین صاین سمنانی	۴۳۳
رکن الدین صاین سمنانی	۴۳۴
پهلوان حسن دامغانی	۴۳۴
خواجه یونس سمنانی	۴۳۴
خواجه یحیی سمنانی	۴۳۵
خواجه عمادالدین مسعود سمنانی	۴۳۵

	صفحه
خواجه‌شرف‌الدین علی سمنانی	۴۳۵
خواجه‌غیاث‌الدین سالارسمنانی	۴۳۵
خواجه‌مسعوددامغانی	۴۳۵
ابومحمد دامغانی	۴۳۶
شمس دامغانی	۴۳۶
خواجه‌شمس‌الدین علی بالیچه‌سمنانی	۴۳۶
خواجه وجیه‌الدین محمودسمنانی	۴۳۶
خواجه قطب‌الدین طاووس سمنانی	۴۳۷
خواجه‌نظام الدین بختیارسمنانی	۴۳۷
اسماعیل دامغانی	۴۳۸
ذوالفقارخان‌سمنانی	۴۳۸
میرزااسدالله‌خان‌وزیر سمنانی	۴۳۹
عمیدالممالك‌سمنانی	۴۳۹
تیمور تاش	۴۴۱
دکتر نصرت‌الله نصیری	۴۴۳
یدالله عضدی	۴۴۴
جواد عامری سمنانی	۴۴۵
عنایت‌الله نصیری	۴۴۶
تیمسارسپهبدنصیری	۴۴۸
دکترمحمدحسین حافظی	۴۴۸
دکترامیرحکمت	۴۴۹
سیدمحمدعلی‌وفای شریعتی	۴۵۰
جمعیت سمنانیان مقیم‌مرکز	۴۵۱
حسین‌اشرف‌سمنانی	۴۵۶
نصرالله اقوامی	۴۵۶
فتح‌الله ثنائی	۴۵۷
عباسعلی حقیقت	۴۵۷
دکترعلی‌سعادت	۴۵۸
حاجی‌یوسفعلی‌شهمیرزادی	۴۵۸
دکترسید رضی‌خان‌صحت طباطبائی	۴۵۹
دکترجواد صفائی	۴۵۹
مهندس صدراصدر	۴۶۰
حسین طلوعی سمنانی	۴۶۰
عبدالکریم عموئی	۴۶۱
مهندس حسن فامیلی	۴۶۱
دکتر عنایت‌الله نجفی	۴۶۲
مهندس عبدالله نجفی	۴۶۲
اسامی نمایندگان سمنان ودامغان	۴۶۳
اسامی نمایندگان شاهرود	۴۶۴

	صفحه
مهندس معینی	۴۶۵
محمدهادی‌فامیلی	۴۶۶
دکترصادق‌امینی‌زاد	۴۶۶
فصل بیست و پنجم شاعران وهنرمندان قومس	۴۶۷
منوچهری‌دامغانی	۴۶۷
ابن‌یمین‌فریومدی	۴۸۳
فروغی‌بسطامی	۴۹۱
یغما جندقی	۴۹۷
ذوقی بسطامی	۵۰۵
میرزا اسماعیل هنر	۵۰۶
میرزااحمدصفائی	۵۱۰
منتخب السادات جندقی	۵۱۱
ضیاء بسطامی	۵۱۲
وصالی بسطامی	۵۱۲
مشتاق سمنانی	۵۱۳
رفعت سمنانی	۵۲۰
یاهوی سمنانی	۵۲۳
فخرالممالك سمنانی	۵۲۵
فانی سمنانی	۵۲۶
مهدی سهیلی	۵۲۸
میرزاکریم‌خان امانی	۵۳۵
صالحی سمنانی	۵۳۶
نوح سمنانی	۵۳۹
پناهی سمنانی	۵۴۴
رؤیای دامغانی۵۴۷ـ آیندهٔ شاهرودی	۵۴۸
داوری دامغانی۵۴۹ـ صبوحی سمنانی	۵۵۰
دانش فروغی ۵۵۱ ـ پیمان یغمائی	۵۵۲
کمال اجتماعی جندقی	۵۵۳
صحت سمنانی ۵۵٤ طاهریا	۵۵٥
نوبهار دامغانی ۵۵۶ـ افسر یغمائی	۵۵۷
صهبا یغمائی ۵۵۸ ـ رامش دامغانی	۵۶۰
حبیبه‌عامری ۵۶۱ـ کشاورز دامغانی	۵۶۲
سید محمد باقر طباطبائی	۵۶۳
رفیع سمنانی	۵۶۵
فصل بیست و ششم زبان‌قومس	۵۷۳
فهرست مآخذ ومراجع	۵۸۷

بنام او

هر که ناموخت از گذشت روزگار
هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار

دراین کتاب از ایالتی گفتگو خواهد رفت که در مشرق شهر باستانی **ری** و دامنه‌های جنوبی سلسله جبال **البرز** واقعست وشامل نواحی: **سمنان**، **دامغان**، **شاهرود**، **بسطام**، **خرقان**، **بیار**، **فریومد**، **سنگسر**، **شهمیرزاد**، **سرخه**، **جندق**، **افتر** و نقاط تابعه آنها می باشد.

بطور کلی این ایالت در سیر ادوار پرنشیب وفرازتاریخ باسامی مختلف نامیده شده است. لیکن مؤلفان کتاب‌های مسالك ومورخان بعدازاسلام عموما این منطقه‌را بنام **کومش**، **کومس**، **(قومس)** ثبت نموده اند، ۱ بنا براین ما دراین تألیف آنرا **قومس** می‌نامیم و بشرح وقایع تاریخی و اوضاع جغرافیائی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و همچنین شرح حال **عارفان**، **دانشمندان**، **وزیران**، **شاعران**، **هنرمندان ومشاهیر** نواحی فوق‌الذکر میپردازیم.

چنانکه در فصل جغرافیای تاریخی در این تألیف خواهدآمد. اکثر نویسندگان کتابهای تاریخی و جغرافیائی بنای شهر **دامغان** را به‌هوشنك، نبیره **کیومرث** وبنای شهر **سمنان** را به **طهمورث** دیو بند، پادشاهان پیشدادی نسبت داده‌اند، لذا بتبعیت از سوابق جغرافیای تاریخی دوشهر یاد شده که جزء ایالت مذکور محسوب است مطالب تاریخی این تألیف نیزازسلسله پیشدادیان که بنای اولیه **دامغان** و**سمنان** باآنان منسوب است شروع میشود.

---

۱ ـ طبق تقسیمات کشوری جدید نواحی فوقالذکر باجزئی اختلافی درحال حاضر بنام حوزهٔ فرمانداری کل سمنان نامیده میشود

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir
Acc. No. 227701
Author
Title

فصل اول

دوره ماقبل تاریخ

پیشدادیان

بطوریکه ایرانیان معتقدند و مورخان بعداز اسلام نیز نوشته‌اند : تاریخ ایران از سلسله افسانه‌ای موسوم به‌پیشدادی یا **(نخستین قانونگزاران)** شروع میشود.

مؤسس این‌سلسله **کیومرث** بودکه در نزدزرتشتیان بمنزله **آدم** است و او یادونفر ازجانشینانش **هوشنك** و **طهمورث** گمان میرودکه‌اساس تمدن ایران زمین راگذاشته‌اند[1]

ابوجعفرمحمدبن‌جریرطبری مورخ سترك و عالیقدر ایرانی درباره کیومرث و جانشینانش‌می‌نویسد :[2]

(مردمان را اختلاف‌هست بگاه‌کیومرث اندر ، وهرکسی چیزی‌همی گویند گروهان عجم‌گویند که‌او آنست که آدمش‌خوانند وخلق از اوست و اورا گل‌شاه خوانند ، زیراکه‌از گل‌آفریده‌است ، وبر گل پادشاهی‌کرد ، وجفت او حواهم ازگل‌بود ، وجان‌درتن هردو بیك‌وقت و یك‌اندازه کرد ، نه‌پیش‌ونه‌پس ، این‌قول‌عجم است و علماء اسلام‌گویند ، که او یکی‌از فرزندان‌حام‌آدم‌بود، چون‌شیث‌بمرد اورا با برادران وبرادرزادگان ناساخت کاری افتاد، برخاست وبافرزندان‌خویش بکوه‌**دماوند**آمدند، وآنجا گرفتندو بسیار شدند، وآنجا شهرهاو مأویها کردند.

پادشاهی هوشنگ

وازپس‌آن، **هوشنك** پادشاهی‌بگرفت‌و چنین گویند، کین **هوشنك** نه‌پسر **کیومرث** بود . چه‌پسر **مهابیل** بود . **هوشنك** پادشاهی‌همه‌زمین بگرفت ، وجهان آبادان کرد و

---

۱ ــ تاریخ‌ایران تألیف سرپرسی‌سایکس

۲ ــ تاریخ بلعمی

خلق‌را بخدای‌خواند و دادگر بود و بعمارت و آبادانی زمین‌مشغول بود ، مسجدها بنا کرد ونماز کردن فرمود و نخست کسیکه تخته‌برید از درختان ودر کرد. وکانهای زروسیم‌ومس وروی‌وآهن بیرون آورد ، وکاریز فرمود کندن تا آب از زمین بیرون آورد ، و شهر بابل بسواد کوفه بنا کرد وشهرسوس گویندا‌و بنا کرد، و آبهادرجویها اوبراند وآبادانیها کرد وفرشها او فرمود کردن ، که‌برزمین بازکشند ، و این‌مویها که درپوشند اوپدید کرد ، چون روباه و سمورو‌سنجاب‌وهر کسی بدودعوی کنندازفضلش، وسگان‌را شکاراوآموخت و دیوان‌ازناحیتها اوبیرون کرد ، وجهان آبادان اوکرد و هر کسی بفضل اومقر آمد . مغان‌پیش‌دادش خوانند وگویند چهل‌سال پادشاه بود وپس بمرد، واندرسال **هوشنگ** خلاف بسیارست.

پادشاهی طهمورث

پس **طهمورث** پادشاهی جهان بگرفت و مغان گویند که اوبت پرستید. دروغ گویند که اوخدای‌را پرستید و بردین ادریس‌بود وخدای تعالی او را چندانی نیرو داده بود که ابلیس را ودیوان را فرمان‌بردار خویشتن کرده بود . دیوان را فرمودکه ازمیان آدمیان بیرون شوند و همه را از آبادانیها بیرون کرد ببیابانها و دریاها فرستاد ، و زینت ملوك و بر اسب نشستن و زین‌برنهادن او آورد، و استر به جهان او آورد و خر بر اسب افکندن تا استرموجود شود ، و اشتر را بار برنهادن و یوز را شکار آموختن، و فارسی نخست او نبشت ، و پادشاهیش گویندچهل‌سال بود، و گویند نیز کمتر، اما خلاف بسیار کرده‌اند ۱ .

سرجان‌ملکم درباره **پادشاهان پیشدادی** چنین می‌نویسد : «باتفاق، جمیع‌مورخین اسلام‌الا **صاحب‌دبستان، کیومرث** اول‌پادشاه‌ایرانست درباب نسب‌وی‌مسلمین متابعت‌تاریخ یهودکرده‌اورا ازنسل **نوح** میدانند و گویند اول کسی‌است که مردم را از جهالت بهیمه‌رهائی داده ، وضع قاعده وقانون درمیان ایشان کرد ، در **دبستان و زینة‌التواریخ** مسطور است که او پسریاسان آجام بود و دیگران اورا پسر زاده **نوح** میدانند ، لکن همه اتفاق دارند براینکه اوسرسلسله پیشدادیان است ، در مبادی‌حال، کسی جز قبیله اوباطاعت گردن‌ننهاد، دیگران بمخالفت برخاستند، کار بمحاربت‌انجامید در یکی ازجنگها پسرش **سیامك** عرضه‌تیغ فنا گردید.

این‌وقایع در **شاهنامه** مسطور است. **فردوسی** در این‌کتاب نام دیو بر خصمان اطلاق‌کرده است ، این‌لفظ بمعنی ساحر است و در سانسکریت که زبان قدیم هندوستانست بمعنی برهمن ؛ گویا از این‌جهت‌که بعضی‌ازاین طایفه دعوی‌فن سحر کرده‌اند ، لکن کلیه لفظی‌است که‌در جمیع ازمنه،مردم عاری از تربیت برخصمی که‌در تدبیر و حیله‌از ایشان پیش بوده‌است اطلاق‌نموده‌اند ، چنانچه‌اهالی **تاتار** هنوزهمین نام‌را برمردم **چین** می‌نهند. القصه **کیومرث** بانتقام‌کمر بست و لشگری فراهم‌آورد و پسرسیامك، هوشنك را همراه گرفت، درآن سفر **فردوسی** گوید : جمیع‌شیران و پلنگان و یوزان که در ملك او یافت می‌شدند

---

۱ ـ نقل‌از ترجمه تاریخ‌طبری (بلعمی)

در لشگر او بودند، چون شکست بردیوان افتاد روی از معرکه برتافتند ، جانوران دمار از بنیاد وجود ایشان برآوردند **کیومرث** پس ازین فتح ببلخ که مقر سلطنت و مستقر عزت او بود مراجعت کرد . چنین می نماید که هم از قدیم الایام سالهای دراز **بلخ** دارالسلطنه پادشاهان ایران بوده است، **مؤلف زینة التواریخ** گوید ، بعد از مراجعت به **بلخ**، **کیومرث** تاج شاهی بر سر **هوشنک** نهاده منزوی شد دیگران گفته اند بعد از فوت **کیومرث**، **هوشنك** بر جای او نشست لکن اتفاق است که پادشاهی او **سی سال** بود.

هوشنگ

هوشنگ، دوم پادشاه از سلسله پیشدادیان است و او پادشاهی بود بعدل وحکمت موصوف، مورخان ایران را، درزمان ووقایع ایام سلطنت وی اختلاف است، گویند شهرهای بزرگ بنا نمود و صنایع مفیده اختراع کرد، در شاهنامه مسطور است که آتش درزمان او پیداشد، واو آنرا نورالهی دانسته، مردمرا به پرستیدن آن امر نمود، معروف است که قنات وکهریز ازمستحدثات اوست وکتاب جاویدان خرد را که بعضی ازعبارات آن در کتب مسطور است هم بدان پادشاه عالی مقدار نسبت میدهند ، مدت سلطنتش **چهل سال** است بعد از وی **طهورث** دیوبند متقلد قلاده امور گشت. **طهورث** را وزیری بود **شیراسب نام** که باستعانت رأی صائب و دانش وافر وی بر دیوان ظفر یافت، در **زینة التواریخ** مذکور است که **طهورث** خواندن و نوشتن را از دیوانی که درحبس او بودند فراگرفت ، و بدینواسطه ایشانرا ازقید اسارت رهائی بخشید، ودر همین کتاب مسطور است که بت پرستی درزمان ودر عهداو پیداشد وسبب این بود که بیماری مهلکی در ایران شیوع یافت، خلقی کثیر درورطه فنا افتادند، لاجرم هرکرا عزیزی ازاحباب واقارب درگذشتی برای تسلیت خاطر تصویر اورا ساخته درخانه نگاه داشتی، تارفته رفته این رسم منجر به پرستش اصنام شد، سلطنت **طهورث** **سی سال** بود وبعداز وی جمشید برادر زاده او بر تخت آمد(۱)

جمشید

جمشید معروفترین پادشاه افسانه ای پیشدادیان است که بنای **پرسپلیس** راکه امروز تخت **جمشید** نامیده میشود، واختیار سال شمسی و اختراع اکثر صنایع و علوم که مبنای تمدن میباشد باومنسوب است. اختراع شراب را هم از او میدانند واقعه ای برای آن نقل میکنند ومیگویند، مقداری انگور درجائی نگاه داشت چون بعداز مدتی تخمیر شده بود، تصور کرد موذی ومضراست، چندی بعد یکی از زوجات جمشید مبتلا بمرض دردناکی شد وبرای رهائی از زحمت زندگی از آن مشروب فاسد نوشید ولی برخلاف انتظار خواب خوشی برای او آمد وشفا یافت وبهمین جهت از آنروز ایرانیها شراب را سم مطلوب نامیده اند. **جمشید** پس از آنکه چندین سال سلطنت کرد گرفتار غرور ونخوت گردید وبنای جور وبیداد راگذاشت

۱ــ تاریخ ایران ــ تالیف سرجان ملکم صفحه ٤

وادعای الوهیت نمود، و بواسطه این انحراف **ضحاك** که پادشاه سوریه بود برانگیخته شد تابراوحمله برد، واو باآنکه به **سیستان** و **هندوستان** وحتی باقصی بلاد **چین** فرارکرد بالاخره گرفتارچنگ دشمن خونخوار گردید وبیرحمانه بقتل‌رسید، یعنی اورا بین‌دوتخته چوب گذاشته بتوسط استخوان تیغه پشت ماهی اره کردند ، **ضحاك** که **جمشید** رابااین خواری هلاك کرد، شخص افسانه‌ای است و اسم او محرف از **اژی دهاك** یعنی مار اولی میباشد،ودرافسانه‌های ایرانی پادشاه عرب‌شده‌و گفته‌اندکه‌از دوشهای اومارهای‌صفیرزننده‌ای بیرون آمده‌که یومیه مغزسر دونفر آدم غذای آنها بود و این خونخواری **ضحاك** اسباب انهدام دولت اوگردید .

فریدون و کاوه آهنگر

بعداز مدتی‌که ازتسلط **ضحاك** گذشت **کاوه آهنگر** که‌پسران اوراکشته ومغزآنها را غذای ماران ساخته بودند، مردم را بطغیان واداشت وی **فریدون** راکه از نسل سلاطین بود جستجوکرده رئیس شورشیان قرار داد وبعداز محاربات چندی‌که چرم پارهٔ پیش بند آهنگر در آن جنگها بعنوان پرچم بکار رفت . بالاخره **ضحاك** گرفتار و در درون کوه دماوند دربندشد تابسختی جان‌داد.

فریدون علی‌الظاهر همان تریتانا میباشدکه درودا مذکور افتاده و اعتبار اودرآن کتاب باین‌است‌که سرعفریت پیروزی راقطع نموده است.

سه پسر فریدون

بنابتاریخ افسانه‌ای فریدون سه پسر داشت، مغرب رابه‌**سلم** ومشرق رابه **تور** داده وتخت وتاج ایران‌را بعد از خود بفرزند کوچکتر یعنی **ایرج** واگذار کرد ، برادران بزرگتر این ترتیب را نپسندیدند و تهدید کردند که بایران حمله کرده حقوق خود را استیفا خواهند نمود .

ایرج نزد برادران رفته اظهار داشت‌که‌من حق خود را برتخت و تاج ایران ، واگذار میکنم ، تا درآخر عمر میان‌ما جنگ خانگی برپا نشود، اما سلم و تور قصد قتل ایرج‌کردند واستغاثه برادر رابرای حفظ‌جان اوگوش ندادند و **فردوسی** آن‌کلمات را این‌قسم ادا نموده است:

پسندی و هم داستانی کنی	که جان‌داری و جان ستانی کنی
میازار موری‌که دانه‌کش است	که‌جان‌داردوجان‌شیرین‌خوش‌است

ایرج بقتل‌رسید، وبرای اینکه قبح برادرکشی کامل شود سراو راحنوط‌کرده برای پدرپیر فرستادند ، ولی او خود ازکینه خواهی عـاجز بود، لیکن چندسال بعد **منوچهر** پسر**ایرج** بحد رشد رسید و باسپاه جراری بجنگ اعمام‌خود رفته و هر دو را **بقتل‌رسانید.**

منوچهر

منوچهر جانشین جد خودشد ومستشار معتبر **اوسام** پادشاه **سیستان** بود و اوبا پسر خود **زال** ونواده معروفش **رستم** دوره افسانه‌ای ایرانی راکامل میکند، درآن دوره حتی سلاطین هم درجنب این دلاوران خالی ازاهمیت میباشند.

رستم پهلوان بزرگ ایران‌است که داستان هنر های اودرجنگ وشکار واکل وشرب هنوز در اذهان ایرانیان تاثیرعظیم دارد، از جمله چیزهائی که ارتباط خیلی نزدیك باین پهلوان داردیکی **رخش** ، اسب‌جنگی اومیباشد، که هیکل وقامت ورشادت وجرئت وی‌جزو افسانه‌هاست، شجاعت اومخصوصا درجنگهای بین‌ایران وتوران ظاهرشد، ومحاربات‌مزبوره بعد ازفوت **منوچهر** وجلوس پسر نالایقش نوذر شروع‌شد وزیاده ازیك پشت طول کشید. رئیس تورانیان **افراسیاب** بود ، واو نوذر رابقتل آورد ، مدت ۱۲ سال برایران سلطنت کرد واین دوره ظلمانی،سلطنت **پیشدادیان** راخاتمه میدهد.

پرفسور ادوارد براون مستشرق شهیر انگلیسی در باره پیشدادیان مینویسد : نخستین خدیوخاندان افسانه‌ای پیشدادیان **کیومرث** است، که دراوستا بنام **گیومرتا** آمده است و **گیومرتا** رازردشتیان آدم نخستین دانند. جایگاه او در کوهستان بوده است، خود او وگروه رعایای اوپوست پلنگ میپوشیدند. ودام وجانوران رانزد خودرام کرد. با دیوان جنگید ودرآن جنگ پسرش **سیامك** کشته‌شد. پس ازسی‌سال پادشاهی دیده ازدنیا فروبست و **هوشنگ** پور **سیامك** جانشین اوگشت.

پادشاهی هوشنگ **چهل** سال بود من‌الاتفاق ازسنك وفولادآتش راپدید آورد،وجشن **سده** را بیادگار این‌کشف بزرك برقرار ساخت. پس‌از اوپسرش **طهمورث** دیوبندبتخت پدر نشست.

طهمورث بنا برروایت **فردوسی** نخستین کسی‌است که‌نه‌تنها یك زبان بلکه تقریبا سی زبان رامانند **یونانی (رومی) تازی** و **پارسی** و **هندی** و **چینی** و **پهلوی** برشته‌تحریر درآورد، تاآنچه بگوش شنیده شود بکتابت بیان‌گردد. **طهمورث** پدر **جمشید** است که در **اوستا** (ییمه) یا (ییما) ودرکتب هند(ویمه) آمده است. شخصیتی است بکلی افسانه‌ای‌از اساطیر **هندوایران** یعنی مربوط به‌قدیمترین ازمنه آریائی خیلی پیش‌از آنکه میان زبان اوستائی یاپارسی باستان و زبان آریائی اصلی فرق قائل شوند، چه رسد بفارسی میانه . **طهمورث** رانیز ازآن‌روی دیوبند خوانند که‌دیوان را مطیع ومنقاد خود نمود و بدان شرط دیوان را امنیت جانی داد که‌فن نوشتن‌راباوبیاموزند. ۱

با درنظرگرفتن نوشته‌های عموم مورخان اعم از ایرانی وعرب و اروپائی سلسله پیشدادی‌مربوط به قدیمترین ازمنه تاریخ است وباتوجه باین موضوع قدمت بنای شهرهای باستانی وکهن **دامغان** و **سمنان** که جزوایالت **قومس** محسوبند کاملا مبرهن میگردد.

۱ـ تاریخ ادبیات پرفسورادوارد براون جلداول صفحه ۱۲۵و۱۲۶

کیانیان

اینك میرسیم باولین سلسله تاریخی یا نیمه‌تاریخی که‌معروف به **کیانیان** است.

آرتورکریستن‌سن ایرانشناس نامبردار دانمارکی در مورد شاهان داستانی کیان تحقیقات دقیق و عمیقی بعمل آورده و نتیجه تحقیقات خود را درکتابی بنام (کیانیان) بزبان فرانسوی درسال ۱۹۳۱ میلادی در **کپنهاك** بچاپ رسانیده‌است ۱.

در این کتاب استاد فقید با بحث استادانه مفصلی ثابت کرده است که میان شاهان داستانی کیان وسلسله تاریخی **هخامنشی** ارتباطی وجود ندارد ، وتمام‌فرضهای دانشمندانی مانند **هرتل‌وهرتسفلد** را در این‌باب ردکرده، وثابت نموده است که کیانیان عبارتند از یك دسته از امرای محلی مشرق ایران ، در عهود مقدم بر **اوستا** که آخرین آنها **ویشتاسپ** با **زردشت‌پیغامبر** معاصربوده است . اولین پادشاه این سلسله **کیقباد** است، اواز اعقاب **منوچهر** ودر **جبال البرز** منزوی بود. رستم اورا ازآن مکان آورد، و بعد ازاین جریان، دلاور مزبور اولین دفعه بادشمن دیرینه جنك کرد و در محاربه تن بتن **افراسیاب** را مغلوب ساخت وتحصیل شرف وافتخار بزرك نمود ، لیکن پادشاه تورانی بواسطه گسیختن کمربندش جان‌بدر برده فرارکرد، ومصالحه بطور تساوی واقع شد باین قسم که کمافی‌السابق **رودجیحون** سرحددولتین‌ایران‌وتوران‌باشد.

کیکاوس

بعداز **کیقباد** ، **کیکاوس** جانشین پدر شدوی‌برخلاف رای مستشاران بمازندران لشگر کشید ودرجنك بزرگی ازدیوسپید شکست خورد ، قصه **دیوسپید** افسانه‌ایست‌که یقیناً حکایت از قوم سپیدپوست مخصوصی مینماید . باری دراین محاربه لشگرایرانی‌مبتلابکوری شدند، و دور نیست بتوان این قصه را اشاره‌به‌کسوف واقع در حین جنك **کیاکسار** با **لیدی‌ها** دانست. دراین جنك همه لشگریان ایران بقتل رسیدند و **کیکاوس** نیز اسیر گشت واورا دریکی ازقلاع مازندران محبوس‌کردند. خبر این مصیبت عظمی شورشی در ایران‌افکند، رستم برای‌رهائی وی از بند، عازم آندیارشد وبا پای مردی و شجاعت زیاد خودرا به **مازندران** رسانید و**دیوسفید** رامقتول و**کیکاوس**‌را آزاد نمود . **فردوسی** در**شاهنامه** قصه **هفت‌خان** را بنظم آورده‌است مطابق‌قول **فردوسی، رستم** در این سفر بمعاونت **رخش**‌خود یك **شیر** و یك **اژدها** و یك **عفریت** و لشگری از دیوان و بالاخره **دیوسفید** را هلاك میکند. پادشاه **مازندان** چندی نیز پایداری نمود و آخر الامر بتیر **رستم** ازپای‌درآمدوممالك اوضمیمه حکومت ایران گردید.

۱ـ این کتاب درسال ۱۳۳۶ شمسی توسط همشهری‌عزیز، دانشمند ارجمند آقای دکتر ذبیح‌الله‌صفا ریاست دانشکده ادبیات طهران بزبان‌فارسی ترجمه وچاپ شده است.

رستم و سهراب

افراسیاب مجددا بایران حمله کرد و باز **رستم** بنجات کشور پرداخت، در این دوره واقعه حزن انگیز جنك **رستم** با پسرش **سهراب** واقع و در حالیکه او را نمی شناخت بقتل رسانید .

سیاوش و کیخسرو

واقعه مهم بعداز آن، داستان **سیاوش** پسر **کیکاوس** است که بعداز وقایعی نظیر آنچه برای **یوسف و زلیخا** واقع شد، از نزد پدر رفت و **با فراسیاب** پناه برد وابتدا بطور میهمان عزیز پذیرفته شد، لیکن چندسال بعد تهمت هائی بآن شاهزاده زدند وسبب قتل اوشدند، ولی پسرش راکه طفل بود و **کیخسرو** نام داشت پنهان کردند وعاقبت آن پسر بایران آمدو مالك تاج وتخت شد. باری **کیخسرو** پس ازچشیدن گرم و سرد زندگی بمدد **رستم** بر **افراسیاب** غلبه کرد وبالاخره اورا گرفته اسیر نمود وبکینه خون پدرش سیاوش بقتل رسانید، وکیخسرو، عمری طولانی نموده باشرافت تمام زندگی خودرا بسر برد.

لهراسب و گشتاسب

لهراسب که جانشین **کیخسرو** شد بعداز چند سال تخت و تاج را به **گشتاسب** واگذار کرد و اوپیرو آئین **زردشت** وحامی او بوده است، در این زمان باز محارباتی با **تورانیها** دست داد و درآن اثنا **لهراسب وزردشت** هردودر **بلخ** بقتل رسیدند.

این بود مختصری از اوضاع سلطنت پادشاهان کیان و بطوریکه سابقا نیز بیان گردید طبق تحقیقات کریستن سن دانمارکی پادشاهان مذکور قبل از طلوع دولت مقتدر هخامنشی درمشرق ایران سلطنت داشتند و این دوره در تاریخ بنام عصر پهلوانی نامیده میشود که از **بلخ** تا **دماوند** و احتمالا تا **ری** تحت سلطه حکومت آنان بوده و ایالت **قومس** نیز جزو مستملکات پادشاهان مذکور بحساب میامده است، ازطرفی بطوریکه از جریان حوادث مربوط بپادشاهان این عصر استنباط میگردد، میدان محاربات آنان درحوالی سلسله **جبال البرز و دماوند** و **فیروزکوه** و **سمنان** و **دامغان** و **شاهرود** و **گرگان** حالیه بوده **ورستم** برای استخلاص کیکاوس از این راه بمازندران رفته است، در حال حاضر درچهار فرسنگی شمال غربی **سمنان** بین جاده سمنان به فیروزکوه، قصبه ایست که بنام **افتر** نامیده میشود و اهالی آنجا عقیده دارند که **افتر** در اصل هفت در(هفدر) بوده است و رستم برای رسیدن **بمازندران** ازآنجا عبور نموده است وخان اول ازهفت خان **رستم** نیزدرآن حوالی اتفاق افتاده است . موضوعی که خیلی جالب ومورد بحث است این است که اکثر اهالی آن قصبه بااینکه سواد ندارند **شاهنامه فردوسی** را از بردارند وبطور حماسی میخوانند.

کریستن سن در مورد سلطنت **کیکاوس** مینویسد : (بنا برروایت **سوتگرنسك** **(کی اوش)** درمیانه **کوه البرز** هفت کاخ برآورد که یکی از **زر** ودو کاخ از **سیم** و دو کاخ از**فولاد** ودوکاخ از**بلور** بودواز همین دژ بود که دیوان**مازندران**را به بند افکنده و

ازویران کردن جهان بازداشته بود، این هفت کاخ راصفتی جاودانه بود)۱ . مستشرق مذکور درهمان کتاب راجع بجنك **افراسیاب** و **منوچهر** مینویسد : تصرف **افراسیاب** درامور ایران ازدوره پادشاهی منوچهر آغاز میشوددر کتاب (مینوك خرت)(فصل ۲۷ بند ٤٤) اشاره به پیمان مشهورمیان **ایران وتوران** شده است که بنابر آن افراسیاب پذیرفت که اراضی ایران رااز (**پذشخوارگر**)(**پتشخوارگر**) واقع درجنوب دریای مازندران **تادوژك** (**کابل**) به منوش چهر باز گذارد، لیکن دراین روایت سخنی از تیر انداختن **ارخش** که دریشت۸ بندهای ٦-٧ مذکور افتاده ودرروایت ملی از ارکان این داستان است بمیان نیامده، بنا براشاره بندهشن فراسیاب، **منوچهر** وجنك جویان ایرانی اورا در **پذشخوارگر** به بند افکند وبرادر خود **اغریرث** راکه خداوند سپاه وپهلوانان ایران رابدعای اوازنیستی نجات داده بود، بقتل آورد. ۲

همچنین درباره گرویدن **گشتاسب**، به **زردشت**، پیغمبر بزرگ آریائی می نویسد، درباره گرویدن **ویشتاسب به زرتشت** اخبار واشارات بسیار درکتب آمده است ازاین روایات چنین برمیاید که **امهرسپندان** (**امشاسپندان**) وآتش اهرمزد بر **ویشتاسب** تجلی کردند واورا بپذیرفتن و پراگندن آئین بهی برانگیختند ، اما آتشهای مقدس چنانکه پیش ازآن گفته ایم یکی ازآنها آتش جنگجویان یاآتش شاهنشهی (آتورگشسب) است که کیخسرو برفرازکوه (**اسنوند**) بناکرد ، بنابرداستانهای موجودآتش دیگر یعنی **اتورفربغ** ، آتش مؤبدان و(**آتور برزین مهر**)آتش کشاورزان را ویشتاسب در نقاطیکه معابدآنها در دوره ساسانی مشهور بوده بناکرد، در نسخه هندی بندهشن (فصل۱۷ بند ٥-٦) چنین آمده است که (ییم **آتش فربغ** را بریکی ازکوههای **خوارزم** ساخته بود ودرعهد ویشتاسب آن آتش بکوه (**رشن**) واقع در **کابلستان** ناحیه **کابل** انتقال یافت وهنوزهم در آنجا باقی است، و عقیده بعضی از دانشمندان روایت نسخه ایرانی بندهشن دراین باره رجحان دارد (چاپ انکلساریا ص۱۲٤) لیکن متأسفانه اشاره جغرافیائی ومحل **آذرفربغ** دراین مورد درست خوانده نمی شود .

ویلیامزجاکسن این قسمت **روشن کوه «کواروند»** (بخارآلود) واقع درناحیه (**کار**) خوانده وتوضیحات مؤلفان تازی گوی وپارسی گوی را یادآورشده است و طبق آنها **آتش فرّبغ** در **دهکده** (**کارّیان**) واقع در ایالت **فارس** مستقر بود.

هرتسفلد، همین قسمت را **روشن کوه از ناحیه کنارنگان** ، ترجمه کرده و ناحیه مذکوررا همان **جلگه نیشابور** دانسته است، **آتش برزین مهر، را ویشتاسب برکوه ریون** واقع در **خراسان** برقله جبال موسوم **به یشت ویشتاسپان** بناکرد،

اشارات مربوط بجنگ **گشتاسب** با(**کویان**) و(**کرنیان**) که بتفاریق و **گاثاها**

۱- کیانیان صفحه ۱۱۲

۲- کیانیان صفحه ۱۲۷

ذکر شده است غالبا در کتاب هفتم **دینکرت** دیده میشود، لیکن بزرگترین لشگرکشی این پادشاه جنگهائی بود که با ارجاسب پادشاه **خیونان** کرد این دشمن زورمند دوتن از درباریان خودرا برسالت نزد **ویشتاسب** فرستاد تا ازاو خراج طلب کنند ویشتاسب جواب رد داد و آغاز جنگ با **ارجاسپ** کرد ، سپاه **ارجاسپ** از **چینیان** و دیگر اقوام خارجی ترکیب شده بود، جنگهای سخت با این پادشاه زورمند سرانجام بپیروزی **ویشتاسپ** و دین بهی پایان یافت . بنا بر روایت بندهشن نبرد قطعی میان **و یشتاسپ** و **ارجاسپ** در کوه **(کومس)** واقع در **گرگان**[1] رخ داد .

هنگامیکه سپاهیان ایران درحال پراکندگی بودند کوه **میان دشت** ازهم فروریخت و کوه جدیدی بوجود آمد یعنی کوه **کومس (قومس)** که کوه **(فتن فریات)** یعنی بفریاد رسیدن لقب یافت، بنا بر نقل بهمن یشت (فصل ۳ بند ۹) این جنگ بزرگ درجنگل سپید و **(سپیت رزور)** واقع شد، این روایت تحت تأثیر یشت پانزدهم بندهای ۳۱-۳۳ پدید آمده است که در آن سخن از جنگ **کیخسرو درجنگل سپید** میرود، در کتاب پهلوی نسبتا جدید **(جاماسب نامك)** بیك جنگ **و یشتاسب** با **(اخوان سپید)** اشاره میشود که درجنگل سپید رخ داد و در آنجا چنین آمده است که جنگل سپید در کوه **(پتشخوارگر)** قرار دارد. بعد از این پیروزی، ویشتاسب پادشاهان بزرگ را بدین نو خواند و برای هریك نسخه‌ئی از کتاب اوستا همراه یکی از **مغان** بفرستاد تا آنانرا بدین بهی رهبری کنند.[2]

کریستن سن دوره سلطنتی مشرق ایران را بین **۹۰۰** تا **۷۷۵** سال قبل از میلاد مسیح میداند و دوره پیغمبری **زرتشت** را بحدود سال **۶۵۰** الی **۶۰۰** قبل از میلاد مسیح نسبت میدهد.

تاریخ تولد و وفات زردشت

طبق نظریه اکثر مورخین، زردشت پیغمبر ، اهل **آذربایجان** و شاید از طایفه مجوس بوده است، اگرچه این مسئله محل تردید است و همچنین تاریخ پیدایش و زندگانی او محل اختلاف و گفتگوست، بعضی از مورخین بر آنند که این پیغمبر در **هزار سال** قبل از میلاد تولد یافته است، و آنطوریکه از قصص و حکایات معلوم میشود، و **ویلیام جکسون** هم بر آن رفته است، تولدش **۶۶۰** قبل از میلاد و وفات او **۵۸۳** سال قبل از میلاد بوقوع پیوسته است.

طبق نظریه **هرتسفلد** آلمانی مولد زرتشت پیغمبر شهر رگ **(ری)** میباشد و او از آنجا بمشرق ایران رفته و در **کشمر** واقع در ولایت **خراسان** با **ویشتاسب** ملاقات کرده است و در نتیجه، آن پادشاه باو گرویده و در نشر آئین وی مجاهدت نموده است.

---

۱ ــ بنظر میرسد که درجوار گرگان باشد که همان ایالت قومس مورد بحث ما در این تألیف است .

۲ ــ کیانیان صفحه ۱۴۰ــ۱۴۱ و ۱۴۲

بهشت پارسیان

بعقیده زرتشتیان بهشت از اقصای **مشرق** در جبال (**هر برز ایتی**) یعنی کوه مرتفع که در دوره زبان پهلوی **البرج** و امروز **البرز** خوانده میشود واقعست، واین کوه مجهول الحال از زمین بالا رفته وازستارگان میگذرد، وبقلمرو بی نهایت نور، یعنی ببهشت **اهورمزد (منزلگاه نغمات)** میرسد و آن ام الجبال است وقله آن در شرافت ابدی شناوراست، در آنجا شب وسرماو مرض وجود ندارد.

فصل دوم

دورهٔ تاریخی

عصر پهلوانی تاریخ **ایران** چنانکه درفصل سابق شرح دادیم فقط افسانه است، اگرچه دراواخر آن گفتگو از اشخاص تاریخی میشود که درپرده افسانه‌های عجیب‌وغریب محجوب گردیده‌اند، لیکن از این ببعد ازاشخاص تاریخی گفتگو نموده و وقایع‌را باتوجه‌اسناد زنده‌و روشن‌تاریخی بیان خواهیم کرد .

مهاجرت آریانها بفلات ایران

آریانها یکی‌ازشعب‌مردمان**هندواروپائی** اند ، از حیث تحقیقاتیکه‌راجع بمردمان **هندواروپائی** میشود‌شعبه**آریانی** شعبه‌اولی است زیرا آثار تاریخی وادبی آنها از **قرن چهاردهم** قبل‌از میلادشروع شده و حال آنکه آثار اولی **یونانی** و **ایتالیائی** بالنسبه جوانتر و آثارادبی پنج‌شعبه‌دیگر نسبت بآثار**یونانی‌وایتالیائی** هم‌خیلی‌تازه‌است. آریانها بعد ازجدائی‌ازمردمان**هندواروپائی**، بطرف **جنوب** رفته بعدها بچندشعبه تقسیم شده‌اند . شعبه **هندی** شعبه‌**ایرانی**، شعبه **سکائی**، راجع‌باحوال مردمان‌آریانی در اعصار قبل از تاریخ اطلاعات محققی در دست‌نیست ، باوجوداین‌آنچه از تحقیقات علماء حاصل شده، اینست: اولا این‌سئوالها‌پیش‌میآید که‌کی **آریانها** از سایرمردمان**هندواروپائی** جداشدند؟ بعداز جداشدن‌کجا بوده‌اندوآیا باهم‌میزیسته‌اند، یا جدا ازهم؟ راجع‌بسئوال‌اول عقیده محققین اینست‌که نمیتوان تاریخ‌محققی معین کردولی موافق‌موازین علمی‌زمان‌جداشدن **آریانها**از مردمان **هند و اروپائی** باید لااقل درحدود **سه‌هزارسال** قبل از میلاد باشد ، دلیل این نظر از جمله‌اینکه زمان انشاء کتاب مقدس هندیها تا **۱۴۰۰** قبل از میلاد بالا میرود، و تردیدی نیست که در این زمان زبان آریانها یکی نبوده چه اگر میبود این کتاب بزبان مشترك نوشته میشد .

برای یافتن زمانی‌که زبان آریانها یکی بوده موافق موازین زبان‌شناسی بایدهزار **سال** عقب رفت پس **آریانها** درحدود **۲۴۰۰** سال قبل از میلاد زبان‌مشترکی داشته‌اند.

آریانهای هندی وایرانی پس از آنکه مدتها باهم زندگانی کردند از **آسیای** وسطی مهاجرت کرده به**باختر** آمدند، از آنجا شعبه **هندی** بطرف **هندوکش** رفته‌بدره **پنجاب هند** سرازیر شدند و شعبه **ایرانی** بطرف **جنوب** و **غرب** متمایل شده در فلات **ایران** منتشر گردیدند . بعضی محققین باین‌عقیده‌اندکه آریانهای هندی از طرف **پامیر** به هند سرازیر شده و اخیراً این عقیدهٔ نیز اظهار شده‌که جدائی آریانهای هندی از ایرانی در اروپا ، روی داده بعد هندی‌ها در **۱۷۰۰** قبل از میلاد از **قفقازیه** بایران آمده‌اند و آریانهای ایرانی در دنبال آنان بایران وارد شده آنهارا بطرف **مشرق** رانده‌اند.ازآنچه گفته‌شد معلوم است‌که نام **(ایران)** از اسم این مردمان‌است، یعنی **ایریا** ازمضاف‌الیه صیغه جمع **(آیریانام)** میشد ، بعد این‌کلمه بمرور دهور مبدل **آیریان - آیران - ایران - ایران** شده . در زمان ساسانیـان **ایِران** میگفتند اما اینکه از کی این سرزمین راَ چنین نامیده‌اند باین سؤال جواب محققیَ نمیتوان داد ، همین‌قدر معلوم است **اراتستن یونانی** نخستین نویسنده خارجی است‌که این اسم را استعمال‌کرده و قسمتی از **ایِران** را **آریانا** نامیده است. حدود **آریانا** چنانکه **سترابون** گوید (کتاب۱۵فصل۲ بند۸) **اراتستن**چنین معین‌کرده بود : از طرف **مشرق** رود **سند** ، از سمت **شمال** کوههای **افغانستان‌شمالی**و **هندوکش** وکوههای دیگر تا دربند **بحرخزر (دروازه‌کاسپین)**که با **سردره‌خوار** تطبیق میکنند، ازطرف **جنوب** دریای بزرگ عمان ، از سمت **مغرب** حدی که **پارت** را از **ماد** و**کرمان** را از **پاریتاکن (یعنی ولایت اصفهان کنونی)** و **فارس** جدا میکرد ، این حدرا خود **سترابون** خطی میداندکه از **دربند بحرخزر(سردره‌خوار) تاکرمان** کشیده شده باشد . این است **آریانای‌اراتستن**، ولی‌**سترابون** چندسطرپائین‌تر گوید قسمتی از **ماد** ، **پارس** ، **شمال باختر - سغد** را نیز **آریانا** گویند زیرا این مردمان نیز تقریباً بهمان زبان حرف میزنند . در زمان ساسانیان چنانکه از آثار دیده میشود ، حدود **ایران** یا **ایران شهر** وسیع‌تر بود زیرا **کلده** قدیم یا سواد را بمناسبت اینکه پایتخت درتیسفون بود. شاهان ساسانی **(دل‌ایران‌شهر)** مینامیدند **(معجم‌البلدان** یاقوت ج ۱ ص۴۱۷ - **مسعودی. مروج‌الذهب** ج۱ - ص۵) جهت آمدن آریانها بفلات **ایران** محققـاً معلوم نیست چه بوده . **اوستا** مملکت اصلی آریانها را **ایران واج** یعنی مملکت **آریانها** مینامد وگوید مملکتی بود خوش آب‌وهوا دارای زمین‌های حاصلخیز، ولی ارواح بد دفعتاً زمین را سردکردند و چون زمین قوت سکنه را نمیداد مهاجرت‌شروع شد ، محققاً معلوم نیست‌که مقصود از **ایران‌واج** چیست ؟ مسکن‌اصلی‌آریانها قبل‌از جدا شدن از مردمان **هند** و **اروپائی** یا مسکن آنها زمانی‌که با **هندیها** بوده‌اند بهر حال میتوان حدس زدکه در این‌موردهم مهاجرت از جهت زیاد شدن سکنه و تنگی جا بوده‌است در باب تاریخ آمدن آنها **بایران** چنانکه در فوق گفته شد بعضی علماء عقیده دارندکه در حدود **دو هزار سال** قبل از میلاد بوده ، ولی اخیراً این عقیده قوت یافته که از **قرن چهاردهم** قبل از میلاد این مهاجرت شروع‌شده تا **قرن‌ششم** امتداد یافته‌است . راجع باینکه آریانها بعدازورود **بفلات‌ایران** چگونه منتشرشده‌اند، بایدگفت که‌در**اوستا** اسامی شانزده مملکت ذکرشده‌است :

شانزده مملکت اوستائی از اینقرار است: ۱ـ ایران‌واج، مملکت آریانها ۲ـ سوغده = سغد ۳ـ مورو = مرو ۴ـ باخذی = باختر ۵ـ نیسایه = بعضی با محلی در دو فرسخی سرخس و برخی با نیشابور تطبیق میکنند ۶ـ هرای‌و = هرات ۷ـ وای کرت = کابل ۸ ـ اورو = طوس یا غزنه ۹ ـ وهرگان = گرگان ۱۰ ـ هرهوواتی = رخج درجنوب افغانستان ۱۱ ـ ای‌تومنت = وادی هیلمند ۱۲ ـ رگ = ری ۱۳ ـ سخر یا حجر = شاهرود ۱۴ ـ ورن = صفحه البرز یا خوار (گرمسار) ۱۵ ـ هیت‌هندو = پنجاب‌هند ۱۶ ـ ولایاتی که در کنار رودخانه رنگا است وسر ، یعنی مدیر ندارد = معلوم نیست کجا بوده.

یکی از آنها معلوم نیست کجا بوده واز **۱۵** مملکت دیگراولی (**آیران واج**) و دو مملکت آخری صفحه **البرز** و **پنجاب‌هند** است از اینجا بعض محققین استنباط میکنند که این ولایات خطسیر و انتشار **آریانها** را نشان میدهد بنا براین عقیده، خط انتشار آنها از این‌قرار بوده، آریانهای **ایرانی** از **سغد** بطرف مروآمده بعد **هرات. نیسایه** و **کابل** را اشغال کرده‌اند . پس از آن بطرف **رخج** و **هیلمند** رفته چون بدریاچه **زرنك** (**دریاچه سیستان**) رسیده‌اند **ودریاچه** مزبور درآن زمان بزرگتر ازدریاچه کنونی بوده وآنطرف نگذشته‌اند بخصوص که‌درطرف جنوبی‌آن اراضی **بلوچستان** و **مکران** حالیه شروع‌میشود و این اراضی بواسطه بی‌آبی و هوای بسیار گرم، آریانها راجلب نمیکرده، از این جهت بعدازاشغال‌**سیستان** بطرف‌مغرب‌رفته‌ولایت جنوب‌**خراسان** وصفحه‌**دماوند** و **ری** و **قومس** رااشغال کرده‌اند، درباب‌اینکه چه‌مردمانی درایران میزیسته‌اندعقیده‌ای که‌ازتحقیقات‌حاصل شده این‌است : در **مغرب** ایران مردمانی موسوم به **کاس سو** که‌نژاد آنها محققا معلوم نیست ومورخین یونانی آنها را **کوسّیان** یا **کیسی** نامیده‌اند، در **گیلان**، **کادوسیان**، **درمازندران**، **تپوریها**، درمیان **کادوسیان** و**تپوریها**، **ماردها**یا **آماردها**(سفیدرود را درعهد قدیم آمارد مینامیدند)درجنوب غربی، **عیلامیها**، راجع به‌باقی قسمتهای‌ایران عقاید مختلف است بعضی باین عقیده‌اند که سواحل **خلیج پارس و عمان** از حبشیها یاکلیه از مردمان سیاه‌پوست مسکون بوده است، برخی عقیده دارندکه سکنه تمام فلات‌ایران، قفقازیه واروپای جنوبی‌درزمان بسیارقدیم ازسیاه پوستها یااز نژادی‌که شکیل نبوده ترکیب‌میافته. بهرحال وقتیکه آریانها بفلات ایران آمده‌اند، دراینجا مردمانی یافته‌اندکه زشت وازحیث نژاد ـ عادات ـ اخلاق ـ ومذهب ازآنها پست‌تر بوده‌اند، زیرا آریانها مردمان بومی را (**دیو**) یا (**تور**) نامیده‌اند علاوه بر این در **مازندران** آثاری بدست آمده است‌که خیلی قدیم‌است ودلالت برصحت این‌استنباط میکند. رفتارآریانها بااین مردمان بومی مانندرفتار غالب بامغلوب بوده، بخصوص‌که آریانها آنهارا ازخود پست‌تر میدانستند بنا براین درابتدا هیچ‌نوع حقی برای آنهاقائل‌نبودند، بلکه باآنها دائما جنگ‌میکردند وهرجاآنهارامیافتند میکشتندولی بعدهاکه‌خطر بومیها برای آریانهارفع‌شدوآریانها کارهای پرزحمت‌راازقبیل‌زراعت‌ـ تربیت‌حشم‌ـ خدمت درخانواده‌هاازدوش‌خودبرداشته‌بآنهامحول کردند، بومیهاطرف‌احتیاج

شدید واقع‌شده دارای حقی گردیدند، مانند حق غلام و کنیز ، که درتحت حمایت اربابها میزیستند، ازاین زمان اختلاط آریانها با بومیها شروع‌شد، ترتیب برقرار شدن‌آریانها در ایران بعضا از داستانهای قدیم‌ما و تااندازه‌ای نیز ازمقایسه طرز مهاجرت و برقرار شدن شدن سایرمردمان **هند** و **اروپائی** درممالك مفتوحه استنباط شده ، **آریانها** برای‌تاخت‌و تاز بایران نیامده بودند، بلکه میخواستند دراین مملکت برقرار شوند ، و با این مقصود میبایست اراضی‌را ازبومیها انتزاع کنند، برای رسیدن بمقصود بهرجاکه واردمیشدند پس‌از جنگ با بومیها **قلعه‌ای** بنامیکردند. درون قلعه رابدو قسمت تقسیم کرده قسمتی رابمساکن خانواده‌ها تخصیص میدادندوقسمت دیگررا به‌حشم. در این‌محوطه شبها آتشی بادومقصودروشن میکردند .

اولا برای اینکه خانواده‌ها ازآن سهمی ببرند، و دیگر ازاین جهت‌که اگر بومیها شبیخون زدند پاسبانان آتش راتیز کنند تامردان قلعه برای جنگ بیرون آمده دشمن را از اطراف قلعه برانند، بعدها این‌قلعه‌ها مبدل بدهات وشهرها شد ۱

قوم ماد

بطورکلی ازمنه تاریخی ایران ازاواخر **قرن هشتم** قبل از میلاد شروع میشود در حوالی این قرن سه قوم آریـائی در ایران جاهائی را اشغال و دولتهای ملـوك الطوایفی تشکیل داده بودند در **مغرب مادیها ــ در مشرق باکتریها (باختریها) ودرجنوب پارسی ها**

مادیها مردمانی بودند آریائی نژادکه درابتدای **قرن‌هفتم** یا اواخر **قرن‌هشتم** قبل‌از میلاد **دولت‌ماد** راتاسیس کردند. باین سئوال‌که‌کی **مادیها** بفلات **ایران** آمده‌اند جواب محققی نمیتوان داد ، یعنی تاریخ آمدن‌آنها هم مانند تاریخ آمدن آریانها بفلات **ایران** محققا معلوم نشده است .

درکتاب **هرودت** مورخ بزرگ یونان مذکور است‌که مؤسس دولت ماد **دیوکس** پسر **فراارتس** بوده است، اودر عدل وداد چنان معروف شد که ابتدا اهل‌دهکده وبعدها تمام قبیله اوبرای شنیدن احکام اواجتماع میکردند، چون **دیوکس** این قدرت وحیثیت‌را درخود دید اظهارکردکه من‌دیگر نمیتوانم تمام اوقات‌خود راصرف محاکمه و دادرسی هم شهریهاکنم واز امرشخصی خودم بازبمانم . بنابراین ازقضاوت دست‌کشید وسپس چنانکه او پیش‌بینی‌کرده بود دزدی وغارتگری وهمه قسم اغتشاش شیوع پیداکرد. اهل **ماد**آن اوضاع را بااحوال سابق مقایسه‌کردند وبقول **هرودت** اظهار داشتندکه (اگر ترتیب‌کشور بهمین قسم بماند نخواهیم توانست دراینجا زیست کنیم، بـاید برای خود پادشاهی معین کنیم تاــ مراقب امور ماباشد وبواسطه اغتشاش وهرج و مرج مجبور بمفارقت ازولایات خودنشویم)

پس **دیوکس** رابسلطنت برگزیدند وی اول کاری‌که کرد این بودکه یکدسته مستحفظ

۱ــ تاریخ ایران باستان‌تالیف حسن‌پیرنیا صفحه ۱۵۴ــ۱۵۷

برای‌خود اختیار نمود و پس‌از آن بساختن **پایتخت** پرداخت و برای این مقصود **اکباتان** (**شهرهمدان**) را انتخاب کرد.

قوم ماد مرکب ازشش طایفه‌معتبر بود، در این زمان تحت قدرت واحدی در آمد. ابتدا ناحیه اطراف **همدان** درتحت انتظام درآمد. لیکن این مرکز بزودی قلمرو خود رابسط داد تا اینکه حدشمالی آن به **بحرخزر** رسید ودر جانب شمال غربی شامل ایالت **آذربایجان** شد ودر مشرق آن صحرای **لوت** بود. در مغرب و جنوب باایالات سرحدی **آسوری** متصل میشد وبعد ها سرزمین‌ماد به‌سه **استان بزرگ** تقسیم گردید:

قسمت‌اول- ماد کبیرکه‌امروز آنرا **عراق‌عجم** یا **اراک** گویند. **قسمت‌دوم**- ماد آتروپاتن‌که اکنون **آذربایجان** نام دارد. **قسمت سوم** - ماد (**راجیانا**) که ولایات اطراف **تهران** حالیه باشد. و درآنموقع برحسب ظاهر حدشمالی دولت ماد **رود ارس** بودکه امروز سرحد **ایران وشوروی** است، **گیلان** و قسمتی از **مازندران غربی** نیز در تحت سکنای ماد بوده است و حدود شرقی آن را **ابواب خزر** (**سردره خوار**) دانسته اندکه در چند فرسخی مشرق ری‌واقع است و در جنوب تنگه مزبور کویر مرکزی ایران است، طبق تحقیقاتی‌که بعمل آمده‌استدر این دوره **صفحه‌قومس** موردنظرما در این تألیف،**جزء ایالت‌پارت** که در صفحات بعد مشروحاازآن گفتگوخواهیم کرد،محسوب میشده وایالت **پارت** نیزجزومتصرفات **باکتریها**(**باختریها**) بوده‌است، بیش‌ازاین‌اطلاع روشن و صحیحی در دست نیست، متأسفانه نویسندگان **یونانی**، **رومی**، **ارمنی ویهودی** **ازصفحات‌مشرق ایران در این‌دوره اطلاعی‌نمیدهند** و دلیل آن نیز کاملامبرهن است زیرا دولت **آسور درقرن هشتم** قبل از میلاد به صفحاتی‌که بعدها جزوماد‌محسوب میشد لشگرکشید و از طرف مشرق بکنار**کویر بزرگ** ایران‌رسید، ولی بتصور اینکه‌تا **آخرین‌نقطه دنیارا** متصرف شده است، دست از تاخت و تازکشید. زیرا آسوریها از **دماوند** وقدری بعدترکویر لوت را **آخر دنیا تصور میکردند**[1]

۱- تاریخ‌ایران باستان صفحهٔ ۲۱۹۱

فصل سوم

هخامنشیان

طلوع دولت پارس

بزرگ شدن پارسیها یکی از وقایع مهم تاریخ قدیم است، اینها دولتی تأسیس کردند که عالم قدیم را باستثنای دوثلث **یونان** در تحت تسلط خود درآورد، وقتی‌هم که‌منقرض‌شد پارسیها ازعرصهٔ تاریخ خارج نشدند بلکه درمدت **۲۵قرن** مکرر بلندیها و پستیهارا پیموده همواره از اوج به حضیض و از حضیض باوج رفتند ، افتادند و برخاستند ، باز افتادند و برخاستند ، ولی از صفحهٔ ایرانبانی و گاهی‌هم جهانداری خارج نشدند ، این بود که اسم آنها بدوام بر (جریده عالم) یا تاریخ ثبت شد و از عهد قدیم تا امروز در خارج ایران ، **پارس** یا **فرس** و یا **پرس** (با یك تصحیف جزئی در زبانهای مختلف) قائم مقام نام ایران گردیده‌است .

همانطوریکه درفصول گذشته بیان گردید پارسیها مردمانی هستند آریائی‌نژاد که‌معلوم نیست کی بفلات **ایران** آمده‌اند ، در**کتیبه آسوری** از **قرن‌نهم** قبل از میلاد از مردم **پارسواش** ذکری شده و این مردم در طرف **دریاچه‌ارومیه** میزیسته اند و بعضی گویند در **کرمانشاه** کنونی سکنی داشتند ، بعضی از محققین مانند **راولین‌سن وپراشك** عقیده داشتندکه مردم **پارسواش** همان پارسیها بودند ، ولی عجالتا محقق نیست که چنین باشد بعد پادشاهان **آسورتا۶۹۱ ق۰م** دیگر ذکری از **پارسواش** نمیکنند و در این سنه باز **کتیبه‌آسوری** گوید ، که در جنگ خلوله مردمان **پارسواش** ، **انزان** و **الليبی** به **عیلامیها** کمك‌میکردند، بنابراین بعضی محققین مانند **پراشك** باین عقیده اند که مردم **پارسوا** از شمال بجنوب رفته در مملکتی‌که بعد هابمناسبت نام این مردم موسوم به**پارس گردیده** برقرار شدند . بهرحال ازکتیبه‌های آسوری معلوم است که در زمان **سلم نصر** (۷۳۱ - ۷۱۳ ق۰م) و **آسورحیدین**. که در سال **۶۶۳ ق۰م** سلطنت داشت،پادشاهان یا امرا **پارسواش** تابع آسور بوده اند ، پس از آن **فروورتیش**پادشاه ماد (۶۵۵ - ۶۳۳ ق ۰ م) **پارس** را تابع **ماد** کرد .

هرودت گوید (کتاب اول بند ۱۲۵) پارسیها به شش طایفه شهری و ده‌نشین و چهار طایفه چادر نشین‌تقسیم شده‌اند ، شش طایفه اولی اینهایند : **پاسارگادیان.مرفیان ماسپیان . پانتالیان . دروسیان . گرمانیان** . و چهار طایفه دوم اینهایند : **دائیها مردها ، درو‌پیک‌ها ، ساگارتیها** از طوایف مذکوره سه طایفه اولی بر طوایف‌دیگر برتری دارند و دیگران تابع آنها میباشند ، بنا بر این گفته **هرودت** بعضی محققین گمان کرده‌اندکه سه طایفه اولی آریائی بوده‌اند و طوایف دیگر آریانیهائی‌که با بومیهای‌اولی این سرزمین‌مخلوط شده بودند. راجع بطایفه **گرمانیان** تصور میکنندکه‌همان **کرمانیان** اند . در میان طوایف چادرنشین اسمی ذکر میشود که جالب توجه است ، مقصود طایفه **دائی‌ها** است و چنین بنظر میآیدکه اینها **سکائی** بوده‌اند زیرا طایفه‌ای از **سکاها** در شمال **گرگان** و در ساحل جنوب شرقی **دریای خزر** سکنی داشتند ، موسوم به داه یا بزبان اوستائی **(دا‌اِ)** بودند و بودن طایفه **سکائی** در **پارس**‌میرساندکه استیلای **سکاها** در شمال شرقی ایران دامنه ممتدی داشته و تا حدود**پارس** هم‌این‌دامنه کشیده‌شده‌بوده، بعضی از جمله **کنت‌گوبی‌نو** در تاریخ پارسیها **دروپیک‌ها**راهم **سکائی** دانسته‌اند[1]

مؤسس سلطنت پارس هخامنش است‌که تقریبا در سال **۶۵۰** قبل از میلاد میزیست و از امرای**پاسارگادیها** بود . پایتخت او شهری بوده‌است موسوم بهمین نام‌که خرابه‌های آن متعلق بزمان **کوروش‌کبیر** هنوز باقی است . از خود هخامنش که سلسلهٔ بزرگی بنام وی خوانده شده است کارهائی معلوم نیست لیکن محترم بودن او دلیل براین‌است‌که اوطوایف‌مختلف پارس را قبل از آنکه بعرصهٔ تاریخ قدم بگذارند در تحت یك‌ملت‌درآورده وپسرش **چیش‌پش**از ضعف دولت ایلام بعد از مغلوبیت وی بدست **(اسور بانیپال)**استفاده کرده ناحیه موسوم به **انزان** یا **انشان**راکه شامل **شوش** وتلال مجاورآن **(خوزستان)** بوده متصرف شد و عنوان **پادشاه‌کبیر** وپادشاه انشان اختیار نمود ، چون وفات‌یافت‌یکی از پسرهایش مالك انشان وآن‌دیگر صاحب سرزمین پارس گردید .

کورش کبیر

همانطوری‌که در بخش‌گذشته‌گفته شد از دودمان هخامنش شاخه ای در انشان و شاخه‌ای **در پارس** فرمانروا شد و **درقرن ششم** قبل ازمیلاد هردو قسمت باطاعت یکنفر از دودمان مذکور درآمدکه **کمبوجیه** نام داشت وی دختر **استیاکس** پادشاه **ماد** را بزنی اختیار کرد و فرزندی از این وصلت پیداشدکه همان **کورش‌کبیر** است .

اسم این‌شاه راچنین نوشته‌اند: درکتیبه‌های او وسایر شاهان هخامنشی بپارسی قدیم **(کورو)** یا **کوروش**(کورائوش‌درصیغه مضاف الیه) درنسخه عیلامی،کتیبه‌ها . **کوَاش** ببابلی(درلوحه‌های نبونید) **کورِش** ، درتورات**کوروش**و**کورِش** ، بیونانی **کورس** بعداین‌اسم به روم رفته**سیروس**شده‌واکنون‌دراروپا باجزئی‌اختلافی‌سیروس‌یا **سایروس** یا چیزی نزدیك بآن گویند .

۱ــ تاریخ ایران باستان تألیف پیرنیا صفحه ۲۲۷

کوروش درسال ۵۵۹ قبل ازمیلاد جانشین پدر شد ودرسال ۵۵۰ برممکت **ماد** تسلط یافت و **اکباتان (همدان)** پایتخت آنرا تسخیر کرد، **وهمدان** را پایتخت تابستانی **وشوش** راپایتخت زمستانی خودقرار داد ، و دراثر همت و دلاوری ونبوغ ذاتی، **نخستین دولت بزرگ جهان** یعنی شاهنشاهی ایران‌را بوجود آورد، که مشرق آن **برود سند** واز طرف شمال به‌رود **سیحون** و مغرب **بدریای مدیترانه** و **مصر** و جنوب **بخلیج فارس** و **دریای هند** محدودبود.

محاربات شرقی کوروش

کمی پس از تسخیر **سارد** وقبل ازتسلیم شدن بلاد یونانی آسیای صغیر، **کوروش** بجانب مشرق شتافت ومدت پنج شش‌سال یعنی از سال ۵۴۵ تاسال ۵۳۹ پیش‌از میلاد تقریبا از نظر غائب ومشغول‌محاربه‌با طوایف غیرمعلوم بوده است، ومحتمل‌است که‌این محاربات برای فرونشاندن شورشهائی بوده، که در ایالات بحمایت خاندان ماد،روی‌داده‌بودوچنانچه او توقف خودرا درمغرب ادامه میداد این شورشها کسب اهمیت نموده دامنه‌آن بسط‌وتوسعه پیدا مینمود، در هرحال اطلاعات ماازآن دوره زندگانی **کوروش** چندان روشن نیست ، نقل‌کرده‌اند که ابتدا به **باختر** حمله بردوچون اهل آن ولایت دانستند، که **کوروش** دختر**استیاك** را تزویج نموده مصالحه واقع شد، وممکن‌است این داستان بی‌اصل نباشد . طوایف **سکا** وقسمت‌معظم **افغانستان** نیز مسخر شدند. بعد از قتل **کوروش** که در سال ۵۲۹ قبل از میلاد درمحاربه‌ای‌باقوم‌دهاکه در**پارت**بودند، **کمبوجیه**پسر ارشد **کوروش** بسلطنت رسید وطبق وصیت **کوروش** پسر دومش موسوم به**بردیا** میبابد بحکومت**خوارزم** و **پارت** و**کارمانیا (کرمان)** ایالات شرقی مملکت باقی بماند و ایالات مزبوره بواسطه **کویرلوت** از ما بقی ولایات جدا شده وباین واسطه بیش از آنچه بعد مسافت اقتضا داشت ازمرکز دور افتادم بود، اما ترتیبی که**کوروش** در نظر گرفت تقریبا صورت گرفتنی نبود زیرا **بردیا** درنزدمردم محبوب ومحل توجه بود، و از طرفی**کمبوجیه**برای ادامه نقشه‌های جنگی کوروش بزرك مشغول تهیه‌جنك با **مصر** گردید، لیکن کشور بزرگی را رهاکردن وبرادرمحبوب‌القلوب را در **ولایات شرقی** گذاشتن خلاف حزم دانست، و دستور داد نهانی برادرش را بقتل برسانند. درسال ۵۲۵ قبل‌ازمیلاد **کمبوجیه** کشور**مصر** را تسخیر نمود وباعث محو و انهدام سومین دولت معظم دنیای قدیم گردید، و **با** افزوده شدن **مصر** برمستملکات **کمبوجیه** دولت هخامنشی دراین تاریخ مالك‌کشوری‌شدکه از جمیع دولتهای ماقبل‌آن وسیعتر بوده و از **رودنیل**تا **سیحون** واز دریای **سیاه**تا **خلیج فارس** امتداد داشت.

انتحار کمبوجیه

کمبوجیه درسال ۵۲۱ قبل‌از میلاد از **مصر** بیرون آمد و در حالیکه از سوریه عبورمیکرد خبرباو رسیدکه انقلابی در ایران رخ داده ویکنفر از مجوسان پیشوای انقلاب شده‌وشورشی برپاکرده است، وی شباهت زیادی به**بردیای مقتول** داشت ولی مادر و

Kashmir University Library
Acc, No ...15707...

خواهران بردیاوهمچنین عامه مردم ازقتل‌اوبی‌خبر بودند. **کمبوجیه** بقصد جلوگیری از فتنه وفساد برسرعت‌خود افزود، اماگویادربین‌راه خبرروگردان شدن اتباع خود راشنید و درعالم یأس‌وافسردگی‌خویش رابقتل‌رسانید.

داریوش بزرك

داریوش پسر **ویشتاسپ** هخامنشی است. **ویشتاسپ** چنانکه **هرودت** گوید در زمان **کوروش** وپس‌ازآن‌والی **پارس** بودولی در زمان **داریوش** والی **باختر و پارت** شد ، از تاریخ معلوم است که کمتر شاهی دربدوجلوس‌خود بتخت، **بقدرداریوش** بامشکلات عدیده وطاقت فرسا، مواجه‌شده است . غیبت طولانی **کمبوجیه** از ایران که چهار سال طول کشید، اخباری‌که در غیاب اومنتشر میشد، بتخت نشستن بردیای دروغی‌وکارهائی که‌او در مدت هفت ماه برای‌جلب مردمان ایالات کرد(مانند عفو نمودن‌مردم ازپرداخت مالیات وعوارض‌وخدمت نظامی) منجر به‌یاغیگری بیشتر ایالات‌تا بعه ایران گردید،و**داریوش** مجبور شد بسیاری ازولایات کشور خودرا بقوه قهریه تصرف کند، **داریوش** درسال ۵۲۱ قبل از میلاد پس‌ازقتل‌بردیای دروغی‌بترتیب خاص وافسانه‌آمیزی بسلطنت‌رسید.

طغیانهای هشتگانه

نوشته‌های مورخین یونانی راجع به اغتشاشات ویاغیگری‌های بدو سلطنت **داریوش** مختصراست‌وآنهم در بعضی کیفیات باتاریخ مطابقت‌ندارد. اما نوشته‌های **داریوش** (کتیبه‌های بیستون) اطلاعات بیشتری میدهدهرچند این‌شاه‌هم بکیفیات نپرداخته ولی‌اغتشاشات‌مزبوره رایکایك‌شمرده است، اسم‌اشخاص‌ومحل‌ها را برده ماههای جنك رامعین‌نموده‌است‌مادر اینجا فقط بذکر شورشهائی که‌مربوط به ایالات مشرق‌ایران است‌میپردازیم، بندشانزدهم، ازکتیبه بزرك بیستون درباره شورش **پارت** (خراسان) و**گرگان** چنین مینویسد:

(... پارت(خراسان) وگرگان برمن شوریده بطرف فرورتیش رفتند. ویشتاسپ‌پدر من درپارت بود. مردم شوریدند وویشتاسپ با قشونی درمحلی موسوم به ویش‌پا اوزات، درپارت با او جنگید. اهورمزدا مرا یاری کرد. باراده‌او،ویشتاسپ شورشیان را شکست‌داد. پس‌از آن‌مملکت مطیع من شد روز ۲۲ ماه‌ویخن این جنك روی‌داد).

ستون سوم

(بند اول... **پس‌از آن سپاه پارسی راازری نزدویشتاسپ فرستادم‌وقتی که این‌سپاه به ویشتاسپ رسید عازم جنك دشمن‌شد. درمحلی موسوم به پتی گربن در پارت، ویشتاسپ باشورشیان جنگید. اهورمزدامرایاری‌کرد وبفضل اهورمزدا، ویشتاسپ شورشیان‌راشکستی‌سخت داد. روزاول گرم‌پداین‌جنك واقع شد).**

(بند دوم ... پس از آن ایالت پارت مطیع من گردید . این است آنچه من در پارت کردم)

تقسیمات کشوری داریوش بزرگ

داریوش برای حفظ انتظامات کشور و احتراز از اجتماع قوا در دست یکنفر مقرر داشت در هر ولایت یك **ساتراپ ۱** یعنی والی یا استاندار و نیز یك سردار ویك دبیر معین شود و این سه نفر افسر از یکدیگر مستقل بوده و مستقیما با مرکز ارتباط داشته باشند. در زمان سلطنت **داریوش** عده ایالت نشین ها مختلف و از بیست الی بیست وهشت بوده است پارس که منطقه سلطنتی محسوب میشد جزو آن ایالت نشین ها بشمار نمیرفت، واهالی آن ولایت مالیاتی هم نمیدادند. بنا بر این استانداران را میتوان بدو قسمت منقسم نمود. یکی آنها که در **فلات ایران** و **جانب مشرق** بودند و دیگری آنها که **سمت غربی پارس** واقع میشدند.

عمده ایالات داخلی فلات ایران در زمان هخامنشیان بشرح زیر بوده است:

ماد، و بعد از آن **هیرکانیا** یا **گرگان**، **پارت** یا **خراسان** که در کتیبه های داریوش بنام (**پرثو**) ثبت شده است، **زرنگ یا سیستان**، **آریه**، **خوارزم** (**خیوه**) **باکتریا**، **سغدیانا** (**بخارا وسمرقند**)، **گندار** (**افغانستان غربی**) وولایت **طائفه سکا**، **ساتاژید یا**، **اراخوسیا** و ولایت **ماکاکه** یحتمل **مکران** حالیه از آن مأخوذ شده باشد.

راهها و چاپارخانه‌های دوره هخامنشی

دردورهٔ هخامنشی براهها اهمیت زیاد میدادند. این نکته تعجب ندارد، چه دولت وسیع هخامنشی بی راههای سهل‌العبور نمیتوانست این همه ممالك پراکنده را اداره کند، علاوه بر راههای مهم از قبیل راه شاهی که **هرودوت** وصف مینماید که ازشهرافس یونانی تا شوش امتداد داشته است و همچنین راههای دریائی. در خود ایران هم ایالات بوسیلهٔ راههائی باهم اتصال میبافتند. این راهها چنانکه **دمرگان** گوید (تمدنهای نخستین صفحهٔ ۲۹۰) چنین بودند:

۱ - از **تخت جمشید** پنجراه، **بشوش**. **پری تکان** (**فریدن - ولایت اصفهان**)، **کرمان** و نیز **بندر دیلمان** و **هرمز** در کنار **خلیج پارس** میرفت ۲ - از **همدان** یا **هگمتان** پنجراه، **بشوش**، **بابل**، **ری**، **گنزك** و **آذربایجان کنونی** ۳ - از **شوش** سه راه **ببابل** و **همدان** و **تخت جمشید**، شعبه‌هائی هم از بعض این راهها تا **اصفهان** و **بندر دیلمان** درساحل **خلیج پارس** امتداد داشت ٤ - از **ری** (**رگ**) پنجراه به **آذربایجان**، **همدان**، **شهر صددروازه** (در جنوب غربی **دامغان**)، **مازندران** و **پری تکان** ٥ - از

---

۱ - اصطلاح یونانیان است که شهربان یا نگهبان کشوررا گویند

ولایت **کومس** (**سمنان و دامغان** و نواحی ذکر شده در ابتدای این تألیف) سه راه : **به استرآباد(زادراکرت)، ری** ، و **خراسان** ٦ - از **باختر** سه راه **بکومش، سند** و **سغد** ٧ - از **کرمان** پنج‌راه به **تخت‌جمشید** ، **پاسارگاد** ، **هرمز** ، **پتاله** (برودسند) و **باختر** ¹

دولت هخامنشی علاوه بر اینکه اهمیت زیاد براهها میداد . بـرای اولین دفعه چاپارخانه‌هائی تأسیس کرد . **هرودوت** گوید که واحد مقیاس راهها **پرسنگ** است و بمسافت هرچهار پرسنگ منزلی تهیه‌شده موسوم به **ایستگاه** در این منازل میهمانخانه های خوب بنا ودایر گردیده است .

در سرحد ایالات و نیز درآنجائی که ایالت **بابل بکویر** منتهی‌میشود **قلعه هائی** ساخته‌اندکه‌ساخلو دارد . در منازل اسبهای تندرو تدارک شده ، باین‌ترتیب که‌چابک‌سوارها نوشته های دولتی را از مرکز تا نزدیکترین چاپارخانه برده ، بچاپاری‌که حاضر است میرسانند واو فوراً حرکت کرده بچاپارخانه دوم میبرد ، و باز تسلیم چاپاری میکند . بدین منوال شب و روز چاپار ها در حرکتند و اوامر مرکزرا بایالات میرسانند . معلوم است‌که **تلگراف** در عهد قدیم نبوده ولی وقتی‌که میخواستند خبری زودبمقصد برسدآتشهائی روی بلندی ها روشن میکردند . چنانکه **هرودت** گوید . چون **مردونیوس** آتن را گرفت با آتش از راه جزایر **سیکلاد** ، **خشایارشاه** را که در **سارد** بود آگاه‌ساخت.

تجارت وصنایع دوره هخامنشی

اطلاعات ما راجع بامتعه ومال‌التجاره دوره‌هخامنشی‌خیلی‌محدود است، باوجود این آنچه از کتب نویسندگان عهد قدیم برمیآید این‌چیزها را در ایالات ایران بدست‌یا بعمل میاوردند و موادتجارتی بود: درآذربایجان مس.سرب. نقره ولاجورد درگیلان‌ومازندران شمشاد وآهن.دردماوند لاجورد در دامغان‌وحوالی‌آن مس . در خراسان فیروزه درباختر مس و سرب وبعضی فلزات دیگر . **درصفحات‌شمال‌شرقی** و باختر فیروزه در**ماوراء سیحون**،طلا . در **همدان‌وگروس** اسبهای ممتاز و قالی . **درمغرب‌درياچه‌اورمی** مس‌وآهن در **خوزستان** قیر . نفت . موم‌معدنی . **درپارس‌وبختیاری** (لرهای بزرگ) مس.سرب‌ونقره ،**درخلیج‌فارس** ، مروارید وصدف . در**بحرعمان**همان‌چیزها، ایالات خارج از ایران‌نیز مصنوعاتی داشته‌اندکه بطور کامل‌در**کتاب‌تمدنهای‌اولی‌دمرگان**ثبت گردیده‌است .

١ـ تاریخ ایران باستان صفحه ١٤٩٢

فصل چهارم

اسکندر و سلوکیها

اسکندر مقدونی فرزند **فیلیپ** پادشاه **مقدونیه** در بهارسال ۳۳٤ قبل از میلاد بقصد تسخیر مستملکات دولت هخامنشی روانه ایران گردید ، و بالاخره با جنگهای متعدد از قبیل جدال **ایسوس** درسال ۳۳۱ قبل ازمیلاد، پس ازجنگ **آربیل یا گوگمل** شهرهای **بابل و شوش** و تخت جمشید و سپس همدان را تصرف نمود ، **و داریوش سوم** آخرین پادشاه هخامنشی پس ازشکست درجنگ گوگمل جهت جمع آوری سپاهی بماد وسپس بطرف **مشرق ایران** رهسپار گردید .

اسکندر در تعقیب داریوش

وقایع روزهای آخر داریوش سوم را مورخین عهدقدیم نوشته‌اند . از جمله **آریان** می‌نویسد :

(کتاب ۳ فصل ۷ بند۱) اسکندر چون شنید که داریوش بماد رفته ، بدان مملکت پرید، عقیده داریوش این بود که اسکندر درشوش و بابل توقف خواهدکرد ، و او ناظرحوادث خواهدبود، اگر اسکندر او را تعقیب کرد به **پارت** و گرگان و باختر گریخته این ممالك را عاری از آذوقه میکند ، تا اسکندر نتواند بتعقیب او بپردازد بنابراین داریوش زنان و بارو بنه و تمامی تجملاتی را که باخود داشت به **دربند خزر (دروازه کسپین)** فرستاد خود با لشکر کمی که میتوانست جمع کند ، در همدان بماند (دربندبحرخزر چنانکه در صفحات قبل نیز گفته‌شد تنگه‌ای است که ماد را ازپارت جدا میکرد این‌جا دیواری ساخته و دروازه‌ای بنا کرده‌بودند ، دروازه مذکور ازآهن بود و مستحفظینی داشت ، این‌محل‌را حالا **باسردره خوار** تطبیق میکنند) اسکندر در تعقیب داریوش به **پاره تاك** درآمده وآنجارا مسخرنمود و **واکزاتر** راکه والی شوش بود ، والی این ولایت نیز کرد (مورخین دیگر عهد قدیم این ولایت‌را **پاری تاکن** نامیده‌اند و بزبان پارسی آنوقت **پرتیکان** میگفتند وحالا **فریدن** گویند این همان ولایت **اصفهان** است زیرا پرتیکان بتمام ولایت اطلاق میشد) بعدآریان گوید (همانجا بند۲) باسکندر خبردادند که داریوش باستقبال او میآید و میخواهد یکبار دیگر

اقبال خودرا بیازماید وسکاها و کادوسیان با پارسیها هستند . پس‌از آن اسکندر باروبنه خود را گذاشته با قشون خود بطرف ماد رفت و روز دوازدهم باین مملکت رسید. دراینجا باو خبر دادند که‌داریوش فرارکرده است. در اثر این‌خبر اسکندر سرعت حرکت‌خودرا بیشتر کرد در مسافت سه‌روز راه تا همدان **بیستان، پسراخسن** که قبل از داریوش شاه بود باستقبال اسکندرآمده گفت داریوش پنج روز قبل از همدان حرکت کرده و **نه‌هزارمرد** بااوست واز این‌عده‌شش‌هزار نفر پیاده‌است، وپولی که باخود برداشته معادل **هفت‌هزار تالان** میباشد .

اسکندر در همدان سواره‌نظام تسالی را مرخص کرد ، وبه **پارمن‌ین** دستور داد که تمام خزاین پارس را در این‌شهر جمع کند . و **هارپالوس** را با شش‌هزار پیاده مقدونی وچند نفر بحفاظت این‌خزانه گماشت . بعد بپارمن‌ین امرکرد که ازطریق‌ولایت‌کادوسیان بگرگان برود (یعنی‌از راه گیلان و**استرآباد** کنونی) وبه **کلی‌توس** فرمانده دسته‌های پادشاهی‌که بواسطه مرض درشوش مانده بود . نوشت زودتر بهمدان‌آمده و مقدونی‌هائی‌را که در همدان مانده‌اند ، برداشته باسکندر ملحق‌شود . پس‌از این‌کارها خود باسواره‌نظام زبده و**فالانژمقدونی** و سپاهیان سبک‌اسلحه بقصد تعقیب داریوش حرکت کرد . اسکندر بواسطه سرعت حرکت بیمارهای زیاد درراه گذاشت و عده کثیری هم از اسبان‌او تلف‌شد. باوجود این بهمان‌سرعت تاخته‌روزیازدهم به‌**ری**رسید روزدوازدهم‌میتوانست بدروازه‌بحرخزر برسد .

ولی داریوش از این دروازه گذشته بود . در این‌وقت قسمتی از سپاهیان داریوش بخانه‌های خود برگشتند ، و بعضی هم باسکندر تسلیم شدند ، چون اسکندر امیدنداشت که بداریوش برسد، پنج روزدر ری‌ماند ، و استراحت‌بقشون خود داد ، بعد **اگزی‌داتس** را که داریوش گرفته در شوش زنجیر کرده بود ، والی ماد کرد پس از آن اسکندر با قشون خود بطرف پارت راند ، و منزل اول را در دروازه بحرخزر قرار داد روز دیگر از این دروازه گذشته داخل‌ولایتی شد که آبادبود وزراعت زیاد داشت ۱ ولی چون شنید که بعد باید از بیابان لم یزرع بگذرد **سنوس** را فرستاد تا علوفه وخواروبار برای‌قشون برگیرد .

گرفتارشدن داریوش سوم (دارا)

مورخ مذکور روایت خود را دنبال کرده گوید (همانجا بند۳) دراین احوال **بغستان** یکی از معاریف **بابل** و **آنتی بلوس** یکی از پسر های **مازه** وارد شده گفتند **نبرزن** که بسرداری هزار سوار با داریوش بود و**بسوس** والی باختر و **برازانت** والی **رخج** و **سیستان** داریوش را توقیف کردند (درجای‌دیگرآریان برازاس را برازات‌نوشته) اسکندر بمجرد شنیدن این‌خبر بهترین سپاهیان خود را برداشته بی اینکه منتظر **سنوس**

۱ــ این‌ناحیه خوار (گرمسار فعلی) است.

گردد حرکت کرد ، و به **کراتروس** دستور داد ، که آهسته باقی قشون‌را ازعقب او حرکت دهد .

تمام شب‌را اسکندر درحرکت بود و **فقط ظهرروز دیگر** توقف‌کرد تا استراحتی بهمراهان خودبدهد، بعدعصر براه افتاد، فردای آن‌روز در طلیعه صبح‌باردوگاهی رسیدکه بغستان ازآنجا آمده بود ودید ازدشمنان کسی درآنجا نیست باوگفتند، که داریوش‌را در ارابه‌ای حرکت میدهند وسواره نظام باختر وسایرین مامور این کارند ولی‌چون **ارته‌باذ** واولاد او ویونانیها نتوانستند، ازاین خیانت‌مانع شوند ونیز نخواستند ازبسوس تمکین‌کنند بطرف کوه رفتند . خیال کنگاشیان‌این‌بودکه اگراسکندربتعقیب آنها پرداخت داریوش را تسلیم‌کرده در ازای آن مورد ملاطفت او واقع‌گردند ، والا ممالك رابین خودشان تقسیم کنند ودر حفظ‌آن ضامن یکدیگر شوند وبسوس موقتا برآنها ریاست داشت ، زیرا او از اقربای داریوش بود و همه در مملکتی بودندکه او والی آن بشمارمیرفت، در اینجا نوشته آریان تناقض دارد،زیرا بالاتر گفت‌که بسوس والی باختر بود وحالا چنین گوید و حال آنکه‌آنهادرپارت حرکت میکردند ۱ این اخبار برحرارت اسکندر افزود وباوجودخستگی سپاهش تمام‌شب‌را حرکت‌کرده روزدیگر ظهر به‌قصبه‌ای رسیدکه بسوس داریوش رادرآنجا گرفته بود. ۲

ملن مترجم یونانی داریوش‌که بواسطه بیماری دراینجا مانده بود، چون‌دید اسکندر بدورسیده باوپناهنده شد، وتمام گزارشات را برای اوبیان‌کرد، پس ازآن اسکندر بقشون خود استراحت داد، وخود باین‌کار پرداخت‌که ازمیان سپاه عده‌ای رابرای تعقیب بسوس انتخاب‌کند. در این احوال **اورسی‌لوس** و **میتراسن نامان** که از خیانت بسوس نفرت یافته وبطرف اسکندر میآمدند. وارد شده گفتند، که پارسیها درپانصد استادی اینجا هستند و راه نزدیکتری باسکندر نشان دادند ، اسکندر از ورود این پناهندگان خوشنود شد و براهنمائی آنها باسواران سبك اسلحه حرکت کرد . و پس از اینکه چهار صد استاد (تقریباً ۱۳ فرسنگ) راه رفت در طلیعه صبح به فراریهائی‌که بی اسلحه و درحال اختلال میتاختند رسید . عده‌کمی از اینها پا فشرده کشته شدند، و مابقی از جدال پراکندند یابعد فرار کردند .

در این احوال بسوس و شرکاء اوداریوش را با خودشان میبردند و همینکه دیدند اسکندر در تعقیب‌آنها است **ساتی برزن** و **برازانت** زخمهای مهلکی باو زده واو رادر حال نزع گذاشته باششصد سوار فرار کردند . وقتی که اسکندر در رسید داریوش در گذشته بود.

کنت کورث مینویسد : وقتی که اسکندر بسر نعش داریوش رسید بحال دلخراش این‌شاه مقتدر رقت‌آورد وبگریست. بعد ردای خود راکنده‌روی نعش او انداخت‌وامرکرد که بااحترامات زیاد نعش این شاه تیره‌بخت راحرکت داده وبمقبره شاهان هخامنشی که در پارس بود ببرندودر آنجاپهلوی قبورنیاگانش‌دفن‌کنند (کنت‌کورث‌کتاب ۵ بند۱۳).

۱ــ احتمال میرودکه دراین زمان هم‌پارت جزو باختر بوده است.م

۲ــ ازقرائن این‌قصبه سمنان یاسمنك بوده است

ولی بعضی ازمورخین گفته‌اند، که‌هنوزداریوش نفس میکشید وآخرین حرف او این بود، که اسکندرقاتل‌رامجازات کند **ژوستن** گوید (کتاب ۱۱ بند ۱۵) مقدربودکه‌داریوش درخاك قومی کشته شودکه روزگار امپراطوری هخامنشی رابرای آن‌قوم ذخیره کرده‌بود (مقصود دولت بزرگ پارت است که‌بعدها تأسیس‌شد).

نه تنها بدارا کند این سپهر — که‌هردم بکاراست‌این کین‌ومهر
اگر شتاب و اگر با درنگ — زمانه نماید شکر ها شرنگ

تاریخ واقعه مرك دارا

تاریخ کشته‌شدن داریوش را آریان (هکاتوم‌بیان)ماه مقدونی نوشته‌که چون بانوشته **دیودور** بسنجیم مطابق تیرماه (ژوئیه) ۳۳۰ قبل ازمیلاد میشود،محلی‌که اسکندر درآنجا بسرنعش داریوش رسید، باید جائی باشدبین سمنان وشاهرود، موافق نوشته های مورخین قدیم خصوصا **کنت کورث** . ظن قوی‌میرودکه این محل درنزدیکی دامغان بوده‌وداریوش را مقدونیها در طرف جنوب شرقی سفید کوه‌که آبهایش بدهات**قومس** میرود، یعنی‌تقریبا درشمال **حاجی آباد** کنونی ، یافته‌اند، ونیز از نوشته‌های مورخین قدیم پیدا است که اسکندر از فوت داریوش مشعوف گردیده‌است، زیرا تا وقتی که او زنده بود ایرانیها می توانستنددوراوجمع‌شوند. وچون بکرات دیده شده‌که درمواقع‌اضطرار عده کمی‌توانسته‌اند، بیش از لشگرهای زیاد در مقابل دشمن پافشاری و فداکاری‌کنند، این نکته وامکان اینکه داریوش جاهای محکمی راگرفته، مخاطراتی برای مقدونیها فراهم سازد اسکندررانگران میداشت. این‌بودکه او جد داشت زودتر بداریوش رسیده نابود ویا اسیرش کند . در این مورد هم اقبال بااوهمراهی‌کرد زیرا دشمن او نابود شد بی‌اینکه‌بتوانند این قضیه‌را باویا به سپاهیانش نسبت دهند.

دراینجا بی‌مناسبت نیست، نظریه **هارولدلمپ آمریکائی** راکه درکتاب اسکندرمقدونی درمورد این نواحی**ومحل کشته‌شدن داریوش‌سوم** نوشته است بیان گردد: ولی‌آخرین حدود سرزمین مسکون مطابق نقشه یونانیان درپشت سریعنی بابل و دورود فرات و دجله توقف‌کرده بود، این ناحیه‌بموجب اطلاعات آن زمان حتی ازقرار مسموع بعقیده**ارسطو** اقصای سرزمین مسکون محسوب میشد. درهر صورت مقدونیان دیگر وضع خود را نسبت بنقاط قدیمی‌نظیر**جبل** (هرمن) وشهر **صور** یا **مصب‌نیل** نمیدانستند. دانشمندان ایرانی هم‌قادر نبودند آنان‌را دراین باب روشن کنند وآنان درتعقیب داریوش مجال‌رسیدگی‌باین موضوع را نداشتند، بعداز مرك شاهنشاه بخت برگشته ، مقدونیان باطراف خود توجه کردند تا معلوم کنندکجا هستند ، ودیدند درجاده شرق وغرب کاروان دارندتکاپومیکنند، ودرکنارآن دهاتی ، هریك بفاصله یکروز راه‌کاروان واقع شده‌اند، از سمت جنوب هامون کویر امتداد یافته بود، و ازدور میتابید ودرآنجا شهرهائی‌جسته‌جسته مانند غول بیابانی بنظر میرسیدند وباغروب آفتاب ناپدید میشدند. ازطرف شمال سلسله کوههای‌معروف**به‌کوه کبود** (دماوند) برآن مسلط بود، کشیده‌میشدو تصورمیکردند همین سلسله‌بودکه از همدان

نظاره میکردند وذرمعابر (**کلیکیه**) پشت سر گذاشتند، آن را در آنجا کوهها (**توروس**) مینامیدند، ولی ایرانیان بااین نام آشنا نبودند. البته این یك خطای طبیعی بود. بعلاوه خود را داخل دره‌ای یافتند که‌هوای مطبوع خنکی‌داشت وپر ازجنگل بود (ظاهرا بکناررودخانه‌ای رسیده‌بودندکه نزدیکی‌دهی که امروز (چاش گیران)[1] نامیده میشود واقع است نه‌دردامغان چنانکه بعضیها تصور کرده‌اند) چون بسوی‌آن دره پیچیدند دهاتیان بآنها گفتند اگر از گردنه رد شوید بساحل یك‌دریائی داخلی میرسید که بمسافت نامعلومی بسوی شمال امتداد یافته ودرحدود چهارروز راه‌پیمائی‌میتوان بآنجا راه‌یافت.

اسکندر بالطبع از جاده کاروان برگشت تا پی اکتشاف دریای مجهول برود و سپاهیان ، در صورتیکه بومیان وحشی در ارتفاعات بحیرت تماشاگر آنان بودند ، از جنگلهای کاج عبور کردند و**بساحل خاکستری رنك** خنکی واردشدند و در آنجا آب‌دریا بحکم رودهائیکه بدریاجاری بود مزه شیرین داشت ، انبوهی مرغابی وکمی‌هم ماهیگیری‌در آنساحل ناشناخته مشاهده گشت . در حقیقت اینجا ساحل جنوبی دریای خزر بود ، ولی مقدونیان نمیدانستند که مردم آنرا دریای مرغابی یا دریای گیلان حتی **دریای پارت** می‌نامیدند.

اسکندر درپارت

مقدونیها گمان میکردند که با فوت داریوش جهانگیری اسکندر خاتمه یافته وقریباً باوطانشان‌مراجعت‌خواهندکرد ، ولی بزودی دریافتندکه این‌گمان اساسی نداشته. توضیح آنکه اسکندر آنها را درجائی‌جمع کرده گفت : باید ممالك شرقی ایران را تسخیر کنیم، تادولت من کمتر از دولت هخامنشی نباشد و دیگر اینکه اگر مردمان ایالات شرقی‌پارس را مطیع نکنیم بیم آن میرود که بعدها ایالات دیگرپارس هم از اطاعت ما سرپیچند بر اثر این‌نطق مقدونیها مصمم‌گشتند که اسکندر را پیروی کنند، چنانچه **دیودور** گوید (کتاب ۱۷ بند ۷٤) اسکندرسپاهیان‌یونانی راکه‌از طرف متحدین یونانی‌اسکندردرقشون‌اوداخل بودندمرخص کرد تاباوطانشان برگردند وبهرسواریك‌تالان‌نقره وبهر پیاده **ده‌مین** داد و امر کرد تمام‌جیره و حقوق آنها را بپردازند،از این سپاهیان آنهائیکه خواستند در قشون اسکندر بمانند هرکدام سه‌تالان دریافت کردند . مورخ مذکور گوید که اسکندر در موقع تعقیب‌داریوش تمام‌خزانه‌های اورا تصرف‌کرد وخزانه‌داران هشت‌هزارتالان‌باو تحویل‌دادند غیراز این مبلغ خطیر اشیاءبسیار از قبیل‌جامهای زرین و چیزهای دیگر نفیس بدست‌اسکندر افتاد و او این اشیاء را بسربازان بخشید،قیمت این اشیاء به۱۳ تالان بالغ بود، **پلوتارك** درتخمین مقدار غنائمی‌که در موقع تعقیب داریوش بتصرف اسکندر درآمده ساکت‌است‌ولی گوید :

(اسکندر بند۵۹) که چون اسکندر با نهایت شتاب قشون داریوش و بسوس راتعقیب میکرد سپاهیان مزبور اشیاء زیاد نقره و طلا در راه افکنده فرار میکردند و اسکندر از

۱ــ درحال‌حاضردر ۲۸ کیلومتری‌مشرق‌سمنان محلی‌بنام‌چاش‌خوران یاچاشت‌خوران‌وجوددارد.

میان خرمن زروسیم و نیز ارابه‌های زیاد که پر از زنان و اطفال بود ، و بی‌ارابه‌ران حرکت میکرد می گذشت، **کنت کورث** مقدار غنائم را۲٦ تالان نوشته (کتاب٦ بند۲)معلوم است که مقصودمورخین مزبور از غنائم، اموالیکه از ری‌تا حوالی دامغان یاسمنان بتصرف اسکندردر آمده‌واین غیرازغنائمیست که‌مقدونیها درهمدان تصرف کرده بودند**زیر پولیب** گوید (کتاب۱۰ شماره۲٤) که‌چون‌اسکندر بهمدان درآمدقصر آنجارا که پراز ثروت‌واثاثه گرانبها بودغارت کرد ازاین‌روایت بایداستنباط کرد که قصرشاهان‌ماد تااین‌زمان محفوظمانده بودواز این ببعد روبخرابی گذارده است.

اسکندر درقومس

پس از آن اسکندر بدرون پارت داخل شد و بشهری رسید که بعدها موسوم به **هکاتوم پیلوس** یعنی شهر صد دروازه بود ، درباب این‌محل عقاید مختلف‌است ولی‌اکثراً باین‌عقیده‌اند که درجنوب‌غربی دامغان کنونی واقع بوده وچون مقدونیها دراین‌محل آذوقه فراوان‌یافتند. اسکندر دراینجا چندروز بماندوضیافتهاداد وبعیش‌وعشرت‌پرداخت **کنت کورث** راجع بعیش‌وعشرتهای اسکندر گوید (کتاب ٦ بند ۲) اسکندر که در مقابل اسلحه پارسیها غیرمغلوب بودمغلوب معایب آنهاشد،ضیافتهای نابهنگام . شرب بی‌حد و حصر،شب‌نشینیهای زیاد . دسته دسته زنان بدعمل . همه این چیزها می‌نمود که اسکندر عادات خارجی‌را اتخاذ میکند با خوکردن بعادات خارجی، اسکندر در نظر مقدونی‌ها دیگر پادشاه سابق آنها نبود و بهترین دوستانش دشمنان او می‌شدند ، چون‌نوازندگان و خوانندگانی که اسکندراز یونان خواسته بود کفاف‌عیش‌وعشرت‌او را نمیدادند،امرمیکرداز زنان‌محل‌خواننده ورقاصه بیاورند .

نطق اسکندر درشهر صددروازه

چون پس ازورود اسکندر بمحلیکه بعدها بشهر صددروازه موسوم گشت از هرطرف بشهرمزبور آذوقه حمل میشد . شایعه‌ای انتشار یافت که اسکندر میخواهد بمقدونیه‌برگردد براثر این‌شایعه مقدونیها دیوانه‌وار بچادرهای‌خودشان درآمده اسباب‌هارا پیچیدندو باروبنه بستند . همهمه در اردو پیچید و بگوش اسکندر رسیده باعث وحشت او گردید ، زیرا او میخواست تا انتهای مشرق به‌جهانگیری‌خودادامه دهد ، بنابراین سران‌سپاه‌وصاحبمنصبان را خواست و اشکریزان شکوه کرد که پس از آنهمه فتوحات باید بوطن خود بر گردد ، ولی نه‌مانندفاتحی، بلکه مثل مغلوبی . زیرا ترس و سستی سربازان او را مجبور خواهد کرد که از فتوحات خود دست بکشد ، بعد اسکندر افزود که این اقدام سربازان بر اثر غضب خدایانست که میخواهند موانع برای او ایجاد کنند . آنها بودند که سربازان را دلیر کردند و حالا در قلوب آنهاعشق برگشتن‌بوطن‌را می‌پرورند . سرداران‌وصاحبمنصبان گفتندکه حاضرندسربازان را باطاعت درآورند ، ولی لازمست که خود اسکندر دراین‌باب باآنها صحبت کندولی‌وقتیکه از چادر اسکندر بیرون‌میآمدند امیدوار نبودند که اوموفق گردد.

پس از آن اسکندر سپاهیان خود را جمع کرده بآنهاچنین گفت : ای سربازان‌چون فتوحاتی راکه تا حالا کرده‌ایددر نظر گیرید . جای حیرت نیست که از این همه‌افتخارات سیر شده خواهان استراحت هستید . لازم نیست از مطیع کردن مردمانی مانند **ایلیریها، تری‌بالها**، تسخیر **ب اسی . تراکیه . اسپارت . آتن. پلوپونس** وسایر ممالک . که‌شما درتحت فرماندهی یادرتحت‌حمایت‌من مطیع کرده‌اید سخن برانم.

از زمانیکه **از هلس‌پونت** گذشته‌ایم اهالی **یونیه و االیه** راکه مانند بندگان از استبدادخارجیهامی نالیدند آزادکرده‌ایم **کاریه. لیدیه. کاپادوکیه. فریگیه. پافلاگونیه. پام‌فیلیه . پی‌سیدیه . کیلیکیه . سوریه . فنیقیه . ارمنستان . پارس. ماد. وپارت** در تحت‌تسلط ما واقع‌اند، ممالکی که‌من تسخیر کرده‌ام بیش از شهرهائیست که دیگران مطیع کرده‌اند . اگر میدانستم که حفظ ممالکی که با آن سرعت تسخیر کرده‌ام . تأمین شده قوه‌ای نمی‌توانست مرا در این‌جا نگاهدارد و من بطرف اجاق خانواده . مادر . خواهرو سایرهموطنانم برمیگشتم‌و از این نام و افتخارات که باشمابدست‌آورده‌ام بهره بر میداشتم، ولی راستی مرا مجبورمیکند . اعتراف کنم‌که این اوضاع جدیدموقتی وبی‌دوامست . زیرا این‌مردمان خارجی‌که یوغ تسلط مارا بگردن گرفته‌اند . سرکش‌اند ووقت لازمست.

تا آنها احساسات‌ملایمتری‌نسبت بما بورزند، وباعادات صلح‌جوئی خوکنند، ثمرات زمین درموعد معینی میرسد شما گمان میکنید که همه مردمان که بسلطنت پادشاهی دیگر عادت‌کرده بودندوباماهیچگونه علائقی از حیث مذهب واخلاق وزبان ندارند. بایك‌ضربت مطیع ما گشته‌اند؟ نـی آنهادرمقابل اسلحه شما مغلوب شده‌اند ، نه اینکه خواسته باشند مطیع‌شما گردند.

اگر حاضر باشید مطیع‌اند وهمینکه غایب‌شدید. دشمنان شما خواهند بود . احوال این‌مردمان مانند حیوانات وحشی است که پس‌از اینکه بدام افتادند مدتها وقت لازم است تا برخلاف میلشان اهلی گردند، من‌مانندکسی حرف میزنم‌که تمام مستملکات داریوش را تصرف کرده باشد وحال آنکه چنین نیست **نبرزن** گـرگان را دارد، **بسوس** پدرکش اکتفا به‌تصرف**باختر** نکرده مارا تهدید میکند، **سغدیها . داهی ها . ماسارژتها . ساك‌ها.(سکاها) هندیها** هنوز باطاعت مادرنیامده اند تمام این مردمان همینکه‌مشاهده کنندکه ماپشت بآنها کرده‌ایم قدم بقدم ازپس ما بیایند ، تمام این مردمان یك ملت‌اند زیرا برای تمامی‌آنها مابیگانه‌ایم، وخارج ازنژاد آنان ، واین هم‌معلوم است، که مردم حاضرترند بحکمران بومی اطاعت کنندولواینکه این حکمران بدترین جبار باشد ، پس باید هرچه‌گرفته‌ایم از دست بدهیم، یاآنچه راکه نداریم تسخیر کنیم. ای‌سربازان‌چنانکه طبیبی ازتن مریضی آنچه‌که مخرب است‌بیرون میکشد ماهم باید آنچه را که مانع حکومت ماست ازپیش برداریم گاهی یك‌جرقه که‌مورد بی‌اعتنائی بوده باعث حریقی بزرگ گردیده، دشمن را نباید حقیرشمرد ازاین‌بی اعتنائی‌شما اوقویترخواهدشد ، **سلطنت پارس** میراث داریوش‌نبود،اعتبار ونفوذ خواجه‌ای **باگواس** نام اورابرتخت کوروش نشاند، آیاگمان

میکنیدکه برای **بسوس** زحمات زیاد لازم است تاملکی راکه صاحب ندارد بدست آرد ، **ای‌سربازان** بدانیدکه تقصیری بزرگ برماوارد خواهدبود. از اینکه داریوش را مغلوب ساخته ممالك اورا بیکی ازبندگان اوبدهیم چه بنده‌ای؟ بنده‌ای که‌روا داشت بدترین‌جنایت رانسبت به‌شاهش مرتکب شود، آنهم درچه احوالی که حتی از طرف خارجیها او مستحق ترحم بودچنانکه‌ما باوجود اینکه فاتح هستیم یقیناً به‌اورحم میاوریم. این بسوس اورا در زنجیرهائی آهنین کردو برای اینکه ما نتوانیم حیاتش رانجات دهیم او راکشت. آیا به چنین کسی‌میخواهید این ممالك وسیعه را واگذارید؟ من‌باکمال بی طاقتی منتظر دقیقه‌ای هستم که‌اورا به‌چوبه دار بسپارم ومجازات خیانتش راکه قرض من است بتمام پادشاهان و مردمان‌اداکنم.

من از شما میپرسم آیا خشم شمارا حدی خواهد بود اگر بشنوید که چنین شخصی شهرهای **یونان** یاسواحل **هلس‌پونت** را غارت میکند؟ و چه‌دلی دردناك خواهید داشت وقتیکه ببینید اونتیجه فتوحات شمارا ازچنگ شما ربوده ، دراین حال شما اسلحه‌برخواهید گرفت تافتوحات خودتان را بازستانید آیا بمراتب بهترنیست‌که هم‌اکنون‌تاوقتی‌اوفرصت نیافته قوای خودرا جمع آوری‌کند واز پریشانی حواس بیرون‌آید. بروید و او را مضمحل کنید.

برای پاهای‌ماکه آنقدر برفهارالگدکوب کرده واز آن همه‌رودها و قلل‌کوههای بلندگذشته. فقط چهارروز راه مانده، دریائی‌که امواجش راه مارا پوشیده باشد، تنگها و گردنه‌های **کیلیکیه** که عبورما را سدکند درپیش‌نداریم، درجلومافقط جلگه‌ها و راههائی است‌سهل‌العبور، بین‌ماوفتح‌چندقدمی بیش‌نیست دشمنانی که ماداریم منحصراند به‌چندفراری یا شاه‌کشان‌رذل. اگر چنین کنید . گویم ، این‌کردار نجیبانه در خاطره های اعقاب ما بماند واز زیباترین‌نامهای پرافتخار شمااین خواهدبود، که هرچندداریوش دشمن شما بود با وجود این توانستید پس‌از مرگش‌خصومت‌خودرا درباره او فراموش‌کرده و قاتلین اورا مجازات‌کنید. یعنی شمامنتقمی بودیدکه بخائنی‌اجازه ندادید ازانتقام‌شماجان‌بدربرد، آیاحس نمیکنیدکه پس‌ازانجام این‌عهده چقدر پارسیها نسبت بشما مطیع‌ترخواهند بود زیراخواهند دیدکه شما برای اجرای عدالت‌اسلحهٔ‌برگرفتیدوخشم شما متوجه جنایت‌بسوس بود، نه‌نام ملت آنها (کنت‌کورث‌کتاب ۶ بند۲).

پس از این نطق اسکندر، سربازانش‌باشعف و شادی حاضر شدند با او بهر جا که خواهدبروند، اسکندر از احـوال روحی سپاهیان خود استفاده کرده ، در حـال فرمان حرکت داد. ۱

رفتن اسکندر بطرف گرگان

آریان گوید (کتاب۳. فصل ۸ بند۲) اسکندر دستور حرکت قشون خودرا بطرف **گرگان** صادر نمود ووقتی‌که بگرگان میرفت قشون خودرا سه‌قسمت کرد: قسمتی راکه‌از

۱ــ تاریخ ایران باستان صفحه۱۶۳۸ــ ۱۶۴۰

همه زیادتر وسبك اسلحه بود باخود برداشت، قسمت دیگررا با **کراتر** بمملکت **تپوریها** فرستاد ۱ وقسمت سوم بسرداری **اری گیوس** ماموربود باباروبنه وخارجیها ازعقب اسکندر حرکت کند، پس از اینکه اسکندر ازمعابر گذشته وارد گرگان شد بطرف **زادراکرت** رفت (استرآباد کنونی تقریباً) دراینجا کراتر باورسید، بی‌اینکه سپاهیان اجیر یونانی را که درخدمت داریوش بودند دیده‌باشد.ولی تمام صفحاتی راکه ازآن میبایست بگذردبزور یابامذاکره وقرارداد باطاعت درآورده بود. بزودی **ارته‌باذ** باسه پسر خودکه نامشان، **سوفن**، و **آری‌برزن**، و **ارسام** بود نزد اسکندر آمد **ات فرادات**والی **تپورستان** و نمایندگان یونانیان اجیرهم بااینها آمده بودند، اسکندر ارته‌باذ راباحترام پذیرفت‌ووالی تپورستان را بایالت خود ابقا داشت، ولی بیونانیها گفت‌که چون قانون یونان را نقض و بخدمت خارجی برضد یونان داخل شده‌اند، باید بلاشرط تسلیم شوند آنها گفتند کسی را بفرست تاتسلیم شویم، واسکندر **درونیك** وارته‌باذ رافرستاد،عده‌یونانی به‌هزار وپانصدنفر تقریباً میرسید، **کنت‌کورث**اطلاعات بیشتری‌دراین‌مورد داده چنانکه گوید (کتاب۶ بند۴) اسکندردرحالیکه‌باپیاده وسواره‌نظام حرکت‌میکرد پس‌از پیمودن ۱۵۰ استاد(پنج فرسنگ) به‌یك‌وادی که مدخل گرگان بودرسید ودرآنجا اردوزده به استحکامات پرداخت در اینجا جنگلی است‌که مسافت زیادامتداد یافته وخاك وادی، حاصلخیز است آبهائی که‌از بلندیها سرازیر میشود این زمینها را آبیاری میکند، از پای کوه رودی جاری است موسوم به **زیوبه‌ریس** میباشد این‌رود پس‌از طی‌سه استاد‌راه به تخته سنگی برمیخورد واز این جهت به دوشعبه متساوی تقسیم‌شده بعددر زمین فرو میرود پس از آن این‌رود مسافت ۳۰۰ استاد (۱۰ فرسنگ) در زیرزمین طی کرده بازظاهر میشود ولی این‌دفعه مجرای‌آن وسیعتر است بعد پس‌از اینکه‌قدری راه‌پیمود بازمجری تنگ میگردد زیرا راهش سخت‌است وبدین‌منوال میرود تاجائیکه به رود دیگرکه موسوم به **ریداژ** است میریزد اهالی محل گفتند که‌هرچه دررود(**زیوبه‌ریس**) قبل‌از فرورفتن‌آن درزمین بیفکنند.درجائیکه رودمز بورآفتابی‌میشود بیرون میآید.

اسکندر برای امتحان امر کرد دوگاو نررا در رود مزبور انداختند واشخاصی که مامور این‌امتحان بودند. خبردادند‌که دوگاو مزبور راآب از زیرزمین بیرون انداخت. لازم است دراین‌جا تذکردهیم‌که **دیودور** اسم این‌رود راکه بزمین فرو رفته پس‌از طی‌ده

۱ــ بادر نظرگرفتن وضع جغرافیائی‌نواحی‌سمنان ودامغان وشاهرود،خوداسکندر ازراه شاهرود حالیه‌بگرگان‌رفته‌است ولی درموردقسمت‌دوم قشون وی‌که بسرداری کراتر به‌مملکت تپوریها (طبرستان) فرستاده‌شده است‌راه‌سهل‌العبوردیگری غیراز راه‌سمنان به‌فیروزکوه نیست ولی‌بطور قطع‌تصور میرودکه قسمت‌دوم سربازان اسکندر از شمال سمنان ازطریق راه سنگسر وشهمیرزاد وفولاد محله به‌طبرستان رفته باشند ویا ازشمال قوشه‌فعلی از طریق راه‌تویه دروار که‌صعب العبورتر است عبورنموده‌اند وغیر از راههای فوق‌الذکر راههای دیگری‌دراین‌نواحی موجود نیست‌ولی‌اینکه بعضی‌ازمورخان‌تصریح نموده‌اند.خوداسکندر راه بسیارسخت‌ولی‌کوتاهتری را اختیار نموده وبطرف آبشارخزر رانده است.بنظر میرسد که اسکندر شخصا از شمال قوشه فعلی ازطریق راههای تویه‌دروار یاچشمه‌علی دامغان به‌سواحل دریای خزر عزیمت نموده‌باشد

فرسنگ راه بیرون میاید **ستی بتس** نوشته (کتاب ۱۷ بند ۷۵) اسکندر دراینجا چهار روز اطراق کرد وپس ازآن بطرف گرگان حرکت نمود دراین احوال اسکندر با قشون خود حرکت میکرد و مفتشینی پیش میفرستاد که ایـن مملکت را بشناسند. روح جنگی اهالی و صعوبت راهها اسکندر را بیدار نگاهداشته بود. راه قشون تماماً ازیك وادی بودکه تا **بحرخزر (کسپین)** امتداد میافت. ۱

پس ازآن اسکندر واردگرگان شد وتمام شهرهای آن‌را تصرف کرد. درزمان توقف اسکندر درگرگان **مردها یا ماردها** که درمغرب **(تپوری)** وزیر **دماوند** ساکن‌بودند بنای‌هجوم وحمله راگذاردند ولی بآسانی جلو گیری و مغلوب شده تحت حکومت والی **تپورستان** که دوباره ازطرف اسکندر بمقام خود منصوب شده‌بود قرار گرفتند.

جانشینان اسکندر

اسکندر پس ازلشکرکشی به **هند** از راه **مکران و بلوچستان** به‌کرمان و سپس به‌شوش وهمدان رفت وپس ازمطیع کردن **کوسیان** (اهالی لرستان) به بابل عزیمت نمود وی‌باین امپراطوری‌معظم ووسیعی که‌داشت‌اکتفا ننموده، بخیال حمله به‌عربستان افتاداسکندر دربین تهیه وتدارك جنگ جهت حمله به‌عربستان ناگهان مبتلا به تب‌گردید، ولی باوجود داشتن تب از دادن دستورات لازمه و گذرانیدن قربانیهای مرسومه کوتاهی نمینمود ولی بالاخره مرض‌شدت یافت واز زبان‌افتاد. وی پس از اظهار ملاطفت به سربازان دل شکسته خودکه صف بسته ازجلوی وی‌گذشتند در سال ۳۲۳ قبل‌از میلاد در عنفوان شباب یعنی در سی وسه‌سالگی واوج شهرت وآخرین درجه عظمت ازاین جهان درگذشت.

مرگ ناگهانی وبرخلاف انتظار اسکندر ونبودن پسربالغی ازاوکه برتخت نشیند و نیز وجود عده‌زیادی ازسرداران اسکندر ورجال مقدونی. که هیچیك ازآنها خودراکمتراز دیگری‌نمیدانست باعث گردید. که پس‌ازفوت اسکندرتشنجات و منازعات وجنگهای خونین بس‌طویلی دردولت اوروی دهد.

جنگ اول برسر جانشینی اوتقریباً ازهنگامی شروع شدکه جسد اسکندر هنوز سرد نشده‌بود **پردیکاس** که‌اعظم رجال دولت و از زمان سلطنت **فیلیپ** تاآخر حیات اسکندر دارای‌مشاغل‌عمده‌بوده ولی‌مردی خود خواه وبیرحم بود درشورائی که از سرداران ورجال مملکت منعقدشده وتصمیم گرفته بودندکه تاپیدا شدن یکنفر وارث برای اسکندر ممالك را اداره نمایند بسمت ریاست تعیین گردید. از طرف دیـگر رؤسای سربـازان و نظامیان پیاده بنمایندگی طبقه پائین کـه بیغرض و دولت خواه بودند **آریده فیلیپ** را بسلطنت برگزیدند.

موقع خیلی باریك وخطرناك بود. بالاخره مطابق عادات مقدونیها با انجام مراسم (پاك کردن) که بنحوخاصی‌انجام‌میشودقرارشدتاوقتیکه‌طفل‌اسکندر بحد بلوغ نرسیده آریده فیلیپ پادشاه وپردیکاس **نایب السلطنه** ممالك باشند. پس از اینکه پردیکاس بنیابت سلطنت

۱ـ تاریخ ایران باستان پیرنیا ـ ۱۶۴۰ـ۱۶۴۱

انتخاب‌شد، تمام سرداران سپاه‌را بمجلس مشورتی طلبیده وممالك را بین آنها تقسیم کرد در این تقسیمات. ایالت پارت وگرگان رابه **فراتافرن** ایرانی‌که درزمان حیات اسکندر نیز والی‌آن ایالت‌بود واگذار نمود، عاقبت پردیکاس درجنگی‌که با بطلمیوس‌فرمانروای‌مصر نمود بدست‌صاحب‌منصبان‌خویش بقتل‌رسید وپس‌از‌آن مقدونیها نیابت سلطنت‌را به**(آن‌تی‌پاتر)** نامی دادند، آن‌تی‌پاتر پس‌از استقرار، به تقسیم ثانوی ایالات پرداخت و دراین تقسیمات شخصی بنام فیلیپ والی ایالت پارت گردید و ایالت بابل نیز به سردار معروف مقدونی **سلکوس** واگذار گردید، این سردار موسس سلسله ایست در ایران‌که بنام **سکوکی** ها نامیده میشود .

سلوکیها

درباب سلکوس مؤسس سلسله سلوکیهاکه بعداز اسکندرکشور ایران جزو مستملکات آنان‌بوده، بنابرآنچه مورخین عهدقدیم نوشته‌اندمیتوان‌عقیده داشت‌که یکی از عاقلترین و مآل‌بین‌ترین سرداران اسکندر بوده‌است واوپس‌از رسیدن‌بقدرت(۳۱۱ قبل ازمیلاد) برای اینکه در ممالك اوشورشهای پی در پی روی ندهد و بتواند آنها را اداره‌کند. مستملکاتش را به ۷۲ بخش تقسیم و بـرای هرکدام یکنفر والـی (**ساتراپ**) معین کرد بنابر این ایالتهای اوکوچکتر از ایالات هخامنشی و اسکندر بودند، ولی‌ایالات شرقی وشمال شرقی ایران بیشتربحال سابق باقی ماندند.

کوشش سلوکیها برای یونانی کردن مشرق

سلوکیها عامل‌بزرگ یونانی کردن مشرق بودند. جهت‌آن‌نیز‌روشن است‌زیرا برای ادامه فرمانفرمائی خودلازم میدیدندکه مردم بآنان بنظر خوش نگریسته و آنان را بیگانه ندانند (**آپ پیان**) گویدکه سلوکیهای اول تقریباً شصت شهر در مشرق بناکردند و **مقدونیها** و **یونانیها** راتشویق‌کردندکه بفلات ایران نیز مهاجرت نمایند، ولی نه بقدر **سوریه** و **بین‌النهرین**. شهرهای فلات‌ایران اینها بوده است :

درماد، شهر **قدیم رگ باری**را **اوروپس** نامیدند (ستـرابون. کتاب دهم) در نزدیکی **دربندهای بحر خزر** (**دروازه‌کسپین**) یك **آپاما** و در سرحد **پارس** یك **لائُدیسه** بناکردند.در **پارت، آپ‌پیان** ازبنای شهرهای**س‌تیرا، کال‌لیوپ ، خاریس، هکاتم‌پی‌لس** (شهر صددروازه) **آخه‌آ**، سخن‌میراندکه تعیین محل دقیق آنهابطورقطع ممکن نیست .

قیام باختر

در سال ۲۵۶ قبل از میلاد درزمان‌سلطنت **آن تیوخوس‌دوم،باختر باسغدومرو** متحدگشته ازدولت سلوکی جداشد، قائد این کار **دیودوت یونانی** بودکه در این قسمت ایران دولتی تشکیل داد واین دولت چندی دوام یافته بدولت یونانی معروف گردید وبعد

جزو دولت پارت(اشکانیان)شد. سلوکیها ابتدا متعرض این دولت نشدند ولی بعد که خواستند آن را باطاعت درآورند. بنای آن محکم گشته بود.

قیام پارت

شش سال بعداز قیام باختر. پارتی‌ها هم از دولت سلوکی جداشدند (۲۵۰ قبل از میلاد) قائد این واقعه مهم (**ارشك**) بود وشرح آن درفصل آینده این کتاب خواهد آمد، عجالتا همینقدر گوئیم وقتیکه آن تیوخوس دوم خبرقیام پارتیها راشنید یقینا بخیالش خطور نمیکرد که شالوده چه‌دولت مهیبی ریخته‌شد، وچه‌قوم‌جوان تازه نفسی‌پا بعرصه تاریخ گذارد مسلما نمیتوانست تصور کندکه این‌قوم نیرومندکه آنوقت در گمنامی میزیست. نقشه سیاسی آسیای غربی رابهم‌خواهد زد وتاریخ آنرا بمجرائی دیگر خواهد انداخت .

فصل پنجم

دوره پارتی

اوضاع پارت در قدیم

پارت درعهد قدیم مملکتی بودکه اکنون آنرا **خراسان** می‌نامیم . داریوش اول در کتیبه‌های **بیستون** و **تخت جمشید** و**نقش رستم**. چنانکه سابقاً بیان گردیدآن‌را(**پرثو**) نامیده ونویسندگان یونانی اسم این‌مملکت را (**پارثیا**) ــ (**پارثوآیا**) نوشته‌اند .

بنابر املاء این‌اسم در زبان پارسی قدیم و نظر باینکه یونانیها بر حسب تلفظی که ایرانیهای قدیم ازاین اسم میکردند . نام این مملکت رابا حرف **تتا ۱** ضبط کرده‌اند . میبایست پارت‌را حالاپارث بنویسیم وتلفظ کنیم ولی ازآنجا که‌امروز (ث) و (س) بیك نحو تلفظ‌میشوند وچنین تلفظ وجه اشتباه دارد.

چنانکه شنونده ازلفظ (پارث) (پارس) میفهمد ناچاریم برای‌احتراز ازچنین‌التباسی بزرگ پارث راپارت بنویسیم وتلفظ کنیم.

طبق مدارك موجود مورخین **ارمنی** سر زمین‌پارت را **پهل شاهسدان ۲** میگفتند واز این جا است که منسوب بپارت را پهلوی یا **پهلوانی** گویند. بنابراین باید عقیده داشت‌که موافق موازین فقه‌اللغه‌پارسی، **پرثو** اسم پارت‌بپارسی قدیم بمرورزمان به(**پهلو**) مبدل‌شده‌بوده و **پرث** مشتق **پرثو** به **پهل** است بهمین مناسبت نویسندگان ارمنستان موافق تلفظ زبان‌خود ازاین اسم‌آنراپهل مینامیدند.

نویسندگان قرون اولی اسلامی نام پارت‌را هیچ‌ذکر نمیکنند. پادشاهان این‌دوره‌را اشکانی یا **اشغانی** مینامند وخود دوره را باسم (ملوك الطوایف) یاد میکنند (اگرچه این اسم درنظر آنها شامل دوره بعد از اسکندر است تاروی کار آمدن ساسانیان) بنابر آنچه

۱ــ تتارا حالادر زبانهای اروپائی با (TH) می‌نویسند.

۲ ــ یعنی: پهل‌شاهستان

گفته شد ایـن نتیجه حاصل میشود که اسم پارت در زبـان پارسی قدیم **پرثو** به پهلو و **پرث** به پهل تبدیل یافته و در دوره اشکانیان و ساسانیان این لفظ بهمین معنی استعمـال میشده است.

این را هم باید بگوئیم که چون اسم این مملکت در ایران موافق مدارك اروپائی بپارت یاپارث مصطلح و مانوس گشته و نمیخواهیم خرق‌اجماع کنیم، همان اسم را مینویسیم ولی این‌تذکر هم لازم بود. تااصل اسم‌بزبان پارسی صحیح معلوم باشد. [1]

جغرافیای پارت

سرزمین پارت‌ازجنوب‌شرقی‌دریای‌خزر بصورت‌صفحه‌باریکی بطرف مشرق‌امتداد دارد واین منطقه ازطرف شمال و جنوب بین کویرها و بیابانهای لم یزرع واقع است. میگوئیم صفحه باریك. زیرا نسبت بکویرهای اطراف عرض وطول آن خیلی کم‌است. چه‌طول این صفحه ازغرب بشرق تارود هریرود ۵۱٤ واز شمال بجنوب تاکویر ۳۲۲ کیلومتر یامیل ایرانی‌است، چهار زنجیره کوه از جنوب شرقی دریای خزر بطرف مشرق بطور متوازی امتداد یافته وچون این زنجیره ها از یکدیگر جدا هستند وادی هائی در میان زنجیره ها تشکیل شده.

اطراف این وادیها درختان زیاد دارد. خاك دامنه کوهها حاصلخیز است وآبهای فراوان، که ازکوهها جاری است وررودهای بزرگی بوجود آورده است.

دراین صفحه نویسندگان عهدقدیم دومملکت‌را اسم میبرند، گرگان وپارت ولی‌بطور قطع نمیتوان حدود این دومملکت [2] رامعین‌کرد. چیزیکه محقق بنظر میآید این است که گرگان درسمت شمال و غرب این‌صفحه بوده و پارت در طرف جنوب وشرق. یعنی بزرگترین قسمت وادیهای رود اترك وگرگـان جزء مملکت گرگان بوده و کمتـرین قسمتش‌جزء پارت. **هرودوت**پارتی‌ها راباخوارزمیها، سغدیان، هراتی‌ها، گرگانی ها. زرنگی‌ها (سیستانی ها) وثامانیان مربوط میدارد (کتاب سوم. بند ۱۱۷،۹۳) ولی‌داریوش بزرگ درکتیبه های خود پارت را **بازرنك**. هرات. ساگارتی(که درکویرلوت بوده) و گرگان ارتباط میدهد. معلوم است که نمیتوان تمام مردمانی را که هرودوت مینامد یا تمام سرزمینهائیکه داریوش ذکر میکند جزء **پارت** دانست. ذکر اسامی مردمان یا ایـالات با هم فقط از ایـن جهت است‌که این مردمان و قسمتها بیکدیـگر نزدیـك بوده‌اند.

بنا براین وبنا برآنچه از نویسندگان عهدقدیم استنباط میشود، پارت،**خراسان** کنونی بوده، یعنی‌تقریباً از**سمنان ودامغان**کنونی شروع شده به هریرود امروز منتهی میگشته. بعضی چنانکه کرارا در فصول گذشته این‌تالیف ذکرشد، در بند دریای گرگان (دروازه دریای کسپین) راکه درحال حاضر بنام **سردره خوار** معروف‌میباشد، حدفاصل بین‌پارت

۱ــ تاریخ ایران باستان ص۲۱۸٤

۲ــ مورخین عهدقدیم ایالت رامملکت ثبت نموده‌اند.

وماد میدانستند، بهرحال بی‌تردید میتوان گفت که پارت‌عهد قدیم عبارت از ولایات کنونی بشرح زیر بوده است:

سمنان. دامغان. شاهرود. جوین. سبزوار. نیشابور. مشهد. بجنورد. قوچان. دره گز. سرخس. اسفراین. جام. باخزر، خواف. ترشیز. تربت حیدریه. طول این‌ولایات ازطرف مغرب بمشرق تقریباً ۶۰۰ کیلو متر و عرض آنها تقریباً ۲۰۰ کیلو متر است ، بنابراین سطح پارت بالاخص تقریباً صد هزار کیلو متر مربع بوده است ، صفحه‌ای که ذکرش گذشت. ازکوهستانهائی‌درشمال وجلگه‌هائی درجنوب بدین‌ترتیب ترکیب‌یافته، اولاسه رشته کوه است، یکی موسوم بدامان کوه، یاکوههای اکراد، که دامنه‌اش بسمت **کویرخوارزم** امتداد دارد . دیگری بنام **آلاداغ و میرابی** در وسط وسومی باسم **جغتای** یا کوههای **جوین** درجنوب. این سه‌زنجیره کوهها باهم متوازی‌اند. رشته‌کوههای اولی آبهائی راکه به‌اترك میریزند ازآبهای تجن‌رود جدامیکند وزنجیره های‌کوههای مرکزی وجنوبی‌آبهای گرگان‌رود را ازآبهای نیشابور . تشکیل این سه زنجیره سه وادی ایجاد کرده ۱ـ وادی مشهد بین‌کوههای اکراد و آلاداغ ومیرابی . ۲ـ وادی میان‌آباد بین آلاداغ وکوه جغتای یاجوین ۳ ـ وادی نیشابور میان جغتای ومیرابی . عده رودها هم موافق جلگه هاسه است. ۱ـ تجن ۲ـ رودنیشابور ۳ـ رود میان‌آباد، آبهای رود تجن و نیشابور غالبا برای زراعت بکارمیرود ولی درباب میان‌رود عقیده این است‌که بگرگان رود میریزد بلندی این‌کوهها زیادنیست، باوجود این به‌بلندی ۶هزارپا میرسد ودرجاهائی چراگاههای خوب دارد‌ولی برعکس کوههای **گرگان وقومس** ازحیث‌روئیدنی وجنگل‌غنی نیست وادی‌ها بخصوص‌وادی مشهد ونیشابور‌بسیار حاصلخیز است، خاکش برای زراعت‌بسیار مناسب میباشد وحاصلهای خوب میدهد.

بالاتر گفته شد که یکی‌از رشته های‌کوه موسوم به کوههای‌اکراد است، باید تذکر دهیم که این‌مردم راشاه عباس صفوی از کردستان کوچانید و بعده پانزده هزار نفر دراین جانشاند، تاجلو تاخت وتازهای اوزبك وتاتار را بگیرند، معلوم است که‌بعدها عده نفوس آنها بیشتر شده واکنون بیشتر اکراد بین وادی مشهد وکویرخوارزم سکنی دارند. (۱)

پارت‌اصلی. چنانکه ازنوشته‌های جغرافیون ومورخین قدیم‌دیده‌میشودهمین کوهستان و جلگه‌ها بوده که توصیف شد . این‌جاها قنوات زیاد احداث شده و در بعضی جا ها رشته چاهها تا نیم‌فرسنگ ازکوهها امتداد دارد . آثار محل‌ها نشان میدهد‌که این‌جاها درعهد قدیم آبادتر بوده و زراعت و فلاحت حاصل‌های وافرتری ببرزگر میداده . زیادی است گفته شود نسبت بکویرهای خوارزم و لوت چقدر امتیاز داشته است و بی جهت نبوده که سیل مردمان صحراگرد شمالی باین صفحات جاری بوده . این صفحات از حیث درختان میوه گوناگون غنی‌است و از معدنیات مس وسرب وآهن ونمك و فیروزه زیاد دارد، ولی جای حیرت است‌که اسم فیروزه درکتب قدما برده نشده است . آب و هوای این صفحات

۱ـ عده‌ای از این‌مردم درقریه عباس‌آباد بین‌جاده شاهرود به سبزوار سکونت دارند که درفصول آینده مشروحا بیان خواهد شد

معتدل است، اگرچه **ژوستن** گوید سخت است ولی از اطلاعات کنونی این نتیجه حاصل میشود که زمستان از آبان تا فروردین امتداد دارد و سرما در شب شش یا هفت درجه از صفر پائین‌تر نمی‌آید و حال آنکه در روز میزان‌الحراره ۲۰ــ۲۵ درجه بالای صفر نشان میدهد تابستان بعکس خیلی گرم است، بخصوص در جاهائی که دامنه کوهها بطرف کویر امتداد دارد. در بعضی جاها بادهای خسته کننده ومضر ازطرف کویر میوزد ولی در کوهستان ها گرمای تابستان ملایم ومعتدل است.

بطوراجمال این بود نتیجهٔ نظری بجغرافیای پارت قدیم. اکنون بایددید که ممالك مجاور پارت کدام بودند. پارت‌را این صفحات محدود میساخته: ازطرف شمال، خوارزم و مرو، ازسمت مشرق، هرات، ازطرف جنوب، زرنگ (سیستان) و ساگارتی (در کتیبه داریوش آساگارتی) و ازسمت مغرب گرگان و ماد(**ری فعلی**).

چنین بودموقع پارت وصفحات مجاور آن، در عهد قدیم وباید گفت که این وضع جغرافیائی مساعد بود که مردمی نیرومند بپرورد. زیرا این مردم همسایگان قوی نداشتند تابتوانند سلطه خویش را بر پارت تحمیل کنند و مانع از رشدآن شوند. بنابراین بعضی نویسندگان اظهار حیرت کرده اند که چرا این مردم در دوره های زیاد درگمنامی مانده و زودتر پا بصحنهٔ تاریخ ننهادند، زیرا نه در دورهٔ آسوریها و مادی‌ها ذکری که درخور این مردم باشد ازآنان میشود ونه در دورهٔ هخامنشی. در زمان اسکندر پارتی‌ها مطیع‌اند و فقط درسال ۲۵۰ قبل از میلاد بر سلوکیها قیام میکنند. هما نطوریکه در صفحات گذشته این تألیف بیان گردیدجهت باید چنین باشدکه آسوری‌ها بدینجا نیامده بودند، زیراآسوری‌ها **دماوند** و قدری بعدترکویر لوت را آخردنیا تصور میکردند. اما اینکه چرا در دوره **مادی و هخامنشی** ذکری که در خور این مردم باشد از آنها نمیشود؟ این معنی **منحصر باین** مورد نیست.

چون نویسندگان عهد قدیم تاآمدن اسکندر بایران جغرافیای مشرق ایران‌رادرست نمیدانستند و بوقایع آن نیز علاقمند نبودند.

بنابراین نمیدانیم وقایع این مملکت چه بوده وچرا این مردم کارهائی که‌درتاریخ ضبط شده وآنان‌رابلند و نامی کرده‌باشد، ازخود بروز نداده‌اند. شاید داده ولی چون‌از مغرب آسیا دور بوده درمدارك و نوشته‌های مورخان یونانی وغیره‌ضبط نگردیده‌است، ولی هما نطوری که‌درفصل‌مربوط به‌کیانیان یادآور گردید، طبق تحقیقات **کریستن‌سن دانمارکی** کیانیان‌سلسله‌ای ازحکمرانان مشرق‌ایران بوده‌اند و فعالیت‌های آنان مربوط باین‌صفحات بوده‌است.

نژاد پارتیها

در باب نژاد پارتیها اگر بنوشته‌های مورخین و جغرافیون قدیم رجوع کنیم‌می بینیم بعضی‌مانندژوستن که‌کتاب‌های **تروگ پومپه**‌راخلاصه کرده، عقیده‌دارند که پارتیهاازمردمان سکائی بوده‌اند.

بزبان سکائی (پارت) بمعنی تبعید شده‌است (کتاب۴۱ بند۱) برخی مثل **سترابون** (کتاب۱۱ فصل۹ بند۳) گویندکه پارتیها از مردم **داه** بوده‌اند و این مردم نیزسکائی‌اند، در ابتدا اینها بالای **پالوس م اوتید** یعنی **دریای آزووکنونی** سکنی داشتند ، بعداز آنجا کوچیده بطرف **خوارزم** رفته در همسایگی **گرگان** سکنی گزیدند ، پس ازآن از آنجاهم کوچیده **بخراسان** کنونی درآمدند . موافق این عقیده بعضی ازهموطنان اولی آنها دروطن قدیمشان باقی ماندند. **کتزیاس** می‌نویسدکه سکاها ازطرف گرگان بخراسان آمده‌اند. بنابراین، موافق‌عقیدهٔ مورخین فوق‌الذکرپارتی‌ها**سکائی** بوده‌اند، ولی‌تعیین‌نژاد قومی دربعضی‌مواردکاری‌است بس‌مشکل و پایه‌ای که‌کاملا بی‌عیب باشد یافت‌نمیشود تا‌بتوان آنرا مبنای قضاوت قرار داد .

دودمان اشکانی

در باب لفظ**اشك** بدواً بایدگفت که دوعقیده اظهار شده عقیده‌ای که بیشترطرفدار دارد این است که اشك مخفف ارشك است، وچون بانی سلطنت پارتی ارشك بود، و سایر شاهان این سلسله برای افتخار خودوجاویدان کردن نام ارشك این اسم را باسم‌خود می افزودند، این دودمان موسوم به‌ارشکیان گردید وازکثرت‌استعمال ارشکیان در قرون بعد اشکیان و اشکانیان شد.

برخی گفته‌اندکه‌چون محل اقامت خانواده اشکانی در آساك بوده بدین مناسبت این خانواده خودرا اشکانی نامیده‌اند . معلوم است‌که عقیده اولی بحقیقت نزدیکتر است زیرا تبدیل ارشك به‌اشك از تبدیل **آساك** باین اسم طبیعی‌تربنظرمیآید. موافق یکی‌ازروایات، ارشك شخصی بود، باختری وچون از دعوی استقلال **دیودوت** در باخترناراضی‌بودازآنجا مهاجرت کرده بپارت آمد، واهالی‌را بقیام برضد **سلوکیها** برانگیخت. موافق روایت دوم ارشك و**تیرداد** پسران**فری‌یاپت** بودند واین آخری پسرارشك بوده است . این دو برادر از باختر بپارت نزد **فرکیس** والی‌سلوکی آمدند وچون تیرداد صباحت‌منظرداشت ووالی موافق عادت زشت یونانیهای آن زمان خواست تمتعی‌از جمال اوبرگیرد، این‌رفتار بر ارشك بسیار گران آمد . فرکیس راکه میزبانش بود شبانه بمعاونت تیرداد وپنج نفر نوکرش کشت وپس ازآن بقیام برضد سلوکیها عزم خودرا جزم کرد(روایت **آریان** قطعه ۱) برحسب روایت سوم ارشك اول پادشاه اشکانی یکنفر سکائی بود ، از طایفه پارنیان یا اپارنیان و این طایفه‌هم قوم **داه** سکائی که درهمسایگی گرگان‌سکنی داشت بشمار میرفت . ارشك باطائفه خود در وادی‌اترك میزیست و بعداز اینکه شنید دیودوت در باختر اعلان استقلال داده وسکه باسم خود زده یعنی ازدولت سلوکی‌جداشده، اوهم بپارت در آمده‌بر سلوکیها قیام‌کرد، این روایت را**سترابون** ترجیح داده (کتاب۱۱ فصل ۹بند ۲) **ژوستن** گوید ارشك شخصی بودکه نام ونشان نداشت ومدتها براهزنی اشتغال میورزید، بعدازاینکه دیودوت درباختر علم استقلال برافراشت ، سایر ممالك شرقی از او پیروی کردند، و اوهم

بایکدسته ازمردم راهزن بپارت درآمده **آن‌دروگرس** والی این مملکت را شکست داد . بعد گرگان‌را گرفت وقشونی نیرومند تشکیل داد زیراااز **سلکوس** وپادشاه باخترمیترسید ولی مرگ دیودوت بزودی خیال اورا راحت داشت وباپسراو عقد اتحاد بست ، پس از آن باسلکوس که قشونی برای تنبیه پارتیها به‌پارت کشیده بود جنگیده وفاتح گردید، روز این فتح راپارتیها روز آزادی خودشان میدانستندوجشن‌هادرآن‌روزمیگرفتند،

قیام باختر وپارت در زمان **آن تیوخوس دوم** پیش آمده است . چیزیکه مسلم میباشد، آن تیوخوس دوم بعداز شنیدن خبرقیام باخترو‌پارت اقدام جدی برای فرونشاندن طغیان این‌مملکت نکرده‌است ، و دو دولت مذکور فرصت یافتند، مبانی دولتهای خود را محکم کنند وازطرف دیگرچنانکه **استرابون** گوید(کتاب۱۱ فصل ۹ بند ۲) حکومت‌ارشك بر پارت بی منازع نبودو اودر مدت تقریبا دوسال برفع منازعات داخلی و جنگها اشتغال داشت، تاآنکه روزی ازدست نیزه دارش زخمی‌برداشت وبراثر آن درگذشت (۲٤۷ ق.م) عبارت (منازعات داخلی) گنگ است و معلوم‌نیست که دشمنان ارشك چه‌افرادی بوده‌اند ، بعضی حدس میزنند که‌تحریك‌وضدیت از طرف محلهای یونانی نشین پارت بوده است، مثلا درهکا**توم‌پی‌لس** (شهرصد دروازه) که شهریونانی بود، ازحکومت ارشك برپارت‌راضی نبوده‌اند واین ضدیت بالاخره بجنك‌کشیده وارشك کشته شده‌است، ولی محققا چیزی معلوم نیست . بنابراین سلطنت ارشك اول از ۲۵۰ تا۲٤۷ قبل از میلاد بوده است[۱]

اینك‌روایاتی‌راکه‌مرحوم‌اعتمادالسلطنه درکتاب **دررالتیجان** راجع باشکانیان‌جمع آوری نموده وازلحاظی‌درخوراستفاده وقابل ذکراست‌عینا نقل میشود:

ژرژرلیسن ازفضلای انگلیس که معلم علم تاریخ است گوید. مملکت پارت عبارت است‌از خراسان حالیه که امتداد آن از **سردره‌خواز تاهری‌رود** بوده است. بنابراین سمنان، دامغان، شاهرود، بسطام، سبزوار ، نیشابور، مشهد ، ترشیز و سایر بلاد خراسان همه داخل مملکت پارت بوده‌است.

مورخ‌دیگرمینویسدپارتها ابتدا درناحیه‌بسیارکوچکی‌حکمرانی‌بهمرسانیده‌امادرهمان اوایل شورش، مملکتی‌راکه مالك شدند، دارای چند شهر بزرگ بود ازقبیل **ایزاطیس** و **اوروپوس** و **ارساسیا** و **هراکلی** و **آپامیا** و **آرتاکوانا** یا **ارتاکانا** ، **آسپا** و **هکاتم‌پیلوس** ، بالجمله نگارنده بعدازآنکه بکثرت تتبع درکلمات مصنفین **قدیم** وجدید و ملاحظه نقشه‌ها، تعیین نمود، مملکت پـارت و اشکانیان عبارت است از دهستان قدیم و دره اترك

از طرف شمال شرقی حد مملکت **کوه‌اتك** و از جانب جنوب **کوه‌البرز** که فاصله مابین **خبوشان** و **بجنورد** و **نردین** و فاصل بین **نیشابور** و **سبزوار وشاهرود** و بسطام و دامغان‌میباشد، از سمت مشرق محدود به **آق دربند** است و از طرف مغرب به طبرستان .

شهر دوم اشکانیان **هکاتم پیلس** یعنی **شهرصددروازه** بود . بنای این شهر را

---

(۱) ــ تاریخ ایران‌باستان صفحه۲۲۰۳

ابتدا یونانیها کردند ، اما بعد از آنکه اشکانیان مسلط شدند بتجدید بعضی از ابنیه آن پرداخته واسمش‌را تغییرداده دامغان نامیدند.۱

درکوهستان اطراف دامغان و بلادخراسان یونانیهاسکنی‌داشتند ومردم کوهستانی آداب ورسوم آنهارا اخذکرده بودند .

قلاعی که اشکانیان در سرحد غربی متصرفات خود یعنی در طرف **ری** داشتند ، و حدودآنها را حفظ مینمود، اول **ایوان کیف** بود و آنرا **شاراکس** میگفتند و**شاراکس** قلعه‌ای راگویند که دیوار آنرا با چوب وچپر ساخته باشند . بعدقشلاق و بعد**اردهان** که محرف**اردوان** می باشد، بعد**لاسجرد** که معرب **لاسگرد** است و**لاس گرد** مخفف **بلاس گرد** میباشد ، یعنی **قلعه بلاس** یا **بلاش** و شاید آن تلهای مصنوعی که در جلگه **خوار** دیده میشود ، نیز آثار قلعه‌های **اشکانیان** باشد . میگویند **قلعه‌ایرج ورامین** راهم اشکانیان ساخته‌اند، واین‌حرف‌چندان بنظر بعید نمیآید ومؤید گفته بعضی‌ازمورخین‌می باشد، که گویند یکنفر از سلاطین اشکانی ایرج نام داشته است و نگارنده خود قلعه ایرج‌راکه در حوالی شهرکهنه **ورامین** است دیده‌ام، و تفصیل آنرا در (فوتیون) روزنامه‌های‌ایران درج‌کرده و میتوانم بطریق یقین بگویم که از ابنیه اشکانیان است ، این قلعه با عظمت و استحکام ، جز درگوشه‌ای که آثار آبادی دارد باقی امکنه آن خالی از بنا است ، معلوم میشود که اردوی حصین بوده واکثر ابنیه اشکانیان همینطور است . یکی از مورخین‌میگوید**اسکندر** و **سلوکوس** در مملکت پارت چند شهرکه بمنزلهٔ چند قلعه بود ساخته و یونانیها را در آن‌قلاع سکنی‌داده ازجمله **هکاتم‌پیلس** است که نزدیك شهردامغان حالیه‌بوده و**هراکلی** و**آپامه** و**ارودپسره** .

اینك به‌نقل‌مطالب‌حمله **آنتیوخس** بایران درزمان اردوان‌اول‌معروف‌باشك یا ارشاك یا ارساس سوم‌ازهمان‌کتاب دررالتیجان میپردازیم :

انتیوخس از **تنگه‌خوار** گذشت و هکاتم پیلس‌را نیزگرفت، اردوی **اردوان** بدامنه جبال **مازندران** رفت . **انتیوخس** بعد از چندی توقف در هکاتم پیلس و راحت نمودن قشون خود ، برآن شدکه از راه **چشمه‌علی** حالیه حرکت‌کرده بر اردوان حمله نماید اما عساکراشکانی بلندیهای‌طرف‌یسارجلگه دامغان‌پاسگاههای‌دیدبانی‌ساخته بودند وباستظهار آن امکنه محکمه جنگهای سخت و خونریز را با قشون پادشاه **سوریه** نمودند ، در سر هر دره‌که معبر بود و در هرگردنه لشگر اشکانی سنگرها از سنگ و چوب بسته و چون قشون انتیوخس بآنجا میرسیدند مانند برگ درخت‌که از باد خزان بر زمین ریزدآنهارا بخاك هلاك میریختند . مختصر ، انتیوخس و همراهانش چند سال در جبال مابین‌گرگان ومازندران و دامغان و شاهرود وبسطام باسپاه اشکانی زدوخورد داشتند وچون‌خودرااز‌غلبه عاجزدیدند مجبور وراضی بمصالحه‌گردیدند .

۱ــ این‌عقیده صحیح بنظر نمیرسد زیراطبق‌مدارك‌محقق‌وتأییدشده‌محل هکاتم‌پیلوس و دامغان باهم فرق دارد .

اعتمادالسلطنه در بارهٔ وجه تسمیه مازندران مینویسد :

استرابن از مشاهیر علمای جغرافی . طایفه مارد ساکن مازندران‌را **آمارد** ضبط کرده و در زبان قدیم ایران هروقت (آ) در جلوکلمه‌ای گذاشته میشده معنی کبیر بهم میرسانده، دراین صورت آمارد یعنی طایفه مارد بزرگ .

از قرارمسطورات مورخین معتبر، **اسکندر** کبیر از طرف گرگان متوجه‌مازندران شد و تاحوالی‌ساری راند اما نتوانست پیشتر برود ، معلوم است که‌ماردها جلواورا گرفته و آن‌قهرمان صرفه‌خودرادرزدوخورد بااین‌قوم‌شریر وبیباك ندانست وازاین گفته‌استنباط‌میشود که معنی دیو مازندران که**فردوسی** میفرماید، چیست وآنگفته افسانهٔ صرف نیست.

ایزیدر شاراکسی مورخ میگوید : بعداز آنکه **فرهاد** اول معروف باشك پنجم بر طایفه‌مارد غالب آمد عده کثیری ازآنها را کوچاند، بطرف خراسان ومروبرد، ودرآن اراضی سکنی داد وقسمت دیگر از این قوم را بشهر **خاراکس** که نزدیك سر دره خوار است ساکن‌نمود، **شاراکس** نزدیك سردره خوار همان **ایوان‌کیف** است وباید دانست که درقدیم **شاراکس** شهری‌را میگفتند که حصار و قلعه‌آن از چپریاگپرباشد . دورنیست که چپر یاگپرکه به لغت مازندرانی دیوار حصیری و چوبی را میگویند ، تصحیف و تحریف شده وشاراکس گشته‌باشد یعنی یونانیها این تحریف وتصحیف را نموده باشند . در هرحال مازندران‌که موطن ماردها بوده اسم‌خودرا ازاین‌طایفه‌اخذ نموده. باین معنی که‌مازمصحف مارد است ومازندران یعنی‌مملکتی‌که مازها درآن‌اند، برخلاف قول مشهور که گفته‌اند ماز یعنی‌کوه است ومازندران یعنی مملکتی که کوه درآن است، وکوهستان است و مازندران مخفف مازاندران میباشد.

پس‌ازاین تحقیق ومقدمه گوئیم ازهنرهای **فرهاد اول** یااشك‌پنجم اینکه دراوائل سلطنت خود حمله برماردها نمود وآنها بعدازمقاومت وچندجنگ، مقهورومطیع پادشاه‌اشکانی شدندومازندران ضمیمه متصرفات اشکانیان گردید.

مملکت ماردی ازممالك **سلوکیدها** بود، وماردها اسما یارسما رعایای آن سلاطین بودند .

اما وقتی‌که اشکانیان حمله بماردی‌کردند ، ظاهراً پادشاهان **پرشام** طوری بخود مشغول بودند ، که بخیال حفظ مملکت وحراست رعیت خود که ماردی و ماردها باشند نیفتادند چه شنیده نشده است که در جنگهای فرهاد اول باماردها از طرف سلاطین **سلوکید** جنبشی شده باشد و جمعی این تقاعد را بضعف و بعضی **بجنگ با روم** نسبت **داده‌اند .**

بعقیده بعضی از مورخین و مصنفین، اول پادشاه اشکانی که از سر دره خوار بطرف مغرب راند واستیلا حاصل نمود فرهاد اول بود که بعداز مغلوب کردن ماردها از حد متصرفات طبیعی خود قدم بیرون گذاشت **وجلگه ری** را تا دشت **قزوین** تملك وتصاحب کرد . ۱

---

۱ ــ نقل از جلد اول و دوم و سوم کتاب دررالتیجان فی تاریخ بنی الاشکان تالیف اعتمادالسلطنه.

ایالات تابعه دولت اشکانیان

ممالك تابعه اشکانیان که بوسیله‌حکام آنان اداره میشده‌اینها بوده‌است: (**گوت‌شمید** تاریخ ایران‌الخ. صفحه ٥٤–٥٥) ١- **بابل** ٢- **آپلو نیاتیس** (**سی تاسن**‌سابق) ٣- **خالو نیت** ٥- **کارینا** درست معلوم نیست کجا بوده باید **نهاوند** باشد ٨- **کامبادن** (کرمانشاه) ٦- **ماد** بالا(همدان) ٧- ماد پائین یاماد رازی(**ری**) ٨- **خو آرن** (خوار) ٩- **کمیسن (قومیش)** نواحی سمنان ودامغان کنونی ١٠- و هرکان یا گرگان ١١- **آستوئین**، درست تطبیق نشده است ١٢- پارت بالاخص ١٣- **آپاآوارتاکن**، ناحیه‌ای که جزو پارت بالاخص بوده ١٤- **مرگیان (مرو)** ١٥- **آریا (هرات)** ١٦ - **آنائوئر جزء هرات** ١٧ - **زرنك** (سیستان) ١٨- **آراخوزیا** (رخج یاهندوستان سفید)

پایتخت اشکانیان

پایتخت مشهوردولت اشکانی تیسفون بوده‌است، ولی محل مزبور وقتی پایتخت شدکه دولت پارت تادجله وفرات توسعه یافت، بنابراین بالطبع این‌سئوال پیش میآیدکه پایتخت پارت بالاخص کجا بوده ، یعنی قبل ازتسخیر شهر صد دروازه یا بنای **دارا** مقرحکمرانی اشکانیان کدام شهربوده. دراین باب بعضی اسم‌شهر **اساك** رابرده آنرابا قوچان یا بجنورد مطابقت میدهند. برخی‌پایتخت قدیم‌پارت راشهر **نسا** میدانند .

دراین نیزتردیدی نیست که شهرصد دروازه درموقع بسط‌دولت پارت ازمشرق بطرف مغرب چندی‌مرکز حکومت بوده واهمیت داشته، اما محل این شهر را تاحال نیافته‌اند ، **هوتوم‌شیندلر** و **ویلیام جکسون** عقیده داشتند، که این محل باید کرسی ولایت سابق **قومش** باشد، وباید آنرادرهشت‌میلی **جنوب‌دامغان** جستجو کرد، ولی‌ازسال ١٩٣١ تا١٩٣٣ **دکترشمیدت** بخرج دارالعلوم **فیلادلفیا** درتپه حصار دامغان مشغول حفریات‌وکاوشهائی شد، بااین‌مقصودکه‌شهر صددروازه راکشف کند، وی‌در جنوب غربی دامغان در هشت میلی این‌شهر خیلی‌کار کرد، بی اینکه اثری ازاین شهر ظاهر گردیده باشد، بنابر این عجالتا محل این‌شهر معلوم نیست ١

ولی‌مطلبی‌که قابل‌توجه‌می‌باشد، این‌است که عقیده هوتوم‌شیندلر و ویلیام جکسون مبنی براینکه محل‌شهر صددروازه کرسی‌ولایت سابق‌قومس باشد، از هرلحاظ صحیح بنظرمیرسد وهمانطوریکه درشرح اسامی ایالات تابعه دولت اشکانیان گذشت ، نواحی سمنان و دامغان بنام **کمیسن** (قومس) نامیده شده وهمچنین در کتاب دررالتیجان نام قدیم‌قومس **کمی‌زنا** ثبت گردیده‌است ٢ .

محل وقوع این شهر احتمالا بامحل تپه‌های حوالی قصبه کهلا (علاء) که در ٩ کیلو متری‌جنوب شرقی سمنان واقع‌است، باید تطبیق نمایدزیرادرحال‌حاضر قصبه مذکور بزبان

١- تاریخ ایران باستان ص٢٦٤٦

٢- تاریخ دررالتیجان جلد سوم ص ٦٢

محلی، **کی لی** نامیده میشود و تحریف کلمه **کمیسن** یا **کمی زنا** به کی لی با گذشت تقریبا دوهزار و سیصد سال و تغییر الفاظ و کلمات بعید بنظر نمیرسد، هما نطوریکه در صفحات گذشته این تالیف نیز بیان گردید **خوار**، گرمسار فعلی بنام ایالت **خوآرن** نامیده شده است و در حال حاضر بزبان سمنانی که تقریبا باقیمانده زبان اشکانی است به گرمسار **خوآره** میگویند. متاسفانه به تپه های حوالی قصبه کهلا (علاء) سمنان از نظر حفریات توجهی نشده است و باد های مداوم آن ناحیه نیز شنهای کویر اطراف را بمرور روی تپه‌های مجاور قصبه مذکور ریخته و آثار خرابه های شهر مزبور کوچکتر از آنچه باید جلوه مینماید، ولی با این وصف تپه‌های کوچك و بزرگ زیادی بمساحت در حدود ۳ کیلومتر بچشم میخورد و هم اکنون در بین اهالی سمنان شایع است که **کهلا (کی لی)** مورد بحث در قدیم شهر بسیار بزرگی بوده است وشهر مذکور دراثر **زلزله** خراب شده واهالی آنشهر چند کیلومتر بالاتر آمده وشهر دیگری درمحل سمنان فعلی بنا کرده اند.

مرحوم اعتمادالسلطنه در تاریخ دررالتیجان در بارهٔ شهر هکاتم پیلس (**شهر صد دروازه**) پایتخت اشکانیان مینویسد : (اینکه بعضی **هکاتم پیلس** راکه **دامغان** یا **قومس** باشد و از ابنیه **اسکندر** و **پایتخت اشکانیان** دانسته‌اند صحیح است. اما بعد به ری سپس به همدان و تیسفون منتقل شده است، معدودی از نگارندگان قدیم را عقیده بر اینست که اشك بن اشکان شهر هکاتم پیلس را مسخر کرده آنجارا کرسی متصرفات خود قرار داد و چون سکنه این شهر یونانی بودند، محض استمالت وجذب قلب آنها خودرا **فیل هلن** یعنی **محب یونان** خواند.

بعضی ازمورخین **یونان** مثل **کنت کورس** و **پلوتارك** و **آرین** که غالباً بضبط فتوحات اسکندر پرداخته‌اند مینویسند : درآن مکان که دارا بدست سرداران خود مقتول شد شهری بناکردند وآنرا باسم آن پادشاه موسوم نمودند.

ونیز **ژوستن** گفته است **دارا** را سرداران او در **سارا** یا **چارا** یا **(زارا)** بزنجیر بستند، از این جمله برمیآید که دارا در پارت کشته شده و **قلعه‌دارا** یا **داراگز** را که **تیرداد** ساخته و پایتخت قرار داده تقریباً در مقتل پادشاه هخامنشی بنا نموده‌اند [1]

واماچون جهت استیلای اسکندر در ایران معلوم شد، گوئیم پس ازآنکه این قهرمان قهار بابل و شوش و اصطخر و همدان و ری راکه از بلاد معظمه این کشور بود بگرفت، عازم اراضی پارت شد یعنی دارا از پیش بجانب باختر میگریخت و اسکندر اورا تعاقب میکرد تا در یکی از قرای این مملکت موسوم به (تارا) یا (چارا) سرداران دارا پادشاه خودرا بکشتند. لهذا اسکندر درشهری که حوالی دامغان حالیه بود رحل اقامت انداخت و مدتی بعیش و استراحت پرداخت، اسم ایرانی این شهر معلوم نیست چه بوده. **اما** یونانیها آنرا هکاتم پیلس می گفته‌اند، اسکندر در این بلدبودکه درگنجینه عطاگشادومال وافر بکلیه همراهان وعساکرخودداد واول باربودکه لباس پادشاهان عجم پوشید وخودرا باین هیئت بامرای لشگرنمود.

۱ــ بطوریکه درفصل بناهای تاریخی این تألیف خواهید خواند بعید بنظر نمیرسد که قلعه‌های محکم وعظیم سارو که در ۲۰ کیلومتری شمالشرقی سمنان واقعند مربوط به گفتار فوق الذکر باشد.

اسکندر در پائیز سال ۳۳۰ قبل‌از میلاد درهکاتم پیلس اقامت‌کرد و باستمالت مردم ایران پرداخت).

ولی با تحقیقاتی که بعمل آمده است پادشاهان پارت نیز مطابق رسوم پادشاهان هخامنشی که دراختلاف فصول ازشوش به‌پرس پلیس وازآنجا به**اکباتان** حرکت‌مینمودند.

آنها زمستان را در بین‌النهرین وتابستان رادر ماد و پارت بسر میبردند . پایتخت زمستانی آنهاشهر تیسفون بود، که درساحل دجله‌مقابل **سلوکیه** وچندین میل پائین **بغداد** ساخته شده‌بود. **اکباتان** پایتخت‌وسطی، **هکاتم پیلس** (شهر صددروازه) پایتخت‌سوم‌آنان شمرده میشد. ری نیز که سرراه ماد علیا و پارت واقع میباشد، غالباً اقامتگاه آنان وشاید دارای کاخهای شاهی‌نیز بوده‌است، بطورکلی طبق تحقیقات دقیق کریستن سن دانمارکی شهر صد دروازه (هکاتم پی‌لس) **دوقرن** پایتخت شاهان اشکانی بوده‌است. ۱

نتیجه کاوشها وحفریات درقومس

همانطوریکه سابقاً بیان گردید در سال ۱۳۱۰ شمسی‌قمری (۱۹۳۱-۱۹۳۳ م) توسط دانشمندان باستانشناس موزه **دانشگاه پنسیلوانیا (پرفسور هرتسفلدودکتر اریك اشمید)** در **تپه‌حصار** که در جنوب غربی دامغان واقع است حفریات وکاوشهائی بعمل آمد.

بااین مقصودکه محل شهرصد دروازه (هکاتم پیلس) که دردوره سلوکیها و اشکانیان رونقی بسزا داشته‌است بیابند، واین حفریات درحدود سه‌سال طول کشید. درمورد کشف آثار شهرمذکور موفق‌نگردیدند، ولی درضمن‌حفریات،اشیاء جالب‌توجه وزیادی مربوط به ماقبل تاریخ ازقبیل**اسلحه** و **ادوات** وغیره‌بدست‌آمد که‌هم‌اکنون درموزه‌ایران باستان‌ضبط است.

گزارش حفاری‌های مذکورکه دارای نکته‌ها و توضیحات قابل توجهی درمورد اشیاء کشف شده در تپه‌حصار دامغان می‌باشد از روی کتاب تاریخ **صنایع ایران** ۲ نقل میشود :

دکتر اریك اشمیت رئیس هیئت اکتشافیه‌که از طرف موزه دانشگاه فیلادلفیا و موزه صنعتی پنسیلوانیا مأموریت داشت،در اطراف دامغان شروع بحفاری کرد و امیدوار بودکه هکاتوم پیلوس یعنی شهرصد دروازه پایتخت اشکانیان را کشف‌کند.

خرابه وآثار این‌شهر بدست نیامد ولی‌هیأت مزبور موفق بکشف تمدن مهم ما قبل تاریخی در تپه بزرگی درسه هزار گزی دامغان گردید . بادقت و توجه کاملی‌که لازمه بهترین اکتشافات علمی می باشد این ناحیه‌را بچندین مربع که ضلع هریك صدمتر بود قسمت‌کردند وهریك ازآن قسمتها رابمربع های کوچکتر بضلع ده‌متر تقسیم نمودند وحتی درکتاب گزارش خود هریك ازاین قسمتها راهم به‌ده مربع‌یك متری‌قسمت نموده‌اندتامکان

۱- ایران درزمان ساسانیان ص۳۱

۲- تاریخ صنایع ایران تألیف دکتر ج‌گریستی ویلسن.ترجمه **عبدالله فریار** ازصفحه ۲۹ تا ۳۵



ظرف سفالین ازطبقه۱ــج تپه‌حصارمربوط به‌درحدود ۳۵۰۰ سال‌قبل‌ازمیلاد



ظرف سفالین ازطبقه۱ــ الف تپه‌حصارمربوط به درحدود ۳۵۰۰سال قبل‌ازمیلاد

حقیقی اشیاء مکشوفه‌را بسهولت بنمایند. این‌عمل باصحیح ترین و دقیقترین آلات وادوات انجام یافت و نیز عمق هر شیئی مکشوفه را با کمال دقت با سانتیمتر اندازه گرفتند برای اینکه بتوان‌اکتشاف را بطبقات‌کل وجزء تقسیم‌کرد اینگونه دقت‌لازم وواجب است

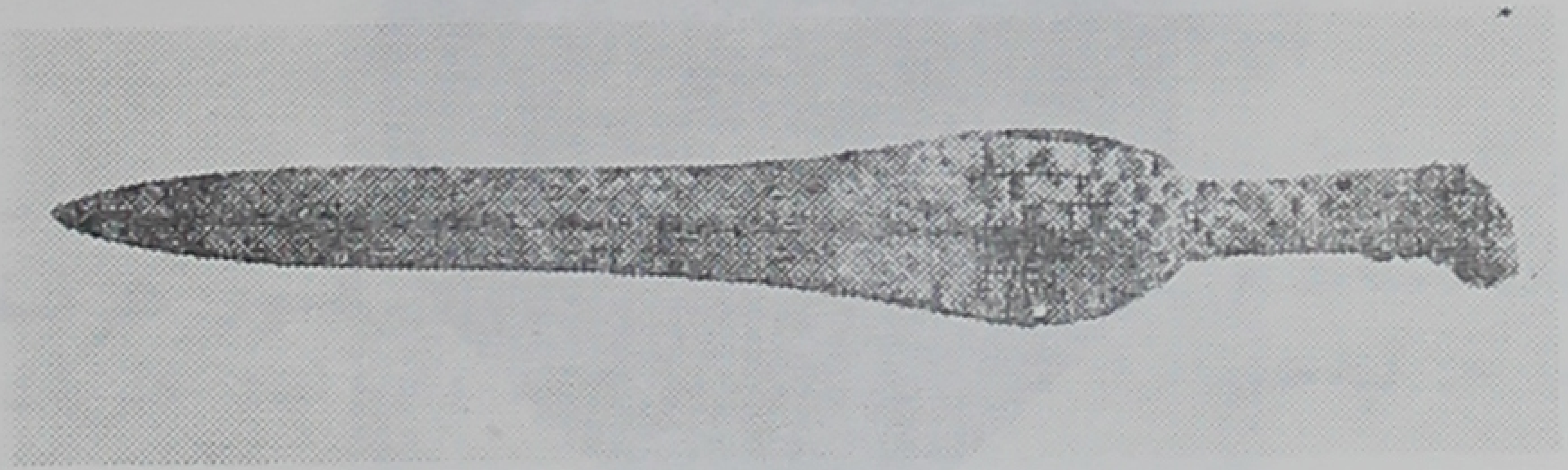
حصار ۱ـ الف : بقایای اطاقهائیکه دیوار آن از کاه و گل ساخته شده در طبقات مختلف کشف شده و سفال و ادوات گوناگون و جالب توجهی در مقابر بدست آمده است .

کشف اسکلت این مردم بسیار مهم است و اطلاعاتیکه از مطالعه اسکلت این قوم حاصل‌شده قراراست‌درآتیه منتشر گردد، دراین‌محل **هزار و ششصد وسی‌وهفت**قبر باز گردید .

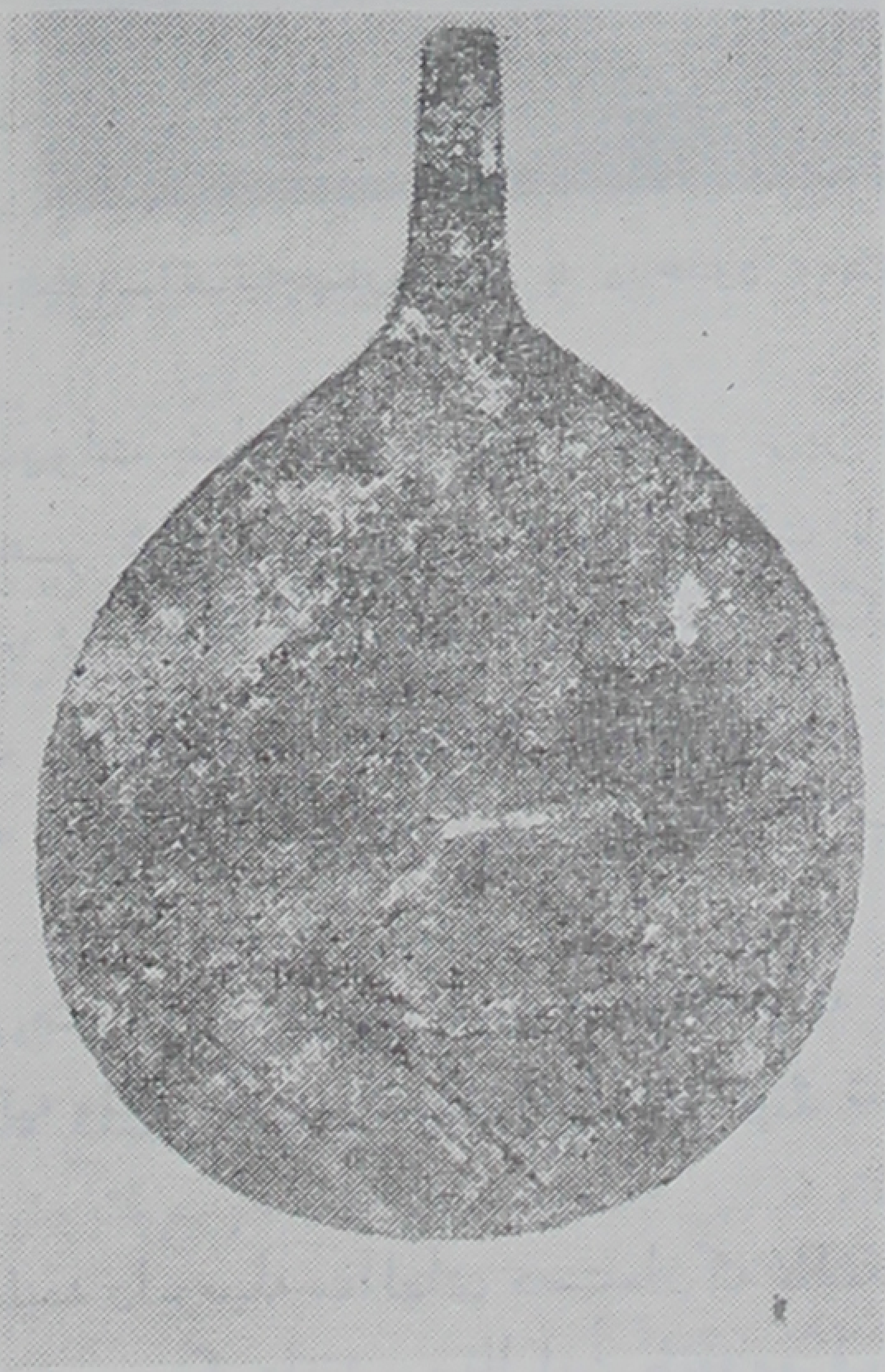
تمدن پائین‌ترین طبقه رابوسیله سفالهای دست‌ساز که بااشکال هندسی برنگ سیاه‌روی زمینه قرمز نقاشی‌شده مشخص میگردانند . سفال‌این طبقه معرف تکامل صنعت در زمان پیش میباشد، سفال‌معمولی‌این طبقه عبارتست از کوزه‌های مدور که کعب آنها لبه دارمیباشد.

کوزه های بزرگ باشکال هندسی نیز بدست آمده است. وجود آسیای دستی علامت آنستکه که این مردم از زراعت و فلاحت بی بهره نبوده‌اند. مجسمه های گلی که بنظر میرسد بشکل حیوانات اهلی ساخته شده باشد بدست آمده ولی مطالعه دقیق علمی از روی استخوان حیوانات این‌مسئله راروشن‌تر خواهدنمود. مردم این‌محل بامس آشنائی‌داشته‌اند. ولی‌گویا این‌فلز برای آنها کمیاب بوده‌است

حصار۱ـ ب : رنگ سفال این طبقه بعوض قرمز ، قهوه‌ای روشن یا کرم میباشد ، اشکال حیوانات مانند بزکوهی، پرندگان و انسان بعرضهای مختلف بدست میآید، سفال سازان این‌عصر استعمال چرخ را آموخته بودند . یکی ازنمونه های این زمان کاسهٔ ظریفی است ودارای پایه‌ای که‌کعب آن مدور میباشد



خنجر مفرغی ازطبقه ۲ب تپه حصارمربوط به ۳۰۰۰ تا ۲۰۰۰ سال قبل‌ازمیلاد



آئینه مفرغی از طبقه ۳ب تپه‌حصار مربوط به ۳۰۰۰ تا ۲۰۰۰ سال قبل‌از میلاد

حصار ۱-ج- این طبقه یکی از برجسته‌ترین دوره تمدن اولیه‌را نشان‌میدهد نقشه مخصوص ومشخص ایندوره‌شکل بز کوهی است. اشکال‌هندسی نیز وجوددارد و اینها هر دو بمنتهی‌درجه ترقی خودرسیده‌اند. مقیدشدن شکل حیوانات وپرندگان‌را میتوان **ازطبقات ۱-ب وج** نیز درقسمت اول طبقه ۲ تعقیب نمود این مطالعه جالب توجه است‌زیرا این‌اشکال بتدریج شکل اولیه خودرا ازدست‌داده بشکل اشکال هندسی درمیآیند، اسلوب پردازی بیشتر درنتیجه فکر وخیال نقاش بوده است، نه بواسطه ترقی‌ومرورزمان‌زیرا. مراحل‌مختلفه‌تکامل آن تمام‌دریك طبقه‌بدست آمده‌است. مهرهای‌تکمه‌ای‌شکل بسیارست. مهرهارااز‌موادمختلف ساخته وجهت زینت بکار میبرده‌اند . مقدمات لعـات دادن سفال در این زمان فـراهم شده است.

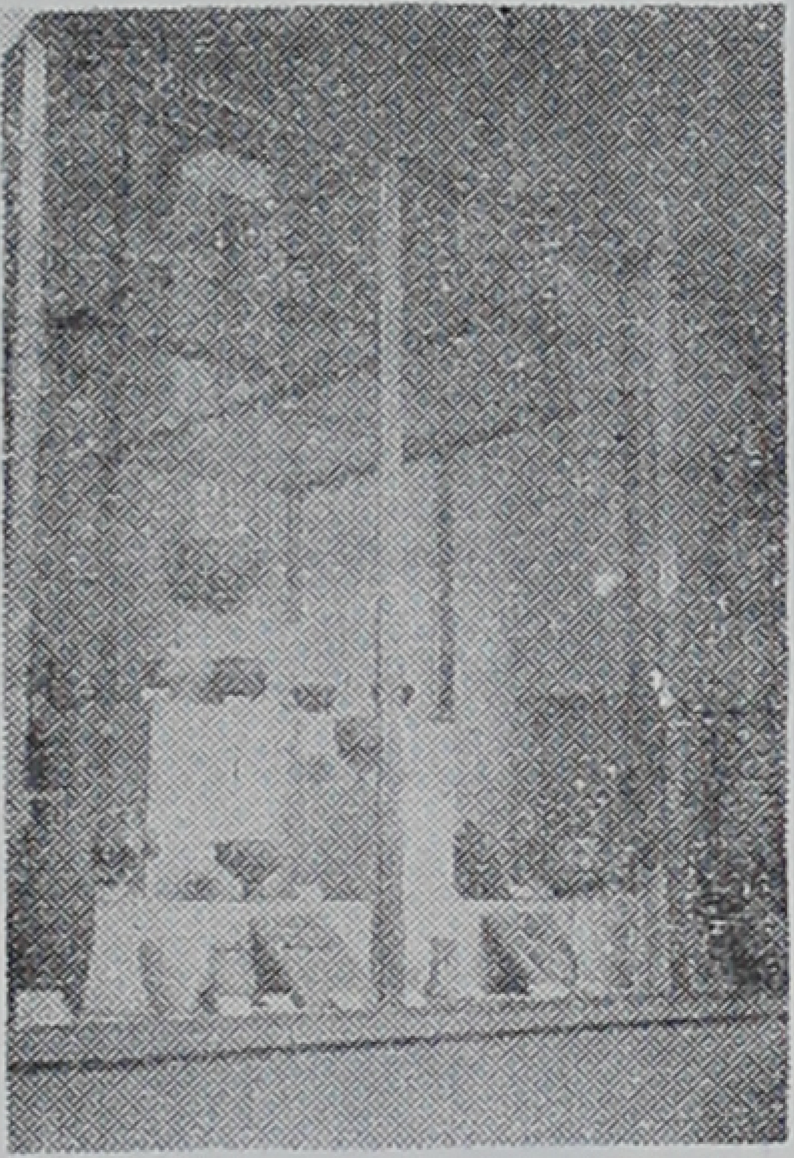


ظرف سفالین از طبقه ۱-ج تپه‌حصار مربوط به ۳۵۰۰ سال قبل از میلاد

ظروف و آلات مسی که در ادوار مختلف **حصار ۱** - پیدا شده خالص نبوده یعنی همانطوریکه درطبیعت بدست آمده بکار برده شده و نمیتوان آنهارا درردیف مفرغ قرارداد **سنجاق‌مسی** باسرمدور، **خنجر** ، **دست بند** و قطعات کوچك که شاید درسر تیر می گذاشته‌اند، کشف گردیده‌است **درفش استخوانی** ، **هاون‌سنگی** وسنگ جهت صیقل‌زدن و تیزکردن پیدا شده است، عجب آنکه دراین طبقه سلاح وادوات سنگی زیادی پیدا نشده است .

آخردوره **حصار۱-ج** مصادف میشود با مهارت مردمی‌که شاید از جلگه ترکمان بطرف **شمال** میرفته‌اند . این تمدن جدید توسط سفال ساده خاکستری رنگ کـه شامل رنگهای خاکستری روشن و تاریك وحتی سیاه‌میشود مشخص‌میگردد، شرح آن رادر دوره بعدذکر خواهیم نمود.

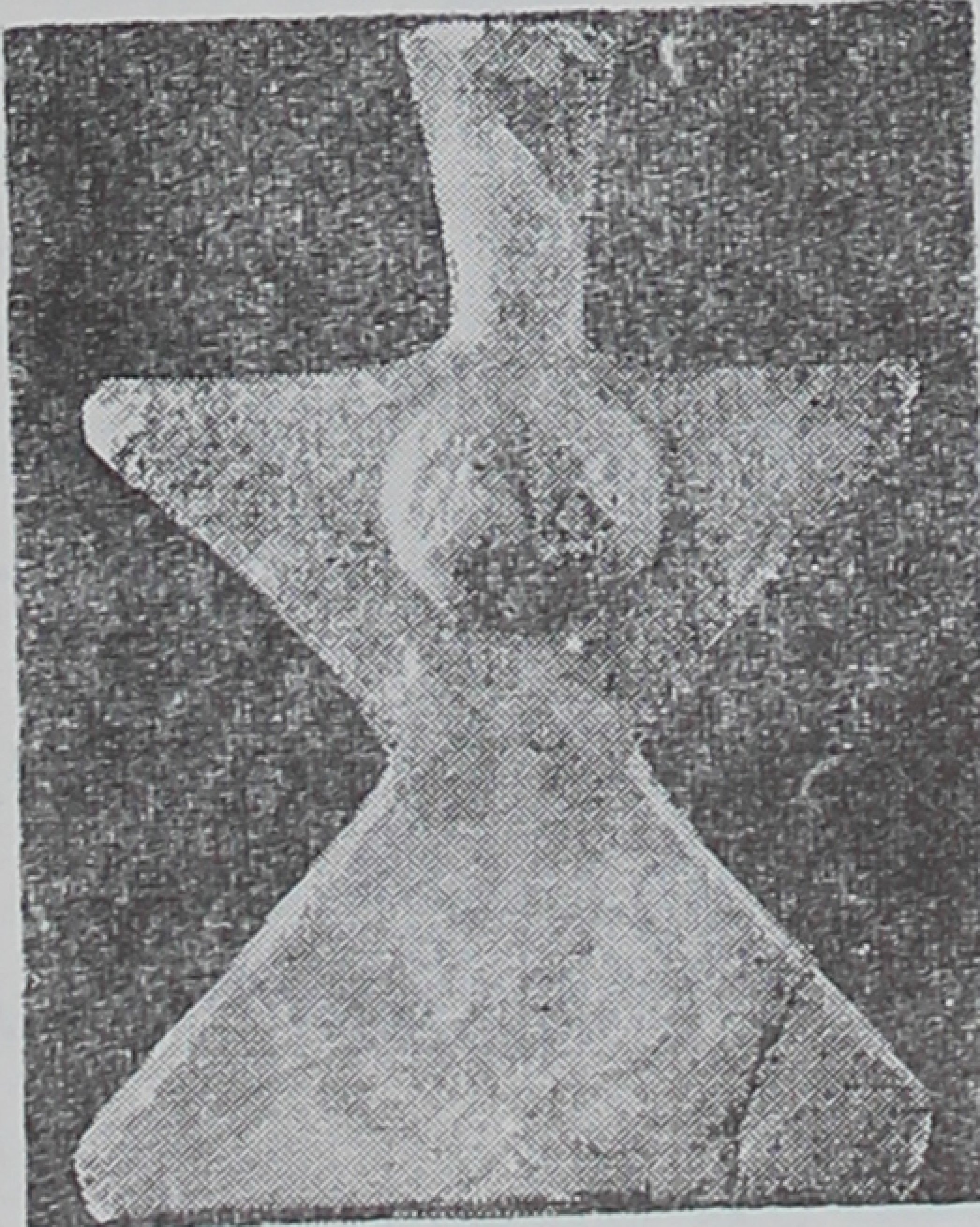
حصار ۲- الف این طبقه دوره تحولی را نشان میدهد، ظروف خاکستری وسیاه پیدا میشود ونیز اشیائی مانند ظروف **طبقه۲ج** درمقابربدست آمده است. روی‌این‌ظروف



نمای قسمتی از غرفه بزرك اشیاء مکشوفه مربوط به تپه حصار دامغان درموزه ایران باستان



ظرف سفالین از طبقه ۲-ج تپه‌حصار مربوط به درحدود ۳۵۰۰ سال قبل از میلاد

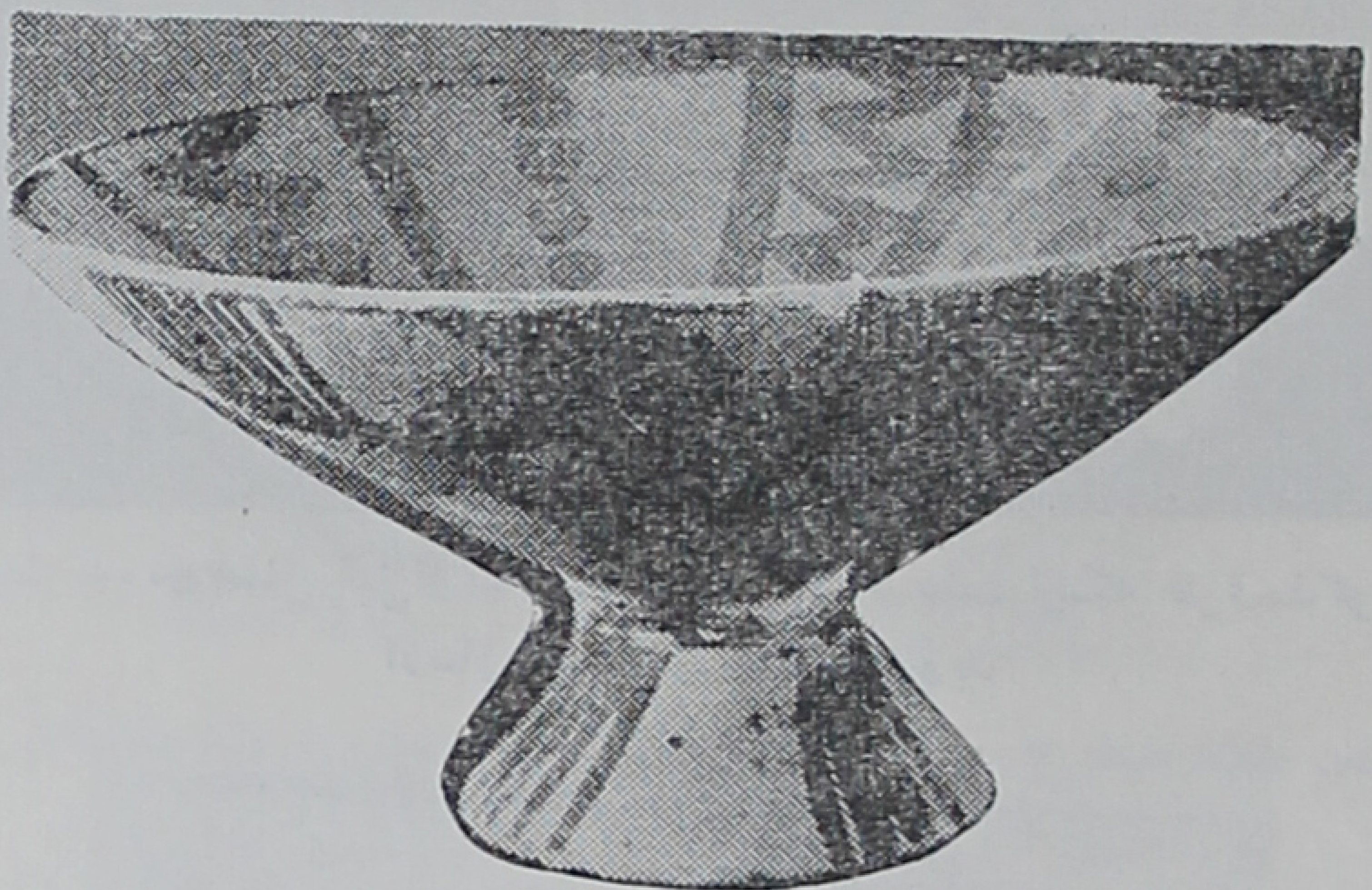


مجسمه‌مرمر مربوط به ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد، تعیین طبقه آن بعلت نبودن ظرف مذکور که جهت نمایشگاه آمریکا ارسال شده بود ممکن نگردید

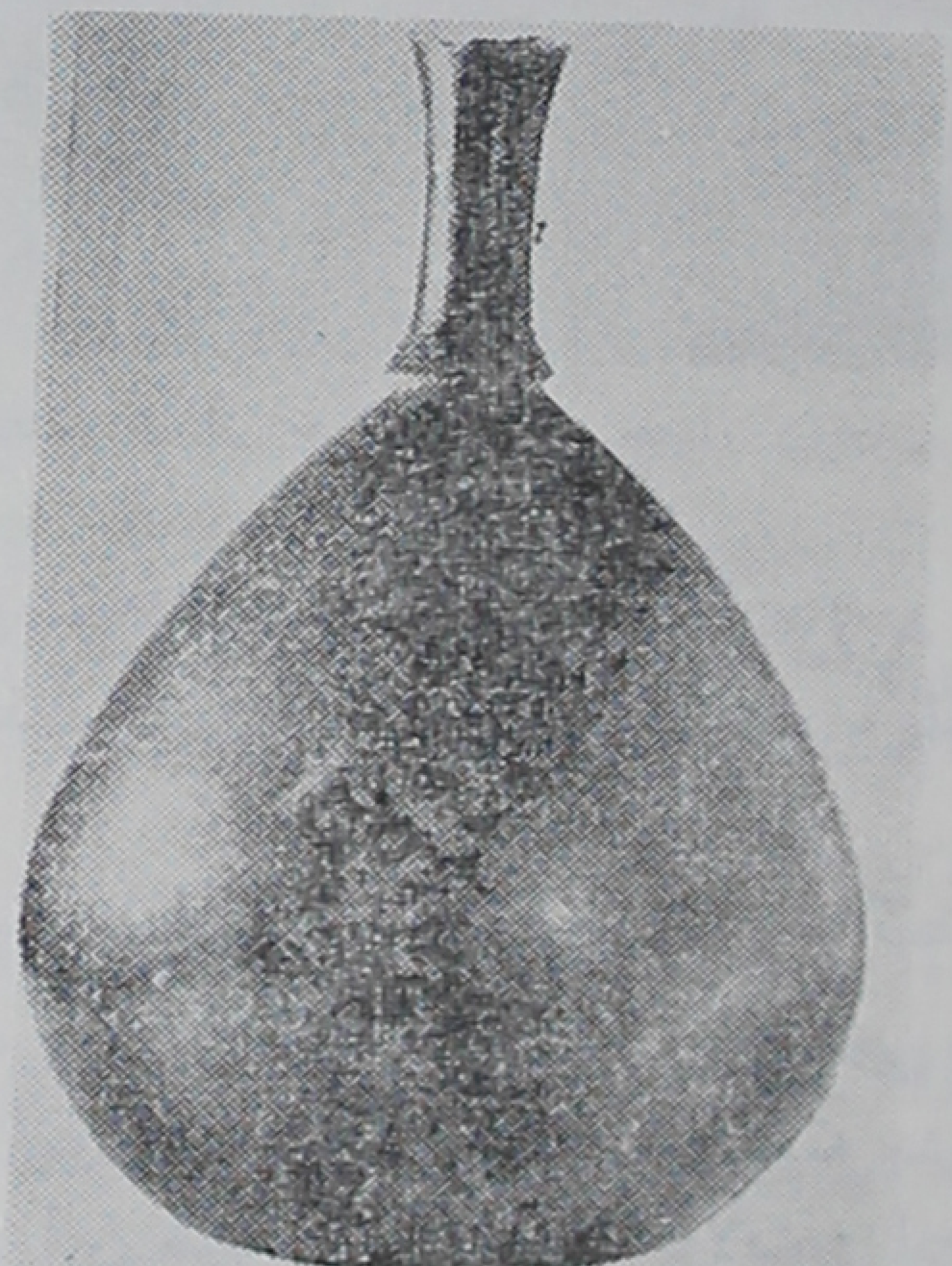
رنگ شده یك ردیف اشکال غزال بلند گردن نقاشی شده‌است، این تصاویر بتدریج صورت اولیه خودرا از دست داده بشکل اشکال هندسی منظم در میآید که ابداً شباهتی به حیوان اصلی نداردازجمله خصائص ظروف‌خاکستری ایندوره پایه‌آنهامی‌باشد.

حصار-۲-ب دراین‌طبقه بساختن ظروف خاکستری ادامه داده‌اند ولی سفال‌رنگ شده بدست نمیآید واگر پیداشود دارای نقاشی خیلی ساده است. سفال مهاجمینی که دراین دوره‌آمده‌اند جای سفال‌بومی‌را گرفته‌است. چون فلز زیاد شده وادوات مسی بتدریج زیاد میگردد.

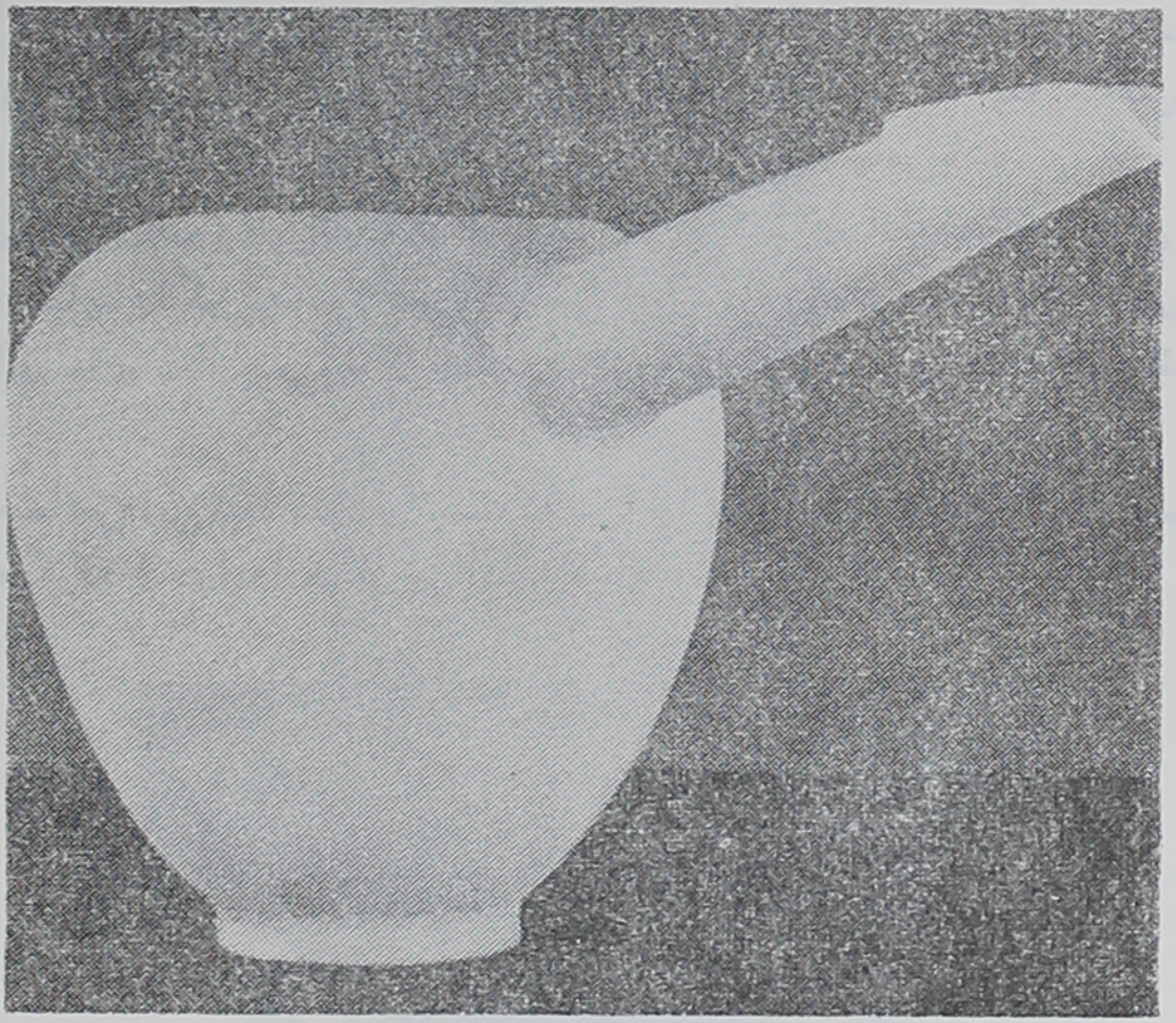
از خصائص این‌طبقه سنجاقهائیست‌که سرآنها پیچ دارد. ساختن **گرز مسی** در این دوره‌ظاهرمیگردد و درادواردیگرنیز ادامه میابد.



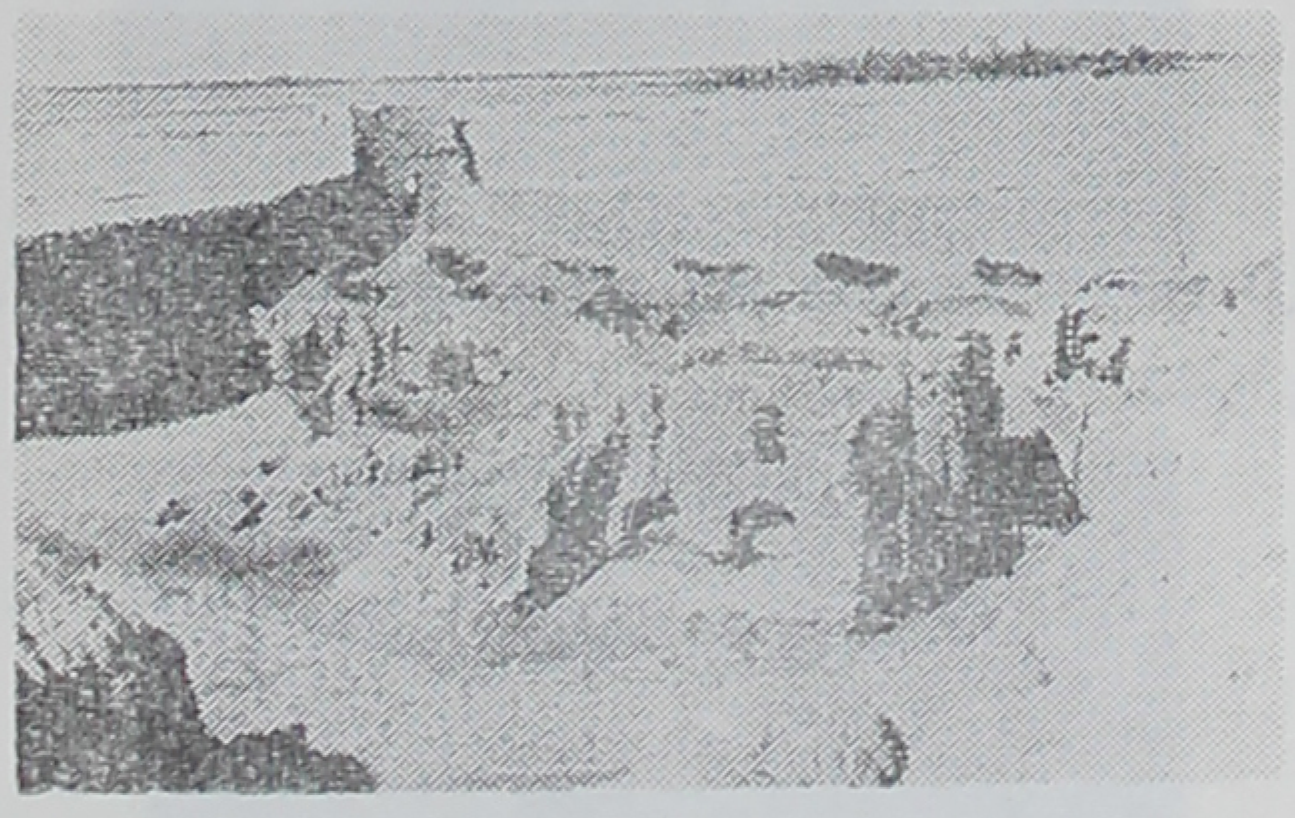
جام پایه‌دار ازطبقه ۱-ج تپه‌حصارمربوط به درحدود ۳۵۰۰سال‌قبل‌از میلاد



کوزه سفالین ازطبقه ۳ب ازتپه حصارمربوط به‌۳۰۰۰ تا ۲۰۰۰سال قبل‌از میلاد



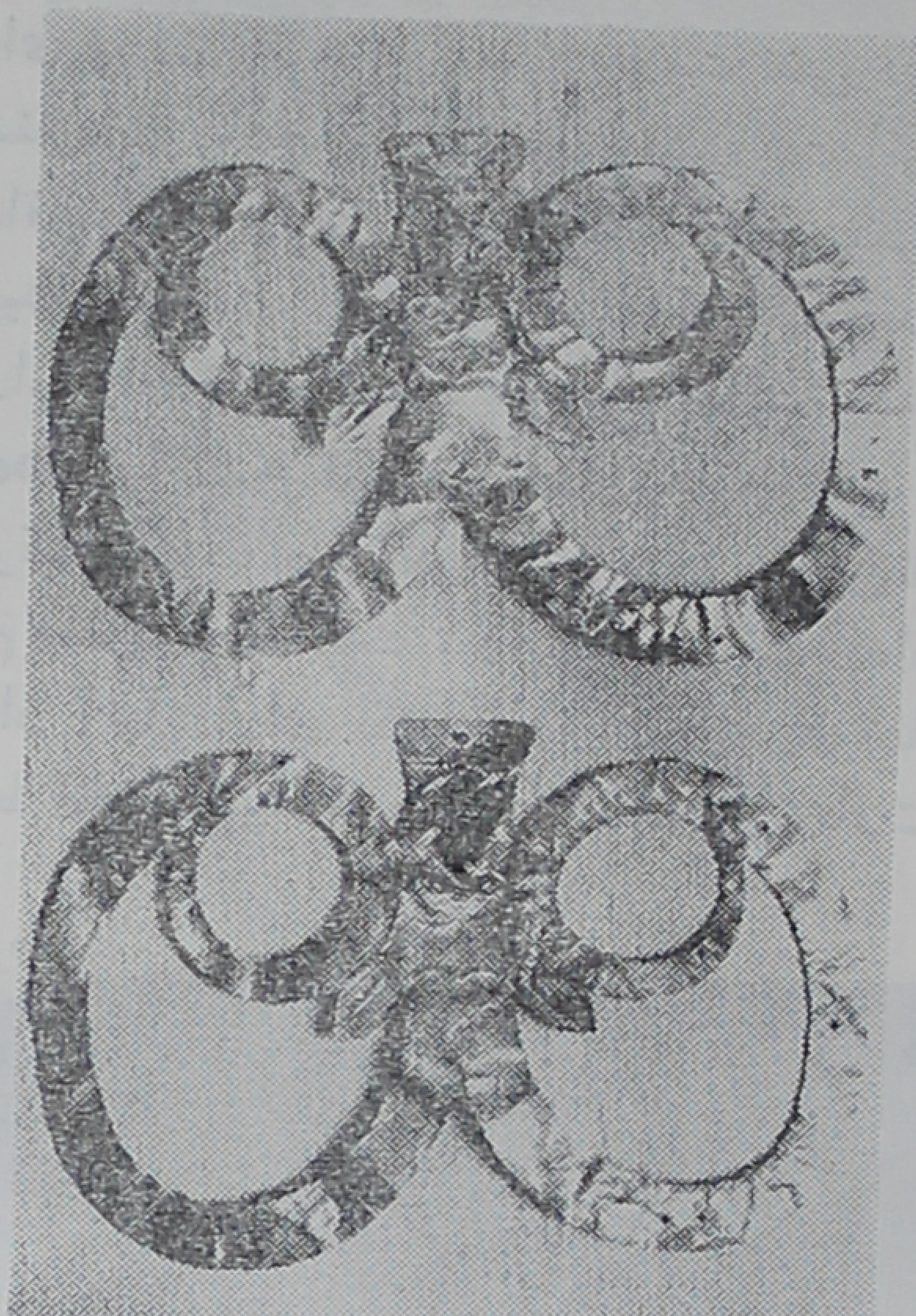
ظرفی ازسنگ مرمر مربوط به ۲۵۰۰سال قبل ازمیلاد، تعیین طبقه آن بعلت اینکه ظرف مذکور جهت نمایشگاه بامریکا ارسال شده بود ممکن نگردید



تصویری از خرابه‌های تپه حصار دامغان

حصار ـ ۳ ـ الف این طبقه دوره برزخی بین طبقات ۲ و ۳ است زیرا حدود آن کاملا روشن نمی‌باشد وچون سفال هردو طبقه درآن پیدا شده . طبقه جداگانه نامیده شده است .

حصار ۳ ـ ب این طبقه با اشکال قشنگ وظریف وخاکستری وسیاه رنگ مشخص می‌شود ، فنجانهای رنگی ساده با زمینه گندم گون، زرد یا نارنجی وآلات زینت با طرحهای ساده ظاهرمیگردد. میل وسلیقه ایرانیان برای زینت دراین طبقه مشهور وهویدا است ظروف صیقلی شده خاکستری نیز در این طبقه پیدا میشود، آلات و ادوات مسی در این زمان روبفزونی است، ولی هنوزمس همان فلزطبیعی است وبا چیزدیگری مخلوط نیست، **عصائی**



تزئینات طلاازطبقه ۳ ج تپه‌حصارمربوط به درحدود ۲۰۰۰ سال‌قبل از میلاد

در ایندوره دیده‌میشود وعلامت آنست که مردم این‌عصر دارای عقاید مذهبی بوده وآنرادر مراسم معمولی آنزمان بکارمیبرده‌اند.

دراین طبقه برای اولین‌بار سرتیرهائیکه ازسنك ساخته‌شده دیده میشود. چنانکه‌ذکر شد درطبقات قبل فقط قطعات مسی کوچك پیدا میشد ومطمئن نیستیم که آنها را برای سرتیر استعمال‌میکرده‌اند.

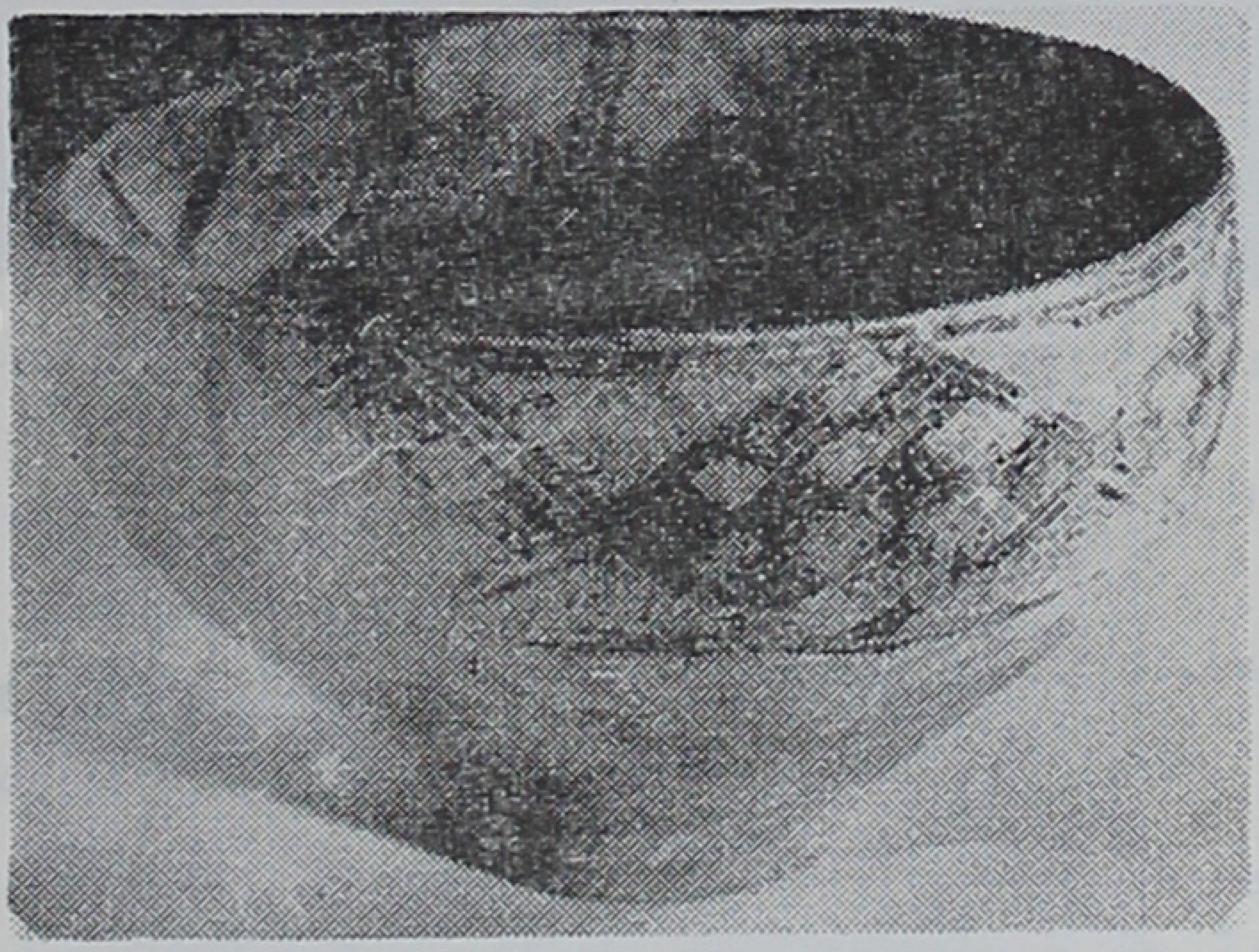
امادر اینکه اینها سرتیرهای سنگی هستند شکی نیست و تعجب دراین است، درعصری که فلز معمول بوده اشیاء عصر حجر صیقلی شده برای اولین‌دفعه بدست میآید.

دراین‌طبقه هیئت اکتشافیه واقعه اسف انگیزی را که هزاران سال‌قبل بوقوع پیوسته کشف‌نمودند، یعنی **بنائی پیدا شد** که طعمه‌حریقی‌واقع گشته وساکنین‌آن نیز تلف‌شده بودند، از آثار آن چنین‌برمیآید که این ساختمان موردحمله مهاجمین قرار میگیرد، وآنها پس از آنکه ازتصرف آن‌مأیوس‌میگردند.

نیمسوز بداخل آن پرتاب. نموده آنجاراآتش میزنند، استخوان مدافعین در پای پلکانی که به‌پشت‌بام میرفته پیدا شده است ، اگرچه این‌حریق بمرك‌ساکنین‌آن خاتمه‌یافته، ولی خود بنا از غارت مهاجمین محفوظ واشیاء و ادوات نفیسی‌در اطاقهای‌آن‌باقی مانده وبدست مارسیده‌است. هزاران اشیاء کوچك که برای زینت بکارمیرفته در اینجا پیدا شده است ، مهره وتسبیح عقیق دراین طبقه پیداشده که درطبقات قبل دیده نشده‌است‌زینت‌آلات

طلا و نیز فنجان ازاین فلز قیمتی بدست آمده است.

خنجری که دارای **دسته نقره** میباشد و علامت نخی در آن دیـده میشود بدست آمده است، برای بستن دسته خنجر پارچه نیز استعمال میشده است اثر پارچه پس ازسوختن در روی دسته دیده میشود، مدافعینی که در آتش جان داده اند خنجر همراه داشته و خدنگ های سنگی زیاد درمیان آنان پیدا شده است، ازروی مدارك واشیائیکه بدست آمده است کلیه واقعه اسفناك وحمله مهاجمین رامیتوان تشریح نمود، موضوع جالب توجه دیگر آنستکه دریکی از اطاقهای این عمارت **توده‌های گندم نیم سوخته** پیداشده است واین نشان میدهدکه در قسمت فلاحت این مردم ترقیاتی کرده بوده اند، ازآب و هوای این ناحیه میتوان حدس زدکه آبیاری در بین این مردم معمول بوده است ، **دومهره استوانه‌ای** شکل نیز دراین طبقه پیدا شده است، که یکی از آنها دارای نقش گاونر و دیگری نشان عرابه می باشد اشیاء زیادی ازاین قبیل درنقاط مختلفه پیدا شده است که دال بر تجارت و تبادل اجناس وافکار دربین این مردم است.



ظرفی ازسفال مربوط به ۳۰۰۰ سال قبل ازمیلاد، تعیین طبقه آن بعلت اینکه ظرف مذکور جهت شرکت درنمایشگاه آمریکا ارسال شده بودممکن نگردید



کلنك مفرغی ازطبقه ۳ب تپه حصارمربوط به ۳۰۰۰ تا ۲۰۰۰سال قبل از میلاد



گردن‌بند وگوشواره طلا از تپه حصارمربوط به‌درحدود ۲۰۰۰سال قبل از میلاد

حصار۳ ج ـ در این طبقه سنگ مرمر سفید برای اولین بار ظاهر میگردد و **مجسمه های** زیادی ازحیوانات اهلی از **نقره** ، **مرمر یا گل** ساخته شده است، مجسمه انسان بشکل زنیکه دامن‌گشادی پوشیده از**مس**، مرمر و گل پیدامیشود و بنظرمیآید که‌این قبیل‌مجسمه‌هادرمذهب آنان انتشارزیادی داشته ومورد عبادت‌بوده است، اشیاء نظیرآن‌درنقاط مختلفه دیگرنیز پیداشده است.



تصویر دیگری ازخرابه‌های تپه حصار دامغان

عصائیکه درمراسم مذهبی بکار میرفته و نماینده فامیل بوده پیداشده وزنی را نشان میدهدکه بچه‌ای رابلند نموده وتقدیم مردی مینماید، عصای دیگر زارعی که گاوی را به گاوآهن بسته‌نشان میدهد ، این علامت فلاحت و زراعت است وشاید برای برکت دادن و تقدیر آنهائیکه بدین‌شغل شریف همت گماشته‌اند استعمال میشده است، این‌اشیاء بطورکلی

نشان میدهد که مذهب‌مقام شامخی در زندگانی این مردم داشته است. **مقبره‌ای** نیز کشف شده که مقدارزیادی اشیاء مذهبی درآنجا بدست‌آمده **ودکتر اشمیت** آنرا مقبره یکی از رؤسای مذهبی میداند. مقبره‌مهم وجالب توجه‌دیگری پیداشده است که متعلق بدختر کوچکی میباشد واز قرار معلوم فامیل یکی از نجبا بوده است‌زیرا جواهرات‌وآلات زینت‌بسیار با او دفن شده‌است.

ازیکطرف اشیائی است که این‌دختر در زمان کودکی داشته و استعمال میکرده واز طرف دیگرظروف بزرگ واسبابهائیست که ممکن‌بوده دربزرگی استفاده‌کند. ازاین‌قضیه نتیجه‌گرفته‌اندکه این‌مردم بزندگانی پس‌ازمرگ معتقد وانتظارداشته‌اندکه اودرعالم دیگر بحدبلوغ برسد.

مهره وتسبیح کهربا برای اولین دفعه درین طبقه دیده میشود و نشان میدهدکه روابط تجارتی بامناطق دوردست زیاد شده است. مهرهائیکه برای‌مدال بکارمیرفته پیدا شده وتصویر حیوانات روی‌آنها نقش‌گردیده است. مس در این زمان زیاد گردیده و ظروف



ساغرسفالین ازطبقه۳ــب تپه‌حصار مربوط به ۳۰۰۰ تا ۲۰۰۰سال قبل از میلاد

بزرگ از آن ساخته شده‌است، فنجانهای سربی دیده میشود وظروف نقره فراوان گردیده.
تاجی ازنقره که باتصاویر حیوانات منقوش میباشد روی **سر اسکلتی** پیداشده و
حلقه های طلا ونقره روی‌نیزه های‌این زمان دیده میشود ولی سرتیر سنگی از بین نرفته و
متداول بوده‌است، **چنگال وملاقه**(ملعقه) که برای طباخی بکار میرفته و چنگالهای بزرگی
بطول یکمتر که شاید درجنگ استعمال میشده بدست‌آمده است. رویهمرفته مردم این عصر
ازحیث تمدن وزندگانی پیش بوده‌اند، درفلزکاری مهارت زیادی داشته واز زراعت وفلاحت
بی‌بهره نبوده‌اند، حیوانات اهلی‌نگاه میداشتند ودرمذهب بالنسبه ترقی کرده بوده‌اند دکتر
اشمیت تاریخ طبقه۳ج را درحدود دوهزار تاسه‌هزار سال قبل ازمیلاد میداندتاریخ زمانیکه
طبقه ۱ تمام شده و نژاد جدیدی باین منطقه آمده و سفال خاکستری رنگ با خود
آورده‌اند، درحدود**سه‌هزار و پانصدسال قبل ازمیلاد**می باشد پس‌معلوم میشود که قسمتهای
طبقه ۱ پیش‌از این‌تاریخ وطبقات ۲ و ۳ بعدازآن بوده است.

اگر چه تاریخی که بتمدن وکشفیات ماقبل تاریخ داده میشود فرض و تقریبی است و
غالب‌حدس زده‌شده است، ولی بتدریج حقایق و مدارك بسیاری جمع گردیده است، که مارا
امیدوار و قادر میسازد که در آتیه تاریخ صحیح و دقیقی بتمدن اولیه و طبقات اکتشافی
بدهیم.

ضمناً در ضمن حفاری در دامغان آثار کاخی مربوط به دوره ساسانیان کشف‌شده که
سرستون آن در حال حاضر در موزه ایران باستان‌موجوداست

شورش گرگان

در زمان سلطنت اشك‌بیست ودوم (**بلاش‌اول**) شورشی درهیر**کانیا** (گرگان)روی
داد و طبق نوشته سالنامه‌های **تاسی‌توس** (بند ۳۵ کتاب ۱٤) علت بهره‌مندی رومیها در
ارمنستان در زمان سلطنت بلاش اول این بود که پارتیها بواسطه جنك گرگان‌دور بودند.
حتی گرگانیها سفارتی نزد امپراطورروم فرستاده واتحاد روم را درخواست‌کرده گفتند
که دلیل‌دوستی آنها این است‌که بلاش را مشغول داشته‌اند وقتیکه این سفارت بر میگشت
کربولو از ترس اینکه اگر سفراء از فرات برگردند ممکن است بدست پارتیها افتند،
قراولانی بآنهاداد وامرکرد آنهارا بساحل دریای‌سرخ (یعنی خلیج‌فارس) برسانند تا از
آنجا بی‌اینکه داخل مملکت‌پارت گردند بوطنشان‌برگردند، یعنی ازراه دریا تا رود سند
رفته از صفحاتی‌که درمشرق وشمال شرقی ایران واقعست به‌گرگان برگردند.

گوت‌شمید گوید: این خود دلیل است براینکه دولت پارت دراین زمان‌باختر را
نداشته والا گرگانیها مجبورمیشدند ازپارت‌بگذرند.

اوحدس میزند که دراین زمان گرگانی‌ها سواحل‌جنوبی‌دریای گرگان (بحرخزر)
راهم‌داشته‌اند.

دیگر او گوید که گرگانیها درسال ۱۵۵ میلادی‌مستقل بودند، و نزد **تونیئوس‌پی
یوس**‌قیصر روم نماینده فرستادند، اما اینکه شورش چند سال دوام داشته نمیتوان محققا

چیزی گفت همین قدرمعلوم است که شروع آن در سال ۵۸ میلادی اتفاق افتاده است ۱ . ولی‌ظن قوی این است که‌دولت اشکانی باروبرو بودن جنگهای داخلی‌وآتش نفاق‌خانوادگی از عهده‌شورشیان گرگان برنیامده است وتا طلوع دولت ساسانیان صفحات مشرق و شمال شرقی‌ایران وایالت**قومس** مستقل‌بوده‌است۲ .

۱ـ تاریخ ایران‌باستان صفحه ۲۴۴۰

۲ـ تاریخ ایران باستان‌صفحه۲۵۳۹

فصل ششم

ساسانیان

اردشیر بابکان فرزند بابك ساسانی تقریبا درسال ۲۲۰میلادی یاقدری پس ازآن بر **اردوان پنجم** آخرین پادشاه اشکانی خروج کرد.اودراین وقت پادشاه دست نشانده‌دولت اشکانی درایالت‌پارس‌بود.

اردشیر پس‌از خروج بر اردوان واعلان استقلال فورا موردتعرض شاه اشکانی‌واقع نشد، وبنابراین فرصت‌یافت بممالك همجوارپارس بپردازد، بااین مقصود اوابتدابه کرمان حمله‌کرده این ایالت ضعیف را تسخیر کرد، بعد عازم شمال گردید وصفحات دور دست‌ماد یعنی حوالی یزدواصفهان رادر تحت نفوذخود درآورد، دراین‌وقت**اردوان** عازم مبارزه‌با وی‌شد وقشونی جمع کرده بقصد جنك واردپارس گردید. بین اردوان و اردشیر بابکان سه نوبت‌جنك‌روی‌داد، در جدال‌سوم که در **جلگه‌هرمزد (هرمزدگان)** بین‌بهبهان وشوشتر درکناررود **جراحی** وقوع یافت اردوان جنگی سخت کرده تمامی‌مساعی خودرا بکار برد ولی بردشمن فائق نیامد ونه‌فقط شکست خورد بلکه کشته‌شد ،ودر حقیقت اساس‌دولت‌بزرك پارت باشکست دراین جنك که در۲۸آوریل سال۲۲٤میلادی اتفاق افتاد از هم پاشیده‌شد، ودولت مقتدر وباشکوه دیگری جانشین آن گردید.

اردشیر بعد از این جنك فاتحانه وارد تیسفون شدوایالت بابل را باطاعت خوددر آورده جانشین‌اشکانیان گردید .

درسالهای بعد اردشیر به تسخیرایالت ماد وشهر همدان پرداخت و بآذربایجان و ارمنستان حمله برد اگرچه در آغاز موفق بفتح نشد ولی بعد این دو کشور را بتصرف درآورد .

ایالات سکستان وابهرشهر (نیشابور فعلی) ومرووخوارزم و بلخ را نیز متصرف شد وباین‌ترتیب‌قدرت‌خودرا برنواحی‌شرق بسطداد.

اردشیر پادشاه بزرك ومرد عاقلی بود وکارهائی که‌درامور مملکت انجام داده بسیار قابل توجه است وی معتقد بود،عدالت وایمان بهم بستگی دارند وبهمین مناسبت بر قدرت مؤبدان زرتشتی افزود وآتشکده‌ها راآباد کرد . تجدید آئین زرتشت و جمع‌آوری اوستا

وترجمه وتفسیر آن درزمان وی‌بوده است، وی مانند زمان هخامنشیان قوای ارتش راتحت نظر خود داشت وفرماندهان لشگر راشخصاً انتخاب‌میکرد، اردشیر نه فقط در جهانگیری بلکه درجهانداری نیز نام بزرگی ازخود بیادگار گذاشته‌است، وفات اردشیر درسال ۲۴۱ میلادی‌اتفاق‌افتاده‌است، مرحوم **محمدحسین ذکاءالملك فروغی**، درتاریخ ساسانیان‌ازقول بعضی مورخین تألیف دوکتاب رابه اردشیر نسبت داده‌است. یکی کتاب **کارنامه** که مصنفین عرب بنام **کارنامج** نوشته‌اند و دیگر کتابی‌بنام **شیوه‌سور** که به‌ضبط مؤلفین تازی نامش **آداب‌العیش** است.

در آداب معاشرت ورسم وراه‌خوردن وآشامیدن و تصور میرودکه برای اثبات مقام دانشمندی اومکتوب اندرزنامه‌ای که **ابن‌ابی‌الحدید** درشرح نهج‌البلاغه نقل کرده است کافی باشد.

شاپور اول

شاپور اول فرزند اردشیربابکان پس‌از اردشیر درسال **۲۴۱** **میلادی** بسلطنت رسید، وی پس از جنگهای زیادی‌که در اطراف و اکناف‌ایران‌کرددر سال **۲۷۱** **میلادی** درگذشت.

می نویسند: وی پادشاهی شکیل و شجاع و باعزم بوده ومردم ایران‌اورا دوست میداشتند، چنانکه‌فوت اوباعث‌اندوه درتمام ایالات ایران‌گردید.

ازوقایع مهم‌زمان وی یکی اسارت **والرین** امپراطور روم ودیگر ظهور**مانی نقاش** است‌که ادعای پیغمبری داشت، **شاپور** درابتدا به مانی‌گروید ومذهب اورا قبول کرد ولی بعداً بدین‌زرتشتی برگشت.

اسارت والرین بدست شاپور دردنیای آن‌روز اثرعجیبی‌کرد ودر انظارعالم‌برعظمت وابهت خاندان ساسانی افزود، بعضی ازمورخان رفتارشاپور رابا امپراطور اسیر بسیار سخت دانسته ونوشته‌اندکه شاپوراورا به‌بندگی وکارهای سخت‌واداشت، لیکن محققان جدیدبراین عقیده‌اندکه این‌اتهامات رانویسندگان کلیسائی بواسطه‌ی خصومتی که باایرانیان داشته‌اند به‌شاپور نسبت داده‌اند، اما چیزیکه مسلم است‌اینستکه شاپور اسرای رومی رابه ساختن سد شادروان و پل شوشتر واداشته و از نیروی جسمانی آنان برای آبادانی کشور استفاده کرده است

شاپور دوم (ذوالاکتاف)

شاپور دوم مشهور به **ذوالاکتاف** فرزند هرمز دوم ، پس‌از آذر نرسی از طرف بزرگان ایران بسلطنت انتخاب‌شد، درحالی‌که هنوزمادرش ویرا حامله‌بود، بنابراین‌مدت سلطنت‌وی هفتادسال وچندماهی بیش‌ازعمرش‌بوده است، وی‌در ۱۶ سالگی زمام امور رارسماً بدست‌گرفت واول کاری‌که‌کرد این‌بودکه کشتیهائی بخلیج فارس انداخته، اعراب **بحرین** رامنکوب کرد.

نوشته‌اندکه شاپور بسیار بیرحمانه با اسرای اعراب رفتارنمود، بحکم وی شانه های

آنان‌راسوراخ کرده، ریسمانی ازآنها میگذرانیدند، واز این‌جهت معروف به‌ذوالاکتاف شد لیکن محققان جدید براین عقیده‌اندکه این نسبت دروغ است واین لقب‌را ازاین جهت به شاپور داده‌اند که‌شانه‌های اوپهن بوده‌است، وی بی‌تردید یکی ازبزرگترین شاهان‌ساسانی است‌که پس ازمرگش یك ایران قوی، برای اخلاف خود باقی گذاشت، زیرا در زمان وی ایران برتمام مشکلات خودفائق آمد،وی جنگهای‌زیادی نیزبادولت روم کرده است که‌شرح آنهامفصلا در تواریخ نوشته شده است . شاپور ذوالاکتاف در سال ۳۷۹ میلادی جهان را بدرود گفته است

انوشیروان

انوشیروان ، خسرو اول که اعراب او را **کسری** مینامند ، بیست و یکمین شاه سلسله‌ی بزرگ ساسانی است او فرزند **قباد** است و مادرش **نیوندخت** نام داشته وی از ۵۳۱ تا ۵۷۹ میلادی بمدت ۴۸ سال درایران سلطنت کرده است، کتاب **کلیله و دمنه** وبازی **شطرنج** درزمان او از هندوستان بایران آورده‌شد.

بوذرجمهر یا **بزرگمهر** وزیر این‌پادشاه بوده است، انوشیروان درتیسفون بدرود زندگانی گفت، این تیسفون که مذکور افتاد پایتخت دولت شاهنشاهی و مقر شاهنشاه در عهد انوشیروان‌ونام بزرگترین شهراز چند آبادی بودکه مجموع آنها رامعمولا **شهرها** میگفتند وهمین لفظ است‌که اعراب آنرا بصورت **مدائن** پذیرفته‌اند ، در قرن آخر دولت ساسانیان مدائن مشتمل برهفت شهر بنامهائی‌که ذیلا نوشته میشود بود:

۱ ـ تیسفون ۲ ـ انطاکیه جدید یا رومیان ۳ـ سلوکیه یاوه اردشر ۴ـ درزنیدان ۵ـ ولاش‌آباد ۶ـ اسپانبر ۷ـ ماحوزا

تیسفون تا بغداد ۱۸ کیلومتر مسافت‌دارداین‌شهردرسال ۱۴ هجری‌تسخیر وبتصرف مسلمانان درآمد، **طاق‌کسری** یا **ایوان مدائن** در اینجا واقع است **محیط طباطبائی** می‌نویسد: [۱]

(مسلمانان ، ایوان مدائن را پس از فتح تیسفون برای مسجد اختیار کردند و **حضرت امیرالمومنین** درهمین ایوان نماز بجاآورده است)

مرحوم حسن پیرنیا (**مشیرالدوله**) سن انوشیروان را در جنگ باترکها و رومیهاکه در سال ۵۶۲ میلادی اتفاق‌افتاده ۷۰ سال ذکرکرده‌است [۲] بنابراین‌اگر تصور کنیم که:

انوشیروان در سال ۵۶۲ میلادی ۷۰ سال داشته تولد وی بسال ۴۹۲ میلادی اتفاق افتاده ودر۳۹ سالگی در سال ۵۳۱ میلادی بسلطنت رسیده است وچون بسال ۵۷۹ میلادی فوت‌کرده بنابراین ۸۷ سال در جهان زیسته است

انوشیروان درشهر جندی‌شاپور، مدرسه ومریضخانه (بیمارستان یا مارستان) تأسیس نمود و دانشمندان‌رابرای تعلیم بدانجا جلب کرد واز اطراف واکناف عالم برای تحصیل

۱ــ مجله‌آموزش وپرورش سال۲۶ خردادماه ۱۳۳۲ خورشیدی ص۳۶۴

۲ــ تاریخ ایران باستانی ص۳۳۶

علوم وطب وجراحی بدانجا میآمدند واغلب اطبای ماهرآن عهدتحصیل کردگان آن‌مدرسه عالی بودند.

چنانکه **حارث بن کلده‌ی ثقفی** (متوفی۱۳ هجری) درآنجا تحصیل طب کرده و پس‌از مراجعت واقامت درطائف این‌علم را در افراد عرب رواج داده است و همچنین سایر مشاهیر اطبا وجراحان عرب‌مانند **ابن‌حذیم ، ابن ابی‌رومیه‌تمیمی و نضر بن حارث بن کلده** ، اغلب ازبلاد فارس کسب این علوم راکرده‌اند.

فرمانروایان طبرستان وقومس در دوره ساسانیان

بنابرآنچه درتواریخ مسطور است پادشاهی **طبرستان** ازعهد اسکندر مقدونی تاعهد قباد پدر انوشیروان در خاندان (**جسنفشاه**) بود و تمامی **فرشواگر** را که طبق نوشته **ابن‌سفندیار** درتاریخ طبرستان ۱ شامل: آذربایجان و سر و طبرستان وگیل‌ودیلم وری وقومش ودامغان و گرگان می باشد درتصرف داشتند و اگر احیاناً مدتی بعضی از ولایات منتزع‌میشد طبرستان راهمیشه حاکم وسلطان بودند ۲

از شرح احوال این خاندان اطلاع صحیحی دردست نیست‌جز نامه تاریخی‌**هیربدان هیربد (تن‌سر)** به **جسنفشاه** پادشاه طبرستان که دلالت برعظمت و استقلال این سلسله دارد .

تن‌سر دراین نامه اورا تشویق وترغیب به تمکین باردشیر ساسانی و همراهی با او مینماید .

مراسله مذکور را **ابن‌مقفع** درقرن دوم هجری به‌زبان عربی ترجمه نموده و بعداً ابن اسفندیارآنرا در قرن‌ششم هجری بزبان پارسی ترجمه‌کرده ودر مدخل‌تاریخ‌طبرستان گنجانیده است .

بعداز انقراض این سلسله چند سالی(کیوس)پسرقباد ازطرف‌پدر درطبرستان‌حکومت داشت ۳ واومردی‌شجاع وباتدبیر بودو درچندسال حکومت خود با ترکستان و هندوستان جنگهاکرد وازآنهاخراج گرفت.

وی‌پس ازمرك قباد بدعوی‌سلطنت برانوشیروان شوریده و بالشگری گران ازطبرستان روی‌بمدائن نهاد، ولی توفیق نیافت و در جنك دستگیر وهلاك شد . دراین‌وقت انوشیروان طبرستان وقومس را باولاد **سوخرا** سپرد و از آنها سلسله معتبری در **طبرستان** تشکیل یافت‌که به **قارنوندان** معروفند وآنان را **سوخرائیان و ونداديان** نیز می گفتند .

۱ـ تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار ص۵۶

۲ـ ایران درزمان ساسانیان تألیف کریستن سن ص۲۴۸

۳ـ بعدازاضمحلال خاندان(گشنسب‌داد) که‌ازآخرعهد اشکانیان بر ولایت پذشخوارگر ناحیه‌کوهستانی پذشخوارگر(طبرستان) تسلط‌داشتند، کوادحکمرانی‌این‌ولایت‌رابه‌کاوس‌داد(ایران درزمان‌ساسانیان تالیف کریستن سن‌دانمارکی).

شرح احوال سوخرا واستقرار سلسله سوخرائیان درطبرستان و وجه تسمیه‌این سلسله به قارنوندان و وندادیان‌چنین‌است:

پس‌از آنکه پیروزشاه پدر قباد ساسانی بسال ۴۸۴ درجنك با **هیاطله** شکست خورد وبقتل رسید، دراین‌موقع مقتدرترین نجبای ایران دوتن بودند ، یکی‌سوخرا از خانواده بزرك قارن ودیگرشاهپور از خاندان مشهور مهران یاسورن، این‌دوسردار بالشگر بسیار در **ایبری** و ارمنستان بجنك مشغول بـودند و همینکه خبر مرك پیروز بآنها رسید معجلا به **تیسفون** شتافتند تانفوذ خودرا درانتساب‌پادشاه جدیدبکاربرند ۱.

یاران پیروزکه ازمیدان جنك جان بدربرده بودندگرد**سوخرا** جمع‌شدند و او با لشگرجرار از جیحون‌گذشت و پادشاه **هیاطله** یا **هونهای** سفید دانست که مقاومت نتواند کرد، جمله‌فرزندان واکابرایران راباما‌ل وخزانه‌پیش سوخرا فرستاد وبرکشته‌شدن فیروزشاه‌عذرها خواست تاسوخرا بامرادو موفقیت‌بازگشت، مؤبدان و بزرگان اورا باین کارکه بسعی وهمت‌اوبرآمد لقب اسپهبدی‌دادند۲.

از پیروز سه پسر بنامهای قباد ، بلاش ، جاماسب مانده بود بعداز **قتل** **پیروز** **بلاش**با موافقت **جاماسب**بشاهی نشست ، قبادنزدخاقان ترك‌رفت ومددگرفت تاشاهی‌از برادر باز ستاند، چون به‌شهر ری رسید خبروفات بلاش بدو رسانیدند و **چهار** **سال** از ایام سلطنت **بلاش** گذشته بود **سوخرا** ازاکابر واشراف جهت قباد بیعت‌ستاند ونزد اوفرستادکه‌حاجت به‌لشگر ترك‌نیست، آنها راباز گردان و بزودی به‌من پیوند ، قباد لشگر خاقان راگسیل کرد وباکسان خویش‌به‌سوخرا پیوست، سوخرا اورا برسریر سلطنت جای‌داد وبحسن‌تدبیر سوخرا جهان‌مسخر قبادگشت وهرروز منزلت و درجات سوخرا زیادمیشد تابسبب حسادت حاسدان وسعایت دشمنان مورد بی عنایتی پادشاه واقع واو را از مرتبه بزرگ نیابت فرود آورد وشاهپور رابجای اوبرداشت تادرعرب مثل‌گشت‌که (حمدت ریح سوخرا وهبت‌شاپور ریح) و حسودان را درآن باب مجال سخن زیاده گشت و روز بروز از سوخرا نقل ها میکردند.

سوخرا اندیشه‌کرد وبترسید وی ۹ پسرداشت‌جمله رابرگفت وپناه بطبرستان برد ۳ قبادکسان براوگماشت تااو رابکشتند، چندی نگذشت‌که قبادنیز ازیاد شد و انوشیروان به سلطنت رسید.

انوشیروان طلب فرزندان سوخرا میکرد و وعده‌ها میداد تا وقتیکه خاقان ترکستان بطبرستان وخراسان تاختن‌آورد نوشیروان برای قلع وقمع اولشگر بدانجا کشید و ازتمام کشور کمك طلبید فرزندان سوخرا نیز باسه‌هزار سوارمسلح ومکمل درمیدان نبرد حاضر شدند ورشادتها بخرج‌دادند، نوشیروان آنهارا بشناخت از شادی همه‌را بستود وبازگردانید و انواع مراعات کرامت فرمود تا مدتیکه کار خراسان و ماوراء جیحون بساخت، ایشان را

۱ــ ایران‌درزمان ساسانیان تالیف کریستن سن‌ص۲۰۵.

۲ــ تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیارص۱۵۱.

۳ــ تاریخ طبرستان ومازندران ورویان سیدظهیرالدین مرعشی ص۲۳

همراه داشت و گفت اکنون مراد خویش بخواهید، رزمهر که مهتر برادر خود بود زابلستان برگزید و **قارن** که کهتر بود **وندا امید کوه** و **لفور** و **فریم** که کوه قارن میخوانند قبول کرد و در خدمت انوشیروان بطبرستان آمد و مدتی شهنشاه بحد **تمیشه** بنشست و عمارت فرمود و این جمله مواضع را بدو سپرد و بمداین شد و این قارن را اصفهبد طبرستان خواندند ۱

قارن سرسلسله قارنوندان، کوه‌فریم رامسکن ساخت وآن کوهستان‌را ازآن‌سبب‌جبال قارن گفته‌اند.

ابتدای حکومت وسلطنت این‌سلسله درطبرستان از عهد انوشیروان (کسری) تقریباً پنجاه سال قبل از هجرت شروع شده وتاسال **۲۲۴** هجری مدت ۲۷۴ سال طول کشیده است البته‌تسلط آنان درخطه‌قومس بسته‌بموقعیت و قدرت‌سلسله‌مذکوردر هرزمان بوده‌زیرا این ولایت چون بین خراسان وطبرستان‌واقع است بهمین علت گاهی جزء طبرستان محسوب‌شده ولی‌بطورکلی‌چنانکه‌آید مورخین**قومس**را دراین‌دوره جزء ایالت بزرگ خراسان‌بحساب آورده وثبت نموده‌اند.

اوج قدرت وحکومت ساسانیان

درعهد انوشیروان حکومت ساسانی باوج‌قدرت وتسلط خود رسید وایران نیزدر اوج فرهنگ وتمدن قرارگرفت، خسرو انوشیروان جنگهای مداوم وطویلی علیه امپراطور روم (ژوستی‌نین) انجام داد ودرهمه‌آنها پیروز گردید (۵۴۲ تا ۵۶۷م) و امپراطور را مجبور به‌پرداخت باج ومالیات‌کرد

در داخل ایران طرفداران **مزدك** متعاقب گوشمال سختی که بآنان داده شده بودآرام شده‌بودند وخرابی های آنها در زمینه اجتماعی مرمت گردید، دراین وقت ایران مرکزفرهنگ وتمدن‌دنیای قدیم‌بود، زیرا ازیك طرف در سال ۵۲۹ هنگامی که امپراطور روم (**ژوستن**) مدرسه‌فلسفی‌آتن رابست وآخرین پناهگاه افلاطونیان جدید را ازبین‌برد، استادان و معلمین فلسفه‌که در آنجا بتدریس اشتغال داشتند بایران فرار کردند و بتعلیم پرداختند.

ازطرف دیگر هندوستان همه‌ذخایر ادبی وفلسفی خود را به‌ایران فرستاد، هزار و یکشب وکلیله والدمنه ومرزبان نامه‌وغیره وغیره، بدین‌طریق ایران مرکز تمدنهای مختلفی گردیدکه دراینجا بهم‌تلاقی کرده بودند

بزرگمهر وزیرلایق ودانشمند انوشیروان، پیشوا وبوجود آورنده این‌نهضت تجدد - خواهی‌ایران بودکه ازدو فرهنگ‌ایرانی- یونانی و ایرانی - هندی درست میشد بالاخره اختلاط وامتزاج عقاید فلسفی و ایجاد یگانگی بین‌آنها به منتهی درجه نیروی خود رسیده بود، بدین‌نحوکه ازیك طرف دین زرتشت وآئین مانی وعقیده مزدك و از طرف دیگرفلسفه **افلاطونیون جدید**، **فلسفه بودا** و **تصوف هندی** درهم میآمیخت و حکومت ساسانی

۱- تاریخ‌طبرستان تألیف ابن‌اسفندیار ص۱۵۲

که درمرکز سه‌حکومت بزرگ آن‌عصر یعنی **بیزانس** ، **چین** و **هندوستان** قرار داشت نقطه تبادلات معنوی وروح بشری‌شد وبهمین وسیله‌بودکه در تاریخ انسانیت مکان مشخص و منحصر بفردی برای‌خود بازکرد [۱]



نمای قسمتی ازسرستون‌کاخ دوره ساسانیان که درضمن حفریات در دامغان بدست آمده و اکنون درموزه ایران‌باستان نصبو موجود است

ایالتهای کشور ایران دردوره ساسانیان

دردوره ساسانیان حکام ایالات (**ساتراپها**) یا **مرزبانان** از مستخدمین عالی مقام دولت محسوب میشدند . در ردیف مرزبانان ، شهر داران که‌لقب شاه داشته‌اند همچنین مرزبانانی فروتر بوده‌اندکه برولایات داخلی فرمانروائی میکرده‌اند .

آمیانوس اغلب ولایاتی راکه درتحت حکمرانی بذخش‌ها وپادشاهان‌جزء وساتراپها اداره میشده نام‌برده است (بذخش علاوه برحکومت، ریاست اسواران ولایتی راهم‌عهده‌دار بوده است) اسامی ایالات ایران بنابروایت او از این قرار بوده است : آشور ـ خوزستان ماد ـ پارس ـ پارت ـ کرمان بزرگ ـ هیرکانی (گرگان) مرو ـ بلخ ـ سغد ـ سکستان ولایت سك های ماوراء آمودون، سریکا ـ هرات ـ ولایت پاروپا نیزادها ـ زرنگ ـ رخج برطبق تفحصات **هرتسفلد** پس‌از فتوحات وهرام (بهرام) دوم که‌درسال ۲۸۴ میلادی واقع شد کشور ساسانیان درمشرق ایران‌کنونی شامل‌ممالك ذیل‌بود:

گرگان (هیرکانی) وتمام خراسان‌که در آن زمان بسی وسیعتر از امروز بوده جزء ایران محسوب میشد .

هرتسفلد حدودغربی خراسان را درعهد ساسانیان معلوم کرده است (پایکولی صفحه ۳۷) وطبق‌نوشته وی دروازه‌های کاسپین نزدیك **ری** (سردره خوارفعلی) وکوههای البرزو

۱ـ تحولات فکری درایران تألیف دکترموسی بروخیم ص۵۸

گوشه جنوب‌شرقی بحرخزر ودره اترک مرزهای غربی ولایت‌خراسان‌را در زمان‌ساسانیان تشکیل میداده است ۱

باتوجه‌بمطالب فوق**ایالت‌قومس** مورد بحث ما دراین تالیف در زمان‌ساسانیان نیز جزو ایالت‌بزرگ خراسان (پارت) بوده است.

تقسیمات کشوری درزمان انوشیروان

خسرو انوشیروان پس از جلوس بر تخت شاهنشاهی ایـران دریافت و دیدکه تعدی و اجحاف، جور و بیداد، فساد اخلاق، اغتشاش وناامنی ، تعصب مذهبی وبالاخره جنحه وجنایت سراسر کشوررا فراگرفته است، بنابراین بایك اراده آهنین تصمیم گرفت‌که برای خاتمه دادن باین اوضاع ناگوار شروع باصلاحات اساسی نموده نظمی نوین برقرار نماید. اول‌قدمی که برداشت کشور رابه چهارایالت (استان) بزرك بشرح‌زیر تقسیم نمود:

۱ـ شرق مشتمل برخراسان وکرمان.

۲ـ غرب عبارت بودازعراق وبین‌النهرین .

۳ـ شمال متضمن ارمنستان وآذربایجان.

٤ـ جنوب شامل‌فارس وخوزستان.

این حوزه‌بندی نوین و دادن اختیارات زیاد بچهار والی و استاندار تایك اندازه خطرناك بنظرمیآمد، لیکن براثر نفوذ شاه وجدیت وفعالیت‌شخص اوونیز بوسیله جاسوسان‌و کارآگاهان مخصوصی‌که درتمام مملکت متفرق بودند ازهرسوء استفاده و خطری‌که متصور بودجلوگیری‌میشد.

جنگهای خسرو پرویز با بهرام چوبین

خسروپرویزپس از جلوس برتخت (۵۹۰میلادی) نامه‌ای به بهرام چوبین نوشت‌و درمورد توهینی‌که ازطرف‌هرمز بوی‌شده بود، ازوی دلجوئی نمود. ولی این سردار یاغی جواب سختی بوی داد ودراین میان یك‌شب **بهرام‌چوبین**شبیخونی باوزد ودرنتیجه خسرو مجبور بفرارگردید.

بهرام چهار هزار نفر بتعقیب او فرستاد لیکن بحیله خـال او**بندوز** از خطر جسته براهنمائی‌یکنفر ازروسای عرب‌به، **سرسزیوم** ، رسید درآنجا میزبانان رومی با کمـال احترام ازوی پذیرائی کردند وقرار شد در**هیرپولس** اقامت گزینند تااز طرف امپراطور روم دستور مقتضی‌برسد. بهرام دراین اثنا تاج وتخت ایران راتصرف نموده‌وبرسریرشاهی استقراریافته بود. بالاخره خسروپرویز بیاری **موریس** امپراطور روم به سپاهیان بهرام حمله نمود وجنگ سختی بین‌آنان بوقوع پیوست، دراین جنگ بهرام بطور کلی شکست خورد وازطریق جاده ری و**سمنان** ودامغان وشاهرود فرارکرد و به ترکان پناهنده شد .

۱ـ ایران درزمان ساسانیان صفحه ۱۵۸

محمدبن جریر طبری در مورد این جنگ و پایان کار بهرام چوبین مینویسد:

« پرویز همانگاه بمیدان اندر آمد و سرهنگی را باهشت هزار مرد از پس بهرام بفرستاد. بهرام باستاد وحرب کرد و ایشان راهزیمت کرد، و بترکستان شد وخاقان او را بپذیرفت و بهرام آنجا همی‌بود، وپرویز به‌پادشاهی بنشست و آن سپاه روم بازگردانیدو هرکسی‌را برمقدار خویش خلعت‌داد ، ومنزلی باایشان برفت وبملك روم هدیه‌ها فرستاد ، وفتح‌نامه نبشت بدووتیادوس پسرملك‌روم راخلعت‌داد، وبا اومنزلی برفت‌واورابدرود کرد، وبازگردید و **بندوی** و **بسطام**[1] راکه‌خالان‌او بودندبه**خراسان** فرستاد وگرگان‌وخراسان وری ایشان را داد و بر تخت برنشست واز دشمن ایمن شد و پادشاهی بروراست شد .

اینك به نقل عزیمت بهرام چوبین به نزد خاقان چین وهمچنین مرگ ومحل دفن وی از روی‌ترجمه **تاریخ طبری** می‌پردازیم :

« پس بهرام برخاقان شد اوراپذیرفت ونیکوداشت و**خاقان** رابرادری‌بود **بیغو** نام همیشه **خاقان** رارنجه داشتی بزبان، وگفتی‌من‌ازتوسزاوارترم، وحق ملکی‌مراست‌وخاقان را از اواندوه‌آمد، وسخنان‌سخت‌میگفت. بهرام گفت‌چنین مگوی آب ملکی همی بری. بیغو بهرام‌راگفت توبیاری کیستی‌ای گریخته؟ **بهرام** اورا جواب سرد داد، بیغو خواست که آهنگ بهرام کند، بهرام‌گفت بیا تابراسب نشینیم وبرپشت‌اسب سخن گوئیم وهردوهم آنگاه بیرون آمدندوبر نشستند وبا یکدیگر آویختند ، بیغوحمله‌کرد وبهرام را ضربتی بزد کار نکرد، **بهرام** تیری برشکم وی زدو به پشت بیرون آورد و خاقان ازبهرام سپاس داشت . پس **بهرام** خواست‌که برای‌خاتون کاری‌کند که‌ترکان راهمه کاربدست‌آن بود. و خاتون را دختری خرس بکوه برده بودهمی نتوانست‌باز استدن، بهرام برفت و آن‌خرس‌رابکشت و آن‌دختررا بستد، وبخاتون‌بازداد. پس‌خبر به‌پرویز رسید که‌**خاقان** ، **بهرام**‌را چگونه دارد، ترسیدکه اورا سپاه دهد واو بحرب پرویز آید ، رسول بخاقان فرستاد با خواسته بسیار وگفت حیله‌کن تامگر **بهرام** راتباه توانی‌کردن وگفت خاقان رابگوی که **بهرام** مردی بیوفاست و اندرملك عجم عاصی‌شد.

رسول بشد وبگفت ، خاقان خشم گرفت‌وگفت هرگز این نکنم وگناه‌شما را بودکه عاصی شد .

پس این رسول سوی خاتون شد. واوراخواستهٔ بسیاربداد وگفت حیلت‌کن تا**بهرام** را تباه‌کنی .

خاتون را غلامی بود ترك واورا بیست هزار درم بداد و گفت دشنه بزهر آب داده برگیر وگفت‌بروبدر بهرام وبار خواه وبا اوحدیث‌کن اززبان خاتون واو را دشنه بزن . غلام بدر بهرام‌شد ، وگفت پیغام خاتون دارم ، چون درشد وبابهرام حدیث میکرد ، دشنه از آستین بیرون کرد وبرشکم**بهرام** زد بهرام بجست واورا بگرفت وگفت ترا این کـه فرمود .

۱ـ قریه‌بسطام که‌درایالت قومس واقع است‌وشرح‌آن درصفحات بعدخواهدآمدازبناهای اوست .

چنانکه‌بود آن غلام راست بگفت ، **بهرام** او را دست بازداشت . **بهرام** آن شب بمرد پس خاقان آگاه شد، آن غلام‌را وهرکه ازآن آگاهی داشتند همه را بکشت وبهرام را خواهری بود **کردویه** نام وزنش بود وهمچنین بمردی مردانه تر خاقان او را گفت اینجاباشی‌یابا عجم بازشوی؟ گفت، نی که‌بعجم بازشوم.

کردویه، **بهرام** رابتابوت اندرکرد وبزمین**قومس** آوردوآنجا بخاك‌سپرد و بعد ازآن، کردویه **بمداین** شد و پرویز اورا بزنی‌کرد واز بهرام برست» ۱

علل سقوط حکومت ساسانی

آنچه‌که بیش ازهمه‌باعث تعجب‌وشگفتی ومایه‌تأسف میباشداین‌است که حکومت‌ساسانی باآن همه‌جبروت و جلال ونیرو وعظمت خود، درمقابل اولین یورش اعراب ازبین رفت و آنهمه‌تمدن بخرابی‌مبدل گردید.

البته‌این‌سقوط علل زیادی‌میباید داشته باشدکه از همه مهمتر **علل سیاسی، علل اجتماعی، علل دینی** است که بطوراختصاربیان میگردد .

دراولین وحله مهمترین علل این‌شکست علل سیاسی‌بودزیرا بعداز**اردشیر** بابکان که اولین سلطان سلسله ساسانیان‌بود تا زمان**خسرو پرویز** ایران‌با **بیزانس** در یك جنگ تقریباً مداوم ولاینقطع قرارداشت.

این‌دوکشوررقیب برای‌بچنگ‌آوردن **سوریه** و**آناتولی** سه‌قرن‌بود که‌باهم‌پیکارداشتند واین جنگهای‌مداوم هردو راخسته وکوفته‌کرده بودوقوای آنهارا تحلیل برده بود خسرو پرویز دراوایل سلطنت خود (۵۹۰– ۶۲۸میلادی) این جنك را آغاز نمود و پیشرفتهای اولیه‌چنان درخشان‌شدکه نزدیك بودبیزانس برای‌همیشه مغلوب ونابودشوداما با روی کار آمدن(**هراکلیوس**) بجای(**فوکاس**) جنك ایران و بیزانس‌عوض‌شدوحالت دیگری‌بخود گرفت وسرانجام تیسفون دردست سربازان **بیزانس** افتاد وازطرفی این‌شکستهاسبب شدکه درایالات ایران شورش وانقلاب برپاشود وهمین‌شورشهاکه علل عمده آن نارضائی مردم طبقه پائین اجتماع وظلم‌وجوربی اندازه حکام ولایات ومؤبدان که درامرحکومت دخالت شگفت‌آوری‌داشتندبود، اساس دفاع ملی ایران رابرهم‌زد، خسرو پرویز هنگامیکه در بستر مرض افتاد پسرخود (**مردان شاه**) را جانشین خود خواند و مردان شاه از(**شیرین**) زن سوریه‌ای اوبود ولی‌طبقه‌نجبا واشراف ایران که(**شیرویه**) پسردیگر اورا ترجیح‌میدادند از مردان شاه اطاعت نکردندوشیرویه پدرخودرا بزندان‌انداخت و برادر را متواری ساخت و سرانجام پدررا درزندان کشت. این‌دوران باحوادث وحشتناکی مصادف بود دجله وفرات که طغیان‌کرده بودند عراق رابزیرآب بردند وصدمات زیاد رساندند وطاعون بسررسیدازآن جمله شیرویه نیز بمرض طاعون پس از۶ماه‌سلطنت مرد وپسر اواردشیر سوم بجای او نشست ولی دراین وقت سردار ایرانی(شهربراز) که با(هراکلیوس) رویهم ریخته بود وخود قصد

۱ـ نقل ازترجمه‌تاریخ‌طبری(تاریخ‌بلعمی) تصحیح ملك‌الشعراءبهارچاپ وزارت فرهنگ ص ۱۰۸۹ .

سلطنت داشت اردشیر سوم را ازسلطنت خلع نمود، یکماه نیم بعد(شهر براز) بدار مجازات آویخته شد وپوران(**پوراندخت**) دختر هرمز چهارم وخواهر خسروپرویز به تخت سلطنت نشست ولی یکسال ونیم بعد، ازسلطنت کناره گیری نمود وبجای او خواهرش **آذرمیدخت** پادشاه شدولی آذرمیدخت سلطنت را بهرمز پنجم واگذار نمود واین پادشاه تا سال ۶۳۲ میلادی سلطنت کرد دراین سال بود که سربازان اورا کشتند بالاخره یزدگردسوم تاج با عظمت ساسانیان را بسر گذاشت وتنها از۶۲۸تا۶۳۲ بعداز میلادیعنی درطول چهارسال بیش از۱۲ پادشاه تاج کیانی ایران رابسر نهادند.

این دوره بلوا و هرج ومرج درست مقارن زمانی بود که عمر میخواست جهان را بزیر پرچم اسلام در آورد و این اقدام **عمر** چند سال بعد از این دوران اغتشاش ایران بود. باوجود رشادت وشجاعت بی مانند **یزدگردسوم** آخرین پادشاه ساسانی حکومت و دولت ایران نتوانست درمقابل یورش اعراب مقاومت نماید زیرا دیگر اساس نیروی آن متزلزل شده بود.

اشتباه نجبا وشاهان باعث شد، که ایران آن نیروی باعظمت و مغلوب نشدنی خود را ازدست بدهد وچنان ضعیف گردد که تنها چهل هزارسرباز نامنظم وبی اسلحه عرب برای از بین بردن استقلال ملی ایران کافی باشد.

(شرح جنگهای اعراب وایرانیان درفصل آینده این تألیف بیان خواهدشد).

عاقبت درسال ۶۳۶ میلادی لشگراعراب بفرماندهی **سعدبن وقاص** به ایران حمله آورد ودرقادسیه لشگرایران را شکست داد وفرمانده کل سپاه ایران راکه **رستم فرخزاد** نام داشت کشت ودرفش کاویانی که هفت متر درپنج متر بود وهمه ازسنگهای قیمتی وجواهرات گرانبها مزین شده بود بدست اعراب افتادواعراب ازهمه جا بی خبر این یادگار نفیس راقطعه قطعه کردند ودرمدینه فروختند **فردوسی** شاعر نامدار ایران ازقول خسرو پرویز در شاهنامه چه نیکو میگوید:

ز شیر شتر خوردن و سوسمار	عرب را بدانجارسیده است کار
که تاج کیانی کند آرزو	تفو برتوای چرخ گردون تفو!

این پیروزی راه پایتخت را برای اعراب بازکرد، تیسفون بدست اعراب افتاد و سربازان عرب آنجارا غارت کرده و**طاق کسری** را خراب کردند.

سرانجام باجنگهای جلولاونهاوند که شرح آنها درفصل آینده این تألیف خواهد آمد. حکومت ساسانی آخرین بقایای آن محوونابودشد و**یزدگردسوم** آخرین پادشاه ساسانی فرارکرد وآسیابانی که فریفته جواهرات ولباسهای فاخر او شده بود اورا **در مرو** کشت.

فصل هفتم

تسلط اعراب بر ایران

وحدت مسلمانان یانطفه انقراض دولت ساسانیان

پرفسور ادوارد برون در جلد اول تاریخ ادبی ایران نقل از کتاب تاریخ اسلام تالیف **دوزی** شرقشناس فرانسوی الاصل هلند درباره حمله عرب بایران مینویسد:

در نیمه اول قرن هفتم میلادی همه‌چیز جریان عادی خودرا درروم شرقی و کشور شاهنشاهی ایران‌طی‌میکرد.

این دو مملکت برای‌تصرف آسیای غربی همیشه باهم درنزاع بودند، ازحیث ظاهر در راه رشدوترقی وآبادی سیرمیکردند. و مبالغ معتنابهی مالیات عاید خزانه سلاطین این دوکشور میشدوکرّوفر وتجمل وتنعم پایتختهای‌هردو مملکت ضرب‌المثل‌بود، بارکمرشکن استبداد برپشت هردو کشورسنگینی‌میکرد.

تاریخ دودمان سلاطین هردو مملکت مشحون است ازیك سلسله فجایع هولناك وزجر وآزار خلائق، واین رفتار ظالمانه دولتها مولود نفاق وشقاق مردم در مسائل مذهبی بود، در این اثنا ناگهان از میان صحاری غیر معروف، قومی جدید در صحنه جهان پدید آمد.

قبائلی‌بیشمار که‌تا آن تاریخ پراکنده ومتفرق واکثر اوقات با هم در نبرد بودند، نخستین بار درآنهنگام بهم پیوستند ، وقوم متحد ومتفق جدید رابوجود آوردند. قومیکه علاقه‌ای‌شدید به‌آزادی‌خودداشت. لباس ساده میپوشید وغذای‌ساده میخورد، نجیب ومیهمان نوازبودبانشاط، بافراست، بذله گو ودرعین حال مغروروسریع‌الغضب بود، وهمینکه‌آتش‌خشم اوبرافروخته‌میشد، کینه جووآشتی‌ناپذیروظالم‌بود.

این همان قومی‌است که‌کشور شاهنشاهی کهن سال ومعزز ولی فاسد وپوسیده‌ایران را سرنگون ساخت ولی این‌قوم شباهتی باکشور گشایان دیگر نداشت زیرا آئین نوینی آورده بود واقوام دیگر راتبلیغ ودعوت مینمود.

برخلاف ثنویت ایرانیان ومذهب**مسیح** که انحطاط یافته بود، توحید پاك و خالص آورد، ومیلیونها مردم بآن گرویدند وحتی در همین عصر مامذهب اسلام مذهب‌یك عشراز نژاد بشراست.

بهرحال نقش عالی وباشکوهی که مقدر بود. عرب درتاریخ تمدن بازی کند بلاشك مرهون اسلام است، زیرا شریعت اسلام درعین سادگی‌مجلل و محتشم است وهیچ محقق بی غرضی نمیتواند منکرعظمت اسلام‌شود.

نقادان مغرب زمین که درباره پیامبر عربی اظهار نظرکرده‌اند اکثر اوقات‌اوضاعی راکه قبل‌ازاو در عربستان وجودداشت وپیامبراصلاح نمود در نظر نمیآورند . و فراموش میکنندکه بسیاری چیزها ازجمله رق‌که برده فروشی است وتعددزوجات که مورد اعتراض آنهاست‌ازابتکارات‌اسلام نبوده، بلکه قبل‌ازاسلام وجودداشت واسلام آنراتحمل کرده‌وسخت نگرفته‌است.۱

در دوران طولانی وباشکوه سلطنت**انوشیروان** (۵۳۱تا ۵۷۸ بعداز میلاد) شاید هیچ‌سالی باندازه‌چهل ودومین سال سلطنت او که مقارن ۳-۵۷۲ میلادی است قابل نیست که بیادسپرده شود وهیچ سالی‌باندازه آن سال مشحون از آثار بسیار مهم نبوده، و اهمیت فوق‌العاده آن آثار محل هیچگونه شبهه وتردید نیست ، لذا عرب آنسال را **(سال‌فیل)** خوانده است.

از طرفی درآن سال یك سلسله طولانی وقایعی رویداد که منتهی به الحاق کشور کهن سال وثروتمند**یمن** بایران گردید. تملك و تصرف یمن شوری در سرکشور گشایان ایران آنزمان افکند وهواخواهان کشورگشائی را به‌ثناخوانی وستایش برانگیخت.

از طرف دیگر درهمان کشور درشهردوردست مکه (معظمه) شخصی پا بعرصه وجود گذاشت‌که سرنوشت اوواژگون‌ساختن دودمان ساسان وکیش زردشت‌بود. آن‌شخص‌رسول خدا**محمدبن عبدالله(ص)** بود، دیری‌نپائید‌که انوشیروان جان‌بجان‌آفرین‌سپردوانحطاط سریع امپراتوری ساسانیان‌آغاز گردید.

پیغمبر اسلام دردهمین سال سلطنت **خسروپرویز** به پیغمبری مبعوث گردید ودر سال ششم هجری مطابق (۶۲۸میلادی) یعنی آخرین سال سلطنت وی‌مکتوبی توسط **عبدالله‌بن حذافه‌سلمی** برای خسروپرویز فرستاد واو را به‌دین حنیف اسلام دعوت نمود، بیك‌روایت وقتیکه نامه حضرت‌محمد به‌خسروپرویز رسید، دستورترجمه آنراصادر نمود، همینکه‌ترجمه جمله اول آنرا خواندند برآشفت وگفت چرانام محمد مقدم‌براو آمده‌است، وبدون‌اینکه بقیه مطالب آنراترجمه کنندنامه‌را پاره‌کرده وحامل نامه رابیرون‌کرد . فرستاده رسول خدابدوگفت:

ای‌شهریار ناپرهیزکار. خداوند ملك تراقطعه‌قطعه کند، و سلطنت ترادرهم شکند و سپاه تراپراکنده‌سازد.

بروایت دیگر پادشاه ایران به **باذان** والی یامرزبان‌یمن نامه‌ای‌نوشت وفرمان‌داد،

۱- تاریخ ادبی‌ایران تالیف پرفسور ادواردبرون جلداول‌ص۲۷۵-۲۷۶.

بسوی مدینه حرکت کند و پیامبر را دستگیر ساخته و باسارت به تیسفون آورد.

همانطوریکه در فصل گذشته بیان گردید خسرو پرویز پس از یك سلطنت طولانی که سراسر با دسیسه و کشاکش و کشتار توام بود بدستور شیرویه فرزند خود کشته شد (۶۲۸ میلادی) قاتل پدر چندماهی بیش سلطنت نکرد ودر آغاز کار **هیجده تن** از برادران خویش را به قتل رساند.

آنگاه بیمار شد وجهان را بدرود گفت وفرزند خردسالش **اردشیر** که هفت سال بیش نداشت جانشین او گشت، ولی **شهر براز** (شهر برز) اورا در **تیسفون** محاصره نمود و بقتل رساند وسلطنت را غصب کرد.

خود شهر براز هم **چهل روز** بعد بدست سه تن از مستحفظین خود هلاك شد (۶۳۰ میلادی) سپس **پوراندخت** دختر خسرو پرویز بر اورنگ پر خطر خسروی بر نشست وچون بزیور خرد آراسته بود و نیات خوب داشت چنین بنظر میرسید که در دوران سلطنت او عصر درخشانتری آغاز شود، لکن او نیز پس از **شانزده ماه** فرمانروائی جهان را بدرود گفت ویکی از اعمام دور پدرش **پیروز** جانشین اوشده وکمتر از **یکماه** سلطنت کرد، تا اینکه خواهر زیبایش **آذرمیدخت** به تخت کیانی بر نشست. **آذرمیدخت** درمقام انتقام از **فرخ هرمزد** اسپهبد خراسان که توهینی باووارد کرده بود بر آمدو اسباب قتل اورا فراهم ساخت، ولی خود اوهم پس از **شش ماه** سلطنت بدست سرداران **رستم** پسر فرخ هرمزد کشته شد. چهار یا پنج فرمانروای دیگر هریك چندروزی آمدند.

بعضی از آنها کشته شدند، وبرخی دیگر ازپادشاهی خلع گردیدند تا اینکه **یزدگرد سوم** آخرین شهریار نگون بخت دودمان جلیل ونجیب ساسانی بسلطنت رسید (۶۳۴ میلادی).

یزدگرد سوم از تخمه خاندان ساسانی و مطابق بیان **طبری** پسر شهریار واززن حبشی و نوه خسرو پرویز بود که بطور گمنامی در حدود **اصطخر** میزیست. این پادشاه نگونبخت در سال ۶۳۴ میلادی بر تخت امپراطوری آشفته قرار گرفت، درزمان سلطنت او بود که عمر بن خطاب دومین خلیفه اسلامی مصمم بتسخیر کشور بی شیرازه ایران شد، ولشکری بسرداری **سعدوقاص** بسوی ایران گسیل داشت. در سال ۱۴ هجری جنگ سختی بین لشکریان ایران و مسلمین در **قادسیه** اتفاق افتاد، دراین جنگ سپاهیان ایران شکست خوردند.

و پایتخت ساسانیان بدست اعراب افتاد وبالاخره درجنگ جلولا درسال ۱۶ هجری و جنگ نهاوند درسال ۲۱ هجری که شرح مفصل آن درحوصله این تألیف نیست، قوای متشکله ایران ازهم پاشیده شد وکشور باستانی ایران موردتاخت وتاز آنان قرار گرفت.

تسخیر ولایات ایران

در تسخیر ولایات مختلفهٔ ایران بطور سریع (پس از فتح نهاوند) **طبری** شرح مفصل ومبسوطی نوشته وضمناً نشان میدهد که هریك از این ولایات خود بتنهائی قوائی جمع کرده با اعراب جنگیدند، بدون اینکه ازطرف پادشاه فراری کمکی بآنها بشود. اعراب پس از فتح نهاوند (۲۱ هجری) بر حسب دستور عمر بطرف اصفهان حرکت کردند این شهر پس

از جنگی که در آن سردار سالخورده ایرانی کشته شد بتصرف اعراب در آمد، در سال بعد لشکر عرب بطرف کرمان روانه شده فتحی در سرحد این ایالت نمود. امادرشمال شرقی حاکم ری لشکری از **گرگان. طبرستان وقومس** جمع کرد لیکن بواسطه خیانتی که در کار بود شکست خورد.

فتح ری ودماوند وقومس توسط اعراب

نعیم بن مقرن سردار معروف عرب توسط فرستادگان خود و درمکتوبی بعمر راجع بفتح همدان متذکر شده بود که درری سپاه عظیمی از ایرانیان دوریکی از نوادگان **بهرام چوبین** گرد آمده اند و آماده جنگ بامسلمین هستند، وضمناً اجازه لشکر کشی بآن ناحیه را خواسته بود خلیفه درجواب سردار خود نوشت:

کسی را از طرف خود بحکومت همدان باقی گذار **وسماك بن حرثبه** را بادوهزار مرد جنگی بطرف آذربایجان بفرست و خود با بقیه لشکریان راه **ری** در پیش گیر. نعیم بن مقرن نیز طبق این دستور رفتار کرد، **ویزیدبن قیس** را از طرف خویش بحکومت همدان گذاشت و خود با همراهان خویش بطرف ری رفت. در ری یکی از ایرانیان موسوم به **سیاه وخش** حکومت میکرد و چون از حرکت مسلمین بطرف آنجا اطلاع یافت کسانی را باطراف وجوانب جهت جمع آوری قوا فرستاد و باین ترتیب جمع کثیری از ایرانیان بآنجا آمدند.

در بین سپاهیان سیاه‌وخش (سیاوخش) یکی از بزرگان ایران موسوم به **رامی یا رامین** پسر **فرخان(الزینبی ابوالفرخان)** با سیاه‌وخش بسختی عداوت میورزید و سیاه‌وخش چنانکه معروفست یکی از نوادگان بهرام چوبین بود. رامین بمحض آنکه از نزدیك شدن سپاه اسلام اطلاع یافت در خفا از شهر بیرون آمده خود را به نعیم بن مقرن رساند ودر ده کوچك **قها** باوی ملاقات کرد و گفت عده سپاهیان ایران درشهرری بسیار است و مقاومت با ایشان دشوار و براین جمع جز از راه حیله وتدبیر غلبه کردن محال بنظر می‌آید.

بهتر آنست که ده‌هزار نفر دراختیار من گذاشته شود، تاچون مسلمانان شروع بجنگ باسیاه‌وخش کنند من باتفاق آن جماعت وارد شهرشوم وباین ترتیب ازدوطرف سیاه‌وخش را موردحمله قرار دهیم. نعیم ازخیانت این ایرانی استفاده کرد وده‌هزارنفراز همراهان خویش را بفرماندهی برادرزادهٔ خود **منذبن عمرو بن القرن** تحت اختیار او گذاشت تاطبق دستور وی رفتار کنند.

رامی از ده قهاشبانه بطرف ری در نزدیکی دروازه خراسان رفت و چون روز بعدسیاه‌وخش باکسان خود جهت محاربه بانعیم ازشهر بیرون آمد، وی از همان دروازه که درمقابل کوه **طبرك** قرار داشت واردشهر گردید و باهمراهان خود بکشتار مردم پرداخت.

چون این خبر بسیاه‌وخش رسید با آنکه در جنگ با نعیم پیشرفت فراوان کرده بود باسپاهیان خود به‌ری بر گشت و همانطور که رامی گفته بود سیاه‌وخش و همراهان او ازدو

طرف موردحمله قرار گرفتند ، سیاوخش کشته شد ، وسپاهیان وی فرار کردند و بطرف **قومس** ودامغان رفتند ونعیم بقتل‌وغارت مردم ری‌دست درآورد و رامی را بعنوان‌مرزبان بر ری گماشت وبااوصلح کرد و قرارشدکه مردم‌ری بمسلمین جزیه‌دهند.

در **دماوند** نیز یکی‌از مرزبانان بنام **مردانشاه** حکومت‌میکرد وچون‌خبرشکست ایرانیان را در ری شنید دانست‌که نعیم بقصد دماوند و از بین‌بردن پادگان آنجا حرکت میکند . برای جلوگیری از کشتار با نعیم صلح‌نمود و پرداخت جزیه را قبول کرد ، نعیم بعد از آنکه بر ری دست یافت و با مـرزبان دمـاوند صلح کرد مکتوبی با پنجیك غنایم بخدمت**عمر** توسط یکی‌از بزرگان‌عرب‌موسوم به**مضاءالعجلی (المضارب العجلی)** فرستاد وضمناً نوشت‌که میخواهد بطرف **قومس ودامغان**جهت تعقیب فراریان ری برود.

عمر در جواب او دستور داد ، که **سویدبن مقرن** برادر خود را بقومس بفرست و خود در ری بمان تا در موقع لزوم بسوید و سپاهی که در تعقیب فراریـان هستند نیز کمك کنی .

نعیم نیز موافق این گفته عمل‌کرد و سپاهیان خود را تحت فرماندهی**سوید** گذاشت و ریاست مقدمه را به **سماك بن حرثبه**ومیسره را به **عتبة بن نهاس** و میمنه را **بسعد بن عمرو** داد .

این سپاهیان چون بقومس رسیدند بدون هیچگونه مقاومت بر آن ناحیه دست‌یافتند وازآنجا عازم‌دامغان شدندوآن‌ناحیه‌را نیز تصرف کردند ، فراریان‌ری ببسطام رفتند، بسطام رانیزسوید گرفت و ایرانیان در اطراف و جوانب متفرق شدند.[1]

مرگ یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی

آری. ایران پس ازیك‌دوره جنگهای خانمان‌برانداز وصدمات ولطمات شدید، سخت فرسوده شد. ویزدگرد سوم نیزاز ری‌باصفهان و ازآنجا **بکرمان** گریخت وسپس از آنجا هم بطرف**بلخ** فرارکرد اواز فغفورچین وخاقان‌ترك کمك‌طلبید امافغفورچین تقاضای وی‌را ردکرده حاضرنشدوی‌را یاری‌کند اما خاقان درخواست اورا موردتوجه قرارداده‌ومایل‌شد باوکمك بدهد .

ولی‌آنهم بعد بواسطه عدم رضایت از رفتارش امتناع ورزید. بالاخره یزدگرد دوره زندگانی آشفته خودرا درکلبه آسیابانی درنزدیکی **مرو**خاتمه داد. باین معنی‌که آسیابان مزبور اورا به‌طمع لباس‌فاخر وجواهری‌که همراه داشت بقتل رسانید (۳۱ هجری مطابق ۶۵۲ میلادی) بقول **پرفسور ادوارد برون**(یگانه اثر ونشانه‌ای که‌ازآنهمه جاه‌وثروت مجلل وخیره‌کننده دولت ساسانی برای‌شهریار تبه‌روزگار مانده بود همان گوهر بودکه صیاد دهرآنرا نیز بربود وبجان اوهم ابقاء ننمود)

بالاخره‌بامرگ این پادشاه بخت برگشته خاندان ساسانی، طالع ایران‌معین وتسلط عرب بر ایران مسلم گشت.

۱ــ تاریخ از عرب تادیالمه‌تالیف عباس‌پرویز صفحه ۲۹۴و۲۹۵

فصل هشتم

دوره فترت وسکوت

حالت عمومی ایران در اوایل اسلام

بعد ازجنگ **نهاوند** (۲۱هجری)مقاومت‌های‌ایران درمقابل عرب تماما محلی‌بود.
اگرچه درموقع مرگ عمریك شورش وانقلاب عمومی برضد اعراب روی داد ونیز در دوره خلافت **علی بن ابیطالب** طغیانهائی اتفاق افتاد، ولی تمام آنها بی‌نتیجه ماند. زردشتیها درصورت دادن جزیه میتوانستند به‌مذهب سابق خودباقی باشند، **سلمان فارسی** اول‌کسی بودکه بدین‌اسلام‌درآمد، بعداً هزارها مردم از او پیروی نموده و دین اسلام را قبول‌کردند، درمیان آنها دسته‌ای ازسربازان دیلم بودندکه بدین‌اسلام داخل شده وکوفه راهم برای‌سکونت‌خوداختیار نمودندولی قبولی‌اسلام‌اخوت ومساوات درستی‌بین‌آنها باعرب ایجاد ننمود.

ایرانیان برای حفظ جان و مال خود ناچار تبعیت عرب راقبول کرده وسر تسلیم خم نمودند ، بی اعتنائی و تحقیر فاتحین را نسبت بایرانیان مغلوب ، از این قول تلخ و گزنده زیر میتوان فهمید که تا چه اندازه بوده است: (فقط سه چیز است که نماز را باطل‌میکند.اول گذشتن یکی‌ازموالی (حلیف یا تابع) ازجلو مصلی. دوم حمار. سوم سگ) دراین زمان دوائر مالی ایران مطابق اصول قدیم این‌کشور اداره‌میشد وایرانیان علی‌رغم کوششهائی که بمنظور برکنار داشتن آنان از امور صورت میگرفت این مملکت را اداره میکردند.

اگرچه ایران تامدتی موجودیت سیاسی خود را از دست داده و مستقل نبود ولی ازحیث استعداد وهوش‌توانست‌باقدمهای سریعی مزیت وبرتری‌خودرا نسبت‌به‌عرب به‌بروز و شهود برساند.

در اینجا بی‌مناسبت نیست‌کلماتی‌راکه **بسلیمان**خلیفه‌اموی نسبت میدهند نقل‌گردد: (مرا شگفت‌آید از ایرانیان که هزار سال سلطت‌کردند وساعتی محتاج ماندند و

حال آنکه ماصد سال سلطنت کردیم و یك ساعت نتوانستیم بی آنها بسر بریم) بطور کلی در دوره خلافت عمر و عثمان و همچنین علی بن ابیطالب ع بیشتر سرزمین ایران تحت تسلط مطلقه اعراب بود و مردم در سرگردانی و بی‌سر و سامانی عجیبی بسر میبردند، و عدم امنیت ونبودن تأمین‌مال وجان موجب وحشت و ناراحتی مردم شده‌بود. تعدی اعراب نیز در ولایت تسخیر شده بسرحدنهائی رسیده بود و مقاومتهای محلی و بی‌نقشه‌آنان نیز سودی نداشت ایرانیان پس ازمنکوب‌شدن درمقاومتهای‌محلی دسته‌دسته مذهب‌اسلام رامی‌پذیرفتند تا ازاین راه از تعدی به‌مال وجان وناموس خود جلوگیری کرده باشند .

ایران یکی ازایالات خلفای اموی

حکومت جابرانه **معاویه** درسال ۳۵ هجری درشام آغازشد وی درسال ٤٠ هجری بعد ازکناره گیری **حسن بن‌علی** ازخلافت زمام امور را بدست گرفت ، در ظرف دوسال پس از این قضیه تمام کشور اسلامی را تحت اقتدار خود درآورد و فرمانش درهمه‌جا نافذ گردید .

قدرت وی وقتی به سرحد نهائی رسیدکه **زیاد** حاکم برگزیده علی‌بن ابیطالب در فارس بنای‌صلح وآشتی را بااوگذاشت. زیاد پس از امانی که ازطرف معاویه به‌او داده شد به‌دمشق حرکت کردوعلاوه برمالیات ایران که همه‌را بمرکز خلافت تحویل‌داد، **یك‌میلیون** اشرفی هم‌باخود برد وبرسم پیشکش تقدیم‌معاویه نمود وبا این کفایت ولیاقتی که از خود بروز داد توجه معاویه راجلب‌کرد ، لذا حکومت بصره‌را باو واگذار کرد وپس‌از چندی حکومت کوفه راهم بآن ضمیمه نمود . مورخین عرب مینویسندکه حاکمی مقتدرتر از زیاد نیامده است، وی‌از دجله‌تاسیحون وجیحون حکومت داشته است .

در زمان خلافت معاویه حاکمیت عرب در مشرق کاملا استقرار یافت هرات که در سال ٤١ هجری پرچم خود سری برافراشته بود سرکوبی شد ، و نیز کابل را دو سال پس از این‌تحت اطاعت درآوردند . غزنه، بلخ ، قندهار را هم لشگریان عرب تحت‌نظر گرفتند .

زیاد ازکوفه وبصره توسط پسرهای خود در ایران حکومت مینمود، ایالت **خراسان** که مشرق آن ازسمت لوت تا سرحدات هندوستان بود به چهار حوزه یا ناحیه بزرگ تقسیم و مرکز آنها عبارت بود از **نیشابور، مرو، هرات** و**بلخ** که هریك به‌یك حوزه تخصیص داشت.

در همین عصر قبائل و طوائف عرب برای سکونت به نواحی خراسان ریختند ، اگرچه حمله‌مغول و تاتار تمام آنهارا از هم متفرق ساخت، معذالك علائم وآثارشان تااین زمان باقی‌میباشد(تیره‌ای‌ازآنان که‌معروف به(عرب وعجم) میباشند هنوزدرشهرستان**شاهرود** سکونت دارند) .

معاویه در سال ٦١ هجری درگذشت و پسرش **یزید** جانشین وی گردید، **یزید** در جلوس‌خودبخلافت **سلم‌بن‌زیاد** رابحکومت**خراسان** فرستاد، وقتیکه خبردادند ملکه‌بخارا

بکمك خاقان ترك علم طغیان بر افراشته است سلم بن زیاد فورا با سرلشگرش **مهلب** که علاقه خاصی بخراسان داشت برای فرو نشاندن آتش انقلاب و طغیان بطرف بخاراحرکت کرد سلم لشگر متحد مذکور را شکست داده ملکه بخارا رامجبور بصلح‌ساخت وبالاخره با جلال وجبروت به‌مرو بازگشت.

همکاری ایرانیان با قیام مختار

قوم ایرانی از همان بامداد اسلام. نفرت‌وکینه‌شدیدخودرا نسبت بدشمنان‌وباج‌ستانان خودآشکارنمود.

چنانکه بیست هزار تن از آنانکه بنام حمراء دیلم در کوفه میزیستند درسال ٦٤ هجری دعوت**مختار**راکه‌برضد بنی‌امیه وخونخواهی**حسین‌بن‌علی** قیام‌نموداجابت کردند.

در قیام‌مختار ایرانیان فرصت مناسبی جهت خروج بربنی امیه وعربان یافتند . در آنزمان**کوفه** از مراکز عمده ایـرانیان و شیعیان علی که‌با بنی امیه عداوت سخت داشتند محسوب میشد.

این شهرمرکز خلافت علی بود واز این‌روعدهٔ بسیاری از پیروان و هواخواهان او درین‌شهر مسکن گزیده بودند، عده‌ای از اساوره ایرانی نیز بازمانده (جند شهنشاه) پس از شکست **قادسیه** درین شهرباقی‌بود. اینان دیلمهائی بودندکه در سپاه ایران خدمت می کردند وبعد ازجنك قادسی اسلام آورده بودند ، ودرکوفه جای‌داشتند، بعلاوه کوفه در حدود حیره بنا شده بود و چنانکه معلوم است این دیـار از قدیم تحت حمایت پادشاهان ساسانی‌بود.

حکومت حجاج بن یوسف

دورهٔ‌حکومت خون آلود ووحشت انگیز**حجاج** درعراق‌وایران یکسره درفجایع و مظالم‌گذشت داستانها وروایات هولناکی ازدوران حکومت اونقل‌کرده‌اند‌که مایه نفرت و وحشت طبع آدمی‌است.

گویند (در زندان او چندهزار کس محبوس بودند و گفته بود ایشان‌را آب‌آمیخته با نمك و آهك میدادند ، بجای طعام سرگین آمیخته بگمیزخر) ١ حکومت او در عراق بیست سال طول کشیدودراین‌مدت بغیرازآنهائی‌که درجنك بااو کشته‌شدندا‌گر بتوان قول مورخان‌راباور‌کرد. بالغ بربکصد وبیست هزارتن‌راکشته‌است وقتیکه وفات یافت پنجاه‌هزار مرد وسی‌هزار زن در زندان اوبودند ٢ .

شاید این ارقام ازاغراق‌ومبالغه خالی نباشد، امااین اندازه‌هست‌که دوره حکومت‌او درعراق‌که مدت بیست سال از٧٥ تا ٩٥ هجری طول کشید برای همه مردم خاصه برای ایرانیان بدبختی بزرگی‌بود.

١ـ تجارب‌السلف‌ص٧٥.
٢ـ التنبیه ص٢٧٥.

جنگ سفیان کلبی و اسپهبد فرخان با رئیس خوارج در سمنان

در ایام دولت **عبدالملك بن مروان** و امارت حجاج بن یوسف، قطری بن فجاة که رئیس خوارج و از گردنکشان عرب بود به **طبرستان** آمد، و مدت شش ماه در آنجا ماند و پس از گرد آوردن لشگر نزد اسپهبد به طبرستان فرستاد که باید بدین ما در آئی و گرنه آماده جنگ باش، حکام طبرستان در تدبیر او بودند و مدت یکسال و نیم قطری و اصحابش موجب ناراحتی و زحمت اهالی آنسامان گردیدند، تا حجاج بن یوسف، **سفیان کلبی** را بطلب قطری و اصحابش بسوی طبرستان فرستاد.

اسپهبد فرخان بدماوند نزد **سفیان** رفت، و با او عهد کرد که چاره قطری را بکند بشرط آنکه سفیان متعرض طبرستان نشود، بدین عهد، سپهبد در تعقیب **قطری، بسمنان** رفت و در آنجا با او مصاف داد، قطری و اسپهبد باهم در آویختند. قطری از اسب افتاد و رانش شکست. اسپهبد سر او را برید و نزد سفیان بدماوند فرستاد و او نیز سر را به تعجیل نزد حجاج فرستاد.

حجاج دو خروار زر و دو خروار خاکستر نزد سفیان فرستاد که اگر این فتح بی مدد اسپهبد از دست تو بر آمد، زر ترا باشد و اگر اسپهبد این مهم را بر آورده است خاکستر را در مجلسی بر سر سفیان ریزند، چون رسول آمد و تحقیق کرد زر را باسپهبد داد و خاکستر را در مجلس بر سر سفیان ریخت[1].

محاربات یزید بن مهلب در گرگان

پس از **ولید** اموی **سلیمان** به تخت نشست در این زمان قتیبه حاکم **خراسان** بنای طغیان را گذاشت و بالاخره بقتل رسید.

پس از قتل او یزید بن مهلب از طرف سلیمان به حکومت خراسان منصوب گردید او چون خاطرش از ضبط و ربط امور آن ناحیه فراغت یافت، باسپاه جراری به جرجان که در قدیم به هیرکانیا معروف بود روی نهاد.

جرجان و طبرستان تا آنوقت بحال استقلال مانده بود، یزید جرجان را تسخیر کرد. اهالی جرجان راه فرار پیش گرفتند و یزید آنها را تعاقب نمود. فراریان به جبال البرز پناهنده شده و بالاخره مجبور به تسلیم گردیدند. پس از تسخیر جرجان یزید به طبرستان حمله ور گردید.

او در بدو امر پیشرفت حاصل نموده ساری را بتصرف در آورد، ولی در یکی از جنگهائی که در این میانه روی داد، اعراب دشمن را تعاقب نموده و بیك دره ای که دشمن در کمین بود رسیدند، در اینجا محصور شده تلفات زیادی بآنها وارد آمد، آخر الامر یزید با سیصد هزار دینار سلامتی خود را خرید و سالم بطرف جرجان بر گشت، در آنوقت اهالی شورش کرده بودند. او مرزبان آن ملك را در یك قلعه ای که در بالای کوهی رفیع واقع بود محاصره نمود. نظر باستحکام

۱ــ تاریخ طبرستان و مازندران و رویان تالیف ظهیرالدین مرعشی.

قلعه‌و اینکه یك‌راه‌بیشتر نداشت محاصره‌آن هفت‌ماه‌طول کشید. درآخر یزید بر اهل قلعه غالب‌آمده زنان وفرزندان آنها را اسیر ومردانشانرا با مرزبان بقتل رسانید،ولی سوگند هولناکی خورده بود که‌آسیاب رااز خون مردم آنجا بکار اندازدوازآن‌نان‌ترتیب داده‌تناول کند، درتعقیب اجرای قسم مزبور هزارهامردم بیچاره که‌بعزم‌شهر ازراه عبورمینمودندشکار خوی‌حیوانی یزید شده ومانندگوسفند ذبح گردیدند (۹۸ هجری).

خراسان تحت خلافت عمربن‌عبدالعزیز

سلیمان مدت سه‌سال خلافت نمود و بعد از او **عمربن‌عبدالعزیز** که از زهاد عصر خود بود بر سریر خلافت نشست ، از جمله‌اقدامات او یکی موقوف نمودن لعن و طعن به **علی‌بن‌ابیطالب** بود .

عمر اهل **خراسان** را زیاد مورد توجه قرار داده قدغن سخت نمود که از طرف کارمندان و امنای‌مالیه بآنها تعدی نشود ، اگرچه آنوقت بسیاری بدین اسلام داخل شده بودند او مخصوصاً وکلا و نمایندگان‌کسانی‌که بآنان ظلم و تعدی شده بود احضارکرد، و خود شخصا بنای رسیدگی راگذاشته بعزل فرمانداران فرمان داد ، ونوشت‌که با تمام افراد مسلمین باید مطابق اصول مساوات عمل شود . و بایرانیانی‌که بدیانت زردشتی باقی بودند باکمال‌عدل و انصاف عمل نمود ، واز خراب‌کردن آتشکده‌ها جلوگیری‌کرد (ولی برای ساختن بنای تازه مذهبی اجازت نداشتند) پس‌از **عمربن عبدالعزیز** یزیددوم پسر **عبدالملك** خلیفه شد ، وی برادر خود **مسلمه**را بحکومت عراق و خراسان منصوب‌نمود (۱۰۱هجری)

خروج یحیی بن زید درخراسان

زیدبن علی‌بن‌حسین نخستین کسی بود که از خاندان علی‌بن‌ابیطالب و پس‌ازواقعهٔ **کربلا** برضد بنی‌امیه طغیان‌کرد و درصدد بدست‌آوردن خلافت افتاد (۱۲۲ هجری) وی پس از یك سلسله اقدامات در بصره وکوفه آخرالامر بدست سربازان بنی‌امیه‌کشته شد. پس از زید پسرش **یحیی** در **خراسان** بر خاست ، یحیی در همان روزهائی که پدرش بیاری کوفیان بابنی‌امیه بستیزه برخاست چون درکوفه جان خودرا درخطر دید ، ازاینروا ندکی پس از قتل پدر پنهانی از کوفه‌گریخت و با چندتن از یاران خویش بخراسان رفت . در **سرخس** . **خوارج** که با بنی‌امیه میانه‌ای نداشتند درصدد برآمدند با او همدست‌شوند و سر بشورش برآورند، اما یاران یحیی اورا از اتحاد با خوارج بازداشتند واو**ببلخ**رفت، درآنجا بتدارکات‌کار خویش پرداخت ویارانش‌گرد وی جمع شدند، **یوسف‌بن‌عمر** که زید راکشته بود ، از یحیی بیم داشت ، چون دانست کار یحیی در خراسان بالاگرفته است ، به والی خراسان‌که نصربن سیار بود ، نامه نوشت تا یحیی را دستگیر نماید و**نصربن سیار** از فرمانروای بلخ خواست‌که **یحیی**را دستگیر و محبوس سازد ، واو یحیی‌را درمروزندانی کرد ، اما **ولیدبن یزید** خلیفه اموی‌که بجای **هشام** خلافت یافته بود نامه‌ای بنصر بن

سیار نوشت و فرمان داد ، تا یحیی‌را آزار نرساند‌ه و اورا رهاکند ، نصر، یحیی را آزاد ساخت و نزد خلیفه روانه نمود ، اما به حکمرانان بلاد خراسان از **سرخس** و **طوس** و **ابرشهر** (که **نیشابور** باشد) دستور داد که اورا رها نکنند ، تا درخراسان بماند . چون یحیی به **بیهق** (**سبزوار**) رسید از بیم گزند **یوسف بن عمر** بهترآن دید که **بعراق** نرود و در **خراسان** بماند وی همانجا بماند و دعوت آغاز کرد . در این شهر یکصدو بیست تن با او بیعت کردند. با همین عده آهنگ ابرشهر کرد و بر **عمرو بن زراره** که فرمانروای آن شهر بود فائق آمد . پس‌ازآن **بهرات** و**جوزجانان** رفت و درآنجا عده‌ای‌دیگر از مردم **خراسان** بدو پیوستند . اما چندی بعد لشکری که نصربن سیار بدفع او فرستاده بودبااو تلاقی کرد وجنگی سخت و خونین روی داد ، و **یحیی** با یارانش کشته شدند (رمضان ۱۲۵ هجری) سر یحیی را بدمشق فرستادند و پیکرش‌را بر دروازه جوزجانان آویختند، تاروزی که یاران **ابومسلم** بر خراسان دست یافتند پیکر او همچنان بر دار بود . مرگ یحیی که در هنگام قتل ظاهراً هجده‌سال بیش نداشت و رفتار اهانت‌آمیزی که باکشته اوکردند شیعیان **خراسان** را سخت متأثرکرد ، ازاین‌رو ابومسلم خراسانی از این‌امراستفاده کرد و بکسانی‌که با او بیعت میکردند وعده میداد ، که انتقام خون یحیی‌را ازکشندگانش باز خواهدگرفت. در حقیقت خون یحیی‌مانندخون **ایرج** و**سیاوش** بسیاری از مردم**خراسان** را بکینه‌توزی واداشت و برضد بنی‌امیه همداستان‌ساخت۱

حالت عمومی‌ایران درزمان خلفای بنی‌امیه

در یك دوره و عصری‌که استبداد و ظلم و جور عمومیت داشت ، و اشخاص ظالم و جورپیشه‌ای نظیر **حجاج**، از جانب خلیفه‌درایران‌حکومت داشتندمسلم‌است، که با ایرانیان خیلی بد سلوك میشده‌است .

در اینجا باید دانست که اهل خراسان در انقراض سلسله بنی‌امیه عامل خیلی‌مؤثرو قوی بوده‌اند، در میان مردم‌این سرزمین بود که نـواب عباسیان توانستند صمیمی‌ترین و فداکارترین افراد را پیداکنند ، مخصوصاً در همین‌روزهای مهم و تماشائی میبینیم که برای خدمت بیك شخص اجنبی که ابداً ملاقات هم نشده است ، اشخاصی از اهل این خطه دست از جان ومال‌خود کشیده وآخرین‌درجه صمیمیت‌وفداکاری‌را درباره وی‌بروزدادند وبرسپاه اموی غالب‌آمدند وباتوجه‌به‌مظفریتی‌که‌برای اهل‌خراسان حاصل شد، میتوان ازحیثی آنرا **نهضت‌ملی** شمرد، که ازناحیه‌مردم جفادیده ناشی‌شده‌است ، زیرا آنها بایدحس کرده باشند که‌درتمام‌آن چیزهائیکه‌درتمدن‌و تهذیب‌لازم‌و ضروریست برابابان خود یعنی‌اعراب‌مزیت وبرتری داشته‌وداروند. ۲

۱ـ دوقرن سکوت تألیف دکترعبدالحسین زرین کوب صفحه ۱۰۱

۲ـ تاریخ‌ایران تالیف‌سرپرسی‌سایکس جلداول‌صفحه ۷۷۶

فصل نهم

اوایل دوره عباسیان

بامداد رستاخیز

خروج سیاه‌جامگان **ابومسلم خراسانی** را میتوان آغاز رستاخیز ایران شمرد. نهضت این سیاه‌جامگان از خشم و نفرت نسبت بمروانیان و عربان مایه میگرفت. اگر شور وطنی و احساسات قومی و ملی محرك این جنبش نبود، بی‌تردید نفرت از ستمکاران عرب در این نهضت وخروج سببی قوی بشمار میآمد. آل‌عباس که ازاواخر دوران بنی‌امیه آرزوی خلافت‌درسر میپروراندند از این‌حس بدبینی وکینه‌توزی که خراسانیان نسبت‌بعرب داشتند، استفاده کرده‌وآنها را برضدخلافت‌مروانیان برانگیختند ۱ ازهمین‌راه بود که گویند **ابراهیم امام** وقتی **ابومسلم رابخراسان** جهت‌نشر دعوت خویش فرستاد بدو نوشت که‌درخراسان اگر بتوانی‌هرکسی را که‌بتازی سخن میگوید بکش واز اعراب مضری کس برجای‌مگذار۲ از این سخن پیداست که محرك عمده سیاه جامگان ابومسلم دشمنی با ستمکاران‌عرب بوده است و ابراهیم‌امام و سایر آل‌عباس نیز از همین راه آنانرا بیاری‌خویش واداشته‌اند، و اینکه در این نهضت داعیه مذهبی اثری قوی داشته‌باشد بنظر مشکل می‌آید، در هرحال محققست که‌ابومسلم و یاران‌او درنصرت وتائیدعباسیان جز برانداختن مروان غرض‌دیگری نداشتند، ومشکل‌بنظرمیآید که‌اگرابومسلم کشته‌نمیشد،وسیاه‌جامگان فرصت‌میبافتند، دولت و خلافت‌را بربنی‌عباس باقی میگذاشتند.۳

۱ــ عیون‌الاخبار ج ۱ص۲۰۴

۲ــ ابن‌ابی‌الحدیدج۱ص۳۰۹

۳ــ دوقرن‌سکوت ص۱۲۶

برافراشته‌شدن پرچم انقلاب در خراسان

خراسان در جوش‌و خروش و التهاب و انقلاب بسر میبرد و ابومسلم چون سرانجام مطمئن شد همه‌چیز آماده‌است در روز**جمعه ۲۱ رمضان سال ۱۲۹ هجری** پرچم‌سیاه‌عباسی رادر قریه**سفیدنج** نزدیك مرو برافراشت، **نصربن‌سیار** والی‌خراسان به **مروان** آخرین خلیفه اموی نوشت، که دویست‌هزارتن باابومسلم متحدشده‌و سوگندوفاداری یادکرده‌اند،و صریحاً دراینمورد اعلام خطرنمود .

مروان درجواب نصربن‌سیار نوشت (علی‌التحقیق آنچه راکه‌حاضرین میبینندغائبین نبینند، بنابراین دردی راکه‌بروزکرده‌است درمان‌کن) تنها اقدامیکه بنظر وی عملی‌رسید این بودکه ابراهیم عباسی‌راکه ابومسلم بنام‌او درخراسان از مردم بیعت میگرفت دستگیر و بزندان افکنده ومسموم نماید.

در**کتاب الفخری** چنین مسطور است : سپس میان ابومسلم و نصربن‌سیار و سایر امراء خراسان محارباتی روی‌داد در این قتالها سیه‌جامگان فاتح شدند ، سپاهیان‌ابومسلم را،از آنرو سیه‌جامه می‌نامیدند کـه برای خاندان عباسی لباس سیاه‌رنگ انتخاب کرده بودند .

پس‌ازآن‌ازهرسو گروه گروه باابومسلم‌پیوستند، از**هرات**،**بوشنج**،**مرورود**،**طالقان** **مرو** ، **نیشابور** ، **سرخس**، **بلخ**، از هرسو بیاری او میآمدند ، همه سیاهپوش بودند وچماقی بدست داشتند که می گفتند (کافر کوب است) پیاده و سواره ، بعضی اسب‌سوار برخی دیگر خرسوار وارد می‌شدند ، بدرازگوش‌های خود بانگ میزدند ، و مـروان خطاب میکردند ، زیرا **مروان‌ثانی** الحمار لقب داشت ، عده آنها در حدود یکصدهزار تن بود .

قحطبه یکی از افسران کافی ولایق ابومسلم، نصر را در دونقطه یکی در نیشابورو دیگر در گرگان شکست داد ، و نصر رو به‌هزیمت نهاد . قحطبه از**گرگان‌بدامغان** شد و خراج بگرفت وکس‌اورا منع نکرد ، پس بری‌شدو کس‌ازاهل‌ری بااوحرب‌نکردوخراج ری‌نیز بگرفت .

نصربن‌سیار درحال فرار در **سال ۱۳۰ هجری** در شهر **ساوه** بدرودحیات گفت .و قحطبه در**سال ۱۳۱** کوفه را تصرف نمود و خود مروان نیز در **سال ۱۳۲** هجری بطور قطعی و نهائی درکناررودخانه **زاب** واقع درسرزمین موصل‌دچارشکست شد. سه‌ماه بعددمشق پایتخت بنی‌امیه بتصرف دشمن درآمد ، و مروان آخرین خلیفهٔاموی که درمصرمتواری‌بود سرانجام دستگیرشد و بقتل‌رسید . باری واقعه زاب که منتهی بشکست مروان گشت‌حکومت بنی‌امیه‌را در مشرق‌پایان داد و بدینگونه آوردگاه کنار **زاب‌درسال ۱۳۲** هجری شاهد سقوط‌بنی‌امیه و آغاز پیروزی ایرانیان‌بر اعراب بود . در این جنگ و دیگر جنگهائیکه پیش‌از آن درعراق و شام روی داده‌بود،ابومسلم شخصاً شرکت نکرد وی‌لازم میدید که‌در این‌حوادث خراسانرا از دست‌ندهد،هنگامیکه خلافت عباسی در شهر کوفه‌برروی‌خرابه‌های

دولت اموی بناشد. ابومسلم سردار سیاه جامگان در خراسان بود، علاقه بسرزمین اجدادی وشاید آئین نیاگان وی را در خراسان نگه‌میداشت، قدرت وعظمت او در خراسان حدو اندازه نداشت، در **مرو وسمرقند** مسجدها و باروها ساخت، ودر بلاد مجاور **ترکستان و چین** نیز پیشرفت‌هائی کرد، کسی چه میداند که در اینمدت چه اندیشه‌ها در سر میپروراند، وزمینه‌چه کارهائی‌را فراهم‌میآورد .

ولی ابومسلم شخصیکه بیش از هر کس بانقراض بنی‌امیه و پیروزی عباسیان کمک کرد سرانجام قربانی رشك وحسد کسانی شد که تا آن اندازه مرهون همت او بودند وی **درسال ۱۳۷** هجری بدست **ابوجعفر منصور** خلیفه‌عباسی بقتل رسید .

خونخواهی ابومسلم و قیام سنباد

باری، **ابومسلم** طعمه‌آز وکینه‌عربان گشت، اماخاطره او مانند **یادگاری مقدس** همواره در دل ایرانیان باقی ماند ، اندیشه او اندیشه استقلال و آزادی ایران ، اندیشه احیاء رسوم وآئین کهن بود، بهمین‌جهت نهضت‌ها و قیامهائیکه پس‌از مرك ابومسلم و برای خونخواهی او رخ داد ، صبغه دینی‌نیز داشت ، همه این نهضتها با هر شعاریکه بود هدف واحدی‌داشت. رهائی‌ازاین یوغ گران‌ودردناکیکه همه گونه‌زبونی‌وپریشانی را برایرانیان تحمیل‌میکرد. بزرگترین محرکی بودکه این قوم ستمدیدهٔفریب خوردهٔ کینه‌جوی را برضد ستمکاران فریبندهٔخویش ، در پیرامون سرداران‌دلیر خود گرد می‌آورد ، مرکز این قیامها وشورشها **خراسان** بود، زیرا خراسان پرورشگاه‌پهلوانان و مهد خاطره‌هاوافسانه‌های‌پهلوانی کهن‌بود ودلاوران آن هنوزروزگاران گذشته را از یاد نبرده بودند ، دراکثراین‌شورشها نیز چون ابومسلم بهانه‌بود ، این سردار نامدار خراسانی نزد همه مردم این دیار گرامی وپرستیدنی بنظرمی‌آمد، بسیاری از مسلمانان ایران او را یگانه امام واقعی خودمیشمردند از اینجهت بودکه وقتی او بقتل رسید یاران و داعیانش در اطراف شهرها پراکنده گشتند و مردم‌را بنام او دعوت میکردند ، چنانکه یکی ازآنها بنام **اسحق ترك بماوراءالنهر** رفت ودر آنجا مردم را بنام ابومسلم خواند و دعوی میکرد که ابومسلم در کوههای ری پنهانست‌وچون هنگام ظهور فرازآیدبیرون‌خواهد آمد ۱ بهرحال‌همینکه **خلیفه‌المنصور** **ابومسلم** را بقتل رساند فوراً **سنباد مجوس** که یکی از دوستان و طرفداران وی بود سرپیچی کرد.

سنباد از **نیشابور** که مسقط‌الرأس وی بود بعزم خونخواهی ابومسلم حرکت کرد، در اندك‌زمانی اتباع زیادی جمع نمود ابتدا**قومس** (کومش) را اشغال کرد ، وبخزاین ابومسلم‌که درآنشهر بامانت سپرده بود دست یافت و قصد خود را مبنی بر اینکه‌بسوی‌ایالت عرب‌نشین حجاز پیشروی‌کند و**کعبه** را منهدم سازد اعلام داشت ، دیری نگذشت که عدهٔ کثیری از مجوسان **طبرستان** ونقاط‌دیگر و همچنین مزدکیان و رافضیان (شیعیان) ومشبهه را بطرف خود جلب کرد و بآنها گفت ابومسلم نمرده است ، ولی چون منصور او را

۱ ــ دوقرن سکوت صفحه ۱۴۵

تهدید بقتل نموده بود ، باگفتن اسم اعظم الهی بصورت کبوتر سفیدی در آمده و پرواز کرده‌است .

پس ازفتوحات بسیاریکه نصیب‌وی گشت سرانجام **جهور بن مرار** یکی‌ازسرداران عباسیان او را شکست داده و بقتل‌رساند ، اگر بنا برقول**الفخری** شصت هزارنفر از اتباع وی در میدان‌کارزار هلاك‌شده‌باشند ، شماره اتباع وی مبالغه آمیز نتواند بود . قیام سنباد مجوس اگرچه مهیب و وحشتناك بود ولی دیری نپائید و فقط **هفتادروز** طول‌کشید واین قول‌مبنی برمعتبر ترین منا بعست **نظام‌الملك** این‌شورش‌را**هفت‌سال**نوشته‌ولی‌مطمئناً اشتباه کرده‌است. ۱

منا بع‌دیگردر این‌باب بتفصیلتر سخن گفته‌اند ازجمله‌روایتی‌است که‌میگوید ۲ چون ابومسلم کشته‌شد **سنباد، گبران** ری و طبرستانرا بخونخواهی ابومسلم دعوت کرد ، همه‌در این‌باب با وی متفق‌شدند ، و متوجه قزوین گشتند ، حاکم قزوین شبیخون آورد و همه گبرانرا مغلول و مقید گردانید، و نزد **ابوعبیده** که‌والی ری بود فرستاد . ابوعبیده بنا بر آشنائی سابق که‌با سنباد داشت دست از وی بازداشت وگفت ترا با امثال این‌مهمات چکار است؟

بعد از چند روز سنباد راگفت تو با جماعت خود **خوار** ری را منزل خودکرده در آنجا میباش ، وچون سنباد در آن موضع قرار گرفت ، مردم آن ناحیه را با خود متفق ساخت و بسروی لشکر کشید ، و جمعی ازلشکریان ابوعبیده نیز با وی متفق بودند ابوعبیده این معنی را دریافته‌از توهم‌آنکه مبادا وی‌را گرفته بدشمن سپارند ، در شهرری متحصن‌شد .

سنباد ری را محاصره‌نمود ، و بعد از چندروز فتح کرد ، و ابوعبیده رابقتل‌رسانید و اسباب ابومسلم‌را از اسلحه و امتعه‌که در ری‌بود متصرف شد و شروع در لشکر گرفتن نمود ، آنگاه باندك وقت لشکرسنباد بصدهزار رسید و از ری تا نیشابور را درتصرف‌آورد اماچون خبر ظهور سنباد بسمع **ابوجعفرمنصور** رسید جهوربن مرار را بالشکری‌سنگین در دفع او نامزد کرد ، جهور بحوالی ساوه رسیده بودکه سنباد باصدهزار کس لشکری آراسته متوجه‌او گردید ، وجنگ‌درگرفت وسنباد مغلوب‌وفراری‌شد .

سنباد پس از این شکست اموال و خزاین ابومسلم‌را برداشته روبطبرستان‌نهاد واز **اسپهبدخورشید**شاهزاده‌طبرستان یاری‌وپناه‌جست ، ولی‌قبل‌از رسیدن بطبرستان بین‌قومس وطبرستان بدست‌طوس‌پسرعم اسپهبد خورشید کشته‌شد .

مهدی‌والی‌خراسان وقومس وری

در زمان‌خلافت منصورفرزندش**مهدی**والی ولایات خراسان و قومس وری بود ومقر فرماندهی وی نیز در شهرری قرار داشت ، در دوره خلافت خلفاء عباسی نام رسمی یعنی

---

۱ ـ تاریخ‌ادبی‌ایران تألیف پرفسور ادوارد براون جلداول‌ص۴۶۷

۲ ـ تاریخ‌الفی : نسخه‌خطی‌مجلس‌شوایملی

دولتی ری **محمدیه** بود بمناسبت اینکه محمدکه همان مهدی خلیفهٔ عباسی است در زمان خلافت پدرش درری اقامت داشت و بیشتر آنشهررا تجدید عمارت کرده وپسرش **هارون الرشید** نیز درآنجا متولد گردید . **شهرمحمدیه** مهمترین ضرابخانهٔ آن ایالت بود و نام آن روی بسیاری ازسکه‌های دوره خلفای‌عباسی دیده‌میشود .

خلافت هارون الرشید

هارون الرشید درسال **۱۷۰** هجری بخلافت‌رسید، درزمان این خلیفه **برمکیان** که‌بزرگان ونام آوران **بلخ** بودند، دردستگاه دولتی دارای‌قدرت ونفوذ زیادی شدند، و **یحیی** فرزند **خالدبرمکی** که پرورنده هارون بود نزد وی مقامی بس رفیع یافت ووی همه‌کارهای دولتی‌رابدوفرزندش **فضل** و **جعفر**واگذارکرده بودوآنها کلیه‌قلمروخلافت‌را اداره میکردند .

جعفرموردتوجه وعلاقه تام‌خلیفه‌واقع‌شده و درردیف‌مقربین خلافت ومصاحبین خاص قرارگرفته بود، در زمان خلافت هارون‌الرشید یکی ازعلویان بنام **یحیی‌بن‌عبدالله** از نوادگان **امام حسن‌بن علی**(ع) درسال **۱۷۵** هجری بدیلمستان (گیلان دشت) آمد و درآنجا بیرق‌خروج ودعوت بر افراشت. **ابوالفرج** مینویسد جهت رفتن یحیی بدیلمستان آن‌بودکه **فضل‌برمکی** که‌پدر او **یحیی‌بن‌خالد** وزیر هارون بود از نهانگاهی یحیی آگاهی یافته بدونوشت که بدیلمستان پناه‌برد، ونامه‌ای نیزبخداوند دیلم نوشته‌سفارش او راکرد، ازاین خبر میتوان دانست‌که دیلمیان دراین وقت با برمکیان ودیگر بزرگان و هواخواهان استقلال ایران رابطه وآشنائی داشته‌اند .

ایرانیان از نخست هواخواه **علویان** بودند چه عمده مقصود ایرانیان آن بود که بنیاد عباسیان بدست علویان کنده‌شود تامگر ایران نیزباستقلال خود برگردد.

طبری مینویسد یحیی‌چون در دیلمستان بیرق‌دعوت بر افراشت‌شکوه بزرگی یافت وکار اوبالاگرفت ومردم ازشهرها وولایتها بسوی اوشتافتند ، چون این خبر به‌هارون‌رسید غمناك شد.

معلوم است، زیرا دو دشمن بزرگ خلافت (**علویان ودیلمیان**) دست بهم داده بودند، اهمیت وبزرگی قضیه‌را از اینجا میتوان دانست که هارون همان‌فضل پسر یحیی‌را والیگری **جبال** و **ری** و **گرگان** و **طبرستان** و **قومس** و **دماوند** داده با پنجاه هزار لشگر ومال وگنجینه فراوان بدفع یحیی فرستاد وهمه بزرگان وسرکردگان سپاه راهمراه اوساخت.

فضل چون‌بآنجا رسید به‌یحیی‌بن عبدالله لطف‌کرد وکاربجائی رسانید که یحیی امان نامه خواست وازکوهستان دیلم پائین‌آمد، وهمراه اوببغداد رفت ، اگرچه درموقع ورودش همه‌نوع احترامات ازاو بعمل‌آمد، وخلیفه او را بعطایای گرانبها نوازش نمود، ولی بعداز چندی بهانه‌ای در عهد نامه بدست آورده و عهدش‌را نقض و یحیی را بحبس انداخته و سپس کشت.

والی **خراسان** وگرگان وطبرستان وقومس وری دراین زمان فضل‌بن یحیی برمکی

بود وتاچندی(قبل‌از سال **۱۸۷** هجری‌که برمکیان مورد غضب هارون واقع‌شوند) حکومت داشت وبعد از وی **علی بن عیسی بن ماهان** از طرف خلیفه بدین سمت منصوب گردید ، بطوریکه مورخین نوشته‌اند علی درخراسان، ماوراءالنهر ، قومس، ری، گرگان،طبرستان کرمان،سیستان، ظلم بی‌حد وحصری نمود وصول مال از مردم حدو شمار نداشت واینگونه ناروائیهاکه عمال خلیفه در ایران کردند باعث شد که **حمزه‌بن آذرك** علم مخالفت برافراشت، وستمدیدگان خراسان وسیستان وکرمان وگرگان و قومس دعوت اورابا شور وعلاقه اجابت‌کردند، واز طرفی خوارج در شهرها وقریه‌ها برهیچکس ابقاء نمیکردند و حتی کودکان دبستان را از دم تیغ میگذراندند ، دربعضی جا ها نیز خانه ها را آتش میزدند .

وقتی‌کار خوارج درخراسان بالاگرفت علی‌بن عیسی دراین‌کار فروماند، قیام‌خوارج درخراسان‌ونواحی‌اطراف چنان‌مایه بیم و نگرانی خلیفه شدکه خود برای فرونشاندن آن روانه آندیارگشت، در ری علی‌بن‌عیسی که موردسخط واقع‌شده بودباتقدیم هدایا و تحف او را راضی نمود وامارت‌ایالت‌بزرگ‌خراسان رابرای خود حفظ‌کرد،اما چندی بعد معزول شد، درحالی‌که‌کار ازکارگذشته بود [۱]

۱ــ دوقرن سکوت ص۲۱۱

فصل دهم

دورهٔ تجدید حیات واستقلال ایران

مقدمه استقلال

هارون‌الرشید خلیفه‌عباسی در ایام اقامت خود درمکه معظمه متصرفات خویش را بین فرزندان‌خود **امین ومأمون** بترتیب ذیل تقسیم کرد : ایالات **کرمانشاهان . نهاوند . قم . کاشان. اصفهان. کرمان. ری. قومس. طبرستان. خراسان. زابل . کابل و ماوراء النهر** را بمأمون دادکه مادرش نیز ایرانی بود ، وامین را حکومت **واسط ، کوفه، بصره، شامات ، عراق عرب، موصل، جزیره، حجاز، یمن،مصر** مفوض داشت .

دراینمورد عهدنامه‌ای‌نیز نوشت، واز امین ومأمون باشهادت حضارکه ازبزرگان و اعاظم رجال عرب بودند تعهد گرفت که با یکدیگر مخالفت نکنند، وعهده نامه را بر در خانه‌کعبه آویزان کرد. ضمنا قرارگذاشت **بغداد** مرکز حکومت امین و**مرو**محل امارت مأمون باشد .

مرگ هارون الرشید

هارون‌درسال **۱۹۳** هجری برای‌فرونشاندن فتنه‌ای‌که در **سمرقند** بسرداری **رافع** نام‌برپا شده‌بود بدانصوب‌حرکت‌کرد، وهمینطورکه به‌تأنی‌بطرف مشرق قطع مسافت میکرد، حالش روزانه بد تر میشد، هارون پزشکش را از بیماری خود آگاه ساخته و ضمناً بوی گفت مواظب باش‌که آن‌را مستور داشته وبکسی اظهار نکنی ، زیرا فرزندانم ساعت‌مرگم را انتظار میکشند.

چیزی نگذشت‌که هارون ازاین جهان درگذشت واورا درهمان محلی‌که وفات یافته بود درمیان باغی‌بخاك سپردند وچندسال بعداز این **امام رضا(ع)** راهم در همانجا پهلوی هارون دفن‌کردند واطراف این‌قبور بعدها عمران وآبادی شد و بتدریج شهرستانی گردید

که آنرا حالیه **مشهد** مینامند .

امین که انتظار مرگ هارون رامیکشید پس‌از انتشار فوت‌وی دونامه سربمهر توسط یکنفر معتمد برای **مأمون** فرستاد، درنامه اول به‌مأمون دستور داده بود، که بعهد وپیمانی که ازهر دو برادر گرفته شده است ثابت مانده و از آن تخلف نورزد ، و در نامه دیگر بقشونی که تحت فرمان مأمون بودند امر شده بودکه بطرف بغداد مراجعت نمایند.

جنگ امین ومأمون

بالاخره بین این دوبرادر نقاری پدیدآمد و مأمون تحت تعلیمات **فضل بن سهل** ایرانی که تازه اسلام آورده بود موقعیت‌خودرا تحکیم و استوار نمود، **هرثمه** سردار کافی و لایق اوسمرقند راگرفت ورافع قبول اطاعت نمود وقوه و اقتدار مأمون بجائی رسیدکه خود را **خلیفه مشرق** خواند، ازطرف دیگر امین که مردی ضعیف و بوالهوس بود عایدات و درآمد های خلافت راصرف هوسرانی وعیاشی های ناشایست مینمود، لیکن دربغداد بواسطه بذل وبخششهای زیاد محبوبیت داشت.

طاهربن حسین بن مصعب ملقب به **ذوالیمینین** سردار معروف ایرانی یکی از بزرگترین‌یاران وپشتیبانان‌مأمون بود. مأمون پس‌از استقرار در**مرو** کرسی ایالت‌خراسان وخلع بیعت ازبرادر خود امین، طاهررا روانه بغداد ساخت تا باامین کارزار کند . امین **علی‌بن‌عیسی‌بن‌ماهان** رابرای دفع طاهر فرستاد ودر **ری** بین‌آن دو جنگ درگرفت‌و طاهر، علی‌بن‌عیسی‌را بادست چپ خود بقتل رسانید ، و سپاهیان امین شکست خورده و رو بفرار نهادند(**۱۹۵هجری**) بعداز فتح فوق طاهربنای‌تعرض وحمله رانهاد وبکمك‌**هرثمه** ازراه **اهواز** بطرف مرکز خلافت پیش رفت و در تمام خط سیرش سپاهیان دشمن‌را یکی بعداز دیگری‌شکست داده وهمه‌را تارو مار ساخت . طاهر پس از آنکه از عربستان برای مأمون‌بیعت وقول وفاداری گرفت**واسط** را تصرف‌نمود وبرای امین که‌خلیفه‌مغرب بود فقط بغداد باقی ماند.

تابعد از يك محاصره‌ای که‌مدت یکسال طول کشید بشهر یورش برده وآنرا بتصرف در آورد و امین که در ارك شهر پناهنده بود تسلیم شد و بدست سربازان خراسانی بقتل رسید. و چنانکه **طبری** در تاریخ آورده ایـن واقعه در سال **۱۹۸** هجـری قمری رخ داده است.

اعلام ولیعهدی حضرت رضا (ع)

مأمون‌ظاهراً برآن‌شد که‌مرورا پایتخت‌خود قراردهد وبهمین‌علت ببغداد توجه ننمود، درنتیجه فتنه‌وآشوبی‌در **کوفه** بطرفداری ازخاندان‌علی‌وعلویان برانگیخته شد ونیزطغیانهای دیگری درآسیای صغیر وحجاز بظهور رسید ، مأمون برای مواجهه بااین بحرانها و موقع خطرناك ، دست بیك‌کار فوق العاده‌ای زد و بامید خاتمه دادن بفتنه و طغیانها **حضـرت رضا (ع)** رئیس خاندان **علی** وامام **هشتم** شیعیان را **ولیعهد** وجانشین خویش تعیین و اعلام نمود.

(**حضرت رضاعلیه‌السلام** درحین مسافرت از مدینه بمرو (**۲۰۰ هجری**) چند روزی در **زاوغان سمنان** توقف کرده‌اند وبا **ابوالحسن القاسم بن محمدبن اللیث السمنکی** معروف به **ابولیث سمنکی** نیز ملاقات نموده‌اند) مأمون در فرمان خود دستور داد ازاین تاریخ ببعد **رنگ سبز** شیعه بجای رنگ سیاه عباسی اختیار شود، جماعت شیعه از این‌حسن پیش‌آمد خوشحال گردیدند. لیکن در بغداد اهالی یکدفعه بمنظور خلع مأمون شورش کردند و ابراهیم برادرش را بخلافت برداشته و با اوبیعت نمودند، خبر این شورش بمرو رسید.

حضرت رضا درنتیجه اصالت وشرافت‌ذاتی مأمون‌را ازحقایق امور واقف ساخته‌واز خطمشی وسیاستی که پیش گرفته بود نکوهش نمود، واظهار داشت‌که اگر تغییر سیاست ندهد هرآینه خلافت اومختل ومملکت تجزیه خواهد شد، مأمون درآخر پی بحقیقت امر برد، فوراً فرمان‌حرکت بیغداداصادرنمود درهمین‌موقع **فضل‌بن‌سهل** را نیزدر **سرخس** درحمام بقتل رساندند.

مأمون یکی ازدخترانش را بزنی حضرت رضا درآورد، و دختر دیگرش را به پسر آنحضرت‌داد، وبرای تشیدمبانی‌محبت و ودادریاست حاجرا درآنسال بیکی ازبرادران او واگذار نمود، ولی چشمه‌همت مأمون یك‌مرتبه خشك‌شد و امام رضا (ع) را بوسیله **انگور مسموم نمود**، وآن حضرت در سال **۲۰۳** هجری رحلت فرمود و در جوار **قبر هارون** که‌ذکرآن قبلارفت مدفون گردید. باورود مأمون ببغداد طغیان ابراهیم فرونشست‌ومأمون بیاغیان وشورشیان عفوعمومی داد وطاهر ذوالیمینین سردار معروف ایرانی **نایب السلطنه مشرق** تعیین گردید (**۲۰۵ هجری قمری**)

طاهریان

طاهر ذوالیمینین پس از انتصاب به فرمانروائی مشرق ایران بخراسان‌عزیمت‌نمود. طاهر پس‌از مدتی علم استقلال برافراشت و دستور داد خطبه بنام وی خوانده شود، ولی‌چندی نگذشت که بتحریك مأمون نهانی مسموم گردید (**۲۰۷ هجری**) وبه پسرش **طلحه** اجازه داده‌شدکه بجای‌وی بر قرار شود و این انتخاب و انتصاب سبب گردید که خراسان یك‌سلطنت نیمه‌مستقلی برای خود تحصیل‌نماید.

طاهریان قریب نیم‌قرن (**۲۰۵-۲۵۹ هجری**) برخراسان وسیستان وری وقومس وطبرستان حکمرانی کردند تا **یعقوب لیث‌صفاری** سلسله ایشانرا منقرض کرد. طاهریان **نیشابور** رابجای مرو مرکز و کرسی حکمرانی خودقرار دادند، در زمان فرمانروائی طاهریان **ایالت قومس** نیز مانند گذشته جزء ایالت بزرگ خراسان محسوب میشد. و امرای‌آنان درشهرستانهای سمنان ودامغان وبسطام وبیارکه جزومتصرفات‌آنان بوده است قلاع وابنیه‌هائی بناکردند، از جمله **قلعه‌های محله پای چنار سمنان** است، که در حال‌حاضرآثاربعضی ازآنها نیزموجوداست. اسامی‌افراد این‌سلسله که‌درخراسان فرمانروائی کرده‌اندبشرح زیر میباشد:

۱- طاهر	۲۰۵-۲۰۷ هجری
۲- طلحه	۲۰۷-۲۱۳ هجری
۳- عبداله	۲۱۳-۲۳۰ هجری
۴- طاهر ثانی	۲۳۰-۲۴۸ هجری
۵- محمد	۲۴۸-۲۵۹ هجری

ازوقایع مهم دوران حکمرانی طاهریان دستگیری **مازیار بن قارن** پادشاه طبرستان میباشد، که درزمان **عبداله بن طاهر** وبکوشش وی دستگیر **(۲۲۵هجری)** گردید، ابتدا وی‌را به **کومش**(قومس)وبعد ازآن به **سامرا** نزدمعتصم خلیفه عباسی فرستادند وخلیفه غدار نیز اورا باوضع فجیع وناراحت کننده‌ای بدارآویخت.

علویان طبرستان

(۲۵۰-۳۱۶ ه.ق)

درمیان نهضت ضدبیگانه که ازقرن دوم هجری علیه حکومت جابرانه عرب درایران آغاز گردید طرفداری از اولاد **علی بن ابیطالب ع** نیز یکی ازعلل یاالاقل بهانه این نهضت بود.

یکی از افراد خاندان حضرت علی ع بنام **حسن بن زید** بن‌اسماعیل درسال **۲۵۰ هجری** درطبرستان (مازندران) قیام کرد وعده زیادی ازبزرگان وامرا وافراد ناراضی‌از حکومت عرب ودست نشاندگان خلیفه (مانند امرای طاهری) اورا تقویت کردند واوچون مردی باراده بود **به‌جالب الحجاره** مشهور و پس از آنکه به‌دعوت مردم طبرستان به نشرآئین تشیع وطرفداری ازآل‌علی پرداخت، به **داع الخلق الی الحق** معروف گردید کارحسن وجانشیان اوکه به‌علویان طبرستان معروفند مبارزه باحکام وسلاطین وامرای وقت بود، بدین‌ترتیب تاسال **۳۱۵** با امرای **طاهری** و **صفاری** و **سامانی** و **آل‌زیار** ومانند آنان در کشمکش وجنگ وستیز بودند، ولی هیچگاه حوزه نفوذ و تسلط آنان از حدود **ایالات شمالی** وقومس و ری تجاوزنکرد، فرمانروایان علوی در طبرستان بشرح زیر بوده‌اند:

حسن بن زید (۲۵۰-۲۷۰ هجری) **محمد بن زید** (۲۷۰-۲۸۷ هجری) **حسین بن احمد بن اسماعیل کوکبی** (۲۵۱-۲۵۳ه) **ابومحمد حسن بن علی اطروش** ملقب‌به **ناصرالحق** یا **داعی کبیر** یا **سیدناصر** (۳۰۱-۳۰۴ه) **حسن بن قاسم داعی صغیر** (۳۰۴-۳۱۶ه) **ابوالقاسم جعفر بن حسن اطروش** (۳۰۴-۳۱۲ه) **ابوالحسین احمد بن حسن اطروش** (۳۰۴-۳۱۱ ه) **ابوعلی محمد بن ابی الحسین احمد** (۳۱۲-۳۱۵ه) **ابوجعفر حسن بن ابی الحسین احمد** (۳۱۵-۳۱۶ه) مرکز حکومت علویان غالباً شهرآمل بوده است.

صفاریان

دردوران حکومت **محمدبن طاهر** آخرین حکمران طاهریان یکنفر موسوم به **صالح بن نصر** به بهانه دفع خوارج وجلوگیری از فتنه وفساد آنها جمعی رادرسیستان دور خودجمع نمود، وآن‌ولایت راگرفت، **محمدبن طاهر** شخصا به **سیستان** رفت و موفق شد جنگ بین صالح وخوارج راخاتمه‌دهد.

لیکن بعداز بازگشت او دوباره‌صالح وارد معرکه گردید، ازتابعان لایق وزبردست او**یعقوب بن لیث** معروف**بصفار** رویگر بود، که مدتها برویگری اشتغال داشت یعقوب بی نهایت‌حادثه‌جو ودراوایل سن که هنوز طفل بودبه‌بلندهمتی وجوانمردی معروف بود ووقتی که بمردی‌رسید به‌راهزنی‌پرداخت وبالاخره‌دراندک‌مدت باعث‌موفقیت وپیشرفت او گردید وپیروان زیادی برای خود فراهم‌ساخت ، یعقوب بعدازصالح **فرمانده کل‌قوای‌سیستان** گردیدودر سال **۲۵۳** هجری **هرات** را تسخیر نمود، وسپس **کرمان و فارس و بلخ و طبرستان و کابل** راجزء متصرفات خودنمود ودرپایان آماده حمله به **امیرطاهری**شد، **محمدبن‌طاهر** که از دورناظر ازدست‌رفتن قسمت مهمی‌از متصرفات خودبود، حتی‌مقاومت وپایداری‌مأیوسانه‌ای‌هم ننمود.

خلاصه یعقوب در شعبان سال **۲۵۹** هجری بر **خراسان** استیلا یافت و بعزم تسخیر **طبرستان** که درآن وقت **حسن‌بن‌زید** علوی حکومت مقتدری‌باسم **آل‌علی** درآنجا تاسیس کرده بود شتافت .

طبق نوشته **ابن‌اسفندیار** در **تاریخ طبرستان**[۱] یعقوب در اردیبهشت سال **۲۶۰** به **طبرستان** حمله نمود، و**حسن‌بن‌زید**را در ساری‌شکست داد وحسن‌بن زید از**آمل** به **رویان** وسپس به**کوهپایه** رفت.

یعقوب مدت چهار ماه در **طبرستان** توقف نمود ، ولی بواسطه بدی آب‌و هوا و بارندگی قسمت‌اعظم‌نفرات‌خودرا از دست داد وناچار‌برای گرفتن‌سربازان تازه‌از**ساری** براه**قومس** به **خوارری** وسپس عازم **سیستان** گردید، وبه نایب خود در **نیشابور** نامه نوشت، که افرادعلوی‌راکه دربندهستند آزادنماید. از جمله زندانیان، **برادرحسن زید، ابوعبدالله محمدبن‌زید**بود.

چون یعقوب از ولایت**طبرستان وقومس‌وری** بیرون رفت، **حسن زید** باجمعیت بسیاری از دیلم‌بازآمد، ومردم باردیگر دور اوجمع شدند و برادرش **محمد** نیز با لشگر زیادی در**گرگان** باستقبال وی‌شتافت، دراین ایام ایالت**قومس** نیز تحت‌تصرف وی قرار گرفت‌ولی هرج‌ومرج وناامنی دراین نواحی کاملا هویدا بود، **اصفهبدرستم بن قارن‌بن شهریار** دراین زمان خروج نمود ومردم دیلم نیز بقتل وغارت مشغول بودند**ابن‌اسفندیار** دراینمورد‌مینویسد:

(وبوقت آنکه **محمدبن زید** گسیل کرده بود ، جماعت دیالم بنواحی **گرگان**

۱ــ تاریخ‌طبرستان ابن‌اسفندیار صفحه ۲۴۵

راهزنی وفسادوقتل کردند ، وبشب نقبها زدند وبخانه‌های مسلمانان دزدی و ناشایست روا داشتند ، و تابحد نیشابور مردم ولایت از ایشان ستوه شده بودند هزار شخص‌را **بگرگان** ازاین قوم دست‌وپای فرمودبرید، تاهزار مرد ازبیم‌اورا بازگذاشتند، پیش اصفهبد رستم‌بن قارن‌بن شهریارشده واگرچه میگفت بظاهر مطیع سیدم اما درباطن خلاف داشت ورستم‌بن قارن‌را چون دیالم در پیوستند روزی ایشان بایست نداشت . باطراف ولایت راه میفرمود و غارت میکردند و **بقومس ، قاسم‌بن علی** نشسته بود و پیش او نبشت‌که **محمدبن مهدی بن نیرک** بمحاربه تو میآید ، از **نیشابور** ،قاسم نزدیك **حسن زید** فرستاد تا بجهت او مدد بفرستد و از اصفهبد رستم ایمن بود و حسابی نگرفت ، تا ناگاه اصفهبد بغدر بسر او دوانید و اورا بگرفت مغافصه با قلعه **شاه‌دز** فرستاد بهزاره گری، **وقومس** باتصرف خویش گرفت، **وسیدقاسم** را در آن قلعه وفات رسید وچون‌قومش بدست گرفت، پیش‌والی **نیشابور ، احمدبن عبداله‌خجستانی** رسول فرستاد، که‌کارحسن‌زید خلل دارد و موافقت‌او طلبید. تاسیدحسن زید عزیمت قومش و مالش اصفهبد رستم کرد . **سیدمحمدبن ابراهیم بن علی بن عبدالرحمن** که‌زن برادر او بود فرمان‌حق یافت‌وسید را بمصیبت اوپشت بشکست که مشفق وپسندیده و خویش‌او بود، لشکر سید محمدجملگی با پیش‌ابوعبدالله‌محمدبن زید برادر سید شدند فرمان‌داد، تابمحاربه **اصفهبدرستم**شود) ۱ .

یعقوب درسنه **۲۶۵** هجری قمری بمرض‌قولنج درگذشت وپس ازوی **عمرولیث** با خلفیه که‌یعقوب‌خیال‌جنگ بااورا داشت‌صلح‌نمود و**معتمد**خلیفه عباسی حکمرانی **خراسان وفارس و عراق وسیستان** رابه نام او صادرنمود، ولی‌درسال ۲۷۰ هجری بنابرشکایت مردم خراسان معزول گردید .

مقارن این احوال شخصی بنام**رافع بن هرثمه** در خراسان خروج نمود. و خطبه بنام **محمدبن‌زیدعلوی** که در**طبرستان** حکومت‌داشت خواند، **عمرولیث** باجمع‌آوری افراد سپاه از**سیستان وشیراز** به**خراسان** حمله نمودورافع‌را دستگیر کرد، بهمین مناسبت مجدداً خلیفه**معتضد**منشور**خراسان** و**ماوراءالنهر** و**فارس** و**کرمان** و**سیستان** را بنام وی صادرنمود.

در این دوره ایالت قومس نیز گاهی جزو **متصرفات** صفاریان و زمانـی تحت تصرف علویان طبرستان بوده وهمانطوریکه درسطوربالا اشاره‌شد اغتشاش وناامنی در این قسمت کاملا رواج داشته است .

سامانیان

عمر و لیث بعد از قتل **رافع بن هرثمه** ، از خلیفه عباسی درخواست نمود که **اسماعیل سامانی** راکه بعد از**نصر** درماوراءالنهر حکومت داشت معزول نماید، وخلیفه باتزویر و دوروئی که درنهادش بودویرا تحریك کردکه بامیر سامانی حمله‌ور گردد، و در

۱ـ تاریخ طبرستان‌ابن‌اسفندیار ص۲۴۸.

عین‌حال اسماعیل را تشجیع نمود که در مقابل عمرولیث پایداری نماید ، در این جنگ بعد از کشمکش و زدوخوردی شدید، بالاخره در سال **۲۸۷** هجری قمری عمرولیث شکست خورده واسیر گردید.

بعد از این فتح فرمان مخصوص ازطرف خلیفه باسم امیراسماعیل صادرشد وحکمرانی **خراسان، ترکستان، ماوراءالنهر، سند، هندوکرمان** باو واگذار گردید.

اسماعیل، بخارا راپایتخت خویش برگزید وبرهرشهری امیری نصب کرد وآثارعدل وداد ظاهرنمود وهرکس بررعیت ظلم میکرد اورا تنبیه ومؤاخذه شدید مینمود، امیراسماعیل **درسال ۲۸۷** توسط **محمدبن هارون سرخسی، بگرگان وطبرستان** لشکر کشید و این لشکرکشی منتهی به قتل **محمدبن زید** داعی، وضمیمه شدن آن نواحی ببلاد **سامانیان** گردید.

درسال **۲۸۸** هجری امیر اسماعیل مجددا بعزم دفع **محمدبن هارون** که پس از یکسال ونیم حکومت در**طبرستان** از جانب وی برمخدوم خودعاصی شده بود عازم **طبرستان** شد ، ودرنتیجه‌این لشکر کشی **ری** و**قزوین** راهم بتصرف درآورد.

دراین سفر بود که‌هنگام توقف در **سمنان** خبریافت که **المعتضد** خلیفه عباسی دارفانی رابدرود گفته‌است.۱

امیراسماعیل پس‌از مراجعت از**قزوین** و **ری** بقیه ایام عمر خودرا صرف جنگ در طرف توران کرد وچندنوبت بآن‌سمت تاخت وهربار اسرا وغنائم‌فراوانی بچنگ آورد، تادر صفر **سال ۲۹۵** هجری‌در گذشت.

بعداز اسماعیل پسرش **احمد** بجای او نشست ومدت‌پنجسال وچهار ماه سلطنت نمود، بعداز **احمد** پسرش **نصردوم** بتخت نشست.

یاغیگری ماکان

در سال **۳۲۹** هجری قمری در زمان سلطنت **نصربن احمد، ماکان بن‌کاکی** علیه دولت سامانیان قیام نمود و بطوریکه نظامی درچهارمقاله مینویسد:۲

عمال وی چند شهر ازایالت **قومس** وهمچنین **خوار، سمنان** و **سمنك** و **ری** را متصرف شدند **نصرابن احمد، ابوعلی احمدابن محمد المظفر ابن‌محتاج** حاکم و سپهسالار **خراسان** رابجنك **ماکان** به**قومس** و**ری** و **جرجان** فرستاد، وی در این جنك **ماکان** راشکست داد و **جرجان** و **طبرستان** و **بلادجیل** و **زنجان** و **کرمانشاهان** را تسخیر ومطیع سامانیان ساخت(۳۲۹هجری).

رودکی شاعر معروف وپراستعداد-آغازشعروادب ایران درزمان‌سلطنت نصربن‌احمد میزیسته‌است.

۱ـ تاریخ طبرستان‌ابن‌اسفندیار جلداول ص۲۶۲ .

۲ـ چهارمقاله نظامی عروضی تصحیح‌دکتر معین‌ص۲۴

نصر بن احمد پس از سی سال و سه ماه سلطنت بدرود حیات گفت و بعد ازوی پسرش **نوح** بمقام پدر رسید و حکمرانی او دوازده سال طول کشید، خلف وی **عبدالملک ابن نوح** است واو ۷ سال وشش ماه فرمان رانده است.

بعد از **عبدالملک** برادرش **منصور** به سلطنت رسید و یازده سال حکمرانی نمود متعاقب او **نوح بن منصور** بتخت نشست ، بیشتر شهرت این پادشاه از اینجاست که **ابوعلی سینا** حکیم و فیلسوف بزرك ایرانی ویرا معالجه کرده است، این پادشاه در مدت سلطنت کوتاه خود دچار حوادث وپیش آمدهای زیادی گردید بدینمعنی که اعیان وزعمای مملکت علیه او سازش کردند و **بغراخان** رااز **کاشغر** دعوت نمودند که بخاك سامانی حمله کند ، بغراخان بخارارا تصرف نمود ولی طولی نکشید که ازدنیارفت و **نوح** فراری دوباره به پایتخت خویش برگشت ونجبا واعیان کشور بطرف **خراسان** فرار کردند، واز امیر دیلمی(شرح فرمانروائی دیلمیان در صفحات آینده این تألیف خواهد آمد) یاری خواستند **نوح** در حال نومیدی از **سبکتکین** که حکومتی در **غزنه**. ازمستملکات سامانی تأسیس کرده بود استمداد نمود.

او قشونی بکمك **نوح** فرستاد که در نزدیکی هرات فتح قطعی حاصل نمود، جنك مزبور بیشتر از این جهت قابل توجه است که **محمود** فرزند **سبکتکین** در آن میدان جنگید و بدینوسیله از **نوح** برسم پاداش وانعام ولایت **خراسان** راگرفت (۳۸۴ هجری) و پیروزیهای دیگری هم یکی در **طوس** وآندیگر در **نیشابور** نصیب وی گردید. دراین زمان **ابوعلی سیمجور** امارت **مغرب خراسان** را داشت ، چون جنگهائی که میان **نوح** و **بغراخان** درگرفت نامبرده **نوح** را مساعدت نکرده بود، بنابراین پادشاه سامانی سبکتکین غزنوی رابدفع وی فرستاد.

ابوعلی دراین جنك مغلوب شد(۳۸۴هجری) وبه **فخرالدوله دیلمی** پناهنده شد وی باردیگر باسپاهی عازم **خراسان** گردید ودر سال ۳۸۵ در **طوس** با **سبکتکین** جنك نمود ولی مغلوب گردیده بکلات فراری شدو پس ازآن دستگیر و محبوس گردید.

بعد از **نوح دوم** فرزندش **منصور دوم** جانشین وی شدو قریب دوسال سلطنت کرد جانشین **نوح دوم**، **عبدالملک** آخرین پادشاه این سلسله است وی بدست **ایلك خان** ازسلسله ترکان دستگیر وزندانی گردید وبا دستگیری **عبدالملک** (**۳۸۹هجری**)سلسله سامانیان پس از **۱۲۵** سال حکمرانی درمشرق ایران منقرض گردید.

هرچند **ابوابراهیم منتصر بن نوح** تاسال ۳۹۵ درطلب ملك ازدست رفته کوشش وتلاش می‌نمود ولی ازاین فعالیت نتیجه‌ای عاید نگردید .

هما نطوریکه مذکور افتادایالت **قومس** نیز بعدازسقوط دولت صفاریان تحت تصرف سامانیان درآمد.

زیرا **مقدسی** در کتاب **احسن التقاسیم** مینویسد، خراج ایالت **قومس** در دوره سامانیان **۱۹۶۰۰۰ درهم** و خراج **بیار** که یکی ازشهرهای **قومس** میباشد **۲۶۰۰۰** در هم بوده‌است.

بطوریکه مردم بیاراززیادی خراج بتنك آمده بودند شخصی ازاهل **بیار** فکری اندیشیده

وابتکاری بخرج میدهد، بدینمعنی که قصری نیکواز خاك میسازد و آنرا بدوش مردان آن شهر نموده بسوی **امیر نصر بن احمد** حمل میکند، امیر ازذوق وابتکار آن مرد خوشش میآید و از اوسئوال مینماید که چه حاجتی دارد، تادستورانجام آنرا صادر نماید، وی اول درخواست تقلیل خراج بیار را از ۲۶۰۰۰ درهم به ۶۰۰۰ درهم مینماید . و استدعای او مورد قبول واقع میشود .

ولی بطوریکه درتواریخ مسطور است بعداز **نصربن احمد** دولت سامانیان رو بضعف وخرابی نهاد وبا تشکیل دولت **آل زیار** در **جرجان (گرگان) و طبرستان** و استقرار دولت **آل بویه** در **ری** ومغرب ایران ایالت **قومس** اسما جزو مستملکات سامانیان بودولی حکام آن عملا مستقل بودند ، ودر بعضی مواقع نیز به یاغیان وگردنکشانی که علیه دولت سامانیان قیام میکردند همکاری و مساعدت مینمودند.

بهمین علت دراین دوره **ایالت قومس** گاهی بطور مستقل وتحت فرمان حاکم مطلق العنان خوداداره میشد ویك مدت نیز جزو متصرفات دولت آل زیار وزمانی هم تحت تصرف دیالمه بودو در حقیقت دراین دوره پرآشوب این ناحیه میدان تاخت وتاز **علویان، سامانیان آل زیار ، دیالمه وغزنویان** وهمچنین یاغیان وگردنکشان متعدداین دوره بوده است و جریان مشروح آن درصفحات آینده این کتاب بیان خواهد شد.

آل زیار

چنانکه ذکرشد، **علویان** دردیلم نفوذ و اقتدارفراوانی بدست آوردند و بتدریج جمعی ازامراء و بزرگان نیز تحت امر ایشان درآمدند ، بزرگان و رؤساء علوی دربسط متصرفات خویش از وجود سران سپاه دیلم استفاده میکردند، وآنانرا برای جنگ وجدال باطراف وجوانب میفرستادند .

درحدود سال **۳۰۸** هجری **لیلی بن نعمان** یکی از بزرگان دیلمی بامر علویان با سپاهیانی عظیم برخراسان تاخت ، و نیشابور راتصرف کرد ، ولی سال بعد (۳۰۹ هجری) بدست عساکر **نصربن احمد سامانی** امیر خراسان بقتل رسید ، چون لیلی بن نعمان از میان رفت **ماکان بن کاکی** یکی دیگر از سرداران شجاع علویان روی کارآمد، این سردار **ری** را ضمیمه متصرفات علویان کرد ، و از طرف آن خاندان بحکومت ناحیه مزبور نائل شد . و چون چندی بعد در خدمت سامانیان درآمد **اسفار بن شیرویه** بجای وی بحکومت رسید ، بطوریکه **خوندمیر** در **حبیب السیر** آرد : ماکان بن کاکی با نبیره دختری خود **اسماعیل بن ابوالقاسم** بیعت کرده و برحدود طبرستان استیلا یافت ، در آن اثنا اسفاربن شیرویه که ازجمله ارکان دولت **ابوعلی محمد بن الحسین بن ناصر الحق** منتظم بود، بر **ماکان** خروج کرده چندنوبت بین الجانبین محاربه واقع گردید، آخرالامر ماکان بطرف خراسان گریخت واسفار برمسنداقبال نشست .

اسفاربن شیرویه با مردم بظلم و ستم رفتار میکرد و بهمین علت موجبات عدم رضایت وشورش سپاهیان و اطرافیان خود را فراهم ساخت . **مرد آویج بن زیار** که همیشه سودای

امارت را درسر میپروراند ، از موقع استفاده کرد و در صدد قیام بر ضد مخدوم خویش **اسفار** برآمد.

مردآویج جزوسپاهیان‌اسفاربود وبین همکاران و دوستان بواسطه شجاعت‌وجسارت زیاد شهرت فراوان داشت و بهمین مناسبت مکتوبی بایشان نوشت و قصد خود را راجع به‌ازمیان برداشتن اسفار آشکار ساخت. **مطرف‌بن‌محمد** وزیر اسفار جانب مردآویج را گرفت.

مردآویج بپشت گرمی او و جمعیت سپاهیان بر اسفار خروج کرد واسفار ناگزیر قزوین را ترك گفت و بجانب ری رفت‌و چون مردم آن‌ناحیه نیز برضد او برخاسته‌بودند مدت زیادی در آنجا نماند و روانه**قومس وبیهق** شد. پس‌از فرار اسفار، مرد آویج به‌ری عزیمت‌جست وشروع بمکاتبه باماکان‌بن‌کاکی که درآن تاریخ درطبرستان بودکرد، وازوی‌در دفع‌اسفار بن‌شیرویه‌درخواست کمك‌و مساعدت‌نمود. ماکان‌هم تقاضای‌وی‌را پذیرفت‌وباسپاهیان خودبراسفار تاخت‌واورا بسختی‌شکست‌داد.

اسفاربعد ازاین‌شکست بجانب‌ری‌بازگشت‌وقصد داشت‌بقلعه مستحکم**الموت**رود، تادر آنجاقوائی‌جهت‌مقاومت برمردآویج‌فراهم‌آورد، امابعضی ازهمراهان وی‌مردآویج‌را ازنیت اسفار آگاه ساخته و مردآویج‌قبل از آنکه اسفار بالموت برسدوی‌را دستگیرومقتول‌ساخت **(۳۱۶ هجری)** .

مردآویج بن‌زیار با تدابیر شخصی ناحیه **طبرستان** را قبضه کرده سپس اصفهان و نواحی اطراف‌همدان تا **حلوان** رابحیطه‌تصرف درآورد، وتأسیس سلسله‌ای‌نمود که‌معروف بفرهنگ دوستی و ترویج از علم و ادب میباشد . و متجاوز از یکصدهال بلکه‌بیشتر دوام کردند .

مرکز فرمانروائی‌آل‌زیار **جرجان(گرگان)** بود ، مردآویج تاسال**۳۲۳** هجری حکومت‌کرد. و پس‌از وی برادرش **وشمگیر بن زیار** که حکومت ری را داشت بجای وی بامارت‌نشست.

دردوران حکومت‌وشمگیر غالب‌متصرفات‌آل‌زیار ازجمله ری وقومس درنتیجهٔ بروز اختلافات باآل‌بویه وسامانیان ازدست‌رفت .

چون وشمگیر بامارت‌رسید دچار مشکلات و معضلات فراوانی‌شد ، و اختلافاتی بین وی و**آل‌بویه** که در مرکز و غرب ایران حکومت داشتند بروز کرد و **حسن‌بن‌بویه** ملقب‌به**رکن‌الدوله** ازطرف برادر خویش **عمادالدوله** درصدد فتح ری‌برآمد. **اماوشمگیر** او را درری شکست‌سختی‌داد و رکن‌الدوله ناگزیر بجانب اصفهان هزیمت جست. درهمان اوان همانطوریکه‌درصفحات قبل بیان گردید ماکان‌بن‌کاکی باجمع کثیری ازهمراهان خوددر **قومس** برضد سامانیان‌قیام کرد **وابوعلی‌چغانی** ازجانب **امیرنصرسامانی** مأمور دفع این‌فتنه‌گردید و با جمع کثیری از سپاهیان بسوی قومس رهسپار شد . **ابوعلی،ماکان** راسخت محاصره‌نمود ، ماکان که‌بکلی مستأصل شده‌بود، از**ابوعلی**امان‌خواست ، ابوعلی‌هم حاضربصلح باوی شد.

اما ماکان درآن میان فرصتی یافت و بجانب طبرستان فرار کرد، وابوعلی بعزم

تسخیری بدان‌صوب حرکت کرد (۳۲۹ هجری) مقصود از رفتن ماکان‌بن کاکی بطبرستان آن‌بود، که ازوشمگیربن زیار برای جنگ با **ابوعلی چغانی** مساعدت جوید . **وشمگیر** نیزبا جمعی ازلشگریان خودبهمراهی ماکان عازم قومس و ری گردید، ودر **اسحق‌آباد قومس** باابوعلی مصاف دادند،اما ماکان از این جنگ نتیجه‌ای نبرد، و ابوعلی سپاهیان وی‌را هزیمت داد ، و بسیاری از آنان راکشت و خود ماکان نیز در معرکه بقتل رسید (۳۲۹ هجری) ابوعلی سرماکان را به بخارا خدمت امیر سامانی فرستاد و در حدود نهصد مرد جنگی از دیالمه اسیر گرفت وبه‌بخارا گسیل داشت. وشمگیر پس از مراجعت بطبرستان دوباره بنای طغیان‌را برضد**نصربن‌احمد** گذاشت، چون‌خبر این‌شورش به‌ابوعلی که درری بود رسید.

باعده‌ای ازمردان جنگی بطبرستان رفت ، و ساریه **(ساری)** راکه وشمگیر محاصره کرده بودازچنگ‌وی بیرون آورد، دراین جنگ‌وشمگیر بکلی‌مستاصل وپریشان شد، وجمیع متصرفات‌خویش‌را ازدست‌داد ولی‌براثر فرارسیدن‌فصل‌زمستان طرفین‌جنگ‌راخوش‌ندانستندو بایکدیگر مصالحه‌کردند.طبق‌این مصالحه وشمگیرمتعهد شدکه دیگر سر ازاطاعت‌سامانیان نپیچد .

ابوعلی پس ازاین واقعه بگرگان رفت ودرآنجا مطلع‌شدکه **نصربن‌احمد**فوت‌شده است (۳۳۱ هجری) وشمگیر بعداز این شکست برای جمع آوری قوا و طلب مساعدت از **حسن‌بن فیروزشاه** پسرعم ماکان‌که در آن تاریخ حاکم **جرجان** و**قومس**بود عازم آن ناحیه شد.

اما حسن‌بن فیروزشاه تقاضای اورا نپذیرفت واز در مخالفت درآمد ، این مخالفت منجر بدشمنی شدیدشد ، بطوریکه چندین سال جنگ ونزاع رابین ایشان بر قرار کرد ، تاآنکه وشمگیر غالب‌آمد، اندکی پس‌از استقرار وشمگیر در جرجان حسن بن فیروز شاه **(فیروزان)** لشگریانی دور خود گرد آورد و بروی تاخت و **گرگان** را متصرف شد (**۳۳۲ هجری**) وشمگیر چون این بدید ناگزیر بجانب نیشابور رفت و چندی در آنجا اقامت گزید . سپس عازم مروگردید و بخدمت **امیر نوح‌بن نصر سامانی** رسید .

امیر سامانی مقدم وی را گرامی شمرد و در حق او احترام تمام روا داشت . وشمگیر پس‌از چندی اقامت‌در دربار سامانیان باعده‌ای از سپاهیان سامانی برای رفع غائله **حسن‌بن فیروزان** بسوی گرگان حرکت‌نمود ، وبردشمن خودغلبه یافت‌وبرمتصرفات‌خود مستولی شد.

اماهنوز ازشر حسن‌بن‌فیروزان رهائی نیافته بودکه دچار تاخت وتازامرای**آل‌بویه** که میخواستند دایره متصرفات خویش راتوسعه دهندگردید. وشمگیر ناچار از**منصوربن نوح سامانی** استمداد جست ومنصور درسال**۳۵۷** هجری‌سردار معروف خود **ابوالحسن سیمجور** راباستعانت وی‌فرستاد. این سردار وقتی‌بگرگان رسید که وشمگیر وفات یافته بود (۳۵۷هجری) پس ازمرگ وشمگیر پسرش**بیستون**بامارت رسید وتاسال **۳۶۶** هجری حکومت‌کرد.

قابوس بن وشمگیر

پس‌از وفات **بیستون** برادر وی **شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر** بحکومت رسید (**۳۶۶هجری**) ودر این موقع **رکن‌الدوله دیلمی** وفات یافت پسرش **عضدالدوله** در فارس بودو برادرش **مؤیدالدوله** که‌مادر ایشان‌دختر **حسن‌فیروزان** بود باهم متحدبودند وبرادر دیگرآنان **فخرالدوله** درهمدان بود. عضدالدوله و مؤیدالدوله لشگر جمع کرده بهمدان آمدند.

فخرالدوله راطاقت مقاومت نبود وازمعر که گریخت وبطبرستان نزدقابوس‌بن‌وشمگیر رفت ، واز وی پناه جست ، عضدالدوله و مؤید الـدوله نزد قابوس پیغام فـرستادند که فخـرالدوله را تحویل دهد ولی قابـوس زیر بار نرفت و از تسلیم فخر الدوله خود ـ داری نمود.

عضدالدوله لشگر زیادی جمع آوری‌کرد و توسط برادر خود مؤید الدوله بگرگان فرستاد و از آنطرف قابوس نیز بجمع آوری سپاهی پرداخته در **استر آباد** با هم مصاف دادند.

پس ازسه‌روز جنگ قابوس‌مغلوب گردید وخزائن خودرا برداشته باتفاق‌فخرالدوله به‌نیشابور رفت، وبه **سپهسالار تاش** پیوست. تاش جریان را به‌بخارا نوشت **وامیر نوح سامانی** موافقت کردکه تاش بالشگر خود بیاری قابوس شتافته ودوباره قابوس رابه **سریر ملك** برساند.

سپهسالار بجمع‌آوری‌لشگرپرداخت واز نیشابوربگرگان رفت، **وفائق‌خاص**را نیز ازراه **قومس** فرستاد. مؤیدالدوله شهرگرگان را حصار گرفت وقابوس وتاش بیرون شهر اردو زدند، ومدت دوماه جنگ بود و درگرگان قحطی شد، بطوریکه **ابن اسفندیار** در تاریخ طبرستان بیان داشته است (یك من سبوس بدانگی زر میخریدند) ۱ و بروایتی نخاله جو باگل خمیرمیکردند ومیخوردند ۲ مؤید الدوله‌در روزچهارشنبه **۲۲رمضان‌سال۳۷۱** ازشهر بیرون آمد، درنتیجه فائق ولشگروی فرارکردند ، وتاش و فخرالدوله نیزمغلوب‌و منهزم گردیده به‌نیشابور رفتند، دراین زمان دیلمان‌را **فیروزان‌بن حسن فیروزان**داشت **وولایت قومس** تحت تصرف‌برادر او**نصربن‌حسن‌فیروزان** بود شمس‌المعالی قابوس‌بن وشمگیر مدت**۱۸** سال درخراسان ماند.

پادشاهان سامانی نیزسعی داشتندکه وی را دو باره بحکومت گرگان و طبرستان برسانند، ولی‌بعلت ضعف وانحطاط باین‌کار موفق نمیشدند، قابوس از **سبکتکین‌غزنوی** استمداد جست ولی وی‌بعلت اشتغال‌جنگ دربلخ باین‌امر توجه ننمود. پس‌ازمرك‌عضدالدوله فخرالدوله بگرگان رفت وحکومت رادر دست‌گرفت فخرالدوله پس‌از مدتی وفات یافت‌و

۱ـ تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار جلددوم ص۵
۲ـ جامع‌التواریخ رشیدی بخش‌غزنویان وسامانیان وآل‌بویه ص۲۰
۳ـ تاریخ طبرستان ابن اسفندیار جلد دوم ص۱۰

قابوس بیاری **ابوالقاسم سیمجور** که درقومس مقیم بودو **اسپهبد شهریاربن شروین** و **بابی بن سعید وسالارخرکاش** بحکومت رسید . قابوس حامی و سر پرست علم وهنر و دارای طبع موزون شاعری نیز بود ، **ابوریحان بیرونی** دانشمند بزرگ قرن چهارم هجری در زمان و تحت حمایت وی میزیسته و کتاب **اثار الباقیه** خود را باو اهدا کرده است.

نصر بن حسن فیروزان حاکم قومس

هما نطوریکه در صفحات قبل مذکور افتاد، در این زمان **نصر بن حسن فیروزان** فرمانروای مطلق العنان **ولایت قومس** بود، وی نه از دیلمیان اطاعت میکرد و نه به قابوس بن وشمگیر اعتنائی داشت.

ابن اسفندیار درمورد ولایت قومس ونصر بن حسن فیروزان درتاریخ طبرستان مینویسد (ولایت او برمدرجه کعبه معظم وحرم مکرم بود. هرسال رفاق وقوافل حاج را بانواع مطالبات جحف ومعاملات مختلف میر نجانید .

تا بدنامی او در اقطار جهان منتشر شد، ولوثی شنیع بدین سبب بردیباچه شرف نسب وجمال نصر نشست و دعای حجاج ونفرین مظلومان درتشویش کارو تهییج اسباب خذلان و تنکیس رایت دولت اومؤثر آمد، تاشمس المعالی **قابوس بن وشمگیر ومجدالدوله** باتفاق یکدیگر حیلتی اندیشیدندکه نصررا بدست آرند وخاطر از کار او فارغ گردانند) **نصر بن حسن فیروزان** حاکم **قومس** از قابوس ومجدالدوله بدگمان شدواز بیم آنان بهسلطان محمود غزنوی کهدرآن زمان دولتی در غزنه تشکیل داده بود توسل جست.

سلطان محمود، بیار وجومندرا بوی داد ولی اوبدان قناعت ننمود، تااینکه ازری بامکروحیله وی را فریفتند ودربند افکندند، وولایت قومس نیزمجدداً جزومتصرفات قابوس بن وشمگیر وآل زیاردرآمد (**۳۸۷ هجری**) زندگانی قابوس مشحون خوادث زیاد است با اینکه درعلم وادب وبذل وبخشش، دینداری، عقل و تدبیر وفراست وهوش بیمانند بود معهذا نجبا و امرای کشور از جور وبیرحمی او به ستوه آمده وی رااز سلطنت خلع کرده ودرقلعه **جناشك** بسطام محبوس ساختند.

چون چندی از حبس او گذشت چند نفر از بزرگان واعیان مملکت ویرا درزندان بقتل رسانندوجسداورا درمحلی که بعدها بمناسبت نام وی (**گنبدقابوس**)خوانده شد، بخاك سپردند و بافرزندش **منوچهر بن قابوس بن وشمگیر بیعت** کردند(**۴۰۳ هجری**).

فلك المعالی منوچهر بن قابوس بن وشمگیر

منوچهر بن قابوس، چون مطابق معمول طایفه دیلم سه روز برپدر خویش عزا گرفت. تقاضای رجال مملکت رادرخصوص قبول تاج و تخت پذیرفت و برسریرسلطنت نشست، درهمان اوان از طرف **القادر بالله خلیفه عباسی** نامهای در تسلیت قتل قابوس با نضمام

منشور ولوای حکومت **طبرستان و قومس و دامغان و جرجان** جهت منوچهر رسید، واز طرف وی ملقب به فلك المعالی شد.

منوچهر بن قابوس طبعی آرام وملایم داشت ومسالمت را برجنگ وجدال ترجیح میداد بهمین مناسبت بمحض رسیدن بامارت درصدد اطاعت از **سلطان محمود** غزنوی بر آمد وجمعی ازبزرگان و سران لشگر را باذخائر ونفایس بیشمار بخدمت سلطان فرستاد سلطان محمودنیز درمقابل این حسن نیت وصلح جوئی، مکتوبی ملاطفت آمیز توسط **ابومحمد حسن بن مهران** یکی از اجله بزرگان دربار خویش نزد منوچهر بجرجان فرستاد، و حکومت بلادی راکه خلیفه عباسی بوی سپرده بود بشرط خواندن خطبه و ضرب سکه بنام سلطان تحت اختیار اوگذارد.

منوچهر بن قابوس مقدم حسن بن مهران راگرامی شمرد ودرحق او بملاطفت و مهربانی رفتارکرد و علاوه بر خواندن خطبه بر منابر **دامغان وقومس و جرجان و طبرستان** بنام سلطان، متعهد شد سالانه مبلغ پنجاه هزار دیناربعنوان خراج بخزانه وی بفرستد.

منوچهر بن قابوس همواره درحفظ دوستی و وداد با **سلطان محمود** راه صدق وصفا را میپیمود و ازمساعدت باوی در محاربات دریغ ومضایقه نمیکرد وسپاهیان دیلم را درجهاد باکفارتحت اختیار اومیگذارد، وروابط آنان کاملا دوستانه شده بود، بهمین مناسبت منوچهر دخترسلطان محمود را خواستگارشد، وسلطان محمود نیز استدعای وی را پذیرفت و دخترخویش را بحباله نکاح وی درآورد، درنتیجه این ازدواج کارمنوچهر بالا گرفت و مبانی امارت اومحکم گردید.

فلك المعالی منوچهر بن قابوس حامی و ممدوح استاد **منوچهری دامغانی** شاعر بزرك **قومس** است وی تخلص خود را ازنام اوگرفته است.

بعداز منوچهر پسراو **کالیجار بن منوچهر بن قابوس** بجای او نشست وبعداز وی **کیکاوس بن اسکندر بن قابوس** حکومت یافت وی مؤلف کتاب **قابوس نامه** میباشدوآن کتابی است معروف که در اصول و قواعد زندگانی با بیانی شیوا وآموزنده نوشته شده است.

بعد **از منوچهر بن قابوس بن وشمگیر** حوزه فرمانروائی آل زیار فقط در **گرگان** وقسمتی از **طبرستان** محدود گردید.

آل بویه یا دیلمیان

مردآویج مؤسس آل زیار، از روی غفلت و بی‌وقوفی مساعدت بتأسیس سلسله دیگری نمودکه اقتدارش بمراتب بیش از سلسله وی شد، توضیح اینکه اوحکومت **کرج** (یکی ازمضافات همدان) را به **علی بن بویه** بخشید، و نامبرده بکمك دوتن ازبرادران مستعدولایق خودش بنام **حسن واحمد** حوزه حکمرانی خویش را باقدمهای سریعی تاحدوداستان **فارس** توسعه داد، و بالاخره فارس راهم اشغال کرد.

این خاندان، ازیکی ازطوایف ساکن **دیلم** برخاسته ومدعی بودند، که از نسل **بهرام گور**

میباشند و مخصوصاً که شیعه‌مذهب وپیرو اصول‌عقاید امامیه بودند .

علی بن بویه درزمان حکومت‌خود**بعمادالدوله**موسوم گردید. برادروی‌حسن بن بویه ملقب به**رکن‌الدوله**نیز در عراق حکومت‌داشت، وبطوریکه‌در صفحات گذشته بیان گردید نامبرده از طرف برادر خود **عمادالدوله** عازم فتح ری گردید و از وشمگیر بن‌زیارشکست سختی‌خورد .

ولی بعد از مرگ وشمگیر ولایت ری را نیز متصرف شد . علی‌بن‌بویه در سال۳۲۸ هجری وفات یافت و چون فرزندی نداشت برادرزاده خود **عضدالدوله** را به جانشینی خویش برگزید و برادرش رکن‌الدوله‌نیز قائم‌مقام وی گشت،رکن‌الدوله درسال۳۶۶فوت نمود و قبل ازمرگ، ممالك تحت‌تصرف‌را بین سه‌پسر خود **عضدالدوله ، مؤیدالدوله فخرالدوله** ، قسمت‌کرده و همه‌را باطاعت و متابعت عضدالدوله وصیت نمود . عضدالدوله از بزرگترین افراد این سلسله است وی وزارت خلیفه‌عباسی را که در حقیقت‌دست نشانده آل‌بویه‌بود بعهده‌داشت و فرمانروائی فارس و عراق نیز بااوبود . عملیات او علیه برادرش فخرالدوله نیزهمانطوریکه سابقاً در ضمن شرح احوال **قابوس‌بن وشمگیر** بیان گردید . براین‌بود، که‌عضدالدوله‌برادر دیگرخود مؤیدالدوله رابعزم تسخیر ولایت فخرالدوله به‌ری گسیل داشت.

فخرالدوله، چون‌طاقت مقابله‌را نداشت بقابوس پناه آورد، و مؤیدالدوله**جرجان** راگرفته دارالملك خودساخت ، وی‌در سنه**۳۶۳** جهان را بدرود گفت وبعدازآن برادرش **فخرالدوله** بایاری **صاحب‌بن‌عبادبجرجان**توجه نموده وبرسریرحکومت تمکن‌یافت.

فخرالدوله نیزدرسال ۳۸۷وفات‌یافت و بعدازوی فرزند خردسالش **مجدالدوله** سلطنت‌یافت وحوزه فرمانروائی‌او ولایات ری وعراق بود.سلسله‌آل بویه درزمان‌مجدوالدوله بدست**سلطان‌محمودغزنوی** منقرض گردید و جریان مشروح آن درشرح‌احوال‌غزنویان بیان‌خواهدشد.

فصل یازدهم

دوره غزنویان

سلطان محمود غزنوی

مؤسس واقعی این سلسله معروف، یکنفر غلام ترك بنام **سبکتکین** است ، او دختر **البکتکین** راکه در دوره **عبدالملك** سامانی فرمانده کل نیروی **خراسان** بود ، بحباله نکاح خود درآورد، و ازاین راه بمقام سلطنت رسید. این شخص مبرزنامی حوزه محقر خویش **(غزنه)** را در اندك زمانی غرباً و شرقاً توسعه داد . ازیك سمت **راجپوتها** راشکست داد و پیشاور را بتصرف درآورد و ازسمت دیگر چنانکه در گذشته بیان گردید ، خراسان را در سال **۳۸۴** هجری از دست **نوح** سامانی خارج ساخت. بعدازسبکتکین فرزندش **محمود** یکی ازشخصیتهای مهم صحنه آسیای مرکزی بجای وی قرار گرفت **(۳۸۷هجری)** اودوازده بارپی درپی بهند لشکر کشید ، و آن سرزمین را مسخر ساخت و بااین لشکر کشیها لقب بت شکن را برای خود تحصیل نمود.

شرح لشکر کشیهای مزبور خارج از موضوع این کتاب است ولی تصرف خراسان وقومس وطبرستان و ری توسط وی که در صفحات گذشته بآن اشاره شد باین تألیف مربوط میباشد . وی قلمرو **آل زیار** را بخود تعلق داد . **سامانیان** را منقرض ساخت و **آل بویه** را پس راندو بروسعت کشوریکه بدو رسیده بود افزود و حدود آنرا ازیکسو ، بخارا و سمرقند واز سوی دیگر گجرات و قنوج قرارداد ، افغانستان ، بین النهرین، خراسان، طبرستان، سیستان کشمیرو بخش وسیعی ازشمال غرب هندرا جزوقلمرو خود ساخت.

در زمان سلطنت سلطان محمود ولایت **ری** تحت تصرف **مجدالدوله بن فخرالدوله** دیلمی بودچون نامبرده بعدازفوت پدر حکومت یافته وصغیر بود بنابراین امور فرمانروائی ملك را مادرش **سیده خاتون** بر عهده داشت. سلطان محمود سفیری نزد مادر مجدالدوله فرستاد وپیغام داد که بایداز وی اطاعت کند، چنانچه حاضر باطاعت از وی نیست آماده جنك باشد .

این زن باشهامت وجسور به‌سفیر سلطان‌محمود جواب داد (هر گاه در زمان حیات صاحب متوفای‌من‌چنین پیغامی میرسید، هرآینه باعث تولید فتنه وفساد عظیمی‌میشد، اماامروز اینطور نیست. من البته بحال سلطان‌محمود معرفت کامل دارم و بخوبی میدانم که‌تااو سودو زیان یك‌لشگرکشی را باهم نسنجد هر گز اقدام بآن نخواهد نمود . اگر او در جنگ با یك زن بی‌سرپرست، غالب آید برای اوافتخاری نبوده وبر جلالش چیزی نخواهد افزود، اما برعکس اگر نتوانست مقاومت کند وشکست‌خورد، سرافکنده وشرمسار خواهد بود) محمود ازاین‌بیان منطقی‌متاثر شده ازلشگرکشی به‌ری منصرف شدوتازمانیکه **سیده‌خاتون** درحیات بوددر این مورد اقدامی ننمود.

ولی بعداز فوت **سیده‌خاتون** هرج‌و مرج کلی در **ری** ظاهر گردید وامراءدولت فرمان مجدالدوله رااطاعت نمینمودند، بنابراین مجدالدوله‌از سلطان محمودغزنوی‌استدعای مساعدت نمود.

وی نیروئی بخاك ری فرستاد و بالاخره باغدروخیانت امیر مزبور را دستگیرو ولایت **ری و اصفهان** را نیزجزومتصرفات‌خودنمود(**۴۲۰** هجری). فردوسی شاعرنامدار ایرانی درزمان این‌پادشاه می‌زیسته. سلطان محمودبعداز یك سلسله جنگهای درخشان درسال **۴۲۱** هجری قمری دارفانی را بدرود گفت.

سلطان‌مسعود غزنوی

بعدازمرگ سلطان محمود، فرزندش **محمد** که ولیعهد پدربود بتخت نشست ، فرزند دیگر او **مسعود** در زمان‌فوت پدر در اصفهان بود، وی پس ازدرگذشت‌پدر به **ری** آمد و مورد استقبال‌قرار گرفت.

جریان وقایع بعدی ، این‌زمان که حاوی نکته‌های دقیقی‌می‌باشد و ازطرفی درایالت **قومس** اتفاق افتاده‌است از روی تاریخ‌مورد اعتماد و مستند **بیهقی** عینا نقل‌میشود:

« دیگر روز چون بار بگسست و اعیان ری بجمله آمده بودند بخدمت ، با این مقدمان و افزون ازده‌هزار زن ومرد بنظاره ایستاده، واعیان را نیم ترك بنشاندند و امیر رضی‌الله عنه **حسن سلیمان** راکه او ازبزرگان ایران، جبال هراة بود، بخواند، وبنواخت وگفت مافردا بخواهیم‌رفت واین ولایت بشحنگی بتو سپردیم، وسخن‌اعیان‌را بشنودی‌هشیار وبیدارباش تاخللی نیفتد بتخت‌ما، وبا مردمان این نواحی نیکورو ،وسیرت خوب دار، و یقین بدان که‌چون ما بتخت وملك رسیدیم وکارها بمراد ما گشت‌اندیشه‌این‌نواحی بداریم، واین‌جا سالاری‌محتشم‌فرستیم ، بالشگری ومعتمدی از خداوندان قلم که همگان برمثال وی کارکنند، تاباقی عراق گرفته‌آید، اگرخدای خواهد. بایدکه اعیان ورعایا از تو خوشنود باشند، وشکرکنند ونصیب تو از نواخت و نهمت وجاه ومنزلت سخت تمام باشد.

ازحسن رای ما **حسن‌سلیمان** برپای خاست ودرجه نشستن داشت در این مجلس ، وزمین بوسه داده و پس‌بایستاد، وگفت بنده وفرمانبردارم ومرا این‌خدمت نیست، اماچون خداوند ارزانی داشت، آنچه جهدآدمی است، درخدمت، بجای آرم . امیرفرمود تا وی

را بجامه خانه بردند وخلعت گرانمایه‌شحنگی‌ری بپوشانیدند. قبای‌خاص. دیبای‌رومی‌و کمر زرپانصدمثقال،ودیگر چیزهافراخوراین پیش،امیر آمد باخلعت، وخدمت کرد وازلفظ عالی ثنا شنید، وپس بخیمه**طاهر** آمدوطاهر ثنای‌بسیار گفتش واعیان‌ری‌را آنجاخواندند، وطاهر آن حال باایشان بگفت سخت شاد شدند، و فراوان دعا وثنا گفتند.

پس طاهر مثال داد حسن سلیمان را تاباخلعت سوی‌شهررفت با بسیارلشگر. واعیان با وی وشهر را آذین بسته‌بودند.

بسیار نثارکردند ووی را در سرائی که ساخته‌بودندسخت نیکو فرودآوردندومردمان نیکو حق گذاردند.

و امیر **شهاب الدوله** مسعود دیگر روز من رجب سنه احدی و عشرین واربعمائه از شهر ری حرکت کرد ، بطالع سعد و فرخی با اهبتی و عدتی و لشگری سخت تمام ، وبردوفرسنك فرود آمد وبسیار مردم بخدمت و نظاره تا اینجا بیامده بودند . دیگر روز آنجا برنشست وحسن سلیمان وقوم را باز گردانید وتفت براند چون**بخواررى** رسید شهر رابزعیم ناحیت‌سپرد، ومثالهاکه دادنی‌بود بداد وپس‌برفت. چون **بدامغان** رسید،**خواجه بوسهل‌زوزنی** آنجا پیش‌آمد گریخته از غزنین . چانکه پیش‌از این شرح کرده آمده است وامیراورا بنواخت ومخفف‌آمده بود باانداك مایه‌تحمل. چندان آلت وتجمل‌آوردندش اعیان امیرمسعود که سخت بنواشد وامیربا وی‌خلوتی کردکه ازنماز دیگر تا نیمشب بکشید. بروزگارگذشته‌که امیر شهاب‌الدوله بهرات‌میبود.

محتشم‌تر خدمتکاران او این‌مرد بوده چون‌امیر شهاب الدوله از**دامغان** برداشت و بدیهی رسید بریك فرسنگی دامغان که کاریزی بزرگ داشت ۱

آن‌رکابدار پیش‌آمدکه بفرمان سلطان محمود رضی‌الهٔعنه گسیل‌کرده آمده بود . با آن نامه توقیعی باحماد ، خدمت سپاهان و جامه خانه و خزائن و آن ملطفهای ، خرد بمقدمان لشگر و پسر کاکو و دیگران که فرزندم عاق است چنانکه پیش از ایـن باز نموده‌ام .

رکابدار پیاده شد وزمین بوسه داد و آن نامه بزرگ از برقبا بیرون کرد و پیش داشت .

امیر رضی‌الهٔعنه اسب بداشت وحاجبی نامه‌بستد وبدو داد و خواندن گرفت ، چون بپایان آمد، رکابدار راگفت پنج وشش ماه‌شد تااین نامه نبشتند، کجا مانده بودی و سبب دیرآمدن توچه‌بوده گفت‌زندگانی‌خداوند دراز باد، چون‌ازبقلان‌بنده برفت‌سوی بلخ‌نالان‌شد ومدتی ببلخ‌بماند.

چون بسرخس رسید سپاه‌سالار خراسان حاجب غازی‌آنجا بود، وخبرآمدکه سلطان محمود فرمان یافت‌ووی سوی نیشابور رفت ومرا باخویشتن برد ونگذاشت رفتن که‌خداوند بسعادت می‌بیاید فایده نباشد از رفتن که راهها ناایمن شده است ، و تنها نباید رفت‌که خللی افتد.

۱ــ این دیه،مهماندوست دامغان‌است‌که شرح آن درفصل جغرافیای قومس‌خواهدآمد .

چون نامه رسید بسوی او که خداوند ازری حرکت کرد، دستور داد تا بیامدم وراه از نیشابور تا اینجا سخت آشفته است، اینك احتیاط کردم تا بتوانستم آمد ۱

بطوریکه **بیهقی** مینویسد سلطان مسعود دستور داد آن نامه را پاره کردند و در کاریز **مهماندوست** دامغان ریختند. وی ازدامغان به نیشابور وازآنجا به‌غزنین رفت و پس ازتسخیر پایتخت، برادرخود محمدرا دستگیر ومحبوس گردانید. سلطان مسعودازهمان ابتدا بدبخت بودزیرا بعد ازخلع برادرش نه‌فقط خراسان محل تاخت وتازغزهای وحشی که مقدربود نقش مشئوم وشریرانه‌ای در ایران بازی‌کنند گردید. بلکه شورشی هم درهمان اوان در هند برپاشد و گذشته ازهمه، مردم **خراسان** بواسطه عدم امنیت و محفوظ نبودن ازغز ها، علم طغیان برافراشته و بنای آشوب را گذاردند دراین گیرودار امیرزیاری گرگان و طبرستان ،ونیز عامل‌خوارزم‌هردو از موقعیت استفاده نموده سراز اطاعت باز زدند لیکن مسعود درسال **۴۲۶** هجری‌قوای زیادی ازهند وارد کرد وغزها را از**طوس** و **نیشابور** خارج ساخت وبعد **بطبرستان** حمله‌برد وآنجا را باطاعت درآورد، ولی‌بعدازاین خراسان راگذاشت وخودرا بامتصرفاتی‌که درهند داشت مشغول نمود .

حاکم معروف‌قومس در دوره‌غزنویان

یکی‌از حکام مشهورایالت قومس دردوره غزنویان امیراجل بختیاربن‌محمد معروف به **ابوحرب بختیار** است‌که منارمسجد جامع‌سمنان وساختمان پیر علمدار دامغان بدستور وی بنا شده و تاکنون باقی است، وی ممدوح استاد **منوچهری دامغانی** شاعر بزرگ و نامی‌قومس می‌باشد.

دردیوان اشعار منوچهری چهار قصیده درمدح ابوحرب بختیارموردبحث‌دیده میشود و این‌نشانه‌علاقه خاص‌شاعر به‌زادگاه وی می‌باشد، دراینجا فقط یك قصیده‌آن، که ازلحاظ صنعت شعری دارای لطف‌خاصی می‌باشد درج‌میشود:

درمدح ابوحرب بختیار

ساقی بیا که‌امشب ساقی بکار باشد
زان ده مرا که رنگش چون جلّنار باشد

می ده چهار ساغر، تا خوشگوار باشد
زیرا که طبع عالم هم بر چهار باشد

هم طبع را نبیدش فرزانه وار باشد
تا نه خروش باشد تا نه خمار باشد

نی نی دروغ گفتم این چه‌شمار باشد
باری نبید خوردن کم از هزار باشد

۱ـ تاریخ بیهقی چاپ‌وزارت فرهنگ‌صفحه ۲۴

باده خوریم روشن ، تا روزگار باشد

خاصه که باده خوردن با **بختیار** باشد

خاصه که روز دولت مسعود یار باشد

خاصه که ماهروئی اندر کنار باشد

میر اجل که کارش یا کار زار باشد

یا در میان مجلس یا در شکار باشد

تااین‌جهان بجایست ، او را وقار باشد

او با سرور باشد ، او با یسار باشد

لشگر گذار باشد ، دشمن شکار باشد

دینار بخش باشد ، دینار بار باشد

هم حقشناس باشد ، هم حقگذار باشد

هم در بدی و نیکی اسپاسدار باشد

در کار های عقبی ، با کردگار باشد

در کار های دنیی با اعتبار باشد

شکرش عزیز باشد ، دینارخوار باشد

از فخر فخر باشد ، از عار عار باشد

جشن **سده** امیرا ، رسم کبار باشد

این آین کیومرث و اسفندیار باشد

زان بر فروز کامشب اندر حصار باشد

او را حصار میرا چرخ و عقار باشد

آن آتشی که گویی نخلی ببار باشد

اصلش ز نور باشد فرعش ز نار باشد

چون بنگری بعرضش از کوهسار باشد

چون‌بنگری بطولش سرو و چنار باشد

گر سرو را ز گوهر بر سرشعار باشد

ور کوه راز عنبر در سر خمار باشد

سرو از عقیق باشد کوه از عقار باشد

این مستعیر باشد آن مستعار باشد

با احمرار باشد ، با اصفرار باشد

نه احمرار باشد ، نه اصفرار باشد

هم با شعاع باشد ، هم با شرار باشد

زینش شعار باشد ، زانش نثار باشد

چون لاله‌زار باشد ، چون مرغزار باشد

نه لاله‌زار باشد ، نه مرغزار باشد

چمیدن و فرازش مانند مار باشد
رخشیدن شعاعش گویی نضار باشد

میر جلیل بر خور تا روزگار باشد
با قند لب نگاری کز قند هار باشد

خورشید روی باشد عنبر عذار باشد
از پای تا بفرقش رنك و نگار باشد

بر لحن چنك و سازی، کش زیروزار باشد
زیرش درست باشد ، بم استوار باشد

دستانهای چنگش سبزه بهار باشد
نوروز کیقبادی ، **آزاد وار** باشد

تا گوش خوبرویان با گوشوار باشد
تا جنك و تا تعصب با ذوالفقار باشد

تا کان و چشمه باشد ، تا کوهسار باشد
تا بوستان و سبزی تا کامگار باشد

تا بیقرار گردون اندر مدار باشد
وندر مدار گردون کس را قرار باشد

تا سعد و نحس باشد با اختیار باشد
چونانکه اختیارش بی اضطرار باشد

ذلش نهفته باشد ، عز آشکار باشد
و اندر پناه ایزد در زینهار باشد

شورش و غارت غزان در قومس

درزمان سلطنت سلطان مسعود خراسان و بخصوص قومس وری مورد تاخت و تاز **طغرل بیك وغزان** واقع گردید، افسوس که بیهقی داستان **قومس و ری** را ببخش جداگانه‌ای حواله میدهد که آن نوشته از میان رفته ، و در کتاب او که اکنون هست جز جمله‌های کوتاهی دراین باره نیست .

عبارتهای **ابن اثیر** نیز چندان درهم و آشفته است که نمیتوان مطلب را درست بدست آورد آنچه معلومست پنج سال بیشتر کشاکش وپیکار میانه غزان و **تاش، سپهسالار خراسان** درکار بود ، وروز بروز برسختی کار میافزود ، در این میان چون طغرل بیك و برادرانش با مردم خودشان از جیحون گذشته بخراسان آمدند و نامه بمسعود نوشته نشیمن برای خود خواستند. آندسته غزان عراقی که تا این هنگام در **بلخانکوه** بودند از ترس ایشان از آنجا گریخته آنان نیز بعراق آمدند ، و ببرادران خود پیوسته بیغماگری و تاخت و تاز پرداختند **ابن اثیر** مینویسد که **سمنان و دامغان و خوار** و برخی دیه‌های ری را پاك تاراج و یغما نمودند و بسیاری ازمردم را بکشتند (٤٢٦ هجری قمری) دراین هنگام روزگار مسعود بر آشفته بود واز

دست **سلجوقیان** آن‌فرصت را نداشت که بکارقومس وری‌وعراق بپردازد و یا سپاهی بیاری **تاش** بفرستد.

تاش ناگزیر از مازندران و گرگان سپاه خواسته با لشکری انبوه و پیلان جنگی آهنك‌غزان کرد . **ابن‌اثیر** شرحی در باره این‌جنگ مینگارد که نخست‌فیروزی از آن‌تاش بود ، ولی‌غزان سر کرده‌کردان راکه سپاه تاش بودند دستگیر کرده بدین‌پیمان آزادساختند که در روزرزم کردان دست بجنگ‌نگشایند ، روز رزم کردان دست‌بجنگ نگشادند؛ وغزان چیره گشته، تاش‌سپهسالار راکه بر پیلی‌سوار بود بقتل رساندند، وبسیاری‌ازسپاهیان‌وسر کردگان را نیز بکشتند و پیلان‌جنگی و غنیمت بسیار بدست‌آوردند سپس‌روی به‌ری نهاده آنشهررا بگشادند.

ابوسهل‌حمدونی گماشته‌مسعود با دیگرخراسانیان در **دزطبرك** پناهیدند،غزان دز را مدتها در محاصره داشتند و سپاهی راکه ازگرگان بیاری ابوسهل رسیده‌بود شکسته انبوهی از ایشان را بکشتند.سرانجام ابوسهل گریخت ودیگران دستگیرشدند، و غزان‌بدز دست یافتند.

ابن‌اثیر این‌جنك وکشته‌شدن تاش‌را در سال ۴۲۷ مینگارد ولی **بیهقی** در ذیقعده آنسال خبرزندگی **تاش**وآرامی ری‌را نگاشته خبرگریختن ابوسهل را در رجب‌سال **۴۲۹** نیز بدین‌عبارت‌مینویسد « دیگر روز(مقصود دهم‌رجب‌است) نامه رسید از نیشابور که بوسهل حمدونی‌اینجا آمدکه‌به‌ری نتوانست‌بود،وچون‌تاش فراش کشته‌شد، وچندان ازاعیان‌بگرفتند مدتی‌دراز بحصارشد وترکمانان مستولی‌شدند».

از اینجا پیداست‌که‌آن جنگ در سال **۴۲۸** بوده و دامنه‌اش تا آغازهای‌سال ۴۲۹ **هجری** کشیده است.۱

ولی بطورکلی بایستی گفت که بعد ازفوت محمود چیزی نگذشت که تمامی ولایات غربی‌تحت‌نظر **غزنویان** بتصرف سلاطین**سلجوقی** درآمد و نتیجه این‌شدکه شاهان‌غزنوی متوجه‌مشرق گردیده وازآن‌ببعدتااین اندازه باهندتماس پیداکردندکه**لاهور** پایتخت‌امرای اخیر غزنوی انتخاب گردید.

۱ــ شهریاران گمنام تألیف احمدکسروی جلد دوم صفحه ۱۹۰ و۱۹۱

فصل دوازدهم

دوره سلجوقیان

اصل و منشاء سلاجقه

در فصلهای پیش‌مجموعه‌ای‌از سرگذشت سلسله‌های عدیده کم‌عمر و بیدوامی که‌ولایات مختلف ایران‌راگرفته و بعددر نتیجه‌منازعات داخلی تجزیه‌شده وازبین رفتند، بیان گردید.

ولی ظهور یکدولت جدید یعنی‌ترکان **سلجوقی** یك‌دوره مهم و قابل ملاحظه‌ای در تاریخ خاورمیانه ونزدیك تشکیل داده است ، نخست،سلسله‌های بی‌اهمیت و ناقابل مختلفی که بودند همه‌را بر انداخته‌و ممالك اسلامی‌را باردیگر تحت‌حکومت مقتدرواحدی‌درآورد که ازترکستان **تادریای‌مدیترانه**دامنه‌آن‌وسعت‌داشته‌است.

سلجوقیان شعبه‌ای ازترکان**غز**، ولیکن‌متمایز ازآنها بوده‌اند ، مؤسس‌این‌خاندان شخصی‌بود موسوم به**تقاق**بمعنی کمان‌که‌پدر سلجوق‌بود ، و باایل خود از ترکستان گذشته داخل **ماوراءالنهر** گردید . درآنجا باجوش‌وخروش زیادی قبول اسلام‌نمود . اولاد و اعقاب‌او بعدازخودش‌درمحاربات و جنگهای آنزمان سهم گرفته وزود**باسلطان‌محمود**تصادم پیداکردند .

اسرائیل‌پسرسلجوق در بیشتر جنگها بسلطان محمود مدد میفرستاد ، محمود از تمرکز قدرت ترکان هراسیده آنانرا از محل خود کوچانید و در ناحیه **نیسا و ابیورد** مسکن داد .

این‌واردین جدید تحت‌نظر رئیس‌خود **میکائیل** سربطغیان و عصیان برداشته ودر سال پیش‌از مرگ محمود ، آنها کوشیدند**خراسان را** موردتهاجم وتاخت‌وتاز قراردهند، ولی بعقب رانده‌شدند . میکائیل برادر اسرائیل‌دو فرزند داشت معروف‌به **طغرل (یاقوش)** و **چغری** که سلطان مسعود در جنك با غزها از آنان‌استمداد نموده و ایشان هم‌کمك و یاری نموده غزهارا از خاك‌خراسان بیرون‌کردند . ولی‌اینان‌یاران وفادار خوبی‌نبودند ، زیرا که درست در سال‌بعد ، پس‌از حرکت مسعود ، چغری‌بیك نزدیك‌مرو بسردارغزنوی حمله

برده و او را شکست داد (**۴۲۹ هجری**) طغرل نیز **نیشابور** را گرفت و بدینطریق خراسان بتصرف اودرآمد .

نظر باغتشاشاتیکه در هند برپا بود مسعود نمیتوانست توجه خود را درست بدفع مهاجمین ترک معطوف دارد، چندی بعد بمنظور جنگ و پیکار **بخراسان** مراجعت کرد و در سال ۴۳۱ هجری بدشمن حمله برد ، ولی بطور خیلی بدی شکست خورد و برای جمع آوری سپاه بهند بازگشت، در آنجا نیز لشگریانش شورش کرده بودند و درنتیجه اورا ازسلطنت خلع و بعد بقتل رسانیدند .

خلع سلطان **مسعود** از سلطنت وقتل وی (**۴۳۲ هجری**) وپریشانی و نابسامانی هائی که دراثر آن درغزنه روی داد. قدرت سلجوقیان را بیشتر وثابت تر ساخت. چنانکه سال بعد **طبرستان** را نیز تسخیر کردند و سه سال بعد **مودود بن مسعود** را در خراسان شکست دادند، و نامه ای به خلیفه عباسی **القائم** نوشته ودرآن از خاندان غزنوی شکوهٔ بسیار کرده ووفاداری خویش را نسبت بوی اعلام داشتند .

سپس بتقسیم اراضی ونواحی وسیعی که با چنان سرعت به تصرفشان افتاده بود پرداختند. بست وهرات وسیستان به **موسی ارسلان یبغو** فرزند سلجوق تعلق گرفت. مرو به برادر زاده وی **چغری بیک داود** داده شد، وعراق به برادرزاده دیگرش، **طغرل**. ازفرزندان چغری بیک، قاروت، تون ،طبس وکرمان را صاحب شد. **یاقوتی** بر آذربایجان وابهر وزنجان تسلط یافت، فرزند سوم وی آلب ارسلان نزد عم خویش **طغرل** که ری را پایتخت قرار داده بود بماند .

همدان در اختیار **ابراهیم بن اینال بن سلجوق** قرار گرفت و **گرگان و قومس** نیز به دست **قتلمش بن موسی ارسلان** بود که بعداً درجنگ با **آلب ارسلان** از اسب بزمین افتاد وسرش بسنگ خورد ودر گذشت.

خلیفه القائم پس ازآنکه نامه طغرل را دریافت کرد **هبة اله بن محمد المأمونی** را برسالت نزد وی فرستاد.

طغرل دراین وقت درری بود، خلیفه نامه ای مهرآمیز در پاسخ وی نوشته بود و چندی بعد حکم کرد که برمنابر خطبه بنام طغرل خوانده شود، ونامش برسکه ها پیش ازنام امیر بویهی **الملك الرحیم** نقش گردد، سرانجام دررمضان سال **۴۴۷** هجری **طغرل** باشکوه و جلال فراوان وارد بغداد گردید ومورد احترام خلیفه واقع شد. اندکی بعد **ارسلان خاتون خدیجه** برادرزاده طغرل وخواهر **آلب ارسلان** باتجمل بسیار بحباله نکاح خلیفه درآمد، باری طغرل قریب یکسال در بغداد توقف نمود و بعد آنجا را ترك گفت وبفتوحات خود ادامه داد وتا گرجستان پیش رفت ومجددا به **بغداد** باز گشت، درهمین وقت بود که خلیفه لقب (ملك المشرق والمغرب) را باو داد.

طغرل درسال ۴۵۳ هجری پس ازوفات همسرش خواستار همسری دختر (وبقول راحة الصدور خواهر) خلیفه گشت ولی خلیفه با بی میلی وازروی اجبار راضی شد. عروس با ساز و تجمل شایسته به تبریز برده شد. اما پیش ازآنکه وی به ری برسد (زیرا قرار برآن بود که زفاف دردارالملك ری باشد) طغرل بیمار شد ودردهکده طجرشت نزدیك ری وفات یافت (رمضان **۴۵۵** هجری) وعروس ببغداد باز گردانده شد.

آلب ارسلان

پس‌از **طغرل** برادرزاده‌اش **آلب‌ارسلان** بسلطنت رسید ، اگرچه وزیر دانشمندش کندری که‌به‌**عمیدالملك** معروفست ، سعی‌داشت که **سلیمان** برادر آلب‌ارسلان را بشاهی برساند .

این قصدنابجای کندری موجب‌هلاکتش‌شد . چنانکه‌آلب‌ارسلان وی را بمرو فرستاد و او پس‌از یکسال حبس بدست دو تن از غلامان شاه که بدین قصد فرستاده شده بودند کشته‌شد .

دوران سلطنت آلب‌ارسلان گرچه بسیارکوتاه بود (۴۵۵-۴۶۵) لکن در سراسرآن کارهائی‌بسیاردرخشان و بزرگ صورت‌گرفت وی در سال اول شاهی‌خود**ختلان‌وهرات وصغانیان** را درشمال‌شرقی مطیع‌ساخت و در آسیای‌صغیر رومیان را بعقب راند . اندکی بعد**جند** را بتصرف آورد ، شورش‌فارس و کرمان را فرونشاند. بدفع‌نیروی خلفای**فاطمی** پرداخت .

حلب وشهرهای مقدس مکه‌ومدینه‌رااز تصرفشان بدرآورد وآخرین کارش که‌مهمترین پیروزی وی‌بشمارمیآید ، غلبه برسپاه‌روم وگرفتارساختن **رومانوس** امپراطور روم است وی‌درتابستان سال**۴۶۳** هجری بادوازده‌هزار سوارجنگی گزیده در مغرب آسیای‌صغیرسپاه روم‌راکه حداقل شمارآن‌دویست‌هزارتن بود درهم‌شکست‌وامپراطور**یوجنس رومانوس**را اسیرساخت .

آلب‌ارسلان گو اینکه سلطان مقتدری بود ولی نامی‌که از او مانده بیشتر بواسطه پیوستگی‌واتصالی‌است که‌باعلی‌بن‌حسن‌بن‌اسحق‌معروف‌به **نظام‌الملك** دارد. این سیاستمدار بزرك در**رادکان** که‌تقریباً در پنجاه‌میلی‌شمال مشهد واقعست متولد گردیده‌وی بعدازتکمیل دوره تحصیلات‌موردتوجه**چغری بیك**واقع گردیدو سفارش‌اورا بآلب‌ارسلان نمودو بالنتیجه‌وزیر او گردید .

از جمله کسانیکه زیر سرپرستی او بوده‌اند یکی حکیم**عمرخیام** است . نظام‌الملك مدرسه‌ای عالی بنام نظامیه‌در بغداد تأسیس نمود که مکتب اشخاص مهم و برجسته‌ای گردید که از آنجمله **غزالی** استاد مبرز درالهیات، و شیخ **سعدی** شیرازی در رشته ادبیات است آخرین لشکرکشی آلب‌ارسلان‌علیه‌خوارزمیان و اتراك بود هنگامیکه قشون خواست‌ازرود جیحون بگذرد اسیری بنام**یوسف‌رزمی**راکه در یکی ازقلاع **خوارزم** باشجاعت جنگیده بودوارد کردند وآلب‌ارسلان امرکرد او را درگچ بگیرند (یاچهار میخ بکشند) آن سرباز متهور و بیباك برای اینکه سلطان وی‌را محکوم بچنین قتل وحشتناکی کرده بودبنای دشنام راگذاشت .

پادشاه در غضب‌شده و باطرافیان خود دستور داد اطراف او را خلوت کنندو خود تیری بسوی‌او انداخت . سلطان‌که آنهمه در تیراندازی شهرت داشت‌در این‌لحظه خطرناك تیرش‌بخطارفت ، وسربازمذکور که‌دراین‌وقت رهاشده بودبسوی‌وی حمله‌ورشد، وپیش‌ازآنکه یکتن ازدوهزارنفری که‌درحضورشاه‌ایستاده‌بودند ، قدمی‌پیش گذارد، باکاردی که پنهان کرده

بود وی‌را زخمی کاری ومهلك‌زدو بدینطریق **آلب‌ارسلان** در اوج شهرت و مردی از این جهان درگذشت (**۴۶۵هجری**)ودر **مرو** مدفون گشت و این سطور برلوحه مزارش منقوش گردید. ۱

(ای‌کسیکه آلب ارسلان را دیدی که سرش را از بلندی بر آسمان میسائید. اینك بمرو آمده نگاه‌کن همان‌سر، چگونه باکمال ذلت در خاك خوابیده است).

ملکشاه سلجوقی

جلال‌الدین ابوالفتح **ملکشاه** که پیش‌از آخرین لشکرکشی پدرش آلب‌ارسلان در خراسان بنام ولیعهد تعیین‌شده‌بود، هنوز هفده‌سالش بپایان نرسیده بود که‌منصب‌خطیرسلطنت وزمامداری‌باو محول گردید. ملکشاه باحسن‌سیاست و تدبیر **خواجه‌نظام‌الملك** که‌عنوان وزارت او را داشت بتمامی سرکشیها و طوفانهای سهمگینی که از هرطرف متوجه سلطنت وی‌شده بود باآشوب و شورشی‌که ازناحیه برادرش بپا گردیده بود، غالب آمد و پس از پنج‌سال جلوس، استحکام بنیان سلطنت وی بجائی رسیدکه توانست بخارج مرز متوجه‌شده وبروسعت مملکت‌بیافزاید. نفوذ واقتدار خواجه‌نظام‌الملك وزیرنامی بپایه‌ای رسیده‌بودکه غیرقابل‌انحطاط بنظرمیآمد. وقتیکه سنین عمرش بالارفت کتاب**سیاستنامه** راتألیف‌نمود و مورد تحسین ملکشاه واقع‌شد. و براوآفرین‌خواند ولی باهمه‌اینها یکدفعه ازمرتبه و مقام بلندی که‌داشت افتادو کمی بعدازسقوطش‌بدست یکنفر ازفدائیان اسماعیلی که‌درصفحه‌های آینده این تألیف در باره آنان صحبت خواهدرفت، در نزدیکی نهاوند بقتل‌رسید (٤٨٥هجری) ملکشاه پس‌از کشته شدن نظام‌الملك، کمتر از یك‌ماه‌ودراوج شهرت‌ونام، بعد از بیماری کوتاهی‌پیش‌ازآنکه سنش‌بچهل برسد ازاین‌جهان درگذشت(٤٨٥هجری) **امیرمعزی** قطعه معروف ذیل‌را بدین‌مناسبت سروده‌است.

رفت دریك‌مه به‌فردوس برین‌دستور پیر
شاه بر نادرپی او رفت در ماه دگر
کرد ناگه قهریزدان عجز سلطان آشکار
قهریزدانی ببین و عجز سلطانی نگر

فرقه اسماعیلیه

اهمیت‌سیاسی‌فرقه اسماعیلیه درقرن سوم هجری با تأسیس‌دولت**فاطمی** آغازشد. خلفای فاطمی چنانکه صاحب **جامع‌التواریخ** گوید: فرمانروائی جهانی و روحانی را حق خود میدانستند،

زیرا صاحب اصلی شریف‌بودند، و نسبشان به‌**فاطمه** دخترپیغمبر میرسید، ونامشان نیز حاکی‌ازهمین نسبت‌است.این سلسله‌گاهی**علوی**(منسوب بعلی) گاهی‌فاطمی (منسوب‌بفاطمه) وگاهی اسماعیلی (منسوب به**اسماعیل** فرزندامام جعفرصادق‌ع) نامیده شده‌اند. این سلسله که موضوع بحث ماست بوسیله تبلیغات‌یکنفر کحال‌اهوازی‌ایرانی‌الاصل موسوم به**عبدالله‌بن**

۱ ـ تاریخ ایران تالیف سرپرسی‌سایکس جلددوم‌ص ۵۰

میمون القداح درسال **۲۶۰** هجری بوجودآورد. این‌مردفوق‌العاده تشکیل یك‌جمعیت‌سری دادکه ایرانی. عرب . یهود، مسیحی ودرحقیقت تمام‌نوع بشرآن‌روزرا درمکتبی‌بهم مرتبط ومتحدساخت که‌شخص‌اورا، تعبداً وبی‌هیچ‌شرطی‌پیشوای خود شناخته‌و ازوی‌کاملا‌اطاعت‌نموده وصرفاً آلت‌اجرای آمال و مقاصد جاه طلبانه او بودند، نظیر تبلیغات عباسیان ، در اینجا دعاة و مبلغین بفراخور ذوق یا دانش و مشرب هر کس و طایفه‌ای نویدی میبحشیدند یعنی اینکه ، بمسلمین ظهور مهدی موعود . و بیهودیان قیام‌مسیح منتظر ، بفلاسفه ایجاد خردی تازه ، بعوام رهائی از قیود و بندهای اخلاقی را وعده میدادند ، جهت خواص یك‌طریقت و روش خاصی وجود داشت، که بقول **پرفسورادواردبراون** روشی فلسفی و درعین‌حال‌مذهبی بود، که قسمت زیادی‌از طریقه ایرانیان قدیم وسامیها اقتباس وعاریه شده و مقداری هم‌از نتایج افکار افلاطونی‌جدید و**فیثاغورثی** جدیدبوده‌است.

دولت فاطمی مصر که رقیب دستگاه خلافت بغداد (عباسی) بود درمصر وشمال‌افریقا بوجود آمد(**۲۹۷هجری**) وقدرت سیاسیش بصورت یك دعوت مذهبی‌و بوسیله مبلغینی ماهر و وفاداردرسراسرجهان اسلامی ، خاصه ایران، توسعه‌یافت ، این مبلغین مردانی هوشیار بودند، که اززوایای دل وروح انسانی خبرداشتند، وشیوه‌هائی بکارمیبردندکه عقاید غریب‌و خاصشان بخوبی درراذهان مردم گوناگون جای‌میگرفت.

اسماعیلیه تا امام ششم یعنی **امام جعفرصادق** با شیعیان متفق‌اند . اختلافشان بر سر جانشینی امام ششم آغاز میشود و**اسماعیل**پسر ارشد امام جعفر صادق‌راهفتمین‌وآخرین امام میدانند.

دعوت‌فاطمیان دردوران سلطنت‌سلطان‌محمود غزنوی درایران، رواجی‌نیافت،(گرچه قبلا **ابوعلی سیمجور** و**امیرنصربن احمد** سامانی و جمعی‌ازبزرگان‌ایران باین‌مذهب گرویده بودند).

تا اینکه **ناصرخسروعلوی** شاعربزرگ ایران ازطرف اسماعیلیه و دولت فاطمی‌در ایران شروع بتبلیغ این‌مذهب‌نمود. و بنام **حجت**خراسان نامیده شدوسپس حسن صباح در بین‌افراداین‌فرقه در ایران قدعلم‌کرد.

حسن‌صباح از اهالی **قم**بود، وی‌پس‌ازکسب معلومات در ایران باچندنفرازداعیان اسماعیلی بنام **امیرضراب** و**بونجم‌سراج** ومردی بنام **مؤمن** مباحثه نمود، و سر انجام بمصر نزد **المستنصر** خلیفه فاطمی‌رفت (۴۷۱هجری) و مورد عنایت خاص وی واقع شد ، وی پس‌از هیجده ماه اقامت در **قاهره** ازراه **حلب** و**بغدادوخوزستان باصفهان** آمد (آخر ذیحجه ۴۷۳هجری) و از آنجا دامنه تبلیغات خود راتا **یزد و کرمان‌وطبرستان وقومس ودامغان** و دیگر نقاط ایران‌وسعت داد ومردم‌را بامامت**نزار**پسرارشد**مستنصر** دعوت میکرد.

اما از بیم **خواجه‌نظام‌الملك** که در صدد گرفتار ساختن وی بود، و به دامادخود **ابومسلم**حاکم **ری** ۱ در این باب سفارش مؤکد کرده بود. هیچگاه بجانب ری‌نمیرفت.

۱ــ ابن‌اثیر ج ۱۰ ص۱۱۰.

حسن صباح عاقبت خود را **بقزوین** رسانید و با تدبیر وحیله‌ای گستاخانه قلعه مستحکم و کوهستانی **الموت** را متصرف شد .

قلعه‌های اسماعیلیه در ایران

تسخیر الموت آغاز قدرت پیروان **حسن صباح** بود، وپس از این پیروزی دراندك مدتی قلعه‌های دیگری درنواحی مختلف ایران چون **شاهدژخالنجان** در نزدیکی **اصفهان** **طبس** وتون و **قائن** و **زوزن** و**خور** و**خوسف** در قهستان، و شمکوه در حوالی **ابهر**، **استوناوند** در مازندران ، **اردهان** و**گردکوه** در**قومس** ، وقلعة‌الناظر در خوزستان، وقلعه خلادجان درفارس وقلعة‌الطنبور در ارجان بدست آورد.

پیروان **حسن صباح** پس‌از مرك مستنصر یکسر از اسماعیلیان مصر جدا شدند،زیرا دراین‌وقت **المستعلی** پسردیگر مستنصر درمصر بخلافت فاطمیان نشسته بود، وحسن صباح امامت **نزار** را تبلیغ میکرد.

فرقه اسماعیلیه ازاین زمان‌تادرهم‌شکستن قدرت‌آنان توسط **هلاکوخان** مغول‌قریب دو قرن در اوضاع تاریخی‌واجتماعی‌ایران نقشهای مهمی بازی نموده‌اندبطوریکه پادشاهان این دوره در برابر قدرت نهانی آنها صریحا اعتراف به‌عجز نموده ودرتمام این‌مدت‌با بیم وهراس مخصوصی‌میزیسته‌اند.

این فرقه باقدرت نهانی عجیبی سراسر کشور ایران بخصوص نواحی مرکزی **ری‌و** **قومس** را تحت سلطه واقتدار خود داشتند ۱ وحتی حکام بعضی از ولایات مرکزی ایران بخصوص قومس ازپیروان این‌فرقه بودند.

حسن صباح بانیرنگ وتزویر خاصی قلعه الموت‌راکه**حسن‌زیدعلوی** درسال ۲۴۶ بنا نهاده‌بود از **مهدی علوی**، به سه‌هزار دینار زرسرخ خرید وچون قیمت آنرانداشت حواله **رئیس مظفرحاکم دامغان** که از پیروان‌ثابت‌قدم‌وی بودنمود ۲ رئیس‌مظفر نیز درسال **۴۹۵** هجری **قلعه گردکوه** راکه در۱۸ کیلو متری مغرب **دامغان** واقع‌است، تصرف نموده پناهگاه خویش‌قرارداد.

قلعهٔ گردکوه **دامغان** بعداز قلعه الموت ورودبار بزرگترین پناهگاه فرقه‌اسماعیلیه بوده وتاسال **۶۵۷** هجری یکی از مراکز مهم فعالیتهای رعب‌آور این فرقه‌بحساب‌میآمد، وجریان‌آن درضمن شرح وقایع تاریخی فصول آینده این کتاب خواهدآمد. **حسن‌صباح** در۲۶ ربیع‌الاول سال**۵۱۸** درگذشت وکیابزرگ امید جانشین‌او گردید.

فرزندان ملکشاه

فوت **ملکشاه** باب رقابت وجنگهای داخلی رااز همه‌طرف مفتوح ساخت، وی‌چهار پسر داشت‌که عاقبت همه‌آنها سلطنت‌کردند، و آخر آنها **سنجر** میباشدکه ازهمه بالاتر و معروفتر بود

۱ـ تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار جلد دوم‌صفحه ۱۰۴.

۲ـ تاریخ طبرستان‌ابن‌اسفندیار جلددوم صفحه ۲۸.

ترکان خاتون بامحمودپسر چهارساله‌اش درموقع‌مرك شوهرش ملکشاه دربغداد بود و بیدرنگ بخلیفه**مقتدی**فشار آورد، که‌با فرزندش‌همراهی کرده تاج وتختش راتامین نماید، وپس از موفقیت دراین امر، خود بجای پسرش زمام اموررا بدست گرفته مأمور عالی رتبه چاپاری باصفهان‌فرستاد، که **برکیارق**پسر بزرگ ملکشاه‌را که‌از زن‌دیگرملکشاه بنام **زبیده** بود دستگیر نماید ولی فرزندان نظام‌الملك در این باب پیشدستی‌کرده و برکیارق راکه ۱۲ساله بودقبلاحرکت داده وبه‌ری بردند، ودر همانجا اورا برتخت‌نشاندند، ترکان‌خاتون پشت‌سرماموری که‌فرستاده بودحرکت‌کرد، واصفهان‌را اشغال‌نمود ، اماچیزی نگذشت که مورد حمله حامیان برکیارق واقع شد ، ولی با پرداخت مبلغی پول قضیه بمسالمت‌انجامید، کمی بعداز این قضیه‌ترکان خاتون **ملك اسماعیل** برادر زبیده را بوعده ازدواج تحریك کرد ، که برقیب پسرش حمله‌ببرد ، لیکن نامبرده شکست‌خورد ، و**برکیارق** دوسال بعداز فوت ملکشاه دربغداد رسما معرفی گردید.

اما آن هم‌باشداید ومحن خاتمه یافت، چه**توتوش**عم‌پدری و بانی سلسله شامات علم طغیان‌برافراشته وبالاخره‌این‌پادشاه جوان‌رادستگیر کرد وباخود باصفهان برده‌زندانی‌نمود، درآنجا تصمیم‌گرفته شد اورا کور کنند، لیکن نابرادری وی **محمود** بمرض آبله ناگهان درگذشت وبرکیارق‌درنتیجه دوباره برتخت نشست‌ودرواقع‌یك‌قسمت‌این‌موفقیت بواسطه‌ناپدید شدن ترکان خاتون از این صحنه بوده است ، که کمی قبل از این بقتل رسیده بود.

برکیارق توتوش را دوسال بعدمغلوب ومقتول ساخت و عم یاغی‌دیگری‌راهم بدست یك غلام بچه‌ای‌بموقع ازمیان‌برداشت، ودرجریان این وقایع مهیج حیات**برکیارق** مورد سوء قصد یکی از فدائیان اسماعیلی واقع گردید ، ولی او از این خطر جسته و جان بسلامت در برد. در سال **۴۹۲** هجری **محمد** فرزند دیگر ملکشاه بنای شورش و طغیان راگذاشت ، **مؤید الملك** لایق‌ترین فرزند **نظام‌الملك** که **برکیارق** ویرا معزول ساخته و اوهم تبدیل بیك دشمن جانی شده بود ، با اوهمدست شده بنای‌کمك وهمراهی را گذاشت .

کمی بعد از آن **برکیارق** بدرود حیات‌گفت ، و برادرش محمد ، ولیعهدملکشاه، دوم طفل پنج ساله راگرفته وکورکرد و بدین ترتیب قدرت تام و تمامی بدست آورد . **محمد**،سلطان بلا معارض قلب امپراطوری‌گردید و در سلطنت او جنگ و پیکار با فدائیان اسماعیلی لاینقطع دوام داشته است .

آل باوند

در این زمان ایالات**قومس** و **طبرستان**و**گیلان** و **ری** تحت تصرف **آل باوند** که برای باردوم براین خطه حکومت‌یافته بودند قرارداشت، ۱ و **اسپهبد حسام‌الدوله** شهریار بن **قارن** فرمانروای این نواحی بود . بطوریکه **ظهیرالدین‌مرعشی** مینویسد:

۱ ــ تاریخ طبرستان و رویان ومازندران‌صفحه ۱۵۱

محمدبن ملکشاه نزد حسام‌الدوله شهریار فرستادکه باید برای اظهار اطاعت نزد ما بیائی چنانچه از اجرای این امر خودداری نمائی ، حکومت ولایات مذکوره را از تو خواهیم گرفت . اسپهبد پاسخ داد بااین وضع تمایلی بحکومت ندارم و سلطان هر کسی‌را که مایل است بفرمانروائی بر گمارد،سلطان محمد در سال **۵۰۰** هجری شخصی بنام**سنقر بخاری** را بامیری آن ولایت تعیین نمود و با پنجهزار سوار بمازندران فرستاد . اسپهبد شهریار در **ساری** با سنقر تلاقی نمود و پسرش **نجم‌الدوله** با **سنقر** جنك سختی نمود ، در پایان سنقر مغلوب گردیده باصفهان نزد سلطان محمد رفت ، سلطان محمد بعد ازاین‌شکست نزد اسپهبد شهریاربن قارن پیغام فرستاد ،که ما نگفته بودیم سنقر با شما جنك کند ، وازآنچه رفته است در گذشته‌ایم، ولی‌اسپهبد شهریار یکی از فرزندان خود را نزد ما بفرستد ، تا با ما خویشاوندی نموده و همراه باشد . اسپهبدگفت‌سلطان باید قسم یادنماید که بفرزند وی‌گزندی نرساند ، سلطان توسط فرستادگان خود اطمینان داد وقسم یاد نمودکه بفرزند اسپهبد شهریار صدمه و آزاری نرساندپس از آن اسپهبد فرزند خود **علاءالدوله** علی‌بن شهریار را بطوریکه **ابن اسفندیار** تصریح نموده: (از راه **آسران و سمنان** گسیل‌داشت، در آن تاریخ **قلعه استوناوند** و قلعه **منصوره‌کوه دامغان** در دست ملاحده اسماعیلی بود، اتفاق را حشم ملاحده‌از منصوره کوه بدامغان‌آمده بودند ، **قجعز** برایشان تاختن‌برد، و حرب افتاد بسیاری ازملاحده‌را بکشت ، واز آنجا بعلاءالدوله علی‌پیوست‌وپیشکاری او بر دست‌گرفت که حقوق نعمت **حسام‌الدوله** بروبود ، و چند نوبت پناه بخدمت‌او کرده‌بود، ودر رکاب **اسپهبد** باصفهان شد ۱) علاءالدوله علی‌بن شهریار باصفهان رسیدوسلطان را از وی خوش آمد ، خواست خواهر خود را باو دهد وی‌گفت این ازدواج بر برادرم نجم‌الدوله‌قارن بیشتر برازنده‌است ، و **سلطان‌محمد** خواهر خودرا در حضور**علاءالدوله** بعقد نجم‌الدوله قارن درآورد ، و علاءالدوله به طبرستان مراجعت نمود ولی دراین موقع بین دوبرادر خصومت‌افتاد و نجم‌الدوله به بغداد واصفهان نزد سلطان رفت و سلطان‌خواهر خودرا در اصفهان بوی سپرد و در همانجا ازدواج نمودند ۲ سپس نجم‌الدوله با نعمت و جهاز بسیار روی بطبرستان نهاد . چون **نجم‌الدوله قارن** به **سمنان** رسید حسام‌الدوله تا بفریم باستقبال وی آمد و پسرخودرا درکنار گرفت و قلعه‌**کوزا** را باو سپرد و ازاین تاریخ ببعد نجم‌الدوله قارن عملا فرمانروا بود . سلطان محمدبن ملکشاه را پسر کوچکی بود بنام ملك **احمد** ، سلطان وی‌را بشخصی بنام سنقر کوچك سپرد و ولایات ری و آوه و ساوه و اران و خواروسمنان و رویان ولارجان و طبرستان و گرگان بدو سپرد . سنقرهر نایبی که بآمل میفرستاد نجم‌الدوله قارن اورا بیرون‌میکرد .

بطوریکه **ابن اسفندیار** و **ظهیرالدین مرعشی** مینویسد . علاء الدوله علی بن شهریار دراثر اختلاف با برادر خود نجم‌الدوله بخراسان نزد**سلطان‌سنجر** رفت ولی در اینموقع حسام‌الدوله شهریار و مدتی بعد نجم الدوله بدرود حیات گفتند، وعلاءالدوله‌علی نیز بعد از رستم‌پسر نجم‌الدوله بسلطنت رسید . شهریاران **آل‌باوند** تاسال ۶۰۶ هجری‌در

---

۱ ــ تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار جلد دوم صفحه ۳۵

۲ ــ تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار صفحه ۳۶

تمام **مازندران . گیلان . ری . قومس** حکمرانی داشتند ۱ و مدت فرمانروائی این دوره یکصد و چهل سال بقرار زیر میباشد :

۱ - **اسپهبد حسام‌الدوله شهریار بن قارن** ۳۷ سال از ۴۶۶ تا ۵۰۳ هجری این سنه اخیر سال وفات او نیست بلکه سال واگذاری سلطنت به پسر خود نجم‌الدوله قارن است و سال وفات او حدود (۵۰۹) بوده است (بیست مقاله قزوینی)

۲ - **نجم‌الدوله قارن پسر شهریار** ۷ سال از ۵۰۳ هجری تا ۵۱۰ هجری

۳ - **شمس‌الملوك رستم پسر نجم‌الدوله** ۴ سال از ۵۱۰ هجری تا ۵۱۴ هجری

۴ - **علاءالدوله علی پسر حسام‌الدوله** ۲۱ سال از ۵۱۴ هجری تا ۵۳۵ هجری

۵ - **شاه غازی رستم پسر علاءالدوله** ۲۴ سال از ۵۳۵ هجری تا ۵۵۸ هجری

۶ - **علاءالدوله حسن پسر شاه‌غازی** ۹ سال از ۵۵۸ هجری تا ۵۶۷ هجری

۷ - **حسام‌الدوله اردشیر پسر حسن** ۳۴ سال از ۵۶۸ هجری تا ۶۰۲ هجری

قصیده معروف **ظهیر فاریابی** (سپیده دم که هوا مژده بهار دهد) درمدح این حسام‌الدوله است (بیست مقاله قزوینی)

ظهیرالدین مرعشی در مورد حکومت حسام‌الدوله اردشیر مینویسد : ۲ (وی پس از سوگ پدر **بمبارزالدین ارجاسف** نوشت تالشگر را که بسرحد خراسان بود بازآورد و امراء وعمال باطراف ولایت خود فرستاد مثلا **اصفهبد ارجاسف** را به کشواره فرستاد ، و زمام اختیار آن ملك را بدو داد ، و امیر آخور یرنقش را به **بسطام** منصوب فرمود ، و امیرمنگو را **بدامغان** امیر گردانید، وطغو تیمور را بولایت **ویمه** و **دماوند** و**سمنان** حاکم گردانید ، و اختیار **فیروزکوه** را **بمهر بن دارا** داد (۵۶۸ هجری) .

۸ - **شمس‌الملوك رستم شاه‌غازی** ۴ سال از ۶۰۲ تا ۶۰۶ هجری.

سلطان محمد خوارزمشاه در سال ۶۰۶ به تسخیر **مازندران** پرداخت و سلسله باوندیه را منقرض ساخت. البته ایالت **قومس** وری که شاهراه بزرگ شرق وغرب ایران از آن میگذشت مانند همیشه دستخوش حوادث گوناگون بودو هرزمانی در اختیار یکدسته از مهاجمین قرار میگرفت ، تا وقتیکه **سلجوقیان** در اوج قدرت بودند عملا جزء **متصرفات** آنان محسوب میشد . ولی بعد از مرگ **سلطان سنجر** و انحطاط و سقوط امپراطوری **سلجوقیان** تا سال **۶۰۶** در اختیار شهریاران **آل باوند** قرار داشت و همانطوریکه در صفحات گذشته نیز بیان گردید ایالات قومس و ری در این عصر مرکز انقلابات و ایجاد آشفتگی‌های فرقه **اسماعیلیه** بود و مردم این نواحی ازترس عمال آنان آسایش نداشتند و برج و باروی شهرها را بوسیلهٔ نگهبانان شبانه‌روزی حفاظت مینمودند . گاهی نیز اتفاق میافتاد که فرمانروایان آل باوند برآنان غالب میشدند. مطابق نوشته **ابن اسفندیار**:

اسپهبد رستم بن علاءالدوله علی شخصی بنام **سابق قزوینی** را از طرف خود به فرمانروائی **سمنان** و **دامغان** و **بسطام** و **جاجرم** و **یارگمند** برگزید . سابق کار

---

۱ - تاریخ طبرستان ومازندران و رویان صفحه ۲۳۳

۲ - تاریخ طبرستان ورویان ومازندران صفحه ۱۰۸

فرقه **اسماعیلیه** را که برآن نواحی تسلط یافته بودند بجائی رساندکه جرئت نداشتنداز گردکوه دامغان پا بیرون نهند و از **سمنان** تا حدود **نیشابور** را چنان امن نمود که بقول نویسنده مذکور (مرغ در هوا از بیم او پرواز بحساب‌کردی) و اسپهبد از او کاملا راضی بود ومورد عنایت خاص وی واقع گردید. ولی سابق بعد از مرگ اسپهبدرستم برای تهنیت نزد فرزندش **علاءالدوله حسن** بن رستم که پس از پدر سلطنت یافته بود رفت، و علاءالدوله حسن بن رستم را از او خوش نیامد و بالاخره درجنگی که بین او ولشگریان علاءالدوله حسن بن رستم اتفاق افتاد بقتل‌رسید[1] (۵۵۸هجری)

سلطان سنجر

سنجر درسال ۴۸۹ هجری بسلطنت**خراسان** تعیین گردید وپس‌ازشکست برادرزاده‌اش **محمود** در **ساوه** کار او بالا گرفت و در ردیف سلاطین بزرگ سلجوقی در آمد و مدت چهل‌سال سلطنت نمود، سلطان سنجر در سال **۵۴۸** هجری در جنگ با غزهامغلوب و اسیر شد.

غزها از این فتحی که‌نصیب آنها شده‌بود مست بادهٔ غرور شدند و بشهرهای‌خراسان حمله‌کردند و تمام ذخائر و خزائن و اموالی را که سلجوقیان اندوخته بودند به یغما بردند. ایشان بغارت و تاراجی که میکردند اکتفا ننموده دست به شکنجه و آزار اهالی بدبخت‌گشودند. رسمشان برای‌شکنجه اسرا اغلب براین بودکه دهان آنهارا ازخاک پر کرده و باچوب‌آنرا درحلقشان فرو میبردند. گلی‌که بدین ترتیب درست میشد معروف به (قهوه‌غز) بود.

آنها از **مرو** به **نیشابور** تاختند و در آنجا بقدری کشتارکردند، که اجساد کشتگان در زیر خون دیده نمیشد. **انوری** در قصیده ای که بهمین مناسبت سروده‌است میگوید:

شاد الا بدر مرگ نیابی مردم　　　بکر جز درشکم مام نیابی‌دختر

سنجر مدت **چهار سال** در حبس غز ها بود، در این‌مدت غزها با او با کمال احترام رفتار میکردند، ولی در عین حال کاملا مراقب او بودندکه فرار نکند، معروف است‌که غزها سنجررا روزها برتخت می‌نشاندند **وشبهااورا درقفس میکردند**، بالاخره سنجر در یك موقع‌که غزها بشکار رفته و اوراهم با خود برده بودند تدبیر کرده هنگام اشتغال بشکار گریخت، ولی چون بشهر **مرو** رسید، ویرانی شهر و اوضاع آشفته و خراب آنجا را دید چنان متأثر و دلشکسته گردید، که از حیاتش بیزار شده و بالاخره در هفتاد و سه سالگی با قلبی آکنده از تألم وتأسف درگذشت (۵۵۲هجری)

بعد از مرگ **دلخراش** سلطان **سنجر** هرج و مرج در ایران راه یافت و تا چهل سال طوایف مختلفه‌سلاجقه باهم درجنك‌وستیز بودند. آخرین پادشاه این‌سلسله طغرل سوم میباشدکه درسال۵۹۰هجری بدست**تکش** مغلوب گردید.

۱ـ تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار جلددوم ص۱۰۴ و۱۰۸

خوارزمشاهیان

در سال ۵۹۶ هجری **علاءالدین محمد** معروف به‌خوارزمشاه که حالات او بی‌شباهت
بحالات سنجر نیست درخوارزم بسلطنت‌رسید وی ازهرطرف به بسط متصرفات‌خود پرداخت
وطولی نکشیدکه‌حدودممالك او از یکطرف به‌**بلخ** و ازطرف دیگر **بکرمان**منتهی گردید.
علاءالدین بخاك **قراختائی گورخان** حمله برد ، ولی درهمان وهله اول شکستی سخت
خورد. ولی‌درسال‌بعد بهمدستی **عثمان** حکمران**سمرقند**نصرت یافته‌جاه وجلال ازدست فته
رادوباره بدست‌آورده ولایات غربی قراختائیان را توانست بتصرف درآورد. درسال**۶۰۶**
هجری **مازندران وقومس وری**رانیز تسخیر نمودو شمس‌الملوك **رستم‌شاه‌غازی**آخرین
پادشاه سلسله‌دوم **آل باوند** را بوسیله **ابوالرضا علوی** مامطیری بقتل رسانید . درسال
۶۰۷هجری یکسال بعد از این فتح سمرقند را نیز گرفت و آنجارا پایتخت خود نمود .
محمد ولایات هندوستان سلسله غور را ضمیمه قلمرو خود ساخته و دو ولایت غور وغزنه را
نیز متصرف‌شد .

علاءالدین محمد وقتی‌که غزنه‌را تصاحب نمود، درآرشیو آنجا نامه‌هائی از خلیفه
بدست آوردکه در آنها خلیفه سلاطین غوری را باتحاد با **قراختائیان** علیه **خوارزمشاه**
اغواکرده‌بود . محمد از این مدرك و کینه‌جوئی خلیفه نسبت بخودش برآشفت‌و در سال
۶۱۴هجری شورائی در خیوه تشکیل داده و ناصررا باتهام اینکه جزو ملاحده **اسماعیلی**
و مخالف اسلام است از خلافت خلع نمود و یکی از فرزندان علی(ع) را بخلافت منصوب
داشت و به پشت‌گرمی مدارك و دست‌آویزهای مشروع و قانونی بطرف ایران پیش آمد و
سعد، اتابك‌فارس را دستگیر کرد ، و اتابك آذربایجان را هم منهزم و متواری ساخت .
خلیفه سفیری نزد علاءالدین محمد فرستاد اما او سفیر را تحقیر نمود ، وی از **همدان** عازم
بغداد که در آنوقت طعمه آسانی برای او بود و آنچه میخواست میتوانست در بـاره آن
بموقع اجرا بگذاردگردید . ازقضا برف فوق‌العاده‌ای بارید و هوا بشدت سردشد ، ناچار
از عزمی‌که داشت منصرف شد و دارالخلافه از حمله او مصون ماند ، ولی خلیفه ازترس
سلطان محمدخوارزمشاه، از **چنگیزخان مغول** که فرسنگها دور بود استمداد نمود،آری
معتقدندکه این خلیفه عباسی یعنی رئیس اسلامیان آن عصر برای حفظ موجودیت خود ،
وحشیهای تاتار را دعوت‌کرده و واداشت‌که بممالك اسلامی حمله‌ور شده و آن فاجعه عظیم
تاریخ بشریت‌را بوجود آورند . جریان این فاجعه بزرك‌که منتهی بانقراض خوارزمشاهیان
و نابودی ملك و ملت ایران و دول اسلامی گردیده است در فصل آینده بیان خواهد شد.

فصل سیزدهم

عصر استیلای مغول و تاتار

حمله مغول

تموچین(چنگیزخان) مغول رئیس قبیله و فرمانروای مقتدر **تاتار** ، در ابتدا با **سلطان‌محمدخوارزمشاه** روابط دوستانه داشت . خان مغول سفرائی با هدایا ، بدربار خوارزمشاه فرستاد و پیغام داد که (امیدوارم همیشه بین ما صلح و مسالمت برقرار باشد و من تورا مانند عزیزترین فرزندان خود میشمارم) سلطان **خیوه** پس از اینکه‌ازقدرت و قوت ارتش چنگیز بوسیله یکی از سفراء که اصلا از اهل خیوه بود آگـاهی یافت هیئت سفرا را که مرکب از سه‌نفر بود با جواب دوستانه مرخص کرد . بعد از سفارت مزبور طولی نکشید که چنگیز خان از سه‌نفر از بازرگانان خیوه مقدار زیادی کالا خریداری کرد و همراه آنان چندنفر از بازرگانان مغول را با مقداری پوست به**خوارزم** فرستاد تا پوستهارا فروخته بجای آن کالای خوارزم خریداری کنند . کاروان ثروتمندمغول‌چون بشهر **اترار** رسید فرماندار آنجا بمال بازرگانان طمع‌کرده و آنان را دستگیر نمود و به خوارزمشاه گزارش دادکه آنها جاسوسند و احتمال هم میرود که راست گفته باشد . وی کسب تکلیف نمود و خوارزمشاه هم فرمان داد تا بازرگانان را بقتل برسانند . فرماندار مزبور فرمان‌بالارا اجراکرد . چنگیزخان‌که شاید قبلاهم بتحریك **ناصر**خلیفه عباسی‌که شرح آن‌در فصل گذشته بیان گردید مترصد بهانه‌ای‌برای سرکوبی خوارزمشاه بود،ازموقع استفاده‌کرده سفیری بدربار خوارزمشاه فرستاد تافرماندار خوارزم راتسلیم‌نماید، یامنتظر جنك باشد. سلطان محمدکه ازفتوحات خود مست نخوت و غرور بود سفیر چنگیز راکشت و بدین‌ترتیب آتش‌نفاق‌رادامن‌زد، درسال **۶۱۶** هجری‌درست‌یکسال بعدازآنکه**چنگیزخان** تصمیم بجنگ باخوارزمشاه راگرفته بود. سیل انهدام وبرباد دهنده‌ای بحرکت درآمد و بطرف ماوراالنهر سرازیر گردید . **سلطان محمد** باچهارصد هزارتن لشگر بمبارزه با چنگیز آمده‌بود ولی در بین ناحیه **اوش وسنگر** از **جوجی** پسر ارشد چنگیز باتلفات زیاد

شکست خورد. سلطان‌محمد پس‌از این شکست، سخت، ابتکاررا بدست دشمن‌داده ومصمم گشت ازمواجهه بالشگر مغول احتراز نموده بجای‌آنکه شهرهای عمده کشور خود را سنگر ببندد پیش خود تصورمیکرد مغولها همینکه مقداری غنیمت گرفتند . از حمله بشهرهای مستحکم خودداری نموده وباغنائم بکشور خودمراجعت مینمایند. این‌نقشه غلط زمینه خوبی بـرای حمله بدست چنگیزخان داد زیرااو حالا میتوانست با فراغ بال لشگریان خود را تقسیم و دسته بندی‌کرده بدون اینکه بیم روبروشدن بایك سپاه سنگین دشمن‌را داشته‌باشد هرکدام رااز یك‌طرف روانه حمله بیك‌شهر نماید.

چنگیز دوپسر خود **جغتای** و **اوگتای** رامأمور تسخیر **اترار** نمود. جوجی پسر دیگرش‌ابتدا خوارزمشاه‌راشکست‌داده سپس‌ازآنجا بطرف شمال متوجه‌شد ویك سپاه‌پنجهزار نفری نیزمأمور تسخیر **خجند** گردید . چنگیز خود نیز بهمراهی پسر کوچکش **تولی** با قشون اصلی روانه تسخیر بخارا شد. محاصره اترار مدت شش ماه طول کشید وچون حاکم شهرمیدانست چنگیز انتقام سفرای خودرا ازاو خواهدکشید تا آخرین لحظه پایداری‌کرد ولی چون بالاخره از سلطان جبان وبزدل خیوه باوکمك نرسید با وجود ابراز شهامت و شجاعت مأیوسانه اهالی،شهربتصرف دشمن درآمد وحاکم آنرازنده دستگیر وبحضورچنگیز آوردند چنگیز فرمان داد نقره را داغ‌کرده درگوش وچشم اوبریزند .

شهر **بخارا** نیز بباد چپاول وغارت‌رفت وبعدطعمه حریق شد وتلی‌ازخاکستر گردید، پس‌ازفتح‌بخارا چنگیز عازم‌سمرقند شد،این شهراستقامتی بخرج نداد وتسلیم شده‌موردهجوم و غارت لشگریان مغول واقع گردید ودرواقع درشهر **سمرقند** پس‌ازحمله‌مغول دیگرکسی باقی نماند .

تعقیب سلطان محمد خوارزمشاه

علاءالدین محمد بزدل، از **سمرقند** بطرف **بلخ** فرارکرد وقصد داشت به **غزنه** پناهنده‌شودولی درراه ازاین‌خیال‌منصرف شدوراه **نیشابور** رادر پیش‌گرفت. **جلال‌الدین خوارزمشاه** پسرشجاع‌و دلاورا وعبث‌التماس‌کردکه باواجازه داده شوددر مقابل **سیحون** بالشگر مغول روبروشود ، اوبا یك‌حرارت جوانمردانه‌ای فریاد میکرد وبه پدرش میگفت که‌برای احتراز ازدشنام ونفرین رعایاهم شده‌لازم‌است بامغول مبارزه‌کنیم زیراآنهاخواهند گفت‌که ایشان تا حالا بواسطه مالیات و باج و خراج سنگین در فشارمان گذاشته بودند، و اینك‌که روز بلا و مصیب است ما را ترك‌گفته به‌تاتارهای وحشی ودرنده میسپارند . ولی علاءالدین محمد زیربار نرفت نه‌خود جنگید ونه اختیار لشگر رابدو سپرد، وهمینکه شنید مغولهااز سیحون‌گذشته‌اند از **نیشابور** واز همان خطی‌که **داریوش‌سوم** آخرین پادشاه سلسله هخامنشی‌ازجلو اسکندرمقدونی فرارکرده بوداز جهت مقابل فرارکرد وپس‌از گذشتن ازشهرهای **دامغان** و **سمنان** و **ری** به **قزوین** رسید .

چنگیز از **سمرقند** دودسته قشون‌که هریك مرکب ازده هزارنفر بودبدنبال سلطان محمد خوارزمشاه فرستادنام سرداران دودسته‌قشون فوق‌الذکر **جبه** و **سبتای (سوباتای)** بود آنها دستور داشتندکه اورا تعقیب نموده ودستگیر سازند.

درجهانگشای جوینی درباره حمله بشهرهای **قومس** چنین نوشته شده‌است: (سبتای ازراه **قومس** بشتافت وچون **بدامغان**رسید مهتران ایشان پناه **بگردکوه** بردند، جماعتی رنود بماندند، بایلی رضا ندادند شبهنگامی بیرون آمدندو بردر حصار کوشش کردند و از هردو جانب معدودی چندکشته شدند. و از آنجا **بسمنان** رسیدند در **سمنان** بسیار خلق بکشتند ودر **خوار ری** همچنین، وچون **بری** رسیدند. قاضی با جمعی از اعیان پیش‌آمد وایل شد [1]

بالاخره قشون **جبه** و **سبتای** درری‌بیکدیگر پیوسته وآن شهررا قتل‌عام نمودند.

سلطان محمد که دراین موقع در **قزوین** بوددر آنجا در صدد مبارزه بامغولها برآمد ولی‌درحینی که مشغول گردآوری لشکر بود، خبرسقوط **ری** منتشرشد. دراینجاروحیه ضعیف ووحشت زیاده ازحد سلطان در لشکریانش نیز تأثیرکرده همگی متفرق گـردیدند و سلطان بعد ازاینکه نزدیك بودبدست مغولها اسیرشود ازراه **گیلان بمازندران** فرارکرد و ازآنجا بوسیله کشتی **بجزیره آبسکون** [2] در **دریای خرر** رهسپار گردید، خوارزمشاه دراین موقع سخت مریض بودوقتیکه خبررسید که لشگریان مغول در**لاریجان** قلعه‌ای را که پناهگاه حرم وفرزندان او بود تسخیرکرده و پسران کوچك او را کشته و دختران و خواهران اورا باسیری نزدچنگیز که درحوالی **طالقان** توقف داشت برده‌اند. تاب این همه مصائب رانیاورده درشوال سال **۶۱۷** درهمانجا جان سپرد واز خود نامی خیلی ننگین بیادگار گذاشت، وکشورایران یك سره موردتاخت وتاز قوم وحشی و درنده مغول واقـع گردید. اکنون نوشته **یاقوت حموی** جغرافی‌دان عالی‌مقام اسلامی راکه در اینموقع از جلولشگریان مغول بامخاطرات زیادخود رابسلامت به **مرو** رسانیده است، و گوشه‌ای از فجایع این‌قوم وحشی‌را میرساند برای خوانندگان بیان‌مینماید، وی‌عدهٔ علماء ودانشمندان ونویسندگان وکتابخانه‌های **مرو** راتوصیف میکند ودرباره مردمان آن بایك جوش وخروش غریبی فریادمیزند ومیگوید (بچه‌های‌آنان همچون مردان. جوانانشان قهرمان، وپیرانشان امام‌بودند) پس‌ازاین اوبه این‌شرح زاری وسوگواری میکند (کفارمغول وآن اهریمنان‌دیو سیرت به خانه‌های شهرریختند وتمامی مردم راپایمال. قصوروعمارات شهررا چون خطوطی که ازصفحه تاریخ‌محوشود محوونابود ساختند، وآنهارا به‌لانه‌های جغدو کلاغ مبدل نمودند بطوریکه جزناله بوم‌وطنین بادصدائی ازآن ویرانه‌ها شنیده نمیشد)!

ابن اثیر شماره کشتگان **مرو** را هفتصد هزارو **جهانگشای جوینی** بیش از این قلمدادکرده است، **تولی** پسر**چنگیز** ازویرانه‌های سوخته **مرو** به **نیشابور** رفت اهالـی نیشابور دراین‌موقع آماده دفاع‌شده سه هزار سنگر برای‌پرتاب کردن زوبین وغیره در دور شهرساختند وپانصد منجنیق کارگذاشته‌بودند، مغولها هم‌درمقابل، وسایل‌قویتری برای‌تسخیر شهربکار بردند وشهررا بقهر وغلبه‌گرفتند وتمامی جانداران حتی **سگ** و **گربه** راقتل عام کردند، برای اینکه ازاین‌فتح‌نمایان خودشان یادگارمخوف ودهشتناکی باقی گذارده‌باشند

۱ـ جهانگشای جوینی صفحه ۱۰۵

۲ـ طبق نظریه مرحوم دهخدا درص ۲۷الف لغت نامه دهخدا این جزیره را در حال حاضرآب گرفته است.

منارههائی از کله کشتگان بنا کردند. کلیه ابنیه و عمارات را کوبیده و باخاك یکسان نمودند، ازجمله چنگیز قبل ازاینکه ازهند بطرف شمال حرکت کند حکم داد که اسراء مقدار زیادی برنج برای مصرف قشون پاك کنند. بعد ازاینکه آن تیره بختان از این کار فارغ شدند همه آنان را بقتل رسانیدند.

جلال‌الدین خوارزمشاه

چنگیزخان امپراطوری عظیمی را که بنیان نهاده بود بین چهار پسر خود تقسیم کرد و پسر سومش **اوگتای خاقان**، یعنی خان اعظم تعیین گردید. دوسال، بعدازمرگ چنگیزخان شورائی از بزرگان بریاست **اوگتای قاآن** تشکیل گردید و تصمیم گرفته شد که برای خاتمه دادن بعملیات کشورگشائی سه اردو تهیه و هرکدام بطرفی فرستاده شوند. اول ازهمه نسبت به اعزام يك اردوی سی‌هزارنفری تحت فرماندهی **جرماغون** جهت حمله به سلطان جلال‌الدین وسرکوبی قطعی او به ایران اقدام گردید.

سلطان جلال‌الدین فرزند دلاور **سلطان محمد** خوارزمشاه بعداز اینکه خود را بوسیله‌شنا در**رودسند** ازچنگ چنگیزخان نجات داد. باقیمانده سپاهش را تاحدود دوهزارنفر جمع کرد و**بهند** رفت، درآنجا نیز چون وضع را مساعد ندید در سال **۶۲۰ هجری** بایران آمد وازراه **کرمان** به **فارس** رفت، **اتابك سعد** ابتدا بااو بدرفتاری نمود ولی بعداً او را بدامادی خود برگزید. مغولان وقتیکه ازقسمت ایران شمالی کناره گرفتند برادر کوچکتر **جلال‌الدین** موسوم به **غیاث الدین**، **خراسان. مازندران. قومس. ری و اراك** را بتصرف درآورد ولی بواسطه سستی و بیحالی و عیاشی و هوسرانی، مردی نبود که بتواند این بلاد نیمه خراب را مرمت واصلاح کند، بنابراین قشون از او سربرتافته تحت لوای برادر ارشدش جمع شده ودرسلك متابعانش درآمدند، چون او نیز دراینوقت پادشاه ولایات شمالی ایران بود، **غیاث الدین** ناچار ازوی اطاعت نمود. **جلال‌الدین** پس از تحکیم مبانی قدرت خود بعنوان **شاه‌خوارزم** عازم جنگ با **خلیفه ناصر** دشمن پدرش گردید وقشون خلیفه را در کمینگاهی شکست داد وفتح قاطعی ازاین راه حاصل نمود ودشمن را مغلوب وتا دروازه‌های پایتخت تعقیب کرد، ولی برای گرفتن **بغداد** کوشش نکرد و بطرف شمال روانه شد و **آذربایجان** را اشغال نمود دوسال بعد قلمرو **اسماعیلی‌ها** را بباد قتل وغارت دارد ونیز قوای مغول را در **قومس ودامغان** مغلوب ساخت، مغولان بعداز این شکست باعده خیلی زیادتری ظاهرگردیده وعده کمی از سپاهیان ایرانی را که مأموریت اکتشافی داشتند تا **اصفهان** مرکز اردوی **جلال‌الدین** تعاقب نمودند، نیروی مغول که ازپنج لشگر ترکیب یافته بود، برآن شد که شهررا محاصره کند ولی سلطان ازشهر خارج شده مصمم گشت که درصحرای باز بامغولان پیکار نماید، هرچند **جلال‌الدین** رابرادرش **غیاث الدین** درمیدان جنگ تنها گذارده پی کارخویش رفت معذالك این سربازمتهور وبی‌باك سرگرم جنگ باد شمن گردید و قشون مغول رامغلوب ساخته **تاکاشان** آنها را راند. **جلال‌الدین** چنین پنداشت که جنگ را برده است ولی وقتی که بنای پیشروی را گذاشت یکدفعه مورد حمله یکدسته ازلشگریان زبده

مغول که درکمین گاهی پنهان بودند واقع شد و آنها جناح چپ او را شکست دادند. جلال الدین مردانه جنگ و گریز کرده تا بالاخره دروسط جمعیت دشمن ، راهی بازکرد و رو بهزیمت نهاد، وی درچند جا با لشگریان مغول جنگ تن بتن نموده و حریفان خود را بقتل رسانید، جلال الدین در سال **۶۲۸** هجری در موقعی که در **صحرای مغان** در انتظار جمع آوری سپاهیان متفرق وپراکنده خود بود، شبانه مورد هجوم لشگریان مغول قرار گرفت ولی جان بسلامت برد. و بعد از این واقعه نقشی که داشت فقط نقش یکنفر فراری بود . جلال الدین تا یکمدت **گنجه** را در تصرف داشت و بعد از اینکه چندین دفعه از دست مغولان جان بدر برده بود بدست یکنفر از ایلات کرد که درپی لخت کردن فراریان بود بقتل رسید. و بدین ترتیب حیات یکی از شجاع ترین و متهورترین وجسورترین سربازان نامی ایران خاتمه یافت .

خرابی دامغان بدست فرقه اسماعیلیه

بعد از مرگ **اوگتای قاآن**، بیوه‌اش، **ارغون** را حاکم ولایات غربی **سیحون** نمود، در حکومت ارغون مالیاتهائی که در ابتدا با نظر مترجم مسلمانش گرفته میشد، فوق العاده سخت وغیرقابل تحمل بود **جوینی** در ضمن بیان احوال **شرف الدین خوارزمی** که از جانب **ارغون** حکومت **خراسان** راداشته دروقایع سال **۶۴۲** هجری چنین آورده است :

شرف الدین از **ری** کوچ کرد ودرمقدمه کس فرستاد و مالی برارباب **دامغان** حکم کرد. بیش از طاقت ایشان، محصلان چون آنجا رسیدند . زنان ومردان را بسینه و پای میاویختند تاکار بعجز و اضطرار رسید . بملاحده توسل جستند، و **دامغان** بدیشان دادند ، و ملاحده **بدامغان** آمدند ، وجمعیرا بکشتند و اکثر آنانرا **بقلعه گردکوه** بردند و آب برحصار بستند، وباره آن را باکوچه یکسان کردند، وغله کشتند، وهمچنین دیه و خانه‌ها را ویـران کردند و **آمل** و **استرآباد** و **کبود جامه** هم براین منوال بود ،

هلاگوخان مغول

بعد از مرگ **اوگتای قاآن** فرزندش **کیوک خان** مدت یکسال حکومت داشت . بعد ازکیوک خان **منگو بن تولی خان بن چنگیزخان** به قاآنی منتخب گردید . درجلوس او تصمیم به دواردوکشی بزرگ گرفته شد، یکی از آنها بریاست برادر کوچکترش **هولاکوخان** که بعدها سلسله ایلخانان را تأسیس کرد . **بایران** اعزام گـردید . (۶٤۹ هجری) بدین ترتیب هولاکو با سپاه زبده چنگیزی روانه گردید، ودستور داشت که ملاحده **(اسماعیلیه)** راقلع وقع کرده ونیز خلافت را براندازد، این شاهزاده مغول زیاده از حد معمول به تأنی وآهستگی راه پیمود تا بعد ازسه سال طی طریق بحدود مأموریت خود رسید.

دراین زمان **علاءالدین محمد** وسپس فرزندش **سیدنا** موسوم به **رکن الدین** که طفلی نه ساله بود برفرقه اسماعیلیه ایران ریاست داشت، **هولاکوخان** از **خواف** و **تون** بقلاع اسماعیلیه که درآن موقع فاقد قشون صحرائی بود ، شروع بـه حمله نمود. و پس از گرفتن چند قلعه با پنجهزارسوار وپنجهزارپیاده بپای قلعه **گردکوه دامغان** که یکی از

قلعه‌های مستحکم فرقه اسماعیلیه بود رسید . هلاکوخان دستور داد اطراف قلعه و پشت سر سپاهیان خندق گودی بکنندتا راه ازجلووعقب بسته شود. امامحصورین قلعه مقاومت مینمودند وشب نهم شوال سال **۶۵۱** هجری برلشگریان مغول تاخته وبیش‌از صد نفر ازآنان راکشتند مقارن این‌احوال محاصره شدگان **گردکوه** به **علاءالدین محمد** پادشاه ملاحده خبر دادند، که درقلعه وبا افتاده وبهمین علت نزدیك است قلعه ازدست برود. علاءالدین یکصد و ده‌نفرفدائی بکمك فرستاد که جزیکنفر بقیه سالم بقلعه رسیدند .دراینموقع آب در **گردکوه** چنان نایاب شده بودکه تنی‌چند ازمبتلایان به وبا آب حنای پای دختر یکی از بزرگان را که شب عروسی شسته بودخوردند ، وتصادفا بهبودی یافتند ، بدین تجربه مقدار زیادی حنا جهت معالجه ظلبیده وهمگی بکاربردند واغلب شفا یافتند .

هلاکوخان موفق‌به فتح قلعه مستحکم **گردکوه** نشد و به یك رشته جنگهای‌متوالی علیه این فرقه پرداخت و در ذیقعده سال **۶۵۴** هجری رکن‌الـدین **خورشاه** پادشاه اسماعیلیان راکه در قلعه **میمون‌دز** بود وادار به تسلیم کرد و **قلعه الموت** را نیز فتح نمود، لشگریان مغول پس از تسلیم شدن خورشاه همه بستگان اوراکه میان **ابهر** و**قزوین** میزیستند ازکودك گهواره تا مردکهن سال کشتند، ولی‌ساکنین قلعه **گردکوه** و**لمبه‌سر** تا سه سال همچنان مردانه از خود دفاع مینمودند ، خورشاه بعداز چندی بمیل‌خود عازم خدمت **منکوقاآن** شد ولی سلطان مغول اورا نپذیرفت ، وی‌هنگامیکه برای وادر نمودن مدافعین گردکوه به تسلیم، بطرف **دامغان**میآمد بدست‌چند نفر از مغولان‌که همراهش‌بودند کشته شد و بدین ترتیب تسلط صدوهفتاد وچندساله این فرقه در ایران بپایان رسید .

هولاکوخان با راهنمائی **خواجه‌نصیرطوسی** در سال **۶۵۶** **ببغداد** تاخت و آنجارا فتح نموده و **المستعصم بالله** آخرین خلیفه عباسی را دستگیر و اعدام نمود .

ارغون‌خان

بعد از **هولاکوخان** فرزند ارشدش **اباقاخان** بجای وی نشست و بعد از ۱۷ سال سال سلطنت در سال ۶۸۰ هجری بدرود حیات گفت . بعد از فوت‌آباقاخان دونفر رقیب نامزد سلطنت بودند ، یکی برادرش **تکودار**که بمناسبت قبول اسلام نام **احمد** را نیز گرفته بود ودیگری پسرش**ارغون** . بیشترامرای مغول اولی راترجیح داده و اورابسلطنت برگزیدند و بلقب سلطان **احمدتکودار** بتخت سلطنت نشست . هر چند مسلمین از اسلام آوردن تکودار خشنود بودند . برعکس مغولها ناراضی بودند و بالنتیجه در سال **۶۸۲** هجری توطئه بزرگی از امراء و اعیان مغول بر علیه سلطان احمد تکودار بظهور رسید ، ارغون نیز در این شورش شرکت داشت، بهمین جهت درصفر سال **۶۸۳** هجری جنگ‌سختی بین **ارغون** و **امیرالیناق** سردار معروف سلطان احمد تکودار در حوالی **قزوین** روی داد ۱

۱ ــ دراین جنگ بودکه به شیخ علاءالدوله سمنانی عارف بزرگ قرن‌هشتم‌هجری که از مقربان خاص ارغون بود جذبه‌ای دست داد وازدستگاه سلطنت کناره جسته‌و بسمنان آمده و در سلك صوفیان در آمد

ارغون دراین جنگ‌شکست خورد و بطرف **سمنان** و **دامغان** و **بسطام** عقب‌نشست ودرپایان **بکلات نادری** پناهنده شد ، **امیرالیناق** در حین تعقیب او آبادیهای بین **قزوین ودامغان** را غارت و خراب‌کرد . سلطان احمد تکودار در روز ۱۸ ربیع‌الاخر سال ۶۸۳ هجری طبق توطئه سرداران مغول بقتل رسید وبجای او **ارغون** به پادشاهی برگزیده شد .

اولین اقدامی که ارغون خان پس‌ازوصول باریکه سلطنت نمود آن بودکه پسر خود **غازان‌خان** را بحکومت **خراسان** ، **مازندران**، **قومس** . **ری** و **قم** منصوب نمود .

از جمله وزراء ارغون‌خان ملك**جلال‌الدین مخلص سمنانی** است‌که بعدازشهادت **شمس‌الدین‌محمد صاحب‌دیوان‌جوینی** در سال ۶۸۳ هجری منصب وزارت یافت و مدت پنجسال بدین‌کار اشتغال داشت . **ارغون‌خان** هفت سال در ایران سلطنت نمود، ودر سال **۶۹۰** هجری بدرود حیات گفت

غازان خان

بعد ازارغون، برادرش **گیخاتو** جایگزین اوشد ولی‌بعد از سه‌سال وهفت‌ماه به‌تحریك **بایدو** نبیره**هلاکوخان** بقتل رسید (۶۹٤ هجری) پس از**گیخاتو** ، **بایدوخان** به سلطنت نشست وی نیز بعد از هشت ماه بحکم **غازان‌خان** کشته شد .

جلوس **غازان خان** (۶۹٤ هجری) ابتدای تجدید حیات و استقلال سیاسی‌ایران میباشد این پادشاه هنگامی‌که زمام امور دولت را بدست‌گرفت جوانی ۲٤ ساله بود . در سن ۱۰ سالگی پدرش **ارغون** اورا در تحت اتابکی و پیشکاری **امیرنوروز** حکمران **خراسان** کرد ، چون غازان‌خان در زمان پدرش ارغون به دین اسلام‌گرویده بود ، پس از جلوس به سلطنت به **امیرنوروز**دستور دادکلیساها و بتخانه‌های تبریز را خراب‌نماید و بهمین‌جهت امرای مغول نیز بجای‌کلاه‌های مغولی همه عمامه بسر گذاشتند باهمه این احوال عده زیادی از شاهزادگان و امراء مغول عمل غازان را نپسندیدندودرمقام‌مخالفت بر آمدند در ابتدای حکومت **غازان** شورشها و دسائسی بظهور پیوست‌که همه بی‌نتیجه و عقیم ماند و بشدت جلوگیری شد ، در اثنای یکماه بنا بقول**صاحب‌حبیب‌السیر** بیش‌از ۵ نفر از شاهزادگان و سی‌وهفت‌نفر از امراء مغول بحکم **غازان** و **امیرنوروز** بقتل رسیدند ۱ عاقبت امیرنوروز نیز موردسوءظن سلطان واقع شد نوروز قبلا از موضوع باخبر شده بهرات‌گریخت ولی درپایان‌گرفتار گشته و بقتل رسید غازان‌خان به اصول مذهب‌شیعه تمایل زیادی داشت و بحرم حضرت‌سیدالشهدا در**کربلا** و امام‌رضا در **مشهد** . هدایا و نذرها و موقوفات بسیاری تقدیم‌کرد .

خرابیهای غازان در قومس

غازان‌خان در مراجعت از جنگ با سپاهیان نوروز قسمتی از **دامغان** مخصوصا آبادی قدیمی **مایان** راخراب‌کرد . شرح این واقعه در تاریخ **غازانی** عینا چنین است:

۱ ــ حبیب‌السیر جلد ۳ جزء اول صفحه ۸۱

وچون **غازان** به **بسطام** رسید روزی مقام فرمود چه خوانینی آنجا بودند ، واز آنجا **بدامغان** توجه نمود و پیش از آن **ابیشقا** برادر **الادور** را برسالت و بندگی ارغون‌خان فرستاده بود و اوچون واقعه شنیده بود ، در دامنان توقف نموده و تمامت‌اهل **دامغان** از شهر برخاسته بودند ، و بعضی باتفاق **شاه یلدوز** که والی **دامغان** بود **بگردکوه**‌رفته، بعضی بحصار **دیه مایان** که جائی محکم است . از آن جهت **ابیشقا** باز گردیده و به **بسطام** به بندگی رسید و حال مردم دامغان عرضه داشت ، وچون‌رایات همایون **بدامغان** نزول فرمود هیچ آفریده پیش نیامده و ساوری و علوفه و ترغوترتیب نکرده بودند . **غازان خان** سخت غضب فرمودوچون اکابر و اعیان آنجا در **حصارمایان** بودند ، فرمود تا بیرون آیند ، ابانمودند و بمحاصره آن فرمان شد ، بعداز سه‌شبانه روز جنگ امان خواستند و بایلی در آمدند ، و مالی بسیار از نقدو جنس بدادند ، و جهت لشگر تغار و گاو وگوسفند بدادند ، غازان‌خان از غایت عاطفت ومرحمت‌گناه‌آن مجرمان ببخشید و فرمود تاحصار را خراب‌کردند و بعد ازجلوس مبارك فرمان شد تا آبادان‌کردند وبعد از آن بجانب **سمنان** روان شدند [1]

الجایتو و ابوسعید ایلخان

بعد از مرگ **غازان**، **الجایتو** پسر دیگر **ارغون** بسلطنت رسید (۷۰۳ هجری) و ملقب به **الجایتو محمد خدابنده** گردید **رشیدالدین فضل‌اله همدانی** صاحب **جامع‌التواریخ** وزیروی بوده است .

از جنگهای مهم الجایتویکی فتح **گیلان** است که در اوایل تابستان سال ۷۰۷هجری روی داد ودیگری تسخیر **هرات** بودکه در اواخرهمان سال بوقوع پیوست .

سلطان‌محمد خدابنده درسال ۷۱۵ هجری درشهر **سلطانیه** در اثر حمله شدید **نقرس** در سن ۳۵ سالگی درگذشت و بعداز او فرزندش **ابوسعید** که درهنگام فوت پدردر **مازندران** بود در دوازده سالگی بسلطنت برگزیده شد ، دراین زمان **امیر چوپان** منصب امیرالامرائی‌داشت و **خواجه علیشاه** را باتفاق **خواجه رشیدالدین فضل‌اله** کماکان بر امر وزارت گماشت ، در آن وقت بین این دو وزیر رقابت و خصومت پیدا شد که ناگزیر لازم‌آمد یکی از آن دوازمیان برداشته شود ، و قرعه این‌فال بنام **رشیدالدین** افتاد و بالاخره بقتل رسید و خانه و املاك او غارت شد و بستگانش بانواع زجر معذب گردیدند.

درابتدای سلطنت **ابوسعید**، **تیمور تاش** فرزند **امیر چوپان** در آسیای صغیر طغیان نمود و خود را **مهدی موعود** نام داد ، لیکن پدرش او را مغلوب ساخت . ولی **ابو سعید** ازگناه اودرگذشت‌و برای‌مرتبه‌دوم اورا بحکومت منصوب نمود ، در این‌موقع ابوسعید فریفته حسن‌و جمال **بغداد خاتون** دختر **امیرچوپان** که او را برای یکی از نجبای مغول بنام **حسن جلایر** تزویج کرده بودندشد وامیرچوپان از تقدیم دختر به سلطان

۱ــ نقل ازتاریخ غازانی

امتناع ورزید وبااین عمل ملالت خاطرسلطان‌عاشق رافراهم نمود.

ابوسعید بعد ازاین مصمم شدکه **چوپان** وچوپانیان رایکسره نابود نماید امیرچوپان که ازقصد سلطان آگاهی یافت، نخست **رکن‌الدین صائن**وزیر راکه علیه وی نزدسلطان دسیسه مینمود بقتل‌رساند سپس‌لشگریان خود راکه عددآنها به هفتادهزارمیرسیدجمع‌آوری نمود و از ماوراءالنهر بمغرب حرکت کرد، اول بمشهد و پس از آن **بسمنان** ورود نمود و در آنجا **شیخ بزرگ علاءالدوله سمنانی** را که از مشایخ کبار صوفیه و مورد احترام ابوسعید بود بمیانجیگری نزد سلطان فرستاد لکن ابوسعید از **شیخ علاءالدوله** درخواست نمودکه ازاین میانجیگری صرفنظر نماید. **امیرچوپان** پیوسته پیش میآمد تا اینکه بفاصله یکروز راه بمقر ابوسعید رسید، تااینجا جریان امور بروفق مراد بود. ناگهان بعضی ازامراء مهم‌با سی‌هزارتن او را رهاکرده بسلطان پیوستند، ازاین پیش آمد نکثی دراحوال امیرچوپان روی داد ورو بعقب نهاد، پس ازورود به **ساوه** به **طبس** شتافت، متابعین اوپیوسته اورا ترک میکردند تااینکه عاقبت هفده تن‌با او بیشتر نماندند، در آنجا مصمم شدبه **هرات** نزدملک **غیاث‌الدین کرت** پناهنده شود ولی پادشاه هرات بااو غدرنموده وی وسرکردگان عمده اورا خفه‌کرد.

دردوره حکمرانی **ابوسعید** کاری که قابل ذکرباشدنیست، اوبدون اینکه از خود اولادی بجای‌گذارد ازدنیا رفت وکشور را بحال اختلال واغتشاش‌گذارد (**۷۳۹** هجری) **ابن بطوطه** درسفرنامه‌خودتصریح میکندکه ابوسعیدرا **بغداد خاتون** دختر **امیرچوپان** مسموم نموده است.

اشاعه مذهب اسلام در کشمیر

خواجه عبدالحمید عرفانی درکتاب **ایران صغیر** یا تذکره شعرای پارسی زبان‌کشمیر درباره اشاعه‌مذهب اسلام در**کشمیر** می‌نویسد:

دراواسط قرن هشتم هجری **سید میرعلی‌همدانی** باتفاق **سید تاج‌الدین سمنانی** وسید **حسین سمنانی** پسران دائی‌اش وسید **مسعود** وسید **یوسف** وتقریباً **۷۰۰** نفراز سادات ایرانی برای تبلیغ مذهب اسلام بکشمیر مسافرت‌نمودند، ازهمراهان شاه همدان عده زیادی درخاك کشمیر ساکن گردیدند وبیشترسادات کشمیر ازاحفاد واولاد آنها میباشند. **سید تاج‌الدین** سمنانی ودونفر ازمریدان و همراهانش در شهر**سرینا گار** محله شهام‌پور مدفون هستند، برادر سید تاج‌الدین سمنانی سید حسن سمنانی در یك مقبره نسبتاً زیبائی نزدیك اسلام‌آباد درحدود**۶۰** کیلومتری سرینا گارمدفون است.

نهضت سربداران

پس از مرگ ابوسعید (۷۳۶هجری) همانطوریکه در بخش گذشته بیان گردید. فرزند ذکوری ازوی بجانماند و ایلخانی که قدرت وی در سراسر کشور بسط یافته شناخته شده باشد، وجود نداشت، دستجات نیرومندی از حکام‌محلی بخاطر کسب قدرت با یکدیگر درمبارزه بودند، یکی‌ازدستجات اعیان‌لشگری وصحرانشین مغول وترك که **امیرارغونشاه** ازخاندان **جانی‌قربانی** وقبیله مغولی**اویراتها** دررأس آن قرارداشت.**طوغای تیمورخان** راکه از بازماندگان **اوتچی‌گین** برادر**چنگیزخان** بودبه ایلخانی شناخت ودر**خراسان غربی** و**گرگان** مستقرشد، ولی باضعف قدرت وملوك‌الطوایفی این‌زمان اعیان لشگری‌و صحرانشین مغول وترك درناحیه‌های فوق تسلط سیاسی خویش راحفظ‌کردند .قدرت یاسای چنگیزی وسنتهای کشورداری مغولان واسلوبهای سبعانه بهره‌کشی فئودالی در ممالکی‌که سلاله‌های مغولی‌نژاد برآنها حکومت میکردند محفوظ ماند . دراین سالها بودکه براثر خروج وقیام‌مردم‌خراسان غربی‌شالوده دولت**سربداران**پخته شد. **پطروشفسکی** نویسنده نامبردار شوروی دررساله نهضت سربداران منیویسد : ۱

درقرن هشتم هجری (چهاردهم میلادی)خروج‌سربداران‌ازلحاظ‌وسعت‌بزرگترین واز نظر تاریخی مهمترین ، نهضت آزادی بخش خاورمیانه بود و بلاتردید تأثیرحتمی در جنبش‌های دیگر(که ازلحاظ وضع اجتماعی شرکت‌کنندگان و هدف‌های سیاسی همانندآن بود) داشته است، ازآن جمله نهضت **سادات مازندران** در سال **۷۵۰** هجری .**گیلان** در سال **۷۷۲**هجری.**کرمان** در سال **۷۷۵** هجری .سمرقند وحوزه رود زرافشان درسال**۷۶۷** هجری ونهضت**حروفیون**درایران وآذربایجان درنیمه‌آخرقرن هشتم هجری وقیام مـردم **خوزستان** در سال **۸۴۴** وسالهای بعد وغیره علائم خویشاوندی نـزدیکی وجود دارد . پژوهندگان یا بالکل این‌نهضت‌هارامطالعه‌نکرده یا چنانکه‌باید بررسی ننموده‌اند۲ .درقرن هشتم هجری نهضتهای مردم ایران وکشورهای هم مرزآن بلباس دین و بویژه مذهب شیعه ومسلك تصوف ملبس بود.

درآخرین سالهای حکومت ایلخان **ابوسعید** نارضائی و غلیان افکار قشرهای پائین مردم روستا وشهر درخراسان بحد اعلارسیده بودوهم درآن زمان‌واعظی پدید آمدکه‌کوشید تانهضت ناراضیان را سازمان دهدوازلحاظ فکری‌آن را رهبری‌کند . بگفته‌مورخان قـرن هشتم هجری واعظ مزبوریکی ازشیوخ صوفیه واز مردم مازندران‌بود بنام **شیخ خلیفه**، بنا بگفتهٔ **ابن بطوطه** وی شیخی رافضی (شیعه) بود ودرجوانی به تحصیل علم‌پرداخت وقرآن ازبرکرد وعلم منطق و علم‌الفراسة آموخت . سپس بمطالعه اصول تصوف پرداخت و مرید **بالوی زاهد** از شیوخ درویشان‌که در**آمل مازندران** بودگشت.خلیفه‌پاسخ مسائلی‌راکه

۱ــ نهضت سربداران‌تألیف‌پطروشفسکی ترجمه‌کریم‌کشاورز صفحه۴

۲ ــ نگارنده،مؤلف(رفیع)کلیه نهضتهای‌استقلال‌طلبانه قوم‌ایرانی‌رادرکتابی بنام (تاریخ نهضتهای ملی ایران)جمع‌آوری نموده است‌که درآینده نزدیکی در۳جلد طبع ونشرخواهدشد،

ناراحتش میکرد درسخنان وی نیافت و **بسمنان** نزد **رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی** که درآن‌عهد معروفترین شیخ دراویش ایران بود رفت.

شیخ‌علاءالدوله روزی از خلیفه پرسید که وی پیرو کدامیک از چهار مذهب برحق تسنن‌است. خلیفه پاسخ داد: (**آنچه من میجویم از آن‌مذاهب، اعلاست**) شیخ‌مؤمن که طاقت شنیدن سخنان کفرآمیز این بی‌دین‌را نداشت **دوات** خودرا برسرخلیفه شکست[۱] پس آنگاه خلیفه به **بحرآباد** نزد شیخ‌الاسلام **غیاث‌الدین هبة‌الله‌الحموی** رفت ولی از آنجا نیز مراد ومقصود او حاصل نشد و ترکش کرد.

خلیفه جویای چه‌چیز بود؟ آیا گمگشتهٔ وی همان مسائل مربوط بعدالت اجتماعی و پیکار علیه بیدادکه بعدها بدان پرداخت نبود؟ مورخان در این باره خاموشند. فقط این نکته محقق است که خلیفه از تعلیمات نامی ترین شیوخ صوفیه نیز راضی نبود و با ایشان اختلاف‌نظر داشت، چیزی نگذشت که وی به **سبزوار** رفت و لقب شیخ بر خود نهاد شهر سبزوار و ناحیه **بیهق** واقع در مغرب **نیشابور** که برای این تبلیغات برگزیده شده بود بهترین ومناسب‌ترین محل بود، روستائیان اطراف سبزوار و طبقات پائین مردم شهری از شیعیان متعصب و بالنتیجه مخالف قدرت موجود بودند. بگفته مورخان، **شیخ‌خلیفه** پس از ورود بسبزوار درمسجدجامع منزل کرد، و بصدای بلند قرآن میخواند و وعظ میکردوعدهٔ کثیری شاگرد ومرید درگرداو جمع‌شدند. چیزی نگذشت که اکثر ررستائیان‌آن حول و حوش مرید شیخ‌خلیفه گشتند. بطوریکه **حافظ ابرو** نقل میکند:

جماعتی ازفقهای‌سنی اورا ازنشستن درمسجد منع میکردند و او بسخن ایشان‌التفات نمینمود. آن جماعت فتوی کردند، که این چنین کس واجب‌القتل باشد یا نه؟ اکثری از فقها نوشتندکه این نا مشروع است و چون بر نامشروع اصرار نماید و بنصیحت منزجر نشود بکشند.

فقهای سبزوار کوشیدند تا شیخ خلیفه‌را دستگیر کنند، ولی در زدوخورد با پیروان وی کاری از پیش نبردند، پس‌دشمنان **شیخ‌خلیفه** تصمیم گرفتند اورا پنهانی بقتل رسانند. روزی صبحگاهان که شاگردان شیخ خلیفه بمسجد آمدند مشاهده نمودندکه استادشان را بیکی از ستونهای حیاط مسجد **حلق‌آویز** کرده‌اند. شکی نیست که شیخ را بقتل رسانیده بودند، ولی‌اولیاء محلی‌شایع کردند که وی‌خودکشی کرده‌است، تاریخ‌اینواقعه۲۲ربیع‌الاول **سنه۷۳۶هجری** بوده‌است.

یکی از شاگردان شیخ خلیفه **بنام حسن‌جوری** بعقل و درایت وقدرت ممتازبود وی جوانی روستازاده بود از دهکده **جور**. حسن دوره مدرسه را با موفقیت بپایان‌رساند و بلقب مدرس مفتخر گردید و شیفتهٔ مواعظ شیخ خلیفه گشت و از القاب و تعلیمات سنیان چشم پوشید. **شیخ‌خلیفه** وی‌را به جانشینی خویش برگزید. **حسن‌جوری** پس ازمرگ غم انگیز استاد به **نیشابور** رفت و به تبلیغ تعلیمات شیخ خلیفه سرگرم شد و پیشرفت عظیم حاصل کرد، چنانکه **میرخواند** میگوید (اکثر مردم کوه‌پایه **نیشابور**) در سلك

۱ نهضت سربداران تألیف پطروشفسکی صفحه۲۸

پیروان او منسلك گشتند[1]

شیخ حسن جوری کوشید تا پیروان خویش را متحد نماید و سازمان آنرا مرتب کند و ظاهراً بشکل مجامع درویشان در آورد . هر کس که دعوت او را قبول میکرد اسامی ایشان‌را ثبت میگردانید ومیگفت حالا وقت اختفاست و وعده میداد که هرگاه اشارت شیخ شود و وقت ظهور فرارسد میباید که آلت حرب بر خود راست کرده مستعد کارزار گردند.)[2]

از این سخنان کاملا پیداست که هدف تبلیغات **شیخ خلیفه** و **حسن جوری** دعوت به خروج علیه اولیای مغول و همدستان ایشان یعنی فئودالهای بزرگ محلی بود، تبلیغ به خروج زیر لفافه صوفیگری صورت میگرفت و رنگ تشیع که مورد توجه عامه مردم بود داشت ، ولی یك تصادف که در قلمرو ایلخانان ترك و مغول از پیش‌آمدهای عادی بود، یعنی رفتار ناهنجار یك ایلچی مغول در دهکده ای کاسه صبر روستائیان را لبریز و انفجار طغیانی راکه از مدتها پیش ماده آن رسیده بود تسریع کرد ، مورخانی که از این خروج خبر میدهند درجزئیات اختلاف دارند ولی جملگی متفق الرأیند که خروج در **قریه باشتین** از اعمال **بیهق** نزدیك **سبزوار** آغاز گشت،

مجمل فصیحی در باره واقعه قریه باشتین مشروح تر از منابع دیگر حکایت میکند و می‌نویسد که پنج ایلچی مغول در خانه **حسین حمزه** و **حسن حمزه** از مردم قریه باشتین منزل کردند و از ایشان شراب و شاهد طلبیدند و لجاج کردند و بی‌حرمتی نمودند . یکی از دو برادر قدری شراب آورد وقتی که ایلچیان مست شدند شاهد طلبیدند و کار فضیحت را بجائی رساندند ، که عورات ایشان را خواستند ، دو برادر گفتند دیگر تحمل این ننگ را نخواهیم کرد ، بگذار سر ما به‌دار برود ، شمشیر از نیام برکشیدند ، و پنج تن مغول را کشتند ، واز خانه بیرون رفتند و گفتند ما **(سربدار)** میدهیم . قیام بدین طریق آغاز گشت بگفته **حافظ ابرو** اکثر اهالی **قریه باشتین** مرید **شیخ حسن جوری** گشته بودند ، و بنا براین از مدتی پیش برای خروج آماده بودند ، بطوریکه مورخان مینویسند در اواخر سلطنت **سلطان ابوسعید** یکی از محترمان قریه باشتین بنام **امیر عبدالرزاق بن خواجه فضل الله باشتینی** که یکی از ملازمان **ابوسعید** بود مأمور جمع آوری مالیات ولایت **کرمان** شد ، نامبرده به‌کرمان رفت و پس از وصول مالیات آن‌ولایت کلیه وجوه‌دریافتی را صرف عیش‌ونوش خود نمود ، عبدالرزاق از این‌کار و عواقب آن مضطرب گردیده عازم قریه باشتین سبزوار گردید ، تا در آنجا املاك پدر را فروخته و بمیزان مالیات مذکور به ابوسعید تحویل نماید ، در بین راه خبر وفات ابوسعید بدو رسید ، نامبرده خرم شده و پنهانی در سال **۷۳۷** هجری بقریه باشتین وارد شد ، در این زمان بود که واقعه‌پنج ایلچی و **حسن حمزه** و **حسین حمزه** وقوع یافته بود ، عبدالرزاق با عزمی‌راسخ جانب‌روستائیان راگرفت و آنان را بخروج علیه مأموران مغول دعوت کرد ، گروهی از روستازادگان جسور مسلح شده **عبدالرزاق** را بخاطر نیروی جسمانی و شجاعتش بسرداری خویش برگزیدند . قیام‌کنندگان نام **(سربداران)** را اختیار کردند . **علاءالدین محمد هندو**

۱ــ روضة‌الصفا میرخواند صفحه ۱۰۸۳

۲ــ زبدة‌التواریخ حافظ ابرو

وزیرخراسان یکهزار سوار مسلح فرستاد تا دفع ایشان نماید ولی روستائیان آنانرا شکست داده ومنهزم ساختند، سپس قیام کنندگان عزم کردند کارهندوی وزیررا نیز بسازند هندوی وزیر با سیصد مرد از **فریومد** یکی از قراء بین **شاهرود** و **سبزوار** به **استرآباد** که مقر **امیرشیخعلی** جانشین حاکم خراسان بود گریخت ، ولی **سربداران** در عقب او روان شده و خواجه را گرفتند و درحدود کوهسار **کبودجامه گرگان** بقتل رسانیدند . سربداران اموال و خزائن هندوی وزیررا تصرف کرده بین خود تقسیم کردند . درآن ایام نیروی جنگی سربداران عبارت بوداز هفتصد نفر مرد مسلح ، بگفته **ظهیرالدین مرعشی**[1] تمام آزردگان بسوی سربداران میگرائیدند .

چیزی نگذشت که سربداران شهر **سبزوار** مرکز ولایت بیهق را تصرف کردند ، وسپس دیگر شهر های مجاور را هم تسخیر نمودند . سبزوار دژ محکمی داشت که **مرکز ستاد** سربداران و پایتخت دولت نوزاد ایشان گشت .

سربداران **جوین** ، **اسفراین** ، **جاجرم** ، **بیار** و **خجند** را مسخر کردند . **عبدالرزاق** خودرا امیرنامید و بقول **خواندمیر** (برمسند حکومت تکیه زد وخطبه وسکه بنام خویش فرمود) ومراسم مذهب شیعه معمول گشت .

بگفتهٔ **دولتشاه** ، **عبدالرزاق** در ماه صفر سال **۷۳۸** هجری بدست برادر خویش **وجیه الدین مسعود** بقتل رسید و سربداران برهبری **وجیه الدین** مسعود لشگریان اعیان صحرانشین مغول و ترك و سران فئودال محلی راکه به مغولان پیوسته بودند تار ومار کردند، سپس با سه‌هزار نفر از سربداران که یکهزار نفر سوار و دو هزار نفر پیاده بودند ، در ظرف یکروز سه سپاه امیران ترك خراسان راکه بهفتاد هزار سوار پیاده بالغ میگشت شکست داده و منهزم ساختند **وارغونشاه جانی قربانی** امیر **خراسان** نیز از معرکه گریخت و به‌ساحل **اترك** رفت(۷۳۹هجری) و حدود قلمرو سربداران ازمغرب **بدامغان** و از مشرق به **جام** و از شمال به **خبوشان** و از جنوب به **ترشیز** رسید[2] چندی بعد **طوغای تیمورخان** آخرین ایلخان مغول با سپاهی از صحرانشینان مغول عازم جنگ با سربداران شد . این پیکار با پیروزی کامل سربداران پایان یافت . سپاهیان ایلخان پراکنده شدند و با خود ایلخان هزیمت یافتند . پس از آن بعضی از مالکان خراسان مطیع **وجیه الدین مسعود** شدند و بحلقه مریدان شیخ جوری که درآن زمان باوجیه الدین همکاری نزدیك داشت و بنام رئیس مذهبی خوانده میشد درآمدند ، پس از این فتح نمایان سربداران کوشیدند تا قدرت خودرا در سراسر خراسان بسط دهند بهمین جهت با ده‌هزار مردجنگی عازم جنك با **معز الدین حسین کرت** ملك هرات شدند و در روز ۱۳ صفر سال **۷۴۳**

۱ــ تاریخ طبرستان و رویان ومازندران صفحهٔ ۱۰۴
۲ــ نهضت سربداران تألیف پطروشفسکی صفحهٔ ۴۷

هجری در دوفرسنگی **زاوه** بین ایشان و لشگریان **ملك معزالدین حسین کرت** جنك درگرفت .

هنگام کارزار نخست پیروزی با سربداران بود ولی در حین جنك ناگهان شیخ‌حسن جوری کشته شد و مرك وی سبب وحشت و هراس سربداران گردید ، صفوف ایشان بر هم ریخت وبالاخره شکسته و منهزم شدند، عده‌ای از ایشان باسارت ملك هرات درآمدند وی امر کرد که تمام اسیران را باستثنای **ابن یمین شاعر فریومدی** که شرح‌احوال‌وی‌درفصل **شاعران قومس** در این تألیف خواهدآمد و از **سربداران** متعصب بوده و در آن جنگ اسیر شده بود بقتل برسانند.

بگفته **ابن بطوطه** در آن ایام **سمنانیان** یعنی **امیرسمنان** نیز از سوی مغرب به سربداران حمله‌کرد و این خود پیروزی ملك هرات را آسانتر ساخت[1] در همین‌جنگ بود که **ابن یمین** نسخه خطی دیوان اشعار خودرا از دست داد، بعضی‌از مورخان نوشته‌اند که **شیخ‌حسن‌جوری** بدست **وجیه‌الدین‌مسعود** کشته شده‌است و بر اثر این‌شایعه‌دودستگی در جمعیت سربداران ایجاد شدکه تا پایان‌کار ادامه داشت و بطور کلی موجب‌عدم موفقیت قاطع‌آنان درایران گردید .

پس از این شکست سربداران،دیگر نتوانستند در **خراسان** شرقی استوار گردند و ناگزیر بودند به خراسان غربی پرداخته و از دشمن نیرومندی چون **ملك‌هرات** درمشرق متصرفات خود حساب ببرند . وجیه‌الدین مسعود در پایان دوران فرمانروائی خویش به **مازندران** اردوکشید . سربداران شهر **آمل** را مسخر ساختند ولی بعد در اعماق ناحیه پرجنگل **رستمدار** توسط سربازان ملك رستمدار عده‌ای تلف گشتند و جمعی نیز باتفاق **وجیه‌الدین**مسعوداسیرشدند،وآنگاه مسعود بفرمان **ملك‌رستمدار** بقتل‌رسید (**ربیع‌الثانی ۷۴۵هجری**) . دو شکست نظامی فوق دولت سربداران را درهم نشکست و بعد از مرك **وجیه‌الدین مسعود** ده تن از زمامداران سربدار یکی پس از دیگری بشرح اسامی زیر برسرکارآمدند .

۱ـ محمدآی‌امیرتیمور که بعدازدوسال ودوماه حکومت بدست **شمس‌الدین‌علی** بقتل‌رسید (۷۴۷هجری)

۲ـ کلواسفندیار مدت کمی‌حکومت کرد وبعلت ظلم و تعدی بدست**سربداران**معزول وکشته‌شد .

۳ـ امیرشمس‌الدین‌فضل‌الله که پس‌از هفت‌ماه حکومت بنا بمیل خود فرمانروائی را **بامیرشمس‌الدین‌علی** واگذار نمود .

۴ ـ خواجه شمس‌الدین علی که مدت حکومتش چهار سال و نه ماه بود و در سنه ۷۵۳ هجری بدست یکی ازملازمان خود بنام **حیدرقصاب** بقتل‌رسید.

۵ـ یحیی کرابی که‌مدت چهارسال وهشت ماه سلطنت‌کرد، وی‌باسرداران‌لشکرخود در ۱۶ ذیقعده سال ۷۵۴هجری درمجلسی‌که اسماً بعنوان آشتی **باطغای تیمور ایلخان**

۱ـسفرنامه ابن بطوطه صفحه ۲۹۱

مغول تشکیل شده بودشرکت جست، دراین مجلس **حافظ شغانی** یکی ازسرداران‌سربدار ضربت مهلکی به **ایلخان‌مغول** واردآورد ، بطوریکه **طغای تیمورخان** از این ضربت بقتل‌رسید وجنگ‌سختی بین‌لشکرمغول وسربداران بوقوع پیوست و سربداران در این جنك پیروزی‌نمایانی یافتند وبدینطریق‌آخرین تکیه‌گاه ایلخانان مغول بدون‌کوشش، و بآسانی بدست سربداران نابودگردید .

تردیدی نیست که‌سربداران با ویران ساختن این‌آشیان ددان و راهزنان، کاری‌بزرك و برجسته انجام دادند . طبق نوشته**مجمل فصیحی**: سربداران پس از قلع وقمع اردوی ایلخان،شهرهای**استرآباد، شاسفان** و **بسطام** و **دامغان** و **سمنان‌وخوار** و **طبران** را تصرف کردند و کشورشان ازکرانه جنوب شرقی **دریای‌خزر** تا شهر های**طوس‌ومشهد** ممتدشد . **یحیی کرابی** درسال۷۵۷یا۷۵۹ بدست برادرزن‌خود کشته‌شد .

۶ـ خواجه‌ظهیرالدین کرابی. بعد از خواجه یحیی ، عملا قدرت بدست حیدر قصاب‌افتاد و **خواجه ظهیرالدین کرابی** اسماً فرمانروا بود ، ولی بعدازچهل‌روز**حیدر قصاب** خواجه را معزول کرد وخودبرمسند فرمانروائی نشست .

۷ـ پهلوان حیدر قصاب . وی نیز پس از چهار ماه حکومت بدست **قتلوق بوقا** غلام **پهلوان حسن دامغانی** که سپهسالار پهلوان **حیدرقصاب** بود کشته‌شد .

۸ـ امیرلطف‌الله‌بن وجیه‌الدین مسعود . بعد از قتل **پهلوان حیدر قصاب** **پهلوان حسن دامغانی** با سران سربدار اعم از جناح افراطی و میانه رو مذاکره نمود و در نتیجه‌طرفین موافقت‌کردندکه **لطف‌الله** فرزند **وجیه‌الله مسعود** که جوانی برومند شده بود پادشاه شود و **پهلوان حسن دامغانی** و **خواجه نصرالله باشتینی** اتابکان لطف‌الله باشند . وی پس از یکسال وسه‌ماه حکومت بدست **پهلوان‌حسن‌دامغانی** دستگیرو سپس بقتل رسید (رجب۷۶۲هجری)

۹ و۱۰ ـ پهلوان حسن دامغانی . (۷۶۲-۷۶۶هجری) بعد ازجلوس **پهلوان حسن دامغانی** برسریر ملك، هواخواهان طریقت **حسن جوری** یعنی پیروان جناح افراطی سربدار بمخالفت **پهلوان حسن دامغانی** برخاستند . در آنزمان درویشی جدی و با حرارت بنام **عزیز مجدی** با نفوذ ترین پیرو این طریقت محسوب میشد ، وی یکی از شاگردان **حسن جوری** بود ، و در این موقع در راس قیامی علیه **پهلوان‌حسن دامغانی** قرار گرفت . **درویش عزیز مجدی** در **طوس** بمخالفت وی برخاست و **قلعه طوس**را گرفت . **پهلوان‌حسن** بعد از شش ماه محاصره ، **طوس** را باز پس‌گرفت، ولی جرأت نکرد درویش راکه پیشوای قیام کنندگان بود بکشد و دو خروار ابریشم خام بوی بخشید و گفت (تو مرد اهل طاعتی من از خدای میترسم که تورا بکشم برخیز و از ملك من بیرون‌شو) **درویش عزیز** عازم **اصفهان** شد و در آن شهر مقیم گشت ، درهمین زمان یکی از مریدان **درویش‌عزیز** بنام **خواجه‌نجم‌الدین علی مؤید** در دامغان خروج کرد ،و دامغان را از دست گماشتگان **پهلوان حسن** گرفت . وی یکی از هواخواهان خود را بنام **محمود، باصفهان** فرستاد ، محمودرهسپار **اصفهان** شد و درویش عزیز را که می بایست در رأس قیام کنندگان قرار گیرد **بدامغان** آورد .

در این میان جمعی در قلعه **شقان** بر **حسن دامغانی** شوریدند و لشکریان نیز بدیشان پیوستند، خبر این خروج به علی مؤید رسید و اطلاع یافت که **حسن‌دامغانی** با لشکریانش برای محاصره قلعه‌مزبور حرکت کرده‌است، **خواجه‌علی مؤید** و **درویش عزیز** با هزار نفر از **دامغان** عزم **سبزوار** کردند تا در غیبت **حسن دامغانی** استفاده کرده پایتخت دولت سربداران را متصرف شوند. ایشان بدون اینکه با پایداری روبرو شوند وارد **سبزوار** گشتند، **دولتشاه** میگوید: (مردمان می پنداشتند که پهلوان حسن رسید و دعا میکردند که آفتاب دولت خواجه حسن بکوه باد و بابا شمس مسکین میگفت که‌حسن به علی مبدل‌شد، و مردم را تحقیق شد که این **خواجه علی‌مؤید** است)[1] خواجه علی مؤید در **سبزوار** برسریر دولت نشست و **خواجه‌یونس‌سمنانی** که **وزیرپهلوان حسن‌دامغانی** بود کشته شد، بگفته **خواندمیر پهلوان حسن دامغانی** پس از اطلاع‌از این‌وقایع جزاطاعت چاره‌ای ندید و بخیال‌مریدی درویش ونوکری خواجه متوجه سبزوار گردید.

از این سخنان چنین بر میآید. چنانکه درگذشته **وجیه‌الدین مسعود** ناچارقدرت و حکومت را با شیخ‌حسن جوری قسمت‌کرده بود اکنون‌نیز **خواجه علی مؤید** همانگونه با **درویش عزیز مجدی** معامله‌کرد وعلی‌مؤید رهبرسیاسی ودرویش‌عزیز پیشوای‌روحانی وفکری گشت.

بدیهی است که‌کسی سخنان **پهلوان حسن دامغانی** را مبنی بر اظهار اطاعت باور نکرد، **علی‌مؤید** نامه‌هائی بسران سپاه سربدار که نگهبان قلعه **شقان** بودند نوشت که‌حسن را بکشید آنگاه عازم وطن شوید، چون اهل و عیال آنمردم در **سبزوار** بودند، بنا براین آنان سر **حسن‌دامغانی** را از تن جداکرده نزد **خواجه علی مؤید** فرستادند **(٧٦٦ هجری)**

در همین زمان صحرانشینان مغول و ترك تحت ریاست **امیر ولی** خروج کردند. امیر ولی پس از پیکار سختی **استرآباد** را از دست سربداران بیرون آورد و متصرف شد و بعد شهر های **بسطام** و **دامغان** و **سمنان** و **فیروز کوه** را از قلمرو ایشان منتزع ساخت[2] بدینقرار سربداران ناحیه های مهم **گرگان** و **قومس** را در مغرب ازدست دادند **خواجه علی مؤید** پس از بدست‌آوردن زمام امورملك، بهیچوجه درصدداقدامات جدی اساسی برای ارضای تمایلات عامه مردم برنیامد و پس از ده ماه زمامداری فرصت یافت تا گریبان‌خویش را از چنگ **درویش‌عزیز** و طرفدارانش خلاص کند، زیرانه‌تنها دیگر بآنان احتیاجی نداشت، بلکه مزاحم‌وی‌نیز بودند، در اجرای این‌نظر دسیسه‌ای ترتیب داد و **درویش‌عزیز** راتنها گذاشت، درویش‌عزیز با ٤٠٠ نفر از مریدان‌خود عازم عراق عجم گشت، خواجه علی مؤید دوهزار نفر مرد جنگی بدنبال او فرستاد و امرکرد بدون سر بریده درویش عزیز باز نگردند. این عده دریکی از منازل بین راه به‌فراریان

١ــ دولتشاه صفحهٔ ٢٨٦

٢ــ خواندمیر صفحهٔ ١٥٩ و ١٦٠

رسیدند و درویش عزیز و قریب هفتاد نفر از یاران اورا کشتند و سر درویش عزیز را به **سبزوار** آورده در چهارسو بیاویختند، علی مؤید بوسیلهٔ فشار و تعقیب و ارعاب هواخواهان جناح افراطی سربدار را تار و مار کرد ، **علی مؤید** بیاری سیاست (تازیانه و نان شیرینی) توانست بیش از دیگر فرمانفرمایان سربدار حکومت کند ، ولی دوران شهریاری او فاقد هرگونه افتخار و عظمت میباشد . وی که توجه و یاری عامه مردم را از دست داده بود ، در مبارزه علیه امیران همسایه نیز نیروئی نداشت و ضعیف بود وهمواره میکوشیدتا باآنان آشتی‌وسازش کند ، قلمرو دولت سربداران که در پیرامون سال **۷۵۱** هجری سراسرخراسان غربی و **قومس** و **گرگان** را شامل بود ، اکنون بولایت **بیهق** و چند شهرستان مجاور غربی‌آن محدود و منحصر گشته‌بود ، ولی بازهم در معرض تهدیدهواخواهان **حسن جوری** و همچنین امیران همسایه قرارداشت وی در یورش **امیرتیمور بایران** دست توسل‌بجانب فاتح بیگانه درازکرد و جزءملتزمین رکاب او شد (۷۸۳هجری) و با انجام این‌کارخیانت خودرا بدولت وکشور **سربداران** بیش‌از پیش ظاهر ساخت ولی آخرالامر اونیز از تیغ بیداد امیرتیمور در امان نماند و درسال ۷۸۸هجری بدستور وی بقتل‌رسید .

نهضت سادات مازندران

در قرن هشتم هجری در مازندران ‌چندین متصرفه که بدست سلاله‌های کهن محلی اداره میشد (**باوندیان . قارنیان ـ بادوسپانیان**) وجود داشت . **آل باوند** که از دیگران نیرومند تر بود ، سخت مورد نفرت عامه مردم قرارداشت .

کیا افراسیاب چلاوی که یکی از بزرگان لشکری **مازندران** بود **آل باوند** را که برای نوبت سوم در مازندران استیلا یافته بودند ، سرنگون و بازپسین **امیر باوندی** یعنی **فخرالدوله حسن** را مقتول و زمام امور را در **آمل** و **ساری** و نواحی دیگر **مازندران** بدست گرفت (**۷۵۱ هجری**) . منبع اصلی تاریخ **نهضت مازندران** همانا **(تاریخ‌طبرستان و رویان ومازندران)** **ظهیرالدین مرعشی** میباشدکه بسال **۸۸۱** هجری پایان یافته است، مؤلف مزبورکه پیرو مذهب تشیع و صوفی است از اخلاف **سیدقوام‌الدین مرعشی** شیخ و پیشوای نهضت مازندران و از هواخواهان پر شور آن جنبش میباشد **ظهیرالدین مرعشی** با وضوح تمام از رابطه نهضت مازندران باسربداران بویژه طریقت‌حسنیه یعنی طریقت شیخ‌حسن‌جوری‌سخن میگوید، بگفته **ظهیرالدین‌مرعشی** (سیداعظم) عزالدین پدر سید **قوام‌الدین مرعشی** که از طایفه سادات مرعشی بود و نسبش **بامام‌حسین(ع)** امام سوم شیعیان‌میرسید ، بمریدی و شاگردی **شیخ‌حسن‌جوری** درآمد . باری‌**سیدعزالدین** لقب شیخ‌را ازحسن‌جوری دریافت‌کرد و پس از مرگ استاد پیشوای درویشان **حسنیه** گشت[1]

طریقت مذکور در حدود سال ۷۴۱ هجری کاملا سازمان یافته بود . **خواجه شمس‌الدین‌علی** که در آنزمان در سبزوار امیر و سرور سربداران بود ازنفوذفوق‌العاده

۱ـ تاریخ طبرستان ورویان ومازندران ظهیرالدین مرعشی صفحهٔ ۳۲۷

سیدعزالدین بیمناك شد ، و ویرا رقیب احتمالی خویش میشمرد ، بدین سبب **عزالدین** صلاح خویش در این دیدکه **خراسان** را ترك گوید و **بمازندران** برود ولی سید در راه درگذشت و فرزند وی **سیدقوام‌الدین مرعشی** که همراهش بود و خرقه و لقب شیخی را ازپدر دریافت داشته، **بساری و مازندران** رفت و روش پدر را تعقیب و به‌تبلیغ اصول طریقت خویش و طاعت و ریاضت مشغول شد ، و بزودی در رأس نهضت نیرومندی که از طرف درویشان رهبری میشد قرار گرفت ، وبگفته دولتشاه[1] اهل**ساری ومازندران** مرید **شیخ‌قوام‌الدین** شدند .

در سال **۷۵۱ هجری** نفوذ و قـدرت درویشان و شیخ ایشان چنان بسط یافت کـه **کیا افراسیاب چلاوی** دانست که فقط درصورت اتحاد با آن فرقه میتواند حکومت کند پس اصول طریقت ایشان را پذیرفت و مرید **شیخ‌قوام‌الدین** شده کلاه درویشانه بر سر نهاد و لباس فقر بتن کـرد . ولی از آنجائی که درویشان علیه تجمل و ثروت قیام کرده خواهان برابری همگـانی و مساوات بودند . اتحاد ایشان با افراسیاب کـه از اخلاف خاندان فئودال کهن محلی بود نمیتوانست استوار باشد ، در چنین وضعی جدائی و نفاق میان افراسیاب و درویشان‌اجتناب ناپذیر بود، بنا براین افراسیاب از لباس فقر بیرون آمد و شیخ قوام‌الدین را متهم ساخت که تخم عصیان و یاغیگری میپراکند و بزندانش افکند .

مردم پس‌از اطلاع از این‌واقعه بزندان هجوم برده شیخ را بقهر وغلبه آزادساختند و زنجیر از دست‌وپای او برداشتند و بخانه‌اش بردند . فقیهان یعنی نمایندگان رسمی دین (سنی) جانب **افراسیاب** را گرفتند . بدین‌قرار همچنان که در **خراسان و سبزوار** میان روحانیان‌رسمی مسلمان(سنی) و درویشان صوفی درآغازنهضت نزاع درگرفت، در**مازندران** نیزچنین شد .

افراسیاب بطلب سید فرستاد و او را بدیوان خویش خواند تا با فقیهان بحث شرعی کند ولی شیخ تباعد ورزید و نزد او نرفت و سخنان درشت در جواب گفت افراسیاب بار دیگر خواست شیخ را دستگیر کند ولی مردم سلاح بکف در مقام دفاع از وی برآمدند پیکار میان لشکریان افراسیاب و مردم مسلح در نقطه‌ای نزدیك شهر **آمل** که زنی پنبه زرع‌کرده بود وقوع یافت ، درویشان باتفاق آن زن از شاخ درخت برحوالی‌آن‌مزرع، استواری‌کردندکه‌بلفظ مازندرانی‌آنرا **پرچین** میخوانند . در عقب آن پرچین ایستادندو درحوالی‌آن پرچین آب‌روان‌کردند تا سواران افراسیاب‌بعلت گل ولای نرم‌شده نتوانندازآن‌محل‌عبورکنند .

آنگاه شورشیان سپاهیان افراسیاب را تیرباران کردند . افراسیاب زخمی شد و از اسب درافتاد و شربت فنا نوش‌کرد ، سه‌نفر از فرزندان او نیز مقتول گشتند و ارکان دولت و لشکر او هم‌فرار نمودند . درویشان در عقب میتاختند و بسیاری از ایشانرامعدوم کردند ، پیروان شیخ مظفر و منصور وارد **آمل‌وساری** شدند (۷۶۲هجری) دولت سادات در مازندران استقرار یافت و قدرت روحانی و سیاسی بدست سید **قوام‌الدین** وپس‌ازوی

[1] ــ دولتشاه صفحهٔ ۲۸۲

بکف فرزند او **سید کمال‌الدین مرعشی** افتاد، طبق مسطورات **تاریخ طبرستان** در این موقع شخصی بنام **امیر قتلغ شاه** از جانب حاکم خراسان داروغه ولایت **قومس** بوده و قلعه **فیروز کوه** نیز در دست **کیا جلال متمیر** بوده است، بطور کلی **سادات مرعشی** در زمان تسلط خود باحیای اراضی بایر در مازندران مبادرت ورزیدند و ساختمانهای فراوان بدست آنان احداث گشت ، شهر **ساری** که مدت مدیدی ویران و از جنگل پوشیده بود در سال **۷۶۹ هجری** تجدید بنا شد.

در **گیلان** نیز نهضت آزادیخواهانه مردم که سادات شیعه در رأس آن قرار داشتند بظهور رسید، در آن ایالت عصیان برضد ذئودالهای محلی پدید آمد و رهبر آن سید **امیر کیا** بود . شیوخ درویشان گیلان از شیوخ مازندران یاری طلبیدند و بکمك ایشان در مشرق گیلان، **دولت سادات** که مرکز آن شهر **لاهیجان** بود تأسیس یافت (**۷۷۲ هجری**) و بیش از دو قرن وجود داشت .

ظهیرالدین مرعشی مینویسد ۱ (ممالك مازندران و **رویان** تا سرحد **عراق وقومس** تحت تصرف آنان درآمد) در این میان سمنان بخصوص محله **زاوغان** مرکز تجمع **سادات مرعشی** بود ، بطوریکه درزمان حمله امیر تیمور گورکانی یکی ازسادات مرعشی بنام **سیدمحمد** بن سیدمرتضی که درسمنان اقامت داشت بمازندران گریخت ۲ ودرحال حاضر نیز مقبره عده‌ای ازسادات مرعشی درمحله زاوغان سمنان پابرجاست ۳ .

دولت سادات مازندران درسال **۷۹۵ هجری** بدست **امیر تیمور** منقرض گردید. پس از مرگ امیرتیمور مردم مازندران بار دیگر قیام کردند و دولت سادات مرعشی مجدداً در آنسامان مستقر گشت ولی متدرجاً رو بضعف و انحطاط گذارده و متصرفات آنان محدود گردیدتا اینکه بدست شاه‌عباس صفوی درسال ۱۰۰۱ بطور کلی منقرض شد.

---

۱ ــ تاریخ طبرستان و رویان و مازندران صفحه ۲۹۳
۲ ــ تاریخ طبرستان و رویان و مازندران صفحه ۳۵۵
۳ ــ تاریخ سمنان تالیف رفیع صفحه ۱۲۴

فصل چهاردهم

دوره تیموریان

هنوز جراحات وارده از هجوم مغول التیام نیافته بود ، که **تیمورلنگ** تاتاری جفاکارو سفاک‌در ماوراءالنهر ظهور کرد و از سال **۷۸۲هجری** شروع حمله‌بایران‌نمود وتاسال **۸۰۷** که وفات‌کرد باششصدهفتصدهزار سپاهی چندین‌بار بمملکت ماهجوم‌آورد، و هربارباکشتن‌صدها هزارنفر وغارت‌کردن و ویران ساختن شهرها باغنائمی که گرد میآورد **بسمرقند** پایتختش بازمیگشت.

حمله نخستین **تیمور** بایران درسنه **۷۸۲** اتفاق افتاد، که‌در آخرآن سال **خراسان** و **سیستان ومازندران** را فتح نمود . هجوم دوم وی درسال‌های **۷۸۵ و ۷۸۶** واقع شد که در آن باز به مازندران تاخته و اعمال جنگجویانه او تا **آذربایجان** و **عراق عجم** و **گرجستان** توسعه یافت ، وبه فتح **شیراز وقتل عام۷۰هزار تن** در **اصفهان** خاتمه پذیرفت .

تاخت و تاز سوم او در سال **۷۹۵** هجری آغاز گردید که وی باز **بفارس** حمله برده **آل‌مظفر** رامنقرض ساخت. **سربداران** سبزوار را نیز در سال **۷۸۳** هجری نابود کرده ، و **بلوك هرات**را در سال **۷۹۲** هجری منقرض نمود. و دولت**سادات‌مازندران** را نیز درسال **۷۹۵** شکست داده ومنهزم ساخت.

این جانی سفاك‌در کلیه یورشهای خود ساکنین شهرهای‌بین راه را کشته و ازاجساد و سرهای آنان منارها برپا میکرد، **شرف‌الدین‌علی یزدی** در **ظفرنامه** راجع به فتح شهر سبزوار مینویسد :

(دوهزار نفر از مردم آنجا را اسیر کرده و زنده بربالای یکدیگر نهادند و بگل‌و خشت استوارکرده منارها برآوردند).

ازجمله **امیرتیمور** برعده‌ای از **تاتاریان** که بسر کرده خود **تنگری برمش** شوریده واو را بیرون **دامغان** مجروح ساخته بودند خشم گرفت ، و بتلافی آن سه‌هزار نفر از ایشان وبیشتر از این عده ازاهالی دامغان را که به تاتاریان یاری‌کرده بودندکشت و دستور داد از سرآنها منارها ترتیب دادند.

کلاویخو سفیر اعزامی پادشاه اسپانیا که‌در سال **۱۰۴۳** میلادی **(۸۰۶هجری)** برای ملاقات**تیمور** بایران‌مسافرت نموده است ، مشاهدات خود را در **دامغان**چنین بیان مینماید :

(در بیرون دامغان بفاصله یك تیر پرتاب دو برج دیدیم که بلندی آنها بقدر یك سنك پرتاب بود، هردوی آنها **با استخوان سر انسان** ساخته شده بود . در کنار آنها **دو برج** دیگر نظیر دو برج اول قرار داشت که اینك بویرانی افتاده بود . این جمجمه ها متعلق به**تاتاران** بود).

امیرتیمور **مسکو . هندوستان . سوریه** را تاساحل مدیترانه‌گرفت و **عثمانیها** را شکست داد ، **ازمیر** را خراب‌کرد ، **سلطان‌عثمانی** را اسیر نمود ، و **مصر**را منقاد ساخت . عاقبت در سال **۸۰۷** هجری در زمانی‌که تصمیم حمله بکشور **چین** را گرفته بود دار فانی را بدرود‌گفت،از جمله وزراء امیرتیمور **خواجه‌یحیی سمنانی** و بعد از او فرزندش **خواجه‌عمادالدین‌مسعود بن یحیی سمنانی وخواجه شرف‌الدین علی سمنانی** بوده‌اند .

شاهرخ

بعد از مرگ **امیر تیمور** ، **شاهرخ** فرزند چهارم وی‌که از سال ۷۹۹ حکومت **خراسان** باو تفویض شده بود جانشین پدر شد . شاهرخ مدت چهل و سه‌سال از ۸۰۷ تا ۸۵۰ هجری در **ایران و آسیای مرکزی** حکمرانی نمود ، وی در تمامی این مدت مشغول مرمت و اصلاح خرابیهائی بودکه اخیراً در نتیجه فتوحات و ملك‌گیری وارد شده بود ، **گوهرشادآغا** زوجه‌اش ، مسجد مجلل و با شکوه و ساختمانهای عالی دیگر در **مشهد** بناکرد ، دامنه مملکت او تا **گرگان** و **قومس** و **اصفهان** بلکه شوشتر امتداد داشت و در مشرق نیر اراضی وسیعی را شامل بود . ولی نواحی **غرب ایران** در دست دو سلسله از ترکمانان موسوم به **قره‌قوینلو** (**سیاه گوسفندان**) و **آق‌قوینلو** (**سفید گوسفندان**) بود ، که چون مربوط باین تألیف نیست فقط بذکرآن اکتفاشد .

شاهرخ در هفتاد و دو سالگی **در ری** وفات یافت (۸۵۰ هجری) **خواجه غیاث‌الدین سالارسمنانی** و **خواجه شمس‌الدین علی بالیچه** عنوان وزارت‌شاهرخ را داشته‌اند ۱

الغ بیك

الغ بیك فرزند **شاهرخ** نه بسهولت بلکه بزحمت بسیار بجای او نشست ، وی‌در زمان حیات پدر حکمران **توران یا ترکستان** بود و در همین زمان بود (۸۲٤ هجری) که وی در **سمرقند** رصدخانه معروف را بنام خود آغازنهاد ، و در آنجا بمعاضدت‌چهار نفرازدانشمندان زمان ، **صلاح‌الدین موسی قاضی‌زاده رومی . مولانا علاءالدین**

۱ـ تاریخ سمنان تألیف‌رفیع صفحه۱۲۷

علی قوشچی ، **شارح تجرید** . **غیاث‌الدین جمشید کاشانی** و **معین‌الدین کاشانی** جدولهای نجومی شایان توجه تألیف کرد. که معروف است به **(زیج الغ بیگی یا زیج جدید سلطانی)** **الغ بیگ** یك پادشاه بدبخت بود ، چه بعد از جلوسش برادر زاده وی **علاءالدوله** هرات را قبضه کرد و پسرش **عبداللطیف** را نیز زندانی نمود، ولی بمحض‌اینکه مدعی نامبرده شکست‌خورد، **هرات** بدست ترکمانها بباد غارت رفت و نیز مقارن‌این احوال **سمرقند** را اوزبکان تاراج کردند . برای تکمیل این‌مصائب و بلاها **عبداللطیف** خلاصی یافته وسر بطغیان برداشت و بالاخره پدر خود را اسیر کرده در سال ۸۵۳ هجری بقتل‌رسانید .

ابوسعید گورکانی

عبداللطیف پدرکش . سلطنتی راکه بدین طرز فجیع بدست آورده بود از آن چندان تمتعی نبرد ، چون **ابوسعید** از احفاد **تیمور** سمرقند را قبضه کرد ، و هر چند **عبداللطیف** اورا در یك میدان شکست‌داد ولی خودش بعد از این ، بمدت کمی مقتول وازصحنه ناپدید گردید .

ابوسعید برای تخت خالی با عمش **ابوبکر میرزا** جنگید و بالاخره اورا بدستیاری **اوزبکان** بقتل رسانید . ابوسعید مملکت **توران** و **ترکستان** را بحیطه استیلا درآورد و درسال ۸۶۱ هجری **هرات** را فتح کرد و**گوهرشادخاتون** را بقتل رسانید .

ابوسعید در سال ۸۷۲ با **اوزن‌حسن** ترکمان **آق قوینلو** در نزدیکی میانه‌جنك کرد ، ولی مغلوب و دستگیر شد ، اوزن حسن بهلاك او مصمم گردید و اورا بدست **میرزا یادگار محمد** پسر **سلطان محمد بن بایسنغر** سپرد و اونیز بانتقام خون جده‌خود گوهرشادخاتون ، اورا بقتل‌رسانید .

میرزا ابوالقاسم بابر

بعد از فوت **شاهرخ** ، **میرزا ابوالقاسم بابربن بایسنغر** ازولایت ری بهمراهی **میرزا خلیل سلطان** بصوب **خراسان** عزیمت نمود ، چون به **بسطام** رسید ، قاصد **امیرهندو** که در آن‌سال بموجب فرمان شاهرخ در **جرجان (گرگان)** قشلاق کرده بود ، با او ملاقات‌کرد ، وی میرزا ابوالقاسم را بسلطنت گرگان و**مازندران** نوید داد و میرزا ابوالقاسم به‌جرجان رفت .

امیر هندو استقبال شایان توجهی در گرگان از وی نمود و لوازم پادشاهی‌را به میرزا بابر پیشکش‌کرد ، وآن ولایت در قبضه اقتدار او قرارگرفت . **میرزا بابر** درسال ۸۵۲ بطرف **خراسان** شتافت و هرات را نیز مفتوح ساخت و در سنه ۸۵۵ در موضع **چناران** با برادر خود **میرزا سلطان محمد** جنگ‌کرده اورا اسیر و مقتول‌ساخت ، سپس **بعراق** و فارس شتافت و آن ولایات را در حیطه تسخیر درآورد ، و از جانب خود حکام و داروغه نصب‌کرده بخراسان بازگردید ، ولی در سال ۸۵۷ **عراق**و **فارس** و**کرمان**از

از تصرف بابر بیرون رفت ، وی مدت هفت‌سال در خراسان و گرگان و **قومس** سلطنت نمود و در سنه **۸۶۱** درمشهد وفات یافت .

خواجه وجیه‌الدین محمودبن اسماعیل سمنانی و **خواجه قطب الدین طاوس‌سمنانی** عنوان وزارت **میرزا ابوالقاسم بابر** را داشته‌اند ، بطوریکه نوشته‌اند **قطب‌الدین‌طاوس** مورد عنایت خاص وی بوده و در ابتدای جلوس به تخت سلطنت بنابدعوت قطب‌الدین طاوس **بسمنان** آمده ومورد پذیرائی شاهانه‌ای قرار گرفته‌است ۱.

میرزا علاءالدوله بن بایسنغر

میرزا علاءالدوله پسر دیگر **بایسنغر** در زمان وفات جدش **شاهرخ** بحکومت هرات نشست وقدرتی بهم زد . **میرزا عبداللطیف** ، بعد از فوت شاهرخ در **ری** ، نعش وی و گوهر شاد بیگم زن شاهرخ را از راه **سمنان** و **دامغان** و **بسطام** به **سمرقند** میبرد ، چون به **نیشابور** رسید جمعی از امراء علاءالدوله میرزا عبداللطیف‌را گرفته نزد **علاءالدوله** آوردند ، **میرزا الغ بیگ** قاصدی نزد علاءالدوله فرستاد ومیرزاعبداللطیف را طلب نمود .

میرزا علاءالدوله بعد از اندك مقاومت ، با الغ بیگ و بابر صلح نمود و بحکومت ناحیه غربی خراسان از خبوشان تا استرآباد ودامغان قانع گردید.

ولی بعداز این درسال ۸۵۲ درنزدیك **هرات** ازالغ بیك شکست‌خورده ونزدمیرزا بابررفت وعاقبت درسال۸۵۷ وفات یافت .

سلطان حسین بایقرا

حسین بن منصور بایقرا ابتـدا در زیر سـایه حمایت **میرزا الغ بیگ** بود ، وقتیکه وی و پسرش **عبداللطیف** بقتل رسیدند **ابوسعید** اورا گرفته بحبس افکند، ولی او از آنجا گریخت و به **ابوالقاسم بابر** پیوست و با او به خوارزم و خیوه فرار کرد. در سال **۸۶۳** هجری پایتحت ولایت **گرگان** یا **جرجان** را تسخیر نمود . **سلطانحسین بایقرا** در سال ۸۷۲ هجری بعد ازکشته شدن **سلطان ابوسعید** در هرات بتخت نشست وکلیه رقبای خودرا مغلوب و منکوب ساخت و از کنار آب **آمویه** تا ولایت **سمنان** در تحت تصرف خود درآورد .

وی در سال **۹۱۱** هجری در هفتاد سالگی در گذشت ، مدت سلطنتش سی و نه سال بود و در بیست سال آخر فرمانروائی خود مبتلا بعارضه فلج گردید . وزیر باقریحه وبا کمال وی **امیر علیشیر نوائی** است که وی نیز مانند سلطان حسین حامی بزرك مردان فضل و ادب بوده‌است .

مؤلف کتاب **بستان السیاحه** نقل از **مجالس المؤمنین** مینویسد : بایقرا التماس رخصت آمدن **شاه‌قاسم‌فیض‌بخش** بن سید محمد نوربخش یکی‌از عرفای نامی آن

۱ـ تاریخ سمنان تألیف رفیع صفحه۱۳۸ و۱۳۹

عصر را از سلطان یعقوب که والی عراق و آذربایجان بود نمود که شاید ببرکت دم و قدم حضرت شاه قاسم از آن مرضی که اورادلاطاری شده بود شفا یابد وجهت تحصیل رخصت، قصبه **سمنانرا** که از نفایس قصبات خراسان بود **بسلطان یعقوب** پیشکش نمود و چون **شاه قاسم** بصحبت سلطان حسین میرزا رسید ببرکت قدوم او سلطان از آن مرض خلاص گردید، اورا و بیگم حرم او را ارادتی عظیم بخدمت شاه قاسم بهمرسید ، تا آنکه قصبه **بیابانك** را سیورغال شاه تعیین نمودند و همواره در تعظیم و تکریم او نهایت مبالغه می نمودند .

در اینجا لازم به تذکار است که دراواخر دوره تیموریان ولایت سمنان وفیروزکوه و خوار تحت‌تصرف**حسین کیای چلاوی**(کیاحسین) بود که بالاخره‌درسال**۹۰۹**هجری بدست شاه‌اسمعیل صفوی دستگیر وبقتل رسید .

فصل پانزدهم

دوره وحدت ملی و بسط تشیع

عصر صفویه

شاه اسمعیل اول

مؤسس و نخستین پادشاه دولت صفویه **شاه‌اسماعیل** بن شیخ حیدر بن شیخ جنید بن شیخ ابراهیم بن خواجه علی بن شیخ صدرالدین موسی بن **شیخ صفی الدین اردبیلی** از مشایخ کبار صوفیه‌است . صفی‌الدین جد اعلای این سلاله را از نسل **امام‌موسی کاظم ع** دانسته‌اند، ولی دلائل تاریخی برای اثبات این مدعی در دست نیست ، شیخ صفی‌الدین در **اردبیل** زاویه و مریدان بسیار داشت ، فرزندان و نواده های اوهم که مسند ارشاد داشتند مورد احترام بسیار مردم بودند ، و از این میان **شیخ جنید** بکثرت مریدان و مخلصان امتیاز داشت ، چندانکه **میرزاجهانشاه** متوهم شد و ویرا از **آذربایجان** دور کرد و او بدیار **بکر** منتقل شد و آنجا مورد حسن استقبال اوزون حسن از ملوك آق قوینلو واقع شد تا آنجا که خواهر خودراباوی تزویج کرد . بعد ها **اوزون حسن** آذربایجان را تحت تصرف خویش درآورد .

در این حال شیخ جنید باردبیل عودت کرد و پس از زمانی بعنوان جنگ گرجستان به جمع آوری عساکر و لشکر کشی پرداخت ، ولی از طرف **سلطان خلیل شروانشاه** مقتول گردید .

پسر وی **شیخ حیدر** یا (**سلطان حیدر**) هم پس از آنکه با **عالمشاه** دختر خال خویش‌ازدواج کرد، بشیوه پدر بنام غزای گرجستان بنای لشگر کشی گذارده بشروان‌تجاوز کرد واو نیز در هین‌راه کشته‌شد .

شاه‌اسمعیل در سنه **۸۹۲** از عالمشاه مزبور تولد یافت . در سال **۸۹۸** آنگاه‌که **رستم‌میرزا** برادر خود **سلطانعلی** را کشت او موفق شد **بگیلان** فرار کند ودرسنه **۹۰۵**

مریدان و مخلصان پدر اسماعیل بدور او گرد آمده برای انتقام **بشروان** رفتند و در نتیجه قاتل پدر خویش **فرخ‌یسار** را بقتل رسانیده **شروان** را تحت تصرف خود درآورد ودرسنه ۹۰۷ **الوندمیرزا** را منهزم ساخته آذربایجان را تصاحب و تبریز را پایتخت خویش قرار داد.

شاه‌اسمعیل برای دستگیری یکی از گردنکشان آنزمان موسوم به **حسین کیای چلاوی** که حکمران **فیروزکوه** و **سمنان** و **خوار** بود و در قلعه محکم **فیروزکوه** مقام‌داشت به استرآباد لشگرکشید و پس از انهدام قلاع **گل‌خندان** و فیروزکوه آب‌را برحصاریان قلعه **استا** بسته و آن قلعه را گشوده و حصاریان را که بنا بر قول **احسن التواریخ** ده هزار نفر بودند عرضه تیغ هلاك كرد (**۹۰۹ هجری**) و **حسین کیا** را درحال خواری و زاری در **قفسی آهنین محبوس** ساخت اما مشارالیه موفق‌شد که زخمی‌مهلك بخودزده و باینطریق خودرا خلاص کند.

مطابق‌مندرجات **تاریخ‌شاه‌اسماعیل** ۱ جسد **حسین کیا** **باصفهان** فرستاده‌شد ودر میدان‌شهر بضرب آتش توپ‌قطعه‌قطعه گشت. درسال **۹۱۰** هجری‌شاه اسماعیل **اصفهان ویزد وکرمان** وجنوب **خراسان** را مسخر ساخت و چون **سلطان‌مراد آق‌قوینلو** هنوز در عراق‌قدرتی داشت پادشاه صفوی درسال **۹۱۴** هجری به **بغداد** روی‌آورد و آنجارا گرفت وپس از بازگشت **بآذربایجان** تا **باکو** و دربند **قفقاز** پیش رفت و از آنجا به **تبریز** معاودت‌کرد.

در این‌زمان **خراسان** در دست **سلطان‌حسین بایقرا** آخرین پادشاه‌معروف‌تیموری بود، پس از وفات اودر **سال ۹۱۳ هجری** طایفه اوزبك همه اعضای خاندان تیموری را کشتند مگر **بابر وبدیع‌الزمان** که اولی به **هندوستان** رفت و مؤسس دولتی بزرگ گردید و دومی **بشاه‌اسماعیل** پناهنده شد، طایفه اوزبك از مغولان دشت قپچاق بودند که از زمان سلطان **ابوسعید گورکانی** در امور ماوراءالنهر شروع بمداخله‌کردند، درسال **۹۰۴** کمی پیش از ظهور شاه‌اسماعیل یکی از امراء اوزبك موسوم به **محمدشاهی بیك یاشیبك خان**، ماوراءالنهر را از دست **تیموریان** گرفت، شکیب‌خان خود را از اولاد شیبان‌خان پسر **جوجی‌ابن‌چنگیز** میشمرد، و ازاین‌رو همه امرای ازبك‌را که در عهد صفویه با ایران سر وکار داشتند شیبانیان میخوانند که غیر از اخلاف طایفه بنی‌شیبان عربند.

شیبك‌خان درواقع‌مؤسس سلطنت‌ازبکیه محسوب‌میشود، وی‌در سال **۹۱۳** به **خراسان** حمله‌کرد ودودمان تیموریان رابرچید.

شاه اسماعیل چون‌از کار سایر قطعات ایران فراغت یافته‌بود، درسال **۹۱۶** برای رفع آزار ازبکان‌که‌ازسنیان بسیار متعصب بودند و شیعه **خراسان** را بسختی اذیت‌میکردند عازم جنك شیبك گردید، در **طاهرآباد** نزدیك **مرو** جنگی سخت بین‌آنها روی داد و ده‌هزارتن ازبك کشته‌شدند، وجسد شیبك‌خان را نیز در میان اجسادیافتند. شاه‌اسماعیل فرمان داد دست و پای او را بریدند و برای عبرت نزد دیگر یاغیان ایران‌فرستادند ه

۱ـ تاریخ شاه‌اسماعیل‌صفحه ۹۶

و پوست سرش را بکاه انباشته پیش سلطان عثمانی بردند ، و کاسه سرش را بزرگرفته در مجلس بزم مانند **جامی** بگردش درآوردند. جنك طاهر آباد از بزرگترین حوادث تاریخی آنزمان است زیرا که حدود قدرت شاه اسماعیل را برود جیحون رسانید ومشرق ایران ومغرب هندوستان رااز دستبرد طایفه خونخوار ازبك نجات دادومذهب شیعه رادرخاور ایران بسط داده وقوام بخشید.

جنگهای دیگرشاه اسماعیل مربوط باین تألیف نیست و از ذکر آن خودداری میشود. شاه اسماعیل پیوسته از ازبکان اندیشه داشت که ناگهان بنای تجاوز بخراسان را گذاردند، وی بعد از فتوحات مذکور حکمرانی خراسان را بطایفه **شاملو** داد و در سال **۹۲۱** هجری فرزند سه ساله خود طهماسب میرزا را فرمانروای خراسان کرد و از **سمنان** تاشط **جیحون** را بنام او نامزد نمود و امیرخان ترکمان راللهو اتابك او قرارداد و مرزهای خراسان را باافواج نیرومنداستحکام بخشید، مؤسس سلسله صفوی بعداز **۲۴** سال سلطنت درشب دوشنبه نوزدهم رجب **سال ۹۳۰** هجری درحوالی سراب آذربایجان وفات یافت و نعش اورا **باردبیل** بردندو درجوار قبر پدروی بخاك سپردند .

شاه طهماسب

بعد ازمرگ **شاه اسماعیل** فرزند ارشدش **طهماسب** که بیش ازده **سال** نداشت بر تخت نشست ، وی تحت استیلای رؤسای عشایر قزلباس بود وآنان نیز هرکدام برسر تفوق و اقتدار علیه دیگری مشغول توطئه و دسیسه بودند . اولین جنك شاه طهماسب علیه ازبکها است که آنها را در نزدیکی **تربت شیخ جام** مغلوب ساخت و بعد براثر بروز یك آشوب وطغیان شاه ببغدادخوانده شد ، درآنجا یکی از رؤسای **ایل کلهر** که تا بامروز در نزدیکی **کرمانشاه** باقی هستند حکومت را تصاحب کرده بود . شاه طهماسب ، یاغی نامبرده را گرفته وبقتل رسانید . معهذا باز ازبکها درسال **۹۳۷ هجری** بایران حمله آورده **هرات** را مدت هیجده ماه در محاصره داشتند تا آنکه **طهماسب** رسیده وبرسیدن او ازبکان دست ازمحاصره برداشته وعقب نشستند .

شاه طهماسب بعد از پنجاه و دوسال و شش ماه سلطنت در ۱۵ صفر **سال ۹۸۴** وفات یافت .

جانشینان شاه طهماسب

بعد از مرك **طهماسب** که بدست مادر یکی از فرزندانش که **حیدر** نام داشت مسموم گردید ، رقبای خطرناك فرصت یکه تازی پیدا کردند حیدر آنوقت در پایتخت بود وقبیله **استاجلو** او را نامزد سلطنت نمودند ، ولی قبل از اینکه موافقین و همدستانش دور او جمع شوند بقتل رسید ، بالاخره **اسماعیل** فرزند چهارم شاه طهماسب که مدت بیست وپنجسال طبق دستور پدرش زندانی بود ، بر تخت نشست این شاه جدید بواسطه طول زمان حبس وقید، خوی سبعی پیدا کرده بود و از این روپس از بدست آوردن قدرت و تحکیم مبانی سلطنت خود

هشت‌تن از شاهزادگان‌خانواده سلطنتی راکه در قزوین بودندباضافه هفده نفرازسران‌عمده کشوررا **میل کشید** ویاکشت، **محمدمیرزا** که بلقب‌خدابنده معروف و فرزندارشدشاه بود چون از دوچشم تقریباً محروم بود نامزد سلطنت نگردید وی با این‌حال‌حکمران خراسان بود و بعداً بحکمرانی **فارس** منصوب گردید ، بنابراین فرزندخود **عباس** را بحکومت اسمی **خراسان** در تحت حفاظت و نگهبانی **علیقلی‌خان** رئیس ایل**شاملو** باقی گذارد . شاه اسماعیل‌عده‌ای‌را بادستورات‌لازم برای‌قتل‌خدابنده و عباس‌روانه داشت‌اما درست قبل‌از آنکه‌آنها فرمان‌وحشیانه‌خود را بموقع‌اجرا بگذارند، خبررسید که‌شاه**اسماعیل‌دوم** براثر خوردن‌شراب زیادوافراط دراستعمال**تریاك** درگذشته‌است.

مرك اسماعیل‌نه‌تنها جان‌**محمد**را نجات‌داد بلکه اورا بتخت‌سلطنت‌ایران نیز رسانید امابزودی نشان‌دادکه ازعهده‌اداره‌کردن امورمملکت برنمیآیدبنابراین چیزی نگذشت که امرای**خراسان** بمخالفت‌برخاسته و**عباس** راشاه خواندند.

شاه‌عباس کبیر

شاه‌عباس‌اول روزی که‌بتخت‌نشست . شانزده‌یاهفده‌سال بیش‌نداشت(**۹۹۶هجری**) وی**۴۲سال** در ایران سلطنت‌نمود . باتفاق جمیع‌مورخان در زمان سلطنت‌او مملکت‌ایران بدرجه‌ای از قدرت‌وآبادی و شوکت‌رسید که‌در اعصاراسلامی بآن‌نائل نشده‌بود، **شاه‌عباس** دربدوامر در معرض مخاطرات و تنگنای مشکلات افتاد نه‌فقط حسب‌المعمول، مملکتش از جانب مغرب مورد حمله عثمانیان و ازسمت مشرق‌مورد هجوم ازبکیه بود . بلکه‌در داخله مملکت نیزچندین‌ایالت و ولایت، رایت انقلاب برافراشته و رشته امنیت‌در سرتاسر مملکت بسبب رقابت وحرص‌بزرگان قزلباشیه ازهم گسیخته بود ، خود شاه‌جوان‌نیز ابتدادردست‌دو نفراز امرای **قزلباش بنام‌مرشد قلیخان‌وعلیقلیخان** ببازیچه‌اطفال‌شباهت‌داشت. مرشد قلی‌خان‌شاه‌را **بقزوین** آورد و برتخت نشاند ، و علی‌قلی‌خان‌در خراسان‌ماندتا ازهجوم ازبکیه‌جلوگیری کند. وی‌عاقبت پس از **۹ ماه** دفاع بدست آنها بقتل‌رسید ، شاه‌عباس‌مظنون شدکه‌مرشد قلی‌خان از ارسال مدد به‌رقیب خود **علیقلیخان** مضایقه میکند لذا شبی در اردوگـاه **شاهرود** فرمان داد تا او را کشتند و باین ترتیب خود را از فشار قیمومیت خلاص‌کرد .

پس‌ازآن رسماً و عملا پادشاه بالاستقلال گردید . چون بر وی‌محقق‌شد که‌در آن‌واحد نمیتواند بادشمنان‌شرق‌وغرب‌مملکت‌جنك کند، ازروی کمال‌احتیاط‌و پیش‌بینی با**عثمانیان**طرح صلح‌افکند و بشرایط‌نامساعدتن درداد ،تابتوانداز‌پیشرفت وحمله ازبکان‌جلوگیری نموده‌ودر افعال‌واحوال امرای‌مخالف‌وسرکشی**قزلباش** نظارت کند ، زیراکه‌همین‌رقابت‌واختلاف‌سبب ضعف‌مملکت وشکست لشگریان میگشت.

هجوم وحمله ازبکها

در همین‌زمان ازبکها **استرآباد** را بطورغافلگیری تصرف نمودند و شاهزاده حاکم **گیلان** را که با سلطان‌عثمانی متفق بود بکلی ازکشورش بیرون راندند ، بر **هرات** نیز

پس‌از ۹ ماه محاصره دست یافتند و باینوسیله شاه‌عباس را مورد تهدید قرار دادند ، شهر **مشهد** رامحاصره‌نمودند ، شاه‌جوان برای نجات‌آنجاحرکت کردولی در**تهران** بتب‌مبتلا گردید وازکار بازماند.

در نتیجه شهرمشهد بتصرف آنهادرآمد، در ایامی که شاه بستری بودوحشیان ازبك**مشهد** را غارت‌کردند و جمعی از اهل شهرراعرضه‌تیغ نمودند، درسال**۱۰۰۲هجری**، **سبزوار**، **اسفراین**، **تون‌وطبس** نیز باین‌بلیه گرفتار گشت ،در نتیجه‌این‌استان‌مهم بیك‌حالت‌فلاکت‌بار وتأثرآوری‌افتاداماسه‌یاچهارسال بعد**عبدالمؤمن‌خان** رئیس‌ازبکان بدست‌رعایای‌خود کشته شد. مقارن‌این‌احوال بودکه‌شاه‌عباس‌توانست‌براز بکیه حمله‌آورده این‌ولایت‌را بالاخره‌قرین امن‌وآسایش سازد.

شاه‌عباس برای محافظت از مرزباز و بلادفاع مشرق ایران چندین‌هزار نفر از اکراد کردستان‌را باخانواده وگله‌های‌آنهاکوچ داده وآنانرا درشمال و مرکز خراسان سکنی‌داد وآنهارامحافظ ومانع‌پیشرفت‌ازبکها گردانید.(ازجمله‌عده‌ای درقریه **عباس‌آباد** شاهرودکه درسرحدغربی **قومس** بین **شاهرود و سبزوار** واقعست سکنی گزیدند و قریه مذکور بهمین‌مناسبت **عباس‌آباد** نامیده شده است).

شاه‌عباس‌بسال**۱۰۰۰هجری** پایتخت را از **قزوین** به **اصفهان**منتقل‌نمودوبآبادی وتزئین آنجاوشهرهای‌دیگر اقدام‌کرد ، شهرت‌شاه‌عباس‌تنها مربوط بکارهای نظامی‌اونیست بلکه بیشتر زاده‌عواملی ازجمله نبوغ اداری و بخصوص‌کمال سعی و اهتمام او در بهبود راههای ارتباطیه در تمام‌کشور شاهنشاهی ایرانست،او بقدری کاروانسرا و پل‌ساخته است که‌هرکار قدیم را هم‌امروزه باونسبت داده و جزء افتخاراتش میشمارند، حتی‌در سرزمین پرگل‌ولای **گیلان‌ومازندران** جاده سنگفرش او یك شاهراهی است که ایالت خزر را از شرق به‌غرب متصل میکند، وهنوز قسمتی‌ازآن‌مورد استفاده‌است،کاروانسراهای‌متعدد وی در شاهراه **اصفهان** به**مشهد**نیز کاملا مشهوروپابرجاست‌کاروانسراهای‌احداثی مذکور در **قومس** بشرح زیر است :

ده‌نمك . لاسجرد . سمنان . آهوان. قوشه.دامغان مهماندوست.ده‌ملا. میاندشت. میامی. عباس‌آباد، در هیچ قسمتی نبوغ عملی شاه‌عباس بیشتر ازکوششی که او برای برقرار ساختن اتحاد بین‌مردمان و قبائل مختلفی‌که در ایران سکونت داشتند مینمود، نمودارنمیگردید .

برای اجرای این‌منظور مردم را ترغیب‌میکردکه **مشهد** را یك‌مرکز زیارتی‌ملی، و افتخار دنیای شیعه بشناسند ، چون او معتقد بودکه‌کاروعمل ازتوصیه و گفتاریا دستور اخلاقی برترمیباشد، وخود یك‌موقع تمام مسافت بین‌اصفهان‌و مشهدرا پیاده پیمود .

شاه‌عباس در سن هفتاد از یك مرض مؤلم و دردناکی درکاخ‌مورد علاقه‌خود در **مازندران** پس‌ازیك سلطنت پرافتخار و طولانی چهل و دو ساله‌از این جهان درگذشت (**۱۰۳۸هجری**).

شاه صفی

چون **صفی میرزا** فرزند وولیعهد **شاه عباس** به تهمت توطئه علیه شاه عباس درزمان حیات وبامر او کشته شده بود، بنا براین شاه عباس در موقع مرگ دستور داد که **سام میرزا** فرزند صفی میرزا بجانشینی وی اعلام گردد. پادشاه جدید لقب **شاه صفی** گرفته وفرمانروائی ۱۳ ساله اویك فصل طویلی ازکشت وکشتار بوده است.

اوتمام شاهزادگان فامیل سلطنتی و حتی چندشاهزاده خانم را بقتل رسانیدتا بدینسان اساس سلطنت خودرا محکم سازد. وی باین هم اکتفا ننموده تمام مشاورین وسرداران باوفای پدر بزرگش رابدیارعدم فرستاد.

شاه عباس دوم

شاه عباس دوم فرزند **شاه صفی** در ده سالگی بجای پدر نشست (**۱۰۵۲ هجری**) وی **۲۵ سال** پادشاهی کرد. بعداز **شاه اسماعیل و شاه عباس بزرك** بهترین پادشاه صفوی بود، در زمان او عدالت و آسایش وجود داشت، **کاخ عالی قاپو** وعمارت **چهل ستون** در **اصفهان** درزمان اوساخته شده ، شاه عباس دوم در ۲۶ ربیع الاول **سال ۱۰۷۷ هجری** هنگام عزیمت از **مازندران** به **خراسان** دراثر بیماری **خوره** دریکی ازآبادیهای **دامغان** وفات یافت وجسدش به **قم** حمل گردید.

شاه سلیمان

بعد از شاه عباس دوم پسرش **صفی** بالقب **سلیمان** برتخت جلوس کرد. مدت سلطنت این پادشاه **۲۸ سال** بوده است. سلسله صفوی درتحت سلطنت این پادشاه جدید که عیاش و شهوت ران بود و هیچگونه خصائل جنگی نداشت کم کم رو بزوال نهاد، تصرف **قشم** بدست **هلندیها** اورا بجنبش تحریك نکرد. حتی وقتی که ازبکها نیز به **خراسان** حمله نمودند در حال اوتشویشی روی نداد ، بعلاوه علت مزاج او در سالهای اخیر عمرش وی را در اندرون نگاه داشته بود و درآنجا کاملا در زیر نفوذ خواجگان و زنان قرار گرفت ولی درحفظ سنن درباری وتعمیر بقاع متبرکه سعی بلیغ داشت ، ازجمله گنبد طلائی **امام رضا** (ع) راکه براثر زلزله آسیب دیده بود تعمیر نمود.

سلطان حسین

میگویند وقتیکه **سلیمان** در بستر مرگ قرار داشت بخواجگان مشاور خود گفت اگر راحتی و آسایش میخواهید **حسین میرزا** و اگر افتخار و عظمت ایران را طالبید **عباس میرزا** را انتخاب کنید. لازم بذکر نیست که **حسین میرزا**، انتخاب شد(**۱۱۰۵ هجری**) وبمحض جلوس بتخت از خود حلم و افتادگی و دینداری و خداترسی نشان داد، دین داری و خداترسی **سلطان حسین** باعث شد که ملاها و خواجگان برمسندهائی قرار گرفتند که بایستی تحت نظر وتصدی اشراف و نجبای بزرگ باشد ، بدینسان تمامی ملت ایران بطور خطرناکی دچار ضعف و سستی گردید.

سلطان حسین **۳۰ سال** با ضعف و سستی و بی‌قیدی و بی‌حالی زمام امور را در دست داشت و در زمان او ظلم و جور، و تقدیر از خائن و تکدیر از خدمتگزار و رشوه‌خواری بمنتهی شدت رسیده بود .

هجوم افغانها

افغانها هرچند از جنبه مادی با ایرانیان اختلاف دارند ولی ظاهراً نژادی ایرانی و از خویشاوندان ایرانیان محسوب میشوند . در سرتاسر ولایت وحشی و کوهستانی آنها زبان فارسی متداول است .

پرفسور ادوارد برون مینویسد، **جیمس دار مستتر** ملاحظه کرد که در لهجه معمولی آنها موسوم به **پشتو** اصول و بقایای زبان **اوستائی** کتاب مقدس **زردشتیان** موجود است از ایرانیان جسورتر و جنگجوتر و خشن‌ترند، ولی کمتر از ایرانیان هنرمندی و تربیت دارند **سنی متعصب** هستند و همین صفت کافیست که علت نزاع آندوره را بیان نماید و بواسطه همین تعصب بود که افغانها توانستند بهجوم خود لباس جنك مذهبی بپوشانند ۱

اولین لشگر کشی افغانها بایران (**۱۱۳۳** هجری) بیشتر جنبه تاخت و تاز و غارت و چپاول را داشت، تا یك حمله. **محمود افغان** با لشگریان خود در جنوب **سیستان** از لوت عبور نموده وپس از غارت و خرابی **نرماشیر** بسوی **کرمان** پیشرفت، محمود این شهر را با کمك سکنهٔ زردشتی آن قبضه کرد، اما چهارماه بعد **لطفعلی‌خان** سردار ایرانی اورا از آنجا بیرون راند، وخود **بشیراز** رفته به تنظیم لشگری که سالها مانند آن در ایران دیده نشده بود همت گماشت .

میخواست افغانها را درهم شکسته مجدداً قندهار را مسخر کند، بدبختانه پیش از نیل بمقصود بعلت یکی از دسایس درباری که باشتابی تمام وسائل تخریب سلطنت ایران را فراهم میساخت مقامش متزلزل گردید و چون محبوسان باصفهانش بردندو سپاهی که مشارالیه باین زودی و با این دقت جمع آوری ومنظم کرده بود پراکنده شد، و بالنتیجه ایران در یك چنین موقع بحرانی وخطرناك بواسطه حماقت وابلهی پادشاه ضعیف النفس خویش تقریباً بیدفاع گردید، **غارت خراسان** توسط افغانهای ابدالی وهمچنین فتح وخرابی **شماخی** کرسی نشین **شیروان** توسط **لکزیها** وظهور علائم عجیب وغریب در آسمان، بیش از پیش موجب ترس و وحشت ایرانیان گردید، وحکم عمومی **شاه‌حسین** برای توبه و استغفار وانابه نیز بر ضعف قلب وترس عامه افزود، افغانها بمحض شنیدن خبر سقوط وعزل لطفعلیخان دوباره جرأت پیدا کرده مصمم گشتند، برای باردوم بایران حمله نمایند. محمود در وسط زمستان قندهار را ترك گفته ومجدداً از کویر عبور نموده به **نرماشیر** و **کرمان** رفت، پس از آن از راه **یزد** بسوی **اصفهان** حرکت نمود ، درجنگی که در دهکده ای موسوم به **گلناباد** در نزدیکی **اصفهان** رخ داد ارتش نیرومند ایران که چند برابر تعداد لشگریان افغانها بود ، بادادن فقط دوهزار نفر تلفات بافضاحت ورسوائی فرار نمود ، **محمود** اصفهان را در محاصره

۱ــ تاریخ ادبیات ایران تألیف ادوارد برون ترجمه رشید یاسمی صفحه ۱۱۷.

گرفت، براثرآن **سلطان حسین صفوی** تسلیم شد و تاج سلطنت‌را بدست‌خود بر سر **محمودافغانی** گذارد، وبدین سان سلسله باشکوه صفویه باافتضاح و رسوائی سقوط کرد (**۱۱۳۵هجری**) افغانها **قم وکاشان و قزوین** را نیز تسخیر نمودند، محمود در اثر قیام‌اهالی‌قزوین برضدافغانها دست بسفاکی‌زدو **اصفهان** راقتل‌عام کرد،ودرمقابل ایستادگی **یزدیها و بختیاریها** جنون‌شدت یافت وبدست‌پسرعمویش اشرف در سال**۱۱۳۷هجری** کشته‌شد و نجبای افغانی که ازطرف **طهماسب**فرزند **سلطان‌حسین**صفوی که‌درآنموقع در **مازندران**بود تهدیدمیشدند باعجله **اشرف**را بجانشینی‌وی‌انتخاب نمودند.



فصل شانزدهم

دوره نادری

در **دوران آشفته** اواخر سلسله **صفویه** و تسلط **افغانها** بر ایران سرداری لایق و مشهور بنام **نادرقلی** که مقدر شده بود شهرت ابدی خودرا بعنوان **آخرین فاتح** بزرگ آسیائی بدست بیاورد ، در **خراسان** ظاهر گردید و برای نجات کشور از شر **افاغنه** به **طهماسب** فرزند **سلطان حسین صفوی** که دربار خود را دراین‌موقع در **فرح‌آباد مازندران** تشکیل داده‌بود پیوست .

نادر قلی پنجهزار نفر از جنگجویان مبرز **افشار** و **کرد** را تحت لوای خود درآورد ، **فتحعلی‌خان** قاجار نیز قبلاسه‌هزار نفر سرباز جنگجو تهیه دیده بود، بدین ترتیب با هجوم سربازان جدید یك جنبش ملی ایجاد شد ، **نادر** ، **طهماسب** را وادار کرد، اول بسوی **خراسان** که شهرهای مشهد و هرات به ترتیب در دست **ملك‌محمود** و **افغانهای ابدالی** بود حرکت‌نماید . در این لشکرکشی نادر رقیب خود **فتحعلی‌خان** پدر بزرگ مؤسس سلسله **قاجار** را بقتل رسانید . ظاهراً این عمل نادر مورد تصویب **طهماسب** قرار گرفت . چه‌اورا فوراً بفرماندهی کل قوای‌خود تعیین‌نمود ولقب **طهماسب قلیخان** به **نادر** اعطاء گردید .

جنگ مهماندوست

نادر عاقلانه **شاه‌طهماسب** را ترغیب نمودکه نیروی افغانها را مجبور کند که از **اصفهان** خارج شوند ، و پیش آمدوقایع بعدی هوش و ذکاوت اورا ثابت نمود . **اشرف** دیدکه ارتش ایرانیان روزبروز بر عده‌اش افزوده میشود و بدین‌جهت مصمم گشت قبل از آنکه این نیرو قوی‌تر شود بسوی **خراسان** حرکت نماید ، **مهماندوست دامغان** واقع در ایالت **قومس** نزدیك **هکاتوم پیلوس** پایتخت پارتها (اشکانیان) صحنه اولین‌پیروزی بودکه نیروهای ایران بردشمن‌خارجی دست یافت .

اشرف درسال **۱۱۴۱** هجری بسوی **خراسان** حرکت‌کرد،چون **بسمنان** رسیدقلعه

میرزا عسکری و قلعه‌های دیگر شهررا محاصره نموده و **سیدعلی قاضی** حاکم **شهر سمنان** را دستگیرساخت[1] ، در این‌موقع خبر حرکت **اشرف** بطرف **خراسان** به **نادر** و**طهماسب** رسیده بود و آنان نیز برای مقابله با **اشرف** از راه **نیشابور** و **سبزوار** عازم **سمنان** شدند ، **اشرف** از شنیدن خبر ورود نادر به **بسطام** دست از محاصره‌سمنان برداشته و بسوی **دامغان** عزیمت‌نمود . درقریه‌**مهماندوست** دامغان، دولشکر روبروی‌هم قرارگرفتند (ربیع‌الاول‌سال۱۱۴۲هجری).

افغانها با نعره های وحشیانه‌ای بحمله پرداختند ولی این حملات و نعره ها در جنگجویانی‌که نادر تربیت‌کرده بود ، تأثیری نبخشید و تفنگداران و آتش توپخانه نادر تلفات زیادی بر آنها وارد آوردند . **اشرف** فوراً دو **ستون** را مأمورکردکه از چپ و راست بدشمن حمله گازانبری ببرند و درهمان هنگام خود شخصاً در قلب بحمله پرداخت . اما تجارب سرداری مثل نادر بیش از آن بودکه بگذارد یك‌چنین مانوری درمورداو اجرا گردد . او حمله را بآسانی دفع و فرمان جلورفتن دسته‌جمعی را داد و براثرآن**افغانها** که از مرك پرچمدار فرمانده خود دلسرد و مأیوس شده بودند شکست خورده و با حالت وحشت‌زده‌ای اردو و چادر های خودرا ترك نموده در حالی‌که از شماره آنها خیلی تقلیل یافته بود، در **امتداد** جاده **دامغان بتهران** فرارنمودند. توضیح‌اینکه سربازان**سمنانی و سنگسری** دراین‌جنك رشادت فوق‌العاده‌ای ازخود نشان دادند .

نادر ، **طهماسب** را وادارکردکه در **دامغان** بماند و خود از راه **آهوان** عازم **سمنان** گردید . هزاران نفر از مردم‌که مایل بودند در مرگ و نابودی مهاجمین شرکت داشته باشند ، اورا استقبال نموده و بوی پیوستند . نادر پس از دو روز توقف در **سمنان** ، در تعقیب افغانهای فراری بسوی**ری**و **اصفهان** حرکت نمود . **اشرف** درموضع‌مستحکمی بنام **مورچه‌خوار** درنزدیکی **اصفهان** مهیای نبرد قطعی با نادرشده بود، ولی‌با دادن چهارهزار نفرتلفات **باصفهان** فرارنموده واز آنجا به**شیراز** رفت و بالاخره در صحرای **لوت** بدست یکی‌ازافغانهای بلوچ بقتل‌رسید (**۱۱۴۲**هجری) .

پاداش نادر برای اخراج افغانها

شاه طهماسب از **دامغان** به **ری** و از آنجا **باصفهان** رفت . اخراج افغان ها بدست نادر چنان خدمت قابل ملاحظه و نمایانی بود که نمیشد آنرا بطرق معمولی پاداش داد و **شاه طهماسب** از روی اجبار . **خراسان** . **سیستان** . **کرمان** . **قومس** . **مازندران** را باو بخشید و لقب سلطان‌را باو عطاکرد .

نادر پس از قلع وقمع مهاجمین افغانی ، **آذربایجان** و **عراق** راکه از آن زمان در دست عثمانیها بود بتصرف درآورد ، و بالاخره **شاه طهماسب** را بعلت عقد قرارداد زیان آوری با عثمانیها ، از سلطنت خلع کرد، و فرزند شیرخوار اوراسلطان و خودش را **نایب‌السلطنه**اعلام نمود (**۱۱۴۵هجری**) .

نادر پس از جنگهای پیروزمندانه با عثمانی‌ها در سال **۱۱۴۸هجری** مرگ فرزند

۱ــ تاریخ سمنان تألیف رفیع صفحهٔ۸۷

کـوچك شاه را غنیمت شمرده در اجرای مراسم عید نوروز در **دشت مغان** بپـادشاهی برگزیده شد .

نادرشاه در دوره سلطنت درخشان خود افتخارات ارزنده‌ای نصیب کشور ایران نمود، ازجمله درسال **۱۱۵۱** هجری بهندوستان لشگر کشید و پس از عبور ازگردنه **خیبر**، **لاهور** را تصرف کرد و سپاه **هند** را در **دشت کرنال** منهزم ساخت و پادشاه هندوستان مجبور به تسلیم شد . نادر سلطنت‌را بدو تفویض کرد و او نیز نفائس خودرا ازجمله **۶۰۰۰۰ جلد کتاب خطی** و **تخت طاوس** ، بنادر شاه تقدیم نمود و **رود سند** مرز شرقی ایران معین گردید .

نادرشاه در سالهای آخر سلطنت خود ستمگری و خونخواری عجیبی از خود نشان میداد و از هرکجاکه عبورمیکرد ازسرهای مردم هرمهائی میساخت ، بهمین‌علت در تمام کشور شورش عمومی علیه او برخاست ، در بین مردم دیگر، کردهای **قوچان** ، **شورش** نمودند ، نادر بسوی‌قوچان حرکت‌نمود و دردوفرسخی‌آنجا دراردوگاه خود طبق نقشه و توطئه‌قبلی بقتل‌رسید **(۱۱۶۰هجری)**

عادلشاه افشار

بعد از مرگ **نادر** برادرزاده او بنام **عادلشاه** بتخت نشست **(۱۱۶۰ هجری)** اولین عمل او انتشار اعلامیه‌ای بودکه در آن اعلامیه شخصاً مسئولیت قتل یك‌ظالم جباری راکه از خونریزی لذت برده و با بربریت و وحشیگری ناشنیدنی ازکله‌های اتباع خود منار هائی میساخت بعهده گرفت . بعداً نیروئی به **کلات نادری** فرستاد و تمام اعضای خاندان افشار بزرك را قتل‌عام و گنج‌های اورا تصاحب نمود ، فقط ازقتل **شاهرخ میرزا** فرزند چهارده‌ساله **رضا قلی میرزای** بدبخت که از **فاطمه** دختر **سلطان‌حسین** صفوی بود ، صرفنظر نمود .

عادلشاه پس‌ازکمی سلطنت بدون افتخار، بدست برادرش **ابراهیم** مخلوع شده و کورگردید . ابراهیم نیز بنوبه خود توسط سربازان و افراد خویش اسیر شده و در طی مسافرت بشهر بقتل رسید . ولی **عادلشاه** هم در همین موقع کشته شد **(۱۱۶۱هجری)**

شاهرخ افشار

پس از آن **شاهرخ** بتخت جلوس نمود **(۱۱۶۱ هجری)** بنظر میرسیدکه چون او بازمانده نادر و دارای خصال نیکوئی بود در تمام ایران با سلطنت او موافقت نمایند اما رقیبی بنام **میرزا سیدمحمد** فرزند یکی از مجتهدین مشهد در مقابل او پیدا شد . این مجتهد با خواهر **سلطان‌حسین** ازدواج نموده بود . و پسرش صدا بلندکرده و میگفت : شاهرخ قصددارد سیاست پدر بزرگش را ادامه داده و مذهب شیعه‌را براندازد، بدین‌ترتیب نیروئی گرد آورده و شاهرخ را مغلوب ساخت و در نتیجه این پادشاه اسیر شده و کـور گردید . در همین موقع **یوسف‌علی** فرمانده سپاه شاهرخ که در هنگام جنگ غائب بود،

و بهمین جهت بر ضعف شاهرخ افزوده شده بود ، ظاهر شده مدعی جدید را که نام **سلیمان** برخود گذارده بود دستگیر کرده، پس از کور کردن او خود و دوپسرش را بقتل رسانید و **شاهرخ** دوباره بتخت سلطنت عودت داده شد ، و **یوسفعلی نایب السلطنه** گردید . کمی بعد از این واقعه دو تن از رؤساء قبایل، یکی بنام **میرعالمخان** فرمانده عده‌ای از اعراب و دیگری بنام **جعفرخان** فرمانده عده‌ای از کرد ها **یوسفعلی** را مغلوب ساخته ، البته بعد اورا کور کردند ، و شاهرخ بدطالع را نیز بزندان انداختند . لازم بتذکر نیست که دو رئیس فوق‌الذکر باهم به نزاع برخاستند و بالاخره میرعالم فاتح شد و نام جعفرخان مغلوب را بر فهرست طویل مردان کورشده افزود . در همین زمان فرمانده سپاهیان ازبك و افغانی نادرشاه افشار ، بنام **احمدخان درانی** که بعد از قتل نادر به **افغانستان** رفته و در آنجا حکومت مستقلی تشکیل داده بود **بمشهد** حمله آورد و میرعالم بسوی او شتافت ولی شکست خورده و بقتل رسید .

احمدشاه با یك اعتدال و ملایمت عاقلانه ای پس از آنکه **سیستان** و **هرات** را بقلمرو خود افزود، تصمیم گرفت که **خراسان** را یك ایالت مجزائی کرده و در تحت سلطنت شاهرخ قرار دهد، بشرطی که نامبرده تفوق و نفوذ افغان را اعتراف نماید ، و **پل ابریشم** که در هفتاد میلی مغرب **سبزوار** درجاده **مشهد** بتهران واقع است [1] مرز غربی **ایالت خراسان** و متصرفات افغانها شناخته شد ، و بدین ترتیب **شاهرخ** کور قریب پنجاه سال اسماً در **خراسان** حکومت نمود تا اینکه در **۶۳** سالگی براثر شکنجه وزجر **آغامحمدخان** قاجار که درفصل آینده بشرح آن خواهیم پرداخت در **دامغان** وفات یافت ومقبره وی درحال حاضر دراین شهرستان پابرجاست که ذکر ساختمان آن درفصل بناهای تاریخی همین تألیف بیان خواهدشد .

۱ـ تقریباً نزدیك مرز شرقی ایالت قومس مورد بحث ما در این تألیف

فصل هفدهم

دوره بی‌دوام زندیه

کریم‌خان زند

بعد از مرگ **نادر شاه افشار** موقعیت ایران نهـایت درجه عجیب و غریب بود. **خراسان** بدون اختلال و اغتشاشی در تصرف **شاهرخ** اعمی بود، در حالی‌که **کریم‌خان زند** از قبیله **لاق شیراز**، و **محمد حسن خان** قاجار فرزند **فتحعلی خان قاجار** که نادر شاه قبل از رسیدن بسلطنت او را بقتل رسانیده بود، وهمچنین **آزادخان** یکی‌از سرداران افغانی نادر، برای بدست آوردن تاج‌وتخت با یکدیگر میجنگیدند و بالاخره پیروزی نهائی نصیب رئیس محبوب خاندان زندگردید.

نبردی‌که بین زند و قاجار اتفاق افتاد در مرزهای **مازندران** بود. پس از یك نبردسختی، قاجارها فاتح‌شدند اما بجهت رسیدن نیروی افغانی نتوانستند پیروزی خود را دنبال کنند.

در همین هنگام **کریم خان** بقوای خود سر و صورتی داد و خود را برای حمله حاضر ساخت وبه **آزادخان** افغانی حمله برد ولی در**قزوین** شکست خورد و به **اصفهان وشیراز** عقب نشست ومجدداً بایاری **رستم‌سلطان** رئیس ایل**خشت** دربوشهر به**آزادخان** حمله برد ودرنتیجه اورا شکست‌داده و منهزم ساخت.

پس از مغلوبیت **آزادخان** قاجارها بآذربایجان لشگرکشی کرده و مراکز مهم آن ایالت را تصرف نمودند، در سال بعد **محمدحسن خان** با ارتش نیرومند خود تازه از پیروزیهای **آذربایجان** برگشته و خودرا از همه جهت مظفر و منصورمیدید، برای‌جنك با رئیس خاندان زند بطرف جنوب حرکت نمود، ولی کریم‌خان قادر بمقابله با او در میدان جنگ نبود. کوشید تا با دادن رشوه رؤساء لشگر دشمن را بطمع انداخته وآنهارا منحرف‌سازد. وی در این‌کار کاملا موفقیت‌یافت و **محمدحسن‌خان** در حالی‌که‌دستجاتش یکی بعد از دیگری اورا ترك میکردند، بدون هیچگونه جنگی‌مجبور بمراجعت گردید (**۱۱۷۱ هجری**) **محمد حسن خان** نیز در نزاع و اختلافی که با رئیس شاخه رقیب

قاجارها پیداکرد گرفتار خسارت و زیان شده و نیرو و توانائی او کاهش یافت ، ودرجنگی که بین آنها اتفاق‌افتاد بدست یکی از رؤساء قبیله **قاجار** بقتل رسید ، و بدین سان این نبرد سه جانبه یعنی نبرد بین سه مدعی خاتمه یافت و**کریم‌خان** بدلیل محبوبیت شخصی خود با آنکه مکرر درجنگ شکست خورده بود فاتح و پیروز گردید .

کریم‌خان مدت بیست و نه‌سال سلطنت کرد واز این مدت بیش از بیست‌سال حکمران بدون رقیب و بلامنازع ایران بود، وبنام **وکیل الرعایا** خوانده میشد ، **شیراز** پایتخت وی بود و عمارات زیبائی که هنوز شیراز بدان میبالد بنا نمود . در زمان سلطنت کریمخان زند **حسینقلی، خان قاجار** (پدر فتحعلیشاه قاجار) که از طرف کریم خان زند در **دامغان** حکومت داشت ، سر بشورش برداشت . کریمخان برادر خود **زکی خان** را بفرمـاندهی یك سپاه تعیین نموده **بدامغان** گسیل داشت . زکی خان شورش‌را با منتهای قساوت و بیرحمی و بربریت فرو نشاند و دستور دادکسانی‌که در این شورش شرکت نموده بودند آنانرا بچوبهائی بسته‌ و وارونه در زمین بنشانند .

(باغچه‌ساختن زکی‌خان‌ازاجسادانسانها درتاریخ معروف ومشهوراست).

در همین حین نیز **حسینقلی‌خان** از **دامغان** فرارکرده و عاقبت بدست ترکمن‌ها بقتل رسید ، **کریم‌خان** در صفرسال **۱۱۹۳** هجری دارفانی‌را بدرودگفت و مردم‌ایران برای پیشوای بی‌آلایش‌زندکه دوره‌سلطنت‌او عموم‌مردم دررفاه وآسایش بودند بطور بی‌ریا و عمیقانه عزاداری نمودند ،

جانشینان کریمخان

درهمان سال وفات**کریمخان** چهار نفر از خانواده او یکی پس از دیگری برتخت سلطنت نشستند ازاینقرار :

برادرش **زکی‌خان** ، پسرش **ابوالفتح** ، نوه‌اش **علیمراد** ، پسرش **محمدعلی و برادرش صادق** ، **علیمراد** که مجددا بسلطنت رسید درسال **۱۱۹۵** هجری **صادقخان** را با تمام اولاد او غیر از**جعفرخان** بقتل رساند . خود علی‌مرادهم در سال **۱۱۹۹**هجری در صحرای **مورچه‌خوار** اصفهان وفات یافت و **جعفر** بجای او نشست . جعفر خان نیز درسال **۱۲۰۳** کشته شد و پسرش که همان **لطفعلی خان** زیبا و بدبخت آخرین سلطان سلسله زندیه باشد بجای‌او نشست و عاقبت بدست **آغامحمدخان** قاجار ازدوچشم محروم گردید و بعداً در**تهران** بدار آویخته شد .

فصل هیجدهم

دوره قاجاریه

آغا محمدخان قاجار

ایل قاجار از نژاد ترك است. اینان مدتهای متمادی در ارمنستان سکنی داشتند و **تیمورلنگ** آنها رابایران کوچ داد. قاجارها یکی از قبایل **قزلباش** محسوب میشدند که از شاهان صفوی پشتیبانی‌مینمودند.

شاه‌عباس ایل قاجار را بسه دسته تقسیم نمود یکی در **مرو** مستقر شد و دومی در **گرجستان** و دسته سوم بدو قسمت کوچکتر بنام **یوخاری‌باش** (بالائی) **واشاقه‌باش** (پائینی) منقسم شده ودر سواحل **رودخانه‌گرگان** ساکن شدند ، مادر اینجافقط باقسمتی که در**گرگان** مسکن گزیدندسروکارداریم که فعالیت ورشد اولیه آنان‌در حوالی**گرگان** و **قومس‌وتهران‌و ری** بوده وبالاخره به‌سلطنت کشور ایران رسیده‌اند.

پس‌از آنکه نادر **فتحعلی‌خان قاجار** را بقتل رسانید **محمد حسن‌خان** فرزند **فتحعلی‌خان** بسوی ترکمن‌ها فرارکرد، در آنجا باکمك آنها برای مدتی استر آبادرا درتصرف داشت.

اما قبل از مرگ نادرشاه او قادر نبود که هیچگونه تأثیر مهمی در اوضاع بنماید، ولی بمحض قتل نادر نیروئی گرد آورده **ولایات‌خزر**را تصرف کرد و بعد،همانطوریکه در فصل گذشته بیان‌گردید **آذربایجان** را تسخیر نمود، ولی در جنگ‌با**کریم‌خان** زند شکست‌خورد، و بالاخره در اثر اختلافات عشیره‌ای بقتل رسید،وفرزندش **آغامحمدخان** نیز که در ایام طفولیت بفرمان **عادل‌شاه** نوه نادر مقطوع‌النسل شده بودبدست**کریم‌خان** زند افتاد واورا **بشیراز**آورد.

کریم‌خان، که بطور برجسته‌ای صلح جوو دارای روح‌مسالمت‌آمیزبود **با خواهر آغامحمدخان**ازدواج نمود وبا برادرزنش که در دربار او بعنوان **گروگان** بسر میبرد با ملاطفت و مهربانی خاصی رفتار مینمود، آغا محمدخان وقتی که از خواهرش شنید که کریم‌خان‌درحال مرگ است شیراز راببهانه‌تفریح وگردش وشکاربا بازشکاری‌ترك‌نمود،هنگام برگشتن در دروازه شهر شنید که کریم‌خان مرده است ، بنابراین با عجله‌بازرا رهاکرده

و بعد ببهانه انتظار مراجعت بازو جستجوی آن از نظر ناپدید شد ، و بطرف **مازندران** حرکت نمود.

وقتی او به‌ولایت اصلی خود رسید، عده زیادی از افراد قبیله‌اش دور او جمع شدند ولی نابرادری او **مرتضی‌قلی** با او بمخالفت برخاسته وخودرا شاه اعلام کرد، **آغامحمد خان** پس از نشیب و فراز های متعدد و دیدن حوادث و تغییرات زیاد که در جریان آن یکبار هم دستگیر و زندانی گردید، همین قدرتوانست که بر ولایات **بحر خزر** دست یافته و خودرا فرمانفرما معرفی کند.

در این‌زمان **خراسان** اسماً تحت فرمان‌و اراده **شاهرخ** بود. ولی در حقیقت این ایالت بین عده‌ای از رؤسای قبایل مستقل تقسیم شده بود . در شهر **مشهد** دو پسر پادشاه **نصراله میرزا ونادر میرزا** بودندکه هریك برای بدست آوردن قدرت با دیگری در جنك و جدال بود وهمین کینه و عداوت خانوادگی آنها بغارت **مزار امام رضا (ع)** منجرشد و هریك از این دو شاهزاده بنوبه خود قسمتی از ذخائر قیمتی آنرا بچپاول بردند .

نواحی **نیشابور** تحت حکمرانی یکنفر از رؤسای قبیله **بیات** مستقل بود، **قاین** تحت حکمفرمائی عربی از اعقاب **خزیمه** اداره میشد، **وسبزوار** دردست یك رئیس **غیلی چی** که از یك قبیله ترك بود قرارداشت، **آغامحمدخان‌قاجار** پس‌از اخراج‌نیروی اعزامی روس از ایران و هجوم به **کرمان** و دستگیری و اعدام **لطفعلی خان** آخرین پادشاه سلسله زندیه و فتح **گرجستان** و **تفلیس و ایروان** در سال **۱۲۱۰** هجری در تهران تاجگذاری‌نمود.

تسخیر خراسان توسط آغا محمدخان

آغامحمدخان پس از تاج گذاری مصمم‌شدکه **خراسان** را نیزمطیع سازد واو از راه **استرآباد** که‌آنجا را بابناهای زیادی‌که هنوزباقی است‌زیبا وقشنگ‌کرده بودحرکت کرد وپس از تنبیه‌وسرکوبی ترکمن‌ها بسوی **مشهد** حرکت‌نمود، درآنجا وی‌باهیچگونه‌مقاومتی روبرو نشد و رؤسای خردی‌که در فوق ذکر شد همگی قبول اطاعت و انقیاد نمودند. **نادرمیرزا** بافغانستان گریخت وپدر کورخود **شاهرخ** را درمشهد گذارد.

این مرد بدبخت که در این‌موقع سنش بالغ بر شصت بود در دست آغا محمد خان اسیر شد .

آغا محمد خان چون شنیده بود **شاهرخ** جواهرات گرانبهائی‌را که **نادر** از هند بغنیمت آورده‌نزد خود مخفی نموده است، دستور زجر وشکنجه وی‌راصادرنمود، شاهرخ هر روز براثر درد والم شکنجه‌های وارده‌محل ذخائر ونقودش را که رویهم انباشته بود نشان میداد آغامحمد خان برای بچنك آوردن **یاقوت مشهور اورنگ زیب** پادشاه هند پافشاری‌وسماجت زیاد میکرد، لذادستورداد حلقه‌ای ازخمیر برسر او گذاشتند وسرب گداخته درآن ریختند.

دراینموقع بود که شاهرخ محل یاقوت را بروز داد . آغا محمد خان که دیوانه

جواهر بود بواسطه بدست‌آوردن این سنك گرانبها ازخوشحالی نزدیك‌بوددیوانه شودلذا دستورداد شکنجه راموقوف سازند،

آغا محمد خان بعد از شکنجه‌های وحشیانه فوق اجازه دادکه شاهرخ باخانواده وبستگانش **بمازندران** برود، اما شاهرخ در اثر شدت درد ورنج عارضه از شکنجه قبل از رسیدن بمازندران در **دامغان** بدرود حیات گفت و در همان جا مدفون گردید **(۱۲۱۰ هجری).**

آغا محمدخان درسال**۱۲۱۱** هجری در کنار **رود ارس** بدست دونفر از نوکران خودکه بنا بودسیاست شوندبقتل‌رسید.

فتحعلی‌شاه‌قاجار

همانطوریکه درصفحات قبل بیان گردید **حسینقلی‌خان** فرزند **محمدحسن خان** قاجار وبرادر **آغامحمد خان قاجار** در سال **۱۱۸۴** هجری از طرف **کریم خان** زند بحکومت **دامغان** منصوب گردید، وچندسالی حاکم آنجا بودو بعد سر بشورش وطغیان برداشت ودرنتیجه شورش مذکور توسط **زکی‌خان** سرکوبی شدو **حسینقلی‌خان** معروف به **جهانسوز** بمازندران فرارکرد ودر آنجا بدست ترکمن‌ها بقتل‌رسید.

فتحعلی شاه درشب پنجشنبه ۱۸ شوال سال **۱۱۸۵** هجری درزمان حکومت پدرش حسینقلی خان درشهر**دامغان** متولد شد .

ساختمانی که فتحعلی شاه در آن تولد یافته بود بعدها بنام **مولود خانه** معروف گردید و در حال حاضر ساختمانهای فرمانداری و اداره دارائی **دامغان** در آن محل واقع است .

طبق منشآت **میرزا رضی‌منشی تبریزی** بموجب‌فرمان**فتحعلی‌شاه** مزرعه**محمد آباد** و **نوده** دامغان وقف نگهداری وتعمیر مولود خانه گردیده وتولیت آن نیز بعهده **محمدعلیخانی دامغانی** محول‌شده بود.

فتحعلی شاه در زمان سلطنت عموی‌خود**آغا محمد خان** عهده‌دار حکومت **فارس** بود، بعداز مرك آغا محمدخان از فارس بسوی پایتخت حرکت‌کرد وپس ازورود**بتهران** بتخت پادشاهی جلوس نموده و خود را پادشاه اعلام کرد، فتحعلی‌شاه **۳۷** سال در ایران سلطنت نمود .

از وقایع مهم دوره سلطنت پرماجرای اوشکست‌ایران درجنك باکشور روسیه است‌که براثر آن **۱۷شهر** آباد وپرجمعیت **قفقاز** ازتصرف‌ایران خارج گردید.

فتحعلی‌شاه به ایالت **قومس و دامغان** که‌محل تولد او بود توجه خاصی مبذول میداشت ساختمان **مسجد شاه سمنان** که‌یکی از بناهای عالی و مشهور ایران است طبق دستور وی بنا گردیده است‌که شرح آن درفصل بناهای تاریخی همین تالیف بیان خواهدشد.

در دوره سلطنت‌فتحعلی‌شاه**ذوالفقارخان‌سمنانی** حکومت سمنان و دامغان وشاهرود وبسطام رابرعهده‌داشت‌چون‌فتحعلی‌شاه‌در**دامغان**متولدشده‌بود،ظاهراً درهمین‌شهر فتحعلی شاه

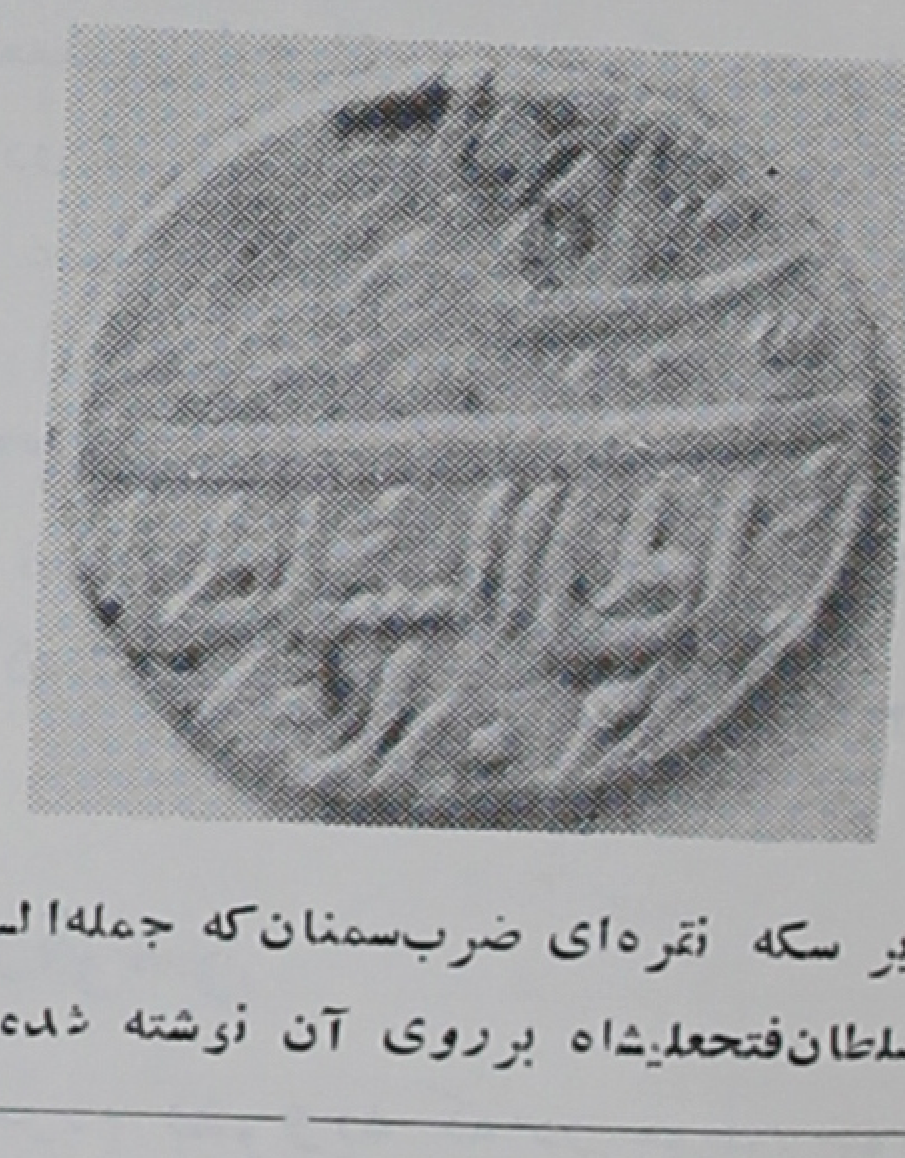
با **ذوالفقارخان‌سمنانی** و برادرش **اسماعیل‌خان** رابطه پیدا کرد، این دوستی‌وصمیمیت موجب‌ورود این‌دوبرادر دردستگاه سلطنتی شد ، وبعداً **ذوالفقارخان** بفرمانفرمائی‌ایالت قومس که مرکز آن دراین‌زمان شهرسمنان بودرسید، ذوالفقار خان‌پس‌از انتصاب، بنای‌ظلم‌و ستم‌رانسبت به توده مردم‌خصوصا **سادات‌حسنی** گذاشت. از این‌جهت بیشتر مردم سرشناس سمنان‌جلای وطن گفتند. درمیان این‌عده **حاجی سیدحسن** دانشمند معروف از**سادات حسنی** وصاحب**کتاب منهاج‌العارفین** که بیشتر از همه مورد تعدی‌بود ،مدتی‌در تهران اقامت گزیده ودر طول مدت اقامت موردتوجه وعلاقه خاص فتحعلی شاه‌قاجار واقع‌شد .

حاجی سیدحسن بعد از مدتی بسمنان مراجعت کرد. و فتحعلی شاه برای‌دیدن ذوالفقار خان ازراه **فیروزکوه بسنگسر** واز آنجا باوجود مخالفت شدیدخان‌برای‌دیدن حاجی‌سید حسن **بسمنان** آمد. شاه در این سفرآنطورکه باید از تعدیات خان مطلع‌شد .

درهمین ایام **ذوالفقار خان** فوت کردو حاجی سیدحسن بامر شاه از اموالی که ذوالفقارخان بزور از مردم**سمنان** واطراف گرفته بودمامورساختن مسجدی بنام**مسجد شاه** شد وبعداً موقوفات **شیخ علاءالدوله سمنانی** نیز که‌وقف خانقاه بود باین مسجد اختصاص‌یافت .

ذوالفقارخان یکی از حکام مستبد نواحی **قومس** میباشد که اکثر بزرگان و افراد متشخص سمنان از ترس وی جلای وطن‌نمودند. **میرزا ابوالحسن یغمای جندقی**شاعر معروف دوره قاجاریه نیز در دستگاه حکومت وی درسمنان میزیست ومنشی او بود. طبق نوشته **پرفسور ادوارد برون** [1] (یغما مدتی‌منشی مردی تند خو وهرزه دهان موسوم به ذوالفقارخان سمنانی بودوگویند محض‌مشغولیت خاطر وجلب رضای اواین‌غزلیات وابیات تعرض آمیز کریه‌را سروده‌ومجموعه آن را **سرداریه**نام گذارده‌است.).

ذوالفقارخان در دوره فرمانفرمائی‌خود در**سمنان** ظلم و جوربی حد و حصری نمود از جمله دستور داد زبان مرحوم **میرزا مهدی‌یاهو** شاعروارسته**سمنانی**را بریدند وبعداً خانه واثاثه‌وی را نیزغارت‌کردند،



تصویر سکه نقره‌ای ضرب‌سمنان‌که جملهٔ السلطان بن‌السلطان‌فتحعلیشاه برروی آن نوشته شده است



تصویر روی دیگرسکه‌نقره‌ای ضرب سمنان. این‌سکه متعلق به‌کلکسیون آقای حاجی‌حسین طلوعی‌سمنانی‌است

۱ـ تاریخ ادبیات ایران جلد سوم ترجمه رشیدیاسمی صفحه ۲۳۹.

بعدازذوالفقارخان سمنانی حکومت سمنان ودامغان وشاهرود وبسطام برعهده حاجی **بهمن میرزا بهاءالدوله فرزند فتحعلی‌شاه**محول شد ودرزمان‌سلطنت محمدشاه‌نیز بدین‌سمت مستقر بود.

فتحعلی‌شاه درسال **۱۲۵۰** هجری در**۶۸**سالگی بدرود زندگانی گفت و**۵۷** پسر و **۴۶** دختر بعداز خود گذاشت که‌برمرك اوسوگواری کنند.

محمد شاه

بعد از مرگ **فتحعلی شاه** نوه اش **محمد شاه** پسر **عباس میرزا** بسلطنت رسید (**۱۲۵۰هجری**) .

وی چهارده‌سال با رنجوری و ضعف نفس پادشاهی‌کرد ، و **ناصرالدین‌میرزا** پسر ارشد خود را بولیعهدی انتخاب نمود . از وقایع مهم دوره سلطنت وی ظهور فرقه بابیه درایران‌است . بدین معنی‌که در سال **۱۲۶۰** هجری شخصی بنام **سیدعلی‌محمدشیرازی** خودرا واسطه بین**امام‌عصرغائب(عج)**و خلق‌معرفی‌کرد وخویشتن‌را **باب** نامید،وپیروانی پیداکردکه نشو ونمای‌کلی واقدامات‌وتبلیغ آنان در زمان سلطنت **ناصرالدین‌شاه** بوقوع پیوست . **محمدشاه** در چهل سالگی بمرض **نقرس** جهانرا بدرود گفت (**۱۲۶۴هجری**)

ناصرالدین شاه

هنگام وفات **محمدشاه** ، **ناصرالدین‌میرزا** ولیعهد که در آنموقع **۱۶** ساله بود در**تبریز** مقام‌داشت ، در غیاب او مادرش **مهدعلیا** از روز وفات شاه تاورود**ناصرالدین میرزا** بتهران ، برتق‌وفتق امورپرداخت .

ناصرالدین میرزا شش‌هفته پس از مرگ پدرش از تبریز **بتهران** آمد و درنیمه‌شب تاج برسر گذاشت (**۱۲۶۴ هجری**) . از وقایع مهم دوره سلطنت طولانی ناصرالدین شاه قتل حزن‌انگیز **میرزا تقی‌خان امیرکبیر** است ، امیرکبیر در زمان صدارت خود دست به اصلاحات مهمی از قبیل تشکیل سپاه منظم بدستیاری معلمین اروپائی ، امن‌کردن راهها توازن بودجه ، استخدام معلم و **تأسیس دارالفنون** در تهران ، جلوگیری از مداخله مأمورین روس وانگلیس درکارهای‌کشور، محدودکردن علمای‌ظاهری، زد، ولی بیگانگان وکسانیکه در این اصلاحات زیان میدیدند شاه جوان‌را از **امیرکبیر** ترسانیدندو از راه نیرنگ و دسیسه‌وسائل عزل‌وتبعید و قتل‌او را در سال**۱۲۶۸هجری** فراهم ساخته ومملکت را از داشتن مصلحی خدمتگزار و لایق و دلیر ، محروم نمودند . واقعهٔ دیگر نشو و نمای فرقه بابیه در ایران‌است. ما دراینجا فقط بذکر وقایعی‌که توسط این‌فرقه درایالت**قومس** اتفاق افتاده‌است میپردازیم :

فعالیت فرقه‌بابیه درمشهدوقومس

طبق **ناسخ‌التواریخ** شخصی بنام **ملاحسین** از مردم **بشرویه** که در موطن خود بکسب علوم رسمی چون صرف و نحو و فقه و اصول میپرداخت تا خبر شریعت تازه **باب**

و انتقال او را از بوشهر بشیراز شنید ، از **خراسان** بدانصوب شتافت و پنهانی باب را دیدار کرد ، و آئین اورا پذیرفت و باب اورا بسوی عراق و خراسان برای دعوت روانه ساخت . بنا بقولی وی به بشرویه موطن خویش شد و خویشان و بستگان و جمع کثیری را بکیش خود درآورد و سپس عازم مشهد گردید ، و در آنجا **ملاعبدالخالق یزدی** شاگرد **شیخ احمد احسائی** باغوای او به تبعیت باب در آمد ، و **ملا علی اصغر مجتهد نیشابوری** که برطریقت شیخ احمد احسائی بود از راه برفت . علماء جنبش کردند و غوغا برخاست ، وصورت حال را بشاهزاده **حمزه‌میرزا** نگاشته او فرمان داد که **ملاحسین وملاعلی‌اصغر** را بلشگرگاه (چمن‌رادگان) حاضر آرند . ملاعلی‌اصغر از او بگردید . اما ملا عبدالخالق همچنان پایداری کرد و در شورش مردم مشهد ، ملاحسین رها شده و به **نیشابور** رفت ، واز آنجا به **سبزوار** شد ، و در آنجا **میرزاتقی جوینی** را با خود همراه ساخت و خرج اصحاب اورا تقبل کرد ، ودر ضیافت آقا **سید محمد** در **بیارجمند** حکم بحرمت غلیان و قهوه داد . و بدعت باب و دعوت او آشکار گشت ، وآقا سید محمد اورا براند و بسوی **میامی** رفت ، و در آنجا عده ای بدو پیوستند و بدعوت پرداخت . مردم شهر غوغا کردند و با او بمبارزه و مقاتله پرداختند و او چون عدت وعده داشت مقاومت کرد ، و چندتن از اصحابش کشته شدند ، ناچار راه **شاهرود** سپرد ، **وملامحمد کاظم مجتهد شاهرودی** اورا براند و در این موقع خبر فوت محمد شاه شایع شد . ملاحسین از این خبر قوتی گرفت و بسوی **بسطام** شتافت ، و علمای شهر او را از ورود باز داشتند ، و بقریه **حسین آباد** بدوفرسنگی درآمد **وملاعلی حسین آبادی** را بفریفت و بسوی مازندران شتافت[1]

واقعه بدشت

در لغت‌نامه دهخدا در مورداجتماع بابیها در **بدشت‌شاهرود** چنین‌آمده‌است :[2]

بنا بنقل **مؤلف نقطةالكاف** بعد از فوت **محمدشاه** جمعی از بابیها از **خراسان** بهمراهی باب‌الباب ملامحمدحسین بشرویه وارد مازندران شدند ، وتفصیل‌آن ازاین قرار است‌که ملاحسین بشرویه برای دیدار باب از خراسان تاماکو، که باب در آنجا محبوس بود پیاده و مستور حرکت کرده ، و اطلاعاتی بباب رسانید ، باب دستور دادکه از راه **مازندران بخراسان** بازگردد ، زیرا ابلاغ درستی در آنجا نشده است . بعداز آنکه ملا محمدحسین ببارفروش‌آمد ، درمنزل **حاجی محمدعلی بارفروشی** منزل‌کرد و امر باب را باهل بارفروش خصوصاً به **سعیدالعلماء** ابلاغ کرد ، و سپس روانه خراسان‌شد. سعیدالعلماء **حاجی‌محمدعلی** را از بارفروش بیرون‌کرد و او با چند تن روانه‌خراسان گردید و **طاهره (قرةالعین)** نیزکه یکی از مریدان سرسخت باب بود ، پس‌از واقعه قتل **حاجی‌ملاتقی** در **قزوین** و نسبت قتل به **طاهره** ، از قزوین گریخت و بسوی **خراسان** رفت ، و در **قریه بدشت** یك فرسخی **شاهرود** بسوی خراسان که در فصل جغرافیای **قومس** دراین‌تألیف‌شرح آن خواهد آمد بدیگران پیوست .

۱و۲ لغت‌نامه دهخدا مجلد۳۱ حرف (ب) : ۱ص ۳۷ و۴۰

نیکلا در تاریخ خود آرد : رهائی باب از زندان ، آشکار ساختن اصول مذهب بر پیروان ، جلوگیری از بابی کشی ، تقویت نیروی ایمان همکیشان ، اجتماع عمومی **بدشت** را ایجاب کرد .

حرکت ملاحسین بشرویه را بخراسان دانستیم . **قرة العین** هم بواسطه قتل ملا محمدتقی که بدو نسبت کردند ، دیگر نتوانست در قزوین بماند ، فوراً بجمع در بدشت پیوست . موضوع این اجتماع حبس باب بود ، که موافقت شد تهیه سفر **ماکو** را ببینند و تا ممکن است بر عده همراهان بیافزایند ، و باب را خلاص کنند و بکوشند تا کار به خشونت و جنگ نکشد و در صورتیکه بخواهند باب را بقتل برسانند ، مقاومت نمایند و اگر قشون زیادی بآنها حمله‌ور شد خودرا بخاك **روسیه** برسانند ، وسپس بتحقیق در اصول مذهب جدید پرداختند و همه باب را پیغمبر جدید دانستند ، و این چنین توافق کردند که (خداوند ظهور نموده و مذهب قبل منسوخ شد ، و قوانین قدیم از ریشه درآمده است و باید نهال قوانین تازه را در میان مردم کاشت) و **قرة العین** اظهار داشت که باید هرچه زودتر بابیهارا باین حقایق جدید آشنا سازیم ، **قدوس** اظهار کرد که پیروان این مذهب همه مسلمانانی هستند صادق و ماهم بواسطه مواعظ خود تعصبات آنهارا تهییج کرده ایم ، و فعلا این اظهارات خطرناك است وصلاح نیست اکنون آنانرا از اشتباه بدرآورد. **قرة العین** پاسخ داد که تأخیر در اظهار حقایق بجای پیشرفت مارا بعقب خواهد برد ، و اشکال کار در همین‌جا بود ، و همه برخلاف رأی قرة العین نظر دادند و گفتند بمحض شنیدن اولین کلمه که برضد **قرآن** گفته شود ، تمام جمعیت بجای قبول مذهب جدید مارا بنفرین و لعن دچار خواهند ساخت .

نزدیك بود **قرة العین** از پیشنهاد خود نتیجه معکوس بگیرد که تدبیری اندیشید و گفت من زن هستم، طبق سنت اگر زن مرتد شود و توبه کند ، قبول است ، من در این گفتار حقایق را بیان خواهم کرد ، و**قدوس** در میان جمع حاضر نگردد ، **اگر گفتار من** باشکال برنخورد که چه بهتر و چنانچه تولید شورش و انقلاب کرد نظر قدوس را راجع باظهارات من خواهند خواست ، و او مرا کافر میخواند و میکوشد دو باره مرا باسلام باز گرداند.

حضار این رأی را پسندیدند زیرا متفق بودند که یك روز باید پرده از روی کار برداشته شود ، پس هرچه زودتر بهتر ، وکار چنان شد ، و **قرة العین** بگفتگو پرداخت و چون هنگام ایراد سخن در پشت پرده نازکی قرار میگرفت ، آنروز دستور داد مستخدمین با مقراض آماده باشند ، تا با اشاره اوبندهای پرده را قطع کرده پرده بیکسو افتد ، پس وی با آرایش کامل پشت پرده ظاهر شد ، و با عباراتی مهیج و آهنگی نافذ آغاز سخن کرد ، تا بدین کلمات رسید .

(شماها باید امروز بدانید ، که خداوند ظهور کرده است ! وکتاب جدید از آسمان برای ما نازل شده ، و قوانین جدیدی برای ما مقرر گردیده است) **وبا اشاره بندهای پرده قطع و پرده بکنار افتاد** ، و او با جلال و شکوه تمام در برابر حضار ظاهر گردید ، وظاهراً خدمتکاران را توبیخ کرد که چرا چنین بی احتیاطی شده‌و سپس جمعیت را مخاطب ساخته گفت : (این قضیه)چه اهمیت دارد ، و نباید بانظر اعتنا بآن نگاه کرد

آیا من خواهر شما نیستم و شما برادر های من نیستید؟ کدام خواهری صورتش را از برادرش پوشیده است ؟ اما اثر این پیش‌آمد مانند صاعقه بر سر مستمعین فرودآمد بعضی صورت خودرا با دست پوشانیدند ، و پاره‌ای دامن لباس بر سر کشیدند ، تا نظرشان برزن نامحرم نیفتد و **قرةالعین** بی اعتناء بمیان آنها آمد و مرتب میگفت برادران من! . . امر حجاب از میان رفت ولی نتوانست کاملا بمقصود برسد . چون عده قلیلی آنهم بندرت باو نگاه میکردند .

میرزاحسینعلی بهاء چون دیدصحنه تماشا بطول انجامید و شایدخطرخونریزی بمیان آید ، **فوراً عبای خودرا برسر قرةالعین** انداخته اورا بچادر برد ، مجلس در میان همهمه و ناسزاکه چرا این زن برخلاف قوانین مذهبی صورت خودرا بمردان نمود پایان یافت و برخی را عقیده بر این بودکه این زن ناگهان مبتلا به جنون شده است ، و پاره‌ای نسبت هرزگی باو میدادند، و عده قلیلی‌هم از او طرفداری میکردند ، **قدوس** طبق نقشه ، ناراضیان‌را بار داد و باکمال مهربانی و خوشروئی از آنها پذیرائی کرد و جریان واقعه را با جزئیات شنید ، و درجه نفرت مسلمانان را از این عمل دریافت و گفت (مسئله فی حد ذاته غامض است و مرا باشتباه میاندازدو هرگاه‌واقعاً **طاهره** چنین که شما میگوئید رفتارکرده مسلماً کافر است و شما نیز باید من بعد او را کافر شمارید، ولی شاید در این اعمال و رفتار معمائی باشد که معنی آن بر من پوشیده است) و از آن پس بذر تردید راکه ماهرانه در دماغ پیروان خود کاشته بود ، آبیاری‌کرد و به بحث و گفتگو پرداخت و چنین‌گفت:

موضوع حجاب عادتی بیش نیست . . . . امام مهدی باید تاریکی‌های کتاب خدائی را برای ما روشن نماید ، و قوانین آنرا بسط و توسعه دهد ، نه اینکه آنهارا بکلی‌ازمیان بردارد ، پس باید با **قرةالعین** مباحثه‌کرده و نظر اورا دریافت ، چنین‌کردند و قدوس مغلوب‌وی شد واو وهمراهانش ازاو پیروی‌کردند .

پس از اجتماع بزرگـان بابی در **بدشت** آنان به بحث و گفتگو در میان خود پرداختند ، چون اهل آن آبادی آنهارا غیر خود یافتند، بر ایشان تاختندو اموالشان را بغارت بردند ، و آنان از یکدیگر متفرق گردیدند ، جمعی **باشرف** وگروهی **بآمل** و برخی **بیارفروش** رفتند ، و **قدوس** نیز مخفی‌ازمردم بیارفروش شد ، و**قرةالعین** نیز بنور رفت (**۱۲۶۴هجری**)

سفر ناصرالدین شاه به خراسان

ناصرالدین‌شاه درماه ذیحجه سال **۱۲۸۳هجری** بقصد خراسان ازتهران اردوبیرون زد،در این سفر زیارتی **مهدعلیا** مادر و **عزت‌الدوله** خواهر و عده‌ای از زنهای‌شاه در **شصت‌کالسکه** شش‌اسبه همراه او بودند .

این‌مسافرت‌درحدود**شش‌ماه**طول کشید،این‌جمعیت از راه**خوار**،**سمنان** ،**دامغان**، **شاهرود** ، **سبزوار** ، **نیشابور بمشهد** رفته و از راه **قوچان** ، **بجنورد** ، **نردین** ،

فیروزکوه بتهران معاودت کردند. طبق سفرنامه‌ای که از مشاهدات شهرهای بین راه این سفر وی تهیه و تدوین شده، عبور ناصرالدین شاه و همراهان او از ایالت **قومس** مدت **۲۲** روز بطول انجامیده است، در روز اول محرم سال ۱۲۸۴ هجری موکب سلطنتی وارد قریه **لاسجرد** گردیده و بعد بقریه **سرخه** رفته، سپس روز دوشنبه دوم محرم **بسمنان** وارد شده است، قبل از ورود به **سمنان**، **حسین‌خان** حاکم **سمنان** پسر سپهسالار والی خراسان باتفاق علماء و بزرگان **سمنان** تا نزدیکی قریه **سرخه** باستقبال میروند، **ناصرالدین شاه** و همراهان مدت **۳** روز در **سمنان** اقامت داشته‌اند ودر این مدت در ساختمان ارک سمنان که در حال حاضر دروازه شمالی آن در شمال شهر پا برجاست سکنی کرده بودند. روز سوم محرم ناصرالدین شاه پس از گردش در شمال شهر باتفاق وزراء و امراء لشکر با کالسکه سلطنتی عازم **دهکده درجزین** واقع در شمال **سمنان** میشود، و آب و هوای دهکده **درجزین** توجه شاه را جلب مینماید، بطوریکه شاه شخصا از بین دره درجزین در حدود یك فرسخ پیاده بطرف **گل رودبار سنگسر** راه‌پیمائی مینماید. تصادفا در این موقع ابر بسیار تیره و مهیبی از طرف شمال ظاهر میگردد و باران سختی شروع بباریدن مینماید، در ظرف نیم‌ساعت سیلاب عظیمی در **دره‌سنگسر** جاری میشود، **ناصرالدین شاه** بدون توجه بجاری شدن سیل در دره مذکور مشغول گردش بوده است که نوکران وملتزمین رکاب متوجه آمدن سیل گردیده فوراً شاه را مطلع میسازند. ناصرالدین شاه به بلندی کوهی که درکنار دره بوده پناه برده و از خطر سیل در امان میماند، بعد از ظهر همان روز بعد از گذاردن نمازعصر بشهر مراجعت مینماید، روز پنجشنبه چهارم محرم ناصرالدین شاه از **مسجدسلطانی** و **مسجدجامع** و بازار و کوچه ها و میدانها واستخرهای **سمنان** دیدن نموده وبعد از ملاقات **باحاجی سید ابراهیم**، **متولی مسجدشاه** باقامتگاه خود (ارك) رهسپار میشود و **روزجمعه پنجم محرم** سمنان را بقصد **آهوان** ترك مینماید. در بین راه **سمنان** به **آهوان** **رحمت‌الله خان ساری اصلان** که قبلا حکومت **سمنان** را برعهده داشته بعرض میرساند، که در دره‌های شمال جاده مذکور قوچ و میش‌وحشی بسیار است وی اضافه میکند که دراوقات حکومت خوددرسمنان غالبا دراین دره‌ها شکار بسیار نموده‌است، بالاخره با ورود **بآهوان**، **کاروانسرا سنگی** و **رباط شاه‌عباسی** آنجا مورد بازدید قرار میگیرد. ضمنا درسفرنامه مذکور از **قلعه آهوان** که نیم فرسنگ پائین جاده واقع وخراب و بلاسکنه بوده ذکری بمیان آمده‌است.

ناصرالدین‌شاه روز **دهم محرم** (عاشورا) همان سال در **دامغان** توقف نموده و در عزاداری مردم **دامغان** شرکت کرده است. روز **یازدهم محرم** برای سیاحت و تفریح به **چشمه علی دامغان** عزیمت نموده و بناهای تاریخی آنجا مورد بازدید قرار میگیرد و سپس از طریق **مهماندوست بشاهرود** و **بسطام** عزیمت و قبل از ورود بآن شهر **جهانسوزمیرزا** حاکم **بسطام** و **شاهرود** باتفاق عده‌ای از اعیان شهر از شاه و همراهان وی استقبال مینمایند.

این قافله زیارتی شاهانه از طریق **میامی** و **عباس آباد** عازم **مشهد** میشود و

تاریخ خروج از **قریه عباس آباد** که آخرین منزلگاه **ایالت قومس** میباشد **بیست و دوم محرم** همان سال بوده است.

سفر دوم ناصرالدین شاه بخراسان

ناصرالدین شاه، **۱۸ سال** بعد مجدداً درسال **۱۳۰۰** هجری ازراه **دماوند** و **فیروزکوه**، **بسطام**، **نردین**، **بجنورد**، **قوچان**، **شیروان**، **چناران** **بمشهد** رفته و از راه **نیشابور**، **سبزوار**، **شاهرود**، **دامغان**، **سمنان** و **ایوانکی** بتهران برگشته است. اهمیت این سفر شاه بمراتب کمتر ازسفر طولانی اول میباشد.

مرگ ناصرالدین شاه

ناصرالدین شاه درسال **۱۳۱۳** هجری قمری هنگامیکه تدارکات لازمه برای **جشن پنجاهمین سال** پادشاهی او مهیا شده بود، **چهار روز قبل** از آن تاریخ بدست **میرزا رضای کرمانی** یکی ازشاگردان **سید جمال الدین اسد آبادی**، در **حرم شاه عبدالعظیم** **در ری** بقتل رسید **(۱۷ ذیقعده سال ۱۳۱۳ هجری)**

مظفرالدین شاه

بعد از **قتل** ناصرالدین شاه فرزندش **مظفرالدین** میرزا بسلطنت رسید. وی مردی بود بی‌اراده و رنجور، ولی خوش‌قلب. **انقلاب مشروطیت ایران** در زمان او بوقوع پیوست و درنتیجه، **مظفرالدین‌شاه** را وادار بصدور **فرمان مشروطه درسال ۱۳۲۴** هجری قمری کرد.

بموجب فرمان مذکور **مجلس شورای ملی** تشکیل شد و **پنج ماه** بعد **قانون اساسی** بامضاء شاه رسید و چند روز پس از توشیح قانون اساسی **مظفر الدین شاه** در گذشت.

محمدعلی شاه و احمدشاه قاجار

بعد از **مظفرالدین‌شاه**، **محمدعلی میرزا** ولیعهد بسلطنت رسید (**۱۳۲۴** هجری) و متمم قانون اساسی را که مجلس تهیه کرده بود، امضاء کرد، معذالك نسبت بمشروطه خوشبین نبود. و بالاخره در **سال ۱۳۲۶** هجری مجلس‌را بکمك نیروی **قزاق** و صاحب منصبان **روسی** بتوپ بست، و جمعی از **پیشوایان مشروطه** را بکشت و ازنو استبداد را بر قرار ساخت، لیکن مردم تبریز و رشت و اصفهان قیام‌نموده و بتهران حمله کردند و **محمدعلی شاه** را ازسلطنت خلع نمودند، و پسر ارشد او **احمدمیرزا** را که **۱۲** سال داشت بسلطنت برگزیدند، و **عضدالملك** رئیس کهن سال ایل قاجار نیز بعنوان **نایب السلطنه** تعیین گردید (**۱۳۲۷** هجری).

پس از **فتح تهران** و پیروزی ملت ، انتخاب نمایندگان دوره دوم قانونگذاری بعمل آمد و مجلس شورای ملی تشکیل شد .

یپرم (یفرم خان) بفرماندهی پلیس منصوب شد و در رفع اغتشاش و ناامنی و جلوگیری از غارت ودستبرد جدیت های زیادی ازخود بخرج داد .

محمدعلی شاه مخلوع پس از چك و چانه زدن زیاد بالاخره قبول کرد که سالیانه حقوقی بمبلغ یکصدهزار تومان باو داده شود و بعد بطرف **بندر اودسا** درروسیه حرکت نمود، مخصوصا قراراینطورداده شد که هروقت در آتیه معلوم شود که اودست بتحریکات سیاسی زده وباعث اختلال درامور، واغتشاش وناامنی شده مقرری او قطع گردد . پس ازمرگ **عضدالملك** نیابت سلطنت **بناصرالملك** تفویض شد .

کوشش شاه مخلوع وجنگ ارشدالدوله با ملیون ایران

درسال ۱۳۲۹ هجری قمری دولت ایران بسفارتخانه‌های روس و انگلیس در تهران اطلاع داد که از روی اطلاعات واصله شاه مخلوع بین ترکمان‌های نزدیك **استرآباد** (**گرگان فعلی**) مشغول تبلیغات بمنظور مراجعت بایران است . بدین مناسبت پیشنهاد شد که مقرری اورا قطع کنند، ولی سفارتخانه‌ها در این باب اعتراض کردند .

در همین موقع شاه مخلوع با لباس مبدل از روسیه عبور نموده با اسلحه و مهمات زیادی که روی صندوق های آن **مارك آب معدنی** زده شده بود در نزدیکی استر آباد پیاده شد .

مراجعت شاه سابق ، تولید اضطراب و وحشت عجیبی در **طهران** نمود. اینك مشروح جریانات فوق الذکر که حاوی مطالب دقیقی میباشد و قسمتی از آن درایالات **قومس** اتفاق افتاده است از روی کتاب **اختناق ایران** تألیف **مستر شوستر** مستشار آمریکائی که در آن زمان در ایران اقامت داشته ودر تصمیمات متخذه ملیون جهت مقابله با محمدعلی شاه و یارانش دخیل بوده و جریان وقایع آنروزهارا بچشم خود دیده است نقل میگردد :

هیجدهم ژوئیه سال ۱۹۱۱ میلادی (**بیست ویکم رجب سال ۱۳۲۹ قمری**) دفعتایك پیچیدگی جدید و پریشان کننده‌ای در ایران نمودار گشت . دیری از شب گذشته بود تلگرافی بمن رسید که در همان روز **محمدعلی** با چندتن از متابعینش که در **ادسا** تحت حمایت و **نگرانی** روسها بوده از **گمش تپه** که نزدیك بسرحد **روسیه و در ساحل بحرخزر** واقع است وارد ایران گردیده است . این خبر ناگهانی مثل شهاب ثاقبی بود که متضمن حیرت و استعجاب فوق العاده گردید، زیرا از وقتی که **سالارالدوله** برادر شاه مخلوع از طرف حدود غربی وارد ایران شده و شهرتهای بی اصل ورود **محمدعلی** از حد تجاوز نموده بود. اهل **طهران** تصور و باور نمیکردند که **دولت روس** همچو جرأتی بنماید که با معاهده محکمی که دوسال قبل با دولت انگلیس و ایران نموده علنا نقاضت و مخالفت کند .

وقایع نگار **تمس** چنین مینگارد : بالاخره **محمدعلی شاه مخلوع** با شش نفر از

همراهانش در ۲۱ رجب سال ۱۳۲۹ به قمش تپه فرود آمد ، ومنجمله از همراهان او برادرش شعاع السلطنه و آن شخص معروف بامیر بهادر جنگ میباشد ، احتمال میرود تا روز پنجشنبه بجانب استر آباد که حاکم ندارد رهسپار شود از وقتیکه شاه مخلوع علی الظاهر بعزم وینه و کارلزباد حرکت نموده در اینجا افواهات پی درپی شیوع یافته که بهمین نزدیکی بایران مراجعت خواهد نمود .

دولت ایران توجه دولت روس را بجانب این امر منعطف نموده و هم ورود ارشدالدوله (آگنت) وکیل شاه را ، که در این اوقات چنانچه شهرت دارد با تذکره جعلی و مقدار زیادی تفنك و فشنك از بادکوبه عبور کرده بدولت روس اظهار داشته‌اند ، دولت روس ازدادن هرقسم کمك ومعاونت دولت ایران انکار وامتناع نموده ، ارشدالدوله هم بحدود ترکمانیه رهسپار شد .

متجاوز از یکسال است آنتریك وسازش شاه مخلوع با تراکمه جاری میباشد دولت روس بواسطه (پروتگال) (صورتمجلس ۱۹۰۹) با دولت ایران راجع به تأدیه قسط سه‌ماهه محمدعلی مجبور و ملزم شده که از آن آنتریکها ممانعت نماید و قرار شد که در صورت وقوع چنین امری (یعنی مداخله شاه مخلوع در امور ایران و سازشش با ایلات) وظیفه وی توقیف و بکلی قطع‌شود . با این حال شاه‌مخلوع با کشتی روسی وارد ایران شده و شیوع کامل داردکه حرکات او در روسیه از مأمورین دولتی آنجا مخفی نبوده است .

نوزدهم ژوئیه ۱۹۱۱ (بیست ودوم رجب ۱۳۲۹) یعنی روز بعد از وصول خبر ورود محمدعلی‌میرزا جمیع پارتیها و احزاب سیاسی مجتمع شده و یك کابینه‌متفق علیهی مشتمل بر اشخاص ذیل بمجلس معرفی شده وتصویب گردید :

سپهدار ، رئیس الوزراء (بدون دفتر و قلمدان وزارت) صمصام السلطنه (بزرك بختیاریها) وزیرجنك ، وثوق‌الدوله وزیر داخله ، قوام‌السلطنه وزیر عدلیه مشیرالدوله ، وزیر پست‌و تلگراف . حکیم‌الملك ، وزیرعلوم ومعارف معاون‌الدوله وزیرمالیه ، محتشم‌السلطنه وزیرخارجه .

مجلس از همان شب قانون نظامی سختی تصویب و مجری داشت که از حالت محاصره خبر میداد و اجراء آن قانون را بعهده و اختیار هیئت‌وزراء ووزیرجنگ موکول نمود .

با وجود آن اظهار جرأت‌آمیز ودلیرانه نمایندگان ، اضطراب و وحشت‌فوق‌العاده‌ای در تمام نقاط طهران مشاهده میشد ، ملتیان خائف بودند که مبادا روسها باز میخواهند شاه مخلوع را معاودت داده و دوباره او را بروی کار آورده و شهر را بدست طوائف ترکمان که همراه او میباشند بیادغارت دهند ، طرفداران شاه یعنی آن عنصرهای ارتجاعی نیز خائف بودندکه مبادا ملیین از ایشان انتقام‌کشیده و هر وقت‌که موقعی بدست بیاورند آنهارا حبس وزجرنمایند .

در این‌موقع در ایران هیچ قشون و افواجی موجود نبود مگر در دفتر وزارت‌جنك ژاندارمه و پولیس پایتخت هم بیشتر از ۱۸۰۰ نفر نبوده و آنها هم کامل‌السلاح نبودند ،

فی الحقیقه تمام آن پولیس و ژاندارمه برای نگاهداشتن نظم داخله **طهران** لازم بود .
اخبار متواتر میرسید که **ترکمانها** دسته دسته در حدود شمال شرقی ایران در تحت بیرق شاه‌مخلوع جمع‌میشوند،وعموما خوف آن میرفت که در ظرف چند هفته به دروازهٔ شهر تهران برسند .

سالارالدوله برادر شاه هم از حدود **همدان** شروع به پیش‌آمدن گذارده بود و همچو شهرت داشت که چندین هزار نفر عشایراکرادرا دورخود جمع نموده است . کابینه جدید ایران‌هم درمقابل آن‌خطرهای دوپهلو متزلزل بود .

دولت ایران تا آنوقت با آن فشارهای مترائده متوالیه تا یك‌درجه با استقامت و استقلال کار میکرد،ولی ماشین و دستگاه کارخانه‌های دولتی شروع بکندشدن گذارده و در ظرف چند روز حکومتی باقی نماند،بجز عده قلیلی ازمردم که پیش آمده و خود را بجهت محافظت و نگاهداری مشروطه واقدامات لازمه فوری برای‌دفع بلوائیانیکه دولت را تهدید کرده ظاهر میداشتند .

رئیس‌همهٔ آنها **یفرم‌خان** رئیس پلیس و ژاندارمه **طهران** بود **یفرم‌خان** ارمنی و از اهل آن قسمت از **ارمنستان** که در تحت تصرف **عثمانی** است بوده و چندسال قبل از آن **برشت** آمده و در آنجا رشته تجارت مختصری داشت ، از سابقه حالات او بسیار کم مطلع میباشم ولی اعتقاد عموم این بود که آن کسی که باسم **یفرم‌خان** موسوم است بمنزله سر وگردن مهم عساکر ملی‌که از سمت رشت روانه شدند بوده‌و **سپهدار اعظم** برای آنها فقط صورت مترسکی بود .

بعد از آنکه **درسنه ۱۹۰۹ (۱۳۲۷ هجری قمری) طهران** را بقبضه تصرف خود درآورده ودولت مشروطه را معاودت دادند، **یفرم** بریاست‌اداره نظمیه وپلیس‌پایتخت مأمورشد ، مسئولیت وعظمت‌این‌منصب درایران خیلی بیشتر از آن اهمیتی‌است‌که مابین‌ملل متمدنه معمول میباشد .

یفرم‌خان درخلال مدت خدمتش یکدسته فوج مسلح منظمی که در هیچ زمان دولت مشروطه مثل آنرا دارا نبود تشکیل داده و نگاه داشت و بمعاونت فوج مزبور توانست‌نظم عمومی را در شهر برقرار بدارد و این قابلیت را هم داشت‌که مردم را بطرف خودجذب و جلب نموده رضایت و وفاداری آنهارا باقی و پایدار بدارد ، با وجود تعلیم و تحصیل محدودش ، بسیار صاحب تدبیر وبدون‌شبهه باعلی درجه‌داری جربزه و لیاقت نظامی و بی اندازه متهور و بی باك بود .

در این بحرانیکه ایرانیان بآن دوچار شده بودند **یفرم** خیلی زود ترقی‌کرده و از طراز اول بشمار میرفت ، اگر چه در نظر مسلمانان مسیحی وکافر بود ولی با این نقص بزرك و حسادتهائیکه اکثر مردم نسبت باو داشتند ، اقتدار و نفوذ بزرگی برای‌خودجلب کرده و این‌هم مسلم بود که علاوه بر محافظت شهر ،دولت‌مشروطه را نیز از خطرات قشون **شاه مخلوع** نجات وخلاصی داد .

اثر و نتیجه آن اعلان قانون نظامی این شدکه **۲۲ رجب ۱۳۲۹** هجری قمری

صمصام‌السلطنه بمناسبت اینکه وزیر جنك بود حاکم (فرماندار) نظامی طهران گردید و باین‌وسیله حیات وممات تمام هموطنان را بقبضه اختیار خود درآورد.

بیستم ژوئیه (۲۲رجب ۱۳۲۹) نایب‌السلطنه مرا (مسترشوستر) طلبیده وتا دیرزمانی در آن باب مذاکره و صحبت میکردیم. من رأی دادم که باید فوراً قشونی از تهران بمقابله شاه مخلوع فرستاده شود تا اشخاصیکه در طهران و سایر نقاط مایل باین ترتیبات جدید نبوده و مطمئن میباشند که هیچ دفاعی از طرف دولت نخواهد شد سرجای خود نشسته و در ایشان تأثیر کند، نایب‌السلطنه این رأی مرا پسندیده و امر نمود که بین صمصام‌السلطنه و یفرم و من در این باب شور شود. این نکته راهم بنایب‌السلطنه خاطر نشان کردم که مجلس را وادار نماید که قانونی در خصوص اعدام یا دستگیر نمودن شاه مطرود و برادرانش که برای مخالفت با دولت مسلح شده اند نافذ و مجرا داشته و برای هرکس که آنهارا معدوم و یا زنده دستگیر کند جایزه وانعام بزرگی معین نماید، والاحضرت این خیال را هم خیلی پسندیده وعده نمود که بکابینه و مجلس سفارش اکیدی نماید که آنرا مجرا و معمول بدارند. نایب‌السلطنه این مطلب را نیز بیان نمود که عده‌ای از ارتجاعیون بسیار بدنام را در همین دو روزه یفرم گرفتار خواهد نمود، من رأی دادم که‌این کار باید فوراً صورت بگیرد چراکه هرروز شك وخوف و پریشانی خاطر عموم زیادتر میشود.

همان شب تلگرافی از محمدعلی برای سپهدار رسید و باو حکم نموده بود که حکومت طهران را بقبضه تصرف گرفته و تنظیم امور آنجا را تا ورود وی برقرار دارد سپهدار بین مردم انتشار داد که به شاه مخلوع تلگراف ذیل را جواباً مخابره نموده است.

(ملت هیچگاه زیر بار حکمرانی شما نخواهد رفت) ولی این مسئله بسیار محل تردید بودکه آیا سپهدار همچو تلگرافی کرده‌است یا نه؟

در آن موقع آشکار شد که بعضی از اعضاء کابینه با مشمولیت سپهدار و محتشم السلطنه و معاون الدوله هم خودرا برای مدافعه شاه مصروف ننموده بودند، سپهدار ساکنانه در عمارت ییلاقی خود در شمیران که خارج از شهر بود مقیم شده و روز بروز اجراء احکام یفرم را راجع به دستگیری مستبدین بتأخیر می انداخت. اهل طهران فوراً از مخالفت سپهدار ظنین شده و کابینه‌ای هم حقیقتاً باقی نمانده بود.

در آنوقت در طهران بکدسته بختیاری بودندکه عده‌شان تقریباً به ۶۰۰ نفربالغ میشد و خوانین بختیاری آنها را بطور گارد اعزازی برای خود نگاهداشته ولی حقیقتاً از دولت مواجب میگرفتند ایشان برای مهمات محتمله‌آینده بطور نقطه مرکزی واقع شده بودند.

یفرم نقشه و تدبیر خودرا برای حمله بشاه‌مخلوع بجهت من شرح و توضیح داد ولی گفت نمیتوانم هیچیك از وزراءرا در این کار مداخله داده و محرم بدانم زیرا که به ایشان اطمینانی ندارم، اجزاء و تابعین خودراواداشته بودکه‌فشنك وگلوله‌های‌توپ‌شنیدری که از طرف بریگاد قزاق به آنها داده شده دومرتبه پرکنند، زیراکه جرئت نمیکرد

آنها را بهمان حال بکار برد و گفت که **سپهدار** سزاوار دار زدن یا گلوله ریز نمودن است .

یفرم از مجلسیان بسیار غضبناك بود بواسطهٔ اینکه مجلس مختصر وظیفهٔ **ماژور هاز آلمانی** را که صاحب منصب ماهر توپ (مگزیم) بود قبول و منظور ننموده و مشارالیه‌درسال قبل، در موقعیکه تحت‌فرمان یفرم در جنگ بوده زخم برداشته بود، وجود وخدمات **مسیوهاز** درآن مهمی که بطرف **استرآباد** در پیش بود بسیار لازم ولی ازآن سلوکی که در باره مشارالیه شده، خوشدل نبود . مشارالیه چون فقط‌مستخدمی‌دولت‌ایران را بسمت معلمی توپخانه داشت، شرکتش‌در جنك حقیقتاً موکول بقبول و رأی خودش بود پس از چندی که توانستم وظیفهٔ اورا برقرار نمایم متقبل شدکه همراه یفرم برود .

در بیست و هشتم رجب سال ۱۳۲۹ قمری وکلای مجلس با اکثریت رأی به اخراج و تبعید **سپهدار و محتشم السلطنه** داده و فورا هیئتی را نزد **نایب السلطنه** فرستادندکه از او استعفای آن دو وزیر را خواهش‌کند و قبول شد ، آن اقدام قدری‌هوای کدر اغتشاشات‌را صاف‌نمود . ازجمله اقداماتی که‌شد این بودکه‌کابینه‌جدیدی تشکیل بدهند که حقیقتاً برای‌استقلال دولت‌مشروطه‌کار بکند .

در ۲۹ رجب ۱۳۲۹ هجری قمری کابینه جدیدی بشرح زیر تشکیل یافت:

صمصام السلطنه رئیس‌الوزراء و وزیر جنك ، **وثوق الدوله** وزیر خارجه **حکیم‌الملك** وزیر مالیه ، **مشیرالدوله** وزیر عدلیه ، **علاءالساطنه** وزیرعلوم‌ومعارف **قوام‌السلطنه** وزیرداخله . **دبیرالملك** وزیر پست وتلگراف .

روز بعد خبررسیدکه پیش‌قراول افواج و اتباع **محمدعلی‌میرزا** بچند میلی شهر **شاهرود** که در شمال شرقی پایتخت است رسیده‌اند . پیشکار مالیه آنجا تلگراف کردکه از طرف **شاهزاده شعاع‌السلطنه** حکمی باو رسیده که بدون تأمل و تأخیر تمام مالیاتی راکه وصول و جمع نموده است بحاکمی‌که از طرف **شاه‌مخلوع** معین‌شده[1] تسلیم نماید و تهدید نموده‌که چنانچه تمرد از آن حکم نمایدکشته‌خواهد شد ، آن مشروطه‌خواه‌وفادار خودش‌تلگراف‌مزبوررا نموده وخواهش‌کرده‌بودکه جوابش‌را مخابره نکنند زیراکه‌وصول جواب‌آن تلگراف سبب قتلش‌میگردد .

روز بعد تلگراف نمودکه چهارصدنفر **ترکمان** بغتتاً وارد شهر شده و تمام دفاتر دولتی و خانه‌های مردم را غارت نمودند ، خود او با خانواده ومتعلقینش فرارکرده ودر خانه دوست‌ارمنیش پناه‌گزین شده‌است ،

در روز دوم شعبان ۱۳۲۹ هجری مجلس قانون ذیل را جاری نموده و اشاعه دادکه صد هزارتومان برای‌اعدام یا دستگیرکردن محمدعلی و بیست‌وپنج‌هزار تومان برای هر یکی از برادرانش معین‌کرد .

۱ــ این‌شخص سالار اشرف نکارمنی بوده‌که بعدها ملقب به سردار اشرف گردیده‌است . ضمناً بعداز شکست‌ترکمانها سرباز ملی معروف به‌منتصرالدوله ازطرف‌ملیون بحکومت‌شاهرود منصوب گردید .

در روز **دوازدهم شعبان ۱۳۲۹ هجری** خبر رسید که **ارشدالدوله** دسته‌ای از افواج دولتی‌را در **دامغان** شکست‌داده وعده‌ای ازافواج‌دولتی هم درآنموقع از اردوی خود فرارنموده و باتباع شاه مخلوع ملحق‌شدند.

زمانیکه **سپهدار وزیرجنگ** بود آن دسته از افواج‌را با دوتوپ بآن‌محل‌مأمور کرده بود، توپهای مزبوره هم با قورخانه و لوازم، غنیمت‌قشون شاه مخلوع شده و بدست آنها افتاد. عقیده بسیاری از مردم این بودکه این واقعه ناگوار نتیجه پیش بینی واقدامات **سپهدار** بوده است و درآن موقع‌خیانت و مخالفت مشارالیه با **دولت‌مشروطه** نزدعموم مسلم‌گردید.

در اواسط ماه **شعبان** عده‌ای از دسته‌های افواج ملی برای مقابله و جلوگیری از شاه مخلوع بشمال ایران (**طهران**) فرستاده شد. اولین غلبه و فتح نمایانی که افواج دولتی‌کردند در **فیروزکوه** که در بین سلسله‌کوههای شمال شرقی طهران واقع است بود در تنگه بسیار تنگی آن‌سردار جوان بختیاری یعنی **معین‌همایون**، **رشیدالسلطان** را شکست داده و او را دستگیر نمود، **۶۰**نفر از اتباع **رشید السلطان** در آن جنگ مقتول‌گردیدند.

نقل و حرکت، ومحل توقف **شاه مخلوع** امر مجهول غیر معینی بود افواهاً شهرت داشت، بعد از آنکه شنید **قیمت سر او صد هزار تومان** معین شده مضطربانه فوراً بهمان کشتی‌که از زمان ورودش **درکناره (دریای خزر)** لنگر انداخته بود پناهنده شد. در این‌موقع **یفرم‌خان** دسته‌های کوچکی‌را از ملتیان انتخاب‌کرده و برای محافظت طرق تنگه‌هائی‌که بتهران منتهی میشد مأمور نمود، و خیال داشت‌که یك عده قشونی هم از طرف پشت سر **افواج محمد علی** بفرستد که راه اتصال آنهارا بدریا قطع نماید و خود **یفرم** نظر باهمیت و حالت نازك **طهران** مصمم شده بود که در همانجا بماند و بمقابله قسمت‌عمده افواج **شاه مخلوع** نرود تا اینکه خود آنها بفاصله نزدیکی **بپایتخت** برسند (دراین‌موقع ترکمانانی که‌در تحت‌نظر **ارشدالدوله** بودند از **دامغان بسمنان** آمده و شروع بقتل وغارت‌نمودند، مخصوصاً در سمنان منزل‌آقا **میرزاابوطالب(محبوبعلی) حسنی‌شریعت پناهی**راکه سردسته مشروطه خواهان سمنان بود غارت‌کردند)

در**روز سوم رمضان‌سال۱۳۲۹قمری** ، **ترکمانان** هنگامی‌که بسوی **طهران** پیش میآمدند در نزدیکی قصبه **ایوان‌کیف** با دسته مختصری از افواج غیر منظم دولتی مصادف‌شده و آنهارا شکست دادند، قصبه مزبور **۵۶ میل** از پایتخت فاصله داردفوراً کمك مختصر دیگر در تحت ریاست **امیرمجاهد** برادرکوچك **صمصام‌السلطنه** فرستاده شد.

روز **دهم رمضان** خبر رسیدکه **ارشدالدوله** نزدیك قریه **امامزاده جعفر** که بفاصله **۴۰** میل طرف جنوب شرقی **تهران** واقع است رسیده فوراً **یفرم ۳۵۰** سوار انتخاب نموده‌باتفاق **ماژور هاز**، **مشاق آلمانی** توپخانه، با یك‌عراده توپ ماگزیوم و سه عراده توپ شنیدر سریع‌الاطلاق ازطهران حرکت‌کرد، شهرت‌نمود **سواران بختیاری** که درتحت فرمان **امیرمجاهد** بوده شکست خورده‌اند.

روز سه‌شنبه یازدهم رمضان ۱۳۲۹ هجری ساعت ۱۱ صبح افواج ملی در تحت حکم **یفرم** باتباع شاه مخلوع که در زیر فرمان **ارشد الدوله** بودند حمله کردند. اتباع **ارشدالدوله** مشتمل بر دو هزار نفر ترکمان و عده‌ای از اهالی ایران که هزاروچهارصد نفر آنها سواره و افواج دولتی مشتمل بر ۵۰۰ نفر سوار بختیاری و ۱۸۰ نفر ازداوطلبان ارمنی و عده‌ای قلیل ژاندارم بانضمام سه عراده توپ شنیدر و یکدستگاه توپ‌ماگزیوم، سوارهای بختیاری در زیر فرمان صریح **سردار بهادر** و **سردارمحتشم** بودند و سایر افواج دولتی درتحت فرمان **امیرمجاهد** و در دو میلی **امامزاده‌جعفر** با **ارشدالدوله** مقابل شدند آنها مرکب از ۴۰۰ نفر بختیاری و عده قلیلی ژاندارم بودند ساعت ۱۱ صبح **ارشدالدوله** از تپه ای که بقدر نیم میل مربع فضای آن بود بالا رفته و آنجارا سنگر قرارداد و با چهار توپ خود از خصم مدافعه مینمود ۳۰۰ نفر ترکمانهارا بیکی از دهات **ورامین** فرستاد که اهالی‌را مضطرب نمایند. وقتیکه افواج دولتی در تحت حکم **یفرم** آن روز صبح بحوالی محل مزبور رسیدند، صدای شلیك توپ و تفنك‌شنیده میشدکه بین افواج **امیرمجاهد** وترکمانها رد و بدل میگردید،

یفرم، **ماژورهاز** و **سردار بهادر** و سوارهای ابواب‌جمعی مشارالیه را با توپ ماگزیوم بمحل مرتفعی بسمت یمین افواج **ارشدالدوله** فرستاد. ایشان از راه مخفی و پناهگاهی که بنظر نمی آمدند به آن محل مرتفع رفته و فوراً با توپ ماگزیوم شروع به آتش‌فشانی به ترکمانان نمودند،مطابق تقریر خود **ارشد الدوله** در موقع استنطاق (بعد از آنکه دستگیرشد) غرش توپ ماگزیوم، **ترکمانها** را مرعوب ساخته و زهره خود را باختند. سرکردگان آنها هرقدر سعی کردندکه آنان را منظم نگاهداشته و از فرارشان مانع شوند نتوانستند. وقتیکه سواره بختیاری در تحت سرکردگی **سرداربهادر** برایشان حمله نموده و آنها را درهم شکستند **ترکمانان** باکمال خوف و دهشت فرار را بر قرار اختیار نموده و پای **ارشد الدوله** زخم برداشته و نتوانست فرار نماید. دسته ای از بختیاریها مشارالیه را دستگیر نمودند. از ترکمانان بین ۶۰ و ۷۰ نفر مقتول و ۳۰۰ یا ۴۰۰ نفر مجروح و دستگیر شدند[1] باقی آنها از طرف جنوب بسرعت هرچه تمامتر فوراً داخل جاده مشهد شده‌که ازآن راه بحدود و سامان خودکه در سرحد شمال شرقی ایران واقع است مراجعت نمایند، جنك مزبور ساعت یك بعد از ظهر **روز سه شنبه** ختم شد **بختیاریها** تعاقبی از خصم ننموده زیرا که اسبهای آنها بواسطه مسافرت طولانی شب گذشته و صبح آن روز خسته بودند. در نیمه شب بعد ارشدالدوله را به‌اردوگاه، درپرده و چادر خود **یفرم** بردند، **سرداران ملی** باکمال حسن‌خلق و خوش‌سلوکی بااو رفتار کرده و زخم مشارالیه راشسته و مرهم نهاده، خوراك و آشامیدنی و سیگارت نیز برای‌او حاضر کردند.[2]

در روز بعد **ارشدالدوله** تیرباران‌شد و نعش‌وی‌را به **طهران** آورده **ودر میدان**

۱ـ در جنك فوق‌الذکر مرحوم **حاجی طاهرخان‌سمنانی** که از مشروطه‌خواهان پرشور بوده شرکت داشته و رشادت فوق‌العاده‌ای ازخود نشان داده‌است.

۲ ـ اختناق ایران‌تألیف مسترشوستر آمریکائی صفحه ۱۱۵.

توپخانه بمردم نشان دادند تامردم مطمئن‌شوند که ترکمانها شکست‌خورده وارشدالدوله نیز کشته شده‌است .

بمباران شهر مشهد توسط روسها

بعد از فتح‌تهران‌وپیروزی‌ملیون برای اصلاح‌امور مالی ، دولت ، هیئتی‌ازکارشناسان آمریکائی‌بریاست‌**مستر شوستر** که‌قبلاازوی‌نام برده‌شداستخدام کرد، وازکشور سوئدنیزچندین صاحب‌منصب برای ایجاد نیروی تأمینیه بنام ژاندارمری بایران جلب نمود ، ولی همینکه شروع بکار کرد ، دولت روس مخالفت شدید نشان داد ، تا آنجاکه بوسیلهٔ اتمام حجت اخراج‌متخصصین امریکائی را خواستار شد، وایران را تا قزوین اشغال وشهر **مشهد** ومزار امام‌رضا (ع) را بمباران کرد ، دولت مجلس راکه مخالف با قبول اتمام‌حجت بود، بناچار تعطیل کرد و امریکائیهارا بکشورخود روانه‌ساخت .

درسال ۱۳۳۲ هجری جنك جهانی اول درگرفت و با وجوداینکه ایران بیطرفی خودرا اعلام‌کرد ، دولتهای روس و انگلیس که با هم متحد بودند ، و دولت عثمانی‌که با **آلمان** اتحاد داشت‌کشور ایران را میدان جنك و قتال‌کردند ، ولطمات جانگدازی بر ما وارد ساختند .

در سال ۱۳۳۵ هجری شورش روسیه بوقوع پیوست ، و سپاهیان‌روس خاك ایران را ترك‌گفتند ، جنگ‌جهانی اول در سال **۱۳۳۷** هجری قمری پایان یافت‌که مقارن با سال **۱۲۹۷** شمسی بود . از این تاریخ بموجب تصمیم دولت، تقویم خورشیدی درامور رسمی بکار رفت ، لذا در این کتاب وقایعی تاریخی که از این ببعد روی داده بسال شمسی ذکر خواهد شد .

حکمرانان قومس در دوره قاجاریه

حکمرانان معروف **قومس** در دوره قاجاریه بشرح زیرند :

۱ ـ **ذوالفقار خان سمنانی** که در زمان **فتحعلی‌شاه** حکومت داشته‌است .

۲ ـ **حاجی بهمن میرزای بهاء الدوله** فرزند **فتحعلی شاه** که در زمان **فتحعلی‌شاه و محمدشاه** حکومت نموده‌است .

۳ ـ **انوشیروان‌میرزا** که ساختمان‌زیبای **ارك‌سمنان** درزمان‌سلطنت‌ناصرالدینشاه وحکومت‌وی باتمام رسیده‌است .

٤ ـ ازهمه مشهورتر **شاهزاده امیراعظم** معروف است که خاندان عضدی‌شاهروداز اعقاب وی هستند ، **باغ امیر سمنان وامیریه شاهرود** متعلق باو بوده و بهمین‌مناسبت باسم وی نامیده شده‌است .

بعد از مرك این‌حاکم درحدود سیصد پارچه آبادی‌ومزرعه دراطراف شاهروداز وی بجامانده است .

۵ ـ**مرحوم یدالله‌عضدی** فرزند شاهزاده امیراعظم که‌بعدها عنوان وزارت و سفیر کبیری‌ایران بوی محول شده است

کودتای اسفند ۱۲۹۹

درخرداد سال ۱۲۹۹ شمسی دسته‌ای از قوای روسیه انقلابی گیلان را تصرف کرد ، وآهنك تهران داشت ، نیروی دولتی بواسطه ضعف و اهمال‌حکومت مرکزی‌نتوانست مهاجمین‌را دفع کند ، **سرتیپ‌رضاخان** که شرح احوال وی در فصل آینده خواهد آمد فرماندهی قسمتی از نیروی ایران‌را داشت ، از عدم توجه دولت بحراست مملکت برآشفت و از **قزوین** با عده‌ای که در اختیار داشت **روز سوم‌اسفند سال۱۲۹۹** شمسی بتهران، وارد شدو **احمد شاه** را مجبور به تشکیل دولت جدیدی بریاست **سید ضیاء الدین طباطبائی** کرد و خود بدواً فرماندهی قوا سپس وزارت جنك را با لقب **سردار سپه** عهده‌دار گشت .

نخستین اقدام سردارسپه این بودکه صاحب‌منصبان قزاق‌راکه‌روسی بودند مرخص‌کرد و تشکیلات مختلف **ژاندارم** و **قزاق** و سرباز را یکی کرد ، و با سپاهی‌که ایجاد نمود متجاسرین‌را از **گیلان** بیرون راند ، و با **دولت‌شوروی** معاهده‌ای امضاءکرد، وروابط بین **ایران** و **روسیه** را براساس جدید گذارد ، بموجب این معاهده دولت شوروی از مطالبات روسیه و امتیازاتی‌که بدولت **سابق روس** (تزار) داده شده بود صرفنظرنمود

در سال ۱۳۰۲ شمسی ، سردارسپه ریاست دولت را بعهده گرفت و با مغلوب کردن راهزنان و عشایر، امنیت را‌برقرار نمود وزمینه‌را‌برای اصلاحات‌عمومی مهیا ساخت



فصل نوزدهم

عصر نوین پهلوی

رضاشاه کبیر

هرج و مرج و از هم گسیختگی اوضاع اداری و سیاسی و مالی ایران بعداز **جنگ اول بین‌الملل** و استقرار رژیم کمونیستی در روسیه شوروی ، و احتمال سرایت بممالك مجاور آن کشور و نارضایتی عمومی ملت ایران از نا امنی و اختلال امور کشور ، واز هم پاشیدگی نیروهای انتظامی و ظهور قیامهای مختلف در **گیلان** و **خراسان** و **فارس** و سرکشی یاغیان متعدد از قبیل **اسماعیل آقا سمیتقو** در **آذربایجان** و **شیخ خزعل** در **خوزستان** و امثال آنان و بسته شدن راههای تجارتی بوسیله قطاع الطریقی چون **نایب حسین و ماشاءالله خان کاشی** [1] ، و مانند آنان و یأس ونومیدی محافل ملی وطنپرست از **احمدشاه** قاجارکه مرتب کسالت‌را بهانه‌کرده باروپا میرفت . زمینه **کودتای سوم اسفند سال ۱۲۹۹ شمسی (مطابق با جمادی‌الثانی ۱۳۳۹ هجری قمری)** را فراهم ساخت و هما نطوریکه درفصل گذشته بیان گردید مجری کودتا **رضاخان میرپنج فرزند عباسعلی‌خان** معروف به **داداش بیك** فرمانده هنگ قزاق مأمور جنگ با بالشویکهای **گیلان** ، **طهران** را فتح‌کرد و کابینه مستقلی بریاست **سید ضیاء الدین طباطبائی** مدیر سابق **روزنامهٔ رعد** تشکیل و چندروز بعد **رضاخان میرپنج** بوزارت جنگ منصوب و**سیدضیاءالدین** از ایران تبعید گردید وسپس در کابینه‌های **قوام‌السلطنه** و غیر او زمام وزارت جنگ و فرماندهی قوای انتظامی ایران همچنان در دست **رضاخان** باقی ماند و وزیر جنگ فعال و با اراده ایران که خود بعداً بریاست وزرائی منصوب و **بلقب سردارسپه** ملقب گردید ، قوای انتظامی از هم پاشیده را متشکل ساخت و به قلع وقمع یاغیان و سرکشان پرداخت .

---

۱ ـ در اثر تعدی نایب حسین کاشی مورد بحث عده زیادی ازمردم **انارك یزد** جـلای وطن نموده وباخانواده‌های خود به‌شهرهای سمنان و دامغان و شاهرود آمدندکه تاکنون نیز بخصوص درشاهرود وسمنان سکونت دارند،ودرحقیقت بمرور جزء اهالی‌شهرهای فوق‌الذکر شده‌اند.

در همان حال زمزمه مخالفت با **احمدشاه** و انتقاد از رویه او در مجلس و محافل سیاسی و مطبوعاتی با شدت آغاز و براثر خدمات برجسته نظامی **سردارسپه** و قدرت و نفوذ و حسن سیاست و تدبیر او مجال خودنمائی از عوامل مخالف وضع‌جدید وطرفداران سلطنت قاجاریه سلب و زمینه برای انقراض سلطنت قاجاریه فراهم شد. مجلس شورای ملی **در آبان ماه ۱۳۰۴** شمسی **انقراض سلطنت قاجار** را اعلام و حکومت موقت را به **سردارسپه‌رضاخان پهلوی** واگذار نمود و طبق تصمیم مجلس شورای ملی **در آذرماه** همان‌سال مجلس مؤسسان تشکیل‌گردید وآن مجلس سلطنت را به **رضاشاه پهلوی** تفویض نمود، و موادی از قانون اساسی را که طبق آن سلطنت مختص بخاندان قاجار بود لغو و در مواد جدید سلطنت‌را مخصوص خاندان پهلوی گردانید.

رضاشاه‌کبیر در روز **چهارم‌اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۰۵** شمسی تاجگذاری کرد این پادشاه سر دودمان سلسله‌ی پهلوی ویکی از بزرگترین پادشاهان تاریخ ایران‌میباشد وی در رزز چهارشنبه **۲۴ اسفند ماه سال ۱۲۵۵** خورشیدی در **قریهٔ‌الشت‌سوادکوه مازندران** متولد شده‌است.

مهمترین اصلاحاتی‌که **در عصر نوین پهلوی** صورت‌گرفت عبارت بود ازایجاد آرتش منظم از تمام افرادملت بوسیله **نظام وظیفهٔ عمومی**، **الغاء حق قضاوت کنسولها (کاپیتولاسیون)، تجدیدسازمان دادگستری‌و تدوین مجموعهٔ‌قوانین مدنی و جزائی**، **رفع حجاب از بانوان**، **ساختن راه‌آهن سرتاسری** و راههای **شوسه**‌در تمام‌کشور، **تأسیس کارخانه‌های نخ‌ریسی و پارچه بافی و حریر وقند سازی و سیمان و غیره**، **تأسیس بانک ملی با حق انتشار اسکناس و بانک کشاورزی و رهنی و سپه**، **وضع تعرفه گمرکی طبق منافع ملت**، **ایجاد شرکتها برای امور عام‌المنفعه**، آباد کردن **شهر ها وساختن‌بناهای‌عمومی، بسط** و توسعه فرهنگ‌و **ایجاد دانشگاه** و اصلاحات اجتماعی مفید دیگر، همچنین کشور ایران از نظر جغرافیائی **به ده‌استان** تقسیم شد و شهرستانهای **سمنان**، **دامغان شاهرود** جزو استان دوم (مازندران) محسوب‌گردید،ولی از نظر انتخاب نماینده جهت مجلس شورای ملی طبق قانونی که قبلا به تصویب رسیده بود برای **سمنان** و **دامغان** و **جندق** یك وکیل و برای **شاهرود** و توابع آن نیز یك وکیل در نظر گرفته شد، از وقایعی که در دوره **سلطنت رضا شاه‌کبیر** در **سمنان** اتفاق افتاده قتل **فیروز میرزا فیروز** (نصرت‌الدوله)فرزند **شاهزاده‌عبدالحسین‌میرزا فرمانفرما** ووزیردادگستری و امور خارجه‌کابینه **وثوق الدوله** و همچنین وزیر دارائی کابینه های بعد از **کودتای ۱۲۹۹ شمسی** است‌که ازتهران به‌**سمنان** تبعیدشده **ودرتاریخ۲۱دی ماه۱۳۱۶شمسی** درآنجا مسموم‌گردید.

جنگ دوم جهانی

درنهم شهریور سال ۱۳۱۸ شمسی جنگ جهانی دوم آغاز شد . روسیه ابتداجزو متخاصمین نبود . دولت ایران بیطرفی خود را اعلام کرد . درسال ۱۳۲۰ شمسی دولت آلمان بروسیه حمله کرد و باین ترتیب روسیه با انگلستان متحد شد . برای حمل خواربار و مهمات از راه ایران بروسیه، دولتین روس وانگلیس درسوم شهریورسال ۱۳۲۰ بیطرفی مارا نقض و مملکت مارا بقوه قهریه اشغال کردند .

نخست‌وزیر وقت (منصورالملك) استعفاءکرد (آقای جواد عامری‌سمنانی در کابینه فوق کفالت وزارت امور خارجه را بعهده داشت) و محمد علی فروغی (ذکاءالملك) بریاست دولت ایران منصوب گردید ، دراین‌کابینه نیزآقای جوادعامری عهده‌دار پست وزارت‌کشور شد .

اینك خاطرات بسیار جالب و مستند آقای جواد عامری سمنانی کفیل‌وزارت‌امور خارجه شهریور۱۳۲۰ایران‌راکه درحقیقت‌کارگردان سیاسی آن‌زمان‌بوده‌اند ودر دوجلسه وهرجلسه‌درحدود۳الی٤ساعت بطوردقیق و مفصل برای نگارنده (رفیع)تعریف نموده‌اند بطور اختصاربیان‌می نماید :

درشب سوم‌شهریورسال۱۳۲۰شمسی ساعت چهار بعد از نیمه شب‌تلفن‌منزل من زنگ‌زد ، وقتیکه گوشی را برداشتم دیدم آقای علی منصور(منصورالملك) نخست‌وزیر وقت است، وی با عجله و ناراحتی‌گفت : کار بسیار مهمی اتفاق افتاده است . لباس خود را پوشیده و آماده‌باش تا باهم بحضور اعلیحضرت رضاشاه شرفیاب شده وگزارش‌آنرا تقدیم نماییم .

در ساعت ٤ $\frac{1}{2}$ بعد از نیمه‌شب آقای‌منصور که منزل وی در شهر بود بمنزل من که در آن وقت طبق دستور اعلیحضرت جهت تماس دائم با ایشان در شمیران ، باغ دولتشاهی سکونت داشتم آمد ، و جریانرا اینطور تعریف‌کرد که نیمساعت قبل سفیران دولت روس و انگلیس بمنزل من مراجعه و مرا از خواب بیدار کرده و طی یادداشتی اطلاع داده‌اند که طبق ابلاغ دولتهای متبوع آنان قوای روس و انگلیس وارد خاك ایران شده و مشغول پیشروی بپایتخت میباشند .

آقای منصورالملك میگفت من علت این کاررا از ایشان پرسیدم . نامبردگان اظهار داشتند علت آنرا نمی دانیم فقط ما مأموریت داریم که‌مراتب را به‌اطلاع‌شما برسانیم. منصورالملك و من عازم کاخ سعدآباد شدیم و یك‌ربع بعد (ساعت ٤ $\frac{3}{4}$) به آنجا رسیدیم .

اعلیحضرت در آنساعت بیدار بودند . خبر دادیم و درخواست شرفیابی کردیم . اعلیحضرت سؤال‌کردند چه خبر است که در اینموقع شب آمده‌اید ، جریان واقعه بعرض رسید، ایشان به منصور گفتند آخر علت این‌کاررا نپرسیدید ؟ آقای منصور جوابی را که سفرای مذکور داده بودند باستحضار رساند ، اعلیحضرت فرمودند دوستی بی سبب‌میشود



آقای جواد عامری کفیل وزارت امورخارجه شهریور سال ۱۳۲۰ ایران

ولی دشمنی بی جهت نمی شود ! ماکه بیطرفی خودمان را قبلا اعلام کرده بودیم و دیگر موجبی برای اشغال و تصرف ایران‌در بین نبودکه آنان مبادرت به‌چنین‌کاری‌نموده اند .

اعلیحضرت در این موقع به من (**جواد عامری**) فرمودند شما بروید سفیران دولتهای **روس** و **انگلیس** را بدربار بیاورید تا با آنان در این مورد صحبت نمائیم و ببینیم نظر ایشان از انجام این‌کار چیست ، من بمنزل خود **(باغ دولتشاهی)** مراجعت نمودم، به‌**سفیرروس** تلفن‌کردم، گفتند چون سفیر دیشب نخوابیده ، اکنون خواب است به **سفیرانگلیس** تلفن‌کردم همان جواب را شنیدم . عاقبت بعد از چندین‌مرتبه تلفن در ساعت $9\frac{1}{2}$ توانستم با سفیر شوروی، و سفیر انگلیس تماس حاصل نمایم و بالاخره قرارشد **ساعت ۱۰ صبح** همان روز باتفاق، بحضور **اعلیحضرت** شرفیاب شویم . طبق‌قرار مذکور درساعت ۱۰ صبح من وآقای**اسمیرنوف**سفیردولت‌شوروی وآقای**بولارد**سفیر دولت انگلیس بحضور **اعلیحضرت** شرفیاب‌شدیم .

من روی صندلی وسط و سفیران **روس** و **انگلیس** در طرفین من نشستند .

اعلیحضرت در حالیکه بمیز تکیه داده بودند بمن گفتند از آقایان سؤال نمائید علت تصرف و اشغال خاك ایران از طرف قوای دولتهای متبوع آنـان با توجه باینکه ما قبلا بیطرفی خودرا اعلام کرده بودیم چیست ؟ سفیران مذکور جواب دادند علت آن را نمیدانیم فقط بما مأموریت داده بودندکه مراتب را باطلاع دولت ایران برسانیم و ما هم مأموریت خودمانرا دیشب انجام دادیم .

مکالمات زیادی بعمل‌آمد و من بزبان فرانسه با **سفیر انگلیس** صحبت میکردم . عاقبت بعد از مذاکرات و تبادل نظری که بین سفرای مذکور بعمل آمد ، اظهار داشتند بنظرمیرسدکه علت تصرف و اشغال خاك ایران مربوط به اقامت اتباع دولت **آلمان** در ایران میباشد .

اعلیحضرت‌رضاشاه فرمودند اگر موضوع آلمانها است ما حاضریم همهٔ آنها را از ایران‌اخراج نماییم، ولی باید بدانیم شما چه عملی در این مورد انجام خواهید داد ، سفیر دولت انگلیس گفت اقساط نفت شما را پرداخت خواهیم نمود ، توضیح اینکه قبلا دولت انگلیس سر چاههای نفت ایران را بسته بود و بهمین علت درآمد ایران از شانزده درصد سهمیه استفاده و مصرف کاسته شده بود و **اعلیحضرت رضاشاه** در این مورد بمن مأموریت داده بودندکه با سفیرانگلیس در این مورد صحبت نمایم،**سفیرانگلیس** نیزاظهار میداشت بعلت جنك‌امکان‌استفاده از چاههای نفت ایران درحال حاضرنیست. **اعلیحضرت همایونی** به‌بنده فرمودند بایشان بگوئیدبماچه‌مربوط‌است،جنك‌راکه ماشروع نکرده‌ایم‌تا ضررآن متوجه ماگردد .

بهرحال با مذاکرات زیاد قرار بر این‌شدکه **دولت‌انگلیس** سالیانه**چهارمیلیون لیره** بایران بدهد .

اعلیحضرت از جواب **سفیر دولت انگلیس** خوشنشان‌نیامد، عاقبت قرار شد سفرای روس‌وانگلیس‌جریان مذاکرات‌آنروزرا بدولتهای متبوع‌خود تلگراف و نتیجهٔ‌آنرا هرچه‌زودتر اعلام نمایند .

وقتیکه باتفاق سفرا خواستم از تالار کاخ بیرون بیایم اعلیحضرت بمن فرمودند شما باشید ، بعداً اعلیحضرت بمن تأکیدکردند شما مأموریت داریدکه دائماً با سفرای**روس‌و انگلیس** در تماس بوده ونتیجه واصله‌را هرچه زودتر باطلاعم برسانید .

بعد از رفتن سفرا **شاه** دستور داد **نخست‌وزیر** را احضارکنند . **وزیرجنك** ، **رئیس‌ستاد** وچندتن از مأمورین عالی رتبه نظامی نیز بدربار احضارشدند . نیم ساعت بعد جلسه‌ای با حضوراین عده درحضورشاه تشکیل‌شد تاببینند چگونه بایداین‌خبرهول‌انگیز را باطلاع مردم برسانند .

بعد از مذاکرات زیاد منصور پیشنهادکرد که بهتر است مجلس جلسه فوق‌العـاده تشکیل دهد تا وی در ضمن گزارشی جریان را به مردم خبر دهد . شاه این پیشنهاد را پذیرفت و دستور داد که برای بعد از ظهر همان روز از نمایندگـان دعوت شود تا بمجلس بیایند .

در حدود ساعت دوازده و هفت دقیقه تلفنی به **حاج محتشم السلطنه اسفندیاری** رئیس مجلس اطلاع داده شد،چون آقای نخست‌وزیر تصمیم دارند گزارشی‌از اوضاع عمومی مملکت بمجلس بدهند، لذا برای بعد ازظهرامروز ازنمایندگان‌مجلس دعوت کنید تا در یك‌جلسه فوق‌العاده شرکت جویند .

در ساعت دو و چهل دقیقه بعداز ظهر جلسه‌علنی **مجلس‌شورای ملی** به ریاست حاج‌محتشم‌السلطنه تشکیل‌شد .

نخست‌وزیر و من (**عامری**) و**سهیلی** و **آهی** وچندتن‌دیگرازوزراء کابینه بمجلس رفتیم .

نخست‌وزیر با رنك پریده و قیافهٔ تأثرانگیز ازجا برخاست و پشت‌تریبون‌رفت وبا صدائی لرزان ومرتعش چنین گفت :

مطالبی که حالا باطلاع آقایان میرسانم فقط برای گزارش جریانات‌اخیر ، و وقایعی است که‌روی‌داده‌است، ازآقایان خواهش‌میکنم ، هرگونه‌اظهاری که‌دراین زمینه‌دارند بجلسات بعد موکول نمایند .

بطوریکه از ابتدای جنك‌کنونی بنا بفرمان ملوکانه مقرر گردید ، دولت شاهنشاهی بیطرفی **ایران** را اعلام‌کرد و با تمام وسایل و قوای خود دقیقاً این سیاست را پیروی و بموقع اجراگذاشته و با یك رویه صریح و روشن در حفظ‌کشور از خطر سرایت جنك ودر صیانت حقوق‌مشروع تمام دولی‌که با ایران روابط حسنه دارند بویژه دول همسایه‌کوشیده است ،چنانکه تاحال بهیچوجه خطری در **ایران** از هیچ طرف بهیچیك از آنها متوجه نگردیده‌است .

با اینحال **دولت‌انگلیس** و **دولت‌شوروی** متفقاً اظهاراتی مبنی بر نگرانی از وجود یك عده **آلمانی** در **ایران** نمودند و در دونوبت **۲۸ تیرماه** و **۲۵ مردادماه**همین سال بوسیلهٔ نمایندگان خود تذکاریه هائی تسلیم داشتندکه اخراج عده‌ای از **آلمانیهای مقیم‌ایران** را درخواست میکردند . در پاسخ این اظهارات ، چه ضمن مذاکرات شفاهی و چه طبق تذکاریه‌های کتبی اطمینان‌های کافی درمراقبت دولت ایران نسبت به رفتارکلیه اتباع بیگانه و عدم امکان بروزخطر از عده محدود آلمانی‌که در ایران مشغول کار های معینی‌هستند داده شد، وبرای مزید اطمینان دو دولت اقدامات مقتضی برای کاستن‌عده‌زیادی ازآلمانی‌ها بعمل‌آمد ، متأسفانه با تمام مجاهدت‌هائی‌که دولت ایران بمنظور حفظ‌امنیت و آسایش‌کشور و رفع نگرانی دو دولت همسایه خودنمود و درعوض حسن تفاهم و تسویه مسالمت‌آمیزقضیه ، نتیجه این شدکه نمایندگان **شوروی و انگلیس ساعت‌چهارصبح امروز** بمنزل من آمده ، هرکدام یادداشتی مبنی بر تکرار مطالب گذشته دادند ، در این یادداشتها توسل خودرا به نیروی‌نظامی...

بغض گلوی **منصورالملك** راگرفت و نتوانست جمله خودرا تمام کند . بعدبالحن غمزده‌ای چنین ادامه‌داد :

متأسفانه طبق گزارشاتی‌که رسیده معلوم شده نیروی‌نظامی آنها درهمان ساعتی که نمایندگان‌مذکور درمنزل‌من مشغول‌مذاکره بوده‌اند ازمرزهای ایران عبورنموده شهرهای بلادفاع‌را مورد **تجاوز وبمباران** قرار داده‌اند .

منصور خلاصه‌ای ازگزارشات نظامی‌را در مورد بمباران شهر های مرزی باطلاع مجلس‌رساند و ازمردم خواهش‌کرد تاروشن‌شدن قضیه کاری نکنندکه‌گزك بدست خارجیها بدهند .

خبر حمله قوای **روس وانگلیس** بمرزهای ایران‌وهمچنین گزارش **نخست‌وزیر** بوسیله فوق‌العاده‌هائی‌که توسط روزنامه‌های عصر چاپ ومنتشر گردید باطلاع مردم رسید ،

درست همزمان با انتشار خبر حمله ، در تهران یکدسته از هواپیماهای جنگنده و شکاری متجاوزین نیز در آسمان **طهران** شروع بمانور هوائی کرده و بر وحشت و اضطراب مردم افزودند . **دوشنبه‌شب سوم شهریور ، یکی از هراس انگیزترین شبهای زندگی مردم ایران بود !** در شهرهائی که مورد حمله مستقیم واقع شده بودند ، مردم در مرگ عزیزان خود زاری میکردند و بیم آنکه فردا نیز شهرشان بمباران شده بیگناهان دیگری بر تعداد کشتگان اضافه شود آنهارا بوحشت انداخته بود

تهران با اینکه هنوز طعم جنگ را نچشیده بود اظطرابش کمتر از شهرهای دیگر نبود از بعدازظهر سوم شهریور مردم بدکانهای نانوائی، قصابی و خوار بارفروشی هجوم آورده آنچه که درقدرت داشتند آذوقه و خوار بار تهیه کردند ، بعضیها از وحشت بمبارانهای هوائی بزیر زمینها پناه برده بودند عده‌ای هم که اتومبیل و وسیله نقلیه داشتند بخارج شهر ، بدهات و قصبات رو می آوردند

با غروب آفتاب **برق شهر خاموش شد** و ازطرف مأمورین دولت نیز بمردم اخطار گردید که درخانه‌ها از روشن کردن چراغ خودداری نمایند

نیروی هوائی که از صبح سوم شهریور بحال آماده باش درآمده بود آنشب دفاع از تهران را بعهده گرفت، چندفروندهواپیمای شکاری مرتب درفضای اطراف شهر گردش میکرد تا چنانچه جنگنده‌های دشمن قصد حمله و بمباران پایتخت را داشتند باآنها وارد پیکار گردند

از ساعت ۹ شب **بدستور ستاد ارتش** سربازان واحدهای مختلف پادگان تهران بخارج شهر منتقل شدند، فقط چند گردان ضدهوائی در داخل شهر باقی ماند تا از آسمان پایتخت دفاع کند این گردانها در نقاط حساس شهر از قبیل **قورخانه** عمارت **فشنک سازی، بانک ملی ، اطراف باغشاه ، ایستگاه رادیو** و غیره مستقر شده بودند

دولتهای روس و انگلیس در یادداشتهائی که سحرگاه سوم شهریور تسلیم **نخست وزیر ایران** کردند علت حمله ناگهانی خودرا بمرزهای بی دفاع ایران چنین توجیه نمودند (. . . . ما نسبت بوجود عده‌ای از اتباع آلمانی درخاك **ایران** سخت بیمناك هستیم وهمین اضطراب و نگرانی ایجاب میکند که قشون خودرا وارد خاك ایران نمائیم ...)

آیا واقعاً علت حقیقی حمله نیروهای متخاصم بکشور ما فقط وجود عده‌ای از اتباع آلمانی بود ؟ مسلماً نه !

چرچیل نخست وزیر زمان جنگ **انگلستان** در کتاب خاطرات خود که پس از پایان جنك جهانی دوم آنرا منتشر ساخت علل تجاوز بخاك ایران را چنین ذکر مینماید :

(لزوم ارسال انواع و اقسام ساز و برگ ومهمات برای شوروی ازیکطرف ، واشکالات روز افزون راه اقیانوس منجمد شمالی **و نقشه‌های استراتژیکی** متفقین در آینده ازطرف دیگر بیش از پیش مارا برآن میداشت که برای استفاده کامل از **ایران** بمنظور ارتباط با **شوروی** اقدام فوری معمول داریم ، چاههای نفت **ایران** بمنزله عامل مهمی در جنگ بشمار میرفت ، عده کثیری از آلمانیها در **تهران** استقرار یافته و جبهه آلمانی در ایران روز بروز بهتر میشد ، بهم خوردن نقشه شورش درعراق و اشغال سوریه از طرف انگلیس و فرانسه

که در فاصله کمی صورت گرفت نقشه‌های **هیتلر** را درخاورمیانه مـواجه با اشکال بسیار نمود، بنابراین مااز موقعیت استفاده کرده و برآن شدیم که بروسها دست اتحاد دهیم و باتفاق مبادرت بلشگرکشی بایران نمائیم ...)

واین همان چیزی بودکه رضاشاه تا آخرین روزی که از ایران میرفت در آرزوی دانستن آن بود...

صبح روز چهارم شهریور اولین اعلامیه ستاد جنگ ارتش ایران که‌درعین حال آخرین اعلامیه نیز بود انتشار یافت . اعلامیه بر مبنای گزارشاتی که ظرف ۲۴ ساعت اول جنگ ازگوشه وکنار مملکت رسیده‌بود تنظیم شده بود **اعلامیه شماره یك ستادارتش**، ازنظر اهمیت تاریخی که این اعلامیه دارد برای ثبت درتاریخ درج میشود ،

۱ ـ ساعت ٤ روزسوم شهریورماه ارتش شوروی در شمال، وارتش انگلیس درباختر و جنوب باختری مرزهای کشوررا مورد تجاوز وحمله قرار داده‌اند

۲ ــ شهر های **تبریز** ، **اردبیل** ، **رضائیه** ، **خوی** ، **اهر** ، **میاندوآب** ، **ماکو** ، **مهاباد** ، **بناب** ، **رشت** ، **حسن کیاده** ، **میانه** و **بندرپهلوی** مورد بمباران هوائی واقع و تلفات وارده نسبت بمردم غیر نظامی زیاد ونسبت بنظامیان با وجودی که سربازخانه‌ها را بمباران مینمودند نسبتاً کم بوده است ، یك‌هواپیمای مهاجم درناحیه تبریز در نتیجه تیراندازی توپخانه سرنگون شده است

۳ ــ نیروی موتوریزه ومکانیزه شوروی درمحور **جلفا** ، **مرند**، **پل‌دشت** ، **ماکو** **قره ضیاءالدین** ونیروی موتوریزه ومکانیزه‌ارتش انگلیس در محور **خانقین** ، **نفت خانه** ،**آبادان** ، **شاهپور**،**قصر شیخ** بتعرض پرداخته‌اند

٤ ــ واحدهای‌ارتش‌شاهنشاهی که‌غافلگیرشده‌انددرحدود امکان باستقبال آنهاشتافتند، در نقاط مختلف با آنها تماس حاصل کرده وبدفاع پرداخته‌اند، دوارابه زره پوش دشمن‌در باختر مورد اصابت‌گلوله قرارگرفت وازکار افتاد . بطور کلی‌سربازان، پیشروی مهاجمین را متوقف ساخته‌اند .

٥ ــ درکلیه مناطق شمالی وباختری روحیه اهالی بسیارخوب وعموماً تقاضای‌دخول در صفوف ارتش وحرکت بجبهه‌را برای‌دفاع میهن مینمایند.

همزمان‌باصدور این‌اعلامیه ازطرف ستادجنگ‌دستورداده‌شد تاکلیه پمپ‌های بنزین ومراکزفروش‌نفت باشغال نیروهای نظامی در آید و فروش **هر گونه مواد نفتی بافراد غیرنظامی ممنوع‌شود**،علت اتخاذاین‌تصمیم کمی ذخیره‌بنزین ومواد نفتی در تهران بود، وستادجنگ‌میخواست باین وسیله‌مصرف بنزین‌راتحت کنترل خوددرآورد تا چنانچه بجنگ ادامه داده میشد وسائل موتوری ارتش ازکار نیفتد ، تصمیم دیگر ستاد جنگ ، جمع آوری اتومبیلهای باری‌غیرنظامی دولتی‌بود مأمورین‌نظامی هرکجا اتومبیل‌قابل استفاده‌ای‌میدیدند برابر امریه‌**ستاد جنگ** آنرا توقیف و بجلوی عمارات **ستاد ارتش** منتقل میساختند ، در غروب روز چهارم‌شهریور سراسر **خیابان‌سوم‌اسفند**،**فردوسی**، **باغ ملی** وکوچه‌های فرعی آن پر از اتومبیلهائی بودکه باین ترتیب‌جمع آوری‌شده بودند ، ستادجنگ احتمال دادکه شایدلازم باشد از آنها برای حمل‌سربازونیرو بجبهه‌های مختلف‌جنگ‌استفاده نماید.

آقای عامری اضافه کردند، همانطوریکه سابقاً گفته شد چون از طرف اعلیحضرت فقید مأموریت داشتم که دائماً با سفرای دولتهای **روس** و **انگلیس** در تماس باشم تا نتیجه‌واصله‌راکه‌قرار بود ازطرف‌دولتهای متبوع آنان برسد، بعرض‌شاه برسانم، **لذا صبح روز پنجم شهریور** از **اسمیرنوف** سفیر شوروی وقت ملاقات خواستم ، قرارشدکه نیم ساعت بعد بسفارت بروم‌واورا ببینم، وقتی اتومبیل شماره ۲ وزارتی جلوی عمارت‌اسمیرنوف ایستاد سفیر شخصاً تا جلوی اطاق باستقبالم آمد بعداز تعارفات معمولی من شروع بصحبت کردم، ابتدا ازروابط صمیمانه و تاریخی ایران و روس ورفتار صمیمانه‌ای‌که بعد از انقلاب اکتبر ، شوروی‌ها نسبت به همسایگان خود واز جمله ایران پیش گرفته بودند حرف‌زدم و دست آخر گفتم

ما میخواهیم شما علت حمله ناگهانی بخاك ایران را روشن‌کنید زیرا وضع ما وشما چه از لحاظ تاریخی و چه از نظر جغرافیائی ایجاب میکندکه باهم روابط دوستانـه داشته باشیم، در حالیکه شما سربازان‌خودرا واداشته‌اید ازشمال بمرزهای بلادفاع ایران‌حمله‌کنند وخانه‌های‌مردم راگلوله‌باران نمایندو امنیت شهرهارا مختل سازند

درتمام مدتی که‌من‌صحبت‌می کردم **اسمیرنوف**سراپا گوش بود و مطالب توسط‌مترجم سفارت روس باطلاع ایشان میرسید

وقتیکه صحبت‌من تمام شد وی گفت چرا شماتاکنون شخصاً مرا ملاقات‌نکردید؟ تادر این خصوص تصمیمات بهتری اتخاذکنیم ، جواب دادم من زبان روسی نمیدانم واکثراً با آقای **بولارد** سفیر انگلیس به زبان فرانسه صحبت می کنم ، درحالیکه ایشان تا بحال بما جواب قانع کننده‌ای نداده‌اند . یا واقعاً جوابی نداشته‌اند که بدهند، **اسمیرنوف** سری تکان‌داد و گفت ، من قسمت‌عمده‌مطالب شمارا قبول میکنم ولی ماهم از دولت شما گله‌هائی داریم‌که .... بعد شروع بگله گزاری‌کرد قریب یکساعت شکوه‌های‌خودرا از سیاست‌دولت ایران بیان داشت ودست‌آخر گفت من مراتب را مشروحاً بدولت متبوع خود گزارش‌میکنم و امیدوارم بتوانم راه حل‌مناسبی بدست بیاورم بشرط آنکه دولت ایران‌نیز تعهدکند که اهالی مزاحم سربازان‌و افراد منتسب به‌نیروی‌سرخ نشوند و ازمهربانی‌وکمك نسبت‌بآلمانها خودداری‌کنند

روی این قول وقرار ، با سفیر شوروی خدا حافظی‌نموده ویکسر بطرف باغ‌مسکونی خود(باغ دولتشاهی) در **شمیران** حرکت‌کردم

در همان لحظاتیکه مشغول مذاکـره با سفـرای دولتهـای **روس** و **انگلیس** بودم **شورای‌ستادجنك** در یکی از اطاقهای ستادارتش واقع در **خیابان‌سوم‌اسفند** جلسه‌ای تشکیل داده بود ، شورای‌ستاد جنك‌که در رأس آن **سرلشگراحمدنخجوان** کفیل‌وزارت جنك قرارداشت ، به‌بهانه اینکه چون قوای‌موتوریزه ایران قابل تحرك‌نیست تصمیم‌میگیرد که‌کلیه **سربازان و درجه‌داران** سپاه **تهران** را از خدمت مرخص و بجای آنها سرباز داوطلب استخدام‌کند ، این تصمیم بلافاصله بمورد اجراگذاشته شد و بفرماندهان لشگرها دستور داده شد تا سربازان را از سربازخانه‌ها بیرون بریزند ، درحدود ساعت ٤ بعد از ظهر بود که اولین‌گروه سربازان لخت‌وعور درخیابانهای تهران پیداشدند .

مردم‌ازدیدن‌قیافه‌های تأثرانگیزسربازها که اغلب‌جز یك‌پیراهن وزیر شلواری‌چیزی بتن‌نداشتند دچاروحشت واضطراب شده بخیال آنکه سربازخانه‌ها باشغال نیروهای مهاجم درآمده تصمیم به‌تخلیه شهر گرفتند ، آنها که اتومبیل داشتند زودتر از همه شهررا پشت سر گذاشته بطرف قم و اصفهان فرارکردند، آنهائی که وسیله نقلیه نداشتند پای پیاده بطرف **حضرت عبدالعظیم (ری)** ودهات اطراف پایتخت راه افتادند .

نزدیکیهای غروب، **تهران** یکپارچه **هیجان واضطراب ونگرانی** بود ازهرطرف یك شایعه‌بگوش میرسید، بعضی‌ها میگفتند روسها تصمیم دارند شهررا با بمباران هوائی نابود سازند عده‌ای عقیده داشتند که **متفقین** آنقدر پایتخت رادرمحاصره اقتصادی قرارخواهند داد تاهمه مردم ازگرسنگی بمیرند، بهرحال نیمساعت پس‌از مرخصی سربازان بودکه این خبربشاه رسیدآنهائی که درآن لحظه درحضورشاه بودند بعدها تعریف کردند این خبر را یکی ازافسران گارد باطلاع شاه‌رسانید شاه‌ابتدا نمیخواست آنرا باورکند امابالاخره باور کرد وبالحن تأثرانگیز ودرعین حال‌تند گفت :

کی‌سربازها رامرخص کرد ؟ این‌خیانت‌است، خیانت بمملکت ،خیانت بمردم،خیانت بمن، وبعدفریادکشیدآنها راپیش من‌بیاورید هرکس که این‌سند خیانت را امضاءکرده‌پیش من بیاورید .

یك ساعت طول کشید تاافسران عضوشورای جنگ رابه **سعدآباد** احضارکردند ،در تمام این‌مدت شاه‌درباغ‌قدم میزد، فریاد میکشید و بآنها که مرتکب چنین خطائی بزرگ شده بودند بد میگفت ، بالاخره اعضاء شوراآمدند وقتی‌چشم شاه‌بآنها افتادفریاد زد .

ترسوهای‌بزدل، یك عمرازبودجه‌این‌ملت فقیرخوردید وپیه‌آوردید برای اینکه امروز بهمان‌ملت خیانت‌کنید ؟ازپشت خنجربزنید ؟ شرف وآبروی ارتش را بریزید ؟ بخداکه مستحق اعدام هستید !

شاه‌آنقدر عصبانی‌بودکه‌آشکارا میلرزید، ولیعهد درچند قدمی شاه‌ایستاده بود برای آنکه ازناراحتی پدرش بکاهد جلورفت و خواهش‌کرد تابکاخ برگردد اماشاه قبول نکرد وگفت ، حیف است پاگون افسری روی دوش اینها باشد **اینها هرگز لایق نیستند که سربازباشند** وبعد جلورفت وبا غیظ سردوشی همه‌آنها راکند. دراینموقع ولیعهد باز جلوآمد وازپدرش‌خواست‌که باطاق خودبرگردد، شاه‌درحالیکه‌عصایش راتکان میدادخطاب بسرنگهبان گاردگفت : همه‌اینها بازداشتند ، بدژبانی اطلاع بده‌که یك‌کامیون بفرستند و این بزدلهای .... بزندان ببرند ...

تا آمدن کامیون دژبان **افسران بدون سردوشی** در یکی از اطاق های سعدآباد زندانی شدند .

آقای عامری به صحبت‌خود چنین ادامه دادند :

... وقتی زیروروی‌مذاکرات خودرا با سفیر روس سنجیدم واظهارات او را بدقت بررسی‌نمودم بفکرم رسیدکه شاید مصلحت ایران در ترك سیاست بیطرفی باشد ، این فکر کم کم درمن‌قوت گرفت تا بالاخره مصمم شدم آنرا با**اعلیحضرت فقید** درمیان بگذارم دوساعت بعد ازظهر بملاقات شاه رفتم شاه با دقت گزارش گفتگوی مرا باسفیر شوروی گوش

دادوهنگامی که گفتم(عقیده دارم که **اعلیحضرت** موافقت‌فرمایند از سیاست بیطرفی دست بکشیم) شاه لحظه‌ای بمن‌نگریست ودرحالیکه با تأثر سرش را تکان داد اظهار داشت : بروید، سیاست‌را تغییر دهید

وقتی شاه اینطورجواب‌داد. گفتم‌اما بنظر چاکر بهتر است برای این‌کار کابینه‌دیگری مأمور شود، شاه‌که از این پیشنهاد قدری‌یکه‌خورده بود باتعجب پرسید چرا؟ جواب دادم زیرا این‌کابینه قبلا اعلام بی‌طرفی‌کرده بود و معقول‌نیست‌همین‌کابینه با همین فرم از قول خود عدول‌کند وسیاست یکطرفی اعلام نماید ، شاه ساکت ماند و بعداظهارداشت ، پس من چکاره‌ام ؟جواب دادم ،اعلیحضرت مافوق این حرفهاهستند، دولتها تحت امر**اعلیحضرت** هستند و وقتی سیاست دولتی‌مورد نظر اعیلحضرت قرارنگرفت، دولت جدیدی را مأمور میفرمایندکه سیاست جدیدی‌رااتخاذ واعمال نماید ، شاه سری تکان‌داد ودرحالیکه بطرف ساختمان اختصاصی خود واقع در شمال **سعدآباد** میرفت گفت برو **منصور** را پیش من بیاور ....

من بمنزل منصور رفتم و جریان را باایشان در میان‌گذاشتم و نیمساعت بعد منصور استعفا نامه خودرا تقدیم اعلیحضرت نمود .

بعد ازاستعفای منصور وزراءکابینه با اینکه عملا مستعفی وبر کنار شده بودند اما من بایشان گفتم که‌تا تعیین دولت جدید همچنان دورهم جمع باشند تانتیجه‌کار تعیین دولت‌جدید معلوم شود .

دراینموقع اعلیحضرت مرا احضارکردند وگفتند منصور استعفاداد . بنظرتو چه‌کسی برای **نخست‌وزیری** مناسب است .

درآن‌شرایط واوضاع‌واحوال بحرانی، ایران، به‌یك نخست‌وزیر کار کشته، استخوان‌دار، مجرب، متین‌وبالاتر ازهمه به‌یك دیپلمات احتیاج داشت واینشخص‌هم جز**محمدعلی‌فروغی** هیچکس نبوداما شاه بعللی نسبت بفروغی نظرخوشی نداشت . من جواب دادم، قربان‌بنظر بنده فروغی برای اینکار خوبست،شاه که در موقع صحبت کردن من‌راه میرفت ناگهان‌ایستاد باقیافه ناراحت ، رویش را برگرداند وبا صدائی که معلوم بود عصبانی است گفت چی؟ فروغی ! هیچکس دیگری نبودکه فروغی راپیشنهاد میکنی، نه‌نه یك‌فکردیگری بکن . بعرض رساندم دربین وزراء دولت سابق**آهی**از همه مسن‌ترومجرب‌تراست چنانچه موافقت فرمایند ایشان مأمور تشکیل‌کابینه شود، باپیشنهاد من روی موافق نشان داد .

من یکراست ازپیش شاه **بکاخ گلستان** که وزراء درآنجا بودند رفتم و موضوع را با آنان در میان گذاشتم و بعد وزراء دسته جمعی بسعد آباد رفتیم شاه در اطاق بزرك‌کاخ همانجائی‌که همیشه هیئت دولت درحضورشان‌تشکیل میشد آنها را پذیرفت، وقتی همه سر جای خودنشستند شاه با صدائی بم وآرام چنین گفت ، صلاح مملکت اینست که شخص دیگری نخست وزیر بشود من فکر میکنم بهترین کسیکه میتواند در اوضاع واحوال کنونی دست به تشکیل دولت بزند**آهی**است ،آهی بالحن ملتمس گفت ،قربان قبول بفرمائید که من‌نمیتوانم، شاه متغیرشد اماسعی‌کرد تغیروعصبانیت خودرا ظاهر نسازد بعدازقریب نیم ساعت حرف زدن‌وقتی‌دیدهمه وزراء نسبت به **فروغی** ابراز تمایل‌میکنند نظر آنها راقبول

کرد و گفت بسیار خوب تلفن کنید فروغی بیاید ، به **انتظام** بگوئید تلفن کند ، در آن موقع انتظام رئیس تشریفات دربار بود، تلفنی بفروغی اطلاع داد که شاه احضارش کرده است فوراً خودرا بسعدآباد برساند اما نیمساعت گذشت واز فروغی خبری نشد یکساعت گذشت ، یکساعت ونیم گذشت شاه عصبانی شد با صدائی بلند خطاب بمن **(عامری)** گفت پس فروغی چطورشد، چرا نیامد ؟ من با عجله ازاطاق بیرون رفتم وخودم را به تلفن رسانیدم وچند کلمه با فروغی صحبت کردم مجدداً باطاق شاه برگشتم و گفتم قربان فروغی لباس پوشیده وآماده حرکت است .

اما وسیله‌ای برای آمدن ندارد در اینموقع انتظام اتومبیل دربار را برای فروغی فرستاد . ونیمساعت گذشت درباز شد وقیافه آرام و متین **فروغی** در آستانه در ظاهر گردید تعظیمی کرد و همانجا ایستاد شاه خطاب بفروغی گفت : باید کابینه را شما تشکیل بدهی . فروغی گفت ،قربان بنده دیگرپیر شده‌ام اگر اجازه بفرمائید معاف شوم شاه گفت همه این حرفها زده شده است، اینها (خطاب بوزراء حاضر در جلسه)همه قول داده‌اند که بتو کمک کنند ، فروغی تعظیمی کرد وهیچ نگفت ، شاه صندلی دست راست خود را پیش کشید وخطاب بفروغی گفت بیااینجا بنشین، فروغی نشست، شاه در دوسه کلمه فوریت تشکیل دولت جدید را گوشزدکرد وبعد در حالیکه ازجای برمیخاست تا از تالار بیرون رود افزود همین امشب وزراءکابینه رامعلوم کن برنامه دولت رابنویس وخبرش را بروزنامه های صبح بده، در این موقع من گفتم قربان بابنده امری نیست شاه گفت حتماً باید شما در این کابینه باشید عرض کردم اگرموافقت بفرمائید معاف شوم گفت فعلا که سیاست خارجی در بین نیست شما پست وزارت داخله (کشور) را دراین کابینه عهده دار شوید، بعد همه بلند شدیم یکراست به باغ ییلاقی وزارت خارجه (باغ درلتشاهی منزل‌مسکونی من) رفتیم ساعت درحدود نه ونیم شب بود چون برق نبود دوعدد شمع‌روشن کردیم ودرسایه شمع فروغی وزراء را تعیین نمود و ومن‌نیز طبق دستوراعلیحضرت بعنوان وزیرکشور انتخاب‌شدم، برنامه دولت را نوشتیم در اینموقع **فروغی** خطاب بمن گفت ،آقای عامری اینها را بروزنامه‌ها بدهید چاپ کنند تا بعد ببینیم چه پیش‌میآید .

درشب ششم شهریور **فروغی** بمن تلفن کرد وقرار شد درآن شب برای تبادل نظر واتخاذ تصمیم باهم‌مذاکره نمائیم‌نیمساعت بعدبمنزل نخست وزیررفتم فروغی‌تصمیم‌خودرا مبنی برصدور اعلامیه‌رسمی ترک‌مخاصمه بیان داشت و تا پاسی ازشب برای پیدا نمودن راه چاره حفظ استقلال آینده مملکت باهم صحبت کردیم وقرارشد که دراولین جلسه هیئت دولت موضوع رامطرح ونسبت بصدور اعلامیه رسمی ترک مقاومت اقدام نمائیم .

درحدودساعت ۹ صبح وزراءکابینه‌فروغی بخانه **نخست وزیر** آمدندتاازآنجا دسته جمعی **بسعدآباد** پیش‌شاه بروند فروغی میخواست در عین حال‌که وزرایش رابشاه معرفی میکند اولین جلسه دولت رانیز با حضور ایشان تشکیل دهد این جلسه تقریباً سه ساعت طول کشید ودرپایان تصمیم بصدور اعلامیه رسمی ترک مقاومت گرفته شد اعلیحضرت گفت سعی کنیدکه ازآنها (روسها وانگلیسها) برای استقلال مملکت امضاء بگیرید .

شاه این‌حرف را زد وازجلسه بیرون‌رفت، وزراء نیزیکی یکی بطرف وزارتخانه‌های

خودرفتند فقط **فروغی** و **سهیلی** و من ماندیم تا متن اعلامیه رسمی ترك مقاومت را تهیه نمائیم.

ظهر آنروز دستور ترك مقاومت از طرف **ستاد ارتش** صادر شد **سهیلی وزیرخارجه** ضمن یادداشتهائی این موضوع را باطلاع سفرای روس و انگلیس رسانید و از جانب دولت ایران تقاضا کرد تا بقوای خود دستور ترك عملیات جنگی بدهند.

قسمتی ازاین یادداشت که رونوشت آن به تمام سفارتخانه‌های خارجی درتهران ارسال گردید چنین است:

(دولت ایران با رعایت سیاست بیطرفی پیوسته کوشش داشته است مناسبات دوستانه خودرا با تمام دول بویژه بادولتهای همسایه محفوظ بدارد. دراینموقع‌هم که نیروهای جنگی دولتین مذکور وارد خاك ایران گردیده‌اند. دولت ایران برای ابراز کمال حسن نیت و حفظ مناسبات، مبادرت بجنگ ننموده است، بااینحال قوای آن دولتها اقدام بعملیات جنگی و بمباران شهرها نموده‌اند ولی دستور داده شده که نیروی دولتی بکلی ترك مقاومت کرده و از هرگونه اقدامی خودداری نماید. انتظار دارد قوای آندولت هم حرکت خودرا متوقف ساخته عملیات جنگی رامتروك دارد ...)

فروغی نیزضمن نطقی درمجلس، موضوع **ترك مقاومت** را باطلاع مردم رسانید وازآنها خواهش کرد.

(.. چون مذاکره با نمایندگان **شوروی و انگلیس** در جریان است لازم میدانم مردم رامتوجه حفظ متانت و خونسردی ساخته ازآنها خواهش کنم تا دراین موقع حساس وباریك به دولت **خدمتگذار** خود یاری نمایند.

بالاخره روزها از پس یکدیگر سپری میشد، هنوز جواب یادداشتی که دولت های **روس وانگلیس** در پاسخ اعلام ترك مقاومت رسمی ایران، بدولت داده بودند و درآن یك یك مشت شرایط تحمیلی برای **صلح** پیشنهاد کرده بودند تهیه نشده بود. این جواب را میبایست **فروغی** تهیه کند اما فرصت آنرا پیدا نمیکرد، زیرا هر روز یك گرفتاری تازه و یك مشکل جدید داخلی در مقابلش سبز میشد و او تا میآمد بآنها برسد یك مشکل و گرفتاری دیگری پیدا میشد.

عاقبت **فروغی** با سه‌روز استراحت درمنزل **پاسخ هزاروصد کلمه‌ای** دولت ایران را بیادداشتهای روس و انگلیس نوشت، متن جوابیکه فروغی برای سفرای روس وانگلیس فرستاد یکی از جالب‌ترین اسناد تاریخی چند سال اخیر میباشد که از نظر حقوق بین‌المللی نیز دارای ارزش واهمیت فراوانی‌است، قسمتهائی ازاین یادداشت که فروغی آنرا بنام دولت شاهنشاهی ایران تنظیم کرده چنین‌است:

(... خواسته‌اید که دولت ایران بقوای خود امر دهد تا بطرف شمال و مشرق خطی که در نقاط **خانقین، کرمانشاه** تا **گچساران** و **رامهرمز** تعیین شود عقب بکشد و قوای انگلیس در نواحی‌جنوبی و غربی این خط اقامت کند، ونیز دولت ایران قوای‌خودرا بطرف جنوب خطی که از مغرب بمشرق از قصبه **اشنو** و **حیدرآباد** تا **سمنان** وشاهرود میگذرد عقب بکشد و **قوای‌شوروی** موقتاً در **نواحی‌شمال** اقامت نماید، اظهار میشود که دولت ایران این پیشنهاد را برای مدتی که اوضاع جنك کنونی ایجاب میکند میپذیرد.

مسلم است در نواحی که قوای **دولت بریتانیا** یا **شوروی** اقامت خواهندکرد ، متعلقات **ملت و دولت ایران** کاملا محفوظ و اختیارات دولت ایران برحسب استقلال تامه خود راجع بوظایفی که نسبت بامور کشور برعهده دارد برقرار خواهدبود .

... قوای انگلستان وشوروی هرجا اقامت دارند از حیث تدارك خواربار و لوازم زندگی ومسکن وسایرحوائج بردولت‌ایران تحمیلی نخواهندداشت وتهیه وسایل‌مزبور بر عهده‌خودشان خواهدبود...

دولت‌ایران موافقت خودرا با اخراج **آلمانیهای مقیم کشور** اعلام داشته و چون خروج آنها ازراههائی باید بشودکه قوای آن دو دولت درآنجا اقامت‌دارند، والبته اقدام خواهند نمودکه **اتباع آلمانی** بدون مزاحمت از آن نواحی عبور نمایند ، نسبت بوعده صریحی که آن دو دولت داده‌اند ، پیشرفت قوای **انگلیس و شوروی** را متوقف سازند وبهرروزی که‌اوضاع جنك کنونی‌اجازه‌دهدآنهاراازخاك‌ایران بیرون‌ببرند،دولت‌ایران ازاین‌فقره اتخاذسند مینماید واعتماد خودرا نسبت باین‌اظهارات دودولت اشعار میدارد...)

این یادداشت مفصل وطولانی است اما از نظر حقوقی و اینکه بعدها در **ملاقات سران سه‌دولت** زمینه‌ای شد برای استقلال و تمامیت ارضی ایران حائز اهمیت فراوانی است . هرچند زمانیکه آتش خانمان براندازجنك بپایان‌رسید دودولت**شوروی‌وانگلیس** حتی موافقتنامه سران خودرا نیز نادیده گرفتند ...

بالاخره‌فروغی فرمان‌ترك‌مقاومت‌رسمی راصادر نمود ،ولی‌بنا بفشاردولتین روس و انگلیس‌رضاشاه کبیر از سلطنت استعفاء و **روز ۲۵شهریورسال۱۳۲۰**شمسی**اعلیحضرت محمدرضاشاه پهلوی** فرزند ارشد **شاه‌فقید** بسلطنت منصوب گردید ، و **اعلیحضرت رضاشاه فقید** خاك ایران را ترك‌کرد و با کشتی انگلیسی از وسط اقیانوس**هند** بجزیره **موریس** واقع در **اقیانوس‌هند** رفت .

اعلیحضرت فقید مدتی در آن جزیره و چندی نیز در شهر **ژوهانسبورك** آفریقای‌جنوبی بسر بردند تا **اینکه روز چهارشنبه ۴مرداد سال ۱۳۲۳** خورشیدی پس **از دو سال و ده ماه و نه روز** دوری از خاك وطن درهمانجا بعلت **سکته قلبی** ویا **مغزی** جهان را بدرود گفتند، آرامگاه این پادشاه بزرگ واصلاح طلب که ایران را بیش‌از هر چیزدوست میداشت درجوار**حرم حضرت‌عبدالعضیم** در**شهرری**واقع‌است.

این پادشاه مدت **شصت‌وشش سال وچهار ماه و نه‌روز** در این جهان زیسته و **فاصله‌روز کودتا تاروز استعفا بیست سال و پنج ماه وبیست روزبوده‌است.**

شیخ آذری طوسی از اساتید سلف چه نیکو گفته است و در مورد وجود نادر **اعلیحضرت فقید رضاشاه‌کبیر** نیز چه عالی صدق مینماید :

روز ها بایدکه تا گردون گردان یکشبی — عاشقی را وصل بخشد یا غریبی را وطن
هفته‌ها بایدکه تا یکمشت‌پشم از پشت میش — زاهدی را خرقه‌گردد یا حماری را رسن
ماه‌ها باید که تایك پنبه دانه زآب وگل — شاهدی‌را حله گردد یا شهیدی را کفن
سالها بایدکه تا یك‌کودکی از ذات طبع — عالمی دانا شود یا شاعری شیرین سخن
عمرها بایدکه تا یك‌سنك خاره زآفتاب — در بدخشان لعل گردد یا عقیق اندر یمن
قرنها بایدکه تا از لطف حق پیدا شود — بایزیدی در خراسان، یااویسی در قرن

سلطنت اعلیحضرت محمدرضاشاه پهلوی

اعلیحضرت همایون محمدرضاشاه پهلوی موقعی زمام امور کشور را دردست گرفتند (**۲۵ شهریور ۱۳۲۰ شمسی**) که اغتشاش و هرج و مرج در تمام کشور رواج داشت و با اشغال کشور ایران توسط سربازان **روسی وانگلیسی** مردم در حالت بهت و ناراحتی و بلاتکلیفی عجیبی بسر میبردند، در حقیقت **تهران** و ایران هر روزش یکرنگ بود ، هرصبحی یك انقلاب و هرشامی یك آشوب در بر داشت . گرانی اجناس ، حضور ارتشهای بیگانه ، هجوم مردم گرسنه دهات و دیگر شهرستانها به پایتخت ، بیماری های ساری مانند **تیفوس و تب راجعه** و رواج فسق وفجور مزید بر بلا و ابتلای عموم شده و مردم را دچار نکبت و وبال ساخته بود .

در این زمان روسها صفحات شمال و شهرستانهای **سمنان** و **دامغان** و **شاهرود** را اشغال نموده بودند، بطوریکه چهل هزار نفر روس فقط درشهر **سمنان** (در **باغ امیر**) سکونت داشتند .

صحنه‌ای از تجدید تاریخ

بیست و یك‌سال قبل از این

دستخط اعلیحضرت همایونی

نظر بحسن کفایت و خدمتگزاری جناب اشرف **قوام‌السلطنه** وامتحانات عدیده کافیه که دراین‌موقع دراستقرار انتظامات مملکتی داده‌واعتماد کامل خاطرهمایون مارا بصداقت و دولت‌خواهی وشاه‌پرستی خودجلب‌نموده‌است، محض‌اهمیت‌موقع و برای تهیه آسایش عمومی معزی‌الیه را بصدور این دستخط مهرطلعت مبارك به ریاست وزراء منصوب فرمودیم که هیئت وزراءرا تشکیل داده درانتظامات‌مملکتی و اعادهٔ امنیت و آسایش عمومی مساعی جمیله بعمل‌آورده مزیدرضامندی واعتماد خاطر ملوکانه‌را جلب وتحصیل نمایند .

۲۲ رمضان ۱۳۳۹

احمدشاه‌قاجار

بیست و یکسال بعدازآن

جناب احمد قوام نخست‌وزیر

دراین‌موقع که حفظ انتظامات و اصلاح امور کشور جالب دقت و توجه مخصوص ماست ولازم بود یکی‌ازرجال کارآزموده ومجرب که بحسن کفایت‌موصوف‌ومشهور باشد، برای‌تصدی مقام نخست وزیری منتخب‌ومأمور گردد نظر بکمال‌اطمینان و اعتمادی که بمراتب دولتخواهی و شایستگی و کاردانی آن جناب داریم بموجب این دستخط شما را باین سمت منصوب و برقرار نموده مقرر میداریم هیئت وزیران را معین و بحضورمامعرفی کرده وبطوریکه منظور نظراست‌ازحسن انجام این خدمت بر مراتب اعتماد ما بیفزائید .

۱۲ مرداد ۱۳۲۱

محمدرضا پهلوی

آقای قوام السلطنه هیئت دولت جدید خودرا **روز یکشنبه ۱۷ مرداد ۱۳۳۱** بشرح ذیل بمجلس معرفی نمودند :

آقای مستشار الدوله و **آقای حکیم الملك** وزیران مشاور ، **آقای تقی زاده** وزیردارائی ، **آقای دکتر امین الملك** وزیر بهداری ، **آقای کاظمی** وزیر کشور ، **آقای دکترسیاسی** وزیر فرهنگ ، **آقای سیاح** وزیر پست و تلگراف ، **آقای ساعد مراغه‌ای** وزیرخارجه، **آقای هژیر** وزیر بازرگانی‌وپیشه‌وهنر ، **آقای احمدحسین عدل** وزیر کشاورزی و **آقای یدالله‌عضدی** وزیرراه .

روز ۲۹ مرداد چون آقای **تقی زاده** وزارت دارائی را قبول نکرده بودند **آقای کاظمی** بوزارت دارائی و **آقای جواد عامری‌سمنانی** بوزارت کشور تعیین شدند .

واقعهٔ ۲۸ مرداد

برای اینکه جریان **واقعه۲۸مرداد۱۳۳۲** شمسی روشن باشد ذکر مقدمه ای که منجر بواقعه مذکور گردیده است لازم بنظر میرسد ، بنا بر این بطور اجمال بدان میپردازیم .

روز ۲۹ تیرماه۱۳۳۰ شمسی **دکتر محمد مصدق** نخست‌وزیر وقت قصد داشت ضمن معرفی‌کابینه ، خودرا بعنوان **وزیرجنگ** معرفی کند، ولی با توجه باینکه وزیرجنك باید مردنظامی یا اقلا شخص توانائی باشد، مورد قبول واقع نشد ، مصدق بهمین‌علت افکار را تحریك نمود ، و اعلامیه‌ای صادرکرد ، که چون وزارت جنگ را بمن نمیدهند وقطعاً از این‌کار منظوری دارند ، منهم استعفا میدهم . مجلس‌شورای‌ملی به **قوام السلطنه** رأی اعتماد داد وفرمان نخست‌وزیری‌او، صادرشد .

اعوان واطرافیان مصدق ووکلای مجلس طرفداراو **روز دوشنبه ۳۰تیر** را تعطیل عمومی اعلام‌کرده ومردم درخیابانها اجتماع نمودند .

بتحریك وکلای موافق مصدق و ماجراجویان ، مردم بطرف سربازان حمله‌کردند و بالنتیجه زد و خورد سختی در خیابانهای **تهران** درگرفت و عده‌ای کشته و گروهی مجروح و زخمی شدند ، **قوام** ناچار باستعفا شد و **مصدق** مجدداً عهده‌دار نخست‌وزیری گردید و پست وزارت‌جنگ‌راهم شخصاً بعهده گرفت .

مصدق در دوره زمامداری خود بعناوین مختلف وقفه‌ای درکار مملکت ایجادمیکرد و عمال او جنجال و سروصدا و ناراحتی برای مردم تهران و شهرستانها بوجودمیاوردند، مدتی بنام **لایحه‌کمیسیون هشت نفری** در نظر داشت اختیارات شاه‌را محدود کند. اقلیت مجلس‌زیر بار نمیرفتند، مصدق‌هم‌هرروز بهانه‌ای میتراشید و بعناوین‌مختلف‌اطرافیان و نزدیکان شاه‌را از دربار وایران دورکرد .

بهانه اخیرش آن بودکه **علاء** هم از وزارت دربار باید برود . اینها موجب شد که شاه بمصدق گفت قصد خروج ازکشور را دارد و اوهم باکمال وقاحت مقدمات سفررا فراهم نمود ، حتی اتومبیل و اثاثه شاه از راه زمینی **ببغداد** رفت، قرار بودکه بعدازظهر **روز**

نهم اسفندماه سال ۱۳۳۱ شمسی شاه با طیاره عزیمت نماید ، معلوم نشد این خبر ازچه ناحیه ای در شهر پیچید (میگویند چون شاه با **حجة‌اسلام بهبهانی** قصد تودیع داشت ایشان مردم رامتوجه وخامت اوضاع نمودند) غفلتاً جمعیت زیادی از شهر بدور کاخ اجتماع کردند مردم گریه کنان فریاد میزدند ما شاه خود را میخواهیم ، ما نخواهیم گذارد **پادشاه** از کشور خارج شود ، **دکتر مصدق** که در **کاخ سفید** بود و این اوضاع را مشاهده کرد از در مخفی خودرا بمنزلش رساند ، و **اعلیحضرت همایونی** عصر آنروز در برابر مردم نطقی ایراد کردند ، که بمنظور احترام و خواسته‌های شما از مسافرتی که بمنظور معالجه خود و ملکه بود ، منصرف شدم و معلوم نشد محرك چه کسانی بودند که قسمتی از جمعیت درحدود هزارنفر بطرف خانه مصدق رفتند (**شعبان جعفری** در بازپرسی گفته بود قصد ما این بود که دکتر مصدق را ببریم دربار تا او دست شاه را ببوسد و مانع حرکت شود) تیراندازی ازطرف محافظین منزل شروع شد ، یکنفر کشته و چندنفر مجروح شدند ، ولی مردم هجوم بردند ، **دکتر مصدق** با **دکتر فاطمی** با **بیژامه** بدواً خودرا بستاد ارتش رسانده و از آنجا با همان حالت بمجلس رفت و قصد تحصن در مجلس را داشت در حین همین جریانات کم کم مردم و نمایندگان مجلسین نیز **از سوء نیت دکتر مصدق** آگاه شدند و بالنتیجه یکی ازمخالفین، **دکتر مصدق** را در مجلس استیضاح نمود . دکتر مصدق با اینکه ظاهر مجلس بنفع و تحت تأثیر او بود ولی چون بنمایندگان اعتماد نداشت و در جریانات قبلی نیز ثابت شده بود ، فکر کرد و حتماً هم میشد ممکن است استیضاح منجر به سقوط دولت او بشود ، لذا یگانه چاره این بود که مجلس را منحل کند . انحلال مجلس يك راه داشت و آن این بود که طبق مواد قانون اساسی شاه فرمان صادر کند و شاه نیز بهیچوجه باین کار مبادرت نمیورزیدند . بنا بر این فکر بکری بخاطر مصدق رسید و آن **رفراندم** وجلب نظر مردم در باره مجلس بود . **روز ۱۲ مرداد سال ۱۳۳۲** در **تهران** رفراندم انجام گرفت و روز **۲۰ مرداد** هم درسایر **شهرستانها** رأی گرفتند. رأی‌دهندگان بیشتر ازاحزاب توده وچپی بودند که هرنفر چندمرتبه رأی بصندوق انداخته بودند.

این موضوع بیسابقه شاه‌را بیش از پیش متوجه وخامت اوضاع ایران کرد ، و اقلیت در مجلس متحصن شدند، روزنامه‌های طرفدار دولت ودست چپی ها اظهار عقیده میکردند **رفراندم** دیگری برای تغییر رژیم لازم است . جز اقلیت وچندنفر از منفردین بقیه و کلاهم استعفا داده ودر رفراندم شرکت نمودند . **اعلیحضرت همایونی** دراین هنگام در قصر **کلاردشت مازندران** بودند وقتی وضع را بدین منوال دیدند، فرمان نخست‌وزیری **سرلشگر فضل اله زاهدی** را در **تاریخ ۲۲ مرداد ۱۳۳۲** شمسی صادر نمودند و توسط سرهنك **نعمت‌الله نصیری سمنانی** (**سپهبد فعلی**) فرزند **عمید الممالك سمنانی**، برای او فرستادند، (دراین موقع **سرلشگر زاهدی** از تحصن مجلس خارج ومخفی بود **مصدق** برای دستگیری او جوایزی تعیین کرده بود)

***

اعلیحضرت همایون محمدرضاشاه پهلوی در کتاب **مأموریت برای وطنم** در مورد ابلاغ فرمان عزل دکتر مصدق توسط **سرهنك نصیری** چنین نوشته‌اند: (**در ۲۲ مردادماه**

سال **۱۳۳۲** احکام انفصال **مصدق** را از مقام **نخست وزیری** و انتصاب **سرلشگر زاهدی** را بجای وی امضاء کردم و مأموریت خیلی دقیق ابلاغ احکام را **بسرهنگ نعمت‌الله نصیری فرمانده گارد شاهنشاهی** محول نمودم، شرح اتفاقاتی که برای سرهنگ نصیری در انجام این مأموریت پیش آمده بود، حکایت **سه تفنگدار الکساندر دوما** را بیاد من میآورد با این تفاوت که داستان **دوما** افسانه‌ای بیش نیست ولی ماجرای **سرهنگ نصیری** یکی از وقایع حقیقی تاریخ معاصر ماست.

پس از آنکه **سرهنگ نصیری** از **رامسر** بکاخ **سعدآباد** رسید، ابتدا عازم ابلاغ فرمان من **بسرلشگر زاهدی** گردید، باید این نکته را یادآور شوم که **زاهدی** از طرفداران نزدیک **مصدق** و زمانی **وزیر داخله** دولت او بود و در اوایل دوران زمامداری **رزم‌آراء** سمت **ریاست کل شهربانی** را داشته و در انتخاب مجدد **مصدق** به نمایندگی مجلس کوششها کرده بود، **زاهدی** در آن موقع در نزدیکیهای **تهران** بود ولی جز چندتن از دوستان نزدیکش کسی از محل اقامت وی که هر روز آنرا عوض میکرد اطلاع نداشت زیرا او بی‌پروا از عملیات بد رویه **مصدق** انتقاد کرده و یکبار دستگیر شده و پس از ترک تحصن ناگزیر بود در خفا بسر برد.



اعلیحضرت همایون شاهنشاهی اوامر ابلاغ فرامین صادره را به سرهنگ نصیری تأکید می‌فرمایند

سرهنگ نصیری باکمك وراهنمائی واسطه‌های مختلف بسرلشگر زاهدی دسترسی یافته و فرمان‌مرا بوی ابلاغ نمود، ووی‌نیز فوراً آمادگی خودرا بقبول این‌مأموریت‌اعلام داشت، اکنون موقع‌آن بودکه **فرمان‌عزل بمصدق** ابلاغ شود ، ابتدا بدستور**زاهدی، سرهنگ نصیری** سه‌تن از **مشاورین** نزدیك **مصدق** را توقیف کردکه از آنها راجع بروشی‌که ممکن بود**مصدق**پیش بگیرد اطلاعاتی بدست آید ، **زاهدی‌بسرهنگ‌نصیری** دستور داده بود که حتی‌الامکان فرمان را بدون واسطه بشخص **مصدق** ابلاغ‌کند و رسید دریافت دارد تا نتواند بعداً وصول آنرا منکرشود ، ضمناً خودمن نیز قبلا به **نصیری** تأکیدکرده بودم مراقب باشدکه‌هیچگونه آسیبی **بمصدق** وارد نیاید

در حدود **ساعت۱۱ شب۲۵ مردادسرهنگ‌نصیری** باتفاق دوتن‌از افسران‌خود از **کاخ‌سعدباد** بسوی**منزل مصدق** حرکت‌کردند ، آنروز روزنامه‌های طرفدار‌کمونیزم در سرمقاله‌هائی با عناوین درشت نوشته بودندکه‌ممکن است **سرهنگ‌نصیری** دست به کودتا بزند وبهمین ملاحظه این سه افسرکمال‌احتیاط را مرعی میداشتند، درنزدیکی‌منزل مصدق متوجه شدندکه اطراف خانه‌را سربازان و تانکهای سنگین گرفته‌اند و بآنها دستور داده شده‌است‌که به‌هیچکس مخصوصاً افرادگارد شاهنشاهی اجازه ورود ندهند ، **سرهنگ نصیری** و دونفر افسر دیگر باین دستور وقعی ننهادند و باخونسردی تمام از مقابل‌دهانه توپ‌های تانك‌گذشته وخودرا بجلودرب ورودی منزل مصدق رسانیدند، **سرهنگ‌نصیری** درست پیش بینی‌کرده بودکه چون سربازان و افراد مأمور تانك ویرا میشناختند ورعایت احترام میکردند به طرف او اقدام به تیراندازی نخواهندکرد ، **سرهنگ‌نصیری** بوسیله یکی از افسران مأمور خانه **مصدق** تقاضای ملاقات‌راکرد **ولی‌این تقاضا قبول‌نشد**، ناچار ازیکی از افسران **مصدق**که تا حدی مورد اطمینانش بود قول گرفت‌که فرمان را بمصدق ابلاغ ورسید آنراگرفته و بسرهنگ برساند و مدت یکساعت‌ونیم بانتظار بازگشت افسر توقف‌کرد، که بعداً معلوم شد علت اینهمه‌تأخیر مذاکرات تلفنی **مصدق** با**مشاورین** وهمکارانش بوده‌است، بالاخره رسیدی‌راکه مصدق بخط خود نوشته‌بود بسرهنگ دادوسرهنگ که باخط مصدق آشنا بود از جعلی نبودن رسید اطمینان یافت ودرآن‌موقع که یکساعت از نیمه‌شب‌گذشته بود قصد مراجعت نمود ، قبل از اینکه از منزل خارج شود باو اطلاع دادندکه بامر **سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش مصدق** باید اورا فوراً بستاد ببرند **نصیری** پیش خود بتصور اینکه این ملاقات با ریاحی فرصت مناسبی بدست وی‌خواهد داد که امر مرا در برکناری او از ریاست ستاد باطلاع وی برساند فوراً بطرف وزارت جنك حرکت میکند و اورا بدفتر رئیس ستاد ارتش میبرند ولی‌بمحض بازکردن در اطاق متوجه میشودکه **سرتیپ ریاحی** هفت‌تیر خودرا ازکشو میزش خارج‌نموده ومیخواهد پشت سر خود پنهان‌کندو ظاهراً از این میترسیده‌است‌که ازطرف سرهنگ مورد سوء قصد قرارگیرد. **رئیس ستاد** ، **سرهنگ‌نصیری** را متهم بطرح‌کودتا ورفتار خلاف تربیت میکند ولی سرهنگ در پاسخ اظهار میداردکه فقط فرمان مرا بمصدق ابلاغ داشته و صحبت کودتا در کار نیست و رسید مصدق‌را بوی‌نشان میدهد . **ریاحی** میپرسد این معمول کجاست که‌فرامین را در نیمه‌شب ابلاغ کنند ؟ ، **نصیری** جواب میدهد برطبق‌کدام اصول ادب و مبانی

نظامی این وقت شب را برای مذاکره اختصاص میدهند؟ ریاحی میگوید که هرگز نصیری را برای این گستاخی نخواهد بخشید و بلافاصله دستور میدهد لباس نظامی اورا بکنندو تحویل زندانش دهند. وقتی بعد **برادر سرهنگ** از توقیف او باخبر میشود لباس خواب و بعضی لوازم دیگر را ماهرانه در روزنامه‌ای که متن فرامین صادره از طرف مرا، چاپ کرده بود، پیچیده و بسرهنگ میرساند، صبح روز بعد **دادستان ارتش** که طبعاً از طرف مصدق بآن سمت منصوب شده بود از **سرهنگ نصیری** بازجوئی میکند ومدعی میشود که فرمان عزل از طرف من صادر نشده و خود سرهنگ بقصد کودتا آنرا جعل کرده است، سرهنگ روزنامه‌ای را که برادرش باو رسانده بود ارائه میدهد و بازجوئی از وی بهمین جا خاتمه یافته و اورا مجدداً بزندان میبرند.

روز دیگر **سرهنگ نصیری** بوسیله دستگاه **رادیو کوچکی** که دیگران مخفیانه بزندان آورده بودند مطلع میشود که در شهر انقلاباتی برپا گشته و مردم **بر علیه مصدق** قیام نموده‌اند وصدای فریاد وهیاهو وشلیك توپ که از خارج بلند است شواهد آن است چند لحظه بعد فرمانده زندان وارد شده **بسرهنگ نصیری** دستور میدهد لباس نظامی خودرا پوشیده و آماده حرکت شود. علت این دستور آن بوده است که میخواستند زندان را تخلیه کنند. وقتیکه **سرهنگ نصیری** از اطاقیکه در آن محبوس بوده خارج میشود مطلع میگردد که مردم شهر یعنی افرادعادی که بچوب مسلح بوده‌اند بزندان هجوم آورده با آنکه سربازان مراقب زندان با آنها فرمان توقف داده‌اند بازپیش میآیند، در این موقع سربازان شروع به تیراندازی میکنند و در اثر آن یك زن کهنسال و چندتن از جوانان بخاك وخون غلطیده وعدهٔ کثیری نیز مجروح میشوند ولی دیگران از هجوم دست برنمیدارند تا بالاخره سربازان محافظ فرار میکنند ومردم زندان را تسخیر مینمایند.

در این موقع حیاط زندان تبدیل به محل شور وشعف میشود. صدها زندانی که وفاداری خودرا بمن بروز داده واز طرف **مصدق زندانی شده بودند** بدست مردم آزاد میشوند. هنگامیکه رئیس سابق ستاد ارتش که از طرف من منصوب و بامر مصدق زندانی شده بود در بین جمعیت ظاهر میشود، مردم با فریادهای شادمانی اورا بردوش گرفته و بطرف ستاد میبرند) ۱ بدین ترتیب **سرهنگ نصیری** وسایر افسران وافرادی که بدستور مصدق زندانی شده بودند آزاد میشوند.

بطور کلی چون در **شب ۲۵ مرداد دکتر فاطمی** وزیر خارجه و چند نفر از طرفداران دولت دستگیر و بعد آزاد شده بودند، این واقعه را دولت با شاخ و برگی کودتای نظامی نیم بند شکست خورده معرفی کرد، وگارد شاهنشاهی را منحل و خلع سلاح نمود. **شاه و ملکه ثریا** هم با اطلاع از جریان فوق با طیاره ببغداد عزیمت نمودند. وزیر خارجه به سفرا دستور داد شاه را در خارج از کشور دیدن نکنند و در روزنامه **باختر امروز** و رادیو نسبت بایشان اهانت و بی احترامی کرد. اعضای فراکسیون نهضت ملی هم که برای انجام تشریفات قبول استعفای خود، از حضور در مجلس سرباز زده بودند، جمعیت تهران را خبر کردند، و در میدان بهارستان هریك نطقهائی نموده و مردم را علیه شاه و دربار

۱ــ مأموریت برای وطنم نوشته اعلیحضرت همایون محمد رضاشاه پهلوی صفحه ۱۲۶

تحریك نمودند . احزاب توده وچپی ریختند مجسمه‌های پهلوی فقید و اعلیحضرت‌همایونی را شکسته عکس شاه‌هر کجا بود پاره‌کرده صحبت از شورای سلطنتی و تغییر رژیم کردند . بگیرو ببند شروع شد **دکتر بقائی** را از بهارستان بزندان **عشرت آباد** بردند و مردم در حالت بهت‌وسر گردانی بسرمیبردند .

ناگاه روز ۲۸ مرداد صبح، جمعی ژولیده‌و ژنده پوش از جنوب شهرتهران‌حرکت کرده و فریاد میزدند **زنده‌باد شاه** ،جمعیت بخیابان **لاله‌زار وشاه** رسید، مردم‌هم گروه گروه بآنها میپیوستند تا مقارن **ساعت ۱۳** که ادارات تعطیل شد، مستخدمین ناراضی و سربازها با این جمعیت هم آهنك شدند . **سرلشگر زاهدی** هم پس از مدتی آفتابی شد روی یکی از تانکها نشسته ایستگاه رادیو را تصرف‌نموده و جمعیت را رهبری کرده‌خودرا به عنوان **نخست‌وزیر** معرفی کرد . اجتماع مردم در اطراف **خانه‌مصدق(شماره ۱۰۹)** رسید و فریاد **زنده‌باد شاه . مرده باد مصدق** در فضا طنین افکن شد . **سرهنك ممتاز، محافظ خانه‌دکترمصدق** از ورودمردم بخانه دکترمصدق جلوگیری نمود تا هنگامیکه او اسناد و اشیاء قیمتی خودرا جمع آوری کند، با مردم و سربازان مسلح بمبارزه پرداخت ، در حدود **۴۵نفر** منجمله یکنفر سرهنك‌ویکنفر ستوان کشته‌شدند، مصدق‌ویارانش بوسیله نردبان از خانه خارج شدند ، وپس از دوروز مصدق ویارانش دستگیر (فقط دکتر فاطمی بدست نیامد) **اعلیحضرت‌همایون شاهنشاه** هم بمجرد اطلاع از **رم ببغداد** آمده و پس از دو روز توقف در عراق،درمیان فریاد وشعف وزنده‌باد مردم پایتخت وارد ایران‌گردید ، واوضاع ایران نیز پس ازمدتی بحالت عادی درآمد ، ازسال **۱۳۳۲** شمسی تاکنون بطور کلی اصلاحات زیادی در وضع عمومی کشور ایران بعمل آمده است . از آن جمله تصویب عمومی**موادششگانه‌ششم‌بهمن‌ماه ۱۳۴۲ شمسی والغای‌رژیم ارباب‌و رعیتی ، شرکت نسوان در انتخابات ، تشکیل سپاه‌دانش و بهداشت وترویج وآبادانی، سهیم‌شدن کارگران در سود کارگاههای تولیدی است .**

فرمانداری کل سمنان

درآغاز سال ۱۳۴۰ شمسی و در زمان‌نخست وزیری‌دکترعلی‌امینی به‌پیروی از سنت‌تاریخی طبق تصویبنامه هیئت وزیران **ایالت قومس** بنام **فرمانداری کل‌سمنان** نام گذاری شد و مرکز حکومت‌آن نیز در**شهرستان سمنان** تعیین و مستقر گردید . **اولین فرماندار کل‌سمنان** ، آقای **عباس استقامت**بود و بعداً آقای**حجت** و اکنون آقای**عزت‌الله اکبر** پست **فرمانداری کل‌سمنان** را برعهده دارند. شهرستانهای‌تابعه **فرمانداری کل‌سمنان**باجزئی‌اختلافی همان‌شهر های ایالت قدیم‌و تاریخی **قومس** است‌و شامل شهرستانهای **سمنان‌ودامغان و شاهرود**، و‌بخشهای تابعه آنها می‌باشد، **عباس‌آباد** شاهرود در خاور و **ده نمك** سمنان در باختر آن قرارگرفته‌است .

اکنون که فصول وقایع تاریخی این کتاب بپایان رسیده‌است بی‌مناسب نمیداند قصیده تاریخی**(جزرومدسعادت)** استاد بزرك‌وعالیقدر نظم و نثر زبان فارسی وگوینده زبردست معاصر، **شادروان ملك‌الشعراء بهار** راکه‌گذشته از مقام شاعری از محققین بزرگ تاریخ ایران است، دراینجا نقل نماید تا فصول تاریخی این‌تألیف حسن ختام‌ارزنده‌ای را شامل باشد .

جزر و مد سعادت

خواندیم در دفاتر و کردیم امتحان — کاز بعد هر غمی بود آسایشی نهان

چون شب تمام گردد، روزی‌شودپدید — چون بگذرد بلیه رفاهی شود عیان

تاریخ روزگار سراسر بخوانده‌ام — زایرانی روم‌ومشرق‌ومغرب یکان یکان

قرنی‌که چون گذشت به‌بدبخت‌کشوری — پیدا شود زغیب یکی صاحب قران

گویند هر بالف بر آید الف قدی — خودراستست‌و نیست‌خم‌و‌پیچی‌اندر آن

چون نقشهای گنجفه در طالع ملل — پشت هم اوفتاده گهی‌سود وگه زیان

درهر قمار سود وزیان‌با تناسب است — وندر حیات جامعه پیداست این نشان

دریاست زندگانی اقوام و اندر او — پیوسته جزر ومد سعادت بود عیان

باشد شگفت قصه ایران و مردمش — آری‌شگفتی آرد، هرصفحه‌ای از آن

بهر نمونه رخصت اگر هست بشمرم — تاریخ ملك ایران ، از عهد باستان

یکروز شد به پنجه کلدانیان اسیر — ایران‌و(بیورسب) درآن شدخدا یگان

ده قرن خاك ایران در چنگ آنگروه — بگرفت زاشك خونین، رخسار ارغوان

صاحبقران ملی ناگه برون شتافت — چون شیر خشمناك زبازار اصفهان

بربست کاوه یکسره بازارهای شهر — برکف گرفت رایت منصور کاویان

لشگر بسوی پهنه البرز برد و یافت — فرزند آبتین را با طالع جوان

روز دگر زسطوت افراسیاب ترك — ایران‌خراب‌گشت و تهی‌شداز‌آب و نان

ناگه رشادت پسر زال زر بداد — از ترکتاز دشمن، این ملك را امان

آمد زکوهسار دماوند ، کیقباد — شدکشور ازقدومش،چون روضه جنان

روزی دگر تسلط شورشگران گرفت — ازمادو شوش،تا هری وبلخ وخاوران

بیگانگان زلیدی و مصری و بابلی — بهر خراب ایران گشتند توأمان

هریك زناتوانی ایران قوی شدند — دشمن قوی شود چوشود مرد ناتوان

ناگاه گشت کورش والا گهر پدید — درپارس ریخت طرح یکی‌دولت جوان

گردنکشان گیتی تسلیم وی شدند — سر بر سپهر سود مهین رایت کیان

جانش اگرچه دره این مملکت برفت — از او رسید دشمن این مملکت بجان

روز دگر بدعوی شهزادگی ، نهاد — هرگوشه غاصبی بسر افسر برایگان

نه تن زغاصبان ومجوسان زشش جهت — کوبیده پنج نوبت شاهی بیك زمان

کامد یکی فرشته در پیش داریوش — گفتش‌برون خرام‌که هنگام تست هان

سردار نامدار برآمد براسب وراند — توسن ، گه سپیده بمیدان امتحان

پیش سپاه شیهه کشید اسب دولتش — یعنی‌کجاست ، تاج‌که اینجاست قهرمان

تاجش بسر نهادند ایرانیان وگشت ——— ایران چوعهد کورش دارای عزوشان
شد مملکت منظم و آمد زیمن بخت ——— از قیروان مسخر او تا بقیروان
شد داستانش نقش بکهسار بیستون ——— تا بیستون بجاست بجایست داستان
روز دگـر زفتنه اسکندر اوفتاد ——— دارا وتختگاهش در خاك و خاكدان
اهریمنان بزعم خدایان شتافتند ——— ازمصر وشام واربل، تا بلخ و بامیان
یك قرن اشك‌ریخت وطن‌تاکه برکشید ——— اشك بزرگ، رایت شوکت‌بر آسمان
ازشهر(اشك‌آباد) آمد برون و راند ——— بر دفع جیش یونان تا شهر دامغان
یکسوز خصم شرقی پرداخت باختر ——— یکسو زخصم غربی پیراست خورووران
زاشکانیان دوباره‌شد ایران‌جوان‌ورفت ——— آن سوز و سوگواری از یاد مردمان
چون تیغ اردشیر سر افراز ، بردرید ——— در پهنهٔ مصاف ، جگرگاه اردوان
بر سیرت هخامنشی دولتی بخاست ——— گشت زمانه نوکرد آن کهنه دودمان
ساسانیان شدند یکی دولت بزرگ ——— نز رومشان تزلزل ونزچینشان زیان
روز دگر ز نیزه گذاران بادیه ——— جست آتشی بمکمن شیران نیستان
سالی دویست برسر این آسیای دهر ——— از خون بیگناهان شد جویها روان
ناگه بفر ایزدی از بیشه شد پدید ——— یعقوب لیث شیر بیابان سیستان
آزادی عجم را بنیان نهاد و کرد ——— سهم عرب برون ز دل قوم آریان
پور وصیف سگزی و بسام خارجی ——— گفتند شعر پارسی وزنده شد زبان
تا چار قرن ، خلق‌خراسان و نیمروز ——— کردند سعی و تازه شد آثار باستان
افشاند میر نصر ، زرورودکی سخن ——— آری سخن ز دل دمد وسیم‌وزرزکان
فردوسی‌آمدوسخن از چرخ برگذاشت ——— بر طرز پهلوانی و بر یاد پهلوان
آنك به خاندان عجم کرد خدمتی ——— کان هیچگه نمیرود از یاد خاندان
ارجوکه کهنه تربت او نوشودکه هست ——— دولت جوان و ملك جوان‌وملك‌جوان
وانگه ز تیره بختی خوارزمشه نهاد ——— چنگیز برگلوی وطن تیغ خونفشان
بیش از دوقرن ونیم‌نیاکان ما شدند ——— خوار و ذلیل، زیر پی ترك وترکمان
جست از میان تودهٔ خاکستر وطن ——— ناگاه برق‌وگشت منور از او زمان
اندر مصاف تاخت سماعیل شاه ویافت ——— ایران جلال‌وشوکت رفته برایـگان
وانگه‌که شد ز سستی آل صفی،بلند ——— در زیر تیغ افغان ، افغان ز اصفهان
روسیه تاخت تا طبرستان و اردبیل ——— ترکیه تاخت از همدان تا بایروان
محمود سیستانی از سیستان گرفت ——— تا قاینات وطوس و نشابور و اردکان
آمد برون ز میغ وطن تیغ نادری ——— وز وی‌گرفت روشنی این تیره‌خاکدان
و امروز باز نوشده این دولت کهن ——— بعد از قیام نادر و جهد کریم‌خان
یك قرن ونیم طی شدکز نسل پارسی ——— کس را نبود تخت‌جم‌وکاخ کی، مکـان
ایران خراب شد ز دو همسایهٔ قوی ——— وز بی خیالی شه و دربار ناتوان
قانون خراب و ابتروقانون گذار کور ——— بدتر ز هردو مجری قانون‌درآن‌میان
القصه نیست مردم این‌ملك را سپس ——— بعد از خدا پناهی غیر از خدایگان
فرمانده بزرگ رضا شاه پهلوی ——— شاهی‌که هست برهمه‌فرمان او روان
اقرار میکنم که دراین‌عهد و روزگار ——— هرگزشهی به از تو نداده است امتحان

با بیان چندبیت شیوا وعالی‌ازقصیده‌معروف وتاریخی دیگر **شادروان‌ملك‌الشعرای بهار** فصول وقایع تاریخی این‌کتاب‌را به همینجا ختم مینمایم :

هرکه را مهروطن دردل نباشدکافر است — معنی حب‌الوطن فرموده پیغمبر است

هرکه بهرپاس‌عرض ومال‌ومسکن‌دادجان — چون‌شهیدان‌ازمی‌فخرش لبالب‌ساغراست

این‌همان‌ملك‌است‌کاندرباستان‌بینی‌دراو — داریوش‌ازمصرتاپنجاب‌فرمان‌گستراست

وزپس اسلام روبنگرکه بینی بی‌خلاف — کزحلب تاکاشغرمیدان سلطان‌سنجراست

خسروان پیش نیاگان توزانو میزدند — شاهدمن صفهٔ شاپور ونقش قیصراست

فصل بیستم

جغرافیای تاریخی قومس

بعد از بیان وقایع تاریخی **ایالت قومس** که در **نوزده فصل** بپایان رسید اکنون به **جغرافیای تاریخی** قومس و شهرها و قصبات تاریخی آن میپردازیم :

همانطوریکه در فصل پنجم این کتاب در ضمن شرح محل **پایتخت اشکانیان** بیان گردید . نام ایرانی وهمچنین محل دقیق شهر مذکور که یونانیها آنرا **هکاتوم پیلس** **(صددروازه)** نامیده‌اند. معلوم نیست، ونام صددروازه نیز ترجمه‌ای از نام یونانی آن می باشد .

طبق دلایل و نظریه **شندلر** و **ویلیام جکسون** ، محل **هکاتوم‌پیلس** رامیتوان با شهر قدیم و تاریخی **قومیس** که مورد بحث ما در این تألیف است تطبیق کرد . طبق نوشته **بارتولد** مستشرق روسی[1] ایالت قومس همان ولایتی است که در کتاب **ایزیدورخاراکسی** بنام **قومیسنه** دیده میشود . درمسطورات **بطلمیوس** نیزقسمتی ازایالت بزرك پارت بنام **کومیس** ثبت گردیده است .

درکتابهای متن پهلوی دوره ساسانیان نیز ازاین شهر نام برده شده‌است وبهمین جهت تأیید میشودکه شهر تاریخی و کهن **کومش** که بعداً عربها آنرا **قومس** نامیده اند مورد توجه خاص ایرانیان قدیم بوده‌است .

در رساله تاریخی **شهرستانهای ایرانشهر**[2] در باره **کومش** چنین آمده‌است:

(شهرستان **کومش**، پنج برج را **آزی دهاك** پیشوای جادوگران (؟) ساخت نشیمنگاه پهلویان در آنجا بود . **یزدگرد** پسر **شاپور** **(یزدگرداول)** در پادشاهی خود در مقابل تاخت و تاز **چول** درآنسو دیده‌بان نیرومندی بساخت)

آزی‌دهاك نماینده افسانه‌آمیز فرمانروایان **سلوکید** بنظر میآید . گویا پس از بنای **نیشابور**، **هکاتوم پیلس** از اهمیت می‌افتد و در اینجا بنام پنج برج نامیده میشود، درکتاب **زندآگاهی (بوندهشن بزرك)** درباره قومس چنین آمده است :

۱ــتذکره جغرافیای تاریخی ایران تألیف بارتولد ترجمه حمزه‌سردادور صفحه ۱۶۸

۲ــشهرستانهای ایرانشهر ترجمه صادق‌هدایت صفحه ۹۹۸

در **کومش** آتشکده‌ای بوده که خودبخود میسوخته . گویا در اینجا **یزدگرد اول** پسر **شاهپور** با **یزدگرد** دوم پسر **بهرام پنجم** اشتباه شده است ، بطور کلی بواسطه آبادی و عظمت این شهر که نواحی اطراف آن نیز بعدها ایالت مستقلی شد ، باسم کرسی و مرکز ایالت مذکور **قومس** نامیده شده‌است . ولی محل دقیق آن معلوم نیست ولی موضوعی که مورد تأیید حتمی میباشد اینستکه شهر **کومش** یا **قومس** در بین شهرهای **سمنان** و **دامغان** واقع بوده‌است .

امروز دیگر نام **قومس** در این نواحی استعمال نمیشود و محلی که نام آن نیز از نظر لغوی شباهتی با لغت **قومس** داشته باشد، در نواحی مذکور وجود ندارد، فقط **قوشه** را تا اندازه‌ای میتوان بآن نزدیك دانست و بر حسب تصادف این قصبه در بین شهرستانهای **سمنان** و **دامغان** یعنی **۳۶** کیلومتری باختر **دامغان** و **۱۳۰** کیلو متری خاور **سمنان** واقع است و برخی از نویسندگان از جمله **محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله** در کتاب **مطلع‌الشمس** خرابه‌های جنوب **قوشه** را ازقول اهالی محل **شهر قدیمه‌ی قومس** دانسته و نوشته است که (آثار سه نارین قلعه در این خرابه هست)

بنظر نگارنده همانطوریکه درصفحات قبل نیز بیان شد چنانچه در تپه‌های علاء (کی لی) سمنان وتپه‌های قوشه و نواحی جنوبی شهرهای **سمنان** و **دامغان** حفاری‌های دقیقی بعمل آید بطور حتم آثار این شهر پرعظمت تاریخی آشکار خواهد شد .

برای **قومس** سه وجه تسمیه بشرح زیر ذکر کرده‌اند :

۱ـ **قومس** دراول **کومه‌شه** بوده چه **کومه** در لغت بمعنی پناهگاهیست که ازچوب یا نی میسازند وزارعین برای حفاظت اززراعت خود، وشکارچیان برای کمین کردن شکار در آن می‌نشینند .

چون این سرزمین در گذشته بسیار آباد و دارای چشمه‌سارها و مرغزارهای وسیع و باصفا و پر از شکار بوده است . بنا براین بدستور پادشاهان قدیم که بشکار حیوانات علاقه زیادی داشته‌اند، در نقاط مختلف این ولایت پناهگاههای متعددی برای همین منظور ساخته شده و هریك از آنهارا **کومه شه** میگفته اند و ازکثرت استعمال و بمرور **کومه‌شه** به به **کومش** وبعد به **قومس** تبدیل گردیده‌است .

در **فرهنك آنندراج** لغت **کومه** چنین بیان شده است :

(**کومه** = بالضم، و واو مجهول وفتح میم خرگاهی که از چوب وعلف درصحرا سازند و پالیزبانان و مزارعان درآن نشینند و پالیز و زراعت خودرا حفظ نمایند و صیادان نیز سازند و در آن نشسته برصید کمین کنند و آنرا **کازه** نیز گویند **قمشه** که شهرکی است گویند، در اصل **کومه‌شه** بوده که برای شکارشاهی ساختند وبتدریج خانه و ده و قریه وقصبه شده و معرب گردیده، و **کومش** که شهری قریب **بدامغان** بوده **وخراب شده** نیز چنین بوده اکنون معرب آن **قومس** است و در فرهنك **برهان قاطع** سهواً **فرمس** بفاورا ضبط شده)

۲ ـ قومس در ابتدا **کوه‌مس** بوده چون همانطوریکه درصفحات قبل این کتاب در بخش تجارت وصنایع دوره‌هخامنشی ذکر شد ، درکوههای این ایالت **معادن مس** زیاد

است و مس یکی از مهمترین امتعه صادراتی این ایالت در دوره هخامنشی و قبل از آن محسوب بوده‌است ، بدین‌مناسبت باین اسم نامیده‌شده وبعد درلفظ **کوه‌مس** تحریفی بعمل آمده و به **کومس** و**قومس** تبدیل گردیده‌است .

۳ ـ چون این ایالت فاقد رودهائی بوده است که بطور دائم آب درآن‌جاری باشد بنا براین مردم این نواحی برای اولین بار در تاریخ مبادرت به ایجاد **قنات** و **کاریز** نموده‌اند،وبهمین علت‌این ایالت بنام **کومش** که بعنوان چاه‌کن ومردم‌آن بنام **کومشی** نامیده شده اند ، در **فرهنگ آنندراج** نیز لغت **کومش** چنین معنی شده است :

(**کومش** = بکسر ثالث بر وزن جوشش . چاه جوی وکتکن را گویندکه چاه‌کن باشد) .

وجه تسمیه اخیر بنظر نگارنده بحقیقت نزدیکتراست،هرچند دیگران وجه تسمیه‌اول را مورد تأیید قرار داده‌اند .

ایالت قومس در بعداز اسلام

جغرافیانویسان عرب قسمتی از شاهراه بین قراء کنونی **عباس‌آباد** و**لاسگرد** را جزو ولایت جداگانه‌ای‌باسم **قومس** داخل کرده‌اند، ظاهراً این‌سرحد سیاسی‌مصنوعی‌محض بوده و بدین جهت اغلب تغییر میکرده است ، در زمان فتح عرب قسمت شرقی **قومس** داخل در ولایت **خراسان** بود . چنانکه **یعقوبی دامغان** را شهر اول **خراسان**میخواند **ایالت قومس** در دامنه‌جنوبی‌سلسه **جبال‌البرز** واقع و ارتفاعات جبال‌مذکور حدشمالی آن است .

این ایالت از سرزمین‌کم پهناور و باریکی که در میان کوههای البرز در شمال و کویر لوت در جنوب محصور است تشکیل میگردد ، شاهراه بزرگ **خراسان** به **ری** از سراسر **ایالت قومس** میگذرد وهمه شهرهای مهم **قومس** سر این راه واقع‌است.

از قرار معلوم در قسمت شرقی قومس بین **عباس‌آباد** و **شاهرود** در هیچ زمان چندان آبادیهای زیادی نبوده،آخرین دامنه های جبال **خراسان** در اینجا به جلگه متصل میشود .

راه از پای دامنه‌ها و قسمتی‌هم از وسط تپه‌ها و پشته‌ها میگذرد . پشته‌هائیکه بتدریج سراشیب میشود ، و برای تاخت و تاز تراکمه‌راه مناسبی تشکیل میدادند . واین تاخت‌وتاز فقط بعد از تصرف **اتك** از طرف **روسها** موقوف‌گردید و تا آن زمان عبور از این راه را بدون‌مستحفظ، خالی از خطر نمیدانستند . ماهی دوبار از **شاهرود** بطرف شرق و از **مزینان** بسمت غرب دستجات نظامی‌کوچکی اعزام میداشتند‌که در قریه **میاندشت** که‌نقطه تلاقی آنها بود عوض میشدند ، درقریه مذکور یك کاروانسرای‌کهنه از بناهای**شاه‌عباس کبیر** و یك کاروانسرای نو، که‌ازآجر بشکل قلعه ساخته‌اند وجود دارد .

از این قسمت که‌میگذردخطه حاصلخیز**قومس** حدود **رودشاهرود** است‌که ازجبال پر برف **شاه‌کوه** سرازیرمیشود، شاه‌کوه شعبه **البرز** است‌که‌ساحل **بحرخزر**را ازسرزمین مرتفع ایران جدا میکند، خودشهر **شاهرود** که‌درحال حاضر شهرستان‌معروفی است‌ظاهرا

چندان قدیمی نیست زیرا در کتب جغرافیائی قدیمی اسمی از آن برده نشده و **محمدحسن خان صنیع الدوله** در کتاب **مرآة البلدان ناصری** اعتراف کرده است که نتوانسته از تاریخ بنای آن اطلاعی بدست آورد ، و جغرافیا نویسان قرن چهارم هجری که پست خانه را در **بدش** (بدشت) قرار میدهند اسمی از **شاهرود** نمیبرند .

شهرهای مهم قسمت غربی ایالت **قومس**، **سمنان** و بعد **دامغان** است که جغرافیای تاریخی هریك جداگانه درهمین فصل بیان خواهد شد .

مسعودی در کتاب **التنبیه والاشراف** که درسنه **۳۴۵ هجری** نوشته است ، در باره **قومس** مینویسد :

شهرهای قومس زلزله خیز است زیادی زلزله‌ها گاهی سبب میشود که چشمه‌های این ایالت کم آب و خشك گردد ، و زمانی نیز آب درآن چشمه‌ها زیادتر از حد معمول فوران نماید .

یعقوبی در کتاب **البلدان** مینویسد: (قومس شهری است بزرگ و جلیل القدر).

مقدسی که یکی از مشهورترین جغرافیا نویسان قرن چهارم هجری است در کتاب نفیس **احسن التقاسیم** ایالت قومس را چنین بیان مینماید :

فاما **قومس** فانها کورة رحبة نزهة . حسنة الفواکه وهی ثمانون فرسخاً فی سبعین واکثرها جبال، قليلة المدن خفيفة الاهل، كثيرة الانعام ثقيلة اللخراج معتدلة الهوا قصبتها **الدامغان** و مدنها **سمنان** : **بسطام** زغنة **بيار** و **مغون** .

قومس ناحیه وسیعی است با نزهت و میوه‌های نیکو دارد و وسعت آن هشتاد فرسخ در هفتاد فرسخ است و بیشتر مساحت آن کوه است در **قومس** شهر کم و مردم کمتر دراین نواحی زندگی میکنند، دراین ناحیه براثر وجود مراتع زیاد گله‌داری رواج دارد وخراج این ایالت زیاد است و هوای آن معتدل میباشد . قصبه آن **دامغان** و شهر آن **سمنان** و **بسطام** و **بیار** و **مغون** است ، مؤلف مذکور در جای دیگر کتاب خود مینویسد که **خراج قومس ۱۹۶۰۰۰ درهم** میباشد ، همچنین دستمالهای پشمی (**قومیس**) را که گاهی بهای یك قطعه آن به **۲۰۰۰ درهم** بالغ میشود توصیف نموده است

درکتاب **حدودالعالم** که ازکتابهای قدیمه نثر فارسی است ودرسال **۳۷۲ هجری** تالیف شده درباره **قومس** چنین نوشته شده :

(**کومش** . ناحیه‌ایست میان **ری** و **خراسان** بر راه **حجاج** و اندرمیان کوهها ست و این ناحیتی آبادان و با نعمتست ومردمانی جنگی ، و ازوی جامه کیس خیزد ومیوه‌هائی که اندرهمه جهان چنان نباشد ، وازآن **بگرگان** و **طبرستان** برند)

اصطخری درکتاب **مسالك وممالك** مینویسد : (**قومس** و **سمنان** و **دامغان** و **بسطام** پیوسته یکدیگر است) [۱] توجه خواهید داشت که **قومس** در اینجا در ردیف شهرهای سمنان ودامغان و بسطام آمده است و بااین ترتیب جای هیچگونه تردیدی باقی نمیگذارد که مرکز ایالت قومس شهری بوده است بنام **قومس** که اکنون وجود ندارد ونابودی آن

---

۱ ــ مسالك وممالك اصطخری باهتمام ایرج افشار صفحه ۱۶۹

هم بواسطه زلزله‌های شدیدی بوده‌است که درسالهای ۲۳۹ تا ۲۴۱ هجری درایران بوقوع پیوسته، وبعدازآن ظاهراً مرکز ایالت **بدامغان** منتقل گردیده است

صاحب کتاب **عجائب‌البلدان** مینویسد: درار بعین واثنین ازهجرت درسرزمین **قومس** چنان زلزله شدید شد که شهری بدان بزرگی زیروزبر گردید وچهل هزار آدمی از خاك بر آوردند، واین زلزله **بدامغان** و **خراسان** خرابی تمام رسانید. **خواندمیر** در **حبیب السیر** مینویسد : ۱ **ابن‌جوزی** در **تنقیح** از **محمدبن حبیب هاشمی** نقل نموده که در ایام **متوکل** سیزده قریه از قرای **قیروان** بزمین فرو رفت چنانکه از ساکنان قراء زیاده از چهل و دونفر نجات نیافتند ، و درسنه **اثنی واربعین ماتین** در **دامغان** زلزله‌ای واقع شد که نصف عمارات آن بلد ویران گشت، ثلث ابنیه **بسطام** نیز بزلزله خراب شد و در **ری** و **جرجان** ونیشابور **وصنعا** نیز این حادثه دست داد.

یاقوت حموی سیاح ودانشمند معروف اسلامی در کتاب **معجم‌البلدان** در باره قومس مینویسد :

قومس بالضم ثم السكون وكسرالميم وسين‌مهملة و **قومس** فی‌الاقلیم‌الرابع طولها سبع و سبعون درجة و ربع وعرضها،ست وثلاثون درجة وخمس و ثلاثون دقيقة و هوتعريب **كومس** ، وهی کـورة كبيرة واسعة تشتمل على مدن و قرى و مزارع وهى فى ذيل جبال **طبرستان** واكبر مايكون فى‌ولاية ملكها و قصبتها المشهورة **دامغان** وهـى‌بين **الرى** و **نیشابور** ومن مدنها المشهورة **بسطام** و **بیار** و بعض يدخل فيها **سمنان** و بعض يجعل **سمنان** من‌ولاية**الرى**و قرأت فى‌كتاب نتف الطرف للسلامی حدثنی **ابن‌علوية‌الدامغانی** قال حدثنی **ابن عبدالدامغانی** قال‌كان ابوتمام **حبيب‌بن اوس‌نزل عندوالدی** حين اجتاز **بقومس** الى **نیسابور** ممتدحاعبداله **بن طاهر** فسألناه‌عن مقصد فأجابنا بهذين البيتين .

تقول‌فى **قومس** ضحى و قد اخذت — منّا السرى وخطا المهرية القود

امطلع الشمس تبغى ان توّم بنـا — فقلت كلّا ولكن مطلع الجود

وقدم **یحیی‌بن‌طالب‌الحنفی** فی مسیره الى **خراسان** من دین كان عليه فلما وصل الى**قومس** سأل‌عنهافاخبر باسمهافبكى و حنّ الى وطنه وقال :

اقول لأ صحابى نحن بقومس — و نحن على أثباج ساهمة جرد

بعد ناوبيت‌اله عن ارض قرقرى — وعن‌قاع موحوش وزد ناعلى البعد

وكان **الجوهری** صاحب **کتاب‌الصحاح** بلغ قومس فقال

يا صاحب الدعوة لاتجز عن — فكلنا از هدمن كرز

فالمأ كالعنبر فى قومس — عزه يجعل فى‌الحرز

فسقنا ماء بلامنة — وأنت فى حل من‌الخبز

و قومس ايضاً اقليم‌القومس بالاندلس من‌نواحى‌كورة قبرة

درمسالك والممالك ، **ابی القاسم‌بن حوقل** در باره **قومس** چنین سخن رفته است :

---

۱ ـ جیب‌السیر چاپ کتابخانه خیام ج ۲ صفحه ۲۷۱

اما **قومس** شهر بزرگ آن **دامغان** است که بسبب کمی آب با اینکه وسعت بسیار دارد زیاد معمور نیست ، **خوار** و **سمنان** از **دامغان**، و **بسطام** از **سمنان** کوچکتر است بعضی از صاحبان لغت از جمله مؤلف **برهان قاطع** قومس را (**فرمس**) ثبت نموده اند، در **فرهنگ آنندراج** لغت فرمس چنین بیان شده است :

فرمس = ف صاحب **فرهنگ جهانگیری** نوشته که فرمس بفتح اول بثانی زده ومیم مضموم **شهر دامغان** است و صاحب **برهان** هم بوی اقتفا کرده وهردو خطا کرده اند نام اصلی این شهر **کومس** بوده و آنرا **معرب** کرده **قومس** خواندندو صاحبان دو لغت بغلط افتاده تصحیف نموده‌اند (واو) را (را) و قاف را(فا) خوانده‌اند وشهر **دامغان جداگانه بوده است** و الان آباد است و**کومس خرابست** و آثار آن باقی مانده، در **عجائب البلدان، زکریا بن محمد الحمود قزوینی** گوید در **اربعین و اثنین** ازهجرت در زمین **قمس** چنان زلزله شدید شد که شهری بدان بزرگی زیروزبر گردید وچهل هزار آدمی از خاك برآوردند واین زلزله **بدامغان و خراسان** خرابی تمام رسانید علی‌ای حال مردم آنجارا اکنون **کومشی** خوانند :

محمدحسن خان صنیع الدوله درجلدسوم **مطلع الشمس**، قومس راچنین بیان نموده است پوشیده نباشد که **شاهرود** و**بسطام** و **سمنان** و **دامغان** همه درخاك قومس واقعشده و قومس معرب **کوه مس** است چون در غالب کوهستان این ناحیه **معدن مس** بوده و هست و باین اسم معروف شده و علمای جغرافی گفته‌اند قومس اسم ناحیه‌ایست که هشتاد فرسخ طول و شصت فرسخ عرض دارد کرسی این ایالت درقدیم الایام **دامغان** بوده، امتداد خاك قومس در انتهای **خوار** است در سمت **ری** تا آخر خاك **بسطام** از طرف **خراسان** ودرهمین زمان **استر آبادیها** و **طبرستانیها** اهالی این ناحیه را **کومشی** مینامند ولی **حاج زین العابدین شیروانی** در کتاب **ریاض السیاحه** شهرهای **سمنان، دامغان بسطام** و**خرقان** و **فیروزکوه** را **جزء** طبرستان ثبت نموده است هما نطوریکه درفصول تاریخی این تألیف بیان گردید این اشتباه برای وی نیز از زمانی ناشی شده ،که **طبرستان** و **قومس** تحت تصرف یك حاکم و فرمانروا بوده است

راههای قومس

هما نطوریکه درصفحات گذشته این تألیف درضمن تشریح راههای عمومی کشور ایران دردوره هخامنشی بیان گردید، شاهراه معروف **ری** به **خراسان** یا **ماد** به **پارت** ازسراسر ایالت **قومس** میگذشت وشهرهای مهم آن نیزدر سراین راه واقع بود،وازازمنه بسیار قدیم همین راه خط عمده بین شرق و غرب وبنام **راه ابریشم** معروف گردیده است و مورخین خارجی آنرا **تاورس** نامیده‌اند .

بطوریکه درفصول تاریخی این کتاب نیز بیان شد اعراب صفحه **گرگان** را بعد از **خراسان** فتح کردند، آنها قبل ازتسخیر **گرگان** راه **قومس** را بی‌خطر نمیدانستند وحتی **امرای خراسان** که ازطرف خلیفه معین میشدند، معمولاازراه جنوب ایران و**کرمان** بمقر

حکمرانی خودعزیمت میکردند، بطوریکه **طبری** مینویسد فقط **قتیبة ابن مسلم** ازراه **ری** و**قومس** طی طریق نمود.

درکتابهای تاریخی و جغرافیائی قدیم مانند کتاب **احسن التقاسیم** و**مسالك و ممالك اصطخری** و**نزهت القلوب حمداله مستوفی** ازشاهراه بین **ری** و**خراسان** ومراحل ومنازل بین‌راه نام برده شده است.

ما اکنون مراحل ومنازل مذکور را از روی **مسالك وممالك اصطخری** عیناً نقل مینمائیم:

ازری تا **آفرندین** یك مرحله، ازآنجا تا**کهنده** یك مرحله، از**کهنده** تا**خوار** یك مرحله، از**خوار** تا **دیه نمك** (**ده‌نمك**) یك مرحله، از **دیه نمك** تا (**گرمسار**) یك مرحله، از**رأس‌الکلب** تا **سمنان** یك مرحله، از **سمنان** تا **علی‌آباد** **رأس‌الکلب** یك مرحله، تا **حرمجوی** یك مرحله، تا **دامغان** یك مرحله، و از **دامغان** تا **حداده** یك‌مرحله، واز **حداده** تا **بدیش** یك مرحله، واز **بدیش** تا **مورجان** یك مرحله، و از **مورجان** تا **هفدر** یك مرحله، از**هفدر** تا **اسدآباد** یك مرحله، و **اسدآباد** ازاعمال **نیسابور** است، **حمدالله‌مستوفی** از **ورامین** تا **رباط خمارتکین** راکه فعلانامی ازآن نیست یك مرحله میشمارد وازآنجا تا **ده نمك** را مرحله جداگانه نام میبرد و **ده سرخ** رانیزیك مرحله بحساب میآورد.

مرحله **رأس الکلب** راوی **رأس‌الکل** مینویسد (شاید اشتباهاً بای آنرا انداخته‌است) این‌مرحله در **لاسگرد** کنونی است که تقریباً در **۶ فرسنگی** مغرب شهر **سمنان** قرار داردو دارای‌قلعه‌ای‌بوده بنام **دزلاجوردی**، این‌قلعه‌آخرین نقطه دیده‌بانی‌مغرب **ایالت قومس** محسوب میشده است، همچنین **مقدسی** در **کتاب احسن التقاسیم** مرحله بعد از**سمنان** بطرف **دامغان** را **رباط** نامیده است،

ازراههای دیگر **قومس** نیزدرکتابهای مذکور نام برده شده است‌که مهمترین‌آنها راهی است‌که از**شاهرود** به**گرگان** میرود ودرحال حاضرنیزاین راه از**شمال شاهرود** ازنزدیکی قصبه **بسطام** و **قلعه نوخرقان** عبورنموده بسوی **چهل دختر** وپس از آن‌به **گزگان** میرود،

دیگر راهی است‌که از**سمنان** به **فیروزکوه** امتداد دارد این‌راه درحال حاضراز شمال غربی **سمنان** پس‌از عبورازقصبه **مؤمن‌آباد** و**افتر** بسوی **فیروزکوه** که درگذشته جزء ایالت **طبرستان** بوده ودرحال حاضرجزء استان مرکزی ایران است میرود.

این‌راه بسیارصعب‌العبور وکوهستانی است و بنظر میرسدکه راه **فیروزکوه** باایالت **قومس**، درگذشته مسیرجداگانه‌ای داشته است زیرا **کلاویخو** سفیراعزامی دربار **اسپانیا** که درسال **۸۰۶** هجری برای دیدار **امیرتیمورگورکانی** بایران آمده است درباره سفر خود از**فیروزکوه** با**یالت قومس** چنین مینویسد:

(سه شنبه پانزدهم ژوئیه پیش‌از سپیده دم از**فیروزکوه** براه افتادیم و شب راهم در هوای‌آزاد بسربردیم وشب بعدیعنی چهارشنبه را نیز بهمین منوال گذراندیم زیرا درعرض دوروز مزبور هیچ دهکده مسکونی وآبادی برسر راه خویش نیافتیم و پیوسته از کوههای

بلند وسراشیبی‌های تند و گذرها وتنگه‌های بسیار میگذشتیم، بعداز ظهرپنجشنبه سرانجام به **آهوان** دهکده بزرگی رسیدیم که در کنار رودی است)

همچنین از **شاهرود** راهی ازطریق **بسطام** به‌قسمت شمالی **خراسان وجاجرم** و وادی **اسفراین** وجود داشته و راهی که از**نیشابور** بساحل **گرگان** و شهر **گرگان** میرفته در **اسفراین** با راه‌مذکورمتصل‌میشده‌است، بالاخره‌از **بسطام**‌راه دیگری ازطریق **جاجرم** بسرحد شمالی **خراسان** وسواحل**اترك‌وخانی بجنورد وقوچان ودره‌گز** بوده است . و مسافرت از**دامغان** به **بسطام ونیشابور** نیز از دو راه بنام راه پائین و راه بالا انجام میپذیرفته است ، مسیر راه پائین‌آن از دهکده های جنوبی **شاهرود** و مسیر راه بالاازنواحی کوهستانی شمال**شاهرود**و بسطام بوده است ،راههای مذکور دراثراحداث‌خط شوسه جدید متروك گردیده ولی‌آثارآن دربعضی جاها تاکنون باقی مانده است ،

راه دیگری که ذکر آن در اینجا لازم بنظر میرسد اینست که **صنیع الدوله** در **مطلع الشمس** مینویسد :

بین **دهکده بیابانك سمنان**و شهر**اصفهان** راه بسیار نزدیکی وجود دارد که‌حالا شتردارها ازآن‌مسافرت‌مینمایند،این‌راه‌ازجنوب بیابانك بطرف**جندق** واصفهان امتداد دارد عقیده بعضی‌ازمطلعان براین است که شاه عباس کبیر که‌پیاده بزیارت مشهد مقدس رفته از این راه عبور نموده است .

راه دیگراین‌ولایت‌ازشهرهای‌دامغان‌وسمنان به **جندق**‌می باشد که‌از وسط کویرمرکزی ایران عبورمینموده‌ودرسال حاضرمتروك گردیده است، البته راههای صب العبور دیگری در این‌نواحی‌هست که‌ازبین آنهاراههای تویه‌درواربه‌ساری، وشهمیرزاد به‌فولادمحله‌و. چهاردانگه ساری را میتوان نام برد.

جغرافیای تاریخی سمنان

بطورکلی نام **سمنان** با همین هیئت در قدیمترین کتابهای جغرافیائی بعد از اسلام آمده‌است وجه‌تسمیه **سمنان**‌روشن نیست بعضی‌آنرا مشتق‌ازاسم دونفربنام**سیم ولام** که مقبره آنها درکوههای شمال شرقی سمنان واقع است وبنام **پیغمبران** نامیده میشود میدانند ، هم اکنون مردم سمنان بزبان محلی‌سمنان‌را(سمن) مینامند واهالی قصبه‌سرخه،سمنان‌را(سی‌مین) میگویند در **فرهنك‌نفیسی** ،**لغت سمن** چنین‌معنی شده است :

(**سمن** Samn) روغن و مسکه چ (**سمن سمون سمنان**) با توجه به نوشته **مقدسی** درکتاب**احسن‌التقاسیم** مبنی‌براینکه درناحیه **قومس** براثر وجود مراتع زیاد گله داری رواج داشته است واکنون با اینکه ازمراتع سرسبزاین نواحی بمرور کاسته شده مع‌الوصف درحال حاضر نیز بیشتر مردم **سنگسر سمنان** بشغل گله‌داری مشغولندوروغن کره ودنبه‌های پرواری‌آن محل‌بخوبی وفراوانی مشهوراست .

این‌نظرتائید میشود که لغت **سمن** یا **سمنان** با موضوع موردبحث‌فوق بی‌ارتباط‌نیست ووجه تسمیه‌آن نیزمربوط به فراوانی ومرغوبی روغن ناحیه مذکورمیباشد، نظردیگری که تااندازه‌ای مورد بحث وتعمق میباشد نوشته **احمدکسروی** در کتاب نامهای **شهرها و**

دیه‌های ایران است، وی مرحله **رأس الکلب** را که شرح آن در صفحات قبل در قسمت مربوط به **راههای قومس** بیان گردید و توضیح داده شد که در جبال کم ارتفاع مغرب **لاسگرد** واقع است، **سگسر** ترجمه نموده و اظهار مینماید که (ناحیه **سنگسر وسمنان** نشیمنگاه **(سکان)** بوده است و زبان **سنگسریها** با زبان سبستان نزدیک می‌باشد) بعقیده نگارنده با توجه بمطالب تاریخی که در فصل پنجم این تألیف نگارش رفت، سکونت **سکها** در نواحی **پارت** که بعضی ازمورخین پارتی‌ها راهم از نژاد آنان دانسته‌اند با مهاجرتهای تاریخی ازمنه قدیم مطابقت دارد ودرحقیقت مرحله **رأس الکلب** که در دوره های قبل از اسلام تقریباً نزدیك به‌سرحد غربی **پارت (خراسان)** و بعنوان سرحد دوم(داخلی)غربی و بعد از اسلام سرحد غربی **ایالت قومس** بوده‌است بنام سرحد **سك ها** یا **سکان** نامیده شده و سپس عربها آنرا بهمین نحو ترجمه کرده و **رأس الکلب** خوانده‌اندونام **سمنان** نیزدر اصل **سکسان یاسکیان یاسکنان** بوده یعنی محل سکونت طوایف **سکها**.

بطورکلی بحث درباره **جغرافیای تاریخی سمنان** بود، اینك بنقل مطالب کتابهای جغرافیائی دراینمورد میپردازیم.

مرحوم **اعتمادالسطنه** در کتاب **دررالتیجان** نام‌قدیم‌سمنان را **سمینا** ثبت نموده‌است.

ابودلف مسعربن المهلهل الخزرجی شاعر و جغرافی‌دان عرب درآغاز قرن چهارم هجری از **سمنان** دیدن‌نموده ومشاهدات خودرا چنین بیان مینماید:[1]

سمنان شهرکوچك و پرجمعیت است ،میوه و خواربار در آنجا فراوان وآب آن گوارا میباشد. دراین شهردستمالهائی بانقش ونگار میبافندکه بسیارگرانبها وبهای هردانه آن به‌پنجاه دینار میرسد ونیزدرآنجا پارچه‌های چادری بسیار هنرمندانه میبافند و هرقواره آن تا دویست دینارفروخته میشود.

میگویند **زنهائی که این پارچه را میبافند** درنتیجه دقت درظرافت‌وزیبائی‌پارچه وبواسطه‌کارزیاد روی‌آن **نابینا** میشوند.

مقدسی در باره **سمنان** گوید[2] (مسجدی نیکو در بازار و حوضهای بزرك آب دارد) وی **سمنان** را شهر و **دامغان** را قصبه نامیده‌است . گمان میرود حوضهای مذکور همان **استخرهای** موجود ومعموب در**سمنان** باشد.

درکتاب **حدودالعالم** که در سال **۳۷۲** هجری تألیف شده در باره **سمنان** چنین آمده‌است :

(**سمنان** شهرکی است خرم و آبادان و از وی میوه ها خیزد بهتر از همه جای)

ناصرخسرو علوی در اول **ذیقعده سال ۴۷۳** هجری ازطریق **آبخوری و چاشت خواران بسمنان** آمده و در آنجا با شخصی بنام **استادعلی‌نسائی** ازشاگردان **بوعلی سینا** که بتدریس ریاضیات وهندسه وطب اشتغال‌داشته ملاقات‌نموده اما چنین بنظرمیرسد که‌از او چندان خوشش نیامده‌است .

یاقوت‌حموی سیاح معروف اسلامی درکتاب **معجم‌البلدان** ، **سمنان**را توصیف نموده ومینویسد :

۱ــ سفرنامه ابودلف ترجمه سیدابوالفضل‌طباطبائی صفحه ۸۱.

۲ــ احسن‌التقاسیم مقدسی صفحهٔ ۳۵۶ و ۳۵۷

سمنان شهر ورستاقی است ما بین **ری** و **دامغان** و جماعتی آنرا جزءایالت**قومس** شمرده اند . درآنجا پارچه‌های مندیل میبافند . من این‌شهررا دیده‌ام ، درختان و باغهای زیادی دارد و در خانه ها نهر آب جاری است و از اماکن با صفا محسوب مگردد، اما نیمه‌خرابست . شهر کوچك **سمنك** درحوالی‌آن واقع‌میباشد وجماعتی ازقضات وائمه بدان شهر منسوبند .

حمدالله‌مستوفی درکتاب **نزهت‌القلوب** که درسال**۷۴۰**هجری تألیف شده در بارهٔ **سمنان** مینویسد :

سمنان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات (فج) و عرضش از خط استوا (لو) **طهمورث**ساخت، هوایش‌معتدل وآبش‌از رود وازمیوه‌هایش‌انار وفستق‌وانجیر بغایت نیکو باشد

حاج‌زین‌العابدین شیروانی عارف و سیاح معروف در کتاب **بستان‌السیاحه** و **ریاض‌السیاحه** خود با جزئی‌اختلاف در باره **سمنان** مینویسد :

سمنان شهریست دل‌نشین و مدینه‌ایست مسرت قرین ، طولش از جزایر (خالدات) (فحما) و عرضش از خط استوا (لوما) از بناهای **طهمورث** دیوبند وهوایش خاطر پسند وآبش‌گوارا و خاکش رغبت فزاست . قرب دوهزار خانه در اوست و نواحی چند مضافات اوست، در زمین‌پست و بلند واقع و جوانب اربعه‌اش واسع از اقلیم رابع است. اکثرفواکه سرد سیریش ممتاز . سیماانجیر و مویز وبادام و فستق و انار آنجا بامتیاز است بزرگی فرموده (چون**شعرسلمان** و **انارسمنان** درعالم نیست) مردمش‌همگی‌شیعی‌مذهب عموماً از معالم مردمی دورند واز محاسن انسانی‌مهجور . ۱

گویند اشخاصی خوب‌دارد اما راقم مشاهده نکرده، درزمان سلف‌ارباب وجد وحال واصحاب فضل وکمال ازآنجا ظهور نموده‌اند ،

مرحوم **محمدحسن خان صنیع‌الدوله** مؤلف کتاب **مطلع‌الشمس** از **سمنان** دیدن نموده ودرجلدسوم کتاب خود راجع بسمنان چنین نگاشته است .

اما **سمنان** از شهرهای قدیم ایران و جائی باصفا و آباد است و در کتب جغرافی قدیم و تواریخ اسم آن مسطور شده بعضی آنرا جزء **قومس** دانسته‌اند، برخی ایالت‌مستقل شمرده‌اند، و بعد عین نوشته **یاقوت** را در باره **سمنان** نقل نموده و مینویسد **مجدالدین محمدالحسینی** در **زینت‌المجالس** گوید **سمنان**از اقلیم چهارم است، **طهمورث**ساخته هوایش معتدل‌است . آبش از رود و کاریز و میوه‌هایش انار و انگور و بادام و مویز و منقا و انجیر بغایت نیکو میآید والحق موضعی دلگشاست و در عهد سلطنت اولاد**امیرتیمور گورکان** اکثر وزراء ازآنجا بوده‌اند .

نگارنده(**صنیع‌الدوله**) گوید شهر **سمنان** بصفائی که گفته‌اند باقیست و خرابی‌هم

۱ــ با آنکه مردم سمنان در غریب‌نوازی ومهمانداری مشهورند، معلوم نیست مرحوم شیروانی ازکدام نا اهلی صدمه و آزار دیده است‌که در دو کتاب خود بعموم مردم سمنان تاخته‌است؟

ندارد. **قلعه شهر ۶۶ برج** دارد که فاصله هر برجی تا برج دیگر دویست قدم الی دویست و پنجاه قدم میباشد. گویند این قلعه را **نادرشاه** بنا کرده است ودروازه‌های شهر عبارتست از:

دروازه عراق ، **دروازه خراسان** ، **دروازه جنبدان** ، **دروازه ناسار** . **دروازه چوبمسجد** . شهر **سمنان ۱۱** محله دارد و اسامی محلات آن از اینقرار است :

محلهٔ ناسار ، **محلهٔ لتی بار** ، **محلهٔ اسفنجان** ، **محلهٔ چوبمسجد** ، **محلهٔ شاه‌جوق** ، **محلهٔ کودی‌در (کدیور)** ، **محله کل‌شمقان (کوشك مغان یا کوشمغان)** **محله فرادقان (زاوغان)** ، **محله لیحی** ، **محله کودان کوه یا کردان کو** .

شیخ اسدالله گلپایگانی در کتاب **شمس التواریخ** در بارهٔ سمنان مینویسد .

سمنان از قصبات بین **عراق عجم** و **خراسان** است ، دارای چهارده‌هزار نفر جمعیت است دورش حصار دارد و باغات خوش.

با توجه بمطالب فوق سمنان ازشهرهای مهم **ایالت تاریخی قومس** میباشد و قدمت بنای آن موردتأیید کلیه مورخان ومحققان قرار گرفته‌و آخرین شهر مغرب آن ایالت نیز محسوب شده است .

سمنك

در برخی از کتابهای جغرافیائی بعد از اسلام از محلی بنام **سمنك** یا **سمنانك** که در جوار شهر سمنان واقع بوده نام برده شده‌است، ولی‌درحال‌حاضر در **سمنان** و اطراف آن هیچ محلی‌که باین‌اسم خوانده‌شود وجود ندارد .

در کتاب **احسن التقاسیم مقدسی** از سمنك یاد شده ومؤلف آنکتاب آنرا **سمنانك** نامیده (وقبلها قریة **سمنانك** من نحوی‌الری بهاسوق حار) و تصریح نموده است که بر سر راه واقع شده و در جاده‌ایکه از **ری بسمنان** میرود قبل از **سمنان** قرار گرفته است در کتاب **دائرة المعارف بوستانی** نیز بعداز توصیف سمنان چنین بیان گردیده است (و یتصل بعمارتها و بساتینها بلیدة اخری یقال لها سمنك)

نظامی عروضی سمرقندی در کتاب **چهارمقاله** که درحدودسال **۵۵۰** هجری تألیف شده مینویسد :

چون **اسکافی** را کار بالاگرفت در خدمت **امیر نوح بن منصور** متمکن گشت و **ماکان کاکوی** ، **بری** وکوهستان عصیان آغازکرد ، سر از ربقه اطاعت بکشید و عمال **بخوار** و **سمنك** فرستاد و چند شهر از **کومش** بدست فرو کوفت و نیز از سامان یاد نکرد.

یاقوت حموی در کتاب **معجم البلدان** ، **سمنك** را توصیف کرده و نام علمای آنجارا نیز بیان نموده‌است .

با این مقدمات بطور قطع و یقین **سمنك** در قسمت غربی **سمنان** قرار داشته است که اکنون بنام **محلات ثلاث** (**کدیور** ، **کوشمغان** ، **زاوغان**) نامیده‌میشود.[1]

۱ــ تاریخ سمنان تألیف رفیع صفحهٔ ۷۶

سنگسر

سنگسر از آبادیهای بسیار قدیم ایران‌است، ولی جغرافی‌نویسان بعد از اسلام در کتاب‌های خود از آن اسمی نبرده‌اند و علت‌آنهم روشن است، زیرا این قصبه از شاهراه **خراسان** که از شهر **سمنان** میگذرد بدور است و چون در یك نقطه‌کوهستانی و تقریباً صعب‌العبور واقع شده . سیاحانی‌که از این جاده عبور نموده اند باین محل راه نیافته و در نتیجه ازآن بی‌خبر مانده‌اند .

در **شاهنامهٔ فردوسی** از **سنگسر** که در قدیم نام آن **سگسار** بوده ، نام برده شده است :

سنگسر (سگسر ، رأس‌الکلب ، سگسار)

بترسید بیدادگر شهریار   فرستاد نامه به سام سوار
به سگسار مازندران بود سام   نخست‌ازجهان‌آفرین بردنام

(ج ۱– برگشتن نوذر ازآئین منوچهر و برراه‌آوردن سام اورا)

همچنین **احمد کسروی** در کتاب شهرها و دیه های ایران در باره **سنگسر** می‌نویسد :

نیز **سنگسر** نزدیکی **سمنان** را تازیکان (رأس‌الکلب) ترجمه‌کرده‌اند، که از اینجا باید گفت درآغاز اسلام‌این نام‌را سکسریا (**سگسر**) برزبان میرانده‌اندنه (**سنگسر**) واین آبادی نیز از نشیمنهای **سکان** بوده است و چون **سنگسریان** زبانی ویژه‌خودشان‌دارند اگر این زبان با زبان سبستان نزدیك باشد این یقین خواهد بود که اصل نام بدان سان‌که تازیکان ترجمه‌کرده‌اند (**سکسر**) بوده و **سنگسر** تحریف‌شده آن نام است.[۱]

آهوان

حمدالله‌مستوفی از **آهوان سمنان** که در بیشتر کتابهای جغرافیائی ازآن نام برده شده یاد نموده ومینویسد :

شهرچه‌ایست میان **سمنان و دامغان** و قبور بسیاری از صالحین در آنجاست و گندم و میوه درآن فراوان حاصل میشود

بطوریکه از مندرجات سفرنامه‌ها مستفادمیگردد قصبه و قلعه‌آهوان نیم‌فرسنك پائین جاده‌واقع بوده‌که بعدها خراب گردیده، ودرحال حاضرکسی در آنجا سکونت ندارد .

درجلداول‌فرهنك‌نامه‌پارسی **سعیدنفیسی** درباره **آهوان** چنین‌نگارش رفته‌است

۱ــ بطورکلی جغرافی‌نویسان محل رأس‌الکلب را در جاده سمنان به ری یك مرحله بعد از سمنان تعیین نموده‌اندکه با سرحد غربی لاسگردتطبیق مینماید، ولی همانطوری‌که در بحث مربوط بسمنان بیان‌گردید سرحد غربی ایالت قومس محل سکونت سگها بوده‌است که عربها بنام رأس‌الکلب ترجمه نموده‌اند .

آهوان نام منزلگاه و آبادئی‌است در میان‌سمنان ودامغان برسر راه‌طهران بمشهد ودر هفت فرسنگی مشرق **سمنان** بر فرازکوهی که معروفست همان جائی است که **امام هشتم (ع) ضامن آهو** شد و بدانجهت آنجا را آهوان نامیده‌اند

جغرافیای تاریخی جندق

درقسمت علیای کویرمرکزی‌ایران بین **اصفهان وطبس وقهستان** واحه‌ای‌است‌که امروزآنرا **جندق** یا **بیابانك** میگویند ولی درقرنهای سوم و چهارم هجری اعراب آنرا **جرمق** وفارسی‌زبانان **گرمه** مینامیدند، این‌دهستان‌مشتمل برسه‌دهکده‌است: **جرمق** (یاگرمه) و **بیادق** (بفارسی پیاده) **وارابه.**

ابن‌حوقل مجموع این سه دهکده را **سده** نامیده و **ناصرخسرو** در قرن پنجم گوید : ده دوازده قریه در آنجا وجود دارد . **پیاده** نیز قلعه کوچکی دارد که **امیر گیلکی** (نایبی از آن خود بنشانده و آن ولایت را ضبط میکند و راهها ایمن میدارد) در این واحه نخیلات وکشتزارها و مواشی بسیار وجود داشته‌است .

ابن‌حوقل گوید این سه‌آبادی نزدیك بیکدیگر واقع شده‌اند، بطوریکه هردهکده از دهکده دیگر پیداشت و جمعیت آنها مجموعاً از هزار نفر بیشتر است ، نویسندگان بعدهم بر این‌گفته ها چیزی نیفزوده‌اند، و آنچه تا زمان **حمدالله مستوفی** نوشته اند همانست‌که **ابن‌حوقل** نوشته وتقریباً ازنوشته‌های او اقتباس شده است .

جغرافی نویسان قرن چهارم هجری در وصف راههای‌کویر بتفصیل پرداخته اند : از سمت باختری‌کویر دو راه یکی از **اصفهان** و دیگری از **نائین** امتداد داشته‌که‌هردوی آنها در **جرمق** بهم میرسیده است ، راه **اصفهان** که **مقدسی** بشرح آن پرداخته هفت منزلگاه و راه **نائین تا جرمق** پنج‌منزلگاه داشته ودراین‌راه چندفرسخ بچندفرسخ حوض های‌آب وگنبدك‌ها بوده است.

در وصف راه **جرمق** که بسمت شمال رفته و مستقیماً به **دامغان** میرسیده **مقدسی** مرجع ماست . این راه **نودفرسخ** است باین ترتیب‌که از **جرمق** تا **ونده** پنجاه فرسخ و از **ونده** تا **دامغان چهل‌فرسخ** بوده‌است .

در **نزهة‌القلوب حمدالله مستوفی** درمورد **جرمق** (جندق) چنین‌سخن‌رفته است:

جرمق = سه دیه‌است بر راه نیشابور باصفهان و درو چشمه و نخیلات و زروع ومواشی است .

درکتاب **بستان‌السیاحه، حاج زین‌العابدین شیروانی** در باره **جندق** چنین بیان شده است:

ذکر **جندق** بفتح جیم و سکون نون و فتح دال و سکون قاف ناحیه ایست از **سمنان** هوایش گرم و نخلستان فراوان دارد و چند قریه معمور دارد . آبش از قناتست مردمش همگی شیعه مذهب و قومی عربند، از قدیم‌آمده و آنجا ساکن شده اند ، اگرچه فقیر ندیده اما اشخاص خوب از آنجا ظهور نموده اند ، منجمله **میرزا ابوالحسن، یغما**

تخلص ، شخصی دانشمند و شاعری پایه بلند بود راقم ویرا دیده و ملاقات نموده صاحب بعضی از اخلاق پسندیده واوصاف حمیده بود، با فرقه عرفا سازگار و از ابنای زمان در آزار است . چندگاه درخدمت **مولانا احمد نراقی** بوده و از خدمت مولانا اذیت بسیار مشاهده نموده و بالاخره مولانارا هجو نموده و در آن مضامین خوب‌پیداکرده، هنگامیکه فقیر در خطه **کاشان** بود ، میرزائی آنجا تشریف و همواره در منزل فقیرآمده مؤانست مینمود و سخنان بهجت‌بنیان بیان میفرمود وخطرا خوب‌مینوشت واشعار خوب میگفت. این بیت از اوست :

بیاساقی بیاور آن شراب ارغوانی را   که یك‌ته‌جرعه‌اش‌آدم کندمازندرانی را

✿

مرحوم **محمد حسن خان صنیع الدوله** در جلد چهارم کتاب **مرآة البلدان** که درزمان سلطنت ناصرالدین‌شاه قاجار تألیف‌شده‌اوضاع **جندق** و **بیابانك** را بشرح زیر بیان نموده است :

جندق و **بیابانك** عبارتست از هفت قریه مختصر و **بقرای‌سبعه** معروف ، مسافت و امتداد خاکش بیست و پنج فرسخ و در نهایت تنگی و سختی و متصل بخاك **سمنان** و **دامغان**، واغلب مسافرت اهالی باین دو ولایت و به **یزد** میباشد مزارع آن از قنوات و چشمه‌ساران‌کم، بزحمت تخمی دوتخم ازمزارع حاصل برمیدارند. اسامی‌قرای‌این‌ولایت از این‌قراراست :

جندق ، **فرخی** ، **خور** ، **بیاضه** ، **اردیب** ، **ایراج** ، **مهرجان** انواع فواکه بقدر گنجایش در **جندق** و **اردیب** و **ایراج** هست اما در **فرخی** و **خور** و **بیاضه** و **مهرجان** غیر از نخل و درخت انار هیچ نیست ، تابستانش بشدت گرم و زمستان هواقریب باعتدال است . عده نفوس این ناحیه دوهزار و پانصد نفر و غالبا بزراعت مشغولند وبعضی هم شترداری میکنند، محصول این خاك زیاده از آذوقه سه‌ماه اهالی نیست و از هرطرف بکویر نزدیکست .

این محل **مشهور بزندان انوشیروان** است ، ابتدای آبادی آن معلوم نیست از چه زمان‌شده ، صحرای‌حول و حوش تاچهارفرسخی که بکویر نرسیده در سالهای بارندگی انقوزه و قدومه و اسفرزه و زیره بعمل میآید و برای فقراء در فصل بهار بدین‌واسطه عیشی حاصل‌است، درسنواتیکه خیلی برف میآید ، علفی میروید که تخم آن به تخم یونجه شبیه است و سکنه آنرا **معاش** مینامند و تخم این علفرا جمع‌کرده و آرد مینمایند و از آن نان میپزند. این نان تاگرم است خوشبو، و بی‌مزه نیست بعد از سردشدن خیلی سخت میشود و خوردن آن دشوار است ، حرفه اهالی ساختن مشك آب و دوختن نوعی‌نیم‌چکمه است‌که آنرا عربی مینامند ، هیزم و ذغال این صحرا فراوان و صدمن هیزم تاق سی‌شاهی قیمت دارد .

از معارف جندق **میرزا ابوالحسن** متخلص **بیغما** شاعر معروف است‌که از اساتید شعراء محسوب میشود و در انواع شعر از جد و هزل و قطعه و غزل و مثنوی و غیرها

یدی طولا داشته و **سرداریه** یغما و رسایل نظمیه دیگر که اغلب هجو و مطایبه است خالی از لطافت و ظرافتی نیست، بلکه شأن و مرتبتی دارد و نوشتجات **نثریه** یغما نیز مطرح و محل نظراست.

جغرافیای تاریخی دامغان

دامغان از جمله شهرهای بسیار قدیمی ایران است که قدمت آن از شهرهای دیگر بیشتر است و در کلیه کتابهای تاریخی وجغرافیائی ازآن نام برده شده‌است.

در **شاهنامه فردوسی** نامش مکرر مذکورشده و همچنین درشواهد شعری شعرای پارسی گو **بدامغان** زیاد اشارت رفته‌است.

اصل **دامغان (ده‌مغان)** بوده و ازکثرت استعمال(هاء) ازمیان رفته وآنرا **دمغان** گفتند و بجای هاء (الف) آورده‌اند. وجه تسمیه **دامغان** این بوده که **مغان** باعث آبادی آن شده‌اند یعنی آتش‌پرستان (زردشتیان).

حکیم لامعی گرگانی درصفت سرمای زمستان گفته:

گردد بهردیار در این فصل روزگار — **آتش‌پرست خلق،چو دردامغان‌مغان**

«لامعی گرگانی»

برفتند ترکان ز پیش مغان — **کشیدند لشگر سوی دامغان**

«شاهنامه فردوسی»

و از آنجا سوی دامغان برکشید — **همه راه، زر و درم گسترید**

بیك هفته آنجا بیاسود شاه — **همان‌دید پیلان و اسب و سپاه**

(ج ۳ـ شاهنامه دربازگشتن کیخسرو از توران بایران)

سعدی درگلستان نیزاز **دامغان** نام برده‌است.

یکی را بچوگان شه دامغان — **بزد تا چو طبلش برآمد فغان**

«سعدی»

شه‌دامغان منظور حاکم مستقل **ایالت‌قومس** میباشد.

دامغان را اعراب (**الدامغان**) نوشته اند و برخی **دامغان** را **قومس** نیز گفته اند.

ابن‌حوقل مینویسد در دامغان آب و آبادانی کم‌است و در آنجا پارچه هائی تهیه میگردد که شهرت بسیار دارد و بهمه بلاد صادرمیشود. مقدسی **دامغان** را قصبه‌کوچکی نامیده وگویدمیان ریگزار وسنگریزه واقع گردیده واطراف وجوانبش‌خراب‌وگرما به‌های آن‌کثیف است. بیشتر آن در قرن چهارم ویران شده ولی **دژی** داشته دارای **سه‌دروازه، دروازه‌ری** و **دروازه خراسان** اما نام **دروازه سوم** را ذکر نمیکند. همچنین گوید دو بازاردارد. بازار بالا و بازار پائین. مسجد جامع‌شهردر میان کوچه‌ها قراردارد وزیبا وتمیزاست وحوضهائی مانند حوضهای شهر **مرو** دارد.

در کتاب **حدودالعالم** درباره دامغان چنین آمده است :

دامغان شهریست باآب اندك و بردامن کوه نهاده ومردمانی‌جنگی، وازوی‌دستارها، و شراب خیزد ، باعلمهای نیکو .

ابودلف سیاح معروف عرب درسفرنامه خودکه در آغازقرن چهارم هجری نوشته شده **دامغان** راچنین وصف‌مینماید: ۱

دامغان شهری زیبا ومیوه بسیارفراوان دارد. دراین شهروزش باد شب وروز قطع نمیشود.درآنجا سد عجیبی برای تقسیم آب‌وجود داردکه ازآثار دوره ساسانی‌است، آب آن ازمغاره‌ای واقع درکوه بیرون میآید و پس ازجریان بوسیله این‌سد به‌یکصد وبیست قسمت برای‌آبیاری صد وبیست‌قریه تقسیم میشود، مقدارآب هیچیك ازاین‌جویها بنفع صاحب آن زیاد نمیشود ونیز ممکن نیست دو جوی بهم‌آمیخته شوند.

سد مزبور ساختمان بسیارعجیبی دارد وبهتر ازآن ومانند آنرا درشهرهای دیگر ندیده‌ام، درآنجاقریه‌ای‌است بنام **جمالین** دراین‌قریه چشمه‌ای‌است که ازآن خون‌میجوشد ودرخون بودن‌آن تردید نیست، زیراتمام اوصاف خون رادر بردارد، هرگاه درآن‌جیوه‌فرو برند خون به سنگ خشك و سخت و رنگارنگ تبدیل میشود، قریه **جمالین** را **فنجار (فنجان - غنجان)** نیزمیخوانند‌در**دامغان** سیب‌بسیارعالی‌وسرخ بنام (**قومسی**) بار میآید و**بعراق**صادرمیشود، درآنجامعدنهای‌زاج واملاح وطلای‌خوب وجوددارد ولی‌معدن گوگرد یافت نمیشود.

یاقوت درکتاب **معجم البلدان** **دامغان** را توصیف نموده و ترجمه عربی آن بشرح زیراست :

دامغان شهربزرگی است میان **ری ونیشابور** ، **مسعر بن مهلهل** میگوید شهری است که میوه‌های بسیارخوب داردشب وروزدرآنجا بادمیوزد.آبش از شکاف کوهی جاری است وبرای مشروب ساختن صدوبیست‌قریه به ۱۲۰ قسمت تقسیم میگردد، مقسم آب بدیع و زیبائی‌دارد .

درنزدیکی **دامغان** قریه‌ای است بنام **جمالین** چشمه‌ای در آنجا است که خون میزاید، یعنی‌آبش جامع تمام صفات‌خون است، بمحض اینکه زیبق درآن افکنده شود فوراً آب بسنگ سفت‌ومحکمی مبدل میگردد، این‌قریه را **غنجان**هم گویند، در **دامغان** سیبهای گلرنگ خوبی بنام سیب قومسی‌بدست میآیدکه‌آنرا بولایت عراق میبرند معادن زاج وطلا دراین شهرزیاد است،ومیان **دامغان** و **بسطام** بیش‌از دومنزل راه نیست امامن‌که درسال **۶۱۳** هجری بعزم **خراسان** ازاین‌شهرمیگذشتم‌ازهمه‌آنچه ذکرشد بسبب توقف اندك‌چیزی مشاهده نکردم، بین **دامغان** و**گردکوه**یك منزل راه است وبخوبی میتوان قلاع‌آنجا را که میان‌کوهها بناشده است‌ازشهرمشاهده کرد، گروهی ازاهل علم **بدامغان** منسوبند.چون **ابراهیم بن اسحق الزراد** و قاضی‌القضاة **ابوعبدالله محمدبن علی بن محمد** که در سنه **۴۰۰ هجری** در **دامغان** تولد یافته است .

۱- سفر نامه ابودلف ترجمه سید ابوالفضل طباطبائی صفحه۸۲

حمدالله مستوفی درکتاب **نزهت القلوب** ، **دامغان** را چنین توصیف نموده است .

دامغان از اقلیم چهارم است طولش ازجزایرخالدات (فحیه) وعرض ازخط استوا (لوک) **هوشنک** ساخت. دورباروش هشت هزار گام است و هوایش بگرمی مایلست وآبش ازرود واز میوه‌هایش امرود نیکوست .

چشمه‌ای است درحوالی **چهاردیه**. آب اندك دارد مایل بزردی . ازقاذورات هرچه درآنجا اندازند باد چنان برخیزد در **دامغان** که مجموع درخت بشکند ، معتمدان بروند وآنرا پاك کنند. باد ساکن شود وبکرات آزموده شده است

بطورکلی تمام نویسندگان اخیر ازکثرت بادهای دامغان سخن گفته‌اند، **یاقوت** ودیگران گویند باد آنجا از دره‌ای که مجاور شهراست میوزد وازآن باددرختهای **دامغان** همیشه‌درحال اهتزاز ولرزش است . بنای مهمی ازدوره **ساسانیان** درآنشهر وجود داردکه آب شهررا میان یکصد وبیست نهرتقسیم میسازد.

درکتاب **ریاض السیاحه حاجی زین العابدین شیروانی** درباره **دامغان** چنین نگارش رفته است :

دامغان ازبلاد قدیمه وازمداین عظیمه بوده مدتها است که رو بخرابی نموده،وی در زمین هموار واقع وجوانب اربعه‌اش چون‌دل آزادگان واسع است، از اقلیم چهارم،طولش (ع نه) وعرضش (لدك) آبش معتدل وهوایش بگرمی مایل. **هوشنك بن سیامك بن کیومرث** آنجا رابنا کرده، درزمان‌دولت عجم وبعد ازآن بغایت معمور بوده مکرر بقتل‌عام رسیده‌و بالمره‌منهدم گردیده،اکنون قریب بدوهزارباب‌خانه آباد وسی‌پاره‌قریه‌مسرت بنیاد دارداهل آنجا عموماً از فضایل انسانی وکمالات نفسانی عورند۱ واز فواکه امرودش خوب ونانش مرغوب است .**من العجائب** . در قرب آنولایت چشمه‌ای است که چون قازورات در او اندازند چنان باد برخیزدکه مجموع درختان بشکند و اذیت کلی رساند و چون نجاسترا بیرون آرند باد ساکن‌شود، کسی که قابل نوشتن باشد درآن دیارمشاهده نشد، ودرکتب اخبار وتواریخ نیزدیده نگشت.

در **بستان السیاحه** نیزچنین بیان شده‌است :

دامغان ازبلاد قدیمه **طبرستان** ۲ وبقولی خراسان‌است،قدیم‌الزمان شهری‌بزرگ بوده روزگارش‌خراب نموده اکنون‌قصبه‌ای‌شهرمانند، ومحلی‌است،خاطرپسند آبش‌خوشگوار وهوایش سازگار ازاقلیم رابع ودرزمین هموارواقع واطرافش واسع‌است ازبناهای **هوشنك** پیشدادی ونواحی‌آن درکمال‌آبادی‌است، سمت شمال آن‌کوه بزرك قریب چهار فرسخ دور وفواکه سردسیریش بوفور است خصوص امرودآنجا ممتاز ونانش بامتیازاست مکرردیده شده سه هزارخانه دراوست ونواحی دلگشا مضافات اوست خلقش شیعی مذهب وخالی ازشرارت

۱ــ جای بسی تعجب است که حاجی‌زین‌العابدین شیروانی ازمردم بیشترشهرهای‌ایران بدگفته وعلت‌آن هم معلوم نیست .

۲ــ با توجه بمطالب صفحات قبل مربوط به‌جغرافیای تاریخی‌قومس ازنظر تقسیمات جغرافیائی در این نوشته‌شیروانی اشتباهی رخ داده است

شراب آنجا سبز رنگ‌است . مرغ بسطام نجاست نمیخورد، در تپه‌ای واقع درمقابل نهر بسطام کاخ بزرگی بادیوارهای بلندو ساختمانها و غرفه‌های زیاد برپا میباشد. میگویند آنرا **شاپورذوالاکتاف** بنا نموده

ناصرخسروعلوی بسطام رادرسال **۴۳۸** هجری دیده وآنرا مرکزآن ایالت‌شمرده وشهر **قومس** نامیده است، وی بقبرصوفی بزرك **بایزید بسطامی** که درسال **۲۶۰** هجری وفات یافته ودرآن شهر بخاك سپرده شده نیزاشاره کرده‌است. قبراین صوفی تاکنون‌همچنان مورد تکریم وتعظیم مردمان است .

یاقوت ازسیب بسطام تمجید بسیار کرده گوید: برفرازتپه‌ای در نزدیکی آنشهر کاخی بزرك قراردارد که گرداگردآن باروئی کشیده شده و گویند از بناهای **شاپورذوالاکتاف** است. **یاقوت** ازبازارهای **بسطام** وفراوانی ارزاق آنجا نیز گفتگو کرده است .

ابن بطوطه نیزدرقرن هشتم آنشهررا دیده و گفته **یاقوت** راتائید نموده وبه گنبدی که دربالای قبر **بایزید بسطامی** افراشته بوده اشاره نموده است .

حاجی زین‌العابدین شیروانی در کتابهای **بستان‌السیاحه** و **ریاض‌السیاحه** بسطام را چنین توصیف نموده است :

بسطام قصبه‌ای است خجسته فرجام آبش ازکاریز و هوایش طرب‌انگیز و خاکش حاصلخیز، میوه سردسیریش فراوان وحبوب و غلاتش‌ارزان، آن قصبه در زمین هموارا تفاق افتاده و جوانب اربعه‌اش گشاده و طرف جنوبش کوه نزدیك‌است، گویند از بناهای **بسطام** خالوی **خسروپرویز** ابن هرمزبن انوشیروان است قرب هزار باب خانه در اوست ، در سمت‌شرقی او قریب نیم فرسخ دورچمنی است مشهور بچمن بسطام رشگ گلشن مصرو شام است . مزارکثیرالانوار **سلطان‌العارفین بایزید** بن‌سروشان اندرون شهر واقع است و امامزاده عالیمقدار **ولدارجمند حضرت امام جعفرصادق ع** در جنب قبر بایزیدا تفاق افتاده‌وعموماً مردم آن دیارمذهب‌امامیه دارند واعاظم‌آنجا اولادآن شیخ بزرگوارند، فقیر مکرر آنمقام را دیده و بصحبت بزرگان آنجا رسیده است .

صنیع‌الدوله درجلد اول **مرآة البلدان** در باره بسطام چنین‌نوشته است :

بسطام بکسرباء شهر بزرگیست در **قومس** در سر راه **نیشابور** و بعداز **دامغان** یعنی از دامغان‌دو منزل که میگذری ببسطام میرسی‌**مسعربن‌هلال** گوید قریه بزرگیست شبیه بشهر کوچکی، **ابویزید بسطامی** زاهد، منسوب باین‌قریه‌است سیبی دارد بسیارخوش رنگ و درخشنده که حمل بعراق مینمایند و معروف بسیب بسطامی است‌دو خاصیت عجیب در بسطام هست یکی آنکه احدی از اهل بسطام عاشق نشده و نمیشود واگر از اهل شهردیگر کسی عاشق باشد و ببسطام وارد شود بمجرد ورودباین شهر وخوردن آب آن عشق اوزایل میشود و خاصیت‌دیگر اینکه چشم‌درد دراین‌شهر نیست و سکنه ازاین‌عارضه محفوظاند وآب تلخی در بسطام‌هست که هرکس ازآن ناشتا بیاشامد اگر دهان اورا بوی بدی باشد رفع میشود، وحقنه ازین‌آب‌مزیل بواسیر باطنی است و عود راکه باین شهر میآورند دیگررایحهٔ از اوبمشام نمیرسد، اگر چه بهترین عودهای هندی باشد، برخلاف بوی مشك وعنبر سایر طیبات درآن زیاددیده میشود ودرین‌شهر مارهای کوچك جهنده‌ومگسهای موذی بسیارهست

و در محاذی شهر در بالای تپه‌قلعه‌ایست بسیار وسیع ودیوارآن بلندو بروج عدیده دارد گویند این قلعه‌را **شاپورذوالاکتاف** بنا کرده‌است، مرغهای خانگی بسطام مثل مـرغهای خانگی سایرجاها ازمدفوعات نمیخورند، باالجمله‌من‌خود این‌شهررا دیدم، شهر بزرگیست و بازارها دارد ولی خانه‌های متوسط وعمارات‌آن با بنیه اغنیا نمیمانند، واقع در دشت‌و در نزدیکی کوه‌های بزرگ‌است که آن کوهها مشرف بشهر میباشد نهر بزرگی درنزدیکی آن جاریست قبر ابویزید **طیفوربن‌عیسی بن سروشان** زاهد بسطامی دروسط شهر نزدیك بازار است‌ونیز **ابویزیدطیفوربن‌عیسی** بن‌آدم بن‌عیسی بن علی‌الزاهد معروف **بابویزید اصغر** نیز بسطامی است و نیز بعضی از فضلا و متأخرین هستندکه منسوب باین شهراند وقتیکه خلیفه ثانی، **نعیم بن مقرن** را بفتح **ری وقومس** روانه‌کرد **اوسویدبن‌مقرن** را فرستاد **عنینة بن نهاس** جنداولی‌قشون ایشان را داشت چون ببسطام رسیداهل بسطام دیدند تاب مقاومت ندارند با لشگر اسلام مصالحه نمودند **ابونجید** دریمعنی گوید :

فنحن لعمری غیر شك قرارنا — احق و اولی بالحروب وانجب
اذا ما دعی‌داعی الصباح‌اجابه — فوارس مناکل یوم مجرب
ویوم ببسطام العریضة اذحوت — شدد نالهم اوزارنا بالتلبب
ونقلبها زوراً کان صدورها — من الطعن نطلی بالسنی المخضب

(نز) بسطام ازاقلیم چهارم است، هوایش معتدل حاصلش غله‌ومیوه فراوانست (اث) مطابق است با (مع) نواب‌والا**معتمدالدوله**درجام جم مرقوم نموده‌اندکه‌دربسطام‌نزدیکی مزار شیخ‌العارفین **بایزید** مناره ایست‌که چون اورا حرکت دهند میجنبد و نیز نگاشته‌اند که جانب شمال بسطام و دامغان صحرای**گرگان** است

خرقان

قصبه خرقان در چهار فرسخی **بسطام** سرراه شوشه **شاهرود** به**گرگان** واقع است، ایـن‌آبادی در قرون هفتم وهشتم‌محلی با اهمیت بوده، **حمداله مستوفی** گوید : **خرقان** دیهی است از توابع **بسطام** هوای خوش وآب فراوان دارد و از مزار اکابر تربت **شیخ ابوالحسن خرقانی** در آن موضع است .

درکتاب **بستان‌السیاحه حاجی‌زین‌العابدین شیروانی** در باره **خرقان** چنین آمده‌است :

خرقان از توابع **بسطام** و محلی عالی مقام است ، برسر بلندی اتفاق افتاده و جوانب اربعه‌اش بغایت گشاده‌است، سیما طرف جنوبش پانصدخانه دراو است وآبش‌خوب وهوایش نیکوست، باغات فراوان دارد سکنه‌اش همگی شیعی مذهبند و مزار کثیرالانوار **شیخ‌ابوالحسن** در آنجاست وازآنجا نیز ظهور نموده ودرزمان‌خویش اعرف عرفای‌عصر بوده، **سلطان ابویزید** قدس سره‌قبل ازصدسال ازظهور ایشان اخبار فرموده است ، راقم بزیارت مرقدآن‌بزرگوار موفق شده‌است، از مریدان آنجناب یکی مقرب‌الباری **خواجه عبداله انصاری** است و آن **بزرگوار** بیان مقامات و منازل اهل سلوك را نموده

در کتاب **ریاض السیاحه حاجی زین العابدین شیروانی** نیز در باره **خرقان** چنین سخن رفته است :

خرقان دهی‌است خرم، قریه‌ایست بهجت توأم درسه فرسخی شهر **بسطام** واقع‌است. حد شمالی آن فی‌الجمله گرفته و اطرافش واسع است هوایش خوب و آبش مرغوب آنقریه برسرتلی اتفاق افتاده ودر دامن آن باغات مفرح بنیاد نهاده است، مشتملست برصد باب خانه، شیخ ربانی **شیخ ابوالحسن خرقانی** از همانجاست

بیار

در ۶۰ کیلو متری جنوب خاوری **بسطام** کنار کویر بزرگ شهرچه **بیار** واقع‌است که امروز آنرا **بیارجمند** گویند و عموم جغرافیا نویسان آنرا جزو ایالت **قومس** محسوب داشته‌اند.

مقدسی در قرن چهارم در وصف آن گوید : شهرچه‌ای است ، مسجد جامع ندارد ولی دارای قلعه و بازارهای معمور و کشتزارهای سرسبز و باغستانهای پراز انگور و انواع میوه‌است، شتر و روغن و گوسفند بسیار دارد و درقلعه داخل شهر مسجد کوچکی است وخود شهر باروئی دارد، دارای سه‌دروازه آهنین‌ویك درآن بطرف قلعه شهر باز میشود .

یاقوت در **معجم‌البلدان** بیاررا توصیف نموده واز دانشمندان آنجانام برده‌است.

حمداله مستوفی گوید : شهری وسط است وهوای معتدل دارد و حاصلش غله و اندکی میوه باشد

جغرافیای تاریخی شاهرود

شهر شاهرود اهمیت بزرگی در تاریخ ندارد و جغرافیا نویسان قدیم در این ناحیه بغیر از **بسطام** از **قریه‌بدش** نام برده و پستخانه را درآنجا قرار میدهند ، طبق تحقیقی که بعمل آمده در صدوسی سال قبل **شاهرود** بصورت دوقلعه قدیمی و یك مزرعه کوچك بنام **شبدری** متصل بیکدیکر بوده‌است، بطور کلی ترقی واهمیت **شاهرود** تقریباً از **یکصد سال** پیش باین‌طرف‌است که بواسطه قرار گرفتن درمسیرجاده **طهران بخراسان** و انشعاب جاده **گرگان** از این‌شهر، بمرور جانشین شهر قدیم بسطام گردیده‌است .

محمدحسن صنیع‌الدوله در جلد سوم کتاب **مطلع‌الشمس** درباره **شاهرود** چنین نوشته است : شهر **شاهرود** چندان قدمتی ندارد چنانکه در کتاب جغرافیای قدیم مطلقاً اسمی از آن برده نشده است، لیکن حالا از حیث‌تجارت وحسن‌موقع دارای‌اهمیتی میباشد و تجار معتبر از داخله وخارجه درآن سکنی واقامت دارند و آب خالصه مشهور **بجلالی** که تقریبا پنج شش سنگ است از میان شهر میگذرد و بدینواسطه کوچه‌ها پر درخت و نظیف است

دورشهر هزار ذرع ودور ارك ششصد ذرع وازاین ششصدذرع تقریباً هفتاد ذرع‌جزو شهرمیشود وباقی جزو محیط شهر است، قلعه **محمد زمان‌خان** که درقسمت غربی‌شهراست.

ده برج دارد و اغلب بروج درطرف جنوب است، قلعه ارك كه اول قلعه شهر بوده دارای دوازده برج‌است نصف طرف شمال و تمام سمت غربی شهروصل بکوه است، وسه‌طرف دیگرتمام باغستان، اگر محیط باغستان‌را بخواهند تحدید کنند يك‌فرسخ ونیم بلکه‌دوفرسخ میشود،قلعه‌ای که داخل‌در حصارشهر است**(ولوا)** نام‌دارد وچندان‌قدیم‌نیست حصارشهررادر عهد خاقان خلد آشیان **فتحعلی‌شاه** طاب‌ثراه **محمد صالح‌خان عرب** حاکم **شاهرود** و **بسطام** بامر خاقانی ساخته و گویند شاهرود تاآن وقت درحکم ده بوده و ازآن وقت شهر شده است قـلعه شاهرود رااول **امید علیخان کرد** در عهد صفویـه ساخته و قبر **امید علیخان** الان در **شاهرود** است، بعد در زمان **محمد شاه** ، **اسمعیل خان** و **قادرخان عرب عامری** آنرا مرمت‌کرده و وسعت داده و **باغامحمدشاه‌قاجار** یاغی شده و قلعه‌ای‌که بامر **خاقانی** (فتحعلی شاه) بنا شده بمنزله شیرحاجی و قلعه اولی بمنزله ارك است، وجه تسمیه‌شاهرود این است‌که رودخانه‌ای دراین شهر بوده بالنسبه باعظمت‌که حالا مجرای‌سیلاب‌آن بسمت مشرق ومابین‌شهر **شاهرود** و**باغ زندان** است وآن رودخانه در وقت‌سیل،آب دارد، مجرای‌سابق این رودخانه حالا مسکون وجزو بیرون شهر است‌که محل‌کاروانسرا و باغات و چارپاخانه‌وغیره میباشد وزایرین و قوافل در اینجا منزل‌میکنند و از آنجائی‌که هر رودبزرگی را دراین‌نواحی **شاهرود**میگویند چنانکه راه عمومی را شاهراه مینامند به‌مناسبت رودمذکور اینجا را **شاهرود** گفته‌اند و سیلاب این رود در وقت بارندگی ازکوهستان**تاش وشاهکوه استرآباد** وآن صفحات میآید، بیوتات **شاهرود** هزارباب و عدد نفوس شش الی هفت‌هزار ودکاکین غیر از خانات سیصد باب است محلات شهر **شاهرود** چهار واسامی‌آن از این قرار است.

قلعه ولوا- بیدآباد- ده - عمارت - واین شهر پنج دروازه بشرح زیر دارد: **دروازه‌خراسان** ، **دروازه حاجی‌ملامحمدعلی** ، **دروازه حاجی میرزاقربانعلی** **دروازه حاجی‌صادق** ، **دروازه سمت‌مزار** ، بازار نوی در شاهرود ساخته اند که در طرف جنوب شرقی شهر و خارج از قلعه میباشد و غالب آبادی حالا دراین‌سمت‌است

زیدر

زیدر نام محلی‌است در ۲فرسخی مشرق **میامی‌شاهرود**که درگذشته‌اهمیت بسزائی داشته وطبق نوشته مورخین شهری بزرگ بوده است، ولـی در حال حاضر مزرعه ای در کنـار جاده **شاهرود** به **سبزوار** در همان حوالی باین نام خوانده میشود ،که دارای قهوه خانه معروفی است . در کتاب **مطلع الشمس** در مورد این محل چنین نگارش رفته‌است :

از**میان‌دشت**که بطرف**شاهرود** حرکت نمایند منزلگاه **میامی** میباشد راه‌ازمشرق بمغرب و هفت‌فرسنك است یکفرسخ از میاندشت‌گذشته خط راه در میان کوههای پست و دره ماهور افتاده و همینطور در پستی و بلندیست تا از دهنه **زیدر** خارج شود و در بعضی جا فاصله بین جبلین که راه از میان آنها میگذرد بقدری کم است‌که بکوچه شباهت بهم میرساند .

از دهنه **زیدر** که خارج شدند در یك فرسنك و نیمی میامی در طرف راست نزدیك براه، قلعه زیدراست که مرحوم **حاجی میرزا آقاسی** بامر شهریار مبرور ماضی **محمدشاه** غازی طاب ثراه بنا کرده، و قناتی در اینجا هست و قنات دیگر در میان کوه میامی که در اواخر تابستان هردو یك سنك آب دارد، اما قنات زیدر اگر لاروبی و آباد شود بتنهائی سه چهار سنك آب بهم میرساند. تقریبا بیست خانوار در **قلعه زیدر** سکنی دارند و در همان نزدیکی مسیلی است که در بعضی سالها در بهار سیل از کوه میامی جاری شده واز این مسیل بطرف شمال میرود، ودر بالای کوه طرف یسار که درزیر کوه **میامی** است برجی بجهت دیده بانی ساخته‌اند و دردست راست راه، وصل بجاده نیز برج دیگراست.

دهنه زیدر سابقا جائی مخوف و مخافت عابرین دراین محل بواسطه راهزنی تراکمه معروف بود، و ازتواریخ سیر چنین برمیآید که سابقا **زیدر** شهری بوده در این ناحیت و فتنه مغول یا حوادث دیگر آنرا نابود نموده و در یك فرسخی **میامی** در طرف یمین قریه‌ایست موسوم به **ابراهیم آباد** که پنجاه خانوار رعیت و باغات مشجر و معنب زیاد دارد و بعضی اشجار کهن چنار و غیره در حوالی قنات این دهکده هست که میتوان فرض کرد **شهرزیدر** در همین محل بوده و این اشجار بقیه آثار آن بلداست و پس از خرابی ابراهیم نامی اینجارا قابل دیده دهکده‌ای آباد نموده وباسم اوموسوم شده، بهرحال **زیدر** که مورخین نوشته اند شهری است، ازخراسان در همین دشت و سر زمین بوده و **فاضل زیدری** منسوب بهمین بلد است و او خواجه **نورالدین محمدمنشی** میباشدکه مترسلی ادیب ومتبحری لبیب و وزیری کاتب الحضرة واز مقربان سلطان **جلال الدین خوارزمشاه** بوده و در نظم و نثر یدی طویل و طبعی قادر و فضلی وافر و دانشی بکمال داشته و در فتنه مغول نوایب و مصایب دیده و رنجی زیاده از حدوصف کشیده و نفثة المصدوری از آن کروب و آلام و شداید واسقام بدوستان خود نگاشته و اوراقی چند بلآلی حکم و عبروغرر ادب، درر برانباشته که میتوان گفت تاریخی سراسرپند و رساله‌ای نهایت دلپسند که بدان سیاق نگارش نادر بدست میآید وکمتر دیده میشود، دلهای سخت را میگدازد وطباع غلیظ را متأثر میسازد و از **اشعار فاضل زیدری** مطلع مسطور در ذیل است که در مدح سلطان جلال الدین گفته :

بیا ساقی که شد عالم دگر باره خوش و رنگین
بفر خسرو اعظم الغ سلطان جلال الدین

و از همین یك شعر علو طبع و درجه استادی او معلوم میشود و از این جمله نیز بر میآید که **شهرزیدر** دراوایل مائه هفتم از تاریخ هجری آباد بوده است.

فریومد

طبق نوشته‌های مورخین و جغرافیانویسان، قصبه **فریومد** که اکنون بنام **فرومد** نامیده میشود و طبق تقسیمات کشوری جدید جزو **بخش میامی** شهرستان **شاهرود** و **فرمانداری کل سمنان** میباشد، جزو ایالت قومس نبوده و عموم کتب مسالك آنجارا

جزء ولایت **جوین** و **بیهق** (**سبزوار**) محسوب داشته‌اند ولی چون در حال حاضر جزو **شهرستان‌شاهرود** میباشد، ناگزیر بذکر جغرافیای تاریخی‌آن میپردازیم.

ولایت جوین را **مقدسی** (**گویان**) نامیده ولایتی پهناور و پر نعمت و شهر آن روستا (**آزادوار**) است، و ولایت**اسفراین** در شمال‌آن، و در باختر آن یعنی درمرز**قومس** روستای ارغیان در حوالی **جاجرم** واقع است.

در قرن هشتم چنانکه **حمدالله‌مستوفی** گوید کرسی ولایت **جوین** به **فریومد** که در چند میلی جنوب **آزادوار** واقع بودمنتقل گردید. **تاریخ بیهق** که درقرن ششم‌هجری نوشته شده‌است،**فریومد** را بولایت **بیهق** منسوب دانسته است. جاده ابریشم معروف که درتاریخ بسیارازآن یاد شده‌است، ازشمال این‌قصبه میگذشته و پل معروف ابریشم که برزوی رودخانه شور بسته شده درهفت فرسنگی **فرومد** واقع است.

مؤلف **تاریخ بیهق** در باره **فرومد** مینویسد: (در ده **فریومد** انجیر سرخ و انجیر زرد خیزد چنانکه خشك‌کنند، در **کتاب قانون** آمده که بهترین انجیرها و موافق‌تر طبع مردم انجیری بودکه اوصاف آن در انجیر **فریومد** موجود است. و آنجا کاریزهای بسیار است و هوای سهلی وجبلی دارد، میوه آن بغایت موافق بود و از تناول آن‌امراض‌کمتر توالدکند. در **فرومد** واطراف‌آن‌کندوی زنبور عسل باشد وعسلی بغایت کمال،چنانکه درديگر نواحی مثل‌آن نیست.

در **برهان قاطع** راجع به **فرومد** چنین‌آمده است:

فریومد **یا** فارمد نام قریه‌ای است از قرای **طوس** و انگور خوب در آن میشود. مشهور بانگور پرمی و درین زمان **بفارمد** اشتهار دارد. گویند **زردشت** دو درخت سرو بطالع سعدنشانده بود، یکی را در همین قریه و دیگری را در قریه **کاشمر** که از قرای **ترشیز** است.

از ولایت **خراسان**، و**مجوس** گویندکه **زردشت** این دو درخت‌را از بهشت‌آورده بود و در این دوقریه‌کاشت.

شرح سرو فریومد در **تاریخ بیهق**[1] وهمچنین در **مزدیسنا**[2] آمده است.

سروفرومد در حدود **یکهزار و هفتصدسال** دوام داشت تا اینکه درسال **۵۳۷** هجری بدستور **امیر اسپهسالار ینالتکین بن خوارزمشاه** آن‌را آتش زده وبسوختند.

سروکشمررا نیز در سال **۲۳۲** هجری بدستور **متوکل** خلیفه عباسی بریده و بر روی هزار وسیصد شتر ببغداد حمل‌کردند، ولی یك‌روز قبل‌از واردکردن آن درخت مقدس **ببغداد** متوکل بدست غلامان خود بقتل‌رسید وچشمانش‌آن سرورا ندید.

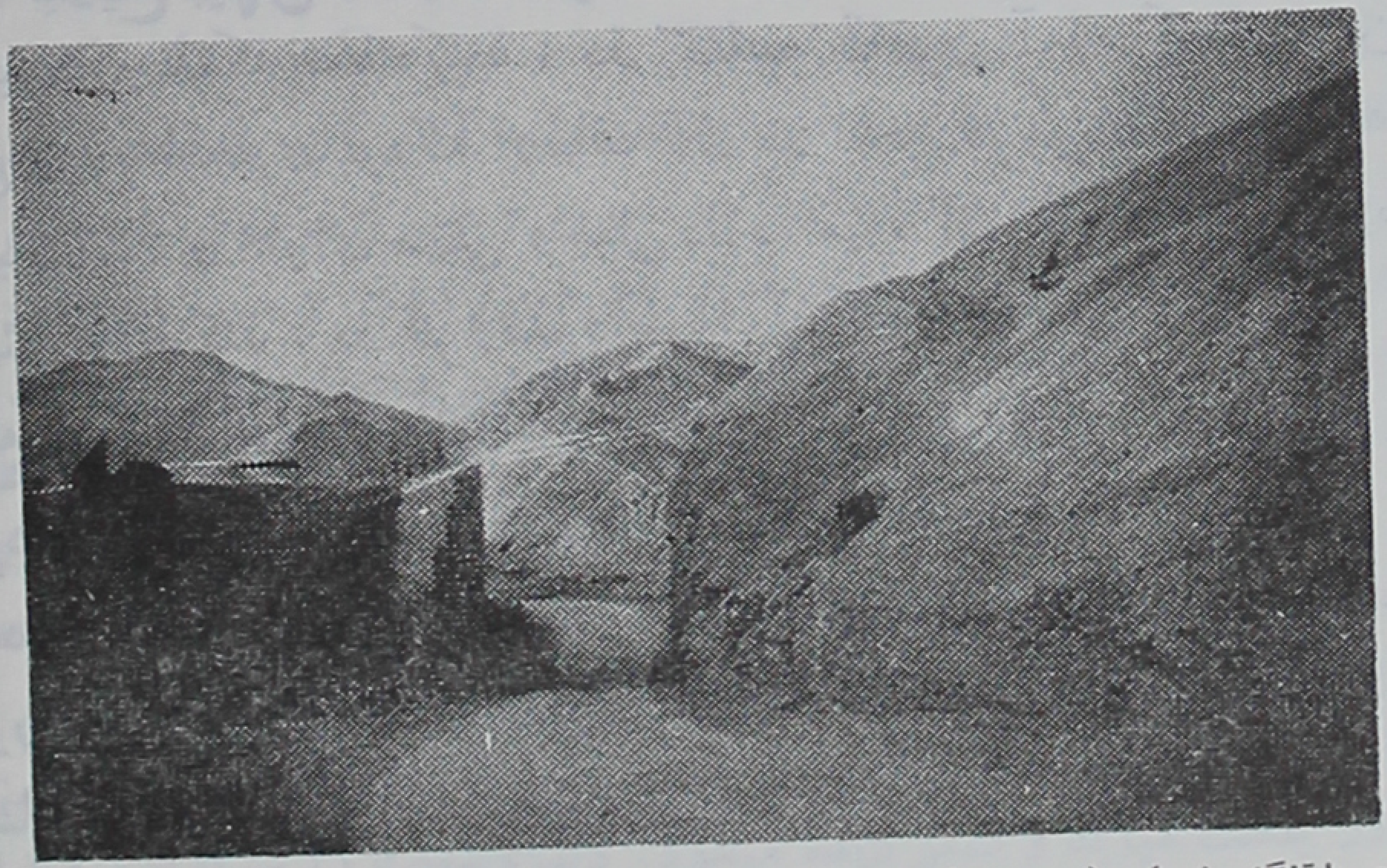
۱ــ تاریخ بیهق تألیف بیهقی، مصحح بهمنیارصفحهٔ ۲۸۱ و ۲۸۳

۲ــ مزدیسنا صفحهٔ ۳۴۱ــ۳۴۲

خوار

چون بعضی از جغرافی نویسان عرب شهر **خوار** (**گرمسار فعلی**) را جزو **ایالت قومس** شمرده اند بنا بر این جغرافیای تاریخی‌آن رابطور اختصار دراینجابیان مینماید.

بطلمیوس خوار را بصورت (**خوارا**) و **ایزیدورخاراکسی** (**خواره‌نه**) ثبت نموده است . قریه عمده این بلوك **خوار** است، که در این زمان باسم ترکی **قشلاق** (یعنی محل سکونت زمستانی) معروف میباشد . سیاحان از برجهای دیدبانی صحرا اسم میبرند که تا دوره اخیر برای محافظت از تاخت و تازهای تراکمه دایر بود، از تعریفات **ابن رسته** معلوم میشود که در قرن دهم از این قبیل برجها در آنجا برقرار بوده و از روی شواهد و مدارك تاریخی برجهای دیدبانی مذکور پاسگاه و دیدگاه سرحدی بین ایالات (**پارت و ماد**) در زمانهای قدیم وایالات (**قومس و جبال**) در دوره‌های بعد از اسلام بوده است .



سردره یا تنگه خوار (سرحد ایالات پارت‌وماد) که دارای دروازه آهنین بوده است

اعراب شهر (**خوار**) غربی‌ترین شهرسرحدی **قومس** سرراه **خراسان**، ومهمترین شهر خاوری **ری** را بصورت (**الخوار**) ضبط کرده‌اند . **ابن حوقل** در قرن چهارم گوید :

خوار شهری نیکو و کوچك است، قریب یکچهارم میل وسعت دارد . محلی‌است آباد آب آن از ناحیه **دبناوند** (**کوه‌دماوند**) جاری است و سرد ترین نواحی **قومس** و مشتمل برچند قریه و روستا است .

قزوینی گوید (غله و پنبه در اونیك باشد و گندم و شلتوك آن معروف است) این شهررا **خواری** مینامند تا با **خوار فارس** اشتباه نشود . **خواررِی** در شرح جنگهای امیرتیمور نیز ذکرشده‌است .

حمدالله‌مستوفی گوید، این **خوار** را بفارسی محله باغ نیز مینامند **مقدسی** در

باره صادرات **قومس** گوید دستمالهای سفید نخی کوچك و بزرك . ساده و حاشیه‌دار در آنجا تهیه میکنند، چنان‌خوب و گرانبها که قیمت بعضی از آنها بدو هزار درهم بالغ‌میشود گلیم و پارچه‌های پشمی وانواع طیلسان که روی سر میاندازند نیز در آنجا تهیه و صادر می شود .

درحال حاضر طبق‌تقسیمات کشوری **خوار (گرمسار)** جزء استان مرکزی میباشد درگذشته قبل‌از تبدیل به (شهرستان) جزء شهرستان دماوند و بصورت (بخش) بوده است ولی‌اکنون بنام **شهرستان‌گرمسار** نامیده میشود.

فریم

بطوریکه ازمسطورات کتب تاریخی مستفاد میگردد، استوار ترین دژ دودمان **قارن** که شرح تسلط آنان در خطه **طبرستان و قومس** درفصل ششم این تألیف بیان گردید . **فریم** (فرم) نام داشته و آبادترین شهر آنها **شهمار** بوده است ومسجد جامع منحصر بفرد آن ناحیه درین شهر قرار داشته است. متأسفانه در هیچیك ازكتابهای مسالك‌محل **فریم** بطوردقیق‌تعیین‌نشده **یاقوت**درمعجم‌البلدان ازآن نام برده و درقرن هشتم **حمدالله مستوفی** گوید :

بعضی از**قومس** گرفته‌اند و بعضی‌ازتوابع مازندران واکثراوقات داخل‌ساری‌میباشد و بوالی‌وقت تعلق دارد، وبعضی‌داخل قومس کنند وبعضی داخل ساری.

طبق تحقیقی‌که بعمل‌آمد **فریم** مورد بحث در ۲۴ کیلومتری شمال‌قصبه **شهمیرزاد** سمنان و ۶۰ کیلومتری جنوب شهرستان ساری در بخش دودانگه واقع است و حصار محکم **قارنیان** نیز قصبه **فولادمحله (پولاد محله)** ۱ بوده است‌که طبق نوشته **اصطخری** آل قارن ذخیره‌ها وخزینه‌ها دراین محل داشته‌اند ۲. **شهرشهمار** نیز همان **شهمیرزاد** سمنان است‌که دارای قلعه‌های محکم ومتعددی بوده و آثار آنها تاکنون باقی است شرح ساختمان **قلعه‌های شهمیرزاد** وتصاویرآنها درفصل بناهای‌تاریخی این‌کتاب‌خواهدآمد.

مشاهدات گلاویخو در نواحی قومس

با توجه باینکه شهرها و آبادیهای نواحی **قومس** در مسیر شاهراه **خراسان** واقع است ، سیاحان و حتی مسافران با ذوق و دانشمند در ضمن عبور از آبادیهای بین راه یادداشتهائی بنام **سفرنامه** و غیره از خود باقی گذارده‌اندکه نوشته‌های عموم آنان تقریبا یکنواخت و نقل همه آنها از حوصله این تألیف خارج است . در بین‌این‌سیاحان‌مشاهدات

---

۱ ــ **فولادمحله** ده از دهستان پشتکوه بخش دو دانگه شهرستان ساری ۳۰ کیلومتری خاور سعیدآباد و ۲۴ کیلومتری‌کیا سر و ۱۸ کیلومتری **شمال شهمیرزاد** ،کوهستانی، سردسیر سکنه ۱۳۰۰ نفر، این‌قصبه در دامنه جنوبی البرز واقع شده مسافت آن بدامغان و سمنان نزدیکتر از ساری است (فرهنك جغرافیائی ایران جلد سوم)

۲ ــ مسالك و ممالك اصطخری صفحه ۱۶۹ و ۱۷۰

کلاویخو سفیراعزامی**دولت‌اسپانیا** با‌یران جهت ملاقات با **امیر‌تیمور‌گورکانی** دارای اهمیت بسیاری بوده و حاوی مطالب جالب توجهی میباشد. **کلاویخو** در سال **۸۰۶** هجری مطابق **۱۴۰۳** میلادی برای ملاقات با **تیمور** از طریق **فیروزکوه** و **آهوان** و **دامغان** و **بسطام** به**سمرقند** رفته وسپس ازراه **بسطام** و**دامغان** و **سمنان** و **خوار** و **ورامین** مراجعت نموده‌است .

اکنون بنقل عین نوشته های نامبرده از روی سفرنامه وی که باهتمام آقای **مسعود رجب‌نیا** ترجمه و بسرمایه **بنگاه ترجمه و نشر کتاب** چاپ شده‌است میپردازیم :

سه‌شنبه پانزدهم ژوئیه پیش از سپیده دم از **فیروزکوه** براه افتادیم و شب را هم در هوای آزاد بسر بردیم وشب بعد یعنی چهارشنبه را نیز بهمین منوال گذراندیم زیرا در عرض دوروز مزبور هیچ دهکده مسکون و آبادی بر سر راه خویش نیافتیم و پیوسته از کوههای بلند و سراشیبی های تند و گذرها و تنگه‌های بسیار میگذشتیم . (بعد از ظهر) پنجشنبه سرانجام به **(آهوان)** دهکده بزرگی رسیدیم که در کنار رودی است، دودژبرای دفاع آن‌ساخته شده است که اخیراً هردوی آنهارا ویران ساخته‌اند . سپس درهمان پنجشنبه هفدهم ژوئیه براه‌پیمائی ادامه دادیم و شامگاه بشهری رسیدیم که **دامغان** نام دارد و در دشتی‌است و گرد آن حصاری است از خشت خام‌که برجی در یکسوی آن قرار دارد. این شهر **(دامغان)** جزو **استان‌ماد**[1] و آخرین شهر عمده غرب ایرانست که از آن گذشتیم. آنروز بادی سخت وزیدن گرفت و هوا چنان بود که‌گوئی از دهانه دوزخ بیرون میآید . ناگهان یکی از آن بازهاکه با خود برای تیمور میاوردیم چنان ازگرما آسیب دیدکه به خفقان افتاد ومرد .

در بیرون **دامغان** بفاصله يك تیر پرتاب دو برج دیدیم‌که بلندی آنها بقدر يك سنك پرتاب بود، هردوی‌آنها با **استخوان سر انسان** ساخته شده بود درکنار آنها دو برج دیگر نظیر دو برج‌اول قرار داشت‌که اینك به ویرانی افتاده بود . این جمجمه ها متعلق به تاتاران بودکه از آنها در فصل پیش یادکردیم و از مردم سرزمین میان **آسیای صغیر** و**مرزسوریه** بودند ،

تیمور پس ازگرفتن **سیواس** چون بسوی **دمشق** راند و چنانکه روایت کرده‌اند قسمتی از **این‌شهر** اخیررا ویران ساخت با آنها برخورد ، این مردم با تیمور به جنگ پرداختند ، و همه آنها گرفتار شدند ، پس از این تیمور همه مردم آن ایل را بحوالی **دامغان** کوچ داد که در آن پیرامون هیچکس سکنی نداشت همه آنان با خانواده‌های خود در این حدود گرد آمدند و بهمان شیوه‌سابق بزندگی چادرنشینی پرداختند سپس آرزوی بازگشت بمیهن در آنها پیدا شد ، **ابتدا** دست بکار غارت و تهاجم همهٔ آبادیهای آنحدود زدند و از **دامغان** بسوی مغرب **سوریه** براه افتادند اتفاقا تیمور نیز با لشکریان خویش درآن پیرامون بود و **بدامغان** آمد و بر ایل **آق‌قویونلو** تاخت وگروهی کثیر از آنها را از دم تیغ‌گذرانید ، سپس فرمان دادکه این چهار برج را از سر های آنها

۱ــ دراینجا کلاویخواز نظر تقسیمات جغرافیائی‌ایالات اشتباه نموده‌است،زیراهمانطوریکه گفته شد دامغان جزء ایالت پارت قدیم بوده است .

بسازند، چنانکه یك طبقه استخوان سر بین دوطبقه گل میگذاشتند، آنگاه بفرمان تیموردر همهٔ لشگرگاه جار زدندکه هرکس یکی از ایل **آق‌قویونلو** را بگیرد باید فوراً به هلاکتش برساند و عهد قدیم تیمور و تعیین مسکن را برای آنان بهیچوجه در نظر نگیرد لذا فرمان بمورد اجراگذاشته شد و بهرجاکه گذار سپاهیان تیمور افتاد هرکس از این قبیله دیدند از دم تیغ گذرانیدند، بنا براین گفتند ممکن است بر سر راه خویش یك جا ده تن از آنان راکشته بیابند و در جای دیگر بیست تن دیگر و در جای دیگر دو یا سه تن بدینطریق گفته شد تقریبا شصت‌هزار تن از آنانراکشته‌اند. **مردم دامغان** برای‌ما نقل‌کردندکه غالبا شعله هائی شبیه شعله‌چراغ برفراز برجها دیده میشوند.

تا غروب جمعه در **دامغان** ماندیم و شب هنگام عزیمت‌کردیم. بامداد شنبه بدهی کوچك رسیدیم که در اثر گرمای بسیار روز را بآنجا پناه بردیم و شب براه افتادیم و تا صبح یکشنبه راه پیمائی کردیم، آن یکشنبه‌که مصادف بود با بیستم‌ژوئیه (ساعت شش) صبح بشهری بزرگ بنام **بسطام**رسیدیم، دراینجا با یکی از بزرگان تاتاربنام (**اناکورا**) که منتظر ما بود برخوردکردیم، چون حال مارا دیدکه نمیتوانیم دعوت او را بپذیریم و بمیهمانی او برویم دستور دادکه گوشت و میوه فراوان بخانه ما آوردند. بعد پس از آنکه وی دید از خوراك او خورده‌ایم کس فرستاد و مارا دعوت کرد که بنزد او برویم. علت این دعوت فرمانی بودکه تیمور صادرکرده و اورا مسئول قرار داده بود که ازما در کاخی واقع در آنحدود پذیرائی‌کند و بما خلعت زربفت بپوشاند. بناچار گفتیم که‌متاسفانه چنان بیمار و تب داریم‌که نمیتوانیم از بستر برخیزیم و بنزد او بیائیم و ازاو خواستاریم تا مارا معذور دارد.

کلاویخو در مراجعت ازسفر **سمرقند** مشاهدات خودرا در **نواحی قومس**چنین بیان مینماید:

اما روز شنبه تنك غروب به **بسطام** رسیدیم، این همان شهر بزرگی است که در موقع رفتن بسوی **سمرقند** از آن گذشتیم. یکشنبه یعنی فردای آنروز براه افتادیم **بدامغان** رسیدیم. یك فرسخ باین شهر مانده با آنکه آنروز هوا کاملا خوب بود باد شدید وسردی وزیدن گرفت. چون سرانجام **بدامغان** رسیدیم علت این باد هراسناك را پرسیدیم وگفتندکه درکوه بزرگی‌که نزدیك شهر است چشمه‌ای است که‌اگر پرنده ای یا جانورآلوده‌ای درآن بیافتد باد بیدرنك و با شدت شروع بوزیدن میکند و این باد فرو نمینشیند مگر پس از آنکه آن آلودگی از چشمه دور شود. در نتیجه فردای آنروزورود ماگروهی از مردان شهر با تیر و قلاب‌کنار چشمه رفتند تا آنرا پاك کنند. پس از این ناگهان باد ایستاد و از این شهر بهنگام رفتن سوی **سمرقند**هم گذشتیم و اینك درآن دو روز آرمیدیم.

چهارشنبه پانزدهم ژانویه بار دیگر براه افتادیم اما در یك نقطه درآنسوی**دامغان** از راهی‌که بهنگام رفتن ازآن گذشته بودیم و از دژ **فیروزکوه**میگذشت، چون آن راه ازکوههای بلندکه اینك در زیر برف بسیار خفته بودند میگذشت منحرف شدیم. در این محل راه سابق در جانب راست بود و ما راه چپ را برگزیدیم و بسوی دشت روان

شدیم. فردای آنشب را درخانه‌ای بزرك و غیرمسکون بسر آوردیم وپنجشنبه فردای آنروز شب‌را ازسرزمینی خالی‌ازسکنه گذشتیم وشنبه بهنگام غروب بشهر بزرگی رسیدیم که‌**سمنان** نام دارد . این‌شهر درمرز استان ماد واقع‌است[1]

و در سوی غرب آن استان پارس قرار گرفته . سمنان در دشتی در پای رشته کوه بلندی واقع گشته‌است، وجمعیت آن بسیاراست وگرداگردآن هیچ دیوار نیست و درآنجا تا دوشنبه بعد ماندیم وآنگاه براه افتادیم . [2]

۱ــ باتوجه بنوشته‌های نگارنده دراین تالیف شهرسمنان آخرین‌شهر غربی‌نواحی‌ایالت پارت در زمان اشکانیان و ساسانیان وایالت قومس بعداز تسلطعرب برایران بوده ، و اینکه کلاویخو شهرهای سمنان‌ودامغان‌راشهرهای شرقی‌ایالت ماددانسته اشتباه نموده‌است ولی نوشته وی‌مبنی براینکه شهرسمنان درمرز استانهای پارت‌و مادواقع بوده‌تائید میشود.

۲ــسفرنامه کلاویخو صفحه۳۰۸

فصل بیست و یکم

اوضاع عمومی قومس درحال حاضر

هما نطوریکه در فصل گذشته (جغرافیای تاریخی قومس) بطور مشروح بیان گردید شهرستانهای **سمنان ودامغان وشاهرود** و بخشها و دهستانهای تابعه آن نواحی که شرح اوضاع طبیعی ، سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی هریك جداگانه در این فصل بیان‌خواهدشد، جزء **ایالت قومس** بوده‌اند ، ولی از نظر تقسیمات کشوری جدید این ایالت در حال حاضر بنام **«فرمانداری کل‌سمنان»** نامیده‌میشود وشهرهای تابعه‌آن (غیر از قصبه های جندق و ده‌نمك وافتر) همان شهرهای تابعه ایالت قومس‌است .

حدود قومس

شهرهای ایالت قومس (**سمنان** ، **دامغان** ، **شاهرود**) محدود است ، از مشرق به شهرستان **سبزوار** ازاستان **خراسان** ، از شمال به **گرگان** و **مازندران** و از مغرب به **خوارری** (گرمسار) وازجنوب **بکویرمرکزی** و بی‌آب وعلفایران.

کوههای قومس

شهرستانهای **قومس** در دامنه‌های جنوبی سلسله جبال **البرز** واقع شده وسلسله‌مذکور سد عظیمی بین نواحی مرطوب **مازندران** و شهرستانهای **سمنان** و **دامغان** و **شاهرود** بوجود آورده‌است .

با اینکه سلسله جبال البرز حد شمالی شهر های ایالت قومس را تشکیل میدهد ، مع‌الوصف‌کوههائی بموازات سلسله‌البرز درنزدیکی‌شهرهای این‌ایالت بخصوص در سمت شمال‌هست‌که باسامی مختلف نامیده میشود .

درجنوب هزار جریب‌کوههای **سمنان** و **دامغان** جای داردکه ارتفاع بعضی نقاط آن به **۲۷۵۰** متر میرسد و **فلات‌خینك** که در آنها واقع شده **۲۸۵۰** متر ارتفاع دارد، **کوه نیزوار** بارتفاع **۳۹۶۵** متر در مغرب آنست . دیگر از کوههای مهم این نواحی

کوههای **کرکس** و **ابدال** میباشدکه در شمال **سمنان** واقعاست . در شمال **دامغان** و **سمنان** رشته دیگری موسوم به **سفیدکوه** واقع و تا **شاه‌کوه** امتداد مییابد . بین این دو شهر شعبه ای از **سفیدکوه** جدا شده بطرف کویر نمك میرود و کوههای آن باسم **سلطان شاهرخ** و **پنجکوه** موسوم است .

در جنوب **استرآباد** نیز قلل‌عمده عبارتند از قلل **مارلاران‌کوه، کوزلورکوه سیاه‌خانی‌کوه وحاجی‌آبادکوه** که‌دامنه‌خزررا از فلات‌ایران در **بسطام** از**شاهرود** ب**سمنان** جدا میسازد .

آخرین‌قسمت کوههای البرزرا میتوان**شاه‌کوه** دانست‌که فاصله بین‌جلگه**استرآباد** و**شاهرود**است .

این کوه بدو قسمت میشود : یکی **شاه‌کوه سفلی** ، دیگری **شاه‌کوه علیا** که همیشه پوشیده از برف و قلل آن برخلاف سایر قلل البرزکه گنبدی شکل است مضرس و چون دشت **استرآباد** را از فلات ایران مجزی مینماید ، از نظر نظامی مهم میباشد ، راههای تاریخی **ایران** و **توران** از همین کوهها عبور میکرده و مهمترین گردنه‌های آن عبارت است از **علی‌آباد ۲۰۰۷** متر و **جیلن بیلن ۲۲۸۱** متر و**وج مینو ۲۷۵۸** متر **قزلق** و **چالچیان ۲۶۳۰** متر ، در مغرب قله شاه‌کوه **گردنه شمشیربر** بطول **۱۳۵** و بعرض **۶** متر واقع شده که از دوطرف آن دو تخته سنك عظیم مانند ستونی مجزی از سنگهای کوهستان قرارگرفته و این دو تخته سنك دارای بدنه‌های صاف و بارتفاع **۱۰**متر میباشد ، بعضی‌ها گویند معبر معروف خزرکه یونانیها آنرا کلید خزر نامیده‌اند ، همان **گردنه شمشیربر**است ، و بزعم برخی دیگرکه در فصول تاریخی این تألیف نیز بیان شد، در بند خزر **سردره‌خوار**که در نزدیکی **ری** و **تهران** واقعاست میباشد .

رود های قومس

در ایالت قومس رودهای پرآبی که همیشه آب در آن جریان داشته باشد بسیار کم است، فقط سه رود نسبتا در خور اهمیت آن عبارت است از**رودسمنان (گل رودبار)** که قبل‌از رسیدن **بسمنان** چند شعبه میشود، **رود دامغان** (چشمه‌علی) و **رودبزرك‌شاهرود** که سرچشمه‌آن **شاهکوه** ودارای شعبه‌های متعدد و بزرك و پرآب است‌که شرح‌آن در جای خود خواهدآمد .

علاوه بر این سه رود عده زیادی رود های کوچك دیگر از دامنه‌های جنوبی البرز در موقع ذوب برفها جاری شده و بکویر های نمك زار میریزد و در موقع تابستان اغلب آنها خشك و بی آب است ، ولی در موقع بهار غالبا سبب خرابی جاده **تهران بمشهد** می شود .

در دامنه‌های‌جنوبی‌سلسله‌جبال‌البرز چشمه‌های متعددی نیزوجود داردکه‌اکثر بواسطه آنها قصبه و دهکده‌های اطراف شهرهای **سمنان** و **دامغان** و **شاهرود** احداث شده است که جریان مشروح‌آن درضمن شرح حدود وخلاصه مشخصات **آبادیهای قومس** در همین فصل بیان خواهدشد .

«[illegible]» «[illegible]»

«[illegible]» «[illegible]»

«[illegible]»

شهرستان سمنان

شهرستان سمنان مرکز **فرمانداری کل سمنان** . حدود و خلاصه مشخصات آن بشرح زیراست :

از طرف شمال بخط الرأس سلسله **جبال البرز** ، از طرف جنوب **بدشت کویر مرکزی** ایران ، از خاور بشهرستان **دامغان** ، از باختر به **گرمسار** و **فیروزکوه** ، از شهرستانهای استان مرکزی ، هوای شهرستان جز منطقه کوهستانی **دربند** و**شهمیرزاد** که سردسیرمیباشد ، معتدل وخشك است، گرچه بین منطقه مرطوب مازندران و وادی‌خشك دشت کویر واقع و میبایستی معتدل و خوش آب و هوا باشد ، ولی بواسطه ارتفاع زیاد سلسله البرز در این قسمت ، رطوبت و بخار دریای خزر از آن عبور ننموده و باد های خشك و هوای گرم سوزان‌کویر بدون مانع در هوای شهرستان تأثیر نموده و آنرا بیك منطقه تقریبا خشك وگرم و بی آب درآورده است . زمستان شهرستان سرد و تابستان آن نیز گرم است . بارندگی در زمستان و اوایل بهار بندرت صورت میگیرد . آب قراء شهرستان سمنان در قسمت **شهمیرزاد** ومزارع ازچشمه‌سارها ودر قسمتهای دیگر از قنوات تأمین و بطور کلی کم‌آبی درتمام نقاط شهرستان کاملا هویدا است ۱ .

ارتفاعات سلسله جبال البرز با ارتفاع متوسط **۳۲۰۰** متر مانند دیواری بین این‌شهرستان و**مازندران** واقع گردیده‌است. مرتفع‌ترین‌قله آن بنام **نی‌زوا**واقع درشمال مزرعه **اورپلنك** وقله واقعه درشمال باختری **شهمیرزاد** میباشد . رشته های متعدد و منشعبه از سلسله البرزکم ارتفاع تر از سلسله اعلی تا حدود **۶** کیلو متری شمال سمنان ادامه داشته و در آن حدود با زمین یکسان شده است .

شعبه‌ای از سلسله اصلی بین این شهرستان و شهرستان **دامغان** تا حدود دشت‌کویر ادامه دارد .

راه شوسه‌**سمنان بدامغان** از وسط **وراه‌آهن** ازنزدیك بانتهای‌آن ازطرف‌جنوب عبورمینمایددر قسمت های دشت‌کویر نیز سلسله ارتفاعات‌کوتاهی مشاهده میشودکه دنباله سلسله های مذکور میباشد .

---

۱ ـ درچند سال اخیر نسبت بحفر چاههای عمیق اقدام گردیده ونتایج نیکوئی بدست آمده است .

رودها رودخانه با آب دائم دراین شهرستان وجود ندارد، فقط خشك رودهای کوهستانی است که درموقع بارندگی سیل از آنها جاری و بدشت کویر منتهی میگردد،

مهمترین آنها **رودخانه گل رودبار** است . این رودخانه چندین شعبه متعدد دارد شعبه های **ده صوفیان** و **شهمیرزاد** در حدود **دربندسنگسر** یکی شده و در حدود شمال **درجزین** شعبات دیگر بآن متصل گردیده وسیلاب آن از باختر شهرستان سمنان گذشته بدشت کویر منتهی میشود. قنوات مهم **دربند . درجزین** و چشمه معروف **گلرودبار** مخصوص شهر **سمنان** درطول این رودخانه تقریبا زه آب آن محسوب میشوند.

سازمان اداری شهرستان = شهرستان سمنان ازدو بخش **سنگسر** و **مرکزی** تشکیل شده است **بخش سنگسر** کوهستانی و **بخش مرکزی** دامنه ودشت است.

بخش سنگسر از **۶ آبادی** و **۶۳ مزرعه** تشکیل و جمعیت آن **۲۹۸۵۴** نفر است.

بخش مرکزی از **۲۳ آبادی** و **یکصد مزرعه** تشکیل وجمعیت آن **۱۹۴۸۵** نفراست.

جمعیت شهر سمنان نیز **۴۶۵۸۴** نفر می باشد، بنا بر آمار فوق شهرستان سمنان از **۳۰ آبادی** بزرك وکوچك و **۱۹۳** مزرعه آباد و بیش از **یکصد مزرعه** خرابه تشکیل و جمعیت آن بالغ بر **۹۵۹۲۵** نفراست ۱، مطابق شماره گذاری اداره ثبت اسناد، بامزارع مخروبه **۳۹۴ آبادی و مزرعه** میباشد.

زبان مادری سکنه و برخی از قراء نزدیك فارسی سمنانی است ، گرچه ریشه آن فارسی است ولی شکسته و مخلوط است و شرح آن در صفحات آینده خواهد آمد. **زبان سنگسری** مخلوط به **تاتی** و **راجی** و متفرقه و زبان **شهمیرزادی** فارسی مخلوط بمازندرانی وزبان سکنه قصبه **سرخه** زبان مخصوص بخودشان میباشد، ولی بطور کلی ریشه زبان فارسی است که با تغییراتی تکلم مینمایند.

مذهب عموم ساکنین مسلمان وشیعه اثنی عشری است.

راهها = راه آهن **تهران** به **خراسان** از جنوب شهرستان و یك کیلومتری جنوب شهر **سمنان** میگذرد . درطول شهرستان هفت ایستگاه بشرح زیر وجود دارد.

از ایستگاه **سمنان** بطرف **طهران** - ایستگاه **بیابانك** ، درکیلومتر ۱۸ وایستگاه **لاهورد** درکیلومتر ۳۹ و ایستگاه **سرخدشت** درکیلومتر ۵۵ وایستگاه **ده نمك** در کیلومتر ۷۴ .

از ایستگاه **سمنان** بطرف **دامغان** ، ایستگاه **میاندره** درکیلو متر ۱۸ **وایستگاه آب گرم** در کیلومتر ۳۶ و ایستگاه **گرداب** در کیلومتر ۵۰ .

راه شوسه **تهران بخراسان** نیز ازوسط شهرستان عبور مینماید .

راه شوسه **سمنان** به **سنگسر** و **شهمیرزاد** وراه شوسه **سمنان** به **فیروزکوه** از شهر منشعب میگردد.

درسال جاری اقدام بشوسه نمودن راه **سمنان** به **چهاردانگه** وساری ازطریق **سنگسر**، **شهمیرزاد** ، **ده صوفیان** نموده اند. بواسطه مسطح بودن اراضی بخش مرکزی به اکثر قراء

۱ - آمار مذکور ازروی صورت موالید اداره ثبت احوال گرفته شده است .

مهم دشت اتومبیل میتوان برد، محصولات عمده شهرستان **غلات - پنبه - تنباکو - میوه‌جات طالبی وخربزه - انار - انجیر** ودرقسمت بخش سنگسر **لبنیات** ومحصولات دیگر دامی است و بطور کلی غلات آن کفاف سکنه شهرستان را نمیدهد و از **گرمسار و دامغان** وارد میکنند.

مهمترین صادرات آن **پنبه . نخ . پارچه نخی (چیت) کتیرا، تنباکو. گردو** و محصولات دامی است.

صنایع دستی = صنایع دستی زنان **بخش مرکز** بافتن کرباس و در **بخش سنگسر** پارچه‌های پشمی . چادرشب‌های پشمی و ابریشمی و پلاس است که اضافه از مصرف داخلی ندارند .



نمای کارخانه بزرگ ریسمان ریسی و نساجی سمنان

کارخانجات = از کارخانه‌های مهم سمنان کارخانه شرکت سهامی ریسمان ریسی و کارخانه شرکت سهامی نساجی پارس است که در حدود **۱۲۰۰** نفر کارگر دارد و محصول آن نخ تابیده و پارچه نخی (چیت) است که بنقاط مختلف کشور صادر میگردد . یک کارخانه تصفیه پنبه و یک کارخانه یخ سازی نیز درشهرسمنان وجود دارد .

معادن = کانهای مختلف و متعددی در این شهرستان وجود دارد که درصورت استخراج وضع اقتصادی آن بهبود خواهد یافت .



نمای داخلی کارخانه ریسمان ریسی و نساجی سمنان

مهمترین کانهای سمنان عبارتست از نفت ـ آهن ـ گوگرد ـ سرب ـ مس ـ ذغال سنك ـ نمك ـ گل سرشور .



تصویر زیبای محل تقسیم آب استخر لتیبار سمنان (سرگله)

شهر سمنان

شهرسمنان مرکز شهرستان سمنان در**۲۲۴** کیلومتری خاور تهران و **۱۸۲** کیلومتری باختر شاهرود و**۱۶۸** کیلومتری مغرب دامغان سرراه شوسه وراه‌آهن تهران بخراسان واقع و مختصات جغرافیائی آن بشرح زیر است:

طول **۵۳** درجه و**۲۳** دقیقه عرض **۳۵** درجه و **۳۳** دقیقه و **۳۰** ثانیه ارتفاع **۱۱۰۰** متر اختلاف ساعت تهران با سمنان ۷ دقیقه و ۴۰ ثانیه است. تهران ساعت ۱۲ سمنان ۱۲ و ۷ دقیقه و ۴۰ ثانیه، ۵۰ متر پست‌تر از تهرانست. هوای شهرسمنان خشك و معتدل سالم زمستانهای آن سرد معتدل وتابستان آن گرمست.

آب شهر = آب شهر از **۱۲ کیلومتری** شمال سمنان وطول **رودخانه گلرودبار** از چشمه‌های خارج تاحدودآبادی **درجزین** بوسیله نهر سمنتی و ازآن ببعد بوسیله نهر خاکی تاشهر هدایت می‌شود ودر شمال شهر درمحلی معروف به **پارا (آب‌بخش کن)** به **پنج نهر** بشرح زیرتقسیم میگردد:

۱ ـ **نهر جنبدان** $\frac{۱۰}{۳۲}$ بمصرف محله‌های لتیبار وشاهجوق میرسد،

۲ ـ **نهرناسار** $\frac{۸}{۳۲}$ بمصرف محله‌های ناسار، اسفنجان، چوبمسجد، میرسد.

۳ ـ **نهر کدیور** $\frac{۵}{۳۲}$ بمصرف محله کدیور و باغات باختری شهر میرسد.

۴ ـ **نهر کوشمغان** $\frac{۴}{۳۲}$ بمصرف محله‌های کوشمغان و باغات آن میرسد.

۵ ـ **نهرزاوغان** $\frac{۵}{۳۲}$ بمصرف محله‌های زاوغان و باغات آن میرسد.

وهر پانزده شبانه‌روز **۳۶** ساعت تمام آب متعلق بدهکده **درجزین** و **۱۲** ساعت مربوط به سه محله **کوشمغان ـ زاوغان ـ کدیور** میباشد.

هریك از نهرهای پنجگانه بالادارای استخر بزرگی در نقاط مختلفه شهر است که شبها آب درآن استخرها جمع و روزها بمصرف آبیاری میرسد **۱۷** آسیاب درطول نهرهای مذکور وجود دارد.

دراین شهر آب انبارهای متعددعمومی وجود داردکه تابستان آب آشامیدنی اهالی را تأمین مینماید.

مهمترین آنها عبارتند از:

ناسار ـ پهنه ـ چهارسوق ـ پاچنار ـ مدرسه صادقیه ـ کارخانه ـ توکلی ـ لتیبار ـ قاضی که درزمستان بایخ آب پرشده و از اول خردادماه هرسال شروع ببرداشت میشود ۱.

شهر قدیمی سمنان مانند سایرشهرهای دیگرکشور روی اصول صحیح با خیابانها و کوچه‌های مستقیم بنانشده بود، ولی درسالهای اخیر چند خیابان تقریباً شمال جنوبی وخاور

۱ ـ درحال حاضر آب آشامیدنی مردم سمنان لوله‌کشی شده و بانصب کارخانه یخ‌سازی دراین شهر ازآب انبارهای مذکورکمتر استفاده میشود.

باختری دراین‌شهراحداث شده‌است. بیشتر این‌خیابانها مشجرند وآب اراضی زراعتی شهر از طرفین آنها عبور مینماید.

خیابانهای‌متوازی‌و مشجرشمال‌جنوبی قسمت‌خاوری شهرمعروف **بخیابان‌منوچهری** است ، خیابانهای مهم دیگر آن **خیابان شاه** که‌در وسط شهر واقعست، **خیابان رستاخیز** که شمال جنوبیست ودر وسط شهرقرار دارد ، **خیابان سعدی** که شمال جنوبی ودر قسمت باختری شهر سمنان واقعست .

میدانهای‌شهر = میدانهای عمومی‌ومهم شهر عبارتست‌از: **میدان‌شیخ‌علاءالدوله** که تقریباً درمشرق شهر- **میدان علمدار** در مغرب- **میدان استخرلتیبار** (منوچهری) درشمال شرقی- **میدان سعدی** درشمال غربی **میدان‌عامری** در جنوب ومیدانهای‌بزرگ **جلوخان**، **ناسار**، **پهنه** درمرکزشهر واقع شده‌اند.

روشنائی‌شهر بوسیله‌کارخانه مهم‌نخ‌تابی ونساجی‌تأمین‌میشود وبرق‌آن شبانه‌روزیست .

در حدود ۱۰۰۰ باب دکاکین مختلف و مغازه داردکه قسمت‌عمده در طول بازار سرپوشیده وقدیمی‌آن وخیابان‌شرقی وغربی وسط‌شهر (شاه)واقع‌اند **تکیه ناسار و تکیه پهنه** از حیث بزرگی و زیبائی بنادر شهرهای دیگرکمترنظیر دارد.

ایستگاه راه‌آهن دریک‌کیلومتری‌جنوب‌شهر واقعست . اکثر ادارات‌دولتی‌شهرستان درقسمت شمالی وطرفین خیابانهای جدیدالاحداث واقع گردیده‌اند.



نمای خیابانهای مشجر و زیبای منوچهری سمنان

محله‌های عمومی ومعروف سمنان بشرح زیراست:

۱ـ **محله اسفنجان** (اسپنژان) واقع درجنوب غربی شهرسمنان.

۲ـ **محله لتیبار** واقع درشمال شرقی شهرسمنان.

۳ـ **محله شاهجو** (شاهجوق) واقع درجنوب شرقی شهر سمنان.

۴ـ **محله ناسار** واقع درمرکز وشمال غربی شهرسمنان.

۵ـ **محله زاوغان** واقع در ۴ کیلومتری مغرب سمنان درمحلات ثلاث.

۶ـ **محله کوشمغان** (کوشك مغان) واقع در ۴ کیلومتری مغرب سمنان درمحلات ثلاث.

۷ـ **محله کدیور** واقع در ۴ کیلومتری مغرب سمنان درمحلات ثلاث

سه محله اخیرالذکر که درحدود ۴ کیلومتر با شهر سمنان فاصله دارند بنام **محلات ثلاث** نامیده میشوند.

محله‌های خصوصی ومعروف سمنان نیز بشرح زیرند:

همت آباد ـ حسنیه ـ پهنه، کوچه کلبی‌ها ـ چو بمسجد ـ چهارسوق کوی قضات ـ پای چنار درمحله بزرك اسفنجان واقعند.

عباسیه ـ کوچه زنگوله ـ کندزه (کهن‌دژ) **نوابیه ـ باغشاه** درمحله بزرك ناسار واقعند.

سی‌سر ـ دروازه خراسان ـ چاپارخانه ـ پیرنجم‌الدین درمحله بزرك لتیبار واقع شده‌اند.

محله‌های شاهجو ولتیبار رانیز **جنبدان** میگویند.



نمای ایستگاه راه‌آهن سمنان

آثار مهم باستانی شهرسمنان بشرح زیر است:

۱ ـ **مسجدجامع** تاریخ بنا مربوط بعهد سلاجقه‌است و ایوان بزرگ را شاهرخ درسنه **۸۸۰هجری** بنانموده و سایر قسمتها مقدمتر بوده‌است.

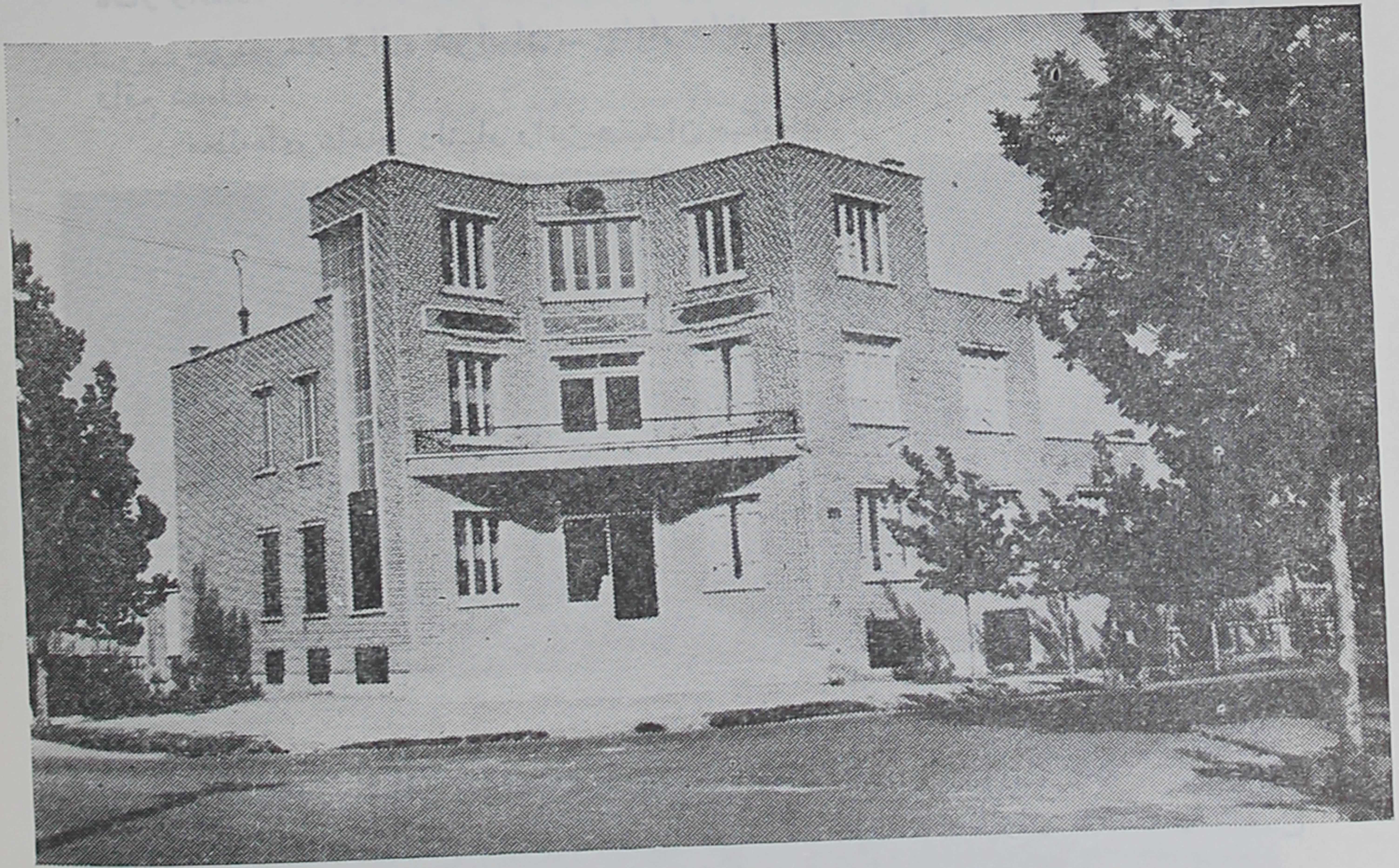
۲ ـ **مناره‌مسجدجامع** ـ بموجب کتیبه، این‌مناره **توسط امیر بختیار ابن‌محمد** بانی مناره دامغان **وحاکم‌ایالت قومس** بین سالهای ۴۴۶ـ۴۱۷ هجری بنا شده است.

۳- **مسجد سلطانی** - تاریخ بنامربوط به‌عهد قاجاریه، محراب آن مورخ بسال **۱۲۴۲** وایوان سمت قبله وحاشیه دور گنبد مورخ بسال **۱۲۴۳** هجری است.

٤ - **دروازه ارك** تاریخ بناعهد قاجاریه کتیبه‌آن بسال **۱۳۰۲** هجری قمری است شرح مفصل‌آثار فوق‌الذکر درفصل بناهای تاریخی این‌کتاب‌خواهدآمد.



نمای بیمارستان‌تدین سمنان‌که درسال۱۳۱۵ شمسی بهمت مرحوم حاجی فضل‌الله‌تدین بناشده ودارای ۳۲ تختخواب میباشد



نمای بیمارستان جمعیت شیروخورشیدسرخ سمنان

تاریخچه فرهنگ سمنان

مرحوم **محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله** در جلدسوم کتاب **مطلع‌الشمس** که‌درسال ۱۳۰۳ هجری‌قمری نوشته‌شده مینویسد:

سه مدرسه در سمنـان هست و هر سه از ابنیه متوسطه بشمار میآیند یکی **مدرسه صادقخان** که جدیداست، دیگر **مدرسه‌مسعودیه** که ازقدیم بوده و تجدیدعمارت کرده‌اند سوم **مدرسه‌مهدیقلیخان** قاجار.

در آغاز مشروطیت سه مدرسه درسمنان دائر بود طلاب ومحصلین در این مدارس به فراگرفتن علوم معموله و متداوله عصر خود مشغول بودند.

تا سال **۱۳۲۲** قمری حال بدین منوال بود، در این تاریخ میرزا **اسدالله خان منصورالسلطان همدانی** رئیس پست و تلگراف سمنان با مشورت علماء و اعیان شهر بتقلیدمدرسه **رشدیه‌تهران** یکباب‌مدرسه ابتدائی‌در محل مدرسه **مهدیقلی‌خان (دبستان سپهر فعلی)** تأسیس کرد و **یوسف‌خان** فرزند آنمرحوم که سابقه تدریس درمدرسه علمیه تهران‌راداشت‌و با اسلوب جدید آشنا بود با برادر خود **محمدخان** و چند تن ازمعاریف سمنان آن‌مدرسه را اداره میکردند و مدرسه جدید التأسیس کم‌کم پیشرفت نموده دارای شش‌کلاس گردید و بنام **مدرسه‌ادب** موسوم‌گشت. این مدرسه از وجوه حاصله ازماهیانه محصلین اداره میشد.

پس‌از آنکه **منصورالسلطان** از سمنان منتقل شد تا مدت دوسال پسران وی‌اداره مدرسه را بعهده داشتند و بعداً دبستان بواسطه قلت درآمد رو بانحلال گذاشت لذا چند نفر از خیراندیشان شهر از آنجمله مرحوم **آقامیرزا ابوطالب** و مرحوم**عمیدالممالك** و مرحوم **مشیرالاطباء** و مرحوم **معین‌التولیه** ومرحوم**حاج‌ناظم** ومرحوم**دکترمعتمد** و عده‌دیگر از اولیاء اطفال مدرسه‌را دوباره دائرکرده و آنرا **سعادت** نامیدند.

در خلال این احوال آقای **محمد باقر قدس** در ضمن تدریس مواد ریاضی نیز سمت مدیریت آن دبستانرا هم بعهده‌داشت. در همین زمان آقای **حاج‌میرزا آقا فامیلی** یکباب دبستان سه‌کلاسه ملی بنام **مدرسه همت** بمدیریت آقای **فضل‌الله محقق** تأسیس کرد ومدرسه۳ کلاسه همت‌هم بتدریج به‌شش‌کلاسه تبدیل‌شد.

با این ترتیب سمنان تا سال **۱۳۰۰** شمسی دارای دو باب دبستان شش کلاسه ملی بود و در تاریخ مذکور **میرزا احمد نیری** بدستور مرکز اولین مدرسه سه کلاسه دولتی را تأسیس کرد،و بودجه این مدرسه هم از عوارض شهرداری تأمین شد بدین طریق که انجمن بلدی تصویب کرد که‌خرواری‌یکقران‌وتومانی ۲۰ دینار بنفع فرهنگ‌عوارض گرفته شود. پس از یکسال **امیر اصلان خان قاهری** (ورامینی) به نمایندگی فرهنگ سمنان تعیین شد. این شخص دبستان سه‌کلاسه دولتی راکه ساختمان آن استیجاری بود بمدرسه وقفی **مهدی‌قلیخان** محل دبستان شش‌کلاسه ملی منتقل و باهم مخلوط‌کرد و به **مدرسه سعادت‌دولتی** موسوم نمود.

بدین ترتیب درسال **۱۳۰۱** شمسی سمنان دارای دوباب دبستان شش کلاسه یکی‌دولتی و یکی ملی شد . پس از دوسال **اصلان‌خان** از سمنان منتقل و بجای‌وی **سیدحسین‌خان فراست شریعت پناهی** نماینده فرهنگ سمنان گردید و پس از قریب دوسال اقامت در سمنان آقای **حبیب‌الله شهیدی** بنمایندگی فرهنگ شمنان منصوب شد و در زمان آقای شهیدی‌که حجرات تاریك وکهنه مدرسه وقفی **مهدیقلیخان** خراب گردیده بود از محل موقوفات آن دبستان با مساعدت و همراهی‌مرحوم **حاج آقاعبدالعلی الهی** تعمیر و ترمیم یافت و بصورت فعلی خود بیرون آمد و بعداً نام آنهم تبدیل به **سپهر** گردید و نیز در همین موقع بود که فرهنك سمنان اعتباری بخود گرفت و امتحانات نهائی شش‌ساله ابتدائی که‌سابقه نداشت معمول گردید و محصلین باخذگواهی‌نامه‌شش‌ساله‌ابتدائی‌موفق‌شدند و نیز در زمان تصدی آقای شهیدی کلاس اول متوسطه در سمنان دائر و پس از پنج یا شش ماه‌منحل گردید، و بعداز آقای شهیدی آقای **حبیب یغمائی** بنمایندگی فرهنك سمنان منصوب و دنباله اقدامات آقای شهیدی را گرفته فرهنك را سروصورتی بخشید . دوره نمایندگی آقای یغمائی مقارن با سال **۱۳۰۵** شمسی هجری‌بود، بعد از آقای یغمائی آقای **فرخ پی** بنمایندگی فرهنك سمنان تعیین گردید و در زمان وی اولین دبستان دخترانه در سمنان تأسیس شد و بعد از آقای فرخ پی آقای **میرزا احمد نیری** سابق الذکر نماینده فرهنگ سمنان شد ، بعد از ایشان **آقای پژهان** بریاست‌فرهنگ منصوب و درسال **۱۳۲۴** در زمان ریاست شخص اخیر کلاس اول متوسطه افتتاح و ابتداء جزء دبستان دولتی بود و بعد از یکسال دبیرستان از دبستان مجزا و **بدبیرستان پهلوی** موسوم گردید . بعد از آقای پژهان آقای **عبدالحسین همت‌یار** بریاست رسیدند وازسال ۱۳۱۸ تاسال ۱۳۲۲ بریاست باقی بودند .

در زمان تصدی ایشان کلاس‌های کمك آموزگاری و دانشسرای مقدماتی در سمنان تأسیس گردید، ولی کلاس‌های کمك‌آموزگاری پس از یکی دوماه منحل و دانشسرای آن دوسال باقی بود و در عهد ریاست **آقای تقی شیخ‌الاسلامی** که بعدازآقای همت‌یار بریاست رسیده بودند ، دانشسرای سمنان بعلت نداشتن محصل و دبیر بقدر کافی بساری منتقل گردید .

ولی اداره فرهنك سمنان از سال **۱۳۲۶** شمسی تاکنون در امر آموزش و پرورش پیشرفت‌های فوق‌العاده‌ای نموده و با تأسیس کلاس‌های مبارزه با بیسوادی و ابتدائی و متوسطه دراین‌راه موفقیتهای شایان توجهی بدست آورده‌است .

درسال **۱۳۴۱** شمسی اداره فرهنك سمنان باداره‌کل فرهنگ تبدیل‌گردید وسرپرستی ادارات فرهنگ **دامغان** و **شاهرود** را بعهده‌گرفت . رئیس کل فرهنگ سمنان در حال حاضر **آقای محمد رئیسی** است .

در حال حاضر **۵۲** باب دبستان پسرانه و دخترانه و **۶** باب دبیرستان پسرانه ویکباب دبیرستان دخترانه‌کامل متوسطه در سمنان دائر میباشد و تعداد **۹۳۴۵** نفر دانش‌آموزپسر

و دختر در دبستانها و ۲۱۴۷ نفر دانش‌آموز پسر و دختر در دبیرستانهای‌سمنان بتحصیل میپردازند، و درآموزشگاههای سمنان ۵۵۶ نفر آموزگار ودبیر بتدریس اشتغال‌دارند.

***

اینك **قصیده‌سمنان** آقای **مجدالعلی** بوستان مستشار دیوانعالی‌کشور راکه ۲۴سال قبل ریاست اداره دادگستری سمنان‌را برعهده داشته‌اند و درموقع انتقال‌ازسمنان‌سروده‌اند بخصوص از نظر اینکه‌اسامی‌بیشتر دهات و محلات‌سمنان دراین اشعار آمده‌است بااصلاحاتی ازطرف نگارنده درج میشود،

سمنان

دور شدم تا ز شهر دلکش سمنان
کالبدی بی‌روان شدم تن بی‌جان
سمنان . ای‌باغ پر شکوفه‌و نرگس
باغ فردوس تو بهشت برین است
یاد ز گل رود بار و سنگسر تو
یاد از آن درجزین آب وهوایش
یاد ز دربند و شیخ چشمه سرتو
یادازآن آب‌پخش‌کن‌که چه‌نیکوست
یاد ، محلات زاوغان و کدیور
یاد ز ناسار و چوبمسجد خرم
یاد، ز استخر های مملو از آب
به‌به زان هوای پاك و فرحبخش
یاد، ز شب‌های‌همچو روز منور
یاد، سحرها و یاد مسجد جامع
یاد ز سوزوگداز و گریه وزاری
یاد از آن صوفیان پاك پرازشوق
یاد ز گمگشتگان وادی حیرت
جمع فرو برده سر بجیب تفکر
سمنان . ای مهد مردمان خردمند
سمنان . ای خانقاه ومحفل احرار
شیخ اعز و اجل علاءالدوله
سمنان ، ای یادگار مهرو محبت
سمنان . ای شهر آشنائی و یاری
سمنان . گردیده میهن دوم‌من
حال ز دوری دوستان عزیزم

کالبدی بی روان شدم تن بی‌جان
دور شدم‌تا ز شهر دلکش سمنان
سمنان . ای مشکبار راغ و بیابان
خاصه بوقت بهار در دل بستان
یاد ز شهمیرزاد خرم و خندان
هم لب‌آن رودخانه پای درختان
یاد ز آب و هوای روضه رضوان
جنبش آن آبشار سلسله جنبان
یاد ز کوشك مغان و معبدموغان
یاد لتیبار و شاهجوی وسپنژان
یاد، ز لطف وصفای مردم دهقان
به‌به از آن آسمان صاف در افشان
یاد، زشب‌های‌قدروهم‌تلاوت‌قرآن
یاد،زشب‌خوانی مؤذن‌خوش‌خوان
گریه شب زنده‌دار شمع شبستان
یاد ز اهل صفا و ذکر فقیران
یاد ز سرگشتگان واله و حیران
تاج سر و آبروی خاك نشینان
سمنان . ای‌جان مردمان سخندان
سمنان . آرامگاه شیخ وزیران
حضرت پیغمبر شریعت عرفان
سمنان ، ای پیشکار خوبی‌و احسان
سمنان . ای مرزانس‌و الفت یاران
گرچه بود زادوبوم من بخراسان
ورد زبانم شدست سمنان . سمنان

طهران اردیبهشت ماه ۱۳۲۰ هجری‌شمسی (مجدالعلی)

بخش سنگسر

سنگسر نام یکی از بخشهای شهرستان سمنانست . این بخش در قسمت شمال سمنان و منطقه کوهستانی دره های جنوب سلسله جبال البرز واقع ، هوای آن سردسیر سالم ، آب از چشمه‌سارهای کوهستانی : محصول عمده آن **میوه‌جات** ، **لبنیات** میباشد ، این بخش از **٦ آبادی : سنگسر** ، **شهمیرزاد** ، **ده صوفیان** ، **درجزین** ، **طالب آباد** ، **زیارت** مشهور **باامامزاده‌قاسم** و**٦٣مزرعه** و**چشمه‌سار** تشکیل و جمعیت آن **٢٩٨٥٤** نفر است .

راه شوسه‌ای از **سمنان** به **سنگسر** و **شهمیرزاد** وجود دارد ودرنظراست این راه ازطریق **گردنه‌رضاآباد** ، **دودانگه** و**چهاردانگه** بساری متصل‌شود .

قصبه سنگسر

مرکز بخش سنگسراز شهرستان سمنان **١٨** کیلو متری شمال سمنان در منطقه کوهستانی واقع ، هوای آن معتدل خشك و سالم است ، مختصات جغرافیائی آن بشرح زیراست:

طول٥٣درجه و١٩دقیقه عرض٣٥درجه٤٣دقیقه .

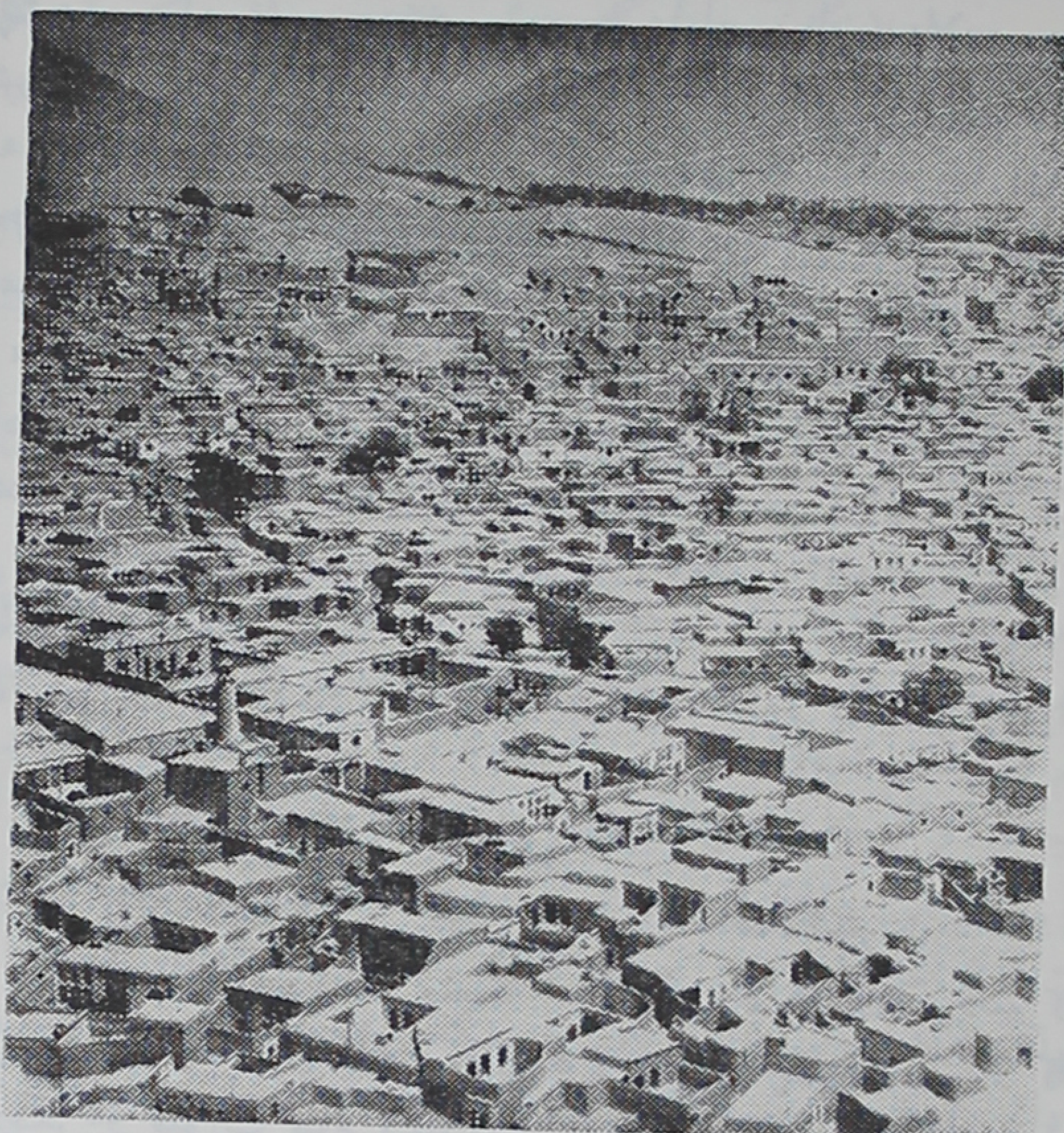
آب قصبه از قنوات **علی‌آباد** ، **محمدوردی** ، **امامزاده‌قاسم** و **چشمه های فلکه** ، **رابند**، **الله‌صفه** تأمین میگردد . بیشتر آب آشامیدنی سکنه از چشمه‌فلکه تأمین و بطورکلی کم آبست.

جمعیت سنگسردرحدود **١۴**هزار نفراست ، زبان‌مادری‌آنان زبان مخصوص بخودشان بوده زبان‌آنهافارسی‌شکسته، مخلوط بز بانهای**تاتی** و**راجی** وغیره‌است. مذهب:مسلمان‌شیعه اثنی عشری و عده ای بهائی‌است . قصبه محصور بکوههای‌کم‌ارتفاعی بوده ، خانه ها در سراشیبی‌ارتفاعات منظره جالب توجهی‌دارد . یك خیابان **بنام‌خسروی** شمال‌جنوبی‌دارد ودروسط‌خیابان **فلکه‌ای** احداث‌شده‌است .

خیابان از جنوب بشوسه **سمنان** و از شمال به شوسه **شهمیرزاد** منتهی میگردد . مغازه و دکاکین قصبه‌که در حدود **٢٠٠** باب است در طرفین فلکه و خیابان و قسمت عمده درکوچه‌های قصبه‌است . یك مولد برق٢٠کیلواتی‌روشنائی‌خیابان و در حدود٢٠٠خانه‌را تأمین مینماید .

ادارات دولتی بخش از قبیل **بخشداری** ، **شهرداری** ، **شهربانی** ، **نگهبانی ژاندارمری** ، **دارائی** ، **فرهنك** ، **بهداری** ، **پست وتلگراف** ، **شعبه بانك ملی** درطرفین خیابان قصبه واقعند .

قصبه بوسیله **تلگراف** و**تلفن** با **سمنان** و**شهمیرزاد** مربوطاست . در این‌قصبه **٥** دبستان وهفت مسجد وجوددارد .



منظره ساختمانهای قصبه سنگسر

همه روز بین **قصبه سنگسر** و **سمنان** اتومبیلهای عمومی رفت و آمد می نمایند . محصولات زراعتی ندارد . میوه‌جات آن از باغات درجزین که قسمت عمده متعلق بساکنین سنگسراست تامین میشود . معاش ساکنین قصبه از **گله‌داری** ، **چوبداری** و کسب تأمین می گردد .

دامپروری یکی از مشاغل عمده سنگسریها است ، زمستان گله های گوسفند آنان بوسیلهٔ چوپانها در حاشیه شمالی دشت‌کویر مرکزی و نقاط علفچر دهستانهای **طرود ـ بیارجمند ـ خارطوران** شاهرود وبلوك **درونه کاشمر** نگاهداری شده ، اواخر فروردین بطرف ییلاق حرکت نموده در حین عبور از **سنگسر** صاحبان گله با عائله خود بمراتع و چشمه‌سارهای سبز وخرم و دامنه‌های پر علف سلسله جبال البرز از حدود شمال خاوری سنگسر الی شمال **فیروزکوه** و**لواسانات** پیش رفته پس از تعلیف و برداشت محصول دامی اوایل مهر ماه بطرف قشلاق مراجعت مینمایند و صاحبان گله در سنگسر توقف و گله‌ها با چوپان بنواحی مذکور قشلاقی میروند، این عمل که از سالهای کهن معمول بوده تکرار میشود در نتیجهٔ این آمد وشد و مبارزه با طبیعت و استفاده از هوای لطیف سلسله البرز مردان ورزیده و قوی بین این طایفه وجود دارد که در کارهای خود جدی وساعی بوده ، وضع اقتصادی اکثر آنها رضایت بخش است . گوسفندهای آنان ازحیث پرواری درحدود **قومس** بی‌نظیر ومصرف روغن سمنان وقسمتی از گوشت تهرانرا تأمین مینماید .

صنایع‌دستی زنان‌سنگسری بافتن پارچه‌های **پشمی برك وشال** (مصرف‌لباس‌مردان) **چادرشب‌های پشمی** ، ابریشمی ، نخی (مصرف لباس زنان) **پلاس** برای فرش و چادر است ، مزارع مشروحه زیر در دامنه‌های سلسله البرز بشعاع ۲۰ الی ۴۰ کیلومتری سنگسر واقع و جزء قصبه سنگسر محسوب میشود . اغلب متعلق به سنگسریها بوده فقط تابستانها برای برداشت محصول وتعلیف دامها چند روزی دارای سکنه میباشند .

تندرو ، امام زاده زینعلی ، اذابرك ، انجیلابن ، اورپلنك ، آرتد ، آب گرم ، حسن آباد، خینك ، اژگوی، بشم بن، خوریه بالا ، خوریه پائین ، دربند ، درازگاره،رضاآباد، روانه ، سوو، سیاه‌خانی ، تنگه ، جوکاره ، سفیددشت ، سیاه‌دره ، علی‌آباد ، گل‌رودبار ، شوراب ، عوض‌محمد ، شاه‌محمد ، جوچال ، جماران ، حسن آباد ، ملا عباس ، کینه‌کوه ، کلاته سیداسماعیل ، گاوران ، کزمورد ، کردار بن ، چه‌سر، گاوك ، گورگنبد ، گرجلو ، لیتو، مرکسر ، میان آب‌ول هومند .

آب **چشمه‌لیتو** در مزرعه **دربند** وآب مزرعه مشهور **بآبگرم** برای امراض‌جلدی مفید است .

شهمیرزاد قصبه از بخش **سنگسر** شهرستان‌سمنان .

این قصبه در **۶** کیلومتری شمال **سنگسر** و دامنه ارتفاعات سلسله جبال البرز در منطقه خوش آب و هوای سردسیر واقع شده است.

آب قصبه از چشمه‌سارها بنام **هفت‌چشمه** ، **شیخ چشمه سر** ، **کاهش** و چندین چشمه‌های کوچك دیگر و قنوات بنام **اعلائیه** ، **ملك طیبی** ، **حاجی اسمعیل‌خانی**، **رکن‌آباد** ، **چهارمیدان** ، **صالحی** ، **درب‌کوچه** تأمین میگردد . باغات میوه جات و قلمستان قصبه را احاطه نموده و یکی از نقاط ییلاقی سالم حدود شهرستان‌سمنان‌محسوب می‌گردد .



دور نمای‌قصبه پردرخت و زیبای شهمیرزاد

محصول عمده قصبه ، **گردو** ، **آلو** و سایر میوه‌جات سردسیری‌است ، از صادرات آن گردو وآلو و**کتیرا** میباشد . محصول گندم وجو کفاف سال سکنه‌را نداده واز بخشهای مجاور وارد میشود . سکنه‌شهمیرزاد تابستان درحدودهشت‌هزارنفر وزمستان درحدود سه‌الی چهارهزارنفر میرسد .

از اوائل پائیز اکثر سکنه با عائله و اغلب مردان برای‌کسب و بازرگانی کلی و جزئی بحدود **مازندران** و**تهران** رفته تابستان باین قصبه مراجعت مینمایند ، عده ای از ساکنین‌که علاقه زیادی در تهران و مازندران پیدا نموده اند ، در همان شهر ساکن شده و اغلب تابستان بشهمیرزاد مراجعت مینمایند . هوای تابستان **شهمیرزاد**معتدل، فرحبخش ومنظره بس‌زیبائی دارد .

اکثر سکنه**شهمیرزاد**باسواد بوده و علاقمند بفرهنگ‌میباشند فعلاپنج دبستان ، هشت مسجد در این قصبه وجود دارد . زبان مادری سکنه قصبه فارسی قدیم مخلوط بمازندرانی است،از آثار قدیم **قلعه‌خرابه‌ای** در **سرچشمه** و آثار **قلعه‌خرابه** در وسط آبادی ، اشجارکهن سال چنار وگردو بسیار وجود دارد که نشانه قدیمی بودن این قصبه است .

در حدود یکصدباب دکاکین مختلف بطور متفرق در این قصبه وجود دارد . بااینکه قصبه دارای باغات و اراضی زراعتی بسیار است ، معهذا استعداد آبادی بیشتری را دارد اداره پست وتلگراف‌دارد وبوسیله تلگراف با سنگسر وسمنان مربوط است . راه‌اتومبیل‌رو از طریق سنگسردائر است و اخیراً اقدام‌گردیده‌است‌که از طریق**شهمیرزاد**.**ده‌صوفیان** و گردنه **بشم** **رضاآباد** ، **فولاد محله** ، **دودانگه** ، **کیاسر** ، **چهاردانگه** **بساری** متصل شود، و درحال حاضر نیز مشغول تسطیح زمین وایجاد راه میباشند .

مزارع و چشمه‌سارهای زیرجزء قصبه شهمیرزاد محسوب ودرتابستانها مختصرغلات برداشته میشود :

گرم چشمه ـ ارشك ـ کاهش ـ ویان‌در ـ وره دار ـ آهو ـ مرغك ـ سوته ـ گزنه‌گله ـ گندوان بالا وپائین ـ لارك ـ محرموزا ـ شپشت ـ لاودار ـ اشکش ـ کرگسو ـ موکوچه ـ چاشمیش ـ پشتونك ـ مینو ـ حسین‌آباد ـ کبوددره ـ تلیستان ـ آسروان ـ شیخ‌آباد ـ گلنگی ـ مورچه‌گاه. درکوههای **ارش** و **کاهش** **وره** و **ارگزن** گله شکارکوهی بسیاروجود دارد .

درجزین ده از **بخش‌سنگسر** شهرستان **سمنان**۹ کیلومتری‌جنوب سنگسرو ۹ کیلومتری‌شمال‌سمنان، نیم کیلومتری باختر شوسه سمنان بسنگسر کوهستانی ، سردسیر ، سکنه زمستان **۴۰۰** تابستان به **۷۰۰** نفر میرسد . قنوات **اسلام‌آباد** ، **قاضی‌آب** ، **هواین** و **رودخانه‌گل‌رودبار** . محصول انواع میوه‌جات . مختصر غلات ، قسمت عمده‌باغات متعلق‌بسنگسریها بوده و تابستان برای برداشت محصول چند ماهی درآنجا ساکن میشوند شغل : زراعت و باغبانی ، از ابنیه‌قدیم **قلعه‌خرابه** وقبوریکه معروف به **قبرستان‌زردشتیان** میباشد وجود دارد .

ده جزء **بخش سنگسر** شهرستان سمنان .

ده صوفیان ۱۲ کیلومتری شمال خاوری سنگسر ، کوهستانی ، سردسیر ، خوش آب و هوا سکنه **۴۰۰** ، شیعه ، فارسی مخلوط بمازندرانی (اهالی آنجا بیشتر صوفی و از **دراویش صفی علیشاهی** میباشند) آب از چشمه . محصول : غلات ، لبنیات . شغل مردان : زراعت و گله داری زمستان عده‌ای برای تأمین معاش بمازندران رفته تابستان مراجعت مینمایند ، راه شوسه از **سنگسر** و **شهمیرزاد** از طریق این ده **بچهاردانگه** مازندران درحال احداث وادامه است .

مزارع **الیبوك** . **بابشم** ، **كلاته‌چراغ** ، **كلاته‌سنك قهوه خانه** ، **دوراه سرآوه** ، **پروس** ، **سیسگرد،شاه‌پسند** جزء این‌ده است ،

طالب آباد سنگسر ده‌جزء بخش **سنگسر** شهرستان **سمنان** يك کیلومتری جنوب باختری سنگسر کنار شوسه‌سمنان بسنگسر ، کوهستانی ، سردسیر ، سکنه **۲۰۰** شیعه ، سنگسری و فارسی. آب از قنات . محصول:غلات،میوه‌جات لبنیات ، شغل زراعت وگله‌داری . گله دار ها تابستان به ییلاقات **فیروزکوه** رفته پائیز مراجعت می‌نمایند .

زیارت مشهور به **امامزاده قاسم** . ده جزء **بخش سنگسر** ، شهرستان سمنان يك کیلومتری‌شمال سنگسر ، سر راه شوسه سنگسر بشهمیرزاد کوهستانی ، سردسیر ، سکنه **۵۰۰** نفر . زبان سنگسری ، فارسی با مازندرانی ، آب از قنات . محصول مختصر غلات ،میوه جات ،لبنیات ، شغل زراعت و گله‌داری .

گله‌دارها تابستان به ییلاقات **فیروزکوه** رفته پائیز مراجعت مینمایند . بقعه‌ای‌در این‌دهکده وجود داردکه بنام **امامزاده قاسم** معروف‌میباشد و اهالی آنجا گویند مقبره **برادرامام‌رضا** (ع) است .

دربند **دربند** ده‌ایست بسیار خوش آب و هوا که در نیم فرسخی شمال سنگسر بین راه شوسه سنگسر به شهمیرزاد واقع‌شده وآب‌آن نیز بگوارائی معروف است . در این آبادی بیش‌از ده‌دوازده خانوار سکونت ندارند،ولی در فصل تابستان اکثر خانواده‌های‌متمکن سمنان بدانجا رفته و ۳ماه فصل تابستانرا با خانواده خود درآنجا میگذرانند .

دهستان سرخه نام یکی‌از دهستانهای **بخش‌مرکزی** شهرستان سمنان‌است .

این دهستان در قسمت باختر شهر سمنان در جلگه واقع هوای آن‌معتدل خشك ، آب قراء آن‌از قنوات، محصول‌عمده‌غلات پنبه ، تنباکو وصیفی‌است . راه شوسه **سمنان** به **تهران** و راه آهن‌ازاین دهستان میگذرد.

ایستگاه‌های **لاهورد** ، **بیابانك** ، **سرخ‌دشت** ، دراین دهستان واقع است . این دهستان از **۸** آبادی و **پنجاه** مزرعه تشکیل‌شده‌و جمعیت آن درحدود **۷۲۰۰** نفر می‌باشد مرکز دهستان **قصبه‌سرخه** وقراء مهم آن **لاسجرد** و**بیابانك** است .

سرخه

قصبه، مرکز دهستان **سرخه** بخش مرکزی شهرستان سمنان ۲۰ك جنوب باختری سمنان ـ سر راه شوسه سمنان بتهران ، موقعیت: جلگه ، هوا معتدل خشك سکنه **۴۰۰۰** نفر شیعه فارسی و و زبان مخصوص .

آب از قنات . محصول غلات ، پنبه ، تنباکو ، انگور ، خربزه ، هندوانه، صیفی پنبه وخربزه وانارآن بخوبی معروف‌است .

حکیم‌سوری در باره خربزه سمنان **سرخه** میگوید :

خربزه خواهی برو در سرخهٔ سمنان ببین
تا ببینی خربزه چون سرخه درگرگاب نیست

شغل مردان زراعت ومختصر گله‌داری وکسب ، درحدود **۵۰** باب‌دکان وچندگاراژ و قهوه‌خانه دارد .

صنایع دستی،زنان کرباس و چادرشب بافی ، پاسگاه‌نگهبانی ودبستان‌دارد .

مزارع **جهان‌آباد ـ سنجده ـ مهدیقلی خانی ـ غیاث‌آباد ـ سعد آباد ـ شورآب،محمدآباد ـ مظفرآباد ـ طالب‌آباد** جزء این قصبه‌است .

لاسجرد

ده از **دهستان‌سرخه** بخش مرکزی شهرستان سمنان.
۳۴ کیلومتری جنوب باختری سمنان، کنارشوسه **سمنان‌بطهران**، جلگه، معتدل خشك‌ـ سکنه **۱۲۰۰** نفرشیعه ـ زبان،فارسی‌سمنانی‌ـ قنات‌وآب آن‌قدری تلخ‌است .

محصول : غلات ، پنبه ،انگور، انار ، خربزه ، شغل‌مردان‌زراعت ومختصر گله‌داری صنایع‌دستی زنان‌کرباس بافی است .

مزارع **اسد آباد ـ امیر آباد ـ اسفرزنه ـ باریك آب ـ بخش آباد ـ تیزور ـ حاجی‌آباد ـ حسن‌آباد ـ صفائیه ـسعیدآباد ـ قادرآباد ـ بره‌کیان لهرد ـ چاله‌دان** جزء این‌قصبه منظورشده .

رباط‌شاه‌عباسی از آثار دوره صفویه و دبستان دارد ، در این دهکده بقعه‌ایست گویند **امامزاده سیدرضا** ازفرزندان **امام موسی‌کاظم** درآنجا مدفون است .

بیابانك

ده از **دهستان سرخه** بخش مرکزی شهرستان سمنان ۲۲ ك جنوب باختری سمنان ٤ ك جنوب ایستگاه راه آهن ـ دشت ـ معتدل خشك ـ سکنه **۱۲۰۰** ـ شیعه،فارسی و سمنانی ـ قنات ـ

محصول : غلات، پنبه، تنباکو، خربزه ، هندوانه ، شغل مردان زراعت ومختصر گله‌داری ، صنایع‌دستی زنان،کرباس بافی ـ ازطریق سرخه وایستگاه بیابانك راه فرعی ودبستان‌دارد.

مزارع بیدان - جواد آباد - چاله برج - حاجی آباد - حسین آباد - خیر آباد- سعادت آباد - سفید آب - کرمانی - مسیح آباد- مارز - مهدی آباد مراد آباد - نو کلاته - نیسکان - نصر آباد- طره جزء این آبادی است.

مؤمن آباد ده‌از **دهستان سرخه** بخش مرکزی شهرستان سمنان ۱۱ ك باختر سمنان - کنار شوسه **سمنان** به **فیروزکوه** ، جلگه، معتدل ،سکنه **۳۰۰** شیعه ، فارسی وسمنانی ، آب ازقنات محصول : غلات، پنبه ، انار، شغل مردان گله داری. صنایع‌دستی زنان، کرباس‌بافی ، **معدن نمك وگل‌سرشور** دارد ، که‌استخراج میشود بنای آرامگاه **درویش محمود** آن قدیمی ودبستان دارد .

مزارع **حاجی ملاعلی** و **حاجی عباس** جزء این آبادی و در نزدیکی آن‌است.

صوفی آباد ده از **دهستان‌سرخه** بخش مرکزی شهرستان سمنان ۱۲ ك جنوب باختری سمنان ٥ کیلومتری ایستگاه بیابانك ، جلگه،معتدل خشك ،سکنه**۲۵۰**شیعه، فارسی‌وسمنانی قنات، غلات ،محصول: پنبه، تنباکو، خربزه، هندوانه، شغل مردان‌زراعت- صنایع‌دستی زنان‌کرباس‌بافی- راه‌مالرو-واز طریق سرخه اتومبیل میتوان برد، بنای **خانقاه‌شیخ علاءالدوله سمنانی** در این آبادی از آثار باستانی و تاریخ بنای آن منسوب به **جمال الدین عبدالوهاب وزیر سلطان خدابنده** است.

مزارع - **طیبه - عطیه - خیر آباد** - جزواین‌ده است.

ده نمك قصبه ایست کم‌آب و خراب واقع در ۱۸ کیلو متری مغرب لاسجرد بین‌راه شوسه‌**سمنان** به **تهران** و ٤۰ ك خاور گرمسار این قصبه تقریباً آخرین نقطه مرز غربی ایالت **قومس** و مرز شرقی **ری** بوده‌است ، سکنه آن **۵۲۹** نفر- شیعه - فارسی، قنات ورودخانه قالیباف- محصول: غلات پنبه، شغل زراعت، ده‌نمك قلعه‌مدوری داشته‌که اکنون خراب است، این‌قصبه درحال حاضر جزء دهستان **ارادان** شهرستان **گرمسار** میباشد. ولی‌چون در گذشته جزء ایالت قومس بوده‌بشرح مشخصات آن اقدام گردید .

نظامی ده‌از **دهستان سرخه** بخش مرکزی شهرستان سمنان ۲٤ك جنوب باختری‌سمنان ٤ ك جنوب **شوسه سمنان** به **تهران** ، جلگه‌معتدل خشك-سکنه **۱۵۰** نفر، شیعه-فارسی، سمنانی، آب ازقنات محصول: غلات-خربزه-پنبه- تنباکو-شغل زراعت - راه فرعی بسرخه دارد، معدن‌نمك‌دارد واستخراج میشود .

اسد آباد ده‌از دهستان **سرخه** بخش مرکزی شهرستان سمنان ۲٦ ك جنوب باختری سمنان ۲ ك شوسه سمنان به طهران - جلگه معتدل خشك- سکنه **۱۰۰** نفرشیعه،زبان فارسی، سمنانی وسرخه‌ای، آب‌ازقنات - محصول : غلات، پنبه، خربزه و صیفی - شغل . زراعت و کرباس بافی- راه‌فرعی‌دارد .

دهستان علاء

نام یکی‌از دهستانهای **بخش‌مرکزی** شهرستان سمنان است .
این‌دهستان درقسمت جنوب باختری سمنان واقع،هوای آن معتدل وخشک وآب قراء آن ازقنوات ، محصول عمده‌ـ غلات پنبه ـ تنباکو وصیفی است .

راه شوسه سمنان به‌دامغان ازشمال دهستان وراه آهن تقریباً ازوسط دهستان‌میگذرد وایستگاههای **میاندره ـ آب‌گرم ـ گرداب** درطول دهستان واقع است .

این دهستان از **۱۵** آبادی بزرك وكوچك ودر حدود **۴۸** مزرعه تشکیل شده جمع سکنه‌آن **۴۸۰۰** نفراست مرکز دهستان **قصبه‌علاء** وقراء مهم آن **جام** ، **رکن آباد** و **خیرآباد** و **دوزهیر** است .

علاء

قصبه مرکز **دهستان علاء** ازبخش مرکزی شهرستان سمنان ۹ك جنوب خاوری سمنان ٤ كجنوب شوسه سمنـان بدامغان ۲/۵ ك ایستگاه میاندره ـ سکنه‌درحدود **۱۰۰۰** نفر زبان: فارسی،سمنانی مذهب شیعه، آب ازقنات ـ محصول:غلات‌ـ پنبه، پسته، خربزه ، يك‌مناره از آثارقدیم‌دارد شغل مردان زراعت وهیزم فروشی، صنایع دستی زنان‌کرباس بافی، راه‌فرعی ودبستان‌دارد، مزارع ـ تقی‌آباد، حسین آبادکه هریك چند نفر سکنه دارند و مزارع غیر مسکونی بنام **غیاث‌آباد** ،**محمدآباد**،**احمدآباد**،**نوکلاته**جزء قصبه علاء میباشد.نام‌این قصبه بزبان محلی (کی‌لی) است‌ودراطراف آن تامسافت‌زیادی تپه‌هائی بچشم میخورد، گویند آثارشهری بزرك می‌باشدکه دراثر زلزله خراب‌گردیده است بنظر نگارنده (مولف) یکی از نقاطی است‌که احتمال میرود شهر تاریخی **هکاتم‌پیلس** (صددروازه)که بعدها بنام **کومس** یا **قومیس ـ قومس** نامیده شده درآنجا بوده است.

رکن‌آباد

ده از **دهستان علاء** بخش مرکزی شهرستان سمنان ٤ ك جنوب سمنان ۳ ك جنوب ایستگاه راه‌آهن ، دشت ـ معتدل‌خشك، سکنه **۷۰۰** شیعه ـ فارسی و تاتی ـ آب از قنات ، محصول : غلات ـ پنبه ـ پیاز ـ شغل مردان زراعت ، صنایع دستی زنان‌کرباس بافی ـ راه فرعی بشوسه دارد .

مزارع **کنز** ـ **علی‌آباد** ، **زال‌آباد** ، جزء این ده میباشد،دبستان‌دارد .

خیر آباد

ده از **دهستان علاء** بخش مرکزی شهرستان سمنان ۳ ك جنوب سمنان و دوکیلومتری جنوب ایستگاه راه‌آهن .
جلگه، معتدل،خشك،سکنه**۸۵۰**شیعه،زبان‌فارسی ، سمنانی ـ آب‌از قنات،محصول: غلات ، پنبه،صیفی، شغل زراعت وکارگری ، صنایع‌دستی زنان‌کرباس‌بافی از ایستگاه راه‌آهن، راه فرعی دارد ، مزرعه **نوکلاته** جزوخیرآباد است.

میر احمدی

ده‌کوچکی است‌از **دهستان‌علا** بخش‌مرکزی شهرستان سمنان ٤ کیلومتری جنوب سمنان۲ك‌راه‌شوسه سکنه، **۸۰** نفر.

یوسف آباد

ده از **دهستان علا** بخش مرکزی شهرستان سمنان ۹ کیلومتری جنوب سمنان ۳ ك راه شوسه **سمنان بدامغان**، جلگه، معتدل خشك سکنه **۲۲۵** شیعه، زبان فارسی، سمنانی، آب از قنات محصول ندارد، شغل شترو گاوداری راه مال رو

حاجی آباد خوریان

ده از **دهستان علا** بخش مرکزی شهرستان سمنان ۱۱ ك جنوب خاوری سمنان ٦ ك جنوب شوسه سمنان بدامغان جلگه، معتدل خشك، سکنه **۸۰** نفر، شیعه، زبان سمنانی فارسی آب از قنات محصول: غلات، پنبه، شغل زراعت وعده‌ای کارگر **مزرعه خوریان** که معدن نفت دارد جزء این قریه است.

دلازیان

ده از **دهستان علا** بخش مرکزی شهرستان سمنان ۹ ك جنوب سمنان، دشت، معتدل خشك، سکنه **۳۰۰** نفر شیعه، فارسی سمنانی - آب از قنات - محصول: غلات، پنبه، هندوانه شغل زراعت، شترداری وعده‌ای نیز درمعدن گوگرد کار گرند.

از ایستگاه راه آهن سمنان راه فرعی دارد در ۲۵ کیلومتری جنوب آبادی معدن **گوگرد** وجود دارد و استخراج میشود - تعداد کارگران فعلا **۱۵۰** نفر است. مزارع **تقی آباد**، **خرم آباد**، **چشمه نظر**، **حاجی آباد**، **قاضی آباد**، **مسعود آباد**، **کلاته کبابی**، **بداق آباد** جزء این ده منظور شده،

دوزهیر

ده جزء **دهستان علا** بخش مرکزی شهرستان سمنان ۵۷ کیلومتری شمال خاوری سمنان ۳ ك **ایستگاه گرداب**، دامنه سرد سیر، سکنه **۴۰۰** نفر شیعه، زبان فارسی، آب قنات محصول: غلات. مختصر زردآلو، سنجد، شغل مردان زراعت، عده‌ای کارگر راه آهن وعده‌ای شتردار و کتیرا جمع کن و گله‌دار، صنایع دستی زنان کرباس وشال بافی، ازطریق **فیض آباد**، **جام شیخ آب** اتومبیل میتوان برد واز ایستگاه راه آهن نیز اتومبیل بسختی میرود، دبستان دارد، مزارع **حمیرد**، **شیخ آباد**، **فرح آباد**، **فرح بخش**، **قیلك**، **گرداب**، **گلوکی مرنه نو**، **گرماب**، **نارکن** جزء این ده ودر مزرعه **شیخ آب** آهن وجود دارد و در کوههای آن زیره بدست میآید.

جام

ده از **دهستان علا** بخش مرکزی شهرستان سمنان ۵۱ ك شمال خاوری سمنان ٦ **ك** جنوب شوسه سمنان بدامغان، کوهستانی، معتدل سکنه **۷۰۰** شیعه، زبان فارسی، آب ازچاه وقنات مخروبه محصول: غلات، سیب‌زمینی، یونجه، انگور، شغل مردان زراعت درمزارع **آب خوری شور کلاته**، **قاسم آباد**، **پرپا**، **باران آباد**، **ویر آب**، شغل: سر کهریز، وکتیرا زنی در ارتفاعات شمالی شهرستان، وگله‌داری درحدود آبادی، معدن ذغال سنگ نیز دارد صنایع دستی زنان کرباس بافی، از راه شوسه طریق آب خوری اتومبیل بآبادی میرود، زیره سیاه در ارتفاعات آن بدست میآید، مزارع **چاشتخوران** و **فضل آباد** و **عطاری** که بترتیب در **۲۸** و **۲۹** و **۳۰** کیلومتری شمال خاوری سمنان سرراه شوسه **سمنان بدامغان** واقع‌اند جزو این ده محسوبند.

آهوان

آهوان در ۷ فرسنگی مشرق سمنان بین راه شوسه **سمنان بدامغان** برفراز کوهی واقع‌است، این‌محل از قدیم‌الایام منزلگاه مسافران بین‌راه **خراسان** و **ری** بوده است . بطوریکه هم‌اکنون آثارکاروانسراهائی که‌برای استراحت قافله‌های متعدد بین راه‌ساخته‌اند، باقی است ، یکی از آنها معروف به **رباط انوشیروانی** که از سنگ ساخته شده‌خراب و قابل استفاده نیست ، دیگری **رباط شاه‌عباسی** است‌که درحال حاضر مورد استفاده یك **گروهان ارتشی** است‌که در آهوان مستقر میباشد . درشمال و شمال‌غرب آهوان مزارع کوهستانی زیادی است‌که مربوط به بخش سنگسر شهرستان سمنان میباشد ومهمترین‌آنها **گورگنبد** ، **پیغمبران** ، **بهشتیه** ، **مفرکی**، **بلو** و **سارو** است.

افتر

این قصبه در حال حاضر جزو **بخش‌فیروزکوه** و تابع شهرستان **دماوند** است، ولی چون درقدیم جزو **ایالت قومس** بوده ، بنابراین ذکر **جغرافیای** آن در این تالیف ضروری بنظرمیرسد . قصبه افتر در **۲۴** کیلومتری شمال باختری سمنان و**۴۲** کیلو متری جنوب خاوری **فیروزکوه** ویك کیلومتری شوسه **سمنان** به **فیروزکوه** واقع‌است موقعیت جغرافیائی آن بشرح زیر است :

درکوهستان ، معتدل ، سکنه **۱۱۳۰** نفر ، شیعه ، فارسی و زبان ویژه ، آب ازدو رشته قنات ، محصول : غلات ، گردو ، میوه‌جات ، شغل: زراعت ، مکاری، گله‌داری،صنایع دستی ،گلیم، جوال، جاجیم ، خرسك بافی ، ثلث‌سکنه زمستان بمازندران برای کارگری میروند ، راه ماشین‌رو ، مزارع **گورسفید** ، **زیرگردنه‌بشم** ، **نصف‌مزرعه‌کلارخان** جزو این ده است ، درکوههای آن گون‌کتیرا وجود داردکه بوسیله اهالی **نائین** و **جام** و **دوزهیر** جمع‌آوری میشود .

اکثر مردان ده دارای سوادقدیمی و علاقمند بمطالعه **شاهنامه** میباشند و اغلب قسمتهائی از **شاهنامه** را حفظ هستند

آب گرم سمنان

در بین‌کوههای شمال غربی **سمنان** بفاصله **۶** فرسخی محلی است‌که بنام **آب‌گرم** معروف میباشد ، واز نظر جغرافیائی جزء **بخش‌سنگسر**سمنان است ، دراین‌محل آبهای معدنی فراوان در جریان است‌که بمرور زمان بصورت استخر های متعددی در آمده . اهالی **سمنان** ، **مازندران** ، **گرمسار** ، **دامغان** و **شاهرود** در اوایل **بهار** و **پائیز** هرسال برای معالجه امراض گوناگون خود بدانجا روی میاورند، بعضی از آنان بیش از **۱۰** الی **۱۵** روز در آنجا توقف نموده و هرروز در استخرهای متعدد آن‌که بنامهای **آب مراد** ، **آب قولنج**، **آب‌گرم** و **آب‌سرد** نامیده میشود بسرمیبرند، تا آنجاکه

نگارنده اطلاع دارد آبگرم مزبور فقط برای معالجه امراض جلدی بسیار مفیدوموثر تشخیص داده شده است ، ولی بعضی از افراد معالجه امراض گوناگون خودرا از قبیل رماتیسم و غیره بدان نسبت میدهند .

غار دربند

درقسمت شمال غربی دهکده خرم وزیبای **دربند سمنان غاری** هست که بنام **غار دربند** معروف می باشد و بعضی از اهالی آن نواحی که بدانجا رفته اند حکایت های عجیبی نقل می کنند . کسانیکه تاکنون بدیدن این غار رفته اند عموماً معتقدند که غار مزبورخیلی طویل است وطول آنرا **چندین کیلومتر** تخمین میزنند.

ساختمان **غار** مذکوراز نظرزمین شناسی مربوط بدوران سوم و از نوع سنگهای رسوبی است که بمقدار فراوان آهك و املاح دارد و سراسر سقف وداخل آن پوشیده از ستونهای بزرگ وکوچك **استالاگمیت** می باشدواز نظر دکوراسیون یکی از **زیباترین وتماشائی ترین** غارهای ایران است [1]

شهرستان دامغان

شهرستان دامغان یکی از شهرستانهای **فرمانداری کل سمنان** وحدود و مشخصات آن بشرح زیراست :

از طرف شمال بخط الرأس سلسله جبال البرز(مقسم المیاه کوهستان مذکور، حدطبیعی این شهرستان با **ساری و گرگان** است) از طرف خاور بشهرستان **شاهرود** و از طرف جنوب بدشت کویر مرکزی وازطرف باختر بشهرستان **سمنان** .

آب وهوا . هوای شهرستان اولا نسبت به پستی و بلندی ودرثانی بواسطه وزش بادهای شدید متغیر است ، بدین ترتیب که قسمتهای کوهستانی آن سردسیر وییلاقی و قسمتهای دامنه معتدل و حدودکنار دشت وکویر گرم است . ثانیاً موقع وزش بادشمالی که در نتیجه بارندگی نواحی **گرگان و مازندران** است زمستان بی نهایت سردو تابستان هوا معتدل است

و در نتیجه جریان شن وخاك، هوا تیره وتاریك وغیرقابل تحمل میشود ، دراینموقع برای عابرین پیاده وسوار اشکالات بسیارفراهم میشود، باید متذکر شدکه طوفان شن وگردو خاك درهمه جای شهرستان یکنواخت نیست مانند جریان آبهای اقیانوس ودالانهای هوائی ، منطقه بخصوصی بیشتر در مورد طوفان از قلل وارتفاعات مسلط **بدامغان** بنظر بیننده کاملا روشن است . حدوداین دالان یادرحقیقت رودخانه شن از **عوض آباد** تا ایستگاه **سرخده** الی **حسن آباد** بسیار شدیدست .

جریان باد بقدری شدید است که مانع رشداشجار میشود ودرختان بلندرادرهم میشکند بهمین مناسبت درختان کهن سال و بلند مانند سایرشهرستانها دراین شهرستان دیده نمیشود ،

---

۱ ــ کسانیکه مایل باشند اطلاعات جامعی از غار دربند سمنان بدست آورندمیتوانند به تاریخ سمنان تألیف نگارنده (رفیع) صفحه ۳۱ ــ ۳۸ مراجعه نمایند

آب اکثر قراء دهستان **حومه دامنکوه** ازیك چشمه مهم بنام **چشمه علی** است که در **۴۲** هزارگزی شمال **دامغان** از دره کوهستانی جاری میگردد ، علت اصلی احداث شهر **صد دروازه** باستانی و **دامغان** فعلی همین چشمه است که بحساب محلی آب آن یکصدجفت گاوبند زراعتی را که هر گاوبند معادل ۶ خروار بذر است تامین میکند .

آب مذکور در ۳ و ۶ هزارگزی دامغان بنهرهای متعدد تقسیم میشود و بمصرف آبیاری قراء مهم دامغان میرسد و شعبه‌ای ازآن از انتهای باختر **خیابان منوچهری** بشهر عبور میکند و بوسیله نهر بنقاط مختلف شهر برده میشود . آب آن بسیار گوارا و سبك است

ارتفاعـات ، سلسله جبال البرز از قسمت شمالی شهرستان عبور میکند و شعب فرعی آن تا شش هزارگزی شمال شهر ممتد و با زمین یکسان میگردد ، در قسمت باختر بین **دامغان** و **سمنان** یك رشته آن تاحدود راه آهن ادامه دارد و خط الرأس آن حد طبیعی شهرستان **دامغان** و شهرستان **سمنان** است . درقسمت جنوب و حاشیه دشت کویر کوههای کم ارتفاعی مشاهده میشود که قسمتی منفرد و پاره‌ای متصل بهم و تقریباً موازی با سلسله البرز است و هرقدر بمرکز نزدیك شویم ، از فواصل و ارتفاع آن کاسته میشود ، منطقه بین دشت و سلسله البرز دامنه و مستعد برای زراعت است . کویر نمك در انتهای دامنه وابتدای دشت کویر واقع و دائماً بوسیله سکنه قراء نزدیك ، نمك آن استخراج میگردد .



نمای شهرداری دامغان

رودخانه ، خشکرودیهائی در این شهرستان وجود دارد که در موقع بارندگی بسیار ، سیلاب از آنها جاری میشود. **شهر دامغان** وقراء حومه را تهدید میکندوسابقه خرابی رساندن نیز دارد، ومهمترین آنها عبارتند از:

۱ـ خشکرود **چشمه علی** که ابتدای آن دره های جنوبی **شاه کوه گرگان** است.

۲ـ خشکرود **رودبار** که در حدود **چشمه‌علی** با خشکرود اول متصل واز کنار **آستانه** و۲هزار گزی شمال خاوری **دامغان** میگذرد وبکویر نمك منتهی میشود، در مسیر این خشکرود نقاط مناسبی برای بستن سدو نگاهداری سیلاب وجود دارد که چنانچه عملی شود بوضع اقتصادی شهرستان کمك شایانی خواهد نمود.

۳ـ خشکرود **دریان** واقع در شمال قوشه است وابتدای آن ارتفاعات شمالی **قوشه** وسیلاب آن ازکنارقریه **عمروان**میگذردو بکویر نمك منتهی میگردد.

سازمان‌شهرستان= شهرستان **دامغان** از دو بخش بنام **حومه** و **صید آباد** تشکیل‌شده است.

۱ـ **بخش حومه** ، شامل دهستانهای: **حومه ـ دامنکوه ـ رودبار** است، که **۶۱** آبادی و **۲۷۸۰۰** تن سکنه‌دارد.

۲ـ **بخش صید آباد** ، شامل دهستانهای . **قهاب رستاق‌وتویه‌دروار**است که **۸۱ آبادی** و**۲۰هزار** سکنه دارد وباین ترتیب شهرستان دامغان‌از **۱۴۳ آبادی** بزرك وکوچك تشکیل یافته و جمعیت آن حدود **۵۸هزار** نفر است. و جمعیت شهر **دامغان** نیز درحدود **ده هزار** نفر می‌باشد.

محصول عمده شهرستان **پسته وغلات وکتیرا وپنبه‌وانگور** و **خربزه و هندوانه** است که‌صادرمیگردد.

راه آهن **طهران** به**خراسان** تقریبا از جنوب این شهرستان وراه شوسه که درچند هزار گزی شمال راه آهن واقعست ازاین شهرستان میگذرد، وبواسطه مسطح بودن اراضی درفصل خشکی باکثر قراء مهم اتومبیل میتوان برد از **دامغان** دوراه مالروعمومی نیز **بگرگان وساری**میرود. راه **ساری** ازدره**گیو تنگه** و گردنه **للوونرس تنگه**، و راه گرگان‌از دره **رودبار** و گردنه **شمشیر بر**عبور مینماید، این‌راه کوهستانی‌وصعب‌العبورست ولی‌عبورومرورممکن‌است،

شهردامغان در شمال‌خاوری **سمنان** و۷۰ هزارگزی باختر**شاهرود** سرراه شوسه وراه آهن تهران **بخراسان** واقع ومختصات جغرافیائی آن بشرح‌زیراست:

طول**۵۴** درجه و**۲۰** دقیقه و**۸** ثانیه وعرض **۳۶** درجه و **۹** دقیقه‌و **۴۸** ثانیه‌ارتفاع **۱۱۳۰** گز واختلاف ساعت‌آن با تهران**۱۱** دقیقه‌و**۵** ثانیه‌است.

مرکز شهردامغان **۲۰متر** ازطهران پست‌تراست، طول شهر ازشمال بجنوب**۳هزار** گز از خاور به‌باختر **۲ر۷** هزار گزومساحت آن تقریبا هشت هزار گز مربع است . از **فلکه وسط شهر** ۳ خیابان منشعب میگردد ؛ خیابان شمال خاوری معروف به **خیابان خراسان** که بجاده شاهرود ، وخیابان باختری مشهور به **خیابان منوچهری** بجاده **تهران** ، وخیابان جنوب خاوری به ایستگاه راه آهن‌منتهی میشود ، محله های **زرجوب وبالامحله** . **سرخندق** درقسمت شمال خیابانهای **خراسان** و**منوچهری** واقع و **بازار** سرپوشیده آن موازی**خیابان‌منوچهری**ودرجنوب آنست ، محله‌های **امامزاده‌خوریان محله‌شاه** ، **محله** **نومیان** خیابان‌های ایستگاه ومنوچهری واقع‌شده‌اند.

منظره داخلی شهرچندان جالب نیست ، بناهای آن اکثراً یك طبقه است، دکاکین دامغان که تعداد آن به‌پانصد میرسد درطرفین خیابان منوچهری و**فلکه** و **بازار** است ، آب‌شهر از نهر **چشمه‌علی** تامین میگردد، باوجود کثرت آب میبایستی اطراف‌خیابانها مشجر باشد، ولی بواسطه سهل انگاری و شدت باد اشجار قابل ملاحظه بعمل نیامده است. روشنائی شهر بوسیله دومولد برق **۲۴** کیلواتی تامین میگردد.ایستگاه‌راه‌آهن‌درسه هزارگزی جنوب‌شهر واقع‌است، ادارات دولتی شهرستان دامغان دراین شهر برقرار است ودو کارخانه تصفیه‌پنبه دارد.

شرح‌آثار باستانی دامغان درفصل‌بناهای تاریخی این تألیف خواهدآمد

تاریخچه فرهنگ دامغان

طبق نوشته **محمدحسن خان صنیع الدوله** در کتاب **مطلع‌الشمس**، در زمان **ناصرالدین‌شاه** قاجار سه باب مدرسه درشهر **دامغان** بشرح زیردایر بوده‌است:

۱ـ **مدرسه حاجی‌فتحعلی بیك** که نامبرده ازقاجاریه **استرآباد** بوده و اولاد او نیزساکن**زرگرآباد** از قرای‌اطراف دامغان بوده‌اند، مدرسه مذکور دارای **۳۳ حجره** و**۵۰** نفر طلبه بوده است .

۲ـ مدرسه دیگر را **حاجی‌موسی آقاقاجار** درسال **۱۲۷۰** هجری قمری‌دردامغان ساخته و بنام **مدرسه موسویه** معروف بوده است.

۳ـ مدرسه سوم‌را **مطلب‌خان سرکرده** حاکم دامغان بناکرده‌وبنام‌خودوی‌معروف بوده‌است.



نمای دبیرستان فردوسی دامغان

ترتیب‌فوق بهمین نحو ادامه‌داشت تا اینکه‌درسال **۱۳۳۵** هجری قمری بهمت مرحوم **حاجی عبدالحسین ناظمیان (ناظم‌التجار سمنانی)** مدرسه‌ای بروش امروزه‌تاسیس یافت و بنام **مدرسه ناظمیه‌سعادت** نامگذاری‌شد.

هزینه دبستان مذکور را در سالهای اول تاسیس مرحوم ناظمیان شخصاً میپرداختند مدرسه ناظمیه دامغان تاچندسال بمدیریت‌مرحوم **عبداله‌یاسائی** اداره شده است، ازمحصلین معروف مدرسه فوق‌الذکر آقای **حبیب یغمائی** مدیر مجله یغما وآقای دکتر **علی‌سعادت** می‌باشندکه شرح حال آنان درصفحات آینده این تالیف بیان خواهد شد .

دبستان دیگری نیز در همان اوان بهمت **آقای سید ابوالفضل ضیائی شریعت پناهی سمنانی** بنام **دبستان منوچهری** در دامغان تـأسیس گـردید کـه تا کنون باقی است .

لیکن در عصر نوین پهلوی بموازات ترقیات روزافزونی که در همهٔ شئون اجتماعی ایران‌پدیدآمد، نسبت بتوسعه و بسط فرهنك درشهرستانها نیز اقدام گردیدوشهرستان‌دامغان بمرور دارای‌دبستانها و دبیرستانهای‌زیادی گردید، بطوریکه‌درحال حاضر باحومه‌شهر دارای **۶۴**باب دبستان و **۳**باب دبیرستان میباشد و در دبستانهای مذکور **۵۳۲۳**نفر وردبیرستان های آن **۷۰۶** نفر دانش آموز پسر ودختر مشغول تحصیل میباشند و در حدود **۲۰۴** نفر آموزگار و دبیر درآموزشگاههای دامغان بتدریس‌میپردازند ، رئیس‌فرهنك این شهرستان درحال حاضر **آقای‌حسن طاهری‌سمنانی** است .

بخش حومه دامغان

بخش حومه دامغان ـ از سه دهستان بنام **حومه . رودبار . دامنکوه** تشکیل شده‌است .

دهستان‌رودبار درقسمت شمال و منطقه‌کوهستانی است . **دهستان دامنکوه** در قسمت خاوری وکنار راه شوسه و راه‌آهن واقع میباشد . **دهستان‌حومه** در اطراف شهر مخصوصاً قسمت جنوب و جنوب خاوری واقع شده است . هوای قسمت دهستان **حومه** و **دامنکوه** معتدل وآب اکثر قراء آن ازآب معروف**چشمه‌علی** است . محصول‌عمده‌دهستان غلات و پسته و پنبه وانگورمیباشد .

این دهستان از **۳۱** آبادی بزرك وکوچك تشکیل‌شده‌است . جمعیت آن در حدود **۱۱۴۰۰** نفر وقراء مهم‌آن بشرح زیراست :

جزن . برم . ورکیان . وامرزان . عباس‌آباد ـ بنابراین جمع قراء بخش حومه **۶۱** آبادی بزرك وکوچك و جمع سکنه آن درحدود**۲۷۸۰۰**نفراست .

برم — ده از دهستان حومه **بخش حومه** شهرستان **دامغان** ۹ ك جنوب خاوری **دامغان** ٦ك ایستگاه، جلگه‌معتدل ، سکنه **۱۵۰۰** . شیعه . فارسی . قنات و چشمه‌علی . محصول : غلات . پسته زیاد . پنبه .

انگور . حبوبات . شغل : زراعت و گله‌داری . ازکویر نمك استخراج مینمایند . صنایع دستی زنان : کرباس بافی . دبستان وراه فرعی بشوسه . ازطریق **فیروز آباد** دارد .

جزن معروف به **گز** قصبه از **دهستان حومه** بخش حومه شهرستان دامغان ٤ك شمال‌خاوری‌دامغان. سر راه شوسه قدیمی **دامغان بشاهرود** جلگه معتدل . سکنه **۱۹۶۰** نفر . شیعه فارسی آب از **چشمه‌علی** محصول : غلات . پنبه . انگور . حبوبات . مختصر پسته . شغل : زراعت و گله داری . دبستان‌دارد .

ورکیان ده از **دهستان‌حومه** بخش مرکزی شهرستان دامغان ٦ك جنوب دامغان . جلگه . معتدل . سکنه **۶۱۴** . شیعه . فارسی . آب از قنات و **چشمه‌علی** . محصول : غلات . حبوبات . پسته . پنبه . انگور . شغل : زراعت و گله‌داری . مکاری . کرباس بافی . راه فرعی بدامغان و دبستان دارد . مزرعه **صفر آباد** جزء این‌ده‌است .

وامرزان ده از **دهستان‌حومه** بخش مرکزی شهرستان دامغان **۸** کیلومتری خاور دامغان ، ۳ك جنوب شوسه **دامغان بشاهرود** . جلگه . معتدل. سکنه **۸۰۰**.شیعه، فارسی. قنات و چشمه‌محلی .محصول:غلات حبوبات . پسته . پنبه . انگور . شغل زراعت و گله‌داری . راه‌فرعی بشوسه دارد .

زرگر آباد ده از دهستان‌حومه بخش مرکزی شهرستان **دامغان** . ۱۲ك‌جنوب دامغان . ۹ك ایستگاه . جلگه . معتـدل . سکنه **۵۱۰** . شیعه فارسی . قنـات . غلات . پسته . انگور . پنبه . حبوبات . شغل زراعت و گله‌داری . کرباس بافی. ازطریق **ورکیان** اتومبیل میتوان برد . مزرعه **حسینیه** جزء این ده‌است . ازکویر نمك‌استخراج مینمایند .

مایان ده از دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان **دامغان** ٦ك جنوب شوسه دامغان بشاهرود . جلـگه . معتدل . سـکنه **۹۵۰** . شیعه فارسی . آب از **چشمه‌علی** . غلات . پسته . پنبه . انگور . شغل زراعت و گله داری . کـرباس بافی . راه فرعی آن در کیلو متر ٤ از شوسه منشعب و دبستان دارد ،

دهستان رودبار نام یکی ازدهستانهای **بخش‌حومه** شهرستان **دامغان** است . این دهستان در قسمت شمال دامغان و منطقه کوهستانی‌است . هوای آن سردسیر . آب از چشمه‌سارها . محصول عمده‌آن غلات . لبنیات . سیب‌زمینی ومیوه‌جات‌است .

این‌دهستان از **۹ آبادی** بزرك وکوچك تشکیل‌شده . جمعیت آن درحدود **۶۹۰۰** نفر .مرکزدهستان **قصبه‌قلعه** وقراء مهم‌آن بشرح زیراست :

قراء **چهارده . تویه . کلاته** .

راه فرعی از دامغان باین دهستان وجود دارد که غیرازمستان مواقع بارندگی،قابل عبور اتومبیل میباشد

زمستان اکثرسکنه برای‌تأمین‌معاش‌وتعلیف‌اغنام واحشام‌خود حدود **مازندران**رفته و بهار مراجعت مینمایند .

قلعه قصبه مرکز **دهستان رودبار** بخش حومه شهرستان دامغان۴۸ك شمال باختری دامغان . کوهستانی . سردسیر . خوش آب و هوا . سکنه **۱۴۶۰** . شیعه . فارسی و مازندرانی . چشمه . غلات . لبنیات سیب زمینی . چغندر . میوه‌جات . شغل زراعت . گله‌داری . صنایع دستی . پارچه پشمی وکرباس‌بافی . زمستان اکثراهالی‌جهت تامین معاش وتعلیف‌احشام به حدودمازندران رفته بهارمراجعت مینمایند . راه فرعی شوسه و دبستان . پاسگاه‌نگهبانی ودرحدود ۳۰ باب دکان دارد .

ورزن ده از دهستان **رودبار** بخش حومه شهرستان دامغان ۴۸ ك شمال باختری دامغان . کوهستانی . سردسیر . خوش آب‌وهوا . سکنه **۱۰۰۰** نفر . شیعه، فارسی‌ومازندرانی.

چشمه‌سار . غلات . میوه‌جات. سیب‌زمینی . چغندر. لبنیات . شغل زراعت ـ گله‌داری زمستان جهت‌تامین‌معاش و تعلیف‌احشام اکثر حدود **مازندران** رفته بهارمراجعت‌مینمایند راه فرعی شوسه بدامغان دارد .

کلاته قصبه دهستان **رودبار** بخش حومه شهرستان **دامغان** ۳۶ك شمال باختری دامغان . کوهستانی . سردسیر . سکنه **۱۷۳۰** نفر . شیعه فارسی . چشمه‌سار . غلات . لبنیات . گردو و میوه جات . شغل زراعت . مکاری . گله داری . زمستان اکثر برای تامین معاش به مازندران رفته بهار مراجعت مینمایند . در حدود ۲۰ باب دکان و راه فرعی اتومبیل‌رو به **دامغان** دارد ،

آهوانو ده از دهستان **رودبار** بخش حومه شهرستان دامغان ۱۸ ك شمال باختری دامغان. کوهستانی . سردسیر . سکنه **۵۰۰** شیعه . فارسی آب از **چشمه علی** . محصول : غلات . گـردو . میوه جات . لبنیات . شغل : زراعت . گله داری . راه فرعی اتومبیل رو . مزرعه **بابا حافظ** جزء این ده‌است .

دهستان دامنکوه نام یکی از دهستانهای سه‌گانه **بخش حومه** شهرستان دامغانست این دهستان در قسمت خاوری دامغان بین راه شوسه و راه آهن دامغان **بشاهرود** در جلگه‌واقع. هوای آن معتدل. تابستان گرم. آب اکثر قراء آن از قنوات محصول عمده آن پسته ، پنبه . انگور . مختصر میوه‌جات دیگر است، این‌دهستان از **۴۱ آبادی** بزرك وکوچك تشکیل شده ، جمعیت‌آن در حدود **۹۵۰۰** نفر ومرکزدهستان **قصبه‌مهماندوست** . وقراء مهم‌آن بشرح زیراست :

کلاته‌ملا زرین آباد . مؤمن آباد . امام آباد . نعیم آباد و طرزه .

مهماندوست

قصبه مرکز دهستان **دامنکوه** بخش حومه شهرستان دامغان **۲۱** کیلومتری خاور دامغان . کنار شوسه دامغان بشاهرود . جلگه . هوا معتدل . سکنه **۱۳۷۰** نفر . شیعه . فارسی . آب از چشمه معروف به **سرخان** که در **۱۲** کیلومتری شمال آبادی واقع است . محصول عمده غلات . حبوبات . پنبه . پسته . انگور و میوه‌جات دیگر . شغل : زراعت و گله‌داری . صنایع دستی زنان . کرباس بافی ، ۵ باب دکان . يك گاراژ . چند قهوه‌خانه . پاسگاه نگهبانی دارد . از ابنیه قدیمه **برج معصومزاده** قصبه است که تاریخ بنای آن **۴۹۰** هجری است .

حداده

ده از دهستان **دامنکوه** بخش حومه شهرستان دامغان **۴۲** ك خاور دامغان **۳** ك جنوب شوسه دامغان بشاهرود . جلگه معتدل ، سکنه **۹۸۰** نفر . شیعه . فارسی . آب ازقنات . محصول : غلات . پنبه . پسته . حبوبات . شغل : زراعت و گله داری . صنایع دستی زنان . کرباس بافی . راه فرعی دارد .

طرزه

ده از دهستان **دامنکوه** بخش حومه شهرستان دامغان **۴۴** ك شمال خاوری دامغان **۲۴** ك شمال شوسه دامغان بشاهرود . کوهستانی . سردسیر . سکنه **۷۵۰** . شیعه . فارسی . آب از قنات . محصول : غلات . حبوبات . لبنیات . مختصر میوه‌جات . شغل : زراعت و گله‌داری و عده‌ای برای تامین معاش زمستان **بمازندران** میروند . صنایع دستی زنان کرباس بافی . ازطریق **مهماندوست** و **بق** اتومبیل میتوان برد .

مؤمن آباد

ده از دهستان **دامنکوه** بخش حومه شهرستان دامغان **۳۶** ك خاور دامغان **۱** ك جنوب شوسه دامغان بشاهرود جلگه . معتدل . سکنه **۵۸۰** . شیعه . فارسی . آب از قنات . محصول : غلات ، پنبه . حبوبات . پسته زیاد . شغل ، زراعت . گله داری . و عده ای در طهران بشغل حمامی اشتغال دارند ، دبستان و راه فرعی دارد . مزرعه **حسین آباد** و **حاجی آباد** جزء این ده است .

کلاته ملا

ده از دهستان **دامنکوه** بخش حومه شهرستان دامغان **۴۲** ك خاور دامغان **۱** ك جنوب شوسه دامغان بشاهرود جلگه . معتدل . سکنه **۱۲۰۰** نفر . شیعه . فارسی . آب ازقنات . محصول : غلات . پنبه پسته . انگور . میوه جات . مویز آن بخوبی معروف است . شغل زراعت . گله داری . عده‌ای در طهران بشغل حمامی اشتغال دارند . دبستان وراه فرعی بشوسه دارد .

حسین آباد

معروف به **حسین آباد حاجی علینقی** . ده از دهستان **دامنکوه** بخش حومه‌شهرستان دامغان ۱۲ ك خاور دامغان ۲ ك شوسه **دامغان بشاهرود** . جلگه . معتدل . سکنه **۶۰۰ نفر** . شیعه . فارسی . آب ازقنات . غلات . پسته . میوه‌جات . پنبه . انگور . شغل: زراعت . راه فرعی دارد .

زرین آباد ده از دهستان **دامنکوه** بخش حومه شهرستان دامغان ۱۹ك خاور دامغان ۳ك جنوب شوسه دامغان بشاهرود . جلگه . معتدل . سکنه **۷۳۰** . شیعه . فارسی . آب از قنات . محصول : غلات . حبوبات پنبه . انگور . شغل : زراعت و گله‌داری . صنایع‌دستی‌زنان کرباس بافی . راه‌فرعی بشوسه دارد . **ایستگاه زرین** در ۳ کیلومتری آبادی‌است .

نعیم آباد ده از دهستان **دامنکوه** بخش حومه شهرستان دامغان ۲۷ك خاور دامغان . کنـار شوسه دامغان بشاهرود . جلگه . معتدل . سکنه **۶۹۰** . شیعه. فارسی . آب ازقنات . محصول : غلات . پستهٔ‌زیاد حبوبات. پنبه . انگور. شغل زراعت . گله‌داری . صنایع دستی زنان کرباس بافی. عده‌ای ازمردان در**طهران** بشغل‌حمامی اشتغال‌دارند .

امام آباد ده از دهستان **دامنکوه** بخش حومه شهرستان دامغان ۱۸ك خاور دامغان ۲ك جنوب شوسه‌کنار راه‌آهن . جلـگه . معتدل . سکنه **۶۰۰** . فارسی . شیعه . آب ازقنات . محصول : غـلات . پسته . پنبه . انگور . حبوبات . شغل زراعت و گله‌داری . صنایع‌دستی‌زنان کرباس بافی . دبستان دارد . از **مهماندوست** اتومبیل میتوان برد .

نام دیگر دهکده‌های **بخش حومه دامغان** بشرح زیر است:

اقبالیه ، امامزاده‌جعفر ، اسماعیل‌آباد ، باقرآباد ، جعفرآباد ، حاجی آباد حیدر آباد ،حسین‌آباد،سعیدآباد، شمس‌آباد ،شامان ، علی‌آباد ، عبیر آباد ، عبدیا ، عباس‌آباد، غنی‌آباد، فیروزآباد، قلعه‌نو، قلعه آقابابا ،محمدآباد . هنرآباد، نریشم، ابوالبق ، بق ، باباولی ، جعفرآباددولاب ، طاق ، عشرت‌آباد، عبدالله آباد، قادر آباد ، مرگ‌دری ، مراد آباد ،آستانه، تویه رودبار، زردوان ، منصورکوه ، نمکه

بخش صید آباد نام یکی از بخشهای شهرستان **دامغان** است ، **این بخش** درقسمت باختری دامغان واقع وازسه دهستان تشکیل یافته . دهستان **تویه دروار** که در قسمت‌شمال بخش‌وکوهستانی است .

دهستان **قهاب صرصر** درقسمت مرکزی، و **قهاب رستاق** ، درجنوب بخش‌واقع شده. جمع قراء بخش **۳۸ آبادی** بزرگ‌وکوچك وجمعیت آن درحدود **۲۰هزار نفر** است.

مرکز بخش **قصبه صیدآباد** واقع در **۲۱** کیلومتری باختر شهر دامغان و یـك کیلومتری شوسه **دامغان‌بسمنان** میباشد

صید آباد قصبه مرکز **بخش صیدآباد** شهرستان دامغان است، این‌قصبه در **۲۱** کیلومتری باختر دامغان **ویك** کیلومتری جنوب شوسه دامغان بسمنان واقع مختصات جغرافیائی آن بشرح زیر است:

طول ۵۴ درجه ۹ دقیقه ۱۰ ثانیه عرض ۳۶ درجه ۲ دقیقه ۳۰ ثانیه ارتفاع **۱۱۹۰** متر . موقعیت قصبه جلگه . هوا معتدل خشك . سکنه **۱۱۵۰** نفر ، زبان فارسی ، مذهب

مسلمان شیعه ، آب ازقنات مهم ، محصول‌عمده غلات ، حبوبات ، پنیر ، بادام . پسته ، انگور. شغل مردان: زراعت‌وکسب‌و گله‌داری. صنایع‌دستی زنان کرباس‌بافی ، اداره بخشداری پاسگاه ژاندارمری، دبستان‌دارد، ۵۱ باب‌دکان وزیارتگاهی بنام **امامزاده‌قاسم** دارد - مزارع **عیش آباد .اسماعیل آباد . احمدآباد** . جزء این قصبه است .

تویه دروار نام یکی از دهستانهای **بخش صید آباد** شهرستان دامغان است این دهستان در قسمت شمال باختری **صیدآباد** و باختر دامغان واقع، هوای‌آن سردسیر - منطقه‌کوهستانی ، آب ازچشمه معروف **مزرعه دشت‌بو** . محصول عمده‌لبنیات ، گردو ، غلات است . این دهستان از ۳ آبادی بنام **تویه ، دروار ، صح** تشکیل شده جمعیت آن درحدود **پنج‌هزار نفر** است .

تویه قصبهٔ مرکز دهستان **تویه‌دروار** بخش صید آباد شهرستان دامغان ۲۴ک‌شمال صیدآباد ، ۱۲ک،شمال شوسه دامغان بسمنان، کوهستانی سردسیر ، سکنه **۲۵۰۰** نفرشیعه فارسی و مازندرانی ،آب‌ازچشمه دشت بو، محصول: غلات، گردو ، لبنیات ، میوه‌جات . شغل زراعت وگله‌داری، مکاری . عده‌ای زمستان جهت تأمین معاش به حدود مازندران رفته بهار مراجعت مینمایند ، معدن سرب در۳ کیلومتری آبادی واقع بوسیله‌ساکنین استخراج میشود ۱۰ باب دکان ، دبستان راه فرعی بشوسه‌دارد . **مزرعه‌دشت بو** واقع در ۵ کیلومتری آبادی جزء این قصبه‌است.

دروار ده جزء **دهستان‌تویه‌دروار** بخش صید آباد شهرستان دامغان ۲۱ ک شمال باختری **صیدآباد** ۹ ک شمال شوسه دامغان‌بسمنان. کوهستانی سردسیر .سکنه **۱۷۴۵** نفر. شیعه فارسی‌مازندرانی‌آب‌از چشمه دشت‌بو، محصول : غلات، گردو ، لبنیات . میوه‌جات ، شغل: زراعت ، گله‌داری ، مکاری ، نجاری . عده‌ای در زمستان جهت تعلیف احشام و تامین معاش بمازندران رفته‌بهار مراجعت مینمایند . صنایع دستی‌زنان کرباس‌وگلیم‌بافی ، چند باب نجاری ودکاکین‌متفرقه، دبستان ، راه فرعی بشوسه دارد .

صح ده جزء دهستان **تویه‌دروار** بخش صید آباد شهرستان دامغان۱۸ ك شمال باختری **صید آباد** ۶ ك شمال شوسه دامغان بسمنان ، کوهستانی ، معتدل ، سکنه **۶۸۵** نفرشیعه فارسی ومازندرانی‌آب‌از چشمه **دشت بو** ،غلات، گردو ،لبنیات سنجدومیوه‌جات ، شغل زراعت وگله‌داری. زمستان عده‌ای ازسکنه برای تأمین معاش و تعلیف احشام بمازندران رفته بهار مراجعت‌مینمایند ، صنایع دستی گلیم وکرباس‌بافی . راه فرعی ازطریق **قوشه** و دبستان دارد .

دهستان‌قهاب صرصر نام‌یکی‌از دهستانهای‌**بخش صید آباد**شهرستان‌دامغان است‌این دهستان در قسمت مرکزی بخش واقع، هوای‌آن معتدل آب قراء از قنوات ، محصول‌عمده پسته ، غلات‌وپنبه است .

این دهستان از **۳۶ آبادی** بزرگ‌وکوچك تشکیل‌شده جمعیت آن درحدود ۹۶۰۰ نفر وقراء مهم‌آن بشرح زیر است :

صید آباد ، امیر آباد ، قوشه ، عمروان ، علی آباد مطلب خان

علی آباد مطلب خان ده از دهستان **قهاب صرصر** بخش صیدآباد شهرستان **دامغان** ۸ك خاور **صید آباد** ۱ ك شمال شوسه دامغان بسمنان . جلگه . معتدل . سکنه **۷۰۰** . شیعه . فارسی . قنات . غلات .حبوبات . پسته . بادام . پنبه . انگور . صیفی. شغل : زراعت و گله‌داری . کرباس بافی . راه‌فرعی بشوسه دارد .

عمروان ده از دهستان **قهاب‌صرصر** . بخش صیدآباد . شهرستان‌دامغان ۲ کیلومتری جنوب باختری **صید آباد** ۹ك جنوب شوسه دامغان‌به سمنان . جلگه . معتدل خشك . سکنه **۸۹۰** . شیعه . فارسی.قنات غلات . حبوبات . پسته . انگور . شغل : زراعت و گله داری . راه فرعی به شوسه و دبستان‌دارد .

قوشه ده از دهستان **قهاب صرصر** بخش صیدآباد شهرستان دامغان ۱۵ ك جنوب باختری صیدآباد ، ۳۶ کیلومتری **دامغان**سر راه شوسه دامغان بسمنان . جلگه . معتدل . سکنه **۱۰۰۰** نفر . شیعه‌فارسی آب از قنات . محصول : غلات . حبوبات . پنبه و صیفی . شغل مردان زراعت . گله و شترداری . صنایع‌دستی کرباس و گلیم بافی . پاسگاه نگهبانی . دبستان. گاراژ وقهوه‌خانه سرراه شوسه‌دارد .

فیروزآباد ده از دهستان **قهاب‌صرصر** بخش صیدآباد شهرستان**دامغان**۸ك جنوب**صید آباد** ۵ کیلومتری جنوب شوسه دامغان بسمنان .جلگه معتدل . سکنه **۴۰۰** . شیعه . فارسی . قنات . غلات . حبوبات . پنبه . پسته . انگور . شغل: زراعت و گله‌داری . صنایع دستی زنان کرباس بافی . دبستان دارد . از دوکیلومتری خاور **قوشه** راه فرعی بآبادی منشعب میگردد .

دولت آباد ده از دهستان **قهاب‌صرصر** بخش صید آباد شهرستان **دامغان** ٤ کیلومتری شمال خاوری **صید آباد** کنار راه شوسه . جلگه. معتدل خشك . سکنه**۵۳۰** شیعه . فارسی . قنات . غلات . پنبه . انگور. حبوبات . شغل : زراعت . صنایع‌دستی زنان کرباس بافی

امیر آباد قصبه از دهستان **قهاب‌صرصر** بخش صیدآباد شهرستان **دامغان** ۳ کیلومتری جنوب **صید آباد** ۳ك جنوب شوسه دامغان بسمنان . جلگه . معتدل خشك . سکنه**۲۰۰۰** نفر . شیعه . فارسی . قنات غلات . پنبه . حبوبات . پسته . انگور وسایر میوه‌جات . شغل مردان زراعت و گله‌داری صنایع دستی‌زنان کرباس بافی.راه فرعی بشوسه. درحدود ۳۰ باب‌دکان. یك‌دبستان و پاسگاه ژاندارمری دارد . مزرعه **سلیمان آباد** جزء این ده است .

دهستان قهاب رستاق نام یکی از دهستانهای سه گانه **بخش صید آباد** شهرستان **دامغان** است . این دهستان در قسمت جنوبی بخش و جنوب راه آهن در حاشیه کویر و دریاچه نمك **دامغان** واقع گردیده . موقعیت طبیعی آن جلگه، هوا معتدل . آب کلیه قراء آن از قنوات و قرائیکه به کویر نمك نزدیك میباشند لب شور . محصول عمده دهستان . غلات . پسته و صیفی است . این دهستان از **۵۰** آبادی و مزرعه کوچك و بزرك تشکیل شده مرکز دهستان **صالح آباد** . جمعیت دهستان در حدود **هفت هزار نفر** وقراء مهم آن بشرح زیراست :

حسن آباد . صلح آباد . فرات . فخر آباد

صالح آباد ده از دهستان **قهاب رستاق** بخش صیدآباد شهرستان **دامغان ۱۵** ك جنوب **صید آباد** ۶ك **ایستگاه امروان** . جلگه . معتدل. سکنه **۵۰۰** نفرشیعه . فارسی . آب از قنات ، محصول : غلات . حبوبات پنبه . پسته . بادام . انگور . شغل مردان . زراعت و گله داری . صنایع دستی زنان کرباس بافی . دبستان و ٤ باب دکان . **ورزشگاه باستانی** دارد ، از **ایستگاه سرخده** راه فرعی دارد .

قاسم آباد ده از دهستان **قهاب رستاق** بخش صید آباد شهرستان **دامغان** ۲۰ك جنوب **صید آباد** ۱۰ك ایستگاه **امروان** . جلگه معتدل . سکنه **۵۰۰** شیعه . فارسی . آب ازقنات لب شور . محصول:غلات حبوبات . پسته . پنبه . شغل . زراعت و گله داری . کرباس بافی . ازطریق ایستگاه **سرخده** اتومبیل میتوان برد .

حسن آباد ده از دهستان **قهاب رستاق** بخش صیدآباد شهرستان **دامغان ۲۰** ك جنوب **صید آباد** ۱۰ك ایستگاه **امروان** . جلگه، معتدل، سکنه **۸۲۰** نفر شیعه . فارسی . آب از قنات . محصول : غلات حبوبات پنبه . پسته . انگور . صیفی . شغل : زراعت و گله داری ،صنایع دستی زنان کرباس بافی راه فرعی به ایستگاه **سرخده** دارد،مزرعه کاظم آباد و جهان آباد جزء این ده است .

اسامی دیگر دهکده‌های **بخش صید آباد دامغان** بشرح زیراست :

ابراهیم آباد . اقبال آباد . بحر آباد . خورسی . خورزان . رومنان . سلطانیه . سبحان وفتح آباد . سیدآباد . شوکت آباد . شریفیه . شریف آباد . صلح آباد . علیان . علی آباد خرگوشی . عمره کی . علی آباد . فخر آباد . فرات . کلا . کلاته خان . کوشکو کبوترخان. مرحمت آباد . مجیدآباد . معصوم آباد . الله آباد . بخش آباد . حسین آباد . حاجی آباد . حجاجی . حاجی آباد رضوه . رضی آباد . شیرآشیان . عوض آباد . عبدالله آباد . قاسم آباد . قدرت آباد .

شهرستان شاهرود

شاهرود نام یکی از شهرستانهای **فرمانداریکل سمنان** حدود مشخصات آن بشرح زیر است :

از طرف شمال بخطالرأس اصلی سلسلهجبال **البرز** (مقسم‌المیاه سلسله مذکور حد طبیعی بین این شهرستان‌وشهرستانهای **گرگان‌وگنبدقابوس** است)

این شهرستان در **۲۶۰** کیلومتری مغرب شهرستان **سبزوار** از استان نهم و **۷۰** کیلومتری‌مشرق **دامغان‌**و **۱۴۴** کیلومتری جنوب‌شهرستان **گنبدقابوس‌**و **۲۰۲** کیلومتری جنوب شهرستان **گرگان** واقع است

هوای شهرستان **شاهرود** به‌نسبت پستی‌و بلندی متغیر می باشد . بدینمعنی که هوای قسمت شمالی دهستانهای **نردین** و قراءکوهستانی **پشت‌بسطام**) سردسیر . قسمتهای‌مرکز (**بخش‌مرکزی** ، **میامی**) معتدل و قسمتهای جنوبی (دهستانهای **طرود** ، **بیارجمند** ، **خارطوران**) گرم معتدل است .

آب قسمتی از قراءکوهستانی **نردین** و **پشت‌بسطام** چشمه‌سار وبقیه از قنوات تامین میگردد . آب قسمتهای مرتفع و دامنه‌آن شیرین، فقط حدود کویر کمی‌آب‌شوراست .

ارتفاعات سلسله‌جبال اصلی البرز درقسمت شمال شهرستان درجهت باختر بخاور ممتد . منبع اصلی رودها و قنوات شهرستان میباشد ، سلسله‌کوههای‌کم ارتفاعی در قسمت جنوبی‌سلسله اصلی بنظر میرسدکه تقریباً موازی باآن بوده وهرقدر که بدشت‌کویر نزدیك شود از ارتفاع آن‌کاسته میشود .

بلوك و دهستانهای شهرستان درطول دره‌های بین ارتفاعات واقع ، حدودطبیعی‌آنها همان خطالرأس ارتفاعات است . ارتفاع قلل سلسله البرز در این شهرستان بشرح زیر میباشد :

قله‌کوه‌ابر۲۶۳۰متر قله **خوش ییلاق ۲۸۰۲** متر و قله **چناشك ۲۶۷۰** متر قسمت عمده اراضی شهرستان‌راکویر تشکیل میدهد .

رودخانه رودخانه‌مهم که دارای آب دائم باشد دراین شهرستان وجود ندارد ، فقط رودهای‌کوهستانی است ، که درفصل بارندگی‌سیلابهای زیادی از آنها جاری وعموماً بدشت کویر منتهی میشود ، ودرسایر مواقع خشکرودی بیش نیستند .

مهمترین رودخانه شهرستان **رودخانه تاش** است‌که سرچشمه آن دره‌های جنوبی **شاه‌کوه‌**گرگان است‌که از حدود **تاش** و **مجن** سرچشمه‌میگیرد و پس از متصل شدن بچندین رودکوهستانی دیگر در قسمت خاوری شهر **شاهرود** از زیرپل‌گذشته بطرف‌دشت کویر میرود .

درقسمتهای علیانیز دارای آب می‌باشد، وقنات مهم شاهرود درطول‌آن‌احداث‌شده و قسمتی ازآب این رودخانه باآب قنات یکی شده آب شهر شاهرودرا تأمین‌مینماید.

رودخانه‌های دیگر از سلسله‌جبال‌البرز سرچشمه‌میگیرندکه فقطدرموقع سیلاب دارای

آب بوده انتهای آنها دشت کویر است ، در قسمت **بخش میامی** ، **رودخانه کال شور** که از زیر **پل ابریشم** میگذرد نیز قابل توجه است

سازمان شهرستان = شهرستان شاهرود از چهار بخش بنام **مرکزی، قلعه نو ، میامی، بیارجمند** تشکیل شده و خلاصه مشخصات آنها بشرح زیر است :

۱ ـ **بخش مرکزی دارای ۴۰** آبادی جمعیت در حدود ۱۶۵۰۰ نفر
۲ ـ « **قلعه نو** » **۴۳** آبادی « ۲۲۰۰۰ »
۳ ـ « **میامی** » **۴۴** آبادی « ۲۳۰۰۰ »
٤ ـ « **بیارجمند** » **۴۰** آبادی « ۱۰۰۰۰ »

جمع قراء و قصبات شهرستان **۱۶۸** آبادی بزرگ و کوچك و چندین مزرعه وجمع سکنه آن باضافه سکنه شهر شاهرود درحدود **۸۹۵۰۰** نفر است .

محصولات ـ باوجود حاصلخیزی اراضی شهرستان بواسطه فقدان آب کافی محصول مهمی برداشت نمیشود ، ولی با توجه بموقعیت طبیعی آن شهرستان با سرمایه گذاری مهم میتوان سدهای بزرگ و قناتهای زیادی ایجاد نمود واز اراضی مستعد آن استفاده های شایان توجهی برد .

فعلا محصول منطقه عبارت است از : غلات ، حبوبات ، میوه‌جات . پنبه و تنباکو. در بخش **بیارجمند** ، انگور شاهرود بخوبی و فراوانی معروف است و قسمت عمده آن بطور تازه بتهران حمل میشود .

با اینکه شهرستان شاهرود مراتع زمستانی و تابستانی بسیار زیادی برای نگاهداری احشام و اغنام دارد معهذا آنطوریکه لازم است در دام داری آن اقدامی نشده‌است .

مهمترین صادرات **شاهرود** در درجه اول خشکبار ـ تنباکو وانگور و سیب زمینی میباشد ضمناً غلات ، لبنیات و محصولات دیگر دامی نیز صادرمیشود .

از **معادن** مختلفه مس و ذغال سنگ، کرومیت در حدود **فرومد** ، **ابر** ، **دهملا** وجود دارد که مورد استفاده است، چنانچه اکتشافات علمی معمول شود ممکن است کانهای ذیقیمتی در این شهرستان بدست آید .

راهها ـ راه شوسه **طهران** به **مشهد** تقریباً از وسط این شهرستان عبورمینماید، از شهرشاهرود راه شوسه **گرگان** منشعب میگردد ، بعلاوه بواسطه مسطح بودن اراضی‌در اکثر ایام سال به قصبه‌های **بیارجمند . فرومد. جاجرم** و برخی از قراء مهم اتومبیل میتوان برد، راه‌آهن **طهران ـ خراسان** نیز ازاین شهرستان‌عبور مینماید راه‌مذکور تا شاهرود موازی ودر جنوب شوسه است، پس از **شاهرود** از شمال شوسه و از بلوك **کلاته** عبور مینماید .

شهر شاهرود

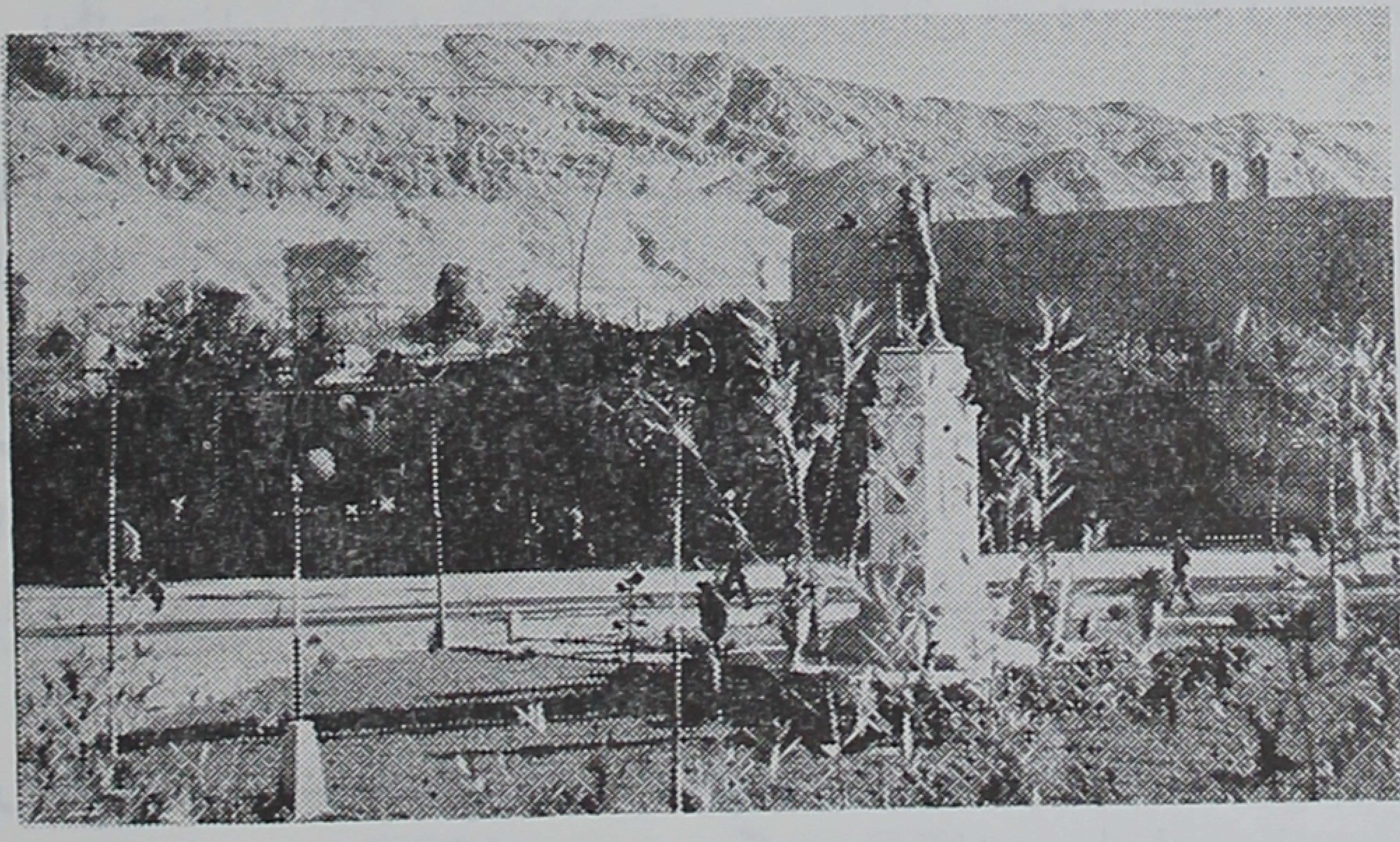
شهر شاهرود مرکز شهرستان در **۷۰** کیلومتری خاوری **دامغان** و **۲۶۰** کیلومتری باختر **سبزوار** سرراه شوسه طهران به‌خراسان واقع ، مختصات جغرافیائی مرکز شهر بشرح زیراست :

طول ۵٤ درجه ۵۸ دقیقه عرض ۳٦ درجه ۲۵ دقیقه ارتفاع **۱۳٦۰** متر وازطهران **۲۰۰** متر مرتفعتر است .

اختلاف ساعت **شاهرود** باطهران ۱٤ دقیقه و ۱۰ ثانیه‌است، طهران ۱۲ و شاهرود ۱۲و ۱٤ دقیقه ۱۰ ثانیه، این شهر در دامنه کوه کم ارتفاعی واقع ، هوای آن سردسیر سالم است ، آب شهر از دو رشته قنات مهم بنام **جلالی وسیل** تامین میگردد . اولین چاه این این قنوات در حدود شش کیلومتری شمال شاهرود در صحرای مشهور به **جلالی** است ، علاوه از آب مذکور از رودخانه **تاش** و **مجن** که مسیر آن در قسمت شمال خاوری شهر است استفاده مینمایند . مذهب عموم مردم شاهرود شیعه اثنی عشری است

شهر شاهرود در قسمت آب از بیشتر شهرهای کشور غنی‌تر است ، باغهای میوه‌جات مختلف، شهررا از هرسو محاصره نموده قلمستانهای قسمت علیای شهر بهترین تفرجگاه جوانان شهر محسوب میگردد .

ارتفاعات مسلط بشهر منظره خاصی بدان بخشیده‌است، طول شهردر حدود **۴** کیلومتر و درمرکز شهر **فلکه‌ای** وجود دارد . ازاین فلکه چهار خیابان تقریباً بچهار جهت فرعی منشعب میشود .



تصویر فلکهٔ شاهرود

خیابان شمال خاوری بخیابان **فردوس** و **مشهد** موسوم بطول سه کیلومتر به پل و دوراهی **مشهدوگرگان** منتهی میگردد .

خیابان جنوب باختری، بخیابان **طهران** موسوم، بجاده **دامغان** منتهی میشود .

خیابان جنوب خاوری به‌ایستگاه **راه‌آهن** منتهی و بنام خیابان **ایستگاه** مشهوراست.

خیابان شمال باختری به قبرستان شهر منتهی و **بخیابان‌مزار** معروف است غیر از خیابانهای مذکور کوچه مستقیمی در این‌شهر وجودندارد و کوچه‌های آن روی‌اصول‌صحیحی بنا نشده است .

قلعه و محله‌های قدیمی شهر بنام **محله‌شبدری** ، **محله‌گلشن** ، **محله شریعت** ، **محله چهارسوق** ، **محله زیرعمارت** ، **محله بیدآباد** و **مزار** بین **خیابان مزار** وخیابان **طهران** واقع ومحله‌های **قلعه** و **مسجدجامع** بین‌خیابان **فردوس** و**خیابان مزار** واقعند .

محله مصلی و **بین‌النهرین** (بین دونهر **جلالی** و **اردیان**) بین **خیابان طهران** و **خیابان ایستگاه** واقع شده، قراء**قلعه‌نوروزخان** و **اردیان** درقسمت‌جنوب شهر متصل بشهر میباشند .

بازار سرپوشیده شهر موازی با **خیابان مزار** و عمودبر **خیابان فردوس** است . چهار خیابان‌مذکور مشجر می‌باشد،ودکاکین‌و مغازه‌های شهر درطرفین‌این‌خیابان‌ها و نزدیك بفلکه است . دراین شهر درحدود **۷۰۰** باب مغازه ودکان وجود دارد . جمعیت شهر **۱۸۷۱۵** نفر است

روشنائی شهر بوسیله مولدبرق شهرداری تأمین میشود .



تصویر ساختمان جمعیت شیروخورشید سرخ‌شاهرود

ایستگاه راه‌آهن‌دره کیلومتری انتهای‌خیابان‌ایستگاه است . محصول عمده‌شهرستان شاهرود. انگور وسیب زمینی و تنباکو و برگه زردآلومی‌باشد.

ادارات دولتی این شهر بیشتر درطرفین خیابان زیبای **فردوس** که درشمال شرقی شهر واقع است قرار گرفته‌اند

کارخانجات - شهرستان‌شاهرود در گذشته فقط دارای یك کارخانه **کبریت‌سازی** بود که در حال حاضر تعطیل است

ولی در سال ۱۳۳۷ شمسی در اثر مساعی **خانم توران تاج عضدی** شرکتی‌بنام **شرکت سهامی شکر** در تهران تأسیس گردید و ازهمان تاریخ نسبت به نصب کارخانه بزرگ قندسازی‌درشهرستان شاهرودواقدام لازم بعمل آمد. کارخانه‌مذکوردرسال ۱۳۴۱شمسی آماده بهره‌برداری گردید و از سال مذکور تاکنون مشغول تصفیه شکرو تهیه قند می‌باشد این‌کارخانه در ۷ کیلومتری جنوب شرقی شهر شاهرود واقع‌است‌ودرحال دارای **۵۵۰** نفر کارگر می‌باشد ظرفیت دستگاههای مخصوص تهیه شکر از چغندر این‌کارخانه روزانه در حدود ۷۵۰ تن و ظرفیت دستگاههای تصفیه شکر آن روزانه در حدود ۱۴۰ تن است .

رئیس هیئت مدیره و مدیر عامل شرکت فوق الذکر **خانم توران تاج عضدی** دختر **وثوق‌الدوله** وهمسرمرحوم **یدالله عضدی** وزیرراه کابینه قوام‌السلطنه و سفیرکبیر دولت شاهنشاهی ایران و فرزندشاهزاده نصرت‌الدوله **امیر اعظم** معروف می‌باشد، با تأسیس‌این کارخانه گشایش‌قابل‌توجهی‌در وضع اقتصادی شهرستان شاهرود نمودار گشته است

بغیرازکارخانه فوق‌الذکر چنددستگاه کارخانه‌کوچك برگه پاك‌کنی‌و برگه خشك کنی دراین شهرستان وجود داردکه بطور فصلی ودر موقع برداشت محصول زردآلومشغول کار میشوند. یك‌کارخانه مشروب‌سازی‌بنام **ماسیس** دراین شهر هست که شراب‌آن‌درنواحی **قومس‌وطهران** بخوبی‌وگوارائی شهرت دارد

تاریخچه فرهنگ شاهرود

مرحوم **محمد حسن‌خان‌صنیع‌الدوله** در کتاب **مطلع الشمس** که در زمان **ناصرالدین شاه** قاجار(**۱۳۰۳ هجری‌قمری**) نوشته شده است از سه باب مدرسه‌بشرح زیرکه در شاهرود دایر بوده است نام میبرد :

۱ - **مدرسه محمد زمان‌خان‌قاجار** که درمیان قلعه شاهرودواقع است بطوریکه صنیع الدوله‌بیان نموده این مدرسه ۱۵ حجره داشته و محمد زمان خان مذکور موقوفه قلیلی برای مدرسه فوق‌الذکر در نظرگرفته بوده‌است

۲ - **مدرسه‌بید آباد** که **بهمت‌حاجی اسماعیل** پسر **حاجی‌ابراهیم‌شاهرودی** بنا گردیده است مدرس این مدرسه **ملاآقاکوچك‌میقانی** بوده است

۳ - **مدرسه بازار** این مدرسه را **حاجی‌اسماعیل اعمی** از اهل باغ زندان در سال ۱۲۰۶ هجری ساخته است، مدرسه‌مذکور دارای ۱۴حجره طلبه‌نشین بوده و مدرس

آن **آقاخوندملاحسین** از اهل شاهرود و متولی آن **آقامیرزااسمعیل** ابن‌حاجی‌ملامحمد باقرابن‌حاجی‌ملاعلی‌اکبر مجتهد مرحوم بوده است

در مدارس مشروحه‌فوق اکثراً طلاب علوم‌دینیه به تحصیل اشتغال داشته وخواندن و نوشتن فارسی وصرف و نحو زبان عربی‌را مطابق رسوم متد اول آنزمان از اساتید فن میآموختند.

وضع تحصیل بهمین ترتیب در شاهرود ادامه داشت تا اینکه درسال ۱۲۹۲ هجری شمسی بسعی**شاهزاده نصرت‌الله‌خان امیراعظم** حاکم‌معروف ایالت‌قومس یکباب‌مدرسه بنام **مدرسه مجانی اعظمیه** تأسیس و افتتاح گردید این مدرسه چهارکلاسه بود و تعداد شاگردان آن نیز چهل‌نفر بودند

در این مدرسه بشاگردان شام ونهار ولباس نیز داده‌میشد، دانش‌آموزانی که از این آموزشگاه فارغ‌التحصیل می‌شدندگواهی‌نامه رسمی دریافت‌میداشتند و تحصیلات آنان‌معادل سیکل اول متوسطه حالیه بود.

دردبستان‌مذکورکارگاه‌هائی موجودبودکه‌استادانی‌مجرب در ساعاتی معین شاگردان را بکارهای دستی آشنا نموده و تعلیم میدادند، از جمله **کارگاه نساجی** تحت نظر **جعفرخان** وکارگاه عبا بافی تحت نظر**استاد ابوالقاسم نائینی**، منسوجات‌کارگاههای مذکور دربازار شهر بقیمت خوب فروش‌میرفت

(مدرسه فوق‌الذکر بعد از ۱۶ سال فعالیت علمی‌تعطیل گردید)

در همان‌زمان‌درسال **۱۲۹۶** شمسی بهمت مرحوم **آیت‌الله شیخ‌احمدشاهرودی** و جمعی از اولیاء اطفال در شاهرود مدرسه دیگری بنام **مدرسه سعادت احمدی** تأسیس گردید، مدرسه‌مذکوردارای ۶ کلاس بود وتحت‌نظر مرحوم**میرزا عبداله خان گلسرخی** رئیس اداره تحدید تریاك اداره میشد.

درسال**۱۲۹۷** هجری شمسی مدرسهٔ دیگری بهمت آقای**نصرتی**بنام**مدرسه نصرتیه** یا **علویه** تأسیس گردید تعداد شاگردان این‌مدرسه ۲۰ نفر بودند.

درهمان زمان مدرسه دخترانه ای بنام **مدرسه دخترانه اشرفیه** تحت نظر **میرزا علیرضای کرمانی و بانو** تأسیس گردید.

ضمناً درسال**۱۲۹۳** شمسی‌تجار شاهرود باهتمام وراهنمائی مرحوم**حاج‌محمدحسن اخیانی** در چندحجره فوقانی کاروانسرای معروف **طومانیانس** مدرسه‌ای دایرکردندکه فقط دوکلاس داشت.

این‌مدرسه تحت‌نظر**سیدعباس تبادکانی** اداره‌میشدوقرائت‌قرآن باتجویداستادانه‌ای تدریس میگردید.

(**مرحوم منتخب‌السادات جندقی** و فرزند ایشان **استادحبیب یغمائی** مدیر **مجله‌یغما**و شاعر معاصر نیز چندی در این مدرسه بتدریس دانش‌آموزان‌اشتغال‌داشته‌اند)

مدرسه مذکور تاسال ۱۲۹۸ شمسی دائر بود، بعداً منحل گردید۱

ضمناً استاد **حبیت یغمائی** مدتی در **مدرسه اعظمیه** شاهرود نیز بتدریس دانش‌آموزان مشغول بوده‌اند.

بطور کلی وضع تحصیل در شهرستان شاهرود بطور اختصاصی و بنحو مذکور در فوق ادامه داشت، تا اینکه **عصر نوین پهلوی** آغاز گردید و در این شهرستان نیز مانند سایر شهرستانهای ایران نسبت به افتتاح دبستانها و دبیرستانهای پسرانه و دخترانه متعدد اقدامات سریعی بعمل آمد و گامهای مفیدی در راه بسط فرهنك برداشته شد، بطوریکه در حال حاضر **۱۲ باب** دبستان پسرانه و **۸ باب** دبستان دخترانه و **سه باب** دبیرستان پسرانه و **دو باب** دبیرستان دخترانه **در شهرستان شاهرود** دایر میباشد.

تعداد نوآموزان پسر در دبستانها **۲۶۳۷** نفر و دختران **۲۱۳۲** نفر است تعداد دانش‌آموزان در دبیرستانهای پسران **۱۱۲۴** نفر و دبیرستانهای دختران **۴۶۸** نفر می باشد.

دبستانهای بخشها و دهکده‌های تابعه **شاهرود** بشرح زیراست:

بخش **پشت بسطام**	**۲۲** باب	نوآموزان **۱۹۴۰** نفر
حومه شهر	**۱۸** باب	نوآموزان **۹۹۸** نفر
بخش **میامی**	**۲۹** باب	نوآموزان **۱۶۰۶** نفر
بخش **بیارجمند**	**۷** باب	نوآموزان **۵۸۷** نفر

بطور کلی تعداد نوآموزان دبستانهای **شهرستان شاهرود** و بخشهای تابعه **۹۹۰۰** نفر میباشند و تعداد **۳۶۵ نفر** آموزگار و **۵۶** نفر دبیر در آموزشگاههای متعدد این شهرستان مشغول انجام وظیفه تدریس میباشند. رئیس فرهنگ این شهرستان در حال حاضر **آقای شهابلو** است.

بخش مرکزی شاهرود

بخش مرکزی شاهرود از دو دهستان بنام **زیراستاق وطرود** تشکیل شده است دهستان زیراستاق تاشعاع **۳۰** کیلومتری شاهرود و دهستان طرود درحدود **۱۵۰** کیلومتری جنوب باختری شاهرود واقع. جمع قراء بخش **۴۰** آبادی بزرك و کوچك و چندین مزرعه و جمعیت آن درحدود **۱۶۵۰۰** نفر است.

دهستان زیراستاق

زیراستاق نام یکی از دهستانهای بخش مرکزی شهرستان **شاهرود** است، این دهستان قسمت جنوب و جنوب باختری شاهرود طرفین **شوسه و راه آهن** شاهرود **بدامغان** در جلگه واقع، هوای آنجا سردسیر معتدل ـ آب کلیه قراء آن از قنوات، محصول عمده آن غلات، میوه‌جات وصیفی است. این

۱ـ در تنظیم تاریخچه فرهنگ شاهرود از مقاله آقای محمد علی شفیعی رئیس کتابخانه فرهنگ شاهرود درج در سالنامهٔ فرهنك آن شهرستان نیز استفاده شده است.

دهستان از ۳۲ آبادی بزرك و كوچك تشكيل، جمعیت آن درحدود ۱۳ هزار نفر وقراءمهم بشرح زیراست :

دزج - باغ زندان - ده‌ملا - رویان - بدشت .

دزج ده مهمیست از دهستان **زیراستاق** بخش مرکزی شهرستان شاهرود ۸ك جنوب خاوری شاهرود ۳ك ایستگاه راه آهن شاهرود، جلگه - معتدل - سکنه **۱۸۰۰** شیعه فارسی آب از قنات و شاهرود و رویان محصول : غلات ، بن‌شن - پنبه ، انگورومیوه‌جات دیگر - راه مالرو واززیرپل راه آهن راه فرعی، ودبستان دارد.

بدشت ده از دهستان **زیراستاق** بخش مرکزی شهرستان شاهرود ۷ك خاورشاهرود - یك کیلومتری جنوب شوسه شاهرود بسبزوار. دشت. معتدل. سکنه **۸۷۰** نفر شیعه - فارسی .
آب ازقنات و رودخانه شاهرود، محصولات. غلات. پنبه، انواع میوه‌جات وصیفی شغل : زراعت - راه فرعی - فرودگاه طیاره نزدیك آبادیست ، دبستان دارد.

باغ زندان ده ازدهستان **زیراستاق** بخش مرکزی شاهرود ۲ك خاورشاهرود و شوسه - جلگه - معتدل ،سکنه **۱۷۰۰** نفر شیعه - فارسی - آب ازقنات وشاهرود محصول. غلات، پنبه، انواع میوه‌جات ، شغل زراعت وگله‌داری مختصر ، راه فرعی بشاهرود ودبستان دارد.

ده‌ملا ده جزء دهستان **زیراستاق** بخش مرکزی شهرستان شاهرود ۲۴ك جنوب باختری شاهرود ۲ك جنوب شوسه شاهرود **بدامغان** - جلگه معتدل - سکنه **۱۷۵۰** نفر شیعه - فارسی، آب ازقنات وشاهرود - محصول - غلات ، بن‌شن ، پنبه ، انواع میوه‌جات و صیفی شغل . زراعت - راه شوسه دبستان دارد .
بنای **کاروانسرای شاه‌عباسی** آن قدیمیست دوقهوه‌خانه سرراه شوسه دارد.

مغان ده از دهستان **زیراستاق** بخش مرکزی شهرستان شاهرود ۶ك جنوب باختری شاهرود وشوسه - جلگه معتدل سکنه **۴۰۰** نفر شیعه - فارسی، آب ازقنات محصول : غلات، پنبه، میوه‌جات - صیفی - شغل. زراعت - راه فرعی دارد .

اردیان ده جزء دهستان **زیراستاق** بخش مرکزی شهرستان شاهرود ۵ك جنوب باختری شاهرود ۳ك جنوب شوسه شاهرود **بدامغان** ، دشت - معتدل - سکنه **۲۱۰** شیعه - فارسی.
آب از قنات - محصول . غلات ، پنبه ، انواع میوه‌جات ،خربزه وهندوانه، خیار، شغل : زراعت - راه مالرو .

راهنجان ده جزء دهستان **زیراستاق** بخش مرکزی شاهرود ۲۵ك جنوب باختری شاهرود - ٤ك جنوب - شوسه شاهرود **بدامغان** - دشت - معتدل - سکنه **۵۵۰** - شیعه - فارسی آب از قنات . محصول : غلات ، پنبه، میوه‌جات و صیفی.شغل . زراعت . گله‌داری - ازطریق **ده‌ملا** بسختی‌اتومبیل میتوان برد .

خوریان ده از دهستان **زیراستاق** بخش مرکزی شهرستان شاهرود ۱۵ ك جنوب باختری‌شاهرود ۲ك جنوب‌شوسه شاهرود به **دامغان**- جلگه معتدل - سکنه **۴۸۰** نفر شیعه - فارسی

آب ازقنات محصول . غلات. پنبه ، میوه‌جات ، صیفی، شغل . زراعت و گله‌داری ، راه فرعی بشوسه‌دارد.

قلعه‌نوروزخان ده جزء دهستان **زیراستاق** بخش مرکزی شهرستان شاهرود ۳ك جنوب باختری شاهرود ۲ك شوسه **دامغان**. جلگه. معتدل .سکنه **۱۰۰** - شیعه - فارسی‌آب‌از شاهرود . محصول. غلات ، بن‌شن ، میوه‌جات ، صیفی راه‌اتومبیل‌رو .

اسامی دیگر دهکده‌های **دهستان زیراستاق** شاهرود بشرح زیراست:

رویان - اسدآباد - تال - جعفرآباد - حسین‌آباد ساغری - خیرآباد - زردابیه - سعدآباد - صالح‌آباد - علی‌آبادحاجی‌تقی‌خان - فرح‌آباد - قلعه حاجی - قلعه‌ده‌ملا - قلعه‌شوکت‌نظام - قلعه‌نوخالصه - کلاه‌آباد - کلاته‌خان مهمان‌دویه - یونس‌آباد .

دهستان طرود

طرود نام‌دهستانیست ازبخش مرکزی شهرستان **شاهرود**

این دهستان تقریباًدر **۱۵۰** کیلومتری جنوب‌باختری **شاهرود** و **۱۰۰** کیلومتری جنوب خاوری **دامغان** درحاشیه دشت‌کویر واقع‌شده،هوای‌آن زمستان‌معتدل و تابستان‌گرم است آب قراء آن‌ازقنوات‌تأمین‌میشود . محصول‌عمده‌آن‌ارزن ، جو،ذرت،شلغم، ومختصر گندم‌وصیفی‌است .

قصبه طرود در روز **۲۳** بهمن‌ماه **۱۳۳۱** شمسی در اثر زلزله ویران گردید. دراین جریان‌درحدود **هزار نفر** تلف‌شدندو بهمین‌علت یك‌کیلومتر بالاتر از محل سابق ساختمانهای نوساز آجری توسط شیرو خورشیدسرخ‌بنا گردید و بهمان‌نام **طرود** خوانده شد.

این‌دهستان از **۸** آبادی و چندین مزرعه تشکیل‌شده جمعیت‌آن در حدود **۳۵۰۰** نفراست .

مرکزدهستان **قریه‌طرود** میباشد، قراء مهم آن‌عبارتنداز **بیدستان** و **سطوه** راه بدهستان مالرو میباشد،

طرود قصبه ، مرکز **دهستان طرود** بخش مرکزی شهرستان شاهرود **۱۰۲** کیلومتری جنوب شاهرود ، دشت کویر ، تابستان گرم ، زمستان معتدل سکنه در حدود **۲۰۰۰** نفر ، زبان فارسی . مذهب اسلام شیعه اثنی عشری .

آب از قنات مهم کمی لب شور ، محصول : جو ، ارزن ، مختصر گندم ، پنبه ، شلغم ، خربزه ، هندوانه ، شغل : زراعت و گله داری، راه مالرو- مزارع **چشمه سفید - تنگ قلی - مهابیا - سعدا - شش بالا وسط و پائین- صحن - گرگاب - انجیرود - مرزه - دله - چاه موش (مسی) درویش - سالاران - علیخان - قنوره - اورگاه - بجار آباد - دره دائی** جزء قصبه **طرود** است . دبستان دارد.

اسامی دیگر واحه ها و دهکده های **دهستان طرود** بشرح زیراست:

بیدستان - حسین آباد - حسینیان - رشم - سطوه - کوه زر - معلمان

بخش قلعه نوخرقان

قلعه نوخرقان نام یکی از **بخشهای** چهارگانه شهرستان **شاهرود** است.

حدود بخش بشرح زیراست:

ازشمال بخط الرأس اصلی سلسله **جبال البرز** از خاور به **بخش میامی** ، ازجنوب وباختر به **بخش مرکزی** ، این بخش ازیك **دهستان** بنام **پشت بسطام** تشکیل شده تعداد قراء آن **۴۱** آبادی بزرك و کوچك و جمعیت آن درحدود **۲۴ هزار** نفر ومرکز بخش **قصبه قلعه نوخرقان** است.

قلعه نوخرقان

قصبه مرکز بخش **قلعه نوخرقان پشت بسطام** شهرستان شاهرود است، این قصبه در **۲۴** کیلومتری شمال خاوری شاهرود و **۲** کیلومتری باختر شوسه شاهرود **بگرگان** واقع مختصات جغرافیائی آن بشرح زیر است:

طول ۵۵ درجه و ۵ دقیقه عرض ۳۶ درجه ۷ دقیقه ۱۵ ثانیه جمعیت آن در حدود **سه هزار** نفر ، زبان فارسی ، مذهب مسلمان شیعه، آب از قنات ورود خانه **قطری** محصول : غلات ، بن شن ، میوه جات ، لبنیات ، شغل: زراعت و گله داری راه فرعی از شوسه دارد، از ادارات دولتی ، بخشداری، دسته نگهبانی ،فرهنك،شعبه تلفن ودبستان دارد، این قصبه محل تولد ومدفن **شیخ ابوالحسن خرقانی** است.

پشت بسطام

نام یکی از دهستانهای **بخش قلعه نو** شهرستان **شاهرود** است.

این دهستان درقسمت شمال خاوری **شاهرود** واقع. راه شوسه **شاهرود بگرگان**

تقریبا از وسط این دهستان میگذرد . قسمت عمده قراء دهستان طرفین شوسه واقع، برخی از قراء کوهستانی آن در دره‌های سلسله جبال البرز که درشمال دهستان است واقع شده اند. هوای قراء کوهستانی آن مانند **ابر- ابرسج- مجن** سردسیر وقراء جلگه آن معتدل است. آب قراء جلگه ازقنوات و قراء کوهستانی ازچشمه‌سار تأمین. محصول عمده دهستان، غلات حبوبات ، میوه‌جات، ولبنیات است،

این دهستان از **۳۶** آبادی بزرك وکوچك تشکیل‌شده ، جمعیت آن درحدود **۲۲** هزار نفراست .

مرکز دهستان، قصبه بسطام ومرکز بخش، **قصبه قلعه‌نو** مشهور به **قلعه نوخرقان** میباشد، قراءمهم عبارتند از **بسطام- مجن- میغان- ابر- ابرسج- گرمن.**

بسطام

قصبه مرکز دهستان **پشت بسطام** بخش قلعه نو شهرستان **شاهرود**، این قصبه در **۶** کیلومتری شمال شرق شاهرود و**۱۸** کیلومتری جنوب **قلعه نو** سر راه شوسه شاهرود **بگرگان** واقع ، وازقراء بسیارقدیمی کشوراست که درگذشته اهمیت بسیار داشته و در فتنه مغول ویران شده‌است، از آثار قدیم بنای‌مدفن **بایزید بسطامی** وبقعه **امامزاده‌محمد** و چند ساختمان وبرج مربوط بقرون **پنج‌وشش‌وهفتم** هجری از **سلجوقیان** باقی است که شرح آن درفصل بناهای تاریخی‌این تالیف خواهدآمد. فعلا درحدود **چهار هزار** سکنه دارد .



دور نمای قریهٔ بسطام

زبان مادری سکنه فارسی ، مذهب مسلمان شیعه‌است، آب قصبه از قنات وچشمه‌تامین میشود و محصول عمده آن غلات، حبوبات ، میوه‌جات، لبنیات ، است . شعبه کلانتری- دفترپست- دبستان‌دارد.

مجن

قصبه جزء دهستان **پشت بسطام** بخش قلعه نو شهرستان شاهرود ، ۴۲ك باختر قلعه‌نو _ کوهستانی سردسیر، خوش‌آب و هوا، سکنه **۳۴۰۰** نفر شیعه _ فارسی _ آب ازقنات وچشمه‌سار _ محصول : غلات، بن‌شن_ میوه‌جات _ لبنیات_ شغل: زراعت‌وگله داری ومکاری_ راه‌مالرو_ پاسگاه نگهبانی _ دبستان‌دارد، تابستان ازحدود **گرگان** برای استفاده از هوای ییلاقی وتعلیف احشام عده‌ای باین دهستان میآیند.

قهج بالا

ده از دهستان **پشت بسطام** بخش قلعه‌نو شهرستان شاهرود **۱۰** کیلو متری جنوب‌خاوری **قلعه نو** _ ۲ کیلومتری خاور شوسه شاهرود **بگرگان** _ جلگه _ معتدل سکنه **۶۵۰** _ شیعه_ فارسی آب از قنات_ محصول: غلات _ بن‌شن _ لبنیات _ شغل: زراعت‌وگله‌داری_راه‌فرعی بشوسه‌دارد.

میغان

ده بزرگی است از دهستان **پشت بسطام** بخش **قلعه‌نو** شهرستان **شاهرود** . **۶ك** جنوب قلعه‌نو - **۶ ك** شوسه شاهرود . جلگه معتدل ، سکنه **۲۱۰۰** نفر. شیعه .فارسی ،آب از قنات و چشمه سار محصول : غلات ، بن‌شن ، لبنیات . شغل : زراعت وگله‌داری ، مکاری ، راه‌فرعی‌دارد .

ابر

ده جزء دهستان **پشت بسطام** بخش **قلعه‌نو** شهرستان شاهرود **۸** کیلو متری شمال قلعه **نو** ۶ ك باختر شوسه شاهرود **بگرگان** ، کوهستانی ، سردسیر ، سکنه **۱۱۵۰** ، شیعه فارسی ، ترکی. آب از قنات و چشمه سار . محصول : غلات ، بن‌شن ، میوه‌جات ، لبنیات . شغل : زراعت ، گله‌داری ، مکاری ، راه فرعی بشوسه : دبستان و معدن **ذغال سنگ** دارد که استخراج میشود .

ابرسج

ده از دهستان **پشت بسطام** ، بخش **قلعه‌نو** شهرستان شاهرود**۱۸** **ك** باختر قلعه نو ، **۲۰ك** باختر شوسه شاهرود **بگرگان** ، کوهستانی، سردسیر، سکنه **۱۱۳۰** نفر، شیعه، فارسی‌آب‌ازچشمه‌سار وقنات، محصول: غلات ، بن‌شن ، میوه‌جات . شغل ، زراعت ، گله داری ، مکاری ، راه مالرو . درکوههای‌آن شکار بسیار وجود دارد .

گرمن

ده از دهستان **پشت بسطام** بخش **قلعه نو** شهرستان شاهرود ۲ك جنوب قلعه نو ۳ ك شوسه شاهرود به **گرگان** - جلگه ، معتدل ، سکنه **۹۰۰** ، شیعه ، فارسی آب از قنات . **محصول**:غلات بن‌شن ، لبنیات. شغل : زراعت وگله‌داری ، مکاری، راه فرعی‌دارد .

قلعه آقاعبدالله

ده از دهستان **پشت بسطام** بخش قلعه‌نو شهرستان شاهرود **۴ ك** جنوب **قلعه‌نو** ، **۳ك** شوسه شاهرود **بگرگان** . جلگه ، معتدل ، سکنه **۵۰۰** شیعه ، فارسی . آب از **قنات محصول** : غلات ، بن‌شن تنباکو ، بادام - شغل : زراعت وگله‌داری ، راه‌فرعی بشوسه‌دارد .

میان آباد ده جزء دهستان **پشت بسطام** قلعه نو شهرستان شاهرود ۱۶ك جنوب خاوری **قلعه نو ۳ك** شوسه شاهرود **بگرگان** ، جلگه ، معتدل سکنه **۱۵۱** نفرشیعه ،فارسی آب ازقنات محصول : غلات، بن‌شن ، پنبه ، لبنیات ، شغل : زراعت و گله‌داری ، راه فرعی‌دارد . مزارع **گل گنبد، زرگل ، سفیدان ، غاغستان** جزء این ده‌است .

چهارطاق ده از دهستان **پشت بسطام** بخش **قلعه نو** شهرستان شاهرود ۶ ك جنوب قلعه‌نو ۲ ك باختر شوسه شاهرود بگرگان دشت ، معتدل ، سکنه **۴۶۰** . شیعه ، فارسی آب از قنات. محصول : غلات، بن‌شن میوه جات ، لبنیات . شغل : زراعت ، گله‌داری ، مکاری ، راه فرعی بشوسه دارد ، این ده از دو محل بالا و پائین تشکیل شده ، یکی به **چهارطاق سید آباد** مشهور، سکنه‌آن در حدود **۲۸۰** نفر ، دیگری به **چهار طاق آقا بزرگ** معروف و سکنه آن **۴۳۰** نفراست .

نگارمن ده جزء دهستان **پشت بسطام** بخش **قلعه نو** شهرستان **شاهرود ۲۴ك** جنوب باختری قلعه‌نو **۱۶ ك** شوسه شاهرود ـ کوهستانی ، سردسیر ، سکنه **۱۹۰** نفرشیعه. فارسی. آب از چشمه‌سار،محصول غلات ، بن شن ، لبنیـات ، شغل : زراعت و گله داری ، راه مال رو و اتومبیـل نیز میتوان برد .

اسامی دیگر دهکده‌های دهستان **پشت بسطام** از **بخش قلعه نوخرقان** شاهرود بشرح زیراست:

امیریه، اعظم‌آباد ، پرو ، تقی آباد ، حسین آباد ، دولت آبـاد ، دهنه کلات ، ده خیر ، زرگر، شریف آباد ، علی کاهی ، علی آباد ، قطری ، قلعه عبدالله ، قهج پائین ، قلعه‌محمد آقا ، قلعه میرزا محمد علی ، قاسم آباد اسماعیل خان ، قاسم آباد خانلر ، قاسم آباد میرهاشم ، قادر آباد ، نمدمال ، کلامو ، گنده پلی ، گرجی گرگان ، مجید آباد.

بخش میامی

میامی نام یکی‌از **بخشهای چهارگانه** شهرستان **شاهرود**است،این بخش درخاور شهرستان واقع، قسمت شمالی آن کوهستانی وقسمت‌جنوب آن دشت‌است. بهمین‌نسبت هوای قسمت مرتفع بخش سردوقسمت جنوبی‌معتدل میباشد.

راه شوسه‌**شاهرود به‌مشهد** از وسط این‌بخش عبورمینماید، مرکز بخش**قصبه‌میامی** واقع در ۶۰ کیلومتری خاور شاهرود سرراه‌شوسه‌است.

اینبخش از **سه‌دهستان: مرکزی ـ فرومد ـ نردین** تشکیل میگردد. دهستان **نردین** درقسمت شمال و**فرومد** درشمال خاور وقسمت **مرکزی** حوالی**میامی** واقع است.

جمع‌قراء بخش **۴۴** آبادی بزرك وکوچك و جمعیت‌آن درحدود **۲۳** هزارنفراست.

دهستان مرکزی از ٤ بلوك بنام بلوك **کلاته - اربعه- سرحدات- مرکزی** تشکیل شده .

کلاته درقسمت شمال خاوری **میامی** واقع ودارای **۱۳** آبادی است. **اربعه** ازچهار آبادی تشکیل شده و در شمال باختری **میامی** واقعست ، **سرحدات** در جنوب باختری **میامی** واقع شده دارای **۵** آبادی است .جمع قراء دهستان مرکزی **۲۵** آبادی وجمعیت آن درحدود **۱۲** هزار نفر قراء مهم آن بشرح زیراست:

در بلوك کلاته _ **ری آباد- کوهان- بکران - ابراهیم آباد** - دربلوك اربعه **کلاته‌خیج- خیج- مزج- جیلان** - در بلوك سرحدات **- جودانه- اسرائیل - محمدآباد - ارمیان** در قسمت مرکزی **میامی**.

میامی

قصبه مرکز بخش میامی شهرستان **شاهرود** مختصات جغرافیائی آن بشرح زیراست:

طول ۵۵ درجه ٤٠دقیقه، عرض ۳٦درجه ۲۵ دقیقه.

این قصبه در**۹۰** کیلومتری خاور شاهرود سرراه شوسه شاهرود **بمشهد**واقع هوای آن معتدل‌است.

قصبه دارای **دوهزارنفر** سکنه است ، زبان فارسی- مذهب مسلمان شیعه _ در این قصبه‌در حدود**۲۰** باب دکان دوگاراژ پنج **کاروانسرا** وجود دارد، ازادارات‌دولتی بخشداری آمار، فرهنگ ، بهداری وپاسگاه ژاندارمری دارد. آب این قصبه ازیك رشته‌قنات،محصول آن غلات ومیوه‌جات است،صنایع دستی زنان بافتن کرباس و قدیفه است. دبستان دارد . **کاروانسرای شاه عباسی** آنجا ازآثار قدیمه میباشد .

چون شرح مختصات جغرافیائی **میامی** در اینجا بیان شد، بی مناسبت نمیداند واقعه بسیار شیرین ادبی راکه دراین قصبه اتفاق افتاده و نقل آن خالی از لطف نیست بازگو نماید.

گویند **ابوالحسن میرزاحیرت**،**(شیخ الرئیس)** درحین مسافرت از راه **مشهد** به **طهران** در موقع عبور ازقصبه **میامی** در دشت باصفائی خارج از دهکده مذکور بزمی میآراید وطبق عادت معمول شاعرانه باتفاق همراهان خود به باده گساری‌میپردازد.

اتفاقاً درقصبه **میامی** زاهدی اقامت داشته‌که به شیخ الرئیس ارادت میورزیده است چون‌ازآمدن **شیخ الرئیس**مطلع‌میشود نامه‌ای توسط یکی‌ازمریدان خودبرای او مینویسدو بعدازبیان‌تعارفات‌معمولی‌تقاضای‌وقت‌ملاقات برای‌عرض‌ارادت‌ازحضور**شیخ الرئیس**مینماید.

وقتیکه قاصد نامه شیخ وزاهد ده را به‌حیرت میدهد نامبرده بعداز قرائت‌نامه‌مذکور ارتجالا رباعی ذیل‌را سروده ودرجواب‌نامه شیخ برایش میفرستد:

تا خیمه بصحرای میامی زده‌ایم **با بربط ونی‌رطل پیاپی‌زده‌ایم**
ای‌شیخ مده‌زحمت‌خود،خجلت‌ما **در خیمه ما میا، میا،می‌زده‌ایم**

وقتیکه **شیخ دهکده** رباعی‌فوق رامیخواند از ملاقات با **ابوالحسن‌میرزاحیرت** خودداری می‌نماید و شاعر نیز باخیال راحت به‌مسافرت خود ادامه میدهد.

مزج ده جزء **بلوك اربعه** . دهستان مرکزی **بخش میامی** شهرستان **شاهرود** ۳۴ك شمال باختری میامی ۲۱ك شمال شوسه شاهرود به **سبزوار** - جلگۀمعتدل- سکنه **۱۱۵۰** نفر- شیعه-فارسی آب ازقنات محصول: غلات ، پنبه ، بادام، انگور ، شغل. زراعت‌وگله داری ، کرباس بافی- راه‌مالرو دبستان دارد.

خیج ده جزء **بلوك اربعه** دهستان مرکزی بخش میامی شهرستان شاهرود ٤۲ ك شمال باختری **میامی** ۲۰ك شمال **راه‌آهن‌خراسان** کوهستانی - سرد سیر - سکنه **۱۱۶۰** نفر - شیعه ، فارسی آب از قنات. محصول: غلات ، انگور، لبنیات ، شغل: زراعت، کرباس‌بافی- راه‌مالرو.

ارمیان ده جزء **بلوك سرحدات** دهستان مرکزی **بخش‌میامی** شهرستان شاهرود**۲۳ك** جنوب باختری**میامی- ۹ك** جنوب‌شوسه **شاهرود** به **خراسان**- کوهستانی- معتدل- سکنه **۴۵۰**-شیعه، فارسی، آب‌از قنات و از آب **اسرائیل** - محصول:غلات، میوه جات ، شغل : زراعت و گله داری، کرباس بافی، راه مالرو.

کلاته خیج **قصبه**جزء **بلوك اربعه**دهستان مرکزی **بخش میامی** شهرستان شاهرود **۴۰ ك** شمال باختری میامی **۱۸ ك** راه آهن خراسان، کوهستانی، معتدل، سکنه **۲۱۰۰**، شیعه، فارسی، آب از قنات مهم محصول:غلات، میوه جات، لبنیات، شغل: زراعت و گله‌داری، کرباس بافی، دبستان و راه فرعی دارد .

کوهان ده جزء **بلوك كلاته** دهستان مرکزی **بخش میامی** شهرستان شاهرود، **۲۵ك** شمال‌خاوری میامی **۲ك** شمال**راه‌آهن خراسان** جلگه، معتدل، سکنه**۶۵۰** شیعه، فارسی، قنات، محصول : غلات ، لبنیات، شغل: زراعت، کرباس بافی، راه مالرو.

جیلان ده جزء **بلوك اربعه** دهستان مرکزی **بخش میامی** شهرستان شاهرود. **۲۸ك** شمال باختری **میامی ۱۴ك** شمال **راه آهن** ، جلگه،معتدل، سکنه**۸۹۰**شیعه،فارسی، آب‌ازقنات‌کهن شورمحصول: غلات، میوه‌جات،پنبه، لبنیات، شغل: زراعت، گله داری،کرباس بافی، راه مالرو**مزرعه سروخی** که ۱۰ نفر سکنه دارد جزء این ده میباشد.

محمدآباد ده از**بلوك سرحدات** دهستان مرکزی **بخش میامی** شهرستان شاهرود **۱۲ ك** جنوب باختری میامی **۴ك** جنوب شوسه **شاهرود** به **خراسان**، کوهستانی .معتدل. سکنه **۵۷۰** .شیعه،فارسی، آب‌از قنات، محصول: غلات،میوه‌جات، بن شن، لبنیات. شغل: زراعت و گله‌داری . کرباس بافی راه مالرو

اسرائیل ده **از بلوك سرحدات** دهستان مرکزی **بخش میامی** شهرستان شاهرود. **۱۸** کیلومترجنوب باختری میامی ۶ کیلومترجنوب شوسه **شاهرود** به **سبزوار** کوهستانی. معتدل. سکنه **۴۷۰** شیعه. فارسی. آب ازقنات مهم. محصول: غلات. میوه‌جات. شغل زراعت. گله‌داری. کرباس بافی. راه مالرو.

جودانه ده‌جزء **بلوك سرحدات** دهستان مرکزی **بخش میامی** شهرستان **شاهرود. ۱۳ك** جنوب باختر **میامی ۴ك** جنوب شوسه **شاهرود** به **سبزوار** جلگه. معتدل. سکنه **۵۵۰**. شیعه، فارسی. آب ازقنات. محصول: غلات. میوه‌جات، لبنیات. شغل. زراعت. گله‌داری. کرباس بافی، راه مالرو.

ری‌آباد ده از **بلوك کلاته** دهستان مرکزی **بخش میامی** شهرستان شاهرود **۴۱ك** شمال خاوری **میامی ۱۲ك** شمال **راه‌آهن خراسان** کوهستانی. معتدل. سکنه **۷۵۰** نفرشیعه. فارسی. آب‌ازقنات. محصول: غلات. میوه‌جات. لبنیات. شغل: زراعت‌وگله داری. کرباس بافی. راه مالرو. دبستان‌دارد.

گردآباد ده از **بلوك کلاته** دهستان مرکزی **بخش عیامی** شهرستان شاهرود **۳۰ك** شمال خاوری **میامی ۸ك** سر **راه‌آهن خراسان** جلگه. معتدل. سکنه **۴۰۰**. شیعه. فارسی. آب از قنات. آب شور. محصول: غلات. لبنیات. شغل. زراعت. کرباس بافی.

کلاته اسد ده از **بلوك سرحدات** دهستان مرکزی **بخش میامی** شهرستان شاهرود **۸ك** جنوب باختری **میامی ۳ك** جنوب شوسه **شاهرود** به **سبزوار** کوهستانی. معتدل. سکنه **۳۲۰**. شیعه، فارسی، آب ازقنات محصول: غلات. انگور. لبنیات. شغل. زراعت‌وگله داری. کرباس بافی. راه مالرو.

زیدر نام مزرعه‌ایست از دهستان‌مرکزی **بخش میامی** شهرستان‌شاهرود **۱۳** کیلومتری خاور **میامی** سر راه شوسه **شاهرود بمشهد**. راه فرعی **دهستان بیارجمند** ازشوسه **خراسان** ازاین مزرعه‌منشعب میگردد و سکنه‌آن درحدودده‌پانزده نفر است.

اسامی دیگر دهکده‌های دهستان مرکزی **بخش میامی** بشرح زیراست:

ابراهیم‌آباد، کلاته‌چنگک، میان دشت، مسیح آباد، اصغرآباد، استخرو، بکران، پویه، جهان‌آباد، حسین‌آباد، سقا آباد، شریف آباد، کلاته مغری، هونستان.

دهستان فرومد

فرومد نام یکی از دهستانهای **بخش میامی** شهرستان **شاهرود** است، این‌دهستان در قسمت‌شمال‌خاوری **میامی** درمنطقه کوهستانی واقع، هوای‌آن معتدل. آب‌ازقنوات محصول عمده غلات. میوه و لبنیات است، مرکز دهستان **قصبه فرومد** میباشد.

این دهستان از ٦ آبادی تشکیل شده جمعیت آن درحدود **۶هزار** نفر وقراء مهم آن بشرح زیراست :

فیروزآباد. عباس آباد ، استربند .

معادن مس .ذغال‌سنك. نفت. کرومیت. در ارتفاعات این دهستان مشاهده شده فعلامس وکرومیت آن استخراج میگردد.

فرومد **قصبه** مرکز **دهستان فرومد** از بخش **میامی** شهرستان **شاهرود ۱۰۵** کیلومتری شمال خاوری **میامی ۲۲ك** شمال باختری **داورزن** که سر راه شوسه **شاهرود** به **سبزوار** واقع است و**۶۳** کیلومتری **عباس آباد**، راه نیمه شوسه **بعباس آباد** دارد .

جلگه. معتدل. سکنه **۳۶۰۰** نفر. زبان فارسی. مذهب. مسلمان شیعه .آب از سه رشته قنات. محصول. غلات ومیوه. شغل مردان زراعت و گله‌داری. صنایع دستی زنان کرباس‌بافی دبستان دارد . این قصبه درزمانهای قدیم بسیار آباد و پر جمعیت بوده و در حمله مغول ویران شده است.

ازآثار قدیمی یکی **مقبره ابن یمین** ودیگری **مسجدجامع** است که در **قرن چهارم** هجری بنا گردیده وکاشیهای بسیار زیبائی دارد . شرح ساختمان آثار فوق‌الذکر در فصل بناهای تاریخی این تألیف خواهدآمد.

عباس آباد ده جزء **دهستان** فرومد بخش **میامی** شهرستان **شاهرود ۷۲** کیلو متری خاور **میامی**. سر راه شوسه **شاهرود** به **سبزوار**. دامنه. معتدل. سکنه **۷۵۰** نفر. شیعه. فارسی، آب از قنات محصول: غلات. میوه‌جات، درحوالی این آبادی **معدن مس** وجود دارد، کارخانه ذوب مس و برق. شعبه نفت. پاسگاه نگهبانی، دبستان دارد.

بنای **کاروانسرای معروف به شاه‌عباسی** آن قدیمی است. اهالی این دهکده ظروف سنگی ازقبیل دیزی و تسبیح وغیره بسیارهنرمندانه تهیه نموده وسرراه شوسه بفروش میرسانند

استربند ده جزء **دهستان فرومد** بخش **میامی** شهرستان **شاهرود** ۹٦ك شمال‌خاوری **میامی**، ١٠ ك جنوب باختری **فرومد** ١٤ کیلومتری شمال شوسه **شاهرود** به **سبزوار**. کوهستانی. معتدل. سکنه **۷۰۰** نفرشیعه فارسی. آب ازقنات. محصول: غلات. میوه جات. لبنیات. شغل: زراعت‌وگله‌داری راه مالرو .

اسامی دیگردهکده‌های **دهستان‌فرومد** بشرح زیر است:

فیروزآباد بالا، فیروزآباد پائین، کلاته سادات، کلاته ملا، مسیح آباد، عیش آباد، حسین آباد، قلعه صدر آباد، الهاك،

دهستان نردین

نردین نام یکی از **دهستانهای بخش میامی** شهرستان **شاهرود** ، این دهستان در قسمت شمال ونقاط مرتفع سلسله جبال البرز واقع، هوای آن سردسیر- تابستان معتدل ییلاقی، آب از چشمه‌سارهای کوهستانی، محصول‌عمده آن غلات، بن‌شن ، لبنیات ومیوه‌جات جنگلی‌است- تابستان برخی ازساکنین شهرستان **گنبد** بطور موقت دراین دهستان میآیند. راه بدهستان مالرو خط تلگراف **بجنورد-جاجرم- شاهرود** از مرکزآن می گذرد- مرکز دهستان **قریه‌نردین** است این دهستان از**۱۳** آبادی تشکیل‌شده ، سکنه‌آن درحدود **۵هزار** نفروقراء مهم‌آن بشرح‌زیر است:

نام نیك-حسین آباد- کرناك - تلوین.

نردین ده مرکز **دهستان‌نردین** بخش‌**میامی** شهرستان **شاهرود ۸۰ك** شمال **میامی ۳۶ك** خاور شوسه **شاهرود‌به‌گرگان** کوهستانی سردسیر - سکنه **۹۵۰** -شیعه،زبان: ترکی و فارسی آب از چشمه محصول: غلات ، حبوبات میوه‌جات ، شغل. زراعت‌وگله‌داری - راه‌فرعی، پاسگاه‌نگهبانی دبستان دارد. خط تلگراف **بجنورد بشاهرود** ازاین‌ده‌میگذرد.

حسین آباد ده از دهستان **نردین** بخش **میامی** شهرستان **شاهرود۲۴** ك شمال **نردین** کوهستان جنگلی- سردسیر- مالاریائی- سکنه**۹۰۰** شیعه . زبان ترکی ، فارسی ، آب‌ازچشمه ورودخانه‌محلی‌محصول : غلات بن‌شن، لبنیات - شغل زراعت وگله داری، نمدمالی- راه‌مالرو.

اسامی دیگر دهکده‌های **دهستان‌نردین** از بخش‌میامی بشرح زیراست :

حق‌الخواجه - دشت‌شاه- قوشه دگرمان - کمردار- کنسلو - نام‌نیك گرناك- تلوین.

بخش بیارجمند

بیارجمند نام یکی از بخشهای شهرستان **شاهرود** است . این بخش درقسمت جنوب خاوری شاهرود وحاشیه‌دشت‌کویر واقع،هوای‌آن‌زمستان‌معتدل، تابستان گرم‌میباشد.

این بخش از دو دهستان بنام **مرکزی و خارطوران** تشکیل شده، دهستان مرکزی **بیارجمند** کوهستانی و دهستان **خارطوران** دشت و شن زار و هوای آن خشك و ناسالم‌است .

آب قراء بخش عموماً ازقنوات‌کم‌آب ولب‌شور، محصول عمده‌آن غلات، تنباکو و پنبه‌است .

در برخی‌از قراءآن پسته‌و بادام بعمل میاید . معاش عمده اهالی از زراعت‌مختصر وگله‌داری میگذرد . زمستان گله داران طوایف **سنگسری** و کرد های **قوچانی** و

شوشتری برای تعلیف احشام و اغنام خود درحدود این بخش از مراتع زمستانی استفاده نموده اول بهار بمحل ییلاقی خودکوچ مینمایند .

از ساکنین بومی بخش آنانکه گله‌دار و یا بضاعتی دارند تابستان به ییلاقات میروند راه بخش عموماً مالرو ولی چون اراضی مسطح‌است درموقع خشکی به اکثر قراء بخش اتومبیل رفت‌وآمد مینماید .

مرکز بخش **قصبه بیار** میباشد،جمع قراء ومزارع بخش **۴۰** وجمعیت‌آن بالغ بر **ده‌هزار** نفر است .

بیار

قصبه مرکز بخش **بیارجمند** از شهرستان **شاهرود** ، این قصبه در **۱۱۴** کیلومتری جنوب خاوری شاهرود و **۴۲** کیلومتری جنوب **زیدر** که سرراه شوسه **شاهرود**به**سبزوار** واقع‌است قرارگرفته .

هوای‌آن معتدل ، آب از دو رشته قنات ـ محصول عمده تنباکو ، غلات ، بن‌شن ، پنبه و پسته‌است . شغل مردان زراعت وگله‌داری صنایع دستی زنان مختصر کرباس بافی‌است

جمعیت قصبه در حدود **۲۶۰۰** نفر . زبان مادری فارسی . مذهب مسلمان ، شیعه اثنی‌عشری‌است .

از طریق **زیدر** راه فرعی اتومبیل رو است ـ ادارات بخشداری و نگهبانی ، شعبه دخانیات ، آمار ، صندوق پست ، ۱۰ باب دکان ۲ کاروانسرا و دبستان دارد .

چند مزرعه‌کوچك که هریك دو سه خانواده سکنه دارد بنامهای **امین‌آباد** ، **توبره پشتو** ، **پهن‌نواب** جزء قصبه‌است .

دستجرد

ده جزء دهستان مرکزی **بخش بیارجمند** شهرستان **شاهرود** ۳۰ك شمال‌خاور **بیار** ـ راه فرعی به **عباس‌آباد** دارد. کوهستانی معتدل، سکنه **۱۱۰۰** نفر شیعه ـ فارسی‌آب‌ازقنات . محصول: غلات تنباکو ، پنبه ، بن‌شن ، پسته ، بادام . شغل : زراعت و گله‌داری ـ راه مالرو .

قلعه بالا

ده از دهستان مرکزی **بخش بیارجمند** شهرستان **شاهرود** ۲ك خاور **بیار** ـ کوهستانی ـ معتدل . سکنه **۵۵۰** شیعه ـ فارسی ـ قنات ـ غلات ، بن‌شن ، تنباکو ، پنبه ، بادام ، پسته ، شغل‌زراعت وگله‌داری ـ راه مالرو ،

غزازان

ده از دهستان مرکزی **بخش بیارجمند** شهرستان**شاهرود** ۲۴ ك خاور **بیار** ۳۲ك جنوب شوسه **شاهرود** به **سبزوار** . جلگه . معتدل سکنه**۵۰۰** نفر شیعه ـ فارسی آب ازقنات . محصول : غلات تنباکو ، پنبه ، بن‌شن . شغل : زراعت وگله‌داری ـ راه مالرو، درفصل خشکی از **بیار** اتومبیل میتوان برد .

خانه خودی ده از دهستان بخش **بیارجمند** شهرستان شاهرود ۲۰ك خاور بیار کوهستانی ـ معتدل ، سکنه **۴۰۰** شیعه ـ فارسی ـ آب از قنات . محصول : غلات ، تنباکو ، پنبه بن شن ، بادام ، پسته ـ شغل زراعت وگله‌داری ، راه فرعی اتومبیل‌رو ، دبستان دارد .

اسامی دیگر دهکده‌های دهستان مرکزی **بخش بیارجمند** بشرح‌زیراست:

دزیان ـ طاهرآباد ـ قلعه احمد ـ کلاته دلبر ـ گیور ـ یزدو

دهستان خارطوران

خارطوران نام یکی از دهستانهای بخش بیارجمند شهرستان**شاهرود** است این دهستان در جنوب خاوری بیارجمند تقریباً جنوب **سبزوار**حاشیه دشت‌کویر واقع،هوای آن گرم‌معتدل، آب قراءآن ازقنوات کم‌آب‌ومحصول آن مختصرغلات و تنباکو وپنبه‌است . زمستان دهستان معتدل و تابستان آن بشدت‌گرم میشود ، این دهستان قشلاق طایفه سنگسری و کردهای‌قوچانی‌وگله‌داران ترشیزی است‌که با احشام خود چندماهی درمراتع آن سکونت نموده اول بهار مراجعت می‌نمایند . راه بدهستان مالرو ولی در فصول خشك بواسطه مسطح بودن اراضی بوسیله بلد اتومبیل میتوان برد .

اسامی دیگر واحه‌های دهستان **خارطوران** بخش **بیارجمند** بشرح زیراست:

ناهر ـ برم ـ ابوالحسنی ـ باغستان ـ پشت‌آسمان ـ تقمر ـ تلخ آب ـ جعفر آباد ـ چاه مرئی ـ حجاج ـ حصارو ـ خار ـ درازو ـ رباط رنگ زیور ـ زبان آباد ـ سالك ـ صالح آباد ـ عشقوان ـ فریتو ـ فری‌در ـ کاریر گرم‌آب بالا ـ گرم‌آب پائین ـ نوه ـ نارستانه

تاریخچه راه‌آهن تهران ـ مشهد

مهمترین راه ارتباطی **ایالت قومس** راه آهن **تهران، مشهد** است. تاریخچهٔ مختصر این خط از زمانی شروع میشودکه ساختمان راه آهن سرتاسری خاتمه پذیرفت و جهت اتمام خط گرمسار بمشهد مؤسسه‌ای بنام اداره کل ساختمان راه آهن در تهران تشکیل شد.

ساختمان این‌خط در **۲۴اسفندسال۱۳۱۶هجری** بنا بفرمان **اعلیحضرت‌فقید رضاشاه‌کبیر** آغاز گردید، ودرطی مدت کمی بشاهرود رسید. بموازات ریل گزاری و اتمام راه‌آهن گرمسار وشاهرود ساختمان‌ایستگاهها و پلها وخاکریزی این‌راه تا سبزوار انجام یافت وآماده ریل گزاری گردید.

لیکن واقعه شوم **شهریور ۱۳۲۰** موقتاً انجام عملیات اختتام راه را متوقف ساخت بعد از حوادث شهریور وآرامش‌اوضاع در سال **۱۳۲۶** شمسی‌طبق‌تصویبنامه‌هیئت‌دولت‌مقرر شدکه‌برنامه ساختمانی راههای‌کشور تعقیب گـردد، اما بحرانهای موقتی و مشکلات مالی همواره موانعی بودند که از انجام این آرزوی ملی جلوگیری میکردند. خوشبختانه با تأسیس سازمان برنامه در سال **۱۳۲۸** وتأمین اعتباری‌که ازطرف این مؤسسه بعمل‌آمد بار دیگر ساختمان بالاست و زیرسازی این خط عملی گردید و پس از آن نخستین مرحله ریل گزاری راه‌آهن شاهرود بمشهد در روز سوم اسفند **۱۳۳۳** بوسیله وزیر راه آغاز گشت و اولین قطار در تاریخ یکم مرداد ماه **۱۳۳۵** وارد ایستگاه نیشابورشد، فعالیت و کوشش مهندسین ایرانی و پشتکار و علاقه دولت باعث شدکه ریل گزاری **نیشابور به مشهد** نیز بزودی خاتمه پذیرفت، در تاریخ ۱۷دیماه همین‌سال آخرین عملیات ریل گزاری این خط بپایان رسید و راه آهن تهران‌ـمشهد آماده بهره‌برداری گردید.

این خط در **گرمسار** (۱٤٤کیلومتری تهران) از راه‌آهن شمال جدا شده با **۲۰** تا **۵۰** کیلومتر فاصله از سلسله جبال البرز شهرهای **سمنان و دامغان** را پشت سر گذاشته و پس از ورود**بشاهرود** باکمی تمایل بطرف شمال از اراضی ما بین **جاجرم وسبزوار** میگذرد و به **نیشابور** و **مشهد** منتهی میگردد. شیب این‌خط در مناطق مختلف حداکثر پانزده درهزار وشعاع آن حداقل**۳۰۰**متر بوده تعدادقوسها بسیارکم و تقریباً قسمت اعظم راه درخط مستقیم قرار گرفته‌است.

خط**گرمسار‌ـ‌مشهد** تقریباً ازسه‌هزار پل میگذرد. هشتاد پل از این تعداد جزء پلهای بزرك بوده، معظمترین‌آنها پل بتون‌آرمهٔ **طرق** است‌که با **یازده‌دهنه** شش متری یعنی **۶۶** متر طول بلندترین پل این‌خط بشمار میآید.

در طول این خط **۴۳** ایستگاه درجه **۵** و شش ایستگاه درجه**۲** ساخته شده است. **ایستگاه‌شاهرود** مرکز ناحیه راه‌آهن‌شمالشرق‌میباشد. بهره برداری‌از خط مزبور روز دوازدهم اردیبهشت**۱۳۳۶** شمسی شروع گردیده‌است.

اسامی ایستگاههای راه آهن تهران - مشهد

نام ایستگاه	فاصله از تهران به کیلومتر
تهران	-
ری	۹
بهرام	۲۶
ورامین	۴۳
پیشوا	۵۲
ابردژ	٦٤
کویر	۸۸
گرمسار	**۱۱۴**
یاتری	۱۳۱
ده نمك	۱۵۳
سرخ دشت	۱۷۱
لاهورد	۱۸۸
بیابانك	۲۰۹
سمنان	**۲۲۷**
میاندره	۲۴۵
آبگرم	۲٦٤
گرداب	۲۷۷
هفتخوان	۲۹۳
لارستان	۳۰۷
بنور	۳۱۹
امروان	۳۳۳
سرخده	۳۴۹
دامغان	**۳٦۳**
زرین	۳۸٦
کلاته‌خوان	۴۰۹

نام ایستگاه	فاصله‌از تهران به‌کیلومتر
شاهرود	**۴۲۸**
بسطام	۴۴۹
شیرین‌چشمه	۴٦۹
گیلان	۴۸۸
بکران	۵۰۸
جهان‌آباد	۵۳۱
ابریشم	۵۵۰
جاجرم	۵۷۲
آزادور	۵۹۳
سنخواست	٦۱۲
جوین	٦۳۰
نغ‌آب	٦۵۵
اسفراین	٦۷۵
بیهق	٦۹۵
سبزوار	**۷۱۸**
فردوس	۷۴۲
قوچان	۷٦۵
نیشابور	**۷۸۷**
خیام	۸۱۰
کاشمر	۸۳۲
ابومسلم	۸۵۰
تربت	۸٦۹
فریمان	۸۸۷
نادرشاه	۹۰٦
مشهد	۹۲٦

خور و بیابانك

ولایت **جندق و بیابانك** درحال‌حاضر یکی‌ازبخشهای شهـرستان **نائین** ودر شمال خاورشهرستان مذکور واقع است .

چون درسیرادوار تاریخ این ولایت جزء ایالت **تاریخی‌قومس** وشهرستان **سمنان** بوده وهمانطوریکه‌در**فصل نوزدهم** این کتاب بیان گردید برای مردم **سمنان و دامغان وجندق** یکنفرنماینده جهت مجلس‌شورایملی درنظر گرفته شده‌بود و تا سال **۱۳۳۳** شمسی وضع بهمین منوال ادامه داشت .

بنابراین بذکراوضاع عمومی‌آن ولایت‌که مربوط به‌این تألیف خواهدبودمیپردازیم.

حدود ومشخصات بخش **خورو بیابانك** درحال حاضر بشرح‌زیراست :

ازطرف شمال **بدشت‌کویر** مرکزی‌که در جنوب شهرستانهای سمنان ودامغان واقع است،ازطرف جنوب ببخش **بافق** شهرستان**یزد**، ازخاور به بخش **طبس** (گلشن) شهرستان **فردوس** خراسان ؤازباختر به‌بخش **انارك** محدود است.

وضع طبیعی این‌بخش بطورکلی‌کویر بوده و نیز دارای ارتفاعـات منفردی بشرح زیر می‌باشد :

۱- درشمال‌خاوری بخش، **سیاه‌کوه - کوه سفیداب - کوه یخ‌آب وکوه‌سیاه** قراردارد .

۲- رشته‌کوه **بیاضیه وکوه چاه سیاه** درجنوب ازخاور بباختر کشیده شده ،**کوه حاجی** درجنوب ودوکوه منفرد دوشاخ‌که راه **انارك بحاجی آباد زرین** ازوسط این دوکوه میگذرد، درجنوب رشته ارتفاع باریك **کوه سرخ** که ازخاوربطرف شمال باختری کشیده شده و**بکوه بیاضیه** متصل‌میشود .

۳- **کوه سناب** که ازخاور بطرف باخترادامه دارد، و دیگر کوه‌های**هزاردره** و **زورآور** درقسمت باختری واقع شده‌اند .

درشمال این‌بخش تخته سنگهای نمك ویك باطلاق شوره‌زار وجود داردکه در مواقع بارندگی،آبها دراین‌باطلاق فرومیروند . درحد باختری این‌بخش **جنگلهای گز** درمحل **شیه‌گون** وجود داشته ودر **۲۵** کیلومتری باختر **خور** نیز باطلاق وجنگل گز دیده میشود.

هوای این‌بخش بعلت‌کویر بودن وداشتن اراضی شن‌زار گرمسیر وآب زراعتی قراء ازقنوات تأمین‌میشود، محصول عمده آن غـلات وخرما، شغل‌اهالی زراعـت ، صنایع دستی لیف خرما وکرباس بافی‌است .

قراء این بخش بوسیله راههای فرعی بیکدیگر مربوط بوده ودر فصل خشکی اغلب ازقراء اتومبیل میتوان برد، این‌بخش از **۱۸** آبادی بزرك و کوچك تشکیل شده و جمعیت آن درحدود **۱۳۴۹۰** نفراست‌مذهب اهالی شیعه و زبان مادری آنها فارسی. قراء مهم آن عبارتند از**خور** (مرکز بخش) - **فرخی- خدر- چوپانان- جندق**،دراین بخش ازمعدن گچ وسرب استفاده میشود ودر**جندق** زمین‌نفت نیزدیده شده که میگویند به نفت **شاهرود و سمنان** مربوط میباشد، در**بیاضیه** یك قلعه قدیمی‌دیده می‌شودکه درآن خندق‌کنده شده و

همچنین زیارتگاهی دارد که یك **درخت زیتون کهن** پهلوی آن دیده میشود، دراین بخش **۱۰** باب دبستان دایراست. ۱

جندق

قصبه **جندق** (جرمق) یا (گندگ) جزء بخش **خور و بیابانك** در**۶۵** کیلومتری شمال باختر **خور** درمسیرشوسه **جندق** به **انارك** واقع است.

چون این قصبه از سمت شمال که **بکویرسمنان** منتهی میشود اولین آبادی ولایت مذکور می‌باشد، بنابراین آنرا **جندق و بیابانك** نامیده‌اند نـه اینکه (بیابانك) نام دهی مخصوص دراین‌ولایت باشد، بطورکلی لفظ بیابانك بکلیه دهات این منطقه اطلاق میشود مخصوصاً **بیاضیه**

قصبه جندق درشمال غربی **کویر قومس** (مرکزی ایران) واقع است و تا آخرین قسمت بیابانك **۲۵** فرسنك وتاکویرقومس **۶**فرسنك وتا **سمنان** ازراه کویر**چهل** فـرسنك فاصله دارد.

این قصبه درجلگه واقع وجزء نقاط گرمسیر است، سکنه آن **۹۵۵۰** نفر است ولی بواسطه کم‌آبی و عدم امکان فعالیت همگانی مردم این قصبه اکثراً جلای زادگاه خود گفته و درشهرستانهای **سمنان، دامغان، یزد، نائین، شاهرود، مشهد و طهران** پراکنده می‌باشند، دین مردم جندق **شیخی** و **شیعه** و زبان آنـان فارسی و دارای لهجه مخصوص محلی است، آب آن ازچشمه وقنات محصول قصبه غلات، پسته، خرما، شغل‌مردان‌زراعت‌صنایع دستی‌زنان عبا وکرباس‌بافی، راه شوسه، دبستان دارد در حدود ٤٠ باب دکان و پاسگاه ژاندارمری دارد، دارای معدن سرب می‌باشدو قبلا استخراج میشده است.

قصبه جندق تقریباً دارای**۵۰** مزرعه‌کوچك وبزرك می‌باشد، دراین‌قصبه زمین‌نفت دیده میشودکه میگویند بنفت **سمنان** (خوریان) مربوط میشود.

این‌قصبه‌محل‌تولد میرزا ابوالحسن **یغمای جندقی** شاعرمعروف دوره‌قاجاریه است که‌شرح احوال وی **درفصل شاعران قومس**دراین تألیف بیان خواهدشد

فرخی

واحه یا دهکده **فرخی** برسرراه **جندق** به **خور** قرارگرفته وتا **خور**(مرکز بخش) ١٤ کیلومترفاصله دارد.

فرخی دهی است تقریباً بـزرك و دارای **۱۰۰۰** نفرجمعیت می‌باشد، هوای‌این‌قسمت ازجندق وبیابانك مانند سایرنواحی‌آن‌گرم است.

کشتزارهای این‌دهکده بوسیله سه رشته‌قنات آبیاری میشود و آب قنات آن نسبت بنواحی اطراف نسبتاً شیرین است.

محصول‌آن‌خرما، پنبه، روناس، ذرت است، دراین دهکده مصنوعات دستی نیز تهیه میشودکه عبارتند ازکرباس، جاروب، لیف (طناب) برك، دین‌اهالی مسلمان شیعه است و زبان‌آنان فارسی بالهجه مخصوص بخودشان‌که با سایرلهجه‌های‌آن نواحی فرق دارد.

۱ــ فرهنك جغرافیائی ایران جلد دهم.

مراسم عروسی وعزاداری اهالی این دهکده بنحوخاصی برگـزار میشود، بخصوص مراسم عزاداری وتعزیه‌های آنان دیدنی وتماشائی است .



مراسم عزاداری دهکده فرخی

دهکده خور مرکز بخش جندق وبیابانك است تا **جندق** **۹۰** کیلومتر وتا **فرخی** ۱۴ کیلومتر وتا **بیاضیه** ۶۰ کیلومتر فاصله دارد، دهکده خوررا میتوان به دوقسمت تقسیم نمود، قسمت اول ساختمان خانه‌ها و قسمت دیگر دشت وکشتزارها، که در امتداد ساختمانهای دهکده قرار گرفته است .

خور

کشتزارهای خورپوشیده از نخل خرما است هوای **خور** مانند نواحی دیگر این منطقه‌گرم وآب آن شوراست ، ولی‌آب آنجا ازسایر توابع بیشتر است و از سه رشته آب قنات‌وچشمه، بنامهای **دهزیر** ، **کلاغر** ، **دریاشور** استفاده میشود.

آب آشامیدنی اهالی ازحوضچه‌هائی‌که از آب باران پرمیشود تأمین میگردد واگر خشکسالی شود باید از آبادیهای دیگرآب شیرین بیاورند، بهمین علت بیرون دهکده خور آب‌انبارهای بزرگی بمنظورذخیره‌آب باران ساخته‌اند، تادرمواقعی‌که بارندگی نمیشودازآبهای ذخیره درآن انبارها استفاده نمایند. جمعیت **خور** درحدود **۲۰۰۰** نفراست وشغل بیشترآنان زراعت می‌باشد زبان مردم خورفارسی است ودارای لهجه‌ٔ محلی‌ٔ مخصوصی‌هستند که حتی‌با لهجه مردم **فرخی** که در۱۴ کیلومتری آن واقع‌است تفاوت بسیار دارد محصول آن : خرما،غلات ، پنبه ،وپسته است .

صنایع دستی‌آنان : برك، گلیم، قالی، لیف، بادبزن حصیری ،زنبیل می‌باشد .

گرمه

دهکده **گرمه** در بخش خوروبیابانک ، دردامنه کوهی بلند واقع است نخلستان و کشتزارهای گرمه ازپای کوه شروع میشود وانتهای آن ساختمانهای خانه‌ها قراردارد وطول آن درحدود۲ کیلومترمی باشد، آب و هوای **گرمه** بمراتب بهتر از آب و هوای **جندق** و **فرخی وخور** است محصول آن خرمااست که درنوع خودبی نظیرودرهیچیک ازنواحی بخش مذکور بمرغوبی آن یافت نمیشود.صنایع دستی آنان : بادبزن - طناب ، زنبیل، کرباس‌است.

جمعیت گرمه‌درحدود **پانصدنفر**است وشغل اکثر آنهازراعت‌می باشد، دردو کیلومتری گرمه چشمه‌ای هست که‌آب آن بمصرف زراعت میرسد، آب آشامیدنی اهالی نیزاز این چشمه تأمین میگردد، تادوسال قبل آب آشامیدنی‌اهالی بوسیله‌الاغ ومشك آب ازسرچشمه مذکور به دهکده‌حمل میشد،ولی‌چندی پیش بهزینه یکی‌ازملاکین خیراندیش‌دهکده بنام **آقای‌عامری** ازسرچشمه تادهکده‌لوله‌آهنی کشیده شد واکنون مردم بسهولت‌ازآب‌چشمه استفاده مینمایند.

در**۲۰** کیلومتری گرمه قریه‌کوچکی است‌بنام **آب‌گرم** که برروی تپه‌ای قرارگرفته وسه‌طرف آنرا کوههای بلنداحاطه کرده است، دراینجا چند خانواده سکونت دارند وبزراعت می‌پردازند .

در بلندترین نقطه‌تپه‌مذکور چشمه‌ایست که دارای آب بسیار گرم میباشد، ودرمحوطه پائین‌تر تپه حوضچه‌ای ساخته شده‌که اهالی برای معالجه امراض جلدی ازآب‌آن استفاده مینمایند ، جای بسی تعجب است‌که در **۴** الی **۵**متری چشمه فوق‌الذکر چشمه دیگری‌است که آب‌آن بسیار سرداست .

اردیب

در **۱۶** کیلومتری جنوب آبگرم‌مذکور در فوق دهکده ایست بنام **اردیب** در این دهکده درحدود **۱۳۰**خانوار سکنی دارند . اردیب دهکده‌ای زیبا است وآب‌وهوای خوب ومعتدلی دارد .

محصول عمده آنجا : غلات ، پنبه ، تنباکو ، کنجد ، لوبیا ، نخود و میوه های سردرختی است . زراعت شغل متداول بیشتر اهالی این‌دهکده‌است .

مهرجان

در **۳۶** کیلومتری جنوب **خور** دهکده‌ای است بنام **مهرجان** . مهرجان در زمین مسطح ولی ریگزار قرارگرفته و اطراف آنرا آبادی های کوچك دیگر احاطه کرده است. جمعیت این دهکده در حدود **پانصدنفر** میباشد. محصول‌آن یك‌نوع‌خرمای مخصوصی‌است که بزبان محلی**(قسب)** نامیده میشود . آب **مهرجان** شور است و از قنات تأمین میشود ، زبان مردم آنجا فارسی ولی دارای لهجهٔ مخصوص بخودشان میباشند . هوای این دهکده بعلت اینکه در ریگزار واقع شده گرمتر از سایر نقاط **جندق و بیابانك** است .

بیاضیه

دهکدهٔ **بیاضیه** در آخرین قسمت مشرق خاك جندق و بیابانك واقع است . این آبادی در **۹۰** کیلومتری مرکز بخش (**خور**) قرارگرفته و تا **رباط پشت بادام** که در بین‌راه **یزد** به **مشهد** واقع است **۹۰** کلومتر فاصله دارد . جمعیت بیاضیه درحدود **پانصد نفر** است شغل بیشتر اهالی این دهکده زراعت و گله‌داری است. آب وهوای بیاضیه‌از **جندق** معتدل‌تر است و از نظر آب وهوا بعد از اردیب مناسب‌ترین نقطه بخش خـور و بیابانك محسوب می‌شود .



دورنمای نخلستان بیاضیه

زمین **بیاضیه** برعکس سایر نقاط این‌منطقه مرغوبست . صیفی و میوه‌های سردرختی دراین محل بخوبی محصول میدهد . محصول این دهکده : خرما ، انگور ، نارنج، پرتقال، زردآلو ، غلات ، پنبه است . آب دهکده مذکور از قنات تأمین میشودو دنبالهٔ رشته قنات آنجا به **۱۴** کیلومتر میرسد ومادرچاه آن **۸۰** الی **۹۰** مترعمق دارد. زبان مردم بیاضیه فارسی ولهجه آنها نزدیك بلهجه کرمانی است [۱]

اسامی دهکده‌ها واحه‌های قابل‌ذکر بخش **خورو بیابانك** بشرح زیر است :

عروسان ـ آب گرم ـ حاجی آباد ـ ایـراج ـ نبشاپور ـ جنح ـ داد کیا ـ مصر دهنو ـ شکر آباد ـ طاهر آباد ـ کوره کز ـ بازیاب ـ جگارگ ـ نهرود ـ هفت تومان نو بهار .

۱ـ درتهیه وتنظیم اوضاع عمومی دهکده‌های خور وبیابانك از اطلاعات و مشاهدات آقای **هوشنك یغمائی** کارمند دفترمجله یغما استفاده شده‌است .

تکمله

جغرافیای تاریخی سمنان

درتأیید نظریه نگارنده درصفحه **۲۰۹** این تألیف مبنی براینکه **سمنان و سنگسر** محل‌سکونت طایفه‌**سك‌ها- سکه‌ها** بوده و بهمین علت‌عربها**سرحد غربی‌ایالت قومس** راکه ولایت سکه‌ها از آنجا شروع میشده **رأس الکلب** نامیده‌اند. نقل‌مطالب‌زیر از روی **تاریخ اجتماعی ایران** تألیف **استاد سعید نفیسی** لازم بنظرمیرسد:

درداستانهای ملی‌ایران مربوط به دوران‌پیش‌ازتاریخ جایی که گفتگوازجزد وخوردهای ایرانیان با بیگانگان هست‌بنام دو طایفه‌که‌ایرانیان باایشان کشمکش داشته‌اند برمی‌خوریم، یکی **سگساران** ودیگری **گرگساران**. پیداست که این‌داستان مربوط بزمانی‌است که‌ایرانیان قدیم ازآسیای مرکزی بایران امروزمی‌آمده‌اند و در دوطرف راه‌ایشان دوطایفه بوده‌اند که مزاحمشان شده‌اند و ناچار بوده‌اند با ایشان بجنگند.

گویا مراد **گرگساران** ساکنان ناحیه‌**گرگان** وازسگ**ساران** همان سگاهای قدیم بوده باشدکه سرزمین ایشان رانخست ایرانیان **سگستان وسگزستان** می گفتند وبعد این کلمه بسیستان بدلشد. پس‌راه ورود ایرانیان قدیم‌بایران امروز ازمیان گرگـان وسیستان می گذشته است که همان راه‌امروزی مشرق بمرکزوشمال ایران باشد وهمان **راه معروف ابریشم** است که همیشه‌آسیای شرقی راازراه ایران بآسیای غربی متصل میکرده است[1]

با توجه بمطالب فوق‌الذکر واینکه **راه ابرایشم معروف** که شاهراه ارتباط شرق وغرب‌ایران ازقدیم‌الایام بوده‌واین‌جاده‌ازسراسر**ایالت قومس** وشهرهای**سمنان ودامغان وبسطام** عبورمینموده، وحدشمالی شهرهای مذکوربه ولایت**گرگساران** که همانا**گرگان** حالیه باشد منتهی میشود. جای هیچگونه تردیدی باقی نمیگذاردکه طایفه **سگساران** در ایالت قومس‌نیزسکنی‌داشته‌اند،زیرا با درنظرگرفتن فاصله‌بسیار دور**گرگان تا سیستان**و وجود صحراهای بزرك لوت وکویربی‌آب وعلف مرکزی ایران دربین دومکان فوق خیلی بعید بنظر میرسدکه طایفه‌ای از **سیستان** مزاحم قافله‌ای‌که از **راه ابریشم** عبور مینموده بشود، پس با این نظر جایگاه **قوم سگه** تقریباً از سرحد غربی ایالت قومس‌که بنام **رأس‌الکلب** نامیده شده شروع میشده ودر **خراسان وسیستان** نیزجایگاههای مخصوصی داشته‌اند.

واین‌موضوع نیزحتمی است. وقتیکه قوم‌آریائی (ایرانیان) به‌این سرزمین مهاجرت کردند بمرور **سگساران** راعقب راندند وافرادآن طایفه‌نیز بکوهستانها پناهنده شده‌ونقاط

۱ــ تاریخ اجتماعی ایران در دوران پیش‌از تاریخ و آغاز تاریخ تألیف سعید نفیسی صفحه ۱۵ .

مستحکم وصعب‌العبوری‌را برای ادامه‌زندگانی خودانتخاب کردند ویکی‌از نقاط‌مورد بحث بطورحتم **سکسر** یاسگسریا **سنگسر** سمنان است .

اما درمورد وجه‌تسمیه سمنان

باکاوشهای پیگیری که نگارنده درمتون کتابهای قدیم وجدید تاریخی ومسالك‌ایرانی وعربی قبل‌ازاسلام وبعداز اسلام نمود .

این‌نتیجه‌حاصل‌شدکه نام **سمنان** در اصل **مَس‌ْمغان مَسمْغان** بوده **(مَسْ)** بمعنی مه و بزرك و **(مغان)** جمع مغ یعنی بزرك مغان ، بزبان پهلوی معنی **مس** بزرك است، از طرفی درحال حاضر بزبان سمنانی که باقیمانده زبان پهلوی است بـه چیز یاشخص بزرگ میگویند **(مَسْ)** وبه بزرگترمی گویند **(مَسْ تر)**

بنظرمن میم اول **مسمغان** رابمرور حذف نموده وآنرا **سمغان** خوانده‌اند **سمغان** نیز بعداً به**سِمنان وسمنان** تبدیل گردیده‌است.

دلایل نظریه وتحقیق فوق‌الذکر بشرح زیراست :

درفهرست اسامی حکمرانان مذهبی‌ایالات‌ایران در دوره **ساسانیان** ، نام حکمران مذهبی ناحیه **دماوند وپدشخوارگر** (سوادکوه) و **ری**، مسمغان یعنی مهترمغان‌ثبت شده است[1] ونامی‌ازحکمران مذهبی جداگانه‌ای که‌بر**سمنان وکومش ودامغان وبسطام** تسلط وحکومت داشته‌باشد دربین‌نیست (درصورتیکه اسامی حکمرانان و رؤسای‌مذهبی کلیه بلاد و شهرهای ایران‌آن زمان‌آمده است) بااین‌ترتیب بلاد **قومس وسمنان** نیزجزء مستملکات **مسمغان**منظورشده است وبا توجه‌بوسعت حوزه‌مذکور واینکه **سمنان** درمرکز فرمانروائی این خطه قرار میگیرد محل‌سکونت رئیس‌مذهبی درآنجاتعیین گردیده و بنام وی **مَسمغان** نام‌گذاری شده است .

اعراب مسمغان راتحریف نموده **مصمغان**ذکر کرده‌اند. بطوریکه‌مرحوم‌ملك‌الشعراء مینویسد ، گویند ازاواولاد **(ارمائیل)** وزیر **ضحاك** بود که جمعی کثیررا ازقتل‌نجات دادو فریدون اورا باین عبارت بستود وگفت (وس‌ماتاکی ته‌آزاذکردی) یعنی(بسا خاندانها که توآزادکرده‌ای) واورا (مَسْمغان) لقب داد وحکومت موروثی ناحیه دماوند واطراف آنرا بوی تفویض نمود وفرمانروائی نواحی مذکوردرخاندان نجیب وی‌باقی ماند .

ابومسلم **مسمغان** رااز**قلعه مندین** وقصر **استوناوند**[2] بزیر آوردو آخرین‌مسمغان را **مهدی عباسی** بغدرکشت .

۱ــ کتاب تاریخ اجتماعی ایران . ازانقراض‌ساسانیان تا انقراض امویان تألیف استاد سعید نفیسی صفحــه ۱۰ و کتاب سبك شناسی شادروان ملك الشعراء بهار جلد سوم صفحه ۷۴ و ۷۵ .

۲ــ قلعه استوناوندیا استاناباد دردامنه‌کوه دماوند پائینتر ازدژ فیروزکوه واقع است قزوینی‌گویدسه هزارسال ازعمراین دژ میگذرد . یا قوت‌گوید این قلعه را (جرهد) نیزگویند وپناهگاه اسپهبد پادشاه قدیم زردشتی مذهب این بلاد بوده و بعداً بتصرف فرقه اسماعیلیه درآمده است .

اینك باتوجه به تحقیقات دقیقی که استاد **کریستن‌سن دانمارکی** و همچنین استاد **سعید نفیسی**[1] درباره پادشاهان **کیان** نموده‌اند و مسلم شده‌است که میدان تسلط وفعالیت پادشاهان مذکور از **ری** تا **بلخ** وروجیحون بوده است .

واز طرفی با در نظرگرفتن اینکه مولد **زرتشت** پیغمبر در شهر **(رگ)** **(راگا)** **ری** می‌باشد واونیز بعلت مخالفت هم‌شهریان خودعازم مشرق ایران شد ودعوت خودرا بعد از **ری** بسوی‌مشرق، ازحدود **خوارو سمنان** شروع کرد، بعید بنظرنمیرسد ، کسانی‌که برای اولین دفعه دعوت وی راپذیرفته بودند بنام **صحابه** یا مهترمغان و بـزبان پهلوی مَسمغان خوانده ونامیده شده‌اند .

درضمن همانطوریکه در فصل جغرافیای تاریخی این‌کتاب صفحه ۲۰۲ نقل ازکتاب **زندآگاهی (بوندهشن‌بزرگ)** بیان‌گردید (درکومش‌آتشکده‌ای بوده که خود بخود میسوخته **ودرکتاب شهرستانهای ایرانشهر** نیزتصریح شده است‌که **آزی دهاك** پنج برج درشهرستان‌کومش ساخت وهمچنین ایجادآثار بسیارقدیمی مربوط به‌مذهب زردشت‌در محله‌های**کوشك مغان (کوشمغان)** و**زاویه‌مغان**(زاوغان) و**آتشگاه‌معروف** درسمنان که تاکنون باقی‌مانده وهم‌اکنون نیزبهمین نام خوانده میشوند .

ووجود **ده مغان** که همان **دامغان** باشد وآبادی‌آنجا نیزتوسط مغان‌آتشکده‌اانجام شده است. نظریه تحقیقی‌فوق را از هرلحاظ تأیید مینماید . و ایـن بیت **فردوسی** نیز در **شاهنامه** مؤیدگفتار بالا میباشد :

برفتند تـرکان ز پیش مغان — کشیدند لشگر سوی دامغـان

صادرات قومس

مهمترین‌امتعه‌**صادراتی قومس** دردوران پیش‌از اسلام همانطوریکه درفصول‌تاریخی مربوط به **هخامنشیان** بیان‌شد، استخراج وصدور **مس** بوده است، دردوران بعد از اسلام نیز پارچه‌های نخی وپشمی بسیارعالی وهنرمندانه تهیه وصادر میشده‌است **مقدسی** در باره صادرات قومس‌گوید :

دستمالهای سفید نخی‌کوچك وبزرك ساده وحاشیه‌دار درآنجا تهیه‌میکنند چنان‌خوب وگرانبهاکه قیمت بعضی‌از آنها بدوهزار درهم(هشتادپوند) بالغ‌میشود . پارچه‌های‌پشمی وانواع طیلسان‌که روی‌سر میاندازند نیزدر آنجا تهیه وصادر میشود .

۱ــ تاریخ اجتماعی ایـران دردوران پیش‌تاریخ وآغازتاریخ تألیف استاد سعیدنفیسی

۲ ــ درحال‌حاضر صنعت نساجی دستی فوق‌الذکر جای خودرا به‌پارچه‌های چیت‌ماشینی داده است‌که درکارخانه‌نساجی سمنان تهیه وصادر میشود .

فصل بیست و دوم

بناهای تاریخی قومس

مسجد جامع سمنان

مسجدجامع سمنان بنائی است بسیار قدیمی و کهنه که درطول زمان چندین‌مرتبه خراب و بعد تعمیروساخته‌شده وتغییراتی نیز درآن بوجود آمده است، ولی‌فعلا در مسجد مذکور آثار **دوره سلجوقی** و**تیموری** دیده‌میشود .

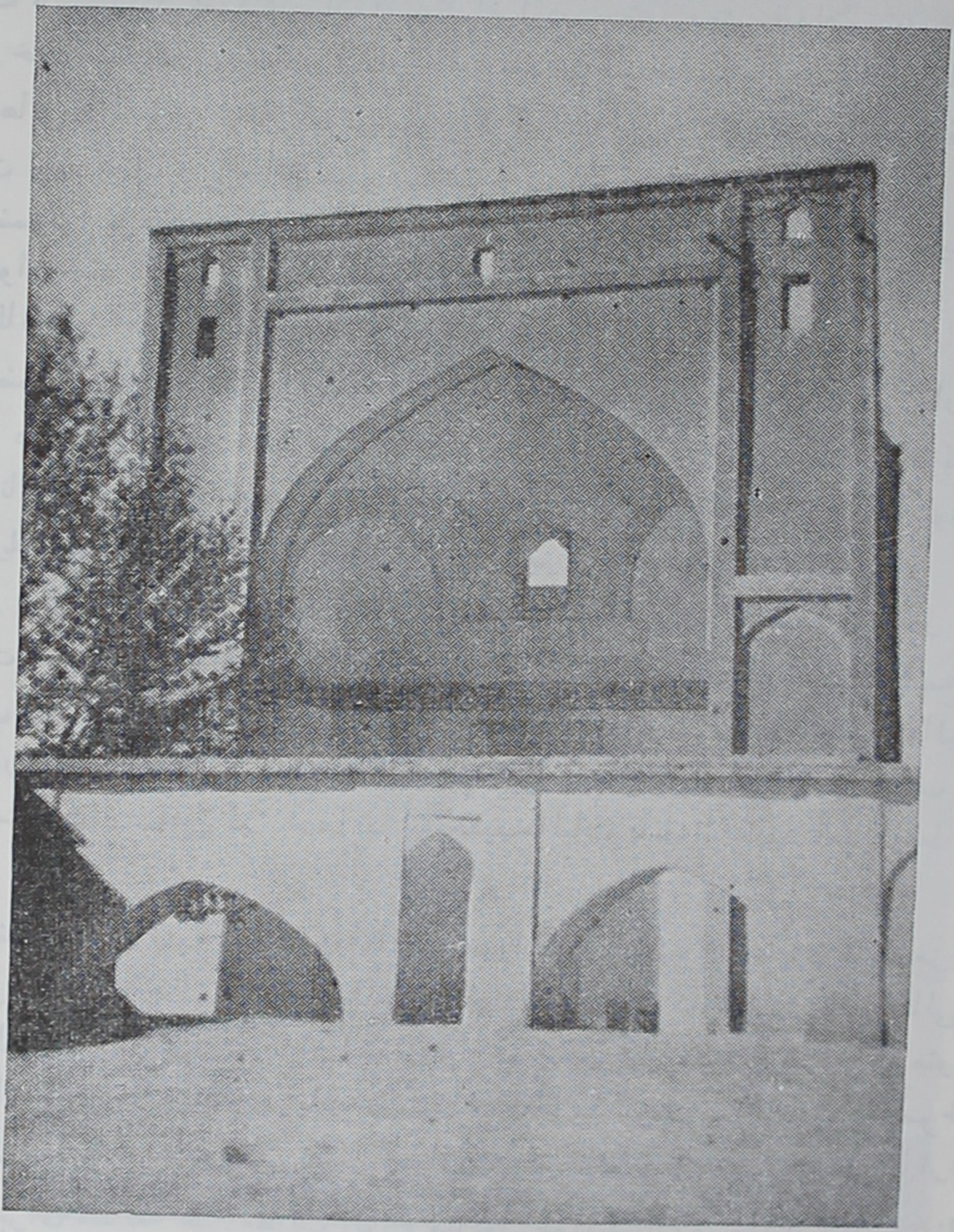
مرحوم **صنیع الدوله** در کتاب **مرآت البلدان** در بارهٔ مسجد جامع سمنان می نویسد :

گویند در زمان خلافت **حضرت امیرالمؤمنین‌علی بن ابیطالب** علیه‌السلام آن حضرت فرمودندکه از**کوفه** تا**بخارا** هزار ویك مسجد بنا کنند ، در حکومت**عبدالله‌بن عمر** اعیان سمنـان مسجد حالیه این بلد را ساختند ولی این بنارا چندان عظمتی نبود ، بعدها بدفعات اشخاص عدیده بر بنای اول افزودند و هر کس چیزی علاوه وملحق نمود، مثلا گنبدغربی و شبستان شمالی را با منار خواجه وند ، **خواجه ابوسعید سمنانی** و **خواجه‌نظام‌الدین** در عهد **سلطنت سنجرسلجوقی** ساختند، و شبستان جنوبی‌را **شیخ رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی** در زمان **وزارت‌ارغون‌خان** بنا نمود وچون‌خرابی بهمرسانیده بود در زمان خاقان خلد آشیان **فتحعلی‌شاه** طاب‌الله ثراه **ذوالفقار خان سمنانی** بتجدید آن پرداخت ، مسجد شرقی‌را **خواجه کیقباد بن ملك شرف‌الدین سمنانی** ساخته و ایوان متصل بگنبد را **خواجه عز الدین محمد بالیچه سمنانی** وزیر میرزا **شاهرخ** بناکرده‌است .

خلاصه وضع این مسجد بوضع مساجد اهل سنت شبیه است، مناره بلند دارد. وقفنامه مسجد در دوصفحه سنگ مرتسم وبدیوارنصب‌است . مقصوره این‌مسجد مربع‌متساوی‌الاضلاع و **چهارده‌قدم** در **چهارده‌قدم** میباشد ، ارتفاع گنبد مقصوره تقریباً **چهارده‌ذرع** و

ارتفاع ایوان مقصوره **بیست ذرع** ودهنه ایوان **ده ذرع** است . در بالای ایوان عبارت ذیل کتیبه شده است :

اسمه القدیم اعلی واولی بالتقدیم اتفق بناء العمارة المبارکة الشریفه فی ایام دولة سلطان الاعظم مالك رقاب الامم مولی ملوك العرب العجم ظل الله فی الارضین المؤید بتایید رب العالمین باسط الامن والامان . . . المؤمنین معین الاسلام والمسلمین شاهرخ شاه ادام الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین مرحمته واحسانه والموفق لبناء الخیر من خالص ماله الصاحب الاعظم دستور الوزراء فی الامم ملك الحاج و زائر الحرمین معز الدنیا والدین ملك حسین بن الصاحب الاعظم خواجه عزالدوله والدین محمد بالیجه سمنانی وکتب فی رجب سنه ثمان و عشرین و ثمانمائه (۸۲۸ هجری)



تصویر ایوان مسجد جامع سمنان

عرض حیاط و صحن مسجد **۲۴** ذرع و طول آن**۳۶** ذرع است، شبستانی در طرف مشرق در پهلوی مقصوره هست مشتمل بر **۲۷** طاق که بر روی **۱۶** ستون مدور قطور که در وسط است و هشت نیم‌ستون که درطرف دیوار شرقی میباشد بنا شده در سمت‌شمال مسجد نیز شبستانی است که **۱۶** ستون قطور مدور دارد ، در ایوان مسجد چند لوح سنگی نصب است که از همه مهمتر دو لوح آن‌می‌باشدکه هر دو فرامینی است از سلاطین صفویه‌که برای اطلاع قاطبه‌اهالی درایوان مسجد نصب شده .

ما در اینجا خلاصه‌ای از دولوح مذکور در فوق‌را مینویسیم[1]

لوح‌اول : سلطان‌حسین‌صفوی در سال اول جلوس خود بتخت سلطنت نامه‌ای بحاکم **خوار** و **سمنان** نوشته و در آن تاکید نموده است که اهالی را از قمار و سایر محرمات باز دارد و عموم عاصیان و بدکارانرا در حضور ریش‌سفیدان توبه‌دهند و چنانچه از عمل خود منصرف نشدند در انظار عامه حد بزنند مخصوصاً در آخرفرمان مینویسد :

اهالی و اوباش را ازکبوتر پرانی و کرك‌دوانی و نگاهداشتن‌گاو و قوچ و سایر حیوانات جهت‌جنك و پرخاش ممنوع‌ساخته ، سدآن ابوابرا ازلوازم شمارند ورقم قضاشیم معدلت‌مضمونرا برعموم‌اهالی خوانده برسنك نقش و برمساجد جامعه‌نصب نمایند . تحریراً فی‌شهرشوال ختم بالخیر والاقبال . (**سنه هزار و صدو شش**) و چند بیت شعر نیز در مدح سلطانحسین‌آمده است .

مضمون لوح‌دیگر که بر پهلوی لوح اول نصب گردیده، آنست که در زمان**شاه‌عباس کبیر** که در لوح مذکوره در یکجا (جد بزرگوار) و درجای دیگر (شاه بابام انارالله برهانه) نام برده‌شده دراخذ مالیات بنواحی شیعه‌نشین پنج یك تخفیف داده بودندوهمچنین (دوازده یك ایام رمضان‌المبارك محال‌مذکوره نیز به‌تحفیف مقررشد) .

در این زمان چون **تشیع اهالی سمنان** بظهور رسید تخفیف فوق در بـاره آنها مقرر گشت، توضیح آنکه چند تن از سادات و بزرگان سمنان بنام **عبدالواسع** و **میرزا ابوطالب** و **میرمحمدطاهر** و **آقاملکی** بدرگاه همایونی رفته و تخفیف مالیات را در باره شیعیان **سمنان** خواستار شدند ، بموجب این فرمان شهر سمنان در ردیف نقاطی‌قرار گرفته است که**شاه‌عباس** در باره‌آنها به‌تخفیف‌مالیات قائل شده‌بود ودراواسط لوح چنین نوشته شده :

(بنا برظهور تشیع ارباب و اهالی و صواحب و عجزه و رعایای الکاء مزبور توجه خاطر اشرف بترفیه حال ایشان و شفقت مرحمت بی دریغ شاهانه در باره اهالی و اعیان و عجزه الکاء مذکور فرموده ، از ابتدا سه ماهه ئیلان ئیل مقرر فرمودیم که متولیان عظام گرام دیوان اعلی مال نقدی و بلده و بلوکات الکاء مذکوررا **سوای قریه سرخه** موافق دستورالعمل زمان‌شاه جنت مکان علیین آشیان که درمحال شیعه معمولست در دفاترعمل‌نموده

۱ـ برای مطالعه عین مطالب الواح مذکور خوانندگان میتوانند بتاریخ‌سمنان تألیف نگارنده مراجعه نمایند.

و دستورالعمل دیناری پنج دینارا برطرف نمایند که موجب رفاه حال و فراغ بال شیعیان گشته در دعاگوئی دوام دولت روزافزون افزایند و مثوبات آن بروح پر فتوح آنحضرت فردوس منزلت و روزگار فرخنده آثار همایون ما عاید گردد ، حکام و تیولداران الکاء مذکور موافق عملکرد شیعه باعجزه ورعایای **ولایت‌سمنان** سوای **قریه‌سرخه** عمل نموده دیناری پنج دینار طلب ندارند .

در این فرمان نیز مانند فرمان سابق‌الذکر تاکیدشده که این مطالب‌را برسنگی نقش کرده در **مسجدجامع** ومحل‌مرتفع که منظورانظارخلائق باشد نصب‌نمایند تحریراً فی‌شهر



تصویر منارمسجد جامع سمنان

جمادی‌الثانی **۱۰۳۹** هزاروسی‌ونه هجری .

بطوریکه از مفاد الواح مذکور برمیآید مردم **قریه** سرخه حتی بعد ازظهورسلاطین صفویه‌که تقریباً کلیه مردم ایران پیرو مذهب تشیع بوده‌اند، بازهم از مذهب تسنن پیروی مینموده اند . بهمین علت **سلطان حسین صفوی** در فرمان مذکور صریحا مردم **قصبه سرخه** را از تخفیف مالیات مستثنی داشته است ، در حال حاضر ضرب المثلی بین مردم سمنان شایع است مبنی بر اینکه یکی از زارعین سمنانی اجیر یکنفر **سرخه‌ای** بوده وطبق معمول **مردم سمنان** بدون توجه باینکه اربابش پیرو مذهب تسنن است در موقع کاشتن درخت انار **به‌عمرلعنت**میفرستد، مردسرخه‌ای با شنیدن جمله‌لعن، عصبانی میشود وبزبان سرخه‌ای میگوید : دار، دکارنار بخور ـ مگر عمر ته مار بکرده .

یعنی ، تو درخت انار بکار ومیوهٔ آنرا بخور مگر عمر مادر تورا . . . . . که باو لعنت میفرستی ، ولی بطوریکه در تاریخ مسطوراست مردم **قصبه‌سرخه** نیز بمرور بمذهب تشیع گرویدند . و در حال حاضر مردم **سمنان و سرخه** همگی شیعه اثنی‌عشری میباشند.

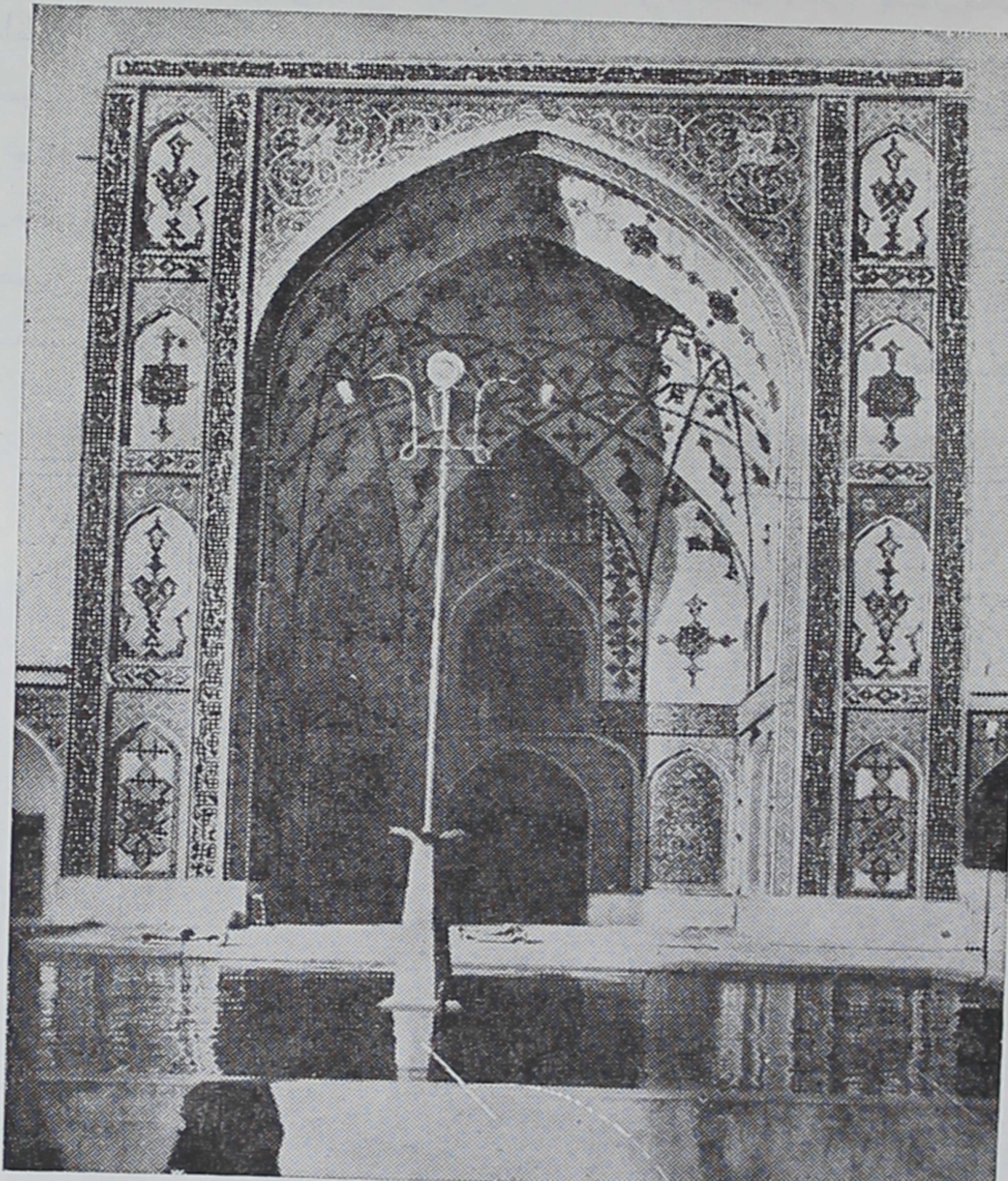
منار سمنان

در سمت شمال شرقی **مسجد جامع** سمنان مناری وجود دارد که با آجر بنا شده و ارتفاع آن **۳۰** ذرع است قسمتی از اطراف پائین منارمذکور را ساختمان شبستان جلو درب‌شرقی‌مسجد جامع‌در بر گرفته‌است،ارتفاع‌این‌شبستان‌۵ذرع می باشد،ارتفاع منار ازروی بام شبستان **۲۵ ذرع** است، بنای این منار قدیم و از سایر قسمتهای مسجد کهنه تر است . طبق‌مفاد مقاله‌سمنان در **دائرة‌المعارف‌اسلامی** وهمچنین افادات **استادمینوی** و مضمون کتیبه اطراف منارکه بخط‌کوفی است منار مذکوررا **امیراجل بختیار بن محمد** معروف **به‌ابوحرب‌بختیارحاکم قومس**در دوره‌**غزنویان** وممدوح**استادمنوچهری‌دامغانی** شاعر بزرگ ایالت‌قومس میان سالهای **۴۱۷** و **۴۶۶** هجری بناکرده است .

مسجدشاه سمنان

مسجدشاه سمنان از بنا های عالی و قابل اهمیت دوره قاجاریه محسوب است . بخصوص روح وصفای این مسجد و معماری آن از هرحیث شایان تحسین وتمجید میباشد این مسجد از بناهای زمان **فتحعلی‌شاه قاجار** است‌که بهمت یکی از بزرگان خیراندیش سمنان بنام **حاجی سیدحسن حسنی** جدسادات **شریعت‌پناهی** سمنان از محل اموال **ذوالفقارخان سمنانی** حاکم جبار زمان **فتحعلی شاه** که بزور از مردم سمنان و اطراف‌گرفته بود و تفصیل آن در صفحات گذشته در فصل تاریخی مربوط بدوره قاجاریه بیان‌گردید، ساخته‌شد وموقوفات **شیخ علاءالدوله سمنانی** عارف شهیرقرن هشتم‌هجری

نیز باین مسجد اختصاص یافت، بطوریکه در حال حاضر یکی از موقوفات بسیار مهم و سرشار خطه قومس محسوب میشود و آب وزمین و دکانهای زیادی جزء موقوفات این مسجد میباشد ، تولیت این مسجد در حال حاضر بعهده آقای **سید محمدعلی وفای شریعتی** فرزند مرحوم **میرزا ابوطالب (محبوبعلی)** و قاضی دادگستری و بازرس کل کشور میباشد .



تصویر ایوان غربی مسجدشاه سمنان

مسجدشاه سمنان درمرکز شهر واقع‌شده و چهار در بزرك آن از شمال و جنوب و مشرق و مغرب باز میشود، صحن مسجد مربع و هرضلع آن **۶۲** قدم میباشد چهار ایوان در چهارسمت دارد، درطرفین ایوانها چهارمهتابی است واحداث این چهارمهتابی باعث امتیاز و روح مسجدشده، زیرمهتابی‌ها شبستانست و پشت‌سر مهتابیها حجره‌های متعددی ساخته شده

صحن مسجدیك حوض بزرك و ٤ باغچه دارد وازچهار ایوان دوایوان شرقی وغربیفوق العاده زیبا وبزرك است.

پشت ایوان غربی مقصوره‌ای عالی است که گچ بری های زیبائی دارد و در دوطرف مقصوره **چهل طاق** و **سی ستون** در وسط و **پنج نیم ستون** در هرسمت که جمعا **چهل ستون** میشود قراردارد .

اخیراً بهمت **آقای شریعتی** متولی مسجد نرده های آهنی بسیار محکم و زیبائی جهت حفاظت و همچنین گرم شدن فضای داخلی آن درفصل زمستان، نصب گردیده‌است .

تعمیرات واقدامات مفید دیگری از طرف ایشان بعمل آمده است . که ازهر لحاظ مورد توجه و تحسین می باشد .

درمقصوره‌ایوان غربی تاریخ ختم بنا که سال **۱۲۴۲** هجری قمری‌میباشد ذکرشده است، درهمین مقصوره **منبری** از **سنك مرمر** هست که یازده پله دارد ودر بالای درشمالی مسجد قطعه‌سنگ مرمری‌نصب‌است که در آن نصف قصیده‌مرحوم **محمد حسینخان کاشانی**



تصویر ایوان شرقی مسجد شاه سمنان

متخلص **بعندلیب** که در تاریخ بنای مسجد و مدح **فتحعلی‌شاه** گفته بخط نستعلیق حجازی شده ومطلع قصیده این است :۱

کف بخشنده خاقان دل رخشنده دارا   **چه باشد آفت‌معدن چه باشد فتنه دریا**

در بالای درب جنوبی مسجد بیرون هشتی نصف دیگر همین قصیده روی سنگ مرمر حجاری ونصب شده است

در پشت ایوان غربی سنگی نصب بوده که وقفنامه مسجد در آن نوشته‌بوده ومضمون‌ومفاد وقفنامه مذکور در **تاریخ سمنان** تألیف نگارنده درج شده است.

بالای مقصوره ایوان غربی گنبد کوچکی است که ازکاشی مزین شده وروبروی آن بالای ایوان سمت مشرق **گلدسته‌ای** بنا شده‌است، دردوطرف ایوان سمت مغرب **دومنار** بنا شده که تانزدیك ایوان رسیده‌آنرا **ناتمام** گذارده‌اند . راجع به بنای این دو منار میگویند شخصی شروع بساختن دومنارمذکور کرد واز **یغمای جندقی** شاعرمعروف درخواست‌نمود که شعری در تاریخ بنای مناره‌های مذکور ومدح بانی بسراید یغما هم‌قصیده (ایا ستوده‌افندی) را سرود وبانی منار از خجلت وسرافکندگی **سمنان** را ترك گفت و منارهای مسجد شاه سمنان راناتمام گذاشت، معماراین مسجد باشکوه بموجب آنچه در داخل ایوان شرقی نوشته شده **استاد صفرعلی معمار** بوده است .

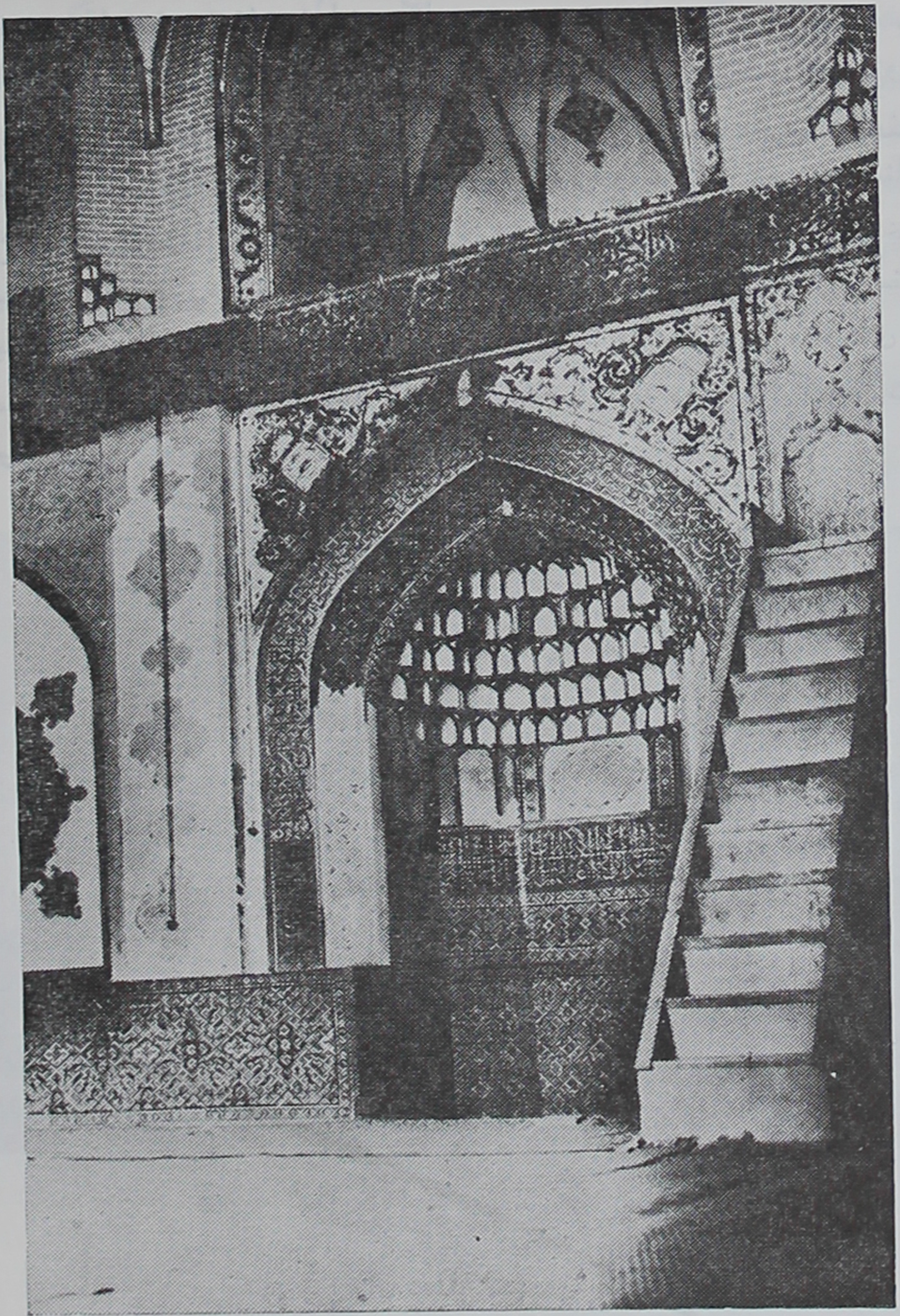


تصویر ایوان شمالی مسجدشاه سمنان

۱ـ کلیه اشعار این قصیده در تاریخ سمنان تالیف رفیع درج است .

مسجدشاه سمنان از مسجدهای بسیار معروف و مشهور ایران بشمار میرود ودرحقیقت این بنای عالی و پرابهت شهرسمنانرا زینت و اعتباری مخصوص بخشیده است، بطوریکه هر بیننده با ذوقی طراحی و معماری و همچنین روح و صفای این مسجد با عظمت را تحسین خواهد نمود.

بعضی از افراد در وهله اول بقدری تحت تأثیرشکوه‌آن قرار میگیرندکه شهر نسبتا زیبای‌سمنانرا برای‌این‌مسجدبزرگ زندانی بیش نمیدانند. دراین‌باره شعری نیزسروده‌اند.



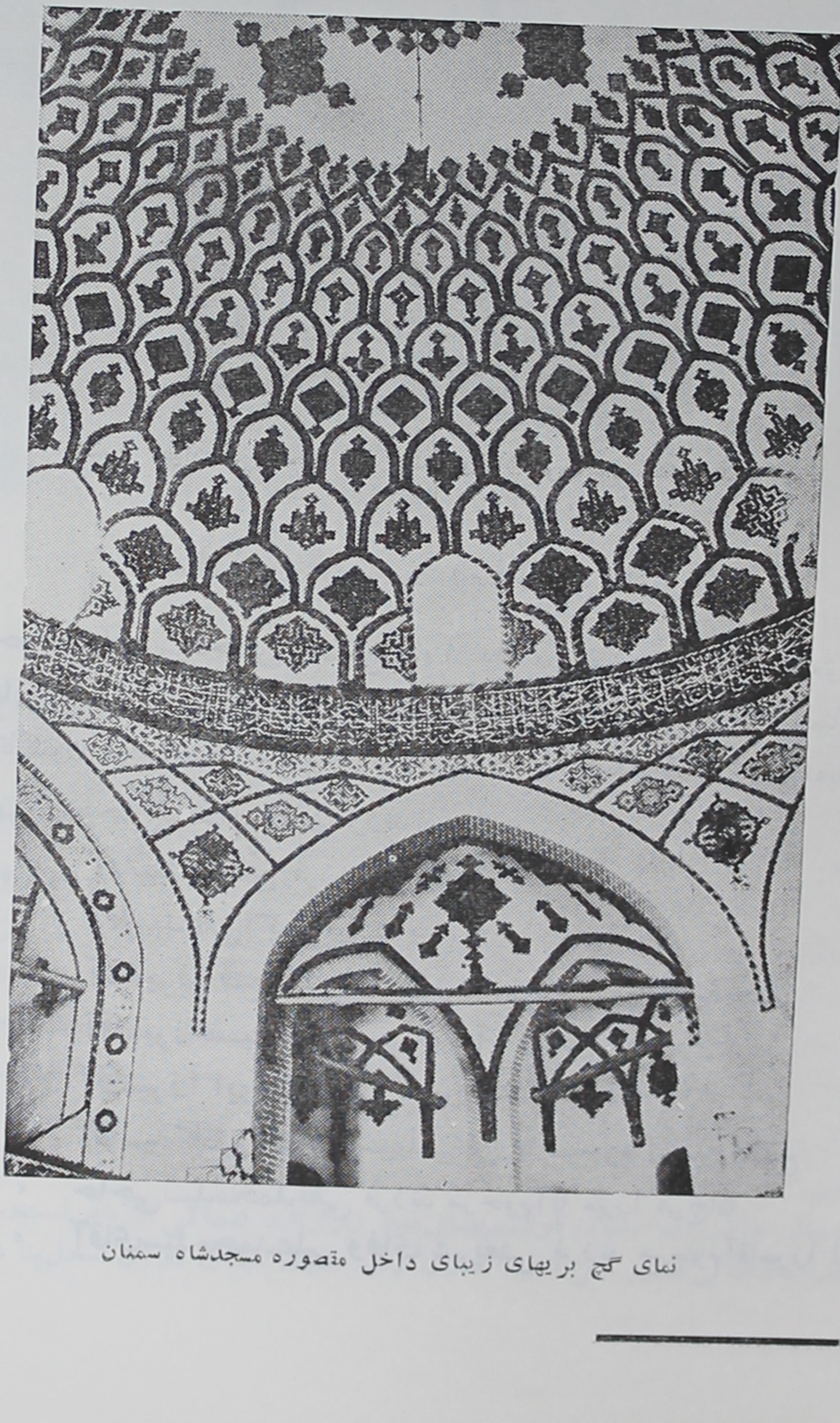
تصویرمنبر سنگ‌مرمرداخل‌مقصوره‌غربی مسجدشاه سمنان

حیف ازاین مسجد که درسمنان بود — یوسفی ماند که در زندان بود

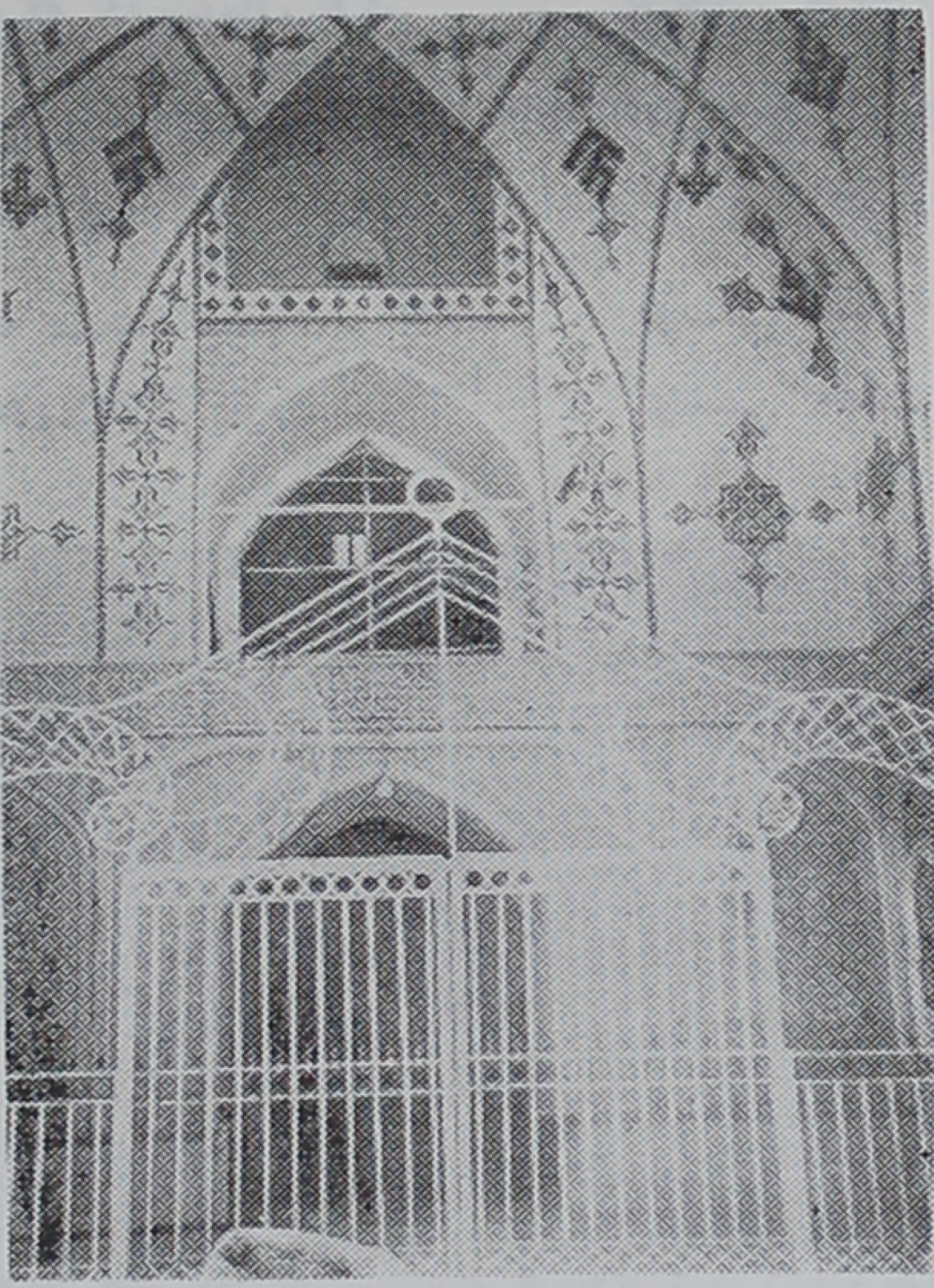
ولی یکی ازشاعران خوش‌ذوق و با استعداد در پاسخ شعر بی‌اساس بالا دوبیت شعر زیر را سروده‌است :

غلط است آنکه مسجد سمنان — یوسفی هست لیك در زندان

هم‌محل خوب وهم‌مکان مرغوب — یوسفی هست دامن یعقوب



نمای گچ بریهای زیبای داخل مقصوره مسجدشاه سمنان



تصویر ایوان غربی‌مسجد شاه سمنان و نمای نرده‌های آهنی جدید آن

سلسله متولیان مسجد سلطانی سمنان

مرحوم حاج سیدحسن حسنی که از علمای بزرگ عصر خود و مؤلف کتاب **منهاج العارفین** بود ، درسالهای بین ۱۲۳۰-۱۲۴۳ هجری قمری مسجدسلطانی سمنانرا بنا نهاد و بعداز اوتاکنون تولیت‌مسجدمذکور بترتیب زیر دربین فرزندان‌ذکورش ادامه‌یافته است:

۱-**مرحوم حاج سید ابراهیم** فرزند ارشداو

۲- » **آقاسیدمحسن** فرزند دیگراو

۳- » **آقاسیدعلی اکبر** فرزند سوم او

۴- » **آقامیرزا فتح‌الله** متولی باشی فرزند مرحوم آقاسیدمحسن

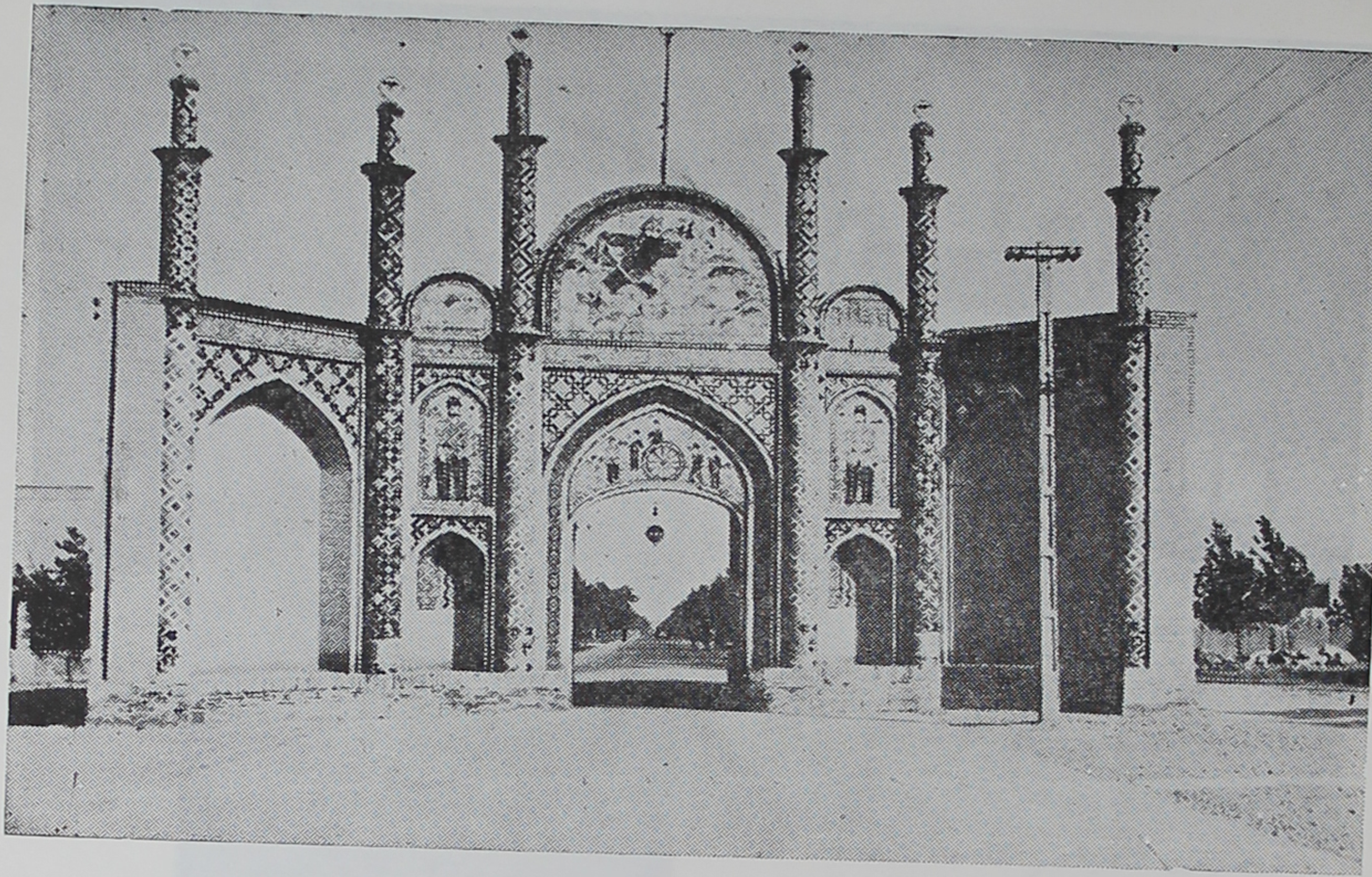
۵- » **آقامیرزامسیح** فرزند مرحوم آقا سیدعلی‌اکبر

۶- » **آقامیرزا ابوطالب** فرزند مرحوم حاجی آقا

۷- » **آقاسید کاظم آقا** شریعت‌پناهی فرزند مرحوم آقامیرزامسیح

۸- » **حاجی سیدمحمدتقی** فرزند مرحوم آقا میرزا فرج‌الله

۹- » **آقای سیدمحمدعلی وفای شریعتی** فرزند مرحوم آقامیرزا ابوطالب



نمای دروازه شمالی ارک سمنان که تصویر رستم و دیو سفید که سمبل تاریخی نواحی مشرق ایران می باشد بر سردر آن مشاهده میشود

ارک سمنان

ارک سمنان درشمال شهرسمنان واقع است وازبناهای **مرحوم حاجی بهمن میرزای بهاءالدوله** فرزند **فتحعلی شاه قاجار** است که درزمان حکومت خوددرسمنان بنا نموده ولی بطوریکه ازنوشته کتیبه دروازه شمالی آن برمیآید ساختمان آن درسال **۱۳۰۲ هجری قمری** درزمان سلطنت **ناصرالدین شاه قاجار** وحکمرانی **انوشیروان میرزا** حکمران **سمنان ودامغان وشاهرود وبسطام** باتمام رسیده است. این ارک دارای **۱۲ برج و ۲ دروازه شمالی وجنوبی** بوده است، درچند سال قبل دروازه جنوبی آن رابرای عریض کردن خیابان بطورکلی خراب نمودند، ولی دروازه شمالی آن که دارای کاشی های بسیارزیبائی میباشد، ازطرف وزارت فرهنگ بنام **آثار باستانی** ثبت واز خرابی آن جلوگیری بعمل آمد، وجود این دروازه زیبا درشمال شهرسمنان مخصوصاً در هنگام شب که با روشن شدن لامپهای نصب شده برروی شش ستون آن روشنی وجلاء خاصی بخیابانهای شمال شهرسمنان میبخشد بسیاردیدنی وفرح بخش است،

درحال حاضرازساختمان **ارک سمنان** فقط **دروازه شمالی** آن باقی است وساختمانهای جدید ادارات دارائی وشهربانی وفرمانداری وشهرداری سمنان درآن محل بنا شده است:



تصویر جنوبی دروازه شمالی ارك سمنان

مقبره طوطی

درمغرب **مسجد شاه سمنان** پائین **تکیه پهنه** در داخل منزلی بنام منزل لالها مقبره‌ای وجود داردکه **بمقبره طوطی خانم** معروف میباشد و در روی سنگ قبرآن اشعاری حجاری شده که مطلع آن بدین شرح است :

ماهی از مشکوی بهمن شاه رفت — آفتابی از کنار ماه رفت
طوطی آن هدهد فر بلقیس روی — از بر شاه سلیمان جاه رفت

طوطی خانم دختر **حاجی بهمن میرزای بهاء الدوله بن فتحعلی شاه** بانی ساختمان ارك سمنان است که در زمان حکومت پدرش در این شهرفوت نموده ودر محل فوق‌الذکر محل مدفون گردیده است[1]

۱ــ قبل‌ازاینکه ساختمان ارك سمنان درشمال شهربنا شود اداره حکومتی سمنان در جنوب شهردرمحلی بنام منزل کلانتر بوده است .

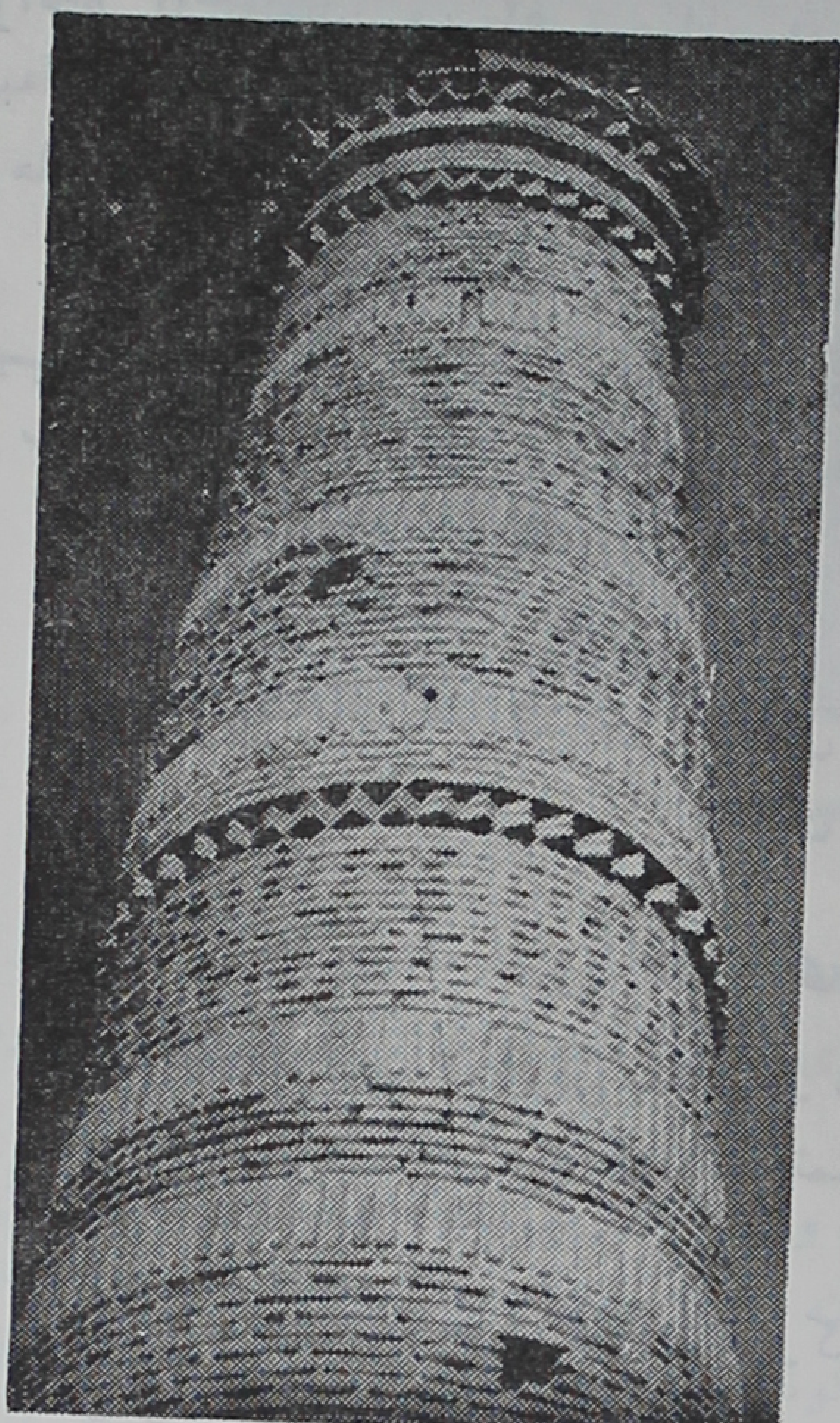
مسجدهای جامع زاوغان و علاء

در شمال **محله زاوغان** سمنان در سمت غرب نهرمیان محله اسکلت مسجد خرابه ای بچشم میخورد که **بمسجد زاوغان** معروف میباشد، این مسجد از بناهای **قرن دوم** هجری مربوط به‌دوره تسلط **علویان** در این سرزمین است، ایوانی دارد که ارتفاع آن در **حدود ده متر** میباشد.

متأسفانه در اثر عدم توجه ساختمان آن رو **بویرانی** نهاده است. گذشته از این مسجد در **قریه علاء** و همچنین **قصبه سرخه** سمنان مسجد های جامعی وجود داشته که مربوط باوایل اسلام بوده‌و دراثر عدم توجه و تعمیر ننمودن خراب شده‌است، فقط از **مسجد جامع علاء** ساختمان منار آن که از آجر بناشده باقی‌است‌ولی قسمت اعظم آن فرو ریخته‌و بیش‌از چندمتر باقی نمانده است.

گرمابه پهنه

در **تکیه پهنه** سمنان گرمابه ای وجود دارد که درحال‌حاضر بنام **حمام پهنه** معروف میباشد. بطوریکه **مولف مطلع الشمس** نقل نموده: کتیبه‌ای داشته که طبق نوشته کتیبه



تصویر مناره قصبه علاء سمنان



تصویر ارک قصبه علاء سمنان

مذکور در سال **۸۵۶** هجری قمری بدستور **خواجه غیاث الدین محمد بن خواجه تاج‌الدین بهرام سمنانی** وزیر **ابوالقاسم بابرخان** بنا شد. ولی طبق کتیبه‌ایکه در حال حاضر برسردر حمام نصب است، حمام مورد بحث بمرور خراب شده و بعد ها طبق دستور **حاجی ملاعلی** مجتهد بزرگ سمنان ساختمان آن تجدید گردیده‌است .

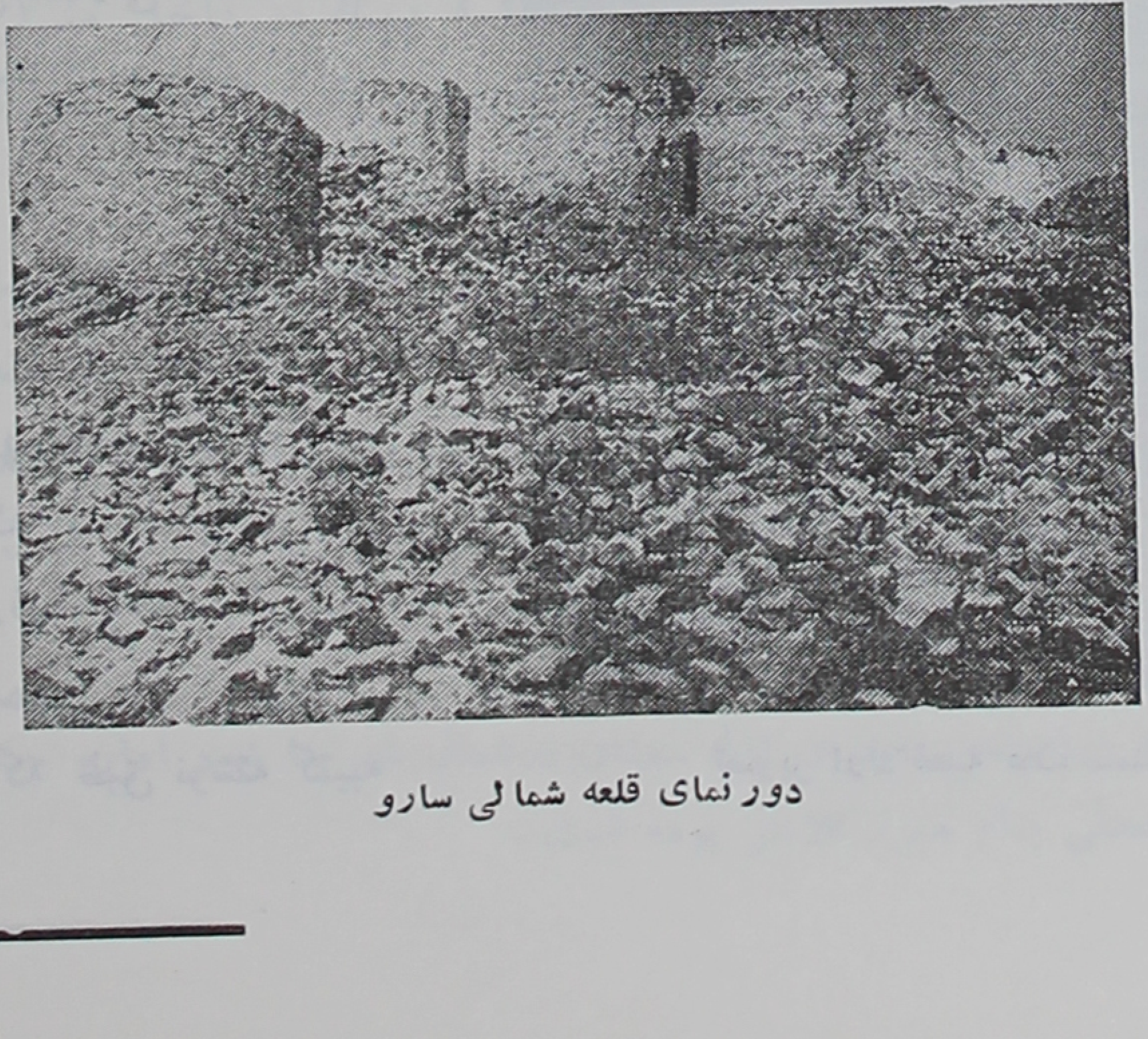
در تاریخ بنـای مجدد این حمام مرحوم **اسدالله منتخب السادات** پدر استاد **حبیب یغمائی** اشعاری سروده و بخط نستعلیق خوانا واستادانه بر قطعات کاشی آبی نوشته و بر سردرحمام بکار گذاشته‌اند . بدین‌مطلع ومقطع :

عاقلان دیدند کاین دنیا ندارد اعتبار
ساحت باید خانه‌ای شایسته در دارالقرار
منتخب‌سادات خوری بهر تاریخش نوشت
باد این گرمابه دایر تا بود لیل و نهار

قلعه‌های سارو

در ده کیلومتری شمال شرقی سمنان در نقطه کوهستانی بنام **سارو** دو قلعه محکم و تسخیر نـاپذیر بچشم میخورد که طرز ساختمـان و محل بنـای آنها از هر نظر موجب حیرت است .

قلعه‌های مذکوردر دوطرف **کلاته‌سارو** که‌محل خرمی‌است واقعشده‌اند یکی‌در سمت شمال و دیگری در سمت جنوب . قلعه شمالی **سارو** بر اثر گذشت زمان و بروز سوانح طبیعی وخرابکاری افراد تـا اندازه‌ای ویران گردیده، ولی‌اسکلت محکم‌آن ابهت خاصی به **کلاته سارو** میبخشد .



دور نمای قلعه شمالی سارو



دور نمای قلعه جنوبی سارو

اما قلعه جنوبی که برروی قله کوه بسیار بلندی بنا گردیده بقدری محکم و تسخیر ناپذیر است که بنظر نگارنده یکی ازمهمترین قلعه‌های دفاعی خطه شرق ایران محسوب میشود. راه صعود باین قلعه بسیارسخت وخطرناك است.

ساختمان قلعه ازسه طبقه تشکیل یافته وچنین بنظرمیرسد که طبقه اول جای چهارپایان وطبقه دوم محل سکونت رعایا وخانواده آنان وطبقه سوم که دارای معبد وحمام وآبدارخانه بوده وآنرا (بارگاه) مینامیده‌اند محل سکونت سربازان مدافع وبزرگان قلعه بوده‌است.

درچهارگوشه هریك **ازقلعه‌های سارو** برجهای دیدبانی ساخته شده که ازهرنظر جالب ودیدنی است. تاریخ بنای این قلعه‌ها را به‌قرون اولیه تاریخی ایران نسبت میدهند، ولی قدر مسلم آنست که این قلعه‌ها دردوره‌های متوالی مورد استفاده مردم واقوام مختلف بوده ودرزمان تسلط **اسپهبدان طبرستان** وفرقه اسماعیلیه نیز ازپناهگاههای مورد اطمینان آنان بشمار میرفته است.

رباط انوشیروانی آهوان

در **آهوان** سمنان رباطی هست که بنام **رباط انوشیروانی** معروف می‌باشد ساختمان این رباط بطور کلی ازسنگ وگچ است، چنین بنظرمیرسد که رباط مذکورازساختمانهای مهم وقابل اهمیت بوده وطرز ساختمان وآثارموجود قدمت بنای آنرا تأیید می‌نماید. درحال‌حاضر ازساختمان این رباط فقط دیوارهای اطراف وقسمتی از دالان ورودی بزرگ جلوآن بجا مانده وبقیه بصورت تلی ازسنگ های کوچك وبزرك درآمده است. **مؤلف مطلع‌الشمس** رباط انوشیروانی **آهوان** راچنین توصیف کرده است:

(درسمت جنوب شرقی **آهوان** چند اثراز عتیق وجدید موجود است. ازجمله رباطی



تصویر رباط انوشیروانی آهوان

دراین محل هست معروف **برباط انوشیروانی** که بسیارقدیم وبقدمت آن رباطی در ذهاب وایاب سفرخراسان دیده نشده وبر نهج غریبی آنرا ساخته‌اند تمام این بنا از سنگ وگچ و آجراست چهارایوان بلند درچهارسمت دارد و ارتفاع ایوانی که بجای دالان است . ودرب کاروانسرا درطرف‌وحشی آن بوده **چهارده‌ذرع** میشود وارتفاع سه‌ایوان‌دیگر**ده‌ذرع** است ودهنه هریك **پنج ذرع** ودرچهارسمت حجرات محکم ساخته‌اند، که بعضی‌ازآنها **چهارده قدم طول وشش قدم** عرض دارد وپیش روی حجرات از چهار طرف غلام گردش است برروی بیست وشش پایه وطاقات ایوانها وحجرات وضربی غلام گردشها همه باآجر است و روی همه راباسنگ وگچ وخاك‌پالانه کرده‌اند وقطرپالانه حالا **نیم‌ذرع** میشود ومجردیهاو پایه‌ها ودیوارچهار بدن از خارج یکجا از سنگ وگچ است . روی ایوانها را سفیدکرده بوده‌اند ودربعضی مواقع تا پنج طبقه‌آثارسفیدکاری موجود است، عرض داخل **رباط** چهل و چهارقدم، طول‌چهل‌وشش‌قدم ،وازخارج**نود قدم** طول وهمینقدر عرض‌داردآجرهای طاقات وامثال‌آن ازآجرهای معمولی این‌زمان قدری‌بزرگتراست، ولیکن آجرهای پله راه پشت بام خیلی قطور وبزرگ است **۲۲حجره** دراین رباط‌هست) .

بغیرازرباط انوشیروانی رباط دیگری هم‌در**آهوان** هست که ازرباطهای **شاه‌عباسی** است ودرحال حاضرازطرف ارتش‌تعمیرشده و مرکزیك گروهان نظامی می‌باشد .

قلعه گوشمغان

درسه‌کیلومتری مغرب **سمنان** سه محله‌وجودداردکه‌درحال‌حاضر بنامهای**گوشمغان، زاوغان** و**کدیور** خوانده میشوند ومجموع این‌سه محله را نیز محلات ثلاث مینامند ، همانطوریکه درصفحات **جغرافیای تاریخی** بیان شد وباتوجه باآثاری‌که دراین **سه محله** موجود است. محله‌های مذکورازمحلات بسیارکهن وقدیمی این‌نواحی محسوبند. نام اصلی

کوشمغان کوشك مغان بوده که دراثر کثرت استعمال کوشمغان نامیده شده‌است.
دراین محله قلعه کهنه وخرابی وجود داردکه سابقاً خندقی داشته و بوسیله تخته پل واردقلعه‌میشده‌اند، حالاکه خندق پرشده برروی آن خانه ساخته‌اند ومدخل قلعه بالاآمده اززیرقلعه سوراخ کرده بداخل قلعه میروند، درب قلعه‌که از قدیم باقی مانده است یکپارچه سنگ است، دراین قلعه تاچندی پیش چند خانواده زندگی‌میکردند وبطورحتم **زردشتیان** قبل‌از اسلام دراین محل ساکن بوده‌اند. واحتمالاً **آتشکده**‌آنان نیزدر این قلعه‌بوده است وبدین‌سبب بنام **کوشك مغان** نامیده شده‌است. چنانکه فردوسی در شاهنامه گفته :

برفتند تـرکان زپیش مغان — کشیدند لشگر سوی دامغان

بغیراز این‌قلعه، قلعه‌خرابه دیگری‌بین **سمنان‌وکوشمغان** وجوددارد که‌بنام**خندق** معروف است .

دزچرمنه

دزچرمنه فعلابصورت تل‌خاکی است‌که در نزدیکی **محلات ثلاث** در جنوب راه شوسه **تهران بمشهد**که ازوسط شهر**سمنان** میگذرد قراردارد، این قلعه در محل گـودی واقع شده واکنون دراطراف آن زراعت میشود، دروسطاین‌تل دراثر آبرفتها و بارندگی چاههائی نمودارشده وبزیرقلعه راه‌پیداکرده است، بطوریکه میگویند چون درزیراین قلعه راههای زیرزمینی وجود دارد، آب باران بآن راه یافته وجریان میبابد .

دزچرمنه ازقلعه‌های‌معروف‌وبااهمیت‌دوران‌قبل‌از اسلام‌است **فردوسی** در**شاهنامه** ازآن نام‌برده است:

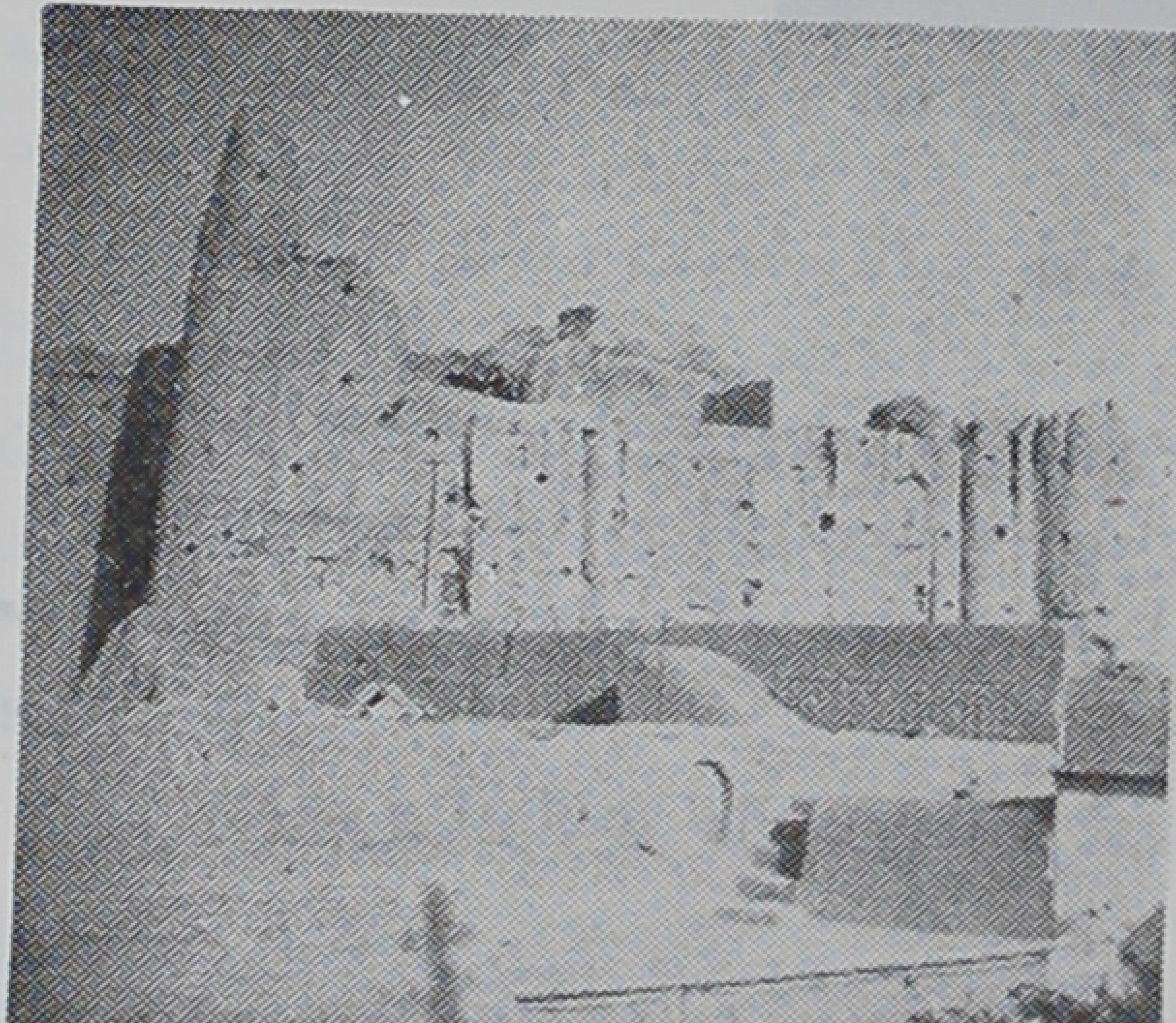
دزجنبدان و دز چرمنه — دز لاجوردی بـرای بنه

قلعه های پای چنار

درمحله **پای چنار**که درجنوب شهرسمنان واقع شده است ، ساختمان دوقلعه بچشم



تصویر قلعه شرقی پاچنار سمنان



تصویر قلعه غربی‌پاچنارسمنان

میخورد که بنام‌قلعه‌های پای چنارمعروف است ساختمان این‌قلعه‌ها را به **طاهرذوالیمینین** نسبت میدهند، درحال حاضردرداخل قلعه غربی‌آن چند خانواده سکونت دارند ولی‌درقلعه شرقی‌آن که درجنوب **دبستان سپهر** واقع گردیده، کسی سکونت ندارد واطراف آن باغ است وزراعت میشود .

قلعه میرزا عسگری

قلعه میرزا عسگری قلعه محکم و استواری بودکه در محله **پای چنار** سمنان قرارداشت .

این‌قلعه بنام **قلعه شیرقاضی** نیزمعروف است، همانطوریکه در ضمن جریان جنگ **نادر** با **اشرف افغان** درفصول تاریخی‌این‌تألیف بیان گردید حاکم‌این‌قلعه در آن زمان **سید علی قاضی** جد **سادات شریعت پناهی** سمنان بود .

درحال حاضرازاین قلعه هیچگونه اثری مشاهده نمیشود. زیرا درچند سال‌قبل برج‌و باروی این‌قلعه را بکلی خراب نمودند و بجای آن درمانگاهی بنا کردند که حالیه بنام **درمانگاه شهناز** نامیده میشود. مرحوم **صنیع‌الدوله** طرزساختمان این قلعه را درجلد سوم **مطلع‌الشمس** ثبت نموده ومطالب‌آن در**تاریخ سمنان** تألیف نگارنده درج است .



نمای قلعه میرزا عسگری یا قلعه شیرقاضی سمنان که‌درمانگاه شهناردرجای‌آن بناشده است

قلعه سراچه

سراچه محلی است قدیمی که درجنوب **سمنان** ودرمحله **پاچنار** واقع گردیده است این قلعه اخیراً در اثر احداث خیابان شرقی و غربی پای چنار که از وسط محله مذکور عبور نموده بطور کلی خراب شده است . بر سردر **قلعه سراچه** این بیت نقش بوده است :

خسرو ایران‌عزدل‌ودین‌طاهر کامران باد ایاخواجه‌دوران‌یونس

(تاریخ تسع وثلاثین وسبعائه۷۳۹)

طبق نوشته‌کتاب **انساب طوایف سمنان** قلعه سراچه‌را **خواجه یونس افتخار** بنانموده .



دورنمای جنوبی شیرقلعه شیخ چشمه‌سر شهمیرزاد

شیر قلعه شهمیرزاد

در نیم فرسخی شمال قصبه خرم **شهمیرزاد** سمنان محل بسیار خرم و باصفائی‌وجود دارد که بنام **شیخ چشمه‌سر** معروف میباشد . آب و هوای این محل در نواحی **قومس** بی‌نظیر است .

چشمه‌های متعددی بنام **هفت‌چشمه** و **شیخ‌چشمه** و غیره از هرطرف در این نقطه جاریست .انبوه درختان و شرشر آب و چهچهه پرندگان منظره بس عشق انگیزی بوجود آورده ، هوای مطبوع آن بخصوص در فصل تابستان بسیار دلچسب وخاطره‌انگیز است

محل مذکور در بین دورشته‌کوه و داخل دره واقع شده و برروی قله‌کوه‌شمالی‌آن آثار قلعه محکم و صعب‌العبوری بچشم میخورد که بنام **شیرقلعه** معروف‌میباشد . ساختمان **شیر قلعه شهمیرزاد** در ردیف قلعه‌های **سارو** است و این قلعه نیز از پناهگاههای مستحکم **اسپهبدان طبرستان** بوده‌است .

قلعه لاسگرد

در قصبه **لاسگرد** سمنان قلعه مهم و با اهمیتی وجود داشته است ، که بنام **قلعه لاجوردی** نامیده‌شده و **فردوسی** نیز در**شاهنامه** ازآن‌نام برده‌است. ساختمانهای **قصبه لاسگرد** کنونی باآنقلعه متصل میباشد .



دور نمای شمالی شیر قلعه شیخ چشمه‌سر شهمیرزاد

قلعه مذکور فعلا ویرانست و بغیر از چند دیوارقطور چیز دیگری از آن باقی نمانده‌است .

برج چهل دختر سمنان

در سمت جنوب خیابان شرقی و غربی سمنان به **محلات ثلاث** (**کوشمغان - زاوغان- کدیور**) بین محله های **کوشمغان** و **زاوغان** نزدیك **بقعه‌اشرف** و **علوی** برج بسیار کهنه و قدیمی وجود دارد که از خشت خام بنا گردیده و بنام **چهل دختر** معروف میباشد .

مردم سمنان بنای این برج را به چهل دختر که برای خدمت در **آتشکده** گمارده شده بودند نسبت میدهند، ولی‌قدر مسلم این برج ازآثاردوران قبل‌از اسلام است وبا توجه‌به محله‌های **کوشمغان (کوشك‌مغان)** و **زاوغان (زاویه مغان)** که درنزدیکی‌این برج واقعند . برج‌مذکور احتمالا **آتشکده** یایکی‌ازمکان‌های‌متبرکه‌زردشتیان بوده‌است.

بغیر از قلعه های مذکور در این تالیف قلعه های دیگری‌هم در **سمنان** واطراف‌آن میباشدکه در **تاریخ‌سمنان** تألیف نگارنده بطورمشروح درج‌شده‌است و اسامی آنها بشرح زیراست :

قلعه‌آتشگاه ، قلعه‌کهن‌دژ یا کهنه‌دز (کندزه) ، قلعه‌جنبدان (گنبدان)



نمای برج چهل دختر سمنان

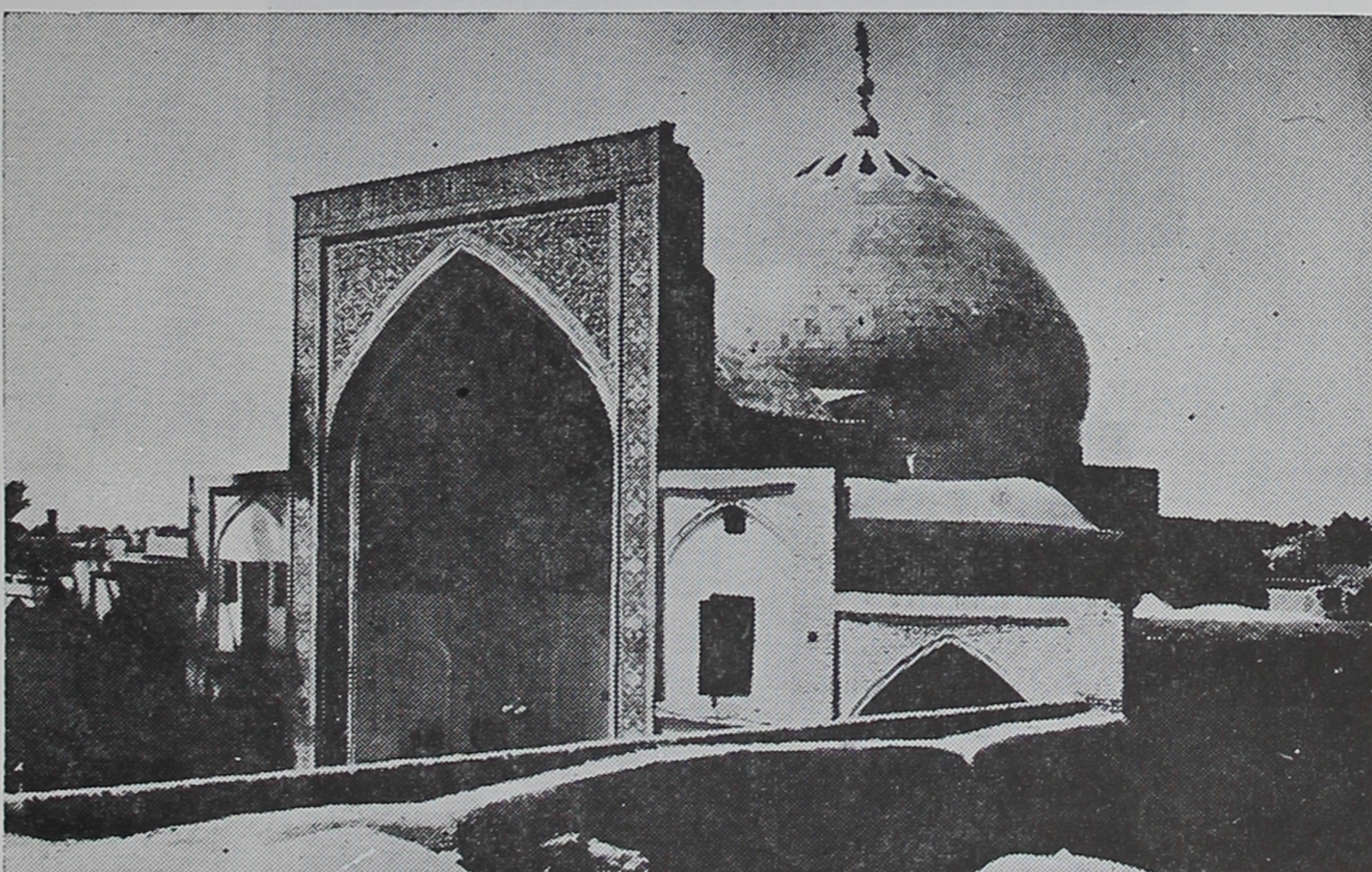


نمای برج سنگی قلعه قصبه شهمیرزاد

نارنج قلعه (نارین قلعه) قلعه شهمیرزاد که فقط دو برج سنگی آن بر روی کوه شمالی این قصبه باقی مانده‌است . **قلعه رضا آباد سنگسر - قلعه‌سنگسر - قلعه طالب آباد سنگسر - قلعه تقی آباد و نوکلاته - قلعه برکه (برلوکه)، کافرقلعه گل رودبار، قلعه آب گرم - قلعه نوکه** .

امامزاده یحیی

در **محله‌اسفنجان (اسپنژان)** سمنان پائین **تکیه پهنه** بقعه‌ای است که به **یحیی بن موسی** برادر **حضرت امام رضا** (ع) منسوبست . روایت کرده اند که بعد از شهادت امام رضادر **مرو** طبق دستور مأمون، برادر آنحضرت راکه در **سمنان** بارشاد خلق اشتغال داشته شهید نموده و در این محل بخاك سپرده اند . این بقعه یکی از زیارتگاههای مردم سمنان میباشد .



نمای مقبره امامزاده یحیی در سمنان

علی بن جعفر

درشمال شهر **سمنان** جنب **بیمارستان تدین** بقعه‌ای است که به **علی بن جعفر (ع)** منسوبست ویکی‌از زیارتگاههای مردم‌سمنان محسوب‌میگردد، این‌مقبره به **آلکا** یا **آل کی** نیز معروف‌می باشد .



نمای مقبره علی بن جعفر ، آلکا یا آل کی در سمنان

مقبرهٔ شیخ نجم‌الدین

درمشرق سمنان بیرون **دروازه‌خراسان** بقعه‌ای است که بنام **مقبره شیخ نجم‌الدین** دادبخش یا تاج بخش معروف میباشد، از مدفون این مقبره اطلاع صحیحی در دست نیست شایعاتی درمورد مدفون این مقبره در بین مردم سمنان وجود دارد که در کتاب **«تاریخ سمنان»** نقل شده ولی جای هیچگونه شك و تردید نیست که **شیخ نجم‌الدین** یا **پیر نجم‌الدین** مورد بحث یکی از بزرگان و احتمالا از عارفان جلیل‌القدر ایران بوده و احتمال قریب به‌یقین مدفون این مقبره **کمال‌الدین سمنانی** منجم مشهور دورهٔ خوارزمشاهیان یا دخترش **بی‌بی منجمه** سمنانی که شرح حالش در فصل دانشمندان این تألیف خواهد آمد می باشد .

مقبرهٔ درویش محمود

دردهکدهٔ **مؤمن آباد** که در یك فرسخی مغرب **سمنان** بین شوسه **سمنان** به **فیروزکوه** واقعست، مقبره‌ای هست که بنام **درویش محمود** معروف میباشد . از تاریخ تولد و وفات مدفون این مقبره اطلاع صحیحی در دست نیست . ولی بطوریکه شایع است وی از پیروان عارف جلیل‌القدر **شیخ علاءالدوله سمنانی** بوده و بعضی احتمال میدهند که مقبره **تقی‌الدین علی دوستی** سمنانی باشد.



نمای مقبره پیر نجم الدین درسمنان



نمای مقبره درویش محمود دردهکده مؤمن آباد

امام زاده اشرف

در**محله زاوغان** سمنان بین آرامگاه **علوی** و **زین‌الدین** مقبره‌ای هست که بنام

امامزاده‌اشرف معروف میباشد . **آیت‌الله‌علامه‌حائری** مدفون این مقبره‌را **علی‌اشرف** فرزند **عمر اشرف‌بن زین‌العابدین‌ع** میدانند . چون شرح حال مدفون این مقبره در **تاریخ‌سمنان** مفصلا ذکرشده‌است. لذا ازاطالهٔ‌کلام دراین‌مورد خودداری‌میشود.

بارگاه علوی

در محله **زاوغان سمنان** و در جنوب مقبره **امامزاده اشرف** مقبره دیگری است که به‌بارگاه **علوی یا علویان** معروف میباشد . مدفونین این بقعه‌ده‌نفر میباشندکه اسامی و شرح احوال آنان بطورمشروح در**تاریخ‌سمنان** آمده‌است .

بغیر از زیارتگاههائی‌که نوشته‌شد زیارتگاههای دیگری نیز در سمنان و اطراف آن هست‌که‌جریان‌مشروح آن در تاریخ سمنان بیان گردیده و ما در اینجا بذکر نام آنها بشرح‌زیر اکتفا میکنیم :



نمای مقبره علوی درمحله زاوغان‌سمنان

ابراهیم و اسمعیل - پیرعلمدار - سی‌سر - مقبره پیغمبران که در ۱۸ کیلومتری‌شمال‌شرقی سمنان در روی قله‌کوه مرتفعی واقع شده است وآنرا به‌سام‌ولام‌و بطور صحیح‌تر به **سام نریمان** نسبت میدهند- **چهل تن** که دردهکدهٔ **درجزین** واقعست .

امامزاده‌قاسم که در**زیارت‌سنگسر** واقعست. **موسی کاظم**، **عباس‌علی** در شهرسمنان و **سیدزین الدین** در محله زاوغانست .

مسجد قائم سنگسر

در سمت مغرب قریه **سنگسر** سمنان مسجد کوچکی هست که بنام **مسجد قائم** یا **حضرت‌صاحب‌الزمان** نامیده میشود . در مسجد مذکور چیز قابل توجه و درخوراهمیتی مشاهده نشد. این مسجد دارای مناره‌ای میباشدکه در حدود **۱۰**متر بلندی دارد و روی آنرا نیز باگچ سفیدکرده‌اند .



تصویر منارمسجد قائم‌سنگسر

بناهای تاریخی دامغان

تاریخانه دامغان

مهمترین وقدیمیترین آثار باستانی **دامغان** مسجدی است معروف با **تاریخانه** یا **ناریخانه** که طبق تحقیقات اداره کل باستان شناسی قبل از تسلط اعراب بر ایران **آتشکده** بوده وبعداً بمسجد تبدیل شده است. ساختمان بنای مجدد آن مربوط **بقرن دوم** هجری است، واسلوب ساختمان آن نیز بسبك بناهای **دوره ساسانیان** میباشد، این مسجد که درحال حاضر تقریباً مخروب ومتروك است، **درجنوب شرقی** شهر دامغان واقع گردیده آنچه از ساختمان مسجد باقی‌مانده ستونهائی است مدور که با آجرهائی بطول **۳۵** وبعرض **۳۴** وقطر **۷** سانتیمترساخته شده وبنام **چهل ستون** معروف است . تعداد ستونها **۳۶** عدد میباشد که **۱۸** ستون آن دریك طرف و **۵** ستون درسمت دیگرو **۳** ستون درمقابل قرار گرفته است. محیط هرستون درحدود **پنج متر** وارتفاعش ازسطح زمین تا محلی که طاقها بر آن متکی است **۲/۸۴ متر** وتا پشت بام **۶ متر** میباشد. طاقهای این‌ساختمان بمرورزمان فرور یخته بوده ولی‌درچند سال‌قبل بهمت **میرزاآقا عاملی** واعظ دامغان از محل وجوه جمع‌آوری شده از مردم شهر با خشت خام بر طاقهای مزبور سقف زده‌اند که هم اکنون باقی و پا برجا است، درسمت مغرب مسجد بین **۹** دهانه و طاق ، یك دهانه و طاق بزرگتری بطول **۱۴/۱۲** متر وعرض **۵/۰۳** متروجود دارد، که آثار **محراب** و منبر مسجد دراین دهانه دیده میشود عرض هریك‌از شش دهانه یاایوان که درطرفین دهانه وسطی‌واقع شده‌اند **۶/۳۶** متراست . صحن مسجد تقریباً مربع شکل وبطول **۲۷** وعرض **۲۶** مترمیباشد، درجنب‌مسجد **تاریخانه** سمت شمال مناری وجود داردکه با آجر ساخته شده ارتفاع این **منار** در حال حاضر **۲۶** متراست و **۸۹** پله ازداخل دارد، محیط‌آن درپائین درحدود **۱۳** مترمی‌باشد و به نسبت ارتفاع منارازسطح‌زمین‌ازمحیط‌آن‌کاسته میشود، بطوریکه دوره منار دربالا **۶/۸ متر** است، این‌منارسکوندارد وازروی زمین‌مدورساخته‌شده نقوشی از آجر درروی **منار** هست‌که بمنزله نما وتزیین‌آن محسوب میشود، درارتفاع ۱۰/۵ متری **کتیبه‌ای** ازآجر بخط‌کوفی است بعرض **۱/۳۰** مترکه فقط **(الامیر السید الاجل)** ازآن خوانده میشود .آجرهائی که درساختمان داخلی بکاررفته بقطر **۴** تا **۴/۵** سانتیمتر وبطول وعرض **۲۲** سانتیمتر وآجرهائی که درتزئینات خارجی مصرف شده بطول **۱۷/۵** وبعرض **۱۷** وبقطر **۳/۵** سانتیمترمیباشد . بطوریکه مشاهده‌میشود ارتفاع‌این‌منار درقدیم بیشتر بوده وگویادراثرزلزله قسمتی ازبالا و کلاهك‌آن فروریخته است، بانی‌این‌منار **بختیار بن محمد** حاکم **ایالت قومس** وممدوح استاد **منوچهری دامغانی** است که **منارمسجدجامع‌سمنان** نیزازبناهای وی بشمارمیرود.

دراینجا بی‌مناسبت نیست عین‌نظریه‌ای راکه **مسیوگدار** راجع‌به **تاریخانه دامغان** داده ازروی جزوه **جغرافیای تاریخی** دامغان تألیف **اقبال یغمائی** نقل ازشماره ۲و۱ سال‌اول **مجله مهر** که ازلحاظ اسلوب وهمچنین فن معماری مورد اهمیت است درج نماید:

نمونه‌ای از بناهائی که مقدم بر**دوره سلجوقیان** است میتوانیم ارائه دهیم یعنی مقدم بردوره‌ای که نمونه اصلی مساجد ایران در آن تشکیل‌یافته است، دونمونه ازمیان آنها **مسجد جامع نائین** و**تاریخانه دامغان** است . **تاریخانه** بمعنی خانه خداست و آنرا مسجد **چهل ستون** هم می‌نامند و این رقم اغلب در ایران نماینده آن نیست‌که حتماً **چهل ستون** داشته باشد ، بلکه بمعنی ستونهای متعدد است نقشه این بنا نقشه مساجد صدر اسلام است. که از هر عنصر خارجی عاری است و برحسب تصادف هرگز آنرا تعمیر نکرده‌اند، فقط اتفاق افتاده است در **دوره سلجوقیان** بجای مناره خشت وگلی آن که ریخته بود برجی ازآجرپخته ساخته‌اند، این‌مناره جدید راهم‌درجای مناره قدیم نساخته‌اند بلکه درکنارآن بنا کرده‌اند ، بطوریکه شکل عمومی اصلی‌بنا باقی مانده است. این بنا هم چنانکه می‌باید باشد، شامل صحنی است‌تقریباً‌مربع که ازچهارطرف طاقهائی دارد ویکی‌از طاق نماهاکه عمیقتراز دیگران است جای مقصوره مسجد رادارد وبهمین جهت مواجه با قبله است درديوارعقب این‌مقصوره **محراب** را ساخته‌اند که جهت قبله رامعلوم میکند تادر



تصویرماکت تاریخانه دامغان‌که درموزه اداره‌کل باستان شناسی موجود است

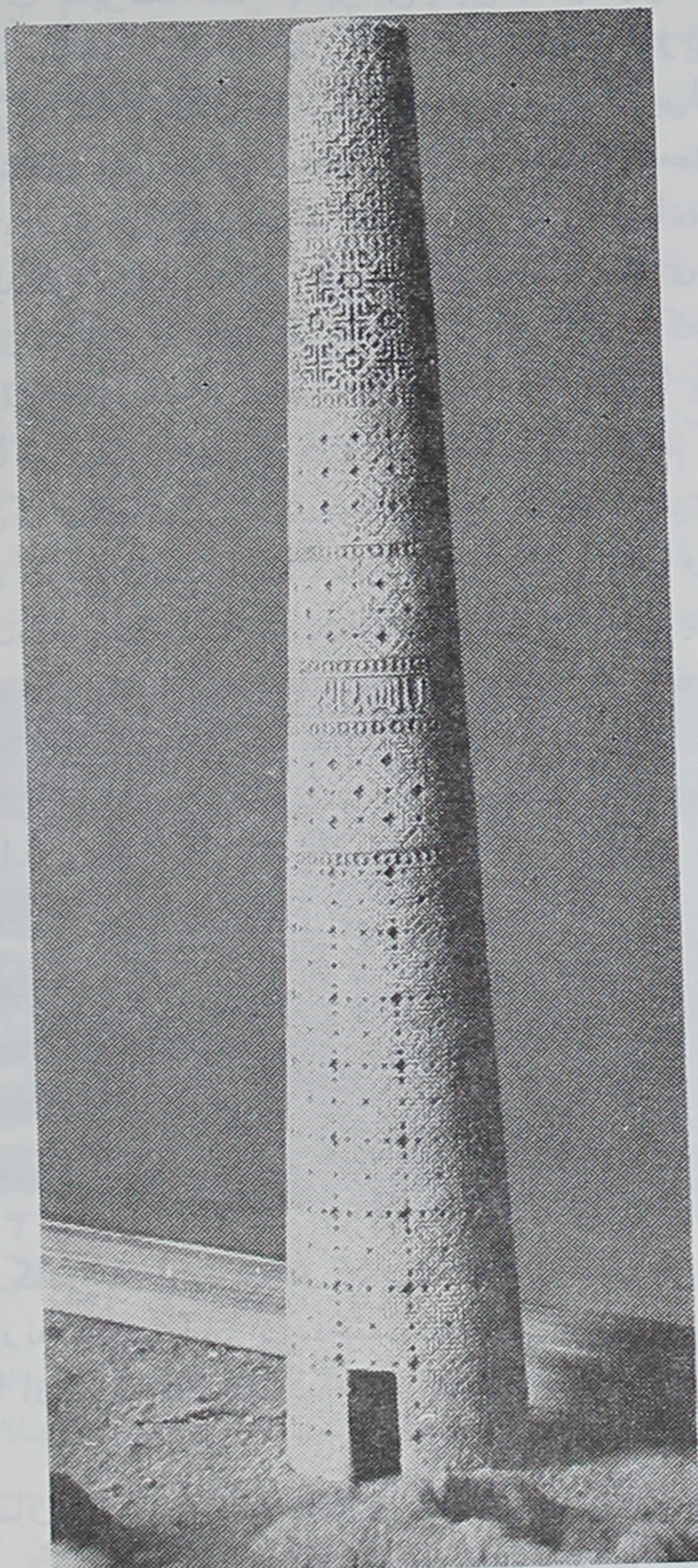
موقع نمازباآن مواجه شوند (محراب اول که باگچ بوده از بین رفته وبجای‌آن‌طاق، بنای موربی ساخته‌اند تاجهت قبله راکه بدواً درست نکرده بودند اصلاح‌کنند قبله مساجدقدیمی ایران ظاهراً درمیان **۵۰** و**۶۰** درجه‌شمال‌شرقی وجنوب غربی نسبت بجهت شمال‌مغناطیسی ساخته شده است ، **تاریخانه** ۶۰درجه ، **مسجد جامع سمنان** ۵۳درجه، **مسجدنائین** ۵۲درجه، درزمان **آل‌تیمور** قبله مسجد **سمنان** را ۵۳ درجه معین کرده‌اند . قبله مسجد **تاریخانه** رابهمان نهج اصلاح کرده‌اند وبدون شك ازهمان دوره است)

درمجاورت محراب منبرموعظه‌است، طاق مرکزی که‌محراب ومنبردرزیرآن ساخته شده ازطاقهای دیگرعریض‌تراست، نقشه این مسجد ساده‌ترین و خالص‌ترین وحتی میتوان گفت علمی‌ترین نقشه های **مساجد صدراسلام** است ، تصادف بسیار خوبی است‌که این مسجد درایران واقع شده ومخصوصاً دردوره‌ای است‌که بناهای اسلامی هنوز در تحت نفوذ سبکهای ایرانی درنیامده ودر ضمن نیز معلوم میکندکه مساجد ایران گذشته از نقشه چه

چیزهای دیگری از اعراب پذیرفته است، بنابراین‌چنین بنظر میآیدکه مساجد ایران فقط اثر مختصری از نقشه‌های مساجد عرب را پذیرفته باشد، دربنای **تاریخانه** یعنی در اشکال معماری‌که درآن بکار برده‌اند ودرشکل ساختمان‌هیچ چیزنیست که‌ایرانی خالص نباشد، حتی میتوان گفت‌دراین بناهیچ‌شکل‌وهیچ جزئی‌ازساختمان نیست که‌متعلق به‌معماری‌**زمان‌ساسانیان** نباشد ازنظرفنی دراین بناهیچ چیزی نیست که ازبناهای دیگرناحیه‌ای که در این مسجد در آن ساخته شده است تقلیدکرده باشند، **تاریخانه** ازحیث نقشه بقدری بیگانه ازایران است وازحیث ساختمان بقدری ایرانی است که یکی از مسافرین نادری که باین قبیل خرابه‌ها توجه داشته یعنی‌**ایستویك** تصورکرده است که خرابه‌های‌آن خرابهٔ یکی‌ازمعابد یایکی از قصرهای دوره **شهرهکاتم پیلس** شهرصد دروازه است، دیگران هم‌که از موضع‌آن بنای اسلامی پی‌برده‌اند گمان‌کرده‌اندکه‌این مسجدرا درروی بنای قدیمتری‌ساخته‌اند، ستونهای تاریخانه دارای طاقهای ضربی وسیعی است که موازی با نماها است و در تمام طول‌خود از طرف بیرون یعنی‌ازطرف‌صحن مسجد بازاست‌ومانند ایوانهای‌واقعی بناهای زمان**ساسانیان** است، این‌طرزساختمان بکلی ایرانی‌است بقیه بناباقسمتهای دیگرآن متناسب است طاقهای آن طاق رومی‌نیست وحتی ازطاقهای‌منکسرهم نیست که‌آنها را طاق ایرانی‌مینامندواستعمال آن‌درایران‌واطراف‌ایران‌ازدمان**بنی‌عباس** ببعد معمول شده ولی طاقهای‌کامل‌دوره ساسانیان است که زنجیره دارمیساختند ومرکب ازدوپایه مرتفع است،ازطرف دیگر**هیئت‌امریکائی** در نزدیکی شهر درتپه‌ای‌که معروف است به **تپه حصار** معبدی از زمان **ساسانیان** یافته که مرکب است از ایوان وسیعی‌که منتهی به تالار مربعی میشودکه سقف آن‌**گنبد** دارد و **آتشکده** بوده است. این ایوان مرکب از۳ طاق است که بوسیله یك سلسله ستونهائی که روی‌آنها طاقهای ضربی زده‌اند نسبت بخارج بحال عمودی است .

قسمت پائین بعضی ازاین ستونها را یافته‌اند، ستونهای مزبور راآز آجر های پهن مربعی ساخته‌اند، که ۳۰ سانتیمتر مساحت آن و۸سانتیمترقطرآن است و آجرها رامتناوباً روی‌هم گاهی ازقطر وگاهی از ارتفاع کارگذارده‌اند، ستونهای مزبور بضمیمه زینت های خود۲ر۷۲ر۱متر قطر دارند درزیر آنها پی‌ساخته نشده وهر ستونی را برروی‌یک ورقه‌آجر ساخته‌اند و آجرها را از طرف قطر کارگذاشته، وفقط نزدیك ۱۵ سانتیمتر در زمین فرو برده‌اند.

این طرز ساختمان که از هرحیث نماینده دوره ساسانیان‌است و در دوره **اشکانیان** هم معمول بوده همان سبکی است‌که در **تاریخانه** دیده میشود، تمام‌جزئیات همان است، آجرهای آن بحد وسط ۳۴ سانتیمتر مساحت در۷۵ میلیمتر قطر دارند نبودن پی‌هم مانند همان بنای ساسانی است و همانطور جرزها رابر روی یك ردیف آجری که از قطر کار گذاشته‌اند بالا برده‌اندستونهای رواق ۶۰ر۱متر قطر دارند یعنی‌اندکی کمتراز جرزهای تپه حصار ولی اگر در نظر بگیریم که جرزهای **معبد ساسانی** پوشیده از گچ بری‌هائی است که‌۶ سانتیمتر قطر دارد جرزهای **تاریخانه** فعلا جز یکورقه روکش نازکی‌ازساروج ندارد، یااینکه از اول هم نداشته است، معلوم میشودکه قطرجرزها بدون روکش‌وگچ بری درهر دوبنامطلقا یکی‌است، پس هیچ شك نیست که از جهت ساختمان و اشکال وفن‌معماری



تصویر منار تاریخانه دامغان

تاریخانه بنائی اززمان‌ساسانیان وکاملا ایرانی است، وهیچ رابطه‌ای بامساجد مغرب ندارد.

تاریخانه در دو طرف شمال غربی وجنوب شرقی متعلقاتی داشته که میتوان گفت اینك‌ازمیان‌رفته‌است.

ازطرف شمال‌غربی‌سه‌در بوده است‌وپنج دردیگر ازطرف شمال‌شرقی‌به‌**تالارهائی** باز میشده که اینك‌خراب است‌ممکنست سئوال کنید بچه جهت هنوز قسمتی از**مسجد**باقی است و

حال آنکه از بقیه آن فقط بعضی دیوارهای ناقصی مانده است زیرا که در ساختن متعلقات مسجد خشت خام بکار برده‌اند، ولی ستونها و طاقهای ضربی مسجد یعنی آن قسمتهائی که باقی مانده است با آجر ساخته‌اند، از طرف دیگر طاقهای ایوانها راکه باخشت ساخته‌اند بدون استثنا فرو ریخته و از میان رفته است ، برای اطلاع ما از حالت روزهای اول فقط پایه یکی از آن طاقها مانده ودر بعضی جاها دیوار اطراف خوشبختانه شکل دیوار های روبرو را نشان میدهد ، فی الحقیقه طاقهای گلابی و گنبدهائی را که امروز وجود دارد نباید از همان زمان دانست ونباید تصور کرد که در موقع تعمیر همان حال اول را اعاده داده‌اند.

زیرا که این قسمتها را فقط چند سال پیش ساخته‌اند ، در آن زمان تمام ایوانها بحال همان **ایوان مرکزی** مسجد است، که امروز دیده میشود **رواق این مسجد** طاق نداشته ، و بکلی بی‌سقف بوده و بنّای محلی که مامور اصلاح شده است بجای اینکه طاقهای ضربی سابق را بسازد ازبالای ستونی ببالای ستون دیگر و موازی با دیواررو بقبله دستکهائی کارگذاشته وروی آنها گنبدهای کوچکی را که معمول معماری امروز ایرانی است ساخته، وانگهی بسهولت میتوان دانست که ستونهای محکم تاریخانه برای آن نبوده است که این چنین گنبدهای سبك ونازك را روی آن بسازند ودر اصل هیچ تناسبی درمیان طاقهای عریض **ساسانیان** واین طاقهای گلابی نازك نیست . قسمتهای جدید راکه آجرهای آن روپوش ندارد باکمال سهولت میتوان تمیز داد بجز آجری که در ساختن ستونها وطاقهای ضربی بکاررفته وگل وخشتی که برای بقیه بنا استعمال کرده‌اند در ساختن این بنا چوب هم بکار برده‌اند هرچند که بمقدار کم باشد بعضی صفحه های چوبی سرستونها را تشکیل داده وپایه طاقها را روی آن گذاشته‌اند ازطرف دیوار هم طاقهارا روی چوبهائی قرار داده‌اندکه بمنزله پایه طاق است.

بالای این تیرها در محور هر طاقی يك سوراخ جای سرتیرکه تقریبا سی سانتیمتر درسی سانتیمتر است معلوم میکند که تیرحمال بسیار کلفتی هرجرزی را بدیوار متصل میکرده ولی این ترتیب فقط در طاق نماهای حیاط مشاهده میشود، دررواق مسجد پایه طاقها را بر یکدیگر تکیه داده‌اند.

از طرف دیگر دیوار روبرو بر اثر فشار بصورت خطرناکی بطرف بیرون خم شده زیرا که درطرف راست ستونها برای آن پشت بندی قرار داده‌اند وآن عبارت از توده‌های خاکی است. هیچ پله‌ای درمیان کف طاق نماها وکف صحن نیست. هیچ اثری هم نیست که معلوم شود قسمتی ازاین بنا را وقتی فرش کرده باشند ، بنظر میآید که تمام سطح بنا همیشه یکدست بوده وکف قسمتهای سقف هم مانند قسمت دیگر فقط خاك بوده است رویهمرفته این بنا عبارت است از دیوارها وطاقهای خشتی بامقدار کمی آجر و کمی چوب، وفرش وپی نداشته است و چیز دیگری نبوده ، از این حیث **تاریخانه** قطعا یکی از محقرترین بناهای عالم است ولی ذوق هرجا که بخواهد راه خودرا پیدامیکند این بناکه بواسطه حسن استعمال این مصالح محقر تا زمان ما باقی مانده‌است، بواسطه توازن تناسبات ومجموع خود هنوز هم یکی ازبناهای با **شکوه اسلام** است.

اینک باید زمان‌ساختن‌این بنارا معلوم کرد.

بنا بر وصفی که‌از آن کردم معلوم شد ، که باید حتی‌المقدور آنرا **بدوره‌ساسانیان** نزدیك دانست، ولی باید درزمانی متوقف شد که نقشه اصلی مساجد را کشیده‌اند، بوسیله نمونه‌های اصلی میدانیم که این نقشه از اواسط **دوره بنی امیه** متداول بوده است . در آنزمان بنابر گفته **میس بل** تبدیل صحن‌خانه بمرقد کامل بوده است . صحن ورواق‌وجود داشته،جهت قبله را بوسیله محراب معلوم میکرده‌اند ، ولی‌فقط در اواخر این‌دوره است که **منبر جزو اثاثه لازم مسجد شده** پس اگر فرض کنیم که **منبر تاریخانه** از همانزمان ساختمان بناست هرچند این نکته قطعی نیست ولی برای ما تفاوتی ندارد زیرا که انحراف محل محراب بنا ثابت میکند که همواره در همین محل منبری بوده‌است، خواه این منبر فعلی باشد یا منبر دیگری خواه منبری باشد که از مصالح ساخته باشند یا منبر متحرکی باشد . در هر صورت میتوان آخر دورهٔ **بنی امیه** را قدیمی‌ترین زمان ساختمان این بنا دانست .



نمای قسمتی ازسرستونهای تاریخانه دامغان

جدیدترین تاریخ آن قطعاً مقدم بر تاریخ‌ساختمان**مسجد جامع** است تعداد و اشکال پایه‌های طاقهای این بنا درکمال وضوح ثابت میکندکه آنرا مکرر تعمیر کرده‌اند ولی‌قسمت عمومی نقشه آن کاملا متعلق به بنای‌اصلی‌است، همچنانکه مجموع ستونها و طاقهای‌زینت‌شده که در اطراف محراب واقعست و محراب و قسمتی از بناهای صحن نیز همانحال را دارد در **تاریخانه** هم طاقهائی‌که عمود بر بناهای صحن ساخته شده دارای طاق‌های ضربی‌است که همان سلسله ایوانهای ساسانی را تشکیل میدهد که در **معبد دامغان** هم هست ، بعلاوه

شباهت ستونهای زینت شدهٔ این مسجد با ستونهای معبد ساسانی که دکتر **اریك شمیدت** در دامغان کشف کرده است باز حالت قبل از اسلام بعضی از عناصر این بنارا معلوم‌میکند قطعا نقشه این مسجد نقشه مسجدی است که شبیه بمعبد ساخته شده و قسمتی از وضع عمومی و زینت آن بسبك **دوره‌ساسانی** است ولی‌معذالك معبد دامغان دیر تر از زمانهای اصلی ساخته شده‌است.



نمای خارجی ایوانهای تاریخانه دامغان

نقشه این بنا با رواق های وسیع آن بهمانحال اصلی بدوی‌خود نیست، زینت های معماری‌آن، در بعضی ستونها با کمال وضوح از **دوره اسلامی** است، طرز بکار بردن مصالح با سبك دورهٔ ساسانی شباهتی ندارد ولی مخصوصا طاق های آن ایرانی نیست و منکسر و جرزهای آن ببزرگی جرزهای تاریخانه‌نیست، فی‌الحقیقه تردیدی نیست که‌حتی در دورهٔ اسلامی اشکال قدیم‌راکم کم نازکتر و ظریف‌تر کرده‌اند، هرکس این مطلب را میداند و برای ثبوت آن این نکته کافی است که نقشه های دو بنای **دامغان و نائین** را باهم قیاس‌کنند، تا اینکه بوضوح ثابت شود‌که مدت مدیدی درمیان ساختمان این دو مسجد فاصله شده‌است.

بنابراین **مسجدنائین** متعلق‌بقرن **چهارم‌هجری** است، اگر بعضی تصور کنند که این اختلاف ناشی از سلیقه معماران مختلف است‌که یکی بناهای جسیم را پسندیده ودیگری بناهای ظریف‌را مطلوب شمرده است، تاریخ نقاشی و حجاری و حتی معماری ثابت میکند که در صنعت همه‌کس تابع مقتضیات زمان خود است. **تاریخانه** فی‌الحقیقه درزمانی‌ساخته شده که طاقهای ساسانی که‌دارای قوس‌کامل یا زنجیره‌دار بوده است و دایرهٔ آنها تغییرناپذیر بوده بشکل منکسر درآمده و طاق‌های اسلامی را فراهم‌کرده است. طاقهای مقصورهٔ این

مسجد هنوز کاملا **ساسانی است** معذالك اندك تمایلی در آن دیده میشود که در قلهٔ آن انکساری تولید کنند و طاق‌های رواق آن حالتی از شکل مخصوص طاق‌های ایران دارد . از طرف دیگر معلوم است که تبدیل طاق ساسانی بطاق‌های منکسر در **بین‌النهرین** درظرف قرن هشتم میلادی پیش آمده، انحنای درگاههای **دروازه بغداد** که باز ماندهٔ قصری است که **هارون الرشید** در رقه در سال **۱۷۴** هجری بنا کرده، همان انحنائی است که مخصوص معماری اسلام میشود ، اگر ما در این دوره تصادف تکامل معماری ایرانی را در ایران و در بین النهرین محتمل بدانیم میتوان تصور کرد که **تاریخانه** در میان قدیم‌ترین زمان ممکن یعنی جلوس اولین خلیفهٔ عباسی **سفاح** در سال **۱۳۲** هجری و **سلطنت هارون الرشید** (۱۷۰ - ۱۹۳ هجری) ساخته شده یعنی در حدود اواسط **قرن دوم** هجری، همین نتیجه است که **میس بل** در باب تاریخ بنای قصر **اخیدیر** گرفته است وعجب دراین است که طاقهای بیضی شکل **تاریخانه** که تمایلی بطاقهای منکسر دارد شبیه بهمان طاقها است، بنا بگفته مولفین آن زمان همین دوره است که بنی‌عباس شروع به ساختن مساجد بزرك درشهرهای عمده ایران کرده‌اند .

در کتاب **تاریخ صنایع ایران** درمورد تاریخانه دامغان چنین سخن رفته‌است: ۱

قدیمیترین مسجدی که تاکنون بخوبی مانده **تاری‌خانه دامغان** است اگرچه کتیبه‌ای که تاریخ آنرا تعیین کند وجود ندارد، اما ازروی سبك بنامیتوان آنرا متعلق بقبل از سال **۲۰۰** هجری دانست .

ساختمان مسجد عبارت است از صحن مرکزی که دور آنرا دالانی احاطه نموده و دهلیزهائی داردکه درطرف قبله عمیق‌ترند . طاقهای اطراف صحن ازآجر ساخته شده و این‌آجرها برخلاف معمول بحالت‌عمودی ودو رجه یکی فوق دیگری قرار داده شده‌است. طاقها قدری متمایل برتیزی است ولی معهذا خیلی شبیه به طاقهای ساسانی است . پایه‌های این طاقها روی قطعه‌چوبی است که توی ستونها نگاهدارنده طاق قرار داده شده‌است. این ستونها مدور ویك متر ونیم قطر هریك ازآنها است واز آجرهای بزرگی که **۳۴** سانتیمتر مربع است، ساخته شده این آجرها بحالت عمودی روی یکدیگر قرارداده شده‌است.

ساختمان ستونها کاملا شبیه بستونهای **قصرساسانی** است که **دکتر اشمیت** در **تپه حصار** نزدیك **دامغان** کشف نموده است .

اهمیت تاریخانه نه تنها بواسطه‌آن است که بسبك عربی ساخته شده بلکه‌برای آن است که بسیاری ازاسلوب ساسانی رانیز دربر دارد طاقهائی که بدون مجاورت دیوار روی ستونها ساخته شده بخاطر میاورد که ستون سازی از خصائص **معماری قدیم ایران** است .

۱ـ تاریخ صنایع ایران ص ۱۳۴ـ۱۳۵



نمای داخلی قسمتی ازساختمان تاریخانه دامغان

در **زمان ساسانیان** ستون خیلی ضخیم گردیده واز سنك نتراشیده ویا آجر و آهك ساخته میشده است، این قسم ستون‌را درمساجد نیز میتوان دید.

مسجد جامع دامغان

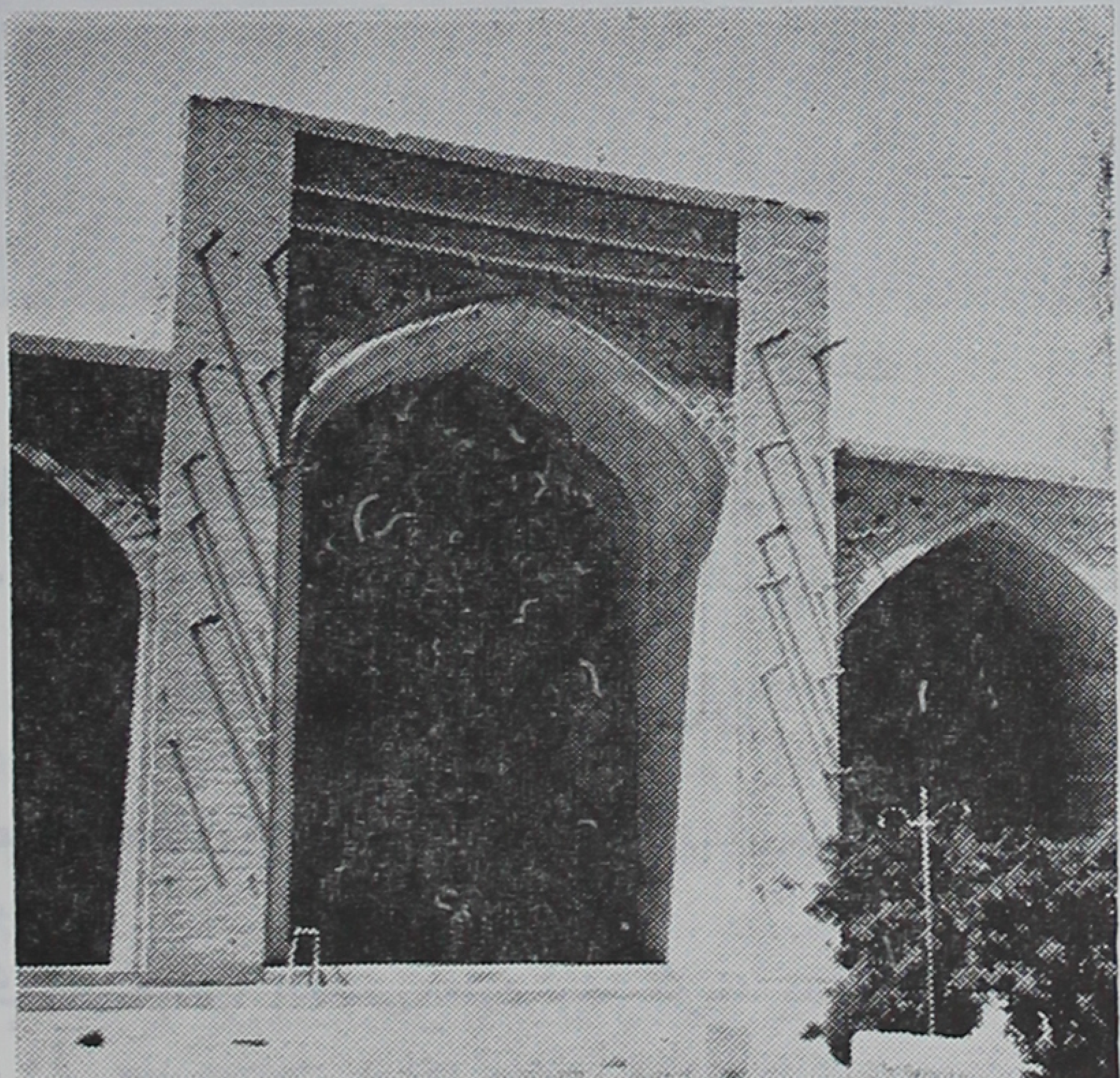
مسجد جامع دامغان که درحال حاضرآباد ودایرمیباشد درسمت شمال شرقی این شهر واقع شده‌است .

تاریخ بنای این مسجد بدرستی معلوم نیست گویند درزمان **خلافت مأمون** خلیفه عباسی ساخته شده، ولی سند صحیحی برای ثبوت این‌ادعا دردست نیست کتیبه‌ای هم‌ندارد که چیزی ازآن مفهوم ومستفادشود، بطورکلی تاریخ‌بنای این‌مسجد رابه قبل ازدوره**سلاجقه** یا دراوایل تشکیل این سلسله نسبت میدهند، **محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله** درجلدسوم **مطلع الشمس** مینویسد :

مسجد جامع جدید دامغان را مرحوم **میرزا محمد خـان سپهسالار اعظم** قاجار بناکرده یعنی مسجد خرابه بوده‌و اوبتجدید آن پرداخته‌و آن مسجد عبارتست از شبستانی، وصحنی، شبستان‌را هیجده طاق خوانچه‌پوش وده ستون مربع است ازآجر، طول شبستان چهل وسه قدم‌و عرض بیست‌و سه قدم وقبله مسجد بحیثی کج است‌که باید رو بضلع طرف یمین ایستاد ونمازگذارد، ودرهمین ضلع محرابست ، در شبستان چندبخاری ساخته

شده و صحنی که مرحوم **سپهسالار** برای مسجد بنا کرده ناتمام مانده‌است، یعنی دیوارهای آن باتمام نرسیده طول صحن سی‌قدم وعرض بیست قدم‌ودر طرف‌یمین این مسجد، **مسجد جامع قدیم** دامغان است‌و راهروئی بعرض‌دو ذرع ونیم، فاصل فیما بین ایندو مسجداست. مؤلف مذکور مسجد جامع قدیم دامغان راچنین توصیف نموده است:

قبله مسجد جامع قدیم **دامغان** نیز کج واز قرار معلوم ومذکور دامغان کلیةً همینطور است. خلاصه ایوان بزرگی که بمنزله مقصوره است درطرف قبله دروسط واقع و دو ایوان کوچکتر ازآن درجنبین وهر سه‌با رفعت وعظمت واز آجر و گچ ، دهنه ایوان وسط **۷** متر، وفرش‌انداز یعنی‌طول آن **۱۶** متر، طول صحن **۳۸** قدم، عرض **۳۹** قدم‌و طرف‌برابر ایوان دیوار ندارد، طرف مغرب ومشرق‌آن شبستانهای‌بزرگی است که سقف مرتفع آنهارا باخشت زده‌اند، حوض محقری جلو ایوان است صورت فرمانی ازدوره صفویه برروی سنگ نقش‌وبردر مسجد نصب شده که عبارات زیرین برآن منقور است :



تصویر ایوان مسجد جامع دامغان

هوالله‌سبحانه، الملك‌الله، یامحمد یاعلی بسم‌الله‌الرحمن الرحیم فرمان همایون شرف نفاذ یافت آنکه چون برذمت همت سلاطین دین پناه‌که مظاهر‌السلطان‌العادل ظل‌الله‌اند لازم ومتحتم است که به‌مقتضای آن احسنتم احسنتم لانفسکم بسط قوانین معدلت و احسان ونشر مآثر رفعت‌و امتنان را معظم مطالب خود دانسته پیوسته توجه ضمیر خیر تنویر که مدبر امور صغیر و کبیر است مصروف سازند تاآنکه افراد خلایق که ودائع‌الله‌فی‌ارضه‌اند درخوابگاه امن ورفاهیت آسوده ودر بستر آسایش‌وفراغت غنوده باشند، لهذا وبنا براقتضای مرحمت ذاتی ومکرمت جبلی که دربدایت فطری صانع خمرت‌طینت آدم بید قدرت مرکوز

جبلت ما گردانیده بمضمون بلاغت مقرون واحفظ لهم جناح الذل من الرحمه همگی نیت صافی طویت مصروف آن داریم که تازلال توفیق سلطنت از منبع ان الارض لله یورثها من یشاء برروی زمین جاری وصلصال وجود حاسدان این آستان رفیع المکان ماچون قالب بی جان ایشان در زیر زمین متواری خواهد بود، همواره باب رحمت اطفاء نوایر بدعت فرموده آنچ مرتبه پرتو اطلاع همایون بر کیفیت آن افتد از وجهی وجهه همت برفع آن گماریم که نتایج آن تاآخر دوران برصفحات استمرار باقی باشد و هرصورت محدثه که درایام سالفه معمول گشته بدرجه استقرار رسیده باشد تابیاری شریعت قوی ودستیاری معدلت خسروی غبار آن ازصفحه روزگار شسته گردد، بنابراین دراین ولاکه مجدداً خاطر عاطر متوجه انتظام احوال وفراغ بال مردم ممالك **خراسان** فرموده‌ایم شمهٔ ازمراحم بی‌اندازه شاهی در باره ایشان فرموده ازابتدای بیچین ایل آنچه ازبابت مال غسالان وگورکنان درممالك خراسان جمع ودرجزو معمول بوده باشد به‌تخفیف وتصدق مقرر کرده ثواب آنرا بحضرات مقدسات مطهرات عالیات سامیات هدیه نمودیم، حکام گرام وتیول داران وعمال ومتصدیان مهمات دیوانی ولایات مذکوره ضمن خراسان مال مذکوررا ازجمع وتیول اخراج وباطل دانسته از اول سنه مذکوره یك دینار بعلت مال واخراجات ازغسالان وحفاران طلب ندارند ومطلقا پیرامون نگردند متوفیان عظام دیوان اعلی رقم این موهبت را مقرون بخلودو دوام دانسته در دفاتر عمل نمایند و از جوانب براین جمله روند و هرساله حکم مجدد نطلبند و تغییر کننده این در لعنت و سخط **حضرت رسالت پناه صلی اله علیه واله** وغضب حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم دانند وصورت حکم اشرف اعلی رابرسنگ نقش کرده درهر محل ازبلاد **خراسان** در جای مرتفع که معبر ومجمع خواص وعام باشد نصب نمایند، کتب بالامر العالی اعلاه الله تعالی وخلد بقاه فی یوم السابع والعشرین من شهر رمضان المبارك قوی ئیل سنه تسع و سبعین وتسعمائه (**۹۷۹ هجری**)

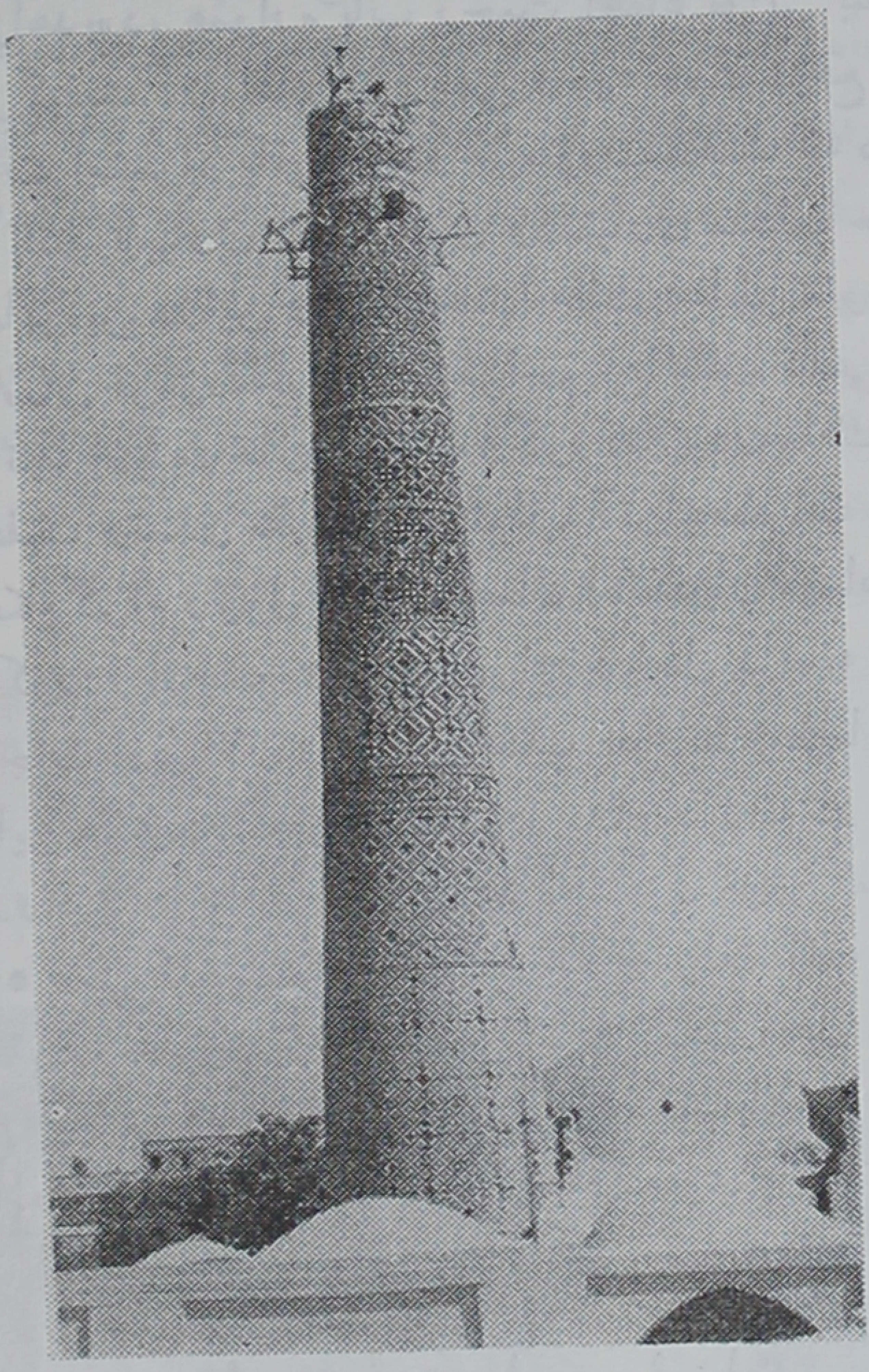
منار مسجد جامع دامغان

منار مسجدجامع دامغان درقسمت شمال شرقی **مسجد** واقع شده وتنها بنائی است که از **مسجد جامع** قدیم باقی مانده است، تاریخ بنای آن را **۵۰۰ هجری** تخمین میزنند. بطوریکه **صنیع الدوله** در **مطلع الشمس** نوشته است. منار مذکور دارای یکصدو پنج پله وارتفاع آن **۳۱** ذرع بوده وقاعده منار مربع وهر ضلع آن نیز **۵** ذرع است، ولی اکنون بسبب اینکه قاعده منار زیر خاك پنهان است شکل قاعده آن معلوم نیست، ارتفاع منار در درحال حاضر **۲۶٫۷۵** متر ومحیط پائین آن **۱۴٫۰۵** متر ودوره بالای آن **۶٫۸۵** متر میباشد.

روی منار را باآجرهای نازك کوچك تزئین نموده ودر وسط منار قدری متمایل به پائین کتیبه‌ای هست که ازآجر آیه نوررا بشرح ذیل نوشته‌اند:

بسم اله الرحمن الرحیم الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجه.

کتیبه دیگری هم از کاشی داشته که اکنون نیست . در اینجا بی‌مناسبت نیست واقعه جالبی که در زمان انقلاب مشروطه در **دامغان** بوقوع پیوسته وجریان آن با این‌منار بستگی دارد بطور اختصار بیان گردد :



تصویر منار مسجد جامع دامغان

درزمان حمله مجاهدین **بدامغان**استبداد خواهان وپیروان آنان **منارمسجدجامع دامغان** راسنگر خود قرار دادند.

مجاهدین برای دستگیری استبداد طلبان **دامغان** که به‌بالای منار رفته و آنجا را بصورت سنگر مرتفع وغیرقابل تسخیری درآورده بودند فعالیت وتلاش زیادی نمودند، ولی بدستگیری وتسلیم آنان موفق نشدند، ناچار فکری اندیشیده ودر زیرمناراز داخل آتش روشن کردندودر نتیجه عده‌زیادی ازافراد مذکور دراثرشعله آتش ودود حاضر به‌تسلیم شده وبعد بدست مجاهدین بقتل‌رسیدند، درهمین حال یکی‌از پناهندگان بنام **احمدآقا** ازترس‌اینکه بعد از تسلیم بقتل برسد، خودرا ازبالای‌منار بپائین میانداز‌د. اتفاقاً نامبرده با انجام‌این کار هیچگونه‌آسیبی نمیبیند وبمجرد سقوط، اززمین برخاسته وپا بفرار میگذارد ، ولی‌مجاهدین اورا دستگیر نموده و بقتل میرسانند ، بطوریکه شایع است در اذان صبح روز **۱۵ ذیقعده سال ۱۳۵۱** قمری مطابق با **۲۲ اسفند ۱۳۱۱** شمسی صدای مهیبی دردامغان بگوش‌رسیده

و صبح مردم مشاهده کرده‌اند که شکافی بر روی **منار مسجد جامع** ظاهر گردیده است و با اینکه در تعمیر آن اقدام نموده‌اند مع‌الوصف آثار شکاف مذکور در حال حاضر نیز مشاهده میشود .

پیر علمدار

درشمال‌شرقی **شهر دامغان** تقریبا در نزدیکی ومشرق **مسجد جامع** گنبد برج مانند مدور وزیبائی ازآجر وجود دارد که بنام **پیر علمدار** معروف‌است . بلندی برج مذکور تقریباً **۱۳ متر** میباشد، ولی این بنا آرامگاه **محمدبن ابراهیم پدر ابوحرب بختیار** ممدوح **منوچهری دامغانی** وحاکم **ایالت قومس** درزمان سلطان **مسعود غزنوی** است که به دستور وی ساخته شده و در سال **۴۱۷** هجری (۱۲۰۶ میلادی) ساختمان آن باتمام رسیده است .



تصویر برج پیرعلمدار دامغان

قطر داخلی این برج **۴٫۶۷** مترمیباشد وداخل بقعه ساده است وسوای قبر **محمدبن ابراهیم** که طول و عرض و ارتفاع آن بترتیب **۲۰۵ - ۱۰۵ - ۱۲۵** سانتیمتر و از گچ ساخته شده چیزدیگری درآنجا مشاهده نشد .

متصل ببرج پیر علمدار ایوانی مقرنس وجود داشته که دراطراف آن کتیبه‌ای ازگچ بوده ولی اکنون ازآن ایوان فقط کتیبه ذیل بجاست :

بسم‌اله الرحمن الرحیم امر ببناء هذاالمسجد الشریف المولی المعظم خلیفة العرب

والعجم سلطان قضاة الشرق کافل مصالح الخلق رکن الحق والدین. عمل حاجی بن الحسین البناء الدامغانی غفر الله له

طبق نوشته **تاریخ صنایع ایران** برج مقبره‌ای **پیر علمدار** برای کتیبه قشنگ کوفی که درداخل برج ساخته شده وبرنگ سرمه‌ای است مشهور میباشد.

برج چهل دختر دامغان

درمغرب شهر دامغان پشت بقعه **امامزاده جعفر** وکنار جاده **دامغان** به **سمنان** برج آجری جالب توجهی وجود دارد، که بنام **چهل دختر** معروف میباشد، ارتفاع برج مذکور تقریبا **۱۵** متر ومحیط خارجی آن **۲۳** متر وقطر داخلی آن **۵ر۵** متراست. این برج که تقریبا بسبک **برج طغرل ری** و**میل رادکان** بنا شده درسال **۴۴۶** هجری (۱۰۵٤ میلادی) بامر **ابوشجاع اصفهانی** ساخته‌شده است.



تصویر برج چهل دختر دامغان

بر دوره بیرون این برج کتیبه‌ای است، بخط کوفی که خواندن آن بسیار مشکل می باشد فقط **امر ببناء هذا القبة الامیر الجلیل ابوشجاع** ودر آخر کتیبه **(ثلثمائه)** از آن خوانده میشود ومعلوم میشود که از بناهای **قرن چهارم هجری** است و بعلت استحکام بنا خوب دوام کرده است.

بطوریکه هیچگونه آثار خرابی در آن مشاهده نمیشود. در بالای در کوچك این برج که بجانب جنوب باز میشود کتیبه‌ای است از گچ بخط کوفی که گویا نام بانی آنرا نوشته‌اند.

در وسط برج، قبرساده‌ای است ازگچ که صاحب آن معلوم نیست وازقرائن چنان برمیآید که تا چندی قبل سطح داخلی برج مرتفعترازمان کنونی بوده‌است زیرا باندکی دقت، قسمتی‌را که درزیرخاك بوده وبعداً خاك‌برداری‌شده است میتوان تشخیص داد ولی قدرمسلم اینکه اسم **چهل‌دختر یاچهل دختران** مربوط به **دوره های قبل ازاسلام** میباشد و بعید بنظر نمیرسدکه ساختمان **چهل دختر دامغان** نیز مانند ساختمان **چهل دختر سمنان** ازخشت خام‌بوده، چون بمرور زمان قسمتی از آن فرو ریخته بوده‌درقرن **چهارم‌یاپنجم** بدستور **ابوشجاع** که هویت اوتا اندازه‌ای مجهول است مجددا با درنظر داشتن طرح سابق‌آن، منتهی با آجر وسقف مخروطی‌شکل بناگردیده‌است.

امامزاده جعفر

درمغرب‌شهر **دامغان**جنب‌برج **چهل‌دختردامغان** وکنار جاده‌**دامغان به‌سمنان** بقعه‌ای‌است‌که‌بنام **امامزاده‌جعفر** معروف میباشد، بقعه این امامزاده مربع وازهرطرف سیزده قدم‌است، درچهار بدنه دیوار بقعه، چهار طاق نما میباشدکه هرطاق‌نمادری‌دارد‌بالای چهار بدنه‌که تقریباً ده ذرع ارتفاع آن است هشت طاق مقرنس وبالای طاقها گنبدمیباشد تمام ارتفاع بقعه از چهار بدنه وهشت طاق و گنبد تقریباً **هفده‌ذرع** می باشد داخل بقعه سفید ووسط گنبدآجرنما است، درب‌بقعه‌رو بجنوب ودروسط آن صندوقی‌است‌با منبت‌کاری‌ممتاز وکتیبه‌های بسیار، طول صندوق ۳٫۲۵ متر وعرض ۱٫۷۵متر وارتفاع آن ۱٫۲۵ متر در کتیبه دوره صندوق‌سوره مبارکه**هل‌اتی** و**انافتحنا** و**آیةالکرسی** و**نادعلی** و**صلوات** **برچهارده معصوم‌ع بالقابهم ولافتی الاعلی لاسیف الاذوالفقار** منبت کاری شده است، ودرصفحه‌روبروی درنوشته‌اند:

عمل‌العبد الفقیر الحقیر المذنب المحتاج العفواله و غفرانه استاد نظام‌الدین بن استاد علی‌بن علی نجار صاحب وساعی این خیرات استاد محمد صفار دامغانی تحریرا فیشهر... سال اربع وستین و...(ظاهرا سبعمائه باشد).

شکل قبر که در صندوق دیده میشود مرتفع و دور آن گچ‌بری شده و بر روی آن سنگ سیاهی‌عمودی‌نصب گردیده ونسب امامزاده و**سوره‌مبارکه توحید** بخط‌کوفی‌نوشته شده‌است.

درسمت مقابل دریکه از آن داخل‌صحن میشوند نیز شجره امامزاده بخط‌کتیبه باین عبارت ثبت‌میباشد:

هذا قبرالامام الهمام المقتول المقبول‌قرة عین‌الرسول جعفر‌بن علی‌بن حسین‌بن علی‌بن عمر‌بن علی‌بن حسین‌بن‌عای‌بن ابیطالب سلام‌الله‌علیه .

از صحن امامزاده‌که میخواهند داخل بقعه شوند مدخل عبارت است از ایوانی که دوسمت‌آن تا حد کتیبه کاشی کاری است و سمت مشرق یکجا کاشی سبز روشن و سرمه‌ای است وطرف مغرب تقریبا یك ثلث بالا کاشیهای بسیار ممتاز است که مثل چینی واز جنس کاشیهای‌ازاره‌حرم **حضرت‌رضا(ع)** وبردوشکل میباشد، قسمتی که‌خشتهای‌آن بزرگتر است

هشت ضلع دارد و قسمت کوچکتر دوازده ضلع و بر روی این کاشیها بخط نسخ بقلم خفی **بفارسی وعربی اشعاروعباراتی** نوشته شده که درذیل نگاشته میشود:

در روی بعضی دیگر صورتهائی نقش است که از جمله صورت **شیرو خورشید، صورت فیل وگاو سوار** ، صورت مردوزن باهم، صورت دوزن، **صورت شیرومرغابی** وکرگدن، ماهی و صیاد، گرگ وخرگوش ودو پلنگ که سروی درمیان آنها است وگل بته وصورت چهار زن باهم، یکزن وپلنگ تنها، طیور و روباه، میباشد و بنظرمیرسد که نقاش وصانع این کاشیها **چینی یاهندی** بوده‌است. برروی یك صفحه کاشی که صورت **شیرو خورشید** بر آن رسم‌است این رباعی نوشته شده:

غم با لطف تو شادمانی گردد	عمراز نظرتو جاودانی گردد
گر بادبدوزخ بردازکوی توخاك	آتش همه آب زندگانی گردد

و نیز مسطور است:

رو دیده بدوزتادلت دیده شود	از دیده جهانی دگرت دیده شود
گر تونسر پسند خودبرخیزی	احوال تو سر بسر پسندیده‌شود

وکتب ذالك فیشهور كذا شوال سنه خمس وستین وستمائه (این تاریخ مکرر نوشته شده و برروی کاشیها هشت‌ضلعی رباعی‌مسطور درذیل نوشته‌شده:

دانی که‌چراست ای‌پسندیده‌من	پراشك دو دیده ستمدیده من
می بگشاید ز آرزوی لب تو	آب از دهن مردمك دیده من

و در وسط صفحه‌ها صورتهای سابق الذکر منقوش است ودرهر صفحه‌که رباعی تمام میشود و جاباقی است این بیت نوشته‌شده‌است:

بخور هر چه داری فزونی بده	تو رنجیده‌ای بهر دشمن منه

باید دانست که‌این کاشیها متعلق باین محل نبوده وازجای دیگر باینجاآورده و نصب نموده‌اند .

متأسفانه در حال حاضر از این همه کاشیهای گرانبها که شرح آن گذشت **جزیك ردیف** کاشیهای کوچك که در بالای مدخل نصب و دسترسی بدان ممکن نبوده وکاشیهای غیر مصوری که درطرفین درورودی است، چیزدیگری **باقی‌نمانده** وبطوریکه میگویند در چند سال قبل عده‌ای شبانه کاشیهای نفیس وپرارزش امامزاده را بسرقت برده وبنازلترین قیمت به‌بیگانگان فروخته‌اند.

در مدخل **امامزاده‌جعفر** دو تخته‌سنگ سیاه مقابل یکدیگرقرار گرفته وبر سنگ سمت چپ‌مدخل مطالب زیر نوشته شده‌است:

لااله الاالله محمدرسول‌الله علی ولی‌الله بسم‌الله الرحمن‌الرحیم و به‌نستعین الحمدلله الذی خلق‌الانسان الطاعات وآمرهم بالخیرات والصلوة والسلام‌علی خیرخلقه‌محمداشرف الموجودات وآله واولاده المشرفین بدلایل احادیث‌والایات.

اما بعد چون محرر کارخانه قضا وقدر برمنشور خلقت بشرطغرای ان‌الله اصطفی‌آدم ونوحا وآل ابراهیم و آل عمران علی العالمین کشیده‌اند و دیباچه سعادت آنرا بتوقیع‌قل



تصویر مقبره امامزاده جعفر در دامغان

لاتسئلکم علیه اجرا بانقیاد اوامر این معنی جان کمروار برمیان بستن تا در هنگام یوم لاینفع مال ولا بنون از ثمر شجره قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم اله ویغفر لکم ذنوبکم واله غفور رحیم برخوردار باشند بنا بر این چون بندگی کیا اعظم **سیف‌الدین علی** بن مرحوم سراج‌الدوله والدین کیا رستم بن المغفور کیا ابراهیم الحاجی الهزارجریبی بکمال صحبت ومودت خاندان نبی و ولی ثابت قدم بود وبخیرات صدقات مبرا ازریا خواست که درروضه متبرك **ومشهد مقدس** مقتدای اهل ایمان **امام بن الامام جعفر بن** علی بن حسین بن علی بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیه‌و علی آبائه الصلواة و السلام تزیید سفره‌ای بجهت ابناءالسبیل و فقراموظف گردانند تا بثواب آیه ان الذین آمنو وعملوا الصالحات کانت لهم جنات الفردوس نزلاً برسد.

واز فاتحه‌ودعای ساکنان وزائران این مقام حظی وافر بیابندوقف کرد جمیع نصف قنات و قریه‌ای که معروف است به(**دهو**) من مضافات **دامغان** که مستغنی است ازحدلشهرتها وجمیع نیم شبانه روز آب مزرعه **مهرآباد** که مدار آن برشش شبانه‌روزاست که این شبانه روزمجزا پنج فهجه ونیم آن باشد با اراضی که تابع آن است و جمیع طاحونه که مشهور است **بآسیای فیروزی** دایر بر جوی آب **قریه صامغان** با اراضی وحیطان که تعلق باین آسیای، دارد مقرر بر آنجمله که ازمحصولات این موقوفات بعداز تخم قائم بیست خروار غله خادم ومطبخی وفراش که ملازم عتبه شریفه باشد جهت خودمصرف نمایند ودرهرروز ده من گندم بامداد و ده من گندم نماز دیگر بلغور بپزند وبفقرا ومساکین رسانند وآنچه ازاین فاضل باشدبازمرتب دارند ودرنماز پیشین بفقرا رسانند وازمحصولات صیفی این موقوفات روغن چراغ مرتب گردد

ودرهرمزاری یکچراغ برافروزند وچراغ دیگر درخانقاه بنهند و دراطاقیکه مهمان باشد چراغ برافروزند وزواید با خراجات مطبخ ازچربیوغیره صرف نمایند و نقیب مجاوررا ازآنچه مقرر شده زیاده طمع نکنند ومتولی، موقوفات را بیشتراز سهسال باجارت ندهند و باجارت طویله ندهند ومتغلبیکه باجارت رساند درلعنت خدای باشدو برحکام‌عصر وقضات سادات وقتواجب است بشرط واقف که اگر متغلبی دراین موقوفات مدخل سازدمانع شوند وسعی‌نمایند تا برقرار شرط واقف بمصرف رسد واگر چنانچه مانع‌نشوند درآن‌ظلم‌شریك باشند وبرقضات عصر واجب است که درهردهسال این وقفیه را مجدد گردانندوتغییروتبدیل بقوائدآن‌راه ندهندفمن‌بدله بعدماسمعه فانما اثمه علی‌الذین‌یبدلونه تحریرا فی‌غرهالمحرم الحرام سنه‌خمس‌عشر ثمانمائهالهلالیه.

دورسنگ آیات‌شریفه قرآن نوشته شده .

برصفحه سنگ مقابل نیزعبارات زیرحك شده‌است:

وما توفیقی الابالله علیه توکلت والیه اینب لااله‌الاالله محمد رسول‌اله‌علی‌ولی‌الله وصی رسول‌اله قال‌النبی‌صلی‌اله علیه وآله وسلم من‌سن‌سنه وحسنةفلهاجرها واجرمن‌عمل بهاالی‌یوم‌القیامه.

باعث بر تقریراین‌کتاب آنك چون بتاریخ شهر محرم‌الحرام سنه‌احدی و خمسین وثمانمائه **ولایت دامغان** وتوابع‌آن پادشاه اسلام برسم‌سیورغال وحکومت‌بحضرت‌بارفعت مرتضی اعظم افتخار آل‌طه ویس‌خلاصه اولاد سیدالمرسلین **امیرسیدرضی الحق** والملة والدین **علی‌الحسین‌زادالله** تعالی ایام حکومت ومعدلت‌تفویض فرموده بودند وچون‌آن حضرت را درولایات مذکوره نزول افتادهونواب‌حضرت ایشان ازمال‌وجهات ولایت‌مذکوره استفسار مینمودند وبعرض‌میرسانیدند ، چون‌حکایت بمال‌نساجیه وصابون‌خانه ودروازه‌بانی رسید رأی‌شریف آنحضرت اقتضا کردکه این‌چنین زحمتی ونقصانی که از جهات‌مذکوره‌بر فقرا ورعایاواقع‌است، جهت دستگیر آخرت‌وامید بشفاعت حضرت رسالت علیه السلام‌دفع کند تا ثواب‌آن بروزگار ایشان دررسد بنا براین مقرر فرمودند که من‌بعد تمغای‌نساجیه وصابونخانه ودروازه‌بانی قطعاً‌واصلا و ابداً ازهیچ آفریده‌درولایت مذکور نگیرندوباجارت ندهند ونشناسند ودرداخل مال تمغا نکنندوهرکه خواهد بجهت‌خود صابون پزد وفروشد از تمغای دارالحریرکه سابقاً هر سال یکصد دینار را هفت دینار میستاندند اکنون پنج دینار بزیادت نستانندکه صابونی‌کهازاطراف وجوانب بولایت مذکوره‌آورند وفروشندیکصد من‌راپنج من‌زیادت نستانند وهیچ‌آفریده راروانباشدکه‌تغییروتبدیل بقوائداین‌فوائدآخروی راه دهد و برحکام ووالی ولایت مذکوره واجب و لازم باشدکه اگر مفسدی در ابطال این خیربکوشد بمنع وزجراو بدانچه ممکن باشد مشغول شوند تا موجب رستگاری آن صاحب دولتان گردد وهرکه خلاف این‌معنی ورزد درلعنت وسخط حضرت باریتعالی وتقدس وجمیع ملائکه باشد، فمن‌بدله بعد ماسمعه فانمااثمه علی‌الذین‌یبدلونه صدق‌الله

دردوره سنگ مذکور نیزنوشته است :

اللهم صلی علی محمد المصطفی وصل علی المرتضی تا وصل علی المهدی صاحب الزمان وقاطع البرهان وخلیفة الرحمن

درداخل بقعه **امامزاده جعفر** طرف راست وکناردرورودی، قبرشاه **طاهر بن امیر شاهمراد الحسینی** قراردارد که برهرچهارطرف آن باخطوط برجسته نسب وی و همچنین ابیات چندی نوشته شده وتاریخ آن **۹۶۷** هجری میباشد .

تاریخ بنای بقعه **امامزاده جعفر دامغان** پیش از **دوره سلجوقیان** است و چنین استنباط میشود که درابتدا بی‌پیرایه بوده ولی بعدها **پادشاهان سلجوقی** دیوارهای مدخل راباکاشیهای خوش رنگ مصورمزین نموده وبصورت آبرومندی درآورده‌اند .

طول صحن امامزاده جعفر **۴۲** قدم وعرض آن **۲۸** قدم میباشد.

مقبره امامزاده محمد

در جلو صحن مقبره **امامزاده جعفر** وکنار خیابان وسط شهر دامغان که بسوی سمنان ادامه دارد بقعه دیگری است که بنام **امامزاده محمد** معروف میباشد، داخل بقعه مثمن وپوشش آن چپ وراست (هره) است ارتفاع گنبد **۱۲** ذرع وطول وعرض بقعه ده قدم می باشد، گویند مدفون این مقبره **محمد** از فرزندان حضرت **امام کاظم** (ع) است صورت قبر گچ اندودشده وبرروی آن صندوق مربع مستطیل غیرمشبک چوبی میباشد وصندوق سقف ندارد. بیرون بقعه را نیز باگچ سفید کرده‌اند و نمای خارجی آن بصورت کثیرالاضلاع منتظم است که تصویر آن دراین تألیف مشاهده میشود .



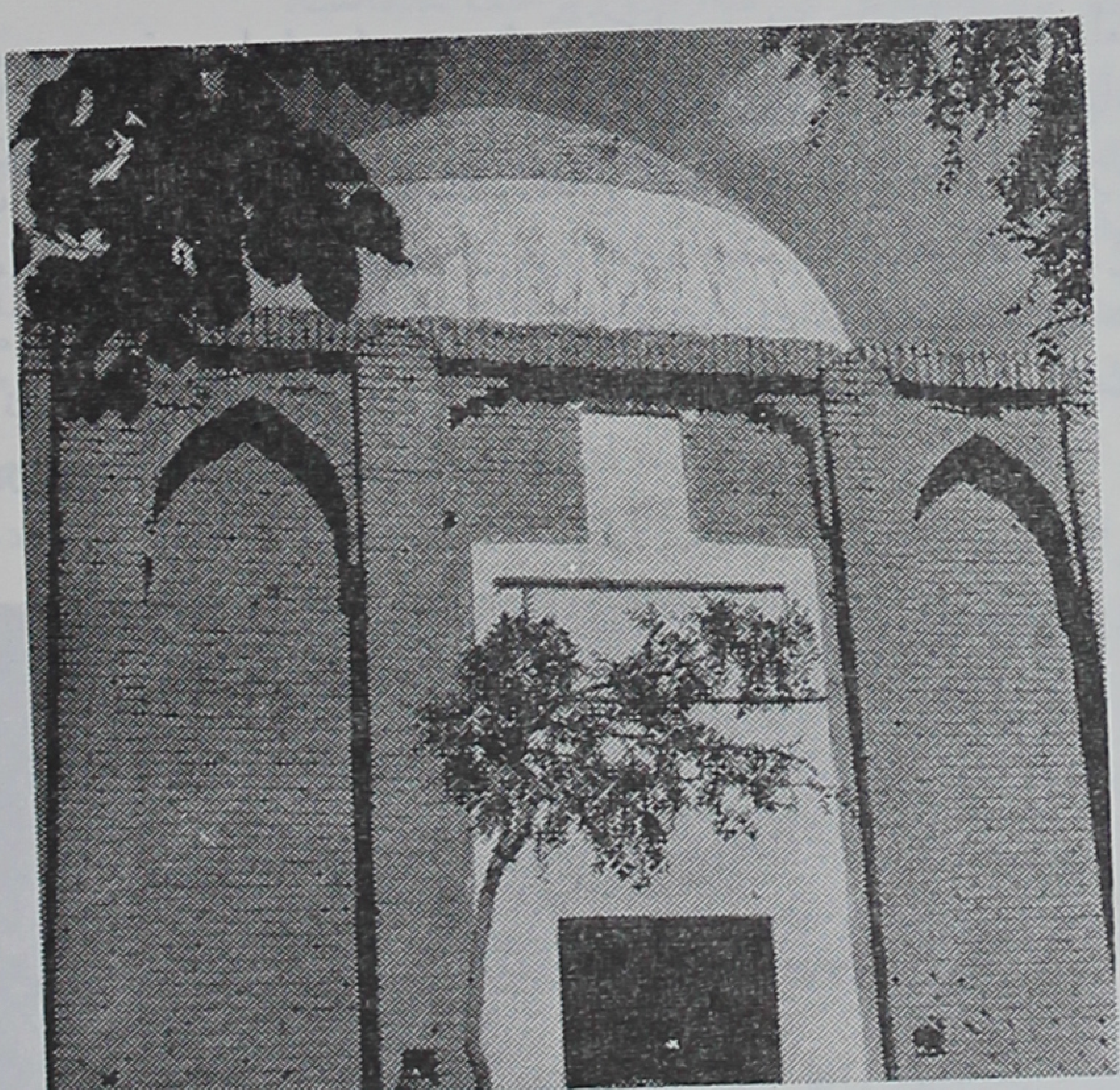
تصویر مقبره امامزاده محمد دردامغان

مقبره شاهرخ میرزا

در صحن **امامزاده جعفر دامغان** در ضلع مابین شمال ومشرق بنائی‌است، مربع که طول‌ضلع خارجی‌آن **پنج متر** وهرضلع درونی‌آن نیز**چهارمتر** میباشد، این‌بنادارای گنبد مدورو کوچکی‌است وارتفاع ساختمان‌آن درحدود **۱۱** مترمیباشد وبنام مقبره**شاهرخ میرزا** که جریان مرگ وی درفصول‌تاریخی این تألیف درضمن شرح وقایع سلطنت **آغا محمد خان قاجار** وتسخیر **خراسان** توسط وی بیان گردید معروف است، بالای‌درجنوبی آن‌این عبارت‌باخط ثلث برروی‌کاشی نقش گردیده :

بناء هذاالعمارة‌فی‌ایام دولة السلطان‌الاعظم‌شاهرخ‌بهادرخلدالله‌ملکه.

مؤلف **مطلع‌الشمس** محل این بنارا خانقاه دانسته ودرباره‌آن اینطور بیان نموده‌است :



تصویرمقبره شاهرخ دردامغان

نیزدرصحن، درضلع مابین شمال ومغرب بنائی است‌با تکلف، یك‌درآن رو بجنوب و فعلاباخشت محدود است ازقراری‌که معلوم میشود اینجا **خانقاه** بوده است، دراطراف در کاشی‌متوسطی است، وعین مطالب‌کتیبه راکه نقلشد ثبت‌کرده است.

سپس اضافه مینماید . خانقاه دردیگررو بمشرق داردکه مفتوح است‌بنای خانقاه‌مربع مستطیل وازاره ازکاشی سبزدارد وسقف‌آن گنبد است .

نوشته اخیرصحیح بنظرمیرسد زیراچنانچه این ساختمان مقبره شاهرخ میرزا باشد

مندرجات کتیبه بهیچ وجه صحت آن راتأیید نمی نماید، ودر زمان آغا محمدخان قاجار نیز امکان چنین کاری نبوده است وشاهرخ موردبحث نیزهمان‌شاهرخ‌تیموری است‌که بدستور او این بناساخته شده است .

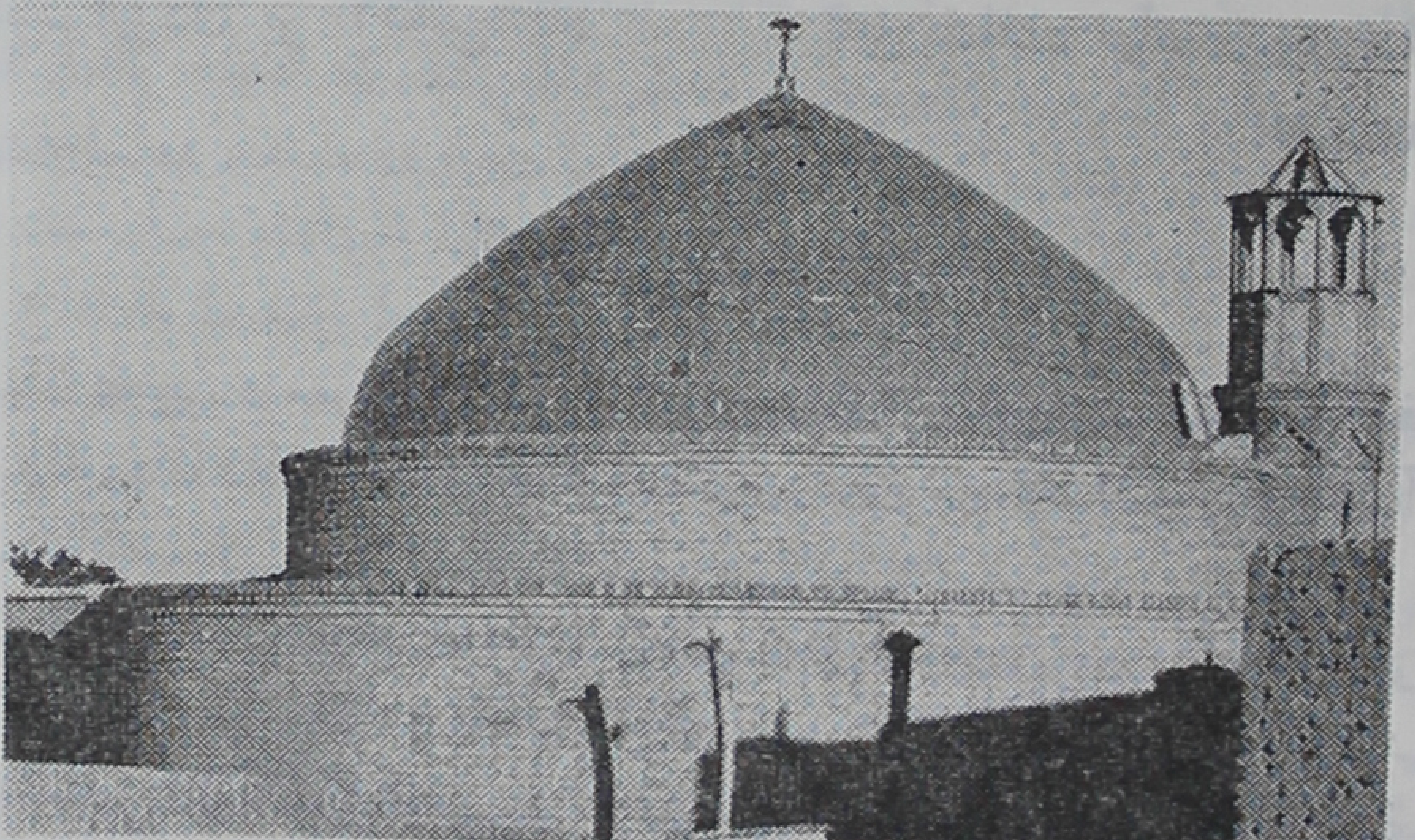
امامزاده علی

درخارج شهر **دامغان** درسمت مغرب گنبدی وجودداردکه‌بنام **امامزاده علی**معروف است، بنای این ساختمان ازخشت خام وبشکل مربع متساوی‌الاضلاع می‌باشد وظاهراً روی ساختمان مذکور سابقاً سفیدکاری بوده است. یك‌قبر گچی در وسط وقبردیگری درپشت سر آن ساخته‌شده، یك قطعه لوح سنگی دراینجا است‌که برآن مطالبی نقرکرده‌اند وسط سنك خوانده نمیشود و اطراف‌آن نیزآیة الکرسی نوشته شده تاریخ‌آن ظاهراً :

(**فی اواسط شهرشوال سنه ثمان و ثلثین وماتان**) باشد . بهرحال صاحب قبور مذکور بدرستی معلوم نیستند.

عبدالعالی وعبدالمعالی

در جنوب شرقی شهر **دامغان** در کوی **معصوم زاده** مقبره‌ای است که بنام **عبدالعالی وعبدالمعالی** معروف میباشد . برسر در ورودی‌آن دو بیت شعر بشرح زیر روی‌کاشی نوشته ونصب شده است :



نمای مقبره عبدالعالی و عبدالمعالی دامغان

بنائی کز شرف بسیار عالی است	مقامی پاك‌وروشن ، چون‌لئالی‌است
بود معروف این معصوم زاده	که عبد العالی و عبدالمعالی است

در داخل مقبره برروی قطعه‌سنگی این‌مطالب حك شده‌است :

در سنه**۱۲۰۴** دوازدهم ماه شعبان جناب **امیرالمؤمنین** خواب‌نما نمود **بکربلائی فضلعلی** که دوتن معصومزاده در شهر دامغان مدفونند،نامهای عظیم‌الشأن‌نشان **عبدالعالی**

و عبدالمعالی است واز ولدان فضل بن زید بن امام‌حسن مجتبی هستند .

امامزاده دیگری در دامغان هست که بنام امامزاده نورالله معروف میباشد و قبر بکیر بن اعین معروف در سمت جنوب شهر بفاصله یك میدان از آبادی واقع است،وبقعه‌ای داردکه آنرا مطلب‌خان بن اسماعیل‌خان دامغانی ساخته‌است و ارتفاع گنبدآن ده ذرع ووسعت بقعه تقریبا شش‌ذرع درشش‌ذرع میباشد .

پیر یغما

در مشرق دامغان بین راه مهماندوست بدامغان بقعه‌ای است معروف به پیریغما عقیدهٔ اهالی براینست که پیریغما سفره گستر حضرت‌رضا(ع) بوده‌است، درداخل بقعه‌لوح قبری هست و برآن نوشته‌اند :

هذا القبر المرحوم المبرور قاسم آقا ابن غلامعلی بیات سنه اربع وثلثین والف

در زیر این عبارت صلوات بر حضرت رسول و ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین است . بالای در بقعه عبارت ذیل نگاشته‌شده :

ابتدای عمارت سلطان پیریغما درتاریخ‌سنه‌خمس وستین ، کمال‌الدین بن‌قربان طاقی‌خیرات کرده و گنبدرا برآورده .

چون‌رسیدم بدین‌خجسته مقام	گفتم ای ذوالجلال والاکرام
رحمت ایزدی بر آنکس باد	کاین عمارت نهاد وکرد تمام

العبدخداداد

گردکوه دامغان

قلعه بسیار عجیب و معروف گرد کوه در ۱۸ کیلومتری مغرب‌دامغان در بین کوهستان صعب‌العبوری واقع است . ارتفاع تقریبی این کوه هزارمتر و طول‌آن درحدود نیم‌کیلومتر میباشد .

قلعه‌گردکوه از لحاظ موقعیت طبیعی یکی ازقدیمی‌ترین‌پناهگاههائی‌است که در سیر ادوار تاریخ مورد استفاده اقوام‌مختلف بوده واز قدیمترین زمان تاریخی اهمیت بخصوصی داشته‌است. طبق گفتهٔ‌دقیقی و فردوسی، اسفندیارمدتی بفرمان‌پدرش‌گشتاسب درقلعه‌این کوه که‌گنبدان‌دژ نام داشته در بند بوده است .

هما نطوریکه درفصول تاریخی این تألیف در ضمن تشریح فعالیت‌های‌فرقه‌اسمعیلیه در دوره‌سلجوقیان بیان‌گردید . قلعه‌گردکوه یکی‌ازمهمترین پناهگاههای‌مستحکم و غیرقابل تسخیر فرقه مذکور بوده‌است .

در سمت مشرق‌گردکوه نشانه ساختمان مستحکمی با سه‌آب‌انبار معتبر بطول۲۷- ۲۱-۲۰ و عرض ۸-۴/۵ - ۴متر بجاست که‌گودی آنها بعلت اینکه بمرور پر شده دقیقا معلوم نیست . همچنین میان‌کوه مذکور اثر حوضی شبیه به تنوره آسیای آبی آشکار است

و از قرائن برمیآیدکه آنجا محل ذخیرهٔ موادغذائی بوده و اطراف آنرا باجدار حوضهای مذکور ساروج کرده اند .

علاوه بر اینها چند عمارت در نقاط مختلف کوه بمنظور دیدبانی ساخته و حوضهائی درکنارآنها درست‌کرده‌اند . کلیه این ساختمانها بغیرازیك ساختمان‌همه از سنك وساروج بناشده وکوه رابصورت **قلعه پابرجائی** درآورده است . راه صعود باین‌کوه منحصراً از جانب مشرق‌بوده‌که پیوسته زیر نظر دیدبانان‌قلعه قرارداشته‌است.در**گردکوه**کلیه وسائل زندگانی برای عدهٔ نسبتا زیاد در مدت مدیدی فراهم بوده و قطعه های سنك آسیای دستی و شکسته‌های ظروف سفالی و سایر چیز ها که اکنون درآنجا مشاهده میشود مؤید این موضوع است .

در اینجا ما به نقل جامع ترین گزارشی‌که بدستور **ناصرالدین شاه قاجار** توسط **شیخ محمد مهدی عبدالرب آبادی** عضو هیئت مؤلفین **نامه دانشوران** و **میرزا محمد حسین ادیب** ملقب **بفروغی** رئیس دار الطباعه دولتی و مدیر دارالترجمه زمان ناصرالدین‌شاه قاجار ازساختمان‌عجیب **گردکوه‌دامغان** تهیه و درکتاب **مطلع الشمس** بچاپ رسیده استو دارای نکات جالب توجهی میباشد میپردازیم :

گردکوه در کوهسار مغربی شهر **دامغان** واقع شده، بفاصله دوفرسنك ونیم و آن عبارت‌است از یك قطعه‌کوه منفرد مرتفع در نهایت صعوبت مسلك بارتفاع **یکهزار ذرع** تقریبی و طول **سه‌هزارذرع** تحقیقی و استطاله آن از جنوب بشمال وسطح این کوه از **بیست‌ذرع** الی **سی‌ذرع** عرض دارد و غالب تسطیحش طبیعی و برحسب خلقت اولیه‌است و در دامنه سمت شرقی آن چندکوه منفصل محقر واقع شده‌که نسبت باصل**گردکوه** مثل یکه برجهائی چنداتفاق افتاده، گرداگردتمام اینها دیواری مستدیر**بمساحت یکفرسنك** ازگچ وسنگ‌کشیده شده است و**گردکوه** مع‌مایتعلق بها ازدامنه چهارسمت وآنچندکوه کوچك همه درمیان این‌دایره وقوع یافته وازدیوار محیط چندجا بارتفاع یك ذرع ونیم ودوذرع فعلابرپا وقائم‌است وبرسرآن‌کوههای‌کوچك بروج و نشیمن قراول ساخته‌اند ، و سطح بعضی‌که وسیعتر بوده خانه وعمارت بناکرده‌اند وازدیوار و آثار آن خانه ها بیشتر باقی وموجود است وبرسطح خود**گردکوه** عمارات ومساکن بسیاربوده وخصوصاً در سمت مشرق‌که یکدست بنای معتبرمحکم داشته بشکل مربع مستطیل برچند اطاق بزرگ وغرفه های‌کوچك ومقدار عمده این عمارت سمت شرقی باالفعل باقی است واز فرط استحکام در **مدت هفتصد سال** بل‌ازید چیزی‌ازآن خراب نشده الاسقفها وقلیلی ازدیوارها دردوضلع جنوبی وشمالی دوبرج باریك مصمت متساوی‌الطرفین دارد ومابین این‌دوبرج دیواری‌است مشتمل برچند درکه ازاطاقی بزرگ دروسط ودوغرفه درجنبین آن بطرف مشرق بازمیشده است ودرسطح سمت جنوبی سه‌برکه بزرگ وانبارآبست وهرسه مسقف بوده وبهم راه داشته است اماحالا تمام سقفها ریخته وبیشتر‌راهها گرفته شده و ابعاد ثلاثه این سه بـرکه عرضا و عمقا یکسان است وعرض هرکدام هشت ذرع وعمق چهار ذرع و نیم میباشد و طولا اختلاف دارد، طول‌یکی بیست ویك ذرع است و یکی بیست ذرع ودیگری‌بیست وهفت‌ذرع، در وسط سطح این کوه‌درموضعی‌که ازهمه جابلندتراست **آبدانی ساخته شده شبیه تنوره‌آسیای**

آبی ولی دهنه‌آن تنك است وبتدریج هرچه پائین میرود فراخ تر میگردد و چون بمرور دهورتا یکذرعی دهنه پرشده است معلوم نیست که غوروقعرآن تاچه مقدار بوده ومحتمل است که محل‌ذخیره حبوبات ویاسایرماکولات بوده ، داخل‌آن سه‌برکه راباآجر برآورده‌اند و روی‌آنها وتوی این‌تنوره رابساوج اندوده‌اند ودر مقابل و محاذی عمارت شرقی و دیوار یك‌اطاق ازابنیه‌آن الان هم‌برجا وایستاده است وپای‌آن اطاق، حوضی‌است بزرگ بطول پانزده ذرع وقعراصلی این‌حوض وآن سه‌برکه معلوم نیست چرا که مقداری لاعلی‌التعین ازعمق‌آنها بمصالح سقفها واطراف که ازهم ریخته است‌آکنده شده واین تحدیدکه در عمق آنها نوشته شدازروی‌کف حالیه است وآثار ادوات ولوازم زندگانی که برسطح **گردکوه** دیده‌شده قطعه سنك‌آسیای دستی بودوشکسته‌های ظروف سفال‌از**کوزه وخم وقدح وکاسه** بالوان مختلف ازکبود وسبزوسرخ وآبی وبریکی‌ازآنها **خط‌کوفی** دیده شده وهم شکسته آبگینه ضخیم بدست‌افتاد وطریق عروج سطح **گردکوه** منحصراست براهی که ازطرف‌شرقی آن تراشیده وساخته بوده‌اند ودیگرازجمیع اطراف‌کوه هرجاکه‌بالارفتن امکان داشته‌است باسنگ وگچ باهتمام مسدود نموده‌اند ،وبالفعل‌آن راه مصنوعی هم مندرس و منطمس شده و طی‌آن خطرفاحش دارد ودراثناء این‌راه درکمرکوه برکه دیگری است نظیر حوضی که برسطح انداخته‌اند وبالاتر ازاین برکه بنای مختصریست‌که **بقراولخانه میماند** وساخت آن باخشت وگل است وغیرازاین یك‌بناء جمیع ابنیه وعمارات بالاوپائین این‌معقل حصین‌از سنگ‌است وگچ، ویك بنای دیگر هم در بیخ گردکوه از طرف محاذی جلگه ساخته‌اند که تمام‌آن ازآجراست واین بنای‌آجری درمقابل‌راهی که ازجلگه وارداین کوهسار میشودواقع گردیده است.

فلاشك جای دیده‌بان بوده‌ازملاحظه‌حصانت واستحکام این‌مکان محقق میشودکه بقوت اسلحه وادوات خرتیه قدیم فتح‌اینجا عنوةً ازمحالات عادیه بشمارمیامده معاقل **ملاحده و قلاع اسماعیلیه** غالبا همینطور در قلل جبال و یا برروس بوده **ومولانا جلال‌الدین رومی** بالخصوص ازاین‌کوه درمثنوی نام‌برده میگوید :

هریکی چون ملحدان‌گردکوه **کارده‌یزد پیرخودرا بی‌ستوه**

وآنجا را**دزگنبدان**یا**گنبدان‌دژ وکوه منصوریه** نیزمینویسند. واینکه باوصف استطاله **سه‌هزارذرعی** اینجا را**گردکوه** میخوانند باعتبار مقدار محسوس آن از طرف جلگه است‌چه‌اینکوه ازجلگه یك‌صخره‌مجرد مرتفع‌مستدیر بنظرمیاید وامتدادآن ازآن‌سمت اصلادیده‌نمیشود عرب این‌قسم‌یکه‌کوه راکه بلند وگسیخته باشد **فند** میگویند .

بالجمله جبل**گردکوه وقلعه وحصار وبروج** وآثارآن ازعجایب **خطه قومس** است .

نگارنده(صنیع‌الدوله) گوید**گردکوه**درزمان**سلاطین‌عجم** نیزقلعه‌ای داشته وآنرا **گنبدان‌دز**میگفته‌اند وارباب خبردانندکه چون **زردشت** دین‌خود رادرایران‌رواج داد و **گشتاسب** رابااین کیش معتقد نموداورا از دادن‌خراج به**ارجاسب** پادشاه توران مانع‌شد. ارجاسب بمطالبه خراج وتمکین‌آوردن**گشتاسب** قشونی از رود جیحون عبورداد. **گشتاسب** پسرخود **اسفندیار** رابدفع وقتال او روانه و مأمورکرد و **اسفندیار** ،

ارجاسب راشکستی فاحش داد، اعاظم ایران چون این فتح نمایان را از **اسفندیار** دیدند بسلطنت او مایل گردیدند، **گشتاسب** از **اسفندیار** رنجیده اورا درقلعه **گردکوه** که **گنبدان دز** میگفتند حبس نمود **ارجاسب** چون این اختلال رادروضع سلطنت **گشتاسب** دیدمجدداً لشگر بایران کشید و **لهراسب** پدر **گشتاسب** راکه در **بلخ** منزوی بود بقتل رسانیدودختران پادشاه رااسیر کرد وتمام **خراسان** رامتصرف شد.

گشتاسب ناچار **اسفندیار** را ازحبس بیرون آورد و بمقابله و مقاتله دشمن فرستاد و بازفتح ونصرت **اسفندیار** رانصیب شد و**دقیقی** که هزار بیت از اشعاراو در**شاهنامه** درج شده درحبس کردن **اسفندیار** در**گنبدان دز** گوید :

ببردندش از پیش فرخ پدر	**سوی گنبدان دز پر ازخاک سر**
بر آن دزش بردند برکوهسار	**ستون آوریدند زآهن چهار**

ونیز درمکالمه **اسفندیار** با **گشتاسب** حکیم **ابوالقاسم فردوسی** فرماید :

ببستی تن من ببند گران	**بزنجیر و مسمار آهنگران**
سوی گنبدان دز فرستادیم	**زخواری به بیگانگان دادیم**

ازاین جمله برمیآید که **پایتخت گشتاسب** شهر **هکاتم پیلس** بوده نه **فارس** چه اگردرشهرهای فارس پای تخت داشت درنواحی **فارس واصفهان** قلاع سخت ومحکم متعدد بود واسفندیاررا دریکی از آن قلعه‌ها حبس میکرد ولازم نبود که ازفارس اورا **بگردکوه** آرند[1] پس **پایتخت گشتاسب** رادر**حوالی گردکوه باید دانست** وآن یا **هکاتم پیلس** بوده **یا آبادی وشهرمعتبر دیگردرهمین ناحیه.**

حمدالله مستوفی درباره گردکوه دامغان در **نزهت القلوب** گوید :

گردکوه هنوزموسوم **بدزگنبدان** است درسه فرسخی **دامغان** واقع ودراطراف آن دهات **منصور آباد ومهات ورستاق** واقع است زراعت ومحصول بسیاردارد. مؤلف گوید: **قلعه گردکوه** درزمان **امیر تیمور گورکان** باز اهمیتی داشته چه درسنه **۷۸۶** که **امیرولی** یاغی شده بودعیال خودرا در **گردکوه** گذاشت وخود ازجلوعساکر **امیر تیمور** بطرف **ری** فرارنمود، **اما** قبل از **امیر تیمور** این قلعه بواسطه **اسماعیلیه** که آنرا متصرف بودند اشتهار داشت وحوادث تاریخی آن نیزدرفصول تاریخی این تألیف بتفصیل بیان گردید در **فرهنگ آنندراج** درباره **گردکوه دامغان** چنین سخن رفته است :

گردکوه نام کوهی است ازکوههای **دامغان** گرد وپهن و بربالای آن دژی بوده وقتی **ملاحـده** در آنجا اجتماع داشتند و فساد میکردند ، بالاخره قلع و قمع شدند. شاعری گفته :

سرین شاه سمنان در بزرگی	**تو گوئی گردکوه دامغان است**

۱ـ با توجه به فصول تاریخی این تألیف وبیان اوضاع سلطنت پیشدادیان وکیانیان میدان فعالیت وحکومت سلسله‌های مذکوراز دماوند تا بلخ وبخارا و اصولا مشرق ایران بوده است و شهرهای دامغان و سمنان و خوار سرحد غربی مستملکات آنان محسوب میشده و نوشته مرحوم صنیع الدوله نیزمؤید تحقیق نگارنده می باشد .

در مردادماه ۱۳۴۳ شمسی نگارنده برای عکس برداری از آثار باستانی دامغان به آن شهرستان عزیمت نمودم متأسفانه دراثر سهل انگاری وعدم علاقه بعضی از افرادبظاهرمتمکن شهرمذکور عکس برداری از **قلعه تاریخی گردکوه** ممکن نگردیدزیرا راه آن صعب العبور میباشد، وسیله نقلیه کوهستانی نیز از طرف اهالی دراختیار نگارنده گذارده نشد تا در انجام این کار اقدام نمایم .

چشمه علی

در **۲۵ کیلومتری** شمال **دامغان** چشمه‌ایست که بنام **چشمه علی** معروف می‌باشد وآب شهر **دامغان** نیز ازآن تأمین میشود .

آب این چشمه درحدود **۱۳۶** سهم است (هرسهم ٦ خروار بذرافشان دارد) هشت سهم وسه ربع سهم آن برای مشروب شدن آبادیهای **آستانه** ، ومزارع **بابا حافظ** ،، **آهوانو** ، **علم شیر** تخصیص دارد وبقیه در **آب بخشان** که دریك کیلومتری شمال **دامغان** واقع است به۳ قسمت تقسیم میشود.



نمای قسمتی از ساختمان چشمه‌علی دامغان

دو بخش ازآب مذکور بطرف **آبادیهای** پیرامون **شهردامغان** و بخش سوم **بشهر دامغان** میرود، **چشمه علی** دامغان محلی است بسیار با صفاکه‌ازقدیمترین زمان تفرجگاه فرمانروایان وسلاطین بوده است، **اسکندرمقدونی** هنگام‌عزیمت **بگرگان** و**انتیوخوس** درموقع جنگ با **اردوان اشکانی** مدتی‌درآنجا اردوزده‌اند .

هما نطوریکه درفصل تاریخی مربوط به دوره **قاجاریه** این‌تألیف بیان گردید ایالت **قومس** وشهر **دامغان** مورد توجه پادشاهان اولیه‌ایل‌قاجار بودو بهمین جهت **آغامحمدخان**

و **فتحعلیشاه قاجار** در **چشمه علی** دامغان ساختمانهای زیبائی بنا کردند که بناهای مذکور دراثرعدم توجه وسوانح طبیعی روبخرابی نهاده وبمروردرشرف انهدام ونابودی‌است.

وقف نامه وتاریخ بنای عمارت ومسجد **چشمه علی** که برروی دوقطعه سنگ منقورو دردو سمت تالارنصب گردیده است بشرح زیرمیباشد :

درحینی که رایات ظفرآیات نصرت علامات پادشاه عدالت پناه و شاهنشاه گردون بارگاه. قهرمان الماء والطین. ظل‌الله فی‌الارضین‌الموید بتأییدات‌الملک الجبار. ابوالنصر. **فتحعلیشاه‌قاجار** خلدالله ملکه. بعزم تسخیر و تدمیر فرقه ضاله **اوزبکیه** ماوراءالنهر ازدارالخلافه **تهران** شقه‌گشاگردیده‌این‌مکان دلفروزخیم خیام ظفرانجام پادشاهی شد، رای صواب نمای پادشاهی تعلق پذیر گردید که در این منزل ارم مماثل عمارتی ساخته‌آید که راهروان را ازتاب‌آفتاب پناه وازرنج راه‌آرامگاه باشد ووقف صحیح شرعی نمودند این عمارت دلگشا رابسرکارفیض آثار حضرت صاحب‌الامرصلواة‌الله علیه و علی آبائه الطاهرین فی‌سنه ۱۲۱۷هجری

واشعارزیر که ازمرحوم **میرزا صادق وقایع نگار** متخلص به **هما** میباشد بیان گردیده است :

خسرو انجم حشم فتحعلیشه آنکه هست ... آسمان اورا مطیع و روزگار او را ذلیل
آن شهنشاهی که درنظم جهانداری ندید ... چشم‌گردونش نظیر و دیده عقلش عدیل
دولت ازعدلست باقی. منت‌ایزدراکه هست ... بربقای دولت او عدل او محکم دلیل
شاکی ازقسمت نیابی هیچکس را تابدهر ... همت اورزق مخلوقاترا آمد کفیل
چون بعزم ماوراءالنهر شد از ری سوار ... پادشاهی دل قوی. از یاری رب جلیل
کرد منزل اندر این فرخنده جای با صفا ... شد زفیض مقدمش این‌چشمه رشك سلسبیل
گشت برپا در نکو وقتی و نیکو ساعتی ... از همایون حکمش‌این دلکش بنای‌بی‌بدیل
دورنه ار خجلت این دلگشا منزل کشد ... این منقش قصرزنگاری اگر برچهره نیل
جست اتمام ورقم زد بهر تاریخش هما ... این بنا قصرجنان وین چشمه آب سلسبیل

اما تاریخ مسجد

شه فرخ لقا فتحعلی شاه آنکه میباشد ... قضا امر وقدر نهی‌وسپهر اورنگ‌فرافسر
شهنشاهی که میسایند شاهان جهان هردم ... براه موکب او رو، بخاك درگه او سر
زقهرو مهراو باشد عیان درباغ خاروگل ... زبذل جوداو باشد چه‌خاره خوارسیم وزر
خلاصی تا دهد جمله اسیران مسلمان را ... به تسخیربخارا برکشید از ملك ری لشگر
چواین زیبنده منزل شد مقرموکب شاهی ... وزآن فرخنده‌آمد طبع شاه معدلت‌گستر
مقرر داشت تا برپا شود این مسجد عالی ... چه‌مسجدهمچو باغ‌خلدروح‌افزاوجان‌پرور
قرار ازدل برد محراب‌آن اصحاب‌تقوی‌را ... بدانسان کز دل عشاق طاق ابروی دلبر
محقر با علو طاق آن ایوان کسراوی ... مکدر با جلای سنگ او مرآت اسکندر
زسقف عالیش گاو فلك را کوه برکوهان ... زحمل پایه‌اش حوت زمین رالرزه برپیکر
غرض چون‌شدتمام ازبهر تاریخش‌هما گفتا ... زامر قبله عالم بنا شد قبله دیگر

برج مهماندوست

درجنوب **قریه مهماندوست** دامغان برجی شبیه **برج طغرل** شهرری برپاست که قسمتی ازساختمان‌آن برج‌خراب شده‌ولی‌قسمت باقیمانده قدمت‌آن را تائید مینماید، مؤلف **مطلع‌الشمس** برج جنوب **مهماندوست** را اینطورتوصیف نموده است :

برجی بسیارمعتبر ازقدیم مثل برج طغرل بیك ری ومیل‌رادکان درجنوب **مهماندوست** ومغرب مایل بشمال **امام‌آباد** دیده میشود که دوردایره‌آن ازخارج **۳۴** ذرع وقطرآن از داخل **۷/۳۰متر** است این‌برج دوازده ترك داردکه یکی‌ازترکها مدخل است و عـرض‌هر ترکی **۱/۴۳متر** وبعداز ده ذرع ونیم ارتفاع سه‌فقره مقرنس ازآجر بوضعهای بسیارخوب انیق ساخته شده وپس ازآن‌کتیبه‌ایست بعرض سه چهاریك **بخط‌کوفی** و بالای آن‌کتیبه دیگری است بخط بنائی وازآن ببعدگنبد مخروطی شروع میشود، امافعلا گنبدآن‌خراب و آنچه باقی‌است بارتفاع چهارده ذرع میباشد، دربرج روبجنوب ویك قبر آجری در وسط ودوقبر دیگرسنگ چین‌درداخل برج دیده میشود، گویند این برج **مزار امامزاده قاسم** ازاولاد **حضرت موسی‌بن جعفر**(ع) میباشد ولی ساختمان‌آن به‌مقبره شباهت ندارد.

دیگر از بناهای قابل ذکر **دامغان رباط شاه عباسی** است‌کـه در نزدیکی بقعه **امامزاده جعفر** قرارگرفته، رباط شاه‌عباسی‌دامغان مطابق‌کتیبه‌آن درسال **۱۰۹۱** هجری قمری زمان **شاه سلیمان صفوی** ساخته شده است .



نمای برج مهماندوست دامغان

بناهای تاریخی بسطام

آرامگاه بایزید بسطامی

آرامگاه عارف شهیر **بایزید بسطامی** که شرح حالش به تفصیل در فصل **عارفان و دانشمندان** این تألیف خواهد آمد در وسط **قصبه بسطام** و شمال آرامگاه **امامزاده محمد** واقع است، بطور کلی آرامگاه این عارف بزرك و این صوفی صافی ضمیر فاقد هر گونه تزیین و تکلف است، این طور بنظر میرسد که هیچگاه ساختمانی برسم آرامگاه بزرگان شیعه اثنی عشری برروی آن بنا نشده ودر حقیقت بی اعتنائی به مادیات وروح بیزاری از تجمل در این آرامگاه کاملا متجلی است، وارستگی و بی نیازی **بایزید** حتی بعد ازمرگ وی و گذشت یازده قرن در خاك مرقدش نیز اثر گذاشته است.

گویند **غازان خان** پادشاه دوره ایلخانان مغول (۷۰۳-۶۷۰ هجری) گنبدی در جوار آرامگاه **امامزاده محمد (ع)** در **بسطام** بنا کرد وخیال داشت جسد **بایزید** را بآن محل انتقال دهد ولی شبی بایزید را بخواب دید که ازتصمیم وی ناراضی است وازاو درخواست دارد که ازانجام این عمل خودداری نماید و **غازان خان** نیز بادیدن خواب مذکور ازاین کار منصرف شد.

آرامگاه بایزید روحانیت عجیب وغیر قابل وصفی دارد ودر حقیقت مؤید گفتار **ابوسعید ابوالخیر** است که **شیخ عطار** در **تذکرة الاولیاء** نقل کرده گوید:

این جائی است که هر که چیزی گم کرده باشد در عالم، اینجا باید.

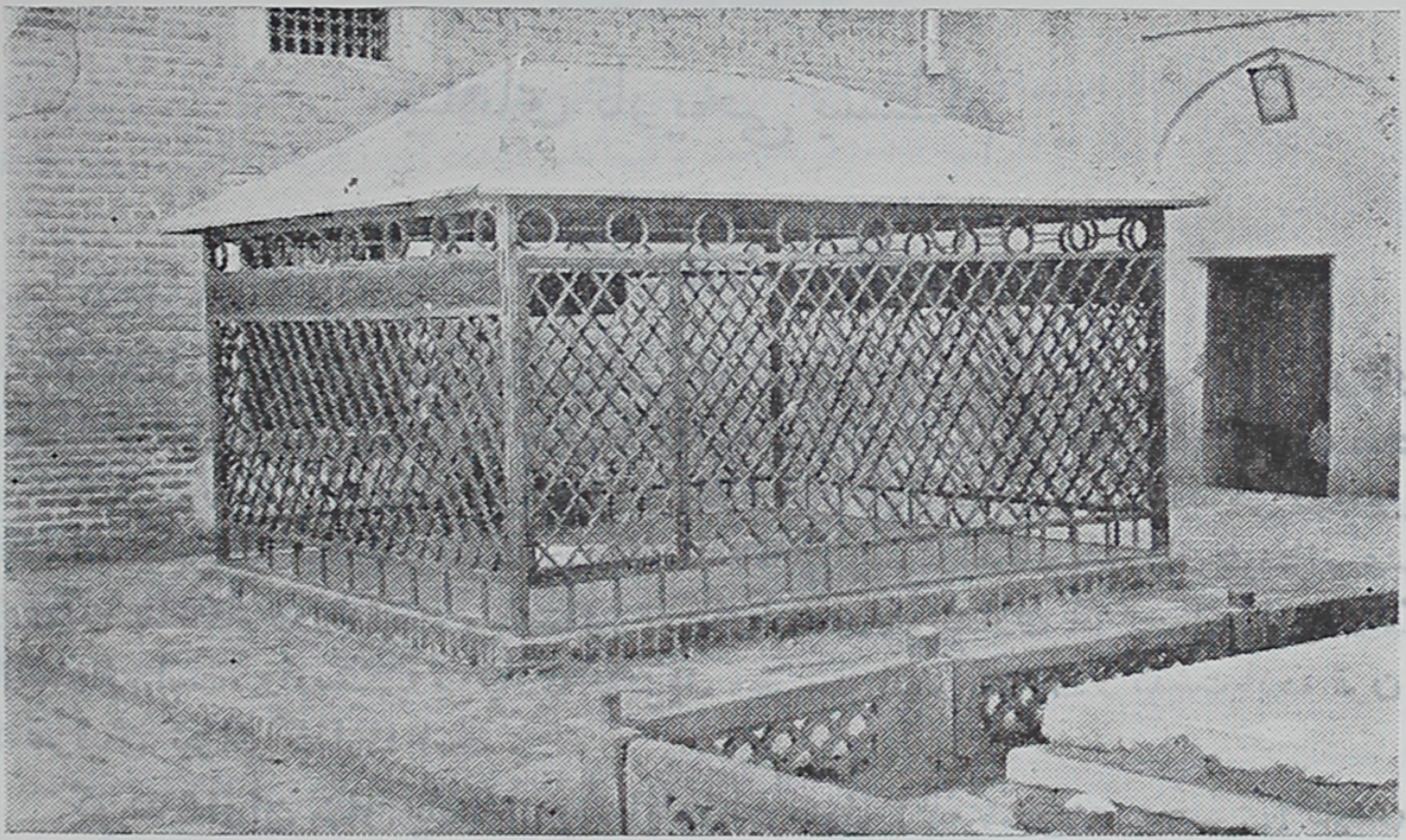
درمرداد ماه سال ۱۳۴۳ شمسی نگارنده برای عکسبرداری ازبناهای تاریخی به **بسطام وخرقان** مسافرت کردم، بعداززیارت مرقد **بایزید بسطامی وشیخ ابوالحسن خرقانی** اشعاری سرودم که ضمن شرح احوال واشعار نگارنده (رفیع) درفصل شاعران **قومس** دراین تألیف مطالعه خواهید نمود.

درکتاب **ماثر الاثار** که اقدامات ساختمانی و تعمیرات بناهای تاریخی در زمان **ناصرالدین شاه** درآن بیان شده درخصوص **بسطام** چنین نگارش رفته است:

نصر الله خان نصر الملك بدستورشاه درشهر **بسطام** تعمیرات عمده‌ای درصحن وصفه تربت **شیخ ابویزید طیفور** انجام داده است

که از جمله گویا حصاری بوده که برگردمقبره بایزید ساخته است.

حصارمذکور در سال **۱۳۱۸** شمسی بدستوروزارت فرهنك واداره كل باستانشناسی برداشته شده واکنون فقط یك پنجره مسقف آهنی که بهمت دونفر از **اهالی گرگان** بنامهای **حسین ورحیم جرجانی** در سال **۱۳۳۵** شمسی ساخته‌شده و تصویر آنرا در این کتاب مشاهده مینمائید برروی قبر بایزید میباشد. برروی قبر بایزید یك سنگ مرمر قراردارد که کلماتی ازمناجات مشهور **علی بن ابیطالب (ع)** برآن سنگ حك شده است و بطوریکه ازمفاد



تصویر آرامگاه بایزید بسطامی در بسطام



تصویر گنبد غازان‌خان که درحال حاضر کتابخانه بسطام است

نوشته‌سنگ مذکورمستفادمیشودااین‌سنگ متعلق به شخصی بنام **قاضی ملک** که احتمال میرود یکی‌ازحکام **ایالات قومس** بوده، باشد، ولی‌معلوم نیست بچه‌علت آنرا برروی آرامگاه بایزید نصب نموده اند.

سنگ مز بورشامل چهارقسمت میباشد باین ترتیب که دوقطعه سنگ دایره مانند یکی‌در بالا ویکی درپائین ودوقطعه سنگ مستطیل دروسط قرارگرفته است.

الف ـ دردایره اول نوشته شده است:

هوالملك الحی الذی لایموت اللهم صل علی محمد المصطفی وصل علی الامام علی المرتضی وصل علی الامام الحسن وصل علی الامام الحسین شهید بکربلا وصل علی الامام زین العابدین.

ب ـ دردایره دوم این‌مطالب نوشته شده است:

حضرت الدستورالاکرم الاعلم نتیجة الوزراء العظام الاکابر الفخام غیاثاً للوزاره والمغفرة للوالدین محمدالدیلمی المشهور بقاضی‌ملك تغمدالله تعالی بغفرانه واسکنه فی‌فرادیس.

ج ـ درمستطیل اول: **لك الحمد یاذالجود والحمد والعلی تبارکت‌تعطی من‌تشاء وتمنع الهی وخلاقی وحرزی وموئلی الیك...**

د ـ درمستطیل دوم دروسط نقاشی است ودرحاشیه چندبیت بشرح زیرحك شده‌است:

ندانم چسان باز عفریت دهر	نگین سلیمان ربود از کفم
گرانمایه دری زاشراف قوم	که گوئی زاشرف هم اشرفم
چنان پاك گوهرکه آب حیات	بپاکی او میدهد......
دیلمی‌نسبت مشهور به **قاضی‌ملك**	
چو تاریخش از عقل کل یافتم	بگفتا برفت‌ازجهان ......

صومعه بایزید

صومعه بایزید درسمت غربی‌آرامگاه بایزید درفاصله چهارمتری واقع شده صومعه مذکور بصورت، دواطاق کوچك‌شبیه بهم‌ومتصل، باسقفهای کوتاه است طول‌و عرض اطاق اول ۱/۵ × ۲متر واطاق دوم۲ × ۲ متر میباشد، دیوارها و سقفهای صومعه دارای گچ بریهای بسیارزیبائی‌است ومطالبی برروی‌آن گچ‌بری شده دراطاق‌اول‌مطالب زیرگچ بری شده‌است:

قال سلطان العارفین‌و برهان الموحدین وقطب السالکین البایزید قدس سره‌ هذالاخر وسرورفی سرورمحبةالله تعالی... لامحبة نورعلی نوروسئل عن سلطان العارفین ابو یزید بم بلغت بما بلغت قال بادخال‌سرورفی‌قلب المؤمن وقال احبك العبد لنعمائك‌وانا احبك لبلائك

کتیبه دور محراب چنین است:

بسم‌الله الرحمن‌الرحیم اقم‌الصلوة طرفی النهار وزلفاً من‌اللیل ان الحسنات یذهبن السیأت ذلك ذکری لذاکرین واصبرفان الله لایضیع اجرالمحسنین

مقابل محراب دریچه کوچکی است که بالای آن این کتیبه گچ بری شده است :

عمل محمدبن حسین بن ابیطالب المهندس بناء الدامغانی واخواه حاجی غفرالله له والوالدیه والمومنین والمومنات

همچنین بالای درورودی باطاق دوم این کتیبه خوانده میشود :

امر بعمارة هذاالصومعه الشریفه المبارکة الکریمه افخم الکفات .... فی سنه اثنی وسبعمائه

دراطاق دوم کتیبه دورصومعه چنین است :

الله لااله الاهوالحی القیوم لاتأخذه سنة ولانوم له مافی السموات والارض من ذالذی یشفع عنده الاباذنه یعلم مابین ایدیهم وما خلفهم ولایحیطون بشئی من الابماشاء وسع کرسیه السموات والارض ویؤده حفظهما وهوالعلی العظیم .

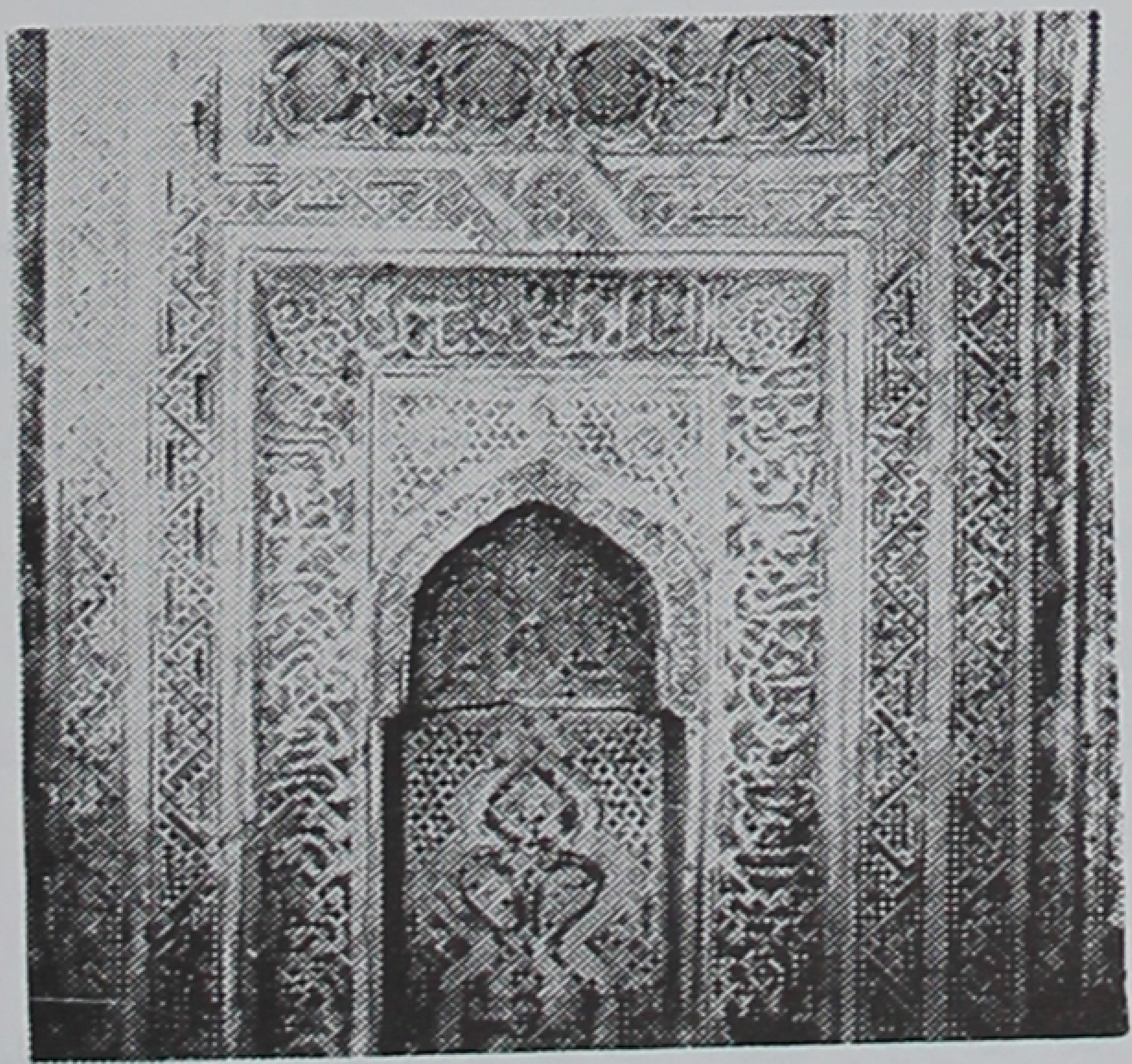
دورمحراب هم درسه حاشیه مطالبی گچ بری شده که دوکتیبه خط کوفی و یک کتیبه عربی است .

اقم الصلوة لدلوك الشمس الی غسق اللیل وقرآن الفجرکان مشهودا ومن اللیل فتهجد به نافلة لك عسی ان یبعثك ربك مقاماً محمودا

بالای محراب هم دو کتیبه دیگرمیباشد، یکی مربع مستطیل که گویا بخط کوفی ودیگری بالای آن نیم دایره ایست که بخط عربی نوشته شده است :

قال النبی علیه السلام. المصلی نیاجی ربه

درسه طرف دیگراین صومعه دربالای حاشیه‌ای که بخط عربی است **آیةالکرسی** نوشته شده است ،مربع‌ها ودوایردیگری هم هست که همه آنها پراز گچ بریهای مختلف‌الشکلی است ودرهمه آنها مطالبی بخط کوفی مسطوراست .



نمای محراب صومعه بایزیددر بسطام

مسجد بایزید

بنائی که در **بسطام** بیش‌از همه بناها جلب توجه میکند **مسجد بایزید** است بطوری که ازوضع مسجد مذکورمشاهده میشوداین مسجد شامل‌دوقسمت یکی مختص نیایش مردان ودیگری مختص نمازوعبادت زنان بوده‌است، قسمت اول صحنه‌ای است وسیع ودرب ورودی آن سه لنگه میباشدکه دولنگه‌آن بهم چسبیده ودرب سوم مجزا است، بـرروی سه لنگه در مذکورمنبت‌کاری بسیارهنرمندانه وظریفی بچشم‌میخورد، بالاسراین در باآجرهای‌مخصوص مطالبی بخط کوفی نوشته شده استکـه در آن جمله (**لااله الاالله محمد رسول الله**) خوانده میشود .

محراب مسجد بایزید نیزدارای امتیازاتی‌میباشد.این محراب سه حاشیه‌گچ بـری شده دارد ومطالبی بشرح زیربرآن نوسته شده‌است :

انما یعمر مساجدالله من آمن بالله و بالیوم الاخر و اقام الصلوة و آتـی الزکوة ولم یخش الاالله فعسی اولئك ان‌یکون من المهتدین اجعلتم سقایة الحاج وعمارة‌المسجد الحرام کمن‌آمن‌بالله والیوم الاخروجاهد وافی‌سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة عندالله واولئك هم‌الفائزون

حاشیه دوم .

سئل عن‌سلطان العارفین‌قدس‌الله نفسه بم‌نلت بمانلت قال بادخال‌السرور فی‌القلب المؤمن عمل محمد حسین بن ابیطالب المهندس بناء الدا مغانی غفرالله ولوالدیه والمؤمنین والمومنات

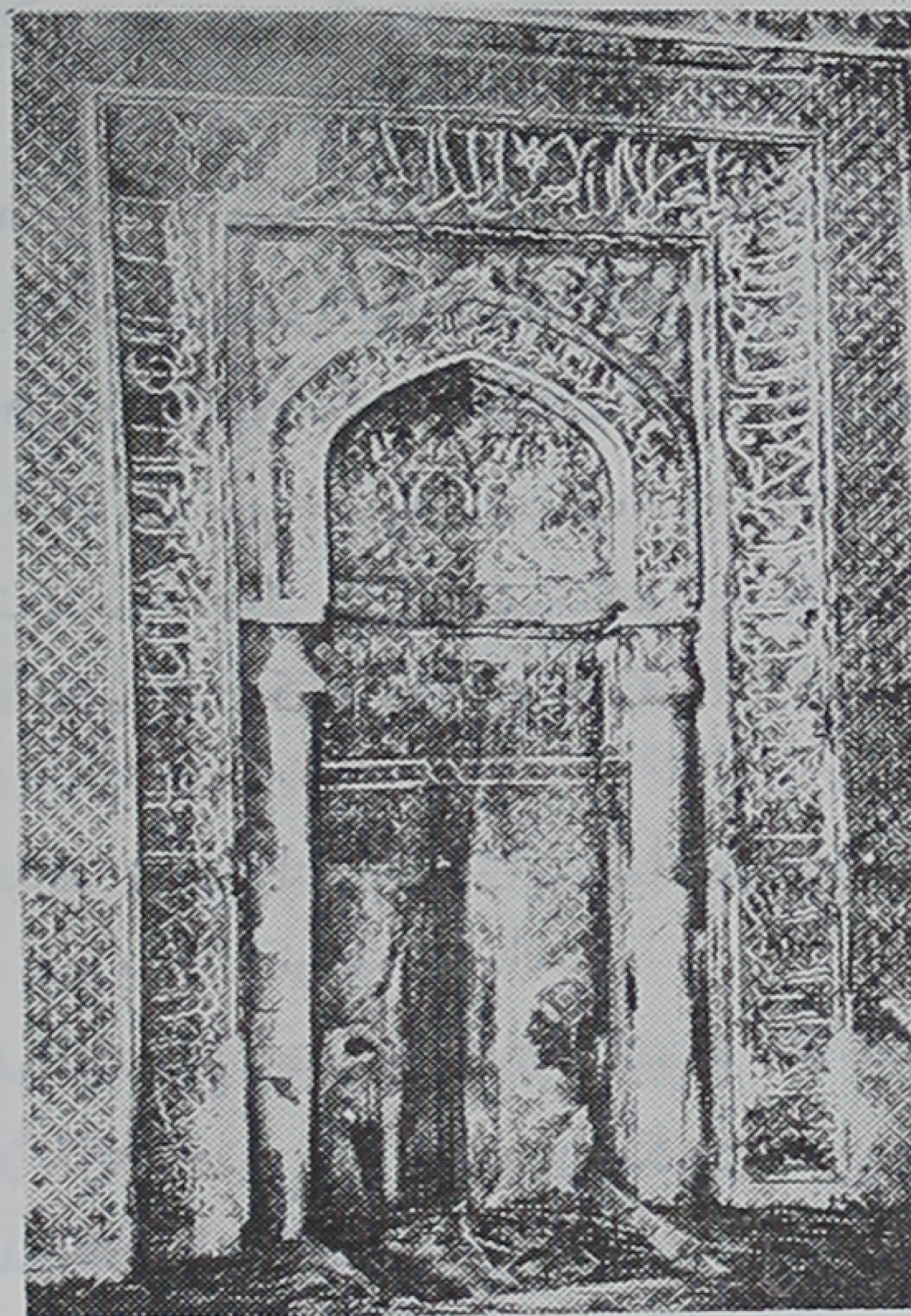
حاشیه سوم

لاتاخذه سنة ولانوم له مافی‌السموات والارض من‌ذالذی یشفع عنده‌الا باذنه یعلم مابین ایدیهم وما خلفهم ولایحیطون

دورتا دورمسجد آیه‌ای‌که درحاشیه اول بیان شد چندین مرتبه بطور مکررگچ بری شده است ،سقف مسجد چوب پوش میباشد وبرشش ستون چوبی قائم گردیده است.

درداخل قسمت دوم مسجدگچ بریهای بسیارزیبائی استکه درآن نقش ونگار زیادی بچشم میخورد .

ولی هیچ جا خط ونوشته‌ای دیـده نمیشود ، چند حاشیه گچ بری روی ستونهای مسجد باقی مانده وچنین بنظرمیرسدکه سقف سابق‌این مسجد خراب‌شده وبعداً سقف دیگری برای‌آن ساخته‌اند: درجلوی مسجد بایزید دالان سرپوشیده‌ای هستکه دوراه به‌بیرون‌دارد یکی بکوچه پشت مسجد ودیگری به رواق حرم **امامزاده محمد** ، برروی درب طـرف کوچه منبت‌کاری نسبتاً زیبائی بچشم میخورد ولی‌ظرافت‌آن بمنبت کاری درب سه لنگه‌ای مسجد نمیرسد .



نمای محراب مسجد بایزید در بسطام

درجلوراهرو دوم که ازرواق حرم امامزاده محمد به دالان مذکور میآیند دردیگری نصب است که ازقطعات بسیارکوچك چوب ساخته شده ولی بامتیاز واهمیت دو درسابق الذکر نیست .

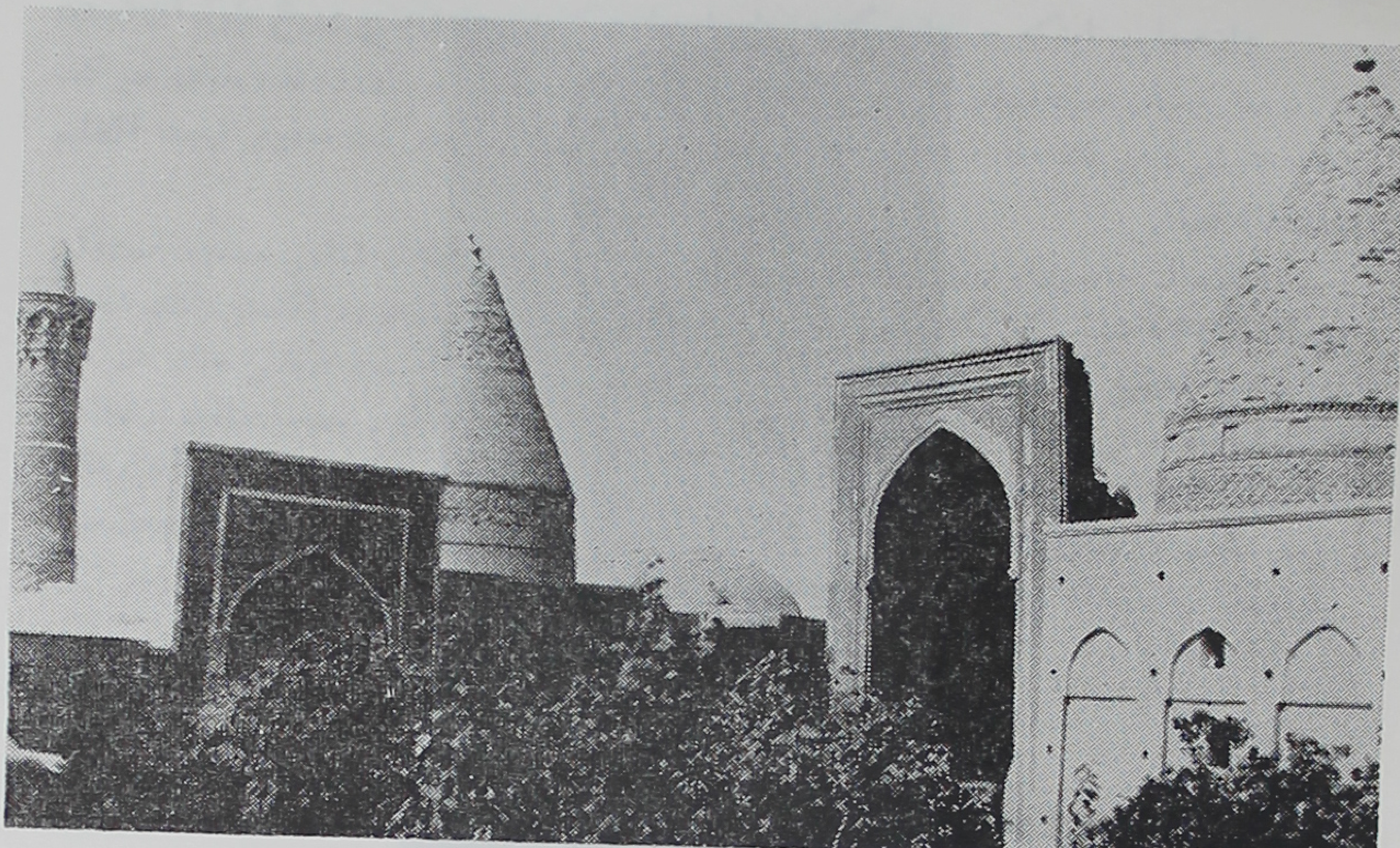
بقعه امامزاده محمد

در **قصبه بسطام** جنب قبر **بایزید بسطامی** بقعه بسیار معروفی است که بنام **بقعه امامزاده محمد** نامیده میشود .

طبق نوشته بعضی ازکتابها مدفون این مقبره فرزند **امام جعفرصادق (ع)** یا نوه او است .

بقعه **امامزاده محمد** شبیه گنبد دیگری است که در فاصله **۱۵ متری** سمت شمال آن ساخته شده وتقریباً قرینه یکدیگرمیباشند، گنبد سمت شمال آن بنام **گنبد غازان خان** معروف میباشد وبنای آنرا به **غازان خان** مغول (۷۰۳–۶۷۰هجری) نسبت میدهند همان طوری که درصفحات گذشته نیزبیان گردید **غازان خان** دوگنبد مذکور را یکی برسر قبر امامزاده محمد ودیگری برای **آرامگاه بایزید** بناکرده ودرنظرداشته است که جسد**بایزید** رابداخل گنبد دوم انتقال دهد وچون بایزید را در خواب ناراضی از این **عمل میبینند** از تصمیم خود منصرف میشود .

مرحوم**صنیع الدوله** درجلداول**مرآة البلدان** در مورد**گنبدغازان خان**مینویسد:



نمای عمومی مقبره امامزاده محمد وایوان وگنبد غازان خان و منار بسطام

در سمت غربی گنبد، مسجد ومعبد **سلطان بایزید** است که گچ بری ایوان و منبت کاری درب مسجد آن کمال امتیاز رادارد وبنابر معروف بانی این بنا **سلطان محمود غازان** است وجسد خود او نیز در سردابی که در جنب گنبد است گذاشته شده و در حق این جسد چیزها گویند ،

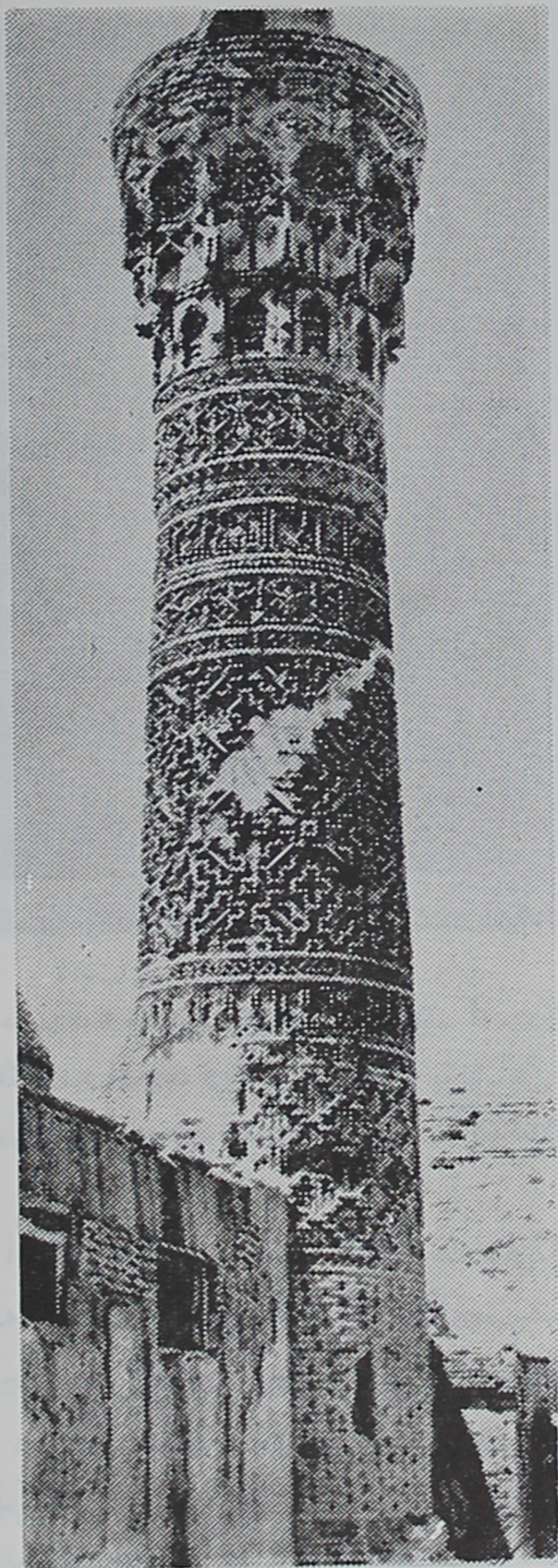
جمعی بر آنند که هنوز اثر جراحت برسینه‌اش باقی است ودیگران چون **اعتضادالدوله ومعیرالممالك** که خودرفته ومشاهده کرده‌اندمنکراین معنی‌هستند، آنچه‌محقق است ،این جسد بحسب جثه ازمردمان حال بمراتب طویل‌تر وعظیم‌الجثه‌تراست .

گنبد غازان خان درحال حاضرمحل **کتابخانه عمومی بسطام** میباشد .

دربین دوگنبد فوق‌الذکر ایوانی است که بنام ایوان غازان خان نامیده میشود در داخل ایوان مذکور چیزی نیست وسطح آن نیز کوچك وبن بست است، برروی ایوان گچ بریهائی نیزمشاهده میشود وساختمان آن تقریباً متناسب و با اسلوب صحیح معماری ساخته شده است .

منار بسطام

درسمت مشرق **مسجد بایزید** و متصل بمسجد مذکور مناری است که طبق نوشته صاحب **گنج دانش** ومؤلف **مرآة البلدان** بیست وپنج ذرع است درصورتیکه فعلا بیش از **چهارده‌متر** نیست ولی احتمالا بلندی منار راازروی‌سطح زمین وحیاط مقبره‌امامزاده‌محمد



تصویر منار بسطام

حساب نموده‌اند که در کتابهای قدیم بیست و پنج ذرع ثبت شده‌است . تاریخ بنای **منار بسطام** طبق نوشته زیر:

(.... بن‌عیسی قدس‌الله روحه فی سنه‌اربع عشر وخمسائه (۵۱۴هجری)

مربوط **بدوره سلجوقیان** است. برروی منار دو حاشیه خطی وجود دارد که یکی **آیة‌الکرسی** است و نوشته حاشیه دیگر بطور وضوح خوانده نمیشود . **صنیع الدوله** در جلد اول **مرآة‌البلدان** درمورد **منار بسطام** مینویسد :

وازعجایب اینکه درپهلوی گنبد مناره‌ای است که **بیست وپنج ذرع** طول آن است و مانند منارجنبان معروف **اصفهان** متحرك است، یعنی چون برزبر آن روند وبقوت حرکت دهند جنبش وحرکت مناره محسوس ومرعی شود ، وسبب این حرکت معلوم نیست **العلم عندالله تعالی.**

درحال حاضرراه ورودی منارمذکورطبق دستوراداره کل باستان شناسی مسدود است ولی درسال **۱۳۳۳** شمسی که نگارنده (رفیع) برای مدت کوتاهی درشاهرود اقامت داشتم شخصاً دراینمورد تحقیق بعمل آوردم، ضمن آزمایش لازم مشاهده شدکه قسمت فوقانی منار حرکت و جنبش محسوسی دارد، احتمال میرود که جنبش قسمت بالای منار مذکور بسبب حالت ارتجاعی چوبهائی است که درمنتهی الیه آن درجرزساختمان کار گذاشته شده وبرروی چوبها تاارتفاع دومترساختمان منارادامه یافته است زیرا قسمتی که حرکت میکند تقریباً تاحدود محل نصب چوبهای موردبحث میباشد .

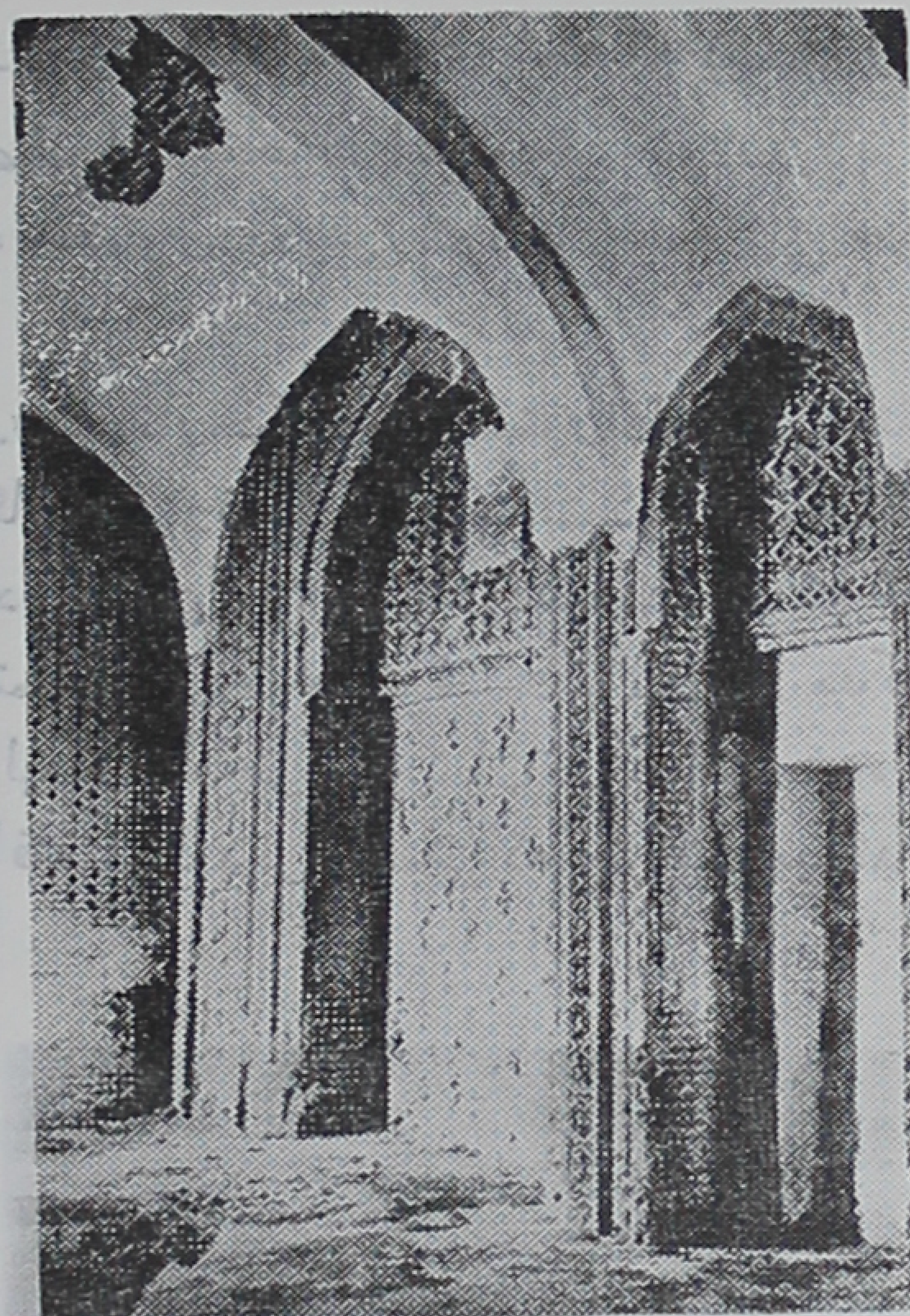


تصویر دیگری ازمنار بسطام و بقعه امامزاده محمد

مسجد جنب بقعه امامزاده محمد

متصل به **بقعه امامزاده محمد** (ع) مسجدی است که تاریخ بنای اولیه آن معلوم نیست ولی درزمان **فتحعلیشاه قاجار** تعمیراتی درآن شده است که آثارآن موجود میباشد برروی دیوار مسجد مذکور دورتا دورآن آیات قرآنی بشرح زیر گچ بری شده است :

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم ماکان للمشرکین ان یعمروا مساجد الله شاهدین علی انفسهم و



نمای قسمتی از مسجد جنب بقعه امامزاده محمد در بسطام

علی الکفر اولئک حبطت اعمالهم وهم فی النارهم خالدون انا یعمر مساجدالله من آمن بالله والیوم الاخر واقام الصلوة وآتی الزکوة ولم یخش الله فعسی اولئک او یکونوا من المجتهدین اجعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله والیوم الاخر وجاهد فی سبیل الله لایستون عندالله والله لایهدی القوم الظالمین الذین آمنو وهاجرو اوجاهد وافی سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة عندالله واولئک هم الفائزون



تصویر کتیبه تعمیر مسجد جنب بقعه امامزاده محمد درزمان فتحعلیشاه قاجار

دردوطرف دیگراین مسجد مطالب ذیل گچ بری شده است :

مرحباً بزمان صارت فیه بلدة بسطام کبستان بمعمار العدالة و آثار النصفة بحاریه من خدام الوالی النعم الکریم الافخم درة التاج وقرة العین السلطنه میرزا الهو یردی میرزا ثمره شجره اقبال ودوحة ریاض آمال خاقان بن البر والبحر سلطان ابو العلی صاحبقران فتحعلی شاه قاجار و من آتان الموفق المویدآقا محمد خازن الخزانه طلباً لمرضاة الله نبی مسجداً فی جوار المعصوم محمد بن جعفر علیه السلام بذله مالا خطیراً باهتمام التحریر المدقق یقبل الله و بشرمنهم ، کار شیخ قاسم البایزیدی حرره میرزا محمد بیك فیروز کوهی من شهور سنه اثنین واربعین ومأتین بعدالف (۱۲۴۲ه)

دالان ورودی صحن امامزاده محمد

صحن **امامزاده محمد** و**مقبره بایزید** و**گنبد غازان خان** و**صومعه بایزید** و **مسجد بایزید** که همه آنها درجوارهم ودریك جا متمرکزند دوراه بخارج دارد یکی ازسمت مشرق ودیگری ازسمت مغرب، درورودی سمت مشرق دراصلی محسوب میشود، درجلو درمذکور دالانی وجود داردکه ساختمان آن دارای امتیازاتی میباشد ، این دالان از بناهای سلطان **محمد خدابنده الجایتو است** (۷۱۶-۶۸۰ هجری) دالان مذکورشامل دوقسمت می باشد یکی سردرآن ودیگری دالان وایوان رو بصحن **امامزاده محمد**. سردر ورودی دارای کاشیهای معرق بسیارزیبائی می باشد وبرروی بعضی ازکاشیها چهارمرتبه کلمه **علی** بشکل خاصی نقش



نمای دالان ورودی صحن امامزاده محمد و مقبره بایزید دربسطام

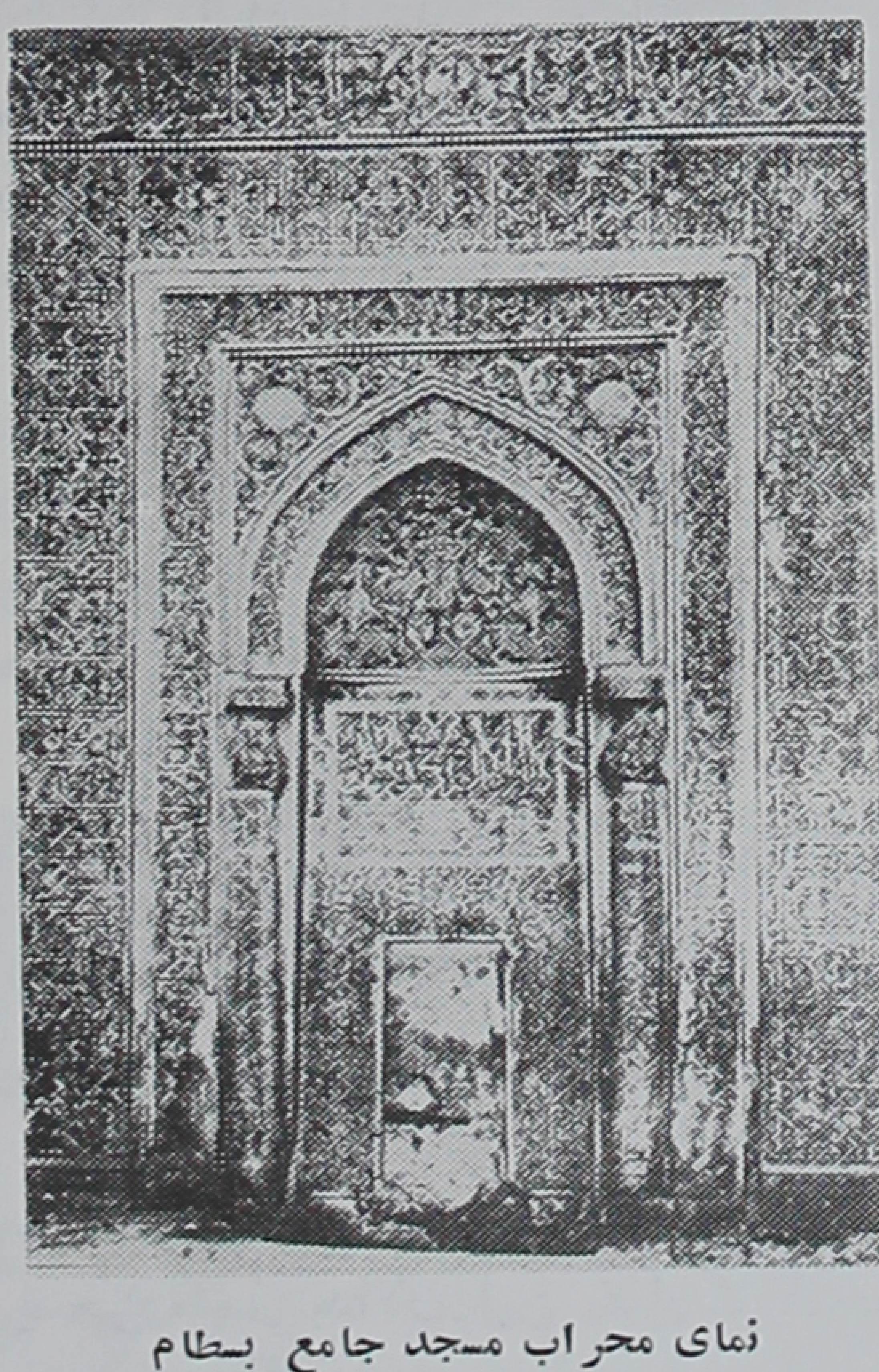
شده است . بغیرازکاشیهای معرق مذکورگچ بریهای زیبائی نیز دراین سردربچشم میخورد ودرداخل دالان و ایوان رو بصحن متصل بدالان این عبارت با خطی بسیار زیبا گچ بری شده است :

اسمه اعلی اتفقت عمارة هذاالایوان فی الدولة السلطان الاعظم شاهنشاه المعظم سلطان السلاطین العرب والعجم سلطان ارض الله ناصردین الله حافظ بلادالله عمادالدنیا والدین غیاث الاسلام والمسلمین اعدل الملوك والسلاطین اسکندرالثانی خسروایران سلطان الجایتو محمد خدابنده خان خلدالله ملکه

مادامت السموات والارضین وهذا العمارة بسعی شیخ الاعظم هادی اصناف الامم المخصوص من انام الله بالفضل والکرم مقبول الجمهور سلاله آل طیفور شرف الملة والدین ناصح الملوك والسلاطین محمد بن فضل الله بن بایزیدی ادام الله برکاته. عمل محمد بن الحسین جصاص الدامغانی غفرالله ولوالدیه ولجمیع المؤمنین والمومنات فی سنه ثلاث وعشر سبعمائه (۷۱۳ه)

مسجد جامع بسطام

مسجد جامع بسطام درجنوب **قصبه بسطام** و در فاصله دویست متری جنوب آرامگاه بایزید واقع است، مسجد مذکور شامل دوقسمت میباشد قسمت اول صحن مسجداست که دارای محرابی است که باگچ بریهای بسیار زیبا وهنرمندانه‌ای تزیین شده‌است. صحن مسجد مربع وفضای آن بازاست محراب مذکوردارای سه حاشیه میباشد که این عبارات برآن گچ بری شده است:

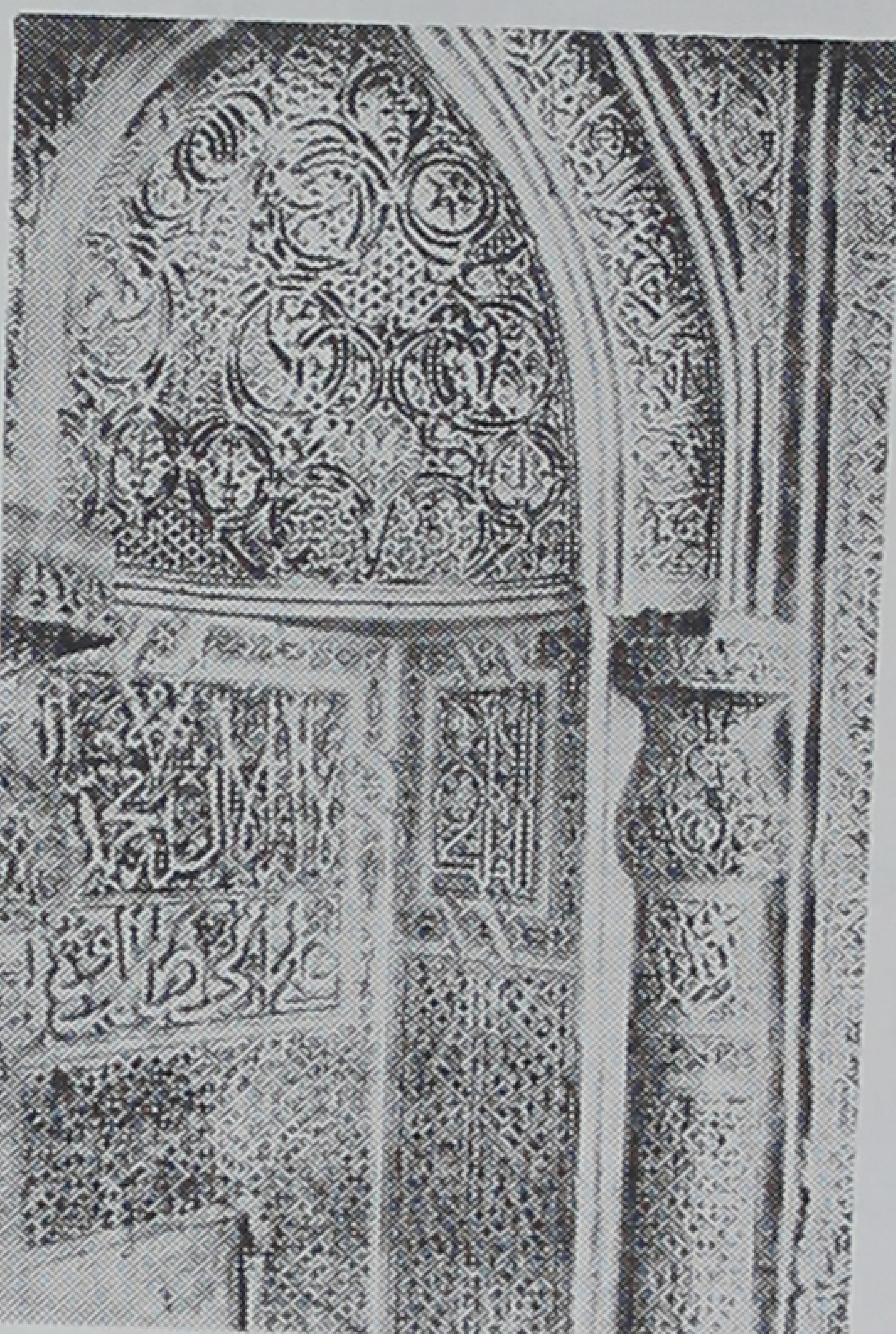


نمای محراب مسجد جامع بسطام

حاشیه اول.

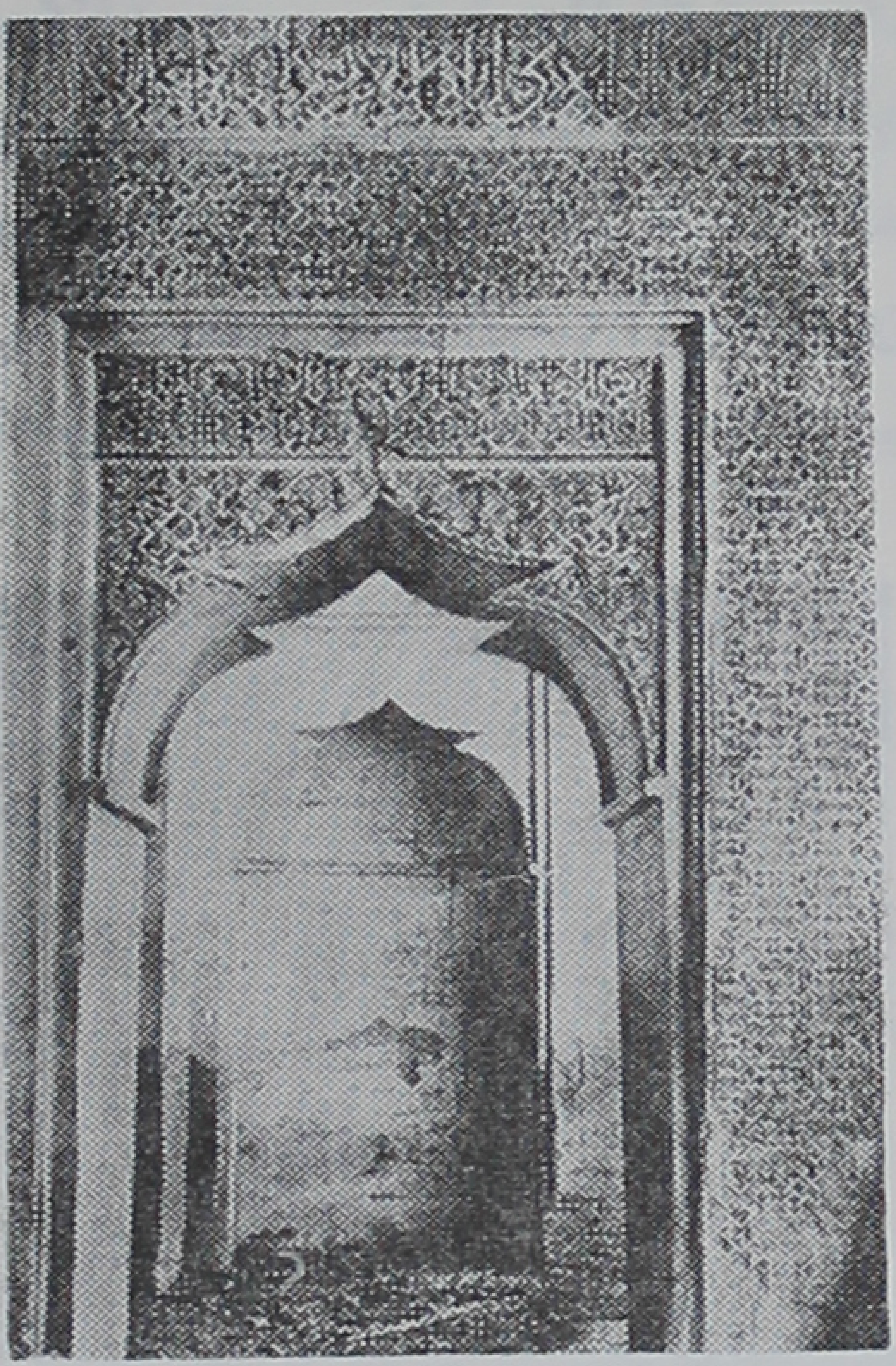
یاایها الذین آمنو اذانودی الصلوة من یوم الجمعه فاسعوالی ذکرالله و ذراوالبیع ذالکم خیر لکم ان کنتم تعلمون واز قضیت الصلوة فانتشروافی الارض واتبغوا من فضل اله واذاکرالله کثیراً العکم تفلحون

درحاشیه دوم.
مطالبی است با خط کوفی که خوانده نشد .
حاشیه سوم
بسم الله الرحمن الرحیم انما یعمر مساجدالله من آمن بالله والیوم والاخر واقام الصلوة وآتی الزکوة ولم یخش الله فعسی اولئك ان یکونوا من المهتدین اجعلتم سقایه الحاج وعمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله والیوم آخر وجاهدوفی سبیل الله



تصویر دیگری ازمحراب مسجد جامع بسطام

درقسمت وسط محراب دومربع مستطیل است که برروی یکی نوشته شده (**لااله الاالله محمدرسول الله**) وبردیگری نوشته شده است(**علی ابن ابیطالب ولی الله**) گچ بری قسمت دوم ازلحاظ اسلوب وصنعتی که درساختن آن بکاررفته باقسمت اول کاملافرق دارد تفاوت فاحش گچ بری مربع مستطیل دوم باتمام گچ بری‌های این محراب حتی ازروی تصویر آن که دراین کتاب هست کاملامحسوس می باشد وچنین استنباط میشود که چون این مسجد در سال **۷۰۶** هجری ساخته شده ودرآن زمان مذهب تسنن درایران رواج داشته است، اسامی ابوبکروعمر وعثمان برآن نوشته شده بوده، ولی پس از رواج مذهب شیعه و تسلط فرمانروایان و حکام شیعه آن اسامی راحذف نموده وبجای آن نام **علی ابن ابیطالب ولی الله** رانوشته‌اند .
دراین مسجد کتیبه‌ای هست که اسم بانی ومؤسس **مسجدجامع** بشرح زیردرآن نوشته شده:
امرهذا العمارة الشریفه الذی هومتولیا لهذا البقعه المنیفة باذن الواقفین مدالله ظلهم و تقبل منهم الفقیر الی الله الغنی ابویزید بن محمد البایزیدی غفرالله و الوالدیه والمؤمنین والمؤمنات فی شهور سنه سته وسبعمائه (۷۰۶ هجری)



تصویر کتیبه‌ای که نام بانی و مؤسس مسجد جامع بسطام در آن گچ بری شده است

کتیبه دیگری در بالای محراب مسجد هست که تاریخ تعمیر مسجد را که در سال **۱۲۴۳ هجری** در زمان **فتحعلی شاه قاجار** بعمل آمده در آن نوشته شده است.

بغیر از محراب مذکور وصحن مسجد دو دالان طویل سرپوشیده درسمت شمال ومشرق مسجد وجود دارد که هیچ گونه گچ بری و آثار قابل توجهی در آنها نیست.

برج کاشانه بسطام

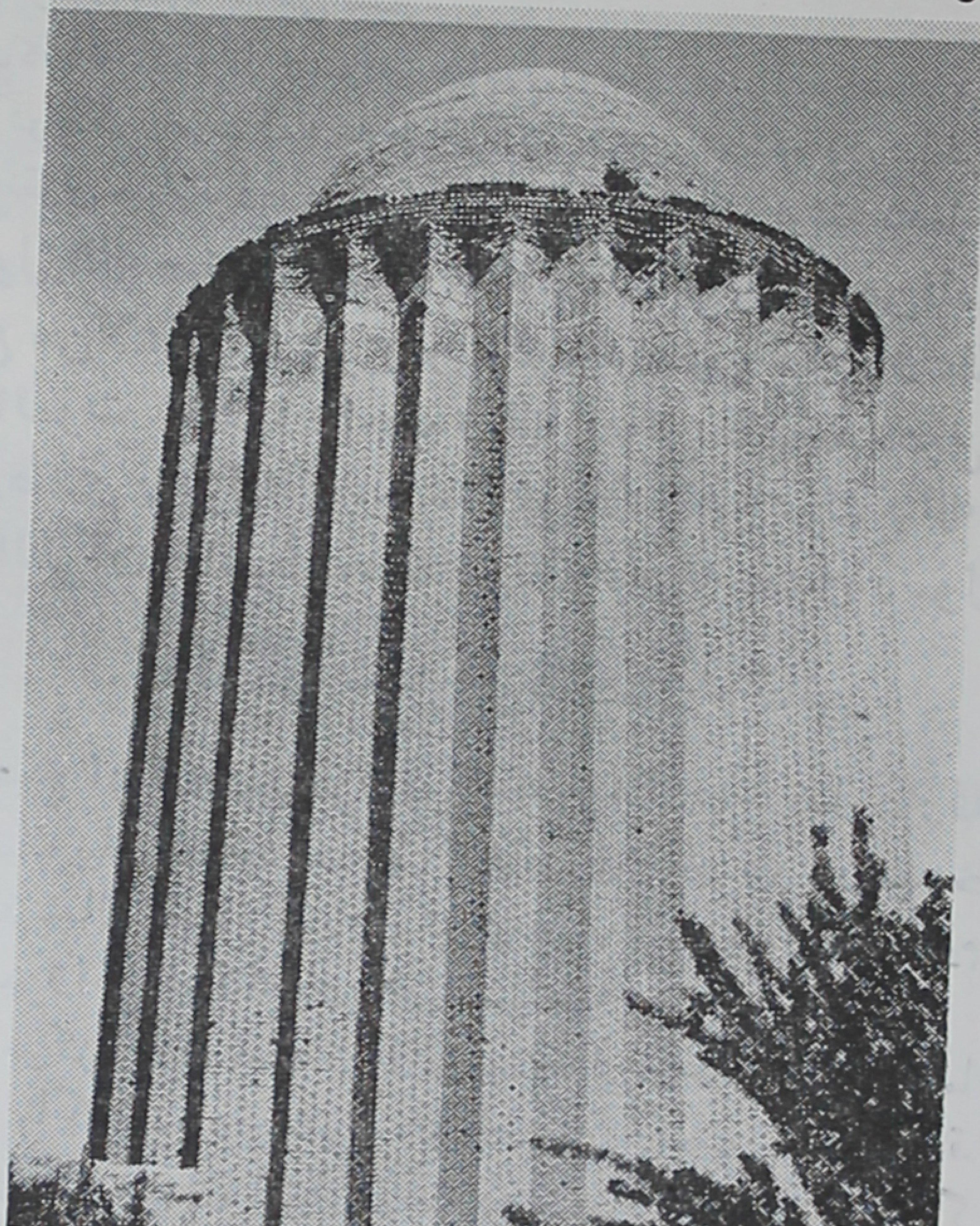
در جنوب **قصبه بسطام** وهمچنین جنوب شرقی **مسجد جامع** برج بلند وزیبائی وجود دارد که بنام **کاشانه** معروف میباشد.

ارتفاع برج مذکور از داخل **۲۴** متر واز بیرون بارتفاع تقریبی **۲۰** متروشکل خارجی آن کثیر الاضلاع منتظم سی‌ضلعی است در بالای برج دوحاشیه از آجرهای بزرك وجود دارد که برروی آن مطالبی نوشته شده‌است، درضلع جنوب غربی این برج برروی یك آجر کلمه **بسم‌الله الرحمن الرحیم** باخط ثلث بسیار جلی خوانده میشود.

بطوریکه مشاهده میشود بمرور زمان سقف برج مذکور فرو ریخته بوده ودر دوره‌های بعد نسبت بتعمیر آن اقدام شده‌است زیرا آجرهائی که در قسمت بالای این برج بکار رفته با آجرهای ساختمان برج فرق دارد، ثانیاً بندکشتی‌های پائین برج بسیار استادانه وظریف است از تاریخ بنای این برج اطلاع صحیحی دردست نیست **اهالی بسطام** گویند که این برج **آتشکده زردشتیان** قبل از اسلام بوده است، برخی از مستشرقین از جمله **مسیو گدار** براین عقیده

است که این بنا از آثار **غازان خان** مغول است واسم اصلی آن **غازانه** بوده و بمرور زمان و بدون توجه باصل آن کاشانه نامیده شده است.

آقای سید محمد تقی مصطفوی مدیر کل سابق اداره باستان شناسی درسال **۱۳۱۶** شمسی باتفاق **مسیو گدار** به **بسطام** آمده واغلب آجرهای حاشیه **کاشانه** را خوانده‌اند.



تصویر زیبای برج کاشانه یا غازانه بسطام

جملات زیر که ازروی یادداشتهای ایشان استخراج ودرنشریه آثار باستانی بسطام و قلعه نوخرقان درج شده است عیناً نقل میگردد:

السلطان المعظم شاهنشاه الاعظم مالك الرقاب الامم حامد ... الله حافظ بلادالله ناظر عبادالله الموتمن ... من الدنیا والدین والاسلام والمسلمین قامع العدو .... دین ظل الله فرلعالمین سلطان ... ملك عبادالحافظین بعنایت رب العالمین عمل محمد حسین بن ابیطالب دامغانی تاریخ ... سبعمائه.

باتوجه به مطالب تکمله جغرافیای تاریخی دراین تألیف بعید بنظر نمیرسد که این ساختمان **آتشکده شهر بسطام** بوده باشد.

درحال حاضر دروسط این برج چاه بسیار عمیقی وجوددارد وراه صعودببالای بام آن از داخل ساختمان میباشد که باید ازپله‌های بسیار کوچك وراهرو تاریکی عبور کرد. بنظر

نگارنده دردوره‌های بعدازاسلام ازین برج برای دیدبانی قصبه بسطام استفاده میشده است ، حدس دیگراینکه باتوجه باسلوب ساختمان وآثاردیگر، این‌ساختمان به رصد خانه بیشتر شبیه است .

رویهمرفته ساختمان مذکور ازبناهای درخور اهمیت **خطه قومس** ونمای خارجی آن نیزدارای جلوه وشکوه خاصی‌است .

درورودی‌کاشانه ازداخل **مسجد جامع** ومجاورمحراب مسجد می‌باشد قبل از ورود **بکاشانه** دالان کوچکی هست‌که سه طرف آن گچ بری شده ودر اطراف و سردر دالان **آیةالکرسی** منقوش میباشد ودردوطرف دیگراین عبارات نوشته شده‌است :

قال رسول الله صلی‌الله علیه واله وسلم‌الدنیا دارمن‌المدارله ومال من لامال له‌یجمع من لاعقل‌له‌ویفرح‌من لافهم‌له‌نعمیها زایل و ملکهافانی‌بنیانها منهدم ... و الموت لاهها واجب والله تعالی فکیف یجهل و بعد عملك‌و یعمی بصرك وصدق رسول‌الله ... سنة فی‌الاسلام یشرك بالله تعالی غفرالله له ... من قرأالقرآن طاهراً ... تعالی‌الله غفرله صدق رسول‌الله

آرامگاه شیخ ابوالحسن خرقانی

آرامگاه **شیخ ابوالحسن‌خرقانی** که شرح‌حال‌وی درفصل **عارفان ودانشمندان قومس** دراین‌تألیف بیان خواهد شددر۲٤ کیلومتری **شاهرود** درقصبه **خرقان** واقع است آرامگاه مذکور در شمال قصبه و برروی تپه‌ای قرار دارد بطوریکه معلوم میشود **وحاجی زین‌العابدین شیروانی** درکتاب **ریاض‌السیاحه** نوشته :

تپه مذکورمرکزآبادی قصبه **خرقان** بوده ولی‌درحال‌حاضرساختمانهای جدید قصبه در جنوب‌آن تپه بناگردیده وقبر**شیخ ابوالحسن** درسمت شمال قصبه قرارگرفته است .

ساختمان آرامگاه چندان امتیازی ندارد وبنای‌آن از آجر است وگویا در چند سال اخیر بنا شده است .

برروی قبرشیخ قطعه سنگ‌مرمر است‌که اشعاری بر آن حك شده، متصل‌بمقبره **شیخ ابوالحسن** مسجدی بوده‌که مطابق نوشته برخی‌از مؤلفین دارای‌گنبدی مخروطی‌شکل و مزین بکاشی‌های‌زیبا بوده‌است، درحال‌حاضرازمسجد وگنبدمذکورفقط محراب‌آن باقی‌مانده که برخلاف مساجد دیگراین نواحی روبمغرب است محراب مذکور دارای‌گچ بریهای‌زیبا واستادانه‌ای است درحاشیه محراب این‌عبارات باخطی بسیارنیکوگچ بری شده‌است :

گفت علی شیخ قدس اله روحه قبله پنج است: کعبه قبله مؤمنانست ، بیت المعمور قبله فرشتگان است، و عرش قبله دعا گویان است، و حق قبله جوانمردان ودوستان است .

چندی قبل‌ازطرف **اداره‌کل باستان شناسی** دراطراف محراب مذکور وبراصول آن مسجدی بناگردیده است‌که درحال حاضرنیایشگاه زائرین **شیخ ابوالحسن‌خرقانی** ومورد استفاده‌آنان درموقع توقف درآن محل میباشد .

طبق نوشته **نشریه آثار باستانی بسطام و قلعه‌نوخرقان** قبل‌ازخرابی گنبدمذکور مطالبی که ذیلا درج میشود برآن گچ بری شده بوده که درحال حاضر بغیر ازعباراتی که در پرانتز نوشته شده بقیه از بین رفته است .

بسم‌الله الرحمن الرحیم انما یعمر مساجدالله من آمن بالله والیوم الاخر وقد امر بناء القبة المبارکة فی ایام الدولة السلطان اعظم مالك رقاب الامم (غیاث‌الدنیا والدین ابوسعید بهادرخان خلدالله ملکه ... الامیر العادل مخلص الملك خسرو آفاق کرویج نویان) یزیدعدله رجاء شفاعة سلطان الاولیاء سندالعارفین وقطب السالکین ابی‌الحسن قدس الله روحه تقبل الله منه فی تولیة شیخ‌الاسلام المعظم صدرالملة والدین ابویزید بن ابی‌القاسم بسعی مشایخ العظام نظام‌الملة والدین ... بن ابی‌القاسم ورکن‌الملة والدین ابوالحسن وتاج‌الملة والدین محمد ابناء الشیخ الصدرالدین ادام الله برکاته



تصویر آرامگاه شیخ ابوالحسن خرقانی در قصبه خرقان

مسجد جامع شاهرود

مؤلف **مطلع‌الشمس** مسجد جامع شاهرود را اینطور تعریف کرده است :

اما **مسجد جامع شاهرود** که درخارج شهراست درمیان باغات و بساتین که در سفح جبال شمالی واقع شده وآن بنائی معتبراست وهرچند ازخشت خام برآورده‌اند اما در اهمیت کمتراز ابنیه آجری نیست، شکلاً مربع مستطیل میباشد، هشت استوانه ضخیمه در وسط است که دو به دومحاذی یکدیگرند وروی آنها طاقهاق محکم زده‌اند ، قسمت مقابل محراب را پوشش ازتیروتخته‌است، واین اختلاف سقف وطاق طاری وجدید است سابقاً همه طاق خشتی بوده، درسال **۱۲۴۲ اهالی شاهرود** این مسجد را مرمت کرده‌اند واین یك قسمت بطور مخالف

پوشانده شده کف قسمت شرقی این‌مسجد بقدریك ذرع بلندتراست وزیرآن‌آب انبارمیباشدو راه‌پله ازخارج ومیان شارع است وروی این‌قسمت‌شرقی‌هم باتیروتخته پوشیده شده ودروسط یك قطارستونهای تیربست وروی تیرها چند حمال‌بزرك برهم چفت‌کرده انداخته وسرتیرهای سقف راروی‌آنها قرارداده‌اند وتقریباً بطورتسنیم پوشانیده ومیتوان‌آن جا را مسجد علیحده محسوب داشت،چه محراب مخصوص ومدخل ممتاز ووضع جداگانه دارد.

قبله هردومحراب این‌جامع راست و درست‌است، طول مسجد بزرك سی‌وپنج قدم و عرض بیست وپنج‌قدم، طول مسجد شرقی بیست وپنج قدم‌وعرض پانزده قدم است.

مسجد حضرت مجتبی

درشهرشاهرود مسجد دیگری هست که بنام **مسجد حضرت مجتبی** معروف میباشد طبق نوشته مؤلف **مطلع‌الشمس** مسجد مذکور در میان بازار وپهلوی چناری بزرك واقع است، طول این مسجد ۲۷ قدم وعرض‌آن ۱۷قدم وساختمان‌آن از خشت خام میباشد سقف مسجد باتیروتخته پوشیده شده چهارده ستون ازتیر در دوردیف میان مسجد کارگذاشته شده ازجمله ستون بزرگی‌است ازتیرکه بالای‌آن منبت‌کاری است،قرینه این‌ستون ستون دیگری هم بهمین نحوموجوداست .

درقدمت این‌مسجد شکی‌نیست ومحقق است که قبل ازآنکه‌آبادانی جدید شهرشاهرود باینطرف کشیده شود این‌مسجد وحمامی که درجنب‌آن است دایرودرجمع‌آبادی پیش‌بوده که افغانهاآنرا خراب‌کرده‌اند. بغیرازمسجدهای فوق‌الذکر **دو مسجد دیگر** در شهرشاهرود هست‌که یکی بنام **مسجدآقا شیخ علی اکبر** ودیگری **مسجد حاجی ملاعلی** .

*

بطوریکه محمد حسن‌خان **صنیع الدوله** درجلد سوم **مطلع‌الشمس** مینویسد:

کوه سمت مغرب شاهرود را اهالی **قله** یا **قلعه** مینامند وپشت آن‌کوه، کوه دیگری است، مشهور **بجلالی** منسوب **بشیخ‌جلال‌الدین** که‌ازاکابرمشایخ ومعاصرشیخ **عمادالدین** بوده است و **شیخ عمادالدین** در یك فرسنگی شاهرود بسمت جنوب مزار دارد، **وجلگه جلالی** و **قنات جلالی** و**کوه جلالی** هم‌باسم اواشتهار یافته است .

قبرمشارالیه با قبور بعضی ازبزرگان در **صحرای جلالی** واقع است ، بالای **جبل جلالی** مغاری موجود است‌که ازآن‌جا بصومعه مانندی داخل‌میشود ودرآن صومعه اشعاری مکتوبست، بعقیده بعضی این‌جا **زیارتگاه وچله خانه شیخ جلال‌الدین** و مریدهای او بوده است .

در سفح جبل غربی شاهرود قبرهائی است‌که **بگورستان جهودان** معروف میباشد وازاین فقره واسامی **اسرائیل** و**ارمیا** وغیره معلوم میشودکه **عیسویها** و**یهودیها** نیز در این‌نواحی بوده‌اند .

تکیه ومسجد میامی

طبق نوشته مؤلف **مطلع‌الشمس** درقصبه **میامی** شاهرود تکیه ومسجدی پهلوی‌هم وجود دارد که طول‌صحن‌مسجد **۲۵** قدم وعرض آن **۱۵** قدم وارتفاع آن **۵** ذرع وسقف مسجد با تیروتخته پوشیده شده ونه ستون ازتیرهای محکم درمیان مسجد افراخته و منبری دارد که خالی ازامتیاز نیست، ودربالای درمسجدکه ایوان فوقانی‌جنوب‌تکیه است۱۲ بیت شعربمطلع زیربخط خوش برسنگی مکتوب و منقوش است :

هوالواقف والنیات‌کذا

بعهد محمد شه غازی آنکو — **که محکوم حکمش‌زمین وزمان‌شد**

درحاشیه همین سنگ مسطور است : وقف شرعی فرمودند عالیجاه رفیع جاه عزت و سعادت همراه مقرب الخاقان **محمد تقی‌خان** زید عزه‌ابن مرحمت وغفران پناه جنت و رضوان‌آرامگاه **علی‌اصغرخان** یك‌بیست وهفت ونیم‌که روزآب محمد حاجی است به‌جهت **مسجد میامی** که‌آنچه عاید شود صرف روشنائی مسجد نمایند هرکه خلاف‌کند بلعنت خدا گرفتارشود **۱۲۵۳هجری** .

خط وحجاری این‌سنگ ممتازواینده صنعت راخوب ازعهده برآمده‌اند اما اشعارآن سست است وبجای هوالواقف علی‌النیات، هوالواقف والنیات نوشته واین‌معایب رونق‌محاسن خط وحجاری رابرده است .

اما **تکیه حسینیه** اگرچه با خشت وگل ساخته شده نهایت مستحکم است ودومرتبه داردمرتبه دوم سرتاسرایوان است، یعنی‌چهار ایوان فوقانی‌درچهارسمت ساخته‌شده‌وستونهای تیردورتا دورچهار ایوان بالانصب شده مرتبه تحتانی تکیه، چند باب دکان ویك انبار است عرض تکیه پانزده قدم وطول هیجده قدم و ارتفاع هفت ذرع است ، درسمت شرقی داخل تکیه حوض‌آب انباری است ولی‌تکیه وآب انبارهمچنین‌آب انبارخارج میامی نیز ازبناهای **محمد تقی‌خان سرتیپ** فوج **عرب وعجم بسطام** میباشدکه از معاریف میامی بوده و طایفه اوباًعن جد سرکردگی داشته‌اند.

مسجد دیگری در **میامی** هست که با خشت وگل ساخته شده ورویآنرا تیرپوش کرده‌اند،طول‌آن سی‌وسه قدم وعرض بیست و شش قدم وهیجده ستون در میان مسجد است، صحن مختصری‌دارد مشتمل برحوض‌کوچك و چند اصله درخت توت بردیوار مسجد سنگی نصب استکه اشعار زیر برآن نوشته شده :

بتوفیق معبود حی قدیم — **زبهر خداخانه دراین مقام**
بناکرد سلطان محمد زصدق — **چنین مسجد جامعی والسلام**
خردگفت‌تاریخ‌سالیکه‌ساخت — **هزاروصد ونه بنا شد تمام**

بغیرازبناهای فوق‌الذکر **رباط شاه عباسی** میامی نیزقابل اهمیت وذکراست . طبق‌کتیبه موجود رباط مذکور را **شاه عباس دوم صفوی** بناکرده است .

درجنوب **میامی** نیز خرابه‌ای هست که طبق عقیده اهالی این خرابه‌درگذشته مرکـز **قصبه میامی** بوده ودرزمان **فتنه مغول** خراب شده‌است، قلعه ارکی چهاربرجی نیز در جنوب قصبه میامی در بالای **کوه میامی** هست که دروازه آنرا از آجر ساخته‌انـد ویك آب انبار بسیاربزرك درمیان آنست، درجلواین قلعه که‌نزدیك بیکی‌از قلل است تقریباً آثاردویست خانه دیده‌میشود ودردوصف شبیه بخیابان‌راست وکشیده شده‌است راههائی که در کوه‌مذکور باین قلعه هست همه را با سنگ وآهك بسته‌اندکه‌کسی نتواند خودرا بآن محل برساند .

کاروانسرا وقلعه های بدشت

دردهکده **بدشت شاهرود** یك باب کاروانسرای آجری هست که از هر طرف شش ایـوان دارد و بر سردر آن لوحی از سنك مرمر وجود داردکه اشعار زیر برآن نـوشته شده است :

هوالاعلی

شکرلله‌که بهرراحت خلق — از تقاضای قسمت ازلی

بنده عاجزی‌بنای نمود — این‌سری‌رازفیض‌لم‌یزلی

وزقضا نیز سال تاریخش — شد رباط وزیر شیرعلی

(۱۰۵۵هجری)

کاتبه وبانیه محمد تقی‌الحسینی المرعشی

درهمین دهکده **سه قلعه قدیمی** وجود داردکه دو قلعه‌آن بهم متصل‌میباشند وقلعه دیگردرجنب‌دوقلعه مذکور واقع است، **وازقلعه‌های قدیمی** و با اهمیت محسوب میگردد زیرا هما نطوریکه درفصل جغرافیای تاریخی این تألیف بیان گردید **قریه بدشت** یکی از مراکزمهم پستی وارتباطی شاهراه قدیم **ری بخراسان** بوده است .

کاروانسراهای میان دشت

در **دهکده میاندشت شاهرود** که درهفت‌فرسخی مشرق قصبه میامی واقع است سه کاروانسرا وجود داردکه یکی ازآنها **کاروانسرای شاه عباسی** ودوکاروانسرای دیگررا **حسینخان نظام‌الدوله** دردوره قاجاریه ساخته است .

طرزساختمان این‌کاروانسراها در کتاب **مطلع الشمس** بطور مشروح و مفصل بیان شده است طبق نوشته مؤلف کتاب مذکور درسه‌کاروانسرای **میان دشت** وبیرون آنها بیست هزار زوارمیتوانند منزل نمایند، تاریخ‌بنای‌کاروانسرای وسطی میان دشت را **ملك‌الشعرای صبوری** پدر **مرحوم محمد تقی ملك‌الشعرای بهار** بنظم‌آورده‌وبرسردرکاروانسرای مذکورنگاشته‌اند :

منت آن ذات مقدس را که ازصنعش جهان
کاندرین فیروز عهد شهریار کامکار
چاکر سلطان نظام الدوله شمس مملکت
فیض یزدانی حسینخان کز سحاب جود او
خواست بهر زایرین روضه سلطان طوس
همت والای او بنیاد فرمود این رباط
بارک‌الله زان بنائی کاسمان نارد گمان
اندرین خدمت مراورا شهریار دین رضا
الغرض چون شد تمام از همت والای او
زد رقم کلک صبوری از پی تاریخ سال

جاودان برپا بهفت اورنگ وچارارکان بود
ناصرالدین شه که فخر دوده خاقان بود
میر نویان آنکه فردولت سلطان بود
ساحت ملك خراسان روضه رضوان بود
ملجائی سازد که چون حرمش قوی بنیان بود
درمیان دشتی که دروی عقل سرگردان بود
کاینچنین محکم بنا درساحت امکان بود
همچو عمرش دولتی بخشد که بی پایان بود
این سرائی کاسمان از آن یکی ایوان بود
از نظام الدوله این بنیاد جاویدان بود

راقمه عبدالوهاب ۱۲۹۰

بغیراز بناهای فوق‌الذکر در شاهرود وحوالی آن **رباط شاه عباسی** قریه **ده ملا** درمغرب شاهرود وهمچنین **رباط شاه عباسی** دهکده **عباس آباد** که درقدیم ازمنزلگاههای معروف خطه قومس بوده‌اند درخور اهمیت وذکراست..

توضیح اینکه درحال حاضرمنزلگاه **ده ملا** بعلت انحراف راه شوسه از جاده بدور است، ولی منزلگاه **عباس آباد** مانندگذشته هنوز دربین‌راه شوسه **شاهرود** به **سبزوار** واقع می‌باشد.

مسجد جامع فرومد

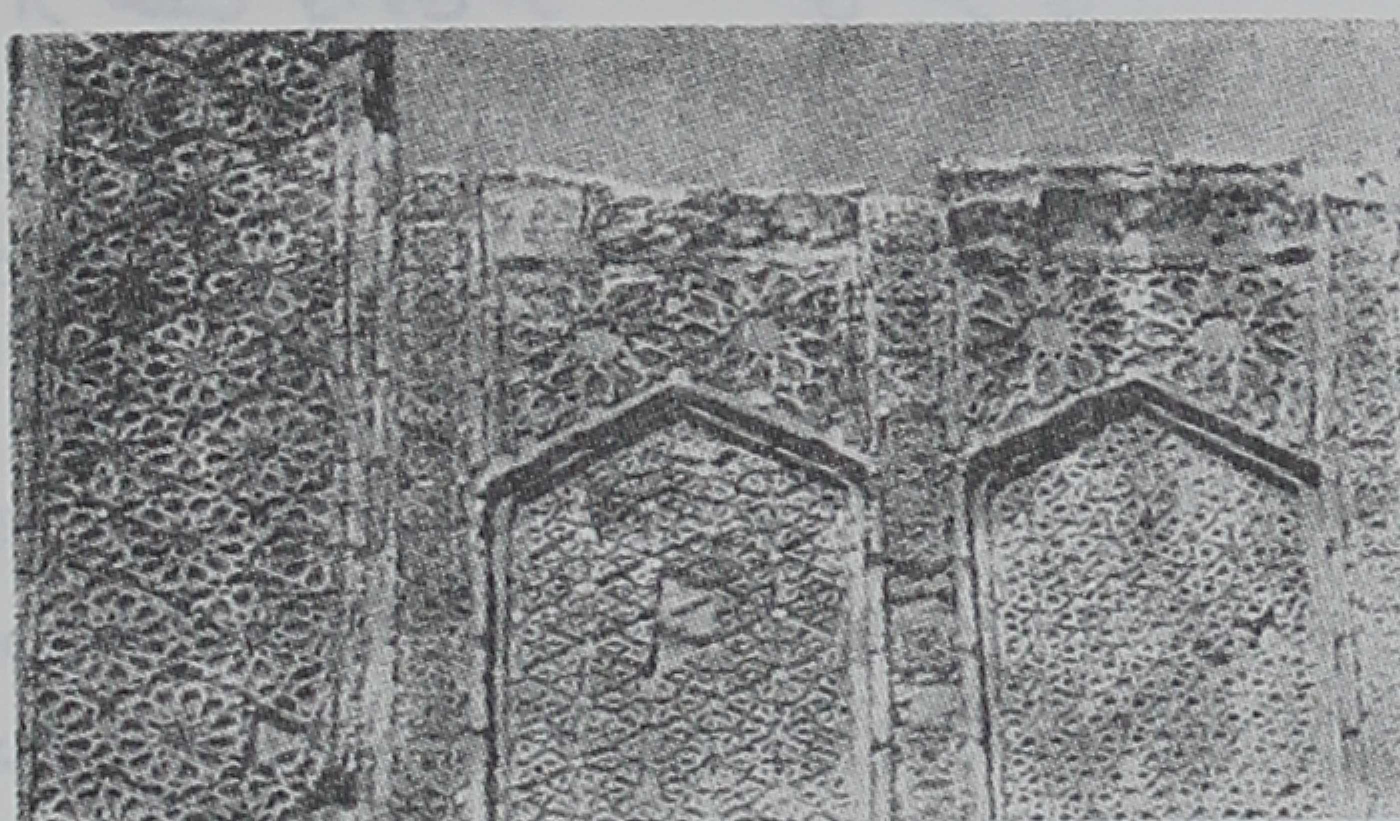
در**قصبه فرومد** که در **۱۶۵** کیلومتری شمال خاوری شهرستان **شاهرود** واقع است مسجدی هست که متأسفانه دراثر عدم توجه اهالی آنجا و تعمیرنکردن بمرور رو بخرابی نهاده ودرحال حاضرفقط ستونهای فروریخته ایوان وشبستان مخروب آن بجای مانده‌است. بطوریکه ازآثار موجودآن استنباط میشود مسجد مذکوریکی ازمساجد بسیارمهم و از نظر معماری دارای اهمیت بخصوصی بوده‌است.



تصویرمسجد قریه فرومد وسردر ورودی‌آن

تاریخ بنای **مسجدجامع فرومد** مربوط بقرن **هفتم هجری** است.

همانطوریکه درفصول تاریخی این کتاب بیان گردید درقرن **هفتم هجری** بخصوص دراواخر **تسلط ایلخانان مغول** قصبه مذکور وآبادی‌های اطراف آن ازنظرسیاسی دارای اهمیت زیادی بود وایجاد **نهضت سربداران** آبادانی این قصبه را که تقریباً مرکزفعالت آنان محسوب میشدبیش ازپیش افزایش داد، بهمین جهت احتمال میرودکه مسجد مذکور درهمین دوره ساخته شده باشد، متأسفانه نوشته وکتیبه‌ای که تاریخ دقیق بنای مسجد رابتوان ازروی آن تعیین کردموجود نیست، بااینکه **مسجد جامع فرومد** بکلی خراب گردیده است ولی ازآثار باقیمانده ومخروب آن نیزمیتوان پی باهمیت بنای آن برد.



نمونه‌ای ازآجرکاری وکاشی‌کاری مسجد فرومد

بطورکلی درحال حاضراین مسجدقابل استفاده نیست ولی خرابه‌های آن ابهت خاصی باین قصبه دورافتاده بخشیده وشاهد زنده‌ای ازقدمت **قصبه فرومد** (**فریومد**) وحوادثیکه در طی قرون متمادی درآن اتفاق افتاده میباشد.

عمارت شهرستان درفرومد

بطوریکه ازنوشته برحی ازکتابها برمیآید خواجه **علاءالدین محمد** وزیر**سلطان ابوسعید** درزمان حکومت خود در**خراسان** عمارتی بنام شهرستان در**قصبه فرومد** بنا کردکه دارای **کتابخانه** و **مریضخانه عمومی** نیز بود **عمارت‌شهرستان** تحت‌نظر **حکیم‌الدین** طبیب ودانشمند درسال **۷۳۲**هجری بناگردیده وتا **قرون نهم** نیز پابرجا بوده، بطوریکه **دولتشاه** دروصف این‌ساختمان گوید (**عمارتی است عالی**) بنای عمارت شهرستان **فرومد** رابه **غیاث‌الدین هندو** برادر **علاءالدین محمد** نیز نسبت داده‌اند. **ابن‌یمین** شاعرمعروف درباره کتابخانه و مریضخانه عمومی ودارالحدیث‌عمارت‌شهرستان‌در فرومد اشعاری سروده است[۱].

درحال حاضرازکتابخانه ومریضخانه ودارالحدیث وعمارت مجلل شهرستان اثری باقی‌نیست، فقط مخروبه‌ای درخارج**قصبه فرومد** هست‌که مردم قصبه مذکور آنرا **تل شهرستان** مینامند.

۱ــ دیوان اشعارابن یمین

بناهای تاریخی جندق وبیابانک

زندان انوشیروان

درقصبه **جندق** ازبخش **خوروبیابانك** قلعه‌ای هست که بنام **زندان انوشیروان** نامیده میشود.

قلعه مذکور یکی‌از قلعه‌های استوار ومحکم‌آن نواحی محسوب میگردد.

علاوه برآن قلعه یك گنبد قدیمی بنام **گنبد هشت درب** درقصبه مذکور وجود دارد که‌گویند در دوره ساسانیان (**زمان‌انوشیروان**) بنا شده.

مسجد فرخی

دردهکده **فرخی** یك مسجد قدیمی وکهنه هست‌که دارای گنبد و یك ایوان بزرگ می‌باشد، صحن گنبدمذکور در حدود ۴۰ × ۲۰ متراست وکتیبه‌ای‌که تاریخ‌بنای‌آنرا بتوان از روی‌آن تعیین نمود وجود ندارد.

دیگر از بناهای **فرخی** ساختمانی است بنام **عمارت شیخ** که بسیار قدیمی و کهنه می‌باشد.

بناهای تاریخی خور

ازآثار قدیمی درقصبه **خور** مرکز بخش **خور و بیابانك** ، ساختمان حصاری است که در اطراف قصبه خوربوده و دروازه‌هائی نیزداشته است وآثار بعضی‌ازآنها تاکنون‌باقی مانده وبنامهای **لردبزها - دروازه پشت حصار** خوانده میشوند.

دیگرازآثارقدیمی **خور** مقبره‌ایست بنام **مقبره سید داود** که گویند سرسلسله سادات**خور** بوده ودرحین مسافرت بمشهد دراین محل‌ساکن گردیده وبعداً درهمانجا فوت نموده است.

مسجد جامع خور

ساختمان مسجدجامع‌خور،جدید است‌گویند در ۱۵۰ سال قبل‌توسط‌شخصی بنام**نوروز علی‌خان سمنانی** که حکومت وقت بوده‌بنا‌گردیده و سنگی‌که تاریخ بنای مسجد درآن نقش‌است درداخل مسجد مذکور موجود می‌باشد، بغیر از بناهای مذکور در فوق برجهائی درخانه **مرحوم هنریغمائی** که از زمان **اسماعیل‌خان عرب** ساخته شده موجود است همچنین‌آب انبارها وحوض‌های ذخیره آب آشامیدنی (آب باران) در این قصبه هست‌که بنام **حوض شاه عباسی** معروف می‌باشد.

در۲ کیلومتری خارج قصبه خور نیز قلعه‌ای هست که بنام **قد پا** معروف میباشد وبنام قلعه گبرها نیز نامیده میشود .

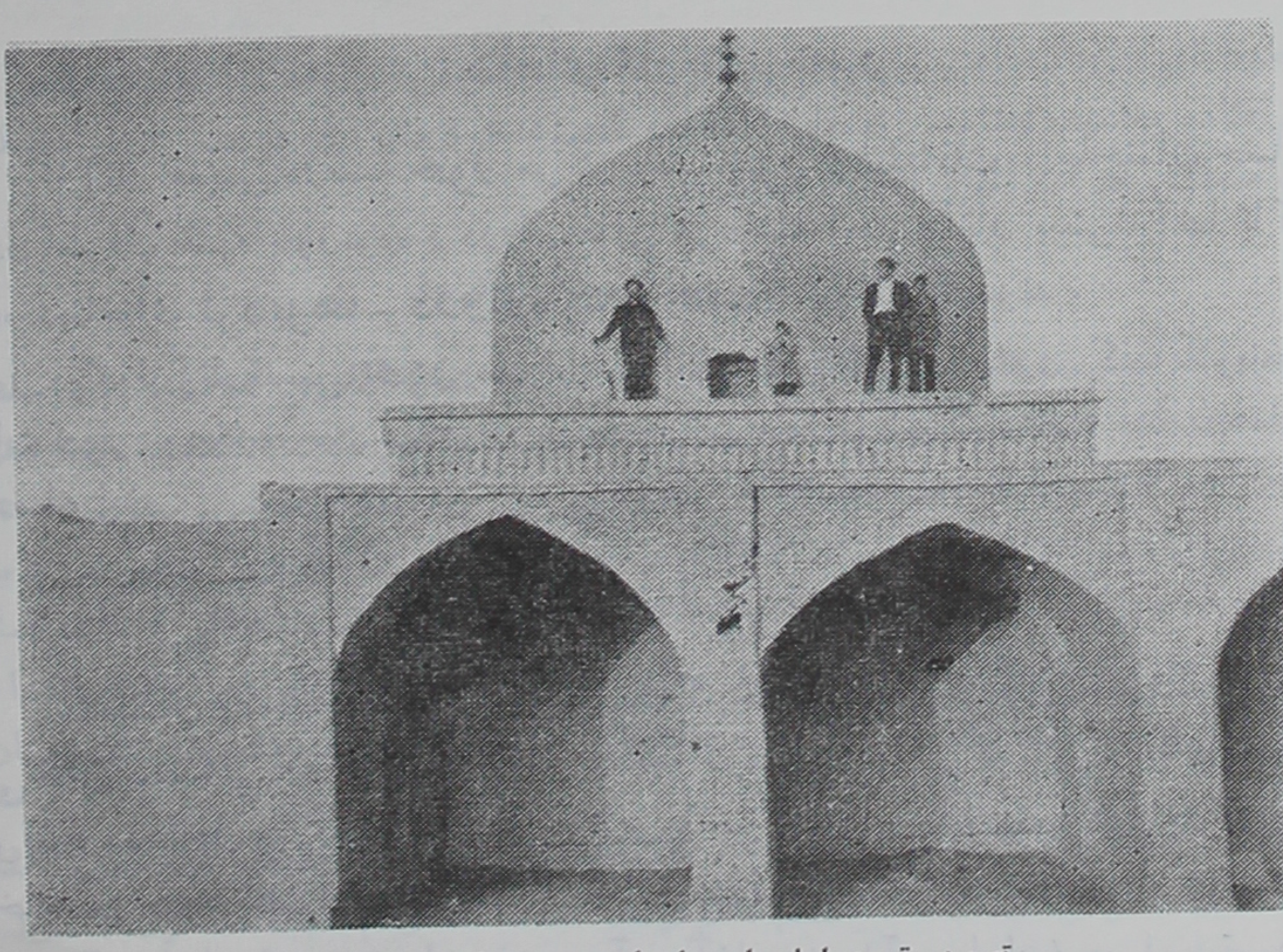
آثار تاریخی گرمه

دهکده گرمه بخش **خوروبیابانک** نیزدارای قلعه‌ای میباشد که ساختمان آن بسیار قدیمی است

درخارج دهکده گرمه نیز تپه‌ایست که برروی آن مقبره‌ای بناشده وبنام **امامزاده داود** نامیده میشود.

آثار تاریخی بیاضیه

ازآثارقدیمی دردهکده **بیاضیه بخش خوروبیابانك** قلعه بسیاربزرگی است که مساحت زیربنای آن درحدود ۱۰۰۰متر می باشد ،دورتا دوراین قلعه خندقی است که عمق آن تقریباً **۱۰** تا**۱۲**متر وپهنای آن **۷** الی**۸** مترمی باشد، ارتفاع ساختمان خندق مذکوراز کف خندق قریب**۳۰** الی**۴۰**متراست ورفت وآمدساکنان قلعه نیز بوسیله پل متحرکی که برروی خندق گذارده میشده انجام میگرفته، ساختمان این قلعه درحال حاضرپا برجاست واطاقهای آن نیز مورد استفاده اهالی **بیاضیه** جهت انبارنمودن خواربار وغیره است



تصویرمقبره امامزاده ابراهیم دردهکده بیاضیه

همچنین دردهکده بیاضیه‌مقبره‌ایست که‌بنام **امامزاده‌ابراهیم**معروف می‌باشد، گویند از فرزندان **امام موسی کاظم‌ع** است .

دراین دهکده ساختمان مخروبه دیگری هست که بنام **هفت‌برادران** نامیده میشود وازآثارقدیمی وکهن‌آن نواحی محسوب میگردد .



تصویر عمارت هفت برادران بیاضیه

آثارتاریخی اردیب

ازآثارقدیمی دردهکده**اردیب**بخش **خورو بیابانک** مسجدی‌است‌که دارای ستونهای متعددی می‌باشد و تاریخ بنای‌آن‌مربوط به‌یکصد سال پیش است .

دیگرساختمان زندانی است‌که دارای**۸۰** پله بصورت زیرزمینی می‌باشدکه‌بنای‌آن با ساروج است سطح زیربنا تقریباً ۱۰۰۰مترمربع وسطح زندان مذکورتقریباً ۴۰ متر است که بنام **دیوانخانه مسعود لشگریاغی** معروف‌میباشد، بغیرازآثارفوق‌الذکردر دهکده **ایراج** که در۷ کیلومتری اردیب واقع‌است قلعه بسیارکهنه و غیرقابل تسخیری وجـود داشته که‌آثارآن‌هم‌اکنون باقی‌است.

فصل بیست وسوم

عارفان ودانشمندان قومس

بایزید بسطامی

ابویزید طیفور بن عیسی ابن سروشان بسطامی ملقب به **سلطان العارفین** یکی از عارفان نامی ومشهورایران است، وی ظاهراً درسال **۱۸۸** هجری درشهر **بسطام** از توابع **قومس** درمحله مؤبدان ودرخاندانی زاهد ومتقی ومسلمان چشم بجهان گشوده است .

میگویند جد او **سروشان** زردشتی بوده وسپس بدین اسلام درآمده است. چنین مینماید که بایزید درتصوف استاد نداشته وخرقه ارادت ازدست هیچیك از مشایخ تصوف نپوشیده است، گروهی اورا امی دانسته ونقل کرده‌اندکه بسیاری از حقایق براو کشف میشد وخود نمیدانست، گروهی دیگر نقل کرده‌اندکه **یکصدوسیزده** یا **سیصد وسه** استاددیده است .

قدرمسلم اینکه استاد او درتصوف معلوم نیست که کیست وخودچنین گفته است که **مردمان علم ازمردگان گرفتند، وما اززنده‌ای علم گرفتیم که هرگز نمیرد** وبازپرسیدند که پیرتو که بود؟ گفت (پیرزنی) بایزید ازخاندان علم وزهد و تقوی بوده وازدولت مادرزاد نصیب وافرداشته است.

از اقران **احمد خضرویه** و **ابوحفص ویحیی معاذ** است و**شقیق بلخی** رادیده، اینکه برای اواستادی کرد تصور کرده‌اند شاید نتیجه این منقول **ابوموسی خادم** است که سفارش کرده قبر او راپائین‌تر ازقبراستاد نهند .

بهرجهت زندگانی بایزید مبهم ودرآن خلط و مزج فراوان راه یافته است مردی بزرك بوده وشطح ومأثورات صوفیه راکه نتیجه شدت وجد وتجربت اتحاد وحالت سکر و ندای درونی وبیان آن درحالت عدم شعورباشد بوضوح وصراحت وتفصیل برای نخستین بار آورده است، وهمین گفتار باروش او در تصوف که شباهت تام و تمام بروش ملامتیه دارد موجب شده‌است که **مردم بسطام** بااومخالف باشند بنقل آورده‌اند (چون کار او بلند شد سخن اودرحوصله اهل ظاهر نمی گنجید حاصل، هفت بارش از بسطام بیرون کردند) وقتیکه

وی رااز شهر بیرون میکردند پرسید جرم‌من‌چیست؟ پاسخ دادند، **توکافری** گفت : **خوشا بحال مردم شهری که کافرش من باشم ،**

شیخ فریدالدین عطارمیگوید : قطب عالم بود ومرجع اوتاد ،ریاضات وکرامات وحالات وکمالات اورا اندازه نبود ودراسرار وحقایق، نظری نافذ وجدی بلیغ داشت ودائم درمقام قرب وهیبت بود وغرقه انس‌ومحبت بود، پیوسته تن‌در مجاهده ودل‌در مشاهده داشت وروایات اودر احادیث عالی بود وپیش ازاوکس را در معنی طریقت چندان استنباط نبود که اورا، گفتندکه دراین شیوه همه‌او بودکه علم بصحرازدوکمال اوپوشیده نیست تا بحدی‌که **جنید** گفت **بایزید** درمیان ماچون جبرئیل است درمیان ملائکه .

نهایت میدان جمله روندگان که به توحید روانند ، بدایت میدان این خراسانیست **شیخ ابوسعید ابوالخیر** رحمةالله علیه میگویدکه هیجده هزار عالم از **بایزید** میبینم وبایزید درمیانه نه‌بینم، یعنی‌آنچه بایزید است‌درحق محواست. **ذوالنون مصری** مریدی رابه **بایزید** فرستاد وگفت بروبگوکه ای بایزید همه شب می‌خسبی دربادیه وبراحت‌مشغول می‌باشی وقافله در گذشت .

مرید بیامد وآن سخن بگفت شیخ جواب دادکه **ذوالنون** را بگوی‌که مرد تمام‌آن باشدکه همه شب خفته باشد چون‌بامداد برخیزد پیش‌از نزول قافله بمنزل فرودآمده‌باشد چون این سخن به ذوالنون بازگفتند بگریست وگفت مبارکش باد، احوال ما بدین درجه نرسیده است .وبدین بادیه طریقت خواهد وبدین روش سلوك باطن .

حاج زین‌العابدین شیروانی در **ریاض‌السیاحه** مینویسد :

وی ازمحتشمان درگاه وازطبقه اولی است اسم شریفش طیفور بوده وجدش در بدو حال عبادت نارمیکرد بنا برسابقه ازلی ترك گبری کرده مسلمان گردید، بایزید در فقروفنا بمرتبه‌ئی رسیدکه اورا **سلطان‌العرفا** گفته‌اند ویرا حالات غریب و مقامات عجیب بوده و من‌جمله اورامعراج معنوی روی نموده‌که فحول محققان آنرا تصدیق‌کرده‌اند دربدو طلب بسیاری ازمشایخ رادیده وبخدمت **شقیق بلخی** رسیده گویند **صد وسیزده** شیخرا خدمت کرده عاقبت بملازمت حضرت **امام جعفرصادق ع** رجوع نموده ومدت هفت سال سقائی دولت سرای‌آن حضرت‌کرد .

روزی حضرت فرمودندکتابرا ازطاقچه بیاربایزید عرض‌کرد طاقچه‌کجاست حضرت فرمودند دراین خانه طاقچه ندیده‌ای؟ **بایزید** گفت من‌برای دیدن خانه وطاقچه‌نیامده‌ام بلکه جهت دیدن‌طاق ابروی‌آن‌قبله اولیاءآمده‌ام (برای استفاده واستفاضه بدین مکان‌مشرف شده‌ام) حضرت فرمود **بایزید**کارتو تمام است، باید بولایت خودرفته خلق را ارشاد نموده مردم رابراه حق‌دعوت نمائی، آنگاه یکی ازفرزندان خود را همراه‌وی‌کرده به **بسطام** فرستادند، بعداز مدتی (قبل‌ازوفات بایزید) امامزاده عالی‌مقداررویتوجه بسرای جاودانی نهاد .

امامزاده مذکور همان **امامزاده محمد** است‌که مقبره وی درجوارقبر بایزیدواقع است وشرح‌ساختمان مقبره‌وی نیزدرفصل بناهای تاریخی قومس دراین تألیف‌بیان شد.

وهم در **تذکرة الاولیاء** آمده است: وقتیکه **بایزید** روی به **بسطام** نهاد خبر درشهر اوفتاد اهل بسطام باستقبال وی رفتند ، بایزید درامراعات ایشان‌مشغول خواست کرد، ازحق باز می‌ماند، چون نزدیك آنان رسید قرصی نان از آستین بگرفت ورمضان بود بخوردن ایستاد جمله آن بدیدند ازوی برگشتند، شیخ اصحاب را گفت ندیدند مسئله از شریعت کار بستم (چون بر مسافرروزه نباشد) همه خلق مرا رد کردند، پس صبر کرد تا شب درآمد نیم‌شب به **بسطام** رفت فرادر خانهٔ مادر آمد گوش داشت بانگ شنید که مادرش طهارت می کرد و میگفت بار خدایا غریب مرانیکودار ودل‌مشایخ راباوی خوش گردان واحوال نیکو او را کرامت کن **بایزید** آن میشنود گریه بروی‌افتاد، پس در بزد مادر گفت کیست ؟ گفت غـریب تست مادر گریان آمد ودر بگشاد وچشمش خلل کرده بود **وگفت یاطیفور** دانی‌بچه چشم خلل کرد ؟ ازبس که درفراق تومیگریستم وپشتم دوتا شد ازبس که غم‌تو خوردم ، نقلست که شیخ گفت آن کار که بازپسین کارها می‌دانستم پیشین همه‌بود و آن رضای والده بود وگفت آنچه در جمله ریاضت ومجاهده وغربت وخدمت می‌جستم در آن یافتم که یك شب والده ازمن آب خواست رفتم تا آب آورم در کوزه آب نبود وبرسبو رفتم نبود، درجوی رفتم آب آوردم چون‌باز آمدم درخواب شده بود شبی‌سرد بود کوزه بردست میداشتم چون‌ازخواب درآمد آگاه شدآب‌خورد ومرا دعا کرد که دید کوزه بردست من‌فسرده بود، گفت چراازدست ننهادی؟ گفتم ترسیدم که تو بیدارشوی ومن‌حاضر نباشم، پس گفت آن درفرا نیمه‌کن من تا نزدیك روز میبودم تا نیمه راست بود یانه وفرمان اوراخلاف نکرده باشم همی‌وقت سحرآنچه می‌جستم چندین گاه ،از دردرآمد. نقلست که‌چون از مکه میآمد **بهمدان** رسید تخم معصفر خریده بود اندکی ازو بسرآمد برخرقه بست چون به **بسطام** رسید یادش آمد خرقه بگشاد مورچه‌ای‌چند ازآنجا بدرآمد گفت ایشانرا ازجایگاه خویش‌آواره کردم برخاست وایشانرا به **همدان** بردآنجا که خانه ایشان‌بود بنهاد، تا کسی درالتعظیم لامرالله بغایت نبود درالشفقة علی‌خلق‌الله تا بدین حد نبود، وشیخ گفت **دوازده سال آهنگر نفس خود بودم** درکوره ریاضت می‌نهادم و باتش مجاهده می‌تافتم وبرسندان مذمت می‌نهادم وپتك ملامت برو می‌زدم تااز نفس‌خویش آئینه کردم، پنج‌سال آئینه خودبودم بانواع‌عبادت وطاعت آن‌آینه می‌زدودم پس یکسال نظر اعتبار کردم برمیان خویش ازغرور وعشوه وبخودنگرستن‌زناری دیدم واز اعتمادکردن بر طاعت‌وعمل‌خویش‌پسندیدن، پنج‌سال دیگرجهدکردم تاآن‌زنار بریده گشت‌واسلام تازه‌بیاوردم بنگریستم همه خلایق مرده دیدم چهارتکبیر درکارایشان‌کردم واز جنازهٔ همه بازگشتم و بی زحمت خلق بمدد خدای بخدای رسیدم.

نقلست که گفت مردی درراه حج پیشم‌آمد گفت کجا میروی گفتم بحج گفت چه داری گفتم دویست درم‌گفت بیا بمن‌ده که صاحب عیالم وهفت بارگردمن درگرد که حج‌تو اینست گفت چنان‌کردم و بازگشتم. باید **خضرویه** را گفت تاکی سیاحت و گرد عالم‌گشتن ؟ خضرویه گفت چون آب بریك جای بایستد متغیر شود گفت چرا چـون دریا نباشی تا هرگـز متغیر نگـردی وآلایش نپذیـری و گفت از نماز جـز ایستادگـی تن ندیدم و از روزه جـز گرسنگی ندیدم، آنچـه مراست از فضل اوست نـه از فعل مـن وگفت‌کمال درجهٔ عارف سوزش او بود در محبت ، وگفت یك ذره حلاوت معرفت دردلی به

ازهزار قصر در فردوس اعلی ، وگفت محال باشدکه‌کسی حق‌را شناسد و دوستش ندارد و گفت صحبت نیکان به ازکارنیك وصحبت بدان بترازکاربد، وگفت همه‌کارها درمجاهده باید کردآنگاه فضل خدای دیدن نه‌فعل خویش، و گفت هرکه خدایرا شناخت او را با سئوال حاجت‌نیست ونبود، وهرکه نشناخت سخن‌عارف درنیابد ، وگفت عارف آنست‌که هیچ چیز مشربگاه اوتیره نگرداند هرکدورت‌که باورسد صافی گردد وگفت نفاق عارفان فاضلتر از اخلاص مریدان ، گفتند بر سرآب میروی گفت چوب‌پاره برسرآب میرود، گفتند در هوا می‌پری گفت مرغ در هوامی‌پرد، گفتند به شبی به‌کعبه میروی گفت جادوئی در شبی از **هند** به **دماوند** میرود، گفتند پس کار مردان چیست گفت آنکه دل در کس نبندد بجز خدای ، نقلست که شیخ بسی در گورستان گشتی یك شب از گورستان میآمدجوانی ازبزرك زادگان ولایت بربطی در دست میزد،چون به **بایزید** رسید بایزید لاحول کردچون بربط برسر **بایزید** زدبربط **وسربایزید** هردو بشکست جوان مست‌بود ندانست اوکیست، بایزید بزاویه خویش بازآمد توقف کرد تابامداد یکی‌ازاصحاب بخواند وگفت بربطی‌بچند دهند؟ بهای آن معلوم‌کرد ودرخرقهٔ بست‌و پارهٔ حلوا باآن یارکرد وبدان جوان فرستاد وگفت آن‌جوان را بگوی‌که **بایزید** عذرمیخواهد ومیگوید دوش آن بربط برما زدی و بشکست این‌زر دربهای آن صرف‌کن وعوضی بازخر واین حلواازبهرآن تاغصه شکستن‌آن ازدلت برخیزد جوان چون‌بدانست بیامدو ازشیخ عذرخواست وتوبه‌کرد وچند جوان بااو توبه‌کردند ، **معراج شیخ بایزید** قدس روحه‌العزیز ، این‌را بیاوریم وختم‌کنیم شیخ گفت بچشم یقین درحق نگرستم بعداز آنکه‌مرا ازهمه موجودات بدرجه استغنا رسانید وبنورخود منورگردانید وعجایب اسرار برمن آشکاراکرد وعظمت هویت خویش برمن پیدا آوردمن ازحق برخود نگرستم ودر اسرار وصفات خویش تأمل‌کردم نورمن درجنب نورحق ظلمت بودعظمت من‌در جنب عظمت حق عین حقارت‌گشت ، عزت‌من درجنب عزت حق‌عین‌پندار شد، آنجاهمه صفابود واین‌جا همه‌کدورت ، بازچون نگاه‌کردم بودخود بنور اودیدم،عزت خود ازعظمت وعزت اودانستم هرچه‌کردم بقدرت‌او توانستم‌کرد، دیدهٔ قالبم هرچه یافت‌از اویافت، بچشم انصاف وحقیقت نظرکردم همه‌پرستش خوداز حق بود نه‌ازمن و من پنداشته بودم‌که منش می‌پرستم، گفتم بار خدایا این چیست، گفت آن همه‌منم ونه غیرمن یعنی مباشر افعال توئی لیکن مقدرو میسرتو منم‌تا توفیق‌من روی‌ننماید ازطاعت تو چیزی نیاید پس دیدهٔ من‌از واسطه دیدن اواز من‌دیده بردوخت ونگرش باصل‌کار وهویت خویش درآموخت ومرا ازبود خود ناچیزکرد وببقاء خویش باقی‌گردانید .

شرح وتفصیل معراج معنوی ومناجات این عارف نادرالوجود در **تذکرةالاولیاء شیخ فریدالدین عطار نیشابوری** آمده‌است وچون این تألیف گنجایش همه آنها را ندارد خوانندگان را به‌کتاب مذکور و **نامه دانشوران** و **نفحات الانس جامی** و **مجالس المومنین قاضی نوراله شوشتری** راهنمائی مینماید .

اما چنانکه نقلشد. آمده‌است‌که **ابویزید** درك‌صحبت **حضرت‌امام‌جعفر صادق**

(ع) کرده است ، **شیخ نورالدین ابوالفتوح محدث** گفته وصحت آن‌نیز نزد علمای تاریخ بتأیید رسیده است که فوت **امام جعفر صادق** درسال **۱۴۸ هجری** بوده و فوت سلطان بایزید درسال **۲۶۱ هجری** ودرین هردو تاریخ خلاف نکرده وتفاوت درمیان هردو تاریخ **صدو سیزده** سال باشد وعمر سلطان بایزید ازهشتاد سال زیادکس ننوشته، تواندبود که بایزید بملازمت **امام علی بن موسی بن جعفر ابن الصادق** رسیده باشدو کاتبان از روی سهو اسم **امام جعفر صادق** را بجای **امام موسی کاظم** نوشته باشندو **میر سید شریف** درشرح مواقف دراصل تأخرزمان ابویزیدازز‌مان حضرت امام‌موافقت با**ابوالفتوح** مذکورکرده وتوجیه نسبت مذکوره براین‌وجه فرموده که چون **ابویزید** استفاضه حقایق‌و معارف ازروحانیت امام مینموده‌لاجرم انتساب اوبآن حضرت اشتهار یافته‌است (**ازمجالس المومنین قاضی نوراله شوشتری**) و **یاقوت** در **معجم‌البلدان** ذیل **بسطام** آرد: ورایت قبر **ابی‌یزید البسطامی** رحمةالله فی وسط البلدفی طرف السوق و **ابویزید طیفوربن عیسی بن سروشان الزاهد البسطامی** . ومنها ای‌من **بسطام** ، «**ابویزید طیفوربن عیسی بن آدم بن‌عیسی بن‌علی الزاهد البسطامی الاصغر** ... »**وقاضی نورلله شوشتری** صاحب **مجالس المومنین** باستناد همین روایت یاقوت گوید از آن ظاهر میشودکه ابویزید زاهدبسطامی ملقب به‌طیفور دوکس‌بوده‌اند **اکبر واصغر** وبواسطه اشتراك ایشان درلتب واتفاق دراسامی بعضی‌از آباء واجداد **شیخ ابوالفتوح** وامثال او گمان برده‌اند **که‌ابویزید زاهد بسطامی** یکیست‌که تاریخ زمان او از زمان حضرت امام متأخراست، لاجرم توهم منافات مذکوره‌نموده‌اند وبنا برتحقیق **صاحب‌معجم**میتواند بودکه **ابویزید** که‌معاصر حضرت امام وسقای‌دار او بوده **ابویزید اکبر** باشدوآنکه‌تاریخ زمان‌او متأخر است **ابویزید اصغر** باشد والله تعالی، وقول صاحب **روضات‌الجنات** نیز موافق‌قول **قاضی نورالله شوشتری** استو مؤلف **حبیب‌السیر** درجلد اول صفحه **۲۹۲** تاریخ وفات بایزیدرا سنه **اربع وثلثین مأتین** ثبت‌نموده، پیروان **ابویزید** را **طیفوریه** گویندو **حاجی‌خلیفه** در**کشف الظنون** کتابی بنام**کتاب النورفی مناقب ابی یزید بسطامی** ذکر کرده است .

بایزید بطورتحقیق درسال **۲۶۱ هجری** بسن **هفتادوسه** ویا **هفتادو چهار** در **بسطام** درگذشته وهمانجا بخاك رفته است .

از شاگردان و معتقدان فراوان او که بیشتر در قرای اطراف **بسطام** سکونت داشته‌اند :

برادرزاده او **ابوموسی خادم** ، **ابوموسی دیبلی** ، **سعیدمنکورانی** ، **سعید راعی** ، **خطاب طرزی** ، **ابومنصورجینوی** ، **محمود کوهیانی** ، **محمد راعی**، **عبدالله یونابادی** وغیر ایشان‌را اسم برده‌اند .

بایزید بسطامی و صوفی عامی

آن شنیدم که صوفئی عامی
گفت بـا بایزید بسطامی
کز چه‌ای شیخ بهر عرض نیاز
بزیـارت نمی روی بحجاز
خانه کعبه خـانقاه خداست
خاك آن توتیای اهل صفاست
گفت در مـذهب مسلمانی
حاج را واجب است قربانی
من از آن کار خیر بیـزارم
که روم جـانور بیازارم
زنده‌ای را شکم کنم پاره
تا شکم پـر کند شکم باره
سوداز آن‌زندگی ببایدخواست
که در آن سودبندگان خداست

سروده حسین مسرور (سخنیار)

در تذکره‌ها چند رباعی‌بنام **بایزیدبسطامی** ثبت شده‌است که چهار رباعی آن ذیلا درج میگردد :

ای عشق تو کشته عارف و عامی را
سودای تو گم کرده نکو نامی را
ذوق لب میگون تو آورد بـرون
از صـومعه بایزیـد بسطامی را

☆☆☆

ما را همه ره بکوی بد نامی باد
وز سوختگان نصیب ما خامی بـاد
ناکامی ما چو هست کام دل دوست
کام دل ما همیشه نا کامی بـاد

☆☆☆

خواهی که رسی بکام بردار دو گام
یك گام ز دنیا و دگر گام ز کام
نیکو مثلی شنو ز پیـر بسطام
از دانه طمع ببر که رستی از دام

☆☆☆

کو سوخته‌ای‌که سازمش همدم خویش
یادل شده‌ای که یابمش محرم خویش
پس هـر دو بکنج خلوتی بنشینیم
من ماتم خویش‌دارم او ماتم خویش

ابوالعباس دامغانی

ابوالعباس دامغانی ازشاگردان معروف **شیخ ابوبکرشبلی** عارف مشهور است **شیخ‌عطار درتذکرة الاولیاء** مینویسد :

ابوالعباس دامغانی گفت **مراشبلی** وصیت کردکه لازم تنهائی باش‌و نام خویش ازدیوان آن‌قوم بیرون‌کن وروی درديوار کنی تا وقتی‌که بمیری .

شیخ ابوالحسن خرقانی

ولادت شیخ ابوالحسن علی‌بن احمدخرقانی (یا علی‌بن‌جعفر) ظاهرا در سال **۳۵۲**هجری درقریه **خرقان قومس** ازتوابع کوهستان **بسطام** اتفاق‌افتاده است، از

مأثورات وحکایات باقی مانده چنین بنظر میرسد که مانند مقتدای خود **بایزید بسطامی** امی‌وخاطراو ازمقام روحانیت **بایزید** فیض‌یاب بوده است .

بطوریکه در**مثنوی جلال‌الدین بلخی** آمده است **بایزید** ولادت **شیخ ابوالحسن خرقانی** راپیش‌بینی نموده است چنانکه گوید :

آن شنیدی داستان بایزید — که زحال بوالحسن پیشین شنید
روزی‌آن سلطان تقوی میگذشت — با مریدان جانب صحرا و دشت
بوی خوش آمد مرای را ناگهان — در سواد زرد روی خارقان
هم در آنجا ناله مشتاق کرد — بوی را از باد استنشاق کرد
بوی خوشرا عاشقانه میکشید — جان او از باد باده میچشید
چون دراو آثار مردی شد پدید — یك مرید او از آن دم در رسید
پس بپرسیدش که این احوال خوش — که برونست از حجاب پنج و شش
گاه سرخ وگاه زرد وگه سفید — می‌شود رویت چه حالست ونوید
میکشی بوی و بظاهر نیست گل — بشك ازغلت‌است و از گلزار گل
قطره‌ای برریز برما زآن سبو — شمه‌ای زان گلستان برما بگو
گفت زینسان بوی یاری می‌رسد — کاندرین ده شهریاری می‌رسد
بعد چندین سال میزاید شهی — میزنند بر آسمانها خرگهی
رویش ازگلزارحق گلگون بود — از من اواندر مقام افزون بود
چیست نامش گفت نامش بوالحسن — خیله‌اشرا گفت زابرو و ذقن
قد او و رنگ او وشکل او — یك بیك راگفت از گیسو ورو
حیلهای روح او را هم نمود — از صفات و از طریق و جاوبود
چون رسید آنوقت‌آن‌تاریخ خاست — زآنزمین آنشاه پیدا گشت راست
از عدم پیدا شد ومرکب بتاخت — برسریر تخت نرد ملك باخت
از پس آن سالها آمد پدید — بوالحسن بعد از وفات بایزید
جمله خوبیهای او امساك وجود — آنچنان آمد که شه فرموده بود

مشهور است که علاوه بر **بایزید** که شیخ و مقتدای حال جذبه و تفکر او بوده مانند **شیخ ابوسعیدابی‌الخیر** خرقه ارشادوطریقت از**شیخ ابوالعباس احمدبن محمدبن عبدالکریم‌قصاب آملی** داشته است، در منقولات وحکایات‌باقی مانده‌است که‌**شیخ ابوسعید ابی‌الخیر وابوعلی‌سینا** به‌**خرقان** رفته وباوی صحبت داشته‌ومقام معنوی اورا ستوده‌اند.

ونیزچنین گفته‌اندکه‌سلطان**محمودغزنوی**بدیدار اورفته وازوی نصیحت‌خواسته‌است

دوست ادیب‌وشاعرم‌آقای **پارسا تویسرکانی** درمورد دیدار تاریخی وعجیب **شیخ ابوالحسن‌خرقانی** و **سلطان محمود غزنوی** وعلوهمت شیخ اشعاری‌سروده‌اندکه ذیلا درج میشود:

خسرو غزنوی ملك محمود / که بسی خلق کشت وشهرگشود
چونکه از فتح هند آمد باز / با سری پر ز باد نخوت وآز
ای بسا شهر زیرو رو کرده / بارها زر و سیم آورده
در تزلزل جهان ز آشوبش / سر گردنکشان لگد کوبش
با سپاهی فزون ز حد و عدد / در ده خارقان فرود آمد
بخت فرخنده‌اش کشید عنان / پیش پیر گزیده خرقان
شاه کشور گشا بسود جبین / پیش درویش خـانقاه نشین
پس برسم نیاز محضر او / بدره‌ای زر نهاد در بر او
بوالحسن‌هم دوقرص‌نان سبوس / گفته ماندی ز عهد دقیانوس
که از آن سد جوع میفرمود / هشت اندر برابر محمود
شه برای تناول از آن نان / پاره‌ای برد در میان دهان
هر چه‌دندان‌بخست و رنج ببرد / نتوانست لقمه‌ای زان خورد
نان خشك ازدهان برون افکند / شیخ از این عجز شاه زد لبخند
گفت کای مرد زورمند گزین / کز تو در لرزه اوفتاده زمین
يك جهان خوردی‌ونگشتی سیر / نان ما کرد در گلویت گیر
پیش نان جوی‌که مال من است / روزی روزوماه وسال‌من است
سپر انداختی و خسته شدی / چون دل بیدلان شکسته شدی
آن‌چنان کز برای خوردن نان / سخت فرسوده شد ترا دندان
مـن درویش نیز نتوانـم / خوردن زر که نیست دندانم
زر برای تو با دو لشکر تـو / عاجزم من ز خوردن زر تو
شاه اقلیم فقر و کشور جود / نپذیرفت هـدیهٔ محمود
زر بدان زر پرست واپس داد / گفت زر بایدت دگر کس داد
آنکه با نان‌خشك خواهد ساخت / بزر خلق دل نخواهد باخت

ازمریدان وشاگردان معروف‌وی **خواجه عبدالله انصاری** است.

شیخ فریدالدین عطار نیشابوری در شرح حال **شیخ ابوالحسن خرقانی** در **تذکرة الاولیاء** چنین نوشته است:

سلطان سلاطین مشایخ بودو قطب اوتادوابدال عالم و پادشاه اهل طریقت وحقیقت و متمکن کوه صفت ومتین معرفت دایم بدل درحضور ومشاهده، وبتن درخضوع ریاضت‌ومجاهده بودو صاحب اسرار حقایق وعالی همت وبزرك مرتبه و درحضرت آشنائی عظام داشت ودر گستاخی کرو فری داشت‌که صفت نتوان‌کرد. نقل است که **شیخ بایزید** هرسال‌یك نوبت بزیارت دهستان شدی بسر ریگ‌که آنجا قبور شهداست چون بسر **خرقان** گذرکردی بایستادی ونفس بر کشیدی‌مریدان ازوی سئوال کردند شیخاماهیچ‌بوی نمیشنویم، گفت آری که‌از این‌دیه دزدان بوی‌مردی میشنوم، مردی بود نام **علی** وکنیت او **ابوالحسن** بسه درجه ازمن پیش‌بود، بار عیال کشد وکشت‌کند، ودرخت نشاند، نقلست که شیخ در ابتدا دوازده سال‌در **خرقان** نمازخفتن بجماعت‌بکردی، وروی بخاك **بایزید** نهادی‌و به **بسطام**

آمدی و بایستادی و گفتی بارخدایا از آن خلعت که **بایزید** را داده‌ای **ابوالحسن** را بوئی ده ،و آنگاه بازگشتی وقت‌صبح‌را به **خرقان** باز آمدی و نماز بامداد بجماعت بخرقان دریافتی برطهارت نماز خفتن، **خواجه عبدالله انصاری** گوید که مرا بند برپای نهادند و ببلخ میبردند درهمه راه‌با خود اندیشه همی کردم که بهمه‌حال براین پای‌من ترک‌ادبی رفته است ،چون‌درمیان‌شهر رسیدم گفتند مردمان سنگ بربام آورده‌اند تادر تواندازند اندرین ساعت مراکشف افتاد که روزی سجاده **شیخ ابوالحسن** بازمیانداختم سرپای‌من‌بدانجا باز آمد،درحال دیدم که دستهای ایشان همچنان بماندو سنگ نتوانستند انداخت نقلست که**شیخ ابوسعید ابوالخیر** گفته است:

من‌خشت خام بودم‌چون بخرقان‌رسیدم گوهر باز گشتم، **ابوالقاسم قشیری** گفته‌است:

چون بولایت **خرقان** درآمدم فصاحتم برسید وعبارتم نماند، ازحشمت آن‌پیر پنداشتم که‌از ولایت خود معزول شدم، نقل است که **بوعلی‌سینا** بآوازه شیخ‌عزم **خرقان** کردچون بوثاق شیخ‌آمد شیخ بهیزم رفته‌بود پرسیدکه شیخ کجاست زنش‌گفت آن زندیق‌کذاب راچه میکنی همچنین بسیار جفاگفت شیخ راکه زنش‌منکر اوبودی حالش چه بودی، **بوعلی** عزم صحراکرد تاشیخ رابیند شیخ‌را دیدکه همی آمدو خرواری درمنه **برشیری** نهاده **بوعلی** ازدست برفت گفت شیخا این‌چه حالتست گفت آری : **تاما بار چنان گرگی نکشیم (یعنی زن) شیری چنین بار ما نکشد** .

نقلست که **سلطان محمود** ازغزنین بزیارت شیخ‌به **خرقان** شد رسول فرستاد که شیخ‌را بگوئید که سلطان برای‌تو ازغزنین بدینجا آمدتو نیز برای او از خانقاه بخیمهٔ او درآی ورسول راگفت اگرنیاید این‌آیت برخوان **قوله تعالی واطیعواالله واطیعوا الرسول واولی الامرمنکم** رسول‌پیغام بگذارد شیخ‌گفت مرامعذور دارید، این‌آیت براو خواندند شیخ گفت :

محمودرا بگوئید که چنان دراطیعواالله مستغرقم که دراطلیعواالرسول خجالتها دارم تا باولی الامر چه‌رسد . رسول بیامد و بمحمود گفت محمودرا رقت‌آمد و گفت برخیزیدکه اونه از آن مرد است که‌گمان برده بودیم پس جامه خویش را به **ایاز** داد ودرپوشید وده کنیز کرا جامهٔ غلامان دربر کرد وخود بسلاح‌داری **ایاز** پیش وپس‌میآمد امتحانرارو بصومعه شیخ‌نهاد چون‌از درصومعه درآمد وسلام‌کرد شیخ جواب‌داد **اما** بر پا نخاست، پس‌روی بمحمود کرد ودر ایازننگرید، **محمود** گفت برپا نخاستی سلطانرا واینهمه دام‌بود شیخ گفت دام‌بود امامرغش تونه‌ای! پس‌دست محمودبگرفت وگفت فراپیش آی چون ترا فراپیش داشته‌اند،محمودگفت سخنی بگوگفت نامحرمان رابیرون فرست محموداشارت کرد تانامحرمان همه‌بیرون رفتند محمود گفت مرا پندی ده‌گفت چهار چیز نگه دار اول پرهیز ازمناهی، نمازبجماعت، سخاوت، شفقت برخلق خدا، محمود گفت مرا دعابکن‌گفت خود درین‌گه دعامیکنم **اللهم اغفرللمومنین و المومنات** گفت دعاء خاص بگو گفت ای‌محمود عاقبتت محمود باد، پس‌**محمود** بدرهٔ زرپیش شیخ نهاد **شیخ قرص جوین** پیش نهاد**گفت بخور** محمود همی خاوید ودرگلوش میگرفت شیخ‌گفت مگرحلقت میگیرد گفت آری، گفت میخواهی‌که مارا این‌بدرهٔ زر تو گلوی بگیرد؟ برگیرکه **این‌را(اشاره‌به‌زر)**

سه طلاق داده‌ایم محمود گفت در چیزی کن البته گفت نکنم گفت پس مرا از آن خود یادگاری بده شیخ پیراهن عودی‌از آن‌خود بدوداد **محمود** چون باز همی گشت گفت‌شیخا خوش صومعه‌ای داری گفت آنهمه داری این‌نیز همی بایدت، پس‌در وقت رفتن شیخ او را برپاخاست **محمود** گفت اول که‌آمدم التفات نکردی، اکنون برپای میخیزی، اینهمه کرامت چیست وآن‌چه بود؟ شیخ گفت اول دررعونت پادشاهی وامتحان درآمدی و باآخر بانکسار و درویشی می‌روی که آفتاب دولت درویشی بر تو تافته‌است **اول برای پادشاهی تو برنخاستم اکنون برای درویشی برمیخیزم .**

نقلست که شیخ گفت دوبرادر بودند ومادری هرشب یك برادر بخدمت مادر مشغول شدی ویك برادر بخدمت خداوند مشغول بودآن شخص که بخدمت خدا مشغول بود باخدمت خدایش خوش‌بود، برادررا گفت امشب نیزخدمت خداوند بمن ایثار کن چنان کرد آن شب بخدمت خداوند سربسجده نهاددر خواب دیدکه آوازی آمدکه برادر ترابیامرزیدیم وترا بدو بخشیدیم اوگفت آخرمن بخدمت خدای مشغول بودم واو بخدمت‌مادر، مرا درکار او میکنید، گفتند زیراکه آنچه تومیکنی مااز آن بی‌نیازیم ولیکن‌مادرت از آن بی‌نیاز نیست که برادرت خدمت کند .

نقلست که شبی نماز همی‌کرد آوازی شنودکه هان‌بوالحسنو خواهی‌که آنچه از تو میدانم باخلق بگویم تا سنگسارت کنند،شیخ گفت ای‌بار خدایا خواهی تا آنچه ازرحمت تو میدانم وازکرم تو می‌بینم باخلق بگویم تادیگر هیچکس سجودت نکند، آواز آمدنه ازتو نه ازمن .

گفت : درسرای دنیازیرخاربنی باخداوند زندگی‌کردن ازآن دوستتردارم‌که در بهشت زیردرخت طوبی‌که ازو خبری ندارم.

گفت: اگر ازترکستان تابدر شام‌کسی راخاری درانگشت شود آن ازآن منستو همچنین ازترك تاشام‌کسی راقدم درسنگ آید زیان آن مراست و اگر اندوهی در دلست آن‌دل ازآن منست .

گفت : هرکس که در این سرای آید نانش‌دهیدواز ایمانش‌مپرسید [1] .

گفت: من بنده‌ام‌که هفت آسمان وزمین به‌نزدیك من اندیشهٔ من‌است هرچه گویم ثناء اوبود مرا زیروزبر نیست پیش وپس نیست راست وچپ نیست.

گفت : دررحم مادر بسوختم، چون بزمین آمدم بگداختم، چون بحد بلاغت‌رسیدم پیرگشتم .

گفت : الهی چه بودی که دوزخ و بهشت نبودی تا پدید آمدی که خدا پرست کیست .

گفت : هزار منزلست بنده‌را بخدا اولین منزلش کرامات است ، اگر بنده مختصر

---

۱ ـ نگارنده در باره این‌گفته شیخ ابوالحسن اشعاری سروده که در شرح احوال و اشعار مؤلف مطالعه خواهید نمود ،

همت بود بهیچ مقامات دیگر نرسد، **پرسیدند:** تو خدایرا که دیدی گفت آنجا که خویشتن ندیدم .

گفت : ای بسا کسان که برپشت زمین میروند ایشان مردگانند، وای بسا کسان که در شکم خاك خفته‌اند وایشان زندگانند .

ازوی پرسیدند که کرا رسددر فناوبقا سخن گفتن گفت کسی را که بیك تار ابریشم از آسمان درآویخته باشندش باوی بیاید که درختها وبناها بیفکندو همه کوهها بر کندوهمه دریاها انباشته کند وویرا از جایگاه نتوانند جنبانید .

و هم وی گفته که هرگز با کسی صحبت مدارید که شما گوئید خدا و او گوید چیز دیگر .

وهم وی گفته که اندوه طلب کن تاآب چشمت پدید آید که حق تعالی گریه بندگان رادوست میدارد .

وهم وی گفته اگر سرودی بگویدوبآن حق‌را خواهد بهتر ازآن بود که قرآن‌خواند وبدان حق‌را نخواهد .

وهم گفته که وارث **رسول صلی اله علیه آله** آنکس بود که بفعل رسول اقتداکندنه آن بود که روی کاغذ سیاه کند .

شبلی گفته است آن خواهم که نخواهم‌ووی گفته است که این‌هم‌خواستی است وهم‌وی گفته که‌امروز چهل سال است که تا دریك وقتم وحق بدلم می‌نگرد بجز خود را نمی‌بیند **مابقی فی‌لغیرالله شیئی ولافی‌صدری لغیره قرار.**

وی گفته که چهل‌سال است که نفسم یك شربت آب سرد میخواهد یا شربت دوغ ترش میخواهد وهنوزویرا نداده‌ام .

وهم‌وی گفته علما وعباد درجهان بسیاراند تراازآن باید بودن که‌روز بشب آری‌چنانکه حق پسندد .

وهم وی گفته روشن‌ترین دلهاآن بود که درآن خلق نبود وبهترین کارهاآن بود که درآن اندیشه مخلوق نبود وحلال‌ترین نعمتهاآن بود که‌بجهد توبود وبهترین رفیقان‌آن‌بود که‌زندگانیش باحق‌بود.

وگفت هرکه عاشق شد خدایرا یافت ، وهرکه خدایرا یافت خود را فراموش‌کرد.

وگفت بهترین چیزها دلیست که دروی هیچ‌بدی نباشد .

این بود خلاصه‌ای از شرح حال وگفتار **شیخ‌ابوالحسن خرقانی** وارسته‌مشهور دوران که از **تذکرةالاولیاء شیخ عطار** نقل‌شد .

وفات **شیخ خرقانی** درروزسه شنبه دهم محرم‌الحرام‌سال **۴۲۵ هجری** در**هفتادو سه سالگی** درقصبه خرقان اتفاق افتاده ومزارش درقصبه مذکور واقع است .

تفصیل ساختمان‌آن نیزدرفصل بناهای تاریخی این‌تألیف بیان‌گردید.

درتذکره‌ها چند رباعی بنام وی مشاهده شدکه ذیلانقل می‌شود :

آن دوست که دیدنش بیاراید چشم
بی‌دیدنش ازگریه نیاساید چشم
ما را زبرای دیدنش باید چشم
گر دوست نبیند بچه کارآید چشم

***

اسرارازل را نه تو دانی و نه من
این حرف معما نه‌توخوانی و نه‌من
هست ازپس‌پرده‌گفتگوی من وتو
چون پرده بیفتد نه تومانی و نه من

***

گویند که جناب شیخ راپسری نورسیده بود ودر روز عید اضحی کشته شد وی پس از اطلاع این‌رباعی را درمناجات سرود:

حاشاکه من از حکم تو افغان کنمی
با خود نفسی خلاف فرمان کنمی
صد غرة عین دیگرم بایستی
تا روز چنین بهرتو قربان کنمی

ابوجعفر دامغانی

ابوجعفردامغانی ادیب ومورخ از مردم **دامغان** است طبق‌نوشته **ابن‌الندیم** وی دارای‌کتابی است درتاریخ بنام **کتاب‌الدولة الدیلمیه** مطابق نوشته **نامه دانشوران**. **دراواخرقرن سوم هجری** میزیسته وصاحب‌کرامت وزهد وتقوی ودر هرحال مقبول و مطبوع این‌طایفه واین حکایت که نگاشته میشود خوددلیل است درشأن و بزرگی ورتبه وی ازیکی‌از این‌طایفه نقلشده است وصاحب **نفحات‌الانس** مینگارد این است که گفت وقتی درمدینه بزیارت قبرپیغمبرص مشرف بودم درآنحال دیدم مرد عجمی که سری بزرك داشت زیارت‌کرده بوداع مشغول بودچون ازحرم بیرون رفت از پی، او رفته تا معلوم کنم کیست بمسجد ذوالخلیفه رسیده نمازگذارد وتلبیه‌کرد ومن‌از پی او میرفتم نگاهی بمن‌کرده مرا دیدگفت چه میخواهی گفتم میخواهم‌که باتوباشم ودرپی‌تو درآیم وی منع‌کرد الحاح‌کردم گفت اگرناگزیرخواهی‌آمد قدم مگذار الا برجای قدم من،گفتم اطاعت خواهم نمود ، و اوروان شد و غیر راه معمول پیش‌گرفت ، چون پاره‌ای ازشب گذشت چشمم بروشنائی افتاد نزدیك رفته‌گفت این‌مسجد است‌که می‌بینی توپیش میروی یامن پیش‌روم ،گفتم آنچه را تو اختیارکنی‌وی‌پیش‌برفت‌وبخواب‌رفتم چون ازخواب بیدارشدم بمکه‌درآمدم وطواف‌وسعی کردم ورفتم وبنزد شیخ‌اجل ابوبکر کتابی وجماعتی ازمشایخ بحضوروی نشسته‌بودند برایشان سلام کردم **شیخ ابوبکر** مراگفت‌کی رسیدی گفتم همین‌ساعت گفت ازکجا میآئی گفتم از**مدینه** گفت چند روزاست‌که ازمدینه‌بیرون‌آمدی گفتم‌دوش‌جماعت شیوخ دریکدیگر نگریستند شیخ اندکی تأمل‌کرد ومراگفت باکه بیرون‌آمدی گفتم با مردی‌که حال وقصد وی چنین وچنان بود گفت:

صحیح گفتی او **شیخ ابوجعفردامغانی**است واینهاکه‌گفتی درجنب حال ومقامات اواندك است بعدازآن وی رابطلبید ومراگفت ایفرزند دانستم‌که این حال‌با تونیست تو با بزرگی همقدم شده وازاو بتواین مقام رسیده آنگاه **شیخ ابوبکر** پرسید درآنحال حرکت زمین‌را درزیرقدم خودچون می‌یافتی گفتم مانند موج دریاکه بزیرکشتی درمیاید.

ودیگرازحکایاتی که ازوی نقل‌شده است اینست کـه یکی‌از عرفا گفته وقتی بیکی از مشاهد میرفتم راه‌گم کرده به‌بیابانی افتادم که پایان نداشت تشنگـی برمن غالب گـردید بقسمی که ازخود امیدبریدم درآنحال صدای شخصی شنیدم که‌گفت بگیراین جام‌آب راچون روی برگردانیدم **شیخ ابوجعفردامغانی** رادیدم جامی پراز آب دردست داشت گـرفته بنوشیدم‌ازآن محبت که بمن‌کرده وازمر گم برهانید اظهارامتنان نمودم گفت بکجا خواهی رفت گفتم بفلان مکان گفت چشم‌خود برهم نه ودست بدست من ده چنان کردم پس گفت چشم بگشای چون‌چشم گشودم خودرادرهمان مکان دیدم که خیال‌من بودپس ازنظرمن غائب گشت مرا زیاده تعجب حاصل گشته وازقدر ومرتبه اودرشگفت ماندم وبجهت جماعتی‌ازشیوخ گفته گفتند ازمثل چنان بزرگی چنین کرامتی بعیدنیست .

از کلمات‌آن عارف‌کامل است‌که‌گفته اگر خواهید درجهٔ پاکان ونیکان را دریابید خودبینی راازسر بنهید والا درضلالت وگمراهی خواهید ماند تا زمانتان بسررود،

ازاو پرسیدند مردنیك کیست گفت آنکس که حد خودبداند وخودرا بشناسد، وپای از اندازه گلیم خود بیرون ننهد.

اورا گفتند یا شیخ ترقی‌مرد سالك‌درچیست، گفت‌درآمدن درصحبت نیکان‌وحذر کردن ازنااهلان وهم ازکلمات اوست که‌گفته مرد سالك راپنج چیز بمقامات عالیه رساند **اول** قناعت بآنچه اورا رسد وترك آرزوها وامانی **دویم** افتادگی بنزدبزرگان تاسبب گردد او را تأیید وتوفیق‌یزدانی، **سیم** ترك آرزوهای نفسانی‌بجهت فیوضات روحانی **چهارم** دوری نمودن ازاهل جهل ونادانی **پنجم** تقوی وپرهیزکاری بجهت مقامات دو جهانی.

دیگرازترجمه‌آن عارف‌کامل چیزی بدست نیامد بیش ازاینکه مرقوم گردد سال‌وفات وی نیزمسطور ومضبوط نیست همینقدر ازترجمه‌اش مستفاد میگردد که در او اخرمأئه سیم هجریه بوده‌است .

ابوعبدالله داستانی

محمدبن علی از مشایخ صوفیه منشاء او **بسطام** و معاصر با **هجویری صاحب کشف المحجوب** است وخود اوازاقران **شیخ ابوالحسن خرقانی** وبدو واسطه **بشیخ عمی بسطامی** برادرزاده بایزید نسبت‌دارد **وشیخ سهلکی** درك صحبت اوکرده است .

در**نامه دانشوران** چنین نگارش رفته است :

نامش **محمدبن علی** است ازعرفای اواخرمأئه چهارم و اوائل مأئه پنجم هجریـه است، ومعاصربوده است با **القادر بالله**عباسی وملقب بوده است بشیخ‌المشایخ درفنون علوم یدی طولی ونظری دقیق‌داشته بورع وتقوی درمیان این‌طبقه موصوف ومعروف بود، اورادر مقامات عرفان کلماتی است‌بس ظریف واشارات وبیاناتی زیاده لطیف ، واو ازاقران **شیخ ابوالحسن خرقانی** بوده ونسبتش درعرفان وارادت بسه واسطه بشیخ‌عمی بسطامی بـرادر زاده **سلطان‌العارفین** میرسد وخود مرید ومنسوب بوی‌است مؤلف کتاب **کشف‌المحجوب**

که خودبا وی معاصر بوده گوید که ازشیخ **سهلکی** که از معتبرین اصحاب وی بود شنیدم که میگفت وقتی در**بسطام** آنقدر ملخ آمد که تمام کشتها و درختها از بسیاری آن سیاه شد مردم دست بخروش و گریه وزاری بر آوردند وشیخ ازمن پرسید چه غوغا استکه درمیان خلایق است.

گفتم : ملخ بسیاری آمده وبر کشتها ودرختها نشسته و اهالی **بسطام** زیاده رنجه دل وپریشان خاطرمیباشند،شیخ ازجای برخاست وببام برشد وروی بآسمان کرد ولبها بجنبانید درحال همه ملخها برخاستند ونمازدیگریك ملخ برجای نمانده بود وهیچکس رایك شاخ و خوشه ازمیوه کشت بزیان نرفته وفاسد نگردیده بود،مردمانرا رفع آن بلیه بواسطه توجه شیخ فراغت حاصل گردید.

وقتی یکی بخانقاه وی درآمد گفت :

یاشیخ بهرکاری که روی آوردم بجهت اکتساب معاش زیان کردم، گفت رضا بقضای الهی نداده بودی وتسلیم برامراو ننموده بودی وبتدبیرخود مغرورشدی امرچنین شد وفات وی در شهر **بسطام** درماه رجب درسال **۴۱۷هجری** بوده‌است، وعمروی را۵۹ سال نوشته‌اندموافق عمر ولادتش **۳۵۷هجری** خواهد بود.

ابو یزید اصغر

ابویزید طیفورابن عیسی ابن آدم ابن علی الزاهد البسطامی الاصغر طبق نوشته **یاقوت** در**معجم البلدان** درذیل کلمه **بسطام بایزید بسطامی** دو نفر بوده‌اند که یکی **بایزید اکبر** ودیگری **بایزید اصغر** نامیده شده است.وبایزید اصغر بعد بایزیدا کبر، که شرح حالش درصفحات قبل بیان شد میزیسته ودرسال **۲۹۲ هجری** فوت نموده است.

ابوعلی دامغانی

ابوعلی الحسن بن علی ازجمله معاریف ودانشمندان **دامغان** بوده که بااکثر علما وفضلای عهد خود معاشرت ومکاتبت داشته است.

ابو نصر اسمعیل بن حماد الفارابی الجوهری متوفی بسال ۳۹۳ در **نیشابور** مدتی در**دامغان** میهمان وی بوده وبایکدیگر مباحثاتی داشته‌اند.

ابوسعید سمنانی

ابوسعیدابن مهدی ابن ابی سعید سمنانی ازدانشمندان و نویسندگان است و کتاب **شمس الادب** از اوست (نقل ازلغت نامه دهخدا حرف الف ص۵۰۸)

ابوعبدالله دامغانی

ابوعبدالله قاضی القضات، او **یحیی بن عیسی بن جزله** طبیب را پس از قبول مسلمانی برکشید و مکانت وی بدانجا رسید که کتاب سجلات خویش بدو مفوض داشت، او راست :

شرح کتاب الحیطان مرجی ثقفی (رجوع بتاریخ الحکماء قفطی چاپ لیپزیک ص۳۶۶ سطر ٤ شود).

ابوسعید دامغانی

ابوسعید منصور بن علی بن بندار دامغانی درقرن ششم هجری میزیسته و در علم نجوم وهیئت نیزدست‌داشته است. کتابی‌درعلم نجوم بزبان عربی بنام **احکام‌دامغانی** تألیف کرده که در کتابخانه **مدرسه عالی سپهسالار** درردیف کتابهای خطی موجوداست.

قاضی احمد دامغانی

احمد قاضی یا **قاضی‌احمد** دامغانی او راست :

کتاب **الاستظهار** یا **استظهار الاخبار** که **حمدالله مستوفی** در **نزهة القلوب** ازآن نقل کرده است.

ابوشجاع بسطامی

صاحب **کشف الظنون** کتاب **ادب‌المریض والعائد** را بدو نسبت میدهد وی ظاهراً طبیب بوده وتاسال **۵۳۵ هجری** حیات داشته است:

ابوعبدالله صوفی سمنانی

طبق نوشته **یاقوت**‌حموی در**معجم‌البلدان**. **ابوعبدالله حسین بن‌محمدعلی بن فرخان صوفی سمنانی** ازشیوخ صوفیه ومحدثین مشهور محسوب است.

ابوعبدالله دوران شیخوخیت وپیرمردی خودرا در**سمنان** گذرانیده ومردم شهر و اطراف برای درك فیض بمحضرش می‌شتافتند وی درسال **۵۳۱ هجری** دار فانی را بدرود گفته است.

سمعانی مینویسد خیلی مایل بودم‌که احادیثی از این دانشمند بشنوم واز سخنانش چیزی بنویسم متأسفانه یکماه قبل‌از ورود من بسمنان وفات یافته بود.

حنظلی سمنانی

عبدالله‌بن‌محمدبن‌عبدالله ابوحسین حنظلی سمنانی ازعلماء ومحدثین‌سمنان بوده و**یاقوت** در **معجم‌البلدان** از وی نام برده است.

عبدالله بن محمد یونس سمنانی

مؤلف **معجم‌البلدان**، ازدانشمندومحدث دیگری بنام **عبدالله بن محمد بن عبدالله بن یونس سمنانی** نام‌برده استکه درسال **۳۰۳ هجری** فوت نموده و دو بیت از اشعار عربی اورا نیز نقل‌کرده است.

ابراهیم بن اسحاق الزراد دامغانی

یاقوت حموی در **معجم‌البلدان** از محدثی بنام **ابراهیم بن اسحاق الزراد الدامغانی** نام‌برده است، این‌دانشمند درقرن پنجم هجری میزیسته ودر امرحدیث دارای شهرت بسزائی بوده است .

ابوعلی فضل بن محمد فارمدی

در**نامه دانشوران** درباره این دانشمند چنین‌سخن رفته‌است :

ازاجلای فضلای عرفای مائه‌پنجم هجریه است ومعاصر است ازخلفا با **القادربالله** عباسی وازسلاطین با **طغرل بیك** و**آلب ارسلان سلجوقی** و **سلطان ملکشاه** در عصر خویش بفنون فضایل ظاهروباطن مسلم وبرامثال واقران خویش ازهرجهت مقدم بود و در نزد عموم مردم ازعالم وعامی مکرم ومحترم زندگانی مینمود واونیزازکسانیست که پس از براعت درعلوم ظاهربطریق طریقت قدم‌نهاد وترقیات نفسانی ازهرجهت نمود ومحل رجوع علمای ظاهروباطن گردیده ولادتش موافق سال‌وفات وعمروی‌که مضبوط است در چهارصد و دوهجری در**قریه فارمد** که‌ازاعمال طوس‌بوده است اتفاق افتادپس ازحد تمیزورشدبتحصیل علوم همت برگماشت ودرفنون فضایل مقامی بلند یافت ودرطریق طریقت منفرد بوده‌واستاد وی درتذکره وموعظت **شیخ ابوالقاسم قشیری** است وانتسابش درتصوف وطریقت بدو طرف است یکی شیخ بزرگوار **ابوالقاسم گرگانی طوسی** و دیگر عارف اجل **شیخ ابوالحسن** خرقانیست، وخواجه اجل **نظام‌الملك طوسی** رانسبت بوی ارادتی بوده و همواره ازوی درامورا‌ستمداد وهمت مینموده ودرزمرهٔ معتقدین بوی محسوب میگشته .

شرح حال‌مفصل این عارف درنامه‌دانشوران درج است.

***

دیگراز دانشمندان قریه فرومد **ابوحامد محمدبن جعفربن‌الحسین الحنفی البیهقی والسیدالرئیس الاجل ابوعلی زیدبن السید العالم علی بن محمد بن یحیی العلوی الحسینی الزبارة الفریومدی** را باید نام‌برد .

ابوالحسن بسطامی

وی‌یکی ازحکماست (ترجمه تتمه) (نقل ازلغت نامه دهخدا حرف الف ص۴۰۰)

شیخ سکاک

شیخ حسن سکاک سمنانی ازبزرگان وعرفا ومشایخ‌صوفیه است، این‌عارف صافی ضمیر**خانقاهی درسمنان ساخت** که‌شهرت عجیبی کسب کرد **وشیخ علاءالدوله‌سمنانی** که شرح حال وی درصفحات آینده این‌تألیف خواهدآمد بعد از ترك ملازمت ارغـون خان مغول باین‌خانقاه آمد وپس‌ازتعمیر آن بریاضت وعبادت پرداخت.

شیخ سکاك ازاصحاب **شیخ حسن بستی** بوده‌است، ازخانقاه وی‌فعلاآثاری برجای نیست فقط محله‌ای در نزدیکی **پیرعلمدارسمنان** بنام **سکاکیه** نامیده میشود و احتمال میرودکه خانقاه سکاکیه درآن محل بوده است.

شیخ علاءالدولـه سمنانی در**کتاب‌العروه** شیخ حسن سکاك را ازاقران شیخ **ابوسعید ابی‌الخیر** و **شیخ ابوالحسن خرقانی** و **ابوعبدالله داستانی** دانسته و می گوید :

وی صاحب شجره است ومردی‌بوده مجد ومجتهد درمقام فیض ومقبول‌اولیاءروزگار:

در**نفحات الانس‌جامی** درباره**شیخ‌حسن سکاك‌سمنانی** چنین نگارش رفته‌است: وی ازاصحاب **شیخ ابوالحسن بستی** است و**خانقاه سکاکیه** که در **سمنان** است **وشیخ رکن‌الدین علاءالدوله** رحمةالله تعالی در اوایل در آنجا میبوده و اربعینات برآورده وبعضی ازاملاك برآنجا وقف کرده منسوب بوی است .

تاریخ زندگانی اومعلوم نیست بطوریکه ازکتابهای تراجم احوال برمیآید نامبرده در اواخرقرن پنجم واوایل قرن ششم هجری میزیسته است .

بی‌بی منجمه سمنانی

بی‌بی منجمه سمنانی یکی‌اززنان نامدارتاریخ ایران‌است‌که درعلم نجوم تبحر وشهرت بسزائی داشته است، این‌زن دانشمند دردوره سلطنت **خوارزمشاهیان** میزیسته و با سلطان **جلال‌الدین خوارزمشاه** معاصربوده است .

طبق‌نوشته **دکترناصرالدین‌شاه‌حسینی** مشارالیهادختر **کمال‌الدین‌سمنانی** منجم وستاره‌شناس زمان سلطان **محمد خوارزمشاه** است، **بی‌بی منجمه** نیزمانند پدر خود در ستاره‌شناسی‌شهرت فراوانی‌داشت ودرجنگاوری‌ودلیری‌هم‌ازبیشترسواران‌کارزار دیده‌دلاورتر بودطبق‌مدارك‌مستند تاریخی‌این‌زن مدتها دوشادوش **جلال‌الدین‌خوارزمشاه** با مغولهای خون‌آشام‌جنگید وراهنمائیهای‌او برای‌سلطان جلال‌الدین پیروزیهائی ببارآورد ولی‌سرانجام بد نهادی بعضی‌از افراد تیره‌دل وسخن‌چین‌کارگرواقع شد، واوکه از جانب شاه خوارزم آزرده خاطرشده بود دعوت **کیقباد سلجوقی** راپذیرفت وباتفاق همسرخـویش ببلاد روم رفت**کیقباد** چون ازوی احکام صحیحی درنجوم دیده‌بودبدیدن وی شادیهاکرد وباوتکلیف کردتا خواسته‌های خودرا بگویدبی‌بی‌منجمه شغل کتابت رابرای شوهرخود خواست‌وسلطان باآن موافقت کردوازآن پس‌باتفاق شوهرش که‌بعدها ازسران نامدار گردید دردربار **کیقباد** زندگی محترمانه‌ای‌یافت، ولی‌هرچه ثروت بدست میآورد **بزادگاه اصلی خود سمنان**

میفرستاد تا در آنجا **مدرسه** بسازند، **جلال‌الدین خوارزمشاه** نیز که براثرمکر وغدر برادرش **غیاث‌الدین** ناگزیرشد ازبرابرمغولها بگریزد دردل ازاینکه به‌رصدبی **بی‌منجمه** که قبلا خیانت برادرش راپیش‌بینی کرده وباو گفته بود، توجهی ننموده وبی‌بی منجمه سمنانی راازخود رنجانیده بودافسوس خورد ولی کار ازدست اورفته وحسرت نیزسودی نداشت.

زین ذوق سماع ما مجازی نبود
زین وجد که حال ماست بازی نبود
با بیخبران بگو که ای بیخردان
بیهوده سخن بدین درازی نبود

«[illegible]»

شیخ علاءالدوله سمنانی
(۶۵۹ - ۷۳۶ هجری)

شیخ رکن‌الدین ابوالمکارم احمدبن محمد بن احمد سمنانی بیابانکی ملقب **بعلاءالدوله** عارف نامی ومشهورایران درذی‌الحجه‌سال **۶۵۹** هجری‌در بیابانک **سمنان** ولادت یافته است، پدرش به‌**ملک شرف‌الدین سمنانی**، شهرت داشته وخود اوبالقاب متعدد ازقبیل **علاءالدین ورکن‌الدین وشمس‌الدین** مشهور وموصوف به **سلطان المتألهین** بوده است.

درکودکی بفراگرفتن فقه وحدیث ولغت وادب پرداخته واز **رشیدبن ابی‌القاسم** وغیراوسماع حدیث ورواست‌کرده، درجوانی ملازم **ارغون** یکی ازخوانین مغول بود در سال **۶۸۳** هجری‌زمانیکه بین‌لشکر **ارغون** بالشکر **امیرالیناق** سردار معروف **سلطان‌محمد تکودار عم‌ارغون** در حوالی **قزوین** جنگ درگرفت، ناگهان **شیخ علاءالدوله** را جذبه‌ای ازجذبات حق دست داد، لباس فاخردولتی را بیکسوافکند وخرقه صلاح پوشیده و بتوبه وعبادت و ریاضت پرداخت، وی در **بغداد** مصاحب **شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفراینی** ازمشایخ تصوف بوده وظاهراً خرقه ارشاد ازاوگرفته است.

مکرر بزیارت خانه خدانایل‌آمده ودائم بتلاوت قرآن وانواع ریاضت اشتغال داشته وعاقبت در**سمنان** در**خانقاه سکاکیه** یا **شکاکیه** منزوی شده وتمام ثروت وتمول خودرا وقف فقرا وصوفیه‌کرده است.

ابوالبرکات تقی‌الدین علی‌دوستی‌سمنانی- علاءالدین‌هندو- شمس‌الدین گیلانی- شاه علی‌فراهی- شیخ عبدالله گرجستانی- امیر شرف‌الدین‌عربشاه، امیر اقبال سیستانی و اخی علی مصری- اخی‌عبدالله حبشی- اخی‌علی رومی ازاصحاب معروف اوبوده‌اند.

خواجوی کرمانی شاعرمعروف ازمریدان **شیخ‌علاءالدوله** سمنانی بوده وسالها در**صوفی آباد سمنان** بجمع‌آوری اشعارشیخ ودرك فیض‌از محضروی پرداخته است واین رباعی رانیزدرحق شیخ گفته :

هرکو بره علی عمرانی شد
چون خضر بسرچشمه حیوانی شد
از وسوسه وغارت شیطان وارست
مانند علاءالدوله سمنانی شد

صدرالدین حمویه و**سراج‌الدین قزوینی** ازاو اخذ طریقت نموده‌اند .

با **کمال‌الدین عبدالرزاق کاشانی** از بزرگان علمای عصر وواقفان بقواعد علم باطن مکاتبه داشته و ظاهراً **بطوس** و**تبریز** و **بغداد** بسیاحت رفته است، بزرگان‌دولت ایلخانان مغول.چون **خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی** صاحب **جامع‌التواریخ** وزیراعظم **غازان خان** و**امیرچوپان** و**امیرنوروز** امراء بزرك مغول برای درك فیض بخدمت شیخ بصوفی‌آباد میشدند وزیارتش را مغتنم میشمردند .

مؤلف **کتاب اعیان‌العصر** که خود ازمعاصران شیخ‌بوده است مینویسد که **ابوسعید** پادشاه زمان شیخ نیز برای درك فیض ازمحضر وی بسمنان رفته‌است .

نقل‌کرده‌اندکه مصنفات اوبر **سیصد** تصنیف بالغ میشود، **هفتاد** و**هفت** سال عمر کرده ودرشب **جمعه بیست ودوم ماه‌رجب سال ۷۳۶ هجری** در **صوفی آباد سمنان** وفات یافته وهمانجا مدفون شده‌است .

مزار اودرآن قریه باقی وفیض رسان اهل حق است .

دولتشاه گویدشیخ دررساله **مفتاح** فرموده:

هزارطبق‌کاغذ درراه ورسم تصوف سیاه کردم.

آثارموجود **شیخ‌علاءالدوله سمنانی** بشرح زیراست:

۱- **مطلع‌النقط ومجمع‌اللقط** - درتفسیر بعضی‌ازسوره شریف قرآن مجید بمشرب عرفان. این کتاب بتازی است ونسخه‌ای ازآن در **کتابخانه ملی طهران** جزء فهرست خطی‌عربی بشماره ۱۰۴۷ ثبت شده‌است .

۲- **سرالبال فی‌اطوار سلوك اهل‌الحال** : رسالتی است مختصر بفارسی که‌آنرا بسال ۷۰۱ هجری‌در۳۷ صفحه تصنیف کرده است .

۳- **سلوة العاشقین وسکة المشتاقین** : رساله‌ایست مختصر در ۳۸ صفحه‌بفارسی

۴ - **رساله دیگری بفارسی** در ۵۰ صفحه‌که نثری روان واستادانه دارد و بی‌نام مانده است، این‌رساله‌درمجموعه‌ای بقطع وزیری وبا خط نستعلیق خوانا بکتابخانه **استاد سعید نفیسی** متعلق است .

۵ - **مشارع ابواب القدس ومراتع الانس** : درحکمت وکلام وبتازی نگاشته وتاریخ تصنیف وتحریر این‌کتاب سال **۷۱۲** بوده است . نسخه‌ای نفیس ازآن در تصرف آقای **سید حسین شهشهانی** است .

۶- **مناظر المحاضر للمناضر الحاضر** : رساله‌ایست بتازی در بیان واقعه غدیرخم وشرح بعضی‌ازآیات قرآن .

تاریخ این تألیف بسال **۷۱۳** هجری‌آمده است نسخه‌ای ازاین رساله در **کتابخانه ملی‌ملك** موجود است وبشماره **۳۹۷۳** درفهرست‌کتب خطی عربی به‌ثبت رسیده .

۷- **العروة لاهل الخلوة والجلوة** : درحکمت الهی بذوق عارفان ومهمترین‌و بانام‌ترین آثار شیخ است و فصول وابواب آن گاهی بفارسی وگاهی بتازی است این‌کتاب

را درمحرم سال **۷۲۱** هجری درصوفی آباد سمنان بپایان آورده است ودر فصل اول از باب ششم آن احوال خویش راشرحی گفته نسخه‌ای بسیار نفیس از **عروه** بقطع وزیری در ۱۴۶ صفحه بخط مصنف که خطی نستعلیق وبشیوه قدیم اما نیکوست در **کتابخانه آستان قدس رضوی** موجود است ودرفهرست این کتابخانه درقسمت کتب حکمت وکلام و تصوف شماره **۲۰۳** به ثبت آمده است .

از **آثار شیخ علاءالدوله** جز آنچه برشمردیم آثار دیگری هم بوده که از آنهمه در کتابهای دیگران تنها نام **۲۱ کتاب ورساله** بیادگار مانده است که ذیلا بازگو میکنیم :

رساله مفتاح حواشی برفتوحات محیی‌الدین عربی - رساله موضح مقاصد المخلصین ومفضح عقاید المدعین - رسالة التصوف فی آداب الخلوة - ذکرالخفی المستجلب الاجرالوفی یا رسالة فی الذکر الخفی معروف به بیان ذکرالخفی - رساله فلاح بیان الاحسان لاهل العرفان - کتاب مدارج المعارج فی الوارد الطارد بشبهة المارد معروف به المدارج والمعارج - قواعد العقاید یا فوایدالعقاید که برای تاج‌الدین محمد بن ابی‌القاسم محمد قشیری در رجب سال ۶۹۹ هجری بپایان برده است - مختصر شرح السنه بغوی - رساله قدسیه - کتاب التجلیات - مصابیح الجنان - مقالات - موارالشوارد - فصول الاصول یا فصول فی الاصول که برای عبدالله بن احمدبن محمد تبنی غرجستانی که یکی از اصحاب وی بوده است نوشته - **نجم القرآن فی تأویلات القرآن - الفتح المبین لاهل الیقین - فرحة الکاملین - رسالة فی الفتوه** - همچنین تفسیر قرآنی از ایشان در**سمنان** بدست آمد که آقای **دکتر قاسم غنی** بتهران آوردند وباید درکتابخانه ایشان باشد.

چون شرح حال مفصل **شیخ علاءالدوله** در **تاریخ سمنان** تألیف نگارنده درج است بنابراین بهمین مختصر اکتفا شد.

درتذکره‌ها وآثارشاگردان شیخ اشعاری بنام وی ثبت گردیده است که یك غزل وچند رباعی آن دراینجا نقل میشود :

چه جانست آن که از یادش نیاساید دل و جانم
چه کویست ، آنکه از بادش زیادت گردد ایمانم

مباش اندر غلط ایدل، بدان بی‌شك وبی شبهت
که آنجا جای دلدارست و آن کوکوی جانانم

چه دلداری چه جانانی، چگونه وصف اوگویم
که بیخود میشوم آن دم که نامش برزبان رانم

مبادا بی خیال او مرا خواب واگر باشد
حرامست آن خداوندا که من باری چنین دانم

مرا سوگندها داد او که ترك عشقبازی کن
مسلمانان ، مسلمانان من این هرگز نبتوانم

کنون چون روی او دیدم شکستم عهد وپیمانرا
دلم پوشیده میگوید ، دریغا عهد وپیمانم !
فدای آن سر مستی که در وی عربده نبود
چو من سرمست با صبرم هزاران فتنه بنشانم
علاءالدوله می‌گوید اگر چه فاسق و رندم
بحمدالله والمنه که بی‌شبهت مسلمانم
اگر برمن خطائی رفت در اول ندانستم
خداوندا از این حالت پشیمانم پشیمانم

***

گرنسیم وادی اسرار خواهی تن گداز
ور تجلی جمال یار خواهی جان بباز
تن چو زندانست و جانت بند راه جان جان
جان جان گر بایدت با بند وبا زندان بساز

***

سری کز سر معنی با خبر شد
در آن گنجایش شادی وغم نیست
حجاب تست این هستی موهوم
که هرگز نور با ظلمت بهم نیست
اگر فانی شوی در بحر توحید
عیان بینی که آنجاکیف وکم نیست

***

ای گرفتاران عشقت فارغ ازمال ومنال
والهان‌حضرتت را ازخودوجنت ملال
مفلسان‌کوی عشقت را غلامی‌کرده چرخ
سالکان راه وصلت را دو عالم پایمال

***

صد خانه اگر بطاعت آباد کنی
به زان نبود که خاطری شادکنی
گر بنده کنی زلطف آزادی را
بهتر که هزار بنده آزاد کنی

***

هررند که در مصطبه مسکن دارد
شوری زمن سوخته خرمن دارد
هرجا که‌سیه‌گلیم و آشفته دلیست
شاگرد من است وخرقه ازمن‌دارد

***

ماهرویا روی پنهان میکنی
دل ببردی غارت جان میکنی
از غم و اندوه ماباکیت نیست
هرچه خوش‌میآیدت‌آن میکنی

***

ای عشق طبیب دردمائی
دیوانه عشق را دوائی
دلخانه تست خوش‌فرودآی
بیگانه نه‌ای بس آشنائی
شادی دلم توئی نگارا
هرچند که بیش غم فزائی
گویند همه که ما ترائیم
باما توبگوکه توکرائی ؟

***

نفسی‌است‌مراکه غیرشیطانی‌نیست ... وزفعل بدش‌هیچ پشیمانی‌نیست
ایمانش هزار بار تلقین کردم ... این‌کافر را سر مسلمانی نیست

***

بغیر ذکرتو من دم زنم خدا مکناد ... زآستان توام حق دمی جدا مکناد
غم شما ودل ما دو چیز نیست یکیست ... میان ما و شما ، غم شما و ما مکناد
لب‌تو، عهدی دارد که بوسه‌ام ندهد ... بعهد خویش لب لعل تو وفا مکناد
اگر بغیر تو چیز دگر دلم خواهد ... خدای دردوجهان حاجتش روا مکناد
علاءالدوله در این عالم ودر آن عالم ... زدست ، دامن عشق ترا رها مکناد

***

این ذوق و سماع ما مجازی نبود ... وین وجدکه حال ماست بازی‌نبود
با بی‌خبران بگوکه ای بی‌خردان ... بیهوده سخن باین درازی نبود

دوست شاعرم **آقای پناهی سمنانی** تحت تأثیرمقامات عرفانی **شیخ علاءالدوله سمنانی** قصیده‌ای سروده که ذیلا درج میشود :



تصویرمقبره‌شیخ علاءالدوله سمنانی درصوفی‌آبادسمنان‌که بحال رقت باری مشاهده میشود

شیخ علاءالدوله سمنانی

در دل امشب جلوهٔ روحانی است — سوز عرفان امشبم ارزانی است
شاهد اندیشه و گفتار من — عالمی از عالم ربانی است
همچوخورشیداوحرارت‌گستر است — همچو ماه آسمان نورانی است
زاهد، اما زاهد حق پرور است — عارف، اما عارف روحانی است
صوفی، اما صوفی روشندل است — نی اسیر شهوت و نادانی است
داعیان معرفت، مقهور او — دانشش در عین بی پایانی است
پیش کاخ پر شکوه علم او — عالمان را منصب دربانی است
دانشش چون سفرهٔ بگشاده ایست — خود همه در بخشش ومهمانی‌است
ذوق او در جلوه عشق و جمال — در غزلخوانی ودست افشانی است
حشمت شاهان و جاه سروران — پیش چشمش جلوه‌های فانی است
اوستادان زمان را مرشد است — فکرتش چون مشعلی نورانی است
مر، ورا پروانهٔ شمع وجود — مصری و رومی وگرجستانی است
بوسعیدش واله دیدار روی — اوستاد خواجوی کرمانی است
شمع پر نور وجودش را بعشق — ای بسا پروانه‌ها قربانی است
رو بسویش خیل مشتاقان علم — سیستانی، هندی و،گیلانی است
مرد دنیا، لیك یار بی کسان — مظهر حق جوئی و حق‌دانی است
گاه ارغون راست از او اعتبار — گه بزرگ خرگه غازانی است
گه به چشمش منصب و جاه امیر — مظهر کفر است و بی ایمانی است
فکر بازش مردمان را یاور است — مال و حالش خلق را ارزانی است
جاه وثروت چیست؟ جان روشنش — خلق را بهتر ز لعل کانی است
بندگان را مهر آزادی دهد — مشرب آزادگی را بانی است
خاطر شاد کسان مقصود اوست — آنچه از خوبی و آبادانی است
قدر انسانی گرفتن از وجود — در خصال عالی و انسانی است
یافتن عنوان ممتاز زمان — مستتر در اصل بی عنوانی است
مدح گفتم، مدح آنکو نام او — در جهان عشق جاویدانی است

مقصد و مقصود من از آنچه رفت
شیخ علاءالدوله سمنانی است

شیخ تقی الدین علی دوستی سمنانی

ابوالبرکات شیخ تقی‌الدین علی دوستی یا (**دوسی**) **سمنانی** از خواص اصحاب عالیمقام وخلفاءنامدار **شیخ علاءالدوله سمنانی** بوده وشیخ اورا زیادمی‌ستوده وتعلق خاطرشیخ باو، بحدی بوده که در**العروه** وی‌را **فرزند عزیز** خطاب کرده وبالتماس

اواقدام بکار پرزحمت استنساخ و تحریر سومین نسخه **کتاب العروه** تألیف خویش بخط خودکرده است، **علی دوستی سمنانی** استاد طریقت **امیرسیدعلی همدانی** عارف وعالم شهیر است نامبرده تا سال **۷۲۲ هجری** که سال تحریر سومین نسخه **کتاب العروه** است میزیسته، در **نامه دانشوران** مسطور است که بفاصله کمی بعد از وفات **شیخ علاءالدوله** زندگانی را بدرود گفته است .

عبدالکریم زرین کمر سمنانی

وی نیزاز اصحاب خاص **شیخ علاء الدوله سمنانی** است که شیخ اورا با خادم رز(؟) بزیارت کعبه فرستاده ودرراه غائب شده وچندگاه ببصره افتاده وبعدازآن بچند سال دردائره ابدال درآمده وپدر ومادراو در**سمنان** بوده‌اند .

اخی شرف الدین سمنانی

ازیاران ومقربان **شیخ علاءالدوله سمنانی** است که مدتها در**صوفی آباد** بخدمت وسلوك مشغول ودربعضی ازسفرها ازجمله سفرحج وزیارت روضه منوره پیغمبر اکرم ص با وی‌همراه ونیزدر **خانقاه سکاکیه** مصاحب شیخ بوده‌است وشیخ ضمن سخنان خودکرارا‌ًاز اویاد نموده است.

اشرف سمنانی

یکی‌از عارفان‌ودانشمندان بنام‌نیمه دوم قرن‌هشتم هجری **میرسیداشرف جهانگیر سمنانی** است .

وی‌از مشایخ مورداحترام وباکرامات سلسله تصوف **(چشتیه)** است وآوازه‌شهرت او بخصوص در**هندوستان** زیاد استو دارای‌تألیفات‌وتصنیفات متعددی درعلم حکمت وعرفان‌و کلام میباشد .

کتاب لطائف اشرفی نامبرده درعرفان موردتوجه ودرخور اهمیت است.

مطابق نوشته **کتاب اسماءالمولفین** آثار قلمی‌وی بشرح‌زیر است :

بشارت المریدین درتصوف ، سلوة‌العاشقین ، سکینة المشتاقین، لطایف اشرفی ، مکتوبات .

در**خزینة‌الاصفیا** تألیف **غلام‌سرورلاهوری** چاپ هندوستان‌بنام میراشرف‌جهانگیر سمنانی فرزند سلطان ابراهیم سمنانی چنین نگارش رفته‌است :

میرسید اشرف جهانگیر سمنانی قدس باسراه السامی . ازعظمای اولیه و کبر اتقیای‌خط **هندوستان** است مرید و خلیفه **شیخ علاءالدین علاءالحق بنگالی** وفیض یافته پیران چهارخانواده فقراست. زیراکه جمیع مشایخ وقت‌را دریافته از هر یك

پیر دستگر نعت وافر و فیض تام یافته بود ، پدر عالیقدر وی **سلطان ابراهیم پادشاه سمنان** بود، چون اووفات یافت‌وی برتخت سلطنت اجلاس نمودو چندسال بحکومت ظاهری پرداخته تارک گشت و بفقرا پیوست صاحب معارج آنولایت از **لطائف اشرفی** تحریر میفرماید که **سید اشرف جهانگیر** ولی مادرزا بوددر عمرهفت سالگی قرآن مجید را با هفت قرائت حفظ کرد ودرچارده سالگی ازتحصیل علوم عقلی‌ونقلی فراغت و همانسال والد ماجدش‌فوت گردید، اگرچه‌طبع مبارکش بسلطنت راغب‌نبودلیکن امراو وزرای‌سلطنت‌طوعاً وکرها اورا برتخت سلطنت‌**سمنان** نشانیده‌ووی‌را ازفراغ امورسلطنت **باشیخ رکن‌الدین علاءالدین سمنانی** ودیگر مشایخ عظام صحبت میداشت روزی حضرت خضر علیه السلام پیش‌وی تشریف آوردو فرمودکه اگرچه تراامور سلطنت فراغ حاصل نیست لیکن برسبیل اجمال ملاحظه معانی نفس اتتم‌الله بی توسط زبان دردل صنوبری میگردد.

ازکار سلطنت دست‌بردار وبزودترین اوقات در هندوستان بخدمت **شیخ علاءالدین بنگالی** حاضر شوکه اوترا بخدارساند حضرت میربمجردار شاد خضرتارك الدیناروسلطنت شده‌وامور سلطنت حوالهٔ**سلطان محمود** نموده برای‌حصول‌ترخیص بخدمت **بی‌بی‌خدیجه بیگم** والده ماجده‌خود رفت اجازت سفر **هندوستان** خواست والده‌اش فرمود که ای فرزند سعادت من پیش‌از آنکه تواز عدم بوجودآئی روحانیت **خواجه احمدبسوی**قدس سره بمن اشارت‌کرده بودکه ترافرزندی شودکه تمام آفاق از نور ولایت او منور گردد الحمدالله که آنوقت رسید، مبارك‌است من‌حق خودبتو بخشیدم و ترا ازحق خود برآورده بحق سپردم .

پس‌حضرت میرجهانگیر بعمر بیست وسه سالگی از **سمنان** بطلب حق برید واز آنجا اول‌بخط اوج بخدمت‌مخدوم **سیدجلال‌الدین** جهانیان جهان گشت مشرف‌گشت، نعمت بی‌نهایت حاصل‌کرد، من‌بعد در**دهلی** آمد بزیارت مزارت **خواجگان چشت** اهل بهشت مشرف گردید، واز آنجا راهی‌بسمت شهرمسکن **شیخ علاءالدین علاءالحق بنگالی**شد چون **شیخ علاءالدین** بنور باطن واطلاع خضرعلیه‌السلام ازآمدنش مطلع گردید باجمیع اصحاب باستقبالش برآمد چون‌دریافت ازراه کمال‌مهربانی‌اورا برسکپهال‌خود سوارنمود و بخانقاه رسیده همانروز بشرف بیعت مشرف ساخت وبلباس خویش ملبس‌کرد ودرچند مدت بتکمیل رسانید وبلقب **جهانگیر** ملقب ساخته بعد خرقه خلافت بدیار**جونپور** رخصت‌فرمود وصاحب **تذکره چشت** میفرماید که چون حضرت **میرجهانگیر** بعد از سیر**شهرجونپور** بمقام کچهوجود تشریف برد ودرآنجاجوکی کامل باپانصد مرید اهل کمال که درهوامیپریدند سکونت داشت . **میرجهانگیر** دربادی مقابله در پیش‌آمد جوکی انواع تصرفات خود بر آنحضرت جاری، آخرعاجز آمد وبخدمت حاضرآمده زبان بتصدیق اسلام بگشادوبامریدان خود مرید گردید و**میرجهانگیر** بجایگه وی سکونت داشت خانقاه عالیجاه وحجره خاص تعمیرفرمود ودرباغ فرخت بخش بنا نهاده بر **روح‌آباد** موسوم ساخت بعد از آن همراهی **شیخ بدیع‌الدین** بدار سفر بیت‌الله تشریف برد و بعد زیارت حرمین‌الشریفین جناب شاه بدار**هندوستان** رونق‌افزا شد و**میرجهانگیر** از مدینه منوره به **نجف اشرف** معلی سفر فرمود وازآنجا**بروم** رسید وصاحب سجاده **مولوی جلال‌الدین رومی** وپسرش**سلطان**

ولد ودیگرمشایخ عظام رادریافت ومن بعد بطرف شام متوجه گردید ودردمشق زیارت **شیخ فخرالدین عربی** حاصل نمود، وازآنجا **بمکه معظمه** قائد شد وبعد مناسك حج به **بغداد** آمدوزیارت مزارات‌مشایخ‌عظام وائمه گرام نموده **بکاشان** رونق‌فزا گشت و**شیخ‌عبدالرزاق کاشانی** رادریافت، وازآنجا **بشهرسمنان** وطن‌اصلی خویش رسید چون خواهروالاگوهرش زنده بود بدلداری وی پرداخت بعد به مشهد مقدس رفت و چندی بآستانه فیض‌کاشانه امام علی‌رضا تمسك راند، ‌هم‌درآن ایام **امیرتیمورگورکان** باعتقاد پیش‌آمد، بعدازآن بهرات آمد وازهرات بماوراءالنهررسیده‌شرفیاب زیارت**خواجه‌بهاءالدین‌شاه‌نقشبندیه** حاصل کرد و از آنجا به **ترکستان** تشریف برده بخدمت فرزندان **شیخ احمد بسوی** مشرف گشت، **وفات اشرف‌سمنانی** ۲۷ محرم‌سال **۸۰۰** هجریست عمرشریفش یکصد وبیست‌سال رسیده بود ودر**روح‌آباد** که باغ تعمیرکرده وی است اندرون حوض مدفون شد.

بشارت‌المریدینو**مکتوبات** ازتصنیفات اوست وکتاب**اشرفی**(**لطایف‌اشرفی**) نیزدراحوال‌وی بغایت‌مطبوع ودلپسند افتاده‌است.

عبدالرحمن محمدبن علی حنفی بسطامی

عبدالرحمن‌بن‌محمدبن علی‌حنفی‌المذهب بسطامی المولد، مولف**کتاب الادعیه وکتاب الادویه‌الجامعه** وشمس الآفاق فی‌علم‌الحروف والاوفاق ومناهج‌التوسل فی‌مناهج‌الترسل بوده، درسال ۸۵۸ هجری درگذشته‌است.

(ریحانه الادب صفحه ٦٦)

لسان‌الدین افضل سمنانی

یکی‌از دانشمندان ومحدثین قرن نهم هجری **مولانا لسان‌الدین افضل سمنانی** است، که‌دارای تألیفاتی‌بزبان عربی نیزمی‌باشد، ازجمله تألیفات مهم‌وی **فرهنك‌کوچك عربی به فارسی** است‌که ازلحاظ یافتن لغتهای درست و ریشه دار فارسی شایان توجه و درخور اهمیت میباشد. طبق نوشته فاضل محقق‌آقای **محمد تقی دانش پژوه** در مجله **دانشکده ادبیات**[1] این‌رساله دربرگهای ۱۱۹- ۱۲۰ ب بشماره **۱۳۵٦** در**کتابخانه ملی پاریس** ثبت شده است، فرهنك مذکور از نظرتحقیق در لهجه های محلی‌وضبط نام بسیاری ازجانوران‌که درقرن نهم ودهم درایران متداول‌بوده‌کمال اهمیت رادارد. ازتاریخ تولد وفوت این‌دانشمند اطلاع صحیحی دردست نیست.

سدیدالدین سمنانی

سدیدالدین محمد سمنانی از دانشمندان قرن هشتم هجری است طبق نوشته **استادسعیدنفیسی** در**پورسینا** نامبرده‌کتاب **قانون ابوعلی‌سینا** رادرحدود **۷۳۰**هجری بنام **منافع‌الناس** تلخیص نموده است.

۱ـ مجله دانشکده ادبیات تهران شماره اول سال یازدهم.

رضا قلی‌خان هدایت

رضا قلی‌خان هدایت را جزء دانشمندان و محققان و شاعران **قومس** بایستی محسوب داشت، زیراهمانطوریکه درفصل جغرافیای تاریخی این‌تألیف بیان‌گردید بعضی‌از نویسندگان دوره قاجاریه ازجمله **حاج زین‌العابدین شیروانی** مؤلف **بستان‌السیاحه** و **ریاض‌السیاحه** شهرهای **سمنان** ، **دامغان**، **شاهرود** راجزء **طبرستان** ثبت‌نموده‌اند برای تأیید‌گفتار فوق خود **رضاقلی‌خان هدایت** نیز بسبب‌اینکه اقوامش از **چارده کلاته دامغان** برخاسته‌اند وپدرش ازاعیان **قریه چارده دامغان** بوده در تألیفات خود ، خود را **هدایت طبرستانی** نامیده است و درکتاب **ریاض‌العارفین** نیز در شرح حال خود می‌نویسد :

ولادت هدایت درشب پانزدهم شهرمحرم‌الحرام درسنه ۱۲۱۵ (قمری) در طهران واقع‌گردید، والدش‌ازاعیان **قریه چارده** من‌مضافات **دامغان** و از مبای شباب ملازمت پیشه نموده و در حضرت قهرمان اقران **محمد شاه قاجار** اناراللّه برهانه بمنصبت خزینه داری محسود اقران بوده .

همچنین درشعر زیرنیز خودرا **دامغانی** دانسته است .

دامغان مولد من بود ووطن درشیراز عشق آورد هدایت بسوی تهـرانم

پدررضا قلی‌خان پس‌از سالها خزانه داری ازطرف **فتحعلی شاه** فرمان روائی فارس بوی‌محول شد وپس‌ازمدتی حکومت در**شیراز** وفات‌یافت. تصادفاً درهمان سال‌مادرش درسفرحج درمدینه در گذشت ودر۳سالگی ازمحبت پدر ومادر محروم گردید .

وی بعداز مرگ پدرومادرخود به **دامغان ومازندران** وسپس بشیراز رفت‌ودر آنجا به تحصیل پرداخت.

هدایت ازکودکی بسرودن شعرشوق وافری داشت هنگامی‌که **فتحعلیشاه** به شیراز رفت‌بخدمت اورسید ومورد‌لطف او قرارگرفت ولقب **امیرالشعرائی** یافت،وی‌پس ازمرگ فتحعلی‌شاه بتهران آمد و بوسیله **حاج میرزا آقاسی صدراعظم** به‌حضور **محمد شاه** رسیدو نزد وی‌نیز تقرب یافت .

پس‌ازدر گذشت **محمدشاه** درسال **۱۲۶۴** قمری بخدمت **ناصرالدین‌شاه** درآمد واز جانب اومأمور خوارزم گشت وپس‌از بازگشت ازسفر خوارزم بریاست **مدرسه‌دارالفنون** منصوب گردید. هدایت درهمه دوران زندگی‌خود مورد احترم شاهان وشاهزادگان بوده ومناصب عالی یافته‌است، باوجوداشتغال به‌کارهای درباری وکشوری به‌تصوف وعرفان متمایل بود وهرگز ازکوشش درراه علم‌باز ننشست،وی‌در تاریخ ولغت وتذکره تالیفات وتصنیفاتی داردکه‌بیشتر آنها بطبع‌رسیده، نثر کتابهای هدایت نثرفنی است‌که متداول زمان بوده‌است.

رضا قلی خان هدایت درسال **۱۲۸۸ (قمری)** درتهران وفات‌یافت وآثارزیادی ازنظم ونثر ازخود برجای گذاشت، آثاروی بشرح زیر است:

۱- تذکره مجمع‌الفصحا دردو مجلد .
۲- تذکره ریاض العارفین .
۳- تکمیل تاریخ روضة‌الصفای میرخواند درسه جلدکه بنام تاریخ‌روضة الصفای ناصری نامیده شده .
۴- سفرنامه خوارزم که‌ضمیمه جلددوم مرآت البلدان‌ناصری چاپ شده است .
۵- فرهنك انجمن آرای ناصری .
۶- مثنوی انیس‌العاشقین .
۷- مثنوی گلستان ارم مشهور به بکتاش نامه .
۸- مثنوی انوار الولایة بر وزن مخزن‌الاسرار .
۹- مثنوی بحرالحقایق .
۱۰- فهرست التواریخ که ناتمام است .
۱۱- اجمل‌التواریخ .
۱۲- مظاهرالانوار درمناقب ائمه اطهار .
۱۳- اصول الفصول فی‌حصول الوصول درتصوف.
۱۴- لطایف المعارف .
۱۵- نژادنامه درتحقیق نسب پادشاهان بعداز اسلام .
۱۶- منهج‌الهدایه درمرثیه ائمه اطهار .
۱۷- مدارج‌البلاغه درصنایع بدیعه .
۱۸- مفتاح‌الکنوز درشرح اشعار مشکله حکیم خاقانی شیروانی .
۱۹- مثنوی خرم بهشت بروزن تقارب .
۲۰- مثنوی هدایت نامه بروزن رمل .
۲۱- قصاید وغزلیات قریب سی هزار بیت .

چند بیت ازاشعار اونیز ذیلا درج میشود :

ای سلسله زلفت زنجیر دل شیدا — از دیدهٔ ماپنهان وندر دل ما پیدا
پنهانی تو پیدا، پیدائی تو پنهان — پیدائی‌ما از تو، پنهانی تو از ما

☆☆☆

آندم‌که تو ازجهان‌برون خواهی‌رفت — خودبا دل وجان‌پر زخون خواهی‌رفت
چون نیستی آگاه که چون آمده‌ای — آگاه کجا شوی که چون‌خواهی رفت

☆☆☆

زاهدا دم ز تجرد مزن و آزادی — که سراپای تو در قیدنماز است‌هنوز
سالك ارکعبه وبتخانه زهم فرق کند — او نه صوفیست‌که نامحرم‌راز است‌هنوز

☆☆☆

بحریست‌وجود و این تعین ماهی‌است — ما ماهی و بحر را بما همراهی
هر چندکه ماهی شده غرق اندر بحر — از بحر چگونه باشدش آگاهی

عنایت‌الله بایزیدی بسطامی

ملا ابو محمد بن عنایت‌الله بسطامی از اولاد واحفاد **ابویزید طیفور بسطامی** بوده و به **بایزید ثانی** معروف میباشد ودر اکثر مؤلفات خود، خود را **عنایت‌الله بایزیدی بسطامی** نوشته واسم اصلی خود «ابومحمد» را نمی‌نوشته و بهمین جهت در **ریاض العلماء** هم درحرف «ب» ابجد بعنوان بایزید شرح حال او آمده ، از تألیفات اوست :

۱- اجوبة المسائل المستظرفه الکلامیه والعرفانیه وغیرهما بفارسی.

۲- القضاء والقدر.

۳- معراج التحقیق

سال وفاتش بدست نیامد، ولیکن باشیخ بهائی متوفی بسال ۱۰۳۱ هجری معاصر بوده است .

(**روضات الجنات** ص ۳٤۱)

احمد بن امین‌الدین فقیه شافعی بسطامی

احمد بن امین‌الدین فقیه شافعی بسطامی از اکابر فضلای عامه که در دیار **نابلس** مفتی‌شافعیه بوده و **شرح اربعین نوویه** و **شرح قصیده برده** و کتاب **المناهج البسطامیه فی مواعظ السنیه** از تألیفات نافعه وی می‌باشد، سال وفات او ۱۱۵۷ هجری است .

(کنی‌والقاب صفحه ۱٦٦)

حاجی سید حسن حسنی

مرحوم حاجی سید حسن حسنی یکی از سادات جلیل القدر واز دانشمندان معروف سمنان است ، نامبرده دراثر جور وظلم ذوالفقارخان حاکم مستبد زمان **فتحعلی شاه قاجار** جلای وطن گفت ودر تهران اقامت گزید، هما نطوریکه درفصل تاریخی این تألیف مربوط به دوره قاجاریه بیان گردید، درمدت طول اقامت درطهران مورد توجه فتحعلی‌شاه واقع شد و بالاخره بیاری وهمت وی **مسجد سلطانی سمنان** بنا گردید. ازتاریخ فوت مرحوم حاجی‌سید حسن اطلاع صحیحی دردست نیست ولی‌بطور قطع تاسال **۱۲٤۳** قمری یعنی تاریخ اتمام ساختمان مسجد سلطانی سمنان حیات داشته است .

حاجی سید حسن **جد سادات شریعت پناهی** سمنان است و کتابی در ادعیه بنام **منهاج العارفین** نوشته است .

میرمحمد خان طباطبائی

میرمحمد خان طباطبائی ازعلما وسادات سمنان محسوب است وی از فرزندان حسن مثنی ونواده **امام حسن مجتبی (ع)** میباشد .

نامبرده ازشاگردان **فیض** بزرك رحمة‌الله علیه بوده، بطوریکه منقول است کشف و کرامات زیادی از وی مشاهده شده و بعلت دانش و تقوی مورد احترام مردم بوده است **سادات طباطبائی** مقیم **سمنان** ازسادات زواره **اصفهان** وعموماً ازفرزندان **شاهزاده میراحمد** نام میباشند.

ازتاریخ تولد وفوت این سید جلیل‌القدر اطلاع صحیحی در دست نیست فقط **تفسیر قرآنی** ازوی بجامانده که درحال حاضر دراختیارآقای **میرزا محمد باقرقدس سمنانی** می‌باشد.

قبرمرحوم **میرمحمدخان** درکنار جاده قدیم‌خراسان (دروازه‌خراسان) ودرکنار خیابان‌منوچهری‌حالیه‌وسرچهارراه**دروازه‌خراسان**وقبرستان**پیرنجم‌الدین**درسمنان‌واقع است، توضیح اینکه محل‌مذکور قبلاقبرستان مخصوص **سادات‌طباطبائی** سمنان بوده‌است.

حاجی ملاعلی سمنانی

حاجی ملاعلی سمنانی یکی از علمای بزرك و مجتهدین درجه اول و حکمای جلیل‌القدرقرن اخیرایران‌است، وی‌یکی‌ازشاگردان پراستعداد فیلسوف شهیر ایران **حاجی ملاهادی‌سبزواری(اسرار)**است ،تولد اودرسال ۱۲۵۳ هجری‌قمری درسمنان‌اتفاق‌افتاده ومدارج تحصیلی وی‌بعداز **سمنان** ابتدا از**کربلا** و**نجف** شروع شده و پس از چندین سال اقامت و کسب علوم متداوله در آنجا به **تهران** و سپس به **اصفهان** عزیمت نمود، بعد ازمدتی‌تحصیل ومطالعه درعلوم عدیده بمنظور کسب فیض ودرك فضائل معنوی ازمحضر**حاجی ملاهادی** به **سبزوار** رفت‌وباسالها اقامت‌درسبزوار ازمحضرفیلسوف کامل عیارایران‌خوشه‌ها برچید تا بسرحد کمالات معنوی نائل‌آمد و سپس بزادگاه خود **سمنان** مراجعت کرد.

مرحوم حاجی‌ملاعلی درحکمت و نجوم سرآمد معاصران خود بودودرمسائل دینی و اجتماعی نظریه‌های‌قاطع‌وروشن وغیرقابل ردی ابرازمیداشت که در بیشترموارد موجب‌حیرت علمای عصرمیشد.

وی درتمام مدت عمرخود باجدیتی هرچه تمامترعلی‌رغم ظاهربینان و علمای‌قشری با خرافات وعوام فریبی مبارزه کرد ومدت چهل‌سال درسمنان بتدریس وتعلیم مشغول بودو عشاق علم ودانش پروانه‌وار گرد اوجمع میشدند وازوجودش کسب دانش و بینش میکردند یکی ازفضائل مورد تحسین **حاجی ملاعلی** ساده نویسی اوست درزمانیکه عبارت پردازی وفضل فروشی بین طلاب رواج کامل‌داشت مرحوم ایشان با ساده‌ترین وروانترین عبارت چیز می‌نوشت و اغلب مسائلی که از وی سئوال میشد با امثال معروفه وگاهی بزبان محلی (سمنانی) جواب‌میداد وازتکلف‌درنگارش بیزاری‌می‌جست، پاسخ‌هائی که‌آن‌مرحوم درمسائل مختلف‌مذهبی‌واجتماعی بمردم داده است بقدری دلنشین و عامه پسند بوده است که مردم سمنان هنوزآنهارابا احترام خاصی درمحافل ومجامع نقل مینمایند.

مرحوم حاجی ملا علی سمنانی ظاهراً بمعاد جسمانی معتقد نبود بهمین علت چندین بارازایشان دعوت شدکه درحضور**ناصرالدین شاه قاجار** با علمای طراز اول

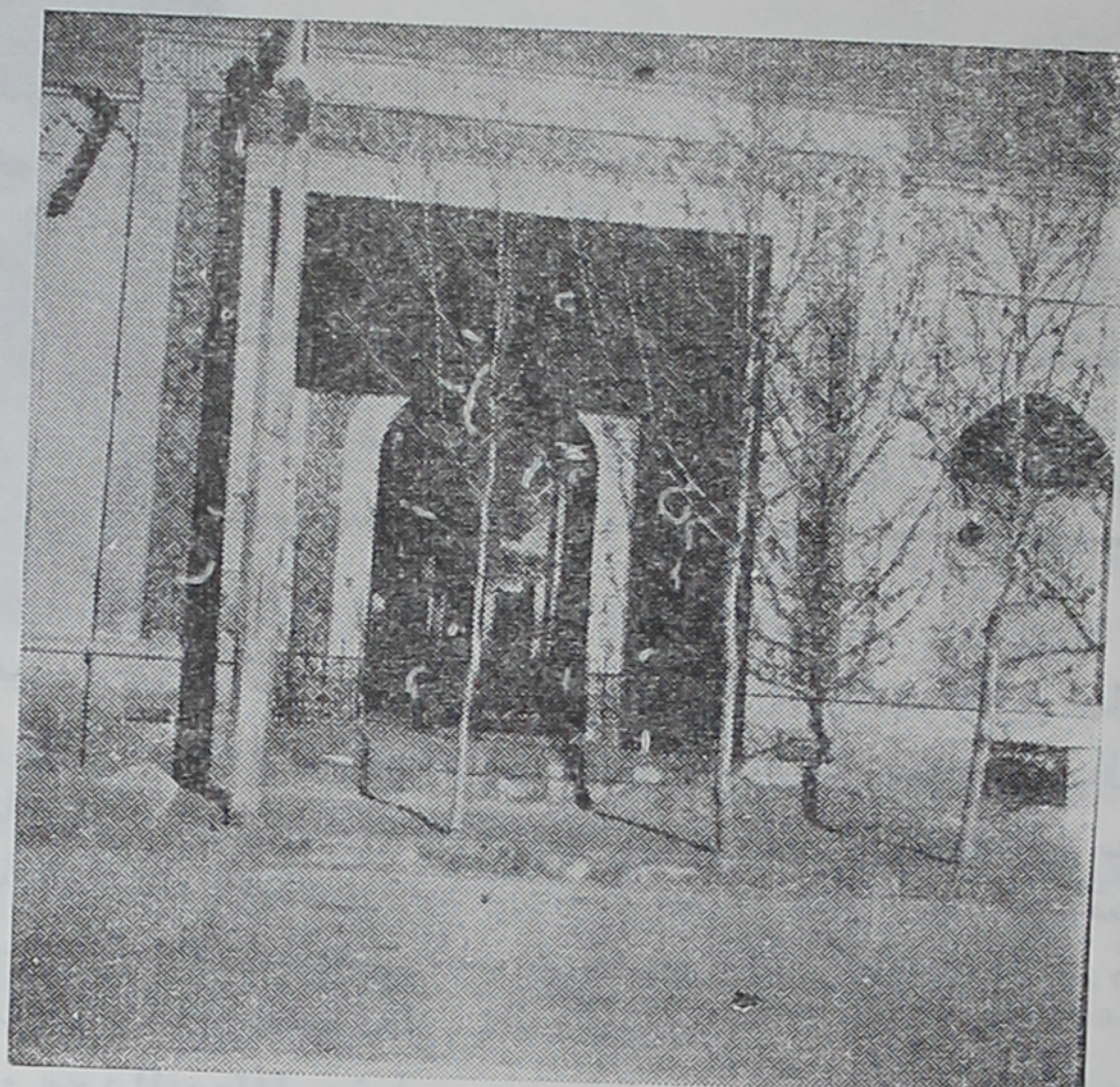


تصویر مرحوم حاجی ملا علی سمنانی

پایتخت مانند **حاجی ملاعلی کنی** و غیره دراین موردمباحثه نماید، بهمین جهت نامبرده به طهران عزیمت نمود ودرچندین جلسه بحث و گفتگو با حضور سلطان وقت نظریه خود را با دلایلی محکم ودرعین حال ساده بیان داشت، بطوریکه علمای حاضر درجلسه ازدادن پاسخ وادامه بحث عاجزشدند، **ناصرالدین شاه** خلعت گرانبهائی باوداد وسپس با عزت واحترام خاصی روانه سمنان گردید.

وفات ایشان درسال **۱۳۳۳** هجری قمری در سمنان اتفاق افتاده و آرامگاه وی در کنار **فلکه شاه (علمدار)** در سمنان واقع است، **مرحوم ادیب الممالك فراهانی** اشعاری درتاریخ فوت وی سروده است که ذیلا درج میشود:

سراج الهدی حاج ملاعلی / که نفسی زکی بود وحبری ملی
کنوز حکم در دلش مختفی / رموز هدی از لبش منجلی
دلش گنجی ازما سوی اله تهی / زاسرار عین الیقین ممتلی
فلست اخاف من العاذلین / ولم اخش مما یقولون لی
چو فضلش برافروخت نارالقری / خرد مقتبس بود واو مصطلی
دبستان ومحراب ومنبر گذاشت / بفرزند فرزانه عبدالعلی
سفرکرد ازاین دار ودرماتمش / پریشان عدو گشت وگریان ولی
امیری بتاریخ گفتا لقد / قضی نحبه الحاج ملاعلی



نمای مقبره حاجی ملاعلی سمنانی که بهمت یکی از نوادگان وی بنام عبدالجواد الهی بنا شده است

میرزا سید رضی سمنانی

میرزاسیدرضی سمنانی معروف به **حکیم باشی** یکی از اطبای دانشمندوعالیقدر زمان **ناصرالدین شاه قاجار** است که از نظر تخصص درعلم طب وجراحی درآن دوره شهرت قابل ملاحظه‌ای را دارا بوده است، **آقای دکتر محمود نجم آبادی** درمورد **میرزا سید رضی سمنانی** چنین مینویسد :[1]

دیگراز متأخرین خراسانیها که حقی عظیم بمکتب طبی کشورمادارند واثری فنا ناپذیر از خود بیادگار گذارده مرحوم **غلامعلی شاملو (صدرالاطباء)** میباشد که تحت نظر مرحوم **میرزا سید رضی سمنانی حکیمباشی نظام** در تصحیح و تنقیح کتاب **قانون ابن‌سینا** پرداخته است ، **میرزا سید رضی سمنانی** حکیمباشی نظام دوران ناصری با کمك مرحوم **غلامعلی شاملو صدرالاطباء** وکتابت مرحوم **محمد علی طهرانی** طبیب نظام ،کتاب **قانون ابن سینا** را در **۹۲۴** صفحه رحلی بزرك ۳۹سطری با چاپ سنگی بسال **۱۲۹۵ هجری قمری** بچاپ رسانده که مورد مطالعه طالبین علم طب ودانشجویان پزشکی دوران بوده است، کتاب قانونی راکه سه نفرفوق الذکر بچاپ رسانده‌اند یکی ازصحیح‌ترین ونفیس‌ترین چاپهای قانون است .

۱ــ مجله جهان پزشکی سال چهارم شماره ۳ و ٤ صفحه ۱۰۱ درمقاله مکتب طبی وجراحی خراسان .



آقا میرزا ابوطالب سمنانی (محبوبعلی)

آقا میرزا ابوطالب سمنانی (محبوبعلی) فرزند **مرحوم حاجی آقا (آقا سید حسن)** فرزند مرحوم حاج سید حسن بانی مسجد سلطانی سمنانی درسال **۱۲۷۷** هجری قمری در**سمنان** متولد شد و پس از تحصیلات مقدماتی بمحضر **حاج ملاعلی سمنانی** مجتهد بزرك دوره قاجاریه راه یافت وخوشه‌ها برچید تا بسرحد کمال رسید، درذیقعده سال **۱۳۳۲** قمری ازطرف **حاج ملاسلطانعلی** قطب طریقه نعمت‌اللهی گنابادی اجازه دستگیری فقرای سلسله مذکور رایافت وبه **محبوبعلی** ملقب گردید

مرحوم **میرزا ابوطالب** متولی مسجد سلطانی سمنان وازعلماء ومتنفذین آن شهرستان بشمار میرود، همانطوریکه درفصل تاریخی مربوط به دوره قاجاریه دراین تألیف بیان گردید.

نامبرده سردسته مشروطه خواهان سمنان بود ودرزمان حمله **ارشدالدوله** وترکمانها به سمنان خانه واثاثه وی راغارت نموده واورادستگیر نمودند، ولی بعلت مقام روحانی ونجابت واصالت خانوادگی از کشتنش صرفنظر نموده واورا آزاد ساختند.

مرگ وی درسال **۱۳۴۱** قمری مطابق فروردین ماه **۱۳۰۲** شمسی در سمنان اتفاق افتاده ودرقبرستان **پیرنجم‌الدین** درمقبره اختصاصی مدفون گردیده است.

دراین مقبره مرحوم آقا شیخ محمد **فانی** (ظفرعلی) شیخ دیگر همین طریقه درکنار قبر آن مرحوم مدفون است.

شریعتمدار دامغانی

حاج میرزا علیرضا شریعتمدار دامغانی فرزند **میرزا حسن مجتهد** از علمای بزرك دوره اخیر **دامغان** بود، وی مقدمات علوم رادرمشهد آموخته وپس ازآن به نجف اشرف عزیمت نمود ودرآنجا تحصیلات خودرا ادامه داد.

مرحوم **شریعتمدار دامغانی** رابایستی جزوعلمای روشن فکر وآزادیخواه ایران محسوب داشت، مشارالیه درپیروی ازنهضت مشروطه در ایران بسیارشایق بود وبدین واسطه از طرف مردم شاهرود بنمایندگی مجلس شورایملی انتخاب گردید.

وی دردوره وکالت خوداقدامات مفیدی انجام داد، از جمله برای اولین بار طرحی

بمجلس شورایملی دادمبنی براینکه بوزارت معارف اجازه داده شودجمعی ازمتخصصین فن راکه کمتر ازده نفرنباشند برای ترجمه کتابهای علمی وفنی مفید انتخاب واستخدام نماید واین پیشنهاد در ۱۵ اسفندماه سال **۱۳۰۳** شمسی تصویب ومورد عمل قرار گرفت.

مرحوم شریعتمدار دارای کتابخانه بزرگی بود وبیشتر اوقات خودرا درکتابخانه خصوصی بمطالعه وتألیف کتب صرف مینمود، تألیفات وی بشرح زیراست :

۱- **اصول دین چاپ ۱۳۱۹ هجری قمری.**

۲- **انتباه نامه اسلامی** که بسال ۱۳۳۵ هجری قمری تألیف وسال بعد مطابق ۱۲۹۷ شمسی در **۲۲۴** صفحه خشتی بچاپ رسیده است.

۳- **محمد طاهر تنیر : ترجمه العقائد الوثنیه فی الدیانة النصرانیه** که در سال **۱۳۴۲** قمری درطهران بچاپ رسیده است.

شریعتمدار دامغانی درزبان فارسی وعربی استادبود واشعاری نیز به زبان فارسی وعربی سروده وازنظر ذوق شاعری **عضویت انجمن ادبی ایران** راپذیرفته بود، علاقه عجیبی به اتحاد مسلمانان جهان داشت ودراین باره قصیده‌ای نیز بزبان تازی سروده است.

وفات وی در سال **۱۳۰۵** شمسی اتفاق افتاده و در ۳۷ سالگی بدرود حیات گفته است، از آثار اوست:

ای برسر توکلاه خورشید — ای درگرو تو تاج جمشید
ای تازه بهار نیکرویان — ای چشم وچراغ راه‌جویان
ای حسن‌رخ تو عالم افروز — وزعشق‌توشمع، خویشتن‌سوز
ای خال‌تو دانه ورخت دام — دلداری و دلبرو دلارام
ای عشق تو آتشی فروزان — در مجمر دل فتاده سوزان
عشقت بسر و هوای در دل — دیجور شب است ودورمنزل
دریاب که بیخود و خرابم — باللّه که زسرگذشت آبم
ازخانه‌برون‌خرام ای‌دوست — درفصل بهارگل درد پوست
روزی که بخدمتت رسیدم — از غیر تـومهر بربریدم
بودم بامید آنکه امروز — بختم شود از وصال فیروز
یکمرتبه ترك یار گفتی — بی‌جرم زمن تو رخ نهفتی
سوگند بدان دولعل‌میگون — کزهجر مراست دیده‌پرخون
در بند غم تو من اسیرم — از بهر خدای دست گیرم

در شهریور ماه سال **۱۲۹۵** شمسی وقتیکه شاهزاده **نصرت‌اللّه‌خان امیراعظم** حاکم مقتدر و بدنام ایالت قومس در یکی‌از دهات **دامغان** بدست‌دو نفراز سرداران خود باسامی **شجاع‌نظام** برادر **شجاع‌لشگر وایازوردی** بقتل‌رسید، **مرحوم‌شریعتمدار دامغانی** شعر زیر را تلگرافی به حاجی‌افخم‌الدوله‌پیشکار **امیراعظم** مخابره کرد :

ندانم تعزیت یا تهنیت باید دهم دل‌را — بدین‌مقتول گریم یا ببوسم‌دست قاتل‌را

آقا شیخ احمد شاهرودی

شیخ احمد بن محمد علی شاهرودی یکی از علمای فقه اسلامی ومروج احکام نبوی درشهرستان شاهرود بوده است .

وی درسال **۱۲۸۲** هجری قمری درشهرستان **شاهرود** متولدشد وپس از تحصیلات مقدماتی درشاهرود جهت تکمیل تحصیلات به **کربلا** و**نجف** عزیمت نمود و سپس بایران مراجعت کرد وبتدریس فقه واصول پرداخت، نامبرده درسال **۱۳۵۰** قمری دارفانی را بدرود گفت ودر قبرستان جدید **قم** مدفون گردید .

تألیفات وآثار قلمی وی بشرح زیراست :

ازالة الاوهام فی جواب ینابیع الاسلام - ایقاظ النائمین - مرآت العارفین فی دفع شبهات المبطلین - تنبه الغافلین - حق المبین - مدینة الاسلام روح تمدن .

شیخ حسین مزجی شاهرودی

حاج شیخ حسین مزجی شاهرودی یکی ازعلماء و محققان شهرستان شاهرود محسوب است، وی تحصیلات خودرا درشاهرودومشهدو نجف با نجام آورده ودر **محضر میرزای شیرازی** و **آقاسید حسن اصفهانی** نیز حضورداشته وی مدتی درشاهرود بترویج احکام اسلامی مبادرت نمود واز سال **۱۳۲۵** شمسی بتهران رفت ودرآنجا بتدریس و ترویج فقه واصول پرداخت، فوت وی درسال **۱۳۴۱** هجری اتفاق افتاده از تألیفات اویکی **درس القرآن** است که در **۶۰۰** صفحه بچاپ رسیده ودرمقدمه کتاب نوشته شده که مولف **۳۴** تألیف دارد.

فاضل بسطامی

ملانوروزعلی محمد باقرفاضل بسطامی ازعلما ومحققان بسطام است ، ازتاریخ تولد ومرگ اواطلاع صحیحی دردست نیست، آثارقلمی اوبشرح زیراست:

سفینة النجات چاپ سنگی رحلی تهران ۱۲۸۶ قمری **- وسیلة النجات (مالؤلؤالبحرین)** چاپ تبریز ۱۲۸۸ قمری، سنگی وچاپ دوم ۱۲۹۶ قمری سنگی بخط **غلامحسین خوانساری .**

قوام‌الدین شاهرودی

قوام‌الدین شاهرودی یکی از پی گیران پرشورعلم ودانش قصبه **قلعه نوخرقان شاهرود** است ، وی تحصیلات مقدماتی را در **شاهرود** فراگرفت وسپس برای ادامه تحصیل به **مشهد** رفت درضمن تحصیل علاقه بشغل طبابت او را بسوی تحصیل علم طب کشانید و نزد **سید علی اکبر بقراط** درمشهدو بعداً هم در طهران به تحصیل علم پزشکی پرداخت، نامبرده علاوه بر شغل طبابت واعظی زبردست، وفاضلی محقق بود وکتابی بنام **نورالعین فی احوالات یحیی بن زید** تألیف نمود، فوت اودرسال ۱۳۱۳ شمسی اتفاق افتاده است .



فیض سمنانی

آقا شیخ رضا فیض فرزند **احمد علی سرخه‌ای** یکی از مجتهدین و فضلای معروف معاصر سمنان است.

وی درسال ۱۲۹۹ هجری قمری در**قریه سرخهٔ سمنان** پا بعرصهٔ وجود نهاد. تحصیلات مقدماتی را درمکتبهای سرخه بپایان رسانید وبرای ادامه تحصیل در ۲۳ سالگی بنجف اشرف رفت،

درنجف اشرف حجره‌ای در**مدرسه‌صدر** بدست‌آورد وبه‌تکمیل تحصیلات پرداخت.

درآن زمان ریاست حوزه علمیه این‌سامان برعهده علامه وحید آخوند **ملا محمد کاظم خراسانی** بود.وآقا شیخ رضا فیض درحلقه درس **آقا سید محسن‌الحسینی کوه کمره‌ای** که ازبزرگترین تلامذه علامه محقق مرحوم**آقا شیخ هادی تهرانی نجفی** بود بتلمذپرداخت، درمدت تحصیل نهایت درجه مجاهدت میکردو گاهی اوقات‌کارش بریاضت میکشید. بطوریکه خود وی تعریف نموده روزی که‌وارد نجف شد مجموعاً ۱۷۰ ریال پول باخودداشت وتصمیم گرفت باروزی یکریال امرارمعاش نماید وازوجوه مدرسه‌استفاده نکند.

بدین‌ترتیب **۱۷۰** روزگذشت ودرروز یکصدوهفتاد ویکم‌دیناری برای‌مخارجش‌باقی نماند، ناگزیرآن روزرا بدون‌صرف**غذا بکار**ادامه تحصیل پرداخت‌تااینکه‌تصادفاً مردی از اهل‌شاهرود گذارش بمسجد افتاد وپولی بعنوان‌وام باین طلبه بلندنظر دادتا چندی‌بعد مبلغی از وطن برای‌وی رسید وقرض خود را ادا نمود

مرحوم آیت‌الله فیض مدت‌هفت سال شب و روزدرنجف اشرف بتحصیل اشتغال داشت وبعداً دراثر اصرار مادر پیرش در**قریه سرخه**اقامت یافت(۱۳۲۶ هجری قمری) پس‌از اقامت بمنظور ارشاد مردم در مسجد پشت خندق بتدریس مشغول شد. اما گروهی از مردم آنطورکه لازم‌بود مقام شامخ این‌عالم ربانی‌را بدرستی نشناختند وموجبات آزردگی‌خاطرش را فراهم ساختند.

براثر این رنجش درآذرماه سال **۱۳۲۰** شمسی‌نامبرده ازسرخه‌بسمنان مهاجرت‌کرد وازسال **۱۳۲۲** تا **۱۳۳۳** شمسی درمسجد سلطانی سمنان حلقه درسی تشکیل داد و بتدریس

پرداخت، ازسال **۱۳۳۳** شمسی بعلت ضعف وپیری چون‌رفت و بر گشت ایشان به‌مسجدمشکل بودبنا براین‌حلقه درس و بحث‌رادر منزل‌خود واقع درچاپارخانه(کوچه‌فیض) تشکیل میداد .

مرگ‌وی درروز ۱۵ محرم‌الحرام سال **۱۳۸۰** قمری‌مطابق با نوزدهم تیرماه **۱۳۳۹** شمسی درسمنان اتفاق افتادو درایوان امامزاده یحیی‌سمنان مدفون گردید .

مرحوم فیض‌در مدت هشتادسال عمردمی‌ازخدمت خلق‌نیاسود، احکام‌الهی رادر نهایت شهامت وباکمال صراحت تبلیغ‌مینمود،و بجیفه‌دنیوی بی‌اعتنا بود بهمین‌جهت وقتی ازطرف وزیر دادگستری وقت‌بایشان پیشنهادشدکه ریاست دادگاه استان قدس‌رضوی راپبذیرند با کمال بلندنظری ووارستگی‌ازقبول کار دولتی عذر خواست .

آثار قلمی ایشان بشرح زیراست :

کتاب طهارت ـ کتاب ارث ـ کتاب خلقت .

کتاب‌طهارت وی بنا بتوصیه‌آن‌مرحوم‌ازمحل فروش‌خانه‌شخصی ایشان بطبع‌رسیده‌است.

شیخ عباسعلی ملاقدیر شاهرودی

شیخ عباسعلی ملاقدیرشاهرودی درسال ۱۳۲۰هجری قمری درشاهرود متولد شد، وی تحصیلات ابتدائی رادرمکتبهای **شاهرود** بپایان رسانید. سپس برای‌ادامه‌تحصیلات به قم عزیمت نمود ودرمحضر**شیخ عبدالکریم یزدی** به‌تحصیل پرداخت . نامبرده مدتی ازمدرسین حوزه علمیه قم‌بود تااینکه دردوسال قبل درگذشت، تالیفات او بشرح زیراست:

برهان الشیعه فی‌اثبات الرجعیه ـ تعلیقه علی‌کفایة اصول آخوند



سید مظفر صدر سمنانی

سید مظفر صدر سمنانی فرزند مرحوم **صدرالعلماء سمنانی** از نویسندگان ومحققان معاصر است.

وی درسال ۱۲۷۵ قمری درسمنان متولد شد، تحصیلات ابتدائی‌را درسمنان ومتوسطه رادر طهران به‌پایان آوردو رشته حقوق‌را درمدرسه عالی دارالفنون فراگرفت وبعداً طبق دعوت **مرحوم داور** واردخدمت وزارت عدلیه گردید.

نامبرده درطی دوران خدمت دولتی‌خودمشاغل زیررا برعهده داشته است:

دادستان شاهرود ـ دادستان یزد ـ مستشار محکمه جنائی اصفهان ـ مستشار استیناف آذربایجان ـ رئیس دادگاه حل اختلاف املاك واگذاری ـ ریاست شعبه استیناف

بعداز شغل اخیرالذکر بنا بتقاضای خودباز نشسته‌شدوسرانجام در سال **۱۳۴۱** شمسی بدرود حیات گفت ودر قبرستان امامزاده عبدالله مدفون گردید.

مرحوم سید مظفرصدر سمنانی ازموسسین اولیه **جمعیت سمنانیان مقیم‌مرکز** است .وی دارای تالیفات ارزنده‌ای بشرح‌زیر می‌باشد:

۱ـ شرح احوال وافکار وآثار شیخ‌علاء الدوله سمنانی : که‌در اردیبهشت ماه‌سال **۱۳۳۴** شمسی‌در **۱۳۹** صفحه طبع‌و نشرشد.

۲ـ قوانین مدنی کشور : که بطبع نرسیده‌است.

۳ـ صرف ونحو زبان سمنانی : که‌تاکنون نسبت بطبع‌و نشرآن اقدام‌نشده است.

مرحوم صدر تولیت **حمام قاضی** و **مدرسه‌مسعودیه** سمنان را برعهده داشت، درحال حاضر تولیت‌مذکور برعهده فرزند ارشد ایشان‌آقای **دکترمهدی‌صدر** می‌باشد.



دکتر ذبیح‌الله صفا

دکتر ذبیح‌الله صفا فرزند سید علی اصغر بن میر صفی **شهمیرزادی** در تاریخ ۱۶ اردیبهشت‌ماه ۱۲۹۰ شمسی هجری در **شهمیرزاد** ازقراء **سمنان** متولد شده، قسمت‌اعظم زندگی دوران اولیه را درشهر بابل (مازندران) گذراند و همانجا تحصیلات ابتدائی را بپایان برد.

تحصیلات متوسطه خودرا در **تهران** (دبیرستانهای سیروس و دارالفنون) انجام داد و درسال ۱۳۱۲ شمسی ازرشته ادبی فارغ‌التحصیل شد.

تحصیلات عالیه رادر رشته فلسفه وادبیات فارسی‌دردانشسرایعالی انجام داد، درسال ۱۳۱۵ باخذ درجه **لیسانس** نائل شد وبعدازگذراندن خدمت افسری وظیفه در۱۳۱۵و۱۳۱۶ به دبیری زبان وادبیات فارسی درشعبه‌ادبی متوسطه (تهران دبیرستان‌شرف) مأموریت یافت ودرهمان حال‌برای گذراندن اولین دوره دکتری ادبیات فارسی‌حاضرمیشد. لیکن درجه دکتری را بعلت طولانی بودن مدت تحقیق تز دکتری (**حماسه سرائی در ایران**) زودتراز سال ۱۳۲۱ نگرفت و بعد ازآن برای تدریس تاریخ ادبیات در دانشکده ادبیات تهران انتخاب شد وازآن پس خدمت دانشیاری و استادی را در دانشکده ادبیات انجام میدهد.

واکنون با رتبه ۱۰ استادی یکی از دوکرسی تاریخ ادبیات را در دانشکده ادبیات اداره میکند. وریاست دپارتمان زبان وادبیات فارسی رابرعهده دارد.

خدمات اداری واجتماعی

ازسال ۱۳۲۰ تا یکسال سمت معاونت وکفالت اداره دانشسراهای مقدماتی‌رادروزارت فرهنگ داشت وبعدازآن تا سال ۱۳۲۵ ریاست ادارات تعلیمات عالیه وتعلیمات متوسطه را بانضمام اداره دانشسراها عهده داربود.

ازسال ۱۳۲۶ ببعد ریاست بخش تبلیغات شیروخورشید سرخ وعضویت هیئت مدیره و مرکزی‌آن جمعیت رابرعهده داشت ودرهمان حال‌سمت **دبیرکل کمیسیون ملی‌یونسکو درایران** را عهده‌دار بود. واکنون نیزاین خدمت راانجام میدهد.

در کنفرانسهای عمومی سوم (۱۹۴۸) و چهارم (۱۹۴۹) وپنجم (۱۹۵۰) و هشتم (۱۹۵۴) ونهم (۱۹۵۶) ودهم (۱۹۵۸) یونسکو که بترتیب در **بیروت**، **پاریس**، **فلورانس** **مونته ویده‌او** ، **دهلی‌نو** ، **پاریس** تشکیل یافت بعنوان عضو هیئت نمایندگی ایران شرکت جست.

یکبار بدعوت دولت **بلژیك** درکنفرانس عمومی تفاهم شرق وغرب که بسال ۱۹۵۸ در **بروکسل** تشکیل شده بود شرکت‌کرد و طی دو جلسه ریاست آن کنفرانس را برعهده داشت. بعد ازآن هم دربعضی ازکنفرانسها ومجامع یونسکو شرکت جست.

خدمات مطبوعاتی

ازسال ۱۳۱۲ شمسی‌واردخدمت‌مطبوعاتی‌شد، مدتی معاونت‌سردبیر **مجله‌مهر** را برعهده داشت، درسال ۱۳۱۵ سردبیر مجله مذکور گردید. درسال ۱۳۲۰ امتیاز **مجله سخن** را گرفت. این مجله بسردبیری آقای **دکتر پرویز ناتل خانلری** و مدیریت **دکتر صفا** یکسال اداره شدوبعداز آن امتیاز به‌آقای دکتر خانلری واگذار گردید. درهمان حال امتیاز **روزنامه‌شباهنگ**‌راگرفت وچهار سال‌آنرا منتشرساخت ازسال ۱۳۲۶ تاپنج سال درانتشار **مجله ارتش** با ستادارتش همکاری داشت. واینك **مدیر مجله دانشکده‌ادبیات** تهران است.

سمتهای کنونی

- رئیس دانشکده ادبیات تهران
- استاد تاریخ ادبیات دردانشکده ادبیات تهران
- نایب رئیس کمیسیون ملی‌یونسکو درایران
- مدیر مجله دانشکده ادبیات
- رئیس دپارتمان زبان وادبیات فارسی دردانشگاه تهران

تألیفات

غیرازمقالات تحقیقی وادبی متعددو بعضی ازقطعات شعرکه ازسال ۱۳۱۲ ببعددرمجلات وجراید تهران وولایات وبعضی ازمطبوعات خارج ازایران منتشرکرده، کتابهای ارزنده و مفیدی نیزانتشارداده که اینك بعضی ازآنها راذکرمیکنیم.

۱ـ حماسه سرائی درایران (چاپ‌اول ودوم)
۲ـ تاریخ مختصر تحول نظم ونثر فارسی (پنج‌بار چاپ شده است)
۳ـ تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تامیانه قرن پنجم هجری(چاپ اول ودوم)
۴ـ تاریخ ادبیات درایران سه‌جلد که هریك چندین‌بار طبع شده‌است.
۵ـ دانشهای یونانی درشاهنشاهی ساسانی
۶ـ گنج‌سخن (منتخبات شعرفارسی بامقدمه‌ئی درتاریخ شعر درایران) ۳ جلد. ترجمه فرانسه این‌کتاب بزودی منتشر خواهد شد.
۷ـ جشن‌نامه ابن‌سینا ج ۱و۲و۳

۸ـ يادنامه خواجه نصير طوسی
۹ـ ترجمه رافائل ازآثار لامارتین چاپ‌اول ودوم وسوم
۱۰ـ ترجمه مرك سقراط ازآثار لامارتین چاپ اول ودوم
۱۱ـ اسرارالتوحید فی مقامات شیخ‌ابی‌السعید (تصحیح انتقادی)
۱۲ـ مزدا پرستی درایران قدیم
۱۳ـ کیانیان (ترجمه ازآثار کریستن‌سن دانمارکی)
۱۴ـ آئین سخن درمعانی وبیان فارسی (چاپ‌اول ودوم وسوم)
۱۵ـ دیوان عبدالواسع‌جبلی (دردو جلد بامقدمه وتعلیقات وحواشی)
۱۶ـ دیوان سیف‌الدین محمد فرغانی درسه جلد بامقدمه وحواشی وتعلیقات
۱۷ـ داراب‌نامه محمد بیغمی دردو جلد بامقدمه وحواشی وتعلیقات
۱۸ـ ورقه وگلشاه عیوقی با مقدمه وحواشی

استاد دکتر ذبیح‌اله صفا یکی‌از بزرگترین مفاخر علمی وادبی زبان فارسی‌در عصرحاضر بشمار میروند که‌شخصیت ممتاز علمی‌وادبی ایشان‌در کلیه مجامع بین المللی مورد تأییدقرارگرفته وبعنوان‌استادبزرك و متبحرزبان شیرین پارسی معرفی شده‌اند .

چون علاوه بر تألیف و تصنیف و ترجمه بنظم‌اشعار فارسی نیز میپردازند بنا براین چندنمونه از آثار نظمی ایشان ذیلا درج میشود:

بیاد من

چو زین خاکدان، چشم‌کردم فراز — فرو بستم این دفتر حرص و آز
در آن جای خفتم که جای منست — یکی تنگ و تاری سرای منست
بیـاد دل من به آب روان — مبینید در لاله و ارغوان
مپوئید بر خاك من هیچگاه — وزین ره بجانم مجوئید راه
که من زانچه جوئید آنسوترم — وز آنها که گویید نیکوترم

☆☆☆

بهنگام دمسردی روزگار — یتیمی چو یا بید بی‌برک و بار
ز جان و جهان دست برداشته — بلؤلؤی تر دامن انباشته
بیاد من او را ببوسید چشم — نشانیدش آن آتش آه و خشم
که آن آهش آوای جان منست — سرشك روانش روان منست
من آن اشك گرینده چشم و یم — من آن ناله و آه و خشم و یم

آفت حسن

هراسان بر سر برزن همی رفت — دلارام من آن سرو قبا پوش
دو آهوی، بلا خیزش پر از نم — دو لعل عافیت سوزش پر از نوش
ز تاب چشم ، دوخد دل انگیز — چو دو اخگر فروزان تا بناگوش
بدو گفتم که ای از تو پر از سیم — مرا هر تیره شب بالین و آغوش
چه گریی؟ ناله تلخ تو از چیست — گریزان از که‌یی زینگونه مدهوش
لب شیرین گشود و گفت با درد — پی افتاده ز رفتار و تن از هوش
گریزانم من از زیبائی خویش — بلای جان من اینست بنیو ش!

گور فراموش شده

کنار باغی که نزدیك تهران دارم کارگری دامان تپه‌یی را می‌شکافت . ناگهان گوری کهن‌ازریرخاکسترقرون بیرون آمد، قبری که یك مترونیم ازکف‌تپه پایین‌ترافتاده وطبقاتی‌از خاك رسوبی آنرا پوشانیده بود. زنی‌بلند بالا درآن گورآرمیده بودکه باگذشت زمان هنوز استخوانی درست داشت و آثاری از موی‌بلندش درکنار اوبچشم میخورد. سرنوشت دردناك آدمیان چنان بی‌قرارم ساخت‌که گفتم درحال دست از آن‌گور بردارند و زمین را بحال خودبازگذارند . ازآن جایگاه عبرت‌شتابان دور شدم وتا شب آرام نیافتم. نیم شب‌که‌همه آسوده ازگردش‌روزگارخفته بودند این ابیات بخاطرم‌آمد:

ای غنوده در میان خاك سرد / همچو آتش در بن خاکستری
بازمانده گوری و عظمی رمیم / زآن تن سیمین وچشم عبهری
سربجای خویش ودروی مغزنی / همچو بی‌جان‌جسم و بی‌می‌ساغری
جعدمشکین‌مانده برجایست لیك / غالیه بر وی نـه و مشك تری
گرچه بودی روزگاری نوگلی / تازه و خرم چو باغ پربری
پای کوبان بربساط فروردین / بی خبر از برگ ریز آذری
یا نشسته تنگ پیش عاشقی / چون بتی انـدر کنار بتگری
یا غنوده با دلارامی بناز / چون تن سیمین میان بستری
این‌زمانت‌خوش‌همی‌بینم‌خموش / سر نهاده برزمین بی همسری
همچو دُرّی اوفتاده در خلاب / یا بخاك اندر نهفته آذری
یادت آید آن همه فرّ و شکوه / وآن دل‌انگیزی وآن‌افسونگری
یادت آید آن همه ناز و عتاب / با یکی غمدیده یار مضطری
با یکی افکنده در راهت دلی / با یکی بنهاده در پایت سری
تلخ‌چون خفتستی‌اینجا‌تلخ چون / ای بشیرینی تو روزی شکّری
بازگو لیلای خفته در لحد / چون رهاکردی توقیس عامری،
یاچوشیرین‌چون‌بخون‌بگذاشتی / پیکر پرویز ، با زیب و فری
مادری راسوختی‌درداغ خویش / یا نهادی کـودکی بی‌مادری
از کدامین شهر بودیّ و دیار / وزکدامین کشور وبوم و بری
بازگوی‌ازسرگذشت‌خودکه‌خود / آمدی اینجای یابا رهبری
واندراینجاچون‌بخاك‌اندرشدی / یافتی آیا حیات در خوری
نیست‌گشتی یاکه جانت باقیست؟ / درجهانی فارغ از شور وشری
من ندانم کیستی یا چیستی / وزچه مرزی و کدامین کشوری
گرچه خفتی سالیان وهیچکس / یاد می‌نارد زچون تو دلبری
ورچه مأوا ساختی از خامشی / وز فراموشیست برتو زیوری
لیك این‌دانم‌یقین‌کاینجا تراست / روزگار و روز از ما بهتری
نیست اینجایت غمی‌ازکین دهر / وز جفای چرخ وکید اختری
نه تنت را احتیاج جامه‌یی / نه سرت را آرزوی افسری

☆☆☆

ماهرویا هیچگه غمگین مباش — زاینکه تنها باز خفته ایدری
کاین‌جهان ماگذرگاهیست صعب — از فنایی تا فنای دیگری ...

کاوسیه ۱۵ تیرماه ۱۳۴۱

خاکستر

تا بکی زیست توان در غم نابوده و بود
ساتگینی ده و برهانم ازین گفت وشنود
محو دیدار توام ماه وشا خرده مگیر
اگرم بیم عدم نبود و پروای وجـود
هم از آن شب که بخلوتگه رندان رفتم
پیرم انگشت بلب هشت وخموشی‌فرمود
ساغری داد ازآن آتش سوزان و مرا
آن‌چنان سوخت‌که‌دیگر نه‌زیان‌ماندو نه‌سود
زآنگهم عشق بنزهت‌گه معنی ره یافت
زآن شبم عقل بسر منزل حیرت بغنود
وین‌که بینی‌که بمی‌سجده بردشام وصباح
هم از اول نه چنین شیفته و شیدا بود
شعله‌یی در دلش افتاد وچنان خاکش‌کرد
کاز وی‌اکنون نه شرر بازتوان‌جست و نه‌دود
حاصل هستیش ار می‌طلبی باز شنو
کآسمان نقد وجودش بچه نیرنگ ربود
اولش برسر زانوی عنایت بنشاند
وآخرش زیر قدمهای ندامت فرسود
هیچ دانی کـه زگمنام نمی‌آرد یاد
آنکه یك عمر بسر در قدمش ره پیمود

هامبورك ۵ بهمن ۱۳۴۱

تنها

هیچکس با من افسردهٔ افکار نماند — دل رسوا شده‌یی ماند ودل‌آزار نماند
سینه‌فارغ شد ازاندیشهٔ نیك و بد خلق — کس درین غمکدهٔ بی‌در و دیوارنماند
خم تهی گشت ومنم درهوس باده‌هنوز — در می خانه فراز آمد و خمّار نماند
چه ثمرگر بسرم عشق بپیرانه سراست — می‌چه ذوق‌آورد آنروزکه میخوارنماند
باورم نیست کزین بخت سیه باز رهم — که رفیقان همه رفتند وکسم یار نماند
آفتابم بلب بام شد و می‌دانم — بعد ازین‌جزشبی‌آن هم سیه وتارنماند
غم ایام کـرا گفت توانی گمنام — غمگساری زکه جویی که مدد کار نماند
همه سرمست غرورند وازین بی‌خبران — باکه گویم‌که یکی بخرد وهشیار نماند

هامبورك ۲۸ بهمن ۱۳۴۱

سراب هستی

سهل است اینکه ملك جهان آرزو کنم — آن عمر رفته را بکجا جستجو کنم
با شهپر شکسته درین گوشهٔ قفس — چون گردش سپهر بلند آرزو کنم
عهد شباب بین که نپایید تا دمی — با وی حدیث خواهش دل موبموکنم
یاران کجاست اهل دلی کز شتاب عمر — گر روزگار امان دهدم گفت وگو کنم
وزاین سراب هستی در وادی عدم — پیشش دمی حکایت سنگ و سبو کنم
من کز جهان وهرچه دراوهست فارغم — چون با جهان وهرچه دراوهست خوکنم
ازآشیان قدسم و بخت ار مدد کند — زی آشیان قدس دگر باره رو کنم
گمنام اگر فریب امل فرصتی دهد — فارغ شوم زخویشتن و یاد او کنم

هامبورگ چهارم اسفند ۱۳۴۱

پیوند نو

تا چند درین مرحله پابند توان بود — خشنود بماتم‌کده تا چند توان بود
تا کی پی‌آرام دل بی‌خردی چند — خوکرده بهر حیله وترفند توان بود
دل بسته‌بهر خدعه وتزویر توان زیست — وارسته زهر موعظه وپند توان بود
اندوه کم وبیش جهان کشت مراکشت — یارب سببی سازکه خرسند توان بود
تقدیر اگر یار شود از ره تدبیر — با یار زنو برسر پیوند توان بود
در مصطبهٔ دردکشان با مدد پیر — ازجهل توان رست وخردمند توان بود
ای طایر قدس ارنظر از دانه بپوشی — با فر هما نیز همانند توان بود
گمنام ببایدکه زخود نیز نهان گشت — تا لایق الطاف خداوند توان بود

هامبورگ ۲۳ دیماه ۱۳۴۱

رخسار مادر

شنیدم که از دختری ماهروی — دلارا بتی دلبری سیمتن
دو چشم جهان بین بخردی ربود — ستمکار دیرینه چرخ کهن
بروزی که از فر اردیبهشت — جهان را دمیده شود جان بتن
برفت آن پریچهر در بوستان — نشست از بر سبزه و نسترن
بنالید ، از جور چرخ کبود — ز غم چاك زد بر بدن پیرهن
بگفت ای خداوند بالا و پست — پدید آور ماه و عقد پرن
شنیدم که بر صفحهٔ تیره خاك — در افکنده‌یی نقشهای حسن
خجسته گلی در گلستان عشق — بپروردی و نام کردیش (زن)
بدو گونه چون دو گل سرخ فام — سهی قامت و پرنیانی بدن
بیاوردی آنگاه و کردی اسیر — بگیسوی این فتنهٔ انجمن
هژبران گند آور تیز چنگ — دلیران پیل افکن کوهکن
ز فر بهاری شنیدم که باز — جوانگردد این روزگار کهن
بیابد ز نو رونق و فرو آب — چو آراسته بتکده برهمن
شود باغ چون دختری شوخ چشم — بر اندازد آن جامه شوخگن

☆☆☆

از این خرمی هر کرا بهره ئیست
نباشد جز از تیره‌گی بهر من

ز تابیدن مه جهان خرمست
ز نا دیدنش من بسوك و حزن

نیارد زدود از دلم درد و رنج
نه لاله بهاری نه سبزه چمن

مرا گرچه دارد زمانه بدرد
مرا گرچه دارد جهان در محن

ننالم ز بد خویی روزگار
وزین ناتوان گیر عاجز فکن

ولی در جهانم یکی آرزوست
که : بینم رخ مادر خویشتن

مرغ دل

مرغ دلم پس از تو بشاخی مکان نجست
بس آشیانکه یافت ولی آشیان نجست

ماه رخت چو از افق دل طلوع کرد
دیگر ستاره‌یی ره این آسمان نجست

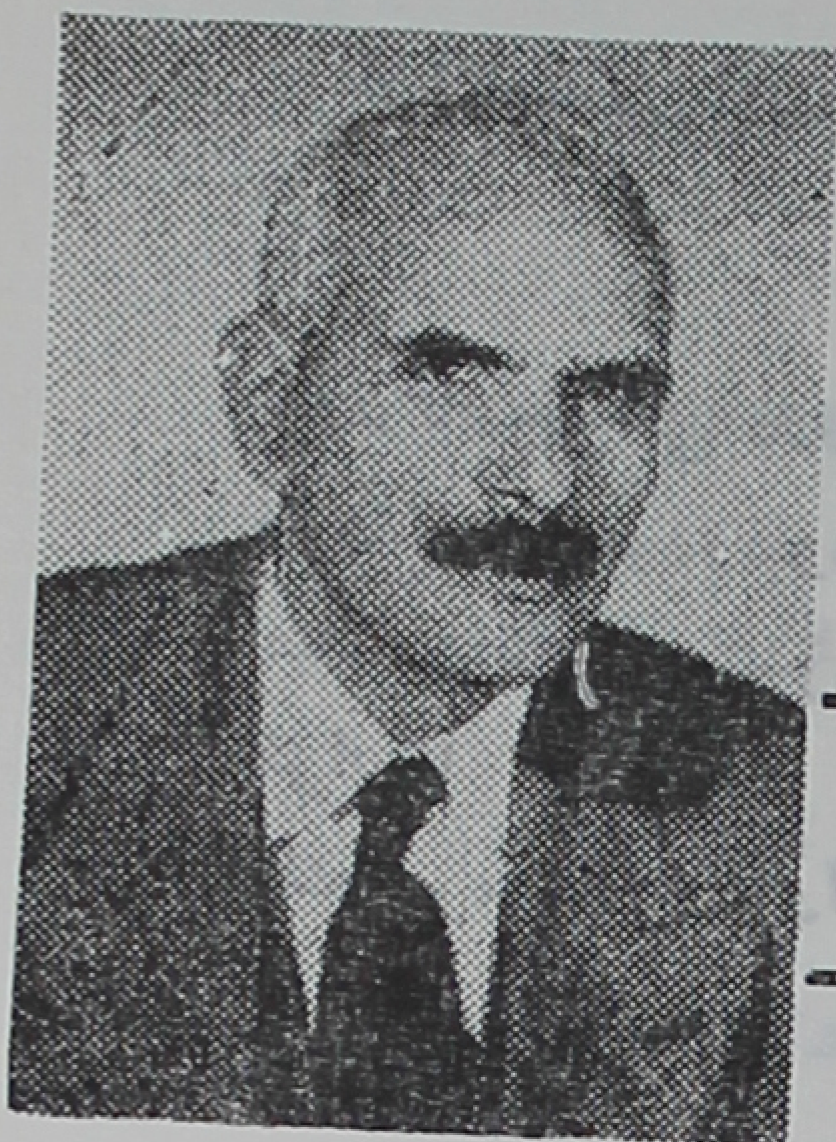
آرام جان نخواهم و شاد آنکه از نخست
در راه عشق روی تو آرام جان نجست

نازم بهار خرم رویت که هیچگاه
آسیب خشکسال و بلای خزان نجست

دست زمان زدود ز دل جلوهٔ نشاط
خرم کسی که ره ز عدم زی جهان نجست

استاددکتر ذبیح‌الله صفا برعکس شهرت‌عجیب‌وخیره کننده‌ای‌که در عالم ادب دارد، دراشعار خود**گمنام** تخلص مینماید.





حبیب یغمائی

سید حبیب یغمائی فرزند مرحوم **میرزا اسدالله منتخب السادات** برادرزاده **میرزا آقا اقبال جندقی** شاعر معروف است ، وی در سال **۱۲۸۰** شمسی در دهکده **خور** ازبخش **بیابانک** و جندق متولد شده، درآغاز جوانی بشهر **دامغان** رفت، مقدمات علوم جدیده را درمدرسه **سعادت ناظمیه دامغان** فراگرفت، سپس برای کسب دانش بتهران کوچید ودردارالمعلمین عالی (دانشسرایعالی) تحصیلات خودرا بپایان رسانید و در خلال این مدت به تکمیل علوم ادبیه وعربیه پرداخت و سپس واردخدمت وزارت فرهنگ شد، نامبرده مدت دوسال ریاست فرهنگ **سمنان ودامغان** را بعهده داشت، بعد ازبازگشت از **سمنان** در هنرستان دولتی و دارالفنون بتدریس ادبیات فارسی مشغول شد، سپس به اداره نگارش وزارت فرهنگ منتقل گردید وباسمت مدیرمجله **آموزش و پرورش** بنشردانش پرداخت در همین ایام نامه ماهانه ادبی و علمی **یغما** راکه اکنون سال هیجدهم انتشار آن است ویکی ازمجلات پرارج وقابل اهمیت ادبی وتحقیقی کشور بشمارمیرود تأسیس کرد .

حبیب یغمائی ازمحققان ودانشمندان بنام ایران بشمار میرود، علاوه بر ۱۸ دوره مجله وزین **یغما** دارای آثار گرانبهائی بشرح زیر میباشد :

داستان تاریخی دخمه ارغون- شرح حال یغما وجغرافیای جندق وبیابانک- **رساله‌ای درقافیه و قصیده معروف خاقانی** (فلك کجروترست از خط ترسا) رانیز بدستور **پرفسورماردانشمند شهیرروسی** شرح کرد واز طرف او بدریافت نشان نائل گردید .

تصحیح و چاپ **گرشاسب نامه حکیم اسدی طوسی**- تصحیح وچاپ **کلیات دیوان یغمای جندقی- تصحیح وچاپ تفسیرطبری** درهفت مجلد- **نمونه نظم ونثرفارسی** ازآثار اساتیدمتقدم-**حبیب یغمائی** درتصحیح وانتخاب **کلیات سعدی** ومنتخبات **فردوسی ونظامی** با مرحوم **فروغی** همکاری نزدیك داشت. وی علاوه برنویسندگی وتحقیق دارای قریحه سرشارشاعری نیزهست ودرحقیقت بعنوان نویسنده ومحقق و شاعر با ذوق ومعروف شناخته شده است .

از آثار نظمی اوست :

درود بر جوانی

بروزگار جوانی درود باد، درود — که دورهٔ خوش من دورهٔ جوانی بود
نبود اندوه بودو نبودو خوش بودم — خوشست هر که نباشد بفکر بودو نبود
امید داشتم و عشق داشتم آری — قبای هستی از این هر دو تار داردو پود
هزارها بدلم بود آرزو لیکن — فرشته‌ایست بر این بام لاجورد اندود
فلك بعمر من افزود واز نشاطم کاست — زمانه کاست زشادی و برغمم افزود

شکوه

تبه کردم جوانی تاکنم خوش زندگانی را — چه سوداز زندگانی چون تبه کردم جوانی را
بقطع رشتهٔ جان عهد بستم بارها با خود — بمن آموخت گیتی سست عهدی سخت جانی را
کی آگه میشود از روزگار تلخ ناکامان — کسی کو گسترد هرشب بساط کامرانی را
بدامن خون دل از دیده افشاندن کجا داند — بساغر آنکه میریزد شراب ارغوانی را
وفا و مهرکی دارد حبیبا آنکه میخواند — باسم ابلهی رسم وفا و مهربانی را

تصویری از عمر گذشته

بجستجوی ورق پاره نامه‌ای دیروز — چو روزهای دگر عمر خود هبا کردم
زروزگار قدیم آنچه کهنه کاغذ بود — گشودم از هم و آنسان که بود تا کردم
از آن میان قطعاتی زنظم و نثر لطیف — که یادگار بُد از دوستان جدا کردم
همه مدارك تحصیلی و اداری را — ردیف و جمع بترتیب سالها کردم
کتابها که بگرداندرون نهان شده بود — به پیش روی بر افشانده لابلا کردم
میان خرمنی اوراق این چنین ناگاه — ببحر فکر در افتادم و شنا کردم
بهر ورق خطی ازعمر رفته برخواندم — بهرقدم نگه خشم بر قفا کردم
نگاه کردم و دیدم که نقد هستی خویش — چگونه صرف ببازار ناروا کردم
چگونه در سر بی‌ارج و بی بها کاری — بخیره عمر عزیز گران بها کردم
دریغ و دردکه چشم او فتاده بود از کار — بکار خویشتن آندم که چشم وا کردم
برادران و عزیزان شما چنین مکنید — که من بعمر چنین کردم و خطا کردم

رباعی

بی بهره و بی‌نوا و بد اختر هم — در اول عمر بودم و آخر هم
مطرود حریم مؤمن وکافر هم — نومید از این‌جهان واز دیگر هم

مددکاری مجوی

غیر عزم خویشتن ازکس مددکاری مجوی
خودغم‌خودخور،زمردم‌رسم‌غمخواری‌مجوی

مرگ بهتر مرد را از منت دون فطرتان
همت ارباری‌کند، ازمردمان یاری مجوی

آزمودستم‌که احسان نیست احسان را جزا
خود بپاداش نکوکاری نکـوکاری مجوی

آنکه مارابهرخودخواهد، نه‌خودرابهرما
گروفا داری باو کردی وفاداری مجوی

در دو دنیا بارغم سنگین‌شود ازمال وزن
ای برادر! تاتوانی‌جز سبکباری مجوی

پستی و بالائی گیتی فزونست ای حبیب
درخم و پیچ طریق عمر همواری‌مجوی

قطعه یا غزل

صبح برنائی گذشت و شام پیری در رسید
هیچ صبحی نیست آری کزپی‌آنرا شام نیست

شام پیری نیزخواهد رفت و مرگ اندر فراز
هیچ آغازی نیابد کس کـه بی انجام نیست

گوسفندان را یکایك برد و خورد و گرسنه‌است
هیچ‌گرگی خیره‌تر زین خاك خون‌آشام نیست

از رمـوز آفـرینش هیچکس آگه نشد
حیرت من هم دراین وادی کم از خیام نیست

مرغ جان تا پر بریزد در کمینگاه سپهر
اختران جز دانه نبود کهکشان جز دام نیست

از حکیم ار نام ماند این نشان کودکی است
خود حکیم است‌آنکه جویای نشان و نام نیست

گر حقیقت نیست درگیتی نمیگویم کـه هست
ور حقیقت هست جز در مذهب اسلام نیست

کیمیای زندگی مستی بود گفت آن حکیم
راه دیگر در رهائی از غم ایام نیست

قطعه است این یا غزل نی قطعه باشد نی غزل
از پریشان فکرمن جز چند بیتی خام نیست

وصیت

من نمیخواهم که بعد از مرگ من افغان کنند
دوستان گریان شوند ودیگران گریان کنند !
من نمیخواهم که فرزندان و نزدیکان من
ای پدر جان، ای عموجان ، ای برادرجان‌کنند !
من نمی‌خواهم برسم سوگواری یا خبر
در جراید قصهٔ مرگ مرا اعلان کنند !
من نمیخواهم پی تشییع من خویشان من
خویش را ازکار وادارند و سرگردان کنند !
من نمیخواهم وگرچ این‌خواستن بس‌نابجاست
کاین تن فرسوده‌ام را دفن در تهران کنند !
من نمیخواهم پی‌آمرزش من قاریان
با صدای زیر و بم ترتیل الرحمن کنند !
من نمیخواهم که در ترحیم من یاران من
مجلسی سازند و تحسین مرا عنوان کنند !
آنچه در تحسین من گویند بهتانست و بس
من نمیخواهم مرا آلودهٔ بهتان کنند !
من نمی‌خواهم بکوی خانه‌ام همشهریان
شامگاهان زینسوی وآن سوی آتشخوان کنند !
من نمیخواهم خدا را بیگناهی گوسفند
بهر اطعام عزاداران من قربان کنند !
من نمیخواهم که از اعمال ناهنجار من
زایزدمنان تمنا بخشش و غفران کنند !
جان‌من‌پاکست و چون جان پاک باشد باك نیست
خود اگر ناپاك تن را طعمه نیران کنند !
من نمیخواهم که اشعار من و آثار من
ثبت در دفتر کنند و جمع در دیوان کنند!
مزد خدمت‌های دیرین مرا فرهنك داد
من نمیخواهم بعنوانی دگر احسان کنند !

☆☆☆

در نمکزاری کجا از هرطرف فرسنگهاست
پیکرم را بی‌کفن بی‌شست و شو پنهان‌کنند!



آقا نجفی سمنانی

میرزا محمد حسین نجفی فرزند **حاجی میرزامهدی** فرزند **حاجی میرزا ابراهیم مجتهد سمنانی** یکی از مجتهدان نامی و بزرگ سمنان محسوب است.

وی درسال ۱۲۸۸ قمری درسمنان متولد شده و تاسن هفده سالگی درشهرسمنان نزد اساتید معاصر به‌تحصیل مقدماتی مشغول بود، وسپس برای ادامه تحصیل به‌تهران عزیمت نمود، درمدت پانزده سال اقامت درتهران نزد اساتید بنام عصر مانند **میرزاابوالحسن جلوه** و آخوند **ملا عبدالرسول** به‌تحصیل اشتغال داشت ودرسال ۱۳۲۳ قمری مقارن انقلاب مشروطیت به‌نجف‌اشرف برای‌تکمیل تحصیلات عزیمت نمود وی درزمان سکونت درتهران وهمچنین در نجف باآزادیخواهان همکاری داشت ومجاهدت فوق‌العاده‌ای درامر مشروطیت نمود نامبرده درنجف‌نیزهفت‌سال درمحاضرمراجع تقلید زمان‌ازقبیل**میرزامحمد تقی‌شیرازی و آیت‌الله‌خراسانی و سیدمحمدکاظم یزدی** بادامه وتکمیل علوم مشغول بود، درسال ۱۳۳۰ قمری باکسب اجازه اجتهاد ازمراجع تقلید بایران‌مراجعت‌کرد، در موقع ورود به تهران مورد استقبال علماء ونماینده دربار قاجاریه واقع وبه‌لقب آقانجفی و دریافت عصای مرصع نائل و سپس‌به **سمنان** عزیمت نمود.

اشتغالات آن مرحوم درسمنان امامت **مسجد جامع** وتدریس درمدرسه **صادقیه (صادقخان)** و **مسجد سلطانی** بوده است.

در امر کشاورزی واحداث قنوات واحیاء موات بسیار علاقمند بودو ازراه فلاحت و زراعت امرار معاش مینمود ، در اواخر عمربنا بمصالحی در چهار فرسخی سمنان در املاک موروثی خود (**غیاث آباد**) سکونت‌نمودتااینکه دراوایل سال ۱۳۲۳ خورشیدی دارفانی رادرسمنان بدرودگفت ودرمزار خانوادگی خود (**علی‌ابی جعفر**) دفن گردید.



آقا شیخ محمد کاظم مهدوی دامغانی

آیت‌الله آقای حاج شیخ محمد کاظم مهدوی دامغانی ازعلمای خطه قومس محسوب است، وی بسال **۱۳۱۸** هجری قمری در **دامغان** متولد شده، ومقدمات را در دامغان فراگرفت و سپس برای ادامه و تکمیل تحصیلات **بمشهد** مقدس مشرف شد.

نامبرده ادبیات عربرا نزدمرحوم **میرزا عبدالجواد نیشابوری** (معروف بادیب بزرك) وسطوح فقه واصول وفلسفه قدیم وحکمت و کلام را نزد اساتید فن تلمذ نمود وسپس درحوزه درس مرحومان آیت‌الله **حاج آقا حسین قمی** و**آقا میرزا محمد آقا زاده خراسانی** و **آقامیرزا مهدی اصفهانی** طاب ثراهم حاضرشد ودرزمره خواص اصحاب نامبردگان و نخبه اهل‌علم **حوزه علمیه خراسان** بشمار آمد وبعدها در سال (۱۳۵۲) هجری قمری **بنجف اشرف** مشرف ودرك فیض محضر آیات‌الله مانندمرحومان **نائینی** و**آقاضیاء عراقی** و**سید اصفهانی** قدس‌الله اسرارهم رانیز نمود.

درحال حاضرمعزی الیه در**مشهد** مقدس اقامت دارد و با کمال خلوص و وارستگی بتدریس خارج فقه واصول وارشاد وتربیت طلاب مستعد میپردازد.

آقای دکتر **احمد مهدوی دامغانی** نویسنده ومحقق فاضل که ترجمه احوال وی درصفحه بعد خواهد آمد فرزند لایق ایشان میباشد.



دکتر مهدوی دامغانی

احمد مهدوی دامغانی بسال ۱۳۴۶ هجری قمری درمشهدمقدس متولد شده وی تحصیلات ابتدائی ومتوسطه را درهمان شهر گذرانید وقواعد ادبیات عرب را نیز درمشهد نزد اساتیدی چون آقای **شیخ محمد تقی نیشابوری (معروف بادیب)** آموخت و فلسفه قدیم را ازمحضر مرحوم **شیخ سیف‌الله ایسی** وبعدها درتهران از محضر مرحوم **آقا میرزا مهدی اصفهانی آشتیانی** استفاده کرد، درسال ۱۳۲۷ شمسی از دانشکده معقول ومنقول ودرسال ۱۳۳۳ دررشته ادبیات فارسی با عنوان فارغ‌التحصیل رتبه اول از دانشکده ادبیات لیسانسیه شد وازطرف وزارت فرهنگ نیز مدال درجه اول علمی باو اعطاء گردید، نامبرده درسال **۱۳۴۲** شمسی بدرجه دکتری ادبیات فارسی نائل گشت.

آقای دکترمهدوی دامغانی ازمحققان جوان وپرشوروفعال معاصراست، تحقیقات دقیق وی دررشته ادبیات عرب شایان توجه ودرخوراهمیت می‌باشد

ازتألیفات اویکی کتاب **ماخذ اشعارعربی کلیله ودمنه بهرامشاهی** است که قسمتی ازآن بطور مرتب در**مجله یغما** بچاپ رسیده است،

دیگری **ماخذ اشعارعربی مرزبان نامه** است.

هم‌چنین کتاب **«کشف الحقایق» شیخ عزیزنسفی** عارف قرن هفتم را تصحیح وتحشیه نموده که اکنون درزیرچاپ است.

ونیز تحشیه کتاب **«نهج المسترشدین» علامه‌حلی** قدس‌سره وترجمه **ظهر الاسلام احمد امین** راباید نام‌برد.



علامهٔ حائری

یکی ازدانشمندان بنام وعلماء بزرك عالم اسلام درعصرحاضر **آیت‌الله آقا شیخ محمد صالح حائری مازندرانی** است، نامبرده در حدود سی سال است که در سمنان اقامت دارد با توجه به سی سال اقامت مستمر مشارالیه درشهر **سمنان** وداشتن دوفرزند اززن سمنانی خود وآمیزش با عموم مردم، علاقه مفرط ایشان رابه این شهر میرساند وازاین نظر ایشان راسمنانی باید دانست.

آقای شیخ محمد صالح حائری فرزند آیت الله **آقا شیخ فضل‌الله مجتهد مازندرانی** میباشد، تولد ایشان درسال **۱۲۹۷** هجری قمری درکربلا اتفاق افتاده است علامه حائری مقدمات را درطفولیت ازمحضر آخوند **ملاعباس اخفش وآخوند ملاعلی سیبویه** فراگرفت وبرای تکمیل تحصیلات عازم نجف اشرف گردید ودر **۱۸** سالگی بتألیف رساله‌هائی موفق گردید وبتصدیق علمای وقت بدرجه اجتهاد رسید، مع‌الوصف ادامه وتکمیل تحصیلات وی تاسال **۱۳۲۴** هجری قمری درآنجا بطول انجامید وپس‌از این‌تاریخ **به‌بابل وآمل** رفت ودراواسط سلطنت **رضا شاه کبیر بسمنان آمد** ودر این شهراقامت نمود و تا کنون نیزدراین شهراقامت دارد، محضرشریف ایشان همواره فیض بخش خاص وعام میباشد علاوه برانجام نمازجماعت در**مسجد جامع سمنان** که بطورمستمر دراین‌مدت ادامه‌داشته و حتی یك نوبت تـرك نشده است صبحها اغلب حوزه درسی دارندواکثرطلاب علوم دینی ازخارج و داخل در حوزه درس ایشان حاضر شده و استفاده و استفاضه می‌نمایند.

حضرت آیت‌الله علامه مدام درحال تألیف وتصنیف کتابهای متعدد در علوم عدیده‌فقه و اصول ومنطق ومعانی وفلسفه وحکمت می‌باشد، تعداد تألیفات وتصنیفات ایشان که اکثرآنها بزیورطبع آراسته شده بالغ برسیصد جلد خواهد شد، قراربود تعداد واسامی تألیفاتشان تهیه وجهت درج دراین تألیف برای نگارنده ارسال شود، متأسفانه تاموقع چاپ این کتاب واصل نگردید تا نسبت بچاپ آن اقدام گردد، مقام علمی وفضیلت آقای علامه‌مستغنی ازهرگونه تعریف وتوصیف است، تبحرایشان درفقه وحدیث وادبیات عرب وایران بویژه تسلط کامل معظم‌له درزبان‌عربی زبان‌زد خاص وعام می‌باشد، با اینکه درحدود ۸۷ سال ازعمرایشان میگذرد مع‌الوصف با جدیت وشوقی هرچه تمامتردر راه نشرعلم وتقریروتحریر میکوشد. اوقات فراغت خودرا

نیز با سرودن اشعار و قصائد فارسی وعربی‌می گذراند، ودوجلد دیوان اشعار فارسی ایشان بنام **دیوان الادب** بچاپ رسیده است،یکی‌ازتألیفات مهم ودرخوراهمیت‌آقای علامه کتاب **حکمت بوعلی‌سیناست** که درچهارمجلد بچاپ رسیده است .

با وجود ضعف وپیری بیانی بسیارقراء و شیوا دارند بطوریکه هنگام صحبت شنونده را برسرشوق‌میاوردند ومطالب‌را نیز بسیارساده وروان‌بیان می کنند، منزل مسکونی ایشان در سمنان پائین تکیه پهنه ودرجوار مقبره امامزاده یحیی واقع‌است،آقای علامه به‌نگارنده‌لطف ومحبت خاصی‌دارند، راهنمائیها وهمچنین درك فیض ازمحضرایشان درمدت اقامت درسمنان برای این‌جانب فوق‌العاده مغتنم وگرانبها بود،

درپایان چندبیت از اشعار مستزاد ایشان‌برای حسن‌ختام دراینجا درج میشود :

مدیحه علویه مستزاد

گرد، گر از دامنه کوی تو است — توتیا است
درد اگر از شکن موی تو است — مومیا است
هرکه بجز روی تواش آرزوست — نیست دوست
هست مرآن راکه دلش سوی تواست — هرچه خواست
خاك درت را نفروشم بـه بر — یا بزر
کانچه بر او پای فلك پوی تواست — کیمیا است
چرخ اگرگرد جهان هرچه بـود — مشك سود
وآنهمه را گفت‌که چون بوی‌تواست — ازتوکاست
هرکه چنین گفت زبان خـدای — ای همای
در دوسری لعل سخنگوی تـو است — گفت راست
گردش چشم توبدین نـه سپهر — داده مهر
نه‌کره در یك خم ابروی تو است — حق‌گواست
هستی جانرا که برای تو زیست — نیست نیست
جنبشش از جنبش بازوی تواست — هرکجاست
آنچه من آموختم اندر جهان — زین وزان
نقطهٔ خال لب دلجوی تـو است — دلگشا است
قبله چوگم‌گشت چه سود از جدی — یازفی
کعبه ما طاق دو ابروی تو است — بی‌ریا است
کار بد و خوب و عیار سرشت — زیب وزشت
سنجشش از سنگ ترازوی تواست — عدل وراست
مزکت و میخانه و بت یا کنشت — یا بهشت

جمله اگر بسته گیسوی تو است پادشا است
صبحدم آندم که برآرد نفس با هوس
گر نفسش بی‌دم یا هوی تواست بد هواست
هرکه دم از ناو ونئی برکشید شادوشید
درسرش ارشور وهیاهوی تواست دلرباست
باد صبا امشبه جان را سزد خوش وزد
خود مگر ازکوی چومینوی توست کاشناست
چین دو زلفت شده بر دشت چین نافه چین
مشك خطاگرز جز آهوی تو است برخطاست
خاك درت دُر تر آرد برون درفزون
وین همه اختر زدر کوی تو است رهنماست
برملکوت اررود از بام تو نام تو
هرملکی خیره زنیروی تو است جبهه ساست
آری اگر درد، تو درمان توئی جان توئی
دادن و بستادن جان خوی تواست بس بجاست

☆☆☆

دیگر علما ودانشمندان نامی قومس بشرح زیرند :
کاتب شهیر محمدبن علی‌الزیدری - طاهر فریومدی‌مؤلف هفت‌اقلیم - میرزا عبدالرفیع آل‌حاجیلار از تدوین کنندگان نامه دانشوران وفرهنك ناصری- **حاج سید عباس ابرسجی** که درعلم فلسفه وحکمت دست‌داشت ودرسال **۱۳۴۷** قمری‌در مشهد فوت نمود - **حاج سید محمود شاهرودی - مرحوم حاج‌میرزا ابراهیم مجتهد سمنانی - مرحوم شیخ العلماء سمنانی - میرزا مسیح سمنانی - ملا عباسعلی ارسطو - مرحوم حاج آقا عبدالعلی الهی - شیخ علی محمد آزاد - شیخ عباسعلی مظفری ابرسجی - حاج شیخ آقا بزرك اشرفی و حاج شیخ عبدالله مهدوی - مرحوم آقاشیخ هادی شریفی سمنانی- مرحوم ملاآقامحمد تشرفی**
از نویسندگان‌ومحققان‌معاصر آقایان**اقبال‌یغمائی ورضاپیوندی** رانیز بایدنام‌برد.



محمد علی شفیعی

آقای محمد علی شفیعی فرزند **احمد** از نویسندگان وکاوشگران پرشور و فعال فرهنگی شاهرود است.

وی تحصیلات ابتدائی را در **شاهرود** و **سبزوار** و **مشهد** بپایان آورده وتحصیلات متوسطه را در **دارالمعلمین** تهران فرا گرفته و سپس در فرهنگ شاهرود وارد خدمت شده است.

مدت پانزده سال در دبیرستان دخترانه هفده دی شاهرود بتدریس ریاضیات (جبر و هندسه) اشتغال داشته واکنون مدت دهسال است که ریاست **کتابخانه** فرهنگ شاهرود را برعهده دارد.

آقای شفیعی علاوه برفعالیتهای مستمر برای افزودن تعداد کتابهای کتابخانه فرهنگ که طبق نوشته خود وی:

(ناگفته نماند روزی که مأمور تشکیل کتابخانه فرهنگ شاهرود شدم کتابخانه مذکور حتی یك جلد کتاب نداشت ودر بدو امر با دویست جلد کتاب امانتی کار را شروع کردم. اکنون کتابخانه درحدود سه هزار جلد کتاب ذیقیمت دارد).

به تحقیق در آثار تاریخی شاهرود و حوالی آن پرداخته و جزوه‌هائی نیزمنتشر کرده است.

فعالیت وپشتکار ایشان دراین راه بسرحد نهائی عشق وعلاقه است، همکاری وتشریک مساعی بی‌دریغی که درمورد عکس برداری ازآثار تاریخی **بسطام** و **قلعه نوخرقان** جهت این کتاب معمول داشتند برای نگارنده بی‌نهایت مغتنم وقابل توجه بود.

آثار قلمی نامبرده بشرح زیراست:

تاریخچه فرهنگ شاهرود ضمیمه سالنامه ۳۵-۱۳۳۶ فرهنك شاهرود.

تحقیقی دراحوال واشعارحافظ شیرازی

- ابنیه تاریخی بسطام وقلعه نوخرقان.

- ابن یمین وابنیه تاریخی فرومد.

فصل بیست وچهارم

وزراء ومشاهیر قومس

ابو علی دامغانی

ابوعلی دامغانی از وزراء سلسله **سامانیان** است، که‌بعداز **عبدالله عزیر** منصب وزارت **منصور بن‌عبدالملك بن نوح سامانی** برعهده‌اومحول شد، **خوندمیر** دردستور **الوزراء** درباره وزارت **ابوعلی دامغانی** مینویسد :

ابوعلی دامغانی دروقتیکه **عبدالله عزیر** ازعزوزارت دورافتاده بود. **بخوارزم** رفته، منزلت‌وزارت را تکفل نمود و چون هرج و مرج باحـوال مملکت **امیرنوح** راه یافته، بغراخان وجمعی دیگراز معاندان برممالك سامانیان استیلا داشتند کاری از پیش نتوانست برد وبزودی ازآن شغل معزول گشت .

درجزوه‌جغرافیای‌تاریخی‌دامغان درباره‌این وزیرچنین نگارش رفته‌است. البته دراین رساله بجای ابوعلی‌دامغانی (علی‌دامغانی) ذکرشده است :

ابوعلی سیمجور وقتیکه برتاش غلبه یافت و جرجان راگرفت **عبدالله عزیز** وزیرش، ویرا تشویق وترغیب میکردکه‌کارتاش را یکسره کند اما سیمجور از تعقیب دشمن هراس داشت ومیترسیدکه باوولشگریانش چشم زخمی برسد و چون عبدالله وزیر بر اینکار اصرارداشت اورا معزول کرد ودرسنه **۳۷۷** هجری وزارت به **علی دامغانی** سپرد .

این‌وزیرباصلاح‌کارها همت‌گماشت اما باهمه فراست وذکاوتی که‌داشت چون قدرت و قوت‌وزراءکم شده‌بود وامورلشگری صورت خوبی‌نداشت موفقیت نیافت ناچار ازکاربرکنار شد ووزارت بابونصرزید واگذار گردید، اوهم‌کاری ازپیش نبرد ودوباره وزارت بـه **علی دامغانی** رسید .

بعد از**ابوعلی دامغانی** منصب وزارت به **ابوعلی‌محمدبن محمد بلعمی** مترجم **تاریخ طبری (تاریخ بلعمی)** رسید .

قاضی القضاة علی دامغانی

دامغانی (اخ) علی قاضی القضاة بعهد **قائم خلیفه عباسی** میزیسته . وی درفتنه **ارسلان بساسیری** درحرم خلیفه همراه **وزیر ابومسلم** و خود خلیفه و رئیس الرؤسا ابن شروان و غیر هم گرفتار و برشتر نشانیده و گرد بغداد برسوائی گردانیده و سپس کشته شده است . (تاریخ گزیده چاپ اروپا صفحه ۳۵۷)

قاضی محمد دامغانی

قاضی محمدبن علی الدامغانی از دست پروردگان **خواجه ابونصر کندری** وزیر معروف **طغرل شاه سلجوقی** است، **سیف الدین حاجی بن نظام عقیلی** در کتاب **آثار الوزراء** مینویسد :

سلطان **طغرل بیک بن میکائیل بن سلجوقی** بتدبیر **خواجه عمیدالملك ابونصر کندری** بغداد را گرفت ودرتصرف خود درآورد ودخترخلیفه **القائم بامرالله** را جهت سلطان خواستگاری کرد، خلیفه امتناع نمود وزیرعبدالملك دست خلیفه رااز تصرفات اموال دربست، تابتنگ آمد وبوصلت رضا داد **قاضی محمدبن علی الدامغانی** را تربیت فرمود تاخلیفه، سلطان قضای بغداد رابدودادند ودر تواریخ مرقوم است که قاضی را در تمام عمردر همه روی زمین يك دینار بدست تملیك نبود ودراز گوشی نداشت که برنشیند ازکارقضا چندان نعمت حاصل کرد که دویست هزار کرّ (خروار) غله اززراعت اوحاصل میشد وسالهای بسیار قضای بغداد بنسل اوبماند .

ملك جلال الدین مخلص سمنانی

ازوزراء سلسله ایلخانان مغول است، بطوریکه در **دستور الوزراء خوند میر** آمده جدش **امیرضیاءالدین** ملازمت سلطان **محمد خوارزمشاه** را برعهده داشت و در آن اوان که **ارغون خان** درخراسان بامر ایالت اشتغال داشت ملك **جلال الدین مخلص سمنانی** بدرگاه او راه یافت و بعد از شهادت **خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان جوینی** درسال ۶۸۳هجری قمری منصب وزارت بوی تفویض گردید، ومدت پنجسال در امر وزارت باقی بود تا اینکه در اثر عداوت **امیرطوغان** که یکی از امراء باقدرت ارغون بود بقتل رسید .

قاضی رکن الدین صاین سمنانی

قاضی رکن الدین صاین سمنانی دائی **شیخ علاءالدوله سمنانی** است که از مقربان **ارغون** بود، وبنام قاضی مخصوص دردستگاه ارغون خان میزیست .

وی تازمان غازان خان حیات داشته ودرسال ۷۰۰هجری درجریان اختلاف با بزرگان وقت بدستور غازان بقتل رسیده است .

رکن‌الدین صاین سمنانی

رکن‌الدین صاین سمنانی ازقاضی زادگان **سمنان** بود درعهد **طغا تیمورخان** تقربی زیاده‌ازحد یافت ومنصب پیش‌نمازی خان بدومتعلق گردید.

وی آموزگارطغا تیمورخان نیز بود وخواندن‌ونوشتن را باومیاموخت.

حکایت کنندکه‌شخصی از**مولانا رکن‌الدین صاین**پرسید که خان چیزی یادمیگیرد یا خیر؟ رکن‌الدین میگوید آپارخان (که در آن زمان فوت شده بود) را چیزی آموختن سهل‌تراست تاطغاتیمورخان رابرحسب اتفاق خان درپشت پرده صحبت رکن‌الدین صاین راشنید و دستور داداورا مقیدومحبوس سازند

رکن‌الدین صاین این رباعی‌را درزندان سرود :

درحضرت شاه چون قوی‌شد رایم — گفتم که رکاب را ز زر فرمایم
آهن چوشنیداین حکایت از من — در تاب شد و حلقه بزد برپایم

وبرای خان فرستاد وخان با خواندن رباعی فوق دستور آزادی او را صادر نمود.

پهلوان حسن دامغانی

همانطوریکه درفصول تاریخی این‌تألیف در صفحات قبل (**نهضت سربداران**) بیان گردید، **پهلوان حسن‌دامغانی** یکی‌ازسرداران وفرمانروایان نهضت‌سربدار است، وی‌در سنه ۷۶۲هجری بعد ازقتل **لطف‌الله‌بن مسعود باشتینی** بحکومت رسید وتا سال۷۶۶ هجری حکومت دولت سربداران رابرعهده داشت.

پهلوان حسن دامغانی در سال **۷۶۶** هجری بقصدجنگ‌با **امیر ولی** به‌استرآباد حرکت‌کرد، در غیاب وی **خواجه علی مؤید** از موقعیت استفاده‌کرد وسبزوارپایتخت دولت سربداران راتسخیرنمود،چون این‌خبر به سپاهیان پهلوان حسن دامغانی که همراه او بودند رسیدآنان ازترس اسارت زن وفرزندان خودکه درسبزوار بسرمیبردند سر**پهلوان حسن دامغانی** رابریدند ونزد **خواجه علی مؤید** بردند.

برای اطلاع بیشتر از جریان فوق‌الذکر **به نهضت سربداران** در این تألیف مراجعه شود.

خواجه یونس سمنانی

خواجه یونس سمنانی وزیر **پهلوان حسن دامغانی** فرمانروای دولت سربداران بود.

وی درسال **۷۶۶** هجری در حین تصرف سبزوار توسط **خواجه علی مؤید** کشته شده است.

خواجه یحیی سمنانی

خواجه یحیی سمنانی وزیر **امیر تیمور گورگان** بود و تا آخر عمر درامر وزارت امیر تیمور باقی ماند و بعد از وی فرزندش **خواجه عماد الدین مسعود**سمنانی بوزارت برگزیده شد.

خواجه عماد الدین مسعود سمنانی

خواجه عماد الدین مسعودبن یحیی سمنانی بعد از فوت پدر وزارت **امیر تیمور گورکان** را عهددار گردید.

بطوریکه در تاریخ مسطور است، امیر تیمور هیچیك از اصحاب دیوان را باندازه‌وی دوست نداشت، واورا بعنوان وزیر ومحرم خود انتخاب کرده بود وفرزند خطاب می کرد.

خواجه مسعود در ضمن محاصره بغداداز طرف امیر تیمور، تیر خورد و جهان‌را وداع گفت.

خواجه شرف الدین علی سمنانی

خواجه شرف الدین علی‌سمنانینیز ازوزاء **امیرتیمورگورکان** برده‌که در سال ۸۰٤ هجری منصب وزارت یافته‌است.

خواجه غیاث‌الدین سالار سمنانی

خواجه غیاث‌الدین سالار سمنانی در زمان **امیر تیمور گورکانی** متصدی اموردیوانی‌وشغلهای مهم‌دربار بود، ودرهمین‌زمان‌شهر**یزد** راآبادنمود و آنرا **دارالعباده** نامید.

بعد از فوت امیرتیمور خواجه **غیاث‌الدین** بملازمت **شاهرخ شاه** شتافت‌ودرسال **۸۱۰** هجری‌منصب وزارت یافت، این‌وزیرمردم‌دار درزمان وزارت خود بزیر دستان نهایت محبت را مبذول‌میداشت،ولی‌به امراء وارکان دولت توجهی‌نمینمود، بهمین علت براثرسعایت امراء دولت بعدازیکسال از وزارت معزول گردید وبا شکنجه وعقوبت بقتل رسید.

بعدازوی‌منصب وزارت به‌**سید فخرالدین‌محمد** رسید.

خواجه مسعود دامغانی

خواجه مسعود دامغانی وزیر **ملك اشرف بن امیر تیمور تاش بن امیر چوپان** برادر **شیخ حسن کوچك** بوده است، **در دستورالوزراء خوندمیر** درباره **خواجه مسعود دامغانی** چنین نگارش رفته‌است:

بعداز عزل **خواجه‌عبدالحی** وزیر ملك اشرف شد، او داماد خواجهٔ مشارالیه بود

وخطی خوب وانشاء مرغوب داشت وچون اندکزمانی بدان شغل خطیر پرداخت ملک‌اشرف در اوایل محرم سنه **۷۵۱** هجری‌اورا گرفته درقلعه روئین دژ مقید ساخت، **خواجه‌مسعود دامغانی** در سال **۷۵۱** در زندان در گذشت.

ابو محمد دامغانی

ابومحمدبن عیسی‌دامغانی از منشیان بنام و مقربان **ابی منصور محمدبن عبدالرزاق** بود ومدت پنجاه سال بدین‌کار اشتغال داشت.

وی درخوش‌خطی و بلاغت وانشاه وتدبیرچندان معروف ومشهور بود که بدومثل‌می‌زدند **ابومحمد** بزبان فارسی وعربی‌شعرمیگفته وصحبت‌علما وشعرا راغنیمت میشمرده‌است.

شمس دامغانی

شمس دامغانی از حکام معروفی است که‌در کشور هندوستان دارای شهرت و اعتبار خاص بوده، بطوریکه نوشته‌اند نامبرده پس از تحصیل علوم در **دامغان بهندوستان** مسافرت‌کرد ودر دربار **فیروزشاه** پادشاه هند، بار یافت وبمرور اعتباری‌کسب‌کردومنصبی یافت، وی بسلطان گفت حاکم‌کجرات مالیات آنجا را درست تسلیم خزانه نمیکند چنانچه سلطان وی‌را بدان شغل منصوب دارد دوبرابر معمول بسلطان خراج خواهد پرداخت فیروز شاه شمس رابحکومت **کجرات** فرستاد اما بزرگان در نهان باا‌و مخالفت‌کردندونگذاشتند موفق شود، شمس چون حال رابدین‌منوال دید یاغی‌شدوبرای خود دستگاه امارتی‌ترتیب‌داد لیکن اهالی **کجرات** باشاره فیروزشاه به‌اوحمله‌کردند ودرسال **۷۷۹** هجری ویراکشتند و سرش را بدرگاه پادشاه فرستادند.

خواجه شمس‌الدین علی بالیچه سمنانی

خواجه شمس‌الدین علی بالیچه ازوزراء **شاهرخ شاه تیموری**‌است، وی‌در سال ۸۴۵هجری بعدازعزل **امیرشقاقی** فرمان وزارت یافت وتاپایان عمر**شاهرخ** (۸۵۰ هجری) برمسند وزارت باقی‌بود، گویند چون شاهرخ فوت نمود **خواجه شمس‌الدین** بموطن اصلی‌خود **سمنان** بازگشت ودرآنجا جهان رابدرود گفت.

ازبناهای درخور ذکر**خواجه شمس‌الدین علی‌بالیچه** درسمنان **ایوان مسجد جامع** است‌که بهزینه شخصی وی بناگردیده وتاکنون باقی وپابرجاست.

خواجه وجیه‌الدین محمود سمنانی

خواجه وجیه‌الدین محمودبن اسماعیل سمنانی برادر**خواجه شمس‌الدین علی بالیچه**‌است، وی مدتها وزیر **میرزا بایسنغر ومیرزا علاءالدوله** بود چون **میرزا ابوالقاسم بابر** بسلطنت رسید **خواجه وجیه‌الدین** رامورد محبت قرارداد واورا بامارت

دیوان اعلی منصوب داشت، بعدازفوت میرزا ابوالقاسم بابر پسرش **میرزا شاه محمود** نیز بنا بوصیت پدراداره امور کشوررا بعهده اومحول کرد، ولی‌وقتیکه شاه محمود از ترس حمله **میرزا ابراهیم** پسر **میرزاعلاءالدوله** رو بسفر نهاد، خواجه وجیه‌الدین نیز بمیرزاابراهیم پیوست، ازقضا دستگیر گردید وبعدازشکنجه بسیار بقتل رسید.

خواجه قطب‌الدین طاوس سمنانی

یکی‌از وزراءمعروف **دوره‌تیموریان** که‌اهمیت وشهرت‌وی بسرحدنهائی‌است **خواجه قطب‌الدین طاوس سمنانی** می‌باشد، که مرتبه ومقامی بس رفیع در نزد پادشاهان تیموری داشته است، **غیاث‌الدین خوندمیر** در کتاب **دستورالوزراء** درشرح‌احوال‌مبسوط وی ازمردم داری ورعیت‌نوازی وسعی‌ومجاهدت درآبادانی که‌توسط وی‌انجام‌شده‌زیاد تمجید وتعریف کرده، **قطب‌الدین طاوس‌سمنانی** وزیر **میرزاابولقاسم بابر** بود ودرزمان‌وزارت میرزا ابوالقاسم بابر را بزادگاه خود سمنان دعوت نموده و از وی پذیرائی شایانی بعمل‌آورد، بعدازفوت میرزا ابوالقاسم بابر **سلطان سعید میرزا** ایالت **خراسان** را تسخیر نمود وی نیزمانند میرزا ابوالقاسم منصب وزارت خود را به **خواجه قطب‌الدین طاوس سمنانی** تفویض کرد، ولی بعدازچندی دراثرسعایت‌دشمنان معزول گردید درهمان‌اوان‌سلطان ازغرض ورزی دشمنان وی‌آگاه شد ودوباره مسند وزارت بوی‌تفویض‌نمود بطوریکه نوشته‌اند بعدازآنکه **سلطان سعید** درقراباغ بحکم **امیرحسن‌بیک ترکمان** کشته شد قطب‌الدین طاوس سمنانی وزارت امیرحسن بیک راقبول نکرد وروانه خراسان گردید ودرآنجا وزارت **سلطان حسین میرزا** رابعهده گرفت ودرسال ۸۷۴ هجری که **میرزا یادگار محمدبن میرزا سلطان محمدبن بایسنغر** بمدد امیرحسن بیک بهادر خطه خراسان راتسخیرنمود منصب وزارت به قطب‌الدین تفویض شد وی از قبول منصب وزارت خودداری‌کرد و بامر زراعت پرداخت و بعد ازچندی ازترس **خواجه مجدالدین محمد** بعراق وآذربایجان رفت ودرآنجا بعزت واحترام بزندگانی شرافتمندانه خودادامه دادتا سال ۹۰۰ هجری درسن۷۲ وفات یافت.

خواجه نظام‌الدین بختیار سمنانی

خواجه نظام‌الدین بختیارسمنانی در زمان **سلطان سعید**، ضابط ولایت بادغیس بود ودرایام دولت **سلطان حسن میرزا** بوزارت رسید، ولی چون در جمع آوری مالیات‌طبق‌تعهدی که سپرده بود ازعهده‌برنیامد، ازوزارت‌معزول‌وزندانی گردیدوپس ازمدتی درزندان دارفانی رابدرود گفت.

اسماعیل دامغانی

اسماعیل دامغانی ازسرداران معروف زمان **فتحعلی شاه قاجار**است، وی طبق دستورفتحعلی شاه درربیع‌الاول سال **۱۲۲۹** هجری باتفاق دو برادر خود بنام **ذوالفقار خان ومطلب‌خان** باپنجهزارسپاهی بدفع‌یاغیان **خراسان**پرداخت ودرجنگ‌مذکورپیروزی بزرگی‌نصیب وی شد، **فتحعلیشاه** به جبران رشادت و از خودگذشتی وی بیست وپنجمین دخترخود **مولودسلطان خانم** رابزوجیت پسراو **رضا قلی‌خان** درآورد .

ذوالفقارخان سمنانی

ذوالفقارخان سمنانیازسرداران معروف زمان **فتحعلیشاه قاجار**است، نامبرده باتفاق برادرخود **اسماعیل خان** دردستگاه **فتحعلی‌شاه** واردخدمت شد و با رشادت واز خودگذشتگی که این‌دوبرادر درسرکوبی یاغیان‌آن زمان نمودند، توجه‌فتحلی‌شاه قاجاررا بخودجلب کردند، بهمین‌علت بودکه بعد ازمدتی فرمان حکومت سمنان بنام **ذوالفقارخان** صادر شد، بطوریکه نوشته‌اند **ذوالفقارخان**مردی جبار وتند خو وبد دهن بـود و **میرزا ابوالحسن یغمای جندقی** شاعرمعروف نیزمدتی منشی این‌سردار بوده است .

ازتاریخ تولد ومرگ **ذوالفقارخان** اطلاع صحیحی دردست نیست ولی قدر مسلم اینکه نامبرده‌قبل ازسال **۱۲۳۰** هجری (تاریخ بنای مسجد شاه سمنان) فوت نموده‌است .





میرزا اسدالله خان وزیر سمنانی

میرزا اسدالله‌خان، معروف به **وزیر** درخانواده‌محترمی در سمنان‌متولدشده، وی‌در کودکی تحت سرپرستی عموی خودکه شخص‌ثروتمند وبا نفوذی بود قرار داشت، درسنین جوانی بعلت تحقیرعموی خودپای پیاده ازسمنان به طهران آمد وبرای امرارمعاش درجستجوی کاربرآمد، چون‌خط بسیارزیبائی داشت بهمین علت به دربار **ناصرالدین شاه قاجار** راه یافت وبعداز مدتی جزء ملتزمین **شاهزاده نیرالدوله** والی خراسان درآمد و بعنوان منشی شاهزاده برگزیده شد وبهمراه **نیرالدوله** بخراسان رفت.

این‌جوان‌فعال دراندك‌مدتی مدارج ترقی‌را طی کردتااینکه عنوان وزارت **نیرالدوله** بوی‌تفویض شد، ازتاریخ تولد ومرگ وی اطلاع صحیحی دردست نیست

ازمرحوم **میرزا اسدالله‌خان وزیر** هفت پسر وچهار دختربجای مانده که مشهور آنان **مرحوم نایب‌الصدر سمنانی** و **مرحوم میرزا فتح‌الله خان صفاءالملك** (پدر آقای دکتر جواد صفائی) میباشند، دو برادرفوق‌الذکر درسلك **فقرای نعمت اللهی صفی‌علیشاهی** بوده و هردونفر بمقام ارشاد ودستگیری رسیده‌اند، نامبردگان در حسن خلق و ادب بسیارمعروف و همواره مورد احترام آشنایان ومریدان خودبوده‌اند.

عمیدالممالك سمنانی

میرزا محمد خان نصیری ملقب به **عمیدالممالك** فرزند **مرحوم حاجی میرزا محمد حسین مستوفی سمنانی** در سال **۱۲۸۰** هجری قمری در سمنان متولد شده. وی‌تحصیلات خود را مطابق معمول آن زمان در مکتبهای قدیمه ودر نزد اساتید فن آموخت.

پدروی مرحوم **میرزا محمد حسین مستوفی** در زمان حیات خود دفاتر استیفاء رابه‌کوچکترین فرزند خود **میرزا محمد** که جوان فعال وبا استعدادی بودتفویض نمود و بهمین علت بعد ازمرگ پدررسماً بعنوان مستوفی سمنان برگزیده‌شدوبنام میرزا محمدمستوفی معروف گردید، وچندی‌بعددراثر ابرازلیاقت درشغل خودازطرف **مظفرالدین شاه‌قاجار** به **عمیدالممالك** ملقب‌شد.



ردیف نشسته روی صندلی از راست بچپ
۱ – میرزا عنایت اله پدر آقای عنایتی ۲ – مرحوم آقا میرزا محمدحسین نجفی ۳ – آقای متولی باشی
۴ – شناخته نشد ۵ – مرحوم عمیدالممالك ۶ – منشی باشی
ردیف نشسته از راست بچپ نفرچهارم ذوالفقاری – نفر ششم مرحوم مجدالاشراف – نفر هفتم میرزا هادی طلوعی پدر آقای حسین طلوعی سمنانی

پس از برقراری رژیم مشروطه چون سیستم مالیاتی در ایران تغییر کرد، مرحوم عمیدالممالك نیز نام استیفاء خانه سمنان را به اداره مالیه تغییر داده و اولین اداره مالیه سمنان و دامغان را تشکیل داد و خود پیشکاری دارائی ایالت قومس را برعهده گرفت و چندین سال بدین سمت باقی بود.

وقتیکه **شاهزاده نصرت‌الله خان امیراعظم** بحکومت ایالت قومس (سمنان، دامغان، شاهرود، بسطام) منصوب شد. مرحوم **عمیدالممالك** را بعنوان نایب‌الحکومه برگزید. ولی بعداً دراثر اختلاف با **امیراعظم** واظهار نارضایتی ازاعمال ورفتار حاکم مذکور اجباراً به تهران عزیمت نمود.

بعد ازکشته شدن **امیراعظم** بدست **شجاع نظام** برادر **شجاع لشگر** (شهریور ۱۲۹۵ شمسی) مجدداً مرحوم عمیدالممالك بریاست ممیزی **سمنان و دامغان و شاهرود وبسطام واستر آباد** منصوب گردید.

پس‌از اتمام کارممیزی وانحلال ادارات ممیزی بعلت سوابق دوستی وآشنائی بامرحوم **قوام‌السلطنه** که درآن موقع والی خراسان بود، درسال **۱۳۳۵** قمری بحکومت **قوچان** برگزیده شد وسپس بحکومت مشهد ومعاونت ایالت خراسان انتخاب گردید.

بعدازکودتای **۱۲۹۹** شمسی‌چون مورد اعتمادکامل مردم سمنان بود، به نمایندگی دوره‌چهارم‌قانونگزاری ازسمنان‌ودامغان انتخاب‌شد وپس‌ازپایان دوره‌چهارم مجلس بحکومت **تربت حیدریه** منصوب گردید.

مرحوم عمیدالممالك در شوال سال **۱۳۴۵** هجری قمری در حین مسافرت از تربت به مشهد به مرض قولنج ومعده دچاروپس‌از دو روز دارفانی رابدرود گفت و درشهر مشهد در**مقبره عادلشاه** مدفون گردید.

آقایان **عنایت‌الله نصیری** نماینده مجلس شورایملی و **تیمسارسپهبد نعمت‌الله نصیری** رئیس‌شهربانی کل کشورومرحوم **دکترنصرت‌الله نصیری** معاون اسبق وزارت فرهنگ از فرزندان‌لایق **عمیدالملک سمنانی** می‌باشند .

تیمورتاش

عبدالحسین‌تیمورتاش(سردارمعظم) فرزند**حاجی کریمدادخان‌معززالملک نردینی** درسال **۱۲۶۰** خورشیدی متولد شد .

پس‌ازتحصیلات مقدماتی بروسیه رفت ودرمدرسه‌سوارنظام‌امپراطوری در**پطرسبورك** مشغول تحصیل شد، درسال ۱۹۰۶ میلادی بایران مراجعت کرد ومدتی فرمانده قشون‌خراسان بود ودردوره سوم تقنینیه از همان خطه‌به نمایندگی مجلس شورایملی انتخاب گردید و در ادوارچهارم وپنجم نیزاز**خراسان**نماینده مجلس بود،مدتی‌نیز استانداری**گیلان** را بعهده داشت، تااینکه دردولت مرحوم **مشیرالدوله پیرنیا**که درسوم بهمن‌ماه **۱۳۰۰** شمسی‌تشکیل یافت‌بعنوان وزیردادگستری منصوب شدودرزمان‌نخست وزیری **اعلیحضرت فقیدرضاشاه کبیر**درکابینه‌های سوم وچهارم. ازهفتم شهریورماه **۱۳۰۳** تااواخرآذرماه**۱۳۰۴**خورشیدی وزارت فوائد عامه وتجارت رابعهده داشت .

تیمورتاش دراوائل سلطنت **رضاشاه‌کبیر** به وزارت دربار منصوب شد وتا روز شنبه‌ی‌سوم‌دی ماه سال**۱۳۱۱** شمسی،که ازاین خدمت معاف شد درکمال قدرت دراین‌سمت انجام وظیفه‌کرد .

تیمورتاش پس ازمدتی معافیت ازوزارت دربار در تاریخ ۲۹ بهمن ماه ۱۳۱۱ شمسی باتهام مساعدت درامرانحصارتریاك به **حاج امین‌التجار اصفهانی** و همچنین حیف و میل اموال عمومی‌توقیف ومحاکمه ومحکوم گردید .

تیمورتاش ازسیاستگران مبرزو باهوش قرن‌اخیر ایران‌بود ودر هوش وفراست، پشت کار ومجلس آرائی‌وچاره جوئی ونکته سنجی نیز بی‌نظیر بود، **مخبر السلطنه هدایت** در کتاب **خاطرات وخطرات** می‌نویسد :

(خشونتش بیش‌ازملاطفت بودو اواخردچار غروری شدید گشته بود)

وی ازمؤسسین**انجمن ادبی ایران** است و چند دیوان شعرنیز تصحیح نموده‌است .

درروز ۲۵ اسفندماه **۱۳۱۱** شمسی تیمورتاش درشعبه اول دیوان کیفر در یك محکمه سری‌محاکمه‌شد وبسه‌سال حبس مجرد وهمچنین‌پرداخت ۳۸۵۹۲ تومان و۱۷۱۲ لیره‌انگلیسی محکوم گردید .

پس‌از این‌محاکمه محکمه دیگری درروز سوم تیر ماه **۱۳۱۲** خورشیدی بطور علنی برای‌او تشکیل گردید ودادگاه وی‌را به‌پنجسال حبس مجرد وپرداخت ۹هزار لیره‌انگلیسی ودویست هزار ریال محکوم کرد .

تیمورتاش‌پس‌از مدتی که درزندان قصر گذرانیددرروز یکشنبه **۹** مهرماه **۱۳۱۲**شمسی درگذشت وجنازه وی‌را در **امامزاده عبدالله** مدفون ساختند .

برای اطلاع بیشتر بشرح احوال **مرحوم تیمورتاش** وجریان اتهام و محاکمه بی‌اساس وی به مقاله **خیمه شب‌بازی** استاد **سعید نفیسی** درشماره‌ی **۱۷ مجله‌ی سپیدو سیاه** مورخ ۲۳ آبان ماه **۱۳۳۴** شمسی مراجعه شود.



تصویر عده‌ای ازمشاهیر سمنان

ازراست بچپ ۱ - مرحوم حاجی صدیق الممالک جدمادری آقای میرزامحمد هادی‌فامیلی۲ - مرحوم حاجی میرزابابا صندوقدارجدبزرگ آقای حسین طلوعی۳- مرحوم وکیل الرعایا پدرآقای دکترسیدرضی‌خان‌طباطبائی ٤ - مرحوم میرزاابوالقاسم‌صندوقدار پدر آقای اسداله نصیری وجدآقایان حسین‌طلوعی‌وسرگرد خسرو نصیری ۵ - مرحوم ملاقربان‌زاوغانی



۱ - مرحوم عمیدالممالک نماینده دوره چهارم سمنان ۲ - ضیاء الممالک نماینده دوره دوم سمنان ۳- مرحوم میرزا فضل‌الله خان‌پدرآقای عبدالله نصیری بازپرس دیوان‌کیفر ٤ - مرحوم‌صفاءالملک پدرآقای دکترجواد صفائی رئیس بیمارستان وآسایشگاه شاه‌آباد ۵ - مرحوم میرزا کاظم خان نصیری ٦ - آقای عنایت‌السلطنه نصیری ۷- مرحوم میرزا علینقی‌خان صنائی ۸ - مرحوم حاجی ناظم‌التجار ۹ - آقای حاجی میرزاآقافامیلی بازرگان معروف ۱۰- مرحوم‌کربلائی غلامحسین قناد ۱۱ - مرحوم میرزا علی‌آقا ۱۲ -آقای حاجی میرزاعبدالله تدین ۱۳- مرحوم حاجی اسمعیل.



دکتر نصرت‌الله نصیری

آقای دکتر نصرت‌الله نصیری فرزند **مرحوم عمیدالممالک سمنانی** در سال **۱۲۸۳** شمسی درسمنان متولدشده تحصیلات ابتدائی را در سمنان و تحصیلات متوسطه رادر تهران مدرسه علمیه ودارالفنون بپایان آورد وسپس در دانشکده پزشکی طهران علم پزشکی‌را فراگرفت ووارد خدمات دولتی گردید .

نامبرده علاوه بر شغل طبابت در طی دوران خدمت خود مشاغل زیر را بر عهده داشته است :

دبیر مدارس نظام ومدارس متوسطه تهران ــ رئیس کارگزینی وزارت فرهنگ ــ رئیس بازرسی وزارت فرهنگ ــ رئیس فرهنگ شهرستانها ــ معاونت وزارت فرهنگ ــ رایزن فرهنگی وسرپرست محصلین درکشور سوئیس .

آقای دکتر نصرت‌الله نصیری درسال **۱۳۳۶** شمسی دراثر سکته قلبی درسوئیس جهان را بدرود گفت، وبا درگذشت وی ایران یکی ازرجال برجسته وفاضل و مردم‌دار خودراکه دربین عموم طبقات محبوبیت خاصی را احرازکرده بوداز دست داد.

نامبرده در طی دوران حیات کوتاه خود خدمات اجتماعی و فرهنگی ارزنده‌ای انجام داد .

علاقه عجیبی بزادگاه‌خودسمنان داشت، بااینکه‌سالهاست ازبین دوستان وآشنایان‌خود رخت‌بربسته،مع‌الوصف‌سیمای بافتوت ودوست‌داشتنی‌آن مرحوم‌از خاطرفرهنگیان بخصوص هم‌شهریان اومحو نشده است.



یدالله عضدی

مرحوم **یداله عضدی** (**امیراعظم دوم**) پسر مرحوم **نصرت الله امیراعظم عضدی** درسال ۱۲۷۷ هجری شمسی تولد یافته ودر زمان نخست‌وزیری عمویش **عبدالمجید میرزا عین‌الدوله** برای تحصیل باسلامبول اعزام شد وی در سال ۱۲۹٤ در نتیجه بروز جنگ بین المللی اول بایران بازگشت و در تهران به تکمیل تحصیلات خود پرداخت.

درسال ۱۲۹۵ هجری شمسی پس از قتل پدرش بحکومت شهرهای **سمنان** و **دامغان** و **شاهرود** منصوب گردید.

درسال ۱۳۰۳ شمسی با **توران‌تاج خانم وثوق** دختر **مرحوم میرزا حسن‌خان وثوق‌الدوله** نخست‌وزیر ایران ازدواج نمود و بسال ۱۳۰٦ داخل خدمت وزارت امور خارجه شدو بسمت مستشاری سفارت به **برلن** اعزام گردید، بعداً بریاست دفتر وزات امور خارجه و بعد بکارداری ایران در **واشنگتن** و سپس به وزیر مختـاری ایران در **ورشو** منصوب شد.

در سال ۱۳۱٤ بسمت بازرس وزارتی و بعد بریاست اداره گذرنـامه و تابعیت و سپس به‌ریاست اداره کل امور کنسولی ومدیریت کل اداری وزارت امورخارجه منصوب گردید.

درسال ۱۳۱۹ شمسی به‌ریاست کمیسیون ارز در وزارت‌دارائی وبعداً بمعاونت وچندی بعد بعنوان وزیر دارائی انتخاب شد.

در سال ۱۳۲۰ بوزارت راه وبعداً بسمت‌وزیرمختاری در **برزیل** و **شیلی** و **آرژانتین** منتخب گردید ودرسال ۱۳۲۲ به سفیر کبیری در **هندوستان** منصوب گشت. بلافاصله‌ریاست کل تشریفات شاهنشاهی بآن مرحوم تفویض شد،

درسال ۱۳۳۳ بامقام سفیر کبیری بوزیر مختاری عازم **اسپانیا** شد. چندی بعدچون در سال ۱۳۳٦ کشور **غنا** در **افریقا** استقلال یافت، مرحوم عضدی‌حسب‌الامر اعلیحضرت همایونی بسمت سفیر کبیرفوق‌العاده درجشن استقلال آن کشور نمایندگی یافته وبآنجا رفت.

با بروز انقلاب خونین در **عراق** وقتل پادشاه آن کشور وتبدیل رژیم سلطنتی به جمهوری **مرحوم عضدی** بسمت سفیر کبیر ایران به‌بغداد رفت.

در سال ۱۳۳۹ شمسی بوزارت امور خارجه منصوب گردید و درسال ۱۳٤۰ بسمت سفیر کبیری‌عازم **آرژانتین** شد وعاقبت‌در **بوئنوس آیرس** درنتیجه سکته‌قلبی وفات یافت.



جواد عامری سمنانی

آقای جواد عامری فرزند **مرحوم میرزا ابوالحسن خان سرتیپ** ملقب به **معین‌الممالك (عطائی سمنانی)** درسال ۱۲۷۷ درسمنان متولدشده وتحصیلات ابتدائی رادر **سمنان** ومتوسطه رادر **تهران** بپایان آورد وسپس برای تکمیل تحصیلات عازم اروپا شدو درآنجا بدرجه دکتری‌درعلم‌حقوق نائل گردید .

پس‌از مراجعت بوطن ابتدا خدمت دولتی‌را ازوزارت عدلیه و معاونت **مسیوپرنی** مستشار عدلیه شروع کرد وتا سال **۱۳۱۸** شمسی متدرجاً مقامات قضائی‌را تامستشاری‌دیوان تمیز طی‌نمود وسپس برحسب **امر اعلیحضرت رضا شاه کبیر** در وزارت امور خارجه مشغول کار گردید وبعداً درکابینه آقای علی‌منصور (منصورالملك) بسمت کفیل وزارت امور خارجه انتخاب شد .

آقای‌عامری ازرجال برجسته وسرشناس وکاردان‌ایران‌است‌که در ۳۰سال‌اخیردرکادر قضائی و سیاسی مملکت دارای پست‌های‌حساسی بوده‌ودرسه کابینه **منصورالملك، مرحوم فروغی‌ومرحوم قوام‌السلطنه** بترتیب پستهای وزارت امور خارجه، کشوروداد گستری را برعهده داشته‌است، ودر **دوره چهاردهم** ازطرف اهالی سمنان ودامغان و جندق به نمایندگی مجلس شورایملی انتخاب شد و تا آخر دوره هفدهم بنمایندگی مجلس باقی بود وسپس درسال **۱۳۳۶** شمسی بسمت **دادستان کل کشور** منصوب گردید .

آقای عامری درسال **۱۳۳۷** شمسی بسمت سفیرکبیر دولت شاهنشاهی ایران در**وین** تعیین‌شد وی‌پس ازسه سال‌توقف‌دراروپامجدداً بایران مراجعت‌نمود واکنون علاوه براستادی دردانشکده حقوق، عضوهیئت‌مدیره بانك مرکزی ایران وهمچنین عضو هیئت‌مدیره شرکت هواپیمائی ملی ایران میباشد .



عنایت‌الله نصیری

آقای **عنایت‌الله نصیری** معروف به **عنایت‌السلطنه** فرزند مرحوم **عمیدالممالک سمنانی** یکی ازرجال سرشناس ومشهور خطه قومس محسوب است .

وی درسال **۱۲۷۶** شمسی در **سمنان** متولد شده و تحصیلات ابتدائی را در **مدرسه ادب سمنان** بپایان آورد. وبرای ادامه تحصیل به‌تهران کوچید ودوره متوسطه را در دبیرستان علمیه والیاس فرانسه بپایان‌رسانید وسپس دروزارت دارائی مشغول خدمت دولتی گردید.

نامبرده دردوران خدمت دولتی خود مشاغل زیررا عهده‌دار بوده است .

کفیل اداره امتیازات

رئیس حسابداری تجارت

رئیس حسابداری وزارت‌بهداری

رئیس حسابداری دانشکده پزشکی

عضوهیئت مدیره بنگاه داروئی

عضو هیئت مدیره‌بانك رفاه‌کارگران.

آقای عنایت‌الله نصیری نماینده فعلی مجلس‌شورایملی بسیارمهربان وخلیق ومردم دار است، وی‌چهاردوره‌یعنی ازدوره‌هیجدهم تاکنون نمایندگی‌مردم سمنان ودامغان رادرمجلس شورایملی برعهده دارد .



تیمسار سپهبد نصیری

تیمسار سپهبد نعمت‌الله نصیری فرزند مرحوم **عمیدالممالك سمنانی** درسال ۱۲۸۹ شمسی در محفل خانواده‌ای نجیب و اصیل و معروف در**سمنان** چشم بجهان گشود وی تحصیلات ابتدائی‌را **درمدرسه ادب سمنان** ودوره‌متوسطه رادرتهران بپایان‌آورد، واز روی اشتیاقی که به شغل نظامی‌داشت وارد دبیرستان نظام گردید، سپس دوره دانشکده‌افسری ودانشگاه جنگ راگذراند وباخذ درجات نظامی نائل‌گردید.

تیمسارسپهبدنصیری ازصاحب منصبان‌ممتازولایق وکاردان‌وفعال‌ارتش ایران‌بشمار میرود ، هما‌نطوریکه در صفحات فصول تاریخی این تألیف مربوط به عصر نوین پهلوی بیان‌گردید .

نامبرده در اجرای اوامر **اعلیحضرت همایون شاهنشاه** مبنی‌بر ابلاغ فرمان عزل دکترمحمد مصدق شایستگی خودرا بانهایت ازخودگذشتگی ودر حقیقت جان بازی به ثبوت رسانید .

تیمسارنصیری دردوران خدمت نظامی خودپستهای حساس نظامی‌کشور را برعهده داشته‌که اهم‌آنها بشرح زیر است :

فرماندهی پیاده دانشکده افسری

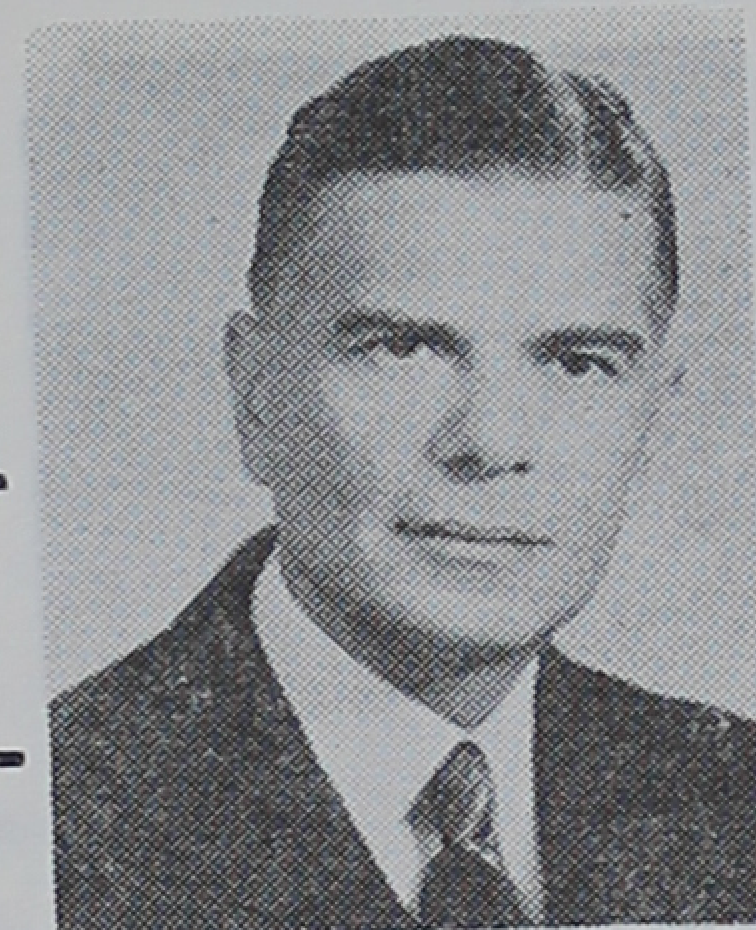
فرماندهی هنگ پهلوی

فرماندهی گارد شاهنشاهی

ریاست شهربانی کل‌کشور

معاون نخست وزیر و رئیس سازمان اطلاعات وامنیت‌کشور .

درحال حاضر نیزدرپست‌اخیرالذکرمشغول خدمت میباشد .



دکتر محمد حسین حافظی

دکتر محمد حسین حافظی فرزند **مرحوم دکتر علی حافظی (منتخب الاطباء سمنانی)** درسال ۱۲۸٤ خورشیدی درسمنان متولد شده، نامبرده تحصیلات ابتدائی را در **مدرسه ادب سمنان** وتحصیلات متوسطه رادرمدرسه علمیه و**دارالفنون** (شعبه علمی) در سال **۱۳۰۴** شمسی بپایان آورد، تحصیلات پزشکی رادرفاکولته طبی تهران درسال**۱۳۰۸** شمسی باتمام رسانید .وسپس وارد خدمات دولتی شد.

ابتدامدت۱۸ماه بسمت رئیس بهداری محلات (۱۳۰۸-۱۳۱۰شمسی) انجام وظیفه نمود.

سپس درسال **۱۳۱۰** شمسی درمسابقه محصلین اعزامی بخارج از کشور بااحرازمقام اول برای تکمیل تحصیلات به**انگلستان** عزیمت نمود.

مدت ۹سال درانگلستان مشغول مطالعه وتحصیل دررشته بیماری‌های بومی و همچنین تخصص دررشته بهداشت بود ودرسال **۱۳۱۹** شمسی بایران مراجعت نموده واز سال ۱۳۲۰ تاسال ۱۳۲۷ شمسی دروزارت بهداری متصدی‌مشاغل‌مختلف بود، ایجاد سرویس آمارپزشکی ومجله بهداشت و اداره روابط بهداشت بین‌المللی درایران از ابتکارات اواست .

درسال**۱۳۲۷**شمسی بدعوت‌دولت آمریکامدت‌یکسال مطالعات‌عالیتری‌رادر بهداشت‌نمود.

آقای دکتر حافظی ازمتخصصان مجرب و کارآزموده بهداشت جهانی است که در کلیه کشورهای‌جهان شهرت‌ومعروفیت بسزائی دارد، وی‌ازسال **۱۳۲۸** شمسی تاکنون بسمت نماینده کشور ایران درسازمان‌بهداشت جهانی سازمان ملل‌متحد انجام وظیفه مینماید وروابط سازمانهای بین‌المللی‌است وهمواره‌ازطرف سازمان بهداشت جهانی درکنفرانسهای‌بین‌المللی بهداشتی ویا مربوط بامور بهداشت شرکت‌میکند .

ازطرف دولت ایران نیز تاکنون درچندین کنفرانس بین‌المللی شرکت کرده است که مهمترین آنها **کنفرانس بین‌المللی نیویورك** بود، که منشور سازمان بهداشت جهانی را تنظیم نمود وازطرف دولت ایران امضاء کرد .

برای مدت یکسال هم عضویت مدیرهٔ اجرائی سازمان بهداشت جهانی بوده است. ضمناً عضوچندین جمعیت‌های بهداشت بین‌المللی است، عضوممتاز انجمن سلطنتی بهداشت و بهداشت بومی نیزمیباشد ،

آقای دکتر حافظی مردیست آزاده ورادمنش، به شعروادبیات وهمچنین به زادگاه خود **سمنان** علاقه مفرط دارد وبه عرفان وتصوف نیزعشق میورزد.



دکتر امیر حکمت

آقای دکتر علی امیرحکمت فرزند مرحوم **عبدالحسین امیرحکمت شهمیرزادی** متولد سال ۱۲۷۳ شمسی یکی از رجال معروف و سرشناس ایران است. وی بعد از پایان تحصیلات ابتدائی ومتوسطه بدانشکده پزشکی راه یافت ودوره دکتری پزشکی راگذراند.

آقای دکترامیرحکمت در طی دوران خدمت دولتی خود اقدامات مفید و خدمات ارزنده‌ای انجام داده است که اهم آنها بشرح زیرمی‌باشد:

اقدام نسبت به تأسیس مدرسه ابتدائی ابن‌سینا به اسلوب‌جدید درسال **۱۲۹۷** شمسی- عضویت مجلس حفظ‌الصحه دولتی در سال ۱۲۹۸ شمسی که بعنوان جوان‌ترین عضو پزشک بوده است - طرح ریزی تشکیلات بهداری شهرداری تهران (بلدیه) وتدوین آئین نامه‌های بهداشتی اصناف برای اولین باردرکشور درسال ۱۳۰۰ هجری شمسی- تدریس موادفیزیك وشیمی درمدارس عالی نظام ازسال ۱۳۰۳ تا۱۳۰۶ شمسی- ریاست بازرسی صحیه مملکتی در سال **۱۳۰۸** شمسی و تهیه طرح بهداشتی درقسمت عمده‌ای از نواحی کشور که موردتأیید **ژنرال کولونیه فرانسوی** واقع شد وآنرا اساس برنامه‌های بهداشتی کشورتلقی نمود - ریاست بهداری و قرنطینه‌های شمال ایران در سال **۱۳۰۹** شمسی، در این مأموریت طبق دستور **اعلیحضرت فقیدرضا شاه کبیر** مأمورخوشکانیدن باطلاقها ومبارزه با مالاریا در نواحی فوق‌الذکر بوده است- ریاست کارگزینی‌صحیه‌مملکتی(وزارت بهداری)درسال **۱۳۱۱** شمسی- ریاست بهداری وزارت صناعت وفلاحت و تهیه و تدوین و انتشارآئین‌نامه بهداشت صنعتی وروستائی درکشوروهمچنین تهیه‌آئین نامه صندوق احتیاط کارگران و حوادث ناشیه ازکار درسال**۱۳۱۳** شمسی برای اولین‌بار- تدریس در دانشکده‌های کشاورزی و دامپزشکی تهران از سال **۱۳۱۳** تا سال **۱۳۲۰** شمسی - مدیریت کل وزارت بهداری در بدو تشکیل (۱۳۲۰ شمسی) و طرح ریزی تشکیلات بهداشت کشور.

آقای دکترامیرحکمت بامراعلیحضرت‌فقید رضاشاه کبیرسرپرستی‌مؤسسه فرهنگی‌دربار سلطنتی بنام هنرستان دختران وپرورشگاه شاهپوررا برعهده گرفته که هنوزادامه دارد.

نامبرده درسال **۱۳۳۵** شمسی بنمایندگی مردم **شاهرود** در دوره نوزدهم مجلس شورایملی انتخاب گردید و سپس درسال ۱۳۴۲ شمسی برحسب فرمان اعلیحضرت همایون محمد رضا شاه‌پهلوی به‌عضویت دوره چهارم مجلس سنا **(سناتور مازندران)** منصوب شد.

درسال ۱۳۰۶ شمسی برای‌مطالعه‌درعلوم‌پزشکی‌جدیدوطی‌دوره انستیتوی مالاریالوژی درا**نیورسیطه** سلطنتی رم به**ایتالیا** رهسپار گردید وبااخذ دیپلم‌مراجعت نمود.



سید محمد علی وفای شریعتی

آقای سید محمد علی وفای شریعتی فرزند مرحوم **آقا میرزا ابوطالب (محبوبعلی)** درسال **۱۲۸۸** خورشیدی‌درسمنان متولد شده ، تحصیلات ابتدائی را در **مدرسه ادب** سمنان بپایان آورد، ودرسال **۱۳۰۳** خورشیدی به تهران کوچید و تحصیلات متوسطه را در **دارالفنون** باتمام رساند .

وی‌بعد ازپایان تحصیلات متوسطه به دانشسرای عالی‌راه یافت و فارغ‌التحصیل شد و سپس دردانشکده حقوق تهران بادامه تحصیل‌پرداخت ودرسال **۱۳۱۵** شمسی موفق‌بدریافت لیسانس حقوق شد وبلافاصله وارد خدمات قضائی در وزارت دادگستری گردید .

نامبرده از سال **۱۳۱۵** تا سال **۱۳۲۷** شمسی عهده دار مشاغل متعددی در وزارت دادگستری‌بوده که‌اهم‌آنها بدین شرح است : **دادیار دادسرای تهران ـ بازپرس تهران ـ بازرس قضائی ـ مستشاردادگاههای استان ـ ریاست دادگاه استان .**

آقای شریعتی درسال ۱۳۲۷ شمسی بنا بتقاضای خود منتظر خدمت شده و پروانه وکالت دریافت نموده به شغل وکالت پرداخت.

وی برای مطالعه درامورحقوقی چندین بار به‌کشورهای **فرانسه، سوئیس، انگلستان** سفرنموده وبزبان فرانسه وعربی تسلط دارد.

دراردیبهشت ماه سال **۱۳۴۳** شمسی مجدداً بخدمت قضائی دعوت شده واکنون‌بسمت **بازرس کل کشور** مشغول انجام وظیفه میباشد .

هما نطوریکه درفصل بناهای تاریخی این‌تألیف در بخش مربوط به ساختمان **مسجد سلطانی سمنان** بیان شد، درحال‌حاضر تولیت موقوفات مسجد مذکور بعهده آقای **شریعتی** است،ونامبرده درمصرف وجوه موقوفات وتعمیرات‌مسجدوغیره نهایت دقت‌وفعالیت رامعمول میدارد. درضمن تولیت موقوفات **خاندان شریعت پناهی** را نیز برعهده دارد . ازجمله اقدامات مفیدایشان اقدام‌نسبت‌بحفرچاه عمیق‌وقابل استفاده‌نمودن‌قنات **نوکلاته** سمنان‌است.

قنات مذکوریکی‌ازکهنسالترین قنوات آبادسمنان است‌که دارای سه رشته قنات‌انشعابی پرآب بوده ودرعمق شهرسمنان بسوی نوکلاته درجنوب امتداد میبافته است .

این‌قنات درحدود ۱۰سال قبل‌بعلت خشک سالی بطورکلی خشک ولم یزرع شده بود واقدام بی‌سابقه وابتکاری آقای‌شریعتی درمورداستفاده‌ازآبهای زیرزمینی‌عمق‌قنات‌ازهرلحاظ قابل‌توجه ودرخوراهمیت‌بود، بطوریکه‌درحال‌حاضر درحدود ده‌سنگ‌آب درمظهرقنات‌جاری می‌باشد و حفر این چاه موجب‌آبادانی‌زمینهای جنوب‌شهرسمنان ودهکده نوکلاته شده‌است.

جمعیت سمنانیان مقیم مرکز

جمعیت سمنانیان مقیم مرکز یکی‌ازجمعیتهای نمونه وبسیارمفیدی است که سالها پیش‌درتهران تشکیل گردیده وباگذشت زمان وفرازونشیب‌های اجتماعی وسیاسی کشورچون ازهرگونه اغراض ونظرات شخصی وسیاسی برکنار بوده ونظری جزخدمت به هموطنان و هم شهریان نداشته وندارد، از حوادث زمان درامان مانده و موجودیت خود را تا کنون حفظ نموده است.

تاریخچه جمعیت مذکورازسال **۱۳۲۱** شمسی شروع میشود، ولی این‌تاریخ‌را نبایستی تاریخ تشکیل جمعیت بی‌غرض فعلی‌دانست زیرا تاریخ تشکیل این‌جمعیت از زمانی شروع میشود که دوجمعیت متفاوت سمنانیان که یکی‌با مساعی اولیه آقایان **دکترسید رضی خان صحت طباطبائی وحاج‌یوسفعلی‌شهمیرزادی** و دیگری بهمت **مرحوم سید مظفر صدرسمنانی** درتهران تشکیل شده بود، درهم ادغام گردید و از نظرات سیاسی بطور کلی برکناری‌جست. پس در حقیقت تاریخ تشکیل جمعیت سمنانیان مقیم مرکز را همان تاریخ ادغام دو جمعیت فوق‌الذکر یعنی فروردین ماه **۱۳۲۳** شمسی بایستی‌ثبت ومحسوب داشت.

بطورکلی ازبدوتشکیل جمعیت تاکنون قدمهای مفید وهمه جانبه‌ای از طرف جمعیت مذکور درراه بهبود وضع عمومی بخصوص بسط فرهنگ درزادگاه اعضاء جمعیت یعنی سمنان برداشته شده که ذکرهمه‌آنها موجب‌اطاله کلام‌خواهد شد البته اقدامات وفعالیتهای‌جمعیت‌از بدو تأسیس تاکنون درنشریه‌ای که‌بمناسبت بیست‌وپنجمین سال تأسیس‌جمعیت (یکربع قرن) درفروردین ماه **۱۳۴۸** شمسی‌طبع ونشرخواهد، شد، درج‌میگردد.

ولی‌جای‌آن داردکه مهمترین اقدام این‌جمعیت‌که همانا تأسیس و افتتاح **کتابخانه عمومی** سمنان باشد در اینجا بازگوشود.

نگارنده در سالهای ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ شمسی‌که مشغول تهیه مطالب و تألیف **تاریخ سمنان** بودم به‌یکی‌از نقصیه بزرك فرهنگی سمنان که همانا نداشتن کتابخانه عمومی در آن شهرستان‌باشد پی‌بردم‌ومراتب را در همان‌تاریخ در ذیل صفحه ۱۶۶ تاریخ سمنان به اداره کل فرهنك سمنان واعضاء انجمن شهر وافراد متمکن سمنان گوشزدنموده و در این مورد تقاضای بذل کمك نمودم، خوشبختانه هشدار نگارنده‌دراین‌مورد زود به نتیجه رسید بطوریکه بعد ازطبع ونشرکتاب مذکور درسال۱۳۴۱شمسی اقداماتی درموردرفع این‌نقیصه فرهنگی بعمل‌آمد واداره‌کل فرهنك سمنان با نوشتن نامه‌های متعدد به‌کلیه مقامات مسئول فرهنگی مملکت وعلاقمندان به‌بسط‌فرهنك، اولین‌قدم‌را درراه تأسیس کتابخانه‌عمومی سمنان برداشت.

ضمناً ازطرف اداره‌کل فرهنك سمنان نامه‌ای بعنوان جمعیت سمنانیان مقیم مرکز نوشته شده ودرمورد تأسیس وافتتاح کتابخانه‌عمومی‌ازاعضاء جمعیت مذکوراستمدادشده بود.

نامه‌مذکوردرمهرماه **۱۳۴۱**شمسی‌که نگارنده نیز تازه به تهران منتقل شده‌و افتخار عضویت جمعیت را پیداکرده بودم، در جلسه‌ای‌توسط **آقای‌عباسعلی حقیقت مدیر کل مالی وزارت دادگستری** که یکی‌از اعضاء فاضل و علاقمند و پرشور جمعیت می‌باشند

قرائت شد واعضاء جمعیت همگی ازاین کار استقبال نموده وآمادگی خود را دراین راه اعلام داشتند، وباالنتیجه اقدامات مؤثرومفیدی درمورد تأسیس وافتتاح کتابخانه عمومی سمنان از طرف جمعیت بعمل آمد ونسبت به تهیه قفسه‌های مورد لزوم وهمچنین تأمین کتاب اقدام شد. مقدمات تعیین محل مناسب برای کتابخانه واقدامات دیگرنیزاز طریق اداره کل فرهنگ سمنان بعمل آمد ودراثرمساعی پی گیر **آقای محمد رئیسی** رئیس اداره کل فرهنگ سمنان وهمکاری وعلاقمندی مردم فرهنگ دوست سمنان کتابخانه مذکور درسال **۱۳۴۳** شمسی آماده افتتاح و استفاده گردید.

تا اینکه در آبان ماه **۱۳۴۳** شمسی از طرف اداره کل فرهنگ سمنان از همه اعضاء جمعیت سمنانیان مقیم مرکز دعوت شدکه در مراسم افتتاح کتابخانه عمومی سمنان شرکت جویند.

درنتیجه کلیه اعضاء جمعیت سمنانیان مقیم مرکزدرتاریخ **ششم آذرماه ۱۳۴۳ شمسی** بسمنان عزیمت کردند، ودرمراسم افتتاح کتابخانه که با حضور **آقای شاکرین** معاون وزارت فرهنگ و **آقای دکتر آریان پور** استاددانشسرای عالی و **آقای نصرت‌الله اکبر** فرماندار کل سمنان وروٌسای ادارات ومحترمین شهرسمنان بر گذارشده بود شرکت نمودند.

درمراسم افتتاح کتابخانه عمومی سمنان درروز ششم آذرماه ۱۳۴۳ خورشیدی بعداز سخنرانی عالی وارزنده **آقای دکتر آریان پور** استاد دانشسرای عالی تهران در مورد ارزش کتاب ومقام نویسنده ومؤلف ونتایج مطالعه بطور کلی وفوایدآن ازنظراخلاق وتمایلات روحی نوع بشر.

وهمچنین سخنرانی آقایان **نصرالله اقوامی، عباسعلی حقیقت، دکتر عنایت‌الله نجفی** اعضاء جمعیت سمنانیان مقیم مرکز.

دوست شاعرم **آقای نصرت‌الله نوحیان (نوح)** اشعارپرشور وخاطره انگیز زیر را که سروده بود قرائت نمود:

به زادگاهم

سمنان من درودمن و همرهان من — برخاك مرد پرور و پرگوهر تو باد
تاآفتاب بوسه بخاك تـو میزند — سرسبز و برقرار بروپیکر تو باد

***

سمنان من زنام تودل میطپدزشوق — آری تو زادگاه منی دوست دارمت
در تست ریشهٔ همهٔ خاطرات مـن — زینرو بهرچه می نگرم یاد آرمت

***

بازادگانت آمدم از گرد راه دور — تا بوسه‌ها بخاك زگل بهترت زنیم
زان پس کتابخانه زیبای شهر را — آماده‌ایم تا چوگلی برسرت زنیم

***

گردر قرون ماضی میبود این بنا بس چهره‌ها بدفتر ایام ازتو بود
زیر غبار نسیان اینك غنوده‌اند آسوده‌ازکشاکش‌هستی،ولی‌چه‌سود؟

***

از «میرزا نعیما» شعری بجا نماند آثار نغز شیخ وقوعی بباد رفت
ازشیخ علاءدوله بجزچندشعرنیست آن بحرپرتلاطم‌عرفان ز یاد رفت

***

دارم امیدآنکه در این روزگار نیز بس غنچه‌ها بدامن پرمهر پروری
فرزند دور مانده زدامان مهر تو مائیم، از برای‌ن‌وما تـو مادری

***

سمنان من‌درود من و همرهان من برخاك مرد پرور وپرگوهر توباد
تا آفتاب بوسه بخاك تـو میزند سرسبز و برقرار برو پیکرتو باد

سمنان ۴۳/۹/۲۶

آقای **صحت سمنانی** نیز اشعاری بمناسبت عزیمت اعضاء جمعیت سمنانیان مقیم مرکزبه سمنان وافتتاح کتابخانه سروده بودکه بعداً در جلسه جمعیت درتهران قرائت‌شد.

بدین مطلع :

این بانگ ازمنار، سمنان رسد بگوش سمنانیان بجانب سمنان خوش‌آمدید

***

درپایان این‌مطلب رانیز باید اضافه نمودکه‌کوشش‌وفعالیت فاضل ارجمند **آقای‌رضا پیوندی** رئیس دبیرستان پهلوی ومدیرکتابخانه عمومی سمنان وهمچنین پشتکارجوان‌پرشور وفعال **آقای جعفرفاضل‌فولادی** دبیردبیرستانهای سمنان و از خودگذشتگی‌و علاقمندی **آقای حسین طلوعی سمنانی** عضو پی گیر ومشتاق جمعیت سمنانیان مقیم مرکز در راه تأسیس وافتتاح کتابخانه عمومی سمنان درخورنهایت تقدیر وتحسین است .

موضوعی‌که تذکرآن دراینجا لازم‌بنظرمیرسد، اینست‌که‌درضمن انجام مراسم افتتاح کتابخانه مذکورآقایان **دکترمهدی صدر ومهندس هادی صدر** فرزندان **مرحـوم سید مظفرصدرسمنانی** که‌باتفاق اعضاء جمعیت سمنانیان‌مقیم مرکز به سمنان عزیمت‌نموده بودندآمادگی خودرابرای ساختن یکدستگاه ساختمان مجهز وآبرومندبرای محل‌کتابخانه بهزینه شخصی اعلام نمودندکه بی‌نهایت مورد توجه وتحسین گردید .

انشاءالله تا روزیکه این‌کتاب طبع ونشرشود، ساختمان‌کتابخانه عمومی سمنان که‌در حال‌حاضردارای **۳۰۰۰** جلدکتاب می‌باشد بپایان رسیده‌ومورد استفاده‌قرارگرفته باشد.



اعضاء جمعیت سمنانیان مقیم مرکز

ردیف نشسته ازسمت راست بچپ :

آقای مهندس صدراصدر : مهندس ساختمان .

آقای حسین اشرف سمنانی : معاون پارلمانی وزارت دادگستری .

آقای عباسعلی حقیقت : مدیر کل مالی وزارت دادگستری .

آقای دکترعنایت‌الله نجفی : پزشك .

آقای دکترسید رضی‌خان صحت طباطبائی : پزشك

آقای حاج یوسفعلی شهمیرزادی : بازرگان معروف .

آقای دکترعلی سعادت : پزشك جراح .

آقای نصرالله اقوامی : رئیس فرهنك شمیرانات .

آقای محمد رهبر : معاون اداره بیمارستانهای دانشکده پزشکی تهران .

ردیف ایستاده ازسمت راست بچپ :

آقای سیف‌الله خان فولادی : افسرشهربانی .

آقای حاج عبدالرضا حقیقت : ملاك وبازرگان .

آقای محمد علی دواچی : رئیس حسابداری بیمارستان فیروزآبادی .

آقای حاج مرتضی معماریان : معمارساختمان .

آقای حاج غلامعلی معماریان : معمار ساختمان .

آقای دکتر علیرضا طیاری : پزشک .

آقای رضا اشرف سمنانی : فرزند آقای حسین اشرف سمنانی .

آقای عبدالکریم عموئی : مدیر عامل شرکت منتان و عضو موسس اطاق صنایع و معادن ایران .

آقای فتح‌الله ثنائی : بازرگان وعرضه کننده مشهور نمك ایران .

آقای حسین طلوعی سمنانی : بازرگان معروف .

آقای دکتر جواد صفائی : رئیس بیمارستان شاه آباد شمیران .

آقای مهندس حسن فامیلی : مهندس کشاورزی .

آقای لطف‌الله سلطانی : کارمند بازنشسته وزارت دارائی .

آقای ابراهیم شجاعی : رئیس صندوق دانشکده پزشکی تهران .

آقای سید محمد باقر موسوی: کارمند عالی‌رتبه وزارت دارائی

آقای مهندس عبدالله نجفی: مدیر کل اداری وزارت پست و تلگراف وتلفن.

آقای عبدالرفیع حقیقت (رفیع) نگارنده ومؤلف کتاب .

آقای محمد باقر فولادی : بازرگان وملاك، مقیم سمنان .

اسامی اطفال عکس مذکور نیز باین شرح است :

طفل سمت راست **محمد** فرزند آقای حسین اشرف سمنانی و طفل سمت چپ **محمود** فرزند آقای عباسعلی حقیقت ، اعضاء جمعیت سمنانیان مقیم مرکز.

عکس مذکور در منزل آقای حسین اشرف سمنانی در تهران گرفته شده است .

ضمناً سه نفر از اعضاء ثابت جمعیت سمنانیان مقیم مرکز بشرح اسامی زیر در موقع تهیه عکس در تهران نبودند .

آقای سید جواد توسلی کارمند بانك ملی ایران .

آقای ابوالفضل تفضلی : شهردار بی‌سیمهای کمال آباد وحلقه دره .

آقای محمود قدس : دبیر دبیرستانهای تهران .

اینك شرح احوال مختصر چندتن از اعضاء جمعیت بترتیب حروف الفبا ذیلا درج میشود:

حسین اشرف سمنانی

آقای حسین اشرف سمنانی فرزند مرحوم **حسن اشرف سمنانی** وکیل معروف دادگستری است.

وی دریك خانواده روحانی پا بعرصه وجود گذارده و دانشمند معروف **مرحوم شیخ اسماعیل سمنانی** جد اوست.

مرحوم شیخ اسماعیل سمنانی ازشاگردان مبرزودرجه اول **حاج میرزاحسن شیرازی** وازطرف ایشان که مفتی عصر بشمار میرفت اجازه اجتهاد داشت ودونفراز فرزندان آن مرحوم **شیخ صدوق** و **شیخ زین العابدین فاضل** بوده اندو نامبردگان تحصیلات خودرا تاپایه اجتهاد درعتبات بپایان رسانیده واز نظر زهد وتقوی ومراتب علم وفضیلت در زمان حیات در **تهران** و **سمنان** شهرت بسزائی داشته اند.

آقای حسین اشرف سمنانی متولد سال **۱۲۹۰** شمسی تحصیلات متوسطه را در **دارالفنون** (امیرکبیر فعلی) و تحصیلات عالی را دردانشکده حقوق وعلوم سیاسی واقتصادی تهران بپایان آورد وپس ازانجام خدمت نظام وظیفه در وزارت دادگستری بخدمت مشغول گردید.

درسنوات اخیر بترتیب درسمتهای:

دادستانی استان مرکز - دادستانی دیوان کیفر - ریاست کل دادگاههای استان ایفاء وظیفه نموده ودرحال حاضر درپست **معاونت پارلمانی وزارت دادگستری** اشتغال دارد.

نامبرده بااینکه ازطفولیت درتهران اقامت داشته، مع الوصف علاقه عجیبی بزادگاه اجدادی خود دارد ودرانجام مرجوعات همشریها از هیچگونه کوششی دریغ نمی نماید.

نصرالله اقوامی

آقای نصرالله اقوامی فرزند **مرحوم مهدی اقوامی** درسال **۱۲۹۰** شمسی در شهرسمنان متولد شده، وی تحصیلات ابتدائی را ازسال **۱۳۰۱** شمسی در **دبستان سعادت سمنان** شروع نموده وازسال ۱۳۰۶ شمسی پس ازفراغت از تحصیلات ابتدائی برای تکمیل تحصیلات بتهران عزیمت کرد.

سه سال اول متوسطه رادردبیرستان فردوسی ودوره دوم متوسطه را در دبیرستان تدین و پهلوی گذراند و دوره عالی رادردانشسرای عالی شعبه ادبیات زبان خارجه بپایان آورد وپس ازانجام خدمت نظام وظیفه افسری درسال **۱۳۱۶** شمسی واردخدمت دروزارت فرهنك شد، **آقای اقوامی** مؤسس دوره اول متوسطه درسمنان است نامبرده در مشاغل: دبیری - نظامت دبیرستان قریب - بعد ریاست دبیرستان اسدآبادی - ریاست دبیرستان ادیب - ریاست فرهنك **ناحیه ۸** انجام وظیفه نموده و اکنون بسمت ریاست **فرهنگ شمیرانات** بخدمت اشتغال دارد.

نامبرده ازفرهنگیان با سابقه وپرکار وفعال‌است ودر دوران خدمت‌خودبکرات‌مورد تقدیر مقامات وزارت فرهنك واقع شده و بدریافت **مدال درجه یك هنر** نیز مفتخر گردیده است .

فتح‌الله ثنائی

آقای فتح‌الله ثنائی فرزند عباس در سال **۱۲۸۰** شمسی در شهرسنان متولد شده وی پس‌ازپایان تحصیلات ابتدائی مانند پدرخود به‌تجارت پرداخت ودرسال **۱۳۱۱** شمسی بتهران کوچید وازسال مذکورتاکنون دربازار پایتخت به تجارت میپردازد .

آقای ثنائی یکی از تجار معروف و فعال تهران بشمار میرود ، نامبرده‌علاوه برکار تجارت یکی‌از بزرگترین عرضه کننده نمك دربازارایران است وازا عضاء علاقمند و پیوسته **جمعیت سمنانیان مقیم مرکز** می‌باشد .

عباسعلی حقیقت

آقای عباسعلی حقیقت فرزند **مرحوم محمد باقر** معروف به‌**محمدی** در سال **۱۲۸۴** درشهرسمنان متولدشده ، نامبرده‌پس‌ازپایان تحصیلات ابتدائی درسمنان تا۲۸سالگی دردستگاه پدرخود که یکی ازتجارمعروف وسرشناس وخوش قلب ومردم دار نواحی‌سمنان و گرمسار وتهران بود اشتغال داشت،درسال ۱۳۱۲شمسی بفکرادامه تحصیل افتاد وبه‌تهران عزیمت نمود بعدازسه‌سال موفق باخذ دیپلم متوسطه شد وسپس‌بدریافت **لیسانس‌قضائی** از دانشکده حقوق‌تهران نائل گردید .

درسال **۱۳۱۹** شمسی وارد خدمت در وزارت دارائی شد وتا سال ۱۳۲۴ عهده‌دار مشاغل متعدد درادارات وزارت دارائی‌بود، از سال ۱۳۲۴ شمسی تاکنون بترتیب مشاغل زیررا برعهده داشته است .

رئیس حسابداری و معاون‌کل وصول تهران - معاون‌کل درآمدهای داخلی - رئیس‌کل حسابداری دانشکده پزشکی و بیمارستانهای تهران - رئیس حسابداری وزارت دادگستری وبعد **مدیرکل مالی وزارت‌دادگستری.**

آقای عباسعلی حقیقت درحال حاضر نیزعهده‌دارپست اخیرمیباشد.

وی بزرك خاندان **حقیقت** و از رجال فاضل ، دانشمند ، خوش قلب ومردم دار بشمار میرود، محبوبیت خاصی در بین دوستان و آشنایان خود دارد،سجایای‌اخلاقی‌ومحاسن ایشان همواره زبانزد خاص و عام است .

بزادگاه خود وهم‌شهریان علاقه خاص و بی‌ریائی دارد واز اعضاء ثابت و علاقمند **جمعیت سمنانیان مقیم مرکز** میباشد .

دکتر علی سعادت

آقای **دکتر علی سعادت** فرزند **رضا** در سال **۱۲۸۰** شمسی در محله همت آباد **سمنان** متولد شده ، نامبرده تحصیلات ابتدائی را در دبستان سعادت ناظمیه دامغان و دبستان تمدن تهران ومتوسطه را در **دارالفنون** بپایان آورد، ودر سال **۱۳۰۷** شمسی در رشته طب فارغ التحصیل شد. سپس برای تکمیل تحصیلات در سال **۱۳۰۸** شمسی عازم اروپا **(کشور فرانسه)** گردید وعاقبت در سال **۱۳۱۶** شمسی پس ازاخذ گواهینامه تخصص دررشته طب و جراحی عمومی **از دانشگاه لیون** بوطن باز گشت ودر بیمارستانهای پایتخت بخدمت مشغول شد .

آقای **دکتر سعادت** ازجراحان عالیقدر ومجرب ایران بشمارمیرود، وی در طول مدت خدمت خود ریاست بخش جراحی بیمارستانهای متعدد پایتخت را برعهده داشته واکنون نیز بدین شغل خطیروشریف میپردازد .

دررشته **رادیولوژی وطب قانونی** تخصص دارد ودیپلم **تشریح عمومی** را نیز از**فرانسه** گرفته است .

علاوه برسرپرستی بخش جراحی **بیمارستان شفا** ریاست **بهداری بانك سپه** را نیز برعهده دارد وبیمارستان خصوصی مجهزی راکه شخصاً تأسیس نموده وبنام **بیمارستان خصوصی دکتر سعادت** نامیده میشود سرپرستی مینماید .

آقای **دکتر علی سعادت** عضو ثابت و علاقمند **جمعیت سمنانیان مقیم مرکـز** می باشد .

وی درخوش روئی ومهربانی وهمچنین مردم‌داری و بزرگواری ضرب‌المثل دوستان و آشنایان است، نامبرده ازهیچگونه کوششی درراه بهبود وضع اجتماعی کشور وانجام مراجعات همشهریان وهمچنین مداوای بیماران والتیام دردآنان فروگذاری نمی‌نماید .

حاج یوسفعلی شهمیرزادی

آقای **حاج یوسفعلی شهمیرزادی** فرزند مرحوم **حاج حمزه شهمیرزادی** درسال ۱۲۷۰ شمسی درشهمیرزاد ازقراء سمنان متولد شده، نامبرده تحصیلات خود رادرمکتبهای قدیمی انجام داده ودارای سواد قدیمی میباشد .

درسال ۱۳۲۹ قمری بتهران آمده ودربازار پایتخت بتجارت پرداخته و اکنون نیز بهمین کاراشتغال دارد .

نامبرده علاوه برتجارت، مشاغل دولتی زیررا نیزعهده‌دار بوده است :

یکسال مدیرشرکت مرکزی دولتی در خوزستان ـ سه سال مدیرشرکت برنج تهران ،

آقای **شهمیرزادی** ازمردان متدین وخیروفعال نواحی قومس است .

وی یکی ازمؤسسین **جمعیت سمنانیان مقیم مرکز** میباشد ودر حال حاضر نیز از اعضاء ثابت وپیوسته جمعیت مذکور بشمار میرود.

دکتر سید رضی خان صحت طباطبائی

آقای دکتر سید رضی خان صحت طباطبائی فرزند **مرحوم سید رحیم** معروف به **وکیل الرعایا** درسال ۱۲۷۱ شمسی در شهرسمنان متولد شده .

وی تحصیلات ابتدائی را در **مدرسه ادب سمنان** ودوره متوسطه و همچنین طب را در **دارالفنون** بپایان آورد .

آقای دکتر قبل از طبابت مدتی درشهربانی سمنان بعنوان حسابدار و بعداً معاون شهرداری سمنان انجام وظیفه نموده‌است .

درسال ۱۲۹۹ شمسی بتهران آمد و بشغل طبابت پرداخت، هما نطوریکه در تاریخچه **جمعیت سمنانیان مقیم مرکز** دراین تألیف بیان شد نامبرده از مؤسسین اولیه جمعیت مذکورمیباشد ودرحال حاضرنیزازاعضاء ثابت وعلاقمند جمعیت بشمارمیرود .

سجایای اخلاقی وبزرگواری ومردم داری **آقای دکتر سید رضی خان صحت طباطبائی** مستغنی از هرگونه توصیف و تعریف است ، نامبرده در هراقدام خیرخواهانه بخصوص درمورد سمنان همیشه پیش قدم بوده ونهایت ازخودگذشتگی وفداکاری رامینماید.

دکتر جواد صفائی

آقای دکتر جواد صفائی فرزندمرحوم **میرزافتح اله‌خان** معروف به **صفاءالملک سمنانی** درسال ۱۲۹۰ شمسی درسمنان متولد شده. نامبرده تحصیلات ابتدائی را درمدرسه **ادب سمنان** وتحصیلات‌متوسطه را در **دارالفنون** تهران ورشته علم پزشکی را دردانشکده پزشکی تهران بپان‌آورد ودرسال ۱۳۱۵ شمسی‌فارغ‌التحصیل گردید .

وی بعد ازانجام یکسال خدمت نظام وظیفه درآذرماه **۱۳۱۶** شمسی وارد خدمت در وزارت بهداری شد .

آقای دکتر صفائی در طی دوران خدمت پزشکی خود مدتی ریاست بهداری **شهرستان بجنورد** را عهده‌داربود وسپس بریاست **بهداری‌سمنان** برگزیده شد، درپشت اخیرمدت ۲۳سال انجام وظیفه نمود ودراین مدت ازهیچگونه کوشش وفعالیت در راه بهبود وضع بهداری سمنان که درحقیقت زادگاه اوبود کوتاهی ننمود وازاین نظرایشان را پایه‌گذار اولیه بهداری نوین سمنان باید خواند .

وی‌دربین مردم سمنان ازخرد وکلان محبوبیت خاصی دارد وبهمین‌علت‌ازطرف مردم سمنان ودامغان دومرتبه‌کاندیدای نمایندگی مجلس شورایملی شده است .

درسال **۱۳۴۰** شمسی به تهران منتقل گردیده، ابتداریاست **دادگاههای اداری وزارت بهداری** رابرعهده داشت واکنون درپست ریاست **آسایشگاه مسلولین‌شاه‌آباد شمیران** مشغول خدمت میباشد.

نامبرده ازاعضاء ثابت و پیوسته **جمعیت سمنانیان مقیم مرکز** بشمار میرود و با اینکه در تهران اقامت دارد در راه بهبود وضع عمومی زادگاه خود سمنان از هیچگونه کوششی دریغ نمی‌نماید .

مهندس صدراصدر

آقای مهندس صدراصدر فرزند **مرحوم صدرالعلماءسمنانی** درسال **۱۲۸۹** شمسی درسمنان متولد شده، نامبرده تحصیلات ابتدائی‌را در**مدرسه ادب سمنان**وتحصیلات متوسطه را درتهران بپایان آورد ودر سال **۱۳۱۷** شمسی برای تکمیل تحصیلات بـه کشور **آلمان** عزیمت نمود.

آقای مهندس صدر مدت ۱۰سال درآلمان بـه تحصیل دررشته مهندسی ساختمان پرداخت ودرسال**۱۳۲۸**شمسی به‌ایران مراجعت کرد وبلافاصله باستخدام دولت در بانك‌صنعتی ومعدنی درآمد ودرطی‌دوران خدمت بترتیب‌درسازمان برنامه ــ کارخانه چیت سازی‌تهران‌ــ سازمان مرکزی شرکت مصالح ساختمانی ــ وکارخانه سیمان مشغول خدمت بوده‌است.

وی یکی‌ازمهندسان کارآزموده و مشهورکشور بشمار میرود وبه زادگاه خود سمنان وهم‌شهریان‌علاقه عجیبی دارد وازاعضاء پیوسته **جمعیت سمنانیان مقیم‌مرکز** می باشد.

حسین طلوعی سمنانی

آقای حسین طلوعی سمنانی فرزند **مرحوم میرزا هادی طلوعی سمنانی** درسال **۱۲۸۶**شمسی درسمنان متولد شده، نامبرده تحصیلات ابتدائی‌را در**مدرسه ادب**سمنان بپایان آورد ودرسال **۱۳۰۲** برای تکمیل تحصیلات به تهران آمد. و بادامه تحصیل در **دارالفنون** پرداخت ولی‌بعلت فوت پدرش ناگزیر به‌ترك تحصیل شد وازادامه تحصیل در دوره دوم متوسطه اجباراً صرف نظرنمود. وبداد وستد وتجارت درتهران پرداخت.

آقای طلوعی یکی‌ازتجار امین وپرکارومعروف کشور بشمار میرود ودربازارتهران بخوش نامی ضرب‌المثل است وهیشه ازوی به‌نیکی‌نام میبرند،مشارالیه ازروی علاقه‌ای‌که به نشرعلم وفرهنك داشت **دیوان رفعت سمنانی** شاعرمعروف رابهزینه شخصی خود در سال ۱۳۳۹ شمسی‌طبع ونشر نمود.

علاقه‌عجیبی بزادگاه خود دارد ودرکلیه اموردارای ذوق بخصوص ودرخورتوجهی می‌باشد، ازجمله کلکسیونهای متعدد و نفیسی‌ازسکه‌های نایاب ترتیب داده که ازهرنظرقابل اهمیت است.

کلکسیون دیگری داردکه حاوی فرامین پادشاهانی است‌که درگذشته بنام‌بزرگان سمنان صادرنموده‌اند.

بهرحال شوق وشور غیرقابل وصفی درتهیه انواع مصنوعات صنایع مستظرفه و عتیق دارد، که بنظرنگارنده بسیارجالب توجه ودرخور هرگونه تحسین و یادبوداست، درهرکار خیری پیشقدم است همکاری و تشریك مساعی ایشان درراه تأسیس و افتتاح کتابخانه عمومی سمنان وهمچنین تهیه ودراختیارگذاردن عکس بزرگان و رجال سمنان برای چاپ دراین کتاب قابل هرگونه تقدیروتحسین میباشد.

عضوثابت وعلاقمند **جمعیت سمنانیان مقیم مرکز** میباشد ودرحقیقت به‌این محفل گرم دوستانه هم شهریان عشق میورزد.

عبدالکریم عموئی

آقای عبدالکریم عموئی فرزند **حسن** درسال **۱۳۰۳** شمسی درشهر **سمنان** متولد شده، نامبرده تحصیلات ابتدائی ومتوسطه را درسمنان بپایان آورد ودر سال **۱۳۲۱** شمسی بتهران آمد وبکارتجارت اشتغال ورزید.

آقای عموئی ازمردان پرکاروخلیق ومردم‌دار وسرشناس ایران است ودربین دوستان وآشنایان متعدد خودبنام **مرد خودساخته** معروف میباشد.

ازسال **۱۳۲۹** شمسی مؤسس ومدیرچندشرکت معدنی وصادراتی مهم کشور بوده، پشتکار وفعالیت وی درکلیه اموربانزد خاص وعام است.

هرگونه کمکی که ازدستش برآید درباره دوستان وهم شهریان خود دریغ ندارد ودر همه حال خدمتگذاری بمردم وهم نوع را فراموش نکرده است، در رفیق‌دوستی مشهوراست ودر دوستی نیزثابت قدم وپایدارمی باشد.

دردوره بیستم وبیست ویکم قانونگذاری بخاطر خدماتیکه برای مردم انجام داده بود، ازطرف مردم شاهرود نامزد **نمایندگی مجلس شورایملی** شد.

درحال حاضر مدیر **شرکت منتان** و عضومؤسس **اطاق صنایع و معادن ایران** میباشد، ودارای سهام متعددی درشرکتهای مهم استخراج معادن کشور نیز هست.

مهندس حسن فامیلی

آقای مهندس حسن فامیلی فرزند مرحوم **حاج صفرعلی فامیلی** در سال **۱۲۹۰** شمسی درشهرسمنان متولد شده، وی تحصیلات ابتدائی را درسمنان بپایان آورد، و برای ادامه وتکمیل تحصیل به‌تهران آمد ودوره متوسطه رادردبیرستانهای **ثروت** و **تدین** باتمام رسانید، سپس در دانشکده کشاورزی تهران به‌تحصیل دررشته **مهندسی کشاورزی** پرداخت.

پس‌از فراغت ازتحصیل درسال **۱۳۲۲** شمسی وارد خدمت دروزارت کشاورزی گردید واکنون یکی ازاعضاء برجسته **وزارت کشاورزی** است.

آقای مهندس فامیلی ازاعضاء ثابت **جمعیت سمنانیان مقیم مرکز** میباشد و دردوستی وصمیمیت ضرب‌المثل دوستان وآشنایان است.

دکتر عنایت‌الله نجفی

آقای دکتر عنایت‌الله پزشك نجفی فرزند **مرحوم دکترمحسن شمس نجفی (شمس‌الحکماء سمنانی)** درسال **۱۲۸۶** شمسی درسمنان متولد شده، نامبرده تحصیلات ابتدائی رادر **مدرسه‌همت** درسمنان بپایان‌آورد وبرای‌ادامه وتکمیل تحصیل به‌تهران عزیمت نمود، پس ازفراغت ازتحصیل متوسطه بدانشکده پزشکی تهران راه یافت ودرسال ۱۳۱۳ در رشته‌طب فارغ‌التحصیل گردید ودروزارت بهداری مشغول خدمت شد.

نامبرده چندین سال در شهرستانها بسمت ریاست بهداری مشغول انجام وظیفه بوده و اکنون درتهران مشغول خدمت می باشد ،

در اواخر سال **۱۳۲۴** و اوایل سال **۱۳۲۵** شمسی که نامبرده در **رضائیه** مشغول خدمت بود مصادف با غائله شوم آذربایجان وجنگ بین قوای دولتی ومتجاسرین گردید .

مشارالیه با نهایت از خودگذشتگی وجان بازی نسبت بدرمان و مداوای مجروحان میهن پرست وژاندارمها اقدام جدی بعمل آورد وبهمین جهت درتاریخ ششم بهمن ماه **۱۳۲۶** خورشیدی درکاخ مرمر بحضوراعلیحضرت همایون شاهنشاه شرفیاب گردید وبموجب فرمان شماره **۸۲** به اخذ نشان مفتخرشد .

آقای دکتر نجفی ازاعضاء ثابت وعلاقمند جمعیت سمنانیان مقیم مرکز می باشد و درحسن خلق ومردم داری نهایت مجاهدت را معمول میدارد .

مهندس عبدالله نجفی

آقای مهندس عبدالله نجفی فرزند **دکتر محسن شمس نجفی (شمس الحکماء سمنانی)** در سال ۱۳۰۱ شمسی درسمنان متولد شده، نامبرده تحصیلات ابتدائی را در **مدرسه‌همت** سمنان بپایان آورد وبرای ادامه‌وتکمیل تحصیل به‌تهران آمد ،دوره‌متوسطه را در دبیرستان **ایرانشهر** باتمام رسانید، سپس درمدرسه عالی وزارت پست و تلگراف وتلفن به تحصیل دررشته مهندسی بی‌سیم‌پرداخت، پس ازفراغت از تحصیل درسال ۱۳۱۹ شمسی در **وزارت پست و تلگراف و تلفن** وارد خدمت دولتی شد .

آقای‌مهندس نجفی دردوران خدمت خود مشاغل‌متعددی راعهده‌دار بوده که‌اهم آنها بشرح زیراست :

رئیس دفترفنی بی‌سیم پهلوی - معاون اداره کل کارگزینی وزارت پست وتلگراف - رئیس‌اداره کل کارپردازی- ذیحساب‌سازمان برنامه‌دروزارت پست وتلگراف وتلفن - مدیرکل اداری وزارت پست وتلگراف وتلفن .

درحال‌حاضر نیزدرپست اخیرالذکر مشغول انجام‌وظیفه می باشد.

نامبرده ازاعضاء پیوسته‌وفعال وعلاقمند **جمعیت سمنانیان‌مقیم مرکز** میباشد، در بین دوستان وآشنایان خودبه رفیق دوستی مشهوراست ودر دوستی و صمیمیت تا سرحد امکان ثابت قدم وپایدارمی‌باشد . درکلیه امور دارای‌ابتکارات خاص واستثنائی است و نظریه‌های قاطع وقابل توجهی ابراز میدارد .

اسامی نمایندگان مجلس شورایملی سمنان ودامغان وجندق ازدوره اول قانونگذاری تاکنون بشرح زیراست .

دوره اول صنفی بود ومرحوم سید ابراهیم عمیدالسلطنه سمنانی شرکت داشت

دوره دوم آقای میرزا محمد تقی ضیاءالممالك

دوره سوم آقای دکترحسینقلی خان

دوره چهارم مرحوم عمیدالممالك سمنانی

دوره پنجم آقای میرزا عبدالله یاسائی (صدرالادباء)

دوره ششم آقای میرزا عبدالله یاسائی «

دوره هفتم آقای میرزا عبدالله یاسائی «

دوره هشتم آقای میرزا عبدالله یاسائی « نامبرده در ۲۳ خرداد ماه ۱۳۱۰ شمسی بسمت رئیس تشکیلات اداره کل تجارت بمجلس معرفی شد

دوره نهم آقای دکترحسینقلی خان قزل ایاغ

دوره دهم آقای دکترحسینقلی خان قزل ایاغ

دوره یازدهم آقای دکترحسینقلی خان قزل ایاغ

دوره دوازدهم آقای دکترحسینقلی خان قزل ایاغ

دوره سیزدهم آقای دکترحسینقلی خان قزل ایاغ

دوره چهاردهم آقای جوادعامری سمنانی

دوره پانزدهم آقای جوادعامری سمنانی

دوره شانزدهم آقای جوادعامری سمنانی

دوره هفدهم آقای جوادعامری سمنانی

دوره هیجدهم آقای عنایت‌الله نصیری سمنانی

دوره نوزدهم آقای عنایت‌الله نضیری سمنانی

دوره بیستم آقای عنایت‌الله نصیری سمنانی ضمنا دوره بیستم در تاریخ نوزدهم اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ شمسی منحل گردید .

دوره بیست ویکم آقای عنایت‌الله نصیری سمنانی

اسامی نمایندگان مجلس شورایملی **شهرستان شاهرود** و توابع از دوره اول قانونگذاری تاکنون باین شرح است .

دوره اول	**حاج سید ابراهیم خان عمیدالسلطنه** (صنفی بوده)
دوره دوم	**آقای شیخ غلامحسین ناظرزاده**
دوره سوم	« **سید فاضل کاشانی**
دوره چهارم	« **سید فاضل کاشانی**
دوره پنجم	**حاج میرزا علیرضا شریعتمدار دامغانی** که در اواسط دوره مذکور فوت نمود .
دوره ششم	**آقای حسین آقایان**
دوره هفتم	« **حسین آقایان**
دوره هشتم	« **دکتر امیرخان اعلم**
دوره نهم	« **دکتر امیرخان اعلم**
دوره دهم	« **علی اکبر صدیق (دزیانیان)**
دوره یازدهم	« **دکتر محمد قلی تاج بخش (آصف)**
دوره دوازدهم	« **دکتر محمد قلی تاج بخش (آصف)**
دوره سیزدهم	« **دکتر محمد قلی تاج بخش (آصف)**
دوره چهاردهم	« **عبدالکریم صدریه**
دوره پانزدهم	« **غلامرضا فولادوند**
دوره شانزدهم	« **غلامرضا فولادوند**
دوره هفدهم	« **سید شمس الدین قنات آبادی**
دوره هیجدهم	« **سید شمس الدین قنات آبادی**
دوره نوزهم	« **دکتر علی امیرحکمت**
دوره بیستم	« **علی وثوق**
دوره بیست ویکم	« **مهندس امیرقاسم معینی**



مهندس معینی

آقای مهندس امیرقاسم معینی فرزند **محمود** متولد ۱۳۰۴ شمسی پس از پایان تحصیلات ابتدائی ومتوسطه درهنرسرای عالی تهران رشته مهندسی مکانیك به‌تحصیل پرداخت وی‌پس ازفراغت ازتحصیل درسال ۱۳۲۵ شمسی در وزارت کارمشغول خدمت شد.

نامبرده درطی دوران خدمت خود مشاغل متعددی را عهده داربوده است که اهم آنها بشرح زیراست:

معاون اداره بازرسی وزارت کار - رئیس اداره کار استان هفتم - معاون سازمان بیمه‌های اجتماعی شعبه تهران **- معاون اداره کل مشاغل و کاریابی - دبیر کل سازمان فارغ التحصیلان کشور - مدیر کل مشاغل و کاریابی - معاون فنی وزارت کار وامور اجتماعی - عضو هیئت مدیره سازمان بیمه های اجتماعی - نماینده مجلس شورایملی** (دوره بیست و یکم).

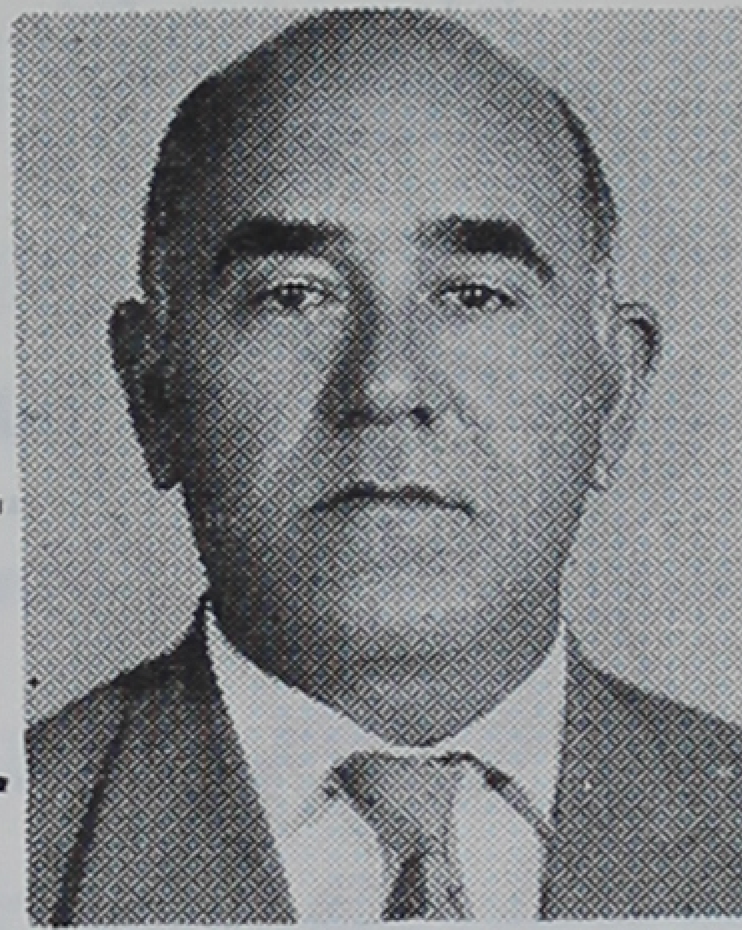
آقای مهندس معینی نماینده فعلی **شاهرود** ازآغاز دوره نمایندگی خود تاکنون اقدامات مفیدی ازقبیل تکمیل اسفالت خیابانها ولوله‌کشی شهر شاهرود، توسعه شبکه برق، تأسیس درمانگاه در بخشهای تابعه شهر، ساختمان کشتارگاه، تأسیس اداره کار و شعبه سازمان بیمه‌های اجتماعی وغیره برای شاهرود انجام داده است.

✩✩✩

دیگرمشاهیرخطه قومس که دراین کتاب ازآنان نام‌برده نشده بشرح زیرند:

مرحوم سید کاظم آقا شریعت پناهی سمنانی - مرحوم مشهدی علی اصغر کلانتر سمنانی - مرحوم حاج ناظم سمنانی - مرحوم حاج عیسی منصوریان دامغانی - آقای حاجی میرزا آقا فامیلی بازرگان معروف.

آقای کیهان یغمائی نماینده مجلس شورایملی **- آقای ساغر یغمائی** وکیل دادگستری - آقای **مهندس علی اصغر رزازان شاهرودی** معاون اداره کل کار و امور اجتماعی استان تهران - آقایان **حاجی محمدعلی وحاجی محمدحسین برادران رضائی - آقای عبدالجواد الهی سمنانی - آقای حاج احمدی دامغانی - آقای علی اصغر کشاورز دامغانی** وکیل دادگستری **- آقای یدالله ثنائی** کارمند عالی‌رتبه وزارت امورخارجه.



محمد هادی فامیلی

آقای میرزامحمد هادی فامیلی فرزند مرحوم **حاج صفرعلی فامیلی سمنانی** رئیس انجمن شهرسمنان ازمشاهیرخطه قومس محسوب است. وی در چند سال اخیرفعالیتهای قابل توجهی برای عمران وآبادی شهرسمنان نموده، از همه مهمتر اقدام نسبت به لوله کشی آب آشامیدنی مردم شهر وتسریع در انجام آن است.

آقای فامیلی ازمردان خیراندیش وخلیق ومردم دارسمنان بشمار میرود، نامبرده درپایه گذاری واستقبال از کارهای عام المنفعه وهمگانی بسیارشایق وفداکار است، بهمین علت زمینهای شخصی زیادی بامورخیریه و شیروخورشید سرخ سمنان جهت احداث بیمارستان و زایشگاه اهداء نموده ودرراه عمران وآبادی زادگاه خود از هیچگونه کوششی دریغ ندارد.

دکترصادق امینی راد

آقای دکترصادق امینی راد فرزند **علی امینی شهمیرزادی** درسال ۱۲۸۹ شمسی درشهمیرزاد ازقراء سمنان متولد شده، نامبرده بعد ازپایان تحصیلات ابتدائی ومتوسطه بدانشکده پزشکی تهران راه یافت ودرسال **۱۳۱۶** شمسی فارغ التحصیل شد و در وزارت بهداری مشغول انجام وظیفه گردید.

آقای دکترامینی راد ازاطبای عالیقدر وفعال ودرستکارکشور بشمارمیرود وی در طی دوران خدمت خود عهده دارپستهای حساس بهداشتی بوده وخدمات ارزنده ای نیزانجام داده است.

مشاغلی راکه درگذشته عهده داربوده بشرح زیراست:

ریاست بهداری شهرستانهای **نیشابور، رشت، زنجان**- ریاست کل بهداری استان **دوم مازندران**- بازرس عالی بهداریهای شمال- ریاست کل بهداری **آذربایجان شرقی وغربی**- ریاست **بیمارستان کودکان تهران**- ریاست **بیمارستان لقمان الدوله تهران**.

نامبرده درحال حاضر نیزعهده دارپست اخیرالذکرمیباشد.

فصل بیست و پنجم

شاعران و هنرمندان قومس

منوچهری دامغانی

استاد منوچهری دامغانی از شاعران بزرك قرن‌پنجم هجری است، **عوفی** در **لباب‌الالباب** نام وی را **ابوالنجم احمدبن قوص بن احمد منوچهری دامغانی** نوشته است. چنانکه خود اوهم دراین بیت میگوید: نام ونسبش همین است .

برهرکسی لطف کند و بیشترلطف — براحمدبن قوص بن‌احمدکندهمی

دولتشاه در **تذکرةالشعرا** محل‌تولد وی را بلخ دانسته لیکن منوچهری خود در این‌بیت صریحاً بمولد خویش اشاره‌کرده است .

سوی‌تاج عمرانیان‌هم بدینسان — بیامد ، منوچهری دامغانی

ودامغانی بودن وی نیزمسجل میشود .

لقب اورا درتذکره ها وکتابها (شصت‌گله) و(شصت‌کله) نوشته‌اند.

مؤلف **مجمع‌الفصحاء** اورا شصت‌کله نامیده و**تذکره دولتشاه** نوشته است :
«سبب وجه‌تسمیهٔ اوبشصت‌گله کثرت خیول و مواشی است و بعضی گفته‌اندکـه اصبع ابهام اوشکستگی یافته چون‌کل وکله بمعنی‌اعراج واشل‌آمده»[1]

در اینجا گویا اشتباهی‌رخ‌داده باشدیعنی گویا تذکره نویسان **منوچهری**را با **احمدبن منوچهر** شصت‌کله که ازمعاصران **طغرل‌بن‌ارسلان** (۵۹۰ــ ۵۷۳ هجری) بوده وذکرش در **راحة‌الصدور** راوندی آمده‌است[2] ، اشتباه کرده‌اند. درباره‌تاریخ تولداواطلاع‌صحیحی دردست نیست، ولی‌ظاهراً دراواخرقرن چهارم بدنیا آمده‌است یاسالهای نخستین قرن‌پنجم .

۱ــ تذکره دولتشاه صفحه ۱۹

۲ــ راحة‌الصدور راوندی صفحه ۵۷ــ۵۷

زیراودر اشعاری که درزمان سلطنت **مسعود** پسر**سلطان محمود غزنوی** سروده (۴۳۲-۴۲۱ هجری) در چند جا بجوانی خویش اشاره کرده است وچون تاریخ وفاتش را سال **۴۳۲هجری** نوشته‌اند. بنا براین میتوان فکر کرد که نباید تولد او از این تاریخ زودتر بوده باشد.

تخلص منوچهری بعلت انتساب اوست با**فلك المعالی منوچهر بن شمس المعالی قابوس بن وشمگیر بن زیار دیلمی** که ازسال **۴۰۳** تاسال **۴۲۳** در **گرگان وطبرستان وقومس** سلطنت میکرده و**منوچهری** ظاهراً درآغاز کار دردربار او بسرمیبرده است. ولی ازمدایح منوچهری قصیده‌ای درمدح این پادشاه دردیوان اشعارش یافت نمیشود.

دولتشاه در **تذکرة الشعراء** و**هدایت** در**مجمع الفصحاء** از قول **میرمحمدتقی کاشانی** در**خلاصة الافکار** منوچهری راشاگرد **ابوالفرج سگزی** خوانده‌اند. **ابوالفرج سگزی** شاعرمعروف اواخرقرن چهارم ومداح **ابوعلی سیمجور** بوده است.

ابوالفرج رااستاد **عنصری** نیزدانسته‌اند. البته میتوان عنصری راشاگرد**ابوالفرج** فرض کرد، ولی خیلی بعید بنظرمیرسد که منوچهری شاگرد وی بوده باشد، چه ازنظر زمان ومحل زندگی آندو این مسئله درست درنمی‌آید.

هدایت در**مجمع الفصحا** در باره منوچهری نوشته است که(وی روش طریقت از امام الحرمین **ابوالمعالی عبدالملك بن محمد جوینی** ودیگران اکتساب نموده) واین صحیح نیست چون ابوالمعالی مطابق هیچ حالی نمیتوانسته مرشد وی باشد و از همهٔ اینها گذشته منوچهری بهیچوجه مسلك تصوف نداشته است تا چه‌رسد بآنکه پیرو یکی ازگردانندگان این مسلك باشد.

عوفی در **لباب الالباب** این بیت منوچهری را:

قیصر سرابدار تو چیپال پاسبان   **بیغور کابدار تو فغفور پرده دار**

درمدح **یمین‌الدولهٔ محمود** ذکر کرده است.

هدایت هم در**مجمع الفصحا** مینویسد:

(بخدمت محمدبن محمود مشغول بوده، گویند در مجلس اومنصب ترخانی‌داشته یعنی درهروقت بی‌رخصت سرزده توانستی رفتن‌واورا منع نبودی) ولی چون ورود منوچهری در دربار غزنویان بعدازسال ۴۲۱ هجری بوده‌است، این‌سخنان هم‌صحیح بنظر نمیرسد. باهمه آنکه‌ازکیفیت ورود منوچهری‌اطلاع صریحی در دست نیست. بازاز قرائن موجود میتوان اینطور استنباط کرد که ارتباط‌منوچهری با دربارغزنویان‌ازحدودسال ۴۲۱ شروع شده‌است چه منوچهری قبل ازآنکه درسال **۴۲۶** در**ساری** بدربار**مسعود** راه یابد در **ری** زندگی میکرده و نمیتوان بتحقیق دانست که‌پیش ازاین تاریخ مسعود راملاقات‌کرده یانه ولی‌البته این دلیل عدم ارتباط منوچهری در زمان اقامتش در**ری** باسلطان مسعود نمیتواند باشد.

بسال **۴۲۶** هجری که **سلطان مسعود** از**نیشابور** بجانب **گرگان** و **مازندران** لشکر کشید منوچهری را ازری بدرگاه خویش خواند واو که ظاهراً تا این زمان بوسیلهٔ

امرای دولت غزنوی درری بادربارمسعود ارتباط داشت، پیاده‌ازری بمازندران رفت‌وبخدمت پادشاه غزنوی رسید وبقول خودش ازفراق سلطان رهائی یافت :

ازهمه شاهان چنین لشکر که‌آورد وکه برد
از عراق اندر خراسان وزخراسان درعراق
همچنان باز ازخراسان آمدی بر پشت پیل
کاحمد مرسل بسوی جنت آید بر براق
ای فراق تو دل ما بندگان را سوخته
صد هزاران شکر ایزدرا که رستم از فراق

☆☆☆

خواست ازری خسرو ایران مرا برشصت میل
خود زتو هرگز نیندیشید در چندین سنین

☆☆☆

دانی که من‌مقیمم بر درگه شهنشه   تا بازگشت سلطان ازلاله‌زارساری

منوچهری پس از آنکه بدرگاه سلطان مسعودا حضار شد، پیاده راه بین ری و ساری را پیمود :

این دشتها بریدم ، وین کوهها پیاده
دو پای با جراحت ، دودیده گشته تاری
امید آنکه روزی خواند ملك به پیشم
بختم شود مساعد روزم شود بهاری
اکنونکه رحمت شه کرده بنده رحمت
کوشی‌که رحمت شه از بنده درگذاری

همچنانکه عوفی در**لباب‌الالباب** میگوید :
منوچهری (**اندك عمر وبسیار فضل**) بود و بهمین علت که بسیار جوان بود و اشعاری چنین نغزمیسرود محسود دیگران واقع شد وخود در اشعارش باین موضوع اشاره کرده است،همچنین عوفی در **لباب‌الالباب** درباره او نوشته[1] (در ایام کودکی چنان ذکی بودکه هرنوع که ازاو درشعرامتحان کردندی بدیهه گفتی وخاطر او بموائات آن مسامحه کردی) اوهمین‌تیزهوشی وذکاوت فوق‌العاده باعث شدکه اودرجوانی درادبیات عرب‌تسلط پیداکرد ودرعلوم دینی وادبی حتی طب نیزدست یافت ، خود اودرباره تبحرخویش دراین علوم مینویسد :

من بدانم علم طب وعلم دین و علم نحو
تو ندانی دال‌وذال وراء وزاء وسین وشین

علاوه براین استفاده از اصطلاحات علم نجوم وطب، استقبال وتضمین اشعار شعرای

---

۱ ــ لباب الالباب ج ۲ صفحه ۵۲

عرب ، خود دلیل احاطه و تسلط کامل اوست در زبان فارسی و عربی و علوم متداول آن زمان، گفتیم که منوچهری محسود همگنان قرارمیگرفت وعلت این امر آن بود که وی باسن کم درردیف شاعران درجه اول درآمده بود، وکوته فکران و حاسدان نبوغ ذاتی وپیشرفت وترقی او راکه در بیشتر اوقات باعث سرافکندگی وخجالت آنان درحضورپادشاه و امرای وقت میشد دوست نمیداشتند .

منوچهری در قصیده‌ای باین امر اشاره کرده است . آنچه از این قصیده برمیآید اینستکه یك شاعرشیروانی بوی جسارت میورزیده و آزارش میداده است،این شاعرهم گویا دردربار مسعود بوده ومسعود بوی امرمیکندکه یکی‌از قصاید منوچهری راجواب بدهد واو ازعهده این کار برنمیآید ، مطلع آن قصیده اینست :

حاسدان برمن حسد کردند ومن فردم چنین
داد مظلومان بده ای عزمیر مؤمنین

درهمین قصیده خطاب بهمان شاعرشیروانی میگوید :

من ترا از خویشتن در فن شعر و شاعری
کمترین شاعر شناسم هذه حق الیقین
میر فرمودت‌که رو یك شعراو را کن جواب
بعد سالی ونکردی ، ننگ باشد بیش ازاین
گرفرا فرموده بودی خسرو بنده نواز
بهتر از دیوان شعرت پاسخی کردم چنین
لیکن اشعار تورا آن قدر و آن قیمت نبود
کش بفرمودی‌جواب، این خسرو شاعرگزین
مال تو از شهریار شهریاران گرد گشت
ورنه اندر ری تو سرگین چیدیی ازپارگین
گر نباشد در چنین حالت مزیدی مرترا
عارضی بس باشدت بر لشکر میر متین
هیچ سالی نیست کز دینار سیصد چارصد
از پی عرض حشم کمتر کنی در آستین
وآنگهی گوئی من از شاه جهان شاکرنیم
گرنه ننگ‌آید ازاین شو رخت رابربندهین
باز شروان رو ، بدانجائی که دادندت همی
گوشت خوك مردهٔ یکماهه ونان جوین

وباز دلیل آنکه **منوچهری** بعلت جوانی وکمی سن مورد حسد اقران خود قرار میگرفته، این‌دوبیت درهمان قصیدهٔ شاعر است که‌میگوید :

حاسدم‌گوید که ما پیریم و تو برناتری
نیست با پیران بدانش مردم برنا قرین
گرب‌پیری دانش بدگوهران افزون شدی
روسیه تر نیستی هرروز ابلیس لعین

اشعار وقصائد منوچهری بیشتر دروصف **مسعودبن محمود غزنوی** است ولی بغیر ازاوممدوحین دیگری هم ازرجال ودرباریان آن زمان داشته که نام آنهادراینجا ذکرمیشود :

۱- **ابوالقاسم حسن عنصری** که منوچهری قصیده معروف **لغزشمع** خود را در مدح اوگفته .

۲- دیگراز ممدوحین منوچهری **علی بن عبیدالله صادق** معروف به **علی دایه** سپهسالار سلطان مسعود بوده است که قصیده معروف شب منوچهری بمطلع :

شبی گیسو فرو هشته بدامن　　پلاسین معجر و قیرینه گرزن

درمدح اوواز بهترین قصاید زبان فارسی است .

۳- **خواجه احمدبن عبدالصمد وزیرسلطان مسعود غزنوی .**

۴- **خواجه طاهر دبیر، کدخدای ری .**

۵ - **ابوسهل زوزنی** ازرجال زمان سلطان مسعود غزنوی .

۶- **علی بن محمد عمرانی** از خاندان عمرانیان که دردوره سلاجقه وغزنویان در خراسان شهرت داشتند .

۷- **ابوالحسن بن حسن** (گویا برادرحسن میمندی بوده است)

- علاوه براینها عده دیگری هم ممدوح منوچهری بوده‌اند ازقبیل **ابوحرب بختیار** حاکم **ایالت قومس** و**فضل بن محمد** و**خواجه محمد** وغیره .

احاطه منوچهری درلغت وزبان عربی بیمانند بوده است، وی باندازه‌ای دراین زبان احاطه داشته که چندین قصیده عربی راتضمین نموده است وگاهی هم دراشعار خود از این قصائد عربی مثال‌هائی ذکرکرده است .

استاد دکترذبیح‌الله صفا درباره احاطه منوچهری بزبان عرب مینویسد:

منوچهری براثر کثرت اطلاع ازشعروادب عربی ازقصائد معروف شاعران تازیگوی را استقبال کرده وگاه باشاراتی ازمطالع آنگونه قصاید دراشعار خویش مبادرت نموده است. مثلا قصیدهٔ :

جهانا چه بد مهر و بدخو جهانی　　چو آشفته بازار بازارگانی

استقبال است از قصیدهٔ **ابوالشیص محمد** از شعرای اوائل عهد عباسی که بسال **۱۹۶** هجری درگذشت .

قصیده زیبائی که دروصف سپیده دم گفته است ،

بمطلع :

چو از زلف شب باز شد تاب‌ها　　فرو مرد قندیل محرابها

بروزن یکی ازقصائد **اعشی بن قیس باهلی** است .

گاهی منوچهری بقدری در آوردن کلمات نامأنوس عربی و نام شعرای عرب و شعرای فارسی در اشعار خود افراط کرده است که بدون رجوع بشرح تاریخی آن کلمات نمیتوان معنای دقیق آنرا درك کرد. مثل قصیدهٔ **(لغز شمع)** که **مرحوم قزوینی** در حواشی **چهار مقاله، استاد سعید نفیسی** در شرح **حال رودکی** و **آقای دبیرسیاقی** در **دیوان منوچهری** بهترین شرح را راجع بآن نوشته‌اند و بدون رجوع باین سوابق شناختن اسامی عربی این قصیده ممکن نیست، آوردن کلمات نامأنوس را در اشعار منوچهری میتوان اینطور تعبیر کرد که چون او بسیار جوان بوده ومیخواسته‌است بشعرای مسن معاصر خود فضل بفروشد و بآنها بفهماند که تا چه حد درشعر و شاعری استاد است و از آنها بهیچوجه عقب نمیماند. این کلمات را در اشعار خویش میآورده و آوردن این کلمات نامأنوس باعث شده که گاهی راستی اشعار منوچهری بیش از حد معمول خشن و ثقیل بشود ولی با این همه نمیتوان انکار کرد که تمام اشعار او و حتی همانهائیکه بسیار سخت و ثقیل است باندازه کافی زیبا و جذاب و دل انگیز است.

اصولا اشعار او و اوزانی که بکار برده مثل موسیقی روان و نوازش دهنده‌ایست که روح را آرامش میدهد و شادی و نشاط میانگیزد و شادمانی و مسرت بیش از اندازهٔ منوچهری از این اشعار شورانگیز و مسرت آور کاملا هویدا است.

اما موضوعی که در اشعار او بیش از هرچیز دیگر جلب توجه میکند تشبیهات تازه و بکر و بسیار عالی اوست که ویرا بین تمام شعرای هم عصر خویش ممتاز و مشخص ساخته است بخصوص تشبیهات مضامینی که در بعضی قصاید و خمریات و همهٔ مسمطات خویش بکار برده است.

مسئله دیگری که در اشعار منوچهری بدان برمیخوریم نوع خاصی از شعر است که بنام **مسمط** که بدون تردید، از **ابتکارات خود اوست** و ما قبل از وی در اشعار فارسی باین وزن و سبك برنمیخوریم و اصولا **مسمط** در شعر بانواع خاصی که منوچهری ایجاد کرده است فرق دارد.

ازمیان شعرای بعد از او هم فقط **لامعی گرگانی** مسمط سروده است، همانطوریکه گفته شد استعمال کلمات عربی بیش از اندازهٔ معمول هم از مختصات اشعار منوچهری است اما با این همه اشعار او همه روان، زیبا، نشاط آور و دل انگیز است، در تشبیهات خود با چنان قدرتی بهار وسبزه و گل و باران و دیگر مظاهر طبیعت را وصف میکند وچنان آنها را با مهارت جلوه میدهد که براستی گوئی ما آنچه را که میخوانیم با چشم می بینیم! منوچهری از این لحاظ درمیان شعرای معاصر خویش فرد وممتاز بوده است.

منوچهری مردی عشرت طلب وعیاش بود و بخاطر کمی سن وجوانی درمنتهای شادی وسرزندگی میزیست، در شراب دوستی وعشرت طلبی افراط میکرد و از ابراز و نشاندادن احساسات ومیل شدید خود نیز بکسب لذائذ دنیوی هیچ امتناع نمیورزید. و گویا جان خود را هم در جوانی و در اثر همین افراط از دست داده باشد، منوچهری در کار مدح هم راه افراط پیموده است و از این لحاظ میتوان او را به **فرخی** تشبیه کرد که تمام رجال دربار غزنوی را ستوده است، ضمنا باید بخاطر داشت که این شاعر جوان وعشرت طلب هرگز درراه خوشگذرانی بفسق وتجاهر نگرائید و باعمال قبیح و رکیك دست نزد و چنانکه از اشعارش پیداست، در عین حال عشرت

دوستی و میخوارگی او از یك روح بلند وپاك و وارسته سرچشمه میگرفت ، بطوریکه در تمام آثار اوحتی یك کلمه ناموزون یا رکیك‌مشاهده‌نمیشود، حتی در هجویاتش هم رعایت ادب وعفت را نموده است ، قدیمترین نسخه‌دیوان اشعارمنوچهری اززمان **صفویه** مانده و بعدازآن، نسخ زمان قاجاریه است‌این‌نسخه‌ها همه‌با دخل وتصرفات بیجا مخلوط شده وپراز غلطواشتباه است .

تنها نسخه‌ایکه از**اشعارمنوچهری** بچاپ رسیده‌وخالی ازاشتباهات است‌نسخه‌ایست که دانشمند محترم **آقای محمد دبیرسیاقی** بسال **۱۳۲۶** شمسی با مقدمه وحواشی و مقابله نسخه‌ها وتصحیح وتعلیق بصورت‌کامل بچاپ رسانیده‌اند .

چنانکه ذکر شد وفات منوچهری‌را درسال **۴۳۲** هجری بسن **۳۲** یا **۳۳** نوشته‌اند، از اشعار خود اوهم بهمین نتیجه میرسیم چه اتفاقات وحوادث تا سال ۴۳۰ و ۴۳۱ دردیوان او منعکس است و اثری از وقایع بعد ازتاریخ مذکور درآثارش نمی‌بینیم ، پس‌نظر **مرحوم رضا قلیخان هدایت** که تاریخ مرگ اورا سال ۴۳۲ نوشته است درست بنظر میرسد .

بطوریکه استنباط میگردد **منوچهری** درکودکی‌واوایل ایام جوانی درزادگاه‌خود **دامغان** وبعد **دردری** میزیسته‌وسپس به**غزنین** رفته‌است ،ولی‌محل دقیق‌مدفن‌اومعلوم نیست و درهیچیك **از** کتابها نیز باین موضوع اشاره نشده است :

واین منتخبی ازاشعار اوست :

داروی خواب

آمدشب و ازخواب،مرا رنج وعذابست — ای‌دوست بیار آنچه‌مرا داروی‌خوابست
چه مرده وچه خفته ، که‌بیدار نباشی — آن‌راچه‌دلیل آری‌واین راچه جوابست
من جهد کنم بی اجل خویش نمیرم — درمردن بیهوده، چه‌مزد وچه ثوابست
من خواب زدیده ، بمی ناب ربایم — آری عدوی خواب جوانان ، می‌نابست
سختم عجب‌آید که‌چگونه بردش‌خواب — آنرا که‌بکاخ اندر ، یك شیشه شرابست
وین‌نیزعجب‌ترکه خوردباده نه‌برچنك — بی نغمهٔ چنگش بمی ناب ، شتابست
اسبی که صفیرش نزنی‌می نخورد آب — نی‌مردکم‌از اسب و، نه‌می‌کمترازآبست
درمجلس احرار سه‌چیزاست وفزون‌نی — وآن هرسه شرابست‌وربابست وکبابست
نه نقل بود ما را ، نه دفتر و نی نرد — وین‌هرسه‌بدین مجلس‌ما.در،نه‌صوابست
دفتر بدبستان بود و نقل ببازار — وین نرد بجائی که خرابات خرابست

ما مرد شرابیم و کبابیم وربابیم
خوشاکه شرابست‌وکبابست‌وربابست

همانی

جهانا چه بد مهرو بد خو جهانی — چو آشفته بازار بازارگانی
بهر کار کردم تو را آزمایش — سرا سر فریبی سرا سر زیانی
وگر آزمایمت صد بار دیگر — همانی ، همانی ، همانی ،همانی

توصیف سپیده‌دم

چو از زلف شب باز شد تابها ــ فرو مرد قندیل محرابها
سپیده دم از بیم سرمای سخت ــ بپوشیده بر کوه سنجابها
بمیخوارگان ساقی آواز داد ــ فگنده بزلف اندرون تابها
ببانگ نخستین ازاین خواب خوش ــ بجستیم ما همچو طبطابها
عصیر جوانه هنوز از قدح ــ همی زد بتعجیل پرتابها
از آواز ما خفته همسایگان ــ بی آرام گشتند در خوابها
بر افتاد بر طرف دیوار من ــ زبگمازها نور مهتابها
منجم به بام آمد از نور می ــ گرفت ارتفاع سطرلابها

در وصف بهار

نوبهار آمد وآورد گل و یاسمنا ــ باغ همچون تبت وراغ بسان عدنا
آسمان خیمه‌زد، از بیرم‌ودیبای کبود ــ میخ آن خیمه ستاك سمن و نسترنا
بوستان گوئی بتخانه‌فرخار شدست ــ مرغکان‌چون‌شمن‌وگلبنکان‌چون‌وثنا
برکف پای شمن بوسه بداده وثنش ــ کی وثن بوسه دهد برکف‌پای شمنا
کبك ناقوس‌زن‌وشارك، سنتور زنست ــ فاخته‌نای زن و بط شده‌طنبور زنا
پردهٔ راست زند نارو برشاخ چنار ــ پردهٔ باده زند قمری بر نارونا
کبك پوشیده یکی پیرهن خزکبود ــ کرده باقیر مسلسل دوبر پیر هنا
پوپوك‌پیکی‌نامه‌زده‌اندر سرخویش ــ نامه گه‌بازکند ، گه شکند برشکنا
فاخته راست بکردار یکی لعبگراست ــ در فکنده بگلو حلقه مشکین رسنا
از فروغ گل اگراهرمن آیدبرتو ــ از پری باز ندانی دورخ اهرمنا
نرگس‌تازه، چوچاه ذقنی‌شد بمثل ــ گر بودچاه زدینار و زنقره ذقنا
چونکه زرین‌قدحی‌درکف سیمین‌صنمی ــ یا درخشنده چراغی بمیان پرنا
وان‌گل نار، بکردارکفی شبرم‌سرخ ــ بسته اندر بن او لختی مشك ختنا
سمن‌سرخ ، بسان دولب طوطی نر ــ که زبانش بود از زرّ زده در دهنا
وان‌گل سوسن مانندهٔ جامی زلبن ــ ریخته معصفر سوده میان لبنا
ارغوان‌برطرف‌شاخ‌توپنداری‌راست ــ مرغکانند عقیقین زده بر بابرنا
لاله‌چون‌مریخ‌اندرشده‌لختی‌بکسوف ــ گل دو روی، چوبرماه سهیل یمنا
چون دواتی بسدینست خراسانی‌وار ــ باز کرده سراو ، لاله بطرف چمنا
ثوب عتابی گشته سلب قوس قزح ــ سندس رومی گشته سلب یاسمنا
سال امسالین نوروز طربناکتراست ــ پارو پیرار همی دیدم ، اندوهگنا

این طربناکی‌وچالاکی‌اوهست‌کنون ــ از موافق‌شدن دوست، با بوالحسنا

توصیف باغ درفصل بهار

ابر آزاری بر آمد از کنار کوهسار   باد فروردین بجنبید از میان مرغزار

این یکی گل بردسوی کوهسار ازمرغزار   وان گلاب آوردسوی مرغزار ازکوهسار

خاك پنداری بماه و مشتری آبستنست   مرغ پنداری که هست اندرگلستان شیرخوار

این یکی، گویاچراشد نارسیده چون مسیح   وآن دگر بی‌شوی چون مریم چرا برداشت بار

ابر دیبادوز ، دیبادوزد اندر بوستان   بادعنبر سوز، عنبرسوزد اندرلاله زار

این یکی سوزد، نداردآتش ومجمر به پیش   وان یکی دوزد، ندارد رشته وسوزن بکار

نافهٔ مشك است هرچ آن بنگری در بوستان   دانهٔ درّست هرچ آن بنگری درجویبار

آن یکی درّی که دارد بوی مشك تبتی   وان دگر مشکی که دارد رنگ درّ شاهوار

چنگ بازانست گوئی شاخك شاهسپرم   پای بطانست گوئی برك بر شاخ چنار

این برنگ سبز کرده پایها را سبز فام   وان بمشك ناب کرده چنگهارا مشکبار

ژالهٔ باران ، زده برلالـه نعمان نقط   لالهٔ نعمان شده از ژالهٔ باران نگار

این چنین ناری کجاباشد ، بزیر نارآب   وان چنان آبی کجا باشد ، بزیر آب نار

بیخته برك سمن بر عـارضین شنبلید   ریخته برك بنفشه بـر رخـان جلنار

این چوروی سرخ: گشته ازسرد ندان کبود   وان چوروی زردکرده بر وی ازمژگان نثار

سوسن آزاد و شاخ نرگس بیمار جفت   نرگس خوشبوی وشاخ سوسن آزادیار

این چنان زرین نمکدان بر بلورین مائده   وان چنان چونبر غلاف زرسیمین گوشوار

صلصل باغی بباغ اندرهمی گوید بدرد   بلبل راغی براغ اندر همی نالد بزار

این زند برچنگهای سغدیان ، پالیزبان   وآن زند برنایهای لوریان آزادوار

زردگل بینی ، نهاده روی رابرنسترن   نسترن بینی، گرفته ، زردگل رادرکنار

این چوزرین چشم بر وی بسته سیمین چشم بند   وان چوسیمین گوش اندرگوش زرین گوشوار

ابر بینی فوج فوج اندرهوا ، در تاختن   آب بینی موج موج اندر میان رودبار

در وصف شراب

ای باده ،فدای تو همه جان وتن من   کز بیخ بکندی زدل من حزن من

خوبست مرا کار بهرجا که تو باشی   بیداری من باتوخوش است و وسن من

باتست همه انس دل و کام حیاتم   باتست همه عیش تن و زیستن من

هرجا یگهی کانجا آمد شدن تست   آنجا همه گه باشد آمد شدن من

وانجا که تو بودستی ایام گذشته ۱   آنجاست همه ربع، طلول ودمن من

ای باده خدایت بمن، ارزانی دارد   کز تست همه راحت روح وبدن من

یادرخم من بادی ، یا در قدح من   یادر کف من بادی ، یادر دهن من

بوی خوش تو باد همه ساله بخورم   رنك رخ تو بادا بر پیرهن من

آزاده رفیقان منا ، من چو بمیرم   از سرخ ترین باده بشوئید تن من

از دانه انگور بسازید حنوطم   وز برك رز سبز ردا وکفن من

در سایهٔ رز اندر گوری بکنیدم   تا نیکترین جائی باشد وطن من

گر روز قیامت برد ایزد به بهشتم   جوی می پر خواهم ،از ذوالمنن من

---

۱ ـ در بعضی از نسخ این بیت چنین آمده است :

آنجاکه بود مستی ایام گذشته   آنجاست همه ربع و طلول ودمن من

قصیده عالی و معروف طی مراحل

الا یا خیمگی ، خیمه فروهل
که پیشاهنگ بیرون شد زمنزل

تبیره زن بزد طبل نخستین
شتر بانان همی بندند محمل

نماز شام نزدیکست و امشب
مه و خورشید را بینم مقابل

ولیکن ماه دارد قصد بالا
فرو شد آفتاب از کوه بابل

چنان دوکفه سیمین ترازو
که این کفه شود زان‌کفه مایل

ندانستم من ای سیمین صنوبر
که‌گردد روزچونین، زود زایل

من و توغافلیم و ماه و خورشید
بر این‌گردون‌گردان نیست، غافل

نگارین منا برگردد و مگریز
که کار عاشقان را نیست حاصل

زمانه حامل هجر است و لابد
نهد یکروز بار خویش حامل

نگار من، چوحال من چنین دید
ببارید از مژه ، باران وابل

توگوئی پلپل سوده بکف داشت
پراکند ازکف اندر دیده ، پلپل

بیامد ، اوفتان ، خیزان ، بر من
چنان ، مرغی‌که باشد نیم بسمل

دو ساعد را حمایل کرد بر من
فرو آویخت از من چون حمایل

مرا گفت ای ستمکاره بجانم
بکام حاسدم کردی وعاذل

چه دانم من که بازآئی تو یا نه
بدانگاهی که باز آید قوافل

ترا کامل همی دیدم بهر کار
ولیکن نیستی در عشق کامل

حکیمان زمانه راست گفتند
که جاهل‌گردد اندر عشق عاقل

نگار خویش را گفتم : نگارا
نیم من در فنون عشق جاهل

ولیکن اوستادان مجرب
چنین گفتند در عهد اوایل

که عاشق قدر وصل آنگاه داند
که عاجز گردد از هجران عاجل

بدین زودی ندانستم که ما را
سفر باشد بعاجل یا بآجل

ولیکن اتفاق آسمانی
کند، تدبیر های مرد ، باطل

غریب از ماه والاتر نباشد
که روز و شب همی بِرّد منازل

چوبرگشت از من‌آن معشوق‌مشوق
نهادم صابری را سنك بر دل

نگه کردم ، بگرد کاروانگاه
بجای خیمه و جای رواحل

نه وحشی دیدم آنجا و نه انسی
نه راکب دیدم آنجا ونه راجل

نجیب خویش را دیدم بیکسو
چو دیوی دست و پا اندر سلاسل

گشادم هر دو زانوبندش از دست
چو مرغی‌کش گشایند از حبایل

بر آوردم ز مامش تا بناگوش
فرو هشتم هویدش تا بکاهل

نشستم از برش چون تخت بلقیس
بجست او چون یکی‌عفریت هایل

همی‌راندم نجیب خویش چون باد
همی گفتم که : اللهم سهّل

چو مسّاحی که پیماید زمین را
بپیمودم بپای او مراحل

همی رفتم شتابان در بیابان
همی‌کردم بیك منزل، دو منزل

بیابانی چنان سخت وچنان سرد
کزو خارج نباشد هیچ داخل

زبادش خون همی بفسرد درتن
که بادش داشت طبع زهر قاتل

زیخ گشته شمرها همچو سیمین   طبقها بر سر زرین مراجل

سواد شب بوقت صبح برمن   همی گشت از بیاض برف مشکل

همی بگداخت برف اندر بیابان   تو گفتی باشدش بیماری سل

بکردار سریشمهای ماهی   همی برخاست از شخسارها گل

چو پاسی ازشب دیرنده بگذشت   برآمد شعریان از کوه موصل

بنات النعش کرد آهنك بالا   بکردار کمر شمشیر هرقل

رسیدم من ، فراز کاروان تنگ   چوکشتی کو رسد نزدیك ساحل

بگوش من رسید آواز خلخال   چو آواز جلاجل از جلاجل

جرس دستان گوناگون همی زد   بسان عندلیبی از عنادل

عماری از بر ترکی تو گفتی   که طاووسیست بر پشت حواصل

جرس مانندهٔ دو ترك زرّین   معلق هردو ، تا زانوی بازل

ز نوك نیزه‌های نیزه داران   شده وادی چو اطراف سنابل

چو دیدم رفتن آن بیسراکان   بدان کشی روان زیر محامل

نجیب خویش را گفتم سبکتر   الایا دستگیر مرد فاضل

بچر،کت عنبرین بادا چراگاه   بچم ! کت آهنین بادا مفاصل

بیابان در نورد و کوه بگذار   منازلها بکوب و راه بگسل

فرود آور بدرگاه وزیرم   فرود آوردن اعشی بباهل

بعالی درگه دستور ، کوراست   معالی از اعالی وز اسافل

وزیری چون یکی والا فرشته   چه دردیوان، چه در صدرمحافل

وزیران دگر بودند زین پیش   همه دیوان ، بدیوان رسایل

حدیث او معانی ، در معانی   رسوم او فضایل ، در فضایل

همی نازد بعهد میرمسعود   چو پیغمبر به نوشیروان عادل

درآید پیش او بدره چو قارون   درآید پیش او سائل چو عایل

شود از پیش او سائل چو بدره   رود از پیش اوبدره چو سائل

بلرزند ، از نهیب او نهنگان   بلرزد کوه سنگین از زلازل

الایا آفتاب جاودان تاب   اساس ملکت و شمع قبایل

توئی ظل خدا و نور خالص   بگیتی‌کس شنیدست این شمایل

یکی ظلی‌که هم ظلست وهم‌نور   یکی‌نوری‌که هم‌نورست و هم ظل

گهر داری ، هنر داری بهر کار   بزرگی را چنین باشد دلایل

توئی‌وهاب مال وجز تو واهب   توئی فعال جود و جز تو فاعل

یکی شعر تو شاعرتر زحسان   یکی لفظ تو کاملتر زکامل

خداوندا من اینجا آمدستم   بامید تو و امید مفضل

افاضل نزد تو یازند هموار   که زی فاضل بود قصد افاضل

گرم مرزوق گردانی بخدمت   همان‌گویم که اعشی گفت ودعبل

وگر از خدمتت محروم ماندم   بسوزم کلك و بشکافم انامل

الا تا بانگ دراجست و قمری   الا تا نام سیمرغ است و طغرل

تنت پاینده باد و چشم روشن   دلت پاکیزه باد و بخت مقبل

دهاد ایزد مرا در نظم شعرت   دل بشار و طبع ابن مقبل

شب

شبی گیسو فرو هشته بدامن — پلاسین معجر و قیرینه گرزن
بکردار زنی زنگی که هر شب — بزاید کودکی بلغاری آن زن
کنون شویش بمرد وگشت فرتوت — از آن فرزند زادن شد سترون
شبی‌چون چاه بیژن تنگ و تاریک — چو بیژن در میان چاه او من
ثریا چون منیژه بر سرچاه — دوچشم من بدو ، چون چشم بیژن
همی برگشت گرد قطب جدی — چوگرد با بزن ، مرغ مسمن
بنات النعش گرد او همی گشت — چو اندردست مرد چپ ، فلاخن
دم عقرب بتابید از سر کوه — چنان چون چشم شاهین از نشیمن
یکی پله است این منبر مجرّه — زده گردش نقط از آب روین
نعایم پیش او چون چار خاطب — به پیش چار خاطب چار مؤذن
مرا در زیرران اندر کمیتی — کشنده نی و سرکش نی و توسن
عنان بر گردن سرخش فکنده — چو دو مار سیه بر شاخ چندن
دمش چون تافته بند بریشم — سمش چون زآهن وپولاد هاون
همی راندم فرس را من به تقریب — چو انگشتان مرد ارغنون زن
سراز البرز برزد قرص خورشید — چوخون آلوده دزدی سرز مکمن
بکردار چراغ نیم مرده — که هر ساعت فزون‌گرددش روغن
برآمد بادی از اقصای بابل — هبوبش خاره در و باره افکن
تو گفتی کز ستیغ کوه سیلی — فرود آورد همی احجار صد من
زروی بادیه برخاست گردی — که گیتی کرد همچون خز ، ادکن
چنان کز روی دریا بامدادان — بخار آب خیزد ماه بهمن
برآمد زاغ رنگ و ماغ پیکر — یکی میغ از ستیغ کوه قارن
چنان چون صد هزاران خرمن تر — که عمدا در زنی آتش بخرمن
بجستی هرزمان زان میغ برقی — که کردی گیتی تاریك روشن
چنان آهنگری کز کورهٔ تنگ — بشب بیرون کشد تفسیده آهن
خروشی برکشیدی تند تندر — که موی مردمان کردی چوسوزن
توگفتی نای رویین هر زمانی — بگوش اندر دمیدی یك دمیدن
بلرزیدی زمین ارزیدنی سخت — که کوه اندر فتادی زو بگردن
تو گفتی هرزمانی ژنده پیلی — بلرزاند زرنج پشگان تن
فرو بارید بارانی زگردون — چنان چون برگ‌گل بارد به‌گلشن
ویا اندر تموزی مه ببارد — جراد منتشر بر بام و برزن
زصحرا سیلها برخاست هرسو — دراز آهنك و پیچان وزمین کن
چو هنگام عزایم زی معزّم — بتك خیزند ثعبانان ریمن
نماز شامگاهی گشت صافی — زروی آسمان ، ابر معکّن
چو بردارد زپیش روی اوثان — حجاب ماردی دست برهمن
پدید آمد هلال از جانب کوه — بسان زعفران آلوده مجن
چنان چون دوسر از هم باز کرده — ز زر مغربی دستار و رنجن
ویا پیراهن نیلی که دارد — زشعر زرد نیمی زه بدامن

در لغز شمع و مدح حکیم عنصری

ای نهاده بر میان فرق جان خویشتن — جسم ما زنده بجان و جان تو زنده بتن

هر زمان روح تو لختی از بدن کمتر کند — گوئی اندر روح تو، مضمر همی گردد بدن

گر نیی کوکب، چرا پیدا نگردی جز بشب — ور نیی عاشق، چرا گریی همی بر خویشتن

کوکبی آری، ولیکن آسمان تست موم — عاشقی، آری ولیکن هست معشوقت لگن

پیرهن در زیر تن پوسی و پوشد هرکسی — پیرهن بر تن، تو تن پوشی همی بر پیرهن

چون بمیری آتش اندر تو رسد زنده شوی — چون شوی بیمار، بهتر گردی از گردن زدن

تا همی خندی، همی گریی و این بس نادر است — هم تو معشوقی و عاشق، هم بتی و هم شمن

بشکفی بی نوبهار و پژمری بی مهرگان — بگریی بی دیدگان و بازخندی بی دهن

تو مرا مانی و منهم مر ترا مانم همی — دشمن خویشیم هردو، دوستدار انجمن

خویشتن سوزیم هردو، بر مراد دوستان — دوستان در راحتند از ما و ما اندر حزن

هردو گریانیم و هردو زرد و هردو در گداز — هر دو سوزانیم و هردو فرد و هردو ممتحن

آنچه من در دل نهادم، برسرت بینم همی — وانچه تو برسر نهادی در دلم دارد وطن

اشک تو چون در، که بگذاری و برریزی بزر — اشک من چون ریخته برزر همی برگ سمن

رازدار من تویی همواره یار من توئی — غمگسار من توئی، من زان تو، تو زان من

روی تو چون شنبلید نو شکفته بامداد — وان من چون شنبلید پژمریده در چمن

رسم ناخفتن بروز است و من از بهر ترا — بی وسن باشم همه شب روز باشم با وسن

از فراق روی تو گشتم، عدوی آفتاب — وز وصالت بر شب تاری شدستم مفتتن

من دگر یاران خود را آزمودم خاص و عام — نی یکیشان رازدار و نی وفا اندر دو تن

تو همی تابی و من بر تو همی خوانم بمهر — هرشبی تا روز، دیوان ابوالقاسم حسن

اوستاد اوستادان زمانه، عنصری — عنصرش بی عیب و دل بی غش و دینش بی فتن

شعر او چون طبع او. هم بی تکلف هم بدیع — طبع او چون شعر او: هم با ملاحت هم حسن

نعمت فردوس یک لفظ متینش را ثمر — «گنج بادآورد» یک بیت مدیحش را ثمن

تا همی خوانی تو اشعارش، همی خایی شکر — تا همی گوئی تو ابیاتش، همی بوئی سمن

حلم او چون کوه و اندر کوه او کهف امان — طبع او چون بحر و اندر بحر او دُرّ فطن

گاه نظم و گاه نثر و گاه مدح و گاه هجو — روز جدّ و روز هزل و روز کلک و روز زدن

دُرّ بار و مشکریز و نوش طبع و زهر فعل — جانفروز و دلگشا و غمزدا و لهوتن

☆ ☆ ☆

ای ترک من امروز نگوئی بکجائی — تا کس نفرستیم و نخوانیم نیائی

آنکس که نباید بر ما زودتر آید — تو دیر تر آئی ببر ما که ببائی

آنروز که من شیفته باشم به بر تو — عذری بنهی بر خود و نازی بفزائی

چون با دگری من بگشایم تو ببندی — ور با دگری هیچ ببندم بگشائی

گوئی برخ کس منگر جز برخ من — ای ترک چنین شیفتهٔ خویش چرائی

ترسی که کسی نیز دل من برباید — کس دل نرباید بستم، چون تو ربائی

من در دگران زان نگرم تا بحقیقت — قدر تو بدانم که زخوبی بچه جائی

هر چند بدین نغز بتان در نگرم من
حقا که بچشمم ز همه خوبتر آئی
با تو ندهد دل که جفائی کنم از بیش
هر چند بخدمت در، تقصیر نمائی
ور زانکه بخدمت نکنی بهتر ازین جهد
هر چند مرائی، بحقیقت نه مرائی

☆☆☆

دلم ای دوست تو دانی که هوای تو کند
لب من، خدمت خاك كف پای تو کند
تازیم، جهد کنم من که هوای تو کنم
بخورد بر ز تو آنکس که هوای تو کند
شیفته کرد مرا، عشق و ولای تو چنین
شایدم هرچه بمن، عشق و ولای تو کند
نکنم بر تو جفا، ور تو جفا قصد کنی
نگذارم که کسی قصد جفای تو کند
تن من، جمله پس دل رود و، دل پس تو
تن هوای دل ودل، جمله هوای تو کند
زهره شاگردی آن شانه و زلف تو کند
مشتری بندگـی، بند قبای تو کند
رایگان، مشك فروشی نکند هیچکسی
ورکند هیچکسی، زلف دوتای تو کند
بلبلی کرد نتاند بدل مـرده دلان
آن که آن زلف خم غالیه سای تو کند
چه دعا کردی جانا که چنین خوب شدی
تا چو تو، چاکر تو نیز دعای تو کند

در وصف صبوحی

آمد بانك خروس، مؤذن میخوارگان
صبح نخستین نمود، روی به نظارگان
كُه بكتف برفكند، چادر بازارگان
روی بمشرق نهاد، خسرو سیارگان
باده فراز آورید، چاره بیچارگان
قوموا اشرب الصبوح، یا ایها النا ئمین

می‌زدگانیم ما، در دل ما غم بود
چاره ما بامداد، رطل دمادم بود
راحت کژدم زده، کشته کژدم بود
می‌زده را هم بمی، دارو ومرهم بود
هرکه صبوحی زند، با دل خرّم بود
با دولب مشکبوی، با دو رخ حورعین

ای پسر میگسار، نوش لب و نوش گوی
فتنه بچشم و بخشم، فتنه بروی و بموی
ما سیکی خوار نیك، تازه رخ و صلحجوی
تو سیکی خوار بدجنگ کن و ترشروی
پیش من آور نبید، در قدح مشکبوی
تازه چو آب گلاب، صاف چو ماء معین

درهمه وقتی صبوح خوش بودی ابتدای
بهتر وخوشتر بود، وقت گل بُسّدی
خاسته از مرغزار، غلغل تیم وعدی
در شده آب کبود در زره داودی
آمده در نعت باغ عنصری وعسجدی
وامده اندر شراب آن صنم نازنین

برکف من نه نبید، پیشتر از آفتاب
نیز چه سوزم بخور، نیزچه بویم گلاب
می‌زدگان راگلاب، باشد قطرهٔ شراب
باشد بوی بخور، بوی بخار کباب
آخته چنگ وچلب، ساخته چنگ ورباب
دیده بشکر لبان، گوش به شکر توین

خُوشا وقت صبوح ، خوشا می‌خوردنا　　روی نشسته هنوز، دست بمی برد نا
مطرب سرمست را ، بازهش آوردنا　　درگلوی او بطی ، باده فرو کردنا
گردان در پیش روی ، با بزن وگردنا
ساغرت اندر یسار ، باده‌ات اندر یمین

کرده گلو پرز باد ، قمری سنجاب پوش　　کبك فرو ریخته ، مشك بسوراخ گوش
بلبلکان با نشاط قمریکان با خروش　　دردهن لاله مشك ، دردهن نحل نوش
سوسن کافور بوی ،گلبن گوهر فروش
وزمه اردیبهشت ، کرده بهشت برین

شاخ سمن برگلو ، بسته بود مخنقه　　شاخ گل اندر میان بسته بود منطقه
ابر سیه را شمال کرده بود بدرقه　　بدرقهٔ رایگان ، بیطمع و مخرقـه
باد سحرگاهیان ، کرده بود تفرقه
خرمن دُرّ وعقیق بر همه روی زمین

چوك زشاخ درخت ، خویشتن آویخته　　زاغ سیه بردو بال ، غالیه اشپیخته
ابر بهاری زدور ، اسب برانگیخته　　وزسم اسبش براه ، لؤلؤ تر ریخته
در دهن لاله باد ، ریخته وبیخته
بیخته مشك سیاه ریخته دُرّ ثمین

سر و سماطی‌کشید بردو لب جو بیار　　چون دورده چترسبزدر دو صف‌کارزار
مرغ نهاد آشیان بر سر شاخ چنار　　چون سپر خیزران بر سر مرد سوار
گشت نگارین تذرو ، پنهان در مرغزار
همچو عروسی غریق دربن دریای چین

وقت‌سحرگه‌کلنگ، تعبیه‌یی ساخته است　　وزلب دریای هند، تاخزران تاخته‌است
میغ سیه برقفاش، تیغ برون‌آخته‌است　　طبل‌فروکوفته است،خشت‌بینداخته‌است
ماه نو منخسف ، درگلوی فاخته است
طوطیکان با حدیث ، قمریکان با انین

گویی بَطّ سپید جامه بصابون زده‌است　　کبك دری ساقها، درقدح خون‌زده‌است
برگل‌ترعندلیب گنج فریدون زده‌است　　لشکرچین دربهار،خیمه بهامون‌زده‌است
لاله سوی جویبار، خرگه بیرون‌زده‌است
خیمهٔ آن سبزگون ، خرگه این آتشین

ازدم طاووس نر،ماهی‌سربرزده است　　دستگکی مورتر، گویی برپرزده است
شانگکی‌زآبنوس، هدهد،برسرزده‌است　　بردو بناگوش‌کبك ، غالیهٔ‌ترزده است
قمریك طوقدار ، گویی سر در زده است
درشبه گون خاتمی ، حلقه او بی‌نگین

بازمرا طبع‌شعر، سخت‌بجوش‌آمده‌است　　کم‌سخن‌عندلیب، دوش‌بگوش‌آمده است
ازشغب مردمان ، لاله‌بهوش‌آمده است　　زیر ببانگ‌آمده‌است بم‌بخروش‌آمده‌است
نسترن مشکبوی ، مشك فروش‌آمده است
سیمش درگرد نست ، مشکش در آستین

چون‌تو بگیری‌شراب ،مرغ‌سماعت کند
لاله سلامت کند ، ژاله وداعت کند
از سمن ومشك وبید ، باغ شراعت‌کند
وزگل سرخ وسپید ، شاخ صواعت‌کند
شاخ‌گل مشکبوی ، زیر ذراعت کند
عنبرهای لطیف ، گـوهرهای گزین

باد، عبیر افکند ، در قدح و جام تو
ابر گهر گسترد ، در قدم وگام تو
یار سمنبر دهد ، بوسه براندام تو
مرغ روایت کند شعری بر نام تـو
خوبان نعره زنند ، در دهن وکام تو
در لبشان سلسبیل ، درکفشان یاسمین

در وصف خزان

خیزید وخز آرید که‌هنگام‌خزانست
بادخنك ازجانب‌خوارزم وزانست
آن برك‌رزان بین‌که بر آن‌شاخ‌رزانست
گویی بمثل پیرهن رنگرزانست
دهقان بتعجب سرانگشت گزانست
کاندرچمن‌و باغ، نه‌گل‌ماندو نه‌گلنار

طاووس بهاری‌را ، دنبال بکندند
پرّش ببریدند و بکنجی بفکندند
خسته بمیان باغ بزاریش پسندند
با اونشینند ونگویند و نخندند
وین پرنگارینش بدو باز نبندند
تا بگذرد آذرمه‌و آید سپس آزار

دهقان‌بسحرگاهان کز خانه بیاید
نه هیچ بیارامد ونه هیچ بپاید
نزدیك رزآید ، در رز را بگشاید
تا دختررز راچه بکارست وچه‌شاید
یك دختر دوشیزه بدو رخ ننماید
الا همه آبستن و الا همه بیمار

گویدکه‌شمادخترکان‌راچه رسیدست
رخسارشما پردگیانراکه بدیدست
وزخانه‌شما پردگیانرا که کشیدست
وین پردهٔ‌ایزدبشما برکه دریدست؟
تامن بشدم خانه در اینجاکه رسیدست
گردید بکـردار و بکوشید بگفتار

تا مادرتان‌گفت که من بچه بزادم
از بهرشما من بنگهداشت فتادم
قفلی بدر باغ شما بر بنهادم
درهای شما هفته بهفته نگشادم
کس را بمثل سوی شما بار ندادم
گفتم‌که برآیید نکو نام ونکو کار

امروز همی بینمتان بار گرفته
وزبار گران جرم تن او بارگرفته
رخسارکتان گونهٔ دینار گرفته
زهدانکتان بچه بسیار گـرفته
پستانکتان شیر بخروار گرفته
آورده‌شکم‌پیش‌وزگو نه شده‌رخسار

ابن یمین

امیر محمودبن امیریمین الدین طغرائی فریومدی معروف به **ابن‌یمین** نامبردارترین‌شاعران قطعه‌سرای‌زبان فارسی‌است، هنروی ابداع مضامین‌اخلاقی واجتماعی درقطعاتی شیرین ودل‌انگیز است .

پدرش **یمین‌الدین** نیزشاعر بود ودرخدمت **خواجه علاءالدین محمد** که‌ازطرف **سلطان ابوسعید بهادرخان** درخراسان مستوفی بود. شغل دیوانی داشت و فرزندش نیز بنام اومعروف گردید **وابن یمین** نامیده‌شد، ابن‌یمین‌هم‌مدتی، به شغل دیوانی مشغول بود وی دراوایل، **خواجه علاءالدین** وبعد برادرش **خواجه غیاث‌الدین هندو** را مدح کردو با علاءالدین‌محمدبه‌گرگان رفت **وطغاتیمور** حکمران گرگان رامدح گفت، بعدبه‌خراسان رفت وبه‌**نهضت سربداران** که‌بعد ازمرگ‌سلطان ابوسعید بهادرخان(۷۳۶هجری)درسبزوار تشکیل یافته بودپیوست وبمدح امرای سربدار پرداخت .

ابن یمین ازشعرای شیعه مذهب ایرانی است، بهمین علت از نهضت سربداران در خراسان استقبال نمود ودرسلک پیروان نهضت مذکور درآمد .

همانطوریکه درفصل سیزدهم این‌تألیف مربوط به نهضت سربداران‌بیان شد درجنگی که بین‌**خواجه وجیه‌الدین مسعود سربدار** و **شیخ‌حسن جوری** شیخ بزرك مذهبی سربداران‌با ملك **معزالدین‌ابوالحسین محمدکرت** درمیان **زاوه** و **خواف** درگرفت (۷۴۳هجری) وجنك مذکورمنتهی به‌کشته شدن حسن‌جوری گردید . ابن‌یمین‌نیزدستگیرشد و باسارت رفت، دراین جنگ دیوان خطی و منحصر بفردوی‌مفقود گردید.

بچنگال غارتگران اوفتاد وزآن پس‌کس ازاونشانی‌نداد

درکتاب **مجمل‌فصیحی‌خوافی** آمده‌است که‌ابن‌یمین بعداز گم‌شدن دیوان‌اشعارخود قطعه‌زیررا درسبزوارگفته وپیش **ملك معزالدین کرت** بهرات فرستاد :

گر بدستان بستد از دستم فلك دیوان من
آنکه اومیساخت‌دیوان، شکریزدان‌بامن است

ور ربود از من زمانه سلك دّر شاهوار
لیکن از دردش نیندیشم چودرمان بامن‌است

ور زشاخ گلبن فضلم گلی بربود باد
گلشنی پرلاله ونسرین وریحان با من است

ور تهی شد یك صدف از لؤلؤ لالامرا
پرزگوهر خاطری چون بحرعمان‌با من‌است

قطره‌ای چنداز رشاش‌کلکم ارگم شدچه غم
خاطر فیاض همچون ابرنیسان با من است

آب شعرعذب من‌چون خاك اگربرباد رفت
سهل باشد چشمه سارآب حیوان بامن‌است

گرچه آمد دل بدرد از گشتن دیوان تلف
زان چه‌غم‌دارم چوطبع گوهرافشان بامن‌است
ورچه گشت اعراض نفسانی ز ذاتم منفصل
جوهری کان هست فصل نوع‌انسان بامن است
ورثنای شاه عالم همچو صیت عدل او
منتشرشد درجهان، طبع ثنا خوان‌با من است
گرچه دیوان دگر ترتیب دانم کرد، لیك
حاصل عمرم هباشد اندوه آن با من است
بی‌عنایت‌گر بود گردون دون با من چه باك
چون عنایتهای شاهنشاه دوران با من‌است
خسرو عادل معزالدین که گوید قدر او
کزجلالت آنچه میگنجد در امکان بامن است
معظم چاکر نوازیهاکه اندر کل حال
شهریار عهد را از جمله اقران بامن است
آن بود کز لطف او گوید مرا آزاده‌ای
شادباش ابن‌یمین کاجزای دیوان با من است
عمر شد در کامرانی تا ابد باد و بود
ورد من چاکر، دعای‌شاه، تا جان با من است

بطوریکه تصریح نموده است : چندانکه طلب کردند دیوان اویافت نشد واز سفائن بزرگان واز آنچه هرکس را بخاطر بود وبعد ازاین گفت جمع کرد .

کاشعار پراکنده چو هفت اورنگم
مانند پروین بـه نظام آید باز

ابن‌یمین سالهای آخرعمر را درمولد خود **فرومد** بسر برده وبکار زراعت و یا بقول خودش دهقنت اشتغال داشته‌است، وعاقبت در روزهشتم جمادی الاخرسال **۷۶۹** هجری در حالیکه سنش از هشتاد متجاوزبود جهان رابدرود گفت ودر قریه **فرومد** (فریومد) مدفون شد، در کتاب **مجمل فصیحی خوافی** ماده تاریخ وفات‌اوبدین شرح آمده است :

بوداز تاریخ هجرت‌هفتصد باشصت و نه
روز شنبـه هشتم ماه جمادی الاخـرین
گفت‌رضوان حوررا برخیز واستقبال کن
خیمه برصحرای جنت برزند ابن یمین

درکتاب مذکوراین رباعی‌ازابن‌یمین نقل‌شده که‌شاعراندکی‌قبل‌ازوفات گفته‌است .

منگرکه دل ابن یمین پرخون شد
بنگرکه ازاین جهان فانی‌چون شد
مصحف‌بکف‌وچشم برروی‌بدوست
با پیك اجل خنده زنان‌بیرون شد

گویند ابن یمین دردم مرگ مشغول دعا ونماز بوده و رباعی فوق الذکررا بعد از مرگ‌او برروی سجاده‌عبادت ودرپهلوی جسم بی‌جان‌وی‌یافته‌اند، ابن‌یمین مذهب شیعه وذوقی عرفانی‌داشته و براثر تجربه‌های گوناگون قطعه‌های سودمند اخلاقی واجتماعی‌سروده است .

دیوان اشعاروی مشتمل برمقدار کثیری ازقطعات ورباعیات‌اوباتصحیح ومقدمه‌فاضلانه

استاد سعید نفیسی درتهران بسال ۱۳۱۸ هجری شمسی بطبع رسیده ونیز رساله بدیعی در باره **ابن یمین** وزندگانی وآثار او بقلم استاد فقید **رشید یاسمی** درسال **۱۳۰۳** خورشیدی چاپ شده است .



اینست تصویرماتم زده مزارقطعه سرای معروف ونصیحت پرداز مجرب تاریخ ادبیات ایران واقع درقصبه فرومد

مجموع اشعارش به پانزده هزاربیت میرسد .

استاد دکترذبیح الله صفا درباره **ابن یمین** مینویسد :

ابن یمین شاعرقصیده سرا ومداح بود ولی هنروی بیشتر درسرودن قطعات اجتماعی واخلاقی سودمندوی است که شهرت بسیاردارد، چنانکه بایداورا بعد از **انوری** بزرگترین شاعر قطعه سرای پارسی دانست .

اینك منتخبی ازاشعارنغزاین شاعرنصیحت پرداز مجرب ذیلاباز گومیشود :

قطعه

چون جامهٔ چرمین شمرم صحبت نادان — زیراکه گران باشد و تن گرم ندارد

از صحبت نادان بترت نیز بگویم — خویشی که توانگر شد وآزرم ندارد

زین هردو بتردان توشهی راکه دراقلیم — با خنجر خونریز دلی نرم ندارد

زین هرسه بترنیز بگویم که چه باشد — پیری که جوانی کند و شرم ندارد

***

من و نفس نفیس و فقر و فاقه — نمیخواهم غنی گشتن بخواری

بود جان دادنم در آب بهتر — ازآن کز غوك باید جست یاری

گرسنه گر بمیرد باز از آن به — که جغد او راکند سیر از شکاری

***

مرا گفتند جمعی مهربانان
چو دیدندم زغم در اضطرابی
که خوش میباش از دوران گیتی
عمارت باز یابد هر خرابی

***

خواهی که خدا کار نکو با توکند
ارواح ملك را همه رو با توکند
یاهرچه رضای اودرآن نیست مکن
یا راضی شو بهرچه او با توکند

پس ازمن

مرا نام اگر نیك اگر بد بود
چو رفتم از آنم چه فخروچه عار؟
کسی را بود فخر و عار اربـود
که ماند زمن در جهان یادگار
پس ازمن اگرهرچه باشد رواست
چو من دامن‌افشانده‌ام زین غبار

نان‌خواهان

هرکرا در جهان همی بینی
گر گدایی وگر شهنشاهیست
طالب لقمه‌ییست وزپی آن
در تك چاه یا سرگاهیست
مقصد خلق جمله یك چیزست
لیك هریك فتاده در راهیست
اهل عالم بنان چو محتاجند
پس بنزدیك هرکه آگاهیست
شاه را بر گدا چه ناز رسد
چون گدا، شاه نیزنان خواهیست

آئین زندگی

گر جهانی زدست تو برود
مخور اندوه‌آن‌که چیزی نیست
بد و نیك جهان چو برگذرست
درگذر ازجهان‌که چیزی نیست

***

بخور، بپوش و بپاش و بدان‌که حاصل‌عمر
خرد نداشت‌کسی‌کو بدیگران بگذاشت
منه ذخیره‌که بسیارکس ز غایت حرص
نهادگنج بصد رنج و دیگری برداشت

آزاده

سیرت آزادگان از سفلگان هرگـز مجوی
کی‌بود چون سرو و سوسن هرکجا خار وخسی
آبروی از آتش شهوت چرا ریزی بخاك
از هوا چون بگذری زآن پس صفا یابی بسی
شوربای چشم خود خوردن بر ابن یمین
به که باید خورد سِکبای ۱ رخ هرناکسی

۱ــ سکبا ــ سرکه با، آش سرکه

عقل وغم

حبّذا روزگار بی خردان — کز خرابی عقل آبادند
عقل وغم را بهم گذاشته‌اند — در حماقت همیشه دلشادند
هرکجا عقل هست شادی نیست — عقل و غم هردو توأمان، زادند

گناه پدر

دانی چه موجبست‌که فرزند از پدر — منت نگیرد ارچه فراوان دهدعطا
یعنی‌درین جهان‌که محل حوادثست — درمحنت وجود تو افکنده‌ای مرا

☆☆☆

بحمدالله ندارم مال و جاهی — که بستانی بدیگرکس سپاری
چو من بر بینوائی دل نهادم — چرا باید تحمل کرد خواری

آشنائی خلق

آشنائی خلق درد سر است — منقطع باش تا ندانندت
بدرکس مرو زبهر طمع — تاز در همچوسگ نرانندت
گرشوی‌گوشه‌گیرچون‌ابرو — بر سر دیده ها نشانندت
اینهمه جدوجهدحاجت‌نیست — آنچه روزیست میرسانندت

استقبال ازمولوی

زدم از کتم عدم خیمه بصحرای وجود — ازجمادی به نباتی‌سفری‌کردم و رفت
بعد از آنم کشش نفس بحیوانی برد — چون‌رسیدم بوی‌ازوی‌گذری‌کردم‌ورفت
بعد ازآن در صدف سینه انسان بصفا — قطرهٔ هستی خودراگهری‌کردم ورفت
با ملایك پس از آن صومعه قدسی را — گرد برگشتم ونیکونظری‌کردم ورفت
بعدازآن‌ره‌سوی او بردم‌وچون ابن‌یمین — همه اوگشتم وترك‌دیگری‌کردم ورفت

☆☆☆

دو قرص نان اگر ازگندم است اگر از جو — دو تای جامه اگر کهنه است و گر از نو
چهار گوشه دیوار خود بخاطر جمع — که کس نگوید از اینجای خیز وآنجا رو
هزار مرتبه بهتر بنزد ابن یمین — زفر مملکت کیقباد و کی‌خسرو

☆☆☆

اگردوگاو بدست آوری ومزرعهٔ — یکی امیرویکی را وزیر نام کنی
بدان قدر چوکفاف معاش تونشود — روی و نان جوی ازیهودوام‌کنی
هزاربار از آن به‌که از پی‌خدمت — کمر ببندی و برمردکی سلام کنی

خلوت انس

کنجی که در و گنجش اغیار نباشد — برکس زتو و برتو زکس بار نباشد
رودی وسرودی و حریفی دوسه یاری — باید که عدد بیشتر از چار نباشد
نردی و شرابی و کبابی و ربابی — شرط است که ساقی بجزازیار نباشد
عقلست که تمییز کند نیك وبد از هم — ای نیز در این کار بانکار نباشد
و آنکس که شود منکراین کارکه گفتم — از عالم ارواح خبردار نباشد
این دولت اگر دست ابن یمین را — با هیچ کسش در دو جهان‌کار نباشد

دشمن اهل هنر

ای دوستان بکام دلم نیست روزگار — آری زمانه دشمن اهل هنر بود
سهلست اگر جفاکشم از دور بیوفا — زحمت نصیب مردم والاگهر بود
برآسمان ستاره بود بیشمار لیك — رنج کسوف بردل شمس و قمر بود
رسمیست در زمانه که هر کم بضاعتی — زاهل هنر بمرتبه ها بیشتر بود
دریا صفت که منصب خاشاك اندر او — بالای عقد گوهر و سلك درر بود

☆☆☆

بگفتار اگر در فشاند کسی — خموشی به بسیاراز آن‌خوشتراست
خردمند، خامُش بودچون‌صدف — اگرخوددرونش‌همه‌گوهراست

☆☆☆

تا نپرسند، دم مزن بسخن — و آنچه‌گوئی جز آن‌ثواب‌مگوی
گررسیدن بمقصدت هوس‌است — راه کان مستقیم نیست مپوی

☆☆☆

مرازجورتوای‌روزگارسفله‌نواز — بسی‌است غصه‌چگویم که‌قصه‌است دراز
گهی‌نشیمن شهباز میدهی بزغن — گهی‌شکارگه شیرشرزه رابگراز

☆☆☆

آن‌کزپی وصل‌او بجان‌می‌پویم — او بامن‌ومن‌جمله جهان میجویم
نی نی، که‌من‌اویم ومن‌واورا من — ازتنگ مجالی سخنی میگویم

☆☆☆

از برای دو چیز جوید وبس — مرد عاقل جهان پرفن را
یا از او سربلندگردد دوست — یاکند پایمال دشمن را
و آنکه میجوید و نمیداند — که غرض چیست مال جستن را
چیده باشد بمسکنت خوشه — داده زآن پس بباد خرمن را
غیر جان‌کندن وزخستن چیست — حاصلی ناشناس کودن را

☆☆☆

خدائی که بنیاد هستیت داد — بروزالست اندر افکند خشت
گل پیکرت را چهل بامداد — بدست خودازراه حکمت‌سرشت
قلم را بفرمود تا برسرت — همه بودنیها یکایك نوشت
نزیبد که گوید ترا روز حشر — که‌این‌کار خوبست و آن‌کار زشت
ندارد طمع رستن شاخ عود — هرآنکس که بیخ شتر خارکشت
چو از خط فرمانش‌بیرون نیند — چه اصحاب مسجد چه‌اهل‌کنشت

این قطعه ترجمه قطعه عربی قابوس‌بن‌وشمگیر است.

خرد را شگفت آید از عدل او
که آنرا دهد دوزخ اینرا بهشت

☆☆☆

مرد باید که هرکجا باشد
خود پسندی و ابلهی نکند
بطریقی رود که مردم را
هه‌کس راز خویش به داند
سر و زر در طلب نهد آنگه

عزت خویشتن نگهدارد
هرچه کبر و منیست بگذارد
سر موئی ز خود نیازارد
هیچکس را حقیر نشمارد
تا مگر دوستی بدست آرد

☆☆☆

دیدم بر این رواق زبرجد کنایتی
هرخانه‌ای که‌داخل‌این‌طاق‌ارزق‌است
بیرون ازاین‌رواق بناکن‌توخانه‌ای

برلوح لاجورد نوشته بزرناب
گرصد هزارسال بماند شودخراب
کو آفت خراب نیابد بهیچ باب

☆☆☆

مرد آزاده در میان گروه
محترم آنگهی تواند بود
وانکه محتاج خلق شد خوار است

گرچه خوشخو و عاقل و داناست
که از ایشان به‌مالش استغناست
گرچـه در علم بوعلی سیناست

☆☆☆

هنر بباید ومردی و مردمی و خرد
خوشاکسی‌که ازو هیچ بد بکس نرسد

بزرگ زاده نه آنست کودرم دارد
غلام همت آنم‌که این قدم دارد

☆☆☆

ما عمرو زید را چه شناسیم در جهان
خرم دلی‌که مجمع سودای حیدر است

ما رابس‌این‌شناخت‌که‌مولای‌ماعلی‌است
فرخ سری‌که خاک‌کف پای حیدر است

☆☆☆

ای دل بجستجوی هنر در جهان بگرد
مردآن بود که درگه و بیگه نشان علم
گرعلم یافت سرور اقران خویش‌گشت

باشد کـه آوریش بهر حیلتی بدست
جوید بهر دیار زهر هوشیار ومست
ور مرد، عذر او برارباب روشن است

☆☆☆

بشنو از ابن‌یمین پندی بغایت سودمند
بدمگوی‌وبدمکن باهیچکس‌درهیچ‌حال

باسلامت عمراگرداری بسر بردن‌هوس
تا نه‌بدگویدکست نه‌باشدت بیمی زکس

☆☆☆

خون‌میخوردچوتیغ دراین دورهرکه‌او
مانند شانه هرکه دورویست وصد زبان

یک رو ویکزبان بود از پاک‌گوهری
برفرق خویش جای دهندش بسروری

☆☆☆

ابن یمین اگرهمه عالم بکام تواست
ور ملک کائنات ز دستت، برون رود
چون‌هست‌و نیست‌جمله نماند به یک‌قرار
قانع شو و متابعت پیر عقل‌کـن
جز صیقل قناعت و استادی خرد

بایدکزان فرح نفزاید دل تـرا
هان تا غمش زجانربایید دل تـرا
آن به کزان بیاد نیاید دل ترا
کز بند غم‌جزاو نگشاید دل تـرا
ازرنگ حرص‌کس نزداید دل ترا

☆☆☆

در قصه شنیدیم کزین پیش بزرگی — یك بدره زر داد بیك بیت فلانی
ماهم ز طمع پیش بزرگان زمانه — بستیم میانی و گشادیم زبانی
بردیم بسی‌رنج و نشد حاصل‌از آنکار — جز خوردن خونی و بجز کندن‌جانی
گر تربیت اینست بسا کاهل سخن را — دل تافته‌گردد چو تنور از نی‌و‌نانی
عنقا وکرم هردو یکی‌اند، کز ایشان — جز نام نیابند بتحقیق نشانی
ای اهل‌هنر قصه همین‌است که‌گفتیم — هان تا نفروشید یقینی بگمانی

☆☆☆

مرتضی رادان‌ولی اهل ایمان تا ابد — چون ز دیوان ازل دارد مثال انّما
کیستند اولاد او اول حسن آنگه‌حسین — آنکه ایشانرا نبی فرموده‌امام ومقتدا
بعدازایشان‌مقتدا سجاد و آنگه باقر است — زو گذشتی جعفر و موسی و سبط او رضا
پس تقی آنگه‌نقی آنگه امام‌عسکری — بعدازاو مهدی‌کز و گیرد جهان نور و نوا

این رباعی‌را پدرش **یمین‌الدین** سروده و برای اوفرستاده :

دارم ز عتاب فلك بوقلمون — وز گردش روزگار دون پرور دون
چشمی چو کنارهٔ صراحی همه‌اشك — جانی چو میانهٔ پیاله همه‌خون

ابن یمین رباعی زیررا سرود و در جواب پدر ارسال داشت :

دارم ز جفای فلك آینه گون — پر آه‌دلی که‌سنگ از آن گردد‌خون
روزی بهزار غم بشب میآرم — تاخود بشب‌از پرده چه‌آید بیرون

بیشتر قطعات پندآموز و ارزنده **ابن‌یمین** بزبانهای زنده دنیا ازجمله انگلیسی و آلمانی ترجمه و نشر شده‌است، که‌در بین آنها ۱۶۴ قطعه اشعار ابن‌یمین ترجمه ونقل‌شاستا راکه بسال ۱۸۵۲ میلادی **دروینه** بچاپ رسیده باید نام برد.



فروغی بسطامی

میرزا عباس بسطامی متخلص به **فروغی** فرزند **آقاموسی بسطامی** ازشاعران بزرگ قرن سیزدهم هجری(قرن نوزدهم میلادی) است.

وی از بزرگان **بسطام** بود، تاریخ تولد اورا **۱۲۱۳** هجری قمری در عتبات نوشته‌اند **فروغی** دوران کودکی را در **بسطام** بسر برد و بعداً مدتی در **ساری** اقامت گزید، دراوایل سلطنت **فتحعلیشاه** قاجار به تهران عزیمت نمود و به تحصیل علوم ادبی پرداخت.

فروغی در ابتدا **مسکین** تخلص می‌کرد و بعدها بمناسبت انتساب به‌دربار **فروغ الدوله** فرزند **حسنعلی میرزا شجاع السلطنه** والی خراسان وکرمان به **فروغی** تخلص یافت. ابتدا بمدح شاهان وشاهزادگان قاجار پرداخت وپس ازآن به تصوف وعرفان متمایل‌شدوعزلت بر گزید. و باقی عمررا بیشتر در ریاضت و اعتزال وآمدوشد بمجلس عرفا گذرانید و به سرودن غزلهای دل‌انگیز عرفانی پرداخت. **فروغی** به تصوف و تجرد علاقه‌وافر داشت و در غزلسرائی از سعدی و حافظ پیروی میکرد.

فروغی را باید از بزرگترین غزلسرایان متصوف عهد اخیر بشمار آورد، توجه‌او بتصوف باعث‌شدکه غزلهای دلپذیروی باافکار بلند عارفانه همراه‌باشد.

در غزلهای او موجی ازاحساس عمیق شاعرانه بچشم میخوردواین‌احساس نیز با بیانی بسیار روان و فصیح وجان بخش‌بیان شده‌است، که انسان باخواندن هر بیتی ازآن‌تحت‌تأثیر روح بلند و بیان شیوا وپراحساس‌ودرعین‌حال ساده وی‌قرارمیگیرد.

فروغی در ٦١ سالگی بسال **۱۲۷۴** هجری قمری درتهران دارفانی‌را بدرود گفت.

دیوان غزلیات فروغی‌چندین‌بار بچاپ رسیده‌است، عده اشعارش را تاحدود بیست هزار بیت نوشته‌اند. اینک چند غزل بسیار عالی و ارزنده وی ذیلا درج میشود:

بزم شوق

شاهد بکام و شیشه بدست و سبو بدوش
مستانه می‌رسم زدر پیر می‌فروش

خواهی که کام دل ببری لعل وی ببوس
خواهی که نیش غم نخوری جام می بنوش

ماییم و کوی عشق و درونی پر از خراش
ماییم و بزم شوق و دهانی پر از خروش

دانی که داد بلبل شیدا زدست کیست؟
از دست آن که کرد لب غنچه را خموش

مرغی که می‌پرد بلب بام آن پری
بس طعنه میزند پر او بر پر سروش

پند کسی چگونه نیوشم که آن دو لب
از من گرفته‌اند دو گوش سخن نیوش

گر چشم فیض داری از آن چشمهٔ کرم
ای دل بسینه خون‌شوو ای چشم تر بجوش

من واله جمال تو با صدهزار چشم
من بندهٔ خطاب تو با صدهزار گوش

بی جهد از آن دهان نرسد هیچکس بکام
تا هست ممکن تو فروغی بجان بکوش

کی رفته‌ای زدل

کی رفته‌ای ز دل که تمنا کنم ترا
کی بوده‌ای نهفته که پیدا کنم ترا

غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور
پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم ترا

با صدهزار جلوه برون آمدی که من
با صدهزار دیده تماشا کنم ترا

چشمم بصد مجاهده آئینه ساز شد
تا من بیك مشاهده شیدا کنم ترا

بالای خود در آئینهٔ چشم من ببین
تا با خبر ز عالم بالا کنم ترا

مستانه کاش در حرم و دیر بگذری
تا قبله‌گاه مؤمن و ترسا کنم ترا

خواهم شبی نقاب ز رویت برافکنم
خورشید کعبه ، ماه کلیسا کنم ترا

گر افتد آن دو زلف چلیپا بچنگ من
چندین هزار سلسله درپا کنم ترا

طوبی و سدره گر بقیامت بمن دهند
یکجا فدای قامت رعنا کنم ترا

زیبا شود بکارگه عشق کار من
هرگه نظر بصورت زیبا کنم ترا

رسوای عالمی شدم از شور عاشقی
ترسم خدا نخواسته رسوا کنم ترا

با خیل غمزه گر بوثاقم گذر کنی
میر سپاه، شاه صف‌آرا کنم ترا

شعرت ز نام شاه فروغی شرف گرفت
زیبد که تاج تارك شعرا کنم ترا

اسیر سلسله

دوست نشاید زدوست درگله باشد
مرد نباید که تنگ حوصله باشد

دوش بهیچم خرید زاهد و ترسم
با ز پشیمان از این معامله باشد

راهرو عشق باید از پی مقصود
در قدمش صد هزار آبله باشد

تند مران ای دلیل‌ره که مبادا
خسته دلی در قفای قافله باشد

آنکه مسلسل نمود طرهٔ لیلی
خواست که مجنون اسیر سلسله باشد

چشم سیاه

نازم آن چشم سیه کز یك نگاه آشنا
مردم آگاه را از خویشتن بیگانه کرد

ای کاش جان بخواهد

ای کاش جان بخواهد معشوق جانی ما
تا مدعی بمیرد از جان فشانی ما

گر در میان نباشد پای وصال جانان
مردن چه فرق دارد با زندگانی ما

ترک حیات گفتیم ، کام از لبش گرفتیم
الحق که جای اشک است بر کامرانی ما

سودای او گزیدیم ، جنس غمش خریدیم
یارب زیان مبادا در بی زیانی ما

در عالم محبت الفت بهم گرفته
نا مهربانی او با مهربانی ما

در عین بی زبانی با او به گفتگوئیم
کیفیت غریبی است در بی زبانی ما

صدره ز ناتوانی در پایش او فتادیم
تا چشم رحمت افکند بر ناتوانی ما

تا بی نشان نگشتیم از وی نشان نجستیم
غافل خبر ندارد از بی نشانی ما

اول نظر دریدیم پیراهن صبوری
آخر شد آشکارا راز نهانی ما

تا وصف صورتش را در نامه ثبت کردیم
ماندند اهل دانش پیش معانی ما

تدبیرها نمودیم در عاشقی فروغی
کاری نیامد آخر ، از کار دانی ما

جلوه یار

یار اگر جلوه کند دادن جان اینهمه نیست
عشق اگر خیمه زند ملک جهان اینهمه نیست

نکته‌ای هست در این پرده که عاشق داند
ورنه چشم و لب ورخسارو دهان اینهمه نیست

مگر از کوچه انصاف در آید یوسف
ورنه سرمایه سودازدگان اینهمه نیست

کوهکن تا بـدل اندیشهٔ شیرین دارد
گر بمژگان بکند کوه گران اینهمه نیست

از دو بینی بگذر تا به حقیقت برسی
که میان حرم و دیر مغان اینهمه نیست

گر نهان عشوه چشم تو نگردد پیدا
فتنه انگیزی پیدا و نهان اینهمه نیست

اثر شست تو خون همه را ریخت بخاک
ورنه درکشمکش تیر و کمان اینهمه نیست

هیچکس ره بمیان تو زموی تو نبرد
با وجودی که زمو تا بمیان اینهمه نیست

خود مگر روز جزا رخ بنمائی ورنه
جلوهٔ حور و تماشای جنان اینهمه نیست

تو ندانی نتوان نقش تو بستن بگمان
زانکه درحوصله وهم وگمان اینهمه نیست

جام می نوش بیادشه جمشید شعار
که مدار فلك و دور زمان اینهمه نیست

آنچه من زان دهن تنگ ، فروغی ، دیدم
کی توان گفت، که تقریر زبان اینهمه نیست

تماشائی خلق

یار بی پرده کمر بست برسوائی ما / ما تماشائی او خلق تماشائی ما

قامت افراخته میرفت و بشوخی میگفت : / که کسی چهره نیفروخت ، بزیبائی ما

او زما فارغ و ما طالب او درهمه حال / خود پسندیدن او بنگر و خودرائی ما

قتل خود را بدم تیغ محبت دیدم / گوعدی ،کورشو ، از حسرت بینائی ما

جان بیاسود بیك ضربت قاتل ما را / یعنی از عمر همین بود. تن آسائی ما

حالیا مست و خرابیم ز کیفیت عشق / پس ازین تا چه رسد برسر سودائی ما

هرکجا جام می آن کودك خندان بخشد / باده گو پاك بشو ، دفتر دانائی ما

نقد دنیا ، ببهای لب ساقی دادیم / تاکجا صرف شود ، مایهٔ عقبائی ما

شب ما تابقیامت نشود روز ، که هست / پردهٔ روز قیامت ، شب تنهائی ما

مگرش زلف تو ، زنجیر نماید ، ورنه / درهمه شهر نگنجد دل صحرائی ما

دل ز وصلت نتوان کند بهل تا بکند / سیل هجران تو بنیاد شکیبائی ما

ناتوان چشم تو بربست فروغی را چشم / ورنه کی خاسته مردی بتوانائی ما

آتش عشق

اولم رام نمودی به دل آرامیها / آخرم سوختی از حسرت ناکامیها

تو و نوشیدن پیمانه وخشنودی دل / من و خاك در میخانه و بدنامیها

چشم سرمست تو تاساقی هشیاران است / کی توان دست کشید از قدح آشامیها

مدتی رنجه کن ای سروسمن ساق بباغ / تا صنوبر نزند لاف خوش اندامیها

میخورد مرغ دل از دوری خال وخط تو / غم بی دانگی وحسرت بی دامیها

عاقبت چشم من افتاد بدان طلعت نیك / چشم بد دورازین نیك سرانجامیها

سروپا آتشم از عشق فروغی لیکن / پختگی‌ها نتوان کرد بدین خامیها

☆☆☆

دانه تسبیح مارا حالتی هرگز نداد / بعدازاین در پای خم انگور باید دانه کرد

سرمایه دیوانگی

ای زلف تو برهمزن فرزانگی ما / وین سلسله سرمایهٔ دیوانگی ما

سر بردم تیغ تو نهادیم بمردی / کس نیست دراین عرصه بمردانگی ما

با ما نشدی محرم و ازخلق دوعالم / سودای تو شد علت بیگانگی ما

آن مرغ اسیریم بدام تو، که خوردند / مرغان گلستان غم بی‌دانگی ما

گفتم که کسی نیست به بیچارگی من / گفتا که بتی نیست به جانانگی ما

گفتم که بود قاتل صاحبنظران؟ گفت : / چشمی که بود منشاء مستانگی ما

عالم همه راسوخت بیك شعله فروغی / شمعی که بود باعث پروانگی ما

عالم بیخبری

عالم بی‌خبری طرفه بهشتی بودست / حیف وصد حیف که ما دیر خبردار شدیم

دست غیب اربدرد پردهٔ ما را نه عجب / که چرا باخبر از پردهٔ اسرار شدیم

بادهٔ نگاه

کیفیت نگاه تو از جام خوشتر است — لعل لبت ز بادهٔ گلفام خوشتر است
نظارهٔ رخ تو به اصرار خوبتر — بوسیدن لب تو به ابرام خوشتر است
گر خال تست دانه مرغان نیکبخت — از صحن بوستان شکن دام خوشتر است
من کافر محبتم ، اما براستی — کفر محبت تو ز اسلام خوشتر است
ناموس ما بباد فنا رفت و خوشدلیم — زیراکه ننگ عشق تو از نام خوشتر است
اکنون که نامرادی ما عین کام تواست — گر خو کنیم با دل ناکام خوشتر است
خود را بآتش غم روی تو می زنیم — چون روزگار، سوخته از خام خوشتر است
ما خوشدلیم با تو بهر شام وهر سحر — کان روی وموز هرسحروشام خوشتر است
بهر شرابخواره بستان معرفت — چشمت هزار باره ز بادام خوشتر است
الحق فروغی از پی اسباب خوشدلی — از هرچه هست وصل دل آرام خوشتر است

دادخواهی

یك شب آخر دامن آه سحر خواهم گرفت — داد خود را زآن مه بیدادگر خواهم گرفت
چشم گریان را به طوفان بلا خواهم سپرد — نوك مژگان را بخوناب جگر خواهم گرفت
نعره‌ها خواهم زدودر بحرو بر خواهم فتاد — شعله‌ها خواهم شدو در خشك و تر خواهم گرفت
انتقامم را ز زلفش مو بمو خواهم کشید — آرزویم را ز لعلش سربسر خواهم گرفت
یا بزندان فراغش بی نشان خواهم شدن — یا گریبان وصالش بی خبر خواهم گرفت
یا بهار عمر من رو برخزان خواهد نهاد — یا نهال قامت او را به بر خواهم گرفت
یا بپایش نقد جان بی گفتگو خواهم فشاند — یا زدستش آستین برچشم تر خواهم گرفت
یا بحاجت در برش دست طلب خواهم گشاد — یا بحجت ازدرش راه سفر خواهم گرفت
یا لبانش راز لب همچون شکر خواهم مکید — یا میانش را ببر همچون کمر خواهم گرفت
گر نخواهد دادمن امروز دادآن شاه حسن — دامنش فردا بنزد دادگر خواهم گرفت
برسرم قاتل اگر بار دگر خواهد گذشت — زندگی را با دم تیغش زسر خواهم گرفت
بازاگر برمنظرش روزی نظر خواهم فکند — کام چندین ساله را ازیك نظر خواهم گرفت
یاسرو پای مرادرخاك وخون خواهد کشید — یا برودوش ورا در سیم وزر خواهم گرفت
گر فروغی ماه من برقع زرو خواهد فکند — صدهزاران عیب برشمس وقمر خواهم گرفت

دیوانه بزنجیر افتاد

دل در اندیشهٔ آن زلف گره گیر افتاد — عاقلان مژده که دیوانه بزنجیر افتاد
خواجه هی منع من از باده پرستی تاکی — چکند بنده که در پنجهٔ تقدیر افتاد
دامنش را ز پی شکوه گرفتم روزی — که زبان از سخن و نطق ز تقریر افتاد
گفتم از مسئلهٔ عشق نویسم شرحی — هم ز کف نامه و هم خامه زتحریر افتاد
دلبر آمد پی تعمیر دل ویرانم — لیکن آنوقت که این خانه زتعمیر افتاد
نامی از جلوهٔ خورشید جهان آرانیست — گوئیا پرده از آن حسن جهانگیر افتاد
پری از شرم تو از چشم بشر پنهان شد — قمر از رشك تو از بام فلك زیر افتاد
دل ز گیسوی تو بگسست و بهابرو پیوست — کار زنجیری عشق تو به شمشیر افتاد
بسکه بر ناله دل گوش ندادی آخر — هم دل از ناله وهم ناله زتاثیر افتاد
گفت زودت کشم آن شوخ فروغی و نکشت — تاچه کردم که چنین کار به تاخیر افتاد

مردان خدا

مردان خدا پردهٔ پندار دریدند
یعنی همه جا غیر خدا هیچ ندیدند

هر دست که دادند از آن‌دست گرفتند
هر نکته که گفتند همان نکته شنیدند

یک طایفه را بهر مکافات سرشتند
یک سلسله را بهر ملاقات گزیدند

یک فرقه بعشرت در کاشانه گشادند
یک زمزه بحسرت سر انگشت گزیدند

جمعی بدر پیر خرابات خرابند
قومی به بر شیخ مناجات مریدند

یک جمع نکوشیده رسیدند بمقصد
یک قوم دویدند و بمقصد نرسیدند

فریاد که در رهگذر آدم خاکی
بس دانه فشاندند و بسی دام تنیدند

همت طلب از باطن پیران سحرخیز
زیرا که یکی راز دو عالم طلبیدند

زنهار مزن دست بدامان گروهی
کز حق ببریدند و بباطل گرویدند

چون خلق در آیند ببازار حقیقت
ترسم نفروشند متاعی که خریدند

کوتاه نظر، غافل از آن سرو بلنداست
کاین جامه باندازه هر کس نبریدند

مرغان نظر باز سبک سیر، فروغی
از دامگه خاک بر افلاک پریدند

پروانه‌شمع غایب

من‌کیم، پروانهٔ شمعی‌که در کاشانه نیست
خانه‌ام را سوخت بی باکی که‌اودرخانه‌نیست

دست همت را کشیدم از سر دنیا و دین
هرکسی را درطلب این همت مردانه نیست

ازپس رنجی‌که بردم در وفا آخر مرا
دامن‌گنجی بچنگ آمد که در ویرانه نیست

میگساران فارغند از فتنه دور زمان
کس حریف آسمان جز گردش پیمانه نیست

سبحه صد دانه از بهر حساب ساغراست
ورنه یك جوخاصیت درسبحه‌صددانه نیست

گریهٔ مستانه آخر عقده‌ام از دل گشود
خنده شادی بغیر از گریه مستانه نیست

نقد زاهد قابل آن شاهد زیبا نشد
زانکه هرجان‌مقدس درخور جانانه نیست

تا غم دلبر در آمد خرمی از دل برفت
زانکه هر نا آشنا بر منزل بیگانه نیست

در غم آن نوش لب افسانه عالم شدم
وین غم دیگر، که تاثیری در این‌افسانه‌نیست

گفتم از دیوانگی زلفش بگیرم عشق گفت
لایق این حلقهٔ زنجیر، هر دیوانه نیست

تا فروغی پرتو آن شمع در محفل فتاد
هیچکس از سوزمن‌آگه بجز پروانه نیست

چشم بد روزگار اگر بگذارد

مهره توان‌برد، مار اگر بگذارد
غنچه توان‌چید خار اگر بگذارد

باهمه حسرت‌خوشم به‌گوشهٔ چشمی
چشم بد روزگار اگر بگذارد

کام توان یافتن ز نرگس مستش
یك نفسم هوشیار اگر بگذارد

سرخوشم‌ازدورجام‌وگردش ساقی
گردش‌لیل و نهار اگر بگذارد

بوسه‌توان زدبرآن‌دهان شکرخند
گریهٔ بی اختیار اگر بگذارد

پرده‌توانم کشید ازآن رخ زیبا
کشمکش پرده دار اگر بگذارد

بر سر آنم که درکمند نیفتم
بازوی آن شهسوار اگر بگذارد

وانگذارم بهیچکس دل خود را
غمزهٔ آن دلشکار اگر بگذارد

دست نیابدکسی ز خاطر جمعم
زلف پریشان یار اگر بگذارد

هیچ نگردم بگرد عشق فروغی
جلوهٔ حسن نگار اگر بگذارد

یغمای جندقی

میرزا ابوالحسن فرزند **ابراهیم قلی** متخلص به **یغمای جندقی** از شاعران غزلسرای عهد قاجار ودربار محمد شاه است .

این شاعر در سال ۱۱۹۶ هجری قمری در دهکده **خور** جندق وبیابانك پا بعرصه وجود نهاد . بعد از کسب مقدمات ادب چندی درایران وعراق بسیاحت گذرانده وسرانجام بدربار محمد شاه قاجار (۱۲۵۰-۱۲۶٤ هجری) راه یافت .

یکی ازآشنایان یغما سرگذشت اورا چنین نوشته : ۱

(وقتی افاغنه بحدود خراسان تاختن آوردند **فتحعلی شاه** به **ذوالفقارخان سمنانی** فرمان دادلشگری جمع کرده وبکمك **شجاع السلطنه** حاکم آن صفحات برود، ذوالفقار خان بنابراین امرجوانهای اطراف را برای خدمت سربازی گرد آورده و درمیان ایشان **میرزا ابوالحسن جندقی** بود که در آن زمان **مجنون** تخلص میکرد، در اردوی ذوالفقار خان میرزا محمد علی نام مازندرانی (که برادرزنش بود) نفوذی تمام داشت یغما پیش اوآمد واجازهٔ ورود بچادرخواست **میرزا محمدعلی** اجازهٔ ورود داد و پس از وارد شدن اجازهٔ جلوس وخواندن چند شعر یافت وگفت ، شیخ سعدی فرموده است :

بخت باز آید ازآن درکه یکی چون تودرآید
روی زیبای تو دیدن در دولت بگشاید

وبنده عرض کرده‌ام :

آن که در پرده،دل خلق جهانی برباید
چه قیامت شود آن لحظه‌که از پرده درآید

میرزا محمد علی ازبیانات این شاعرجوان شیفته شد وپس ازاصرارزیاد اوراازسربازی معاف کرد و بمنشی گری خویش انتخاب نمود ۲ پس‌ازشکست افاغنه **ذوالفقارخان سمنانی** بلقب **سردار** ملقب شد و میرزا ابوالحسن نیزدرپیش اومشغول نویسندگی گردید پس‌ازدو سال درصفحات **سمنان ودامغان** حاصل‌نقصان پیدا کرد و مالیات لاوصول ماند دشمنان درپیش‌شاه دربارهٔ اوتفتین‌کرده وعدم وصول‌مالیات را بریاغی گری اوجلوه دادند بالاخره بنابه خواهش ذوالفقارخان مأموری برای وصول مالیات عازم آن صفحات شد ، در این موقع چند نفرازبستگان‌میرزا ابوالحسن متخلص به مجنون‌کاغذی باومی‌نویسندواز

---

۱ ــ نامه‌فوق‌الذکر دربرگزیده اشعار یغما که سال ۱۳۱۳ بکوشش علی‌مقدم چاپ شده درج است .

۲ ــ بعضی‌هاگفته اند وقتی‌که میرزا محمد علی ازمیرزا ابوالحسن پرسید اهل‌کجائی وی‌این‌شعررا که سروده بود برایش میخواند :

ما مردمك خوریم **از علم وادب دوریم**

او درخواست می کنند تاازذوالفقارخان توصیه‌یی گرفته وبرای‌ایشان بفرستد ولی‌اودرجواب ازفرستادن توصیه امتناع نموده و اینطورمینویسدکه در پیش ذوالفقارخان چندان اعتباری ندارد واین کارازعهدهٔاوخارج است، استشهادبدین‌میکند: آواز دهل‌شنیدن از دور خوش‌است.



کاغذ مزبور بدست **سردار**می‌افتد ومتغیرشده حکم غارت اموال اووکسانش‌رامیدهد. چون میرزا محمد علی‌مازندرانی ازاین حادثه آگاه میشود، ازهرطرف‌اقدامات نموده و میرزا ابوالحسن راباحالت کسالت‌وجراحت‌اززندان نجات‌میدهدیغما درموضوع آن پیش‌آمد غزلی‌ساخته‌که یك بیت‌آن اینست :

بمن از مال عالم یك تخلص مانده مجنونست

بکار آید گرای لیلی‌وش آنرا نیز یغماکن

گویا علت انتساب او به یغما همین حادثه بوده وچون ذوالفقارخان سردار، مردی عوام و فحاش بود، یغما **کتاب سرداریه** را باسم او ساخته و آن فحش عادی را که

بیشتر در زبان سردار جاری بوده تقریباً در تمام ابیات آن بکاربرده است)

یغما بعد ازرهائی از زندان ترجیع بند معروف : (... غنی و فقیرسمنان ـ بر ... زن وزیر سمنان) را علیه ذوالفقارخان سمنانی سرود که شهرت عجیبی کسب کرد .

یغمای جندقی از شاعران معروف وپراستعداد دوره قاجاریه محسوب است وی مردی وارسته ودرعین حال بی باك بود بطوریکه خود وی نیز گفته :

تاکنون کم سی گذشت از روزگار شاعری

کافرم یك حرف اگرمدح کسم در دفتراست

باوجود رواج بازارمداحی درآن دوره از شاهان وشاهزادگان قاجار به هیچ وجه مدح نگفت، یغما بیشترمدت عمرخود را در **سمنان** گذراند وسپس مدتی در **تهران** و **کاشان** اقامت یافت و آخرعمرخود را نیز درجندق وبیابانك بسر برد .

وی بعدازهشتاد سال عمر بسال ۱۲۷۶ هجری قمری درمولد خود **خور** بدرود زندگانی گفت ودرهمانجا مدفون گردید .

این شاعر دارای اشعار جد وهزل است و غزلیاتی دارد بنام **سرداریه** که با تخلص **سردار** سروده شده است، دیگر **قصابیه** که با تخلص **قصاب** ساخته شده است .

یغما علاوه برشعر، مکتوب ها ومراسلاتی دارد که آنها را باانشاء ساده وسهل نوشته وکوشیده است که درآنها لغت های پارسی سره بکاربرد .

ازآثار اومثنوی **خلاصة الافتضاح** ومثنوی **شکوك الدليل** که به وزن شاهنامه سروده و ظاهراً مدح ولی در باطن هجو روضه خوانی است که یغما او را **رستم السادات** خوانده است .

پروفسورادوارد براون مستشرق شهیر انگلیسی درجلد چهارم تاریخ ادبیات ایران درباره یغمای جندقی چنین نوشته است :

میرزا ابوالحسن یغمای جندقی که بیشتر بواسطه افراط درهزل اشتهاردارد وفحش مخصوص او عبارت زن قحبه بود . آخرین شاعری است که صاحب **مجمع الفصحاء** قبل از شروع بشرح حال خود ازاو ذکری میکند . یغما مدتی منشی مردی تندخو وهرزه دهان موسوم به **ذوالفقارخان سمنانی** بود وگویند محض مشغولیت خاطروجلب رضای اواین غزلیات و ابیات تعرض آمیز کریه را سروده ومجموعه آن را سرداریه نام گذارده است .

مـؤلف تـذكرهٔ دلگشا فقط سه سطر از احوال او می نویسد و او را شخصی مهربان و دوست داشتنی وجوانی خوش طبع وفصیح که ابداً بفکر جمع آوری آثارخود نیست معرفی می نماید .

نثریات یغما که عبارت است ازمکاتیب بسیار خطاب بدوستان وآشنایان متأسفانه تاحدی که من دیده ام فاقد تاریخ هستند ،مطالعه دقیق این مراسلات البته نکات بسیارراجع باحوال مؤلف بدست خواهد داد . بسیاری ازآنها خطاب بدوستان وآشنایان واقوام نامعلوم است وبعضی ازآنها به پسرانش **میرزا اسماعیل** متخلص به **هنر** و**میرزا احمد صفائي** و**میرزا محمد علی خطر** و**میرزا ابراهیم دستان** نوشته شده است .



تصویر منزل یغما دردهکده خور

عبارت زن قحبه که فحش شاعراست ودرهجویات خود بحد وفور بکار برده هر چند عبارت مطبوع و لطیفی نیست اما نسبت بلغت های دیگر که آورده مطبوعیت و لطافت محض محسوب است، ازطرف دیگر اشعارجدید ومراثی او دلالت دارند که می‌توانسته است ابیات خوب وپسندیده بسازد وقدرت او درعالم الفاظ از **قاآنی** بیشتر بوده ، اماآهنك و لهجهٔ او او را فاقد است . یغما ظاهراً مبتکر سبکی در مرثیه سازی است که آنرا نوحهٔ سینه زنی می گویند . ۱

استاد دکتر ذبیح‌الله‌صفا درباره **یغما** مینویسد :

از یغما قصیده ها و غزلها و مثنویهایی بجای مانده است . وی زبانی ساده و شعری روان داشت و در نثر نیز توانا بود، توجه او بهجو و زیاده روی هـای وی در این نوع‌از شعر معروفست .

کلیات یغمای جندقی تاکنون چند بار بچاپ‌رسیده است، متأسفانه نسخه های‌چاپ شده ،چاپ سنگی واکثراً مغلوط وآنطوریکه باید قابل استفاده نیست.

اینست منتخبی ازاشعاراو :

۱ـ تاریخ ادبیات ایران ترجمه استاد فقید رشید یاسمی صفحه ۲۳۹

ای خوشتر ازهزار یقین اشتباه ما

شد مشتبهه ز کعبه بمیخانـه راه ما ای خوشتر از هزار یقین اشتباه ما
می در سروقرابه در آغوش ونام زهد واخجلتا که شحنه بر آید ز راه ما
مائیم آن صلاح پرستان‌که می فروش برداشت طرح میکده از خانقاه ما
آخر تن ضعیف کشیدم بپای خم رست از کنار چشمه حیوان گیاه ما
تحریض زاهدان بثوابم دهد عذاب یارب چه بود و چیست ندانم گناه ما
راهم‌زکوش بست‌وبچرخم ستاره‌سوخت این بود عاقبت اثر اشك و آه ما
چشم بکو فتاده کنم فرش راه عشق باشد مگر که یوسفی افتد بچاه ما
از احتساب شحنه چشمت چو شبروان در دیده گوشه‌گوشه گریزد نگاه ما
چشم براه صبح شب غم سفید ماند یا رب کسی مباد، بروز سیاه ما
یغما ز اشك وآه رعایای چشم ودل پیداست داد و داوری پادشاه ما

***

آزمودم خندهٔ طاعات هشیاران نداشت ذوق عیش ها های گریه مستانه را

توبه شکن

نگاه کن‌که نریزد دهی چو باده بدستم
فدای‌چشم توساقی به‌هوش باش‌که مستم
کنم مصالحه یکسر بصالحان می کوثر
به شرط آن که نگیرند این پیاله زدستم
ز سنك حادثه تا ساغرم درست بمـانـد
بوجه خیر و تصدق هزار توبه شکستم
چنین‌که‌سجده‌برم بی‌حفاظ پیش جمالش
به عالمی شده روشن که آفتاب پرستم
کمند زلف بتی گردنم ببست به موئی
چنان کشید که زنجیر صد علاقه‌گسستم
نه شیخ می‌دهدم توبه نه پیرمغان می
ز بسکه توبه نمودم ز بسکه توبه شکستم
زگریه آخرم این شد نتیجه درپی زلفش
که درمیان دو دریای خون فتاده نشستم
ز قامتش چو گرفتم قیاس روز قیامت
نشست وگفت‌قیامت به‌قامتی است‌که هستم
نداشت خاطرم اندیشه‌ای ز روز قیامت
زمانه داد بدست شب فراق تو دستم
بخیز از بر من کز خدا و خلق زمانه
بس است‌کیفراین یکنفس‌که باتو نشستم
حرام‌گشت بیغما بهشت روی تو روزی
که دل بگندم آدم فریب خال تو بستم

درد دل ناگفته

بجانان درد دل ناگفته ماند ای نطق تقریری
زبان را نیست یارای سخن ای خامه تحریری
رقم کردم زخون دیده شرح روز هجرانرا
به سوی او ندارم قاصدی ای باد شبگیری
تماشا برده از جا پای شوقم جلوه یی ای رخ
ز تنهائی دلم دیوانه شد ، ای زلف زنجیری
بود کان مه بفریادم رسد، امدادی ای افغان
بود کان سنگدل رحمی کند ای ناله تاثیری
بیك زخم از تو قانع نیستم تعجیلی ای صیاد
بجان مشتاق زخم دیگرم ای عمر تأخیری
به بخت خصم‌کردی چند طالع شرمی ای‌کوکب
روی تا کی خلاف رأی من ای چرخ تغییری
بکار خود نکو درمانده یغما پندی ای ناصح
جنونم ساخت رسوای جهان، ای عقل تدبیری

وقتیکه **امام جمعه** کاشان‌یغما راتکفیر کرد و**حاجی‌ملااحمد نراقی**ازاوحمایت نمود و او رابمسجد برد، یغما این‌غزل‌را سرود :

کدام باده زمینای دهر شد بگلویم — که خون‌نگشت‌وزمژگان فرو نریخت برویم
ز پیر میکده تاکی کنم تحمل خواری ؟ — نماند نیروی طاقت مگر ز آهن‌ورویم
کنون که پیر مغانم بچهره در نگشاید — چه غم ؟کسی در مسجد نبسته است برویم
بخاك خانقه از تن غبار کفر بریزم — بآب صومعه از چهره‌گرد شرك بشویم
امام شهر کزین پیش بر بحکم شریعت — ز ننگ دامن تر راه می نداد بکویم
کنون نشانده به پهلو زمهر ومی بفشاند — غبار میکده با آستین خرقه ز رویم
یکی دردبتن آلوده خرقه واندگرازمهر — کند بسوزن پرهیز ، چاك جامه رفویم
بگردن این فکند طوق سبحه وان بگشاید — صلیب خدمت شیرین بتان سلسله مویم
بذکر حلقه اسلامیان و من در تشویر — چو گبرتازه مسلمان بخویش‌رفته فرویم
یك آن بگوش همی‌خواندم اذان اقامت — امام جمعه سراید ز راه ورسم وضویم
بصوت وعظ فرورفت گوش نغمه نیوشم — بذکر سبحه بر آمد زبان زمزمه گویم
گرفت حلقه مسجد کف پیاله ستانم — بسوی کعبه گرائید پای بتکده پویم
شدم ز میکده گشتم مرید صومعه یغما — بگو ز میر وزمصحف مگو ز جام وسبویم

وقتی موضوع تکفیرمنتفی شد ونفس بهار دل انگیزپیروجوان رابوجدآورد، یغمانیز به باده‌گساری پرداخت و گفت :

بهار ار باده در ساغر نمیکردم چه میکردم ؟ / ز ساغر گرد ماغی تر نمیکردم چه میکردم ؟
هوا تر، می به ساغر، من ملول از فکر هوشیاری / اگر اندیشهٔ دیگر نمیکردم چه میکردم ؟
چرا گویند در خم خرقهٔ صوفی فرو کردی؟ / بزهد آلوده بودم گر نمیکردم چه میکردم ؟
ز شیخ شهر جان بردم به تزویر مسلمانی / مدارا گر باین کافر نمیکردم چه میکردم ؟
باشك ار کیفر گیتی نمی‌دادم چه می‌دادم ؟ / بآه ار چاره اختر نمیکردم چه میکردم ؟
گشود آنچ از حرم بایست از دیر مغان یغما / رخ امید بر این در نمیکردم چه میکردم ؟

***

جدا ز لعل تو هر جام لعل گون که کشیدم / گذر نکرده ز لب خون شد و ز دیده چکیدم
نشان هنوز ز ابرو نبود و نام ز مژگان / که من بیاد خدنگ تو ز آشیانه پریدم

***

خندم شب هجران چو شب وصل مگر چرخ / رشک آرد و گوید بشب آغاز سحر کن

علو طبع

هرگز مباد کوثر و جنت هوس مرا / جام شراب و گوشه میخانه بس مرا
دانی بکنج صومعه‌ام ذکر سبحه چیست / ای کاش برده بود بزندان عسس مرا
هامون چه پویم از پی محمل که میرسد / از راه دل بگوش، صدای جرس مرا
ننگ آیدم ز ظل هما گرچه چرخ دون / می پرورد بسایهٔ بال مگس مرا
آخر ز سخت گیری صیاد و باغبان / پر ریخت در میانهٔ باغ و قفس مرا
گفت آیمت بسر، دم مردن فغان که گشت / آغاز وعده حسرت آخر نفس مرا
زین پس بکوی میکده نوشم شراب امن / کانجا بدین لباس نگیرد عسس مرا
گفتم بکوی دوست پی از گریه گم کنم / طوفان اشك بسته ره از پیش و پس مرا
بنمودمی حقیقت آب بقا بخضر / بودی بخاك پای تو گر دسترس مرا
یغما خوشم بخرقه که عمری درین لباس / بودم شرابخواره و نشناخت کس مرا

شحنه کفر

یار نامد بسرم تا بلبم جان نرسید / بهتر این بود که این درد بدرمان نرسید
یك قدم نیست فزون مرحله عشق و عجب / راه چندان که بردیم بپایان نرسید
بر جهان گوشهٔ دامان مرا منتهاست / که بتدبیروی این قطره بطوفان نرسید
بارها بردل از طره بچشمش فریاد / شحنه کفر بفریاد مسلمان نرسید
دل ز زلف تو بلعل تو رسد کیست که کرد / طی ظلمات و بسر چشمه حیوان نرسید
از چه آب و گلی ای میکدهٔ یارب که سرم / تا نشد خاك براه تو بسامان نرسپد
با خطت سر نسپارم چه نشاط از حرمست / هرکرا سرزنش از خار مغیلان نرسید

رباعی

خیام که داشت پیشی از ما قدمی / از می نگذاشت در جهان بیش و کمی
هم پیش از ما بدان جهان شد ترسم / در خلد برین نماند از باده نمی

سکوت خانقاه

صوفیان را دگر امروزنه هایست ونه هویی
آسمان باز همانا زده سنگی بسبویی
نه بدستی زده ام چاك گریبان سلامت
گر ملامت کشم از کرده توان کرد رفویی
بر سرم چون‌گذری دستهٔ گل بر سرخاری
پا بچشمم چونهی سرو روان بر لب جویی
من‌که صد سلسله چون حلقه مویی بگسستم
حلقهٔ سلسله زلف توأم بست بمویی
زاهد، از اهل بهشت‌است خدایا مفرستم
جز بدوزخ ، چو منی‌ظلم بود یارچواویی
زین‌همه‌شنعت بیهوده ات ای شیخ چه‌حاصل
رو بدست آر ،چو مردان‌خدا سیرت‌نیکویی
ای‌خوش‌آن دل که‌زترکان پریچهره چو یغما
نشود شیفتهٔ رنگی و آشفتهٔ بویی

خراب غم

ما خراب غم و خمخانه زمی آباد است
ناصح ازباده سخن کن‌که نصیحت باداست
خیز و ازشعله می آتش نمرود افروز
خاصه اکنون‌که گلستان ارم شداد است
سیل‌کهسار خم از میکده‌در شهر افتاد
وای برخانه پرهیزکه‌بی بنیاد است
بجز ازتاك‌که شد محترم از حرمت می
زادگان را همه فخراز شرف اجداد است
گوش اگرگوش‌تو و ناله اگر نالهٔ من
آنچه البته بجائی نرسد فریاد است
گفته ای نیست گرفتار مرا آزادی
نه که هرکس‌که‌گرفتارتو شدآزاد است
چشم زاهد بشناسائی سرّرخ و زلف
دیدن روز و شب واعمی مادرزاد است
گفتمش خسرو شیرین‌که‌یی دل بنمود
کانکه درعهد من این‌کوه‌کندفرهاد است
هر که یغما شنود نالهٔ گرمم گوید
آهن سرد چه کوبی دلش‌ازفولاد است

بازارمحبت

سینه ام مجمر وعشق‌آتش ودل‌چون عوداست
این نفس نیست‌که برمیکشم ازدل دود است
دل ندانم زخدنك که بخون خفت ولی
اینقدرهست که مژگان تو خون آلود است
ازتو گرلطف وکرم ورهمه جور است وستم
چه تفاوت که ایاز آنچه کند محمود است
خلق و بازار جهان‌کش‌همه سود است وزیان
من و بازار محبت که زیانش سود است
مهر ازشیون من وضع روش داده بباد
یا درصبح شب هجر تو قیر اندود است
هر که یغما نگرد زلف و خط او گوید
در بر دیو سلیمان زره داود است

ذوقی بسطامی

میرزا فتح‌الله متخلص به **ذوقی** از شاعران بسطام است که در **دوره قاجاریه** میزیسته

مرحوم رضا قلیخان هدایت در مجمع‌الفصحاء آورده :

نام شریفش میرزا فتح‌الله و از انجاب و اطیاب طایفهٔ اعراب بنی‌عامر است که بروزگاری دراز در آن ولایت ایالت داشته‌اند، وقتی از بسطام بهوای خال خود **حبیب‌الله خان عرب** که بافرمانفرمای مغفور شاهزاده **حسینعلی میرزا** نسبت امی داشت به شیراز آمده و با فقیر مؤلف مؤالفت گرفت و سالها بملازمت شاهزادگان درشیراز بماند و در دولت خاقان مغفور محمد شاه قاجار ناچار به **ری** افتاد و به **طهران** زیست .

وی سفری چند ببلاد خراسان کرده، پس از مدتی باز آمد و اکنون در دارالخلافه است (۱۲۷۱ هجری) الحق حکیمی است خبیر و کلیمی است بصیر، دبیری نیکو خط و مترسلی فاضل درعلوم متداوله کامل، نظم و نثرش خوب، قصیده و غزلش مرغوب و اخلاقش حمیده و اوصافش گزیده و از فحول شعرای بلندپایه این زمانست و معروف بلاد ایران، سالها درشیراز و مدتها در **تهران** مجالست و مؤانست داشته‌ایم و گاهی بریکدیگر شعر میخوانده‌ایم اکنون در گذشته، رحمة‌الله .

اینست منتخبی از اشعار وی :

چشم دارم که به پیری رسی ای تازه جوان — گر غمت کرد بهنگام جوانی پیرم
گر چه از کوی تو گشتم بدو صد مرحله دور — باز در سلسلهٔ زلف تو در زنجیرم

طره شبرنگ

دیده چون رود روان سینه چو مجمر دارم — تا دگر از اثر عشق چه بر سر دارم
در خور مهر بتان جای ندارم جز دل — شرم از این خانهٔ تاریك محقر دارم
روز آن طرهٔ شبرنك، سیه باد که من — این سیه روزی از آن جادوی کافر دارم
دوش گفتی که شبی مست بکاخت آیم — ساده دل باشم اگر این ز تو باور دارم

بهار بی‌ثمر

بازی گیتی بروزگار مرا — خوار کند دور روزگار مرا
داشت زراحت پیاده‌ام چو بدید — بر بکمیت هنر سوار مرا
از خرد و علم و نظم و نثر چه سود — هیچ نیفزود زین چهار مرا
هیچ نبینم رخ ظفر چو بود — با سپه فتنه کار زار مرا
باغ خرد را منم بهار دریغ — هیچ نروید از این بهار مرا
قدر شعیرم نمانده در بر خلق — تا شد این شاعری شعار مرا

وصف خزان

بر سر سبزه می سرخ فراده که دگر / مهرگان باز در آمد سپس شهریور
بیش می نوش چو بینی اثر باد خزان / فرش مینا همه بسترد و بگسترد بزر
برگل وسبزه همیدون بغنیمت می‌نوش / که نماند بهمه سال گل تازه و تر
سطح پیروزه نمودی ز مطر ابر بهار / کهرباگون شودآن سطح به‌آبان زمطر
باغ را از اثر باد هزاران خطر است / هم از او داشت بنوروز دوصدگونه‌خطر
گرگل و سبزه بپژمرد ببستان‌چه‌غم‌است / شادمان باش که انگور نوآورده ببر
سمن‌و سرخ گل ارنیست ببین دورخ‌سیب / که رخی‌کرده چوخورشیدورخی‌همچوقمر
بر فراز سلب زرین آبی بمثل / ببرآورده بغلتاق نو آئین زوبر
نار گفیده چو دوکفهٔ پر از یاقوت / که زپری فتدش دانه ز هرکفه بدر
حقه‌ای باشد انجیر ز مینای دو رنگ / وندرآن شربتی‌آموده ز خشخاش و شکر
گر هزار آوا افغان فکند در بستان / هر سحرکبك دری قهقهه آرد ز کمر
بدمن ، تیهو بخرامد با جوجککان / چون بکتاب معلم را طفلان باثر
شاخ امرود چوآونك کدوئیست بنار / که بلوزینه بر انباشته از پا تا سر
روی نارنگ همه رنگ ولی توی‌سپید / خفته چون سیمبری زیر عقیقین چادر
دانه ها بر زبر خوشه انگور بتاك / بکرکانند ولی بکر دگر را مادر
پای تاسرگهر افشان شده بستان امروز / موزه پیروزه بپاگرزن یاقوت بسر
بر سر گلبن داودی گلهای سپید / محر مانند شده جمع بر اطراف‌حجر
تاك نیلوفر از طارم آویخته است / بر سر سبزه معلق بهوا چند شمر
راست بر خطمی گلناری صد برگ‌ببین / نار موسی است که تابان شده‌ازشاخ‌شجر
تاسپندی‌بتو سوزد مگر از عین کمال / چرخ از تابهٔ خورشید بسازد مجمر
از دم سرد چسان باز جهد نکتهٔ گرم / از نی خشك چسان بار دهد شکرتر

میرزا اسماعیل هنر

میرزا اسماعیل فرزند **میرزا ابوالحسن یغمای جندقی** متخلص به **هنر** از شاعران پراستعداد ومعروف خطه قومس محسوب است.

دیوان اشعار اوتاکنون بچاپ‌نرسیده ودر **کتابخانه معظم وکامل‌مجلس‌شورای ملی** درردیف **۱۰۸۵** دیوان‌های خطی‌ثبت وضبط است.

درفهرست کتابهای خطی مجلس شورایملی‌که باهتمام **آقای یوسف شیرازی** بچاپ رسیده ،درمودمیرزا **اسماعیل هنر** و دیوان خطی موجود وی درکتابخانه مذکور چنین نگارش رفته است :

دیوان هنر ومجموعه یادداشتهائی ازاو

هنر تخلص **میرزا اسماعیل** پسر **میرزا ابوالحسن‌یغما** شاعرمعروف قرن‌سیزدهم هجری است‌که بنابرتصریح این‌فرزند وی، درهشتاد سالگی بسال **۱۲۷۶** جهانرا بدرود کرده واین‌شاعر درزمان‌پدرمقامی ارجمند یافته وارادت به جناب **حاج محمدکریم‌خان**

کرمانی پیداکرده وازایشان مدحها نموده وپیرو حضرت **شیخ احمداحسائی** شده و نسبت بپدرخود بسیار ادب مینموده ودرچند مورد ازاین دیوان و مجموعه‌که ازوی نامبرده ازپدر بدین گونه تعبیر کرده (ص۲٤) استادکهن خداوند سخن یغما قدس‌الله روحه‌العالی ودر (ص٦٠)گوید درروزشنبه شانزدهم شهرربیع‌الاول تقریباً سه ساعت ازطلوع خورشید گذشته مطابق سال‌نامبارك فال‌قوی‌ئیل یکهزاروویست وهفتاد وشش **۱۲۷٦** درقریه **خور** بیابانك جندق ، جهان مکـرمت ، سپهر معالی دارای سخن ، استاد کهن **یغما** میرزا ابوالحسن قدس سره، دامن همت براین خاکدان فشاند رحمة‌الله علیه ، عمر شریفش هشتاد ، مدفن پاکش **بقعه سید داود** و در صفحه ۳۰-۳۲ قصیده‌ای درمدح پدرخویش سروده واین‌چند بیت آغازآنست :

بابـم خلاصـهٔ زمن و صفوهٔ زمـان
حسان دهـر بوالحسـن آن احسـن الحسان

یغما که نافـریده جهانبان چنو حکیـم
تا آفریده از در حکمت همی جهان

از عقل و عشق صـورت و جانش نگاشته
جان آفـرین صـورت و صورت نگار جان

هفتاد قـالب از در معنـی گذاشته
در هر یك از عوالم تحقیق کن فـکان

سری نه بر دقیقه فکـرش همـی ستیر
رازی نه بر حقیقت رایش همی نهـان

ارشاد هـا نمودم فـرزانـه کای خلف
انـدرز هـا سـرودم پیرانـه کای جوان

عزلت گزین که عزلت، ملکیست بی زوال
قانـع نشین ، قنـاعت گنجـی است شایگـان

درکتب تذکره وتاریخ بشرح‌حال‌وآثارهنردست نیافتم، از مندرجات‌نسخه بالا بدست میآیدکه تا سال**۱۲۸۸** زندگانی میکرده واولادهای زیادداشته وچندتن ازآنها ۱۲ و۱۵ ساله جهان رابدرود گفته ودل‌هنررا آتش زده‌اند،مخصوصاً مرگ دوفرزند وی محمددوازده ساله ومحمود ۱٦ساله (ص۵۸ و۱۳۳ و۱۳٤) بسیاراو را متأثر کرده وقطعه‌ای‌در رثاءآنها وتاریخ این واقعه‌گفته ودوبیت شامل تخلص وماده تاریخ‌آن این‌است :

هنر ز مرشد غمدیده جست سال وفات
درید جامه و از دیده راند خون وسرود

فسوس و آه کـه آرامگه لحد کـردند
دونوجوان عزیزم‌محمدومحمود=۱۲۸۸

ازیادداشتهائی‌که نوه دختری هنر آقای **حبیب یغمائی** بنگارنده داده‌اند، استفاده میشودکه هنرپس ازتحصیل مقدمات ، برای تحصیل علوم نقلی به نجف اشرف مشرف گشته‌و

بمقام اجتهاد نائل آمده وگذشته از شعر فارسی بعربی نیز اشعاری سروده و برخی از آنها موجوداست ،واز آثارهنرداستان عاشقانه‌ایست که ازرباعیات متوالیه‌ترکیب یافته ودرخانواده ایشان موجود است ودیگراز کارهای‌هنر بپایان‌رسانیدن **فرهنگی است** که‌یغما تألیف‌نموده وتوفیق برانجام آنرا نیافته بود،وهنردیگرهنر نثر نویسی‌اوست که‌مقدمه دیوان یغما نمونه‌ایست وبرخی ازمکاتیب ومنشآت هنررا آقای یغمائی دارند وبسیاری از آنها هم در دهکده خور (دهستان‌جندق) درخانوادهٔ یغما وهنرموجود است .

این‌نسخه راخود شاعر نوشته وازمندرجات ص**۱۲** معلوم میشودکه شروع بنگارش آن بسال ۱۲۶۸ بوده وپس‌از سال **۱۲۸۸** تاریخی دراین‌نسخه نیافته‌ام وبخط نسخ ونستعلیق و شکسته نستعلیق، پیش‌ازشروع بنگارش ابیات برای تیمن وتبرك آیاتی‌از قرآن کریم که‌درشأن حضرت مولی‌الموالی امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است و پس از آن احادیث واخباریکه نیزدرفضائل ومناقب آن حضرت‌میباشد، نگاشته شده‌ودرحاشیه ص۱٤ و۲۸ خطبةالبیان رانوشته ومندرجات‌دیوان عبارتست ازقصائدومخمس‌ها وغزلیات ومقطعات‌ومراثی حضرت‌سیدالشهداء وهجویات ونیز یادداشتهای بسیاری راجع بتولد فرزندان شاعر درص۵۸ میباشد ودر ص۵۹ جواب‌کاغذیست مرکب از کلمات بی‌نقطه‌که بیکی ازدوستان‌خودنوشته ودرآخرنسخه ابیاتی عربی ازمرحوم **شیخ‌احمد احسائی** ره و دیگران نقل گردیده ودرص ۲۹۱ خطبةالمتقین (خطبه همام) حضرت‌علی‌بن ابیطالب‌نگارش یافته ودرمتن وحاشیه این نسخه‌اخبار بسیاری درموضوعات‌مختلفه نگارش یافته ودرمتن وحاشیه مطالب‌متفرقه ونسخه‌های طبی وقطعه‌ای از یغما پدراین‌شاعر نیزموجود است،شماره‌ابیات این نسخه‌ازدیوان درحدود **پنجهزار(۵۰۰۰)** بیت میباشد وازاین بیت‌آغاز گردیده :

زهر سرود سخن کن سخنگرا کوتاه　　　سخن سرای بمدح علی ولی‌الله

جلد تیماجی‌نیم ضربی، کاغذ فرنگی، قطع خشتی‌باریك،شماره برگها **۱۵۳**، صفحه‌ای **۱۹** بیت طول۲۲ سانتیمترعرض$\frac{1}{2}$۱۳سانتیمترشماره دفتر۱۲۹۲۱ .

اینك منتخبی از اشعار وی که از روی دیوان خطی نامبرده استنساخ نموده‌ام ذیلا درج میشود :

قصه اضطراب

حوصله کو که بشمرم قصهٔ اضطراب را　　　تاب کجا که بشنوی درد دل خراب را

سخت دلت بحال من سوزد ورحمت‌آوری　　　گر بحضور سر کنم واقعهٔ غیاب را

دور شدی و سوختم از تف‌آتش جگر　　　پیشتر آ که بشنوی بوی دل کباب را

پیش خرام تو سنت‌کرد وداع باز پس　　　صبر سبکعنان من هجر گران رکاب را

شحنه دردودوریت کشت به بیحسابیم　　　وصل کجاست تا ازو باز کشد حساب‌را

منتظران راه غم مضطربند و ملتهب　　　حال بگوی ای صبا معتکفان باب را

با دل هجر ساخته وعده وصل‌اگرکنی　　　مژده رحمت آوری سوختهٔ عذاب را

باد شمار هجر را شوق و ملال می‌کشد　　　آتش و خاك فرق نی‌ماهی دور ازآب را

بعد طریق‌اگر هنر گشت حجاب قرب او　　　دست وصال عاقبت بردرد این حجاب را

طفل مکتبخانه عشق

طفل مکتبخانه عشقیم و عشق استاد ماست
آنکه خوانندش خرد شاگردك اسناد ماست

مدعی پرویز و شیرین آن لبان نوش خند
سینهٔ ما بیستون ماو دل، فرهاد ماست

راح رنگین، اشك خونین‌کنج محنت بزم‌عیش
قامت ما چنگ ما آهنگ ما فریادماست

آنچه از خاطر نخواهد رفت هرگز یادتست
آنچه در عالم نخواهی داد هرگز داد ماست

طالع میمون ما بنگر که از ما تیر عشق
قید ما بال و پر ما صیدما صیاد ماست

عاشقان دوست آزادند از شمشاد و گل
عارض و بالای او باغ و گل وشمشاد ماست

آن پسر گر خورد چون ارث پدرخونم هنر
جرم او نبود گناه بخت مادرزاد ماست

محمل یار

تو در اندیشهٔ قتل من و من مایل تو
وای بر حسرت من، آه زسنگینن دل تو

حال دل در غم او پیش حکیمی گفتم
گفت الاجل آسان نکند مشکل تو

ناقه چون باد همی‌رانی‌و من‌همچوغبار
افتم و خیزم و آیم ز پی محمل تو

ذرهٔ ز آتش من، سخت دلت نرم‌نشد
روی وسنگ‌است مگرگوهرآب وگل‌تو

دلق آلوده

برخیز تا بخاك خرابات رو کنیم
دلق ریا بآب صفا شستشو کنیم

دلقی که شد بصومعه آلودهٔ ریا
رندانه‌اش بمیکده در خم فروکنیم

گیریم زلف ساقی و بوسیم لعل او
گاهی نظر بر آن لب وگاهی برو کنیم

بر کف نهیم ساغر و ،خم‌خم، سبوسبو
نوشیم و اعتماد بالطاف او کنیم

جیب ریا بدست ملامت زنیم چاك
تا چند چاك جامهٔ تقوی رفو کنیم

چون چرخ‌خواهداز گل‌ماکاسه کوزه‌ساخت
ساقی بیا که باده ز خم در سبو کنیم

بر قبلهٔ رخ تو گذاریم فرض عشق
از خون دل طهارت واز می وضو کنیم

بلبل بیا که یك نفس از درد عاشقی
پای گلی نشسته بهم گفتگو کنیم

یابیم تا برنگ جمالش گلی بباغ
برخیز یا بهر طرفی جستجو کنیم

رفتی هنر بذوق محبت از این جهان
خاك تراچو فیض نشینیم و بو کنیم

مسئله بی جواب

ما را بدور لعل تو ذوق شراب نیست / آنجا تیمم آمده جایز که آب نیست
نز شکوه رنجه کردی و نز ناله مهربان / بردرگه تو هیچ دعا مستجاب نیست
ایدل گرش بغیر عنایت صبور باش / ما عاشقیم و درخور ما جز عتاب نیست
با اشك چشمم اربمثل دم زند سحاب / عذرش فرانهید که در چشمش آب نیست
ما خوانده‌ایم دفتر شرع پری رخان / جز حرف مهر مسئله‌ای بی جواب نیست
تا با تطاول شب هجرت فتاد کار / دل را غم از درازی روز حساب نیست
نرهم بسعی زلف ز بند زنخ هنر / زین چه امید رستنم از این طناب نیست

میرزا احمد صفائی

میرزا احمد فرزند **میرزا ابوالحسن یغمای جندقی** ازشاعران **خطه‌قومس** محسوب است .

این‌شاعردارای اشعارزیادی درمرثیه حسین بن علی (ع) می باشد، بطوریکه در مقدمه دیوان اشعاروی که درسال **۱۳۱۵** هجری قمری بهمت وعلاقمندی مرحوم **عمیدالممالك سمنانی** که شرح حال وی در صفحات قبل بیان شدوبسعی داماد وی مرحوم اسدالله منتخب‌السادات پدرآقای **حبیب یغمائی** چاپ شده است زیاده‌از هزار ماده تاریخ و بعدد اسم حسین بن علی **۱۲۸** بند مرثیه سروده ودرسال **۱۳۱۴** هجری قمری دارفانی را بدرود گفته است .دیوان مذکور با اشعار زیرآغازشده :

ای از ازل بماتم تو در بسیط خاك / گیسوی شام تاروگریبان صبح چاك
ذات قدیم بهر عزاداری تو بس / هستی پس از حیات تویکسرسزدهلاك
خودنام آسمان و زمین آنچه اندر او / از نامهٔ وجود چه باك ارکنند پاك
تا جسم چاك چاك توعریان بروی دشت / جان جهانیان همه زیبد بزیر خاك
ارواح شاید ارهمه قالب تهی کنند / تا رفت جان پاك تو از جسم تابناك
پیرو جوان،پدید ونهان مردو زن‌همه / آن به که بیتو جای گزینند درمغاك
تخت زمین ز جنبش‌اگراوفتد چه بیم / رخش سپهر ازحرکت ایستد چه باك
هم آه سفلیان بفلك خیزد از زمین / هم اشك علویان بسمك ریزدازسماك
خون توآمده است امان بخش‌خون‌خلق / خونرا بخون که گفته‌نشاید نمودپاك
خاك سیه بفرق قدح خواره‌ای‌که فرق / نشناخت خون پاك تواز شیردخت تاك
آری درند، پرده شرع رسول خویش / قومی که بیم وباك ندارندازاتهاك
خوناب دل ز دیده صفائی بیا ببار / شرحی ز سرگذشت شهیدان‌کن آشکار

منتخب السادات جندقی

مرحوم حاج اسداله منتخب السادات پدر آقای **حبیب یغمائی** مدیر مجله **یغما** ازشاعران معروف قومس محسوب است،

این شاعر دارای آثار نظمی زیادی می‌باشد،ولی تاکنون نسبت بچاپ آنها هیچگونه اقدامی بعمل نیامده.

نامبرده بیشترمدت‌عمرخودرا در**سمنان** گذرانده ماده تاریخ**حمام‌پهنه**سمنان که‌در صفحات قبل درفصل بناهای تاریخی ذکرشد ازایشان است، وی مدتی‌نیز درشاهرود وتهران وجندق به‌معلمی وهمچنین زراعت اشتغال ورزیده است .

طبق نوشته فرزندش آقای حبیب یغمائی تألیفات وی‌باین شرح است :

۱ ـ منظومه‌ای درعشق‌و جوانی به‌سبك ویس‌ورامین .

۲ ـ منظومه‌ای‌در بیوفائی‌مردان‌به‌بحر تقارب .

۳ ـ تأدیب النسوان در راهنمائی‌زنان آن دوره برای معاشرت‌و مؤانست

همانطوریکه درصفحات قبل ضمن شرح حال **میرزا احمدصفائی** بیان شد، دیوان اشعار مرثیه صفائی را مرحوم منتخب السادات بچاپ رسانیده و در پایان دیوان مذکور قصیده‌ای در مدح **عمید الممالك سمنانی** سروده است که ذیلا درج میشود :

درمدح مرحوم عمید الممالك سمنانی

آسمانی گر آستان باشد — آستان خدایگان باشد

آسمان فرعمید ملکت شاه — که سرا پاش جان جان باشد

نو جوانی کز اختر مسعود — بخت چون فره‌اش جوان باشد

آن عطارد دبیر کز قلمش — مشك تر دایماً روان باشد

ای امیری که در سپهر جلال — پات بر فرق فرقدان باشد

بر در قدر تو سپهر برین — پشت خم همچو بندگان باشد

دست جود تو گاه بذل وعطا — غیرت بحر ور شك کان باشد

فتح‌و نصرت همازه همره تست — عز و اقبال هم عنان باشد

بقضا و قدر چه مینگرم — نشر حکم ترا ضمان باشد

نیکی وخیر ورأفت و رحمت — بوجود تو توأمان باشد

فرق مه با رخ دلارایت — از زمین تا بآسمان باشد

صیت جود و سخاوت کرمت — باختر تا بخاوران باشد

در حقیقت بچشم اهل نظر — خاك راهت بهای جان باشد

ابر باشد کف سخایت اگر — ابر پیوسته درفشان باشد

ایکه دردور عدل تو از گرگ — بره ایمن تراز شبان باشد

شهر سمنان ز فر مقدم تو — خاك چون کحل اصفهان باشد

کیست باد بهار خلق خوشت — نه که خلق ترا نشان باشد
چرخ پیر،ار هزار دور زند — دولتت همچنان جوان باشد
خنده بر لب مباد خصم ترا — لیك رنگش چو زعفران باشد
سر بلندی اگر کند خصمت — بر سر دار یا سنان باشد
صاحبا بنده پروراصد شکر — که خدا بر تو مهربان باشد
واجب آمد دعای شه بر ما — کـه شهنشاه قدردان باشد
پدر و جد و جد دیگر تو — که پر از نورشان روان باشد
سالها کرده شاهرا خدمت — نظر شاه‌هم بـر آن باشد
که بپاداش جان فشانی ها — حکم‌این خاندان روان باشد
صاحبا ایکه مهر رخسارت — روشنی بخش خاندان باشد
سرورا ایکه شمع دیدارت — نور افزای دودمـان باشد
نیکوئی کن که تا سپهر بـود — نام نیکوت در جهان باشد
زانکه نام نکو ترا بهتر — ازدو صد گنج شایگان باشد
باری ای آنکه شخص اقبالت — اندرین مرز مرزبان باشد
بندگان چشم بر عطای تواند — تا چه فرمان بندگان باشد
بر سر خوان جود و مکرمتت — اسداله میهمـان باشد
دارم امید از خدا که بملك — قرنهای تو بیقران باشد

ضیاء بسطامی

محمدبن محمدالبسطامی ازفضلای عهد خود بوده. این‌بیت ازاشعاراوست :

درعشق بسی سئوال باشد — کورا نبود جواب هرگز

(**ریاض‌العارفین رضاقلی‌خان هدایت** صفحه ۳۷۶)

وصالی بسطامی

گویند خلیق ومهربان ومستعد وسخندان بوده این‌دوشعرازاوست :

مستانه میگذشت وصالی بکوی دوست — آنجا رسید و سستی پا را بهانه کرد

☆☆☆

پیش‌اغیارم زمجلس راندخواریرا ببین — غیر بازم میبرد بی‌اعتباری را ببین

(**آتشکده آذر بیگدلی** جلد اول صفحه ۲۶۱)

مشتاق سمنانی

حسین مشتاق سمنانی یکی از پراستعدادترین شاعران خطه قومس و اواخر دوره قاجاریه محسوب است.

مقام شاعری این شاعر پراحساس و عمیق آنطوریکه باید معرفی نشده و نسبت به نشر آثار بلند او هیچگونه اقدامی بعمل نیامده است، فقط چند غزل از وی در تذکره شعرای سمنان درج شده مقدار زیادی از آثار نظمی این شاعر بغارت رفته و بقیه آن در کنج منزل فرزندش در سمنان بدست فراموشی سپرده شده است.

مشتاق در سمنان متولد گردیده و تحصیلات قدیمه را در همان شهر نزد اساتید زمان آموخت و سپس بشغل علافی در بازار سمنان پرداخت.

طبع خداداد شاعری و هنرمندی وی باعث شد که بدستگاه شاهزادگان قاجار و حکام آن خطه راه یافت و مقام و منزلتی کسب کرد و تا آخر عمر مدت ۳۰ سال در دیوانخانه سمنان بخدمت اشتغال ورزید، ذوق سرشار و طبع وقاد وی در شعر انسان را بتعجب وامیدارد تشبیهات بدیعه و معانی بکر و تازه در اشعارش زیاد بچشم میخورد، بطوریکه از اشعارش مستفاد میگردد از علم موسیقی و فلسفه و حکمت نیز بی‌بهره نبوده و در خط نستعلیق و شکسته و نسخ استاد مسلم بشمار میرفت، کلیه اشعاری که از آن مرحوم در دست است تمامی بخط زیبای خود او نوشته شده است، گذشته از اشعاری که بعد از فوتش بسرقت رفت درحدود سه‌هزار بیت از قصیده و غزل و رباعی از وی در دست است.

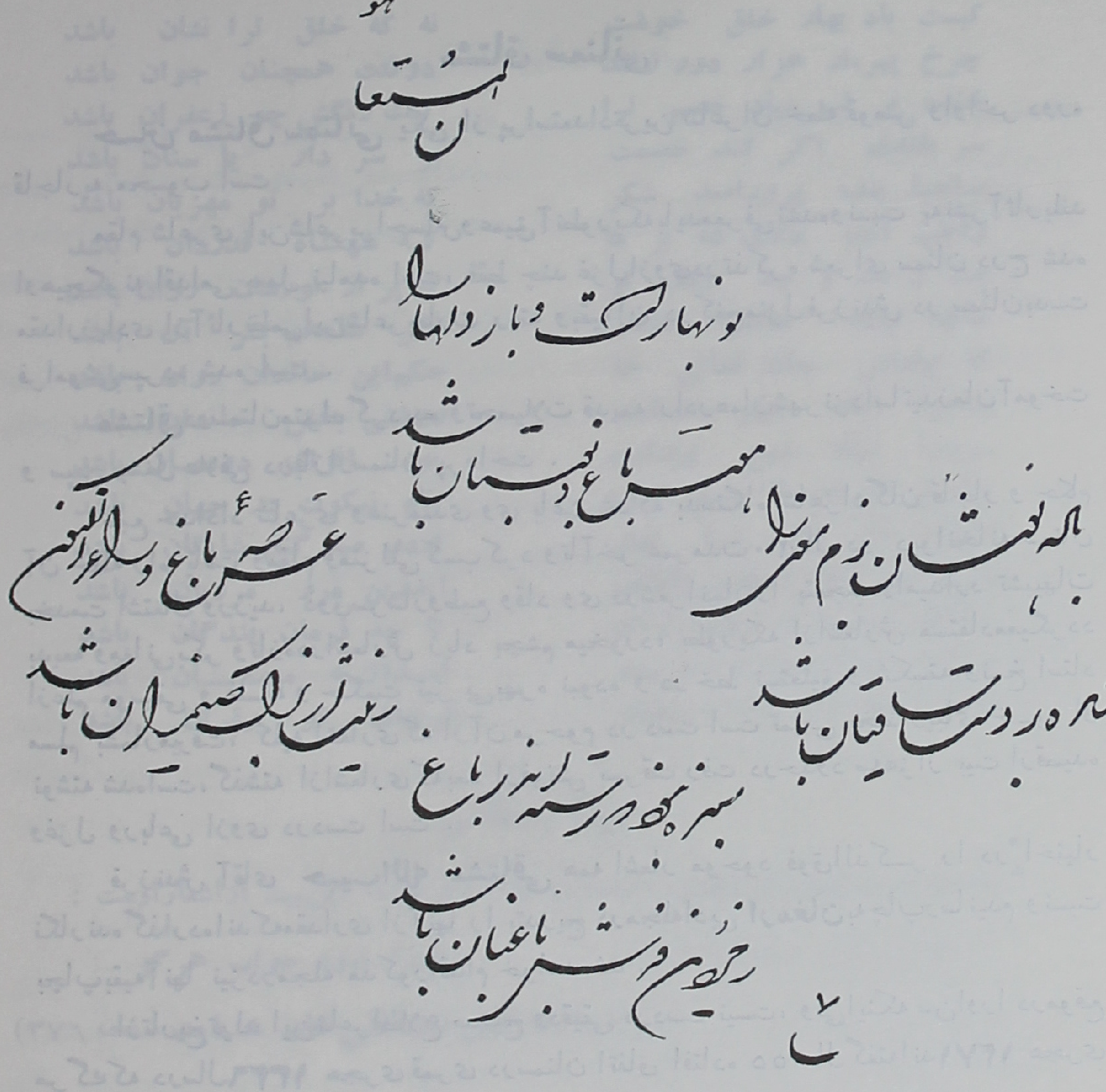
فرزندش آقای **حبیب‌الله مشتاقی** همه اشعار موجود فوق‌الذکر را در اختیار نگارنده گذارده‌اند که مقداری از آنها را بتدریج در مجله ادبی **ارمغان** به‌چاپ رسانیدم و نسبت بچاپ بقیه آنها نیز در مجله مذکور اقدام خواهد شد.

از تاریخ تولد این شاعر اطلاع صحیح و دقیقی در دست نیست، ولی اینکه سن او را در موقع مرگ که در سال **۱۳۲۶** هجری قمری در سمنان اتفاق افتاده ۵۵ سال گفته‌اند **۱۲۷۱** هجری قمری باید نوشت.

در حال حاضر با اینکه بیش از پنجاه و هفت سال از مرگ مشتاق گذشته، هنوز مردم سمنان او را فراموش نکرده و برخی از قصاید و غزلیات او را سینه به سینه حفظ دارند.

مشتاق قصیده عرفانی بلند و پرطمطراقی در یکصد و چهل بیت دارد که در مدح حضرت حجت ابن حسن (ع) سروده و در آن نظریه‌های مختلف فلسفی را کاملا تشریح نموده و در مقام مقایسه هریك با دیگری برآمده و اختلافات نژادی و طبقاتی را بنحو خاصی مورد بحث و توجه قرارداده است.

نگارنده قصیده مذکور را بطور کامل برای اولین بار در مرداد ماه **۱۳۴۲** شمسی در شماره ۵۹٤ دوره سی و دوم **مجله ارمغان** بچاپ رسانیدم اکنون نیز قسمتی از آن در این تألیف درج میشود. اینست منتخبی از اشعار چاپ نشده مشتاق سمنانی:

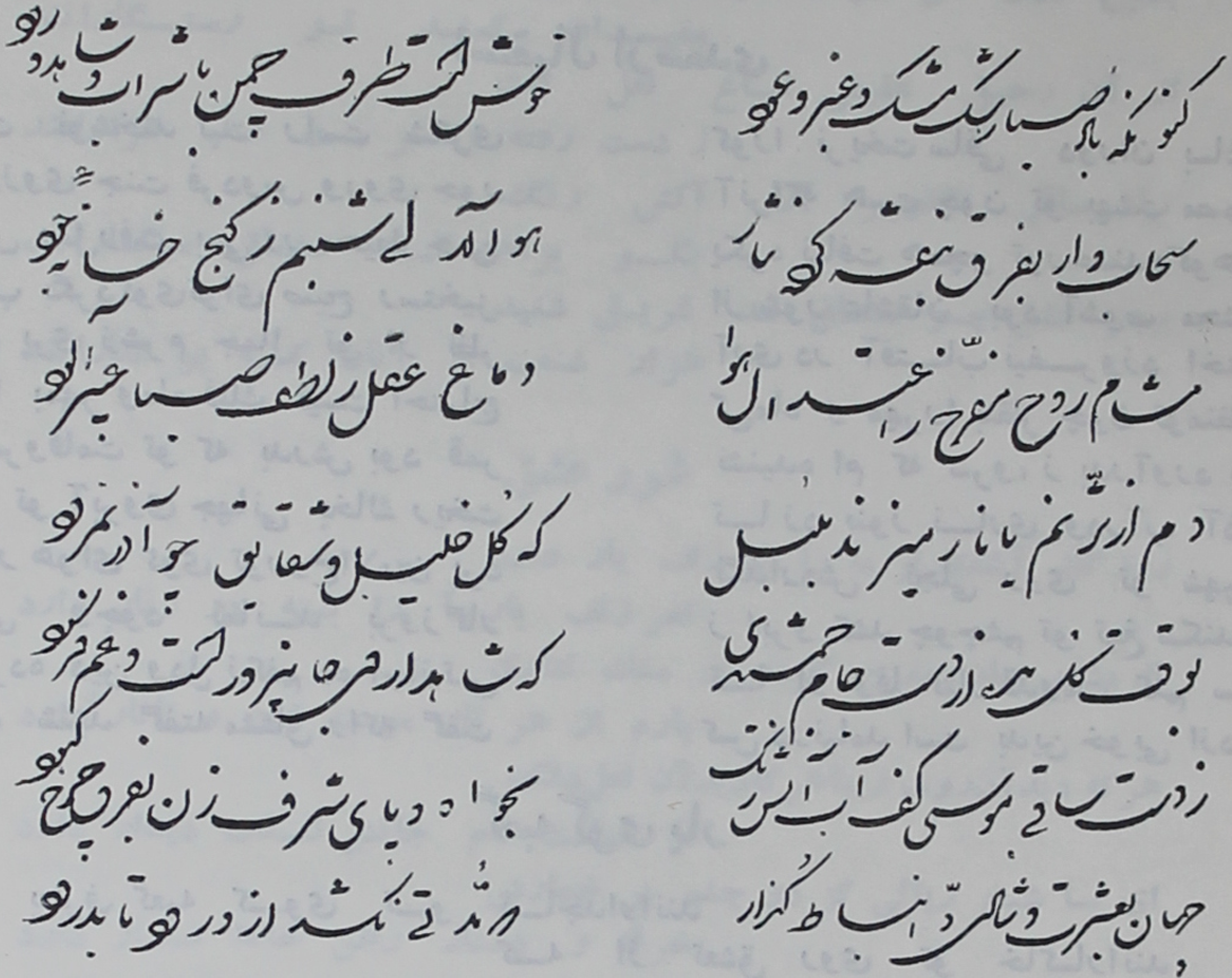


نمونه خط زیبای مشتاق سمنانی

شب نشینان خیال

با گل روی توگلهای بهشتی خارند
حور وغلمان وپری، آدم خاکی وملك
گر بخورشید فلك آمده حربا مفتون
کافران ازرخ مینوی تو در فردوسند
باید ازفتنه چشم تو خبر داد بخلق
مرکزت خال وخطت دایره ابرو پرگار
مار، پیرامن دوش وبر ضحاك آمد
آخر ای صبح امید از افق‌حسن بر آ

من برآنستم و آنانکه اولاالبصارند
بجمال تو کمالی بخدا گردارند
مات و مفتون توهم ثابت وهم‌سیارند
مؤمنان از خم گیسوی تو در زنارند
کین دو بدمست هلاك دل‌صدهشیارند
عالمی درخط ازین دایره و پرگارند
تو نه ضحاکی وزلفین تو افعی سارند
شب نشینان خیالت همه پروین نارند



نمونه دیگری از خط زیبای مشتاق سمنانی

پای خیال

بکوی دوست نپویم مگر بپای خیال — که دل بروی دل افتاده است مالامال

شدم چو بادیه پیمای کوی عشق وجنون — فکند ناقه عقلم قضا بقید عقال

نشست لعبت لیلی وشم بمحمل، بود — هزار سلسه دل از قفا بغنج و دلال

بنفشه زار شد ازچشم خونفشانم دشت — ز دوری رخ آن شاهد بدیع جمال

حکایت شب هجران زغم نصیبان پرس — نه آنکه کرده در آغوش دوست دست وصال

دلم زدیده تمنای خواب کرد وبگفت — بعهد عشق ز سر دور کن خیال محال

شنو ز قافله سالار عاشقان مجنون — صباح من عدم لیلـی اسود کلبال

فدای لعل لبت، آبرویم ایساقـی — غمم بباد فنا ده بآتش سیـال

چو جام می ز ازل بوسه زدبنوش لبت — خمار در سر اوماند ودرلبش تبخال

پیاله وار سزد کز طریق جانبازی — لبت ببوسم وقالب تهی کنم فی الحال

ببر ز کف دل و دینم بنرگس فتان — بکش بخون پر و بالم ز غمزهٔ قتال

بهارعمرم اگرشد خزان زجورچه غم — چو سرو ناز تو دربوستان حسن ببال

اجل مجال وصول اربحضرتت ندهـد — بمن نما نمک حب حسن خویش حلال

ملامتم مکن از عشق شاهدان مشتاق — که تشنه را نتوان کرد منع آب زلال

استقبال از سعدی

یاقوت نوشخند لبت راست شکری
کورا نریخت ساقی دوران بساغری

کی آرزوی جنت فردوس وروی حور
آنراکه هست چون تو بهشت مصوری

غواص عقل رفت بسی در محیط حسن
یکره نیافت همچو تورخشنده گوهری

هرشب بگرد کوی توای صبح رستخیز
از شور عاشقان بود آشوب محشری

پنهان پری زشرم جمال تو از نظر
آری در آفتاب نیفروزد اختری

ما را بمهر وماه فلك نیست احتیاج
کی ماه و مهررا بنظر چون تومنظری

جز سروقامت تو که بدرش بود قمر
نشنیده ام که سرو، ز بدرآورد بری

روی تو آبروی جهانی بخاك ریخت
تا زد بنور ناری ودرآب آذری

گر در هوای کوی توروح الامین پرد
نگذاردش تجلی روی تو شهپری

دارائی وجود نماند بروزگار
ز ابرو کشد چوچشم تو تیغ سکندری

ای برده دین ودل زکفم ده اجازتی
تا از وفا نثار قدومت کنم سری

سعدی شنید گفته مشتاق راکه گفت
کس درنیامد است بدین خوبی ازدری

کعبه کوی یار

بطرف کعبه کوی تو تاجدارانند
که از تعشق روی تو خاکسارانند

چه نغز گوهری ای نادر بدیع جمال
که خسروان بقدوم تو جان نثارانند

نظر نیاورد ادراك حسن خلق تو کرد
تو جوهری و عرض این دو در نثارانند

تو آن همای بلند آشیان مقصودی
که سایه پرور لطف تو شهریارانند

بتان چین و ختا، لعبتان مصر و طراز
چو لاله از گل روی تو داغدارانند

ترا، رواست زنی کوس حسن، در آفاق
که مهر و ماه بگوشت دو گوشوارانند

سپهر وهفت کواکب جهان وهرچه دراوست
بجستجوی تو تا حشر پی سپارانند

سحاب نیست که بارد سرشك برکهسار
ملایکند، ز عشق تو اشکبارانند

مپوش چهره تو ای مشرق مراد نظر
که ناظران تو از شوق بی قرارانند

تو عین هشت بهشت خدای لم یزلی
که عالمی بوصالت امیدوارانند

چو شد قرین رخت افعیان مشکین رنك
نماند شبهه که دربان خلد مارانند

بصبح روی تو سوگند و شام گیسویت
مقیدان کمند تو رستگارانند
از آن رحیق عقیقی ایاغ لعل لبت
ز دست رفته و سر مست صد هزارانند
بیار ساقی گلچهره آب آتش رنگ
بگو بزاهد که عشاق میگسارانند
ببحر عشق چو مشتاق شد غریق شنید
هزار شنعت از آنان که بر کنارانند

شور عشق

روزگار آشفته تر ما را ز زلف یار دارد
کفر زلف یار ما را بسته در زنار دارد
گرمشام جان مفرح گردد از مشک تتاری
یارم از هر تار موصد تبت و تاتار دارد
هرکه دیدآن‌روی زیباهرکه‌دیدآن لعل‌دلکش
تا قیامت کام جانش لذت دیدار دارد
ای بسا شیخ ریائی کز دو چشم پر خمارش
خرقه و دستار رهن خانهٔ خمار دارد
ناوك غدار مژگانش سرا پا اهل دل را
همچو منصور انا الحق گو باوج دار دارد
سر بمهر اندرکمندش، دل‌بمعنی پای بندش
وز غم‌ودرد وگزندش‌تن چو بحثی‌مار دارد
خوی بد روی نکو را ملتزم باشد بعالم
هرگلی‌کاندر گلستان صد هزاران خار دارد
عشق‌ومستی‌و جوانی خوش‌بودآن راکه دربر
دلبری کش‌چهره، رشك ثابت و سیار دارد
قامت طوبی طرازش نخل نور طور سینا
لعل شکر بارش از عقد ثریا عار دارد
پادشاهی وگدائی هر دو را نبود بقائی
باقی‌آن ماند که در سرشور عشق یار دارد
من غلام همت آن رند چالاکم که لعلش
نه فلك را زیر بار از لؤلؤ شهوار دارد
شعر شهر آشوب مشتاق ار بود غارتگر دل
خامه وکلك وبنان و طبع گوهر بار دارد

☆☆☆

یا تیغ‌سکندر باش پهلوبدر ازدارا   یا آه قلندر شو آتش بدل یم زن

هیچکس باور ندارد

نو نهال باغ حسنش جز نکوئی بر ندارد
پیش رویش آبروئی خسرو خاور ندارد
سرو وشمشاد وصنو بردیده‌ام بس درگلستان
شبه قدش هیچ بستان سرو سیمین بر ندارد
هرکه‌چیدآن سیب غبغت‌یاخریدآن شکرین‌لب
آرزوی باغ و یاد چشمهٔ کوثر ندارد
گرمیانش موی خوانم موشکافم عیب جوید
ور دهانش هیچ دانم، هیچکس باور ندارد
غمزه‌اش غارتگر دل نظره اش یغمائی جان
این چنین خاطر فریبی‌آسمان خاطر ندارد
زیر سرهندوی زلفش‌فتنه هادارد‌که هرگز
در نظر اینگونه تفتین‌دورهفت اختر ندارد
جز دولعل نوشخندش کاندرو معجون جانها
درج یاقوت و لآلی در گهرشکر ندارد
الحذر از مهر خوبان زینهار ازعشق دلبر
هرکه در میدان اینان پا گذارد سر ندارد
بیخبر ناصح، ز عشقم میکنی تا کی ملامت
شمع کی‌پروانه سوزد تا بخود آذر ندارد
برق هستی سوزحسنش‌نی محبان سوزدوبس
جبرئیل اردر هوایش بر پرد شهپر ندارد
عاشق بیدل مخوانش عارف کامل مدانش
آن‌که درسرشوری ازحورپری پیکر ندارد

حقیقت جوئی

شبی درکنج تنهائی نشستم فارغ از تنها
شدم درصورت عالم حقیقت جوی ازاشیاء
خردخواص وش دربحرمعنی گشت‌مستغرق
کز آن دریای پهناور رباید لؤلؤ لالا
گهی با چشم‌عبرت‌بین نظر برطارم علوی
گهی چون دیده پروین بصر برتودهٔ غبرا
گهی باخویشتن‌اندیشه‌کاین اجرام‌علوی را
تحرک‌ازچه ره،ساکن‌چسان، این‌مامن سفلی
گهی اندیشه در سیر بروجات سماواتی
که قوس از چه‌کماندار ودو پیکرازچه شد جوزا
گهی درفکررب‌النوع‌آنان کش پرستیدی
که دراین‌حل مشکل‌مشرك‌آرد بحث‌برمبدا
اگرتأثیر کوکب از مؤثر یك نسق دارد
چرا پس اختلاف وضع‌هرساعت‌شودپیدا
گهی سقای ابر فرودین ازچشمهٔ قدرت
فرو ریزد گهرهای گرانقدر جهان آرا
گهی سقای رحمت برزمین‌آنسان‌بخیل‌آید
که اطفال نباتی خشك لب میرند لاتحصی
مگردر شش‌درحکمت‌بود این‌دیرشطرنجی
که‌گاهی شاه از او ماتست وگاهی زشت ازو زیبا

یکی گوید جهان لبریز از تفویض باشد هان — یکی گوید نه جبر محض آمد روزگاران ها
یکی درامر بین الامر استادست مستحکم — مرا درهر سه عبرت کز کدامین ره شوم پویا
یکی گوید زمین جرم کثیف و آسمان الطف — دهد ازخویش تبعیدش چه طبع ماءِ صافی لا
یکی گوید نه باشد جذب مغناطیس در گردون — زمین را در وسط جا داده چون در بیضه گان صفرا
یکی گوید بود مرکز زمین و دایره گردون — به پیرامون مرکز دایره ناچار دارد جا
بعدل ارهست تقسیم ازل کی شرط عدلست این — یکی را گنج قارونی یکی را رنج بود ردا
عزیزان مبتذل گردند بی جرم و خطا بی حد — ذلیلان محترم آیند بی سعی عمل عمدا
گهی با ناخدا کشتی نشینان جمله مستهلك — گهی با تخته پاره جان برد مستغرق ازدریا
گر از یك بحر قدرت آید این آب روان پرور — چرا یك دجله چون حنظل چرا یك چشمه چون حلوا
چه خاصیت بود اندر مزاج ابر نیسانی — کزو آبستنی گیرد صدف در لجهٔ دریا
بظلمات طبیعت ازچه پنهان چشمهٔ حیوان — کزو اسکندر جان درطلب گردد روان فرسا
چرا زاوای رعد وجستن برق یمان باید — بقعر یم شبه آید صدف را گوهر رخشا
چرا ازبوالبشر باید خلاف امرحق زاید — که یابد جبههٔ قدرش زداغ مجرمی طغری
فلك را التیام وخرق اگر جایز نمی باشد — چسان ختم رسل احمد گذشت ازطارم علیا
اگر اصوات خوش منهی بود درشرع پیغمبر — چرا اعجاز داود نبی صوت روان بخشا
اگر بی قرب شوی اززن نیاید پاك مولودی — چه باید گفت ازمریم چه خواهی کرد باعیسی
اگرجنس بشر را خلقت از یك خاك پاك آمد — چرا زنگی است قیرآگین چرا رومی است شیرآسا
اگر درطور سینا نور یزدانی شدی ظاهر — چرا پس لن ترانی پاسخ ارنیست باموسی
که کرد ابلیس را وسواس نافرمانی یزدان — که مردود ابد شد ازازل آن مصدر ظلما
چرا پنهان بقعر خاك آمد گنج قارونی — چسان دربحر یونس را به بطن حوت شد مأوا
چه بد درخاتم دست سلیمان کش مطیع آمد — جهان وهرچه دراو سربسر از پشه تا عنقا
اگر ایجاد آذر از برای احتراق آمد — چرا برپور آذر گشت آذر لالهٔ حمرا
گر اسماعیل ناگردیده قربانی ذبیح الله — چه گوییم پس زهفتاد ودو تن مذبوح لب عطشا
سزای قوم نوح ار بود طوفان بلا یارب — چه باشد پس جزای قاتلان زادهٔ زهرا
شقی ومتقی از بطن مام ارصالح وطالح — پس ازسعی وعمل حاصل چه باشد بهر استعلا
طریقت گر بود روح شریعت پس چرا دائم — بصوفی لعن از مفتی بمفتی طعن صوفیها
انالحق گفتن منصور اگر ناحق پس ازقتلش — چرا برخاك، خون پاك او نقش انالحق زا
چه خواهند ازبت بی جان کشیشان کلیسائی — چرا پا ازمسلمانی کشد صنعان شود ترسا
نکورویان دوران را چه دروجه نکو مدغم — که از افرشته دل گیرند وبفریبند برصیصا
چه اندرخلقت لیلی که عاقل را کند مجنون — چه اندر طلعت عذرا که وامق را کند شیدا
سرشت خلقت شیرین چه بدکز شور فرهادی — فکندش تیشه بیداد کوه بیستون از پا
نبودی گرجمال یوسفی اینگونه مستحسن — زلیخا کی شدی در عشق اوشیدایی ورسوا
اگرمقصود هفتاد ودو ملت حق شناسائی — چرا درهر فرق آشوب وشور وفتنه وغوغا
چه بودی مصلحت درخلقت اهریمن ریمن — که تفتین وخلاف خلق عالم را شود منشا
زرأی حکمت آرایان فقیهان ازچه مستوحش — حکیمان از چه زاقوال فقیهان جمله دریأسا
خداوندان دل را از چه تبعید بلا دائم — خردمندان کامل را غم جاهل چرا کالا
اگر عقل اولین خلقت چرا مغلوب عشق آمد — چنان کز فرصرصر پشه شد معدوم دربیدا

چه نیرومهرگان‌را کاین‌چنین غارتگر گلشن
مزاج نوبهاری‌را چه،کزوی دهر پرخضرا

چسان بی‌خامه و پرگار بر از چوب خشك آید
سراپا هفت کرده نوعروسان چمن پیرا

گلستان‌مملو از انواع گل درفصل فروردین
چرا افغان ببوی سرخ‌گل‌دارد هزار آوا

تفاوت یك سرموئی‌نه اندر خلقت انسان
یکی فاطن یکی‌کودن یکی‌الکن یکی شیوا

چه باشد آنکه از بدرود او اجسام خاکی‌را
شوند آسوده ازفرمانبری‌هرعضوی‌ازاعضا

حواس‌خمسه یعنی‌چشم وگوش ولمس وذوق وشم
که هریك را خلاف دیگری درسر بودسودا

بصر بیش‌ازیك ارزن نیست وندر او چسان گنجد
بیمن قدرت بیچون خدا دنیا و مافیها

چه باشد قوه سمعیه‌کز این عرصه سفلی
کند ادراك اذکار سروش از عالم بالا

زبان‌اندر دهان انواع خلقت‌را و از این‌حیرت
گروهی‌ساکت وصامت‌گروهی‌ناطق‌وگویا

تعالی‌اله چسان از التذاذ حنظل و شکر
لطیفه ذوق انسانی بیك آنی شود دانا

فزون ازچارعنصر لمس‌را چبود کز و باشد
تمیز الطف ازاخشن طراز قاقم از دیبا

بکشف این حقایق موشکافیها بسی‌کردم
نشد کشف الغطا ازشاهد مقصود غم فرسا

خرد بس‌خودکشیهاکرد آخرسست پی‌آمد
درآن‌دریای بی‌پایان‌که‌دروی عقل‌شد دروا

چنان اندیشهٔ واهی بخاطر گشت مستولی
توگفتی عنقریب‌افتد بسر سودای سوفسطا

ز غیبم هاتفی زد، هی‌که ای گم‌کرده ره تاکنی
بسوزی شمع‌جانرا ز احتراق فکرت بیجا

زهی‌تشویر عقل ناقص ومعوج خیالاتت
که حل این معما را بایشان باشدت شورا

دراین‌ره‌گر ترا صدلشگر توراست پشتیبان
دراین‌ره‌گر ترا صد لشگر سلم‌است ره پیما

ظفر دراین‌سفر نبود گرت صد خضر ره‌هادی
ثمر از این شجر ناری اگرداست هلال آسا

چه قدرت‌قطره راکو واقف‌از بهر محیط آید
چه قوت ذره راکو پی برد از بیضه بیضا

هنوز ازخودشناسی نیستی‌عارف‌چسان‌واقف
شوی ای بیخبر، زاسرار غیب قادر یکتا

رفعت سمنانی

حاج محمد صادق رفعت سمنانی از شاعران پراستعداد و معروف اواخردوره قاجاریه‌است، ازتاریخ تولد اواطلاع صحیحی دردست نیست بطوریکه نوشته‌اند :

نامبرده دوران اولیه عمرخود را در سمنان گذرانده وبعد ازسفرحج در سلك فقرای **نعمت‌اللهی سلطان علیشاهی** درآمد ،مدتها در **گناباد** اقامت‌گزید واز محضر **حاجی ملاعلی** (سلطان علیشاه) استفاده واستفاضه‌کرد، بعدازاو به **نورعلیشاه** تجدید عهدنمود، مدتی در **خراسان**، **نیشابور**، **نهاوند** اقامت داشت وسالهای‌آخر عمرخود را در **تهران** گذراند وعاقبت درسال **۱۳۱۰** شمسی مطابق **۱۳۵۰** هجری قمری دارفانی را بدرود گفت و درحضرت‌عبداالعظیم(شهرری) مدفون گردید .

رفعت‌سمنانی درویشی‌وارسته وحقیقت‌جو بود، وی‌در تمام‌مدت‌عمرخود باسر بلندی‌وعلوطبع خاصی‌زندگی کرد، با بیشترشاعران اواخر دوره قاجاریه‌معاشر بودو با **عارف‌قزوینی** شاعرپرشور وطنی‌روابط دوستی‌وآشنائی نزدیك داشت، خودعارف نیز دردیوان‌خود این‌موردراتصریح نموده۱

۱ــ دیوان عارف قزوینی صفحه ۱۷۸



رفعت سمنانی

نامبردگان دوغزل نیز باتفاق فکروطبع یکدیگر سروده اند. بطوریکه تحقیق شد **رفعت سمنانی** ازطایفه قدیم ومعروف **کلبی‌ها** (حقیقت فعلی) برخاسته وتا آخرعمر نیز مجرد زیسته وازدواج نکرده است.

دیوان اشعاراودرخرداد ماه **۱۳۳۹** در ۳۰۰ صفحه بقطع وزیری بکوشش **نوح سمنانی** طبع ونشرشده است.

چند غزل ازآثار وی ذیلا درج میشود:

مجمع دلهای عاشقان

شب شمع یکطرف، رخ جانانه یکطرف
من یکطرف درآتش و پروانه یکطرف

افکنده بهر صید دل من ززلف وخال
دام بلا ز یکطرف و دانه یکطرف

از عشق او بگریه و درخنده روزوشب
عاقل زیکطرف دل دیوانه یکطرف

برهم زدند مجمع دلهای عاشقان
باد صبا زیکطرف و شانه یکطرف

ترک شراب کردم وساقی بعشوه گفت
پیمان زیکطرف، من وپیمانه یکطرف

ایمان وکفرزلف ورخش دل چودید گفت
زد کعبه یکطرف ره و بتخانه یکطرف

درحیرتم که دل زچه رومیبرند ودین
خوبان زیکطرف ره میخانه یکطرف

بکوی یار

بکوی یار مرا بار در گل افتاده — فتاده بار مـن اما بمنزل افتاده
گمان‌مدار خلاصی دل، ازآن سرزلف — که با هزار جنون در سلاسل افتاده
مکش‌کمان زکمین دلبرا بغمزه که دل — بیاد تیر نگاه تو بسمبل افتاده
دوطرهٔ تو بکف تیغ آفتاب گـرفت — که از یمین ویسارت حمایل افتاده
زسحر چشم تو ایمن نیم‌کنون‌که دوماه — بآفتاب جمالت مقابـل افتاده
مبند بار سفر ای قمرکه عقرب زلف — به‌برج روی توازخویش غافل افتاده
زآه سینه، دلم خونشد وزدیده‌بریخت — مگو که کشتی صبرم بساحل افتاده
زنوروظلمت اسلام وکفر آفتاب پرست — چوروزدرشب وچون‌حق‌بباطل افتاده
بروم روی توهندوئی آفتاب پرست — فتاده لیك چه مطبوع و مقبل افتاده
بحیرتم که مگر ناف‌آهوی حرم است — که درحریم تو یکرو و یکدل افتاده
نگار ما سرتسلیم داشت ای رفعت — زدست مدعیان کار مشکل افتاده

شهید عشق

بمیدان محبت گرچه چون گو بیسر وپایم
ولی پیوسته درچوگان مهری عالم آرایم
بشیدائی شدم مشهور هر شهری ومعذورم
که تار طرهٔ پرچین شوخی کرده شیدایم
شهید عشق را شهد محبت زندگی بخشد
نمیرم‌من ،اگرصد ره بخون شوئید اعضایم
بیار آن آتشین آب روان و زین‌روانم بر
ببارای ابررحمت ، تا چونخل جان بیارایم
کیم ؟باکیستم ؟ازچیستم‌چون چرخ‌سرگردان؟
چرا ازنغمه چون‌چنگم چرا ازناله چون نایم
میان مجمع خوبان ، پریشان ترمجو از من
دلیل ، این‌روی و موی‌آن نگار سروبالایم
حیات جاودان دارم ز لعل نوشخند او
بچرخ چارمین عشق همراز مسیحایم
دلا درمشورت برگوکه بااین‌زلف‌و خال او
بکف زنار گیرم یا گره از سبحه بگشایم
بخود گفتم کتاب عشق را خواندم زسرتا پا
بلوح عاشقان دیدم که در خط الفبایم
نه رفعت هست‌هندو ای مسلمانان‌که میسوزد
پس از مردن بنار هجر خود ناری دلارایم

شهر بشهر، کو بکو

عشق تو میکشاندم شهر بشهر ، کو بکو
مهر تو میدواندم پهنه به پهنه سو بسو
سیل سرشك وخون‌دل، ازدل‌ودیده‌شد زوان
قطره بقطره ، شط بشط ، بحربحر جوبجو
بافته با محبتم ، رشتهٔ تار و پود جان
تار بتار نخ بنخ رشته برشته پو بپو
آنچه دل از فراق او کرد بمن نمیکند
آتش هجر من بمن ، آب وصال او باو
نیست جزاو چوبنگری در صحف ولای من
آیه بآیه خط بخط، صفحه بصفحه هو بهو
بود و نبود جزدلم در خم زلف اونهان
طره بطره خم بخم ، رشته برشته مو بمو
رفعت وشرح عشق او ، تا ننهد نمی‌کند
سینه بسینه لب بلب چهره بچهره روبرو

☆☆☆

تا باد صبا پرده زرخ وی انداخت
دل‌رفت همانجا که عرب رفت ونی‌انداخت

یاهوی سمنانی

میرزا علی‌اکبرمنشی باشی فرزند اسماعیل معروف به **منشی‌الاطباء** متخلص به **یاهو** ازشاعران خطه قومس محسوب است .

مرحوم یاهودرسمنان متولد شده و تحصیلات مقدماتی وقدیمه را در سمنان بپایان آورد، وی مدتی دردستگاه دولتی به منشی‌گری پرداخت ودر اواخرعمردر تهران عزلت گزید، وعاقبت پس‌از۸۷سال عمر بسال۱۳۱۷شمسی دارفانی رابدرود گفت ودر **ابن‌بابویه** مدفون گردید .

یك جزوه کوچك‌ازاشعار اودرسال۱۳۲۵شمسی طبع ونشرشده است . بطوریکه نوشته شده‌تعداد اشعاراوبه دوهزار بیت میرسد .

مثنوی **ساقی‌نامه** زیرازآثار اوست :

مغنی به نی دم دم دل فروز — ز یك دم بیك دم دوعالم بسوز
فدای دم دلربایت شوم — بقربان نای و نوایت شوم
مغنی مرا از غم آزاد کن — ز یك نالهٔ نی دلم شاد کن
دلم تنگ گردیده از بیکسی — مرا جز تو نبود دگر مونسی

مغنی به غمها تو یار منی   تو یار من و غمگسار منی
مرا غیر تو کو دگر دادرس   دمی از تفقد بدادم برس
مغنی منم بی کس و بی‌نوای   بحالم نظر کن برای خدای
ز هستی شدم بر سر آن سرم   کزین شاخ بر شاخ دیگر پرم
مغنی چه شد مهربانی تو   کجا رفت لطف نهانی تو
کرم کن به مهمانت ای میهمان   چو مقصودی اورا بمقصد رسان
مغنی توئی غمگسار غمم   خلاصی ببخش از غم عالمم
عطا کن از آن بادهٔ وحدتم   که تا فرد گردانی از کثرتم
مغنی دمی دم به نی دمبدم   دو عالم نیرزد بیک ذره غم
غم عالم از دل به نی دورکن   ز نی چارهٔ رنج رنجور کن
مغنی توئی دمخور راز من   کسی نیست غیر ازتو دمساز من
بزن آن نوای عراقیت را   که تا درکشم جام باقیت را
مغنی بهر غم تو یار منی   تو یار من و غمگسار منی
ببر از دلم غم زنای نیت   که گردم فدای نوای نیت
مغنی بدم نی بهار آمده   دگر گل بهمراه خار آمده
من و بلبل و گل فدایت شویم   فدای نی غم زدایت شویم
بیا ساقی آن باده جان فزا   بده تا که آیم به نای و نوا
چو خسرو بیارایم آئین بزم   شوم یکدم آسوده ازجنگ‌ورزم
بیا ساقی آن بادهٔ پر فتوح   بده تا نشینم بکشتی نوح
جهان شرق تا غرب دریا کنم   جهانی دگر باره بر پا کنم
بیا ساقی آن آب آتش نشان   که از باد و خاکش نباشد نشان
بده تا کنم فاش راز نهان   که پنهان نموده است زال جهان
زمانه فریبنده و ریمن است   مشو ایمن از وی شب‌آبستن است
بهر لحظه زاید موالید نو   برد نقد عمرت برهن و گرو
همان کهنه‌زال است این‌نوعروس   که خفته درآغوش‌کاوس و طوس
همان پیر فرتوت با آب و تاب   که بوده است در عقد افراسیاب
ز جمشید جام، از فریدون کمر   ربود از منوچهر اکلیل زر
سر خسروان کیان کیقباد   نیارد کسی دخمه اش را بیاد
همان شاه کیخسرو شهریار   که گم گشت در دامن کوهسار
سکندر کجا رفت و آن آرزو   چه شد آن همه حشمت وسازاو
کجا رفت فرخنده سام سوار   خرد مند و دانا و آموزگار
کجا رفت بهرام لشگر شکن   تهی مانده جایش بهر انجمن
نبینم ز پیران و ویسه نشان   بمیدان کینه از آن سر کشان
جهانی تبه کرد چنگیز زشت   نرست ازاجل آن سك بدسرشت
منه دل بر این گنبد نیل فام   که صبحت نماید بیك لمحه شام
فریب جهان بس بود آشکار   ببین تا چه زاید شب بار دار
هرآن پاره خشتی‌که در معبریست   سر سلم یا تور یا نوذری است

خردمند دانای نیکو خصال
که هر لحظهٔ دست یك مشتریست
عجوزی است شوهرکش وبچه‌خور
مبادا فریبش خوری زینهـار
یکی ایستگاهی است دار فنا
مکن تکیه بر این سرای غرور
بیا ساقی آن راح روح آفرین
زمان، پر ز نام محمد کنم

چسان دل ببندد بدین پیره‌زال
بهر لمحهٔ زیر یك شوهریست
شکم را کند از موالید پر
که پوشیده باخس سر چاهسار
تو را در صراط سرای بقا
که آخر کشاند تورا سوی گور
بده تا بیارایم آئین دین
مکان، سر بسر اسم احمد کنم

فخرالممالك سمنانی

مرحوم میرزا احمد خان نصیری ملقب به **فخرالمالك** ازمشاهیرقومس محسوب است. وی‌دومین فرزند **میرزا حسن‌خان وزیر** است، تولد اودرسال ۱۲۴۲ شمسی درسمنان اتفاق افتاد وتا سال ۱۳۲۹ قمری درسمنان سمت سررشته‌داری داشت ، سپس بخراسان عزیمت نمود وبسمت رئیس بازرسی مالیه ایالتی خراسان وسیستان بایفای خدمت پرداخت وعاقبت دزسال **۱۳۰۶** شمسی درتهران دارفانی رابدرود گفت ودر صحن امامزاده حمزه درحضرت عبدالعظیم مدفون گردید .

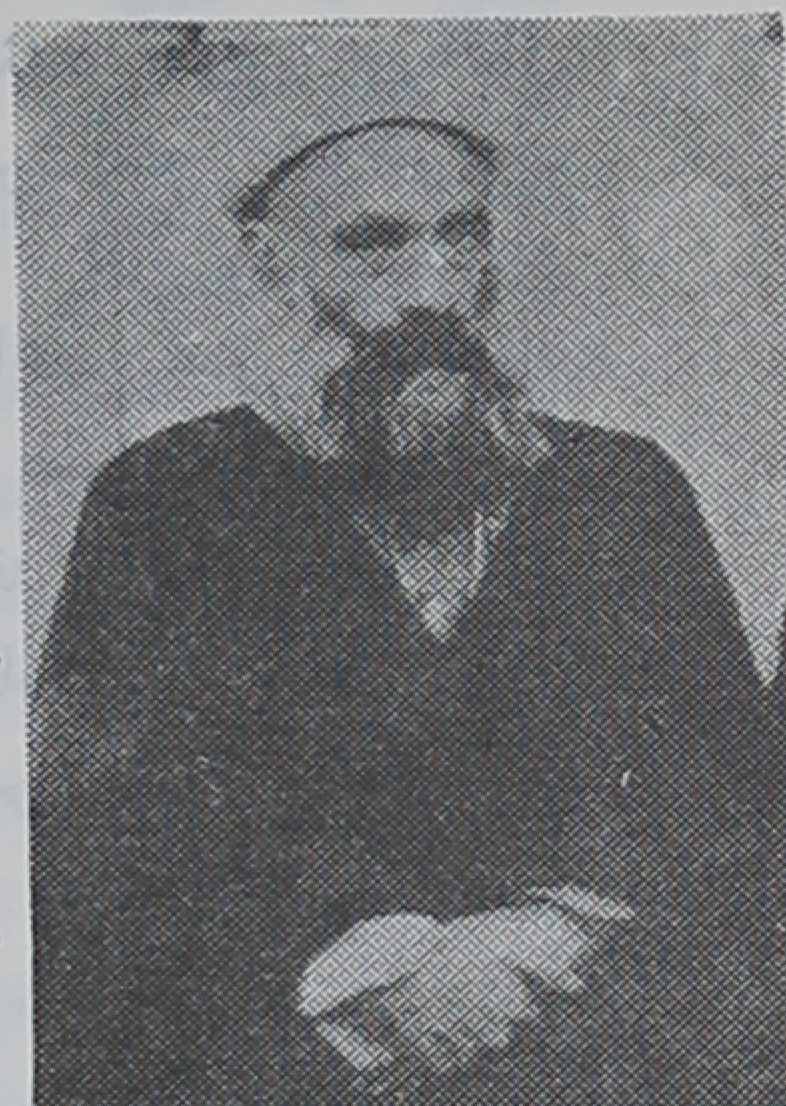
نامبرده گاهگاهی بسرودن اشعار فارسی میپرداخت و رباعیاتی از وی بجای مانده که هم اکنون درنزد فرزندش **آقای حسام‌الدین نصیری** میباشد .

دورباعی زیر ازاوست :

فریاد زجور تو کشیدیم بسی
گشتیم بهر جای پی داد رسی
طاقت نبود مرا بهجران زین بیش
ای‌آنکه بجزتو نیست فریاد رسی

✡✡✡

شب تا بسحر متعکفم در کویت
شاید که نسیم سحر آرد بویت
نی خواب بود مرا و نی‌فکرجزاین
تا ، صبح ببینم آفتاب رویت



فانی سمنانی

شیخ محمد متخلص به **فانی سمنانی** فرزند **شیخ علی اصغر واعظ سمنانی** ازشاعران وعارفان مشهور ایالت قومس محسوب است .

وی درسال ۱۲۴۷ خورشیدی در سمنان متولد شده، تحصیلات مقدماتی‌را درسمنان آموخت وسپس برای تکمیل تحصیلات به **لواسان** تهران عزیمت نمود وپس ازچهار سال اقامت در آنجا به‌تهران آمد و به تحصیل‌علوم ادبیه وعربیه نزد اساتید فن‌ما نند **حاج میرزاحسن آشتیانی** و**شیخ‌محمد تقی قزوینی** و **ملاعلی‌محمد منجم اصفهانی** و **شمس‌الدین حکیم الهی** و**میرزا ابوالحسن جلوه** پرداخت . پس‌از آن بزادگاه خود سمنان‌مراجعت نمود وازمحضر **حاج ملاعلی سمنانی** که شرح حالش در صفحات قبل در این تألیف بیان شد، استفاده‌نمود .

مرحوم شیخ محمد فانی ازکاوشگران تیزهوش وپیگیر علم و دانش بـود، روح سر گشته ونا آرامی‌در کشف‌حقایق اسلام‌داشت، عشق‌وعلاقه مفرط او به‌تصوف وعرفان‌باعث شد که درسال **۱۲۷۶** شمسی به حضور مرحوم **حاج ملاعلی گنابادی (نورعلیشاه ثانی)** رسید ودرسلك فقرای نعمت‌اللهی درآمد وعاقبت درسال **۱۳۵۷** قمری از طرف **حضـرت صالح علیشاه** اجازه دستگیری فقرای خطه قومس را یافت وبنام **درویش‌ظفرعلی** ملقب گردید .

مرحوم فانی پس‌از ۷۴سال عمردرسال ۱۳۲۱شمسی درسمنان دارفانی را بدرود گفت ودرقبرستان پیرنجم‌الدین در مقبره اختصاصی مرحـوم **آقا میرزا ابوطالب** (محبوبعلی) مدفون گردید .

وی زبان عربی رابخوبی میدانست واشعار زیادی نیزبزبان عربی سروده است .

دیوان اشعاروی درمهرماه **۱۳۲۹** شمسی بکوشش **دکترعلی نورالحکماء** در۲۳۹ صفحه رقعی با چاپ سنگی طبع ونشرشده است .

بطوریکه مشاهده شد برخی‌ازغزلیات دیوان مذکوراز**طالب آملی** شاعرقرن‌یازدهم هجری است که در دیوان فانی داخل شده وبچاپ رسیده است .

امید است در چاپ دوم دیوان اشعار او و در رفع این نقیصه و اشتباه اقدام شود .

فارغ از جنت دوزخ

الهی حالتم ده تا در آن حالت ترا بینم
سپس آنرا مقامم کن که دایم با تو بنشینم

تمنای وصالت گرچه حد چون منی نبود
منی را دور کن از من بده از خویش تمکینم

نخواهم جز تو بستان و گلستان طربناکی
که بستان و گلستانم توئی ای یار دیرینم

ز شوق روی دلجویت دو چشمم تا سحرگاهان
بود روشن در این صنعتگری محسود پروینم

تو چون با من همواره مونس شب‌های دیجوری
سیاهی، فقر و درویشی بسی ز انوار بگزینم

به مهرت در جوانی روزگاری را بسر بردم
کنون درحالت پیری جوان کن رسم و آئینم

نه در جنت طمع دارم نه از دوزخ در آزارم
من آن خواهم‌که خواهی، ای‌رضایت‌مذهب‌ودینم

ز خشم و شهوتم هرگز هراسی نیست اندر دل
تورا دارم چه غم دارم نه باك از آن و نه اینم

در دل باز کردی بر رخم ای من بقربانت
که دیدم پستی پندار بی مقدار تلوینم

بذکر روی دلجویت بفکر طرهٔ مویت
بروز و شب همی پیر طریقت کرد تلقینم

بروی نطع گیتی گه فراز و گه نشیبم من
بسطح و تحت این شبرنگ‌گه رخ گاه، فرزینم

نشستم بر در دل فانیا امید آن دارم
شود کز خرمن اقبال روزی خوشه برچینم

مناجات

خداوندا منور کن دلم را
مبدل‌کن ز نو آب و گلم را

شراب حب خود درجام دل‌ریز
وز وهنگامه در عالم برانگیز

دوچشمم روشن ازنوردلم ساز
که تا پیوسته برویت شودباز

نبینم غیر رویت در مجالی
نیابم هیچ جائی ازتو خالی

درون دل شعاعی ده ز نورت
که تا لذت برم من ازحضورت

حضوری بی من و بی ماکرم‌کن
ز لطفت دوزخ‌دل چون ارم‌کن

بهشتی بخش از نور جمالت
که‌من جاوید مانم با خیالت

قطعه

با پسر گفت مصعب بن زبیر
علم آموز تا بیابی مال

خود اگر بی نیاز از مالی
دانش افزایدت بدهر جمال

ناگزیری ز دانش آموزی
تا شوی در جهان قوی‌الحال



مهدی سهیلی

مهدی سهیلی فرزند **غلامرضا** ازشاعران و نویسندگان پرکار و فعال ومعروف ایران بشمار میرود، وی ازنوادگان **مرحوم حاج علی‌اکبر سمنانی** است که خانواده ایشان ازچندین سال قبل بطورکلی درتهران اقامت یافته‌اند.

نامبرده درسال ۱۳۰۳ شمسی درتهران پابعرصه وجود نهاد، پس ازپایان تحصیلات ابتدائی بفراگرفتن علوم قدیمه وصرف‌نحوعربی ومنطق ومعانی نزد اساتید فن‌در **مدرسه عبدالله‌خان** پرداخت ودوره متوسطه‌را دردبیرستان **نظام** بپایان‌آورد وسپس واردخدمات مطبوعاتی وروزنامه نگاری گردید.

نام خانوادگی ایشان قبلا **حاجی‌علی‌اکبری سمنانی** بوده، درسال ۱۳۲۲شمسی بنابدرخواست خوداو به **سهیلی** تغییر یافته است.

آقای سهیلی علاوه برانجام‌کارهای مطبوعاتی سرپرستی **کاروان شعروموسیقی** رادیوایران وهمچنین داوری **برنامه‌مشاعره** راعهده‌دارمیباشد، ومتجاوزازپانصدنمایشنامه کمدی نوشته‌که همه‌آنها دررادیواجرا وپخش شده است.

همچنین پنج سناریوجالب توجه برای سینما تهیه‌کرده و۱۰ داستان‌کمدی طنزآمیز وی بزبان روسی ترجمه‌وچاپ شده است.

نامبرده دائماً مشغول تألیف وتصنیف‌آثارنظم ونثر پارسی می‌باشد.

درصنایع وبدایع مختلفه شعرپارسی یدی طولا ونظری صائب دارد، اشعارجد وهزل زیادی‌سروده ومجموعه اشعارجدی وی دردست تهیه وتنظیم وتدوین است.

فهرست تألیفات او باین شرح است:

۱- دوقطره اشك	**مجموعه شعر ونثر**	**نایاب**
۲- فکاهیات‌سهیلی	**مجموعه‌شعر**	**چاپ دوم**
۳-خوشمزگیهادردو جلد	**مجموعه‌لطیفه وشعروفانتزی**	**« چهارم**
۴- نمك پاش	**مجموعه شعر وفانتزی**	**« دوم**
۵- مادرحوا	**مجموعه شعر ولطیفه**	
۶- چوب دوسرطلا	**مجموعه‌شعر وفانتزی**	**چاپ چهارم**
۷- زنگ‌تفریح	**مجموعه شعروفانتزی**	**« دوم**

۸- خیام وسهیلی — مجموعه‌شعر چاپ دوم نایاب
۹- ترجمه‌سخنان‌حسین بن‌علی — ترجمه از عربی بفارسی
۱۰- دزدناشی‌که بکاهدان زد — مجموعه شعر و فانتزی
۱۱- الاراجیف — تصنیف‌انتقادی
۱۳- سردبیر گیج — مجموعه۳۱ فانتزی
۱۴-گنجینه سهیلی — چاپ دوم
۱۵- کاروانی ازشعر — سلسله برنامه‌های‌کاروان شعر و موسیقی‌که زیرنظر ایشان تهیه وتنظیم شده
۱۶- خاطرات یك سگ — تصنیف
۱۷- شاهکارهای وحشی‌بافقی — زیرچاپ
۱۸- جلد دوم وسوم‌گنجینهٔ سهیلی — زیرچاپ
۱۹- اسرارمگو — جلد اول

اکنون منتخبی ازآثارنظمی ایشان‌ذیلا درج میشود :

ای‌عشق

نشاط انگیز وماتم زائی ای عشق
عجب رسوا کن ورسوائی ای عشق
اگر دستت بکامی جرعه ریزد
بیفتد مست و دیگر بر نخیزد
ترا یك فن نباشد ذو فنونی
بلای عقل و مبنای جنونی
ز تو درچشم، دیوی حور گردد
سیاهی در نظر ها نور گردد
تو لیلی را بشهرت طاق کردی
ز خوبی شهرهٔ آفاق کردی
اگر بر او نمك دادی تو دادی
بدو خوی ملك دادی تو دادی
لبش‌خوشرنگ اگرکردی توکردی
دلش‌را سنك اگرکردی توکردی
به از لیلی فراوان بود در شهر
تو اورا کرده ای جانانهٔ دهر
تو مجنون را بشهر افسانه کردی
ز هجران زنی دیوانه کردی
تو او را ناله و اندوه دادی
ز محنت سر بدشت و کوه دادی
چه دلهائی زتو دریای خون است
چه سرها از توصحرای جنونست
به شیرین دلستانی یاد دادی
و زان فرهاد را بر باد دادی
سرو جان ودلش‌جای جنون شد
گران کوهی زعشقش بیستون شد
در آخر جانستانی پیشه کردی
سرش را آشنا با تیشه کردی
ز شیرین تلخ کردی کام فرهاد
بلند آوازه کردی نام فرهاد
یکی را بر مراد دل رسانی
یکی را در غم وحسرت نشانی
یکی را همچو مشعل بر فروزی
میان شعله ها جانش بسوزی
خوشا آنکس که جانش‌از تو سوزد
چو شمعی پای تا سر بر فروزد
خوشا عشق وخوشا نا کامی عشق
خوشا رسوائی و بدنامی عشق
خوشا بر جان من‌هرشام وهرروز
همه درد وهمه داغ وهمه سوز
خوشا عاشق شدن اما جدائی
خوشا عشق و نوای بینوائی

خوشا در سوز عشقی سوختنها
میان شعله اش افروختنها
چو عاشق از نگارش کام گیرد
چراغ آرزوهایش بمیرد
اگر می‌داد لیلی کام مجنون
کجا مشهور می‌شد نام مجنون
هزاران دل بحسرت خون شد از عشق
یکی در این میان مجنون شد از عشق
در این آتش هر آنکس بیشتر سوخت
چراغش در جهان بهتر بر افروخت
نوای عاشقان در بی‌نوائیست
بقای عشق و عاشق در جدائیست

خداوند ناز

گوید بگوش من دل زیبا پرست من
این سوفیاست یا که خداوند نازهاست
گوید بمن دو نرگس مست آفرین او
این چشم نیست پهنهٔ دریای رازهاست

☆☆☆

هرجا که پا گذارم و هر سو که رو کنم
بینم که قبلهٔ دل شوریده اوست اوست
تا بنده افسریست که بر فرق قرنهاست
رخشنده گوهریست که در بحر آرزوست

☆☆☆

صد آفرین بهمت صورتگری که باز
طرحی چنین بدیع بصد آب و رنك ریخت
صد مرحبا بقدرت پیکر تراش دهر
کاندام او ز برك گل و دل ز سنگ ریخت

☆☆☆

الماس ها میان دو یاقوت او ببین
این خنده نیست چشمه نورست بر لبی
روی سپید در دل زلف سیه نگر
این چهره نیست پرتو ماهست در شبی

☆☆☆

مرمرتراش دهر چه شبها که تا بصبح
بیدار ماند تا که بساقش جلا دهد
آئینه ساز چرخ چه روزان که تا بشام
در کار بود تا که بچهرش صفا دهد

☆☆☆

با این نگاه گرم و شرزا و پر لهیب
ما را بعمر فرصت مستی نمانده است
با این لبی که شهد هوس میچکد از آن
دل را هوای باده پرستی نمانده است

☆☆☆

با این دو چشم مست توانسوز شعله بار
در سر نشاط مستی و شوق شراب چیست؟
با سینه‌ای که جلوه ز مهتاب می‌برد
دلبستگی بروشنی ماهتاب چیست؟

☆☆☆

گلبوسه ها ز دور ربایم بمیل خویش
از چاله های گونهٔ عابد فریب او
آن آتشی که سینه گذارد نصیب من
وآن سینه‌ای که عشق نبازد نصیب او

☆☆☆

صد نیمه شب میان دو لرزنده گوی او
در عالم خیال بمستی غنوده ام
وزآن دو گوی نرم و هوسباز و پر فریب
پروانه وار بوسهٔ دزدی ربوده ام

☆☆☆

پروردگار ناز و خداوند دلبریست
سرتا بپا نیاز شوم وقت ناز او
عمر دوباره، عشق و هوس، طعم زندگیست
در حلقه های ساعد عاشق نواز او

☆☆☆

رمز حیات چشمهٔ هستی می بهشت
حرفی ز داستان لب نوش او بود
بی وصل نام مرگ چرا زندگی نهیم؟
آنراست زندگی که در آغوش او بود

به پسرم سهیل

سهیل ای کودک دردانهٔ من — چراغ تابناک خانهٔ من
بگو بابا چطوره حال سرکار؟ — صفا آورده‌ای مشتاق دیدار
سهیلم منتی بر ما نهادی — که پا بر دیده بابا نهادی
بتو گفتم در اینجا پای مگذار — عنان مرکب خود را نگهدار
در این سامان بغیر از شور و شر نیست — شرافت جز بدست سیم و زر نیست
شرف اصلا خریداری ندارد — نجابت هیچ بازاری ندارد
همه درندهٔ یک سر دو گوشند — همه گندم نما وجو فروشند
عبادت جای خود را بر ریا داد — صفا وراستگوئی از مد افتاد
جوانمردان تهی‌دست و تهی‌پای — لئیمان را بساط عیش برجای
نصیحت ها ترا بسیار کردم — مواعظ را بسی تکرار کردم
که اینجا پا منه کارت خراب است — مبین دریای دنیارا .. سراب است
ولی حرف پدر را ناشنیدی — زحوران بهشتی پا کشیدی
قدم را از عدم اینسو نهادی — به گندآباد دنیا رو نهادی
بکیش من بسی بیداد کردی — که عزم این خراب‌آباد کردی
کنون دیگر روا نبود ملامت — مبارک مقدمت جانت سلامت
تو هم مانند ما مأمور بودی — در این آمدشدن معذور بودی
کنون دارم نصیحت های چندی — بیا بشنو زبابا چند پندی
نخستین آنکه دائم با خدا باش — زراه دشمنان حق جدا باش
ولی راه خدا تنها زبان نیست — در این ره از ریاکاران نشان نیست
خدا جو با خدا گو فرق دارد — حقیقت با هیاهو فرق دارد
خداگو حاجی مردم فریب است — خداجو مؤمن حسرت نصیب است
خداجو بهر زرخواهان حق است — وگر بی‌زر شود از پایه لق است
خداجو را، هوای سیم و زر نیست — بجز فکر خدا فکر دگر نیست
مرو هرگز ره ناپاک مردان — زناپاکان همیشه رو بگردان
اگر چه عیب باشد راستگوئی — ولی خواهم جز این راهی نپوئی
اگرچه دزد کارش رو براه است — ولی دزدی بکیش من گناه است
اگر دستت تهی شد دل قوی دار — براه رشوه خواران پای مگذار
نصیحت میکنم تا زن نگیری — تو این قلاده برگردن نگیری
توکه درخانهٔ خود زن نداری — خبر از حال زار من نداری
نمیگویم که مامانت جفاجوست — اگر یک زن نکو باشد فقط اوست،
زن من بهترین زنهای دهر است — ولی با این همه زن مثل زهر است
سهیلم هوش خود را تیز تر کن — زابلیسان آدم رو حذر کن
تو با ما بعد از اینها خوبتر باش — انیس مادر و جان پدر باش
بود چشم امید ما بدستت — من ومادر فدای چشم مستت
بعمر خویش با ما با وفا باش — به پیری هم عصای دست ما باش

دلم خواهد که بینم شادکامت
نشیند مرغ خوشبختی ببامت

من از اول سهیلت نام کردم
ترا با روشنی همگام کردم

خدا را ازسرجان بندگی کن
به نیروی خدا رخشندگی کن

بیا و حرمت ما را نگهـدار
پس‌از ما هم سهیلا رانگهدار

«سهیلا» خواهرت رارهبری‌کن
به تیره راه ها روشنگری‌کن

مده از دست رسم مهربانی
باو خوبی بکن تا میتوانی

تو باید رنج اوبا جان پذیری
اگر از پا فتد دستش بگیری

پس‌ازما گرکسی‌خیرترا خواست
خدااول‌پس ازاوهم سهیلاست

شما باید که باهم جمع باشید
به تیره راهها‌چون‌شمع باشید

بهین چیزی‌که شهد زندگانیست
فقط‌یك چیز.. آنهم مهربانیست

پس از ما یادگارما شمائید
نشان از روزگار ما شمائید

دلم خواهدکه روی‌غم نه‌بینید
بجز آسودگی همدم‌نه‌بینید

شویدازجام عیش جاودان مست
تو واورابه ببینم‌دست در دست

نصیحت‌های من پایان گرفته
ولی طبعم زلطفت‌جان گرفته

دوباره‌گویمت این‌پند درگوش
مبادا گفتم‌ام گردد فراموش؟

مرنجان خواهر پاکیزه خو را
زکف هرگز مده دامان او را

سهیلم باش جانان سهیلا
بـرو جان تو وجان سهیلا

☆☆☆

این قصیده بمناسبت ورود «سرورگویا» شاعر افغانی بایران سروده ودر انجمن ادبی شادروان **معدل‌شیرازی** با حضورسرورگویا خوانده‌شد.

ای شاعر خجستهٔ افغانی
وی شهره در جهان بسخندانی

تو با زبان پارسی شیرین
گوئی سخن به‌گاه سخنرانی

ما از تو دل گرفتن، نتوانیم
از ما تو دل بریدن، نتوانی

ما وتو هردو کشور حافظ را
با شعر خود کنیم نگهبانی

اسلاف مابدور زمان کـردند
با دست شعر سلسله جنبانی

ازما بشرق وغرب فرو پیچید
آوازشعر وصیت غزل خوانی

ما را سخن‌گزافه نبود ونیست
گفتار ماست روشن و برهانی

این سرزمین حافظ شیرازست
این کشورست خانهٔ خاقانی

این‌خاك، گاهوارهٔ فردوسی‌است
آن اوستاد فحل خـراسانی

حافظ بشعر کار خدائی کرد
برتر شد از عوالم انسانی

آنسان بشعر طرح نکو ریزد
کز عجز خود بخاك فتدمانی

دیگر جهان نزاد چنو فرزند
هرگز زمان ندید چو اوثانی

ای همزبان‌و«سرور» ما«گویا»
مائیم خوشدل از توبه مهمانی

ما جانفشان بمقدم مهمانیم
گرجان ماست درخور قربانی

در راه دوست‌ازسرجان خیزیم
درپای او کنیم گل افشانی

ما راست این طریقهٔ اجدادی
وینست رسم و راه نیاگانی
مائیم همزبان بسخنگوئی
مائیم همگنان بمسلمانی
ایران عزیز تست من این دانم
افغان چوجان ماست تواین دانی
ویرانه باد خانه آن دشمن
کو شرق را فکنده بویرانی
جمعش بروزگار پریشان باد
گرخواست جمع مابه پریشانی
منسوخ باد رسم و ره روسی
معدوم باد جور بریتانی
نابود باد شیوهٔ آمریکی
پاینده باد سیرهٔ ایرانی
تابنده باد نور خرد در دهر
برکنده باد ظلمت نادانی
فرخنده باد آنکه فرو کوبند
بربام دهر پرچم یزدانی
تا بینوا ننالد از قحطی
لرزان نباشد از غم عریانی
ایکاش روی هم زصفا بوسند
چینی و آمریکی و سودانی
ایکاش گرد هم زوفا آیند
هندی و رومی و عربستانی
ایکاش در رسد بجهان روزی
کاین خلق مشنواد زپژمانی
فریاد ره نشین غبار آلود
افغان ره نورد بیابانی
ریزد زهم خیال جهانخواری
گردد بپا بنای جهانبانی
ماند اساس عدل و امان باقی
گردد بنای جور وستم فانی
برساحل نجات رسد گیتی
زین بحر پرتلاطم طوفانی
دست صلاح و صلح رها سازد
این خلق را ز سر بگریبانی
آید نوید، جانب ژاپونی
تابد امید، بر دل یونانی
برجای خون بدشت‌ودمن روید
گلهای سرخ و لالهٔ نعمانی
قحطی زدهر رخت سفر بندد
نعمت رسد بحد فراوانی
تا کی چوگرگ سینهٔ هم درند
صدها هزار سنگدل وجانی ؟
تاچند دست خویش بخون‌شویند
این وارثان طینت حیوانی ؟
ای سرور گرامی ما «گویا»
ای شاعر خجستهٔ افغانی
اینجا بنام شعر وادب هرشب
جمعند بلبلان به نواخوانی
صد آفرین بجان «معدل» باد
کاین‌جمع‌را ازاوست فروزانی

وداع

ای پاکدامنی که زمریم گذشته‌ای
ای مایهٔ وفا و صفا می‌پرستمت
در روح دیرباور و مشکل پسند من
آنگونه‌ای که همچو خدا میپرستمت

☆☆☆

آنشب که داستان ترا گوش من شنید
چشمم بپایمردی‌دل،خون‌زدیده ریخت
بیخواب چشم من زغم جانگداز تو
بس‌اشکها ستاره صفت تاسپیده ریخت

☆☆☆

من بیشمار ، مرغ گرفتار دیده‌ام
اما یکی چنان تو اسیر قفس نبود
من سرگذشت تلخ فراوان شنیده‌ام
اما به تلخکامی تو هیچکس نبود

☆☆☆

ای اشك من بریز بدامان نــو گلی
آبی بزن برآتش من کان فرشته خو
کز پاکدامنی زنسیم سحر گذشت
تا با خبرشدیم زما بی‌خبر گذشت

☆☆☆

من قوی تشنه‌ام که به ساحل نشسته‌ام
گم کرده راه وادی تاریك فرقتم
ازمن مکن کناره که دریای من توئی
راهی نما که‌زهرهٔزهرای من توئی

☆☆☆

دامن کشان زدیده من میروی بناز
با سرگرانی از برمن میروی ولی
اما بدوستی قسم از دل نمیروی
دانم زحال غمزده غافل نمیروی

☆☆☆

ای آرزوی من که مرا قبلهٔ دلی
پاکان روزگار همه بندهٔ تواند
بیگانه از گناه و بپاکی چو مریمی
کز پاکدامنی و صفا همچو شبنمی

☆☆☆

آخر تو ای کبوتر وحشی بمن بگو
در پیش چشم منتظر پر نیاز من
بی من چرا بجانب شیراز میروی
با صد هزار قافلهٔ ناز میروی

☆☆☆

رفتی برو ولی زدل من نمیروی
هرجا که میرسی زمن خسته یادکن
خرم بمان بدست دعا میسپارمت
هرجا که میروی بخدا میسپارمت

مناجات

ای خدا نیك و بد مردم ز تست
ای خدا افعی زتو کژ دم ز تست
بارالها از همان روز ازل
ما همه پیر و جوان کوروکچل
ادعای نـا توانی کرده ایـم
تا بخواهی بی زبانی کرده ایم
پرچم تسلیم را افراختیم
پیش درگاه تو لنگ انداختم
بار الها ما همه موش توایم
بندگان حلقه در گوش تو ایم
پس چرا بی مهریت آغاز شد
ناگهان سوراخ آبت باز شد
این چه باران بود ای عالیجنـاب
کزنزولش کرده ای گیتی خراب
گاه سیلی داخل (میگون) کنی
تا دل جمع کثیری خون کنی
گه کنی جاپون وگه قزوین‌خراب
دسته گلها میدهی هر جا بآب
ما که از آغاز گفتیم ای خدا
تو قوی، ما حرف مفتیم ای خدا
پس چرا از بندگان بگسسته ای
بهر ما شمشیر را چپ بسته ای
هی تجاوز های مرزی می‌کنی
با ضعیفان زور ورزی می‌کنی

☆☆☆

تو ببین اطراف حوضت درزنیست
شیر آب انبار قدرت هرز نیست
بلکه در حوض تو درزی واشده
نشت کرده عالمی دریا شده
گرچه از بار گنه شرمنده ایم
با همه اینها خدا یا بنده ایم
تو در بی لطفیت را چفت کن
شیر آب انبار خود را سفت کن

حلقهٔ نامزدی

توای حلقهٔ زرد رنگ طلائی
که بازآمدی امشب ازپیش‌یارم

تو دانی‌که از دوری لاله‌روئی
رخی زعفرانی برنگ تو دارم

☆☆☆

توامشب چو ازپیش‌او بازگشتی
بدرد من دل پریشان فزودی

زبخت بدمن‌توهم خوار ماندی
قبولت نکردند وقابل نبودی

☆☆☆

تو بنشین وامشب بحالم نظرکن
که‌تا صبح ازدیده خون میفشانم

مخور غم‌اگر بی‌نگینی که‌ازاشك
بروی تو صدها نگین مینشانم

☆☆☆

نگه کن که کار من دل پریشان
بود روزوشب بهر او بیقراری

شبانگاه از دوری روی ماهش
کنم تا دم صبح اختر شماری

☆☆☆

بروی تو ازقطرهٔ روشن اشك
نشانم دوصدقطعه‌الماس‌وگوهر

زخون دل خستهٔ ناتوانم
گذارم بفرق تو یاقوت احمر

☆☆☆

ولی بازبخت توبهتر زمن بود
که چندی‌دلت شادشدازوصالش

توهم‌گریه کن برسیه بختی من
که میسوزم ازسوزتب باخیالش

☆☆☆

توبودی درانگشت اوچندماهی
نبودت خبر کز غمش بیقرارم

تودیدی وصال ومن دل شکسته
بقدرتوهم پیشش ارزش ندارم

میرزاکریم خان امانی

مرحوم **میرزاکریم‌خان یغمائی** متخلص به **امانی** ازشعرای بذله‌گوی‌قومس بشمار میرود. وی‌ازنوادگان **یغمای جندقی** است که‌درسمنان‌متولد شده ودرهمان‌شهر دراداره‌پست و تلگراف مشغول‌خدمت گردیده‌است، آقای **میرزا غلامحسین‌یغمائی** متخلص به **صبوحی** که شرح حالش درصفحات‌آینده این‌کتاب خواهدآمد ازفرزندان باذوق اومیباشد.

رباعی ذیل ازآثار اوست‌که در باره انتخابات دوره های اول سروده است:

این لولـه رأی مثل ایـره
در فـرج وشکاف جعبه میره

کـی طفل حلال زاده زاید
این مادر صد هزار ....



صالحی سمنانی

عبدالله صالحی فرزند **علی اکبر** ازشاعران خوش ذوق و با استعداد قومس محسوب است، وی درسال ۱۲۸۵ شمسی درسمنان متولد شده، تحصیلات مقدماتی‌را درسمنان بپایان آورد وسپس در محضر مرحوم **شیخ محمد فانی سمنانی** بفراگرفتن تحصیلات قدیمه پرداخت وسپس دروزارت کشاورزی وارد خدمات دولتی شد.

نامبرده چند سال قبل بازنشسته شده، واکنون درتهران اقامت دارد و بمطالعه وسرودن اشعارفارسی میپردازد.

صالحی عضو **انجمن ادبی حکیم نظامی** است در اشعار او وارستگی و سوز و گدازشاعرانه مخصوصی بچشم‌میخورد، در دوستی وصمیمیت بی‌نهایت‌فداکار واخلاصمنداست.

طوفان حادثات

تا دورازآن نگار دلارا نشسته‌ایم
رخ ازهمه نهفته وتنها نشسته‌ایم

بودیم مابکوی وفا همنشین ولیك
او رفت وماهنوزهمانجا نشسته‌ایم

آشفته خاطریم زطوفان حادثات
مانند موج برسر دریا نشسته‌ایم

از داغ سینه سوزدلم‌کس‌خبرنگشت
دوراز نظرچولاله بصحرا نشسته‌ایم

ما یوسف عزیزخودازدست دادگان
نادم زغفلت‌همچو زلیخا نشسته‌ایم

برمن مبر زترك تمنا گمان بد
بال و پرم‌شکسته‌که ازپا نشسته‌ایم

دروحشت سیاهی این شام دیرپای
تا سرزند سپیدهٔ فردا نشسته‌ایم

درگلشن امید بجزخاروخس نماند
محنت زده، بماتم گلها نشسته‌ایم

دلخون‌و پرخروش‌و لبم‌بسته‌وخموش
همچون شراب دردل‌مینا نشسته‌ایم

بازآ وبین که بهر نثار تو صالحی
جانرا بکف‌گرفته، مهیا نشسته‌ایم

خندهٔ مستانه

تا که دست التجا بر حلقهٔ آن در زدم / دست من ببریده بادا گر در دیگر زدم
نقش مهرت کی شود زائل ز دل کز هجر تو / نقش ها از خون دل بر صفحهٔ خاطر زدم
در وطن دور از تو همچون از وطن آواره ای / روی بر دیوار بردم، بر دلم آذر زدم
یادگاری دردناك از قهر یار و، مهر ماست / هر رقم از غم که بر اوراق این دفتر زدم
چون دل درد آشنایم شد خبر از راز عشق / خندهٔ مستانه بر این چرخ بازیگر زدم
چونکه دیدم فارغ از عشقند و سرگرم جدال / خنده بر مؤمن نمودم طعنه بر کافر زدم
او ز کعبه گفت و من بردم سوی میخانه رو / خور بمغرب شد فرو، من حلقه خاور زدم
کی خریدار تو یا ناز تو ام ای مدعی / منکه پا بر دولت دارا و اسکندر زدم
بدکنش را محترم از دولت زر صالحی / دیدم و زان داغ نفرت بر جبین زر زدم

حیرت

آنکه حیرت بسر حیرتم افزود کجاست / همه جا بود ولی روی نه بنمود کجاست
آنکه اندر طلبش این دل شوریدهٔ ما / چهره بر خاك رهش سود و نیاسود کجاست
دلم از دست شد و پای ز رفتار افتاد / کوی دلدار کجا، کعبه مقصود کجاست
آنکه ما را چو یکی ذره در این ملك وجود / مات و سرگشته و حیرت زده فرمود کجاست
آنکه این زندگی اندر کره خاکی ما / با هزاران غم و درد و ستم آلود کجاست
آنکه صدها گره از کار من و خلق جهان / میتوانست که بگشاید و نگشود کجاست
دل شکسته است مرا جلوه گه و خانه او / گر که اندر دل بشکسته ما بود کجاست
کهکشانها و مه و هور و هزاران اختر / آنکه آویخت بر این سقف زر اندود کجاست
تا مگر پرسمش این عمر گرانمایهٔ ما / طی بدوزخ شده پس جنت موعود کجاست

سوز درون

عمری اگر چه دره جانانه سوختیم / شادم ز بخت خویش که بیجانه سوختیم
گاهی برای رونق بزم وفا چو شمع / گاهی بعشق دوست چو پروانه سوختیم
گاهی براه دوست، زمانی زجور غیر / عمری زیار خویش و ز بیگانه سوختیم
مارا از آنکه جز بحقیقت نظر نبود / در هر کجا چه کعبه چه بتخانه سوختیم
گاهی زطعن فضل فروشان خود پرست / گاهی ز جهل خویش حکیمانه سوختیم
بعد از توره بخلوت دل هیچکس نیافت / زان در دیار خویش غریبانه سوختیم
شمع از برون و ما ز درون صالحی مدام / او بین جمع و ما به نهانخانه سوختیم

بیاد سمنان

باز خواهم که بسمنان شوم انشاءالله / همچو بلبل بگلستان شوم انشاءالله
غیر، ویرانه ترا خواند و میخواهم من / بهمان خانهٔ ویران شوم انشاءالله
دلم از وحشت تنهائی و غربت بگرفت / بر یاران سخندان شوم انشاءالله
اندر آنجا که مرا بامی و مستی بگذشت / با رفیقان دبستان شوم انشاءالله
بسر قبر رفیقان زکف رفتهٔ خویش / با دل پرغم و پژمان شوم انشاءالله
ببر آنکه نخستین سخن آموزم بود / جان بقربان تو گویان شوم انشاءالله
دولت وصل اگر باز نماید مددی / فارغ از محنت هجران شوم انشاءالله
باردیگر چو خم زلف پریشان نگار / خواهم از عشق پریشان شوم انشاءالله
صالحی از غم هجر تو بجان آمده است / خواهم اکنون پی جبران شوم انشاءالله

مازندران

بگشود درحیات، دری از جنان مرا / بخت جوان چو برد بمازندران مرا
بنمود بی‌نقاب رخ دلنواز خویش / باصد هزار جلوه چوباغ جنان مرا
مازندران مگوکه پرازگونه گون نعم / گسترده سفره‌ایست کران تاکران مرا
سعدی که کرد وصف، زفرش زمردین / اینجا نمود دست طبیعت عیان مرا
صدگونه‌گل بروی چمن‌های دلکشش / باشد چو فرش کاخ انوشیروان مرا
سازد نثار دست طبیعت زهر طرف / نعمت زخوان و رحمتش ازآسمان مرا
دریا و کوه و دشت بهم گشته متفق / تا کامران ترا کند و شادمان مرا
بنمود نوبهار دل انگیز این دیار / رخ درکمال حسن ولی بی‌خزان مرا
اینجا بفرش وخیمه دیبا نیاز نیست / کز سبزه فرش‌هست وزگل سایبان مرا
زنگ غم کهن زدلم برد، تا که برد / دست قضا ببابل مینو نشان مرا
صد بار، باز عشق زبابل کنار او / با بال شوق برده سوی‌کهکشان مرا
تا کوهسار دلکش مازندران بود / نی رغبتی بشهر و نه بربوستان مرا
آرد صفای رود وسرودش دلم بوجد / آب وهواش قوت جسم‌است وجان مرا
چون از فراز کوه بدریا نظر کنم / گوئی بزیر پای بود آسمان مرا
ازتیغ کوه ، رود در اعماق دره‌اش / باشد چو اژدهای سپید دمان مرا
القصه هست‌نغزوفرح بخش‌هرچه‌هست / از رامیانش تا بدر دیلمان مرا
اشعار دلنواز امیری و طالبش / آرد بسان نی به نوا و فغان مرا
گوید زجور دیوسرشتان بگلرخان / هرخار درکنار گلی داستان مرا
هرغنچه قلب عاشق زاریست در نظر / از خاك سرکشیده بروی سنان مرا
شمشاد وسرو سر بفلك برکشیده‌اش / بدهند شرح قصهٔ آزادگان مرا
تیغ کشیده ایست بچشمم ستیغ کوه / در دست مازیار مهین قهرمان مرا
گوید سکوت کوه وخموشی جنگلش / از راز روح سرکش اسپهبدان مرا
نقش قدم نموده عیان روی هرچمن / در کوه و دشت نقشهٔ تیر وکمان مرا
بحر خزر زغرش امواج خود کند / یاد آوری زنعره رزم آوران مرا
ازخشم ما زیار بدشمن کنایتی است / طوفان بحر و قله آتشفشان مرا
نی با نوای خویش شکایت همی کند / از کوهیار و کینهٔ عباسیان مرا
جاوید ای بهشت زمین زی‌که داده‌ای / شور و نشاط ویار بسی مهربان مرا
از چه ستایشت نکنم زانکه بی‌دریغ / داد آنچه‌راکه خواست دلم، رایگان مرا
بایدکه‌پاس‌نعمت‌آن داشت‌چونکه داشت / دیری بخوان نعمت خود میهمان مرا

☆☆☆

عهدکردم‌که دگر می‌نخورم درهمه‌عمر / بجز ازامشب وفرداشب وشبهای دگر



نوح سمنانی

نصرت‌الله نوحیان فرزند **غلامحسین** متخلص به‌**نوح** یکی از پراستعدادترین شاعران قومس بشمارمیرود .

وی درسال ۱۳۱۰ شمسی درسمنان پا بعرصه وجود نهاد ، تحصیلات ابتدائی را در همان شهر بپایان‌آورد و به شغل‌آزاد پرداخت .

نامبرده درسال ۱۳۲۹ شمسی اززادگاه خود سمنان به تهران کوچید و به محافل ادبی‌تهران راه یافت ، وبا نبوغ ذاتی واستعدادفطری که‌داشت از محاضراستادان فن‌شعروادب خوشه‌ها برچید وازهرصحنه وپیش‌آمد زندگی پرماجرای خود ودیگران عبرتی‌آموخت‌تا بسرحدکمال معنوی نائل گردید :

هرجا برای گوهر شب تاب سر زدم　　　جزدر سرای رنج چنین گوهری نبود

آقای نوح ازسال **۱۳۳۰** شمسی بکارهای‌مطبوعاتی‌پرداخته وهم‌اکنون در**روزنامه کیهان** بعنوان **عضوهیئت تحریریه** مشغول‌کار می‌باشد .

نامبرده در سرودن انواع شعر پارسی مهارت دارد و درآثارنظمی او احساسی بس عمیق وشگرف دیده میشود.

احساسات شاعرانه وی نیزبا پختگی و وارستگی خاصی بیان شده است ، بطوریکه صحنه‌های مختلف زندگی‌گذشته وامیال اورااز‌روی اشعارش بطور وضوح میتوان حس‌کرد

فهرست تألیفات وی بشرح زیراست :

۱- **تذکره شعرای سمنان** که درشهریورماه ۱۳۳۷ شمسی در ۲۸۷ صفحه رقعی طبع و نشر شده است .

۲- **گلهائیکه پژمرد** مجموعه اشعار

۳- تنظیم وطبع **دیوان رفعت سمنانی** .

۴- **دنیای رنگها** مجموعه اشعار.

۵- **گرگ مجروح** داستان منظوم.

مقالاتی نیز تحت عنوان **ستارگان تابان ادبیات ایران** (بیوگرافی شعرا) در مجله امید ایران انتشارداده است .

نوح علاوه برسرودن اشعارفارسی درسرودن اشعار محلی (بزبان‌سمنانی) نیزمهارت خاصی دارد، بیشتراشعارمحلی وی درمجموعه اشعار **دنیای رنگها** درج است.
منتخبی ازاشعارفارسی اوبه این شرح است :

کشتی طوفان شکن

درچشم آنکه منظر دشت وچمن یکیست
صوت هزار و بانگ غراب‌وزغن یکیست

قدر سخن هرآنکه نداند بچشم او
نظم سخیف و چامهٔ مرد سخن یکیست

در شعر اگر نباشد مضمون تازه‌ای
برقالبش مناز که نو باکهن یکیست

کمتر زمرد نیست زن فاضل و عفیف
در اجتماع ، مرتبت مرد وزن یکیست

فارغ زننگ و نام بود مرد حق ، بلی
آزاده را بتن کفن و پیرهن یکیست

کمتر زخس مباش ببحر زمان بکوش
عزلت‌گزین و مرده بفتوای من یکیست

هرگزگمان مدار که در چشم روزگار
سلطان حسین و نادر شمشیرزن یکیست

هرناخدا زپنجهٔ طوفان نمیرهد
دربحر، نوح، کشتی‌طوفان شکن یکیست

مست هشیار

گر مرا از تاب مستی حالت گفتار نیست
باز هم‌در جمع هشیاران چومن هشیار نیست

باده پیش عزم ما بی سکرگردد همچو آب
گرچه سکر باده را هم حاجت‌گفتار نیست

ایکه گفتی باده آخر دردمندت می‌کند
دردمندان را بجز می مرهمی در کار نیست

آتشی در سینه داریم از غم بیدانشان
قلب خون پالای ما بیهوده آتشبار نیست

پردهٔ مستی برخ از دست دوران میکشم
ورنه ما را الفتی با عالم پندار نیست

پای دل را پنجه‌های فقر در زنجیر کرد
حاجتی دیگر بدام و طره دلدار نیست

سینه‌لبریز است‌از خون چاره‌یی باید نمود
چارهٔ این درد کار خرقه و دستار نیست

تا دمد خورشید فردا در نبرد ظلمتیم
در شبی کز تیرگی پروین ومه بیدار نیست

گرچه سرگردان ولیکن پای برجایم چوکوه
آدمی در دور هستی کمتر از پرگار نیست

دیر مکافات

تا چند نشینی پس زانوی تحسر ؟ تا چند خوری انده بیحاصل فردا ؟
تا چند بری حسرت سیم و زر غلطان ؟ تا چند شوی واله ابریشم و دیبا ؟
تا چند کشی بهر دو نان منت دونان ؟ تا چند دهی دل بدو در خانه دنیا ؟
این زال عجوزیست که دیدست بهرروز صد مرگ‌ودوصدشادی وصد عیش‌مهنا
یکدست حنا دارد ودر دست‌دگر خون یك جام پر از خون ودگرجام زصهبا
درکام یکی ریزد، خون دل زارش در جام یکی ریزد صهبای طرب زا
دیدست بسی صحنه در این عرصهٔ گیتی دیدست بسی فتنه براین تودهٔ غبرا
دیدست بسی بزم شهان فلك اورنگ دیدست بسی رزم دلیران صف‌آرا
دیدست هزاران شه چون خسرو پرویز دیدست دو صد خصم چواسکندر ودارا
دیدست بسی شاه‌نگون بخت و نگون‌تخت دیدست بسی مرد بخون خفته بهیجا
دیدست بسی پشت زمین رنگین از خون دیدست بسی مشت، زمان بر سر دانا
دیدست بسی میر و بسی، شیر بزنجیر دیدست زبون گشته بسی مرد توانا
دیدست بسی مردم پرکار وهنرور دیدست بسی چهره‌ی پرچین هنرزا
دیدست بسی ماه وبسی سال وبسی قرن دیدست بسی بام و بسی شام غم افزا
نی‌ازدوران ، چهر زمین‌خورده یکی‌چین نی از نیران چشمه‌ی خور گشته سبکپا
نی پشت زمین خم شده از بار مکافات نی خورده شکافی بدل گنبد خضرا
رخشنده‌تر از پیش همی‌تابد، خورشید گردنده تر از پیش همی گردد، دنیا
گشته است بسی قرن وهمی گرددبس‌قرن ما سرد فرو خفته در این توده‌ی غبرا
این چشمهٔ خورشید کهن، نور فشاندست در چشمهٔ چشم همه از پیر و، ز برنا
آنان همه رفتند و گذشتند و نوشتند برچهرهٔ تاریخ خطی روشن و خوانا
ما برسر این خاك شتابانیم، امروز تا باز بر این خاك که بشتابد، فردا
برخیز وبراین خاك بشادی‌گذران عمر زان پیش‌که در خاك فرو خسبی تنها
خون دل انگور بخور ازچه خوری غم؟ کی‌خون دل خویش خورد مردم دانا
با چشم بهم بر زدنی عمر سرآید فرداست که بر باد رود هراثر از ما
تا پا نکشیدی زکهن دیر مکافات از دست مده ساقی گلچهره وصهبا

آرزو

من نمیخواهم چو شمعی در دل شبها بمیرم من نمیخواهم چوقوئی برسردریا بمیرم
من نمیخواهم چوجغد پیر، مرگم ساده باشد برسر ویرانه‌ای آشفته و تنها بمیرم
گرچه با می الفتی دارم نمیخواهم چووحشی پیش چشم پیر دردآشام از صهبا بمیرم
من نمیخواهم کسی رخسارهٔ زردم ببینند می‌نمیخواهم زدردی تلخ وجانفرسا بمیرم
من نمیخواهم زآهی بشکنم قلب سکوتی من نمیخواهم میان شیون وغوغا بمیرم
من نمیخواهم زمرگم ناخنی صورت‌خراشد من نمیخواهم چوزاغ پیر، درصحرا بمیرم
من نمیخواهم سرشك یأس باردبررخ من لرزم وگریم چوشمعی دردل شبها بمیرم
دوست دارم‌دور از چشمان تیزلاشخواران برفراز کهکشانها چون یکی عنقا بمیرم
خواهم اندرآتش جانسوزهستی خنده برلب پا یکوبان‌کف زنان شاد وسپندآسا بمیرم
نوحم‌وخواهم که‌دردریای‌طوفان‌زای هستی در دل امواج غول‌آسای ستخوانسا بمیرم

سنگ حوادث

پای ننهادیم بیرون از گلیم خویشتن
کلبهٔ ما طـور سینا ، ما کلیم خویشتن
برنجات غـرقه‌ای ما تن بطوفان میزنیم
ایکه از آب آوری بیرون، گلیم خویشتن
مرگ یکبار است وشیون نیزیکبار است‌هان
لب مبند از حرف حق ایدل زبیم خویشتن
نـزد هرناکس نسودم جبهه مانند خسان
نیستم شرمنده از طبع سلیم خویشتن
ایمن از سنگ حوادث نیستی هشیار باش
ایکه پا بیرون نهادی از حریم خویشتن
پنجهٔ مرگت شمارد روزهای زندگی
خواجه راگو کم شمارد زر وسیم خویشتن
گرچه یاران‌عهد وپیمان را رهاکردند، نوح
ما وفا داریم بر عهد قـدیم خویشتن

فرزند رنج

زاغوش‌خون چودیده‌گشودم بروی‌خاك
جز تیره خشت خام مرا بستری نبود
آزاد ، دست وپا زدم اندر فضا، مرا
جزدست و پا زدن هوس دیگری نبود
بستند دست وپای مرا زود، بی‌دریغ
زینرو بروزگارم بال و پری نبود
تا خواستم زبان بگشایم پی سخن
نشنید چونکه مدح خدای زری نبود
در دفتر خیال زدوران کودکی
چیزی بیادگار ، جزاشك تری نبود
در زندگی بزورق بی‌بادبان من
جز تند باد حادثه‌ها رهبری نبود
درگلشن ملون و جان پرور حیات
جر خار رنج وزحمت، مارا، بری نبود
هر ژاژخای کوس خدائی زد و مرا
جز حرف حق، بلب سخن دیگری نبود
هرکس برای زندگی خویش میدوید
ما را بجان، جز آذر مهر آذری نبود
هرجا جرقه زد بگمانم که‌آتش است
کردم شتاب ، غیر از خاکستری نبود
هرجا برای گوهر شب تاب سر زدم
جز درسرای رنج چنین‌گوهری نبود
غیر از شرنگ رنج زمینای زندگی
هرگز بروزگار مرا ساغری نبود

***

افسرده ودل مرده وسر خورده ومهجور
برسینه پرکینه شب می‌سپرم راه
شب تار و بپا خار وگران‌بار و نهان یار
پرده بود راه و نهان ماه وعیان چاه

چند بیتی از یك قصیده

امواج خروشان و کف آلود جوانی — برسنگ زمان خوردو پریشید و پراکند
اینسانکه جهان میگذرد هیچ نماندست — تا دست زمان بگسلد ازما رگ و پیوند
دوران هوس پرور رؤیائی و مستی — بگذشت و بجا ماندازاوخاطره‌ای چند
جامی نچشیدم زصهبای جـوانی — بشکست فلك ساغر و برخاك بیفکند
یکبار نشد چهره پرچین حـوادث — لبخند زند برما بی‌حیله و ترفند
یکدم نفسی راحت و آسان نکشیدیم — یکبار نشد باز لب ما پی لبخند

نشئه شراب

بگذار ! تا زنشئهٔ سکـرآور شراب — لختی غبار درد بشویم زجان خویش
بگذار ! تا دمی بخرامم بکام دل — در بیکرانه پهنهٔ وهم وگمان خویش

☆☆☆

بگذار ! وارهم زشر وشور زندگی — بگذار بیخبرشوم‌ازهرچه هست و نیست
بگذار! مست مست بیفتم بگوشه‌ای — در قعر گور زیستنم استفاده چیست ؟

☆☆☆

بگذار تا کـه نعره مستانه سردهم — تا بشکنم سکوت گرانسنگ مرگبار
بگذار تا نبینم از شاخ ارغـوان — خون میچکد زماتم و اندوه بیشمار

☆☆☆

بگذار تا برآتش جانسوز حسرتم — آبی زروی یأس، بریزم من از شراب
بگذار تا که پرده نسیان کشم دمی — بر خاطرات تلخ وغم اندود بیحساب

☆☆☆

بگذار تا در عالم پندار پا نهم — شاید فراموشم کند این روزگارتلخ
ترسم بمیرم و نکشد دست از سرم — این خاطرات خشك چویك یادگار تلخ

مرد هنر

تا مرد هنردر این جهان است — بی قدر بنزد این و آن است
افسرده دل و پریش حال است — پژمرده چو غنچه در خزان است
یکعمر بزیر چـرخ هستی — در رنج بخاطـر دو نان است
چون مرد ، شود پدید قـدرش — اینجاست که زندگی زیان است
این گوید ، بـود حافظ دهر — آن گوید ایرج زمان است
این گوید آفتاب علم است — آن گوید ماه آسمان است
این گوید مرد و بـرد دانش — آن گوید شعر ، بی زبان است
آنقدر بوصف او بگـویند — گوئی که خدای انس وجان است
افسون و فسانه نیست اینها — این عادت مردم جهان است
چـون مرد هنر زقید تن رست — خلقی پی وصف او زبان است



پناهی سمنانی

محمد، احمد پناهی فرزند **سید علی اکبر** از شاعران بااستعداد و خوش‌ذوق **قومس** محسوب است.

وی درسال ۱۳۱۳ شمسی در سمنان متولد شده. تحصیلات ابتدائی را در همان شهر بپایان آورد و بشغل آزاد پرداخت وسپس درسازمان برنامه استخدام شد و اکنون درشرکت سهامی کارخانجات ایران مشغول کار می باشد.

آقای احمد پناهی دراشعارخود **پناهی** تخلص مینماید وازنظراحساس و ذوق‌شاعری ازشاعران بسیار خوب خطه قومس بشمارمیرود، آثار نظمی اوازسال ۱۳۳۱ شمسی درجراید کشوربچاپ رسیده ومقالات متعددی درروزنامه‌ها بنشرآورده است، در حال حاضر مشغول تألیف کتابی بنام **علائم واشارات دراشعار فارسی** است.

منتخبی ازاشعاراو ذیلا درج میشود:

خروش آزادی

قفل ازدهان بگیر و بزن دادی — تاکی خموش، شوری وفریادی
بشکن حصار این قفس تاریك — تا کی به بیم وحشت صیادی
زین‌خون‌که درعروق‌تومیجوشد — کن کسب استقامت و امدادی
این‌گیتی‌از برای توپا برجاست — پرواز کن، بتاز که آزادی
از بادها ملرز، مگر بیدی؟ — خودلرزه میفکن نه‌کم از بادی
شد کاروان بمنزل وصد آوخ — تو پا براه قافله ننهادی
اینسان چرا ذلیلی و مفلوکی — از عزت گذشته بکن یادی
شیرین زندگیست بدام اندر — رو، رو، توبی‌اراده نه فرهادی
تا کی اسیر کینه هر پستی — تا چند خوار هردد شیادی
آن کت بیافرید همی فرمود — آزاد آمدی تو و آزادی
کاخ خیال کهنه بهم بریز — وز فکر نو بهل پی وبنیادی
این سردی و سکوت نمی‌ماند — آید دوباره تیری و مرادی
شوشعله‌های آتش و آتش زن — در هرکجاست ریشهٔ بیدادی

زندهٔ جاوید

در راه شرف بی‌شك و تردید بمیر
آنسان که شوی زندهٔ جاوید بمیر
تا از پس تو جهان سیه پوش شود
با فر و جلال همچو خورشید بمیر

ترانهٔ چنگ دل

هرجان که شور عشق در او نیست خسته باد
هر دل شود تهی ز امیدت شکسته باد
ای گل که بی‌خبر بچمن جلوه میکنی
یادی ترا ز محنت مرغان بسته باد
چنگ دلم ترانهٔ عشق تو میزند
چنگی که غیر عشق نوازد گسسته باد
باغی که وعده‌گاه دو دلداده بوده است
بردامنش همیشه گل و لاله رسته باد
بامن بقهر و با همه یك آسمان صفاست
یارب ترحمش بمن دل شکسته باد
کس را بخلوت دل من جز تو راه نیست
این در بروی غیر تو پیوسته بسته باد

جدائی از جانان

ما را جدائی از لب جانانه مشکل است
میخواره را جدائی پیمانه مشکل است
بی‌عشق، من بدو زخم اندر، که زندگی
بی‌شعله‌های شمع به‌پروانه مشکل است
برمن مگیر خرده که تنگ آمدم ز دل
جانا نگاهداری دیوانه مشکل است
من دل ز نکهت سر کویت نمیکنم
مرغم، که ترك الفتم از لانه مشکل است
خوارم مکن به چشم رقیبان خدایرا
ای گل، که زهرخنده بیگانه مشکل است

شقایق

چون شقایق میم از عشق تو خاموش ای دوست
کاش میشد غم عشق تو فراموش ای دوست
بستر ناز بود جایت و هرشب تا صبح
من بسودای توام دست در آغوش ای دوست
همه گویند که از خاطر خود دورش ساز
دل من پند کسی را نکند گوش ای دوست
داروی درد من سوخته‌جان دانی چیست؟
آن حلاوت که توداری بلب نوش ای دوست
کاش از وحشت شبهای منت بود خبر
که بود هرشب من سخت‌تر از دوش ای دوست
عشق من پاکتر از شبنم صبح است بیا
به‌خسان عشق من دلشده مفروش ای دوست

چاره جو

بخلوتم همه شب با تو گفتگوست هنوز
امید وصل تو در لوح آرزوست هنوز
لب خموش نشان امید مرده مدان
درون سینه، دل من به‌های و هوست هنوز
حدیث عشق تو هرگز ز خاطرم نرود
بگوش جان من این قصه مو بموست هنوز
چکید دیشبم اشکی ز دیده و دیدم
که نقش روی تو ای ماه اندروست هنوز
مرا بنای وجود از امید ساخته‌اند
دلم براه تو زین‌رو به جستجوست هنوز
ره امید ببستی و خامی دل بین
که بهر چارهٔ خویش از تو چاره‌جوست هنوز

گل خاطر

پنداشتم همیشه گــل خاطر منی
عشق منی ، امید منی ، دلبرمنی

پنداشتم چو نقش دل آویزصبحدم
در انتظار شام سیه پیکر منی

پنداشتم بدشت غم انگیز زندگی
یار منی، پناه منی ، یاور منی

پنداشتم نگاه تو پیك محبت است
شوق منی، نشاط منی ، ساغر منی

پنداشتم که صافی زنگار خاطری
پنداشتم که شهد من و شکر منی

پنداشتم که درپس تنهائی وسکوت
ازعمر آنچه مانده بجا ، دربر منی

پنداشتم که تلخی ایام رفته را
تا مرز زندگی توصفاگستر منی

پنداشتم که ازپس امواج درد ورنج
دربحر درد خیز زمان بستر منی

پنداشتم که درخور عشق ومحبتی
در نقش آرزو گل بار آور منی

پنداشتم بوصل توباید امید داشت
غافل که دشمن دل غم‌پرور منی

رنگ‌فریب بود،همه‌نقش و بعدازاین
سوهان روح و، نیشتر خاطر منی

سکوت باغ

آمد بهار و سر نزد از دشت ما گلی
نشکست این سکوت ز غوغـای بلبلی

این باغ راچه شد که کنون دربساط آن
نه ساغر ملی است نه گیسوی سنبلی

آوخ نمانده در دل پـویندگان‌عشق
نه قدرت شکیب و نــه تاب تحملی

از بهر وصف چهرهٔ فردای زندگی
نه شکرین سرود و نــه ذوق تغزلی

رندان چرا شراب دمادم نمیکشند
در دور عاشقان ز چه نبود تسلسلی

یادگار

نه گل بدامن بستان نه خار میماند
نه‌این طراوت و نقش و نگار میماند

زنقش دلکش‌این پرده‌چشم جان‌کن‌سیر
که میروی و دلت داغدار میماند

دراین ورق زمن خسته نیز نامی باد
اگر ز چنگ زمـان برکنار میماند

زمان بگردد و ما خاك رهگذر گردیم
همین نـوشته ز ما یادگار میماند

بازمانده

توسن آرزوهـا فـرو ماند
سینه‌ها خالی از آرزو ماند

بادهٔ دوستی‌هـا ، خـدایا
نی به مینا و نی در سبو ماند

شوق‌جان همچو آب روان‌رفت
غم بدل همچو سنگی بجو ماند

همچو پیران عـزلت گزیده
از هوس روح هنگامه‌جو ماند

چنگ امید تا گشت خاموش
نغمهٔ زندگی در گلـو ماند

من هم از نغمه خوانی فتادم
تا لبان تو از گفتگو مـاند

چهرهٔ روز در خون فروشد
شام رسوا و بی آبرو مـاند



رؤیای دامغانی

یدالله رؤیائی فرزند **ابوالقاسم** ازشاعران پراحساس ونوپرداز قومس محسوب است.

وی دراردیبهشت سال **۱۳۱۱** شمسی در **جعفرآباد دامغان** چشم بدین جهان گشود. تحصیلات ابتدائی ودوره اول متوسطه را درشهردامغان بپایان آورد ودرسال **۱۳۲۷** شمسی دردانشسرای مقدماتی تهران به‌تحصیل پرداخت، پس‌از اخذ دیپلم در سال **۱۳۲۹** بدامغان مراجعت کرد ومدتی بسمت آموزگاری ودبیری وسپس ریاست‌اداره اوقاف مشغول‌خدمت بود.

درسال **۱۳۳۲** شمسی بتهران عزیمت نمودواکنون بعنوان معاون اداره کل حسابداری ژاندارمری کل کشور انجام وظیفه مینماید.

نامبرده لیسانسیه‌حقوق قضائی است وکور دکترای‌حقوق رانیز گذرانده است، بزبان فرانسه نیز آشنائی کامل دارد.

آقای رؤیائی ازپیشروان‌شعرنودر عصرحاضر بشمار میرود، مقالات‌انتقادی‌وتحلیلی بسیاری دراین زمینه نوشته ودرمجلات نشرداده است.

اولین مجموعه اشعار اوبنام **برجاده‌های تهی** درسال **۱۳۴۰** شمسی توسط‌انتشارات کیهان منتشرشد.

ودومین مجموعه اشعارش بنام **تبعید** درزیرچاپ است.

رؤیا علاوه بر شاعری مترجمی زبردست و با ذوق است وکتابهائی از شاعران فرانسوی ترجمه نموده ومقالات متعددی نیز درشناسائی **رمبو** ، **مالارمه** ، **والری** ، و چند تن دیگرازشعرای مدرنیست‌قرن اخیرفرانسه نوشته ودرمجلات نشرداده است.

ازترجمه‌های وی ترجمه‌کتاب مشهور **پارک جوان** اثر **پل‌والری** شاعر فرانسوی راکه توسط انتشارات طرفه طبع ونشرشده است باید نام برد، زبان شعررؤیا وتصویرهای شعری وی خاص خوداوست.

بعقیده وی درعصرحاضر در همه چیز تأثیری ازسرعت و بی‌حوصلگی دیده میشود و همین عوامل است که درشکل شعراو وتصویرپردازیهایش اثرگذاشته است.

قصیده زیرازآثار کلاسیک اوست:

در رثاء دوست مغروق در دریا

هیهات شمع روشن من از میان گریخت — در شعله‌هاش پرزد و پروانه‌سان گریخت
از خاکدان این قفس تیره با شتاب — چون مرغ خسته درطلب آشیان گریخت
کی اختیار آمدنش بود و رفتنش — ازخویش‌شد رها وچنین بی‌عنان گریخت
در آبها گریخت از آنروکه از عدم — از بیکرانه آمد و در بیکران گریخت
آندم‌که قاصد از نگهش دردمی گشود — حیرت زچشم‌خسته چومرغ‌رمان گریخت
پیغام مرگ برلب‌خشکش‌نشست ورفت — ناگفته از شیار لبش در دهان گریخت
درگوش باورم همه نا باوری شکفت — سیل سیاه درد به صحرای‌جان گریخت
یکباره‌هرچه‌بود سیاهی گرفت و مرد — دریا وآب ماند و تنی کاندران گریخت
امید دودگشت وهوس‌چون تب تموز — نقش‌سراب گشت وبه دشت‌گمان گریخت
بربام لب کبوتر لبخند پر بریخت — نقش نگه زدیدهٔ بی سایبان گریخت
زانجاکه رفت وبوسه بمعراج مرگ زد — پندار واژگون شد و درپرنیان گریخت
خون میچکد ز چشمهٔ اندیشه های من — زان خسته‌ای‌که همره‌موج‌روان گریخت
تف برسکون ساحل‌وتف برشتاب موج — تف برنجات باد که نا مهربان گریخت
تف برزمانه باد وبه هستی‌و سرنوشت — تف برحیات باد کز او ناگهان گریخت
نفرین به‌آفتاب وبه‌آب‌وبه‌هرچه‌هست — نفرین به عمرکز همه ره بی‌امان گریخت
نفرین‌به اشك بادکه برمن‌چنین نشست — نفرین به کام‌بادکه از او چنان گریخت
نفرین به‌سرنوشت‌که چون‌گردباد مست — پیچید درهمش تن و با ارمغان گریخت
وندر گریز ای نگهم از دل غبار — تا دوردست دور،سوی جاودان گریخت
ای آبهاکه پیکر او را ربوده اید — ای‌موجهاکه بارمه تان‌یك‌جهان گریخت
با مرغهای کف‌که در اندوه پرزدند — گفتید خسته بال‌وپریشان‌چسان گریخت
جرم خطای خلقت خام خدای بود — کاینسان چو تیر بی‌هدف از این‌کمان گریخت
مخمور‌درتلاشش ساغر‌شکسته بود — درجستجوی‌نشئه به خواب‌گران گریخت
رفتی‌به لانه مرغك اندوه من ؟ برو — با تو نشان شعر سوی بی‌نشان گریخت
رؤیای تلخ غمزده‌ای چون‌تو لیك باز — با من فسانه‌گشت وسرهر زبان گریخت

آینده شاهرودی

اسماعیل‌شاهرودی متخلص به‌آینده ازشاعران پراحساس‌ومعروف قومس‌محسوب است، وی در سال **۱۳۰۴** شمسی در دامغان متولد شد، تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در دامغان و شاهرود بپایان آورد، سپس بدانشکده هنرهای زیبا راه یافت و پس‌از فراغت از تحصیل به‌شغل دبیری در دبیرستانهای تهران پرداخت.

آقای شاهرودی از شاعران نوپرداز ونویسندگان فعال ایران بشمارمیرود. مقالاتی درمورد هنرهای تصویری وانتقاد ازآثار نقاشان ومجسمه سازان درستونهای

انتقاد هنری‌مجلات نوشته، مدتی سردبیر بخش هنری روزنامه اطلاعات بود و اکنون در **لغت‌نامه دهخدا** به تهیه و تنظیم لغات واعلام هنری‌اشتغال دارد.

از آثار نظمی اوست:

هستی فریب مبهم رؤیاست

دیگر وجود زندگی و مرگ
بیزارم از یهوه و بودا
هستی فریب مبهم رؤیاست
روشن نشد به‌ن‌که درین دهر
همراه رازهای مقدس
وامانده پای فکر در این راه
اینک‌که خود رهانده‌ام از قید
تا من بجای خود بنشینم
حرفم اگر ز کهنه بدور است
بیهوده خویش رنجه مدارید

بام بلند آرزویم نیست
جز شک‌کسی به‌زوبرویم نیست
گر رنگ دیگری است ندانم
بایست تا چه وقت بمانم
بودند صرف حاشیه ای دور
بر جا نهاده پیکر رنجور
دیگر مرا بخویش گذارید
تا راه خود شما بسپارید
ز انروست کز زمان نوینم
من اینم و همیشه همینم

داوری دامغانی

هدایت‌الله داوری فرزند **میرزا عبدالجواد داوری** از شاعران خطه قومس محسوب است.

وی در سال **۱۳۱۷** قمری در دامغان قدم بعرصه وجود نهاد، علوم قدیمه را نزد **شیخ ابوطالت بردی مازندرانی** و **مدرسه ناظمیه** دامغان آموخت و برای تکمیل تحصیلات عازم تهران‌شد.

آقای داوری وکیل دادگستری است، وی سالها درسمنان بوکالت اشتغال‌داشته واکنون در تهران سکونت دارد.

از آثار اوست:

صاحب نظر

بتو مشغول چنانم که زخود بیخبرم
گرچه نبود سرمن لایق پای تو ولی
سر بپای خم و لب برلب ساغربنهم
سروجانی است مرا می‌نکنم ازتودریغ
تیر ازشست توگر آید ومرهم از غیر

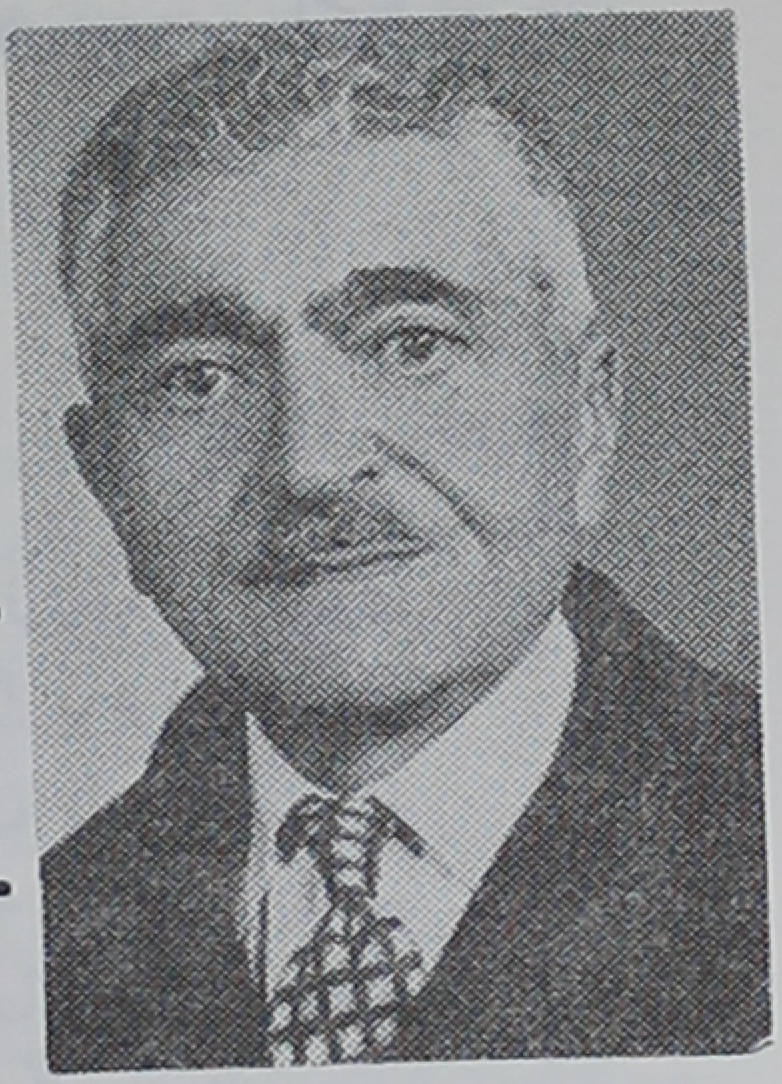
جز خیال تونمانده است خیال دگرم
چه شود گرزره لطف نهی پا بسرم
گر بمیخانه فتد نوبت دیگر گذرم
گر سزاوار قدوم تو بود جان وسرم
تیر بگزینم ازآنروی‌که صاحب‌نظرم

☆☆☆

آفرینش را رازیست‌که‌ما درک نکردیم
نبد این‌آمدن‌ورفتن،جزخواب‌وخیالی

☆☆☆

راه هرگز نبری درحرم کعبهٔ دوست
تاکه خود را بدر میکده رسوا نکنی



صبوحی سمنانی

غلامحسین یغمائی فرزند مرحوم **میرزا کریمخان امانی یغمائی** متخلص به **صبوحی** ازشاعران قومس محسوب است.

نامبرده در سال **۱۲۷۸** شمسی در سمنان متولد شده، تحصیلات قدیمه را نزد اساتید فن در سمنان بپایان آورد، و سپس در وزارت پست و تلگراف باستخدام دولت درآمد.

آقای یغمائی درمدت خدمت خود دروزارت پست و تلگراف چندین بار در پست ریاست اداره پست و تلگراف شهرستانهای **سمنان، دامغان، شاهرود** انجام وظیفه نموده و خدمات او همواره مورد رضایت خاطر عموم بوده است.

وی در سال **۱۳۳۷** با داشتن چهل سال سابقه خدمت صادقانه بازنشسته شده و اکنون درمشهد بسر میبرد.

صبوحی از شاعران باذوق ووارسته خطه قومس بشمارمیرود، اشعار جدوهزل زیاد دارد . لطف ظاهروصفای باطن او زبانزد دوستان و آشنایانش می باشد .

ازاشعار اوست :

غزل

چه کند گر نکند دل گله از تنگی خویش — چه کشد گر نکشد بار فراقت دل ریش

چه کند گر نکند صبر و تحمل ز فراق — چه کشد گر نکشد نازتو ای کافر کیش

سوخت جانم زفراقت غمم ازحد بگذشت — نظری کن ز وفا برمن مسکین پریش

ای خوش آن دم که بیائی بسر بالینم — به نثار قدمت هدیه نمایم سر خویش

نه تو را مهرو محبت نه مرا صبرو توان — «دادازین لقمه برداشته ازحوصله بیش»

هاتفی گفت صبوحی بنشین بر سر جای — آنچه روزیست میسرشودت بی کم و بیش

تو کجا لاف محبت بچنین مه روئی — طشت زرین بچه سان وصله پذیرد بسریش

با چنین آیهٔ یأسی که شنیدم از غیب — گشته مأیوس و بگفتم به دل سرکش خویش

«باوراز بخت ندارم که تو مهمان منی — خیمه سلطنت ، آنگاه فضای درویش»

دریغ از جوانی

دریغا که بگذشت دور جوانی
هبا شد خوشی‌ها وآن کامرانی

تبه گشت ایام با سیر برقی
به زردی بدل‌شد رخ ارغوانی

چنان برف گردیده موی سیاهم
سیه‌گشته روزم‌از این‌نقش ثانی

ز بینائی افتاده چشمان مستم
کنون عینکم میکند دیده بانی

رمق رفته از پا ودر راه رفتن
عصا میدهد کوچه‌ها را نشانی

بکوی عزیزان مه روی زیبا
کنم پارس خوابیده و پاسبانی

رفیقان پراکنده گشته ز دورم
چو بودند نانی وبرخی زمانی

بجزپیریم نیست اکنون انیسی
رفیق شفیقی است این یارجانی

همه‌حسن‌وخوبی وآن‌دلبری‌شد
به پروندهٔ پیریم بایگانی

چو بااین‌هیولا به‌پیری رسیدم
بگفتم دریغ از جوانی جوانی

صبوحی‌ز،ارنی مزن دم‌که‌دیگر
جوابی نداری بجز لن ترانی

☆☆☆

هرزن‌که‌بودچوحوردرحسن‌وجمال
عاری زجمال است‌گرش نیست‌کمال

در تربیتش بکوش کز بهر وصال
لذت به کمال اوست‌نی‌غنج ودلال

☆☆☆

در تربیت زنان هر آنکس کوشید
بر قامتشان جامهٔ عزت پوشید

هر کس که بکام زن بافضل رسید
از وصلت او جام سعادت نوشید

دانش فروغی

دانش‌فروغی از شاعران پراحساس‌قومس بشمارمیرود.

وی فرزند **حبیب‌الله‌فروغیان سنگسری** است که‌در حال حاضر درتهران سکونت دارد، اشعاروترانه‌های لطیف نامبرده اکثراً درمجلات تهران بچاپ میرسد. مجموعه‌اشعار اوتحت عنوان **شن** چندسال قبل منتشرشده. غزل زیر ازآثار اوست :

غزل

امشب بیا دوباره لب از باده تر کنیم
پرهیز بشکنیم و گنه بیشتر کنیم

در آتش گناه بسوزیم و جان دهیم
دیوانگی کنیم وجهان را خبرکنیم

گر اشك چشم ، مهلت فرزانگی نداد
باید که مست مست ز دریا سفر کنیم

امشب بیا چو باد بصحرای غم رویم
خودرا چو اشك‌رنج همه دربدرکنیم

دل‌را چو رنج عشق‌بهر سینه جا دهیم
جان راچو جام تلخ بهرلب هدر کنیم

گر دلبرم نخواست زنم بوسه بر لبش
باید که تشنه کام ز کویش گذر کنیم

از بسکه‌شعر، خون دلم را مکیده است
چیزی نمانده است که ترك هنر کنیم



پیمان یغمائی

علی‌محمد پیمان یغمائی فرزند **عبدالله موثق‌دفتر** واز نوادگان یغمای‌جندقی شاعر معروف دوره‌قاجاریه است.

نامبرده درسمنان متولدشده وتحصیلات ابتدائی را درهمانجا بپایان‌آورد، مدتی به شغل آموزگاری پرداخت وسپس درسال **۱۲۹۸** شمسی وارد خدمت دولتی شد ودر ادارات مختلف عهده‌دار مشاغل اداری گردید ، در سالهای اخیر در اداره‌کار سمنان مشغول خدمت بود تااینکه در سال**۱۳۳۸** بازنشسته‌شد.

پیمان یغمائی درحال حاضر درسمنان سکونت داردوبا مختصر علاقه ملکی خود را مشغول‌داشته وبه‌مطالعه نیز میپردازد .

وی علاوه بر اشعار فارسی بزبان سمنانی نیز شعر میگوید، دیوان اشعار اودر سال **۱۳۳۵** شمسی‌بطبع رسیده وقسمتی از اشعار دیوان مذکور اشعار محلی (زبان سمنانی) میباشد .

غزل زیر ازآثار برگزیدهٔاوست:

اسرارمگو

از عشق سخن نگفته بهتر — راز دل ما نهفته بهتر

آن چهره زچشم زخم گیتی — چون غنچهٔ ناشکفته بهتر

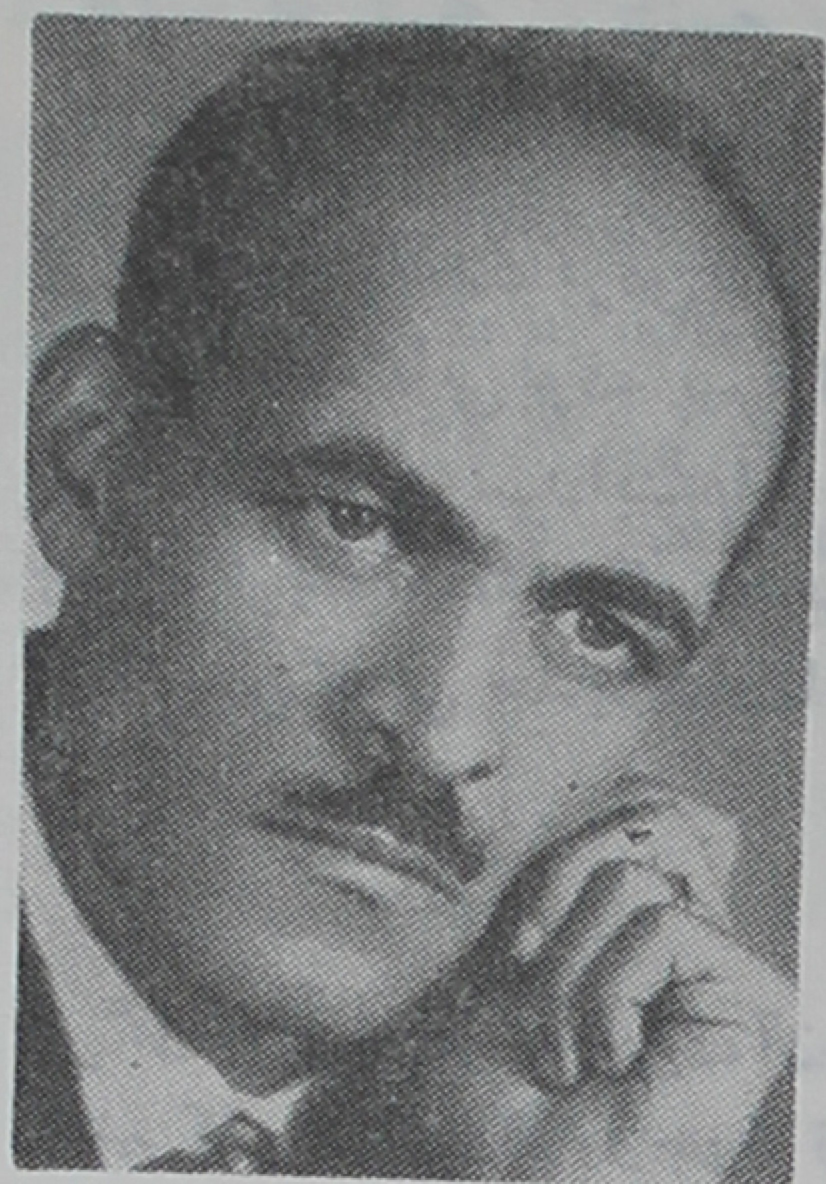
دوشینه بخواب رفت ، گفتم — این فتنهٔ دهر خفته بهتر

جائی که سخن نمی‌شناسند — پس در سخن نسفته بهتر

قولی که مرا ملول سازد — خاموش که ناشنفته بهتر

تا میکده جای عارفان است — از زاهد و شیخ رفته بهتر

پیمان ، بخدای ناشناسان — اسرار مگو نگفته بهتر



کمال اجتماعی جندقی

کمال اجتماعی جندقی فرزند **سید حبیب‌الله** ازشاعران پراستعداد و معروف قومس محسوب است.

نامبرده متولدسال **۱۳۰۸** شمسی است، تحصیلات ابتدائی و دوره اول متوسطه رادر **شیرازومشهد** گذراند وسپس دردانشسرای مقدماتی به تحصیل اشتغال‌ورزید، پس‌ازفراغت از تحصیل بخدمت وزارت‌فرهنك درآمدو بشغل آموزگاری‌پرداخت.

آقای اجتماعی پس‌از چند سال خدمت در وزارتفرهنك در اختیار وزارت کار قرار گرفت وقریب چهارسال، در ادارهٔ مشاغل و کاریابی وزارتخانه مذکور بکار اشتغال داشت پس‌از آن‌مجدداً به وزارتفرهنك بازگشت ومدت یکسال دراداره نگارش وآماروزارتفرهنك مشغول خدمت بودواکنون مدت سه سال‌است که از طرف‌وزارتفرهنك دربنگاه‌ترجمه ونشر کتاب مأمور خدمت شده‌است.

وی علاوه برمشاغل دولتی مدیریت داخلی**مجله‌یغما** را برعهده دارد، دیپلم ادبی و ریاضی‌راگرفته ودوسال هم در دانشکده ادبیات به‌تحصیل پرداخته ولی‌بعلت پیش‌آمدهائی از ادامه تحصیل باز مانده‌است:

اینك نمونه‌ای چند از اشعار اوذیلادرج میشود:

یاری نمانده است

برباغ عمر نقش بهاری نمانده‌است	از گلشن شباب نگاری نمانده است
گلهای آرزو همه پژمرد ودردلم	برجا بغیرسوزن خاری نمانده است
ای‌آه سینه سوز برون‌آی از دلم	ما رادگر بسوزتو کاری نمانده است
گفتم‌که در بهار،جوانی‌کنم ، ولی	تا آمدم بخویش بهاری نمانده است
بردامن مراد من ای بخت بی‌نصیب	ازخاك‌کوی‌دوست‌غباری‌نمانده‌است
بی‌حاصلی‌نگر که مرا درفراق یار	حتی به سینه نالهٔ زاری نمانده است
خیل غزال‌رم‌کند ازگوشه و کنار	مارا به دل‌هوای شکاری‌نمانده است

قصهٔ ظلمات

بی‌طراوت بگذرد برمن بهار زندگانی
غنچه‌ای پژمرده بودم کودکی، اینهم جوانی

این بهار زندگانی بود، پیرم کرد، یارب
تا چه آرد برسرم تاراج وغوغای خزانی

ازشکایت گرچه لب را بسته‌ام، اما نگاهم
قصه‌های تلخ گوید با زبان بی‌زبانی

چرخ اگر یك لحظه میگردید برکام دل من
هم ازو میخواستم آن لحظه، مرگ ناگهانی

ای که می گویی حدیث شادمانیهای دنیا
یادم آمد قصهٔ ظلمات و آب زندگانی

دورنگی

هرگوشه‌ای زموی خود، آن مشکموی شوخ
رنگ سپید زد ، بگمانش قشنگ شد

گفتم که : ازتمام وجود تو ، موی تو
یکرنگ بود با همه آنهم دورنگ شد

بی‌نهایت

من شکوه زبخت خویش دارم
از دوست نمی‌کنم شکایت

چون «منحنی» ام من او «مجانب»
حالی عجب است این حکایت

خواهیم به وصل هم رسیدن
اما به کجا ، بـه «بی‌نهایت»

آسمان

زین گنبد نیلگون چه مقصود
ای صاحب عقل وصاحب هوش

چون خلقت این جهان غلط بود
ایـزد سرآن نهاده سرپوش

صحت سمنانی

علی صحت فرزند **شیخ محمدحسین** ازنوادگان مرحوم **شیخ الاسلام سمنانی** از پیگیران مشتاق شعر وادب سمنان واز شاعران خطه قومس بشماراست.

نامبرده درسال ۱۲۹۰ شمسی درسمنان چشم بدین جهان گشود، تحصیلات قدیمه را نزد اساتید زمان آموخت وپس ازمرك پدرش دكان دوافروشی آن مرحوم را به کتابفروشی تبدیل نمود، وی مدت ۴۰ سال است که درسمنان بکتابفروشی میپردازد، بغیراز سرودن اشعار فارسی مقالات تحقیقی نیز **درمجله گلهای رنگارنك** درمورد صرف ونحو وهمچنین ادبیات زبان سمنانی نوشته‌است.

منتخبی از آثار نظمی اوذیلا درج میشود:

غزل

خوش باش ایدل من با دلبر یگانه
در راه وصل جانان هرگز مجوبهانه

سرو سمن نشانی از قامت رسایش
وآن جوهر وجودش دریای بیکرانه

روزی زجلوهٔ خوددلخواه عالمم‌کرد
غارت نمود حسنش هستی‌ما شبانه

ورزو وبال من شد این هستی فسانه
باید که درنوردم‌قاموس وگاهنامه

گر از سپاه حسنت دل برده‌ای زعالم
دیگر چرا بپاشی در راه‌آب و دانه

ورد زبان ماشد شکر و ثنای حسنت
باشد زراه احسان برما دهی اعانه

یادی‌که کردی از ما لطف‌وصفا نمودی
دیگر چرا بجوئی هردم یکی بهانه

ازعشق‌روی جانان صحت غزل‌سرا شد
باشد که راه یابد برشاهد یگانه

چند بیتی از منظومهٔ شب شاعر

خاك

این تیره تراب قشر مانند
مقبول دل فرشتگانست

این خاك بود چوقلب امکان
خود مهدتمام‌انس وجانست

این خاك بود بسی مکرم
جولانگه ، پیمبرانست

این ساحت دلکش دل‌افروز
خودسردری از قلندرانست

☆☆☆

اینجاست مدار گاه گردون
این‌وادی لیلی‌است ومجنون

این‌مهد ابوالعلاوقیس است
وزبولفرج است‌و ابن‌خلکان

راسین وروسو شده پدیدار
هم جامی ومولوی‌و سلمان

هم سعدی‌و حافظ و نظامی
خاقانی و بوعلی وریحان

هم شیخ ابوسعید و بونصر
خواجو و علاءدوله سمنان

خودیافته پرورش‌ازاین‌خاك
زین،جوهرمعنی است‌ادارك

طاهریا

محمدعلی طاهریا از شاعران خطه قومس بشمار میرود،وی فرزند **حاج‌طاهر خان** سمنانی است که درصفحات گذشته درفصل مربوط به‌دوره قاجاریه دراین‌تالیف ضمن تشریح جریان جنك **ارشدوالدوله** باملیون ایران ازاوذکری رفت .

نامبرده‌درسال **۱۳۰۸** شمسی درسمنان متولدشده وتحصیلات ابتدائی‌ومتوسطه را در سمنان‌ودامغان‌وگرگان‌وساری بپایان آورد،سپس درفرهنك‌سمنان به‌شغل‌آموزگاری‌پرداخت واکنون درفرهنك دامغان اشتغال‌دارد .

مشارالیه در سال **۱۳۲۰** شمسی کتابی بنام **تذکره‌شعرای‌دامغان** در **۱۷۴** صفحه رقعی تألیف‌نمود وبچاپ رسانید.

غزل زیراز آثار برگزیده نظمی‌اوست:

جلوهٔ جانان

جان جان ماکه ازدنیا و عقبی اکبراست
هرچه‌ظاهر ترشودبازآن‌پری مخفی‌تراست
گرچه درعالم و جودش آشکارا شد، ولی
کنه‌او مخفی‌تر ازاسرار چرخ اخضراست
خیره گردد دیده ازدیدار قرص روی او
چون‌هزاران‌دفعه‌ازخورشید تابان‌انوراست
بی‌نیاز از عالم است وعالم از او آشکار
زانکه ذاتش مظهرعالم سراسرمظهر است
جز بآثارش نمی‌شاید که بشناسی بدهر
گرچه‌نبودخالی‌ازاوهرچه دربحرو براست
عالمی موجود باشد از وجود او ولی
او بخودموجود وعالم‌را سراسرمصدراست
هست او دارای کل‌و کل عالم‌گم در او
اومنزه از همه و زکل عالم اکبر است
هستی ما جلوهٔ هستی مطلق بیش نیست
بازگشت جلوه‌ها آخر بسوی داور است

نوبهار دامغانی

ابوالفضل عبدالهیان از شاعران و هنرمندان خوش ذوق و با استعداد قومس محسوب است .

وی درسال **۱۲۹۷** شمسی درقریه **فیروز آباد دامغان** بدنیا آمد ، پس از پایان تحصیلات ابتدائی‌ودوره متوسطه درسال۱۳۲۶ در دامغان بآموزگاری پرداخت وعاقبت در سال **۱۳۳۸** شمسی دارفانی‌را بدرود گفت.

نوبهارعلاوه برشاعری هنرمند خطاط نیز بود و خطهای نسخ و نستعلیق را نیکو مینوشت .

مثنوی زیرازآثار اوست :

مقام شاعر

گفت شیخی بشاعری دانا
که جنونست شاعری جانا
گفت شیخا درست فرمودی
در معنی بمعرفت سودی
نیست شك در کتابت مکنون
صحت کل شاعر مجنون
چه جنونی ، بفرق دشمن تاج
علما بر مودتش محتاج
چه جنونی ، مؤید گفتار
چه جنونی‌که نیست برکس عار
چه جنونی، سلاح راز ونیاز
بین عشاق و دلبر طناز
چه جنون ، تکیه‌گاه اهل ادب
مونس دردمند ، در دل شب
چه جنون ، پربها و بی‌آزار
طالب نقد او بهر بازار
این جنونست ، شمع محفل بزم
این جنونست زینت صف رزم
عقلا ، رو بسوی او آرند
فضلا آرزوی آن دارند
کس نگیرد بدین جنون خرده
غیر نابخردان دل مرده
بعد پیغمبران پی الهام
غیر شاعر بکس نشد الهام
روح‌شاعر ، زجمله خلق‌جداست
قلب شاعر، مقام سر خداست



افسر یغمائی

علی اکبر افسر یغمائی نواده میرزا ابوالحسن یغمای جندقی شاعر معروف از شاعران خوش‌ذوق و با استعداد قومس بشمار میرود.

وی در سال **۱۲۸۴** شمسی در قصبه **خور** جندق و بیابانك تولد یافت و پس از پایان تحصیلات ابتدائی و قدیمه در وزارت کشور بخدمت اشتغال ورزید ، نامبرده سالها در شهرستانهای **یزد و خراسان** بعنوان بخشدار انجام وظیفه نموده است . در حال حاضر بازنشسته‌شده و اکنون در شهرستان یزد اقامت دارد.

آقای یغمائی اهل مطالعه است وشعر خوب میسراید، اشعارش را جمع آوری کرده ولی هنوز بچاپ آنها مبادرت ننموده است

اشعار زیر از آثار نظمی اوست:

گفتهٔ حق

ای دل دانای حقیقت نیوش — پند بزرگان بکن آویز گوش
هرچه زهرکس‌شنوی، بیدرنگ — بازمگو ، تا نرود بر تو ننگ
ز آنکه بساگفت تنی بی فروغ — راست بود برخی‌وبرخی‌دروغ
هست‌دروغی‌که بود همچوراست — راست بسامثل دروغ وخطاست
پخته وخام ار توروایت کنی — کذب خود از گفته حکایت‌کنی
و انچه شنیدی همه را رد مکن — از در انکار بخود بد مکن
ز آنکه بساگفتهٔ حق رد کنی — گفتهٔ حق رد کنی و بد کنی
در بر هر شبهه توقف بجوی — راه هلاکت بضلالت مپوی
در رهٔ تحقیق بنه سخت گام — سکه ایمان و یقین زن بنام

غزل

هرآنکو زآتش هجران‌بسوزد — نیازی نیست کز نیران بسوزد
فراقت آتشی‌دردل بر افروخت — که‌ازیك شعله جسم‌وجان بسوزد

چو ازسوزدرون آهی برآید | ز برقش خرمن کیهان بسوزد
دل زاهد چوشد کانون تزویر | ز دودش دیده ایمان بسوزد
سرائی‌راکه شد بیگانه محرم | دروپیکر نه ، بل بنیان بسوزد
بخاکستر نهان تا چند آتش | که روزی کلبه وایوان بسوزد
فشان آبی برین آتش که ترسم | همه آباد تا ویران بسوزد
اگر نسرین گل سوریت بیند | بسان لاله در بستان بسوزد
شود مهر رخت گرپرتو افکن | چه غم گرزهره‌وکیوان بسوزد
گزیند کنج عزلت همچو افسر | هرآنکو زآتش هجران بسوزد

غزل

هرکه درعشق رخش، پاکدل ازسر گذرد | بی‌پر و بال زفرگاه ملك برگذرد
گذرد ازسر جان‌دل شودش خانهٔ عشق | خاك را باش، کز افلاك فراتر گذرد
نه همین بس که‌خودازکاربداندیشه‌کند | رهروآن است‌کزاندیشه بد درگذرد
نگذرد آنکه بپاس‌تن‌وجان اززرومال | کی تواند پی‌تسخیر دل از سرگذرد
آذربتگر از آذر نتوانست گذشت | بت شکن چون پسرآذر ازآذرگذرد
غم تردامنی ساده دلان شاید خورد | زاهدخشك چه‌غم آبش گرازسرگذرد
سود نابرده زسوداش‌زیان‌زایدبیش | هرکه را خامهٔ تزویر بدفترگذرد
آنکه دارای دمی‌گرم‌ودلی‌آزاداست | زیبدش عمر بزندان سکندرگذرد
ز صبا بوی محبت رسدت گربمشام | ازنسیمی است‌که برتربت افسرگذرد

صهبا یغمائی

حسن صهبا یغمائی فرزند **مرحوم عبدالله موثق دفتر** از شاعران خطه قومس بشمار است.

وی درسال**۱۲۸۸** شمسی در سمنان متولدشده ، تحصیلات‌ابتدائی رادرسمنان ودامغان وتحصیلات‌متوسطه وعالی‌را درتهران بپایان آوردوسپس در وزارت‌دادگستری‌مشغول خدمات قضائی گردید، نامبرده‌درمدت‌خدمت‌خود عهده‌دارمشاغل متعدد قضائی‌ازقبیل ریاست‌دادگاه استان ودادستانی بود.

در سال**۱۳۳۶** شمسی‌پس‌از انجام سی‌سال خدمت‌قضائی بنا بتقاضای‌شخصی بازنشسته شده واکنون درتهران بشغل وکالت اشتغال دارد.

آقای صهبا بیشتر حکایات گلستان سعدی رابنظم‌آورده وکتابی‌نیز بنام**راه‌اصلاح دادگستری** تألیف نموده وبچاپ رسانیده‌است.

نمونه‌ای از آثارنظمی‌اوبشرح زیراست:

گفتی که سخن مگو نشستم خاموش | گفتی مشنو، پنبه نهادم درگوش
گفتی‌که مبین دوچشم خود رابستم | گوئی‌که نفهمم،چون‌کنم‌چارهٔ‌هوش

داستان او

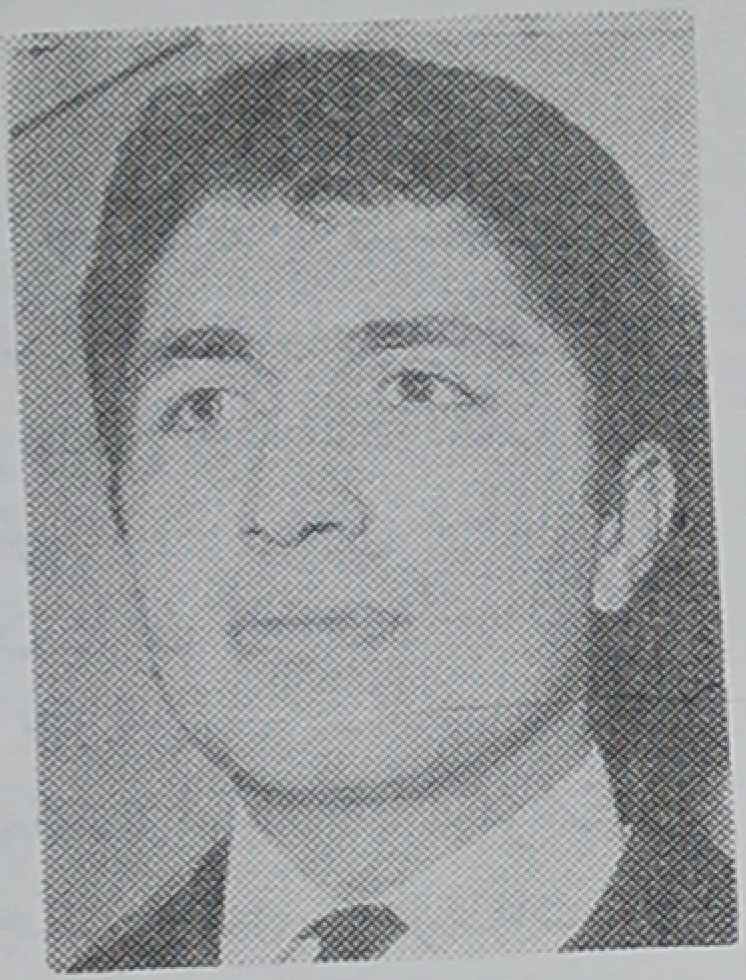
صد باردادمت قسم ای دل بجان او　　ناور دگر بخاطرمن داستان او
درحیرتم ازاین‌که چنان قصهٔ‌طویل　　گنجید چون بعمر قلیل‌الزمان او
ازخاطرم‌چگونه رود یاداوکه نیست　　چیزی بگرد من‌که ندارد نشان او
از بانگ جان خراش وجگرسوزمرغ شب　　گوئی بگوش میشنوم‌من فغان او
درنوبهار عمرگلی‌ریخت پربه خاك　　چون پیرهن به‌تن ندرد باغبان او
زودار بظاهر از برمن‌رفت‌مانده است　　جاوید بهرمن غم رازنهان او
گیرم نهان‌کنم غم دل هست آشکار　　پشتی‌که خم‌شده است زبارگران‌او
خوداوستاد فن‌زبان بود وایدریغ　　مفهوم هیچکس نشد آخرزبان او
صهبا صبور باش‌که ترسم‌فغان تو　　درگور هم بلرزه درآرد روان‌او

آلبوم عکس

بیاد عمر تلف‌کرده وقت خود دیروز　　تمام صرف تماشای عکسها کردم
بهرورق‌که زحسرت زدم بدفترعکس　　بخیره بود نگاهی که برقفا کردم
سفیرحافظه برهر صحیفه‌ام میخواند　　که درچه حال من اینکارراکجا کردم
گذشته راکه‌درآن بود نیك‌و بدمخلوط　　بنوك فكر یكایك زهم جدا کردم
زنیك زانکه نپائیده غصه‌ها خوردم　　زبد ازاین‌که بپا مانده ندبه‌هاکردم
چه نغمه‌هاکه بگوشم نواخت‌نای‌شباب　　چه ناله‌ها که بهرپرده بیصدا کردم
چه شامهاکه تبه در سرهوس دیدم　　چه روزها که سیه درپی‌هوا کردم
بهرنگه که دلم‌چشم مهرورزی بست　　بروی بود، دری از بلاکه وا کردم
بپای قامت هرگل‌که برفشاندم اشك　　بدست پرورشش خار جانگزا کردم
چه‌سهل‌عهد مودت شکست وتندنشست　　همانکه من‌به غمش‌جامه‌هاقبا کردم
گه مخاطره‌آنم‌شکسته خاطرخواست　　که سینه‌ها سپر او را بهربلا کردم
هزارچیزدگردیده دید ونتوان گفت　　به بحرفکر به قعری‌که من‌شنا کردم
به نقد عمر زبازار زندگی دیدم　　فسانه‌ای اسف انگیز من بها کردم
نبود سود زسودای زندگانی ومن　　به یاوه دفتر ایام را سیا کردم
نشان بسینه بجز تیر تهمتم ننشست　　بپایمردی اگرپشت جان دوتا کردم
کتاب چرخ ندارد زراستی بابی　　کجا حساب اگر من درست تا کردم
دراین دوروزه‌برآید مگرزصهباکام　　که آنچه رفته بناکامیش هبا کردم
مکن بدور زمان پیروی زمن‌فرزند　　که من بموی تو سرتا بپا خطاکردم

کاروان عمر

ای‌درتلاش‌نان بلب آورده جان عمر　　جزآب‌دیده، ما حضرت‌کو بخوان عمر
دانی‌که چیست نغمهٔ جانسوزمرغ‌شب　　بیدار شوکه رفت دوان کاروان عمر
تخم وفا بدور بهاران نداد بار　　زین‌کشته‌بدروی چه ثمردرخزان عمر
با چشم بسته تا که درونی بکار زار　　یك تیر برهدف نزنی ازکمان عمر
صهبا چو بادحادثه‌کشتی‌جان شکست　　دیگرچه میرسی تو بسودوزیان عمر



رامش دامغانی

مهدی ابراهیمی فرزند **حسن** از شاعران قومس بشماراست. وی‌در سال ۱۳۱۸ شمسی دردامغان‌متولدشده ، تحصیلات ابتدائی را درهمان شهرآموخت و برای ادامه‌تحصیل به تهران کوچید، تحصیلات متوسطه را دردبیرستان سعیدالعلماء تهران بپایان‌آوردو پس‌از آن بکارهای مطبوعاتی پرداخت درحال‌حاضر در روزنامه‌کیهان بعنوان‌عضو هیئت تحریریه مشغول کارمی باشد

نامبرده ازکلاس دوم متوسطه بسرودن اشعار فارسی اشتیاق داشت و درحال‌حاضر بااحساسی عمیق ودرونی‌پرسوز بسرودن شعرمیپردازد.

درزبان انگلیسی نیز تسلط کامل‌دارد.

چند بیت‌ازاشعار او ذیلادرج میشود:

شب‌آمدگرد غم برچهره‌ام ریخت — وجودم با غم و محنت‌برآمیخت

دود بر عارضم صبح و مساشك — چو شمعی گشته‌ام سرتا بپا اشك

نشسته اشك برمژگانم از درد — بتاب افتاده دردا جانم ازدرد

وجودم جمله مالامال درد است — دلم زین زندگی بیزاروسرد است

مکن زین بیشتر ای مرگ‌تأخیر — که از این زندگی سیرآمدم سیر

☆☆☆

چوخوش باشدکه ما را روزگاران — سر آید در کنار گلعذاران

«گرفتن باده با چنگ و چغانه» — بر غم چرخ و نیرنگ زمانه

نشستن در کنار لاله روئی — قیامت قامتی آشفته موئی

سیه چشمی زقید محنت آزاد — پری روئی، پری چشمی، پری زاد

گلندامی‌که چون در باغ آید — چو بلبل در نوا هرزاغ آید

مهی کز آتش عشقی توانسوز — نه از شامش خبر باشد نه ازروز

نهد پیوسته لب را بر لب من — برد از دل غم روزوشب من

☆☆☆

گذشت عمر با دلدار نیکوست — سرآید عمر اگر با یار نیکوست

اگر جان برخی جانان نباشد — همان بهترکه درتن جان نباشد

گرفتم عمر من ازصد فزون شد — فلك در پنجه قهرم زبون شد

گرفتم جفت با خورشید گردم
گرفتم آنکه چون دریای احمر
گرفتم آنچه میخواهد دل من
ولی با اینهمه دلشاد چون نیست
دلم چون لحظه‌ای بی‌غم نباشد
چه سازم عمر ازصد بیشتر را
مرا آنروز خاطر شاد گردد
شب وروزی که با محنت سرآید

بـه‌آب زندگـی جاوید گردم
روان گردد بسویم سیل گوهر
شود فی‌الجمله یکسرحاصل من
زمحنت خاطرم آزاد چون نیست
روانم دور از ماتم نباشد
نهال هستی پربار و بر را
که دل از بند غم آزاد گردد
همان بهتر بود هرگز نپاید

بیمارستان - مرداد ۴۲

افسوس

رفتی و بیاد تو خون‌خوردم وسرکردم
آنجاکه به خونریزی‌عشق‌توشبیخون‌زد
چون اشك زچشم غم درپای تو افتادم
اندوه‌که با اندوه عمری بسر آوردم
تا کس نشود آگه از راز دلم رامش

چون شمع، شب غم‌را با گریه‌سحر کردم
من جان بکف‌آوردم من سینه سپرکردم
چون‌ناله زچنگ‌دردسوی توگذرکردم
افسوس‌که با افسوس این‌عمرهدرکردم
گلگون،رخ‌زردخویش‌باخون‌جگرکردم

حبیبه عامری

بانو حبیبه عامری فرزند مرحوم‌سید **ابراهیم عمیدالسلطنه سمنانی** نماینده مردم سمنان و دامغان و شاهرود وجندق (ایالت قومس) در دوره اول مجلس شورایملی، از شاعران و هنرمندان خوش‌ذوق و با استعداد قومس بشمارمیرود.

این بانوی هنرمندازسال ۱۳۳۰ شمسی بکارشاعری پرداخته وجزوهٔ کوچکی از اشعار او بنام **افسونگر** درسال ۱۳۳۸ شمسی در ۹۵ صفحه طبع ونشرشـده، مجموعه دوم اشعار مشارالیها بنام **خلوت دل** درسال ۱۳۴۳ در ۱۵۱ صفحه رقعی چاپ شده است.

وی علاوه برشاعری‌مهارت خاصی در نقاشی دارد ونقاش چیره دستی‌می‌باشد.

بطوریکه در مقدمه مجموعه اشعارخود نوشته، بیش از صد تابلو از صحنه‌های مختلف طبیعت وزندگی مردم ترسیم نموده و در چند نمایشگاه هنری نیزشرکت جسته است.

بانوحبیبه در اشعار خود**حبیب** تخلص مینماید و در رباعیات اوکه قسمت اعظم اشعار وی را تشکیل میدهد، سوزوگداز خاطره انگیزی بچشم میخورد.

منتخبی ازآثار نظمی او ذیلا درج میشود:

سراب زندگی

همه بازیچهٔ عشقیم در این دیر خراب
دلبر اندر پی‌دل بردن و، ما در پی او
خاطرات تو و ایام وصال وشب هجر

همچو گل چند صباحیم بدوران شباب
اشك ریزان وپریشان وغزلخوان‌وخراب
برق آساگذرد در نظرم همچو شهاب

هرکسی طالب چیزیست که دل خواهان است
زاهد اندر طلب مسجد ومیخواره شراب

قاضی ومحتسب وعامی و فرزانه و شیخ
همگی طالب معشوق و می وچنگ ورباب

زندگی عشق وامید است ولی آخر کار
چون نظر نیک کنی جمله حبابست وسراب

حیف وصد حیف که درپهنهٔ دریای وجود
آرزوها همه بر باد رود همچو حباب

منعم از عشق تو کردند و ندانندکه کرد
ملک دل نرگس مخمورتو ایدوست خراب

سوخت در آتش سوزندهٔ عشق توحبیب
همچنان شمع که سوزدهمه درآتش وآب

کیستم من

کیستم من ؟ شعلهٔ لرزان شمعی بر مزار
کیستم من ؟ پر کاهی در میـان آبشار

کیستم من ؟ نغمهٔ سوزی زسازی دردمند
کیستم من؟ آهوی وحشی ولی پادرکمند

کیستم ، برق نگاه دیدهٔ پر مهر ناز
یادگاری مانده در دل ازنگاهی دلنواز

کیستم آوای جانبخش نی وچنگ ورباب
سایهٔ مژگان طنازی فریبا غرق خواب

کیستم من ؟ کاهن افسردهٔ دیری خراب
آرزوهائی زموج زندگی نقش بر آب

اخگری سوزان‌درون سینه‌یی پر التهاب
پیچکی از بادو طوفان خزان درالتهاب

رهنوردی خسته درصحرای بی‌نام ونشان
لالهٔ خونین دلی در کشتزار این جهان

شاخهٔ لرزان بیدی در کنار جویبار
قمری بشکسته بالی در میان شاخسار

کیستم ؟ رؤیائی از دوران ایام شباب
انعکاس ناله و آهی که مانده بی‌جواب

لذت شرب مدام و بوسه، هنگام وصال
تلخی ایام هجر ورنج و اندوه و ملال

کیستم بار گران رنج عشقی در نهان
آتش داغی فرو مانده بجا از کاروان

کیستم دیگر ، چه میدانم غمی افسانه‌یی
های های گریه‌یی از عاشق دیوانه‌یی

شاعری صورتگری سرتاپااحساس‌وشور
مؤبدی‌از شعلهٔ جاوید مهرش مانده‌دور

شعری‌از اشعار محزون ودل‌انگیز حبیب
در جفای دلبری طناز و یاری دلفریب

نگاه

مست و آشفته نظر بر رخ ماهش کردم
خواه ناخواه گرفتار گناهش کردم

آنقدردیده بدودوختم آنشب چون شمع
آب گردیده دلم بسکه نگاهش کردم

☆☆☆

در خلوت دل با تو نشستیم شب دوش
کردیم دمی غصه و اندوه فراموش

خورشید چو بنمود رخ از کوه دماوند
گشتیم ز نو با غم عشق تو هم آغوش

کشاورز دامغانی

آقای علی‌اصغر کشاورز فرزند **حاج رضاقلی دامغانی** از شاعران قومس محسوب است .

نامبرده درسال **۱۲۸۲** شمسی در مایان **دامغان** بدنیا آمد ، پس ازپایان‌تحصیلات در وزارت دادگستری مشغول خدمت قضائی گردید و مدتها در پست دادستانی و رئیس دادگستری انجام وظیفه‌نمود، اکنون در **گرگان** بشغل وکالت می‌پردازد ، ازآثاراوست:

سؤال کردم ، کز این سیاه کردن موی
پس از سپید شدن گو چه مدعا داری
جواب داد بتن کردمش لباس سیاه
که تا بمرگ جوانی کند عزاداری

سید محمد باقر طباطبائی

مرحوم سید محمد باقر طباطبائی سمنانی از هنرمندان بنام قومس بشمار میرود .

وی از نوادگان مرحوم **میرمحمدخان طباطبائی سمنانی** است که شرح حالش درفصل‌عارفان ودانشمندان این تألیف بیان شد .

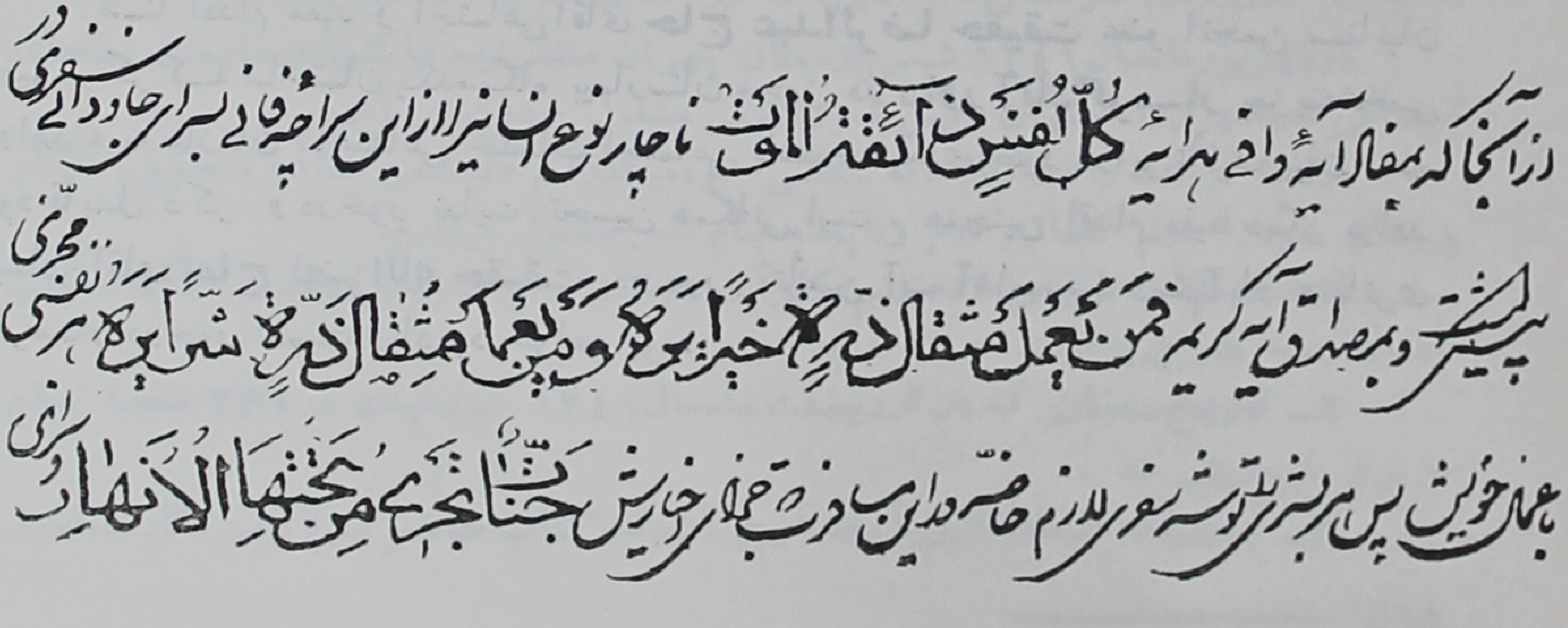
نامبرده-آثار ارزنده ونیکوئی ازهنرمندی خود در نواحی‌مذکور بجای گذارده،از جمله نقاشی نقش **رستم ودیو سفید** سردر دروازه شمالی ارك سمنان است که عالی ترین سمبل تاریخی‌نواحی‌کهن مشرق ایران بشمارمیرود.

همچنین کلیهٔ خطوط زیبای کاشیهای ساختمان‌ارك سمنان ودروازه‌های آن‌را که‌در حال حاضر فقط دروازه‌شمالی آن برجای‌مانده او نوشته و نقاشی‌های متعلق به‌آن نیز از ابتکارات هنری‌وی می‌باشد.

مرحوم مذکور علاوه برهنرخط‌ونقاشی درطبابت نیزدست داشت، بطوریکه در زمان حکومت**ضیاءالدوله** حاکم ایالت قومس دردوره قاجاریه قشون مقیم سمنان تاخراسان بنام فوج حشمت نامیده شده و مرحوم سیدمحمد باقر طباطبائی از طرف حاکم آن‌خطه بعنوان طبیب فوج‌مذکور منصوب وبنام**حشمت‌الحکماء** ملقب گردید .

ازتاریخ تولداواطلاع صحیحی دردست‌نیست، ولی‌تاریخ مرك او سال**۱۳۲۶ قمری** ثبت گردیده ودرامامزاده علی‌اکبرخوار مدفون شده‌است.

سطور ذیل نمونه‌ای از خط اوست که از روی یکی از اسناد قدیمه کلیشه‌شده است :



دیگر شاعران وهنرمندان باستعداد قومس که دراین تألیف ازآنان نام برده نشده بشرح زیرند :

مرحومان: ارم سمنانی - نشاطی‌خان دامغانی - خرم سمنانی - رونق سمنانی - فقیر سمنانی - تاراج یغمائی - آذری دامغانی - فولادی سمنانی خیام سمنانی - مقبل سمنانی - میرزاخلیل جراح - مخلص‌دامغانی - نایب‌الصدر سمنانی - معین‌الممالك عطائی - ناهید سمنانی - میرزانعیماسمنانی دکتر سیدابوالفضل معتمد هاشمی- محمدباقر نیری سمنانی - آقایان:ممتاز سنگسری - سیدابوالفضل قاضی شریعت‌پناهی - حبیب‌الله خسروانی- میرزا حبیب حرمان - سیدعلی شجاعی - رکن‌الدین معتمدی - ابوالفضل احمد پناهی (ملك) - افسانه یغمائی - پروانه یغمائی - مسعود داودی دامغانی - محمدرضا رضائیان دامغانی- پرویزیغمائی- شاهچراغی‌دامغانی - محمدعلی کشاورز دامغانی - عبدالحسین طالع یغمائی .

هنرمندان خطاط:

مرحوم میرزا حاجی آقاجامی سمنانی - مرحوم میرزا فرج‌الله ادیب هاشمی - آقای سید حسن سجادی طباطبائی مدیر کل دفاتر دادگاههای استان وزارت دادگستری و نوه مرحوم **سیدمحمدباقر طباطبائی سمنانی** هنرمند معروف‌که شرح حالش‌درصفحات گذشته بیان‌شد- **آقای نصرالله صدقی** رئیس دفتر اداره پست و تلگراف سمنان - **آقای شرر تیمورتاش نردینی** مقیم‌شاهرود.

اسامی مشاهیرقومس درحال حاضر که درصفحه ٤٦٥ ازقلم‌افتاده بشرح زیراست :

آقایان **سید محمد طاهری** رئیس‌کل دادگاههای استان وزارت دادگستری - **کاظم مصطفوی** فرماندار و معاون فرماندارکل سمنان - **هادی طباطبائی** قاضی دادگستری.

ضمناً اقدام مفید و اجتماعی‌آقای **حاج عبدالرضا حقیقت** عضو انجمن سمنانیان مقیم مرکز کـه ساختمان یکدستگاه بیمارستان مجهز در **داور آبادگرمسار** بهزینه‌شخصی واهداء به سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی باشد ودرجای خود دراین‌تألیف بیان نشده بود قابـل ذکر و درخور نهایت تحسین همگانی است . همچنین اقدام مفید دیگر برادر ایشان آقای **حاج نصرالله حقیقت** در مورد تأمین آب آشامیدنی رستم‌آباد و یاتری گرمسار درخور اهمیت ویادبود خواهد بود.



رفیع سمنانی

عبدالرفیع حقیقت فرزند مرحوم **کریم رفیع‌زاده حقیقت** متخلص به **رفیع** . نگارنده ومؤلف این کتاب .

تولدم درهشتم مردادماه‌سال **۱۳۱۳** شمسی درسمنان اتفاق‌افتاده، تحصیلات ابتدائی راتا کلاس چهارم در **مدرسه همت** و دوکلاس دیگر را در **دبستان سپهر** در سال۱۳۲۶شمسی بپایان آوردم، وپس از آن به سیرهٔ مرحوم پدر خود بکار داد و ستدوتجارت پرداختم.

ولی درهمان حال نیز بمطالعه وتحقیق دررشتهٔ تاریخ و شعر و ادبیات پارسی که اشتیاق وافری به‌آن داشتم مشغول بودم، بطوریکه از توجه و علاقه مفرط خود بمطالعه ازفعالیت وادامه، درکار دادوستد بازمیماندم . از طرفی همهٔ درآمد شخصی‌وارثیه پدری را صرف خرید کتابهای متعدد علمی وادبی وتاریخی‌میکردم، بهمین علت پس از چندی بتهران کوچیدم وبعنوان آموزگار درفرهنك تهران مشغول کارگردیدم . سپس داوطلب خدمت نظام وظیفه شدم .

دوران خدمت نظام را دراداره نظام وظیفه سمنان و دامغان شاهرود بکارهای اداری ودفتری پرداختم.

بعداز پایان خدمت مذکور درسال **۱۳۳۵** شمسی باستخدام **سازمان بیمه های اجتماعی** در آمدم ودرضمن‌مطالعه مداوم شبانه روزی درکتابخانه شخصی خود و تألیف و تصنیف، بادامه تحصیل دردوره متوسطه پرداختم ودوره اول‌متوسطه‌را بعنوان داوطلب متفرقه درسمنان، ودوره‌دوم متوسطه(رشته ادبی) را نیز درتهران بپایان‌آوردم.

درشهریورماه‌سال ۱۳٤۱ شمسی‌ازسمنان بتهران منتقل‌شدم واکنون‌درسازمان بیمه‌های اجتماعی شعبه‌شهرری، بعنوان رئیس اموروعمومی مشغول خدمت‌می باشم.

اوقات فراغت را درکتابخانه شخصی خودمیگذرانم ودرضمن مطالعه وتحقیق، افکار پریشان خودرا بنظم کلماتی خام وناپخته بنام شعر مشغول میدارم.

اشعارومقالات تاریخی وتحقیقیم‌اکثراً درمجلات ادبی کشور بچاپ‌میرسد، تألیفات‌چاپ شده‌نگارنده بشرح‌زیراست:

۱ـ تاریخ‌سمنان که در اردیبهشت ماه‌سال ۱۳٤۱ خورشیدی در **۲۴۰** صفحه بقطع وزیری طبع‌ونشر شد .

۲ـ بطوریکه درمقدمهٔ‌این‌تألیف شرح آن‌رفت **کتاب‌حاضر** نیزتألیف نگارنده‌است.

۳ . تاریخ نهضتهای ملی ایران در ۳مجلد وبالغ بر ۱۵۰۰ صفحه که بصورت سلسله مقالات تاریخی‌زیر عنوان **نهضتهای ملی ایران** در **مجله ادبی ارمغان** بچاپ رسیده و در آینده نزدیکی نسبت بطبع ونشرآن بصورت‌کتاب جداگانه اقدام خواهدشد.

آثار قلمی دیگری‌راکه در دست تهیه وتنظیم دارم وبرخی از آنهاآماده چاپ‌است. ذیلا بازگومیشود:

۱ـ قلعه‌ها وآتشکده‌های تاریخی ایران.

۲ـ تاریخ ایران. در دوران ماقبل تاریخ.

۳ـ سیری درکلیات اشعار اقبال لاهوری.

۴ـ برگزیدگان شرق (عارفان ، دانشمندان ، شاعران، هنرمندان ، وزیران و بزرگان‌کشورهای آسیا).

۵ـ برگزیدگان تاریخ در۳ مجلد بزرگ.

۶ـ جغرافیای تاریخی مفصل ایران در ۴مجلد بزرگ.

اینک‌چند نمونه ازآثار نظمی‌خود را نیز ذیلا ازنظرخوانندگان‌این‌تألیف‌میگذرانم:

بادهٔ بی‌شیشه

دل من، از نم آن بادهٔ بی‌شیشه خوش است
فارغ از کینه واندر غم اندیشه خوش است
روز و شب پیشه دل دادن شرح غم اوست
با هزاران هنراین‌دل، بهمین‌پیشه خوش است

قلب پاك

نابخردان که رتبت ما آرزوکنند
باید نخست سوز دلی جستجوکنند
ازکسوت دوروئی‌ونخوت‌بدرروند
با قلب پاك جانب میخانه روکنند
پیمانه‌ای زبادهٔ وحدت بسرکشند
وزخون دل بشوق عبادت وضوکنند
فکری بجزسعادت مردم نپرورند
وز بسط علم درهمه جاگفتگوکنند

غم همنوع

چرا در زندگی خرم نباشیم
چرا با دوستان همدم نباشیم
چرا هرفرصتی‌پیش‌آید ازعمر
درآن فرصت بفکرهم نباشیم
بهنگام نیاز و بی‌نیازی
چرا همدم، چرا محرم نباشیم
روا نبودکه ما با نام انسان
بزخم بیکسان مرهم نباشیم
غم همنوع خور، گرآدمی تو
که بی‌این غم، یقین‌آدم نباشیم

تضمین غزل مولانا اقبال لاهوری

عاشقان مژده‌که شوریده سری پیدا شد — از طربخانهٔ جان نغمه‌گری پیدا شد
عقل درشبهه، کـه پیغامبری پیدا شد — (نعره زد عشق‌که خونین جگری پیدا شد
حسن لرزیدکه صاحب نظری پیدا شد)

شوق پیکار ز بیداد محیط دیجور — در تلاش شرری بود به شهر لاهور
کرد ، ازطالع فیروز چواقبال ظهور — (فطرت آشفت‌که ازخاك جهان مجبور
خودگری ، خود شکنی ، خود نگری پیدا شد)

عقل ، در دید نهان بودگرفتار جدل — فکر در وهم درافتاد ونشد مسئله‌حل
شهپر عشق چو شد ره‌سپر دشت امل — (خبری رفت زگردون بشبستان ازل
حذرای پردگیان ، پـرده دری پیدا شد)

شوق تکوین و تکامل بـدرون ذرات — جنبش پرشرری کرد بجولانگه ذات
تا عیان شد رخ پیکار بدشت ظلمات — (آرزو بی‌خبراز خویش بآغوش‌حیات
چشم واکـرد و جهان دگری پیدا شد)

شاعری‌گفت‌که با شوق دویدم همه‌عمر — ازرهٔ ذوق دراندیشه چمیدم همه عمر
عاشقی‌گفت‌که باسوزجهیدم همه عمر — (زندگی‌گفت‌که درخاك تپیدم همه‌عمر
تا ازاین‌گنبددیرینه، دری‌پیدا شد)

ارمغان سفر بسطام و خرقان

برمزار بایزید بسطامی

برمزار پیر بسطام‌آمدم، با صد نیاز — از شرار عشق اوکردم بیکدم‌صد نماز
بی‌نیازم بعدازاین ازحشمت دنیای آز — خورده‌ام‌چون بادهٔ‌شوقی‌از آن‌دریای‌راز

در مکتب شیخ‌ابوالحسن خرقانی

بعد الهام از روان پیر عرفان بایـزید — جان بی‌تابم زمشتاقی سوی خرقان‌کشید
پای دل‌تا بردیار شیخ خرقانـی رسید — گوش‌جان این‌گفتهٔ بس‌نغزو بی‌پرواشنید
کای مریدان: هرکه آیداین‌سرا نانش‌دهید — دین‌وآئینش مجوئید وغمش برجان‌خرید[1]
آفرین‌بادا، براین مکتب‌که بی‌شك قـرنها — چشم‌گیتی این‌چنین الفت بدورانها ندید

☆☆☆

بعد عمری عاشقی با سوزجان‌همدم شدم — غرق دریای حقیقت‌گشتم ومحـرم شدم
غوطه‌ها خوردم به یم تالایق‌آن دم شدم — چون نظرکردم بخودآشفته ودرهم شدم
عاقبت اندر تلاش پرخروش زنـدگـی — ازنمود چون حباب خودخجل دریم‌شدم[2]

۱ــ هرکه دراین سرا آید، نانش دهید وازایمانش مپرسید .
(ازسخنان شیخ ابوالحسن خرقانی)

۲ــ حباب واربرای نظارهٔ رخ دوست — سری‌کشیم ونمودی کنیم وآب شویم
(ادیب پیشاوری)

فرمان زیر بمناسبت سرودن قصیده میلاد ولیعهد بنام نگارنده صادر شده است:

دفتر مخصوص شاهنشاهی.

۷۰۵۷
۴۰/۸/۳۰

آقای عبدالرفیع حقیقت رئیس دفتر سازمان بیمه های اجتماعی سمنان

نامه مبنی برعرض شادباش بمناسبت ولادت با سعادت والاحضرت همایون ولیعهد بضمیمه قصیدهٔ که دراین مورد سروده اید ازشرف عرض پیشگاه مبارک ملوکانه گذشت، اشعار روان و حسن بیان واحساسات صمیمانهٔ شما موجب مسرت ورضایت خاطر خطیر شاهانه گردید.

رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی

میلاد ولیعهد

ای دل سرور و وجد ترا جاودان رسید — یعنی شراب وصل بتو، بی کران رسید
مستی نما و بیخودی آغاز کن که دوش — از بام عرش مژدهٔ جان جهان رسید
پیک نشاط نغمهٔ شادی نواخت باز — گنج مراد برکف تو شایگان رسید
این شادی و نشاط نه تنها از آن تست — خرد و کلان بوجد که میر زمان رسید
نورامید پردهٔ حرمان زهم درید — خورشید بخت جلوه کنان بی عنان رسید
فریاد شوق غلغله برپا نموده است — بانگ طرب زخاک بهفت آسمان رسید
گفتم: زچیست اینهمه شور و نشاط و شوق — گفتا بنوش باده که بخت جوان رسید
آن آرزو که دردل ملت نهفته بود — امروز جلوه گر شد وجانان بجان رسید
از بوستان پرگل و ریحان پهلوی — نیکو گل خجستهٔ دوران عیان رسید
امروز آفتاب فلک پرطراوت است — چون وارث یگانهٔ تاج کیان رسید
چشم فلک ندیده چنین شور واشتیاق — از بهر آنکه افسر شه زادگان رسید
صد تهنیت بملت ایران زمین که باز — شاهنشهی زکنیهٔ شاهنشهان رسید
این نادر زمانه کز وجشنها بپاست — نامش رضا، کوروش برایش نشان رسید
گفتا رفیع از پی روز ولادتش — از صلب شاه خسرو صاحبقران رسید
درسال سیصد وسی و نه، بعد یکهزار — روز نهم بماه ابان دلستان رسید

نازک اندیشی

یاد آن ایام کز غفلت مجالی داشتیم — در غم جانان برؤیا شور وحالی داشتیم
نی بسر سودای نامی زین جهان پر زننگ — نی بدل امیدی از هر بدسگالی داشتیم
فارغ از قیل ومقال زندگی باشوق وشور — روز شب درکوی اوقیل و مقالی داشتیم
طبع مادرنازکی کرد اقتدا بر موی او — با خیال موی او نازک خیالی داشتیم
تو سن اندیشه اندر پهنه پرسوز عشق — در تکاپو بود و، ماشوق وصالی داشتیم

قسمتی‌ازقصیده‌ای که‌بمناسبت تولد دخترم **ترانه** در دوازدهم آذرماه **۱۳۴۲** سال شمسی (روز تولد او) سروده‌ام :

ارمغان آذری

آذر شوقی مرا در ماه آذر در گرفت
قلب بی آوای من آوای خود از سر گرفت
نغمه‌ای‌ازچنگ گردون خاست باصدها خروش
مرغ طبعم در هوای عشق جانان پر گرفت
گوشه ای از پردهٔ رنگین دوران شد پدید
ذره ای از شوق هستی جنبش و پیکر گرفت
جلوهٔ حق شد عیان از ماوراء دشت وهم
پهنهٔ اندیشه از آن جلوه بس گوهر گرفت
صحنه ای افزوده شد بر صحنه های زندگی
چشم دل زین صحنه آری، جلوهٔ دیگر گرفت
جلوه‌ای‌نیکو، نشاطی‌خوشتر ازهرعیش‌و نوش
شد نصیب‌دل، دل ازآن ارمغان ساغر گرفت
ساقی عشق و وفا خوش ساغری دادم بدست
بزم عشق و زندگی در دیده ام زیور گرفت
زیور عمرمن از فرمان تکوین شد عیان
آذر شوق من از افسردگی کیفر گرفت
ابر بیم و انتظار از آسمان عشق رفت
اختری رخشان ز میدان افق سر بر گرفت
تیرگیها محو شد، افسردگیها شد سرور
نخل امیدم ز آب وجد، برگ‌و برگرفت
ساحل امیدی اندر بحر حرمان شد پدید
طالع بخت من از فرخندگی اختر گرفت
چنگ گردون نغمه‌ای بهر دل شاعر نواخت
شاعر از افسونگری آن نغمه را در زر گرفت
زر شعرآن نغمه را زیبا و جاویدان نمود
روح شور انگیزشعرآهنگ جان پرور گرفت
هاتف غیبم ندا درداد کای عبدالرفیع
دست شوقت ساغری از ساقی‌کوثر گرفت

مشتاق کمند

لولی وش ماه منظر من — با عشوه گذشت از برمن
برقی زنگاه پر فروغش — برجست وبسوخت پیکر من
ازخندهٔ لعل چون عقیقش — خون‌شد دل زار ومضطرمن
از دیدن ساق مرمرینش — افتاد زکار مشعر من
دیوانه شدم زشوق مویش — مشتاق کمند شد سر من

یاد آن شب

یاد آن شب که مست و بی پروا
فارغ از غم کنار هم بودیم
راه بس دور آرزو ها را
با قدمهای شوق پیمودیم

☆☆☆

یاد آن شب که تشنهٔ لذت
بسکه خوردیم باده فرسودیم
روی بال فرشتگان وصال
سینهٔ شوق را بهم سودیم

☆☆☆

یاد آن شب که بی‌حجاب خیال
زنگ غم از عروق بزدودیم
فارغ از این جهان محنت زا
دامن نام و ننگ آلودیم

مست سر انداز

درمعرکهٔ الفت ما عاشق جان بازیم
درحلقهٔ میخواران مامست سراندازیم
درقدرت و درشوکت هر کس بکسی نازد
توحشمت ماهستی، ماهم بتو مینازیم
توشمع وجود ما، ماوالهٔ روی تو
پروانه‌صفت دائم‌در گرد تو پروازیم

ذوق مستی

ذوق مستی بمرد در من هست
بسکه از هجر کوبکو رفتم
وه که مستی جاودان هشتم
وزپی جرعهٔ سبو رفتم

آیت حسن

هوس‌انگیز و دل‌آرا وملك کرداری
بین خوبان جهان نخبه وهم سالاری
آرزو نقشی و،جان‌بخشی و،رؤیا انگیز
اینهمه لطف عزیزا به که می‌پنداری؟
یك جهان لطفی ویك پارچه آئین کمال
فخر برعرش‌کند آنکه تواش دلداری
راستی‌آیت حسنی و وقاری و جلال
از وقارت نشود کم، چومرا بگماری
لیك با اینهمه شایستگی حسن وغرور
کی‌تو‌یادی زمن بیکس ودلخون داری
وه‌که باآن همه‌خوبی ودل‌آرائی‌وحسن
بهراین‌عاشق‌شوریده چه حسرت باری
با وجودیکه شدی شهره بعشق‌تو رفیع
می‌ندانم زچه از شاعرخود بیزاری

آتشکدهٔ عشق

سوداگر آتشکدهٔ عشق، نه آزیم
دائم، زلهیب دل آشفته گدازیم
ازحرمت‌آن آتش سوزان و مقدس
با سینهٔ چون‌آینه در رازونیازیم
گرساغرما پر بود ازخون دل‌ماست
زآن باده‌وضوساخته درعین‌نمازیم
درمحفل یاران وفاپیشه چوشمعیم
در نزد حریفان کهن محرم رازیم
آسوده زآشوب مقامیم بدنیا
چون بندهٔ‌عشقیم، ازآن سربفرازیم
در معرکهٔ عشق زجان می‌نهراسیم
گر سر بره دوست‌نبازیم‌چه بازیم
با داغ غم عشق رفیعا بهمه عمر
درسوز وگدازیم و سرعجزنبازیم

بیاد گذشته

یاد آن کوچه و آن خانه و آن یار بخیر
یاد آن لعبت افسونگر عیار بخیر
یاد آن غلغله و شیون و شور و فریاد
که مرا بود ، بمیعادگه یار بخیر
یادآن خونجگری باد، که از فرط نیاز
میزدم بوسه بخاك در دلدار بخیر
نه غمی بود مرا در دل و نی سایهٔ رنج
یاد آن بی خبریهای سبکبار بخیر
آتشی بود مرا در دل ورخشان بودم
یاد آن آتش پرسوز خوش‌آزار بخیر
نغمه ها دردل من‌بود ز تاب و تب عشق
یاد آن نغمهٔ جانسوز گهر بار بخیر
شوق‌وشوروشرری‌داشتم افسوس‌که رفت
ز آنهمه شوق شرر بارکه شد پار بخیر
حسرت دربدری‌کشت مرا،وای که نیست
یاد آن ، دربدری در ره پیکار بخیر
دربدر بودم وخرم بری ازمال و مقام
یاد آن بی ثمری ، بر سر بازار بخیر
فرصتی‌داشتم‌از غفلت دل،حیف که شد
فرصت‌وغفلت آن روز، دوصدبار بخیر

آئینهٔ صفا

من واله اندیشهٔ مردان خدایم
در گلشن جان بینی اگر نغمه سرایم
آشفتهٔ هرنکته ای از گفتهٔ جانان
دیوانهٔ هر شعلهٔ پروانه ربایم
زان شمع جهانسوز ، نواگستر دهرم
زان سوز خوش آزار بسوز و بنوایم
بیهوده نباشد ره تحقیق سپارم
افسانه نباشد که درین شوق فدایم
در راه وفا پای، ز سر می نشناسم
با داغ غم عشق در این ره بصفایم
مفتون رخ لالهٔ حمر است دل من
دل بستهٔ آتشکده مهر و وفایم
شیدای نظر بازی عشاق ضمیرم
جان باختهٔ ساحت اندیشه و رایم
از راه جفاگر دلم آزرد حریفی
آئینه صفت زود فراموش نمایم
ای دوست‌ببد طینت وبدخواه بگومن
فرزانهٔ بی کینهٔ از بغض جدایم
بس‌کن دل‌آشفته ازاین‌گفتهٔ پر سوز
این‌خون‌جگری بس‌که خودانگشت نمایم
از سوز درون‌گرچه رفیعم بجهان، لیك
پروانهٔ پر سوختهٔ بی سر و پایم
با سینهٔ پرسوز و دلی شعله‌ور ازعشق
برچهرهٔ گردون به تجلی و جلایم

ترا میپرستم

نگارا تو را من زجان می‌پرستم
چو عاشق برویت زروز الستم
بمن‌گفته بودی زچه شاد ومستی
توئی ساغرم ، از نگاه تو مستم
زهردام حسنی چه آسان بجستم
کمند تو را خود بگردن ببستم
زسنگ جفایت زپا اوفتادم
ولی از ترحم نگیری تو دستم
پروبال من بود وخوش میپریدم
زپیکان عشق تو در خون نشستم
بآزادگی نغمه ها میسرودم
کنون باکه گویم اسیر تو هستم
بنزد خلایق رفیع وعزیزم
بنزدت ندانم زچه خوار و پستم
شنیدی اگر مذهبی من ندارم
توئی مذهبم من ترا میپرستم

۲ر۱۲ر۳۷

خاطرهٔ زلف یار

هرگز ازخاطرم آن زلف پریشان نرود — نقش سیمای تواز مردمك جان نرود
گرچه ازعشق توشد دربدری حاصل ما — با همه دربدری دل پی سامان نرود
حاصل دربدری سوزجهان بین من است — کس جهان‌دیده چوشددرره دونان نرود
ایکه ازعشق توما را غم فردائی نیست — آرزوی توزدل با غم و حرمان نرود
دل زپیچ وخم گیسوی تودرتاب و تب است — جان بیتاب من از درد بدرمان نرود
ایکه تو قافیه پرداز من وشعر منی — جز بشوق تو مرا نغمه بپایان نرود
گفت وخوش گفت، بیادسرزلف تورفیع — هرگزاز خاطرم آن زلف پریشان نرود

تشنهٔ دیدار

تشنهٔ دیدار اوست، دیدهٔ خونبار من — عاشق بالای اوست، بخت نگونسار من
نقش رخش میکشد، چشم بره مانده‌ام — صورت نایاب اوست منشاء پندار من
وصف جمالش مرا، جان بنشاط آورد — نام روانبخش اوست، مرجع اذکار من
شوق وصالش نمود، فارغم از هرغمی — آتش سودای اوست جلوهٔ رخسار من
با همه مهجوریم فیض تقرب نگر — یاد رخش وصل جان، ذکرغمش یار من
جز نمك حسن او، مرهم زخمم نشد — قهر جهانسوز اوست چارهٔ دشوار من
با گل عشقش مرا، نیست نیازی به گل — پردهٔ خونین دل، گلشن وگلزار من
میرسدم دمبدم وجد وسروری زعشق — شعلهٔ عشقش بود شمع شب تارمن
گو تو رفیعا بغم، نزدمنت راه نیست — زانکه جهان پرتویست ازرخ دلدارمن

فصل بیست و ششم

زبان قومس

در کتابهای جغرافیائی قدیم مانند **صورت الارض ابوالقاسم بن حوقل** و **احسن التقاسیم مقدسی** و **مسالك الممالك اصطخری** وغیره از زبان ولهجه مردم نواحی قومس سخن رفته است.

در کتاب . **احسن التقاسیم** راجع بلسان اهل قومس و جرجان مطالبی نوشته شده، بدین مضمون که درزبان مردم قومس وجرجان هاء هوز مانند (هاده) و (هاگی) استعمال میشود واین زبان بزبان دیلم شبیه و نزدیك است.

شادروان ملك الشعراء بهار در جلد دوم کتاب **سبك شناسی** مینویسد:

پیشاوند (هاء) برسرافعال چون (هاگیرم) (هاگرفت) وغیره یادگار لهجه محلی رازی است که درپهلوی شمالی ودر ولایات اطراف **ری** و **شهمیرزاد** و **سنگسر** معمول بوده ومیباشد .

درجای دیگر کتاب مذکور نوشته‌شده که: استعمال پیشاوند(ها) بر افعال مکرر مثل (هاگیر)و(هاده) وغیره‌مربوط بلهجه‌جنوب‌طبرستان ومردم **سمنان** و **شاهرود** و **قومس** قدیم بوده است .

بطور کلی دربین زبانهاولهجه‌های نواحی مختلف قومس فقط زبان سمنانی اصالت خود را تاکنون محفوظ داشته و زبان مردم سایر نقاط مانند دامغان‌وشاهرود در حال حاضر فارسی است وبزبان‌مردم خراسان بیشترشبیه‌است،ضمناً اهالی‌دامغان وشاهرود درموقع تکلم قدری کشیده تراز حدمعمول صحبت‌می‌کنند .

اما در مورد زبان سمنانی تحقیقات دقیق وعمیق‌وارزنده‌ای‌ازطرف محققان ایرانی‌و خارجی بعمل آمده وکتابهای متعددی نیز درباره آن نوشته‌شده‌است، ازهمه مهمتر تحقیقات **استاد کریستن‌سن دانمارکی** است وپس‌ازآن‌تحقیقات قابل‌تقدیس آقای‌دکتر **منوچهر ستوده** استاد دانشگاه تهران می‌باشد.

آقای دکترستوده پس‌ازسالها تحقیق ومطالعه نسبت به تألیف **فرهنگ سمنانی- سرخه‌ای - لاسگردی، سنگسری، شهمیرزادی** اقدام نمود وکتاب‌مذکوردرسال ۱۳۴۲

شمسی در ۴۲۶ صفحه بقطع وزیری از طریق دانشگاه تهران طبع ونشر شد، دراین کتاب کلیه لغت‌های متداول زبان سمنانی وهمچنین اصطلاحات وازهمه مهمتر ودقیقتر اسامی وطرز بازیهای متداول بین بچه‌های سمنان بطور دقیق مورد بحث و توجه قرار گرفته است، درمقدمه کتاب مذکورچنین نوشته شده :

سمنان

کانون یکی ازلهجه‌های اصیل

کاروانی که به‌قصد **خراسان ازری** قدیم بیرون‌میرفت، پس‌از گذشتن ازحاشیه‌شمالی دشت ورامین به **سردره‌خوار** می‌رسید، وبعدازپیمودن دشت**خوار** ورسیدن به سامان شرقی آن به بخش جغرافیائی(کومش) قدم می گذاشت وتاحدودشرقی بسطام دراین بخش راه‌می پیمود،

کومش که جغرافی نویسان عرب زبان‌آنرا**قومس** می خواندند باریکه‌ای است از آبادانی که شمالش آخرین رشته‌های جنوبی البرز وجنوبش حاشیهٔ‌شمالی کویرمرکزی ایران‌است.

راه‌خراسان ازقدیمترین ایام تا امروزازجنوب غربی این‌بخش به‌شمال شرقی‌آن‌ادامه دارد ، وکسانیکه‌این‌راه را می‌پیمایند‌به‌ترتیب‌از: قشلاق، (مرکزخوار)، ده‌نمك، عبدل‌آباد، دامغان، مهماندوست، ده ملا، میگذرند وبه‌بسطام می‌رسند.[1]

اگر رهگذری به لهجه‌های‌محلی این آبادیها گوش‌فرادهد، متوجه خواهدشد که‌زبان ساکنان جنوب غربی این‌بخش به‌زبان‌مردم ری‌نزدیك است‌وزبان اهالی شمال شرقی آن‌با زبان مردم خراسان بیشتر ارتباط دارد، فقط‌اهالی‌سمنان ودهات‌اطراف آن‌لهجه‌ای‌مشخص دارند که نه تنها ازنظر تلفظ بلکه ازلحاظ‌اشتقاق وریشه شناسی هیچگونه شباهتی‌میان لهجهٔ ایشان ولهجهٔ همسایگا نشان نیست ، نگارنده (دکتر ستوده) این منطقه را **جزیرهٔ لهجه های سمنان** خوانده است و معتقد است که این سرزمین کانون یکی ازلهجه‌های اصیل ایران است.

اگر سمنان‌رامرکز این لهجه بدانیم**سرخه** درچهارفرسنگی مغرب سمنان‌و**لاسگرد** در دو فرسنگی‌مغرب سرخه واین‌هردوبر سرراه خراسان قراردارند ، **افتر وراوانه** از آبادیهای شمالی سرخه و **دوروان** ، **ایج** ، **امامزاده عبدالله**، **امامزاده محمد زید وجوین** جزء آبادیهای شمالی لاسگرد به‌شمارند. **سنگسر** درسه فرسنگی شمال سمنان و **شهمیرزاد** دریك فرسنگی‌شمال سنگسر، **بیابانك** و **رکن آباد** و **صوفی آباد** و**خیر آباد** از آبادیهای جنوبی سمنان اندولهجهٔ ساکنان این چهار قریه بالهجهٔ مردم سمنان اختلاف فاحشی ندارد.

طالب آبادودرگزین هم از آبادیهای شمالی سمنان هستند و در همین جزیرهٔ لهجه قرارمیگیرند.

در سال هزاروسیصدوبیست‌وپنج که نخستین بار به مطالعهٔ لهجهٔ شهرسمنان پرداختم

۱ـ امروزبه جای بسطام به شاهرود وارد می‌شوند.

متوجه‌شدم که تلفظ ساکنان محله‌های **شاجو** و **کوشمغان** و **کدیور** با تلفظ سایر محله ها کم‌وبیش اختلاف دارد. ابتدا قصدداشتم که‌هر لغت را به‌نام محله‌ای که از زبان اهالی‌آن شنیده‌ام ضبط‌کنم ، ولی پس از کمی مطالعه به اشکال‌کار برخوردم و تا این پایه دقت را درکار خودلازم ندانستم و از این تصمیم صرف نظر کردم ، به لهجه های ساکنان **افتر** و **اروانه** و **دوران** **وایج** و **امامزاده عبدالله** و **امامزاده محمد زید** و **جوین** نیز نپرداختم زیرا بواسطه همجواری این آبادیها با آبادیهای جنوبی فیروزکوه نیمی‌از لغات آنان با لغات گیلکی فیروزکوه آمیخته‌شده بود.

مطالعهٔ لهجهٔ آبادیهای **بیابانك** و **رکن‌آباد** و **صوفی آباد** و **خیرآباد** راهم لازم‌ندیدم، زیرا بالهجهٔ مردم سمنان زیاد اختلاف نداشت.

آبادیهای **طالب آباد** و **درگزین** راهم ازحدود مطالعهٔ خود بیرون گذاشتم و فقط کوشش خودراصرف گردآوری لهجه‌های **سمنان** و **سرخه** و **لاسگرد** و **سنگسر** و **شهمیرزاد** کردم ، اگر توفیق رفیق گردد دامنه مطالعهٔ خودرا وسعت خواهم داد وبه سایر آبادیهای این بخش که تاکنون بدانها نپرداخته‌ام خواهم پرداخت.

در آغاز کار برآن بودم که برای هر یك از لهجه های آبادیهای نامبرده دفتری جداگانه ترتیب‌دهم، اما پس‌از سفرچهارم در سال هزاروسیصدوسی‌وسه که تقریبا گردآوری لغات وتحقیق در اصطلاحات و امثال واشعار محلی بپایان‌رسیده‌بود، به‌این نکته بر خوردم که ساکنان این**جزیرهٔ لهجه** با اینکه از نظر تلفظ لغات، اختلاف فاحش دارند ، باطناً بیشتر لغاتشان از لحاظ ریشه و اشتقاق بسیار به یکدیگر نزدیك است، ازاینرومفردات این پنج لهجه را به یکدیگر درآمیختم ودریك‌دفتر آوردم، تا مورداستفاده‌دوستداران‌لهجه‌شناسی تطبیقی نیز قرار گیرد.

ممکن است پاره‌ای از خوانندگان برمن خرده بگیرند و بگویند که لغات ساکنان شهمیرزاد نیز با زبان طبری آمیختگی دارد و عده‌ای ازساکنان این‌محل به‌این زبان‌آشنائی دارند، از اینرو نباید جزء آبادیهای این **جزیرهٔ لهجه** به شمار آید ، نگارنده این آمیختگی را امری عرضی میداند، زیرا ازسالهای پیش بیست‌وپنج تاسی درصد اهالی‌برای دادو ستد به‌آمل و بابل میرفته‌اند وبدون شك این رفت و آمد درتغییر یاورود لغات تازه مؤثر بوده است وگرنه میان **شهمیرزاد** و **پاجی** و **میانه** که نخستین آبادیهای جنوبی **دودانگه** است.

بیش از ده فرسنك فاصله است وازراهی کوهستانی و بسیار دشوارکه **از چاشم** و گردنهٔ**زرنگیس** میگذرد، ممکن‌است‌میان این‌دونقطه گاهگاهی ارتباطی بر قرار شده‌باشد بنابراین، همجواری‌که امری اضطراری وعلتی طبیعی است در تغییر این لهجه موثربوده است .

گذشته از این، لغات تغییر یافتهٔ این لهجه زیادنیست ونگارنده در گرد آوری‌لغات شهمیرزاد به پیرانی‌که ازمحل بیرون نرفته بودند تکیه‌کرده است.

احتمال دارد گروهی‌دیگر باوارد کردن لهجهٔ سنگسری‌دراین «جزیرهٔ لهجه»مخالف باشند وبگویند سنگسریان‌ازهر نظر باهمسایگانشان اختلاف‌دارند سنگسریان‌نه به‌شهمیرزادیان

شباهت دارند نه به سمنانیان . قدرت و استقامت سنگسری ، شهامت و جسارت او، زندگی صحرانشینی وبیابانیش نشان میدهد که اینان اختلاف بسیار با اطرافیان خود دارند. آیا نمیتوان گفت که ساکنان این محل از جایی دیگر به اینجا آمده‌اند یا آورده شده‌باشند ؟

بنظر این جانب این گفتار صحیح نیست، زیراسنگسرچنانکه ازنامش پیداست بر سر سنگ بنا شده است، جائی بسیار کم آب‌است ودرختان این محل رابه آسانی میتوان شمارش کرد، زمینهای کشت آن‌هم‌محدود ومعدود است. کسانیکه در این محل زندگی میکنند ، مجبورنداز راههائی غیر ازکشاورزی‌لقمه نانی‌فراهم آورند،ازاینروااهالی‌سنگسر به‌گله‌داری پرداخته ودراین‌کار هم بسیار ماهر وورزیده شده‌اند، قشلاقشان حاشیه شمالی کویرازجام و دوزهیر تا بیرجند و قاینات وگاهی اطراف گرگان است، و ییلاقشان از کوههای گرگان تاکوههای‌طالقان کشیده میشود، زندگی بیابانی وصحراگردی ، سنگسریان را متهور وجسوروسرسخت‌وپایدار واستوارکرده است واگر سمنانی وشهمیرزادی‌هم در سنگسر زندگی میکرد دارای ممیزات ومشخصات مردم سنگسر میشد ، از اینرو نمیتوان پذیرفت که اینان از جائی دیگر به اینجا آمده‌اند وسندی هم‌دراین باره دردست نداریم،حال اگر شبهه را قوی بگیریم و عکس‌قضیه رامحقق بدانیم، باز تجربه نشان داده است که ساکنان قریه‌ای هرقدر نسبت باطرافیان خود بیگانه باشند بمرور دراثر آمیزش‌زبانشان به‌یکدیگر نزدیك میشود.

با تورق‌این کتاب وخواندن پاره‌ای ازلغات سنگسری و سنجیدن‌ریشه واشتقاق‌آنها بالهجه‌های‌همجوار، خوانندگان نیز به‌این نتیجه‌خواهندرسید که‌اختلاف‌فاحشی‌میان‌سنگسری ولهجه‌های اطراف آن‌نیست.

هدف نگارنده درگردآوری لهجه‌ها اینست که‌تاسرحدامکان مفردات و ترکیبات‌هر لهجه‌را گردآورد وبا ثبت‌وضبط آنها را از دستبرد حوادث‌وسوانح‌محفوظ نگاه دارد،این حوادث وسوانح تغییرات وتحولات سیاسی یالشکرکشی بیگانگان‌وقتل‌و غارت آنان‌یانظایر این اتفاقات‌نیست، زیرا لهجه‌های کنونی ایران با اینگونه بلاهای خانمانسوز روبرو شده ودرمقابل‌آنها ایستادگی‌کرده وسرانجام نیمه جانی از آن همه مصائب بدربرده‌است،آنچه در اجتماعات‌کنونی به‌چشم‌پیشرفت وترقی‌به‌آنها می‌نگریم‌امراضی است که بنای‌هستی‌لهجه‌ها را یکی‌پس‌ازدیگری سرنگون‌خواهدکرد.جاده‌ها، اتومبیلها، ترن‌ها ، رادیوها ،تلویزینها روزنامه‌ها ، مجلات ، حتی کتابها آفات لهجه ها هستند واگر بااین‌پیشرفتهای‌روزافزون افرادی‌به‌فکرگردآوری لهجه‌ها نباشند وآنهارا ثبت وضبط نکنند زمانی نمیگذردکه اثری ازاین‌لهجه‌ها باقی‌نمی‌ماند . وقت‌تنك است وکار بسیاراست،اگرامروزدست به‌گردآوری‌این لهجه‌ها بزنیم‌بهتر از فرداست».

اکنون ترجمهٔ مقدمه‌رساله **استاد آرتور کریستن‌سن دانمارکی** را که‌دوست فاضل وهمکارعزیزم **آقای محمود شبخیز مقدم** لیسانسیه زبان فرانسه ودانشجوی رشته روان‌شناسی و علوم تربیتی بنا بدرخواست نگارنده(رفیع) ترجمه نموده ذیلا درج میشود:

از آرتور کریستن‌سن دانمارکی

از نظر زبان شناسی ، بررسی زبانهای ایرانی دارای اهمیت خاصی است . زیرا بسیاری‌از لغات و اصطلاحات‌زبان پارسی‌ازبین رفته‌ولغات عرب جایگزین آن گردیده‌و با وجودیکه‌کاوشهای سالهای‌اخیر باستان‌شناسی اطلاعات جدیدی از آسیای مرکزی‌دراختیار ما نهاده‌است . دانش ما نسبت بزبان باستان ایران بسیار ناچیز است . مسلماً زبان های زنده‌کنونی باید سهم بسزائی در پرکردن فضای خالی این‌زبان داشته باشند ،

یکی‌اززبانهائی‌که کمتر‌مورد بررسی و تحقیق قرارگرفته زبان سکنه **شهرسمنان** است‌که تقریبا در دویست‌کیلومتری تهران درسر راه مشهد قرار‌گرفته‌است وآبادیهای‌مهم اطراف‌آن عبارت ازلاسگرد وسرخه وسنگسر میباشد .

جای بسی تعجب است‌که این تکلم‌که در فاصله بسیار‌کمی از پایتخت ایران صحبت میشود، کمتر مورد توجه دانشمندان اروپائی قرار گرفته . زبان سمنانی بقدری با سایر لهجه‌های ایرانی نظیر مازندرانی وگیلکی و غیره اختلاف دارد، که خودایرانیها میگویند ما بدون‌اینکه این‌زبانهارافراگرفته‌باشیم درك‌میکنیم، اما زبانیکه دو سمنانی باهم صحبت میکنند هرگز زبان‌آنهارا نمی‌فهمیم .

حکایت میکنندکه روزی **فتحعلیشاه** کسانی بایالات تحت‌فرمان‌خود فرستادتازبانها ولهجه‌های‌آنها رابیاموزند .فرستاده‌ها یکی‌پس‌ازدیگری‌باز گشتند وگزارشات لازم‌رابعرض شاه رساندند، اماهنگامیکه نوبت مأمورسمنان رسید، دستورداد‌کوزه‌قلیانی پرازشن بحضور شاه‌آوردند و آنرا نزدیك‌گوش شاه‌برد وتکان دادو گفت هرگاه اعلیحضرت متوجه شدندکه این‌کوزه‌قلیان چه میگویدآنگاه زبان سمنانی‌رانیرخواهند فهمید .

ازافراد قلیلی‌که این‌زبان رامیدانند میتوان حدس زدکه بسیاری ازخصوصیات زبان باستان‌ایران دراین‌زبان‌حفظ گردیده ومتعلق‌بآندسته‌اززبانهائی‌است‌که **مادی‌هاوپارتی‌ها** بآن تکلم میکردند .

هنگامیکه دربهارسال ۱۹۱۴ باکمك موسس‌کارلسبرگ بسوی ایران حرکت کردم نقشهٔ مسافرت تهران تاسمنان را طرح‌ریزی نموده بودم، تا درآنجا مطالبی مربوط باین زبان تهیه‌کنم .

بامطالعه مطالبی‌که درباره زبان سمنان نوشته شده‌است قبلا خودرآماده نموده بودم وآن عبارت بوداز :

درجلد۳۲ ZDMG مطلبی درشش صفحه مربوط بزبان سمنانی‌بوسیله **Houtum Sehindler** (هوتوم شیندلر) نوشته شده است .

در بولتن یازده صفحه‌ای‌که در آکادمی امپراطوری سن پطرزبورگ درسال۱۸۶۹ بوسیلهٔ B.dorn ب دورن جمع‌آوری‌شده و یك‌سلسله‌ازلغات سمنانی‌که‌بوسیله بعضی از دانشمندان روسی گردآوری‌شده بوسیله‌هوتوم‌شیندلر بمجموعه اضافه‌شده و بچاپ‌رسیده است.

شیندلرمطالبی هم‌مربوط به لغات و زبان‌سمنانی‌که بوسیله **ناصرالدین‌شاه** تهیه شده

بمجموعۀ قبلی افزوده‌است. ناصرالدین شاه درسفری که درسال ۱۸۶۶ م بخراسان می‌نمود این مطالب را گردآورده بود.

کشیشی انگلیسی بنام آقای جیمز باست . M . James Bassett در سال ۱۸۸٤ در Jras مطالبی تحت عنوان Gramatical Note on the Simnuni Dialect of the Persian Language منتشرساخته است . این مجموعه که یادداشت مختصر مربوط به اسماء وضمایرونمونه‌ای ازتصریف‌افعال سمنانی میباشد، زیرنظرو دستورآقای Bassett بوسیله ملائی سمنانی انجام گرفته، ولی نوشته بزبان فارسی است و راه صحیحی برای تلفظ دقیق‌زبان ازآن بدست نمی‌آید .

بالاخره آقای آ کری M . A . querry درجلد نهم در مجموعه :

Memoires da la Societes de Linguistigne Paris

(مجموعه انجمن زبانشناسی پاریس) ده‌رباعی‌سمنانی راکه ازشاعرپارسی گومیرزا ابوالحسن جندقی معروف به‌یغما است‌آورده است . رباعی‌ها که بوسیله میرزا کریم طبیب بهداری‌سمنان ودامغان جمع آوری گردیده‌وبوسیله‌دکتر Thologan به‌آقای کری Quorry رسیده‌او نیز آنها را بخط فارسی وهمراه بایادداشتها وتفسیر وترجمه فرانسه‌منتشر ساخته است .

آقای Wilh . Geiger بااتکاء باین‌مطالب تفسیری درباره لهجه سمنانی‌وسایر لهجه‌های‌اطراف‌دریاچه‌خزرنوشته‌ودرمجموعه Grundrissder iran Philologie منتشرساخته است .

من در میان‌اثاثم‌مجموعه Bassett و Geiger ورونوشتی ازده رباعی Query ولغات جمع آوری شده بوسیله Dorn را داشتم یعنی‌در حقیقت تمام مطالبی راکه درباره لهجه‌ایکه میخواستم بررسی نمایم باستثنای بعضی یادداشتهائیکه دانشمند بلژیکی بنام M . Bricteux ، چون اونیز ضمیمه‌ای‌درکتاب خود بنام کشور شیروخـورشید منتشر ساخته بود ، و آنهم باین‌علت‌بودکه درتهران بااین کتاب که‌تازگی منتشرشده بودآشنا شدم .

آقای Bricteux درجریان‌سفری که‌باکاروانی به‌بعضی‌نقاط‌ایران‌نموده‌بود وروزی هم ازسمنان گذشته بودو درمدت اقامت‌کوتاه خوددرسمنان یادداشت‌هائی مربوط بـه لهجه سمنانی برداشته بودواین یادداشتها ازروی اطلاعاتی است‌که یکی‌از میرزاهای شهرسمنان‌در اختیاراو گذاشته بود. بنظرمیرسید که‌آقای Bricteux ازفعالیت‌های مؤلفین قبلی بی‌اطلاع بوده، یادداشتهای‌اوکه شامل چهارصفحه میباشد حاوی مطالب نوی‌نیست ولی‌این برتری‌را داراست‌که حاوی مقداری لغت سمنانی است و من برای تکمیل باروبنه علمی خودم لغات جمع‌آوری واستنساخ شده اورابرداشته بودم .

قبل‌ازحرکت بسوی سمنان نقائص‌کار محققین قبلی را که مربوط به صرف افعال و قواعد زبان سمنانی بود، یادداشت نموده‌وازآن مطالبی برای سئوال تهیه‌نموده بودم‌که کمی بعدیعنی درمدت‌کارم درسمنان درباره بسیاری ازنکات عمل‌کردم . همچنین فهرستی از بعضی لغات فارسی‌که علاقه داشتم مترادف ومعادل سمنانی‌آنرابدانم جزوآنها بود .

سفرتهران وسمنان با همراهی خدمتکار ایرانیم لطف‌الله با چارواداری انجام گـرفت

آقای Korostowetz سفیر روس در ایران که حافظ منافع دانمارك در ایران بود لطفی درباره‌ام نموده و توصیه‌ای بافراد بانفوذ ایرانی کرد وبنا بوساطت رئیس پست ایران آقای مولی‌تور M. Molitor بلژیکی که من در اینجا بمناسبت مهربانی وهمراهی بیحدشان صمیمانه تشکر میکنم وبنا بهمین توجه وزیر ایرانی مواظبت مخصوص مرا بافراد ذی نفوذ سمنانی توصیه نموده بود.

پس از هفت روز راه بسمنان رسیدم، در آنجا بوسیله معاون فرماندار از من پذیرائی بعمل آمد ویکی از اطاقهای دیوانخانه را در اختیارم گذاشتند.

فردای آنروز معاون فرماندار، حاجی حشمت لشگر همراه میرزاهایش بملاقات من آمدند. در جریان مکالمات علت مسافرتم را باو بیان کردم و تمایلم را برای یافتن یك سمنانی که باندازه کافی ازدستورزبان فارسی مطلع بوده و برای بررسی‌های من مفید باشد بیان کردم وباو اظهارداشتم که این لهجه دراروپا ناشناخته نیست وباو مجموعه Bassett را که اورا هم مشغول داشت نشان دادم. سپس یادداشتهای باست در میان میرزاها بتماشا گذاشته شد ومورد توجه یکی ازحضارقرار گرفت وچند مثالی باصدای بلند ازآن خواند و اغلاطی راکه در آن وجود داشت ومیبایست تصحیح شود گوشزد نمود.

معاون فرماندار بادست میرزا رابمن نشان داده و گفت که اودستورزبان فارسی را خوب میداند وتامدتی که من بخواهم دراختیارم خواهد بود. من ازاو تشکر نمودم ومیرزا نیز قول داد که آنچه درخور توانائی اوست کوشش خواهد کرد. وازبعد ازظهرهمان روز بامیرزاحاجی آقا جامی فعالیت خودرا آغاز نمودم.

مدت یك هفته درسمنان بودم ودراین مدت درحالیکه ازمهمان نوازی معاون فرماندار برخوردار بودم، بکارروزانه خودکه چهاریاپنج ساعت درروز بودادامه میدادم وپرسش‌هائی را که قبلاتهیه نموده بودم از **میرزاحاجی آقاجامی** سئوال میکردم. وبرای مطالب مختلفی که دارای اهمیت خاصی ازلحاظ تاریخ زبان بود پس از بررسی برای تحقیق بیشترسئوالات جدیدی طرح مینمودم. نمونه‌های تصریف Bassett ازنوبررسی گردید وباتلفظ نوشته شد وهمچنین ده رباعی منتشرشده بوسیله Ouerry که درآن اغلاط فراوانی دیده بودم و همچنین نام نویسندگان آن ناشناس بود، دوباره مورد بررسی قرارگرفت. رباعی‌ها ازیغمای جندقی نبود. آن اشعارخلاف عفت درزبان پارسی‌از گوینده‌ای بنام میرزانعیمای سمنانی بود که تقریباً مدت صد سال‌عمر کرده بود واین اشتباه ازکلمه فارسی یغما ونعیما است که هردو تقریباً بهم شبیهند ونعیما، یغما خوانده شده بود وکری Ouerry نویسنده رباعی‌ها را با شاعرمعروف فارسی شخص واحدی دانسته‌است.

وبالاخره من یادداشتی از چندمتن فارسی‌اعم ازشعرونثر برداشتم سپس از میرزای همکارم خواستم که داستان فارسی دو نفر زن راکه بخاطر کودکی با هم نزاع میکردند (قضاوت سلیمان) ترجمه کند. ترجمه آن در آنزمان دربسیاری از لهجه‌های ایرانی وجود داشت وتاریخچه‌ای از (دانشمند وچارودار) که درتهران آنراازسید فضل‌اله ادیب‌شنیده بودم‌ترجمه کرده. بعدازآن میرزای همکارم سه قطعه کوچك فارسی تهیه کرده بود که اولین آن‌تاحدودی برای‌مترجمین وروایت کنندگان بی نتیجه نیست. ولی‌قطعه سوم بی‌اندازه پیش پا افتاده‌است.

دوشعر دیگر بوسیله میرزای دیگر سمنانی بنام آقامعتمد اطباکه برای ملاقات من آمده بود دیکته شده و ترجمه گردیده است.

دومین روز اقامتم در سمنان میرزای همکارم شعری از نعیما برایم دیکته کرد که ازروی یك رونویس مربوط باواستنساخ کرده بود ومدعی بودکه آنرا از یکی از بازماندگان شاعر بقیمت نانی و قندی و سه تومان پول بدست آورده است.

روزی که برای عزیمت به تهران حرکت کردیم بنا به تصمیم قبلی‌ام صبح خیلی زود حرکت کردیم، بطوریکه ظهر به لاسگرد رسیدیم. من میخواستم که یادداشتهائی از لهجه لاسگردی تهیه کنم زیرا این لهجه بنا بعقیده Chankov نماینده کامل و ساده و خالص لهجه سمنانی است.

در آن هنگام من میدانستم چه مطلبی بزرگترین اثر وسود را دربردارد و در نتیجه پرسشنامه کوتاهی تهیه کردم.

مستخدمم زحمتی را برای یافتن مردی لاسگردی که قدری هوشمند و بصیر باشد بعهده گرفت. مرد دهاتی راکه ازبرایم آورده بود ازهوش و درایت هیچ نداشت و با پنج ویا شش نفردهاتی دیگرکه بنا برحس کنجکاوی بهمراه اوآمده بودند، درمیان آنها جوانی بودکه بدقت بمطالب گوش میداد وهنگامی که همه حاضرین از درك مطلبی که خواست من بود عاجز می‌ماندند جوان مطلب مورد نظرم را بطورکاملا صحیحی برای اوبیان میکرد وسپس خود او جواب آنرا میداد، بطوریکه بزودی مردی راکه لطف‌اله برایم آورده بودکنار رفت و من سئوالاتم را ازآن جوان نمودم واو نیز با نهایت هوشمندی جواب میداد. درآخرکار از اوخواستم که داستان **قضاوت سلیمان** [1] را بزبان لاسگردی برایم بیان کند.

هنگامیکه لاسگردی‌ها رفتند مردی سمنانی که همراه کاروان ما سفرمیکرد وارد شد و بمن گفت که بخت یارشما بودتا ازلهجه دیگرسمنانی هم یادداشتی بردارید. خانم **امیراعظم** فرماندار شاهرود و دامغان وسمنان وغیره به لاسگردآمده تا به تهران عزیمت کند ودرمیان سوارانی که ملتزمین رکاب او میباشند چهار مرد سنگسری وجوددارد وسنگسر دهکده‌ایست که درکوهستان‌های شمال سمنان قرار داردوساکنین آن‌منطقه نیز به لهجه‌مخصوصی تکلم‌میکنند.

بنا بخواست من سنگسریها آمدندودرحالیکه‌چپق دست‌بدست میگشت واطاق کوچك من مملو از دودی غلیظ شده‌بود.

من سئوالاتم‌را از کسیکه درآن میان ازهمه باهوش‌تر وسریع‌الانتقال‌تربود نمودم. سه نفر دیگر جوابها را کنترل میکردند ودرمواقع‌لازم آنرا تصحیح مینمودند. بدبختانه مخاطب من سریع سخن میگفت ومن ناچار بودم هرجمله را بدفعات تکرار کنم تا مطمئن شوم که هرلغت رابخوبی‌وبدرستی شنیده‌ام. داستان **قضاوت سلیمان** بنا بخواستم به‌لاسگردی ترجمه شد، اماچون برایم ممکن‌نبودکه آهسته برای مخاطبم یادداشت‌را دیکته‌کنم. طرز تلفظ و اعراب کامل نیست، ولی درعین‌حال ازاینکه موقعیتی برای‌یادداشت‌این لهجهٔ مخصوص وجالب توجه یافته‌ام بخودآفرین میگویم.

۱ــ داستان قضاوت سلیمان‌درصفحات آخر کتاب آرتور کریستن‌سن بهردوزبان (لاسگردی ــسمنانی) ترجمه شده ولی‌برای جلوگیری از اطاله کلام‌دراین‌تألیف‌از درج آن خودداری‌شد.

چارودار یکه مرا به‌تهران میآورد، اهل سمنان بودو باوجودیکه‌از دانش‌وادبیات بی‌بهره بودولی درعوض ازقریحه طبیعی بهره کافی داشت واضافه‌براودرکاروان ما دونفر تاجرسمنانی بودند وهنگام اقامت در منزلهای میان راه‌من به‌نتیجهٔ بررسی های سفر سمنان میاندیشیدم هرگاه به‌نکته‌ای‌مبهم‌ویاغلط برخورد میکردم بدنبال چارو دارمشهدی‌رجب‌علی ودونفرتاجر میفرستادم وازآنهاسئوال مینمودم. بدینترتیب من مطالبی راکه درسمنان گرد آورده بودم تکمیل می‌نمودم.

اما دراین مدت ضمن کارم بامیرزا وسایر سمنانی ها مشاهدات وبررسی‌هائی روانی ضمن بررسی لهجه‌ها از طریق پرسش نمودم وآن عبارت از این بودکه با وجودیکه میرزا زبان سمنانی را در قالب دستور زبان فارسی میریخت من متوجه میشدم که اواز دستورزبان سمنانی‌که زبان مادری او بودبی‌اطلاع‌است، ومطلبی که مسلم بنظر میرسید وعملا هم دیده‌شد که قاعده زبان سمنانی هرگز نوشته نشده واهالی‌قواعد آنرا از اوان کودکی بدون هیچ اسلوب وقاعده ای فرامیگیرند و بهمین‌دلیل میرزا غالبا درمقابل‌سئوالهای من که‌مربوط بدستور زبان بود جوابهای نادرستی میداد اما موقعیکه از او میخواستم جملات را بزبان سمنانی ترجمه کندآن موقع جواب صحیح‌میداد، به‌همین‌علت من این‌روش را انتخاب کردم وغالبا از او میخواستم‌جملات رابزبان‌سمنانی ترجمه‌کند واز همین‌راه بودکه قواعددستوری بدست‌آوردم وهمین‌روش بودکه درفعالیتهای‌من باچارودار وسایر افراد سمنانی‌بی‌سوادمورد استفاده قرارگرفت ونتیجهٔ فراوانی‌داشت.

ولی این روش تنها درتصریف‌افعال بمناسبت عدم وضوح در استعمال زمانها در افعال سمنانی نظیر زمانهای ماضی‌استمراری‌یاماضی و یا ماضی بعید که در زبان فارسی بصورت‌بی ملاحظه‌ای صرف میشود قابل استفاده‌نبود، بهمین‌علت یافتن یك‌قاعده کامل تصریف‌برای من مشکل بود وناچار بودم میرزا را وادار کنم‌که کم‌وبیش تعدادی از افعال را صرف کندو بدفعات پس‌ازمقایسه نتایج حاصل باین نتیجه میرسیدم‌که دربعضی نکات، نمونه‌های تصریف مخالف باتصریفی‌بودکه باست جمع آوری نموده‌بود.

بعلاوه میرزا بهمان ترتیبی‌که قوانین گرامری توجهم را جلب میکردهمیشه یك بیان آماده داشت، امابیانات اوتقریبا همیشه غلط ومبهم بود. اولین روزکار درحالیکه میرزا را وادار به ترجمه داستان (قضاوت سلیمان) می نمودم متوجه شدم کـه در زبان شکل **Hukmi** در جمله. **malim nioe Ko qazi cä hukmi hâkarä.** انسان متوجه نمی‌شدکه چه‌قضاوتی قاضی‌نموده است. ومن ازمیرزاسئوال‌کردم که‌بچه علت (**Hukm**) حکم یعنی‌لغتی‌که ازعرب گرفته شده اینجا در آخرحرف **i** گرفته است. اوجواب‌داد که **i** علامت جمع‌است.

اما برای‌چه‌اینجا جمع است؟ طبیعی بودکه‌شاید قاضی قضاوتهای دیگری‌هم کرده بود. از سئوال چشم پوشیدم تالحظه‌ایکه بخاطرم آمدکه نکته‌ای‌وجود داشت که‌به‌آزمایش احتیاج‌داشت . همان روز میرزا بمن‌گفت که‌سردرخت هجره‌دری‌نام داشتند. امامیوه‌از بالای درختان‌می‌چیدیم **hama dimi draun bacincâm.** دو حالت مختلف از یك اسم

دیده شد، اما باست که اطلاعاتش از ملائی‌سمنانی بوداقرارمیکندکه انعطاف واحدی‌درزبان سمنانی وجودندارد.

موقعیکه من از میرزا توضیح وتفسیری را میخواستم اوجواب میدادکه‌هرآنچه مانند درخت رشد میکنند جمع‌آن بحرف un آن میشود ولی شمارش از این قاعده مستثنی است و دراینجا علامت i میشود: مانند خانه‌که به زبان‌سمنانی میشودکیه Kia = که بلندی آن میتواند بهر نسبتی باشد. و لغت Kia در جمع تبدیل به Kiun کیون در کنار Kioe میشود.

مسلما او اولین مطلبی راکه بخاطرش خطور میکرد بیان مینمود. درحالیکه همین سئوال‌را باسمنانی دیگری بنام آقا معتمداطبا که باسواد وتحصیل‌کرده بود درمیان گذاشتم اونیز توضیحی که قابل قبول باشدنمی‌توانست بیان‌کند. اومیگفت در مثل درختان میگویند draun زیرا که میوه‌ها ازبالای درختان‌چیده میشود،

زبان سمنانی‌دارای دوجمع متفاوت است که یکی به i ختم‌میشودو درشمارش‌هامورد استعمال دارد ودیگری به‌un ختم‌شده ودر موارد دیگر استعمال میشود.

اینها مجموع مطالبی بودکه بمن‌گفته بودند. بنابراین من‌یك سلسله جمله ترکیب کردم که درآنها همین موارد بصورت جمع‌نقش‌اصلی راداشت وبصورت اسلوب وطریق‌مستقیم وغیرمستقیم بصورت مضاف‌الیه ویایك حرف اضافه عمل‌شده بودواین جمله بوسیله‌آقا معتمد ترجمه شد ومن‌مطمئن گردیدم که‌جمع‌درزبان سمنانی بدوصورت است:

حالت اول حالت فاعلی وصورت دیگرطریق غیرمستقیم.

سپس همان جملات بصورتی ترجمه شدندکه بجای اسامی جمع اسامی‌مفرد قرارداده بودم، دراین‌قسمت نیزمتوجه شدم که درحالت‌مفردنیزدوحالت وجود دارد وآن‌اینکه‌بطریق غیرمستقیم نیزبه صرف i ختم میشود.

اینك بیان شکل Hukmi درقضاوت سلیمان همان لغت به i ختم میشود،زیراکه جمله بصورت مستقیم است، درحالیکه جمله رادرسلسله جملات من گاهی بصورت‌مفردوزمانی بصورت‌جمع در آورم، بفوریت تعریف تعداد زیادی‌ازجملات رادریافتم واضافه برآن‌متوجه مطلب دیگری شدم که بی‌نهایت جالب توجه‌بود. متوجه شدم‌که نمونه تصریف Bassett که ماآنراآموخته بودیم باین‌ترتیب‌که ترکیب قدیمی بصورت مجهول در زمانهای ماضی افعال‌متعدی درصورتیکه فاعل ضمیرشخصی‌باشد هنوز درزبان سمنانی وجوددارد. من‌میگویم (درزمان حال) a majun ومن‌میگفتم Mu matan (ماضی استمراری)اما من متوجه میشدم‌که ترکیب جمله بصورت مجهول بهمان صورتی که فاعل‌یك اسم‌بود باقی‌می‌ماند واین اسم در صورتیکه درحالت‌غیرمستقیم قرارگیرد گفته میشود Pia maja یعنی پدرمیگوید (زمان حال).

پدر آمد Pia biama اماپدرگفت (ماضی) Piar Bat کلمه‌پدردرحالیکه‌فاعل باشد بصورت Pia درحالیکه به صورت غیرمستقیم باشد Piar میشود.

درحالیکه میرزا راموردآزمایش قرار میدادم ناچار بودم همیشه مواظب‌باشم، غالباً هنگامیکه اوتریاك میکشید بدون تفکرسخن‌میگفت وجوابهای غلط‌میداد. یکباراتفاق افتاد

که جواب غلط داد اصلاح کردم و این امر بی‌نهایت او را متعجب ساخت، از تمام شکل‌های افعال تحقیق صورت مصدری بیش‌ازهمه برایم پرزحمت بود زیرا موقعیکه مصدری راازمیرزا سئوال میکردم اوغالباً صورتی ازفعل رامثلااول شخص زمان حال ویاماضی رابرایم میگفت اما موقعیکه درصحت جواب اوتردید می‌نمودم به‌فکرفرومیرفت وبالاخره شکلی راکه‌بصورت حقیقت نزدیك بودیافته وبیان مینمود.

روزی میرزا ویك‌سمنانی که برای ملاقات من آمده‌بودند برای درك مشکل مصدری شروع به‌بحث نمودند.

مسلماً استعمال وجه مصدری در زبان سمنانی بی نهایت نادراست. هنگامیکه من از میرزا سئوال کردم این‌یا آن‌اسم ویا صفت چگونه است؟ متوجه شدم‌که بسیاری از این لغات بصورت ظاهر به oe ختم میشوند.

همچنانکه همین وضع برای بعضی ازلغاتی‌که از زبان فارسی یاعربی گرفته شده بود وجود داشت درحالیکه باین صورت درزبان فارسی ختم نشده‌بود. من بشك افتادم وبزودی متوجه‌شدم‌که در بسیاری مواقع که این حرف oe تأثیری درواژه ندارد و این‌وضع درتلفظ عامیامه سوم شخص مفرد زمان حال فعل‌بودن وجود داشت.

موقعیکه ازمیرزا سئوال کردم که مثلا بآهن چه‌میگویند؟ میرزا جواب‌داد asunoe آهن‌بزبان‌سمنانی asun است. بعد از این کشف می‌بایستی سئوالاتم را برای داشتن لغات وواژه‌هائیکه بطور حقیقی به‌حرف a و یا oe ختم میشوند انجام دهم یعنی‌چیزی که‌درواقع خالی از زحمت نبود بخصوص درباره صفت بالاخره دریافتم‌که تعداد زیادی از صفت‌ها به a ختم میشوند درحالیکه آنها بصورت مفعول تعریفی وتعیینی‌درمقابل اسم قرار گرفته‌باشند. میرزا گفته بود که‌صفت‌قیاسی و تشبیهی نظیر آنچه در فارسی وجوددارد وبآن کلمه تراضافه میکنند .در زبان سمنانی نیز وجوددارد

وقتیکه‌ازاوسئوال کردم کلمه‌بهتر‌راچه میگویند جواب‌داد Voejtarioe پس‌از یك آزمایش مطول باین نتیجه رسیدم که شکل واقعی آن Voejtar ویا Voejetari بوده oe درمقابل فعل قرار گرفته‌وبآن علاوه میشود.

در حالیکه همیشه Voejtari تلفظ میشود . اما چون Voejtori بنظر میرسد که غالبا تبعیت ازاین فعل‌میکندکه‌حرف oe بآن‌علاوه شده‌است ترکیب Voej tarioe نیز باقبول همان مفهوم ومعنی که شکل ساده‌آن یعنی Voejtar و Voejtari دارد ختم میشود.

این ترتیب درر باعی‌های منتشر شده بوسیله Ouerry و متن اصلاح شده کری کـه پراز غلط بوده نیز آورده‌شده است . nabu voejtarioe بمعنی او دیگر خوشحال نیست میباشد، درآن کلمه Voejdetarioe بلاتردید ارزش قیاسی‌را دارد .

مثال‌دیگری‌از مشکلات مختلف سئوالاتم را ذکر میکنم: از میرزا نام قسمتهای‌اعضا مختلف بدن‌را سئوال‌کردم متوجه شدم که بسیاری از این نامها به حرف i ختم میشود . این مطلب ازلغت Vani بمعنی بینی (لغت فارسی) درك میشود. اما در شرایط دیگر من مشکوك بودم.

از او سئوال کردم کلماتی که برایم ذکرمیکند بصورت جمع است یامفرد. درجواب گفت که بصورت جمع بیان نموده .

درحقیقت تمام قسمتهای بدن که دو بدو یا ده تائی بوده همه را بصورت جمع بیان کرده، درحالیکه من‌ازاو بصورت مفرد سئوال میکردم مثل چشم وانگشت وغیره.

برای‌اینکه از نتایج مطمئن شوم ناچار بودم بدفعات زیاد بهمان‌سؤال اول برگردم و اگر مطابقت بین جوابهائیکه در دفعات‌مختلف بیك سئوال داده‌میشد وجودنداشت‌جملات جدیدی برای ترجمه شدن پیشنهاد میکردم .

لازمست بگویم، درمدت اقامت‌کوتاه مدتم درسمنان آنچه در زبان سمنانی از نقطه نظر تاریخ زبان ایرانی وجود داشته وجالب توجه بوده فروگذار نکرده‌ام .

درموقع بازگشت ازسمنان موقعیتی داشتم تا نسبت بآنچه تحقیق‌کرده‌ام فکر کنم و اگر باشکالی برخورد میکردم ازچارودار سؤال مینمودم .

شماره ها و اعداد اصلی «i» و «un» در زبان سمنانی مثل حرف تعریف نامعینی استعمال میشود .

در متونی که من با تقریر میرزا نوشته ام گاهی شکل ia دیده میشود و میرزا نمیتوانست این شکل‌را برای من بیان‌کند . او میگفت‌که میتوان ia گفت و همچنین‌میتوان شکل i را جایگزین آن گردانید . در این‌صورت هیچ فرقی با اولی ندارد . من‌حدس میزدم‌که این حالت در بعضی قسمت شبیه صفاتی بودکه در موقع اختتام حرف a میگرفت و موقعیکه بصورت مفعول استعمال میشد باز در اختتام a قبول میکرد ولی در این حال هیچ راه حل مطمئنی برایش نمی یافتم . اماکمی بعد وقتیکه یك رشته از سؤالات را به چارودار میگفتم تا ترجمه‌کند در آن عده از جملات‌که اسامی بصورت حرف تعریف‌نامعین استعمال میشد،متوجه شدم‌که شکل ia بصورت باقاعده‌ای با اسامی مؤنث استعمال میشود ساده‌تر این‌حرف عبارت ازحرف تعریف مؤنث بود .

سپس چارودار را وادار بترجمهٔ تعدادی اسامی اشیاء نمودم و متوجه شدم که در این قسمت نیز وجه تمایزی برای اشیاء است و معمولا اشیاء در لهجهٔ سمنانی بهمان‌وضعی که در زبان ایران باستان داشته دارد . با وجود این آقای Bassett تأکید کرده‌است که درزبان سمنانی‌فرقی بین‌انواع وجودندارد .

اما در باره استنساخی‌که در کتاب حاضر بعمل‌آمده بایستی متذکرشوم که‌من‌اصوات سمنانی‌را آهنك‌دار ساخته‌ام در حالیکه برای لغات فارسی که از اینطرف وآنطرف آورده شده بنا بعادت استنساخ ادبی نموده‌ام . بدین ترتیب در لغات سمنانی که از زبان‌فارسی‌و عرب گرفته شده، من‌فقط یك رونویس برای همان صدا نموده‌ام، بدون‌اینکه‌دغدغهٔ خاطری نسبت بخصوصیات نوشته عرب و فارسی داشته باشم عمل نموده‌ام .

در این مجموعه غ و ق را که مطلقا دارای یك نوع تلفظ میباشد بوسیلهٔ q نشان داده‌ام و ذ و ز و ض و ظ را باحرف z وث و س و ص را با حرف s و حروف ح و ه را با حرف h نشان داده‌ام .

برای نوشتن دقیق حروف بی‌صدا هیچگونه اشکالی در میان‌نبود ولی برخلاف نوشتن حروف صدادار کار مشکلی بود . از ابتدای کار یعنی بررسی و تحقیقم یك سلسله حروف

صدادار بصورت oe و ă و a مشخص گردانیدم . اما بی نهایت برایم مشکل بودکه تصمیم بگیرم در چنین یا چنان حالت بایستی ä و a نوشت و یا در این و یا آن‌حالت oe وä

باین ترتیب در میان یادداشتهایم مطالبی دور ازمآل اندیشی وعاری از منطق‌یافتم گاهی یك کلمه و یا آخر یك واژه را با a و زمانی با ä نوشته بودم و مطالبی ازاین قبیل. در نتیجه ناچار بودم در حالیکه مطالب را جمع‌آوری میکردم هریك راکه‌حرف‌آخرش مورد تردید قرار میگرفت آنرا با سایر یادداشتها قیاس میکردم و در محل مناسب خود قرار میدادم و درجائیکه‌بامشابهات خودبا حروف صدادار تحت‌نظم وقاعده‌ای‌در‌آورده بودم قرار میدادم . گاهی نیزدر تردید بودم که باید آنرا با a یا ä و â یاâ یا u یا i–ou بنویسم .

حروف صدادار مطول نبودند و غالبا نیمه مطول بودند و گاهی موقعیت یك حرف صدادار در جمله و تشکیل حروف دیگر تأثیری قطعی‌داشت .

در اینجا باید بعضی مطالب نامربوط یادداشتهایم را اصلاح‌کنم . درسمنانی آ =a نیمه‌مطول شبیه a زبان‌فارسی‌و ă شبیه (آو) وگاهی صدای a =آ، کامل ، شنیده ام بدون اینکه بتوانم آنرا تحت‌قاعده‌ای درآورم .

با مشاهدهٔ این مشکلات درحالیکه در بررسی‌هایم هیچ وسیلهٔ‌کنترول نداشتم ومتاسفم از اینکه نمی‌توانم صحت و درستی مطلق حروف آخر کلماترا در اختلافات فراوان‌موجود تضمین‌نمایم .

من مطالب عامیانه سمنانی را همچنانکه از دهان میرزا شنیده‌ام صدادار وآهنك‌دار نموده‌ام.متن **لاسگردی** نیز صدادار گردیده و مختصری از متن**سنگسری** آهنك‌دار گردید بدلیل اینکه مشکلاتی در پیروی از انجام آن در هنگام ترجمه از مخاطب خود دیدم . طبیعی است‌که بشرط عدم قبول بعضی احتمالات و پیش‌آمدها من سعی کرده ام که تلفظ واعراب‌و آهنگهارا تحت قواعدی مخصوص تنظیم نمایم در حالیکه مواد مورد بررسی من بی‌نهایت محدود بود .

اما در بارهٔ ترکیب‌کلام ونحو، مطلبی برای اظهار ندارم . در بررسی من دستور زبان سمنانی و همچنین مطالبی در بارهٔ ترکیب کلام آن خواهیدیافت ، ولی رویهم رفته عبارتها برای بررسی این مواد موفقیت فراوانی بدست نمی دهند . عبارات منثور نکات مشخصه از ترکیب‌جملات وتنظیم‌جملات و استعمال موصول‌را در حالیکه تا امکان موقعیت محدوداست نشان میدهد)

بطور کـلی لهجهٔ مردم سمنـان و نواحی اطراف آنرا میتوان به پنج دستهٔ مهم تقسیم کرد .

زبان سمنانی ـ زبان سنگسری ـ زبان شهمیرزادی ـ زبان سرخه‌ای ـ زبان لاسگردی .

در میان زبانهای پنجگانه، زبان‌سمنانی از همه قدیمتر وکهنه‌تر میباشد و تحقیق در زبان سمنانی و شناختن اصول و قواعد و همچنین‌تهیه دستورصرف‌و نحوکامل‌ودقیق‌وصحیح آن کار بسیارمشکل و دشواری است ،

تعدد لغات و زیاد بودن اصطلاحات ازممیزات این زبان است، فی المثل برای لفظ کم پنج لغت در زبان سمنانی‌وجود دارد که آقای **محمدباقر نیری** شاعر باذوق سمنان در نصاب معروف و باارزش سمنانی‌خود ۱ آنرا بنظم اینطور بیان نموده‌است :

کم را به پنج نام تلفظ نموده‌اند ــ (ناکم) (بیلیکی) و (پك) و (پندیك) و(پرجنه)

بی‌تردید زبان سمنانی‌را میتوان یکی از غنی‌ترین زبانها و لهجه‌های محلی‌ایران دانست و با تحقیقاتی که تاکنون از طرف زبان‌شناسان بعمل‌آمده زبان سمنانی از بقایای تقریبا دست نخورده زبان پهلوی ونواحی مشرق ومرکز ایران قدیم‌است.

زبان مذکور علاوه بر مزایای در خور توجه و اهمیت دارای تذکیر و تأنیث کاملی نیز میباشد که زبان فارسی متداول فعلی فاقدآن‌است، مثلا برای سوم شخص غائب مرد (ژو) و برای سوم شخص غایب زن (ژین) استعمال مینمایند (ژوره‌با) یعنی بآن مرد بگو (ژینه‌با) یعنی بآن زن بگو (بی‌یما) یعنی یك‌مردآمد (بی‌یمی‌یه) یعنی یك‌زن آمد (بشا) یعنی یك‌مرد رفت (بشی‌یه) یعنی یك زن رفت و همچنین در زبان سمنانی گاهی کلمات‌را بطرز مخصوصی جمع می بندند مثلا (میردکا) بیك‌مردمیگویند ولی (میردی)جمع مردان (جنی‌کا) بیك زن میگویند ولی (جنی) رابه‌جمع زنان‌اطلاق مینمایند این نوع‌جمع ها را جمع مکسر مینامندکه در بین زبانهای متداول فعلی تقریبا نادراست،

در مورد صرف‌ونحو زبان سمنانی بهمین مختصراکتفا میشود. علاقمندان دراینمورد میتوانند بکتاب **فرهنك سمنان** تالیف دکترمنوچهر ستوده مراجعه‌نمایند.

نگارنده (رفیع) در نظر داشتم درضمن اوراق این تالیف کلیه امثال و اشعار محلی زبان سمنانی را که جمع‌آوری نموده‌ام بچاپ برسانم ولی چون مسموع افتاد که آقای **دکترمنوچهرستوده** مشغول چاپ‌کتاب دیگری بنام **ادبیات وفولکلورسمنان** هستند وکتاب‌مذکوردرآینده نزدیکی‌ازطبع خارج‌خواهدشد. بنابراین‌از چاپ‌امثال‌واشعارمحلی‌در این‌کتاب خودداری نمودم. اینك‌برای‌حسن ختام دو بیت‌از اشعار نغز **میرزانعیماسمنانی** پدر اشعارمحلی زبان‌سمنانی وابداع کننده شناخته‌شده و پراستعداداولیه این‌زبان‌را دراینجا نقل‌نموده ومطالب‌کتاب‌را بهمین‌جا ختم مینمایم.

سفوهرگ

باتش بیا بشین ونواتش کجه بشین	جائی بشین‌که جمله رفیقون همه بشین
گفت بیا برویم، نگفت کجا برویم	جائی میرویم که تمام رفیقان میروند
بشه ته مبرن نشا، ته مبرن	جائی نیه که با منشین ته پی بویرن
بروی ترا میبرند، نروی ترا میبرند	جائی نیست که‌اگر بگوئی نمیروم‌از تو بگذرند

پایان

۱ــ کلیه‌اشعار نصاب‌مذکور درتذکره شعرای سمنان درج‌است.

فهرست مآخذ و مراجع

گذشته ازمشاهدات شخصی ویادداشتهای خطی افرادکه قسمت اعظم مطالب این تألیف مربوط به آنهاست، کتابهای زیرنیز درموقع تألیف این کتاب مورد مطالعه واستفاده قرار گرفته است :

۱ـ تاریخ ایران باستان
۲ـ تاریخ ایران سایکس
۳ـ تاریخ طبری
۴ـ ترجمه تاریخ طبری (بلعمی)
۵ـ تاریخ ادبیات ایران ادوارد برون
۶ـ کیانیان کریستین کن
۷ـ تاریخ درر التیجان
۸ـ ایران درزمان ساسانیان
۹ـ تاریخ صنایع ایران
۱۰ـ مجله آموزش وپرورش
۱۱ـ تاریخ طبرستان
۱۲ تاریخ طبرستان ومازندران ورویان
۱۳ تحولات فکری درایران
۱۴ـ تاریخ ازعرب تا دیالمه
۱۵ـ تجارب السلف
۱۶ـ التنبیه والاشراف
۱۷ دوقرن سکوت
۱۸ـ عیون الاخبار
۱۹ـ تاریخ الفی
۲۰ـ ابن ابی الحدید
۲۱ـ چهارمقاله نظامی
۲۲ـ جامع التواریخ رشیدی
۲۳ـ تاریخ بیهقی
۲۴ـ شهریاران گمنام
۲۵ـ ابن اثیر
۲۶ـ جهانگشای جوینی
۲۷ـ لغت نامه دهخدا
۲۸ـ تاریخ جیب السیر
۲۹ـ نهضت سربداران
۳۰ـ روضة الصفا
۳۱ـ زبدة التواریخ
۳۲ـ سفرنامه ابن بطوطه
۳۳ـ تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی
۳۴ـ تاریخ سمنان
۳۵ـ تاریخ شاه اسماعیل
۳۶ـ اختناق ایران
۳۷ـ مجله محیط
۳۸ـ مأموریت برای وطنم
۳۹ـ دیوان اشعارملك الشعرای بهار
۴۰ـ تذکره جغرافیای تاریخی ایران بارتولد
۴۱ـ مسالك و ممالك اصطخری
۴۲ـ البلدان یعقوبی
۴۳ـ احسن التقاسیم مقدسی
۴۴ـ مطلع الشمس
۴۵ـ مرآة البلدان
۴۶ـ عجائب البلدان

۴۷– معجم البلدان یاقوت
۴۸– فرهنك آنندراج
۴۹– برهان قاطع
۵۰– نزهة القلوب حمدالله مستوفی
۵۱– سفرنامه کلاویخو
۵۲– فرهنك نفیسی (ناظم الاطباء)
۵۳– سفرنامه ابودلف
۵۴– حدودالعالم
۵۵– بستان السیاحه
۵۶– ریاض السیاحه
۵۷– زینت المجالس
۵۸– دائرةالمعارف بوستانی
۵۹– شمس التواریخ
۶۰– سفرنامه ناصرخسروعلوی
۶۱– شهرها و دیه‌های ایران کسروی
۶۲– فرهنك نامه پارسی
۶۳– سبك شناسی بهار
۶۴– آثارالبلادقزوینی
۶۵– تاریخ بیهق
۶۶– فرهنك جغرافیائی ایران
۶۷– فرهنگ نظام
۶۸– سالنامه دبیرستان پهلوی سمنان
۶۹– جغرافیای تاریخی دامغان
۷۰– سالنامه فرهنك شاهرودشماریك
۷۱– آثارتاریخی بسطام وقلعه نوخرقان
۷۲– ابن یمین وآثارتاریخی فرومد
۷۳– تذکرةاولیاء شیخ عطار
۷۴– نفحات الانس جامی
۷۵– مجالس المؤمنین
۷۶– تاریخ برگزیدگان امیرمسعودسپهرم
۷۷– راهنمای ادبیات فارسی
۷۸– شعرای بزرك ایران هوشنگ مستوفی
۷۹– تذکره شعرای سمنان
۸۰– تذکره شعرای دامغان
۸۱– نامه دانشوران
۸۲– آثار وافکار واشعارعلاءاولدوله سمنانی
۸۳– خزینةالاصفا
۸۴– مجله دانشکده ادبیات تهران
۸۵– مجله یغما
۶۶– مجله سپید وسیاه
۸۷– کارنامهٔ بزرگان ایران
۸۸– نابغه علم وعرفان
۸۹– گنج سخن دکترصفا
۹۰– تاریخ ادبیات دکترصفا
۹۱– سخنوران نامی معاصر
۹۲– دریای گوهر
۹۳– دیوان الادب
۹۴– آثارالوزراء
۹۵– دستورالوزراء
۹۶– آرشیو اداره‌قوانین مجلس‌شورایملی
۹۷– لباب الالباب عوفی
۹۸– تاریخ ری– تهران یکرنگیان
۹۹– مجمع الفصحاء هدایت
۱۰۰– ریاض العارفین
۱۰۱– دیوان منوچهری دامغانی
۱۰۲– دیوان ابن یمین فریومدی
۱۰۳– مجمل فصیحی خوافی
۱۰۴– زندگانی وآثارابن یمین یاسمی
۱۰۵– تذکره آتشکده آذر
۱۰۶– دیوان فروغی بسطامی
۱۰۷– دیوان یغما
۱۰۸– برگزیده اشعار یغما
۱۰۹– دیوان خطی اسماعیل‌هنر در کتابخانه مجلس شورای ملی
۱۱۰– دیوان‌میرزا احمدصفائی
۱۱۲– گنجینه سهیلی
۱۱۳– گلهائیکه پژمرد

۱۱۴ـ دنیای رنگها

۱۱۵ـ دیوان رفعت سمنانی

۱۱۶ـ دیوان‌اشعار پیمان یغمائی

۱۱۷ـ نشریه‌اداره کل آمارمربوط به‌سمنان

۱۱۸ـ نشریه‌اداره کل آمارمربوط به‌دامغان

۱۱۹ـ نشریه‌اداره کل آمارمربوط به‌شاهرود

۱۲۰ـ تاریخ اجتماعی‌ایران دردوران پیش‌ازتاریخ وآغازتاریخ سعیدنفیسی

۱۲۱ـ تاریخ‌اجتماعی‌ایران‌تاانقراض‌امویان

۲۲ ـ تاریخ گزیده

۱۲۳ـ مجموعه اشعار یاهو

۱۲۴ـ نقدی برقلمرو سعدی

۱۲۵ـ مجله ارمغان دوره

۱۲۶ـ دیوان‌اشعار فانی سمنانی

۱۲۷ـ افسونگرمجموعه‌اشعارحبیبه‌عامری

۱۲۸ـ خلوت‌دل‌مجموعه‌اشعارحبیبه‌عامری

۱۲۹ـ فرهنگ‌سمنانی، سرخه‌ای‌ولاسگردی سنگسری وشهمیرزادی

۱۳۰ـ رساله کریستن سن دانمارکی در باره زبان سمنانی

۱۳۱ـ فرهنگ امیرکبیر

۱۳۲ـ تاریخ طهران جواهرکلام

۱۳۳ـ تاریخ ری جواهرکلام

غلط نامه

ناصحیح	صحیح	سطر	شماره‌صفحه
طهورث	طهمورث	۱۴–۱۶	۵
مازندان	مازندران	۲۷	۸
اگر شتاب	اگر باشتاب	۶	۲۷
لمپ آمریکائی را که	لمپ آمریکائی که	۲۱	۲۷
یکصد هال	یکصد سال	۱۹	۹۶
بوجود آورد	بوجود آمد	۱	۱۱۳
مرعشی‌مینویسد	مرعشی مینویسند	۳۰	۱۱۶
از دست‌فته	از دست رفته	۶	۱۱۹
دریای خرر	دریای خزر	۱۲	۱۲۲
قتل و غارت‌دارد	قتل و غارت داد	۲۵	۱۲۳
ودر مشرق نیر	و در مشرق نیز	۲۱	۱۴۰
الوند مبرزا	الوند میرزا	۳	۱۴۵
درسرحدغربی قومس	در سرحد شرقی قومس	۱۳	۱۴۸
میاندشت، میامی	میامی، میاندشت	۲۵	۱۴۸
انارك یزد	انارك نائین	۲۳	۱۷۷
اظطرابش	اضطرابش	۷	۱۸۳
اعیلحضرت	اعلیحضرت	۹	۱۸۷
عزت‌الله اکبر	نصرت‌الله اکبر	۲۸	۱۹۷
نیست ولی موضوعی	نیست و موضوعی	۴	۲۰۲
در سال حاضر	در حال حاضر	۱۸	۲۰۸
سال ۱۳۲۴	سال ۱۳۱۴	۱۶	۲۴۲
با اصلاحاتی	با اضافاتی چند	۵	۲۴۳
دهکده‌ها واحه ها	دهکده‌ها و واحه‌ها	۱۴	۲۹۲
از او اولاد	او از اولاد	۲۲	۲۹۴
صادر میشود	صادر میشود۲	۲۶	۲۹۵
فوق‌الذکر محل‌مدفون	فوق‌الذکر مدفون	۱۰	۳۰۸
ساحت	ساخت	۹	۳۱۰
معروف با تاریخانه	معروف به تاریخایه	۳	۳۲۳

غلط نامه

شماره صفحه	سطر	صحیح	ناصحیح
۳۲۵	۵	که این	که در این
۳۵۳	۱۸	ز اشراف هم	ز اشرف هم
۴۶۴	۱۵	بندکشی	بندکشتی
۳۷۴	۱۳	اطاقهای	اطاقهان
۴۰۰	۱	پیر دستگیر	پیر دستگر
۴۰۸	۳	سلطانی سمنان	سلطانی سمنانی
۴۲۹	۱۵	به سر	به بر
۴۵۲	۲	بالنتیجه	باالنتیجه
۴۳۰	۱۰	قرون	فزون
۴۶۹	۲۵	همین تیز هوشی	اوهمین تیز هوشی
۴۷۱	۲۱	عربی قصائد	عربی از قصائد
۴۷۹	۶	تن پوشی	تن پوسی
۴۸۰	۲۶	خوش بودی ابتدی	خوش بودی ابتدای
۴۸۱	۱۷	جویبار	جوبیار
۴۸۸	۷	اگر دست دهد	اگر دست
۴۸۸	۱۲	بیشتر بودا	بیشتر بود
۴۹۷	۳۰	برایش خواند	برایش میخواند
۵۰۱	۱۰	چشمم براه	چشم براه
۵۰۲	۱۲	خصم گردی	خصم کردی
۵۰۳	۱۷	زین‌پس	رین پس
۵۰۵	۲۹	تاشده	تاشد
۵۰۹	۱۷	آه ز سنگین	آه زسنگینن
۵۱۹	۷	سعی وعمل	سعی عمل
۵۳۰	۲۳	سینه گدازد	سینه گذارد
۵۴۴	۵	پرداخت ، سپس	پرداخت و سپس
۵۴۵	۱۸	شایق منم	شقایق میم

K UNIVERSITY LIB.
Acc No 157077
Date 27-2-79

تاریخ نهضتهای ملی ایران

تألیف

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

در ۳ مجلد بزرگ

آماده طبع و نشر

در این تألیف از کلیه نهضتهای مدافعانه و استقلال طلبانه قوم پرشور ایرانی از آغاز تاریخ تا عصر حاضر به تفصیل سخن رفته است

تاریخ سمنان

تألیف

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

این تألیف در اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۱ خورشیدی در ۲۴۰ صفحه بقطع وزیری، و کاغذ اعلا چاپ و نشر شده است

قیمت ۱۲۰ ریال

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir
Acc. No. 227701
Author
Title

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir
Acc. No. 227701
Author
Title

2047.
G 923.254
M963G.
Murray, K. K.
Gandhiji
JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY
Kashmir Division - Srinagar